

(مجموعه خلفای راشدین)



عمر فاروق رضی اللہ عنہ

(بررسی و تحلیل زندگانی خلیفه دوم)

مؤلف :

دکتر علی صلابی

این کتاب با همکاری کتابخانه عقیده چاپ شده است.

www.aqeedeh.com

مشخصات کتاب

نام کتاب:	عمر فاروق <small>رحمته الله علیه</small>
نویسنده:	دکتر علی صلابی
تیراژ:	۳۰۰۰
سال چاپ:	۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۴۳۱ هـ ق
نوبت چاپ:	اول
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com

سایتهای مفید

www.aqeedeh.com	www.tabesh.net
www.islamtxt.com	www.sadaislam.com
www.ahlesonnat.net	www.islamhouse.com
www.isl.org.uk	www.bidary.net
www.islamtape.com	www.sunni-news.net
	www.farsi.sunnionline.us



تقدیم به:

هر مسلمانی که شیفته‌ی پیروزی اسلام است و در راستای عزت
بخشیدن به دین خداوند قدم فرسایی می‌نماید؛ و توسّل می‌جویم به
اسمای حسنی و صفات علیایش که این را خالصانه و برای رضای خود
پذیرا باشد، چون می‌فرماید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۱۰]
«پس هر کس که خواهان دیدار پروردگار خویش است، باید که کار
شایسته کند و در پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد».

فهرست موضوعات

فهرست موضوعات.....	۱
پیشگفتار.....	۲۳
فصل اول: عمر <small>رضی الله عنه</small> در مکه.....	۳۵
مبحث اول: نام، نسب، کنیه، صفات، خانواده و زندگانی عمر <small>رضی الله عنه</small> قبل از اسلام.....	۳۷
نخست: نام، نسب، کنیه و القاب عمر <small>رضی الله عنه</small>	۳۷
دوم: تولد و ویژگیهای جسمی عمر <small>رضی الله عنه</small>	۳۷
سوم: خانواده‌ی عمر <small>رضی الله عنه</small>	۳۸
چهارم: زندگانی عمر <small>رضی الله عنه</small> در دوران جاهلیت.....	۴۰
مبحث دوم: مسلمان شدن و هجرت عمر <small>رضی الله عنه</small>	۴۵
نخست: مسلمان شدن عمر <small>رضی الله عنه</small>	۴۵
۱- قصد کشتن رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۷
۲- رفتن عمر به خانه‌ی خواهرش و پایداری او در برابر عمر.....	۴۸
۳- رفتنش پیش رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> و اعلام اسلامش.....	۵۰
۴- علاقه‌ی عمر <small>رضی الله عنه</small> به آشکار ساختن دعوت.....	۵۱
۵- پیامدهای مسلمان شدن عمر <small>رضی الله عنه</small>	۵۴
۶- تاریخ مسلمان شدن عمر <small>رضی الله عنه</small> و تعداد مسلمانان در آن زمان.....	۵۵
دوم: هجرت عمر <small>رضی الله عنه</small>	۵۵
فصل دوم: شکل گیری شخصیت عمر <small>رضی الله عنه</small> در پرتو رهنمودهای قرآن و آموزه‌های نبوی.....	۶۳
مبحث اول: زندگانی عمر فاروق <small>رضی الله عنه</small> در پرتو قرآن.....	۶۵
۱- دیدگاه عمر <small>رضی الله عنه</small> درباره‌ی خداوند متعال، نظام هستی، زندگانی، بهشت، دوزخ و قضا و قدر.....	۶۵

- دوم: موافقات عمر رضی الله عنه و علم او به اسباب نزول و تفسیر آیات..... ۷۳
- الف- موافقات عمر رضی الله عنه با قرآن کریم..... ۷۳
- ب- موافقت قرآن با وی در مورد نماز نخواندن بر منافقان..... ۷۴
- ج- موافقت قرآن با عمر در مورد اسیران بدر..... ۷۵
- د- موافقت قرآن با عمر رضی الله عنه در مسأله استیذان (اجازه خواستن)..... ۷۷
- هـ - دعای عمر رضی الله عنه در مورد تحریم شراب..... ۷۸
- س- آگاهی عمر رضی الله عنه به شأن نزول آیات..... ۷۹
- ش- پرس و جوی عمر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون برخی از آیات..... ۸۱
- ص- تفسیر و تحلیل برخی از آیات توسط عمر رضی الله عنه..... ۸۲
- مبحث دوم: عمر رضی الله عنه در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله..... ۸۷**
- نخست: عمر رضی الله عنه در میادین جهاد همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله..... ۹۲
- ۱- غزوه ی بدر..... ۹۲
- ۲- عمر رضی الله عنه در غزوه ی احد، بنی مصطلق و خندق..... ۹۶
- ۳- صلح حدیبیه و دسته ی نظامی اعزام شده به هوازن و غزوه ی خیبر..... ۹۹
- ۴- فتح مکه و غزوه ی حنین و تبوک..... ۱۰۴
- دوم: عمر رضی الله عنه در جامعه ی مدنی..... ۱۱۱
- ۱- سؤال رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمر رضی الله عنه درباره ی یک پرسشگر..... ۱۱۲
- ۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر عمر رضی الله عنه را تأیید می کند..... ۱۱۴
- ۳- حرص و اشتیاق رسول خدا صلی الله علیه و آله بر متحد کردن منبع دریافت علم صحابه..... ۱۱۵
- ۴- سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون آغاز آفرینش..... ۱۱۶
- ۵- نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوگند خوردن به پدران و تشویق وی به توکل بر خداوند..... ۱۱۶
- ۶- به الله عز و جل به عنوان پروردگار و به اسلام، به عنوان دین و به محمد صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر و فرستاده ی خدا خشنودیم..... ۱۱۶

- ۷- بلکه عمومی و برای همه‌ی مردم است..... ۱۱۷
- ۸- حکم کسی که صدقه را پس می‌گیرد..... ۱۱۸
- ۹- صدقات و اوقاف عمر رضی الله عنه..... ۱۱۸
- ۱۰- هدیه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه و هدیه‌ای دیگر به فرزندش..... ۱۱۹
- ۱۱- تشویق کردن فرزند و مژده دادن به عبدالله بن مسعود..... ۱۲۰
- ۱۲- عمر رضی الله عنه و مبارزه با بدعت و نوآوری در دین..... ۱۲۱
- ۱۳- از این مال هر چه بدون توقع و درخواست به شما رسید، بردارید..... ۱۲۲
- ۱۴- دعای رسول خدا در حق عمر رضی الله عنه..... ۱۲۲
- ۱۵- وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن قدم نهاد، دانستم که در آن برکت می‌آید..... ۱۲۳
- ۱۶- ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با حفصه دختر عمر رضی الله عنه..... ۱۲۳
- سوم: موضعگیری عمر رضی الله عنه در اختلافات خانوادگی پیامبر..... ۱۲۴
- چهارم: برخی از فضایل عمر فاروق..... ۱۲۶
- ۱- ایمان، دانش و دین عمر رضی الله عنه..... ۱۲۶
- ۲- ترس و وحشت شیطان از عمر رضی الله عنه..... ۱۲۸
- ۳- الهام شده‌ی این امت..... ۱۲۹
- ۴- قهرمانی سراغ ندارم که مانند عمر رضی الله عنه شگفتی‌ها بیافریند..... ۱۳۰
- ۵- غیرت عمر رضی الله عنه و بشارت دادن رسول خدا او را به کاختی در بهشت..... ۱۳۱
- ۶- محبوب‌ترین شخص نزد رسول خدا پس از ابوبکر..... ۱۳۲
- ۷- عمر رضی الله عنه و دریافت مژده‌ی ورود به بهشت..... ۱۳۲
- پنجم: موضع‌گیری عمر رضی الله عنه در بیماری وفات رسول خدا..... ۱۳۳
- ۱- موضعگیری عمر رضی الله عنه در بیماری وفات رسول خدا..... ۱۳۳
- ۲- موضع‌گیری عمر فاروق در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله..... ۱۳۶
- مبحث سوم: عمر رضی الله عنه در خلافت صدیق..... ۱۳۹
- نخست: نقش عمر رضی الله عنه در سقیفه‌ی بنی ساعده و بیعت با ابوبکر..... ۱۳۹

- دوم: گفتگوی عمر رضی الله عنه با ابوبکر در مورد قتال با مانعین زکات و اعزام لشکر اسامه
 ۱۴۱
- سوم: عمر رضی الله عنه و بازگشت معاذ از یمن و فراست وی در مورد ابومسلم خولانی و
 پیشنهاد وی در مورد امارت سعید بن ابان بر بحرین ۱۴۲
- ۱- عمر رضی الله عنه و برگشت معاذ از یمن ۱۴۲
- ۲- فراست عمر رضی الله عنه در مورد ابومسلم خولانی ۱۴۳
- ۳- رأی عمر در مورد امارت ابان بن سعید بر بحرین ۱۴۳
- چهارم: مخالفت با ابوبکر ۱۴۴
- ۱- رأی عمر رضی الله عنه در مورد عدم پذیرش خون‌بهای مسلمانان در جنگ با
 مرتدین ۱۴۴
- ۲- بخشیدن قطعه زمین به اقرع بن حابس و عیینه بن حصن ۱۴۴
- پنجم: گردآوری و تدوین قرآن کریم ۱۴۵
- فصل سوم: تعیین خلافت عمر رضی الله عنه توسط ابوبکر، برنامه‌های حکومتی
 ایشان و زندگی شخصی وی ۱۴۹**
- مبحث اول: استخلاف عمر رضی الله عنه توسط ابوبکر و پایه‌های نظامی او ۱۵۱**
- نخست: استخلاف عمر توسط ابوبکر ۱۵۱
- دوم: نصوص شرعی‌ای که به استحقاق خلافت عمر رضی الله عنه اشاره دارند ۱۵۶
- سوم: انعقاد اجماع بر خلافت عمر رضی الله عنه ۱۶۳
- چهارم: سخنرانی عمر فاروق بعد از این که بر کرسی خلافت نشست ۱۶۵
- پنجم: شوری ۱۷۲
- ششم: عدالت و مساوات ۱۷۷
- هفتم: اصل آزادی ۱۸۷
- ۱- آزادی دینی ۱۸۸
- ۲- آزادی نقل مکان و سیر و سیاحت و شغل ۱۹۲
- ۳- حق امنیت و حرمت مسکن و آزادی ملکیت فردی ۱۹۵

- ۴ - آزادی بیان..... ۱۹۸
- ۵- رأی عمر رضی الله عنه در مورد ازدواج با زنان اهل کتاب..... ۲۰۳
- هشتم: مخارج خلیفه، آغاز تاریخ هجری و ملقب شدن وی به «امیرالمؤمنین» ۲۰۷
- ۱- مخارج خلیفه..... ۲۰۷
- ۲- آغاز تاریخ هجری..... ۲۱۰
- ۳- لقب یافتن عمر به امیرالمؤمنین..... ۲۱۱
- مبحث دوم: ویژگیهای عمر، زندگی خانوادگی و احترام ایشان به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله..... ۲۱۳
- نخست: مهمترین ویژگیهای عمر رضی الله عنه..... ۲۱۳
- ۱- خوف خدا و محاسبه‌ی نفس..... ۲۱۳
- ۲- عمر و بی‌رغبتی او به دنیا..... ۲۱۷
- ۳- تقوای عمر رضی الله عنه..... ۲۲۱
- ۴- تواضع و فروتنی عمر رضی الله عنه..... ۲۲۳
- ۵- بردباری عمر رضی الله عنه..... ۲۲۵
- دوم: عمر رضی الله عنه و زندگی خانوادگی..... ۲۲۷
- ۱- منع استفاده از امکانات عمومی..... ۲۲۷
- ۲- بازخواست فرزندش عبدالله به خاطر اموالی که در معرکه‌ی جلولاء خریداری نموده بود..... ۲۲۸
- ۳- ممانعت از منفعت‌هایی که به وسیله‌ی خویشاوندی به دست می‌آید..... ۲۲۸
- ۴- ترجیح دادن اسامه بن زید به عبدالله بن عمر..... ۲۲۹
- ۵- حقوق یک ماه را به تو داده‌ام..... ۲۲۹
- ۶- ای معقیب! آن‌ها را از او بگیر و به بیت المال برگردان..... ۲۳۰
- ۷- عاتکه (همسر عمر) و جریان مشک و عنبر..... ۲۳۰
- ۸- نپذیرفتن هدیه برای همسرانش..... ۲۳۱

- ۹- هدیه‌ی ملکه روم به ام کلثوم؛ همسر عمر رضی الله عنه ۲۳۱
- ۱۰- جریان ام سلیط ۲۳۲
- ۱۱- حفصه و دلسوزی برای خویشاوندان ۲۳۲
- ۱۲- آیا می‌خواهی با چهره‌ای خائنانه نزد خدا بروم؟ ۲۳۳
- سوم: عمر رضی الله عنه و احترام و محبت به اهل بیت ۲۳۴
- ۱- برخورد عمر رضی الله عنه با همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله ۲۳۴
- ۲- رفتار عمر رضی الله عنه با علی بن ابی طالب و فرزندان ۲۳۵
- ۳- اختلاف عباس و علی رضی الله عنه درباره‌ی زمین‌هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از بنی نضیر غنیمت گرفته بود ۲۳۸
- ۴- تجلیل از عباس و فرزندش، عبدالله رضی الله عنه ۲۴۰
- مبحث سوم: زندگی اجتماعی عمر رضی الله عنه و اهمیت ایشان به امر به معروف و نهی از منکر ۲۴۳
- نخست: زندگی اجتماعی عمر ۲۴۳
- ۱- عمر رضی الله عنه و رعایت حال زنان جامعه ۲۴۳
- ۲- رعایت حال کسانی که سابقه‌ی نیک داشتند ۲۵۰
- ۳- هیبت عمر رضی الله عنه و علاقه‌ی شدید او نسبت به رفع نیازهای مردم ۲۵۷
- ۴- عمر رضی الله عنه و تربیت کارگزاران دولت ۲۶۱
- ۵- جلوگیری از بعضی کارها در جامعه ۲۶۲
- دوم: اهمیت دادن به مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ۲۶۷
- ۱- دفاع از توحید و مبارزه با انحراف عقیدتی و بدعت ۲۶۸
- ۲- اهمیت دادن به قضیه‌ی عبادات ۲۷۴
- ۳- اهمیت دادن به مسایل تجاری و بازارها ۲۸۱
- ۴- گشت‌زنی در شب ۲۸۷
- ۵- رأفت و مهربانی در حق چهارپایان ۲۹۴
- ۶- زمین لرزه در زمان عمر فاروق ۲۹۶

- مبحث چهارم: اهمیت دادن به علم، علما و داعیان..... ۲۹۷
- نخست: اهمیت دادن فاروق رضی الله عنه به علم و دانش..... ۲۹۷
- ۱- احتیاط عمر رضی الله عنه در أخذ حدیث و مذاکرات علمی وی..... ۲۹۹
- ۲- گوشه‌ای از بیانات عمر رضی الله عنه..... ۳۰۱
- ۳- نصایح عمری..... ۳۰۴
- دوم: مدینه، دار الافتاء و مرکز فقه..... ۳۰۸
- ۱- مرکز فرهنگی مکه..... ۳۱۲
- ۲- مرکز فرهنگی مدینه..... ۳۱۵
- ۳- مرکز فرهنگی بصره..... ۳۱۶
- ۴- مرکز فرهنگی کوفه..... ۳۲۱
- ۵- مرکز فرهنگی شام..... ۳۲۴
- ۶- مرکز فرهنگی مصر..... ۳۲۹
- سوم: عمر فاروق رضی الله عنه و شعر و شاعران..... ۳۳۳
- ۱- عمر رضی الله عنه و شعر..... ۳۳۳
- ۲- عمر فاروق رضی الله عنه و خطیئه و زبرقان بن بدر..... ۳۳۷
- ۳- شعر قاطعیت عمر رضی الله عنه را به نرم خویی و مهربانی دگرگون کرد..... ۳۴۱
- ۴- گرایش نقد ادبی عمر رضی الله عنه..... ۳۴۷
- مبحث پنجم: توسعه و آبادانی و کنترل بحران‌ها در زمان عمر رضی الله عنه..... ۳۵۷
- نخست: توسعه و آبادانی..... ۳۵۷
- ۱- توجه به راه‌سازی و امور حمل و نقل..... ۳۵۸
- ۲- تأسیس شهرهای مرزی و نظامی..... ۳۶۰
- دوم: مشکلات اقتصادی..... ۳۷۴
- ۱- تحمل گرسنگی تا رفع خشکسالی..... ۳۷۴
- ۲- اردوگاه پناهندگان در سال رماده..... ۳۷۵

- ۳- مددجویی از سایر شهرستانها ۳۷۸
- ۴- توسل به خداوند و نماز طلب باران ۳۸۰
- ۵- عدم اجرای حد شرعی سرقت در عام الرماده ۳۸۳
- ۶- به تأخیر انداختن پرداخت زکات در عام الرماده ۳۸۴
- سوم: وبای معروف عمواس ۳۸۴
- ۱- بازگشت عمر از مرز حجاز و شام ۳۸۵
- ۲- درگذشت ابو عبیده رضی الله عنه ۳۸۶
- ۳- مرگ معاذ بن جبل رضی الله عنه ۳۸۸
- ۴- سفر عمر رضی الله عنه به دیار شام و ترتیب دادن امور ۳۹۰
- ۵- حکم شرعی ورود و یا خروج از شهری که مبتلا به وبا است ۳۹۲
- فصل چهارم: نظام مالی و سازمان قضایی و فرایند تکمیل آن در دوران خلافت عمر رضی الله عنه** ۳۹۵
- مبحث اول: نظام مالی** ۳۹۷
- نخست: منابع درآمد دولت در زمان عمر رضی الله عنه ۳۹۷
- ۱- زکات ۳۹۸
- ۲- جزیه ۴۰۱
- ۳- خراج یا مالیات بر عایدات زمین ۴۰۸
- آیا عملکرد عمر فاروق درباره زمینهای خراج با عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالف بود؟ ۴۱۴
- ۴- عوارض گمرکی ۴۲۲
- ۵- فیه و غنیمت ۴۲۵
- دوم: خزانه کل و سازمان برنامه و بودجه ۴۲۶
- سوم: هزینه های دولت در زمان عمر رضی الله عنه ۴۳۱
- ۱- محل هزینه شدن زکات ۴۳۱
- ۲- محل مصرف جزیه، خراج و عشریه ها ۴۳۵

- ۳- کیفیت تقسیم غنائم ۴۳۹
- ۴- مواردی که مربوط به پیشرفت اقتصادی دولت است ۴۴۱
- مبحث دوم: دستگاه قضایی در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه ۴۴۳
- نخست: مهم‌ترین پیام‌های عمر رضی الله عنه به قاضیان ۴۴۵
- دوم: انتصاب قضات، حقوق آنان و شعبه‌های دادرسی ۴۴۸
- ۱- انتصاب قضات ۴۴۸
- ۲- حقوق قاضیان ۴۴۹
- ۳- شعبه‌های دادرسی ۴۵۰
- سوم: ویژگیهای قاضی ۴۵۰
- ۱- داشتن علم به احکام شرعی ۴۵۰
- ۲- داشتن تقوا ۴۵۱
- ۳- بی‌نیازی از آنچه در دست مردم است ۴۵۱
- ۴- فراست و زیرکی ۴۵۱
- ۵- سخت‌گیری و نرمی معتدل ۴۵۲
- ۶- داشتن نیروی جسمانی ۴۵۲
- ۷- دارای مال، حسب و نسب عالی باشد ۴۵۲
- آن‌چه که قاضی باید مراعات کند ۴۵۳
- چهارم: منابع صدور احکام قضایی ۴۵۹
- پنجم: شواهد و مدارک مورد نیاز در امر قضاوت ۴۶۲
- ششم: احکام صادره از جانب فاروق در مورد برخی جرائم و جنایات ۴۶۶
- ۱- جعل مهر رسمی دولت ۴۶۶
- ۲- سرقت از بیت المال کوفه ۴۶۶
- ۳- سرقت در خشکسالی ۴۶۷
- ۴- زن دیوانه‌ای مرتکب زنا شده بود ۴۶۷
- ۵- مرد ذمی‌ای که زن مسلمانی را مجبور به زنا کرده بود ۴۶۷

- ۶- مجبور ساختن زنان به زنا..... ۴۶۸
- ۷- حکم کسی که از حرمت زنا بی خبر بوده است..... ۴۶۸
- ۸- ازدواج در ایام عده..... ۴۶۸
- ۹- زنی که با وجود داشتن شوهر ازدواج کرده بود..... ۴۶۹
- ۱۰- متهم کردن مغیره بن شعبه به زنا..... ۴۶۹
- ۱۱- حکم زنی که با غلام خود همبستر شده بود..... ۴۶۹
- ۱۲- زنی که شوهرش را متهم به زنا کرد..... ۴۶۹
- ۱۳- اجرای مجازات تهمت بر کسی که کنایه گوئی می کند..... ۴۷۰
- ۱۴- هدر اعلام کردن خون یهودی متجاوز..... ۴۷۰
- ۱۵- کسی را که خداوند کشته است خون بها ندارد..... ۴۷۱
- ۱۶- اگر همه ی ساکنان شهر صنعاء در قتل او شریک می شدند همه را می کشتم..... ۴۷۱
- ۱۷- جزای ساحر قتل است..... ۴۷۲
- ۱۸- حکم قاتل فرزند و حکم مسلمانی که ذمی ای را به قتل برساند..... ۴۷۲
- ۱۹- جمع بین خون بها و سوگند..... ۴۷۲
- ۲۰- بارالها! نه حضور داشته ام و نه بدان راضی بوده ام..... ۴۷۳
- ۲۱- مجازات شراب را هشتاد تازیانه اعلام کرد..... ۴۷۳
- ۲۲- سوزاندن مغازه های شراب فروشی..... ۴۷۴
- ۲۳- او را به عنوان زنی مسلمان و پاکدامن به نکاح کسی دریاور..... ۴۷۴
- ۲۴- حکم کسی که زنش را به خاطر محروم کردن از میراث طلاق می دهد..... ۴۷۴
- ۲۵- حداقل مدت حمل و حداکثر آن..... ۴۷۵
- هفتم: جلوگیری از استفاده ی مستبدانه از ملکیت خصوصی..... ۴۷۶
- هشتم: معتبر دانستن سه طلاق در یک جمله..... ۴۷۸
- نهم: تحریم نکاح متعه..... ۴۸۱

دهم: اختیارات فقهی عمر	۴۸۳
فصل پنجم: فقه عمر در برخورد با فرماندهان و کارگزاران دولت	۴۸۷
مبحث اول: استان‌های کشور	۴۸۹
نخست: مکه ی مکرمه	۴۸۹
دوم: مدینه ی منوره	۴۹۰
سوم: شهر طائف	۴۹۰
چهارم: یمن	۴۹۱
پنجم: بحرین	۴۹۲
ششم: مصر	۴۹۴
هفتم: ایالت‌های شام	۴۹۶
هشتم: ایالت‌های عراق و فارس	۴۹۸
نهم: ولایت بصره	۴۹۹
دهم: ولایت کوفه	۵۰۱
یازدهم: مداین	۵۰۳
دوازدهم: آذربایجان	۵۰۴
مبحث دوم: شیوهی انتخاب فرمانداران و کارگزاران دولت در عهد عمر	۵۰۵
مهم‌ترین اصول عمر بن خطاب در انتخاب فرمانداران و کارگزاران دولت و شرایط آنان	۵۰۵
۱- توانایی و امانتداری	۵۰۵
۲- داشتن علم و دانش	۵۰۶
۳- کاردانی و خبرگی	۵۰۶
۴- تفاوت شهرنشینان و بادیه‌نشینان	۵۰۷
۵- داشتن حس رأفت و شفقت	۵۰۷
۶- عمر خویشتاوندان خود را استخدام نمی‌کرد	۵۰۸

- ۷- عمر رضی الله عنه مسئولیتی به کسی که خواهان آن بود واگذار نمی کرد ۵۰۹
- ۸- کارگزاران دولت از مشغول شدن در تجارت ممنوع شده بودند ۵۰۹
- ۹- شمارش سرمایه کارگزاران قبل از استخدام ۵۰۹
- ۱۰- شرایط عمر رضی الله عنه برای مسئولین رده بالای دولتی ۵۰۹
- ۱۱- رایزنی و مشورت برای انتخاب فرمانداران و امراء ۵۱۰
- ۱۲- آزمودن کارگزاران دولت قبل از استخدام ۵۱۱
- ۱۳- بومی بودن والی ۵۱۱
- ۱۴- ابلاغ رسمی کارکنان دولت ۵۱۲
- ۱۵- استخدام فرد نصرانی ۵۱۲
- دوم: مهم ترین ویژگیهای کارگزاران دولت عمر بن خطاب رضی الله عنه ۵۱۳
- ۱- زهد و بی رغبتی به دنیا ۵۱۳
- ۲- تواضع و فروتنی ۵۱۴
- ۳- پرهیزکاری ۵۱۴
- ۴- فرمانداران احترام یکدیگر را رعایت می کردند ۵۱۵
- سوم: حقوق والیان ۵۱۶
- ۱- حرف شنوی از والیان در غیر معصیت خدا ۵۱۶
- ۲- خیرخواهی نسبت به والیان ۵۱۶
- ۳- والیان را در جریان رویدادها گذاشتن ۵۱۷
- ۴- پشتیبانی و تقویت والیان ۵۱۷
- ۵- رعایت احترام والی پس از برکناری از کار ۵۱۷
- ۶- امیر و حاکم شهر حق اجتهاد دارد ۵۱۸
- ۷- حقوق مادی کارگزاران دولت ۵۱۸
- ۸- مداوای کارگزاران دولت ۵۲۰
- چهارم: وظایف والیان ۵۲۱
- ۱- توجه به مسائل دینی ۵۲۱

- ۲- تأمین امنیت جامعه ۵۲۴
- ۳- جهاد در راه خدا ۵۲۴
- ۴- سعی و تلاش جهت تأمین نیازهای معیشتی مردم ۵۲۷
- ۵- گزینش و استخدام مدیران و کارگزاران محلی ۵۲۸
- ۶- رعایت حال ذمیان ۵۲۹
- ۷- رعایت احترام معتمدین و استفاده از رأی صاحب نظران ۵۲۹
- ۸- عمران و آبادانی ۵۳۰
- ۹- رعایت برخورد های اجتماعی ۵۳۰
- ۱۰- فرق نگذاشتن میان عرب ها و دیگران ۵۳۱
- پنجم: کار ترجمه در ولایتها و اوقات کاری والیان ۵۳۲
- ۱- کار ترجمه ۵۳۲
- ۲- اوقات کاری کارگزاران دولت ۵۳۲
- مبحث سوم: مراقبت از والیان و بازخواست آنان ۵۳۵
- نخست: مراقبت از والیان ۵۳۵
- ۱- کارگزاران دولت نباید شب هنگام وارد مدینه شوند ۵۳۵
- ۲- هر از چند گاهی باید نماینده ای می فرستادند ۵۳۶
- ۳- صندوق شکایات ۵۳۶
- ۴- محمد بن مسلمه به عنوان سربازرس ۵۳۶
- ۵- استفاده از موسم حج ۵۳۷
- ۶- سفرهای دوره ای خلیفه ۵۳۸
- ۷- بایگانی اسناد و مدارک دولتی ۵۳۹
- دوم: شکایات رعیت از دست کارکنان ۵۳۹
- ۱- شکایت مردم کوفه از سعد بن ابی وقاص ۵۴۰
- ۲- شکایات مصریان علیه عمرو بن عاص رضی الله عنه ۵۴۳
- ۳- شکایات مردم بصره علیه ابوموسی اشعری ۵۴۵

- ۴- شکایات اهل حمص علیه سعید بن عامر ۵۴۶
- ۵- برکناری کسی که فردی از افراد رعیت را به تمسخر گرفته بود ۵۴۷
- سوم: تنبیه والیان توسط عمر بن خطاب رضی الله عنه ۵۴۸
- ۱- انتقام گرفتن از والیان و کارگزاران دولت ۵۴۸
- ۲- برکناری والی از کار ۵۴۹
- ۳- برداشتن تشریفات منازل فرمانروایان و والیان ۵۴۹
- ۴- کتک کاری کارگزاران دولت ۵۵۰
- ۵- تنزل دادن از فرمانداری به چوپانی ۵۵۱
- ۶- ضبط و تقسیم اموال کارگزاران دولت ۵۵۱
- ۷- توبیخ شفاهی و کتبی ۵۵۲
- چهارم: جریان برکناری خالد بن ولید ۵۵۴
- ۱- برکناری نخست ۵۵۴
- ۲- دومین عزل خالد توسط عمر بن خطاب رضی الله عنه ۵۵۹
- ۳- اسباب برکناری خالد بن ولید رضی الله عنه ۵۶۱
- فصل ششم: فتوحات در ناحیه‌ی عراق و جبهه‌ی شرقی ۵۶۷**
- مبحث اول: مرحله‌ی دوم از فتوحات در سرزمین عراق و مشرق ۵۶۹**
- نخست: ابوعبید ثقفی فرمانده و مسئول جبهه‌ی عراق ۵۶۹
- دوم: معرکه‌ی نمارق، سقاطیه کسکر و باروسما ۵۷۱
- ۱- معرکه‌ی نمارق ۵۷۱
- ۲- جنگ سقاطیه در کسکر ۵۷۲
- ۳- معرکه‌ی باروسما در سال ۱۳ هـ ۵۷۳
- سوم: - معرکه‌ی جسر (پل) ابوعبید در سال ۱۳ هجری ۵۷۴
- مهم‌ترین پیامدهای معرکه‌ی پل ابوعبید ۵۷۶
- چهارم: معرکه‌ی بویب ۵۷۹
- ۱- نشستی جنگی در پایان معرکه ۵۸۲

- ۲- پشیمان شدن مثنی به خاطر تخریب پل ۵۸۳
- ۳- روانشناسی نظامی مثنی ۵۸۳
- ۴- موضع گیری زنان مجاهدین ۵۸۶
- ۵- تعقیب فراریان جنگ ۵۸۶
- پنجم: تاراج اماکن اقتصادی دشمن ۵۸۷
- ششم: واکنش ایرانیان ۵۹۰
- سفارش های عمر فاروق به مثنی ۵۹۱
- مبحث دوم: جریان معرکه ی قادسیه ۵۹۳**
- نخست: انتصاب سعد بن ابی وقاص به فرماندهی سپاه اسلام ۵۹۴
- ۱- توصیه های عمر رضی الله عنه به سعد ۵۹۴
- ۲- وصیت دوم عمر رضی الله عنه ۵۹۵
- ۳- سخنرانی عمر رضی الله عنه در جمع مجاهدین ۵۹۷
- ۴- رسیدن سعد رضی الله عنه به عراق و وفات مثنی رضی الله عنه ۵۹۸
- ۵- سعد در مسیر عراق و توصیه ی امیرالمؤمنین ۵۹۹
- ۶- استفاده از مرتدینی که توبه کرده اند ۶۰۲
- ۷- نامه ی امیرالمؤمنین به سعد بن ابی وقاص ۶۰۳
- ۸- اسباب معنوی پیروزی از نظر عمر بن خطاب رضی الله عنه ۶۰۴
- ۹- سعد رضی الله عنه میدان قادسیه و موقعیت دو سپاه را برای عمر رضی الله عنه توصیف می کند ۶۰۵
- دوم: سعد به دستور عمر رضی الله عنه با پادشاه ایران وارد مذاکره می شود ۶۰۶
- سوم: سعد و مذاکره با رستم ۶۱۰
- چهارم: آمادگی برای جنگ ۶۱۳
- صدای اذان مسلمانان، رستم را به وحشت می اندازد ۶۱۷
- ۱- روز اول جنگ قادسیه (ارماث) ۶۱۹
- ۲- روز اغواث ۶۲۵

- ۳- روز سوم جنگ معروف به روز عماس ۶۳۴
- ۴- روز قادسیه ۶۳۹
- پنجم: درسها، فواید و نکات عبرت آموز ۶۴۴
- ۱- تاریخ وقوع معرکه و اثر آن در فرایند فتوحات ۶۴۴
- ۲- خطبه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از فتح قادسیه ۶۴۴
- ۳- مسلمانان به تعهدات خویش پایبند می‌مانند ۶۴۵
- ۴- عمر رضی الله عنه خمس غنائم قادسیه را به جنگجویان بر گرداند ۶۴۷
- ۵- عمر رضی الله عنه و برگرداندن حیثیت زهره بن حویه ۶۴۸
- ۶- رقابت مسلمانان برای اذان گفتن پس از شهادت مؤذن ۶۴۸
- ۷- تاکتیک نظامی مسلمانان در معرکه‌ی قادسیه ۶۴۹
- ۸- اشعاری که در جنگ قادسیه سروده شدند ۶۵۱
- ششم: فتح مداین ۶۵۴
- ۱- همراهی و معیت خدا با اولیای خویش ۶۵۶
- ۲- آیاتی که سعد در «مظلم ساباط» تلاوت کرد ۶۵۶
- ۳- رایزنی برای عبور از رودخانه ۶۵۷
- ۴- عبور از رودخانه و فتح مداین ۶۵۹
- ۵- مسلمانان خود را به رودخانه می‌زنند ۶۶۰
- ۶- نمونه‌هایی از امانت داری مسلمانان ۶۶۱
- سپاه ما با اعمال خویش زبان ما را گشودند ۶۶۵
- موضع عمر رضی الله عنه در برابر غنائم جلولا ۶۶۵
- هشتم: فتح رامهرمز ۶۶۷
- نهم: فتح شوشتر ۶۶۷
- ۱- دنیا و آنچه در آن است از نظر من، به نمازی نمی‌ارزد ۶۶۹
- ۲- براء بن مالک به مدال شرف دست می‌یابد ۶۶۹
- ۳- داستان رویارویی عمر رضی الله عنه با هرمان ۶۷۰

- دهم: فتح جندی شاپور..... ۶۷۱
- نعمان بن مقرن و شهر کسکر..... ۶۷۲
- مبحث سوم: معرکه‌ی نهاوند و فتح الفتوح در سال ۲۱ هجری..... ۶۷۳
- ۱- متمرکز ساختن لشکر اسلام و جلوگیری از اجتماع سپاه دشمن..... ۶۷۶
- ۲- انتخاب فرمانده بعدی در صورت به شهادت رسیدن فرماندهی فعلی..... ۶۷۶
- مبحث چهارم: پیشروی در سرزمین فارس..... ۶۷۹
- نخست: فتح همدان در سال ۲۲ هـ..... ۶۷۹
- دوم: فتح ری در سال ۲۲ هـ..... ۶۸۰
- سوم: فتح قومیس و گرگان..... ۶۸۰
- چهارم: فتح آذربایجان..... ۶۸۱
- پنجم: فتح باب در سال ۲۲ هـ..... ۶۸۱
- ششم: نخستین نبرد ترکها..... ۶۸۲
- هفتم: پیشروی در سرزمین خراسان..... ۶۸۳
- هشتم: فتح استخر در سال ۲۲ هجری..... ۶۸۶
- نهم: فتح فسا و داراب..... ۶۸۷
- دهم: فتح کرمان و سیستان در سال ۲۳ هـ..... ۶۸۷
- یازدهم: فتح مکران (بلوچستان) در سال ۲۳ هـ..... ۶۸۷
- دوازدهم: نبرد با کردها..... ۶۸۸
- مبحث پنجم مهم‌ترین درسها و پیامدهای فتح عراق و مشرق زمین..... ۶۹۱
- نخست: تأثیر شگرف آیات و احادیث در قلوب مجاهدین..... ۶۹۱
- دوم: پیامدهای جهاد در راه خداوند..... ۶۹۶
- سوم: سنتهای الهی در فتوحات عراق و کشورهای مشرق زمین..... ۶۹۶
- ۱- سنت خدا در اسباب و مسببات..... ۶۹۶
- ۲- سنت خدا در تدافع و درگیری بین حق و باطل..... ۶۹۷

- ۳- سنت خدا در فتنه و ابتلا ۶۹۷
- ۴- سنت الهی در ستم و ستمگری ۶۹۹
- ۵- سنت الهی در خوش گذرانی و خوش گذرانا ۷۰۰
- ۶- سنت الهی در طغیان و طغیانگران ۷۰۰
- ۷- سنت استدراج ۷۰۱
- ۸- سنت تغییر نفوس ۷۰۲
- ۹- سنت الهی در خصوص گناهان ۷۰۲
- چهارم: احنف بن قیس روند تاریخ را تغییر می دهد ۷۰۳
- فصل هفتم: فتح شام، مصر و لیبی ۷۰۵**
- مبحث اول: فتوحات شام ۷۰۷**
- گفتگوی خالد و ابو عبیده رضی الله عنهما ۷۰۸
- پاسخ نامه ی ابو عبیده و معاذ رضی الله عنهما از طرف عمر رضی الله عنه ۷۰۹
- نخست: فتح دمشق ۷۱۰
- ۱- نیروهای طرفین ۷۱۲
- ۲- توصیف شهر دمشق ۷۱۳
- ۳- روند معرکه ۷۱۵
- مهمترین فواید، درسها و نکات عبرت آموز ۷۱۶
- شعرهایی که در مورد فتح دمشق سروده شدند ۷۱۷
- تحركات نظامی مسلمانان بعد از فتح دمشق ۷۱۸
- دوم: جریان آزاد سازی شهر فحل ۷۱۸
- از جمله شعرهایی که قعقاع بن عمرو در مورد روز فحل سرود ۷۲۰
- سوم: فتح بیسان و طبریه ۷۲۱
- چهارم: معرکه ی حمص در سال ۱۵ هـ ۷۲۱
- پنجم: فتح قنسرين در سال ۱۵ هـ ۷۲۲
- ششم: جریان فتح قیساریه در سال ۱۵ هـ ۷۲۳

- هفتم: فتح قدس در سال ۱۶ هـ..... ۷۲۳
- ۱- تاکتیک سرگرم کردن دشمن..... ۷۲۴
- ۲- تسلیم شدن رومیها..... ۷۲۶
- ۳- روایتهای مختلف درباره‌ی فتح قدس و تحقیقی پیرامون آن..... ۷۲۶
- ۴- متن صلحنامه..... ۷۲۹
- مهم ترین درس ها و پیامدهای این وقایع..... ۷۳۰
- الف - موضعگیری فداکارانه واثله بن اسقع رضی الله عنه..... ۷۳۰
- ب - معاذ بن جبل سفیر مسلمانان نزد رومیها قبل از وقوع جنگ فحل..... ۷۳۰
- ج - موضع گیری عباده بن صامت رضی الله عنه در فتح قیساریه..... ۷۳۲
- د - ام حکیم بنت حارث در معرکه‌ی مرج صفر..... ۷۳۳
- هـ- پادشاه روم با دیار شام خداحافظی می کند..... ۷۳۴
- و- خداوند شما را با اسلام عزت و سربلندی داده است..... ۷۳۵
- ز- بخشی از سخنرانی عمر رضی الله عنه در جاییه..... ۷۳۵
- ح - دنیا در همه‌ی ما دگرگونی ایجاد کرد به جز تو ای ابو عبیده!..... ۷۳۵
- ط - تعلیقی بر صلح نامه‌ی عمر رضی الله عنه با ساکنان بیت المقدس..... ۷۳۶
- ی - عمر رضی الله عنه در مسجد الاقصی نماز می خواند..... ۷۳۷
- تلاش رومی ها برای اشغال مجدد حمص..... ۷۳۸
- نقشه‌ی نظامی مبتکرانه عمر رضی الله عنه برای کمک به ابو عبیده..... ۷۳۹
- فتح جزیره در سال ۱۷ هـ..... ۷۴۱
- مبحث دوم: فتح مصر و لیبی..... ۷۴۳**
- نخست: در مسیر فتح مصر..... ۷۴۴
- ۱- فتح فرما..... ۷۴۵
- ۲- فتح بلبیس..... ۷۴۷
- ۳- معرکه‌ی أم دنین..... ۷۴۸
- ۴- معرکه‌ی قلعه‌ی بابلیها..... ۷۴۹

- دوم: فتح اسکندریه ۷۵۰
- سوم: فتح برفه و طرابلس ۷۵۵
- مبحث سوم: مهم‌ترین درس‌ها و فواید بجا مانده از فتح مصر ۷۵۷
- نخست: عباده بن صامت انصاری سفیر مسلمانان به سوی مقوقس ۷۵۷
- دوم: تاکتیک‌های نظامی در فتح مصر ۷۶۲
- ۱- جنگ روانی ۷۶۲
- ۲- غافلگیر کردن دشمن با کمین زدن ۷۶۳
- ۳- تاکتیک غافلگیرانه در حین محاصره ۷۶۳
- ۴- تاکتیک طولانی نمودن محاصره ۷۶۳
- سوم: مزدهی فتح به امیرالمؤمنین ۷۶۴
- چهارم: علاقه‌ی عمر فاروق رضی الله عنه برای عمل به تعهدات خویش ۷۶۵
- پنجم: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه یکی از قهرمانان فتح مصر ۷۶۷
- ششم: احداث منزل امیرالمؤمنین در مصر ۷۶۷
- هفتم: ادعای سوزاندن کتابخانه‌ی اسکندریه توسط مسلمانان ۷۶۸
- هشتم: ملاقات عمرو بن عاص رضی الله عنه با پاپ بنیامین ۷۷۰
- مبحث چهارم: مهم‌ترین فواید و درس‌های عبرت‌آموز در فتوحات عمر فاروق رضی الله عنه
- ۷۷۱
- نخست: ماهیت فتوحات اسلامی ۷۷۱
- دوم: روش عمر رضی الله عنه در انتخاب فرماندهان لشکر ۷۷۳
- ۱- پرهیزگاری و دانش ۷۷۳
- ۲- آرامش و وقار ۷۷۴
- ۳- شجاعت و مهارت ۷۷۴
- ۴- کاردان، زرنگ و با تجربه باشد ۷۷۴
- ۵- ماهر و دارای آگاهی نسبت به تاکتیک‌های جنگ باشد ۷۷۵

- ۶- علاقه‌مند بودن..... ۷۷۵
- سوم: حقوق خدا و حق فرماندهان و سربازان در نامه‌های عمر رضی الله عنه..... ۷۷۵
- حقوق خدا..... ۷۷۵
- حقوق فرمانده..... ۷۷۸
- حقوق سربازان..... ۷۸۱
- چهارم: توجه ویژه به حفظ مرزهای دولت اسلامی..... ۷۹۰
- پنجم: ارتباط عمر رضی الله عنه با پادشاهان دنیا..... ۷۹۷
- ششم: بازتاب و نتیجه‌ی فتوحات دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه..... ۷۹۷
- مبحث پنجم: روزهای پایانی زندگی عمر بن خطاب رضی الله عنه..... ۷۹۹
- نخست: گفتگوی عمر و حذیفه رضی الله عنه پیرامون بروز فتنه‌ها..... ۷۹۹
- ۱- دعای عمر رضی الله عنه در آخرین حج خود در سال ۲۳هـ..... ۸۰۱
- ۲- عمر فاروق رضی الله عنه و آرزوی شهادت..... ۸۰۱
- ۳- خواب عوف بن مالک اشجعی..... ۸۰۱
- ۴- خواب ابوموسی اشعری رضی الله عنه در مورد وفات عمر رضی الله عنه..... ۸۰۲
- ۵- آخرین خطبه‌ی عمر رضی الله عنه در مدینه‌ی منوره..... ۸۰۲
- ۶- عمر رضی الله عنه در دیداری با حذیفه..... ۸۰۳
- ۷- مخالفت عمر رضی الله عنه با حضور اسیران بیگانه در مدینه‌ی منوره..... ۸۰۳
- دوم: شهادت عمر رضی الله عنه و جریان شورا..... ۸۰۴
- ۱- شهادت عمر رضی الله عنه..... ۸۰۴
- ۲- شیوه‌ی ابتکاری عمر رضی الله عنه در انتخاب خلیفه..... ۸۰۶
- سوم: رهنمودهای عمر رضی الله عنه به خلیفه‌ی بعدی..... ۸۱۱
- ۱- جنبه‌ی دینی..... ۸۱۳
- ۲- بخش سیاسی..... ۸۱۳
- ۳- بخش نظامی..... ۸۱۴
- ۴- بخش مالی و اقتصادی..... ۸۱۴

- ۵- بخش اجتماعی ۸۱۵
- چهارم: لحظه‌های پایانی زندگی عمر بن خطاب رضی الله عنه ۸۱۶
- ۱- سن و تاریخ وفات ۸۱۷
- ۲- غسل دادن و تکفین ۸۱۷
- ۳- چه کسی در نماز جنازه‌ی عمر رضی الله عنه امامت کرد؟ ۸۱۸
- ۴- تدفین عمر رضی الله عنه ۸۱۹
- ۵- عملکرد علی رضی الله عنه در رثای عمر رضی الله عنه ۸۱۹
- ۶- بازتاب شهادت عمر رضی الله عنه و تأثیر آن بر مسلمانان ۸۲۰
- پنجم: مهم‌ترین فواید، درس و عبرت‌ها ۸۲۱
- ۱- میزان نفرت و کینه‌ی کفار نسبت به مسلمانان ۸۲۱
- ۲- ترس و تقوای عمر رضی الله عنه ۸۲۲
- ۳- تواضع عمر رضی الله عنه و ایثار عائشه رضی الله عنها ۸۲۴
- ۴- امر به معروف و نهی از منکر در بستر مرگ ۸۲۴
- ۵- جواز ستایش کسی که صفاتی در او است به شرطی که خطر فتنه وجود نداشته باشد ۸۲۶
- ۶- موضع‌گیری کعب احبار در جریان شهادت عمر رضی الله عنه ۸۲۶
- ۷- تجلیل صحابه و سلف از عمر فاروق رضی الله عنه ۸۳۰
- ۸- دیدگاه بعضی از دانشمندان و نویسندگان معاصر در مورد عمر رضی الله عنه ۸۳۳
- ۹- نظریات خاورشناسان در مورد عمر بن خطاب رضی الله عنه ۸۳۵
- ۱۰- اشعاری که در رثای عمر رضی الله عنه سروده شد ۸۳۷
- فهرست منابع ۸۴۳

پیشگفتار

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ ﴿١٠٢﴾ [آل عمران: ١٠٢]

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَجِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ ﴿١﴾ [النساء: ١]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ ﴿٧١﴾ [الأحزاب: ٧٠ - ٧١]

کتابی که در دست دارید، به تحلیل و بررسی وقایع زندگی عمر بن خطاب رضی الله عنه و شخصیت و دورانش می‌پردازد. فضل نگارش این کتاب به خداوند جل و جلال و سپس به آن دسته از علما و داعیان بر می‌گردد که مرا به ادامه‌ی بررسی زندگانی خلفای راشدین تشویق نمودند. تا آن‌جا که یکی از آن‌ها خطاب به من گفت: فاصله‌ی زیادی میان مسلمانان و دوران خلفا افتاده و ترتیب اولویتها به هم ریخته است؛ چنانچه بسیاری از مسلمانان به جای توجه به زندگانی خلفای راشدین، بیشتر به مطالعه‌ی زندگانی داعیان و مصلحان دیگر می‌پردازند؛ این، در حالی است که دوران خلفای راشدین، در ابعاد مختلف سیاسی، پرورشی، فکری، اخلاقی، اقتصادی، جهادی و فقهی، از غنای بی‌نظیری برخوردار می‌باشد. و در جنبه‌های مختلف، سرشار از نکاتی است که ما شدیداً بدان نیازمندیم. همچنین ما به شدت نیازمند بررسی بخشهای اداری خلافت اسلامی و الگوبرداری از آن هستیم؛ مانند بخش قضایی، مالی، نظامی و نیز چگونگی تعیین فرماندهان و کارگزاران سطوح مختلف و همچنین اجتهاداتی که در آن دوران به دنبال رویارویی با تمدن فارس و روم در جریان فتوحات اسلامی پدیدار گشت.

گفتنی است ابتدا به فکر نگارش این کتاب افتادم تا این که این اندیشه به خواست خداوند متعال، تحقق یافت و خداوند تعالی با فراهم نمودن زمینه‌های لازم، به بنده توفیق داد تا اینکه به مراجع و منابعی ارزشمند دست یابم و این عمل را به انجام برسانم.

تاریخ خلفای راشدین سرشار از درسها و نکات آموزنده‌ای است که به صورت پراکنده، در کتابها و منابع تاریخی، فقهی، حدیثی و ادبی و... وجود دارد. از آنجا که کتاب جامع و مفیدی وجود نداشت که حاوی تمام این نکات و آموزه‌های ارزشمند باشد، بنده دست به کار شدم و بر حسب سعی و توان خود، به جمع آوری، ترتیب و تصحیح و تحلیل آن پرداختم و در موضوع زندگانی خلفای راشدین، نخستین کتاب را پیرامون زندگانی ابوبکر صدیق و تحلیل وقایع زندگانی وی به نگارش در آوردم. کتاب مزبور، در کتاب‌فروشی‌های بزرگ و نمایشگاه‌های بین‌المللی عرضه شد و مورد استقبال خوانندگان بسیاری از اقشار مختلف از جمله دعوت‌گران، دانشمندان و عموم مسلمانان قرار گرفت. این مسأله باعث شد تا همه، مرا به ادامه‌ی بررسی زندگانی خلفای راشدین و نگارش کتاب‌هایی در این زمینه تشویق نمایند؛ کتاب‌هایی که با عصر حاضر متناسب باشد.

به طور قطع تاریخ خلفای راشدین، سرشار از آموزه‌های ارزشمند است. از این رو اگر ما، دوران خلفای راشدین را بدون استفاده از روایات ضعیف و ساختگی و کتابهای خاورشناسان و پیروانشان اعم از خودباختگان فکری (سکولاریسم‌ها)، منحرفان عقیدتی (رافضی‌ها) و ...، مورد بررسی قرار دهیم، و طبق منهج اهل سنت به بررسی و تحلیل زندگانی آن‌ها پردازیم، در این صورت روش درستی را در پیش گرفته‌ایم و به شناخت و بینش درستی پیرامون زندگانی و دوران آن بزرگ‌مردان دست خواهیم یافت؛ همان بزرگوارانی که خداوند متعال، درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

[التوبة: ۱۰۰]

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا

خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن‌جا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

همچنین می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی».

رسول خدا ﷺ درباره‌ی آنان فرموده است: (خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثْتُ فِيهِمْ....)^۱

«بهترین افراد امت من، کسانی هستند که در میان آنان برانگیخته شدم».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «هر کس، از کسی پیروی می‌کند، پس از کسی پیروی نماید که در گذشته زیسته است؛ زیرا زندگان، از فتنه در امان نیستند؛ آنان که باید از آن‌ها پیروی نمود، اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هستند که به خدا سوگند بهترین افراد این امت بودند؛ آنان، بهترین دلها، عمیق‌ترین علم و دانش و کمترین تکلف را داشتند. و خداوند، آن‌ها را برای هم صحبتی و همراهی با پیامبرش و برپا داشتن دینش انتخاب نمود. پس قدر آنان را بدانید و راهشان را ادامه دهید و تا می‌توانید از اخلاق و دیانتشان الگو بگیرید؛ چرا که آنان بر شاهراه مستقیم هدایت بودند»^۲.

آری! اصحاب احکام اسلام را اجرا نمودند و به نشر و گسترش آموزه‌های حیات‌بخش اسلام در شرق و غرب دنیا پرداختند؛ آنان، قرآن را به امت اسلامی آموزش دادند و سنتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را روایت کردند. به این خاطر تاریخ اصحاب، گنجینه‌ای فکری، فرهنگی، علمی و جهادی برای امت اسلامی است که به اقشار و نسلهای مختلف، در تداوم مسیر صحیح زندگی کمک می‌نماید و این امکان را برای مسلمانان فراهم می‌سازد که از خلال تاریخ ارزنده‌ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله، به حقیقت رسالت و نقش خویش در عرصه‌های جهانی و زندگانی دنیوی پی ببرند. به هر حال می‌توان از طریق بررسی

۱- مسلم (۴/۱۹۶۳، ۱۹۶۴).

۲- شرح السنة: بغوی (۱/۲۱۴).

تاریخ اصحاب، به نکاتی دست یافت که روح و روان را تغذیه می‌کند و مایه‌ی تزکیه و فرهیختگی روح و روان و همچنین روشنایی عقلها و اندیشه‌ها می‌گردد و همتها را بلند می‌نماید و به اوج می‌رساند. از تاریخ آن دوران، آموزه‌های ارزشمندی به دست می‌آید که دعوتگران، علما و آحاد امت، در پرتو آن، می‌توانند نسلی مسلمان بر اساس رهنمودهای نبوی پرورش دهند و آنان را با خلافت راشده و ویژگی‌های آن و همچنین با خصوصیات پیشوایان و مسلمانان آن زمان و نیز عوامل از میان رفتن خلافت اسلامی آشنا سازند.

اینک کتاب زندگانی عمر فاروق رضی الله عنه که دومین کتاب از مجموعه‌ی زندگانی خلفای راشدین است، تقدیم می‌گردد.

عمر فاروق رضی الله عنه خلیفه‌ی دوم و برترین صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد. او، یکی از خلفای راشدین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را به پیروی از آنان امر نموده و فرموده است:

(علیکم بستی وسنة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدی)^۱.

«به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من، چنگ بزنید».

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری، تصریح نموده است که:

(اقتدوا باللذین من بعدی، ابی بکر وعمر)^۲.

«به دو نفری که پس از من هستند، (یعنی) ابوبکر و عمر، اقتدا کنید».

علاوه بر این، احادیث زیادی در فضیلت عمر فاروق رضی الله عنه روایت شده است؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

(لقد کان فیمن کان قبلکم من الأمم المحدثون؛ فإن یک فی أمتی أحد فإنه عمر)^۳.

«در میان امتهای گذشته، افرادی وجود داشتند که به آنها الهام می‌شد و اگر در امت من، چنین کسی وجود می‌داشت، قطعاً عمر بود».

۱- سنن أبی داود (۲۰۱/۴) ترمذی (۴۴/۵)؛ این حدیث، حسن و صحیح است.

۲- صحیح سنن الترمذی: ألبانی (۲۰۰/۳).

۳- بخاری ش (۳۶۸۹)؛ مسلم، ش (۲۳۹۸).

همچنین فرمود: (أُرِيتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَنْزَعُ بَدَلُو بَكْرَةَ عَلَى قَلِيبٍ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنْبًا أَوْ ذَنْبَيْنِ نَزْعًا ضَعِيفًا وَاللَّهِ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَلَمْ أَرِ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيهَ حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضَرَبُوا بَعْطَنَ)^(۱).

«در خواب دیدم که از چاهی آب می کشم؛ آن گاه ابوبکر آمد و یک دلو آب از چاه کشید و او، در کشیدن آب ضعیف بود و خداوند، او را می بخشد. سپس عمر آمد و دلو را به دست گرفت؛ هیچ پهلوانی سراغ ندارم که همانند او کاری را بدین قوت انجام دهد. عمر چنان آب کشید که همه ی مردم و شترانشان سیراب شدند و به استراحت پرداختند»^۲.

عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: چه کسی را بیشتر از همه دوست داری؟ فرمود: «عایشه را». گفتم: از میان مردان، چه کسی را؟ فرمود: «پدر عایشه را». گفتم: سپس چه کسی را؟ فرمود: «عمر بن خطاب را» و آن گاه مردان دیگری را نیز نام برد^۳.

به طور قطع، زندگانی عمر فاروق رضی الله عنه، صفحه ای درخشان و برگی زرین از تاریخ اسلامی است و نمی توان نظیر رشادتها، اخلاص، جهاد و دعوت آن بزرگ مرد را در تاریخ هیچ یک از امتها مشاهده نمود.

به همین دلیل، بنده با مراجعه به منابع و مراجع، به بررسی، ترتیب و گردآوری ابعاد زندگی عمر فاروق رضی الله عنه پرداختم تا زندگی این بزرگوار، در دسترس و مورد استفاده ی دعوتگران، علما، اندیشمندان، سیاستمداران، رهبران و فرماندهان مسلمان، دانش پژوهان و عموم مردم قرار بگیرد تا بدین سان از آن الگو بگیرند و در دنیا و آخرت، مشمول فضل و لطف الهی شوند.

در کتاب پیش رویتان، زندگی عمر بن خطاب رضی الله عنه از ولادت تا شهادت، بررسی می شود؛ بدین ترتیب که از نسب، خانواده، زندگی دوران جاهلیت، مسلمان شدن و

۱- مسلم، ش (۲۳۹۳).

۲- مسلم (۲۳۹۳).

۳- الإحسان فی صحیح ابن حبان (۳۰۹/۱۵)

هجرت کردن وی سخن به میان آمده و پیرامون نقش قرآن کریم در ساختار فکری ایشان و نقش همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله در شکل گیری شخصیت عمر رضی الله عنه و پرورش وی بحث شده و آنگاه مواضع عمر فاروق رضی الله عنه در برابر غزوه‌ها و در جامعه‌ی مدنی مورد پردازش قرار گرفته است که چگونه عمر در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و در دوران ابوبکر رضی الله عنه نقش آفرینی نموده است. همچنین چگونگی به خلافت رسیدن عمر رضی الله عنه و برنامه‌های حکومتی وی در زمینه‌هایی همچون شورا، عدالت‌گستری، شایسته‌سالاری و آزادی بیان، از دیگر موضوعاتی است که در این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این میان نکات دیگری نیز بررسی می‌شود؛ از جمله: مهمترین ویژگی‌های عمر رضی الله عنه و زندگی خانوادگی و اجتماعی وی در دوران خلافت و احترام از اهل بیت و توجه ویژه‌اش به حقوق زنان و عنایت خاص به پیشگامان مسلمان و نیز شوق خدمت به نیازمندان، تلاش برای پرورش نیروهای متعهد و کارآمد دولتی، مبارزه با مفاسد، توجه ویژه به نظام مالی و محاسبات اداری و قوانین بازرگانی، اشتیاق وافر به تحقق اهداف شرعی در جامعه از قبیل: حفظ و اقامه‌ی توحید و مبارزه با انحرافات و بدعت و نوآوری در دین، اهمیت دادن به شعایر دینی و عبادی و پاسداری از حرمت و جایگاه مجاهدان راه حق.

در این کتاب از نهضت علمی بزرگی که در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه پدید آمد، سخن به میان آمده است، و راجع به توجیهات و تعلیمات ایشان در مدینه بحث و بیانی شیوا ارائه داده شده است؛ عمر رضی الله عنه، مدینه را به مرکزی علمی تبدیل کرد؛ بدین‌سان مدینه، مهد علم و دانش و مرکز صدور احکام شرعی گردید؛ به این ترتیب علما، دعوتگران، قاضیان و فرماندهان از آن‌جا به اقصی نقاط دنیا اعزام می‌شدند. گفتنی است در این کتاب نقش خلیفه‌ی دوم در پیدایش مراکز علمی در مکه، مدینه، بصره، کوفه، شام و ... مورد بررسی قرار می‌گیرد و بدین نکته اشاره می‌شود که عمر فاروق رضی الله عنه توجه ویژه‌ای به آموزش و پرورش و کادری علمی و متخصص جهت اعزام آنان به مناطق و شهرهای دور دست داشت و به موازات فتوحات اسلامی و گسترش قلمرو اسلام، به فرماندهانش دستور می‌داد تا در شهرهای فتح شده، مساجدی تأسیس نمایند و آن‌ها را مرکز دعوت و تعلیم و نشر فرهنگ اسلامی قرار دهند.

آری! مساجد، نخستین دانشگاه‌های اسلامی و نهادهای علمی بودند که علمای صحابه از طریق آن‌ها به آموزش ملت‌های تازه مسلمانی پرداختند که بدون فشار و اجبار به دایره‌ی مسلمانان پیوسته بودند. گفتنی است تعداد مساجدی که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن‌ها نماز جمعه برگزار می‌شد، حدود دوازده هزار مسجد بود. یکی از راهبردهای دعوتی و علمی عمر فاروق رضی الله عنه این بود که به دنبال هر لشکری که یکی از شهرهایی همچون: عراق، ایران، شام، مصر و کشورهای مغرب را فتح می‌کرد، مؤسسه‌ای فرهنگی متشکل را تشکیل می‌داد، لازم به ذکر است که حضرت عمر از کادرهایی ممتاز اعم از قاریان، محدثان و فقهای صحابه استفاده می‌کرد که در مدرسه‌ی نبوی و در شهر مدینه پرورش یافته بودند، تا مردم آن شهر یا منطقه را به بهترین شکل با اسلام آشنا سازند و به تعلیم و تربیت آنان بپردازند.

بنده، در این کتاب از علاقه و توجه عمر فاروق رضی الله عنه به شعر و شاعران سخن گفته‌ام. عمر فاروق رضی الله عنه بیش از سایر خلفای راشدین، به شعر اهمیت می‌داد و در سخنانش از شعر، بهره می‌برد و از ذوق ادبی بالایی برخوردار بود؛ چنانچه برخی از نصوص ادبی را نقد می‌کرد و با نظارت بر اشعار و سروده‌ها، اجازه نمی‌داد که شاعران، شعری برخلاف واقعیت یا آموزه‌های دینی بسرایند یا در قالب شعر به کسی اهانت نمایند. عمر رضی الله عنه برای نظارت بر جامعه ادبی خویش، معیارهایی داشت که از آن جمله می‌توان به پاس داشتن زبان عربی، همخوانی واژه‌ها، دوری از تکلف و پیچیدگی، واضح بودن و تناسب واژه‌ها با معانی مورد نظر و ... اشاره کرد.

و در راستای تأدیب شاعران از روش‌های گوناگونی بهره می‌برد، از جمله اینکه ایشان برای حفاظت از شخصیت و آبروی مسلمانان از دست‌برد هجوگویان سه هزار درهم را هزینه کرد، تا آن‌جا که یکی از شعرا در این خصوص گفت:

وَأَخَذْتُ أَطْرَافَ الْكَلَامِ فَلَمْ تَدَعْ شَتْمًا يَضُرُّ وَلَا مَدِيحًا يَنْفَعُ
وَمَنْعَتَنِي عَرْضَ الْبَخِيلِ فَلَمْ يَخَفْ شَتْمِي فَأَصْبَحَ آمِنًا لَا يَفْزَعُ

«تو افسار من را گرفتی و نگذاشتی به کسی ناسزا گفته شود و یا (به ناحق) ستوده

شود.

و مرا از هتک حرمت بخیل منع کردی. بنابراین او از گزند زبان من در امان است و نمی ترسد».

در این کتاب پیرامون توسعه و آبادانی و مدیریت بحران در دوران خلیفه دوم و همچنین احداث راهها و ساماندهی حمل و نقل دریایی و خشکی و نیز تشکیل مراکز مرزبانی بحث شده و سایر اقدامات عمر فاروق رضی الله عنه مورد بررسی قرار گرفته است؛ از جمله: ایجاد شهرهای بزرگی مانند بصره، کوفه، فسطاط و اختصاص بودجه‌های نظامی و اقتصادی برای هر یک از این شهرها.

همچنین در کتاب پیش رویتان از تدابیر و عملکرد عمر فاروق رضی الله عنه در خشکسالی معروف «عام الرماده» سخن به میان آمده و بدین نکته اشاره شده است که عمر رضی الله عنه در آن روزهای سخت و طاقت فرسا، از خود الگوی خوبی در زمینه‌ی مدیریت بحران ارائه داد؛ چنانچه اردوگاه‌هایی برای پناهندگان آماده ساخت و به جمع آوری کمک از شهرهای دیگر پرداخت و با برگزاری نماز استسقاء (طلب باران) به خداوند متعال متوسل شد. از دیگر مواردی که در این موضوع بدان اشاره شده، بخشی از اجتهادات فقهی عمر رضی الله عنه در این سال است؛ مانند: عدم اجرای حد سارق^۱، عدم گرفتن زکات و به تأخیر انداختن آن و...

از دیگر نکات مورد بررسی در این کتاب، مسأله شیوع طاعون و عملکرد خلیفه برای مبارزه با وبای خانمان سوزی است که همه‌ی موازین را بر هم زد و بسیاری از میراث‌های فرهنگی را نابود ساخت و سبب مرگ فرماندهان بزرگ لشکر اسلام و حدود بیست هزار تن از مسلمانان شام گردید. چنان که خلیفه، شخصاً به شام رفت و به ساماندهی امور پرداخت و اموال به جای مانده را تقسیم نمود و اقامتگاه‌های زمستانی و تابستانی را تعیین نمود و به بازسازی لنگرگاه‌های شام و آب و فاضلاب آن پرداخت و فرماندهان جدیدی را تعیین کرد و به شرح وظایف سرباز، فرمانده و مردم پرداخت و میراث افراد مرده را به زندگان عطا نمود.

۱- منظور عدم مجازات سارق است که مطابق قانون شرع، قطع دست از مچ می‌باشد (ویراستار).

در این کتاب از نقش عمر فاروق رضی الله عنه در توسعه‌ی نهادهای مالی و قضایی سخن به میان آورده‌ام. چنانکه پیرامون درآمد دولت از زکات، جزیه^۱، مالیات، عُشر و مال فیئ و غنیمت بحث نموده‌ام. همچنین در مورد بیت المال، تدوین قانون اساسی و هزینه‌های دولت در زمان عمر رضی الله عنه سخن گفته‌ام و از اجتهادات وی در خصوص مالیاتهای ارضی و همچنین ایجاد واحد پول اسلامی سخن به میان آورده‌ام و به موضوع توسعه‌ی سازمان قضایی و مهمترین نامه‌های عمر رضی الله عنه به قاضیان خود پرداخته و از انتصاب قاضیان و مقام و ویژگیهای آنان بحث کرده‌ام و به منابع احکام قضایی و دلایل مورد اعتماد قاضی اشاره نموده‌ام، و همچنین به اجتهادات قضایی فاروق پرداخته‌ام؛ مانند: حکم خلیفه در مورد جعل کننده‌ی مهر رسمی دولت و کسی که از بیت المال کوفه دزدی کرده و فردی که بدون اطلاع از حرمت زنا، مرتکب آن شده بود.

همچنین در مورد فرماندهان و کارگزاران دوران خلیفه‌ی دوم و نحوه‌ی برخورد وی با آنان سخن به میان آورده‌ام، از این‌رو استان‌های دولت عمر را تعیین نموده و نام استاندارهای ایشان را معرفی کرده‌ام و همچنین از مهمترین شرایط و قواعد عمر برای انتخاب استاندار سخن رانده و به وظایف آنها در قبال مردم و پیگیری عمر در برابر فرماندار و استاندارهای خود و محاسبه‌ی آنها طبق شریعت الهی، پرداخته‌ام، و نیز پیرامون چگونگی رسیدگی به شکایات شهروندان از کارگزاران و انواع اقدامات کیفری ایشان در مقابل فرماندارانش بحث رانده‌ام و در این میان به بررسی مسأله‌ی برکناری خالد بن ولید رضی الله عنه و علل آن و موضع‌گیری خالد رضی الله عنه در قبال این عملکرد عمر رضی الله عنه پرداخته‌ام و از فتح عراق، ایران، شام، مصر و لیبی در دوران خلیفه‌ی دوم و درسهای برگرفته از این فتوحات سخن گفته‌ام. همچنین در این کتاب نامه‌هایی که در جریان فتوحات، میان خلیفه و فرماندهان لشکرش رد و بدل شده، مورد بررسی قرار گرفته و از خلال آن، نکات علمی و پرورشی بسیار مفیدی استخراج و ارائه گردیده است که در راستای دولنداری، ملت‌پروری، تربیت جامعه، آموزش فرماندهان و تاکتیکهای جنگی نقش بسزایی را ایفا

۱- جزیه، عبارتست از مقدار مشخصی پول یا کالا که کافر ذمی (کافری که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کند) به مسلمانان می‌پردازد و در واقع جایگزین زکاتی است که مسلمانان پرداخت می‌کنند (ویراستار).

می‌کند؛ نکات آموزنده در نامه‌های عمر فاروق رضی الله عنه را می‌توان در دو بخش حقوق الله و حقوق بندگان مورد بررسی قرار داد. عمر فاروق رضی الله عنه در بخش مربوط به حقوق الله، به استقامت و پایداری در برابر دشمن و جهاد در راه خدا به نیت خدمت به دین و ادای امانت الهی سفارش نموده و در زمینه‌ی حقوق بندگان، لشکریان را به پیروی از فرمانده؛ و امیر را به رعایت حال لشکریان و مهربانی با آنان و تشویق آنان به ادامه‌ی جنگ توصیه کرده است.

همچنین در بخشی از این کتاب، به ارتباط عمر رضی الله عنه با دیگر پادشاهان آن زمان پرداخته و از نتایج و دستاوردهای فتوحات وی و نیز از روزهای پایانی زندگی خجسته‌اش سخن به میان آمده و بدین نکته اشاره شده که همواره فکر بازگشت به سوی خدا و ملاقات با او، یکی از دغدغه‌های فکری عمر بن خطاب رضی الله عنه بود که یک لحظه از آن غافل نشد.

در این کتاب تلاش نموده‌ام که از فهم و درک عمر نسبت به اسلام پرده بردارم که چگونه با آن فهم و بینش اسلامی زندگی را در میان مردم سپری نموده و برای اجرای امور از آن بهره گرفته است، و از جوانب مختلف شخصیت ایشان اعم از سیاسی، نظامی، اداری و قضایی سخن به میان کشانده‌ام و در مورد زندگی اجتماعی ایشان در دوران حضرت ابوبکر رضی الله عنه و در دوران بر عهده گرفتن خلافت تحقیقاتی را ارائه داده‌ام و روی نقش ایشان در ایجاد تغییراتی در راستای مؤسسه‌های مالی، قضایی، اداری و نظامی، به طوری شایسته تأکید نموده‌ام.

این کتاب، به بیان دلایل عظمت عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌پردازد و عظمتش را در ابعاد مختلف اعم از ایمان، علم، فکر، اخلاق و آثار آن بزرگوار به تصویر می‌کشد؛ عظمتی که عمر فاروق رضی الله عنه آن را از اسلام و اجرای آن و نیز از ارتباط با خداوند متعال و پیروی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دست آورده بود.

بدون تردید عمر بن خطاب رضی الله عنه جزو آن پیشوایانی است که راه رشد و پیشرفت را برای مردم، ترسیم می‌نمایند و گفتار و کردارشان، الگوی زندگانی برای عموم مردم و اقشار مختلف است. از این جهت زندگانی و زندگینامه‌ی عمر فاروق رضی الله عنه یکی از پربارترین منابع ایمانی است که عواطف صحیح اسلامی را بر می‌انگیزد؛ و امت اسلام، به شدت

نیازمند مردان با کفایتی است که بر مسیر صحابه گام می‌نهند و ارزشهای والا را به تصویر می‌کشند و احیاگر ارزشها و مفاهیم اخلاقی و اسلامی از طریق جان فشانی، هستند.

بی‌گمان تاریخ صحابه و به ویژه خلفای راشدین -رضی الله عنهم- در گذر تاریخ، روشنی بخش راه همه‌ی نسلها بوده و خواهد بود و راه بهره‌گیری از زندگانی آنها این است که زندگانی اصحاب را به عنوان الگویی در فرا راه خود قرار دهیم و موضعهای ارزشمند آنان در برابر افراد جامعه را در زندگانی روزمره‌ی خود جایی دهیم. بنابراین، نباید چنین پنداشت که رویکرد صحابه و مبارزات آنان و آموزه‌هایی که در زندگانی آن بزرگواران وجود دارد، فقط با اوضاع قرون گذشته متناسب بود و اکنون قابل اجرا و استفاده نیست؛ بلکه واقعیت این است که هرگاه نسیم ایمان بوزد و بازگشت به سوی خدا معنا بیابد و مؤمنان، شیفته‌ی اجرای دستورات الهی گردند، خداوند متعال نیز پیروزی آنان را ضمانت می‌کند و شرایط را به نفع آنها رقم می‌زند.

آری! بنده در بررسی شخصیت عمر فاروق رضی الله عنه و تحلیل وقایع دورانش، از هیچ سعی و تلاشی دریغ نورزیده‌ام؛ البته مدعی نیستم که دچار اشتباه نشده‌ام، اما هدفی جز رضایت پروردگار متعال نداشته‌ام و از این رو پاداشم را از او می‌خواهم که او پذیرنده و شنونده فریادهاست.

لازم به یادآوری است که ساعت هفت و نیم روز چهارشنبه در تاریخ ۱۳ رمضان ۱۴۲۲ هـ - موافق با ۲۸ نوامبر ۲۰۰۱ میلادی، به فضل و یاری خداوند این کتاب را به پایان رساندم.

از خدای متعال می‌خواهم که این عمل بنده را بپذیرد و به سایر بندگان توفیق استفاده از آن را عنایت فرماید و به فضل و لطف خویش، آن را مبارک و خجسته بگرداند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

﴿۲﴾ [فاطر: ۲]

«خداوند (در خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید، و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند،

کسی جز او نمی تواند آن را رها و روان سازد، و او توانا و کار بجا است. (لذا نه در کاری در می ماند، و نه کاری را بدون فلسفه انجام می دهد).

در پایان این مقدمه، باری دیگر به کوتاهی های خود اذعان می کنم و خاشعانه، به فضل و احسان خداوند سبحان اعتراف می نمایم؛ زیرا هر چه دارم، از اوست و تنها اوست که توفیق و یاری می دهد. پس در آغاز و پایان، سپاسگزار او هستم و با توسل به نامهای نیکش، از او می خواهم که این عمل ناچیز را مخلصانه قرار دهد و آن را برای بندگان مفید بگرداند. و هر حرفی را که نوشته ام، به عنوان یک نیکی در دفتر اعمالم ثبت بفرماید و به برادرانی که در نگارش این کتاب با من همکاری داشته اند، اجر و پاداش فراوان عنایت نماید. ضمناً درخواست من از برادران و خواهرانی که این کتاب به دستشان می رسد، این است که مرا در دعاهایشان یاد کنند و مرا از یاد نبرند.

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدَيْ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ [النمل: ۱۹]

«پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای، و (مرا توفیق عطاء فرما تا) کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی، و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره بندگان شایسته ات گردان.»

سبحانك اللهم وبحمدك أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك، وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين .

علی محمد صلابی

۱۳ رمضان ۱۴۲۲ هـ ق

فصل اول

عمر رضی الله عنه در مکه

مبحث اول: نام، نسب، کنیه، صفات، خانواده و زندگانی عمر رضی الله عنه قبل
از اسلام

مبحث دوم: مسلمان شدن و هجرت عمر رضی الله عنه

مبحث اول

نام، نسب، کنیه، صفات، خانواده و زندگانی عمر رضی الله عنه قبل از اسلام

نخست: نام، نسب، کنیه و القاب عمر رضی الله عنه

وی، عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریحان بن عبدالله بن فرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لؤی^۱ بن غالب قرشی عدوی^۲ است. و نسبش در کعب بن لؤی با نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی می شود.^۳

کنیه اش، ابو حفص^۴ و لقبش، فاروق^۵ است. زیرا او، نخستین کسی است که اسلام را در مکه آشکار ساخت و بدین سان خداوند متعال، به وسیله ی او میان حق و باطل و اسلام و کفر، جدایی انداخت.^۶

دوم: تولد و ویژگیهای جسمی عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه سه سال پس از عام الفیل چشم به جهان گشود.^۷ او، چهره ای سرخ و سفید داشت که سرخی چهره اش بیشتر بود و گونه ها، بینی و چشمانی زیبا داشت. کف دستها و قدمهایش، پهن و درشت بود؛ وی، بلند قامت، تنومند، قوی و شجاع^۸ بود و موهایش را با حنا رنگ می کرد و دو طرف سیلش بلند بود؛ تند راه می رفت و بلند سخن می گفت و هرگاه کتک می زد، درد آور بود.^۹

۱- الطبقات الكبرى (۲۶۵/۳)؛ محض الصواب از ابن عبدالحادی (۱۳۱/۱).

۲- محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (۱۳۱/۱).

۳- محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (۱۳۱/۱).

۴- صحيح التوثيق فی سيرة وحياة الفاروق عمر بن الخطاب ص ۱۵.

۵- همان: ص ۱۵.

۶- صحيح التوثيق فی سيرة وحياة الفاروق عمر بن الخطاب، ص ۱۵.

۷- تاريخ الخلفاء از سيوطی، ص ۱۳۳.

۸- الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب: عاني ص ۱۵.

۹- تهذيب الأسماء (۱۴/۲): نووي، أوليات الفاروق: قرشي ص ۲۴.

سوم: خانواده‌ی عمر رضی الله عنه

پدر عمر، خطاب بن نفیل؛ و مادرش حنتمه دختر هاشم بن مغیره بود. و گفته شده: دختر هاشم، خواهر ابوجهل بود.^۱ البته بیشتر مورخین بر این باورند که او، دختر هاشم، دختر عموی ابوجهل بن هشام بوده است.^۲ پدر بزرگ عمر رضی الله عنه یعنی نفیل بن عبدالعزی، یکی از بزرگان قریش بود که برای حل مشاجرات خود به او مراجعه می کردند.^۳

عمر رضی الله عنه قبل از اسلام با زینب بنت مظعون، خواهر عثمان بن مظعون ازدواج نمود و از او دارای سه فرزند به نامهای عبدالله، عبدالرحمن اکبر و حفصه گردید. سپس با ملیکه بنت جرجول ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام عبیدالله شد و آن گاه با ملیکه متارکه نمود؛ ملیکه پس از جدایی عمر رضی الله عنه با ابو الجهم بن حذیفه ازدواج کرد. آن گاه عمر رضی الله عنه با قریبه بنت ابی امیه مخزومی ازدواج نمود، ولی دیری نپایید که با توافق هم، از یکدیگر جدا شدند و پس از عمر، قریبه با عبدالرحمن بن ابوبکر ازدواج نمود. سپس عمر رضی الله عنه با ام حکیم بنت حارث بن هشام ازدواج کرد و ام حکیم قبل از آن همسر عکرمه بن ابوجهل بود که در شام شهید شد.^۴ و عمر رضی الله عنه از او صاحب دختری به نام فاطمه شد، سپس بنا به روایتی او را طلاق داد.^۵ و پس از او با زنی به نام جمیله^۶ بنت عاصم بن ثابت بن ابی اقلح اوسی ازدواج نمود. همچنین با عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل ازدواج کرد؛ عاتکه قبل از عمر همسر عبدالله بن ابوبکر بود،^۷ و بعد از شهادت عمر رضی الله عنه به ازدواج زبیر بن عوام رضی الله عنه در آمد، لازم به ذکر است که در مورد وی گفته شده که ایشان مادر عیاض بن زبیر می باشد.

۱- أولیات الفاروق السیاسیة، ص ۲۲.

۲- همان.

۳- نسب قریش از زبیری، ص ۳۴۷.

۴- البدایة والنهاية (۱۴۴/۷).

۵- البدایة والنهاية (۱۴۴/۷).

۶- ترتیب و تهذیب البدایة والنهاية خلافة عمر: سُلمی ص ۷.

۷- همان: ص ۷.

همچنین عمر رضی الله عنه از ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه خواستگاری نمود. ولی او که دختری کوچک بود و عائشه رضی الله عنها به عنوان سخنگوی عمر رضی الله عنه پیش او آمده بود، خواستگاری عمر را نپذیرفت. عائشه رضی الله عنها گفت: وای بر تو، امیر المؤمنین از تو خواستگاری کرده و تو نمی‌پذیری؟! گفت: بدین خاطر نمی‌پذیرم که او زندگی سختی دارد. آن‌گاه عائشه، عمرو بن عاص رضی الله عنه را نزد خلیفه فرستاد و او را به ازدواج با ام کلثوم دختر علی و فاطمه رضی الله عنهما راهنمایی کرد. پس از خواستگاری، علی رضی الله عنه نیز بی درنگ دختر خود را به عقد عمر بن خطاب رضی الله عنه در آورد و عمر هم چهل هزار را به عنوان مهریه او قرار داد. عمر رضی الله عنه از او صاحب دو فرزند به نامهای زید و رقیه گردید.^۱

همچنین با زنی یمنی به نام لَهِیَه ازدواج نمود و از او دارای فرزندی به نام عبدالرحمن اصغر و بنا به روایتی دیگر عبدالرحمن وسط، شد. البته نظر واقدی این است که لَهِیَه کنیز عمر بوده است. همچنین گفته‌اند: عمر رضی الله عنه از کنیزی به نام فکیه صاحب دختری به نام زینب شد که واقدی در مورد او گفته است: کوچکترین فرزند ایشان بوده است.^۲

با این حساب تعداد فرزندان عمر بن خطاب رضی الله عنه به سیزده نفر می‌رسد که عبارتند از: زید اکبر، زید اصغر، عاصم، عبدالله، عبدالرحمن اکبر، عبدالرحمن اوسط، عبدالرحمن اصغر، عبیدالله، عیاض، حفصه، رقیه، زینب و فاطمه رضی الله عنهم. تعداد همسران عمر رضی الله عنه اعم از آنان که قبل از اسلام یا بعد از اسلام با آنها ازدواج نمود و نیز آنان که از آنها جدا شده، در مجموع هفت نفر بوده است؛^۳ عمر فاروق رضی الله عنه علت ازدواج با همسران متعدد را افزایش نسل و داشتن فرزندان بیشتر دانسته است؛ چنانچه می‌گوید: من، به خاطر شهوت به سراغ همسرانم نمی‌روم، اگر مسأله فرزند دار شدن نبود، باکی نداشتم که هیچ زنی را نبینم.^۴ همچنین می‌گوید: من، نفسم را بدان امید به همبستری با همسرانم وا می‌دارم که خداوند به من فرزندی بدهد که او را به پاکی یاد کنند.^۵

۱- الکامل فی التاریخ (۲/۲۱۲).

۲- تاریخ الأمم والملوک: طبری (۵/۱۹۱).

۳- البدایة والنهاية (۷/۱۴۴).

۴- الشیخان أبوبکر وعمر بروایة البلاذری، تحقیق دکتر احسان صدقی ص ۲۲۷.

۵- فرائد الکلام للخلفاء الکرام، قاسم عاشور، ص ۱۱۲.

چهارم: زندگانی عمر رضی الله عنه در دوران جاهلیت

عمر رضی الله عنه همچون سایر قریشیان، بخشی از زندگی خویش را در دوران جاهلیت سپری کرده است. البته با این تفاوت که عمر رضی الله عنه سواد خواندن و نوشتن داشت و این، امتیازی بود که تعداد اندکی از جوانان قریش از آن بهره‌مند بودند.^۱ عمر رضی الله عنه در سنین نوجوانی، زندگی سخت و پر مشقتی را گذراند و رنگ آسایش و رفاه را به خود ندید. پدرش، آدمی خشن و سختگی بود و عمر رضی الله عنه را در نوجوانی به شتر چرانی مجبور می‌کرد. این برخوردهای خشن روی درون عمر آثار بدی را به جا گذاشته بود تا آن‌جا که عمر رضی الله عنه همواره این خاطره‌ی تلخ را به یاد داشت و از آن سخن می‌گفت. چنان که عبدالرحمن بن حاطب می‌گوید: از کنار کوهی به «ضجنان»^۲ در اطراف مکه می‌گذشتیم؛ عمر رضی الله عنه گفت: من در این مکان شتران خطاب را می‌چرانیدم، او مردی تندخو و خشن بود؛ من، هم شترانش را می‌چرانیدم و هم هیزم جمع آوری می‌کردم.^۳

از این‌رو که این دوره برای عمر روزگاری سخت به شمار آمده، ایشان همواره آن‌را بازگو می‌نمود، اینک سعید بن مسیب -رحمه‌الله- می‌گوید: عمر رضی الله عنه در مسیر حج هنگامی که به کوه «ضجنان» رسید گفت: «لا إله إلا الله العلي العظيم؛ خداوند متعال، به هر کس، هر چه بخواهد می‌دهد؛ من در جامه‌ای پشمین، در اینجا برای خطاب شترچرانی می‌کردم؛ او مردی تندخو بود که هرگاه به دستور او کار می‌کردم، مرا خسته می‌نمود و چون در انجام دستورش کوتاهی می‌نمودم، مرا کتک می‌زد. من در اینجا شبها را تنها و در حالی سپری می‌کردم که کسی جز خدا با من نبود. سپس چنین سرود:

لا شيء مما تری تبقى بشاشته	بقي الإله ويُردى المال والولد
لم تُغن عن هرمز يوماً خزائنه	والخلد قد حاولت عاد فما خلدوا
ولا سليمان إذ تجري الرياح له	والإنس والجن فيما بينها بردُ

۱- الإدارة الإسلامية في عهد عمر بن الخطاب، فاروق مجدلاوی، ص ۹۰.

۲- گفته می‌شود: این کوه در ۲۵ کیلومتری مکه قرار دارد.

۳- تاریخ ابن عساکر (۲۶۸/۵۲)؛ طبقات ابن سعد (۲۲۶/۳).

أَيْنَ الْمُلُوكِ الَّتِي كَانَتْ نَوَاحِلَهَا مِنْ كُلِّ أَوْبٍ إِلَيْهَا رَاكِبٌ يَفْدُ
 حَوْضاً هَنَالِكُ، مَوْرُودٌ بِلاَ كَذِبٍ لَابِدٌ مِنْ وَرْدَةٍ يَوْمًا كَمَا وَرَدُوا^۱
 «طراوت و تازگی هیچ یک از چیزهایی که مشاهده می کنی، ماندگار نیست؛ بلکه تنها خدا می ماند و مال و فرزند، از بین می روند.

گنجینه های هرمز (پادشاه ایران) به او سودی نرساند و قوم عاد نیز جاودان نماندند. سلیمان نیز با آنکه پادشاه، انسان ها و جنها، تحت فرمان او بودند، ماندگار نماند. کجایند پادشاهانی که مردم، از هر سو به دیدن آن ها می آمدند؟ در آن جا حوضی وجود دارد که بدون تردید همه بر آن وارد می شوند، پس باید روزی بر آن وارد شد، همچنان که گذشتگان بر آن وارد شده اند...».

گفتنی است که عمر رضی الله عنه تنها برای پدرش شتر چرانی نکرده؛ بلکه برای خاله هایش از قبیله ی بنی مخزوم نیز شتر چرانیده است. چنانچه خودش پس از آنکه به خلافت رسید، بنا به اظهار خودش، با خود گفت: چه کسی از تو بهتر است؟ تو اینک امیر مؤمنان هستی! آن گاه عمر رضی الله عنه برای اینکه ارزش خود را به خود شناسایی کند در میان مسلمانان برخاست و اعلام نمود که قبلاً چوپانی بیش نبوده است؛ محمد بن عمر مخزومی می گوید: روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را برای نماز فراخواند و پس از آن که، همه جمع شدند، برخاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود و سلام بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای مردم! من، گوسفندان خاله های مخزومی خود را می چرانیدم. آن ها یک مشت خرما یا کشمش به من می دادند و من تمام روز را با همان یک مشت خرما یا کشمش سپری می کردم؛ واقعاً چه روزهای سختی بود!

سپس پایین آمد و عبدالرحمن بن عوف گفت: ای امیر مؤمنان! چرا با گفتن این سخنان، خودت را کوچک می کنی؟! فرمود: وای بر تو؛ لحظاتی قبل در دلم خطور کرد که چه کسی از من بهتر است؟ من، اینک امیر مؤمنان هستم! از این رو خواستم خودم را به

۱- الفاروق مع النبی د. عاطف لماضه ص ۵ نقله عن ابن عساکر (۲۶۹/۵۲).

خویشتن معرفی کنم تا بدین سان به یاد داشته باشم که کیستم و چه بوده‌ام، و هیچ گاه افکار شیطانی به من راه پیدا نکند.^۱

بدون تردید چوپانی، صفات و ویژگیهای نیکی را در عمر بن خطاب رضی الله عنه شکوفا نمود که از آن جمله می‌توان به تاب و تحمل وافر، شهامت و سخت کوشی اشاره نمود. البته لازم به یادآوری است که شغل عمر رضی الله عنه برای همیشه چوپانی نبود، بلکه عمر رضی الله عنه پیش از اسلام، در گشتی، اسب سواری، شعر و تجارت نیز مهارت‌هایی کسب کرده بود. وی، همچنین به دانستن تاریخ قومش نیز اهمیت می‌داد و در جلسات شاعران و سران عرب در بازارهای «عکاظ»، «ذی‌المجاز» و «مجنه» حضور می‌یافت و بدین ترتیب ضمن فراگیری رموز بازرگانی، از سرگذشت اقوام و قبایل مختلف عرب و نیز از ادبیات آنان اطلاعات مفیدی به دست می‌آورد. گفتنی است گردهمایی‌ها و مجالس مشاعره و ذکر مفاخر قومی و قبیله‌ای توسط ادیبان بزرگ، از یک سو پویایی و حیات و حرکت تاریخ عرب و ماندگاری آن در خاطره‌ها را به دنبال داشت و از سوی دیگر در پاره‌ای از موارد به درگیریهای خونینی منجر می‌گردید؛ چنان که بازار عکاظ، سبب اصلی جنگهای چهارگانه بود که به سلسله جنگهای فجار شهرت یافت.^۲

عمر رضی الله عنه به تجارت و بازرگانی پرداخت و دیری نگذشت که یکی از ثروتمندان مکه گردید و از طریق مسافرتها تجارتی به تجربه‌های متعدد و ارزنده‌ای دست یافت، ایشان در تابستان به شام و در زمستان به یمن مسافرت می‌نمود^۳، و بدین سان بازرگانی بلند آوازه گردید و به جایگاهی والا در جامعه‌ی جاهلی مکه رسید و از این حیث جزو سرآمدان مکه به شمار می‌رفت. چنانکه پیشتر گفتیم پدر بزرگ عمر، یعنی نفیل، از سرداران مکه بود و پیش از او، کعب بن لؤی نیز که از اجداد عمر بود، جایگاه ویژه‌ای نزد عربها داشت؛ تا جایی که تاریخ وفات او را تا سال عام الفیل به عنوان تاریخ رسمی معاملات و قراردادهای خود می‌نوشتند.^۴

۱- طبقات ابن سعد (۲۹۳/۳).

۲- عمر بن خطاب، دکتر علی احمد الخطیب، ص ۱۵۳.

۳- عمر بن الخطاب، د. محمد أحمد أبو النصر ص ۱۷.

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط (۷/۱).

به هر حال این جایگاه موروثی از یک سو و هوش و ذکاوت شخص عمر رضی الله عنه از سوی دیگر، از او شخصیتی سرآمد ساخته بود که به گفته ابن سعد، مردم برای حل اختلافات و مشاجرات خود به او مراجعه می کردند^۱.

عمر رضی الله عنه شخصی فرزانه، بردبار، بزرگوار و توانا بود که استدلالهای قوی و محکمی داشت؛ بنابراین قریشیان برای رفع اختلافات یا بیان مفاخر قبیله‌ای یا دفاع از آن، عمر رضی الله عنه را به عنوان نماینده نزد سایر قبایل می فرستادند^۲. ابن جوزی می گوید: در دوران جاهلیت وظیفه‌ی سفارت را به عهده‌ی عمر بن خطاب سپرده بودند، پس هرگاه میان قریش و سایر قبیله‌ها جنگی رخ می داد او را به عنوان سفیر می فرستادند تا به نیابت از آن‌ها سخن براند، و اگر دفع کننده‌ای آن‌ها را بیزار می کرد و یا به وسیله‌ی مفاخری بر آن‌ها افتخار می کردند، عمر را به عنوان دفع کننده و افتخار خود نمایان می کردند. عمر رضی الله عنه نیز به خوبی از عهده‌ی این مسئولیت بر می آمد و از منافع و مفاخر قریش دفاع می کرد. وی، در دفاع از آنچه بدان باور داشت، به قدری از خود مایه می گذاشت که به همین سبب در برابر اسلام، مواضع خصمانه اتخاذ نمود؛ چرا که دین جدید را با آیین بت پرستی قریش مخالف می دید و آن‌را به ضرر جایگاه ویژه‌ی قریش می دانست که به خاطر وجود کعبه، بدان دست یافته بود، زیرا کعبه از ثروتی روحی و مادی برخوردار بود که باعث شکوفایی مکه شده بود، به این جهت، سران قریش و از جمله عمر، مسلمانان مستضعف را به شدت شکنجه می کردند^۳. چنانچه عمر رضی الله عنه یک بار کنیزی را که مسلمان شده بود، به قدری کتک زد که شلاق از دستش افتاد و خسته شد. در این بحبوحه ابوبکر رضی الله عنه از آن‌جا گذشت و چون این صحنه را دید، کنیز را از عمر رضی الله عنه خرید و او را آزاد نمود^۴.

خلاصه این که عمر رضی الله عنه بخشی از عمرش را در جاهلیت سپری کرد و از این رو نسبت به آداب و رسوم دوره جاهلی و مشخصه‌های آن، شناخت بسیاری داشت؛ وی، پیش از آن که مسلمان شود، با تمام وجود، از آداب و رسوم جاهلی دفاع می کرد، اما پس از آن

۱- الخلیفه الفاروق، دکتر العانی ص ۱۶

۲- مناقب عمر، ص ۱۱

۳- الفاروق عمر، عبد الرحمن الشرقاوی ص ۸.

۴- الفاروق عمر، نوشته عبد الرحمن شرقاوی، ص ۸

که اسلام آورد، به فاصله‌ی واقعی حق و باطل و ایمان و کفر از یکدیگر پی برد و این سخن مشهور را بیان نمود که:

(إنما تنقض عرى الإسلام عروة عروة إذا نشأ في الإسلام، من لا يعرف الجاهلية)^۱.

«بنیان اسلام، به دست کسی خراب می‌شود که در اسلام نشأت یافته و جاهلیت را نشناخته است».

۱- الفتاوی (۳۶/۱۵) فرائد الکلام للخلفاء الکرام، ص ۱۴۴.

مبحث دوم

مسلمان شدن و هجرت عمر رضی الله عنه

نخست: مسلمان شدن عمر رضی الله عنه

نخستین فروغ ایمان، زمانی در دل عمر رضی الله عنه پرتو افکند که زنان مسلمان قریش را مشاهده نمود که به سبب آزارهای وی و امثالش، ناگزیر به هجرت و ترک شهر و دیار خود می شدند. مشاهده‌ی این صحنه باعث شد که قلب عمر بتپد و خود را سرزنش نماید و برای آنان که دیار خود را جا می گذارند به مرثیه پردازد، و کلماتی به گوش آنان بچپاند که هرگز منتظر شنیدن چنین کلمه‌ای از جانب عمر نبودند.^۱

چنانچه ام عبدالله بنت حنتمه می گوید: زمانی که ما قصد هجرت به حبشه را داشتیم، عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای ام عبدالله! آیا رهسپار سفر هستی؟ گفتم: آری؛ به خدا سوگند بدان سبب که ما را مورد اذیت و آزار قرار می دهید، خانه و کاشانه خود را ترک می کنیم و در زمین خدا هجرت می نماییم تا خداوند برای ما گشایشی عنایت فرماید. عمر گفت: خدا، یارتان باد. این بانو در ادامه می گوید: در آن هنگام از عمر رضی الله عنه آن چنان رقت قلبی مشاهده نمودم که پیشتر هرگز ندیده بودم. هنگامی که عامر بن ربیعہ آمد، ماجرا را برایش بازگو نمودم؛ گفت: گویا تو به مسلمان شدن عمر رضی الله عنه دل بسته‌ای؟ گفتم: آری. گفت: هرگاه الاغ خطاب مسلمان شود، عمر هم اسلام خواهد آورد.^۲

عمر رضی الله عنه از دیدن این صحنه متأثر شد و احساس دلتنگی و گرفتگی نمود؛ به راستی چه سختی‌هایی که بر پیروان دین جدید تحمیل می شود و با این حال آنان استوار و پابرجا هستند! راز این استقامت و پایداری، عمر رضی الله عنه را به فکر فرو برد و بدین سان عمر رضی الله عنه احساس اندوه نمود و دردی درونی، قلبش را آزرده^۳. به هر حال دیری نپایید که عمر رضی الله عنه به برکت دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در مورد عمر رضی الله عنه دعا کرده و گفته بود:

(اللهم أعز الإسلام بأحب الرجلين إليك: بأبي جهل بن هشام، أو بعمر بن الخطاب).

۱- أخبار عمر، الطنطاویات ص ۱۲.

۲- سيرة ابن هشام (۲۱۶/۱)؛ فضائل الصحابة، از امام احمد (۳۴۱/۱) با سند حسن.

۳- الفاروق عمر ص ۹.

«بار خدایا! هر یک از این دو مرد را که خود می‌پسندی، سبب سربلندی اسلام بگردان: ابو جهل بن هشام یا عمر بن خطاب». و فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله، از میان آن دو، عمر را بیشتر دوست می‌داشت»^۱.

خداوند متعال، زمینه‌های دیگری نیز برای مسلمان شدن عمر رضی الله عنه فراهم نمود. عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: سراغ ندارم که عمر در مورد چیزی اظهار نظر نماید و بگوید: به گمانم، این طور است، مگر آنکه گفته‌اش درست بود و آن چیز، همان گونه بود که عمر رضی الله عنه درباره‌اش اظهار نظر نموده بود. چنانچه روزی عمر رضی الله عنه نشسته بود و مردی خوش سیما از آن‌جا می‌گذشت. عمر گفت: یا من در مورد این مرد اشتباه می‌کنم و یا او هنوز بر دین جاهلی خود می‌باشد و یا در دوران جاهلیت، کاهن بوده است. آن‌گاه دستور داد که آن مرد را به حضورش بخوانند. هنگامی که آن شخص، نزد عمر رضی الله عنه حاضر شد، عمر رضی الله عنه همان سخنان را تکرار نمود. آن مرد گفت: تا کنون ندیده بودم که با یک مسلمان چنین رفتار شود. عمر رضی الله عنه گفت: باید مرا از واقعیت امر آگاه سازی. آن شخص گفت: آری؛ من در دوران جاهلیت، کاهن بودم. عمر رضی الله عنه گفت: عجیب‌ترین خبری که جن تو، درباره‌اش سخن گفت، چه بود؟ گفت: روزی در بازار بودم که جن من، هراسان نزد آمد و گفت: آیا از ناامیدی و یأس جنها خبر داری که دیگر نمی‌توانند به استراق سمع خبرهای آسمان پردازند و اخبار آسمان را دزدانه گوش دهند؟

عمر رضی الله عنه فرمود: راست می‌گویدی. من نیز روزی کنار بت‌های آنان خوابیده بودم. در این میان، فردی گوساله‌ای آورد و آن را ذبح کرد. آن‌گاه صدایی شنیدم که می‌گفت: ... امری موفقیت‌آمیز اتفاق افتاده و مردی فصیح می‌گوید: لا اله الا الله. پس از آن دیری نگذشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور نمود^۲.

روایات زیادی در مورد مسلمان شدن عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل شده که بیشتر آن‌ها صحیح نیست^۳. البته با توجه به روایاتی که در کتابهای زندگانی و تاریخ آمده، می‌توان مراحل مسلمان شدن عمر رضی الله عنه را بدین ترتیب عنوان بندی نمود:

۱- ترمذی (۳۶۸۲)، آلبانی، آن‌را در صحیح الترمذی (۲۹۰۷) صحیح دانسته است.

۲- بخاری (۳۸۶۶).

۳- صحیح التوثیق فی سیره وحیة الفاروق ص ۲۳.

۱- قصد کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

روزی سران قریش، گرد هم آمدند و درباره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با یکدیگر مشورت و رایزنی نمودند و گفتند: چه کسی حاضر است محمد را به قتل برساند؟ عمر بن خطاب برخاست و برای قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعلام آمادگی نمود. همه گفتند: این کار، از تو ساخته است. عمر رضی الله عنه، هنگام نیمروز و در گرمای آفتاب، شمشیرش را حمایل کرد و رو به سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و گروهی از یارانش از جمله ابوبکر و علی و حمزه رضی الله عنه رفت، که نزدیک صفا در خانه‌ی ارقم گرد آمده بودند و همراه سایر مسلمانان به حبشه هجرت نکرده بودند؛ لازم به ذکر است که قبلاً برای عمر تعریف کرده بودند که مسلمانان در دامنه‌ی صفا، در خانه‌ی ارقم گرد هم آمده‌اند.

نعیم بن عبدالله، او را دید و پرسید: ای عمر! کجا می‌روی؟ گفت: می‌خواهم نزد این مرد بی‌دین بروم که در میان قریش تفرقه انداخته، خردمندان قریش را سبک‌سر و نادان می‌شمارد و خدایان آنان را ناسزا می‌گوید؛ می‌خواهم به سراغش بروم و او را به قتل برسانم. نعیم گفت: ای عمر! چه راه بدی در پیش گرفته‌ای؛ به خدا سوگند که فریب خویشتن را خورده‌ای و نفس اماره‌ات تو را فریفته است، زیرا زیاده‌روی و افراط را در پیش گرفته‌ای و در راه هلاکت بنی عدی (قبیله‌ی عمر) قدم برداشته‌ای. آیا اگر محمد را به قتل برسانی، بنی عبد مناف تو را به حال خود خواهند گذاشت و اجازه خواهند داد زنده بمانی و راست راست راه بروی؟ گفتگوی آن دو ادامه یافت و صدایشان بالا رفت تا این که عمر گفت: گمان می‌کنم تو هم بی‌دین شده‌ای و اگر می‌دانستم که واقعاً چنین است، از تو آغاز می‌کردم. و چون نعیم دریافت که نمی‌تواند عمر را از تصمیمش باز دارد، گفت: اگر راست می‌گویی چرا به سراغ افراد خانواده‌ات نمی‌روی که به دین او گرویده‌اند و تو و گمراهی و ضلالتی را که بر آن هستی، رها کرده‌اند؟ عمر گفت: منظورت کیست؟ نعیم پاسخ داد: خواهر و دامادت^۱.

۲- رفتن عمر به خانه‌ی خواهرش و پایداری او در برابر عمر

عمر با شنیدن این خبر عصبانی شد و به سوی خانه‌ی خواهر و دامادش شتافت و درب خانه‌ی آنان را کوبید. خباب بن ارت رضی الله عنه نیز در خانه بود و با هم سوره طه را تلاوت می‌کردند. آن‌ها بلافاصله خباب را به گوشه‌ای راهنمایی کردند تا پنهان شود. فاطمه - خواهر عمر - صحیفه را مخفی نمود. هنگامی که عمر وارد خانه شد، خشم و عصبانیت از چهره‌اش می‌بارید؛ پرسید: این چه زمزمه‌ای بود که به گوشم رسید؟ گفتند: چیزی نبود. گفت: گویا شما بی‌دین شده‌اید! دامادش گفت: آیا در صورتی که حق در دینی غیر از دینی باشد که تو بدان اعتقاد داری، نباید پذیرفت؟ عمر بی‌درنگ به سوی دامادش حمله‌ور شد و او را به باد کتک و ناسزا گرفت و او را به پشت خواباند و بر سینه‌اش پرید، و چون خواهر عمر، قصد میانجی‌گری داشت و می‌خواست عمر را از روی سینه‌ی شوهرش دور گرداند، عمر سیلی محکمی به گوش او نیز زد که در اثر آن خون از چهره‌ی فاطمه سرازیر شد. آن‌گاه فاطمه که سخت ناراحت شده بود خطاب به برادرش به صراحت گفت: ای دشمن خدا، آیا ما را می‌زنی چون خدای یگانه را می‌پرستیم؟ عمر گفت: آری. فاطمه با زبانی رسا گفت: ای عمر! ما مسلمان شده و به خدا و رسولش ایمان آورده‌ایم؛ «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» پس هر چه از دستت بر می‌آید، انجام بده. این بود که عمر رضی الله عنه به خود آمد و چون نگاهش به چهره‌ی خون‌آلود خواهرش افتاد، سخت پشیمان گشت و دست از کتک‌کاری برداشت و پس از اندکی درنگ به خواهرش گفت: آن صحیفه را به من بده. خواهرش امتناع ورزید. عمر گفت: سخت در من اثر گذاشت؛ می‌خواهم بدانم دین شما چه پیامی دارد؟ خواهرش گفت: آن‌را به شما نمی‌دهم. عمر گفت: وای بر تو! سخت در من اثر گذاشته، پس آن‌را به من بده، تا بدان نگاهی بیفکنم، و به شما وعده می‌دهم که بدان خیانت نکنم و آن‌را چنانکه گرفته‌ام به شما بازگردانم. فاطمه گفت: تو، مشرک و نجس هستی و نمی‌توانی به کلام خدا دست بزنی ﴿لَا يَمْسُكُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ (۷۸) پس برخیز و غسل کن. پس از این که عمر رضی الله عنه

غسل نمود، صحیفه را به او دادند. آن گاه شروع به خواندن صحیفه کرد که در آن سوره طه و سوره‌هایی دیگر نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

آنگاه که با دو کلمه‌ی (رحمان و رحیم) روبرو شد، ترس او را در بر گرفت و صحیفه را از دستش پرت نمود، سپس به خود آمد و آن را گرفت و چنین خواند:

﴿طه ۱﴾ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ۖ ﴿۲﴾ إِلَّا نَذْكِرَ لِمَن يَخْشَى ۚ ﴿۳﴾ تَزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ۚ ﴿۴﴾ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۚ ﴿۵﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ۚ ﴿۶﴾ وَإِنْ يُجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ۚ ﴿۷﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ۚ ﴿۸﴾ [طه: ۱ - ۸]

«طا. ها. (ای پیغمبر!) ما قرآن را برای تو نفرستاده‌ایم تا (از غم ایمان نیاوردن کافران، و نپذیرفتن شریعت یزدان) خویشان را خسته و رنجور کنی. لیکن آن را برای پند و اندرز کسانی فرستاده‌ایم که از خدا می‌ترسند (و از او اطاعت می‌کنند). از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمان‌های بلند را آفریده است. پروردگار رحمان بر عرش استقرار یافت. از آن او است آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه در میان آن دو و آنچه در زیر خاک (از دفائن و معادن) است. (ای پیغمبر!) اگر آشکارا سخن بگوئی (یا پنهان، برای خدا فرق نمی‌کند) و نهانی (سخن گفتن تو با دیگران را) و نهان‌تر (از آن را که سخن گفتن تو با خودت و خواطر دل است) می‌داند. او خدا است و جز خدا معبودی نیست. او دارای نامهای نیکو است.»

عمر رضی الله عنه گفت: به به! چه کلام زیبایی است! آیا قریش از این فرار می‌کنند؟ سپس تلاوت سوره طه را ادامه داد و به این آیات رسید:

﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ۚ ﴿۱۴﴾ إِنَّ السَّاعَةَ ءَآيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿۱۵﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَن لَّا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿۱۶﴾﴾ [طه: ۱۴ - ۱۶]

«من «الله» هستم، و معبودی جز من نیست، پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هر گونه شرکی)، و نماز را بخوان تا (همیشه) به یاد من باشی. قیامت به طور قطع خواهد

آمد. من می‌خواهم (موعد) آن‌را (از بندگان) پنهان دارم تا (مردمان در حالت آماده باش دائم بوده، و در ضمن به سبب مخفی بودن قیامت آزادی عمل داشته باشند، و سرانجام) هرکسی در برابر تلاش و کوشش خود جزا و سزا داده شود. (ای موسی!) نباید تو را از (ایمان به قیامت و آمادگی برای) آن باز دارد کسی که بدان باور نداشته و از هوا و هوس خویش پیروی می‌نماید، که هلاک خواهی شد».

آنگاه گفت: شایسته نیست با خدایی که چنین کلام زیبایی دارد، کسی دیگر پرستش گردد. و افزود: مرا نزد محمد صلی الله علیه و آله ببرید^۱.

۳- رفتنش پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و اعلام اسلامش

خواب رضی الله عنه با شنیدن این سخن، از مخفی‌گاه خود بیرون آمد و گفت: ای عمر! تو را مژده باد و من امیدوارم که دعای روز دوشنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق تو قبول شده باشد. آن حضرت صلی الله علیه و آله دعا کرد و از خداوند متعال درخواست نمود که:

(اللهم أعز الإسلام بأحب هذين الرجلين إليك: بأبي جهل بن هشام، أو بعمر بن الخطاب).

«بار خدایا! یکی از این دو نفر را که خود می‌پسندی، سبب عزت و سرافرازی اسلام بگردان: ابو جهل بن هشام یا عمر بن خطاب»^۲.

عمر گفت: جای رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من نشان دهید. آن‌ها از آن‌جا که صداقت عمر را دریافته بودند، گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دامنه‌ی صفا، در خانه‌ی ارقم است. عمر رضی الله عنه در حالی که شمشیرش را حمایل کرده بود، به سوی خانه‌ی ارقم رفت و چون به آن‌جا رسید، در زد و گفت: درب را باز کنید. کسانی که در خانه بودند، چون صدای عمر را شنیدند، ترسیدند و هیچ یک از آن‌ها به خود جرأت نداد که درب را باز نماید، زیرا می‌دانستند که عمر نسبت به رسول خدا بسیار سنگدل و غضبناک است، و آن‌گاه که حمزه ترس و وحشت مسلمانان را مشاهده نمود، خطاب به آنان گفت: چیه؟ گفتند: عمر بن خطاب آمده است. گفت: عمر بن خطاب آمده؟ پس بگذارید بیاید، اگر قصد نیکی

۱- فضائل الصحابة، امام احمد (۱/۳۴۴).

۲- تخریج این حدیث در صفحات گذشته بیان شد.

داشته باشد که چه بهتر و گرنه او را خواهیم کشت. آن گاه درب را باز کردند و حمزه رضی الله عنه و یکی دیگر از مسلمانان دستانش را گرفتند و او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: رهایش کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی او رفت و کمر بندش را گرفت و او را تکان داد و گفت:

(ما جاء بك يابن الخطاب؟ والله ما أرى أن تنتهي حتى ينزل الله بك قارعة).

«ای پسر خطاب! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ گویا دست از این کارهایت بر نمی داری تا این که خداوند متعال مصیبت بزرگی بر سرت بیاورد؟».

عمر گفت: ای رسول خدا! آمده‌ام تا به خدا و پیامبرش ایمان بیاورم. رسول خدا صلی الله علیه و آله با شنیدن این سخن، با صدای بلند تکبیر گفت، بگونه‌ای که حاضران در خانه پی بردند که عمر رضی الله عنه به اسلام مشرف گردید.^۱ آن گاه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جا را در حالی ترک کردند که با مسلمان شدن عمر رضی الله عنه و با وجود حمزه رضی الله عنه در شمار مسلمانان، احساس سربلندی و عزت می نمودند و می دانستند که آن دو از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع و پشتیبانی می نمایند. و بدین ترتیب، مسلمانان می توانند از طریق آن دو به پاره‌ای از حقوق خود دست یابند و حق خویش را از دشمنانشان بگیرند.

۴- علاقه‌ی عمر رضی الله عنه به آشکار ساختن دعوت

عمر رضی الله عنه مخلصانه مسلمان شد و با تمام توان برای گسترش و تثبیت اسلام گام برداشت. وی به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا ما چه زنده بمانیم و چه بمیریم، بر حق نیستیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(بلى، والذي نفسي بيده إنكم على الحق، إن متم، وإن حيتم).

«آری، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شما چه بمیرید و چه زنده بمانید، بر حق هستید».

گفت: پس چرا پنهان کاری نماییم؟ سوگند به ذاتی که شما را به حق مبعوث کرده، حتماً دعوت خویش را آشکار می سازید.

چنانچه از شواهد بر می آید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز بدین نتیجه رسیده بود که زمان آشکار ساختن دعوت فرا رسیده و دعوت آن قدر توان و قوت یافته که از خود دفاع نماید. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آشکار ساختن دعوت موافقت نمود و دو صف تشکیل داد و عمر و حمزه را پیشاپیش هر یک از صفها قرار داد. بدین ترتیب، مسلمانان در حالی وارد مسجد الحرام شدند که در اثر حرکت آنان غبار به هوا برخاسته بود. مشرکان با دیدن عمر و حمزه رضی الله عنهما هراسان و وحشت زده شدند و غم و اندوه بی سابقه‌ای، آنان را فرا گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز عمر رضی الله عنه را فاروق نامید.^۱

بدین سان خداوند متعال، اسلام و مسلمانان را با مسلمان شدن عمر بن خطاب سربلند نمود؛ چرا که عمر رضی الله عنه شخصی قوی و شکست‌ناپذیر بود. بنابراین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مسلمان شدن عمر و حمزه رضی الله عنهما احساس امنیت و سرافرازی نمودند.^۲ عمر رضی الله عنه مشرکان را به مبارزه طلبید و آشکارا در کنار کعبه نماز گزارد و مسلمانان نیز با او نماز گزاردند. عمر رضی الله عنه علاقه‌ی وافری به رنجاندن دشمنان دعوت داشت و خیلی مشتاق بود که آنان را هر طور که شده، برنجانند. چنانچه خودش می‌گوید: پس از آن که مسلمان شدم، نزد دایی‌ام ابوجهل رفتم و درب خانه‌اش را زدم. هنگامی که بیرون آمد، گفتم: آیا می‌دانی که من به دین محمد گرویده‌ام؟ گفت: این کار را نکن. گفتم: این کار را کرده‌ام. ابوجهل با ناراحتی وارد خانه شد و درب را به رویم کوبید. گفتم: این که چیزی نیست. سپس به خانه‌ی یکی دیگر از اشراف قریش رفتم و به او نیز گفتم: من به دین جدید گرویده‌ام. گفت: این کار را نکن. گفتم: این کار را کرده‌ام. او نیز وارد خانه‌اش شد و درب را به روی من بست. گفتم: این نیز که چیزی نیست. شخصی به من گفت: آیا دوست داری که اسلام آوردن خود را آشکار نمایی؟ گفتم: آری. گفت: هنگامی که همه پیرامون کعبه جمع می‌شوند، نزد جمیل بن معمر جمحی برو و کنارش بنشین و بگو: من از دین شما دست کشیده‌ام. عمر رضی الله عنه می‌گوید: من این کار را کردم. جمیل با شنیدن سختم، از جای برخاست و فریاد برآورد: پسر خطاب بی‌دین شده است. مردم با شنیدن

۱- حلیة الأولیاء (۴۰/۱)؛ صفة الصفوة (۱۰۳/۱-۱۰۴).

۲- الخلیفة الفاروق عمر بن الخطاب ص ۲۶، ۲۷.

گفته‌ی جمیل، به سوی من حمله‌ور شدند و بدین‌سان میان من و مردم زد و خورد درگرفت.^۱

عبدالله بن عمر رضی الله عنه می‌گوید: زمانی که پدرم، مسلمان شد، هنوز قریشیان از اسلام آوردن وی بی‌اطلاع بودند. پدرم گفت: چه کسی زودتر از همه اخبار مکه را پخش می‌کند؟ گفتند: جمیل بن معمر جمحی. عمر رضی الله عنه به سوی جمیل به راه افتاد و من نیز به دنبال پدر به راه افتادم؛ در آن زمان هر چند نوجوانی کم سن و سال بودم، اما توان تشخیص و درک مسایل را داشتم. پدرم نزد جمیل رفت و گفت: ای جمیل! من مسلمان شده‌ام. جمیل بدون این که با او سخنی بگوید، برخاست و رهسپار مسجد الحرام شد. مردم پیرامون کعبه حلقه زده بودند؛ جمیل کنار درب ورودی مسجد ایستاد و با صدای بلند، بانگ برآورد: ای قریشیان! عمر بی‌دین شده است. عمر رضی الله عنه که پشت سر جمیل بود، گفت: دروغ می‌گوید؛ من بی‌دین نشده‌ام، بلکه اسلام آورده‌ام. و آن‌گاه شهادتین بر زبان آورد و گفت: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

مشرکان به عمر حمله‌ور شدند و عمر نیز به عتبه بن ربیععه حمله کرد و او را به زیر خود درآورد و ضربه‌های محکم خود را بر سر او می‌کوبید، تا آن‌جا که عتبه فریاد برآورد و مردم از عمر دور شدند، آری! عمر به محض اینکه احساس ناامنی می‌کرد یکی از بزرگان قوم را در آغوش می‌گرفت و ضربه‌های خود را بدو وارد می‌نمود، تا اینکه مردم از وی جدا می‌شدند، و عمر به همان صورت تمامی مجالس کفر را پی‌گیری می‌کرد و ایمان خود را در میان آنان اظهار می‌داشت و همچنان با آنان زد و خورد می‌کرد تا این که عمر رضی الله عنه خسته شد و نشست. و مشرکان، پیرامون او ایستاده بودند. گفت: هر کاری که دلتان می‌خواهد، بکنید؛ به خدا سوگند وقتی تعداد ما به سیصد نفر برسد، یا ما مکه را برای شما می‌گذاریم و یا شما، آن‌را برای ما می‌گذارید و می‌روید. در این هنگام شخصی وارد مسجد الحرام شد و با دیدن این صحنه گفت: چه شده است؟ گفتند: عمر بی‌دین شده است. گفت: چه اشکالی دارد؟ او حق دارد هر دینی که بخواهد،

برگزیند. نکند شما گمان می کنید طایفه ی بنی عدی، او را تحویل شما خواهند داد تا هر کاری که دلتان می خواهد با او بکنید؟! ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: به دنبال سخنان این مرد، آن ها از اطراف عمر رضی الله عنه پراکنده شدند و رفتند. من بعدها در مدینه از پدرم پرسیدم که آن شخص، که بود؟ گفت: او عاص بن وائل سهمی بود.^۱

۵- پیامدهای مسلمان شدن عمر رضی الله عنه

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: پس از آن که عمر رضی الله عنه مسلمان شد، ما احساس عزت و سرافرازی می کردیم. ما، قبل از مسلمان شدن عمر رضی الله عنه نمی توانستیم خانه ی کعبه را طواف نماییم و در مسجد الحرام نماز بخوانیم؛ اما عمر رضی الله عنه پس از آن که اسلام آورد، با مشرکان درگیر شد و بدین سان ما می توانستیم در کنار کعبه نماز بگزاریم و آن را طواف نماییم.^۲ وی همچنین می گوید: مسلمان شدن عمر رضی الله عنه فتح و پیروزی، هجرتش نصرت و خلافتش رحمت بود، واقعیت این است که تا عمر اسلام نیاورده بود ما نمی توانستیم کعبه را طواف نماییم، اما بعد از اسلام عمر با کافران به پیکار پرداختیم تا اینکه ما را به حال خود جا گذاشتند و در کنار کعبه نماز را برگزار می کردیم.^۳ صهیب بن سنان می گوید: عمر رضی الله عنه پس از آن که اسلام آورد، اسلام را آشکار ساخت و آشکارا به اسلام فرا می خواند و ما در مسجد الحرام پیرامون او حلقه می زدیم و کعبه را طواف می کردیم و آن جا نماز می گزاردیم و اگر کسی به ما تعرض می نمود، پاسخش را می دادیم.^۴

شاعر، درباره ی عمر رضی الله عنه چه خوب سروده است:

۱- فضائل الصحابة (۳/۳۴۶) با سند حسن.

۲- فضائل الصحابة (۳/۳۴۴) با سند حسن.

۳- الشيخان أبویکر وعمر بروایة البلاذری، ص ۱۴۱.

۴- الطبقات الکبری (۳/۲۶۹) صفة الصفوة (۱/۲۷۴).

أعني به الفاروق فرّق عنوةً بالسيف بين الكفر والإيمان
هو أظهر الإسلام بعد خفائه ومحا الظلام وباح بالكتمان^۱

«فاروق، کسی است که با قدرت شمشیر، صف کفر را از ایمان جدا کرد و اسلام را پس از آن که پنهان بود، آشکار ساخت و تاریکی‌ها را کنار زد و به پنهان کاری پایان داد».

۶- تاریخ مسلمان شدن عمر رضی الله عنه و تعداد مسلمانان در آن زمان

عمر رضی الله عنه در ذی حجه سال ششم بعثت، در سن بیست و هفت سالگی^۲، و سه روز^۳ پس از مسلمان شدن حمزه رضی الله عنه به اسلام مشرف گردید. در آن زمان تعداد مسلمانان، سی و نه نفر بود. اینک عمر رضی الله عنه می‌گوید: روزی که اسلام آوردم، تعداد مسلمانان سی و نه نفر بود، پس من با اسلام خود عدد چهل را تکمیل نمودم و خداوند توسط من اسلام را آشکار ساخت و به اسلام عزت بخشید. و بنا به روایتی تعداد چهل نفر و یا اینکه چهل و اندی مرد و حدود سیزده زن نیز مسلمان شده بودند؛ و از این‌رو که مسلمانان از ترس مشرکین خود را پنهان می‌نمودند، عمر بیشتر آن‌ها را نمی‌شناخت، زیرا عمر بیشتر از همه نسبت به مسلمانان سختی نشان می‌داد^۴.

دوم: هجرت عمر رضی الله عنه

عمر تصمیم گرفت که علنی و در انظار عموم سفر هجرت به مدینه را آغاز نماید. ابن عباس رضی الله عنهما به نقل از علی رضی الله عنه می‌گوید: من هیچ‌یک از مهاجرین را سراغ ندارم که آشکارا هجرت نموده باشد، جز عمر بن خطاب که هنگام هجرت شمشیر و کمان بر دوش افکند و نیزه‌ای را به همراه تعدادی تیر برداشت و آن‌گاه به مسجد الحرام رفت و هفت مرتبه کعبه را طواف نمود و در مقام ابراهیم علیه السلام، دو رکعت نماز گزارد و سپس به قریشانی

۱- نونية القحطاني ص ۲۲.

۲- تاریخ الخلفاء ص ۱۳۷.

۳- أخبار عمر، الطنطاويان ص ۲۲.

۴- أخبار عمر، ص ۲۲.

که پیرامون او جمع شده بودند، چنین گفت: «چهره‌هایتان سیاه باد و خداوند، بینی‌های شما را به خاک بمالد! هر کس می‌خواهد مادرش به سوگش بنشیند و همسرش بیوه گردد و فرزندانش یتیم شوند، من پشت این وادی منتظر او هستم».

علی رضی الله عنه می‌گوید: هیچ یک از قریشیان جرأت نکردند دنبال او بروند و فقط تعدادی از مسلمانان مستضعف برای بدرقه‌ی عمر رضی الله عنه به دنبالش رفتند.^۱

عمر رضی الله عنه بدین ترتیب، راه هجرت را در پیش گرفت و قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود. و تعداد زیادی از خویشاوندانش در رکاب او هجرت کردند؛ از جمله: برادرش زید بن خطاب، عمرو و عبدالله فرزندان سراقه بن معتمر، خنیس بن حذافه سهمی شوهر دخترش حفصه، پسر عمویش سعید بن زید که یکی از عشره‌ی مبشره می‌باشد؛ واقد بن عبدالله تمیمی که هم پیمان آن‌ها بود؛ خولی بن ابی خولی و مالک بن ابی خولی از بنی عجل که هم پیمان آن‌ها بودند؛ بنو بکیر، ایاس، خالد، عاقل و عامر و هم پیمانانشان از بنی سعد بن لیث که در قبا نزد رفاعه بن عبدالمنذر، بار سفر انداختند.^۲

براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: نخستین کسانی که نزد ما آمدند، مصعب بن عمیر و ابن ام مکتوم بودند. آن‌ها به مردم قرآن را آموزش می‌دادند. پس از آن دو، بلال، سعد و عمار بن یاسر آمدند و پس از آن‌ها عمر بن خطاب و بیست تن از مسلمانان آمدند؛ آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریف آورد و من ندیدم که اهل مدینه از چیزی بدان اندازه خوشحالی نمایند که از تشریف فرمایی رسول خدا صلی الله علیه و آله ابراز شادی نمودند.

آری! عمر بن خطاب رضی الله عنه زندگی‌اش را وقف خدمت دین نمود و در این راستا از هیچ کس جز خدا ترس و واهمه‌ای نداشت و برای مسلمانان، چه در مکه و چه در هجرت، پشتیبان توانا به شمار می‌رفت؛ چنانچه هنگام هجرت، تعداد زیادی از خویشاوندان و هم پیمانانش را با خود به مدینه برد؛ وی همچنین می‌کوشید تا کسانی را که در مکه مانده بودند و امکان داشت به فتنه دچار گردند، به هر روشی که شده وادار به هجرت نماید. چنانچه خودش در این باره می‌گوید: «وقتی قصد هجرت به مدینه را نمودیم، من و عیاش بن ابی ربیع و هشام بن عاص بن وائل سهمی با هم قرار گذاشتیم که

۱- صحیح التوثیق فی سیرة الفاروق، ص ۳۰.

۲- فتح الباری (۲/۶۱) به نقل از: صحیح التوثیق ص ۳۱.

در تناصب^۱ در منطقه‌ی اضاء در حوزه‌ی خاندان بنی غفار بالاتر از سرف گرد هم بیاییم و گفتیم: هر کس، فردا صبح آن جا نبود، دلیل بر این است که دستگیر شده و از هجرت باز مانده است. بنابراین، هر دو نفر دیگر باید به راهشان ادامه بدهند. عمر رضی الله عنه می‌گوید: صبح روز بعد، من و عیاش بن ابی ربيعة به تناصب رسیدیم و هشام نتوانست بیاید و بازداشت شده بود؛ او شکنجه شده و دچار فتنه گردیده بود^۲.

ما به راه خود ادامه دادیم؛ هنگامی که به مدینه رسیدیم، در قبا در میان بنی عمرو بن عوف اقامت گزیدیم.

ابو جهل بن هشام و حارث بن هشام به سوی عیاش بن ابی ربيعة آمدند؛ او پسر عموی آن‌ها و برادر مادری آنان بود. آن‌ها آمدند و در مدینه به ما رسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز در مکه بود. آن‌ها با عیاش صحبت کردند و گفتند: مادرت نذر کرده و قسم خورده که تا تو را نبیند، سرش را شانه نزند و زیر آفتاب بنشیند و به سایه نرود. دل عیاش به حال مادرش سوخت. من به او گفتم: ای عیاش! به خدا سوگند که این‌ها می‌خواهند تو را از دینت برگردانند. بهتر است از آن‌ها دوری کنی. بدان که اگر شپش‌ها مادرت را اذیت کنند، سرش را شانه خواهد زد و چون گرمای مکه برای او غیر قابل تحمل باشد به سایه خواهد رفت. عیاش گفت: خیر. باید مادرم را از سوگندی که خورده، پشیمان کنم و آن‌جا مالی دارم، با خود بر می‌دارم و بر می‌گردم.

عمر رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: سوگند به خدا تو می‌دانی که من از همه‌ی قریش ثروتمندترم. نصف دارایی‌ام مال تو، اما با آن‌ها نرو. ولی عیاش نپذیرفت و گفت: باید برگردم. وقتی عیاش بر تصمیمش پافشاری کرد، عمر گفت: پس این شتر مرا بگیر که شتری رام و رهوار است و بر آن سوار شو؛ اگر آن‌ها قصد نیرنگ داشتند با این شتر خود را از دستشان نجات بده. عیاش سوار بر همان شتر همراه آن دو حرکت کرد تا این که در میان راه، ابو جهل به او گفت: ای برادر! به خدا که شترم را خسته کردم؛ آیا مرا پشت سرت بر شتر سوار نمی‌کنی؟ عیاش گفت: اشکالی ندارد. ابو جهل شترش را خواباند و

۱- نام درختی است.

۲- الهجرة النبوية المباركة، عبد الرحمن عبد البر ص ۱۲۹.

عیاش نیز شترش را خواباند. وقتی همه پیاده شدند، آن دو عیاش را گرفتند و دست و پای او را بستند و او را به مکه بردند و شکنجه کردند.^۱

عمر رضی الله عنه می گوید: گمان ما نسبت به کسانی که در مکه به فتنه مبتلا شده بودند، این بود که خداوند، هیچ یک از اعمالشان را نمی پذیرد و توبه‌ی شان را هم قبول نمی کند؛ چون آن‌ها با وجود آن که خدا را شناخته‌اند، به خاطر مشکلی که بدان گرفتار شده‌اند، به سرزمین کفر برگشته‌اند و خودشان نیز در مورد خویش چنین فکر می کردند. اما وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد، خداوند متعال در مورد آن‌ها و در مورد سخن ما و آن‌چه آن‌ها درباره‌ی خودشان فکر می کردند، این آیه را نازل کرد:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٣﴾ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ ٥٤ وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٥٥﴾ [الزمر: ۵۳ - ۵۵]

«(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است. و به سوی پروردگار خود برگردید (و با ترک سیئات و انجام حسنات به سوی آفریدگارتان تغییر مسیر دهید) و تسلیم او شوید (و خاضعانه و خاشعانه از اوامرش فرمانبرداری کنید) پیش از این که عذاب (خانه برانداز و ریشه کن کننده دنیوی و سخت و دردناک و سرمدی اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد و دیگر کمک و یاری نشوید (و کسی نتواند شما را از عذاب خدا برهاند) و از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید پیش از این که عذاب (دنیوی یا اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد، در حالی که شما بی خبر باشید».

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: من این آیه را با دستان خود در نامه‌ای نوشتم و آن را برای هشام بن عاص فرستادم. هشام می گوید: وقتی این نامه به دست من رسید آن را در

«ذی طوی»^۱ می خواندم و آه می کشیدم؛ من آنرا به دقت خواندم، اما نمی فهمیدم تا این که گفتم: بار خدایا! آنرا به ما بفهمان. پس خداوند در قلب من القا کرد که این آیه درباره‌ی ما و در مورد آنچه ما در مورد خود می‌گفتیم و دیگران درباره‌ی ما می‌پنداشتند، نازل شده است. می‌گوید: پس به سوی شترم رفتم و بر آن نشستم و به پیامبر صلی الله علیه و آله که در مدینه بود، پیوستم.^۲

این واقعه برای ما روشن می‌کند که عمر رضی الله عنه برنامه‌ی هجرت خود و دو همراهش عیاش بن ربیع و هشام بن عاص بن وائل سهمی را چگونه تنظیم کرده بود. این سه تن، از سه قبیله بودند و جایی که با هم قرار گذاشته بودند، دور از مکه و خارج از محدوده‌ی حرم در راه مدینه بود؛ زمان و مکان به طور دقیق مشخص شده و قرار بر آن بود که اگر یکی از آن‌ها در زمان و مکان مقرر حاضر نشد، دو نفر دیگر، حرکت کنند و منتظر او نباشند و عدم حضورش را به دستگیر شدن تعبیر نمایند. همان طور که انتظار داشتند، هشام بن عاص دستگیر شد و عمر و عیاش موفق به هجرت شدند و برنامه‌ی هجرتشان کاملاً موفقیت آمیز انجام گرفت و آن‌ها سالم به مدینه رسیدند.^۳

اما قریشیان تصمیم گرفتند مهاجران را تعقیب کنند، بنابراین نقشی دقیقی کشیدند و از آن‌جا که ابوجهل، از مهر و علاقه وافر عیاش نسبت به مادرش اطلاع داشت، به دروغ سوگند مادرش را به میان آورد.

چنان که از تصمیم عیاش برای بازگشت، میزان مهرورزی و محبتش به مادرش آشکار می‌شود. این داستان به فراست و چاره‌اندیشی عمر رضی الله عنه نیز دلالت می‌کند که احتمال می‌داد، آنان نسبت به عیاش نیرنگ کنند.^۴

همچنین به میزان برادری و اخوتی پی می‌بریم که اسلام ریشه‌ی آنرا در وجود این افراد دوانیده بود؛ چنان که عمر رضی الله عنه به خاطر در امان ماندن برادر مسلمانانش از فتنه، حاضر می‌شود نصف دارایی‌اش را به او ببخشد. اما عاطفه و محبت عیاش نسبت به مادرش بر او چیره شد و او را بر آن داشت به مکه برود و سوگند مادرش را ادا کند و مالی را که آن

۱- ذی طوی یکی از دروازه‌های مکه است.

۲- المجمع، هیثمی ۱۶/۶ الهجرة النبوية المباركة، ص ۱۳۱.

۳- التربية القيادية ۱۵۹/۲.

۴- السيرة النبوية ص ۵۱۲.

جا دارد، با خود بیاورد. ولی عمر رضی الله عنه به افقی دورتر نگاه می کرد و گویا با چشم خود سرنوشت نامبارک و شومی را می دید که در انتظار عیاش بود. چنان که وقتی نتوانست او را قانع کند، شتر خود را به او داد. بالاخره آن چه که عمر رضی الله عنه انتظارش را داشت، برای عیاش پیش آمد و مشرکان در اثنای راه به او خیانت کردند!

مسلمانان اعم از مهاجران و آنانی که در مکه بودند، فکر می کردند که خداوند متعال، هیچ یک از نیکی های کسانی را که دچار فتنه شده اند و در جامعه ی جاهلی زندگی می کنند، نمی پذیرد تا این که خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۵۳]

«(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید».

بلافاصله پس از نزول این آیات، عمر فاروق رضی الله عنه آن ها را در صحیفه ای نوشت و برای برادران صمیمی خود، عیاش و هشام فرستاد تا آنان دوباره برای ترک کردن اردوگاه کفر تلاش نمایند. به راستی عمر رضی الله عنه چه شخصیت والا و بزرگی بود که به برادرش عیاش گفت: نصف دارایی مرا بگیر، ولی مدینه را ترک نکن. سپس شترش را به او داد تا در صورت احساس خیانت از سوی ابوجهل و حارث، با آن فرار کند. با این حال هر چند عیاش به حرف عمر رضی الله عنه نکرد، باز هم عمر رضی الله عنه عیاش را شماتت نکرد و نگفت که چون با من مخالفت نمود، حقش بود که چنین شود. بلکه احساس محبت و وفاداری نسبت به برادرش همچنان بر عمر رضی الله عنه غالب بود؛ از این رو پس از نزول آیه ی فوق، بلافاصله آن را برای برادرانش و دیگر مسلمانان مستضعف مکه، فرستاد تا تلاش های تازه ای را برای پیوستن به اردوگاه اسلام انجام دهند.

عمر رضی الله عنه زمانی این کار را کرد که ساکن مدینه بود و یکی از مشاوران رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله میان او و عویم بن ساعده^۲ و طبق روایتی عتبان بن مالک^۳ و یا معاذ بن عفراء^۴ پیوند اخوت و برادری برقرار نموده بود. ابن

۱- التریبة القيادية ۱۶۰/۲.

۲- مناقب أمير المؤمنين عمر بن خطاب، از ابن جوزی، ۳۱.

۳- طبقات ابن سعد (۲۷۲/۳).

۴- مناقب أمير المؤمنين عمر بن خطاب، ابن جوزی، ۳۱.

عبدالهادی در تعلیق این پیوند اخوت میان عمر و آن سه نفر صحابی دیگر چنین نوشته است: هیچ گونه تعارضی میان آن سه روایت دیده نمی‌شود، زیرا احتمال می‌رود با هر سه نفر در زمانه‌های مختلف پیمان اخوت بسته باشد^۱.

۱- محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (۱/۱۸۴).

فصل دوم

شکل گیری شخصیت عمرؓ در پرتو رهنمودهای قرآن و آموزه‌های نبوی

مبحث اول: زندگانی عمر فاروقؓ در پرتو قرآن

مبحث دوم: عمرؓ در رکاب رسول خداص

مبحث سوم: عمرؓ در خلافت صدیقؓ

مبحث اول

زندگانی عمر فاروق رضی الله عنه در پرتو قرآن

۱- دیدگاه عمر رضی الله عنه درباره‌ی خداوند متعال، نظام هستی، زندگانی، بهشت، دوزخ و قضا و قدر

آیینی که عمر بن خطاب رضی الله عنه و سایر اصحاب -رضی الله عنهم- بر اساس آن پرورش یافتند، در حقیقت کلام پروردگار جهانیان یعنی قرآن کریم بود. قرآن تنها برنامه‌ای بود که در پرتو آن زندگی را سپری می‌کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز همواره می‌کوشید تا این منبع زلال، تنها سرچشمه‌ای باشد که یکایک مسلمانان و نیز خانواده و جامعه‌ی اسلامی در سایه‌ی آن پرورش یابند. از این رو آیات روح بخش کلام الهی، در عمر بن خطاب رضی الله عنه اثر گذاشت و از او شخصیتی اسلامی ساخت که قلبی پاک و وجودی آراسته و روحی بلند داشت. آری! عمر رضی الله عنه با شنیدن آیات سوره‌ی طه، به انسانی دیگر تبدیل شد که طرز تفکر، احساسات، ارزشها و رفتار جدیدی داشت^۱.

فاروق رضی الله عنه از خلال کلام وحی، به خوبی دریافت که معبود حقیقی کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مفاهیم آیات روح بخش قرآن را در ژرفای وجود عمر رضی الله عنه غرس نمود و بدین سان نهال معارف قرآنی در عمر فاروق رضی الله عنه بارور گردید و به ثمر نشست.

گفتنی است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره می‌کوشید تا یارانش را به اندیشه‌ای درست درباره‌ی پروردگارشان و نیز به معرفت و شناختی صحیح در مورد حقوق خداوند بر بندگان برساند؛ چرا که می‌دانست این اندیشه، روزی به تصدیق و یقین واقعی تبدیل می‌گردد؛ البته به شرطی که وجود و نهاد انسان، پاک و آراسته باشد. بدین سان نگرش عمر فاروق رضی الله عنه نسبت به خداوند متعال، جهان هستی، زندگی، بهشت و دوزخ، و قضا و قدر و همچنین دیدگاهش درباره‌ی حقیقت انسان و درگیری او با شیطان، برگرفته از قرآن کریم و آموزه‌های نبوی بود. خلاصه و گزیده‌ی دیدگاه عمر فاروق رضی الله عنه درباره‌ی هر یک از این موارد، عبارت‌اند از:

* خداوند متعال، از هر عیب و نقصی، پاک و مبرا است و دارای تمام صفات کمال می‌باشد؛ او، یگانه و بی‌همتا است که نه همسری گرفته و نه فرزندی.

۱- السيرة النبوية: صلابي (۱/ ۴۵).

* الله، خالق، مالک و مدبر تمام هستی است؛ چنان که خود می فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَىٰ
الَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ۗ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ۵۴]

«پروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز بیافرید و سپس بر عرش استقرار یافت؛ (خداوند) با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند و شب، شتابان به دنبال روز، روان است. خورشید و ماه و ستارگان را آفریده و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد. بزرگوار و جاویدان و با برکت است خداوندی که پروردگار جهانیان می باشد».

* خداوند متعال، منشأ تمام نعمتهای بزرگ و کوچک و آشکار و نهان است؛ چنانچه می فرماید:

﴿وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ﴾ [النحل: ۵۳]

«آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست و گذشته از آن هنگامی که زبانی به شما برسد، او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید».

* علم خداوند، بر تمام اشیا و موجودات احاطه دارد و هیچ چیزی در عالم هستی، از علم خداوند، پنهان نمی ماند.

* خداوند متعال، همه‌ی اعمال بزرگ و کوچک آدمی را بوسیله‌ی فرشتگان کنترل می نماید و می نویسد و روزی آن‌ها را آشکار می سازد. چنانکه می فرماید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸]

«انسان، هیچ سخنی بر زبان نمی راند، مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده‌ی (دریافت و نوشتن) آن سخن است».

* همچنین خداوند متعال، بندگان را با اموری که خلاف میل آن‌ها است، می آزماید تا چهره‌ی واقعی آنان را بشناساند؛ برخی به قضا و قدر الهی خشنود شده، تسلیم می شوند. در نتیجه، شایسته‌ی امامت، خلافت و رهبری می گردند. و برخی نگران و خشمگین شده، ارزش خود را از دست می دهند. خداوند می فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ [الملك: ۲]
 «کسی که مرگ و زندگانی را بیافرید تا شما را بیازماید (و نشان دهد که) کدامین شما عمل بهتری دارد و خداوند، چیره و آمرزنده است».

* خداوند متعال، کسی را نصرت و یاری می‌دهد که به او روی آورد و به او پناه ببرد و در برابر حکم و خواست خداوند، تسلیم و بدان راضی شود:

﴿إِنَّا وَلِيُّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابُ وَهُوَ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۶]
 «بی‌گمان سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده و اوست که بندگان شایسته را یاری و سرپرستی می‌کند».

حق خدای متعال بر بندگان، این است که فقط او را بپرستند و با او چیزی را شریک قرار ندهند:

﴿بَلِ اللَّهِ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۶]
 «بلکه تنها خدا را پرستش کن و از زمره‌ی سپاسگزاران باش».
 * خداوند متعال، در قرآن کریم به تفصیل مفاهیم عبادت و توحید را بیان نموده است.^۱

لازم به ذکر است که عمرؓ نگرش خود را در مورد جهان هستی از این آیات برمی‌گرفت:

﴿قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾
 ﴿وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّالِقِينَ﴾^{۱۰}
 ﴿أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^{۱۱} فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾^{۱۲} [فصلت: ۹ - ۱۲]

«بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برایش انبازهایی قرار می‌دهید؟ او (علاوه بر این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم

می‌باشد. او در زمین کوههای استواری قرار داد و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید و مواد غذایی (مختلف و گوناگون ساکنان) زمین را به اندازه‌ی لازم، مقدر و مشخص کرد. این‌ها همه، روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد؛ بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند (و کمترین کم و زیادی در آن نباشد). سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد در حالی که (همچون) دود بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آید. گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم. آن‌گاه آن‌را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی، فرمان لازم‌هاش را صادر فرمود. آسمان دنیا را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان) بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این، تقدیر و برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و آگاه است».

زندگانی دنیا هر چند طولانی باشد، سرانجام روزی به پایان می‌رسد و نعمتهای دنیا هر چند گسترده و فراوان باشند، ناچیز و اندک و محکوم به فنا هستند؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازِيدَتْ وَطَرَفَ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا عَلَىٰهَا أُنْهَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْكُرُونَ ﴾ [یونس: ۲۴]

« مثل زندگی دنیا (از حیث زوال و فنا و از میان رفتن نعمت آن)، همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم؛ که در پی آن، گیاهان (گوناگون) زمین - که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند - می‌روید؛ تا زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد، و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما، شب‌هنگام یا در روز، (برای نابودی آن) فرامی‌رسد؛ (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم؛ و آنچنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم! ».

اما نگرش عمر رضی الله عنه در مورد بهشت برگرفته از آیاتی بود که بهشت را توصیف نموده است. از این رو، عمر رضی الله عنه مصداق این آیه قرار گرفته بود که:

﴿تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (۱۱)

﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱۷) [السجدة: ۱۶ - ۱۷]

«پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می‌شود (و بپا می‌خیزند و رو به درگاه خدا می‌آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می‌خوانند، و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند! * هیچ کس نمی‌داند چه پادشاهای مهمی که مایه روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند!».

نگرش عمر فاروقؓ در مورد دوزخ نیز برگرفته از آیات قرآن کریم بود. این نگرش او را در زندگی از هر گونه کج‌روی و انحرافی از دستورات شریعت باز می‌داشت. اندکی تأمل و پژوهش در زندگانی عمر فاروقؓ عمق تقوا و شدت ترس وی از عذاب خدا را نمایان می‌سازد. چنان که در دوران خلافتش، شبی در کوچه‌های مدینه مشغول گشت و گذار بود؛ در این اثنا گذرش به خانه‌ی یکی از مسلمانان افتاد که مشغول خواندن نماز بود و سوره‌ی «طور» را تلاوت می‌کرد:

﴿وَالطُّورِ (۱) وَكَتَبَ مَسْطُورٍ (۲) فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ (۳) وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ (۴) وَالسَّعْفِ الْمُرْجُوعِ (۵) وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ (۶) إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوْ فُعٍ (۷)﴾ [الطور: ۱ - ۷]

«سوگند به کوه طور (که موسی بالای آن با خدا به گفتگو و مناجات پرداخت) و قسم به کتاب نوشته شده (آسمانی که برای راهنمایی انسان‌ها به زمین فرستاده شد، کتابی که) در صفحاتی (نوشته شده) و پخش گردیده است. و قسم به بیت معمور (که فرشتگان در آن گروه گروه به تقدیس و تسبیح خدا مشغولند) و سوگند به سقف برافراشته و سوگند به دریای سراپا آتش که قطعاً عذاب پروردگارت، واقع می‌شود».

عمرؓ با شنیدن این آیات از الاغش پایین آمد و به دیوار تکیه داد و گفت: به خدای کعبه سوگند که اینها، حق است. مقداری آن‌جا ایستاد و به قرائت آن مرد گوش داد، سپس به خانه‌اش برگشت و در اثر آن، یک ماه بیمار بود؛ مردم به عیادتش می‌آمدند و نمی‌دانستند که بیماری‌اش چیست؟^۱

ایمان عمر رضی الله عنه به قضا و قدر و شناخت مراتب آن، از خلال آیات کلام خدا و آموزه‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله شکل گرفته بود. او باوری قطعی داشت که علم خدا، همه چیز را در بر گرفته است:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [یونس: ۶۱]

«(ای پیغمبر!) تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، و (شما ای مؤمنان!) هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید. و هیچ چیز در زمین و در آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند، چه ذره‌ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن، (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی (در نزد پروردگارتان، به نام لوح محفوظ) ثبت و ضبط می‌گردد».

همچنین عمر رضی الله عنه بر اساس آیات کلام الهی معتقد بود که خداوند متعال، تمام اتفاقاتی را که رخ خواهد داد، نوشته است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾ [یس: ۱۲]

«ما، مردگان را زنده می‌گردانیم و چیزهایی را که پیشاپیش فرستاده‌اند و چیزهایی را که بر جای نهاده‌اند، می‌نویسیم و ما همه چیز را در کتاب آشکاری سرشماری می‌نماییم و می‌نگاریم».

عمر رضی الله عنه معتقد بود که خواست و اراده خداوند در هر چیز نافذ است؛ این نگرش نیز برگرفته از آیات کلام الهی بود. چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَتْ أَلَّهُ لِيُعْجِزَهُ، مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾ [فاطر: ۴۴]

«هیچ چیزی، نه در آسمان‌ها و نه در زمین، خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد. چرا که او بسیار فرزانه و قدرتمند است».

عمرؓ بر این باور بود که خداوند، خالق همه‌ی موجودات است. چنان که خدای متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الأنعام: ۱۰۲]

«آن (متصف به صفات کمال است که) پروردگار شما می‌باشد. معبود برحق جز او نیست و او، خالق و آفریننده‌ی همه چیز است. پس باید او را پرستید و او، حافظ و مدبر همه چیز است».

این نگرش صحیح و اعتقاد راسخ در مورد قضا و قدر، نقش به سزایی در زندگی عمر بن خطابؓ ایفا کرد که ما در این کتاب با آن آشنا خواهیم شد.

همچنین عمرؓ از خلال آیات قرآن کریم، به حقیقت خود و نوع انسان پی برد و دریافت که حقیقت وجود آدمی، به دو اصل بر می‌گردد: یکی اصل دور آن که عبارت است از آفرینش انسان از خاک و نفخ روح در آن. و دیگری اصل نزدیک که همان آفرینش انسان از نطفه می‌باشد.^۱ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ﴾ [السجدة: ۷ - ۸]

«آن ذاتی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد؛ پس نسل او را از عصاره‌ی آب ضعیف و ناچیزی خلق نمود».

عمرؓ در پرتو آیات قرآن به این شناخت دست یافت که خداوند، انسان را با دستان خود آفریده و او را با قامتی متناسب و معتدل گرامی داشته و به او عقل، گویایی و قدرت تشخیص عنایت کرده است. همچنین مخلوقات آسمان‌ها و زمین را مسخر او گردانیده و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده. و پیامبرانی به سوی انسان فرستاده و از همه مهم‌تر این که او را در صورت پیروی از پیامبران، شایسته‌ی محبت خویش قرار داده است. کسی که به چنین مقامی دست یابد، در دنیا از زندگی پاکیزه و در آخرت از نعمتهای جاویدان، بهره‌مند خواهد شد.

چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷]

«هر کس، چه زن و چه مرد، کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، به او زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و پاداش آنان را مطابق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

همچنین عمر رضی الله عنه به حقیقت درگیری و کشمکش انسان و شیطان پی برد و دریافت این دشمن بزرگ از هر سو انسان را وسوسه می‌کند تا مرتکب معصیت گردد و نیروهای پنهان و خفیه‌ی شهوانی را بر می‌انگیزد. بنابراین، عمر رضی الله عنه از این دشمن، به خدا پناه می‌جست از او طلب یاری می‌نمود و همان طور که از زندگانی‌اش بر می‌آید، بر او چیره گشت. او از داستان آدم -علیه السلام- و شیطان در قرآن به این نتیجه رسیده بود که آدم، نخستین فرد بشر است و جوهر اسلام یعنی اطاعت محض از دستورات خدا؛ همچنین دریافت بود که در انسان، زمینه‌ی لغزش وجود دارد. او از خطای آدم علیه السلام این مسأله را آموخته بود که انسان همیشه باید به خدا توکل نماید؛ وی، همچنین به اهمیت توبه و استغفار و ضرورت پرهیز از حسد و تکبر پی برده و از قرآن، فرهنگ گفتگو را یاد گرفته و آموخته بود که باید با مخاطب خود با لحن و سخن نیک سخن بگوید: چنان که خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّذِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّا الشَّيْطَانُ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا﴾ [الإسراء: ۵۳]

«ای پیغمبر! به بندگانم بگو: سخنی بگویند که زیباترین و نیکوترین سخنها باشد؛ چرا که شیطان، (به وسیله‌ی سخنان زشت) در میان ایشان فساد و تباهی می‌آفکند و بی‌گمان شیطان، دشمن آشکار انسان است».

آری! عمر بن خطاب رضی الله عنه بر اساس روش رسول خدا صلی الله علیه و آله به تربیت و تزکیه‌ی یاران خود می‌پرداخت و درون آن‌ها را با انواع عبادات پاک می‌گرداند و آنان را به اخلاق قرآن آراسته می‌ساخت.

خداوند متعال، عمر رضی الله عنه را گرامی داشت و او را از عقاید و باورهای نادرست جاهلی رهانید و به عقیده و آیینی صحیح رهنمون گرداند. عمر رضی الله عنه در جاهلیت به آیین بت‌پرستی

اعتقاد داشت و قایل به دخترانی برای خدا بود، و فکر می‌کرد خداوند، با جنها وصلت کرده است؛ وی پیش از پذیرش اسلام، به سخن کاهنان ارج می‌نهاد و از فال بد استفاده می‌کرد و می‌گفت: بعد از مرگ خبری از زنده شدن دوباره نیست؛ اما پس از آن که اسلام آورد، به همه‌ی این باورهای پوشالی پشت پا زد و به خدای یگانه که هیچ شریک و فرزند و همتایی ندارد، ایمان آورد^۱ و ایمان به خدا را با اعتقاد به روز واپسین گره زد، که انسان‌ها در آن به سزای اعمال خود می‌رسند. او از زندگی جاهلانه‌ی مبتنی بر عدم اعتقاد بر آخرت، خسته شده و به کلی در دین و عقیده جدید خود ذوب گردیده بود و خدا و رسولش را از همه کس و همه چیز بیشتر دوست داشت. او خدا را طوری بندگی می‌کرد که گویا او را می‌دید^۲، عمر^{رضی الله عنه} در پرتو قرآن پرورش می‌یافت و با آیات آن می‌زیست و از تشریع، آداب، تاریخ و حکمت‌های آن استفاده می‌نمود. زندگی در کنار قرآن، در قلب و خرد و وجود و روح او تأثیر شگرفی نهاده بود که نتیجه‌اش، در عملکرد وی نمایان گشت. عمر^{رضی الله عنه} در همه‌ی این‌ها بعد از توفیق خدا مرهون رهنمودهای رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} بود.

دوم: موافقات عمر^{رضی الله عنه} و علم او به اسباب نزول و تفسیر آیات

الف- موافقات عمر^{رضی الله عنه} با قرآن کریم^۳

عمر^{رضی الله عنه} نسبت به سایر اصحاب در بیان موضع خویش دارای شجاعت و شهامت بیشتری بود. او حتی از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} حکمت بعضی از کارهای ایشان را می‌پرسید و رأی و نظر خود را نیز با صراحت تمام مطرح می‌نمود. و از آن‌جا که معمولاً دیدگاهش سنجیده و درست بود، گاهی آیات قرآن نیز در تأیید نظراتش نازل می‌شد. چنان که خودش می‌گوید: در سه مورد نظر من با وحی پروردگار موافق گردید: یکی این که می‌گوید: به

۱- عمرین الخطاب، علی الخطیب ص ۵۱.

۲- عمرین الخطاب، حیات، علم، آدبه ص ۵۱.

۳- مراد از موافقات، آیات و احکامی است که مطابق پیشنهادهای عمر^{رضی الله عنه} نازل می‌شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد دادم که در مقام ابراهیم نماز بخواند؛ خداوند متعال نیز آیه‌ای را نازل فرمود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که چنین نماید.

دوم این که گفتم: ای رسول خدا! چقدر خوب بود که شما به همسرانتان دستور می‌دادید تا خود را کاملاً بپوشانند. چرا که انسان‌های خوب و بد نزد تو می‌آیند. آن‌گاه خداوند آیه‌ی حجاب را نازل فرمود.

و باری به من خبر رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست همسرانش ناراحت است. من نزد آن‌ها رفتم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت نکنید و گرنه خداوند متعال، به او همسرانی بهتر از شما عنایت خواهد کرد. تا اینکه یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به عمر گفت: ای عمر! آیا شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌تواند همسرانش را نصیحت نماید، تا اینکه شما به نصیحت آنان پردازی؟! آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبَدِّلَهُٗٓ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ فَنِلَاتٍ يَّبْتَغِي عَدِلَاتٍ سَيَجْعَلُ لَّيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ حَرَجٌ وَلَا جُنَاحُ عَلَيْكَ فِي مَا فَعَلْتَ فِيهَا وَلَٰكِن لَّا تَجْعَلْ لِّسَانِكَ عُشْرًا وَلَا لِيَدَيْكَ عُشْرًا وَلَا لِرِجْلَيْكَ عُشْرًا وَلَا لِكُلِّ شَيْءٍ عُشْرًا﴾ [التحریم: ۵]

«امید است که اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت‌کننده، زنانی غیرباکره و باکره!».

ب- موافقت قرآن با وی در مورد نماز نخواندن بر منافقان

عمر رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که عبدالله بن ابی درگذشت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست نمودند که بر وی نماز جنازه بخواند. زمانی که آن حضرت در مقابل جنازه او ایستاد و خواست بر او نماز بگذارد، من در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادم و گفتم: ای رسول خدا، شما بر جنازه‌ی دشمن خدا (عبدالله) نماز می‌خوانید که چنین و چنان می‌گفت؟! در آن اثنا سخنان و موضعگیری‌های او علیه اسلام را یادآور شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به سخنان من گوش می‌داد و تبسم می‌نمود. هنگامی که پافشاری و اصرارم زیاد شد، فرمود: عمر! برو کنار؛ به من در این مورد اختیار داده شده و خداوند، فرموده است:

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۸۰]

«چه برای آنان طلب آمرزش کنی، خداوند، آن‌ها را نمی‌بخشد؛ چرا که آنان به خدا و پیامبرش کفر ورزیده‌اند و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند».

رسول خدا ﷺ فرمود: (لو أعلم أني إن زدتُ على السبعين؛ غفر له، لزدتُ).

«اگر من می‌دانستم که چنانچه بیش از هفتاد مرتبه برای او طلب آمرزش نمایم، بخشیده می‌شود، این کار را می‌کردم». آن‌گاه رسول خدا ﷺ بر او نماز جنازه خواند و در خاکسپاری وی شرکت نمود. من از این که در برابر رسول خدا ﷺ چنین جسارتی کرده بودم، سخت متعجب بودم تا این که دیری نگذشت و این دو آیه نازل گردید:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا نُقَمِّ عَلَى قَبْرِهِ﴾ [التوبة: ۸۴]

«بر هیچ یک از آنان نماز جنازه مخوان و بر قبرش نایست».

از این رو، رسول خدا ﷺ بعد از آن، تا پایان حیاتش بر هیچ منافقی نماز نخواند و در خاک سپاری شرکت ننمود^۱.

ج- موافقت قرآن با عمر در مورد اسیران بدر

عمرؓ می‌گوید: روز بدر، خداوند متعال، مشرکان را شکست داد و هفتاد نفر از آنان کشته و هفتاد تن اسیر شدند؛ رسول خدا ﷺ از ابوبکر، عثمان و علی در مورد اسیران مشورت گرفت و رو به من کرد و فرمود: ای پسر خطاب! نظر تو چیست؟ گفتم: به نظر من فلانی (یکی از خویشاوندان عمر) را به من بده تا گردنش را بزنم و عقیل را به علی بسپار تا گردنش را بزند و فلانی را به حمزه بسپار تا خداوند بداند که در دل ما هیچ علاقه‌ای نسبت به مشرکان وجود ندارد. این‌ها سرکردگان و پیشوایان و رهبران آن‌ها هستند.

۱- الترمذی ش: ۳۰۹۶، أخبار عمر، الطنطاویان ص ۳۸۰.

عمر رضی الله عنه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد مرا نپذیرفت و از آنان فدیة گرفت (و آزادشان کرد). صبح روز بعد من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم؛ دیدم که ایشان و ابوبکر نشسته اند و گریه می کنند. پرسیدم: ای رسول خدا! چه شده است که با دوست به گریه افتاده اید؟ از شما می خواهم قضیه را برای من نیز تعریف کنید، تا که اگر گریه مرا گرفت با شما به گریه افتم، و اگر گریه مرا همراهی نکرد، خود را به گریه اندازم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خاطر پیشنهاد دوستان که به گرفتن فدیة انجامید، عذاب خدا نزدیک تر از این درخت شده بود. آن گاه این آیه نازل گردید:

﴿ مَا كَانَتْ لِيَنْيَ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يَتَّخِذَ فِي الْأَرْضِ ثَرَدًا عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ تَوَلَّا كَنُتُبٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ [الأنفال: ٦٧ - ٦٨]

«هیچ پیامبری را سزاوار نیست که اسیرانی داشته باشد؛ تا آنکه در زمین کشتار بسیار کند، شما (با گرفتن فدیة از اسیران) متاع دنیا را می خواهید، و خداوند (سرای) آخرت را (برای شما) می خواهد، و خداوند پیروزمند حکیم است. اگر حکم پیشین پروردگار نبود، به خاطر آنچه گرفتید (از فدیة)، عذاب بزرگی به شما می رسید.»

در این آیه آزادی اسیران در مقابل گرفتن فدیة شدیداً نکوهش گردید. چنان که در سال بعد و در جنگ احد حدود هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند و تعداد زیادی از مسلمانان فرار کردند و دندان رسول خدا صلی الله علیه و آله شکست و خون از چهره اش جاری گردید و خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿ أَوَلَمَّْا أَصَبْتَكُمْ مُّصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِّثْلَهَا قُلْتُمْ إِنَّ هَذَا قُلٌ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾ [آل عمران: ١٦٥]

«آیا هنگامی که مصیبتی (در میدان جنگ احد) به شما رسید، در حالی که دو برابر آن را (در میدان جنگ بدر بر دشمن) وارد ساخته بودید، گفتید: این مصیبت از کجاست؟! بگو: از ناحیه خود شماست! خداوند بر هر چیزی قادر است.»

در آیات فوق، علت شکست را نتیجه‌ی همان فدیهای دانست که در قبال آزادی اسیران بدر، دریافت کرده بودند و فرمود: ﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ (این شکست) از ناحیه‌ی خودتان هست^۱.

د- موافقت قرآن با عمرؓ در مسأله استیذان (اجازه خواستن)

روزی رسول خدا ﷺ نوجوانی از انصار را دنبال عمرؓ فرستاد. عمرؓ هنگام ظهر در خانه‌اش بود و استراحت می‌کرد و بخشی از بدنش، برهنه شده بود و ناگهان پسر بچه‌ای وارد خانه شد و عمرؓ را صدا زد و عمرؓ گفت: بار الها! وارد شدن افراد به خانه‌هایمان را هنگام استراحت، حرام قرار بده. در روایتی آمده است که به رسول خدا ﷺ گفت: ای رسول خدا! چقدر دوست دارم که خداوند احکامی در مورد اجازه خواستن نازل نماید^۲. آن‌گاه خداوند، این آیه را نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَسْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَقَدْ لَبِثْتُمُ الْمَسِيرَ بَلْ رَمَوْكُمْ بَعْدَ صَلَاتِكُمْ الْغُدُورَ فَلَمْ تَكُونُوا أَتَقَاتِلُونَ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُوتٌ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾﴾ [النور: ۵۸]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند (ولی مسایل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می‌دهند، هنگام ورود به اتاقهای مردمان) در سه وقت اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح و در نیمروز هنگامی که لباسهای خود را در می‌آورید و پس از نماز عشاء. (این اوقات)، سه وقت (ویژه خلوت و آشکار شدن) عورت شما است. بعد از این سه وقت، بر شما و آنان گناهی نیست بدون اجازه وارد شوند. (آنان خدمتکاران و کوچکان شما هستند و مشکل است که هر بار در سایر اوقات اجازه بگیرند). ایشان پیرامون شما در رفت و آمد هستند و شما نیز در اطراف

۱- مسند أحمد (۲۵۰/۱) ش ۲۲۱ أحمد شاکر آن را صحیح قلمداد کرده، مسلم ش: ۱۷۶۳.

۲- الرياض النضرة با سند ضعيف. ص ۳۳۲.

ایشان در رفت و آمد هستید. این گونه خداوند، آیه‌ها را برای شما توضیح و تبیین می‌کند (تا خویشتن را به اخلاق اسلامی آراسته سازید) و خداوند، بس دانای با حکمت است»^۱.

هـ - دعای عمر رضی الله عنه در مورد تحریم شراب

خداى متعال مى‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ﴾ [البقرة: ۲۱۹]

«ای پیامبر! از تو در مورد حکم شراب و قمار می‌پرسند».

وقتی این آیه نازل شد، عمر رضی الله عنه گفت: بار الها! از تو می‌خواهم حکم شراب را به صورت شفاف بیان کن. آن‌گاه این آیه نازل شد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾ [النساء: ۴۳]

«ای مؤمنان! در حالی که مست هستید، به نماز نایستید».

پس از نزول این آیه، منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله، هنگام نماز اعلان می‌نمود: آن‌هایی که از خوردن شراب مست هستند، به نماز نیایند. عمر رضی الله عنه دوباره برای تحریم شراب دعا کرد تا این که خداوند متعال فرمود:

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ﴾ [المائدة: ۹۱]

«آیا شما باز می‌آیید؟»

عمر رضی الله عنه با شنیدن این آیه دو بار گفت: آری؛ ما باز می‌آییم^۲.

بدین ترتیب، شراب در چند مرحله و به تدریج حرام گردید. چنان که عمر رضی الله عنه از لحن پرسش توبیخی قرآن که فرمود:

﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ﴾ ^(۱۱) به هدف آن که تحریم بود، پی برد. این نوع استفهام به

مراتب از نهی صریح، قاطع‌تر است. چرا که لحن آیه، حاکی از نوعی تهدید و سرزنش و تحریم می‌باشد^۳.

۱- الفتاوی (۱۰/۲۸).

۲- مسند احمد ش ۳۷۸ و احمد شاکر آنرا صحیح دانسته است.

۳- شهید المخراب، تلمسانی، ص ۱۰۱.

س- آگاهی عمرؓ به شأن نزول آیات

عمرؓ از روزی که مسلمان شد تا وفات رسول اکرم ﷺ به استثنای آیاتی که پیش از مسلمان شدنش نازل شده بود کل قرآن^۱ را با اسباب نزول آیات حفظ نمود. با توجه به علاقه و دقت ویژه‌ای که عمرؓ به قرآن داشت و از طرفی همیشه در رکاب رسول خدا ﷺ بود و آیات قرآن نیز به مناسبت‌های مختلف یکی پس از دیگری نازل می‌شد، هیچ بعید نبود که عمرؓ به اسباب نزول بیشتر آیات قرآن آگاهی داشته باشد.^۲

لازم به ذکر است که علت نزول بسیاری از آیات به شخص عمرؓ بازمی‌گردد، که پاره‌ای از آن‌ها بنا به اتفاق علما مکی و پاره‌ی دیگر مدنی می‌باشند؛ و این را هم اضافه کنم که عمر حتی زمان و مکان نزول برخی از آیات را به طور دقیق می‌دانست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]
«امروز دینتان را برایتان تکمیل نمودم و نعمتم را بر شما کامل کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم».

عمرؓ می‌گوید: من، روز و ساعتی را که این آیه نازل شد، به یاد دارم. این آیه، روز جمعه و شامگاه عرفة نازل شد.^۳

حتی گاهی خود عمرؓ به تنهایی و یا با جمعی دیگر، باعث نزول برخی از آیات شده است. از جمله این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (۱۹) الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿۲۱﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲۲﴾ [التوبة: ۱۹ - ۲۲]

۱- الإِتْقَانُ فِي عِلْمِ الْقُرْآنِ لِلْسَيُوطِيِّ (۷۲/۱).

۲- عمر بن الخطاب: دكتور على الخطيب، ص ۹۰، ۹۱، ۹۲.

۳- سندش مطابق شرایط شیخین صحیح است. مسند احمد، ش ۱۸۸.

«آیا (رتبه سقایت و) آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجدالحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمایید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده است (و به جان و مال کوشیده است؟ هرگز منزلت آنان یکسان نیست و) در نزد خدا برابر نمی‌باشند، و خداوند مردمانی را که (به خویشتن به وسیله کفرورزیدن، و به دیگران به وسیله اذیت و آزار آنان) ستم می‌کنند (به راه خیر و صلاح دنیوی و نعمت و سعادت اخروی) رهنمود نمی‌سازد. کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند، و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان (و سعادتمندان دنیا و آخرت) می‌باشند. پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خوشنودی (از ایشان که بزرگترین نعمت است) و بهشتی مژده می‌دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند. همواره در بهشت ماندگار می‌مانند (و غرق در لذائذ و نعمتهای آن خواهند بود). بیگمان در پیشگاه خدا پاداش بزرگی (و فراوانی برای فرمانبرداران امر او) موجود است».

در روایت صحیح آمده که روزی یکی از اصحاب در کنار منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: هیچ عملی در اسلام از تعمیر کردن مسجدالحرام بهتر نیست. علی رضی الله عنه گفت: جهاد در راه خدا بهتر است. عمر بن خطاب رضی الله عنه به آن‌ها گفت: در کنار منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله با صدای بلند سخن نگوئید. من بعد از نماز از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره سؤال می‌کنم. وقتی نماز تمام شد، عمر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد برترین عمل سؤال کرد. آن‌گاه آیه فوق نازل گردید.

خداوند متعال در این آیات خاطر نشان ساخت که ایمان و جهاد از بازسازی مسجد الحرام، حج و عمره، طواف و خدمت حجاج، بهتر است. از این رو، ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «این که من شیی را در راه خدا به نگهبانی بایستم، بهتر از آن است که شب قدر را تا صبح در کنار حجر الاسود به عبادت بگذرانم»^۱.

ش- پرس و جوی عمرؓ از رسول خدا ﷺ پیرامون برخی از آیات عمرؓ از رسول خدا ﷺ در مورد برخی از آیات سؤال می‌نمود. و گاهی به سؤالات دیگران گوش می‌داد که از رسول خدا ﷺ در مورد تفسیر برخی از آیه‌های قرآن پرس و جو می‌کردند؛ سپس پاسخ آن‌ها را در خاطر خود می‌گنجانید. چنانکه یعلی بن امیهؓ می‌گوید: من از عمر بن خطابؓ پیرامون این آیه سوال کردم:

﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفَتُمْ أَنْ يُفْنِتَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا﴾ [النساء: ۱۰۱]

«هنگامی که سفر می‌کنید، گاهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید (و چهار رکعتی‌ها را دو رکعت نمودید) اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید؛ زیرا کافران، برای شما دشمن آشکاری هستند».

گفتم: اکنون که مردم در امنیت سفر می‌کنند، چه نیازی به قصر نماز است؟ عمرؓ گفت: من نیز از آن‌چه تو در شگفتی، در شگفت بودم تا این که از رسول خدا ﷺ در این باره پرسیدم. ایشان فرمود: «این صدقه‌ای از جانب خدا برای شماست، پس صدقه خدا را بپذیرید»^۱.

همچنین از عمرؓ در مورد این آیه سؤال شد:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۲]

«هنگامی را (به یاد آور) که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمی زادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفت (و خطاب به آنان فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری! گواهی می‌دهیم، تا روز قیامت نگویید ما از این بی‌خبر بوده ایم».

عمرؓ گفت: از رسول خدا ﷺ در این باره سؤال شد. ایشان فرمود:

۱- سند این روایت بر اساس شرط مسلم صحیح است. مسند أحمد (۱۷۴) الموسوعة الحديثية.

(إن الله خلق آدم ثم مسح ظهره بيمينه، واستخرج منه ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للجنة وبعمل أهل الجنة يعملون، ثم مسح ظهره فاستخرج منه ذرية، فقال: خلقت هؤلاء للنار وبعمل أهل النار يعملون).

«خداوند، آدم را آفرید و دستی بر پشتش کشید؛ نسلی از او پدید آمد؛ فرمود: این‌ها را برای بهشت آفریده‌ام و عمل اهل بهشت را انجام خواهند داد. سپس دستی بر پشت آدم کشید و نسلی دیگر بوجود آورد؛ فرمود: این‌ها را برای دوزخ آفریده‌ام و عمل اهل دوزخ را انجام خواهند داد».

شخصی گفت: ای رسول خدا! پس عمل چه فایده‌ای دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خدا، بنده‌ای را برای بهشت بیافریند، به او توفیق عمل اهل بهشت را می‌دهد تا این که بر آن عمل می‌میرد و وارد بهشت می‌شود. و هرگاه بنده‌ای را برای دوزخ بیافریند زمینه‌ی انجام عمل اهل دوزخ را برایش فراهم می‌کند تا این که بر عملی از اعمال اهل دوزخ می‌میرد و وارد دوزخ می‌شود^۱.

همچنین زمانی که این آیه نازل شد: ﴿سَبِّحْمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾ [القمر: ۴۵]

«این جمع، شکست خواهند خورد (و به جنگ) پشت خواهند کرد».

عمر گفت: کدام گروه شکست می‌خورد؟ اما در روز بدر وقتی نگاهش به رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد که زره بر تن داشت و استقامت می‌ورزید، و این آیه را می‌خواند، معنی آیه را درک نمود^۲.

ص - تفسیر و تحلیل برخی از آیات توسط عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه از اظهار نظر شخصی در تفسیر آیات قرآن به شدت پرهیز می‌نمود. چنان که وقتی از او در مورد معنی ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرَّوًا﴾^۳ پرسیدند، گفت: یعنی باده‌ها. و اگر من

۱- صحیح لغیره، مسند أحمد ۳۱۱.

۲- تفسیر ابن کثیر (۲۲۶/۴).

۳- الذاریات: ۱، «سوگند به باده‌ها! که (ابرها را برمی‌انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان الله می‌برند و)

به سرعت پراکنده می‌دارند».

این را از رسول خدا ﷺ نمی شنیدم، نمی گفتم. همچنین در مورد: ﴿فَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَقَرَّ﴾^۱ گفت: یعنی ابرها. و در مورد: ﴿فَالْحَمْدُ لِلَّهِ يُسْرًا﴾^۲ گفت: کشتی‌ها. و درباره ﴿فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا﴾^۳ گفت: یعنی فرشتگان، و در پایان گفت: اگر این‌ها را از رسول خدا ﷺ نشنیده بودم، هرگز نمی گفتم.^۴

عمرؓ برای تفسیر آیات قرآن از منهج و روشی ویژه بهره می گرفت؛ معمولاً اگر در تفسیر آیات، نصی از رسول خدا ﷺ به او می رسید، به آن چنگ می زد و اکتفا می نمود. و این یکی از بهترین کارهای عمرؓ محسوب می گردد، چنانکه مثالهایی نیز در این راستا ارائه دادیم. و اگر از رسول خدا ﷺ چیزی به یاد نمی آورد یا به او نمی رسید، به آن دسته از صحابه که در تفسیر قرآن مهارت داشتند مانند: ابن عباس، ابی بن کعب، عبدالله بن مسعود و معاذ -رضی الله عنهم- مراجعه می کرد. چنان که روزی به عده‌ای از صحابه گفت: شما در مورد این آیه چه می دانید:

﴿أَبُودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ [البقرة: ۲۶۶]

«آیا کسی از شما دوست می دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، جویبارها روان باشد و برای او در آن هر گونه میوه‌ای (از میوه‌های دیگر) باشد، و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف داشته باشد، (در این هنگام) گردبادی (کوبنده) که در آن آتش (سوزانی) باشد، به باغ برخورد کند و آن را بسوزاند؟! این چنین خداوند آیات خود را برایتان بیان و آشکار می سازد، شاید بیندیشید (و با نیروی اندیشه راه حق را بیابید)».

۱- الذاریات: ۲، «و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی دارند!».

۲- الذاریات: ۳، «و سوگند به کشتی‌هائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه‌ها و دریاها و اقیانوس‌ها) روان و در حرکتند!».

۳- الذاریات: ۴ «و سوگند به فرشتگانی که کارها را (میان خود برابر فرمان الله) تقسیم کرده‌اند!».

۴- أخبار عمر، الطنطاویان ص ۳۰۸.

آن‌ها گفتند: خدا بهتر می‌داند. عمر رضی الله عنه عصبانی شد و گفت: یک کلام بگوئید: می‌دانیم یا نمی‌دانیم. ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیرامون این مسأله، مطلبی به ذهنم می‌رسد. عمر رضی الله عنه گفت: برادر زاده‌ام! بگو و خودت را کوچک مپندار. ابن عباس رضی الله عنه گفت: این آیه، در مورد سرنوشت شخصی ثروتمند است که اعمال نیک انجام می‌دهد، سرانجام خداوند، شیطان را نزد او می‌فرستد؛ پس مرتکب گناه شده، اعمال نیک خویش را از دست می‌دهد.^۱

و در روایتی آمده است که ابن عباس رضی الله عنه گفت: منظور، عمل است؛ یعنی زمانی که انسان پیر می‌شود و صاحب فرزندان زیاد می‌گردد، بیش از گذشته به باغ خود نیازمند است. همین طور انسان، هنگام برانگیختن برای قیامت، بیش از همه چیز به اعمال خود نیازمند خواهد بود. عمر رضی الله عنه گفت: راست گفتی.^۲

عمر رضی الله عنه درباره‌ی برخی از آیات، تحلیل‌های جالبی داشت؛ مانند این آیه که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (۱۵۶) أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾ [البقرة: ۱۵۶ - ۱۵۷]

«آن کسانی که چون بلایی به آنان می‌رسد، می‌گویند: ما، از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. آنان، (همان بردبارانی هستند که) الطاف و رحمت خدایشان، شامل حال آنان می‌گردد و قطعاً ایشان هدایت یافتگان هستند».

عمر رضی الله عنه پس از تلاوت این آیه گفت: «این دو، چه زوجهای خوبی هستند و چه فوق‌العاده‌ی خوبی دارند».^۳ منظور عمر رضی الله عنه از دو زوج خوب، لطف و رحمت خداوند بود و هدفش از فوق‌العاده‌ای که افزون بر لطف و رحمت، شامل بردباران می‌گردد، هدایت و رهایی بود.^۴

۱- فتح الباری (۴۹/۸).

۲- الخلافة الراشدة والدولة الأموية، دکتر یحیی البیعی، ص ۳۰۵.

۳- المستدرک (۲/۲۷۰).

۴- الخلافة الراشدة والدولة الأموية ص ۳۰۵.

شخصی، این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ (۶) [الانفطار: ۶]

«ای انسان! چه چیزی تو را نسبت به پروردگار مهربانت مغرور ساخته است؟»
عمرؓ با شنیدن این آیه، گفت: جهل و نادانی^۱.

و در مورد این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾ (۷) [التکویر: ۷]
«وهنگامی که دوباره جان‌ها به پیکرها درآورده می‌شوند وجفت یکدیگر می‌گردند».

گفت: یعنی انسان فاسق با فاسق و انسان نیک با نیک قرین می‌گردد^۲.

و در تفسیر آیه: ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ [التحریم: ۸]
«به درگاه خدا برگردید و توبه خالصانه‌ای بکنید».

گفت: یعنی توبه‌ای که دوباره آن را نشکند؛ این است توبه لازم و کامل^۳.
روزی عمر فاروقؓ از کنار دیر راهبی می‌گذشت. او را صدا زد. راهب سر بیرون آورد و نگاه کرد. عمرؓ گریست. راهب گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به یاد این سخن خدا افتادم که می‌فرماید: ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾ (۳) ﴿تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً﴾ (۴) [الغاشیة: ۳ - ۴]
«چهره‌هایی که پیوسته عمل کرده و خسته شده‌اند (و نتیجه‌ای عایدشان نشده است)، و در آتش سوزان وارد می‌گردند». از این رو است که گریه می‌کنم^۴.

همچنین در تفسیر آیه ی: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ [النساء: ۵۱]
«به بتان و شیطان ایمان می‌آورند (و به دنبال اوهام و خرافات راه می‌افتند و به پرستش معبودهای باطل می‌پردازند)».

کلمه‌ی «جبت» را به جادو و کلمه‌ی «طاغوت» را به شیطان تفسیر نمود^۵.

۱- تفسیر ابن کثیر (۵۱۳/۴).

۲- الفتاوی (۴۴/۷) (در تفسیر ابن کثیر گفته: مفهوم مذکور، از عمرؓ نقل شده است. ویراستار)

۳- الفتاوی (۳۸۲/۱۱).

۴- تفسیر ابن کثیر (۵۳۷/۴).

۵- تفسیر ابن کثیر (۵۳۷/۴).

مبحث دوم

عمر رضی الله عنه در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

عمر رضی الله عنه یکی از کسانی است که در جامعه‌ی بی سواد مکی به درس و کتابت روی آورد. و این، بیانگر علاقه‌ی وی به علم و سواد از همان دوران کودکی‌اش می‌باشد. عمر رضی الله عنه برای اینکه نام خود را در ردیف کمیاب‌ها ثبت نماید به تلاش و تکاپوی زیادی می‌پرداخت، بعدها در عصر رسالت به خاطر برخورداری از این امتیاز به جایگاه ویژه‌ای در میان مسلمانان دست یافت. او خواندن و نوشتن ابتدایی را از حرب بن امیه، پدر ابوسفیان، فرا گرفت.^۱

بنابراین، او از فرهیختگان قوم خود به شمار می‌رفت. البته ما در این تردیدی نداریم که عامل قوی و اصلی در شکل‌گیری شخصیت عمر رضی الله عنه و شکوفا شدن استعدادها و تزکیه وجودش، همان همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شاگردی در مدرسه‌ی نبوت بوده است. چرا که او بعد از این که مسلمان شد، همواره در مکه در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. و همچنین بعد از هجرت نیز با آن که در قسمت بالای مدینه سکونت می‌کرد- هر چند که امروز آن محلی که عمر در آن سکونت داشت، به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اتصال پیدا کرده است، با توجه به اینکه مدینه توسعه یافته و ساختمان‌های زیادی بنیان شده‌اند که حومه‌ی مدینه را دربر گرفته است- عمر رضی الله عنه همواره طبق نظم و برنامه‌ی خاصی در حلقه‌های درس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور می‌یافت. و از معلم بشریت که مستقیماً زیر نظر پروردگار عالم تربیت می‌شد، انواع علوم و معارف را فرا می‌گرفت و کمتر اتفاق می‌افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی بگوید یا دستوری بدهد و یا آیه‌ای تلاوت کند و آن سخن یا دستور و یا آیه، به گوش عمر رضی الله عنه نرسد. عمر رضی الله عنه می‌گوید: من و همسایه‌ام که انصاری و از طایفه‌ی بنی امیه بن زید بود، برای حضور در جلسات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برنامه‌ریزی کرده بودیم که روزی من بروم و روزی او، تا هر کدام از ما آن‌چه را می‌شنود، به دیگری منتقل نماید.^۲

۱- تفسیر ابن کثیر (۴/۵۲۴).

۲- مرجع سابق ص ۸۷.

این جریان، ما را به سرچشمه‌ی جوشانی راهنمایی می‌کند که عمر رضی الله عنه، علم، تربیت و فرهنگش را از آن‌جا گرفته است؛ یعنی همان قرآن کریم که آیانش به صورت تدریجی و به مناسبت‌های مختلف بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل می‌شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله آن‌ها را بر یارانش می‌خواند و آن‌ها نیز با دقت و اشتیاق فراوان به معانی آن می‌اندیشیدند. و بازتاب عمیق این درک و تدبر در اذهان، قلبها و روحيات آنان دیده می‌شد. عمر رضی الله عنه نیز یکی از این دل سپردگان قرآن و از تربیت یافتگان مکتب قرآن بود. چه زیبا است که خواننده‌ی تاریخ عمر رضی الله عنه نیز در مقابل این سرچشمه‌ی زلال شریعت و این سفره‌ی رنگارنگ الهی یعنی قرآن که چنین قهرمانانی را تربیت نمود، سر تسلیم فرود آورده، از چشمه‌ی جوشان آن بهره‌مند گردد.

آری! عمر رضی الله عنه از همان روزی که مسلمان شد، به قرآن روی آورد؛ آیات آن را حفظ می‌نمود و آن‌ها را با تدبر و درک مفاهیم، تلاوت می‌نمود. او همواره در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با علاقه و ویژه‌ای آن‌چه را به ایشان وحی می‌شد، فرا می‌گرفت تا این که به تدریج حافظ کل قرآن شد. هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سوره‌ای از قرآن را قرائت می‌کرد، عمر سعی می‌نمود که آن روایت را فرا گیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله تلاوت نموده بود، و چه بسا که عمر در همان لحظه‌ی نزول قرآن به شنیدن آیات از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب می‌شد. بدینسان عمر رضی الله عنه در سایه‌ی قرآن و بر اساس برنامه‌ی قرآنی و زیر نظر مربی قرآن آموزش می‌دید.

او پس از این که برای اولین بار دست به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله سپرد و مسلمان شد، در خود تحولی جدی به وجود آورد و بلافاصله از دایره‌ی تاریک به فضای نورانی و از کفر به اسلام گروید و در راه آیین و عقیده‌ی جدیدش، مصایب و مشکلات را با جان خرید، چرا چنین نباشد که زیر نظر شخصیت بی نظیری مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت یافته بود؟ شخصیتی که جذابیت ویژه‌ای داشت و فرستاده‌ی خدا بود و پیام الهی را مستقیماً دریافت می‌کرد و آن‌را برای مردم تبلیغ می‌نمود. پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله، هم انسانی بزرگ و هم پیامبری بزرگ بود و اطرافیانش او را فقط به خاطر این که انسان بزرگی بود، دوست نداشتند؛ بلکه علاوه بر آن، او را بدین خاطر که با خدا ارتباط داشت دوست

داشتند و این دو نوع محبت، در هم آمیخته شده بود. این محبت عمیق و خدایی، کانون احساسات و عواطف یک انسان مؤمن را تشکیل می‌دهد.

و همین محبت بود که نخستین نسل مسلمانان را به حرکت در آورد و آنان را الگوی تربیت اسلامی و منبع خیزش انقلابها و تحولات ایمانی گردانید.^۱ آن‌ها به برکت همراهی با رسول خدا ﷺ و آموزش و پرورش ایشان تزکیه شدند و به وضعیت ایمانی والایی دست یافتند. چنان که سید قطب می‌گوید: تزکیه و طهارتی که از ناحیه‌ی رسول خدا ﷺ نصیب آنان شد، طهارتی فراگیر بود. یعنی روان و شعور، اعمال و رفتار و زندگی اجتماعی و فردی آن‌ها را در نوردید و قلبهایشان را از شرک و عقاید به عقیده‌ای صحیح و از افکار نادرست و خرافات واهی به یقینی واضح و روشن، پاک گردانید. بدین‌سان از مفاسد اخلاقی تزکیه شدند، از معامله‌های ربوی فاصله گرفتند، به اخلاق ایمانی آراسته گشتند و به کسب روزی حلال روی آوردند. پس این تزکیه و طهارت، هم فردی بود و هم اجتماعی، هم زندگی درونی را در بر می‌گرفت و هم زندگی بیرونی را. این طهارتی بود که انسان و نگرش او را نسبت به همه چیز، به قدری ارتقا می‌داد که او را به افقهای نورانی و جهان برین می‌رساند.^۲

آری! عمر^{رضی الله عنه} در مقابل رسول خدا ﷺ زانوی شاگردی زد و قرآن کریم و سنت نبوی و احکام تلاوت و تزکیه‌ی وجود را فرا گرفت. خدای متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ (۱۶۴)

[آل عمران: ۱۶۴]

«یقیناً خداوند بر مؤمنان منت نهاد و تفضل کرد بدان‌گاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت. (پیغمبری که) بر آنان، آیات او را می‌خواند و ایشان را (از) عقاید نادرست و اخلاق زشت) پاکیزه می‌داشت و بدیشان قرآن و حکمت (یعنی سنت و احکام شریعت) تعلیم می‌داد و آنان، پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

۱- منهج التربية الإسلامية، محمد قطب ص ۳۴.

۲- الظلال (۶/۳۵۶۵).

عمر رضی الله عنه به رهنمودهای نبوی در حین انجام غزوه و در زمان صلح و آشتی به شدت توجه می نمود و از آن بهره می گرفت، ایشان تا آنجا در فراگیری علوم نبوی رشد کرد که به آموزه های گرانمایی از سنت پاک دست یافت و این علوم، در شکل گیری شخصیت و دانش وی تأثیر به سزایی نهاد. عمر رضی الله عنه همواره با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و تا پایان مجالس ایشان می نشست.

همچنین علاقه ی زیادی به پرس و جو داشت و چیزهایی را که در خاطرش پدید می آمد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسید.^۱ بدین ترتیب، عمر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله معلومات و دانستی های ارزشمندی در مورد حکمتها و اهداف این دین بزرگ فرا گرفت. چنان که خود آن حضرت صلی الله علیه و آله نیز توجه ویژه ای به عمر رضی الله عنه داشت و به دانش وی گواهی داد و فرمود:

(بینما أنا نائم أتیت بقدح لبن، فشربت منه حتی أنی لأری الری یخرج من أظفیری، ثم أعطیت فضلی یعنی عمر. قالوا: فما أولته یا رسول الله؟ قال: العلم)

«در خواب دیدم که به من ظرفی پر از شیر دادند؛ من از آن به قدری نوشیدم که شیر از انگشتان دستم بیرون گردید. آن گاه باقیمانده ی شیر را به عمر رضی الله عنه دادم». گفتند: آن را چگونه تعبیر نمودی؟ فرمود: آن را به علم تعبیر نمودم.^۲

ابن حجر می گوید: در اینجا مراد از علم، دانش مربوط به راهبرد اداره ی امور مردم به وسیله کتاب و سنت است.^۳

این علم و شناخت، در صورتی به دست می آید که انسان گامی اساسی به قصد بهره بری از مفاهیم کتاب و سنت بردارد و لازمه اش، آگاهی کامل از ادبیات عرب است که خوشبختانه عمر رضی الله عنه از این ویژگی برخوردار بود.^۴ علاوه بر این، محبت عمیقی میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمر رضی الله عنه وجود داشت و هر کسی پوشیده نیست که محبت، نقش به سزایی در ایجاد فضای علمی و فرهنگی بین استاد و شاگرد دارد.

۱- عمر بن الخطاب، د. محمد أبو النصر ص ۹۱.

۲- البخاری ش (۳۶۸۱).

۳- فتح الباری (۳۶/۷).

۴- عمر بن الخطاب، د. محمد أبو النصر ص ۹۳.

آری! عمرؓ رسول خدا ﷺ را بسیار دوست داشت؛ تا جایی که به خاطر رسول خدا ﷺ و نشر دعوتش خود را به خطر می‌انداخت.

در حدیثی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من والده وولده والناس أجمعين».

«هیچیک از شما مؤمن (واقعی) نمی‌شود تا این که من (پیامبر) نزد او از پدر، فرزند و همه‌ی مردم، محبوب‌تر نباشم».^۱

عمرؓ گفت: ای رسول خدا! شما نزد من از هر کسی جز خودم، محبوب‌تری. رسول خدا ﷺ فرمود:

«لا يا عمر، حتى أكون أحب إليك من نفسك».

«خیر، تا آن که مرا از خودت هم بیشتر دوست داشته باشی».

عمرؓ گفت: پس تو را از خودم نیز بیشتر دوست دارم. رسول خدا ﷺ فرمود:

«الآن يا عمر».

«اکنون ای عمر! (به کمال ایمان رسیدی)».^۲

باری عمرؓ از رسول خدا ﷺ جهت ادای عمره اجازه خواست. رسول خدا ﷺ به ایشان اجازه داد و فرمود:

«لا تنسنا يا أخي في دعائك».^۳

«ای برادر! ما را در دعاهایت فراموش نکنی».

عمرؓ می‌گوید: من، این سخن رسول خدا ﷺ را که مرا برادرش خطاب کرد، با همه‌ی دنیا عوض نمی‌کنم.

آری! این محبت عمیق، یکی از عواملی بود که عمرؓ را به شرکت در همه‌ی غزوات رسول خدا ﷺ تشویق می‌نمود. چنان که این امر، به او کمک شایانی در یادگیری فنون و مهارت‌های جنگی و شناخت طبیعت مردم و خواسته‌هایشان کرده بود.

۱- بخاری، شماره ۱۵.

۲- بخاری، ۶۶۳۲.

۳- ابوداود (۱۴۹۸)، ترمذی (۳۵۶۲)، ابن ماجه (۲۸۹۴).

لذا آثار این ملازمت و همراهی، در صراحت گویی، فصاحت و بیان و بلاغت گفتاری عمر رضی الله عنه نیز تبلور یافته بود.^۱

به یاری خداوند در فصلهای بعدی از موضع‌های عمر رضی الله عنه در میدان جهاد با رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده برمی‌داریم و به پاره‌ای از زندگانی اجتماعی ایشان در مدینه و در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره خواهیم داشت.

نخست: عمر رضی الله عنه در میادین جهاد همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله

همه‌ی مورخان اتفاق نظر دارند که عمر رضی الله عنه در جنگ بدر، احد و همه‌ی جنگ‌ها و غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشته است.^۲

۱- غزوه‌ی بدر

عمر رضی الله عنه در غزوه‌ی بدر شرکت نمود و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از آغاز نبرد از یارانش نظر خواست، نخست ابوبکر رضی الله عنه لب به سخن گشود و سخنان خوبی هم گفت و صحابه را به جنگ با کفار فرا خواند. سپس عمر رضی الله عنه به ایراد سخن پرداخت و به جنگ با کفار فرا خواند.^۳ نخستین کسی که در جنگ بدر به شهادت رسید، مهجع^۴، غلام آزاد شده‌ی عمر رضی الله عنه بود. در این جنگ عمر بن خطاب رضی الله عنه دایی خود عاص بن هشام را به قتل رسانید و پیوند خویشاوندی را که در برابر پیوند عقیدتی بود، در هم شکست و برای تأیید بینش خود در این راستا به آن قهرمانی خود می‌بالید و افتخار می‌ورزید. علاوه براین، پس از پایان جنگ به کشتن اسیران جنگی مشورت داد. در این ماجرا درسها و آموزه‌های بزرگی نهفته است که بنده در کتاب «السيرة النبوية»^۵ به آن‌ها پرداخته‌ام.

۱- عمر بن الخطاب، د. محمد أبو النصر ص ۹۴.

۲- مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب لابن الجوزي ص ۸۹.

۳- الفاروق مع النبي، د. عاطف لماضة ص ۳۲.

۴- الطبقات لابن سعد (۳/۳۹۱، ۳۹۲) این روایت بخاطر منقطع بودن سندش ضعیف است.

۵- طبقات ابن سعد (۳/۳۹۱) و السيرة النبوية، ابن هشام (۲/۳۸۸).

۶- این کتاب توسط هیئت علمی انتشارات حرمین تحت عنوان الگوی هدایت به فارسی ترجمه شده است (ناشر).

هنگامی که عباس، عموی رسول خدا ﷺ به اسارت مسلمانان در آمد، عمرؓ گفت: ای عباس! مسلمان شو و بدان که مسلمان شدن تو نزد من، از مسلمان شدن پدرم خطاب پسندیده‌تر است. زیرا می‌دانم که رسول خدا ﷺ مسلمان شدن تو را دوست دارد.^۱

همچنین در میان اسیران، سخنگوی قریش سهیل بن عمرو نیز به چشم می‌خورد. عمرؓ گفت: ای رسول خدا! اجازه بده دندان‌های پیشین سهیل را در یاورم تا زبانش بیرون شود و نتواند علیه تو لب به سخن بگشاید. رسول خدا ﷺ فرمود: (لا أمثل به، فیمثل بی، وإن كنت نبیا، وإن عسی أن یقوم مقاما لا تدمه).

«من کسی را مثله نمی‌کنم؛ آن‌گاه خدا مرا مثله خواهد کرد؛ گرچه پیامبر او هستم و شاید روزی او به مقامی برسد که تو او را نکوهش نکنی»^۲. چنان که این پیش‌بینی رسول خدا ﷺ تحقق یافت و سهیل مسلمان شد و بعد از وفات رسول خدا ﷺ، در شرایطی که عده‌ای از اهل مکه قصد ارتداد نمودند و همین باعث ترس و نگرانی فرماندار مکه «عتاب بن اسیر» شد و او را خانه نشین کرد، سهیلؓ در میان مردم به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای خدا گفت: بدانید که با وفات رسول خدا ﷺ نه تنها اسلام ضعیف نشده، بلکه قدرت بیشتری یافته است و هر کس بخواهد ما را به انحراف بکشانند، گردنش را خواهیم زد. بدین ترتیب، کسانی که قصد ارتداد داشتند، متقاعد شدند و بر اسلام استوار ماندند.^۳

عمرؓ از جریان بدر حدیثی نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ کشته‌های مشرکان را مورد خطاب قرار داد. چنان که انسؓ می‌گوید: ما با عمرؓ در راه مکه و مدینه بودیم. در میانه راه برای دیدن ماه به آسمان نگاه می‌کردیم، و با توجه به اینکه من چشمانی تیز بین داشتم، سریع ماه را مشاهده نمودم و به عمر گفتم: اینک ماه است که من او را می‌بینم. آیا شما آن را نمی‌بینی؟ گفت: من اگر در منزل خود بر پشت بخوابم آن را خواهم

۱- البدایة والنهاية ۳/ ۳۸۸.

۲- البدایة والنهاية ۳/ ۳۱۱.

۳- التاريخ الإسلامی، حمیدی (۱۸۱/۴).

دید. سپس از جریان بدر حدیثی نقل کرد و گفت: روز قبل از جنگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله جای کشته شدن مشرکان را به ما نشان داد و فرمود:

(هذا مصرع فلان غدا-إن شاء الله- وهذا مصرع فلان غدا إن شاء الله).

«اگر خدا بخواهد، فردا در اینجا فلان شخص، و در اینجا فلانی کشته می شود».

عمر رضی الله عنه می گوید: هر یک از نامبرداران در همان محلی کشته شد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود؛ آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا آن ها را در چاهی از چاه های بدر بیندازند. سپس خطاب به آن ها فرمود:

(یا فلان! یا فلان! هل وجدتم ما وعدكم الله حقاً، فإني وجدت ما وعدني الله حقاً).

«ای فلانی! و ای فلانی! آیا آن چه را خدا به شما وعده داده بود، دیدید؛ من آن چه را که خدا به من وعده داده بود، دیدم».

عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! آیا با کسانی سخن می گویی که مرده اند و سرد شده اند؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(ما أنتم بأسمع لما أقول منهم! ولكن لا يستطيعون أن يجيبوا).

«آنها آن چه را که من می گویم بهتر از شما می شنوند، ولی آن ها توانایی پاسخ گویی ندارند»!

زمانی که عمیر بن وهب پس از جنگ بدر به قصد ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمد عمر بن خطاب در جمع مسلمانان از روز بدر سخن می گفت و از لطف و احسان خداوند در حق مسلمانان بحث می نمود که ناگهان چشمش به عمیر بن وهب افتاد که شترش را جلوی مسجد می خواباند و شمشیرش را نیز به گردن آویخته بود. عمر رضی الله عنه گفت: این سگ، دشمن خدا، عمیر بن وهب است. حتماً جهت به پا کردن شری آمده است، او همان کسی است که میان ما کینه و دشمنی بر پا کرد و در جنگ بدر تعداد ما را برای دشمن مشخص و ارزیابی نمود.

عمر رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: عمیر بن وهب، دشمن خدا، مسلح آمده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: بگذارید نزد من بیاید. عمر آمد و حمایل شمشیرش را گرفت و خطاب به انصار گفت: نزد رسول خدا ﷺ بروید که عمیر، فرد خبیث و غیر قابل اعتمادی است.

سپس عمیر را نزد رسول خدا ﷺ آورد. و چون پیامبر ﷺ عمرؓ را دید که حمائل شمشیر عمیر را گرفته و آن را بر گردنش گذاشته، گفت: عمر! او را رها کن. عمیر! بیا اینجا. عمیر جلو آمد و گفت: «صبح بخیر» و این، خوشامدگویی زمان جاهلیت بود. رسول خدا ﷺ فرمود: (أكرمنا الله بتحية خير من تحيتك يا عمير! بالسلام تحية أهل الجنة)^۱.

«خداوند، خوشامدگویی بهتر از این را که خوشامدگویی بهشتیان است، به ما عنایت نموده و آن (السلام علیکم) است».

رسول خدا ﷺ فرمود: برای چه کاری آمده‌ای؟
عمیر گفت: به خاطر اسیری که در دست شماست.
پیامبر ﷺ فرمود: پس این شمشیر چیست که بر گردنت آویخته‌ای؟
عمیر گفت: خداوند این شمشیرها را زشت بگرداند، مگر توانستند برای ما کاری انجام دهند؟

پیامبر ﷺ فرمود: راست بگو، چرا آمده‌ای؟
عمیر گفت: فقط برای کاری که گفتم، آمده‌ام.
رسول خدا ﷺ فرمود: «این طور نیست؛ بلکه تو و صفوان کنار کعبه نشستید و از کشته شدگان بدر، سخن گفتید. تو گفتی: اگر بدهکار نبودم و فرزندان ضعیفی نداشتم، حتماً خودم را به محمد می‌رساندم و او را می‌کشتم. آن‌گاه صفوان سرپرستی فرزندان و پرداخت بدهی‌هایت را پذیرفت، به شرط این که مرا بکشی؛ اما خداوند، میان من و مأموریتی که تو داری، حائل است و مانع تو می‌گردد».

عمیر گفت: من گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی؛ حقا که تو از آسمان خبر می‌آوری و ما تو را تکذیب می‌نمودیم. چون از این موضوع جز من و صفوان کسی دیگر

اطلاع نداشت. و اینکه یقین کردم که کسی جز خدا، این خبر را به تو نرسانیده است. سپاس خدایی را که مرا به اسلام هدایت نمود، سپس به طور شایسته شهادتین را بر زبان جاری نمود.^۱

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (فقهوا أخاکم فی دینه، وعلموه القرآن، وأطلقوا أسیره).
به برادران مسایل دینی را آموزش دهید و به وی قرآن بیاموزید و اسیرش را نیز آزاد گردانید.

ما از این جریان، به میزان هوشیاری و تدابیر امنیتی عمر بن خطاب رضی الله عنه پی می‌بریم که بلافاصله متوجه عمیر شد و مراقبت لازم را به عمل آورد و اعلان نمود که وی، شیطانی است که برای به پا کردن شر آمده است. زیرا عمر رضی الله عنه از سابقه‌ی وی خبر داشت؛ عمیر، مسلمانان را در مکه آزار می‌داد و در جنگ بدر مشرکان را تحریک کرده بود. به همین جهت، عمر رضی الله عنه تدابیر امنیتی لازم را به خاطر حفاظت رسول خدا صلی الله علیه و آله اندیشید و از حمائل شمشیر عمیر، دستش را دور نکرد و فرصت انجام عملیات را از او سلب نمود. و به تعدادی از اصحاب دستور داد تا به حراست رسول خدا صلی الله علیه و آله بپردازند.^۲

۲- عمر رضی الله عنه در غزوه‌ی احد، بنی مصطلق و خندق

از جمله ویژگی‌های جهادی عمر فاروق رضی الله عنه می‌توان به همت والا و عدم احساس ضعف و ناتوانی در سخت‌ترین شرایط اشاره کرد، اگر چه شکست نیز جلو او خود را به نمایش گذاشته باشد. چنان که در دومین نبرد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله با کفار، یعنی غزوه‌ی احد، چنین رویکردی از عمر فاروق رضی الله عنه تجلی یافت. در پایان نبرد احد، ابوسفیان به مسلمانان گفت: آیا محمد در میان شما است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسلمانان گفت: پاسخ او را ندهید. سپس ابوسفیان گفت: آیا فرزند ابوقحافه (ابوبکر) در میان شما است؟ باز هم رسول خدا، اجازه نداد پاسخ ابوسفیان را بدهند. ابوسفیان پرسید: آیا ابن خطاب (عمر) در میان شما است؟ و چون پاسخی نشنید، گفت: این‌ها کشته شده‌اند؛ چرا که اگر زنده بودند، پاسخ مرا می‌دادند. اینجا بود که عمر رضی الله عنه نتوانست خود را کنترل نماید و به

۱- صحیح السیره النبویه ص ۲۶۰.

۲- السیره النبویه، عرض واقع وتحلیل أحداث للصّلائی ص ۸۶۸.

ابوسفیان گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی. خداوند، کسانی را که مایه‌ی رسوایی تو خواهند بود، زنده نگه داشته است. آن‌گاه ابوسفیان اسم بت معروف عرب (هبل) را گرفت و گفت: پیروز باد هبل. رسول خدا ﷺ فرمود: پاسخ او را بدهید. گفتند: چه بگوییم؟ فرمود: «بگوئید: (الله أعلى وأجل). یعنی: خدا، برتر و گرامی‌تر است. ابوسفیان گفت: ما، بت عزیزی داریم و شما ندارید. رسول خدا ﷺ فرمود: پاسخ او را بدهید. گفتند: چه بگوییم؟ فرمود: بگوئید: (الله مولانا، ولا مولا لكم).

«خدا، مولای ما است و شما مولا ندارید». سپس ابوسفیان گفت: امروز در برابر روز بدر و جنگ چنین است که هر از چند گاهی به نفع یکی از طرفین می‌باشد و افزود: برخی از کشته‌های شما مثله^۱ شده‌اند؛ من به مثله کردن کشتگان دستور نداده‌ام، گرچه ناراحت هم نیستم^۲. در روایتی آمده است که عمرؓ در جواب ابوسفیان گفت: کشته‌های ما با کشته‌های شما برابر نیستند؛ چرا که کشته‌های ما در بهشتند و کشته‌های شما در دوزخ^۳.

ابوسفیان؛ عمرؓ را سوگند داد و گفت: آیا ما، محمد را کشته‌ایم؟ عمر گفت: خیر، او زنده است و سخنان تو را می‌شنود. ابوسفیان گفت: تو، در نظر من از ابن قمئه راستگوتر و درست‌کارتری. زیرا ابن قمئه به آن‌ها گفته بود: من، محمد را به قتل رسانده‌ام^۴. بدون تردید سؤال کردن ابوسفیان در مورد این سه نفر یعنی رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر، بیانگر اهمیت و موقعیت ویژه‌ای است که این سه بزرگوار، نزد کفار داشتند. زیرا کافران می‌دانستند که، این سه نفر پایه‌های اصلی کیان اسلامی هستند که دولت اسلام بر آن استوار است. بنابراین فکر می‌کردند با کشتن آن‌ها، کار اسلام را یکسره خواهند کرد. اما علت این که مسلمانان در ابتدا پاسخ ابوسفیان را ندادند، این بود که پس از اوج گرفتن غرور و تکبر، بینی‌اش را به خاک حقارت بکشد و شجاعانه به وی پاسخ بدهند^۵.

۱- مثله کردن به معنای قطع نمودن گوش و بینی و سایر اندام می‌باشد.

۲- البخاری، المغازی ش ۴۰۴؛ السيرة الصحيحة (۳۹۲/۲).

۳- السيرة النبوية الصحيحة (۳۹۲/۲)

۴- صحيح التوثيق في سيرة الفاروق ص ۱۸۹.

۵- السيرة النبوية الصحيحة (۳۹۲ / ۲).

اما در غزوه‌ی بنی مصطلق، عمر رضی الله عنه نقش به سزا و موضعگیری شاخصی داشت. اینک به شاهی عینی گوش فرا می‌دهیم که ماجرا را برای ما بازگو می‌نماید: جابر بن عبدالله رضی الله عنه انصاری می‌گوید: ما، در غزوه‌ای بسر می‌بردیم که یکی از مهاجران به یکی از انصار لگد زد. آن انصاری فریاد برآورد و انصار را به کمک طلبید؛ و مهاجر از مهاجرین کمک خواست. وقتی این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، فرمود: «این قضیه را رها کنید که از آن بوی تعفن می‌آید». وقتی عبدالله بن ابی از ماجرا اطلاع یافت، گفت: آیا واقعاً چنین کردند؟ به خدا سوگند همین که به مدینه برگردیم، اشراف مدینه، فرومایگان را از آن بیرون می‌کنند. این سخن به گوش عمر رضی الله عنه رسید. لذا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اجازه بده تا گردن این منافق را بزنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

(فکیف یا عمر! إذا تحدث الناس: أن محمداً يقتل أصحابه؟ لا. ولكن أذن بالرحيل).

این کار را نکن؛ آن‌گاه مردم خواهند گفت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم اطرافیان را به قتل می‌رساند.^۱ و در روایتی دیگر آمده که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: به عباد بن بشیر دستور بده که آن منافق را به قتل برساند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عمر! چگونه این کار را انجام دهم که باعث می‌شود مردم بگویند: محمد اصحاب خود را به قتل می‌رساند؟ آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ساعتی دستور حرکت داد که معمولاً در چنان ساعتی حرکت نمی‌کرد.^۲

در واقع، این موضعگیری‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رهنمودهای ایشان بود که از عمر رضی الله عنه شخصیتی متعادل و دورنگر ساخت؛ چنان که به عمر رضی الله عنه فرمود:

(فکیف یا عمر! إذا تحدث الناس: أن محمداً يقتل أصحابه؟).

ای عمر! چگونه این کار را بکنم؟ اگر چنین کنم، مردم می‌گویند: محمد، یارانش را به قتل می‌رساند.^۳

۱- السيرة النبوية الصحيحة (۲/ ۴۰۹).

۲- السيرة النبوية، ابن هشام (۳/ ۳۱۹).

۳- السيرة النبوية الصحيحة (۲/ ۴۰۹).

رسول خدا ﷺ بدین شکل آوازه‌ی سیاسی‌ای را که درباره‌ی یکپارچگی صفوف اسلامی طنین انداز شده بود، حفظ می‌کرد. بر سرِ همه‌ی زبان‌ها افتاده بود که یاران محمد، محبت ویژه‌ای به او دارد. حتی پیشوای کفار، ابوسفیان، گفت: من تاکنون ندیده‌ام که فردی، کسی را تا آن اندازه دوست داشته باشد که اصحاب محمد او را دوست دارند.^۱ از این رو، انجام چنین کاری معقول نبود؛ زیرا مردم به دنبال انجام چنین عملی، می‌گفتند: محمد ﷺ یکی از یاران خود را کشته است. در این صورت چنین خبری، برای دشمنانی که از نفوذ به صف‌های به هم پیوسته اهل مدینه ناامید شده بودند، خوشایند بود و روزنه‌ی امید را به سویشان می‌گشود.^۲

اما در مورد حضرت عمرؓ در غزوه‌ی خندق؛ جابرؓ می‌گوید: روز خندق عمر بن خطابؓ پس از غروب خورشید آمد و کفار قریش را دشنام داد و گفت: ای رسول خدا! من نماز عصر را نزدیک غروب خورشید خواندم. رسول خدا ﷺ فرمود: «به خدا قسم که من نماز عصر را نخوانده‌ام» جابرؓ می‌گوید: ما همراه رسول خدا ﷺ به وادی بطحان رفتیم و وضو گرفتیم. پیامبر ﷺ نماز عصر را پس از غروب خورشید اقامه نمود و سپس نماز مغرب را به جای آورد.^۳

۳- صلح حدیبیه و دسته‌ی نظامی اعزام شده به هوازن و غزوه‌ی خیبر

عمر بن خطابؓ در صلح حدیبیه نیز حضور داشت؛ به این دلیل رسول خدا ﷺ او را احضار کرد تا وی را به عنوان نماینده نزد سران قریش بفرستد. عمرؓ گفت: ای رسول خدا! من با توجه به سابقه‌ی دشمنی خود با قریش، از این می‌ترسم که آن‌ها مرا به قتل برسانند و هیچ یک از بستگان من (بنی‌عدی بن کعب) در آن‌جا حضور ندارد که از من حمایت نماید. به نظر من بهتر است این مأموریت را به کسی واگذار نمایید که اهل مکه، او را گرامی می‌دارند؛ یعنی عثمان. رسول خدا ﷺ پیشنهاد او را پذیرفت و عثمانؓ را نزد ابوسفیان و سران قریش فرستاد تا به آن‌ها بگوید: محمد ﷺ برای جنگ نیامده، بلکه

۱- التریبة القيادية (۴۶۳/۳).

۲- همان (۴۶۳/۳).

۳- روایت بخاری، ش ۵۹۶.

برای زیارت خانه‌ی خدا آمده است.^۱ و پس از پذیرش موارد قرارداد و قبل از انعقاد نهایی آن، گروهی از مسلمانان شدیداً نسبت به مواد قرارداد اعتراض نمودند؛ به ویژه نسبت به بندهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملزم می‌ساخت تا پناهندگان قریشی به اسلام را به مکه بازگرداند، اما قریش را به بازگرداندن مرتدان ملزم نمی‌کرد. همچنین نسبت به این بند قرارداد که بر اساس آن مسلمانان باید بدون زیارت خانه‌ی خدا به مدینه باز می‌گشتند، اعتراض شد. پذیرفتن این بندهای غیر منصفانه، بر مسلمانان دشوار بود و بیش از همه، عمر بن خطاب، اسید بن حضیر (سید اوس) و سعد بن عبادہ (سید خزرج) -رضی الله عنهم- مخالفت خود را ابراز داشتند. چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مگر شما رسول خدا نیستید؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بلی. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: بلی. گفت: مگر آن‌ها مشرک نیستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: پس چرا ما این همه ذلت و زبونی را در دین خود بپذیریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إني رسول الله، ولست أعصيه، وهو ناصري).

من، پیامبر خدا هستم و او را نافرمانی نمی‌کنم.^۲ به روایتی فرمود:

(أنا عبد الله ورسوله، لن أخالف أمره، ولن يضيعني).

من، بنده و فرستاده‌ی خدا هستم و از دستور او سرپیچی نمی‌کنم و او هم مرا ضایع نمی‌کند.^۳

عمر رضی الله عنه گفت: مگر شما به ما وعده ندادید که کعبه را طواف خواهیم نمود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آری؛ ولی من نگفتم که حتماً امسال آن را طواف می‌کنیم». آن‌گاه عمر رضی الله عنه نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و گفت: آیا او رسول خدا نیست؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: بلی. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: بلی. گفت: مگر آن‌ها مشرک نیستند. فرمود: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: پس چرا ما این همه ذلت و زبونی را در دین خود بپذیریم؟ ابوبکر رضی الله عنه در مقام

۱- السيرة النبوية: ابن هشام (۲/۲۲۸)، وأخبار عمر ص ۳۴.

۲- من معین السيرة: شامي ص ۳۳۳.

۳- بخاری، شماره (۳۰۱۱)، تاریخ طبری (۲/۶۳۴).

نصیحت به عمرؓ گفت: استدلال و اعتراض را کنار بگذارد و به وظایف خود عمل نماید، سپس افزود: من گواهی می‌دهم که او، رسول خداست و قضاوتش نیز حق است و خداوند، او را ضایع نخواهد کرد.^۱

یاران رسول خدا ﷺ که تازه آرام گرفته بودند، با جریان ابوجندلؓ و برگردانیدن وی به مشرکان، دوباره آشفته و معترض شدند و دوباره از اصحاب به همراهی عمر بن خطاب نزد رسول خدا ﷺ رفتند و از او خواستند که در راستای تجدید پیمان اقداماتی را انجام دهد. آن حضرت ﷺ این بار نیز با صبر و حوصله، به سخنانشان گوش فرا داد و آنان را متقاعد ساخت که این صلح، به صلاح آینده‌ی اسلام و مسلمانان است^۲ و خداوند، به زودی برای ابوجندلؓ و امثالش، راهی به سوی آزادی می‌گشاید. چنان که آنچه رسول خدا ﷺ فرموده بود، اتفاق افتاد.

این رویکرد رسول خدا ﷺ در برابر اعتراض صحابهؓ، این درس را به عمر یاد داد که با روشی مناسب و انسان دوستانه به اعتراض معترضین پاسخ بدهد، از این رو او را می‌بینیم که در دوران خلافتش اصحاب را تشویق می‌نمود تا آراء و نظریات اصلاح‌گرایانه‌ی خود را برای مصلحت عمومی ابراز نمایند^۳، زیرا که رسول اکرم ﷺ به دیدگاه‌های اطرافیان خود احترام می‌گذاشت و به آن‌ها حق اعتراض می‌داد تا درسی باشد برای رهبران مسلمان در طول تاریخ که با اطرافیان و شهروندان خود بدین شکل برخورد نمایند تا آن‌ها جرأت اظهار نظر و حتی اعتراض داشته باشند که طبعاً چنین امری، باعث رشد جامعه و تکامل آن می‌شود.^۴

همچنین به میزان آزادی بیان و اندیشه در منطق رسول خدا ﷺ پی می‌بریم. پس انسان در جامعه‌ی اسلامی، آزاد است و می‌تواند اندیشه و دیدگاه خود را مطرح نماید؛

۱- سیرت ابن هشام (۳/۳۴۶).

۲- صلح الحدیبه، باشمیل ص ۲۷۰.

۳- القيادة العسكرية في عهد رسول الله ص ۴۹۵.

۴- صلح الحدیبه، محمد أحمد باشمیل، ص ۲۷۰.

حتی می‌تواند از شخص اول دولت توضیح بخواهد و از او انتقاد کند و این کار، نه کفر به شمار می‌رود و نه تلاش برای براندازی نظام که کفر آن، سیاه چالهای زندان باشد.^۱

گفتنی است این موضعگیری عمر فاروق رضی الله عنه برخاسته از شک و تردید در حقانیت اسلام نبود، بلکه او می‌خواست علت تن دادن به چنین صلحی را بداند. چرا که او، خواهان تضعیف روحیه دشمن و شکست کفار بود^۲ و در ظاهر صلح، عکس این قضیه احساس می‌شد. بنابراین عمر فاروق رضی الله عنه پس از این که به حکمت صلح حدیبیه پی برد، از موضع خود، شدیداً اظهار ندامت کرده، می‌گفت: به خاطر این کوتاهی، کارها انجام دادم پیوسته صدقه می‌دادم و روزه می‌گرفتم و نماز می‌گزاردم و برده آزاد می‌کردم تا کفاره و جبرانگر این کاریکه کرده بودم باشد. از بس به خاطر این سخنانی که گفته بودم ترسیده بودم؛ تا اینکه سرانجام امید بستم به اینکه آن خیر بوده باشد!^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله در شعبان سال هفتم هجری، عمر بن خطاب رضی الله عنه را با گروهی سی نفره جهت سرکوب هوازن به وادی تربت واقع در شرق حجاز و مشرف به نجد، گسیل نمود.

عمر رضی الله عنه مردی از بنی هلال^۴ را به عنوان راهنما به خدمت گرفت. وی شبها، راهپیمایی می‌کرد و روزها کمین می‌نمود. به هر حال خبر به هوازن رسید. از این رو هوازن قبل از رسیدن عمر رضی الله عنه، منطقه را ترک کرده بودند. لذا عمر رضی الله عنه با سپاهیاناش قصد بازگشت به مدینه را نمود^۵. و در روایتی آمده که در این اثنا راهنما به آنان گفت: آیا به گروهی دیگر از خثعم که در مسیر ما قرار دارند، حمله نمی‌کنید؟ عمر رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چنین دستوری نداده است، بلکه مرا فقط به جنگ هوازن در تربت فرستاده است.^۶

۱- غزوة الحديبية لأبي فارس ص ۱۳۴، ۱۳۵.

۲- صحيح التوثيق في سيرة وحياة الفاروق ص ۱۹۱.

۳- مختصر منهاج القاصدين ص ۲۹۳؛ فرائد الكلام ص ۱۳۹.

۴- هلال بن عامر بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن.

۵- الطبقات: ابن سعد ۲۷۲/۳.

۶- السيرة النبوية از ابن هشام (۲/۲۲۸)؛ أخبار عمر، ص ۳۴.

با اندکی تأمل در ماجرای گسیل این دسته نظامی و آنچه گذشت، به سه نتیجه می‌رسیم:

۱- عمرؓ از شایستگی‌های لازم به عنوان یک فرمانده نظامی برخوردار بود و گر نه رسول خدا ﷺ، او را به عنوان فرمانده به سوی دشمنی سرسخت مانند هوازن نمی‌فرستاد.

۲- عمرؓ با نیروهای تحت فرمانش شب‌ها راهپیمایی می‌کرد و روزها پنهان می‌شد و این، یکی از اصول و زیرساخت‌های مهم نظامی برای غافلگیر کردن دشمن است، از این رو عمر توانست با نظامیان اندکی در مقابل مشرکین زیادی پیروزی را عاید خود بگرداند.

۳- عمرؓ تابع کلمه به کلمه همراه با مفاهیم مورد نظر دستورات فرماندهی کل بود و از این رو ذره‌ای از دستورات فرماندهی کل، منحرف نشد و این انضباط نظامی، لازمه‌ی یک سرباز در هر زمان و مکانی است.^۱

عمر بن خطابؓ در جنگ خیبر نیز حضور داشت. بدین دلیل که رسول خدا ﷺ، روز نخست این نبرد، پرچم اسلام را به عمرؓ سپرد. عمرؓ و همراهانش، با اهل خیبر روبرو شدند و جنگیدند، اما به پیروزی نهایی دست نیافتند، لذا بازگشتند. پیامبر ﷺ فرمود:

(لَأُعْطِينَ اللّٰوَاءَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

«فردا پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند».

روز بعد ابوبکر و عمر برای اخذ فرمان، خدمت پیامبر ﷺ حضور به هم رساندند، اما پیامبر ﷺ علی را خواند، علی در حالی که با چشم دردی روبرو شده بود، خدمت پیامبر ﷺ رسید، پیامبر ﷺ از آب دهانش برای بهبود چشمان علی استفاده کرد و پرچم را به وی داد و همراه دسته‌ای از اصحاب برای رویارویی با اهل خیبر راهی میدان شد، علیؓ با مرحب روبرو شد که چنین می‌سرود:

۱- الفاروق القائد ص ۱۱۷، ۱۱۸ شیت خطاب.

قد علمت خیر أني مرحب شك السلاح بطل مجرب
أطعن أحياناً و حيناً أضرب إذا الليوث أقبلت تلهب
«اهل خیر می دانند که من مرحب هستم، کسی که مسلح است و قهرمانی صاحب تجربه می باشد.»

چه بسا که ضربه می زنم و برخی اوقات ضربه می گیرم، آن گاه که شیران با عصبانیت رویی می آورند.»

مرحب با علی رضی الله عنه به پیکار در آمد و علی نیز با توانی بیش از حد، شمشیری را بر سر دشمن خود کوبید و او را از پای در آورد، و با شنیدن صدای ضربه همه ی اردوگاه بیرون آمدند و علی نیز با همه ی آنان به جنگ برخاست تا اینکه خداوند متعال، قلعه ی مورد نظر را به دست علی رضی الله عنه فتح نمود.

مردم، هنگام بازگشت از خیر، با یکدیگر درباره ی جنگ صحبت می کردند. در اثنای این گفتند: فلانی شهید شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
(کلا، إني رأيته في النار في بردة غلها، أو عباءة).

«خیر، من فلانی را دیدم که به خاطر چادر یا عبایی که سرقت کرده بود، در آتش می سوخت.»

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عمر رضی الله عنه فرمود:

(يا بن الخطاب! اذهب فناد في الناس: أنه لا يدخل الجنة إلا المؤمنون).

«ای پسر خطاب! در میان مردم اعلان کن که تنها مؤمنان وارد بهشت می شوند.»

عمر رضی الله عنه نیز مطابق دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد!

۴- فتح مکه و غزوه ی حنین و تبوک

هنگامی که قریشیان، پیمان صلح حدیبیه را نقض کردند و از ناحیه ی مسلمانان احساس خطر نمودند، ابوسفیان را جهت تجدید پیمان به مدینه، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند. ابوسفیان در مدینه نخست به خانه ی دخترش، ام حبیبه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت؛ اما فایده ای دربر نداشت، و به سوی رسول خدا بیرون آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گونه پاسخی به

وی نداد، سپس با یاران سرآمد رسول خدا ﷺ مانند ابوبکر و عمرؓ سخن گفت تا رسول خدا ﷺ را به تجدید پیمان متقاعد سازند؛ اما هیچ یک از این دو بزرگوار، خواسته‌ی ابوسفیان را نپذیرفت. عمرؓ گفت: من برای شما نزد رسول خدا ﷺ سفارش کنم؟! به خدا سوگند اگر چیزی جز مورچه برای جنگ با شما نیابم، با کمک آن با شما خواهم جنگید^۱.

هنگامی که رسول خدا ﷺ برای حرکت به سوی مکه آماده شده بود، حاطب بن ابی بلتعہ، نامه‌ای به اهل مکه نوشت و آنان را در جریان تصمیم رسول خدا ﷺ برای فتح مکه گذاشت. اما هنوز نامه در راه بود که خداوند متعال، پیامبرش را از ماجرا باخبر ساخت. رسول خدا ﷺ، علی و مقدادؓ را فرستاد تا نامه را از زنی که حامل آن بود، پس بگیرند. آن‌ها، در دوازده مایلی مدینه در مکانی به نام (روضه خاخ) به آن زن رسیدند و نامه را از او پس گرفتند؛ البته آن زن از جریان نامه، اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد تا این که علی و مقدادؓ، او را تهدید کردند که لباسهایش را از تنش بیرون خواهند آورد و هر طور که شده، نامه را از او خواهند گرفت. سرانجام آن زن، نامه را به آنان تحویل داد.

رسول خدا ﷺ حاطب را احضار کرد و از او در این مورد توضیح خواست. حاطبؓ گفت: ای رسول خدا! در مورد من شتاب مکن. من مانند سایر مهاجران، خویشاوندی و نسبتی با قریش ندارم که آن‌ها، به خاطر آن از خانواده و از اموال نگهداری نمایند، بلکه من فقط هم‌پیمان آن‌ها بوده‌ام و هیچ نسبتی با آن‌ها ندارم. و بنابراین من به سبب ارتداد از دین، این کار را نکردم؛ بلکه بدین خاطر این کار را کردم که قریشیان در قبال این کار، رعایت حال خانواده‌ام را بنمایند. رسول خدا ﷺ فرمود: «حاطب، راست می‌گویدی». عمرؓ گفت: ای رسول خدا! اجازه بده سر این منافق را از تنش جدا کنم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: او، از اهل بدر است و خداوند، در مورد اهل بدر فرموده است:

«اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم»^۱.

«هر چه می خواهید بکنید؛ من گناهان شما را آمرزیده‌ام».

از گفتگویی که در این مورد میان عمر بن خطاب رضی الله عنه و رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت، نکات زیر به دست می آید:

۱- جاسوس باید کشته شود. زیرا هنگامی که عمر بن خطاب رضی الله عنه اجازه‌ی قتل حاطب را خواست، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او چیزی نگفت و فقط فرمود: «او، از اهل بدر است». یعنی بدین خاطر که جزو بدریان است، مشمول این کیفر نمی‌گردد.

۲- جدیت و سرسختی عمر رضی الله عنه در مسایل مربوط به دین، نمایان می‌گردد. چنان که بلافاصله از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست تا گردن حاطب را بزند^۲.

۳- اثر پذیری عمر رضی الله عنه از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله: چنانچه با وجود آن همه خشمی که بر حاطب داشت و قصد کشتنش را نموده بود، بلافاصله با شنیدن فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله خشم خود را فرو برد و به گریه افتاد و گفت: خداوند و رسولش، بهتر می‌دانند. این، بدان سبب بود که خشم وی، به خاطر خدا و پیامبر بود و چون دریافت که رضایت خدا و رسولش در برخورد شایسته با حاطب در مقابل پیشینه‌ی جهادی وی و صرف نظر از مجازاتش می‌باشد، موضع خود را تغییر داد^۳.

هنگامی که لشکر اسلام به «مر الظهران» رسید و ابوسفیان خیلی ترسیده بود، به پیشنهاد عباس رضی الله عنه برای گرفتن امان نامه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، عمر رضی الله عنه مخالفت نمود. چنان که عباس رضی الله عنه گفت: وای بر تو ای ابوسفیان! این رسول خدا با لشکرش می‌باشد. به خدا سوگند! قریش صبح بدی در پیش دارد. ابوسفیان گفت: پدر و مادرم فدایت باد، چاره چیست؟

عباس گفت: به خدا سوگند! اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دست یابد، گردنت را خواهد زد. پس پشت سر من سوار شو تا تو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرم و برایت امان بگیرم.

۱- بخاری، ۴۲۷۴.

۲- السيرة النبوية: أبي فارس ص ۴۰۴.

۳- التاريخ الإسلامي (۱۷۶/۷، ۱۷۷).

ابوسفیان پیشنهاد عباسؓ را پذیرفت و سوار شد و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء که با ابوسفیان به بیرون مکه آمده بودند، برگشتند. عباس می‌گوید: او را با خود آوردم. هرگاه از کنار آتشی می‌گذشتیم، می‌گفتند: این کیست؟ آن‌گاه شتر رسول خدا ﷺ را می‌شناختند و می‌گفتند: عموی رسول خدا سوار بر شتر آن حضرت است تا این که از کنار عمر بن خطابؓ گذشتیم؛ او مرا شناخت. وقتی چشمش به ابوسفیان افتاد، گفت: این ابوسفیان دشمن خدا است؟ خدا را شکر که تو را بدون وجود هیچ عهد و پیمانی، به دست ما سپرد. و با شتاب نزد رسول خدا رفت و گفت: ای رسول خدا! این ابوسفیان است، که بدون هیچ‌گونه عهد و پیمانی در دست ما قرار گرفته است، پس اجازه بده گردنش را بزنم. عباسؓ گفت: من او را پناه داده‌ام. وقتی عباسؓ اصرار عمرؓ را دید، گفت: چون او از بنی عبد مناف است این همه اصرار داری؛ اگر از بنی عدی بود، برای کشتنش این همه پافشاری نمی‌کردی. عمر گفت: ای عباس! چنین مگو. به خدا سوگند که از مسلمان شدن تو به قدری خوشحال شدم که اگر پدرم مسلمان می‌شد آن قدر خوشحال نمی‌شدم؛ چون می‌دانستم که مسلمان شدن تو برای رسول خدا ﷺ از مسلمان شدن پدرم خوشحال‌کننده‌تر بود. آن‌گاه رسول خدا ﷺ به عباس گفت:

(اذهب به یاعباس إلى رحلك فإذا أصبحت فأنتني به)^۱.

«او را امشب نزد خود نگه دار و فردا نزد من بیاور».

این موضع عمرؓ نشان می‌دهد که خورش با دیدن دشمنان خدا و پیامبر به جوش می‌آمد؛ تا جایی که تصمیم گرفت گردن ابوسفیان را که پشت سر عموی پیامبر ﷺ مخفی شده بود، بزند، ولی چون خداوند متعال در حق ابوسفیان، سرنوشت نیکی رقم زده بود، قلبش را برای پذیرش اسلام باز کرد و بدین ترتیب ابوسفیان به اسلام مشرف گردید و عمرؓ نتوانست او را به قتل برساند.^۲

در غزوه‌ی حنین، هنگامی که مسلمانان در محاصره‌ی دشمن قرار گرفتند و متفرق گشتند و تا آستانه‌ی شکست پیش رفتند، هیچ کس در فکر دیگری نبود، رسول خدا ﷺ

۱- السيرة النبوية ص ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰.

۲- الفاروق مع النبي، د. عاطف لماضه، ص ۴۲.

به طرف راست رفت و بانگ برآورد: «ای مردم! به کجا می‌روید؟ به سوی من بیایید؛ من، رسول خدا هستم؛ من، محمد بن عبدالله هستم». مردم در حالی که هر کس، به فکر خود بود و روی یکدیگر می‌افتادند، پا به فرار گذاشتند و فقط عده اندکی از مهاجران و انصار مانند ابوبکر، عمر، علی، عباس، فضل بن عباس، ابوسفیان بن حارث و فرزندان او و نیز ربیع بن حارث و چند تن دیگر استقامت ورزیدند.^۱ ابوقتاده رضی الله عنه در مورد عملکرد عمر رضی الله عنه در آن شرایط بحرانی می‌گوید: برای جنگ حنین به همراه رسول خدا بیرون آمدم، پس وقتی که با دشمن به پیکار پرداختیم، مسلمانان با شکست روبرو شدند، مردی از مشرکین را دیدم که روی مردی از مسلمانان قرار گرفته بود و من نیز از پشت شمشیری را بر گردن او وارد نمودم، سپس به من روی آورد و مرا در آغوش گرفت، دیدم که جان داده بود، پس مرا رها کرد، سپس من، عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم؛ گفتم: وضعیت چگونه است؟ گفت: خواست خدا بود که آن‌ها فرار کنند، اما اینک دوباره برگشته‌اند.^۲

خداوند راجع به این غزوه می‌فرماید:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾

[التوبة: ۲۵]

«خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و (به سبب نیروی ایمان بر دشمنان پیروز گرداند، و از جمله) در جنگ حنین (که در روز شنبه، شانزدهم شوال سال هشتم هجری، میان شما که ۱۲۰۰۰ نفر بودید، و میان قبائل ثقیف و هوازن مشرک که ۴۰۰۰ نفر بودند در گرفت، و شما به کثرت خود و قلت دشمنان مغرور شدید و خداوند شما را در اوائل امر به خود رها کرد و دشمنان بر شما چیره شدند) بدان‌گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت (و فریفته و مغرور انبوه لشکر شدید) ولی آن لشکریان فراوان اصلاً به کار شما نیامدند (و گره از کارتان نگشادند) و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس پشت کردید و پای به فرار نهادید».

۱- سیره ابن هشام، (۲/۲۸۹)؛ اخبار عمر، ص ۴۱

۲- البخاری، (۴۳۲۲)

بعد از اینکه شکست کلی نزدیک شده بود، خداوند توبه‌ی مؤمنین را پذیرفت و یاری خود را در حق آن به اجرا درآورد، آن‌گاه که به سوی پیامبرشان بازگشتند و پیرامون او گرد آمدند، پس خداوند آرامش درونی و یاری خود را بر سربازان اسلام نازل گرداند. اینک خداوند در خصوص این داستان چنین می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ [التوبة: ۲۶]

«سپس (عنایت خدا در برتان گرفت و) خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکری را (از فرشتگان برای تقویت قلب مسلمانان) فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و (پیروز شدید و دشمنان شکست خوردند، و بدین وسیله) کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران (در این جهان، و عذاب آخرت هم به جای خود باقی است)».

رسول خدا ﷺ پس از پایان نبرد، هنگام بازگشت به مدینه در مکانی به نام «جعرا» غنایم را تقسیم نمود و از جواهری که روی جامه‌ی بلالؓ انباشته بود، یک مشت به این و آن می‌داد. شخصی گفت: ای محمد! عدالت را رعایت کن. رسول خدا ﷺ فرمود:

(وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلْ إِذَا لَمْ أَكُنْ أَعْدِلْ؟ لَقَدْ خَبْتُ وَخَسِرْتُ إِنْ لَمْ أَكُنْ أَعْدِلْ).

«وای بر تو. اگر من عدالت را رعایت نکنم، چه کسی عدالت را رعایت خواهد کرد؟».

عمرؓ گفت: ای رسول خدا! بگذار تا گردن این منافق را بزنم. آن حضرت ﷺ فرمود:

(مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَتَحَدَّثَ النَّاسُ أَنِّي أَقْتُلُ أَصْحَابِي، إِنْ هَذَا وَأَصْحَابَهُ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنْهُ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ)^۱.

«من از این که مردم بگویند: محمد همراهانش را می‌کشد، به خدا پناه می‌برم». و افزود: «این مرد و پیروانش قرآن را تلاوت می‌کنند، در حالی که قرآن از حنجره‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود. و آن‌ها به‌سان تیری که از کمان جدا می‌شود، از اسلام بیرون می‌شوند».

این موضع گیری عمر بن خطاب رضی الله عنه در مقابل گستاخی و جسارتی که نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد، بیانگر غیرت ایمانی عمر می باشد، زیرا عمر نمی تواند بی حرمتی به محارم الهی را تحمل کند و کسی در حضور وی به مقام نبوت و رسالت تعدی و تجاوز نماید. چنان که بی صبرانه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: بگذار تا گردن این منافق را بزنم. این است برخورد فاروق با کسانی که به مقدسات اسلام توهین می نمایند.^۱ همچنین در جعرانه با صحابی مشهور؛ یعلی بن امیه که مشتاق دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نزول وحی بود، همکاری کرد تا به این خواسته اش برسد. یعلی می گوید: من دوست داشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله را هنگام نزول وحی ببینم. در جعرانه یکی از بادیه نشینان در حالی که عبایی پوشیده بود، نزد ایشان آمد و گفت: حکم کسی که با وجود بستن احرام عمره، عبا پوشیده و عطر زده، چیست؟ عمر رضی الله عنه به من اشاره کرد که بیا. من رفتم و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که رنگ چهره اش قرمز شده و همچون شخص خفته، خرناسه می کشد. سپس آن حالت از رسول خدا صلی الله علیه و آله برطرف گردید و به پرسشگر فرمود:

(أین الذی بک فاغسله ثلاث مرات، وأما الجبة فاطرعها، ثم ضع فی عمرتک کما تضع فی حجک)^۲.

«مواد خوشبو را سه مرتبه بشوی و عبایت را در احرام عمره در بیاور همچنان که در حج در می آوری».

عمر بن خطاب رضی الله عنه در غزوه ی تبوک نیز مشارکت داشت و نصف دارایی خود را صرف هزینه های این غزوه نمود و هنگامی که مردم دچار کمبود خوراک شدند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد دعای برکت داد. چنان که ابوهیره رضی الله عنه می گوید: در غزوه ی تبوک، مردم دچار گرسنگی شدیدی شدند. بنابراین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: اگر اجازه دهید، ما شتران بارکش خود را ذبح می کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اشکالی ندارد. آن گاه عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! اگر آن ها این کار را بکنند، مرکبها از بین می رود و لشکر پیاده می شود. به نظر من بهتر است

۱- صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق ص ۲۰۰.

۲- البخاری، ش (۴۷۰۰)، مسلم ش (۱۱۸۰).

شما از آن‌ها بخواهید، باقیمانده‌ی توشه‌شان را جمع کنند، آن‌گاه شما بر آن دعای برکت نمایید؛ امید است خداوند در آن‌ها برکت عنایت نماید. چنان که رسول خدا ﷺ این کار را کرد و زیر اندازی چرمی پهن نمود و از آنان خواست که باقیمانده‌ی توشه خود را در آن بریزند. آن‌ها چنین کردند؛ شخصی مقداری زرت (جواری) و یکی مقداری خرما و دیگری تکه‌ای نان آورد و بر روی آن زیر انداز، اندکی از خوراک‌های گوناگون جمع شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دعای برکت نمود. سپس به مردم گفت: ظرف‌هایتان را بیاورید. چنان که همه‌ی لشکر ظرف‌های خود را آوردند و پر کردند و خوردند و سیر شدند و هنوز هم مقداری باقی ماند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمود:

(أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أني رسول الله لا يلقى الله بها عبد غير شك، فيحجب عن الجنة)^۱.

«من گواهی می‌دهم که معبود برحق جز خدای یکتا نیست و من فرستاده او هستم. و افزود: هر کسی که به این دو چیز معتقد باشد و شک و تردیدی نسبت به آن‌ها در دل نداشته باشد، وارد بهشت خواهد شد».

اینها برخی از مواضع عمرؓ در رکاب رسول خدا ﷺ بود. بدون تردید عمرؓ از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوات مختلف، درس‌های زیادی فرا گرفت که بعداً در پرتو آن‌ها امت را رهبری و راهنمایی نمود.

دوم: عمرؓ در جامعه‌ی مدنی

عمرؓ شدیداً مشتاق شرکت در مجالس رسول خدا ﷺ بود و هرگاه در مجلس آن حضرت ﷺ حضور می‌یافت، تا پایان مجلس، بر نمی‌خاست. آری، ایشان یکی از افرادی بودند که هرگز رسول خدا را ترک نمی‌نمودند^۲، همچنین هرگاه هیئتی به مدینه می‌آمد و رسول خدا ﷺ برای آنان به ایراد خطبه می‌پرداخت، عمرؓ خود را به آن مجلس می‌رساند و با شوق و علاقه به سخنان رسول خدا ﷺ گوش می‌سپرد. او همواره

۱- مسلم، ك الإيمان رقم ۲۷.

۲- الإحسان في تقريب صحيح بن حبان (۳۰۰/۱۵) مسلم رقم ۸۶۳.

در حلقه‌های درس و وعظ رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت می‌کرد و از آن حضرت رضی الله عنه پیرامون مسایل مختلف سؤال می‌نمود.^۱

گفتنی است عمر رضی الله عنه ۵۳۹ حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده^۲، و نیز گفته شده که ۵۳۷ حدیث روایت نموده است که ۲۶ حدیث از مجموع روایات عمر رضی الله عنه مورد اتفاق بخاری و مسلم و ۳۴ حدیث فقط در صحیح بخاری و ۲۱ حدیث فقط در صحیح مسلم روایت شده است^۳، و بقیه نیز در سایر کتابهای حدیث نقل شده‌اند.^۴

احادیثی که عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده، احادیث جامعی است که در مسایل مربوط به دین، دارای اولویت می‌باشد و در هر موضوعی می‌توان از آن‌ها استفاده کرد؛ در مسایل و موضوع‌هایی از قبیل: حقیقت ایمان، اسلام، احسان، قضا و قدر، علم، ذکر و دعا، و در مورد طهارت، نماز، جناز، زکات، صدقه، روزه، حج، و در مورد نکاح، طلاق، نسب فرائض، وصایا، مسایل اجتماعی و در خصوص معاملات، حدود، پوشاک، خوردن، نوشیدن و ذبایح و در باب مسایل اخلاقی، زهد و تقوی و نشانه‌های روز قیامت و قضایای مربوط به خلافت، امارت، قضاوت و ... روایاتی را گزارش داده که از تا به امروز نقش بسزایی را ایفا می‌کنند.^۵ اینک به برخی از ابعاد آموزشی، تربیتی و اجتماعی زندگانی عمر فاروق رضی الله عنه در جامعه مدنی می‌پردازیم:

۱- سؤال رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمر رضی الله عنه درباره‌ی یک پرسشگر

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: پدرم گفت: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که در این اثنا مردی خوش قیافه و دارای موهای زیبا و مرتب با لباس سفید وارد شد. هیچ یک از ما، او را نمی‌شناخت و آثار سفر نیز در او دیده نمی‌شد؛ نزدیک آمد و گفت: ای رسول خدا! اجازه است بیایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیا؛ لذا آن شخص جلو آمد و روبروی رسول

۱- عمر بن الخطاب، د. علی الخطیب ص ۱۰۸.

۲- تاریخ الخلفاء از سیوطی، ص ۱۳۳.

۳- دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین (۴۰/۱).

۴- عمر بن الخطاب د. علی الخطیب ص ۱۰۹.

۵- عمر بن الخطاب د. علی الخطیب ص ۱۱۲.

خدا ﷻ طوری نشست که زانوهایش با زانوهای رسول اکرم ﷺ مماس گردید؛ آن‌گاه پرسید: اسلام چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

(شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله، وتقيم الصلاة، وتؤتي الزكاة، وتصوم رمضان، وتحج البيت).

«اسلام یعنی گواهی دادن به این که هیچ معبود برحق جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده خداست و نیز این که نماز بپا بداری، زکات بدهی، ماه رمضان را روزه بگیری و به حج خانه خدا بروی». سپس پرسید: ایمان چیست؟ فرمود:

(أن تؤمن بالله وملائكته، والجنة والنار، والبعث بعد الموت، والقدر كله).

«ایمان یعنی این که به خدا، فرشتگان، بهشت و دوزخ، قیامت و قضا و قدر باور داشته باشی». سپس سؤال نمود: احسان چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

(أن تعمل لله كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك).

«احسان، یعنی خداوند را به گونه‌ای بندگی نمایی که گویا او را می‌بینی و اگر او را نمی‌بینی، او، تو را می‌بیند».

سپس پرسید: قیامت، چه زمانی فرا می‌رسد؟ فرمود:

(ما المسؤول عنها بأعلم من السائل).

«من، از تو در این مورد بیشتر نمی‌دانم».

پرسید: پس نشانه‌های قیامت چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

(إذا العرّة الحفّاة العالة رعاء الشاء تطاولوا في البنيان، وولدت الإماء أربابهن).

«چوپانان، پا برهنه‌گان و بینوایان را می‌بینی که در ساخت و ساز از یکدیگر پیشی می‌گیرند و مادران، اربابان خود را به دنیا می‌آورند».

پس از این که سؤال کننده سؤالاتش را پرسید و رفت، رسول خدا ﷺ فرمود: «آن شخص را نزد من بازگردانید». اصحاب در پی آن شخص رفتند، تا او را نزد رسول خدا ﷺ ببرند، اما او را نیافتند. پس از دو یا سه روز رسول خدا ﷺ به عمر رضی الله عنه فرمود:

(يا ابن الخطاب! أتدري من السائل عن كذا وكذا؟).

«آیا می‌دانی او، چه کسی بود؟» گفت: خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (ذاك جبريل جاءكم يعلمكم دينكم)^۱.

«او، جبریل بود و می‌خواست دینتان را به شما آموزش دهد».

این حدیث، بیانگر آن است که عمر فاروق رضی الله عنه معنای اسلام، ایمان و احسان را مستقیماً از طریق پرسش سرور فرشتگان یعنی جبرئیل امین علیه السلام و پاسخ سردار انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرا گرفت.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر عمر رضی الله عنه را تأیید می‌کند

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و تعدادی دیگر نیز آن‌جا حضور داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان ما برخاست و رفت. هر چه منتظر ماندیم، بازنگشت ما ترسیدیم که کسی به ایشان آسیبی برساند. من از همه بیشتر نگران شدم. بنابراین برخاستم و به دنبال ایشان گشتم. تا این که به باغی از باغهای بنی نجار رسیدم. هر چه گشتم راه ورودی آن‌را نیافتم. لذا خود را جمع کرده، از آبراه، وارد باغ شدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله را آن‌جا یافتم. با دیدنم فرمود: ابوهریره هستی؟ گفتم: بلی. گفت: چه خبر داری؟ گفتم: ای رسول خدا! شما از میان ما برخاستید و رفتید و چون برگشتید همه، نگران شدیم. من به همین خاطر اینجا آمده‌ام و دیگران نیز پشت سر من هستند. آن حضرت صلی الله علیه و آله کفشهایش را به من داد و گفت:

(اذهب بنعلي هاتين فممن لقيته من وراء الحائط يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه فبشره بالجنة).

«آن سوی این دیوار با هر کس روبرو شدی که به یگانگی خدا از درون قلب اعتراف می‌کرد، او را به بهشت مژده بده».

ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: من کفش‌ها را برداشتم و بیرون شدم. اولین کسی که با او روبرو شدم، عمر بن خطاب رضی الله عنه بود. او گفت: چرا کفش‌ها را در دست گرفته‌ای؟ گفتم: اینها، کفش‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به عنوانی نشانی به من داده تا کسانی را که به

یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهند، به بهشت مژده دهم. عمرؓ با عصبانیت به سینه‌ام زد و من افتادم. آن‌گاه به من گفت: برگرد. من با گریه و شیون نزد رسول خدا ﷺ بازگشتم. عمرؓ نیز پشت سرم آمد. رسول خدا ﷺ پرسید: «ای ابوهریره! چه شده؟» گفتم: عمر را دیدم و خبری را که مرا به خاطر آن فرستادی، برایش بازگو کردم، اما او به سینه‌ام زد و من افتادم. او به من گفت که بازگردم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ای عمر! چرا چنین کردی؟» عمرؓ گفت: ای رسول خدا! آیا شما، او را با کفش‌هایتان فرستادید تا هر کس را که با یقین قلبی به یگانگی «الله» گواهی داده، به بهشت مژده دهد؟ رسول اکرم ﷺ فرمود: «آری». عمرؓ گفت: به نظر من چنین نکنید؛ زیرا من، نگران این مسأله هستم که مردم به همین بسنده نمایند و در اعمال نیک و شایسته کوتاهی نمایند. رسول خدا ﷺ نظر عمرؓ را پذیرفت.^۱

۳- حرص و اشتیاق رسول خدا ﷺ بر متحد کردن منبع دریافت علم صحابه جابر بن عبداللهؓ می‌گوید: رسول خدا ﷺ صفحه‌ای از تورات را در دست عمر بن خطابؓ دید و فرمود:

(یا ابن الخطاب؟ لقد جئکم بها بیضاء نقیة، لو کان موسی حیاً ما وسعه إلا اتباعی؛ وفي رواية: أن لو کان موسی حیاً ثم اتبعتموه وترکتهمونی لضللتهم).^۲

«ای پسر خطاب! آیا سرگردان و سرگشته‌ای؟ من، برای شما دین روشن و شفافی آورده‌ام که اگر موسیؑ در قید حیات بود، چاره‌ای جز پیروی از من نداشت». و به روایتی فرمود: «اگر موسی، زنده بود و شما، مرا رها نموده و از او پیروی می‌کردید، گمراه می‌گشتید».

۱- مسلم، کتاب الإيمان، شماره ۳۱.

۲- الفتاوی (۲۳۲/۱۱)؛ مسند أحمد (۳۸۷/۳) از جابر.

۴- سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون آغاز آفرینش

طارق بن شهاب می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ... رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما از آغاز آفرینش سخن گفت تا آن که سخنش پیرامون دخول بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ، پایان یافت؛ برخی، این سخنان را به خاطر سپردند و بعضی هم فراموش کردند^۱.

۵- نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوگند خوردن به پدران و تشویق وی به توکل بر خداوند

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ).

«خداوند متعال، شما را از سوگند خوردن به پدران منع نموده است».

عمر رضی الله عنه می گوید: از روزی که این حدیث را شنیدم، نه به عمد و نه به اختیار سوگند نامشروعی نخوردم^۲. و همچنین روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَوْ أَنْتُمْ تَوَكَّلْتُمْ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ، لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ، تَغْدُو خِمَاصًا وَتَرُوحُ بِطَانًا)^۳.

«اگر شما به نحوی شایسته و بایسته بر خداوند توکل نمایید، همانند پرندگان روزی شما را ضمانت می کند، آنان که با شکم گرسنه صبح را شروع کرده و با شکم سیر به شامگاه می پیوندند».

۶- به الله جَلَّ جَلَّالُهُ به عنوان پروردگار و به اسلام، به عنوان دین و به محمد صلی الله علیه و آله به عنوان پیامبر و فرستاده ی خدا خشنودیم

ابو موسی اشعری رضی الله عنه می گوید: از نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره ی چیزهایی سؤال کردند که خوشش نمی آمد. هنگامی که آن پرسشها افزایش یافت، آن حضرت صلی الله علیه و آله خشمگین

۱- بخاری، کتاب بدء الخلق، ش ۳۱۹۲.

۲- بخاری، شماره ۶۱۵۶، کتاب الأيمان والندور؛ مسند أحمد، شماره ۱۲۲.

۳- سند آن قوی است، مسند أحمد شماره ۲۰۵، الموسوعة الحديثية.

گشت و فرمود: «هر چه می‌خواهید، بپرسید». شخصی گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدرت، حذافه است». دیگری برخاست و گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «پدرت، سالم غلام آزاد شده‌ی شبیه است». عمرؓ که متوجه خشم و ناراحتی رسول خدا ﷺ گردید، گفت: ای رسول خدا! ما به سوی خداوند ﷻ توبه می‌کنیم. (زیرا باعث ناراحتی شما شدیم).^۲ به روایتی: عمرؓ بر زانوهایش نشست و گفت: به الله ﷻ به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر و فرستاده‌ی خدا راضی و خشنودیم.^۳

۷- بلکه عمومی و برای همه‌ی مردم است...

ابن عباسؓ می‌گوید: مردی نزد عمر بن خطابؓ آمد و گفت: زنی برای معامله‌ی^۴ خرما نزد من آمد و من او را به اتاقکی بردم و او را بوسیدم، ولی با او نزدیکی نکردم. عمرؓ گفت: «وای بر تو! ممکن است شوهرش از او غایب و مشغول جهاد در راه خدا باشد». تا این که این آیه نازل شد:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنْ أَيْلٍ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهَبْنَ أَلْسِنَاتٍ ذَلِكَ ذِكْرُ لِلذَّكْرِينَ﴾ [هود: ۱۱۴]

«در دو طرف روز و در اوایل شب، چنان که باید، نماز را به جای آور؛ بی گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برد. همانا در این (سفارش‌های آسمانی) اندرز و ارشاد کسانی است که پند می‌پذیرند و خدای را به یاد می‌دارند».

آن مرد گفت: ای رسول خدا! آیا این، ویژه من است یا برای همه مردم می‌باشد؟ عمرؓ با دستش به سینه آن مرد زد و گفت: نه، این مخصوص تو نیست؛ بلکه برای همه‌ی مردم است. رسول خدا ﷺ فرمود: «عمر راست گفت».^۵

۱- سعد بن سالم مولى شيبه بن ربيعة صحابي، محض الصواب (۲/۷۰۰).

۲- بخاری، شماره ۹۲؛ مسلم شماره ۲۳۶۰.

۳- بخاری، شماره ۹۳؛ مسلم شماره ۲۳۵۹.

۴- به روایتی برای خریدن خرما.

۵- مسند احمد (۴۱/۴)؛ شماره ۲۲۰۶؛ شیخ احمد شاکر، سند آن را صحیح دانسته است.

۸- حکم کسی که صدقه را پس می گیرد

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: من، اسبی را فی سبیل الله به کسی دادم. آن شخص به خوبی از آن نگهداری نمی کرد. لذا تصمیم گرفتم آن اسب را به قیمت ارزان از او خریداری نمایم و گمان می کردم آن شخص، اسب را به قیمت ارزان خواهد فروخت. با خود گفتم: باید در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرس و جو کنم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(لا تبتهه، وإن أعطاکه بدرهم، فإن الذی یعود فی صدقته کالکلب یعود فی قیئه)^۱.

«چنین نکن؛ حتی اگر آن را به یک درهم به تو بدهد؛ چرا که پس گرفتن صدقه، مانند این است که سگی، استفراغ خود را دوباره بلعد».

۹- صدقات و اوقاف عمر رضی الله عنه

ابن عمر رضی الله عنهما می گوید: پدرم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نخلستانی به نام «ثمغ» را صدقه نمود. بدین ترتیب که عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! من، مال با ارزشی به دست آورده‌ام و اینک تصمیم گرفته‌ام آن را صدقه دهم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(تصدق بأصله، لا یباع ولا یوهب، ولا یورث، ولكن ینفق ثمر).

«اصل آن را صدقه کن تا به فروش نرسد، به کسی بخشیده نشود و جزو اموال ارث قرار نگیرد، ولی از محصول آن استفاده گردد و انفاق شود».

عمر رضی الله عنه آن را به همین شکل صدقه نمود و گفت: آن باغ را در راه خدا صدقه نمودم تا مورد استفاده‌ی مجاهدان، مسکین‌ها، مهمانان، مسافران، خویشاوندان و نیز بردگانی قرار بگیرد که بهای آزادی خود را ندارند؛ همچنین کسی که تولیت آن را بر عهده گیرد، می‌تواند به صورت عادی از آن استفاده نماید و یا دوستانش را از آن بهره‌مند نماید؛ البته در صورتی که به حیف و میل نینجامد^۲.

در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه صاحب یک زمین کشاورزی در خیبر گردید؛ وی، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: من دارای زمینی شده‌ام که پیش از آن، چنین ثروتی نداشته‌ام. دستور شما به من درباره‌ی آن زمین چیست؟ فرمود:

۱- مسند احمد شماره ۲۸۱؛ سند آن بر اساس شرط شیخین، صحیح است.

۲- بخاری، کتاب الوصایا، شماره ۲۷۷۲.

(إن شئت حبست أصلها وتصدق بها).

«اگر می‌خواهی، اصل آن را نگهدار و در عین حال آن را صدقه کن».

بنابراین، عمر رضی الله عنه آن را وقف نمود و گفت: این زمین، به فروش نمی‌رسد، به عنوان هبه^۱ به کسی داده نمی‌شود، جزو اموال ارث قرار نمی‌گیرد و وقف فقرا، خویشاوندان، مجاهدان، مهمانان، در راه ماندگان و بردگانی می‌باشد که بهای آزادی خود را ندارند؛ متولی آن می‌تواند به نیکی و بدون حیف و میل از محصول آن استفاده نماید و یا دوستش را از آن بهره‌مند کند^۲. این کار عمر رضی الله عنه بیانگر فضیلت آشکاری برای ایشان و علاقه‌مندی وی بر سبقت و پیشی گرفتن در کارهای خیر و ایثار زندگی دنیا بر آخرت، می‌باشد.

۱۰- هدیه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه و هدیه‌ای دیگر به فرزندش

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عمر رضی الله عنه جامه‌ای ابریشمین بر تن شخصی دید. او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و گفت: ای رسول خدا! این جامه را خریداری کن تا هنگامی که گروه‌ها و نمایندگان قبایل نزدت می‌آیند، آن را بپوشی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (إنما یلبس الحریر من لا خلاق له).

«همانا ابریشم را کسی می‌پوشد که (در آخرت) بهره‌ای ندارد».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از مدتی جامه‌ی مشابهی را به عنوان هدیه برای عمر رضی الله عنه فرستاد. عمر رضی الله عنه آن را برداشت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: این را برای من فرستاده‌اید؛ حال آن‌که پیشتر در مورد جامه‌ای مشابه این، چنین و چنان گفتید؟! فرمود: (إنما بعثت إلیک لتصیب بها مالاً)^۳. «من، این را برای تو فرستادم تا بوسیله‌اش مالی به دست بیاوری».

۱- هبه، به چیزی می‌گویند که به کسی بخشیده می‌شود و در واقع نوعی هدیه است که احکام آن در کتابهای فقه آمده است.

۲- بخاری، کتاب الوصایا، شماره ۲۷۷۳.

۳- مسلم، شماره ۲۰۶۸.

در روایتی آمده که عمر رضی الله عنه آن را برای برادرش که مسلمان نشده بود، به مکه فرستاد.^۱

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در خصوص هدیه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود چنین می‌گوید: در سفری، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. من، بر شتر سرکشی سوار بودم که از آن عمر بود؛ من نمی‌توانستم آن را مهار کنم؛ از این رو پیشاپیش همه حرکت می‌کرد. عمر رضی الله عنه آن حیوان را باز می‌گرداند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر رضی الله عنه فرمود: «آن را به من بفروش». عمر رضی الله عنه گفت: «آن شتر، از آن شماس است». رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن را به من بفروش». و بدین ترتیب عمر رضی الله عنه آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله فروخت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (هو لك يا عبد الله بن عمر، تصنع به ما شئت)^۲.

«ای عبدالله بن عمر! این شتر از آن تو باشد تا با آن هر چه می‌خواهی، بکنی».

۱۱- تشویق کردن فرزند و مژده دادن به عبدالله بن مسعود

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إن من الشجر شجرة لا يسقط ورقها، وهي مثل المسلم، حدّثوني ما هي؟).

«نوعی درخت وجود دارد که برگهایش نمی‌ریزد و همانند مسلمان است؛ به من بگویید: آن چه درختی است؟»

ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردم، شروع کردند به نام بردن درختان بیابانی و به ذهن من، درخت خرما رسید، ولی خجالت کشیدم، چیزی بگویم. آن‌گاه اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله درخواست نمودند که نام آن درخت را برایشان بگوید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «آن، درخت خرماس است». عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: به پدرم گفتم: به ذهن من نیز نام همین درخت رسید. پدرم گفت: اگر بر زبان می‌آوردی و نام درخت را می‌گفتی، برایم از هر چیزی بهتر بود.^۳

۱- بخاری، کتاب الأدب، شماره ۵۶۳۶.

۲- البخاری، ك البيوع، شماره ۲۰۰۹.

۳- بخاری کتاب العلم، ص ۱۳۱.

اما بشارت عمرؓ به ابن مسعودؓ: عمرؓ می‌گوید: شبی با رسول خدا ﷺ و ابوبکرؓ پیرامون امور مسلمانان گفتگو می‌کردیم. سپس با رسول خدا ﷺ از خانه‌ی ابوبکرؓ بیرون شدیم. رسول خدا ﷺ متوجه مردی شد که نماز می‌خواند و قرآن تلاوت می‌کرد. آن حضرت ﷺ مقداری ایستاد و به تلاوت آن شخص گوش فرا داد؛ سپس فرمود:

(من سره أن يقرأ القرآن رطباً كما أنزل، فليقرأه على قراءة ابن أم عبد).

«هر کس دوست دارد قرآن را آن گونه بخواند که نازل شده پس آن را مطابق قرائت ابن مسعود بخواند».

پس آن مرد نشست و دعا کرد. رسول خدا ﷺ فرمود:

(سل تعطه، سل تعطه).

«هر آن چه می‌خواهی از خداوند بخواه که به تو ارزانی می‌شود».

و این جمله را دوبار تکرار نمود. عمرؓ می‌گوید: با خود گفتم: به خدا سوگند که فردا صبح، ابن مسعود را از این ماجرا باخبر خواهم ساخت. اما وقتی آن جا رفتم، متوجه شدم که ابوبکر قبل از من، او را مژده داده و این خبر را به او رسانده است. به خدا سوگند ابوبکرؓ در همه‌ی کارهای نیک از من سبقت می‌گرفت^۱.

۱۲- عمرؓ و مبارزه با بدعت و نوآوری در دین

مسور بن مخرمه و عبدالرحمن بن عبد القاری می‌گویند: شنیدیم که عمرؓ می‌گفت: از هشام بن حکیم در حیات رسول خدا ﷺ شنیدم که سوره‌ی فرقان را به روش‌های زیادی غیر از آنچه رسول خدا ﷺ برایم خوانده بود، تلاوت می‌کرد. می‌خواستم در نماز جلوی او را بگیرم. ولی این کار را نکردم تا نماز را تمام کند. پس از سلام، یقه‌اش را گرفتم و گفتم: چه کسی این سوره را به تو آموزش داده است؟ گفت: رسول خدا. گفتم: دروغ می‌گویی. آن گاه او را نزد رسول خدا ﷺ بردم. و گفتم: ای رسول خدا! این شخص سوره‌ی فرقان را آن گونه نمی‌خواند که شما به من آموزش داده اید. رسول خدا ﷺ به هشام گفت: «ای هشام! آن را بخوان». هنگامی که هشام سوره‌ی فرقان را برای

رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت نمود، آن حضرت رضی الله عنه فرمود: همین طور نازل شده است. سپس به من گفت: ای عمر! تو آنرا بخوان. هنگامی که من سوره فرقان را خواندم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همین طور نازل شده است» و افزود:

(إن القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقرؤوا ما تيسر منه)^۱.

«قرآن به هفت نوع قرائت نازل شده است. هر طوری که برای شما میسر است، بخوانید».

۱۳- از این مال هر چه بدون توقع و درخواست به شما رسید، بردارید
عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم که می گفت: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من مالی می داد، می گفتم: آنرا به کسی بدهید که از من فقیرتر است. یک بار چنین گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
(خذ، وما جاءك من هذا المال وأنت غير مشرف ولا سائل فخذ، وما لا فلا تتبعه نفسك)^۲.

«هر چه از این اموال بدون این که توقعش را داشته باشی و یا درخواست نمایی، به تو رسید، آنرا بردار و در غیر این صورت خود را به زحمت نینداز». یعنی به آن دل مبنده.

۱۴- دعای رسول خدا در حق عمر رضی الله عنه
باری رسول خدا صلی الله علیه و آله لباس سفیدی بر تن عمر رضی الله عنه دید؛ پرسید: آیا لباس نو است یا آنرا شسته ای؟ عمر رضی الله عنه گفت: شسته ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
(البس جدیداً، وعش حميداً، ومُت شهيداً)^۳.
«لباس نو بپوش؛ و خوب زندگی کن و شهید بمیر».

۱- البخاری، ك فضائل القرآن، شماره ۴۷۵۴، مسلم شماره ۸۱۸.

۲- مسلم، ك الزكاة، شماره ۱۰۴۵.

۳- سلسلة الصحيحة: ألباني ۳۵۲، الصحيح الجامع ۱۲۳۴.

۱۵- وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن قدم نهاد، دانستم که در آن برکت می‌آید جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: پدرم در حالی وفات کرد، که ۳۰ وسق خرما به یک فرد یهودی بدهکار بود. من از آن یهودی مهلت خواستم؛ ولی او به من مهلت نداد. آن‌گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرد یهودی گفت: خرمای نخل‌های ما را بپذیر ولی او نپذیرفت. آن حضرت وارد باغ ما شد و در آن گشتی زد، سپس به جابر گفت: سهم او را جدا و به صورت کامل پرداخت کن. جابر سهم آن مرد یهودی را به صورت کامل پرداخت کرد باز هم حدود هفده وسق برای خودش باقی ماند. جابر نزد رسول خدا رفت و او را از ماجرا اطلاع داد. آن حضرت فرمود: نزد عمر برو و او را نیز اطلاع بده. جابر می‌گوید: هنگامی که نزد عمر رضی الله عنه رفتم و او را در جریان گذاشتم گفت: چون دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باغ قدم گذاشته است دانستم که چنین خواهد شد^۱.

۱۶- ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با حفصه دختر عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه می‌گوید: وقتی دخترم (حفصه) با از دست دادن شوهرش (خنیس بن حذافه، که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در مدینه وفات یافت) بیوه شد، نزد عثمان آمدم و گفتم: اگر تمایل داری حفصه را به عقدت در می‌آورم؛ عثمان گفت: من در این مورد می‌اندیشم. بعد از سپری شدن چند شب نزد من آمد و گفت: فعلاً قصد ازدواج ندارم. سپس نزد ابوبکر رفتم و به ایشان پیشنهاد ازدواج با حفصه را دادم. او به من جوابی نداد. و من به خاطر این رفتار وی شدیداً ناراحت شدم. چند شب سپری شد. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از حفصه خواستگاری نمود و من او را به عقد ایشان در آوردم. سپس ابوبکر نزد من آمد و گفت: شاید تو از برخورد من ناراحت شده‌ای؟ عمر گفت: بلی. ابوبکر گفت: علت این سکوت من این بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم که به حفصه علاقه دارد، بنابراین نخواستم راز رسول خدا را افشا کنم. و منتظر ماندم که اگر ایشان اقدام ننماید خودم اقدام بکنم^۲.

۱- البخاری، ك الاستقراض ش ۲۲۶۶.

۲- البخاری، ك النکاح، شماره ۵۱۲۲، عمر بن الخطاب، محمد رشید ص ۲۳.

سوم: موضعگیری عمر رضی الله عنه در اختلافات خانوادگی پیامبر

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: همواره می خواستم در مورد آن دو همسر رسول خدا از عمر رضی الله عنه سؤال کنم که در قرآن از آن‌ها ذکرى به میان آمده است:

﴿إِنْ نُوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [التحریم: ۴]

«اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبه شما را می پذیرد) چرا که دل‌هایتان (از حفظ سرّ که پیغمبر دوست می داشت) منحرف گشته است».

ولی موفق نشدم تا این که ایشان عازم حج شد و من هم در آن سفر همراه ایشان بودم. در میان راه، عمر رضی الله عنه برای تجدید وضو از ما فاصله گرفت، وقتی برگشت من برای او آب می ریختم تا وضو بسازد. در همین اثنا پرسیدم: آن دو همسر رسول خدا که در قرآن از آنان ذکرى به میان آمده است، کدام‌اند؟ آن‌جا که خداوند می فرماید:

﴿إِنْ نُوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا﴾ [التحریم: ۴]

عمر رضی الله عنه گفت: ابن عباس! از تو در شکفتم! آن‌ها عائشه و حفصه هستند. سپس حدیث را ادامه داد و گفت: ما قریشی‌ها بر زنان خود غالب بودیم. وقتی به مدینه آمدیم با ملتی روبرو شدیم که مغلوب زنان خود بودند. از این‌رو، زنان ما نیز چنین آدابی را از زنان مدینه فرا گرفتند، گفت: منزل من در اطراف مدینه و در میان بنی‌امیه بن زید بود. من روزی بر همسر خود خشم گرفتم دیدم جواب مرا داد. من ناراحت شدم. همسرم گفت: از این که جواب تو را دادم ناراحت شدی؟ به خدا همسران رسول خدا در مقابل حرف او حرف می زنند و گاهی شب تا صبح با او قهر می کنند! عمر رضی الله عنه می گوید: نزد حفصه رفتم و حقیقت امر را از او جويا شدم. حفصه سخن همسر را تأیید کرد و گفت: ما چنین می کنیم. گفتم: هر کدام از شما چنین بکند بدبخت خواهد شد. آیا از خشم خدا نمی‌هراسید؟ و به حفصه گفتم: از این به بعد حق نداری با رسول خدا چنین برخورد کنی و هر چه خواستی از من بخواه و مبادا این که به رقیب خود (عائشه) حسادت بورزی که نزد رسول خدا محبوب‌تر است.

عمر رضی الله عنه در ادامه‌ی سخنانش گفت: من همسایه‌ای از انصار داشتم که ما به نوبت در مجلس رسول خدا حاضر می شدیم. هر چه را او می شنید به اطلاع من می‌رساند و هر چه را من می شنیدم به اطلاع او می‌رساندم. تا این که روزی همسایه‌ام بر در خانه‌ام آمد و

درب را محکم زد. در آن ایام سخن طایفه‌ی غسان بر سر زبان‌ها بود که قصد حمله به مدینه را داشتند. او به من گفت: مسأله مهمی پیش آمده است، گفتم: آیا غسان‌ها حمله کرده‌اند؟ گفت: خیر. قضیه مهم‌تر از این است؛ رسول خدا همسرانش را طلاق داده است. گفتم: حفصه بدبخت شد. من می‌دانستم که این اتفاق خواهد افتاد. صبح روز بعد به خانه‌ی حفصه رفتم، دیدم که نشسته و گریه می‌کند. گفتم: رسول خدا شما را طلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم او از ما فاصله گرفته است. من جایی رفتم که رسول خدا تشریف داشت و به غلام سیاه رنگی که در آن‌جا بود گفتم: می‌خواهم با رسول خدا ملاقات کنم. او داخل رفت و سپس بیرون شد و گفت: برای شما اجازه خواستم اما رسول خدا چیزی نفرمود. من به مسجد رفتم، دیدم کنار منبر رسول خدا گروهی نشسته و گریه می‌کنند. اندکی با آن‌ها نشستم اما طاقت نیاوردم. دوباره برگشتم و به غلام گفتم: برای من اجازه بگیر. غلام داخل رفت و برگشت و گفت: من اسم شما را بردم اما رسول خدا جوابی نداد. عمرؓ می‌گوید: داشتم بر می‌گشتم که غلام، مرا صدا زد و گفت: پیامبر به شما اجازه‌ی ورود دادند. بر آن حضرت وارد شدم و سلام کردم. ایشان بر متکایی پر از ماسه تکیه زده بود که آثار آن بر پهلوی‌ش هویدا بود. من عرض کردم: ای رسول خدا! زنان را طلاق داده‌ای؟ فرمود: خیر. من با صدای بلند تکبیر گفتم. سپس به رسول خدا گفتم: زنان ما از زنان مدینه آموزش دیده‌اند و بر ما غالب شده‌اند و ماجرای خود و همسر را بیان کردم و گفتم قبل از این به حفصه نصیحت کرده‌ام. رسول خدا تبسم فرمود. سپس از ایشان اجازه گرفتم که بنشینم، به من اجازه داد. وقتی به اطراف خود نگریستم، به خدا در خانه‌ی ایشان جز سه عدد پوست چیزی ندیدم. گفتم: ای رسول خدا! از خدا بخواه که بر امت دروازه‌های روزی را بگشاید. همان طور که اهل فارس و روم با این که خدا را عبادت نمی‌کنند از گستردگی روزی برخوردار هستند.

رسول خدا، راست نشست و گفت:

(أفئ شك أنت يا ابن الخطاب؟ أولئك قوم عَجَّلَتْ لهم طيباتهم في الحياة الدنيا).

«ای پسر خطاب! مگر شك داری؟ آن‌ها ملتی هستند که روزی آن‌ها در دنیا به

آنان داده شده است».

آنگاه گفتم: ای رسول خدا! برای من از خدا طلب آمرزش نما. رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند خورده بود که تا یک ماه نزد همسران خود نرود تا این که از جانب خدا سرزنش گردید.^۱

اینها بخشی از زندگی مدنی عمر فاروق بود که من توفیق جمع آوری و ترتیب آنرا یافتم. و اما ایشان دارای مدالهای افتخار زیادی از جانب رسول خدا شده‌اند که بیانگر دانش، فضیلت، دیانت و ایمان او می‌باشند و در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنم:

چهارم: برخی از فضایل عمر فاروق

باید اذعان کرد که عمر بن خطاب برترین فرد این امت بعد از ابوبکر صدیق می‌باشد، آن‌چه که اعتقاد بدان بر هر مسلمانی واجب است، اینکه باید به افضلیت عمر رضی الله عنه اذعان نماید و اعتقاد داشته باشد که عمر رضی الله عنه بعد از پیامبران و فرستادگان و ابوبکر به طور کلی بر سایر مردم برتری دارند. و گروه رستگار یعنی اهل سنت و جماعت نیز معتقد به همین اصل است.^۲ در مورد عمر بن خطاب احادیث و روایات زیادی منقول است که بیانگر فضل و بزرگواری ایشان می‌باشند و ما در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ایمان، دانش و دین عمر رضی الله عنه

عبدالله بن هاشم می‌گوید: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم دست عمر رضی الله عنه در دست ایشان بود. عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! تو نزد من از همه محبوب‌تری جز از خودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(لا والذي نفسي بيده حتى أكون أحب إليك من نفسك).

«خیر، مگر این که مرا از خودت هم بیشتر دوست داشته باشی».

آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: اگر چنین است پس به خدا سوگند! که تو را از خودم هم بیشتر دوست دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: الآن درست شد.^۳

۱- مسند احمد ۲۲۲ بر اساس شرایط شیخین صحیح است.

۲- عقيدة أهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام، د. ناصر بن علي عائض حسن الشيخ (۲۴۳/۱).

۳- صحیح المسند فی فضائل الصحابة ۶۶.

همچنین باری رسول خدا ﷺ فرمود:

(بینما أنا نائم شربت - یعنی اللبن - حتی أنظر إني الرّبي يجري في ظفري أو في أظفاري،

ثم ناولت عمر).

«در خواب دیدم شیر می‌خورم و تا آن قدر سیر شدم که آثار سیری را در انگشتان خود می‌دیدم. آن گاه ظرف شیر را به عمرؓ دادم».

حاضرین پرسیدند که تعبیر خواب شما چیست؟ فرمود: (العلم). «علم است»^۱.

باید گفت که وجه مشترک در تشابه شیر با علم این است که هر دو بسیار سودمند و مقوی می‌باشند. با این تفاوت که شیر غذای جسم و علم غذای روح است. و این حدیث حامل فضیلت بزرگی برای عمرؓ می‌باشد. ضمناً بیانگر این مطلب است که خوابها را نباید حمل بر ظاهر کرد بلکه نیاز به تعبیر دارند. و مراد از علم در اینجا علم سیاست در برخورد با مردم در روشنی قرآن و سنت است. و عمرؓ در این باره موفق‌ترین فرد خلفای راشدین محسوب می‌شود. چرا که سالهای خلافت ابوبکر صدیق بسیار اندک بود و فتوحات آن چنانی‌ای در دوران ایشان نصیب دولت اسلامی نشد، اما در زمان عمرؓ فتوحات زیادی نصیب مسلمانان گردید و با وجود گسترش روز افزون قلمرو اسلام، هیچ‌گونه اختلاف و دو دستگی اتفاق نیفتاد. اما در زمان عثمانؓ ترتیب امور به هم ریخت و اختلافات زیادی به وجود آمد و فتنه‌ها برپا گردید تا جایی که به کشته شدن خلیفه انجамید و علیؓ بر سر کار آمد و اختلافات هم چنان رو به افزایش گذاشت.

همچنین رسول خدا ﷺ فرمود: (بینما أنا نائم رأيت الناس عرضوا علي وعليهم قمص

فمنها ما يبلغ الثدي ومنها ما يبلغ دون ذلك، وعرض علي عمر وعليه قميص اجتره).

«در خواب دیدم که مردم در حالی که جامه‌هایی پوشیده بودند بر من عرضه می‌شدند. جامه‌های بعضی تا سینه و جامه‌های عده‌ای بلندتر بود. عمرؓ را در حالی دیدم که جامه‌اش مماس با زمین بود».

حاضرین گفتند: آن‌را چگونه تعبیر نمودی؟ فرمود: تعبیرش دین است^۲.

۱- فتح الباري (۴۶/۷).

۲- مسلم ش ۲۳۹۰.

۲- ترس و وحشت شیطان از عمر رضی الله عنه

سعد بن ابی وقاص می گوید: در حالی که تنی چند از زنان قریش نزد رسول خدا نشسته و با او گفتگو می کردند و صدایشان بلند بود، عمر رضی الله عنه اجازه ی ورود خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد. وقتی عمر رضی الله عنه وارد شد زنان قریشی چادرهای خود را به خود پیچیدند و به گوشه ای پناه بردند. رسول خدا خندید. عمر رضی الله عنه برای آن حضرت دعا کرد و گفت: الهی همیشه خندان باشی! اینجا چه خبر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(عجبت من هؤلاء اللاتي كن عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب).

«از رفتار این ها خنده ام می آید که با شنیدن صدای تو فوراً چادرهایشان را به خود پیچیدند».

عمر رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا! تو شایسته تری که از تو ترسند. و خطاب به آنان گفت: ای نادان ها! رعایت مرا می کنید و رعایت رسول خدا را نمی کنید؟ گفتند: بلی، تو آدم تند و خشنی هستی. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

(إيها يا ابن الخطاب، والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان سالكاً فجاً).

«ای عمر! به خدا سوگند! وقتی شیطان ببیند تو از راهی می آیی، او راه دیگری برای خود انتخاب خواهد کرد»^۱.

این روایت بیانگر فضیلت عمر رضی الله عنه است و پرده از این برمی دارد که عمر در حد وسیعی به آداب دینی التزام دارد، طوری که شیطان هیچ گونه راهی برای ورود به درون او را نمی یابد^۲.

ابن حجر می گوید: این حدیث بیانگر فضیلت ویژه ای برای عمر است و معنی آن چنین است که شیطان هیچ نوع سلطه ای بر عمر رضی الله عنه ندارد. البته این به معنای عصمت عمر از گناه نیست، چرا که اگر چه شیطان از نزدیک شدن با عمر می ترسد، اما چه تضمینی وجود دارد که از راه دور او را دچار وسوسه نکند، کاری که با دیگران انجام می دهد. و

۱- بخاری ۳۶۸۳، مسلم ۲۳۸۶.

۲- عقیده أهل السنة والجماعة (۳/۴۸۱).

در حدیث دیگری که طبرانی به روایت حفصه گزارش می‌دهد، آمده است که رسول خدا فرمود:

(إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَلْقَى عُمَرَ مِنْذُ أُسْلِمَ إِلَّا فَرُوجَهُ)^۱.

«از روزی که عمر^{رضی الله عنه} مسلمان شده است، هنگامی شیطان با او روبرو می‌شود پا به فرار می‌گذارد».

امام نووی می‌گوید: این حدیث حمل بر ظاهر می‌شود یعنی حقیقتاً شیطان از دیدن عمر^{رضی الله عنه} فرار می‌کند. اما عیاض می‌گوید: احتمال دارد که این حدیث نوعی تمثیل است یعنی عمر^{رضی الله عنه} آن چنان با شیطان فاصله گرفته است که شیطان در راهی قدم نمی‌گذارد که عمر^{رضی الله عنه} در آن قدم بگذارد. و این بیانگر آن است که عمر^{رضی الله عنه} با همه‌ی راه‌های شیطانی مخالف است. ابن حجر همان معنی نخست را ترجیح می‌دهد.^۲

۳- الهام شده‌ی این امت

رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرمود: (لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ)^۳.

«در میان امتهای پیشین کسانی بودند که به آن‌ها الهام می‌شد. اگر در میان امت من به کسی الهام بشود قطعاً عمر خواهد بود».

علما در شرح این حدیث سخنان مختلفی گفته‌اند. برخی معتقد اند که مراد از «محدث» کسی است که به او الهام می‌شود. برخی گفته‌اند: یعنی کسی که بدون اراده سخن حق بر زبان او جاری می‌گردد. و عده‌ای گفته‌اند یعنی فرشتگان با قلب او سخن می‌گویند و بعضی هم آن‌را به فراست معنی کرده‌اند.^۴

۱- طبرانی در اوسط.

۲- فتح الباری ۴۷/۷، و شرح نووی ۱۶۵/۱۵.

۳- بخاری ۳۶۸۹، مسلم ۲۳۹۸.

۴- فتح الباری ۵۰/۷ شرح النووی (۱۶۶/۱۵).

ابن حجر می گوید: علت اختصاص عمر رضی الله عنه به این مسأله به خاطر آن است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آیات زیادی به تأیید نظریات ایشان نازل گردید، البته نباید از اختصاص عمر رضی الله عنه به این مقام ویژه چنین پنداشت که او بر ابوبکر صدیق پیشی گرفته است.^۲

ابن قیم می گوید: فکر نکن که اختصاص عمر رضی الله عنه به این ویژگی، باعث تفضیل او بر ابوبکر صدیق می شود. چون همین فضیلت عمر رضی الله عنه یکی از فضایل بزرگ ابوبکر محسوب می شود. چرا که ابوبکر به خاطر کمال همنشینی با رسول خدا و سیراب شدن از سرچشمه فیوض نبوی به مقامی بالاتر از الهام دست یافته بود. و از فراست و درایت بیشتری برخوردار بود.^۳ (چنان که موضعگیری ایشان در مسأله اعلان وفات رسول خدا، اعزام لشکر اسامه و قتال با مرتدین گواه بر این مطلب است).

۴- قهرمانی سراغ ندارم که مانند عمر رضی الله عنه شگفتی ها بیافریند

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِي أَنْزَعُ بَدْلُو بَكْرَةَ عَلِي قَلِيب، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَنَزَعَ ذَنْبًا أَوْ ذَنْبَيْنِ نَزْعًا ضَعِيفًا وَاللَّهِ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَلَمْ أَرْ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيهَ حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضَرَبُوا بَعْطَنَ)^۴.

«در خواب دیدم که با دلو بزرگی آب می کشم. آن گاه ابوبکر آمد و یک یا دو دلو از آن کشید. سپس عمر رضی الله عنه آمد و آن را بدست گرفت و هیچ قهرمانی را سراغ ندارم که مانند او شگفتی ها بیافریند. او چنان آب کشید که همه ی مردم و شترانشان سیراب شدند و به استراحتگاه های خود برگشتند».

این حدیث به این نکته اشاره دارد که عمر رضی الله عنه شخصیتی با فضیلت است؛ آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سپس عمر رضی الله عنه آمد و آن را بدست گرفت و هیچ قهرمانی را سراغ ندارم که مانند او شگفتی ها بیافریند».

۱- فتح الباری (۵۱/۷).

۲- عقیده أهل السنة والجماعة (۳۴۸/۱).

۳- مفتاح دار السعادة (۲۵۵/۱).

۴- مسلم ش ۲۳۹۳.

این حدیث به صراحت به خلافت ابوبکر و عمرؓ و موفقیت‌های چشم‌گیر و فتوحات زمان آن‌ها دلالت می‌کند. با توجه به اینکه در دوران خلافت ابوبکر اهل رده از پای در آمدند و علی رغم اینکه مدت خلافت ایشان تنها دو سال و چند ماهی بود، اما خداوند برکت زیادی را در آن قرار داد و به منفعتهای زیادی دست یافتند، و هنگامی که ابوبکر صدیق وفات یافت، فاروق به عنوان خلیفه‌ی او معرفی شد و در دوران خلافت ایشان دایره‌ی اسلام گسترش پیدا کرد، به ویژه اینکه در دوران خلافت ایشان فتوحات بیشتری نصیب دولت اسلام گردید و شهرهای تازه‌ای تأسیس و ادارات دولتی متعددی راه اندازی شد. پس ابوبکر کاری را آغاز کرد و عمرؓ آن را تکمیل نمود.^۱

۵- غیرت عمرؓ و بشارت دادن رسول خدا او را به کاخی در بهشت رسول خدا ﷺ می‌فرماید: (رأيتني دخلت الجنة فإذا أنا بالرميصاء امرأة أبي طلحة وسمعت خشفة فقلت من هذا؟ فقال: هذا بلال ورأيت قصرًا بفنائها جارية، فقلت: لمن هذا؟ فقالوا: لعمر فأردت أن أدخله فأنظر إليه فذكرت غيرتك. فقال عمر: بأبي وأمي يا رسول الله أعليك أغار؟)^۲.

«در خواب دیدم که وارد بهشت شده‌ام و با رمیصا (همسر ابو طلحه) روبرو شدم. سپس صدای پاییی شنیدم. گفتم: این چه صدایی است؟ گفتند: صدای پای بلال است. و در آن جا کاخی دیدم که دوشیزه‌ای داخل آن بود. گفتم: این کاخ متعلق به چه کسی است؟ گفتند: از آن عمر است. می‌خواستم وارد آن بشوم، ولی به یاد غیرت افتادم. عمرؓ گفت: پدر و مادرم فدایت باد! غیرت من برای شما نیست».

و در روایتی آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:

(بينما أنا نائم رأيتني في الجنة فإذا امرأة تتوضأ إلى جانب قصر فقلت: لمن هذا القصر؟ قالوا لعمر فذكرت غيرته فوليت مدبراً. فبکی عمر وقال: أعليك أغار يا رسول الله؟)^۳.

۱- شرح النووي (۱۵/۱۶۱-۱۶۲).

۲- مسلم ش ۲۳۹۴.

۳- مسلم ش ۲۳۹۵.

«در خواب دیدم که وارد بهشت شده‌ام و با زنی روبرو شدم که در کنار کاخی وضو می‌گرفت. گفتم: این کاخ متعلق به چه کسی است؟ گفتند: از آن عمر است. پس به یاد غیرت او افتادم و از ورود بدان عقب نشینی کردم. عمر رضی الله عنه گریه کرد و گفت: ای رسول خدا! چگونه به خود اجازه می‌دهم در مقابل شما غیرت به خرج دهم؟»
این دو حدیث بیانگر جایگاه عمر رضی الله عنه نزد خدا و مقام او در بهشت می‌باشد، چرا که خواب انبیا بخشی از وحی الهی است.^۱

۶- محبوب‌ترین شخص نزد رسول خدا پس از ابوبکر

عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: بیشتر از همه چه کسی را دوست داری؟ فرمود: عائشه را. گفتم: از میان مردان چه کسی را؟ فرمود: پدرش را. گفتم: بعد از او چه کسی را؟ فرمود: عمر را. و بعد از او چند نفر دیگر را نام برد.^۲

۷- عمر رضی الله عنه و دریافت مژده‌ی ورود به بهشت

ابو موسی اشعری می‌گوید: من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از باغهای مدینه بودیم که مردی آمد و در زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: درب را باز کن و او را به بهشت مژده ده. من درب را باز کردم، دیدم ابوبکر است او را از آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود اطلاع دادم، او گفت: الحمد لله. بعد از آن نیز کسی آمد و در زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: درب را باز کن و او را نیز بشارت به بهشت ده. وقتی درب را باز کردم دیدم عمر رضی الله عنه است. او را نیز از آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود با خبر کردم، گفت: الحمد لله. سپس مرد دیگری در زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: درب را باز کن و او را هم در مقابل مشکلاتی که سر راهش می‌آید، بشارت به بهشت ده. وقتی درب را باز کردم دیدم عثمان است او را از آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود با خبر کردم، گفت: الحمد لله و به توفیق خدا.^۳

۱- عقیده أهل السنة والجماعة والصحابة (۱/۲۴۵).

۲- الإحسان فی صحیح ابن حبان (۲۰۹/۱۵)، مسلم ش ۲۳۸۴، و بخاری باب غزو ذات السلاسل ش ۴۱۰۰.

۳- البخاری، ك الصحابة ش: ۳۲۹۰.

پنجم: موضع‌گیری عمر رضی الله عنه در بیماری وفات رسول خدا

۱- موضع‌گیری عمر رضی الله عنه در بیماری وفات رسول خدا

عبدالله بن زمعه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری وفات به سر می‌برد، بلال ایشان را برای نماز فراخواند. آن حضرت فرمود: کسی را بگویند تا با مردم نماز گزارد. عبدالله بن زمعه می‌گوید: سراغ ابوبکر را گرفتم، ولی او را نیافتم. بنابراین، به عمر گفتم: برخیز و با مردم نماز بگزار. عمر جلو رفت و نماز را اقامه کرد. و چون دارای صدای بلندی بود (رسول خدا صدایش را تشخیص داد و) گفت: ابوبکر کجا است و افزود که مسلمانان و خدا جز ابوبکر کسی را نمی‌پسندند. این جمله را دو بار تکرار کرد. سپس کسی را دنبال ابوبکر فرستاد. او آمد و نمازهای بعدی را اقامه کرد. عمر به عبدالله بن زمعه گفت: وای بر تو، چه کردی با من؟ من فکر کردم رسول خدا به تو دستور داده تا مرا به اقامه‌ی نماز امر کنی، و اگر چنین تصویری به من دست نمی‌داد هرگز با مردم نماز نمی‌گزاردم، گفتم: نه به خدا سوگند، رسول خدا چنین دستوری به من نداده بود، اما وقتی ابوبکر را نیافتم، شما را برای انجام این وظیفه از همه بهتر یافتم.^۱

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: وقتی که بیماری پیامبر شدت گرفت، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دفتری بیاورید تا برای شما مطالبی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید.

عمر گفت: درد بیماری بر پیامبر چیره شده است. کتاب خدا برای ما کافی است. مردم در این باره اختلاف نظر پیدا کردند و سر و صدا زیاد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزد من اختلاف و منازعه شایسته نیست، برخیزید و بروید. ابن عباس می‌گفت: چه مصیبتی بزرگتر از این است که از نوشتن نامه‌ی رسول خدا جلوگیری به عمل آمد؟^۲

علما پیرامون این حدیث سخنان زیادی گفته‌اند که ما در اینجا بخشی از سخنان نووی شارح صحیح مسلم را متذکر می‌شویم: باید اذعان نمود که رسول خدا از تحریف و کتمان حق و دستورات شریعت چه در حال سلامتی و چه در حال بیماری معصوم می‌باشند و نمی‌توانند چیزی را اضافه و یا کم کنند. اما از این که دچار بیماری جسمی

۱- ابوداود، ۴۶۶ با سند صحیح.

۲- بخاری کتاب العلم، ۱۱۴.

بشوند معصوم نیستند، لازم به ذکر است که بیماری جسمی باعث هیچ گونه نقصی در مقام وی نمی‌شود و به شریعت او ضربه‌ای وارد نمی‌کند، چنان که باری دچار سحر و جادو شد و بیمار گردید و چیزهایی را فراموش می‌کرد، اما از آن جا که خداوند حفاظت دین را خود به عهده گرفته است، آن حضرت در مسایل شرعی دچار فراموشی نگردید.

در مورد نامه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری وفات می‌خواست بنویسد، سخنان مختلفی گفته شده است. بعضی گفته‌اند: می‌خواست خلیفه‌ی بعد از خود را مشخص نماید، تا در این خصوص دچار فتنه و آشوب نگردند. برخی گفته‌اند: می‌خواست خلاصه‌ای از امور مهم اسلام را به صورت منصوص بنویسد تا در آن‌ها اختلافی رخ ندهد. عده‌ای بر آنند که آن حضرت قصد نوشتن مطالبی را داشت ولی بعداً مصلحت را در ترک نوشتن آن دید.

اما این سخن عمر رضی الله عنه که گفت: «کلام خدا ما را کفایت می‌کند». علماً اتفاق نظر دارند بر اینکه سخن عمر بیانگر دانش عمیق ایشان در کلام خدا است، زیرا ایشان ترسید از اینکه مبدا پیامبر صلی الله علیه و آله متنی را بنویسد که چه بسا نتوانند آن را انجام دهند و در قبال آن دچار عقوبت گردند، زیرا آن‌چه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نوشت عبارت از نصوصی بود که قابلیت اجتهاد نداشت، از این رو عمر گفت: کتاب خدا ما را کافی است، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي أَلْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]

«ما هیچ چیزی را در کتاب فرو نگذاشته‌ایم».

همچنین آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳]

«امروز دینتان را برایتان تکمیل نمودم».

عمر می‌دانست که خداوند دین خود را کامل نموده است و دیگر جامعه بشری با گمراهی دچار نمی‌شود و خواست که پیامبر صلی الله علیه و آله را آسوده گرداند. بنابر این، عمر از ابن عباس و موافقانش داناتر و از فقه بیشتری برخوردار بود.

خطابی می‌گوید: هرگز جایز نیست که گفته شود عمر رضی الله عنه معتقد بوده که ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله دچار اشتباه شود و یا اینکه گمانی دیگر نسبت به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد که شایان حال آن حضرت نمی‌باشد، اما با توجه به اینکه بیماری رسول خدا شدت یافته بود و احتمال این که رسول خدا احکام جدیدی را صادر نمایند که امت توان عمل

کردن بر آن‌ها را نداشته باشد، عمرؓ به عنوان پیشنهاد گفت: ای رسول خدا! نیازی نیست شما خود را به زحمت بیندازید، کتاب خدا ما را کفایت خواهد کرد و در پرتو آن ما هرگز گمراه نخواهیم شد.

و این نخستین بار نبود که عمرؓ ابراز رأی می‌نمود، بلکه معمولاً ایشان در حضور رسول خدا ﷺ بیش از سایر صحابه جرأت ابراز رأی داشت و چه بسا رسول خدا پیشنهادات وی را می‌پذیرفت و در مسایلی که به ایشان وحی نمی‌شد، نظر او را تأیید می‌کرد. پس چه اشکالی دارد که این مسأله را نیز جزو همان مسایل به شمار آوریم. و گرنه رسول خدا کسی نبود که تصمیم به انجام کاری بگیرد و کسی مانع از اجرای آن شود. مگر همین عمر و دیگران در مسأله صلح با قریش و تن دادن به شروط آن‌ها شدیداً معترض نشدند، اما رسول خدا به اعتراض آنان اهمیتی نداد و قاطعانه آن‌چه را خود مصلحت می‌دانست، انجام داد.^۱

قاضی می‌گوید: کلمه‌ی «أهجر رسول الله؟» (لازم به یادآوری است که در صحیح مسلم و ... به این صورت آمده است، یعنی به صورت استفهام؛ و این روایت صحیح‌تر از آن روایت می‌باشد که با «هجر یهجر» روایت شده است). یکی از حاضران به عنوان اعتراض و به صورت پرسش انکاری گفت: مگر رسول خدا هذیان می‌گوید؟! یعنی خیر. بلکه آن‌چه می‌گوید حقیقت است و باید برای ایشان آن‌چه می‌خواهد فراهم سازیم که عمرؓ در جواب این شخص گفت: کتاب خدا ما را کفایت می‌کند.^۲

شیخ طنطاوی می‌گوید: عمرؓ به اظهار نظر در حضور رسول خدا عادت کرده بود و رسول خدا گاهی پیشنهادات او را می‌پذیرفت و گاهی نمی‌پذیرفت. در اینجا احتمال دارد که رسول خدا پیشنهاد عمر را پذیرفته و از خواستن قلم و کاغذ منصرف شده است و اگر نه رسول خدا کسی نبود که از اظهار حق به خاطر مخالفت عمر و امثال او خودداری نماید.^۳

۱- صحیح السیرة النبویة ص ۷۵۰ به نقل از شرح مسلم (۹۰ / ۱۱).

۲- شرح النووي (۹۰ / ۱۱)، فصل الخطاب في مواقف الأصحاب: غرسي ص ۴۱.

۳- أخبار عمر ص ۴۶.

۲- موضع گیری عمر فاروق در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

خبر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون صاعقه‌ای در مدینه پیچید و مردم را مصیبت زده کرد. وفات آن حضرت برای بسیاری از مسلمانان از جمله برای عمر بن خطاب غیر قابل قبول و غیر قابل تحمل بود. چنان که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت، عمر بن خطاب برخاست و گفت: بعضی از منافقین فکر می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نموده است در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمرده، بلکه مانند موسی علیه السلام به ملاقات پروردگار خود رفته است و همان طور که موسی بعد از چهل روز برگشت، رسول خدا نیز بر خواهد گشت و دست و پای کسانی را قطع خواهد کرد که می‌گویند مرده است^۱.

ولی ابوبکر با شنیدن خبر وفات رسول خدا بدون این که با کسی سخنی بگوید وارد حجره عائشه شد و لحاف را از چهره‌ی رسول خدا برداشت و بوسه‌ای به صورتش زد و گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، دو بار نخواستی مرد. مرگی که خدا در سرنوشت شما نوشته بود همین است. سپس چهره‌ی رسول خدا را پوشانید و از حجره بیرون آمد، دید که عمر با مردم سخن می‌گوید. ابوبکر به ایشان گفت: صبر کن ای عمر! خاموش باش. اما او همچنین به سخنانش ادامه داد. ابوبکر ناچار شروع به سخنرانی نمود. مردم عمر را رها نموده گرد او جمع شدند. ابوبکر پس از حمد و ثنای خدا، گفت: ای مردم! هر کس از شما محمد را پرستش می‌کرده، او اکنون وفات نموده و از دنیا رفته است و هر کس خدا را پرستش می‌کرده، خدا زنده و پاینده است، و مرگ به سراغش نخواهد رفت. و این آیه را تلاوت نمود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنُيْضِرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۴۴]

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته اند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب بر می‌گردید (و اسلام را رها می‌کنید) و هر کس به عقب بازگردد هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

ابوهریره می‌گوید: به خدا سوگند گویا مردم تا آن لحظه از وجود چنین آیه‌ای در قرآن بی‌اطلاع بودند. عمرؓ می‌گوید: وقتی ابوبکر این آیه را تلاوت نمود پاهایم بی‌اختیار گردید و نقش زمین شدم و تازه یقین نمودم که رسول خدا وفات نموده است^۱.

۱- البخاری، ك الجنائز، ش ۱۲۴۲.

مبحث سوم عمر رضی الله عنه در خلافت صدیق

نخست: نقش عمر رضی الله عنه در سقیفه ی بنی ساعده و بیعت با ابوبکر

بعد از وفات رسول خدا، انصار در محلی به نام سقیفه ی بنی ساعده نزد سعد بن عبادہ جمع شدند و گفتند: باید امیری از ما (انصار) و امیری از شما (مهاجرین) تعیین شود. ابوبکر، عمر و ابو عبیده بن جراح با شنیدن این خبر، راهی سقیفه شدند. عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت سخن براند، اما ابوبکر او را ساکت گرداند، او می گوید: من سخنان خوبی برای گفتن فراهم کرده بودم اما ابوبکر به من مجال نداد و با بهترین وجه سخن گفت. او به انصار گفت: ما امیر و شما وزیر و معاون هستید. حباب بن منذر گفت: به خدا سوگند! ما این را نمی پذیریم. حتما باید امیری از ما و امیری از شما باشد. ابوبکر گفت: خیر، بلکه ما امیر و شما وزیر و معاون هستید. و افزود که قریش از میان همه ی عربها دارای معیشتی متوسط و نسبی والا هستند. پس با یکی از این دو نفر (عمر و ابو عبیده) بیعت کنید. عمر رضی الله عنه بلافاصله گفت: ما با تو بیعت می کنیم و بهترین ما هستی و محبوبترین ما نزد رسول خدا بودی. این را گفت و دست او را گرفت و بیعت کرد و بقیه نیز بیعت کردند.^۱

خداوند از عمر رضی الله عنه راضی باد که توانست شراره های اختلاف را که به فتنه ی بزرگی منجر می شد در همان نطفه خفه نماید، چرا که اگر او مبادرت به چنین کاری نمی کرد، احتمال آن می رفت که انصار فردی از میان خود به عنوان خلیفه تعیین بکنند، آن گاه یقینا همه ی مسلمانان او را نمی پذیرفتند و جنجال بزرگی رخ می داد. بنابراین، عمر رضی الله عنه سریع آشوب را خاموش گرداند،^۲ و خطاب به انصار گفت: ای گروه انصار! مگر نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را دستور داد تا با ما نماز گزارد؟ پس چه کسی می خواهد که ابوبکر پشت سر او باشد؟ همه گفتند: پناه بر خدا از اینکه ابوبکر پشت سر ما نماز

۱- مسند أحمد (۲۱۳/۱) أحمد شاکر آن را صحیح قلمداد کرده است.

۲- الحکمة فی الدعوة إلى الله، سعید القحطانی ص ۲۲۶.

بگذارد.^۱ آن گاه به ابوبکر گفت: دست را دراز کن. و نخست خودش بیعت کرد، سپس همه‌ی انصار و مهاجرین بیعت کردند.^۲

روز سه شنبه، ابوبکر بر منبر نشست و قبل از این که ابوبکر چیزی بگوید، عمر برخاست و پس از حمد و ثنای خدا، گفت: من دیروز سخنی در میان شما گفتم که نه آن را خدا در کتابش گفته و نه رسول خدا به من آن را توصیه نموده است. بلکه به نظرم رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست ما را در این مسأله راهنمایی بکند. و اکنون کتاب خدا در میان شما است که رسول خدا نیز توسط آن هدایت پیدا نمود. و اگر به آن چنگ بزنید راهیاب می‌شوید، و افزود که خداوند کار شما را به دست بهترین شما که یار غار رسول خدا است سپرده، پس برخیزید و با او بیعت کنید. آن گاه بیعت عمومی بعد از بیعت سقیفه شروع شد.^۳

بدین صورت، عمر رضی الله عنه مردم را به بیعت با ابوبکر تشویق نمود و متقاعد ساخت، تا این که همه به خلافت ایشان راضی شدند و خدا امت اسلام را از فتنه و اختلافی که در شرف بروز بود نجات داد. و حقا شایسته است که نقش عمر رضی الله عنه و موضع‌گیری ایشان در این زمینه، با آب طلا در پیشانی تاریخ اسلام نگاشته شود.^۴

عمر رضی الله عنه از این واهمه داشت که مسلمانان پراکنده شوند و آتش فتنه به میان آنان رخنه کند، از این رو در راستای بیعت با ابوبکر برآمد و مردم را برای بیعت عمومی با ابوبکر تحریک نمود، این عمل عمر بعد از یاری خداوند، باعث شد که مسلمانان از بزرگترین بلای خانمانسوزی نجات یابند که بدان‌ها نزدیک شده بود.^۵

۱- محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (۱/۲۸۰).

۲- البخاري، ك فضائل الصحابة. رقم ۳۶۶۸.

۳- البداية والنهاية (۳۰۵/۶، ۳۰۶) با سند صحيح.

۴- الحکمة فی الدعوة إلى الله ص ۲۲۷.

۵- الخلفاء الراشدون، عبد الوهاب النجار ص ۱۲۳.

دوم: گفتگوی عمرؓ با ابوبکر در مورد قتال با مانعین زکات و اعزام لشکر اسامه

ابوهریرهؓ می‌گوید: هنگامی که رسول خدا وفات یافت و ابوبکر جانشین ایشان گردید و عده‌ای از عربها مرتد شدند، عمر گفت: ای ابوبکر! چگونه می‌خواهی با مردم بجنگی در حالی که رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

(أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: لا إله إلا الله، فمن قال: لا إله إلا الله، عصم مني ماله ونفسه إلا بحقه، وحسابه على الله).

«من موظفم که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. آن‌گاه مال و جان خود را حفاظت کرده اند؟».

ابوبکر گفت: به خدا سوگند من با کسانی که در میان نماز و زکات فرق قایل باشند خواهم جنگید، چرا که زکات فریضه‌ای مالی است. به خدا سوگند! اگر بزغاله‌ای (بچه‌بز) را که در زمان رسول خدا می‌داده‌اند، اکنون ندهند با آن‌ها می‌جنگم. عمرؓ می‌گوید: به خدا سوگند! دریافتم که خداوند به ابوبکر در مورد جنگ شرح صدر نصیب کرده است، پس دانستم که موضع‌گیری ایشان بر حق است^۱.

زمانی که برخی از صحابه، مشوره دادند که لشکر اسامه تا زمان آرامش امور در مدینه بماند، اسامه، عمر بن خطاب را از قرارگاه لشکر که مکانی به نام جرف بود، نزد ابوبکر به مدینه فرستاد و لذا از او اجازه گرفت تا مردم را برگرداند و گفت: چهره‌های شاخص مسلمانان با من هستند. و می‌ترسم که به خلیفه‌ی مسلمین و شهر رسول خدا آسیبی برسد، و مسلمانان از طرف مشرکین مورد تجاوز قرار بگیرند^۲.

اما ابوبکر نپذیرفت و تاکید داشت که لشکر باید مسیر خود را به سوی شام ادامه دهد. همچنین عده‌ای از انصار، عمرؓ را فرستادند تا با ابوبکر در مورد امارت اسامه سخن بگویند که او جوانی کم سن و سال است و بهتر است به جای او مردی بزرگ سال انتخاب شود. وقتی عمرؓ در این زمینه با ابوبکر سخن گفت: ابوبکر فوراً از جا پرید و دست بر محاسن عمرؓ گذاشت و گفت: مادرت به عزایت بنشیند، فردی را که رسول

۱- البخاری، ك استتابة المرتدين والمعاندين رقم ۶۵۶۶.

۲- الكامل: ابن الأثير (۲/۲۲۶).

خدا، امیر تعیین کرده است من او را عزل کنم؟ وقتی عمر رضی الله عنه به سوی مردم بیرون شد. گفتند: چه خبر داری؟ مادرانتان به عزایتان بنشینند، متفرق شوید. من به خاطر شما مورد سرزنش خلیفه‌ی رسول خدا قرار گرفتم.^۱

سوم: عمر رضی الله عنه و بازگشت معاذ از یمن و فراست وی در مورد ابومسلم خولانی و پیشنهاد وی در مورد امارت سعید بن ابان بر بحرین

۱- عمر رضی الله عنه و برگشت معاذ از یمن

معاذ بن جبل در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله در یمن ماند و به دعوت و جهاد خود ادامه داد و بعد از رحلت رسول خدا، به مدینه بازگشت. عمر رضی الله عنه به ابوبکر گفت: اموال اضافی این مرد را بگیر و به اندازه‌ی امرار معاش برای او بگذار. ابوبکر گفت: رسول خدا او را به یمن فرستاده تا به او چیزی بدهد. بنابراین، من نمی‌توانم چیزی از او بگیرم مگر این که خودش بدهد. و هنگامی که عمر دید ابوبکر نظر وی را نادیده می‌گیرد، در حالی که به درست بودن نظر خود قناعت داشت، عمر رضی الله عنه نزد خود معاذ رفت و با او در این باره گفتگو کرد. معاذ نیز حاضر نشد اموالش را برگرداند و گفت: رسول خدا مرا به یمن فرستاده است و قصد داشته چیزی به من بدهد. عمر دیگر بیش ابوبکر نرفت تا دوباره این پیشنهاد را با وی در میان بگذارد، عمر می‌خواست در راستای خیر و منفعت معاذ و مسلمانان قدم بردارد، اما این معاذ است که به نصیحت عمر پشت پا می‌زند و آن را نمی‌پذیرد، و عمر نیز صاحب چنان قوه‌ی اجرایی نیست که بتواند با معاذ روبرو شود. عمر رضی الله عنه بعد از این که نتوانست ابوبکر و همچنین معاذ را متقاعد سازد، از این که به وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر خود عمل کرده بود، خرسند بود. ولی دیری نگذشت که معاذ نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: در خواب دیده‌ام که در آبی غرق می‌شوم و تو مرا از آن نجات می‌دهی.^۲ سپس معاذ پیش ابوبکر رفت و تمام ماجرا را برای او تعریف کرد و سوگند یاد نمود که چیزی را کتمان نمی‌نماید.

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۶).

۲- شهید المخراب ص ۶۹ به نقل از: الاستیعاب (۳/۳۳۸).

پس ابوبکر گفت: چیزی را که به تو هبه نموده ام پس نمیگیرم. عمر گفت: این زمانی است که آن چیز حلال و پاک باشد. و در روایتی آمده: ابوبکر به معاذ گفت: حساب بده. معاذ در جواب گفت: آیا دو حساب بدهم؟. حسابی به خدا و حسابی به شما؟ سوگند به خدا که بعد از این مسئولیت هیچ کاری را از شما نمی‌پذیرم.

۲- فراست عمرؓ در مورد ابومسلم خولانی

عمرؓ از فراست و ذکاوت بالایی برخوردار بود. چنان که ذهبی روایتی نقل کرده است که اسود عسی در یمن ادعای نبوت کرد و ابومسلم خولانی را احضار نمود، و او را در آتشی بزرگ انداخت. ابومسلم از آن آتش جان سالم به در برد. اطرافیان اسود به او گفتند: اگر این مرد را از اینجا تبعید نکنی، پیروانت را منصرف خواهد کرد. اسود ناچار او را از یمن طرد کرد. ابومسلم راهی مدینه منوره شد و چون آنجا رسید، در کنار مسجد پیامبر از مرکب پایین آمد و وارد مسجد شد. عمرؓ به سوی او رفت و گفت: از کجا می‌آیی؟ ابومسلم گفت: از یمن. پرسید: از مردی که آن دروغگو او را در آتش انداخت چه خبر داری. ابو مسلم گفت: آن شخص عبدالله بن ثوب نام دارد. عمرؓ او را شناخت و گفت: تو را به خدا سوگند! خودت نیستی؟ ابومسلم گفت: بلی. عمرؓ او را در آغوش گرفت و به گریه افتاد. سپس او را نزد ابوبکر برد و گفت: خدا را شکر که نمردم و در امت محمدؐ شخصی را دیدم که همچون ابراهیم خلیل، در آتش انداخته شد.^۱

۳- رأی عمر در مورد امارت أبان بن سعید بر بحرین

ابوبکرؓ در تعیین امرا و فرماندهان به رایزنی می‌پرداخت، چنان که با مشاورین خود در مورد امیری که به بحرین بفرستد، مشورت نمود. عثمانؓ گفت: مردی را بفرست که رسول خدا فرستاده بود، آنها او را می‌شناسند و او آنها را می‌شناسد - هدف عثمان، علاء بن حضرمی بود - عمرؓ گفت: أبان بن سعید بن عاص را بر امارت بحرین مجبور

۱- سیر أعلام النبلاء (۸/۴ - ۹)، أصحاب الرسول (۱/۱۳۷).

۲- کنز العمال (۵/۶۲۰) رقم ۱۴۰۹۳.

کن چرا که او هم پیمان آنها است. ابوبکر گفت: من نمی‌توانم مردی را مجبور به کاری کنم که می‌گوید: بعد از رسول خدا برای هیچ کس کار نمی‌کنم. سپس ابوبکر، علاء بن حضرمی را به عنوان امیر بحرین تعیین کرد.^۱

چهارم: مخالفت با ابوبکر

عمر رضی الله عنه در دو مورد زیر با ابوبکر رضی الله عنه به مخالفت برخاست:

۱- رأی عمر رضی الله عنه در مورد عدم پذیرش خون‌بهای مسلمانان در جنگ با مرتدین وفد بزاخه که متشکل از طوائف اسد و غطفان بود، برای صلح نزد ابوبکر آمد. ابوبکر آنها را در میان جنگی خانمان‌سوز و صلحی ذلت‌آمیز اختیار داد. آنها که از ادامه‌ی جنگ به ستوه آمده بودند گفتند: صلح ذلت‌آمیز کدام است؟ ابوبکر گفت: این که هر چه ما از شما گرفته‌ایم مال غنیمت است و هر چه شما از ما گرفته‌اید به ما برگردانید و خون‌بهای کشته‌شدگان ما را بپردازید و اما کشته‌های شما در آتش به سر خواهند برد و شما با کسانی که به دم شترها چسبیده‌اند همکاری ننمایید. سپس ابوبکر در این باره با اطرافیانش مشورت نمود. عمر رضی الله عنه گفت: من در همه‌ی موارد یاد شده با شما موافق هستم به جز در گرفتن خون‌بها، چرا که مسلمانان در راه خدا جهاد نموده و کشته شده‌اند و مزد خود را از خدا دریافت خواهند کرد و نیازی به گرفتن خون‌بها نیست. سپس دیگران نیز رأی او را ستودند و پذیرفتند.^۲

۲- بخشیدن قطعه زمین به اقرع بن حابس و عینه بن حصن

عینه بن حصن و اقرع بن حابس نزد ابوبکر آمدند و گفتند: نزد ما زمین شوره‌زار است که فعلاً قابل استفاده نیست اگر آنها را به ما ببخشی شاید بتوانیم آنها را آباد سازیم. ابوبکر رضی الله عنه پس از مشورت با اهل مجلس، زمین مورد نظر را به آنها بخشید و برای این منظور نامه‌ای نوشت و گفت: این را نزد عمر رضی الله عنه ببرید و او را نیز شاهد بگیرید. آنها نزد عمر رضی الله عنه رفتند، دیدند که شترش را روغن می‌مالد. گفتند: خلیفه نامه‌ای فرستاده است تا آنها را بر شما

۱- القیود الواردة على سلطة الدولة وعبد الله الكيلاني ص ۱۶۹.

۲- أخبار عمر ص ۳۶۲ به نقل از: الرياض النضرة، نیل الأوطار (۲۲/۸).

قرائت کنیم و شما را بر آن شاهد قرار دهیم بعد از این که نامه را خواندند. عمرؓ نامه را از دست آن‌ها گرفت و آن‌چه را در آن بود محو نمود. آن‌ها ناراحت شدند و به او بد و بیراه گفتند. عمرؓ گفت: رسول خدا اگر به شما چیزی می‌بخشید به خاطر تألیف قلبتان بود، چرا که اسلام هنوز ضعیف بود، اما اکنون که خداوند اسلام را همه جا نیرومند و غالب ساخته است نیازی به تألیف قلب شما وجود ندارد، بروید و کار و کوشش کنید. آن‌ها به ابوبکر مراجعه کردند و گفتند: ما نمی‌دانیم که تو خلیفه‌ای یا عمر؟ ابوبکر گفت: اگر عمر بخواهد او خلیفه است. سپس عمرؓ نزد ابوبکر آمد و گفت: زمینی که به این‌ها بخشیده‌ای زمین شخصی شما است یا متعلق به همه‌ی مسلمانان است؟ ابوبکر گفت: متعلق به همه‌ی مسلمانان است. عمرؓ گفت: پس چرا آن‌را به این دو نفر بخشیده‌ای؟ ابوبکر گفت: این کار با مشورت مسلمانان حاضر در مجلس صورت گرفته است. عمرؓ گفت: مگر آنان نماینده‌ی تک تک مسلمانان هستند؟! ابوبکرؓ گفت: من به شما گفته بودم که تو از من در امر خلافت قوی‌تری ولی تو نپذیرفتی و آن‌را به گردن من انداختی^۱.

این جریان بیانگر آن است که در عهد خلفای راشدین احکام دولتی بر اساس شورا صادر می‌شده است. و خلیفه‌ی رسول خدا در همه‌ی امورات بزرگ و کوچک با مسلمانان مشورت می‌نمود و هیچ فرمانی را بدون مشورت با مسلمانان، صادر نمی‌نمود^۲. چنان که گاهی خلیفه‌ی مسلمانان، از رأی و نظر خود به نفع دیگران منصرف می‌شد. و این نشانگر چهره‌ی حقیقی شورا است که همگام با دستورات خدا و قوانین حلال و حرام پیش می‌رفت، نه آن‌چه امروز به نام پارلمان و مجلس شورا از آن یاد می‌شود و جز ظلم و استبداد و حق‌کشی چیز دیگری از آن عاید ملت‌ها نمی‌گردد^۳.

پنجم: گردآوری و تدوین قرآن کریم

در جنگ یمامه تعداد زیادی از قاریان قرآن شهید شدند. بنابراین ابوبکر صدیق به مشورت عمر فاروق، به فکر جمع‌آوری و تدوین قرآن افتاد و دستور به جمع‌آوری

۱- محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (۱/۲۶۲).

۲- استخلاف أبو بکر الصديق، جمال عبد الهادي ص ۱۶۶، ۱۶۷.

۳- همان مصدر ص ۱۶۷.

پارچه‌ها، استخوان‌ها، پوستها و نی‌هایی داد، که بر آن‌ها قرآن نوشته شده بود. همچنین حافظان کل قرآن و کسانی را که بخش‌هایی از قرآن را حفظ کرده بودند^۱ گردآوری نمود. و کار تدوین و جمع‌آوری قرآن را به صحابی بزرگوار؛ زید بن ثابت انصاری سپرد. زید می‌گوید: بعد از جنگ یمامه، ابوبکر کسی را دنبال من فرستاد. وقتی حاضر شدم عمر رضی الله عنه نیز آن‌جا حضور داشت. ابوبکر گفت: عمر می‌گوید: در این جنگ تعداد زیادی از قاریان قرآن کشته شدند و اگر در جنگهای دیگر نیز قاریان از بین بروند، می‌ترسم که بخشی از قرآن را از دست بدهیم. و با این استدلال به من پیشنهاد جمع‌آوری قرآن را داد. من در ابتدا نپذیرفتم و گفتم: چطور مبادرت به انجام کاری بکنم که رسول خدا نکرده است. ولی عمر دست بردار نشد و آن قدر اصرار کرد تا این که خداوند به من نیز در این زمینه شرح صدر نصیب کرد، و من هم بر این رای شدم، و تو مرد جوان و مورد اعتمادی می‌باشی و کاتب وحی بوده‌ای، پس قرآن را گردآوری کن. زید می‌گوید: به خدا! اگر مرا به حمل کوهی موظف می‌نمودند برایم راحت‌تر از مسئولیتی بود که به گردنم انداختند^۲.

از جریان گردآوری قرآن نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- گردآوری قرآن در نتیجه‌ی شهادت بسیاری از قاریان قرآن در جنگهای رده تصویب گردید. و این بیانگر آن است که علما و قاریان قرآن پیشاپیش دیگران در مبارزه و جهاد شرکت می‌کردند و با علم و عمل و شمشیر از اسلام حفاظت به عمل می‌آوردند. و مصداق کامل این آیه بودند: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] بهترین گروهی که برای نفع رسانی به مردم انتخاب شده است، بنابراین شایسته است که علما و قاریان در هر زمان به آن‌ها اقتدا نمایند.

۲- گردآوری قرآن بر اساس اصل معروف به «مصلح مرسله» انجام گرفت. چنان که وقتی ابوبکر، خطاب به عمر رضی الله عنه گفت: چطور مبادرت به انجام کاری کنم که

۱- حروب الردة وبناء الدولة الإسلامية، أحمد سعيد ص ۱۴۵.

۲- بخاری: ۴۹۸۶.

رسول خدا نکرده است؟ عمرؓ گفت: این کاری است که به نفع مسلمانان خواهد بود. پس در ابتدا این کار به خاطر مصلحت عمومی انجام گرفت و بعداً پیرامون آن اجماع منعقد گردید. و این بیانگر آن است که مصلحت مرسله می‌تواند تکیه گاهی برای اجماع باشد.

۳- همچنین از این جریان به کیفیت اجتهاد صحابه پی می‌بریم که در فضایی آرام و پس از گفتگو و ارائه‌ی ادله، تسلیم رأیی می‌شدند که آن‌را صائب تشخیص می‌دادند و بدین صورت بسیاری از احکام اجتهادی را آفریدند.^۱

۱- الاجتهاد في الفقه الإسلامي، عبد السلام السليماني ص ۱۲۷.

فصل سوم

تعیین خلافت عمر رضی الله عنه توسط ابوبکر، برنامه‌های حکومتی ایشان و زندگی شخصی وی

مبحث اول: استخلاف عمر رضی الله عنه توسط ابوبکر و پایه‌های نظامی آن

مبحث دوم: ویژگیهای عمر، زندگی خانوادگی و احترام ایشان به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

مبحث سوم: زندگی اجتماعی عمر رضی الله عنه و اهمیت ایشان به امر به معروف و نهی از منکر

مبحث چهارم: اهمیت دادن به علم، علما و داعیان

مبحث پنجم: توسعه و آبادانی و کنترل بحران‌ها در زمان عمر رضی الله عنه

مبحث اول

استخلاف عمر رضی الله عنه توسط ابوبکر و پایه‌های نظامی او

نخست: استخلاف عمر توسط ابوبکر

هنگامی که بیماری ابوبکر رضی الله عنه شدت گرفت، مردم را جمع کرد و گفت: شما حال مرا می‌بینید و من گمان نمی‌کنم بیش از این در میان شما زنده بمانم. بیعتی که با من کرده بودید، تمام شده است و مسئولیتی را که به من سپرده بودید به شما باز می‌گردانم. پس از میان خود کسی را برگزینید تا این مسئولیت را به عهده گیرد. و چون می‌ترسم دچار اختلاف و تفرقه شوید بهتر است قبل از این که چشم از جهان فروبندم کسی را انتخاب کنید.^۱

سران اصحاب با یکدیگر مشورت کردند و هر کدام می‌کوشید تا امر خلافت را به دیگری محول نماید که صلاحیت و اهلیت این امر مهم را در او می‌دید تا این که سرانجام به خلیفه گفتند: هر که را شما تعیین کنید، ما نیز خواهیم پذیرفت. خلیفه گفت: پس مرا مهلت دهید تا ببینم چه کسی برای خدا و دین و بندگان خدا مفیدتر خواهد بود. سپس عبدالرحمان بن عوف را طلبید و گفت: رأی تو در مورد عمر رضی الله عنه چیست؟ عبدالرحمان گفت: شما او را بهتر از من می‌شناسید. ابوبکر گفت: با این حال نظر شما چیست؟ عبدالرحمان گفت: به خدا! او بهتر از هر کسی دیگر است. همچنین از عثمان در مورد عمر رضی الله عنه پرسید. عثمان گفت: تا جایی که من او را می‌شناسم گمان می‌کنم باطن وی به مراتب بهتر از ظاهرش باشد. و در میان ما کسی بهتر از او وجود ندارد. پس اسید بن حضر را طلبید و با او نیز این مسأله را در میان گذاشت. اسید گفت: بعد از شما او را از همه بهتر می‌دانم، چون او با کارهای نیک موافقت می‌کند و نسبت به کارهای بد اعلام نارضایت می‌نماید، و نهان وی از ظاهرش بهتر است و بعد از تو فردی بهتر و قوی‌تر از او این مسئولیت را به عهده نخواهد گرفت. بدین صورت، ابوبکر با سعید بن زید و افراد زیادی از مهاجرین و انصار در این مورد گفتگو کرد و همگی سخنان مشابهی گفتند. جز طلحه بن عبیدالله که به دلیل خشونت و تندخویی عمر، گفت: فردا جواب خدا را چه

۱- البدایة والنهاية (۱۸/۷)، تاریخ الطبری (۴/۲۳۸).

می‌دهی که بگوید: چرا چنین مرد تندخویی را بر بندگانم گماردی؟ ابوبکر گفت: آیا می‌خواهید از طریق خداوند مرا بترسانید؟ ناامید و رسوا است کسی که می‌خواهد به ظلم و ستم کارهای شما را جلو ببرد، در حضور خدا می‌گویم: بار الها! بهترین فرد امت را بر آن‌ها گمارده‌ام^۱. و افزود که خشونت وی به خاطر آن است که من بیش از اندازه نرم و مهربانم و فردا که به خلافت برسد دست از بسیاری از این خشونت‌ها برخواهد داشت^۲.

آنگاه ابوبکر عهدنامه‌ای نوشت و به همه جا فرستاد. در آن عهدنامه چنین نوشت: به نام خدا: این چیزی است که ابوبکر بن قحافه در حالی که دنیا را ترک کرده و به سوی آخرت رهسپار گردیده آن را نوشته است: من برای خدا، پیامبر، دین اسلام، خودم و شما خواهان خیر و خوبی هستم. اگر (مردی که انتخاب کرده‌ام) عدالت را پیشه کند همان طور که من گمان می‌برم، بسیار خوب خواهد بود و اگر نه هر کس مسئول کاری است که انجام می‌دهد و من خیرخواه همه‌ی شما هستم. و از غیب خبر ندارم و این آیه را نوشته بود:

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ [الشعراء: ۲۲۷]

«و کسانی که ستم می‌کنند به زودی خواهند دانست که بازگشتشان به کجا و سرنوشتشان چگونه است».

انتصاب عمر رضی الله عنه در واقع آخرین دلسوزی و نصیحت ابوبکر برای این امت بود. او می‌دید که دنیا با همه‌ی مظاهر فریبنده‌اش روی آورده است و ملتش را نیز می‌شناخت که از قدیم با تنگ‌دستی و ناداری دست و پنجه نرم کرده است و بیم آن می‌رفت که بیش از حد شیفته‌ی دنیا بشوند و جلوه‌های کاذب آن، دیدگان‌شان را خیره سازد. چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن برحذر داشته^۳، فرموده است:

(فو الله ما الفقر أخشى عليكم، ولكن أخشى عليكم أن تبسط عليكم الدنيا كما بسطت على من كان قبلكم، فتنافسوها كما تنافسوها وتهلككم كما أهلكتهم).

۱- الكامل لابن الأثير (۲/ ۷۹)، التاريخ الإسلامي محمود شاکر ص ۱۰۱.

۲- الكامل: ابن اثير ۷۹/۲.

۳- تاريخ الإسلام للذهبي عهد الخلفاء ص ۶۶-۱۱۷، أبو بکر رجل دولة ص ۹۹.

«به خدا من از این دنیا نمی‌ترسم که فقر دامنگیر شما می‌شود بلکه می‌ترسم که دنیا بر شما به قدری گسترده شود که برای پیشینیان گسترده شده بود. پس شما در آن به رقابت بيفتید و همان طور که آن‌ها هلاک و نابود شدند، نابود شوید»^۱.

آری، ابوبکر بیماری مهلک را به خوبی تشخیص داد و داروی مناسبی برای آن تجویز نمود. او رهبری امت را به مردی سپرد که مانند کوه استوار بود و دنیا با دیدن آن مأیوس می‌شد. او مردی بود که رسول خدا درباره‌ی او گفته بود: ای ابن خطاب! به خدا سوگند که شیطان در راهی که تو در آن قدم نهی، قدم نمی‌گذارد.^۲

آری، تمامی رویدادهای خطرناک و تندبادهای بنیان بر افکن بعد از شهادت عمر رضی الله عنه پدید آمدند. پس انتخاب ابوبکر، واقعا انتخابی به جا و بسیار مناسب بود که بیانگر ذکاوت و فراست ایشان می‌باشد. چنان که ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: ذکاوت‌مندترین انسان‌ها سه نفر هستند که عبارت‌اند از: دختر شعیب که در مورد موسی گفت:

﴿قَالَتْ لِحَدِيثِهِمَا يَأْتِيَنَّكَ أَسْتَجِرُّهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ أَسْتَجَرْتُ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ (۳۶)

[القصص: ۲۶]

«یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر من! او را استخدام کن چرا که بهترین کسی را که باید استخدام کنی شخصی است که نیرومند و درستکار باشد».

و کسی که یوسف را خریداری نمود و به همسرش گفت:

﴿أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَخْذَهُ وَلَدًا﴾ [یوسف: ۲۱]

«به همسرش گفت: او را گرامی بدار شاید برای ما سودمند افتد یا اصلا او را به فرزندی بپذیریم».

و ابوبکر که عمر را جانشین خود قرار داد^۳. چرا که عمر رضی الله عنه در میان این امت و امواج فتنه‌ها سد محکمی بود^۴.

۱- بخاری ۳۱۵۸.

۲- بخاری ۴۶۸۳.

۳- مجمع الزوائد (۲۶۸ / ۱۰) صحیح الإسناد.

۴- أبو بکر رجل الدولة ص ۱۰۰.

اما وقتی عمر رضی الله عنه از این تصمیم ابوبکر در مورد جانشینی خود اطلاع یافت نزد او رفت و از پذیرفتن چنین مسئولیتی عذر آورد. ولی ابوبکر نپذیرفت و با او به تندی سخن گفت و در نهایت او را متقاعد ساخت.^۱

آنگاه ابوبکر در میان مردم رفت و به ایراد سخنرانی پرداخت و گفت: آیا شما به من اجازه می‌دهید، کسی را خلیفه‌ی شما تعیین بکنم؟ به خدا سوگند من از طرف خودم تصمیم نمی‌گیرم و نه قصد دارم از خویشاوندان خود کسی را مقرر کنم. بلکه من عمر را بعد از خود خلیفه تعیین کرده‌ام پس از او بشنوید و اطاعت کنید. همه یکصدا گفتند: می‌شنویم و اطاعت می‌کنیم.^۲

سپس ابوبکر دست به دعا برداشت و گفت: بار الها! من او را بدون اجازه‌ی پیامبرت خلیفه تعیین کردم و هدفی جز اصلاح امور مسلمانان نداشتیم و ترسیدم که مبادا دچار فتنه و اختلاف بشوند و در این مورد رایزنی کردم و بهترین فردی را که بیش از همه شیفته رشد و هدایت آنان بود برگزیدم و اکنون حال من بر تو مخفی نیست و فرمان شما در مورد من به انجام رسیده است. پس بعد از من او را بهترین جانشینم قرار ده.^۳

سپس ابوبکر بعد از اینکه اطمینان خاطر حاصل کرد و با هیچ گونه آثار منفی روبرو نشد، عهدنامه را امضا کرد و عثمان را موظف به خواندن آن کرد و دستور داد که قبل از اینکه وفات کند برای عمر رضی الله عنه بیعت بگیرد. آن‌گاه عثمان در مقابل مردم ایستاد و گفت: آیا شما با کسی که نامش در این عهدنامه نوشته شده است، بیعت می‌کنید؟ همه گفتند: بلی. آن‌گاه او عهدنامه را خواند و همه بدان رضایت دادند.^۴ سپس همه‌ی مردم به عمر رضی الله عنه روی آوردند و به او بیعت دادند.^۵ سپس ابوبکر با عمر رضی الله عنه خلوت کرد و او را به آن‌چه لازم می‌دانست وصیت نمود. از آن جمله این که به ایشان گفت: ای عمر! از خدا بترس و بدان که برخی از اعمال باید در شب انجام گیرند و خداوند آن‌ها را در روز قبول

۱- مآثر الأنافة (۱/ ۴۹).

۲- تاریخ طبری ۴/ ۲۴۸.

۳- طبقات ابن سعد ۳/ ۱۹۹.

۴- طبقات ابن سعد (۳/ ۲۰۰).

۵- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة للشجاع ص ۲۷۲.

نمی‌کند و همچنین برخی اعمال باید در روز انجام گیرند که در شب قبول نمی‌شوند و خدا هیچ عبادت نفلی را نمی‌پذیرد مگر بعد از این که فرائض را انجام دهی. و بدان که فردا ترازوی اعمال افراد با پیروی از حق سنگین و با عدم پیروی از آن سبک می‌شود و افزود که خداوند از بهشتیان و اعمال آن‌ها در مورد دوزخیان و اعمال آن‌ها سخن گفته است اگر همواره این چیزها را مدنظر داشته باشی با ترس و امید زندگی خواهی کرد نه از رحمت‌های الهی ناامید خواهی شد و نه زیادی به بخشش وی مغرور خواهی گشت. ای عمر! اگر این وصیت مرا به خاطر داشته باشی و بر آن عمل کنی، بزرگترین آرزویت مرگ و رفتن از این دنیا خواهد بود.

عمر بن خطاب رضی الله عنه بعد از وفات ابوبکر رضی الله عنه بلافاصله به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان امور خلافت را به دست گرفت.

برای یک پژوهشگر زندگانی صدیق روشن می‌شود که ایشان انتخاب خلیفه را حق مردم می‌دانست و در راستای کاندید عمر از هیچ گونه قدرتی استفاده نکرد، غیر از اینکه به رضایت اغلب مردم استناد نمود؛ چنان که خطاب به سران صحابه و جمع حاضر در مسجد گفت: برای خود خلیفه‌ای تعیین کنید. آن‌ها در پاسخ قضیه را به او واگذار نمودند و گفتند: نظر ما تابع نظر شما است.^۱ لازم به ذکر است که ابوبکر تا بعد از رایزنی با بزرگان اصحاب هرگز کسی را کاندید ننموده بود، اما بعد از اینکه به اتفاق آرای آنان پی برد، کاندیداتور خود (عمر) را معرفی نمود، از این‌رو، کاندید عمر از جانب ابوبکر بعد از جمع‌آوری آراء و نظرات بزرگان اصحاب به انجام رسید، باید این را نیز افزود که کاندید عمر برای اخذ این پست دولتی تنها از طریق تأیید مردم صورت می‌گیرد، زیرا خلیفه به عنوان وکیل مردم در امورات دخالت می‌کنند، بنابراین لازم است که مسایل حساس و کارآمد به رضایت اصل (مردم) بازگردانده شود. پس ایشان بعد از رایزنی درمورد عمر رضی الله عنه به آن‌ها گفت: آیا به انتخاب من راضی خواهید شد؟ به خدا سوگند من نهایت تلاش خود را نموده‌ام و در میان بستگان خود کسی را کاندید ننموده‌ام، بعد از آن بود که ایشان جانشینی عمر رضی الله عنه را اعلان کرد و گفت: همه از او حرف شنوی داشته و اطاعت

کنید. آن‌ها نیز پذیرفتند و کسی اعتراض ننمود.^۱ پس در واقع انتخاب عمر رضی الله عنه توسط یک فرد نبود بلکه انتخاب او توسط همه‌ی امت انجام گرفت بدین صورت که سران صحابه، به ابوبکر و کالت دادند.

پس عمر رضی الله عنه توسط شورای حل و عقد انتخاب گردید که به نمایندگی همه‌ی امت در مجلس خلیفه حضور داشت.^۲

واقعیت این است که اقدامات ابوبکر در راستای انتخاب خلیفه از چهارچوب شوری بیرون نمی‌رود، هرچند که نحوه‌ی برگزاری آن با نحوه‌ی انتخاب ابوبکر تفاوت داشت.^۳ آری، بدین‌صورت خلافت و جانشینی عمر توسط شورا آغاز گردید و سپس اجماع مسلمانان بر آن مهر تأیید زد. چرا که هیچ فردی با خلافت ایشان اظهار مخالفت ننمود و تا پایان دوران خلافتش، امت اسلام به معنی واقعی کلمه یکپارچه می‌زیست.^۴

دوم: نصوص شرعی‌ای که به استحقاق خلافت عمر رضی الله عنه اشاره دارند

۱- در قرآن نصوصی وجود دارد که اشاره به حقانیت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم و وجوب اطاعت از آن‌ها دارد، چنان‌که خداوند در مورد بادیه‌نشینان خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

﴿ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَعِذْهُمْ بِالْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا ﴾ [التوبة: ۸۳]

«هرگاه خداوند تو را (از جنگ تبوک) به سوی گروهی از آنان بازگرداند و ایشان از تو اجازه خواستند که در رکاب تو به سوی جهاد حرکت کنند، بگو: هیچ گاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید (و این افتخار نصیبتان نخواهد شد)».

۱- تاریخ الطبری (۴/۲۴۸).

۲- أبو بکر الصديق، علي طنطاوي ص ۲۳۷.

۳- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة ص ۲۷۲.

۴- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة.

سوره توبه که حاوی آیه‌ی فوق است بعد از غزوه‌ی تبوک نازل گردید^۱ که سه نفر از اصحاب در شرکت از آن جا ماندند و بعد از معذرت خواهی خداوند توبه‌ی آنان را پذیرفت، و بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله تا وفات هیچ جنگ دیگری را دنبال نکرد. و خداوند فرمود:

﴿ سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِرِهِمْ لِنَأْخُذْهُمْ دَرْوْنَا نَكْتَلِبْكُمْ بِرِيدِوت
أَنْ يَبْدِلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَكُمُ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ ﴾ [الفتح: ۱۵]

«بازپس ماندگان، هنگامی که برای به دست آوردن غنایمی (که خدا به شما داده است) بیرون رفتید، خواهند گفت: بگذارید ما هم همراه شما شویم (و در این جهاد شرکت کنیم). آنان می‌خواهند سخن خدا را دگرگون کنند! (خدا وعده غنایم خیبر را تنها به شرکت کنندگان سفر حدیبیه اختصاص داده است و بس). بگو: شما هرگز همراه ما نخواهید شد. پروردگارتان پیش از این (مراجعت به مدینه) چنین فرموده است». در این آیه تصریح شده است که اعراب بعد از تخلف در غزوه‌ی تبوک هرگز در رکاب رسول خدا نخواهند جنگید.

سپس خداوند علت منع آنان از پیکار به همراه رسول خدا را بیان داشته است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا
يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴾ [الفتح: ۱۶]

«به بازپس ماندگان عربهای بادیه‌نشین بگو: از شما دعوت خواهد شد که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت بیرون روید. با آنان پیکار می‌کنید یا این که مسلمان می‌شوند. (یعنی دو راه بیشتر در پیش نخواهند داشت: رزم با مسلمانان، یا پذیرش دین آنان). اگر فرمانبرداری کنید، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد، و اگر سرپیچی کنید، همان گونه که قبلاً نیز سرپیچی کرده‌اید، خداوند با عذاب دردناکی عذابتان خواهد داد».

در این آیه خداوند به متخلفین غزوه تبوک می گوید: به زودی شما برای جنگ با ملتی قوی فراخوانده می شوید و خداوند آن ها را با اطاعت از کسی که آنان را به جهاد فرا می خواند به اجر بزرگ و با نافرمانی او به عذاب دردناکی وعده داده است.^۱

ابو محمد ابن حزم می گوید: بدون تردید اعراب را بعد از وفات رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کسی جز ابوبکر و عمرو عثمان رضی اللہ عنہما دعوت به جهاد نداد. ابوبکر آن ها را به جنگ با مرتدین بنی حنیفه و یاران اسود عنسی و سجاح و طلیحہ و روم و فارس و... فرا خواند. و عمر رضی اللہ عنہ آن ها را برای جهاد با فارس و روم دعوت نمود و عثمان نیز آن ها را به ادامه ی جنگ با فارس و روم و ترکها فرا خواند.^۲ پس نص قرآن اطاعت از این بزرگواران را واجب و موجب اجر بزرگ و مخالفت با آنان را حرام و موجب عذاب دردناک قرار داده است، از این رو می توان گفت که امامت و خلافت آنان صحیح و درست بوده است.^۳

۲- رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: (أريت في المنام أني أنزع بدلو بكرة علي قليب فجاء أبو بكر فنزع ذنوباً أو ذنوبين نزعاً ضعيفاً والله يغفر له، ثم جاء عمر بن الخطاب فاستحالت غرباً فلم أر عبقرياً يفري فريه حتى روی الناس وضربوا بعطن).

«در خواب دیدم که با دلو بزرگی از چاه آب می کشم. آن گاه ابوبکر آمد و یک یا دو دلو از آن کشید، الله او را می بخشد. سپس عمر آمد و آن را به دست گرفت و هیچ قهرمانی را سراغ ندارم که مانند او شگفتی ها بیافریند: او چنان آب کشید که همه ی مردم و شترانشان سیراب شدند و به استراحت پرداختند».^۴

این حدیث اشاره به خلافت شیخین دارد همان طور که به کثرت فتوحات دوران عمر رضی اللہ عنہ نیز اشاره می کند. و دیری نگذشت که خواب رسول خدا تحقق پیدا کرد و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما یکی بعد از دیگری بر کرسی خلافت نشستند و به نحو احسن به ساماندهی امور پرداختند و مردم در خلافت آن ها با کمال آسایش و آرامش به سر بردند. و آن ها همه ی این فضایل را از سرچشمه ی زلال نبوت به ارث برده بودند. چرا که رسول خدا

۱- عقیده اهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام.

۲- الاعتقاد للبيهقي ص ۱۷۳.

۳- الفصل في الملل والأهواء والنحل.

۴- مسلم ش ۲۳۹۳.

پایه‌های این دین را استوار و اصول و فروع آن را تفکیک کرد و زمینه را برای بعدی‌ها فراهم نمود و چشم از جهان فرو بست تا این که نتیجه‌ی تلاش و مبارزات خود را دید و مردم دسته دسته وارد دین اسلام شدند و دین تکمیل گردید و خداوند اعلان فرمود که:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳]
 «امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

و بعد از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ملاّ اعلی پیوست، ابوبکر تا دو سال و چند ماه جانشین ایشان شد (این ترجمه‌ای بود برای همان فرموده‌ی رسول خدا که فرمود: «یک یا دو دلو از آن کشید». که در روایتی دیگر^۱ به طور صریح به دو دلو اشاره شده است). ابوبکر در طول این دو سال با مرتدین جنگید و ریشه‌ی درخت طغیان را خشکانید و قلمرو حکومت اسلامی را گسترش داد. و بعد از ایشان عمر رضی الله عنه روی کار آمد و دامنه‌ی جهاد و قلمرو اسلام بیشتر گسترش یافت و حکومت اسلامی به غنایم بی‌شماری دست یافت و درخت اسلام تنومند گردید و این تحقق همان چیزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیده بود.^۲

۳- حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که فرمود: نمی‌دانم تا کی در میان شما هستم. و با اشاره به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفت: به کسانی که بعد از من هستند پیروی نمایید. و افزود که به زندگانی عمار تمسک بجوئید و هر چه ابن مسعود بیان کرد، بپذیرید.^۳

این حدیث به طور صریح و روشن به شایستگی عمر برای خلافت اشاره دارد، با توجه به اینکه رسول خدا با اشاره به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفت: به کسانی که بعد از من هستند پیروی نمایید.

۱- عقیده اهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام (۶۳۵/۲).

۲- عقیده اهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام.

۳- مصنف ابن أبي شيبة ۴۳۳/۷ و صحيح ابن حبان. نگا: سلسله احاديث صحيحه ۲۳۳/۳.

باید دانست که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله جزو مشاورین ارشد رسول خدا و پیشگامان عرصه‌ی دعوت و جهاد بودند و جایگاه آنان نزد رسول خدا و همچنین مسلمانان گویای شایستگی آن‌ها برای جانشینی آن حضرت بود و استحقاق و افضل بودنشان چیزی بود که آن‌را حس می‌کردند.^۱

۴- رسول خدا فرمود: (بینما أنا نائم إذ رأیت قدحاً أتیت به فیہ لبن فشریت منه حتی إنی لأری الری یجری فی أظفاری، ثم أعطیت فضلی عمر بن الخطاب. قالوا: فما أولت ذلك یا رسول الله؟ قال: العلم).

«در خواب دیدم که به من ظرف شیری دادند. من از آن سیر نوشیدم تا این که آثار سیری در سر انگشتانم دیده شد. آن گاه شیر باقیمانده را به عمر بن خطاب دادم. حاضرین گفتند: تعبیر خوابتان چیست؟ فرمود: علم است».^۲

این حدیث نیز اشاره به استحقاق عمر رضی الله عنه در امر خلافت دارد. و مراد از علم، سیاست و مردم‌داری در پرتو قرآن و سنت می‌باشد. اما این که از میان خلفای راشدین، عمر رضی الله عنه به آن اختصاص یافت احتمالاً به دلیل طول مدت خلافت ایشان نسبت به ابوبکر و موفقیتش نسبت به دو خلیفه بعدی بوده است چرا که در زمان ایشان دامنه‌ی قلمرو حکومت اسلامی گسترش یافت و خلیفه با فراست و درایتی که داشت اوضاع کشور را طوری کنترل نمود که تا آخرین لحظه‌ی خلافت ایشان کوچکترین فتنه و آشوبی مجال بروز نیافت. چیزی که متأسفانه در دوران دو خلیفه بعدی رخ داد و حکومت اسلامی دچار تفرقه و دو دستگی و شکست جبران‌ناپذیری گردید.^۳ پس حدیث به طور واضح و روشن به شایستگی و استحقاق عمر رضی الله عنه برای مقام خلافت اشاره دارد.

۵- ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول خدا (حسب معمول) فرمود: آیا کسی از شما خوابی دیده است؟ مردی گفت: من در خواب دیدم که ترازویی از آسمان فرود آمد، و شما و ابوبکر در آن گذاشته شدید، وزن شما بیشتر از ابوبکر بود؛ سپس ابوبکر و عمر، وزن کرده شدند، وزن ابوبکر سنگین‌تر از عمر بود. سپس عمر و عثمان وزن کرده شدند،

۱- فیض القدیر للمناوی (۵۶/۲).

۲- مسلم ۱۸۵۹/۴.

۳- فتح الباری (۴۶/۷).

وزن عمر سنگین تر بود؛ سپس ترازو برداشته شد. راوی می‌گوید: چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از شنیدن این خواب تغییر کرد.^۱

این حدیث به منزلت و فضل خلفای سه‌گانه اشاره دارد. همان طور که به استحقاق خلافت عمر رضی الله عنه بعد از ابوبکر اشاره می‌کند. و دگرگونی چهره‌ی رسول خدا به خاطر آن بود که برداشته شدن ترازو را بعد از عمر رضی الله عنه به انحطاط و بروز اختلاف و فتنه‌ها تعبیر نمود.^۲

۶- ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: دیشب در خواب پاره ابری دیدم که از آن روغن و عسل می‌چکید. مردم مشغول جمع آوری آن‌ها بودند. بعضی کمتر و بعضی بیشتر از آن بهره‌مند می‌شدند. همچنین ریسمانی را دیدم که به آسمان آویخته بود و شما از آن بالا می‌رفتید. بعد از شما فرد دیگری آن‌را گرفت و بالا رفت. و پس از او نیز فرد دیگری آن‌را گرفت و بالا رفت و بعد از او مردی بدان چنگ زد ولی ریسمان پاره شد، اما دوباره وصل گردید. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد به من اجازه دهید تا آن‌را تعبیر کنم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تعبیر کن. ابوبکر گفت: پاره ابر، اسلام و عسل و روغن که از آن می‌چکد قرآن است. بعضی بیشتر و بعضی کمتر از آن بهره‌مند می‌شوند و ریسمانی که به آسمان آویخته، حقی است که شما بر آن هستید و با آن بالا می‌روید. سپس بعد از تو مردی آن‌را می‌گیرد و با آن صعود می‌کند و پس از او کسی دیگر آن‌را می‌گیرد و بوسیله‌ی آن صعود می‌نماید و بعد از او مردی دیگر آن‌را می‌گیرد اما ریسمان کنده می‌شود و دوباره وصل می‌گردد و او هم صعود می‌کند. سپس ابوبکر گفت: ای رسول خدا! درست تعبیر کردم یا اشتباه! رسول خدا فرمود: بعضی درست و بعضی اشتباه بود. ابوبکر گفت: به خدا سوگند! باید اشتباهاتم را به من بگویی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوگند نخور.^۳

این حدیث نیز به خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اشاره دارد.^۴

۱- سنن ابی داود و سنن ترمذی.

۲- عون المعبود شرح سنن ابی داود (۳۸۷/۱۳).

۳- مسلم (۱۷۷۷/۴، ۱۷۷۸).

۴- عقیده أهل السنة والجماعة (۶۳۸/۲).

۷- انس رضی الله عنه می گوید: بنو مصطلق مرا نزد رسول خدا فرستادند و گفتند: از ایشان بپرس که صدقات خود را بعد از شما به چه کسی بدهیم؟ انس می گوید: من از رسول خدا پرسیدم. ایشان فرمود: به ابوبکر بدهید. وقتی نزد آنان برگشتم و جواب رسول خدا را به آن‌ها بازگو نمودم گفتند: اگر برای ابوبکر اتفاقی افتاد به چه کسی بدهیم؟ من برگشتم و در این باره از رسول خدا پرسیدم. فرمود: به عمر رضی الله عنه بدهید.^۱

این حدیث نیز به صراحت بیانگر آن است که عمر رضی الله عنه بعد از ابوبکر زمام امور مسلمین را به عهده خواهد گرفت و شایستگی آن را نیز دارد.^۲

۸- و از جمله دلایلی که بیانگر استحقاق عمر رضی الله عنه در امر خلافت است، اجتماع اصحاب روی خلافت ایشان بعد از ابوبکر می باشد، با توجه به اینکه اصحاب این پست حساس و کارآمد را جز به افراد شایسته و فاضل عطا نمی کنند، و همچنین اعتراف ابوبکر و علی رضی الله عنهما در حق عمر نیز بیانگر همین واقعیت می باشد؛ چنان که ابوبکر گفت: بار الهایا! من بهترین بنده‌ی تو را بر آنان گمارده‌ام.^۳

و اما سخن علی رضی الله عنه در مورد ایشان، در بخاری آمده است که محمد بن حنیفه می گوید: از پدرم پرسیدم: بهترین فرد بعد از رسول خدا چه کسی است؟ علی گفت: ابوبکر. سپس پرسیدم: بعد از او چه کسی است؟ گفت: عمر. آن گاه ترسیدم که نام عثمان را بگیرد. بنابراین گفتم: بعد از او بهترین فرد این امت شما هستید؟ گفت: من مردی از مسلمانانم.^۴

در مجموع نصوص و روایات فوق بیانگر برتری عمر رضی الله عنه و استحقاق ایشان در امر خلافت می باشند.^۵

سفارینی می گوید: بدان که خلافت عمر رضی الله عنه در واقع مکمل و نتیجه‌ی خلافت ابوبکر صدیق است. و در پرتو اشاره‌های نصوص قرآن و سنت و اجماع صحابه، حقانیت

۱- المستدرک ۷۷/۳. این حدیث از نظر سند صحیح است. ذهبی نیز همین مطلب را گفته است.

۲- عقیده أهل السنة والجماعة (۶۳۹/۲).

۳- الطبقات الكبرى (۲۷۴/۳).

۴- البخاری، ك الصحابة، رقم ۳۶۷۱.

۵- عقیده أهل السنة في الصحابة الكرام (۶۴۰/۲).

ابوبکر آشکار و ثابت است و به تبع، حقانیت خلافت عمر رضی الله عنه نیز ثابت می‌شود و مجالی برای توطئه‌ی گروه‌های معاند و گمراه نمی‌ماند و سخن آنان در این راستا هیچ‌گونه نقشی ندارد.^۱

سوم: انعقاد اجماع بر خلافت عمر رضی الله عنه

گروه قابل اعتمادی از علما، اجماع صحابه و تابعین را در مورد خلافت عمر رضی الله عنه نقل کرده اند:

۱- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی با سند خود از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که گفت: هنگامی که عمر رضی الله عنه زخمی شد، من بر او وارد شدم و گفتم: ای امیر المؤمنین! بهشت مبارکت باد؛ تو هنگامی به صف مسلمانان پیوستی که مردم، همه کافر بودند و در کنار رسول خدا به جهاد پرداختی آن‌گاه که همه او را تنها گذاشتند و رسول خدا در حالی چشم از دنیا فرو بست که از تو راضی بود و در خلافت تو حتی دو نفر با هم اختلاف نکردند و اکنون با شهادت از دنیا رحلت می‌کنی. عمر رضی الله عنه گفت: سخنان را دوباره تکرار کن. من سخنانم را تکرار کردم. گفت: اگر به اندازه‌ی زمین، طلا و نقره می‌داشتم، همه را پیشاپیش در مقابل ترس و وحشت روز قیامت، صدقه می‌کردم.^۲

۲- ابو نعیم اصفهانی نیز اجماع امت را بر خلافت عمر فاروق نقل کرده می‌گوید: وقتی ابوبکر با توجه به سوابق عمر و همکاری‌هایی که با خلیفه داشت، دریافت که در میان صحابه، فردی شایسته‌تر از عمر و دلسوزتر به حال امت وجود ندارد. با حس خیرخواهی برای امت و پاسخگویی در پیشگاه خدا، عمر رضی الله عنه را جانشین خود تعیین کرد و قبل از اینکه او را رسماً جانشین خود اعلام بکند در یک راینی نظر بزرگان صحابه را نیز جویا شد. آن‌ها به اتفاق عمر را به عنوان خلیفه‌ی مسلمانان پذیرفتند. و اگر نزد آنان مورد اعتماد و به عنوان فردی مصلح شناخته نمی‌شد، هرگز توافق نمی‌کردند. همان طور که اگر ابوبکر نیز متوجه مخالفت فرد یا افرادی با خلافت عمر رضی الله عنه می‌شد، او را تعیین نمی‌کرد.^۳

۱- لوامع الأنوار البهية (۳۲۶/۲).

۲- الاعتقاد للبيهقي ص ۱۸۸.

۳- کتاب الإمامة والرد علی الرافضة ص ۲۷۴.

۳- ابو عثمان صابونی می گوید: خلافت ابوبکر رضی الله عنه با رضایت صحابه و اجماع آنان انجام گرفت. و اما عمر رضی الله عنه به پیشنهاد ابوبکر رضی الله عنه نامزد خلافت شد. سپس صحابه نیز با خلافت ایشان موافقت کردند و خداوند اسلام را بوسیله‌ی ایشان تقویت نمود^۱.

۴- ابن تیمیه می گوید: ابوبکر رضی الله عنه عمر رضی الله عنه را به عنوان جانشین خود تعیین کرد و همه‌ی مسلمانان پذیرفتند و بعد از وفات ابوبکر با او بیعت کردند و بدین صورت او امیر مؤمنان و امام مسلمانان گردید و دارای سلطه و قدرت شد^۲.

۵- نووی می گوید: همه‌ی صحابه تعیین خلیفه بعدی را بعهده‌ی ابوبکر گذاشتند و او نیز عمر را تعیین کرد و همه پذیرفتند^۳.

۶- شارح طحاویه می گوید: خلافت بعد از ابوبکر به عمر تعلق یافت. بدین صورت که ابوبکر او را تعیین کرد و امت به آن راضی شد^۴.

با توجه به منقولات فوق درمی یابیم که خلافت عمر رضی الله عنه بنا به اجماع صحابه ثابت گردید و بر همین اساس اهل سنت و جماعت نیز اجماع صحابه را پذیرفتند و آن را تأیید کردند، لازم به ذکر است که جز کسانی غیر قابل اعتماد که در معرض فتنه قرار گرفته‌اند، امثال شیعه رافضی و همسویانشان، کسی دیگر روی استحقاق عمر رضی الله عنه برای امر خلافت اعتراض وارد ننموده است.

اگر کسی بر اجماع مذکور صحابه اعتراض کند و به این روایت ابن سعد و دیگران استدلال نماید مبنی بر اینکه تعدادی از صحابه با خبر شدند که عبدالرحمن بن عوف و عثمان نزد ابوبکر رفته اند و یکی از آنان به ابوبکر گفت که جواب پروردگارت را درباره تعیین عمر به عنوان خلیفه چه می دهی در حالی که می دانی او فردی خشن است؟ ابوبکر گفت: صبر کنید، آیا مرا از خدا می ترسانید؟ من دعا می کنم که هر کس در حق شما ستمی روا دارد، ضرر و زیان ببیند؛ من در پاسخ خداوند عزوجل خواهم گفت:

۱- عقیده السلف وأصحاب الحديث ضمن مجموعة الرسائل المنبرية (۱/۱۲۹).

۲- شرح النووي علی صحيح مسلم (۲۰۶/۱۲).

۳- منهاج السنة (۱/۴۲).

۴- شرح الطحاوية ص ۵۳۹.

بارخدا! کسی را بر آنان گماردم که بهترین مخلوق شمرده می شود. این سخن مرا به کسانی که حضور ندارند نیز برسان.

در پاسخ این اشکال باید گفت که اگر این انتقاد از این گوینده به اثبات برسد معنی اش این نیست که گوینده قائل به فضیلت عمر بعد از ابوبکر و شایستگی خلافتش نیست بلکه او از خشونت و سختگیری عمر بیم داشت نه اینکه او را در قدرت و امانتداری اش متهم می نمود.^۱

چهارم: سخنرانی عمر فاروق بعد از این که بر کرسی خلافت نشست

در مورد نخستین خطبه‌ی عمر رضی الله عنه بعد از خلافت، راویان اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند: ایشان بعد از این که بر منبر قرار گرفت در اولین خطبه‌ی خود، گفت: بار اله! من آدم خشنی هستم مرا نرم بگردان، ضعیفم مرا قوی بگردان و بخيلم مرا سخی بگردان.^۲ همچنین نقل است که در اولین خطبه‌ی خود گفت: خدا شما را با من و مرا با شما آزمایش خواهد کرد. به خدا سوگند! اگر مشکلی برای شما پیش بیاید من شخصا برای رفع آن، اقدام خواهم کرد. ضمن این که از افراد مورد اعتماد و اهل امانت در کارها، استفاده خواهم کرد. و افزود که هر کس نیکوکاری کند، با او به نیکی رفتار خواهم کرد و هر کس بد کند، او را به سزای اعمالش می‌رسانم. کسانی که در جلسه حاضر بودند می‌گویند: ایشان به آن چه گفته بود تا آخرین روزهای حیات خود پایبند بود.^۳

همچنین گفته‌اند: در نخستین روز خلافت بالای منبر رفت و می‌خواست بر جایی که ابوبکر می‌نشست، بنشیند، سپس گفت: من خود را شایسته آن نمی‌دانم که در جای ابوبکر بنشینم، بنابراین، یک پله پایین آمد و بعد از حمد و ثنای خدا گفت: قرآن را بخوانید و با آن آشنا بشوید، و به دستوراتش عمل نمایید و اهل آن باشید، و نفس خود را محاسبه کنید قبل از این که مورد محاسبه قرار گیرید؛ خود را برای حضور در پیشگاه خدا در آن روز بزرگ که هیچ چیزی از دید خدا پنهان نمی‌ماند، آماده کنید. نباید از هیچ کس در

۱- کتاب الإمامة والرد علی الرافضة ص ۲۷۶.

۲- مناقب أمير المؤمنين: ابن الجوزي ص ۱۷۰، ۱۷۱.

۳- الطبقات (۳/۲۷۵).

نافرمانی خدا پیروی نکنید و بیت المال در دست من به مال یتیمی می ماند؛ یعنی اگر نیازی به آن نداشته باشم از آن پرهیز خواهم کرد و اگر نیاز پیدا کردم به اندازه‌ی نیاز، از آن استفاده می کنم.^۱

ممکن است همه‌ی این سخنان را عمر بن خطاب رضی الله عنه در نخستین خطبه‌اش گفته باشد، اما هر کدام از راویان، بخشی از آن را نقل کرده و بخشی دیگر را فراموش کرده باشند.

لازم به یادآوری است اینکه عمر رضی الله عنه در نخستین خطبه‌ی خود قضایای سیاسی، اداری و ارشادهای دینی را درهم آمیخت، بیانگر منهج و روش آن بزرگان می باشد که میان تقوی و سیاست اداری امور هیچ گونه تفاوتی را در نظر نمی گرفتند. و همچنین باید اذعان داشت که عمر رضی الله عنه در راستای رعایت حق ابوبکر رضی الله عنه به خود اجازه نداد که در جای او بنشیند و در انتظار عموم خود را با او مساوی قرار بدهد، از این رو عمر به خود آمد و یک پله پایین تر نشست.^۲

همینطور در روایتی آمده است که ایشان بعد از گذشت دو روز از خلافت خود بر منبر رفت و با مردم در مورد روابط خود با رسول خدا و خلیفه‌ی اول سخن گفت و به آنان خاطر نشان ساخت که سخت گیری و خشونت من فقط برای انسان های ناباب و متجاوز خواهد بود و اجازه نخواهم داد کسی بر کسی ظلمی روا دارد و باید حق مظلوم از ظالم گرفته و رخسار انسان های ظالم به خاک مالیده شود و افزود که من در مقابل انسان های شریف و حق شناس رخسار خود را به خاک می مالم، و سعی خواهم کرد وضع اقتصادی شما را بهبود بخشم و از آن چه خدا به شما غنیمت می دهد، چیزی بر ندارم و از مرزها و حدود شما نگهداری خواهم کرد و شما را به جاهای خطرناک نمی فرستم که نابود شوید. و هرگاه شما را برای جهاد در راه خدا بفرستم، به زنان و فرزندان شما رسیدگی می کنم. پس از خدا بترسید و مرا در انجام وظایفم یاری نمایید و با امر به

۱- کنز العمال رقم ۴۴۲۱۴ به نقل از: الدولة الإسلامية د. حمدي شاهين ص ۱۲۰.

۲- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين، د. حمدي شاهين ص ۱۲۰.

معروف و نهی از منکر و نصیحت در رعایت مسئولیت‌هایی که به گردن من می‌باشد با من همکاری کنید، سخن من تمام است و برای خود و شما خواهان مغفرت الهی هستم.^۱ و در روایتی دیگر آمده که فرمود: عربها مانند شتر افسار شده پیرو کسی هستند که افسارش، به دست او است. پس باید آن کسی که افسار به دست دارد آن‌ها را به خوبی هدایت کند و من به خدای کعبه سوگند می‌خورم که تا حد امکان شما را به راه راست خواهم برد.^۲

با توجه به همه‌ی روایات منقول در مورد نخستین خطبه‌ی عمر رضی الله عنه خط مشی ایشان که تا پایان خلافت بر آن حرکت می‌کرد به شرح زیر بود:

۱- خلافت آزمایش الهی است:

او خلافت را نوعی آزمایش از طرف خدا می‌دانست که روزی در قبال آن محاسبه خواهد شد. پس حکومت نزد خلفای راشدین، تکلیف و مسئولیت بود، نه فرصت و منصب و مقامی.

۲- حل مشکلات:

ایشان بر اساس این مسئولیت، وظیفه‌ی سنگین حکومت‌داری را بر دوش گرفت و شخصاً، پاسخگوی مشکلات مردم بود و جایی که نمی‌توانست ادای وظیفه بکند نمایندگان با کفایت و لایقی اعزام می‌نمود و همواره رفتار آنان را کنترل می‌نمود، تا مطمئن شود که در انجام وظایف خود موفق هستند. و به افراد موفق پاداش می‌داد و افراد ناموفق و خلاف کار را تنبیه و تبعید می‌کرد.^۳ چنان که در صفحات آینده به تفصیل در این مورد سخن خواهیم گفت.

۳- اعتدال در حکومت عمر رضی الله عنه:

گفتنی است که شدت عمل و خشونت عمر رضی الله عنه فقط برای احقاق حق مظلومان و تأدیب متجاوزین و زورگویان بود، اما در مقابل انسان‌های منصف و متدین، عمر رضی الله عنه مردی بسیار نرم‌خو و مهربان بود. و این نحوه‌ی برخورد، حکایت از عدل و توازن رفتاری

۱- الإدارة العسكرية في عهد الفاروق ص ۱۰۶.

۲- السياسة الشرعية. د. إسماعيل بدوي ص ۱۶۰ به نقل از: الطبري.

۳- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۱۲۱.

ایشان دارد. انصاف او به قدری بود که رفته رفته در تمام شئون و ادارات دولتی تبلور یافت.^۱ و ما در خلافت ایشان شاهد یک حکومت معتدل هستیم. او برای این منظور دیوان عالی قضایی تشکیل داد.

۴- پاسداری از آیین و اعتقادات:

خلیفه متعهد شد که از آیین و اعتقادات این امت و مرزهایش پاسداری خواهد کرد. و نیز خاطرنشان ساخت که در این زمینه به سپاهیان اسلام و مرزداران نیز ستم نخواهد شد، بلکه از آنها به حد توانشان استفاده خواهد کرد و در صورت غیاب آنها، به زنان و فرزندان‌شان رسیدگی خواهد نمود.^۲ برای این منظور، عمر فاروق رضی الله عنه اردوگاه نظامی بزرگی ترتیب داد که در زمان خود حرف اول را می‌زد و هیچ یک از قدرتهای نظامی معاصر آن زمان توان مقابله با آن را نداشتند.

۵- افزایش حقوق:

همچنین خلیفه متعهد شد که در صورت ادامه‌ی جهاد و تلاش در راستای انجام امورات و تنظیم پرداخت مالیات دولتی، حقوق مالی همه‌ی کارمندان و حقوق بگیران را بیش از پیش، از درآمد خراج و مال غنیمت بپردازد و آیین نامه‌ای مالی جهت کنترل اموال بیت المال و مخارج و مصارف آن تنظیم نمود.

۶- کنترل خلیفه و همکاری با وی:

عمر رضی الله عنه در مقابل از رعیت خویش خواست که با امر به معروف و نهی از منکر، رفتار خلیفه را کنترل نمایند و با حرف شنوی از وی با او همکاری کنند، زیرا این کار باعث شیوع رقابت اسلامی در جامعه می‌شود.

۷- شرایط همکاری با خلیفه:

خاطر نشان ساخت که همکاری با خلیفه بوسیله‌ی رعایت تقوا و محاسبه‌ی نفس و احساس وظیفه‌ی شرعی امکان پذیر خواهد بود.^۳

۱- همان مصدر ص ۱۲۱، محض الصواب (۱/۳۸۵).

۲- همان مصدر (۱۲۱).

۳- همان مصدر ص ۱۲۲.

۸- تشبیه عرب به شتر افسار شده:

شیخ عبدالوهاب نجار می‌گوید: عمر رضی الله عنه عربها را به شتر افسار شده تشبیه کرد. زیرا شتر افسار شده، تابع بی‌چون و چرای کسی است که افسارش را گرفته است. و امت اسلامی نیز در پابندی به بیعت و تعهد خویش به شتری افسار شده می‌ماند. بنابراین فرمانده و امیر این امت متعهد، باید مواظب باشد که آن‌ها را به صراط مستقیم هدایت نماید و از مهالک نجات دهد. چنان که عمر بن خطاب سوگند خورد که آن‌ها را به راه راست می‌برد و حقا که سوگند خود را عملی ساخت.^۱

۹- سنت الهی در خصوص خشنی، تندخویی و مهرورزی:

خداوند بندگان را چنین سرشته که همیشه از جمع شدن پیرامون انسان‌های خشن و تندخو و گوش دادن به حرفها و نصیحت‌هایشان گریزان بوده و هستند. حتی اگر آن فرد، انسان دلسوز و خیرخواهی باشد.^۲ چنان که قرآن خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِظَ الْقَلْبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«و اگر تو مردی خشن و سخت‌دل باشی، آن‌ها از اطرافت پراکنده خواهند شد».

بنابراین، عمر فاروق رضی الله عنه بعد از نشستن بر کرسی خلافت دست به دعا شد و گفت: بار الها! من انسان تندخو و خشنی هستم مرا مهربان بگردان. خداوند نیز دعای او را پذیرفت و عمر رضی الله عنه بعد از به عهده‌گیری خلافت به مردی نرم‌خو و مهربان تبدیل شد. عمری که در دوران رسول خدا و ابوبکر جزو انسان‌های سخت‌گیر و تندخو بود، بعد از رسیدن به مقام خلافت یکباره به انسانی رقیق‌القلب و مهربان مبدل شد، و این اتفاقی است که تاریخ اسلام آن‌را فقط برای عمر بن خطاب نقل کرده است.^۳

۱۰- خلیفه و مسأله‌ی بیعت:

گفتنی است که خلفای راشدین بر اساس بیعت عمومی که از مردم مدینه و گاهی بادیه‌نشینان حومه‌ی مدینه گرفته می‌شد، انتخاب می‌شدند و شهرهای دیگر تابع مدینه‌ی

۱- الخلفاء الراشدون ص ۱۲۳.

۲- السنن الإلهیة فی الأمم والجماعات والأفراد، زیدان ص ۲۸۲.

۳- الإدارة الإسلامية فی عهد عمر بن خطاب، ص ۱۰۷.

منوره بودند، چرا که در آن روزگاران رأی گیری از همه‌ی شهروندان شهرهای اسلامی کار ساده‌ای نبود. و معمولاً مسلمانان به تصمیمی که در پایتخت اسلام (مدینه) تصویب می‌شد، راضی می‌شدند. و به صورت علنی یا ضمنی آن‌را تأیید می‌کردند.^۱

۱۱- زنان و مسأله‌ی بیعت:

در هیچ یک از موارد تاریخی ذکر از بیعت زنان در دوران خلفای راشدین به میان نیامده است و کتابهای قدیمی سیاست شرعی نیز به این مسأله نپرداخته‌اند. ظاهراً این طور به نظر می‌رسد که فقط، بر مبنای بیعت مردان خلیفه تعیین می‌شده و زنان جهت مشارکت در این امر فراخوانده نشده‌اند و خودشان نیز چنین درخواستی نکرده‌اند و همانند امری طبیعی از لابه‌لای آن می‌گذشتند، تا جایی که قانون‌مداران حقوق اسلامی کم و بیش بدان اشاره ننموده‌اند. البته این واقعیت تاریخی نمی‌تواند به عنوان دلیلی شرعی جهت عدم مشارکت زنان در امر انتخابات باشد و در قرآن و سنت نبوی نیز دلیلی بر منع زنان از مشارکت در این امور دیده نمی‌شود.^۲ (والله اعلم).

۱۲- پس دهی اسیران عرب:

نخستین عمل اجرایی عمر رضی الله عنه در دولت اسلامی عبارت بود از پس‌دهی اسیران مرتدین به عشایرشان؛ با توجه به آنچه بیان داشت: نمی‌خواهم اسیر و زندانی به عنوان سنتی در میان عرب اجرا شود.^۳ لازم به ذکر است که این عمل اجرایی عمر رضی الله عنه باعث شد که عرب احساس نمایند همگی در برابر شریعت الهی مساوی هستند و هیچ قبیله‌ای بر دیگری برتری ندارد مگر اینکه در راه خدمت‌رسانی به اسلام و مسلمانان زحمات بیشتری را ارائه داده باشد، و در پی این اقدام، اقدام دیگری در راستای عفو کسانی صادر شد که همراه اهل رده علیه اسلام قیام کرده بودند و اکنون پشیمان شده و به درگاه خداوند توبه کرده بودند، اینان کسانی بودند که بعد از آن عفو عمومی در راستای وفاداری به دولت اسلام همانند مجاهدی نستوه با دشمنان به پیکار و نبرد پرداختند.

۱- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي ص ۲۶۰.

۲- همان مصدر (۱/۲۷۷).

۳- الخلافة والخلفاء الراشدون ص ۱۶۰.

۱۳- ریشه دوانی منصب خلافت در قلب امت اسلامی و تبدیل آن به رمز

اتحاد و قوت مسلمانان:

منصب خلافت در قلب امت ریشه دوانید و تبدیل به رمز وحدت و قدرت مسلمین گردید و پژوهشگر در این جریان، نیروی فوق العاده ای را مشاهده می کند که صحابه از آن برخوردار بوده اند؛ همچنین به میزان اصالت اعمال آنها پی می برد تا جایی که آنچه را که صحابه در لحظاتی اندک ایجاد نمودند، یک برنامه ریزی انگلیسی برای از بین بردن آن به ۲۵ سال نیاز داشت (اشاره به خلافت عثمانی است) علی رغم اینکه خود انگلیسی ها خلافت را در این دوران مرد پیر و ناتوان می نامیدند. این چه رفعت و ثباتی است که خلافت به خود گرفته بود تا جایی که حتی بعد از اینکه از واقعیت تهی و خالی شد و تنها شکل و صورت آن باقی ماند تخریب آن نیاز به تلاشی بیست و پنج ساله داشت!

۱۴- فرق میان خلیفه و پادشاه:

روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: به سوگند نمی توانم تفاوت های میان خلیفه و پادشاه را از هم تشخیص بدهم، و اگر من به عنوان پادشاه محسوب بگردم، پس مسئولیت بسیار بزرگی برعهده گرفته ام. در جواب گفتند: میان آن دو تفاوت هایی وجود دارد؛ از جمله اینکه خلیفه تنها حق را از مردم می گیرد و آنرا در جای واقعی خود قرار می دهد، و شما نیز به همین صورت رفتار می نمایید. اما پادشاه به ظلم حکم می راند، او بدون قانون مال یکی را می گیرد و به دیگری می دهد^۱. و نقل است که عمر بن خطاب از سلمان فارسی پرسید که من خلیفه ام یا پادشاه؟ سلمان گفت: اگر تو مال به دست آوردی و آنرا به ناحق مصرف کردی پادشاه هستی و اگر نه خلیفه ای. عمر آنرا مایه پند و اندرز قرار داد^۲.

۱- الحضارة الإسلامية د. محمد عادل ص ۳۰.

۲- الشيخان أبو بكر الصديق وعمر بن الخطاب من رواية البلاذري ص ۲۵۷.

۳- همان مصدر ص ۲۵۶.

پنجم: شوری

یکی از قوانین حتمی دولت اسلامی، شوری است که باید فرماندهان و حکام مسلمان با زیر دستان خود به مشورت پردازند، و طبق آراء و نظرات آنان عمل نمایند و قوانین دولتی را با توجه به اصل شوری امضا کنند. چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَأْمُرْ بِهِ إِذًا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]

«از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان (که سر از خط فرمان کشیده بودند) نرمش نمودی. و اگر درشتخوی و سنگدل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن. و هنگامی که (پس از شوری و تبادل آراء) تصمیم به انجام کاری گرفتی (قاطعانه دست به کار شو و) بر خدا توکل کن؛ چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می‌دارد».

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ [الشوری: ۳۸]

«و کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را برپا می‌دارند و کارهایشان به صورت مشورت در میان آنهاست و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».

در این آیه اقامه‌ی نماز که امری واجب است با شوری یکجا ذکر شده و دلالت بر اهمیت و وجوب آن دارد^۱.

بنابراین، عمر بن خطاب رضی الله عنه به مسأله‌ی شوری اهمیت ویژه‌ای قایل بود و بدون مشورت اطرافیان و مشاورین خود هیچ مسأله‌ای را تصویب نمی‌کرد. در این مورد می‌گفت: در کاری که بدون شوری تصمیم گرفته شود خیری نیست^۲. همچنین می‌گفت: نظر یک فرد مانند نخ نابافته و نظر دو نفر مانند دو نخ بهم بافته و نظر سه نفر مانند سه نخ بهم بافته و غیر قابل کندن است^۳. همچنین نقل است که می‌گفت: از کسی مشورت بگیر

۱- النظام السياسي في الإسلام لأبي فارس ص ۹.

۲- الخلفاء الراشدون، نجار ص ۲۴۶.

۳- سراج الملوك، طراطوشی ص ۱۳۲.

که از خدا می‌ترسد.^۱ و در جایی دیگر فرمود: مردان سه نوع‌اند: یکی آن که به تنهایی و با قاطعیت در امور تصمیم می‌گیرد. دوم آن که از اطرافیان خود مشورت می‌گیرد و به رأی آن‌ها عمل می‌نماید. سوم آن که هیچ یک از این خصوصیت‌ها را ندارد و در کارها ناموفق است.^۲ همچنین می‌گفت: شایسته است که مسلمانان در همه‌ی امور از رایزنی و مشورت استفاده نمایند. هر کس چنین باشد مسلمانان تابع او خواهند بود. زیرا او با این عمل خود رضایت همه را جلب می‌نماید.^۳

بنابراین، عمر بن خطاب فرماندهان خود را به رعایت این اصل توصیه می‌کرد. چنان که وقتی اباعبیده ثقفی را برای جنگ با فارسیان عراق فرستاد به او چنین توصیه نمود: سخن صحابه پیامبر را بشنو و بپذیر و آنان - به ویژه اصحاب بدر - را در امور مشارکت ده.^۴

همچنین به فرماندهان خود در عراق نوشت: در جنگها از رأی و مشورت طلحه‌ی اسدی و عمرو بن معدیکرب استفاده کنید. البته به آن‌ها مسئولیت ندهید، زیرا هر که را بهر کاری ساخته‌اند.^۵

و به سعد بن ابی وقاص نوشت: باید مشاورین تو از عرب‌های دلسوز و صادق باشند چرا که از دروغگویان به تو نفعی نمی‌رسد اگر چه در برخی موارد، راست گفته باشند و افزود که اهل ثقلب بیشتر به ضرر تو هستند تا به نفع تو.^۶

همچنین وقتی که عتبه بن غزوان را به بصره فرستاد، فرمود: به علاء بن حضرمی نوشته‌ام که تو را با عرفجه بن هرشمه یاری کند. او مردی است که برای دشمن دردسر می‌آفریند، از مشورت او استفاده کن و او را همنشین خود قرار ده.^۷

۱- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية، سليمان آل كمال (۲۷۳/۱).

۲- الادارة العسكرية في الدولة الإسلامية، سليمان آل كمال (۲۷۳/۱).

۳- الطبري (۴۸۱/۳)، به نقل از: الإدارة العسكرية.

۴- مروج الذهب ۳۱۵/۲.

۵- سير أعلام النبلاء ۳۱۷/۱.

۶- نهاية الأرب (۱۶۹/۶).

۷- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۲۷۴/۱).

معمولا عمر فاروق رضی الله عنه نخست در یک رایزنی عمومی نظر عموم مردم را جویا می‌شد و سپس از سران صحابه، به ویژه اهل رأی مشورت می‌گرفت و سرانجام تصمیم می‌گرفت. و این شیوه تقریبا شبیه روند کاری بسیاری از حاکمان معاصر می‌باشد که قضایا نخست به مجلس شوری فرستاده می‌شود و بعد از آن مجلس سنا یا شورای نگهبان بر آن صحه می‌گذارد، سپس به دست شخص اول مملکت می‌رسد.

تفاوت کاری میان دستور عمل عمر رضی الله عنه و عمل کشورهای امروزی در این است که دستورات در عصر عمر طبق اجتهاد و بدون تنظیماتی از پیش تعیین شده و قوانینی تصویب شده به اجرا درمی‌آمد،^۱ چه بسا که عمر رضی الله عنه در خصوص مسایلی اجتهاد می‌نمود و رأی خود را ابراز می‌داشت، سپس ضعیف‌ترین شخص جامعه با استناد به دلایلی به نقد نظر عمر می‌پرداخت و نظری دیگر را ارائه می‌نمود که عمر را متقاعد می‌ساخت و او را به راه درست رهنمود می‌گرداند.^۲

با کثرت فتوحات و گسترده شدن دامنه‌ی مسایل جدید در زمان عمر رضی الله عنه چارچوب مجلس شوری نیز گسترش یافت و به خاطر درهم آمیختن فرهنگهای مختلف، مشکلات جدیدی بروز نمود که نیاز به اجتهاد وسیع‌تری پیدا گردید. مثلا زمین‌های جدیدی به زمین‌های بیت‌المال افزوده شد و حقوق مستحقین بر حسب درآمدهای کلان دولت تنظیم گردید و ... بنابراین نیاز به گسترش دامنه‌ی مجلس شوری محسوس شد و در این زمینه بیشتر بزرگان صحابه^۳، به ویژه اهل بدر مورد استفاده قرار گرفتند ضمن این که جوانان دانشمند نیز جایگاه ویژه‌ای نزد خلیفه داشتند، چرا که بزرگان صحابه به تدریج چشم از دنیا فرو می‌بستند و دولت اسلامی نیاز به نیروهای جدیدی داشت تا جایگزین آنها بکند. بنابراین، عمر بن خطاب رضی الله عنه این رادمرد تاریخ اسلام از این حقیقت غافل نشد و توجه ویژه‌ای بذل جوانان مستعد امت نمود. او عبدالله بن عباس را بر بسیاری از بزرگان قوم ترجیح می‌داد. همچنین از دیگر جوانانی که با قرآن سر و کار داشتند و به تفسیر آن

۱- الخلفاء الراشدون: نجار ص ۲۴۶.

۲- همان ص ۲۴۷.

۳- عصر الخلافة الراشدة ص ۹۰.

واقف بودند استفاده می‌نمود. چنان که عبدالله بن عباس می‌گوید: بیشتر مشاورین و اطرافیان عمر رضی الله عنه را قاریان قرآن تشکیل می‌دادند.^۱

بر همین اساس، زهری به تنی چند از جوانان گفت: به خاطر کمی سن خود را حقیر مپندارید. زیرا که عمر بن خطاب در امورات از رأی نوجوانان استفاده می‌کرد و عقل و خرد آنان را محک می‌زد.^۲

محمد بن سیرین می‌گوید: عمر رضی الله عنه با همه به رایزنی می‌پرداخت. حتی گاهی از زنان مشورت می‌گرفت و به رأی آنان عمل می‌نمود. از جمله با دخترش (حفصه) مشورت می‌نمود.^۳

مجلس ویژه‌ای که عمر رضی الله عنه را در همه جا همراهی می‌کرد و معمولاً جزو مشاورین درجه یک ایشان به حساب می‌آمدند عبارت بودند از: عباس بن عبدالمطلب و فرزندش که هیچگاه از آنان جدا نمی‌شد، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب^۴، معاذ بن جبل، عبدالرحمان بن عوف، ابی بن کعب، زید بن ثابت و برخی دیگر از بزرگان صحابه^۵. و مشاورین ایشان با آزادی کامل ابراز رأی می‌نمودند و هیچ کدام تا آخر عمر از جانب خلیفه متهم به بی‌عدالتی و فقدان امانت‌داری نشد. و معمولاً مشاوره پیرامون مسایلی اتفاق می‌افتاد که در کتاب و سنت در مورد آنها نصی وجود نمی‌داشت. چنان که گاهی در مورد مسایلی بحث می‌کردند و در اثنای بحث یکی از حاضرین حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیرامون مسأله مورد بحث به خاطر می‌آورد و بیان می‌کرد. همچنین گاهی در فهم معانی نصوص از مشاورین خود کمک می‌گرفت و معمولاً در این گونه مسایل به مشورت یک یا دو نفر بسنده می‌کرد. اما در پیشامدهای بزرگ چارچوب مشاوره را گسترش می‌داد و همه‌ی صحابه را جمع می‌کرد چنان که در جریان وبایی که در سرزمین شام اتفاق افتاد، ایشان در مسیر شام و در محلی به نام «سرغ» از ماجرا اطلاع یافت.

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۷.

۲- عصر الخلافة الراشدة ص ۹۰.

۳- همان.

۴- السنن الکبری: بیهقی (۲۹/۹) به نقل از: عصر الخلافة الراشدة ص ۹۰.

۵- الخلفاء الراشدون للنجار ص ۲۴۷.

بلافاصله از مهاجرین و انصاری که در رکابش بودند، مشورت گرفت که به راهش ادامه دهد یا برگردد؟ آن‌ها در این باره اختلاف نظر پیدا کردند: گروهی معتقد بود که خلیفه به خاطر خدا بیرون شده است و نباید وقوع وبا او را از ادامه‌ی راهش منصرف گرداند. اما گروه دوم می‌گفت: این یک مصیبت و بلا است و نباید شما به استقبال آن بروید. سپس از مهاجرین بعد از فتح مشورت گرفت. همه باتفاق گفتند: برگرد. آن‌گاه عمر رضی اللہ عنہ در میان مردم اعلان کرد که فردا سوار بر مرکب خویش به مدینه بر خواهم گشت. ابو عبیده گفت: آیا از تقدیر خدا فرار می‌کنید؟ عمر رضی اللہ عنہ گفت: آری، از تقدیر خدا به سوی تقدیر او فرار می‌کنیم. و افزود که اگر شما شتری داشته باشید و در مقابل شما دو دره وجود داشته باشد که یکی سرسبز و یکی خشک و فاقد گیاه است، شما اگر وارد هر کدام بشوید با تقدیر خدا وارد شده‌اید؟ عبدالرحمن بن عوف که سخنان آن‌ها را می‌شنید، گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود:

(إِذَا سَمِعْتُمْ هَذَا الْوَبَاءَ بِلَدٍ فَلَا تَقْدُمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِبَلَدٍ وَأَنْتُمْ فِيهِ فَلَا تَخْرُجُوا فِرَاراً مِنْهُ)¹.

«اگر در شهری وبا افتاده بود وارد آن شهر نشوید، ولی اگر در آن به سر می‌بردید از آن فرار نکنید».

گفتنی است که مجلس مشورتی عمر رضی اللہ عنہ در برگیرنده‌ی مسایل مختلف اداری، سیاسی، نظامی، فقهی و قضایی بود². که ان شاء الله ما در مورد هر کدام از آن‌ها در جای خودش بحث خواهیم کرد. به هر حال آن‌چه لازم به یادآوری است اینکه پایه‌های حکومتی خلافت راشده، مبتنی بر شورایی بود که از قرآن و سنت نبوی سرچشمه می‌گرفت و عمر رضی اللہ عنہ در برنامه‌های حکومت خود هیچ بدعتی ایجاد نکرد، بلکه به اصلی از اصول منهج ربانی جامه‌ی عمل پوشانید.

۱- مسلم، ك السلام (۱۷۴۰/۴) رقم ۲۲۱۹.

۲- القيود الواردة على سلطة الدولة في الإسلام ص ۱۶۷، ۱۶۸.

ششم: عدالت و مساوات

حکومت اسلامی می‌کوشد تا پایه‌های نظام اسلامی را در جوامع اسلامی تثبیت نماید که مهمترین آنها عدل و مساوات است. چنان که عمر فاروق رضی الله عنه در نخستین روز خلافتش از عدل و مساوات سخن به میان آورد و یقیناً هدف ایشان، اقامه‌ی عدل و انصافی است که اسلام حاصل آن است، و پایه‌ی اصلی یک حکومت اسلامی و مایه‌ی تثبیت یک جامعه خواهد بود. چرا که اسلام در جامعه‌ای که ظلم و ستم حاکم باشد و از عدالت و انصاف خبری نباشد، دوام نخواهد آورد. باید دانست که برقراری عدالت و مساوات در میان مردم و دولتها از امور مستحب نیست که اگر با طبع حاکم و خواهشات وی جور در نیامد از آن صرف‌نظر شود، بلکه برقراری عدالت در اسلام یکی از مهمترین واجبات است.^۱ چنان که فخر رازی اجماع علما را نقل کرده که عدالت در حکومت اسلامی بر حاکم مسلمان واجب است.^۲

چنان که نصوص قرآن و سنت نیز بر این امر دلالت می‌کنند که باید در جامعه‌ی اسلامی عدالت برقرار باشد و ظلم و ستم خاتمه یابد و برای هر فرد جامعه بدون این که به زحمت بیفتد و یا مالی صرف کند زمینه‌ی رسیدن به حقش فراهم گردد.

و موانعی را بردارد که بر سر راه مردم تا رسیدن به حقوق‌شان وجود دارد. این‌ها مواردی بود که عملاً در خلافت فاروق اعظم مشاهده می‌شد. او دروازه‌های دار الخلافه را باز گذاشته بود تا هر صاحب حقی به حقش برسد. و خود شخصا پیگیر اوضاع مردم بود و در میان راعی و رعیت به زیباترین و ساده‌ترین شکل ممکن عدالت برقرار نموده بود. همیشه حق را به صاحب حق می‌داد و در میان دو طرف متخاصم هیچ فرقی قایل نمی‌شد. خویشاوندان و بیگانگان و اغنیاء و فقرا را مساوی می‌دانست و این عملکرد وی برگرفته از آیه‌ی قرآن بود که می‌فرماید:

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم للصلابی ص ۴۵۵.

۲- تفسیر الرازی ۱۰/۱۴۱.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَيْكُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [المائدة: ۸]

«ای اهل ایمان! همواره [در همه امور] قیام کننده برای خدا و گواهان به عدل و داد باشید. و نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نورزید؛ عدالت کنید که آن به پرهیزکاری نزدیک تر است. و از خدا بترسید؛ زیرا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.»

آری، عمر فاروق رضی الله عنه در عدالت نمونه شد، دلها را اسیر خود کرد و خردها را خیره ساخت. عدالت از نظر عمر رضی الله عنه یک دعوت عملی برای اسلام محسوب می شد که باید با آن دلهای مردم را به سوی ایمان سوق داد، و رسول خدا در این زمینه، پیشوای ایشان بود. عمر رضی الله عنه در راستای عدالتی فراگیر میان مردم سیاست خود را بکار می گرفت، حقا که عمر رضی الله عنه در این میدان تا حد زیادی موفق شد به گونه ای که هر جا نامی از عدالت گرفته شود، ناخود آگاه نام عمر رضی الله عنه در اذهان تداعی می شود. و رسیدن به این موفقیت بزرگ به خاطر اسباب و عوامل زیر بود:

۱- دوران خلافت ایشان از دوران خلافت ابوبکر صدیق طولانی تر بود، با توجه به اینکه خلافت ایشان از حد ده سال گذشت، در حالی که خلافت ابوبکر تنها دو سال و چند ماه را به خود اختصاص داد.

۲- عمر رضی الله عنه در اجرای عدالت و حق به ویژه در اجرای آن بر خویشان و خانواده ی خویش بسیار جدی بود.

۳- ترس خدا بیش از هر چیزی بر روح و روان او حکومت می کرد. ایشان همواره جلب رضایت خدا را نظر داشت و از او بسیار می ترسید و از کسی جز خدا نمی ترسید.

۴- رعیتی که عمر رضی الله عنه بر آن‌ها حکومت می‌کرد عُمداً از صحابه و تابعین بودند که پابند شریعت الهی بوده و در تحقق اهداف شرعی با عمر رضی الله عنه همکاری می‌نمودند.^۱

۵- نمونه‌هایی از عملکرد عدالت آمیز عمر رضی الله عنه:

- عمر رضی الله عنه در اجرای یک قضاوت میان فردی یهودی و شخصی مسلمان حق را به یهودی بازگرداند و کفر یهودی باعث نشد که عمر بدو ستم روا بدارد و حق وی را پایمال نماید. امام مالک^۲ از طریق سعید بن مسیب نقل می‌کند که باری فردی مسلمان و فردی یهودی برای حل خصامه‌ای نزد عمر رضی الله عنه آمدند. سرانجام عمر رضی الله عنه به نفع مرد یهودی حکم نمود. یهودی گفت: به خدا سوگند که تو به حق قضاوت نمودی.^۳

- همچنین به فرمانداران و کارمندان می‌گفت: در موسم حج حضور پیدا کنند. آن‌گاه خطاب به مردم می‌گفت: ای مردم! من این‌ها را نفرستاده‌ام که مال‌های شما را بخورند و بر شما ستم بکنند، بلکه آن‌ها را فرستاده‌ام که مانع ضایع شدن حق شما بشوند و اموال بیت‌المال را به خوبی در میان شما تقسیم بکنند. اگر کسی از این‌ها خلاف آن‌چه گفتم مرتکب شده است، برخیزید و از او شکایت بکنید. کسی برنخواست جز یک نفر که گفت: ای امیر المؤمنین! فرماندار تو مرا صد ضربه شلاق زده است. عمر رضی الله عنه فرماندار مورد نظر را بازخواست کرد و گفت: چرا او را زده‌ای؟ و سرانجام به آن مرد گفت: برخیز و از او انتقام بگیر. آن‌گاه عمرو بن عاص برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! اگر شما این کار را بکنید شاکیان زیادی پیدا می‌شوند و این به عنوان یک دستور العمل برای خلفای بعدی باقی خواهد ماند. عمر رضی الله عنه گفت: من این را از طرف خود نمی‌گویم بلکه رسول خدا را دیده‌ام که حاضر شده است که از او قصاص بگیرند. عمرو بن عاص گفت: پس اجازه بده تا شاکی را راضی کنیم. عمر رضی الله عنه گفت: اشکالی

۱- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدين، حمد محمد الصمد ص ۱۴۵.

۲- الوسطية فی القرآن الکریم، صلابي ص ۹۶.

۳- الموطأ، کتاب الأفضیه، ش ۲.

ندارد بروید و راضی‌اش کنید. آن‌گاه آن‌ها به او دویست درهم^۱ دادند و رضایتش را جلب کردند. و اگر رضایتش را جلب نمی‌کردند، بدون تردید عمر رضی الله عنه از آن فرماندار انتقام می‌گرفت.^۲

- همچنین مردی از مصر نزد عمر رضی الله عنه آمد و از عمرو بن عاص (فرماندار مصر) شکایت می‌کرد، او خطاب به عمر گفت: ای امیر المؤمنین! به خاطر ظلمی که در حقم شده است به شما پناه می‌جویم. عمر گفت: به پناهگاه، پناه آورده‌ای. مرد گفت: من در مسابقه‌ی اسب دوانی از پسر عمرو بن عاص والی مصر سبقت گرفتم او مرا با شلاق زد و گفت: من فرزند گرامی‌ترین مردم هستم تو از من سبقت می‌گیری؟ عمر رضی الله عنه به عمرو بن عاص نامه‌ای نوشت و دستور داد که با فرزندش به مدینه بیاورد. وقتی آمدند، عمر رضی الله عنه آن مرد مصری را فراخواند و شلاقی به دستش داد و گفت: فرزند گرامی‌ترین مردم را بزنی. مصری شلاق را به دست گرفت و محکم چند ضربه به پشت پسر عمرو وارد کرد و ما هم دوست داشتیم که او را بزنند، و آن‌قدر به او ضربه وارد کرد که آرزو می‌کردیم از آن دست بردارد، سپس عمر، خطاب به مرد مصری گفت: چند تازیانه هم بر سر و کله‌ی طاس پدر این اشراف زاده بزنی. مرد مصری گفت: کافی است که من همان کسی را زدم که مرا زده بود و پدرش را نمی‌زنم. عمر رضی الله عنه رو به عمرو کرد و گفت:

(مذکم تعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أحراراً؟).

«از کی مردم را به بردگی گرفته‌اید، در حالی که مادرانشان آن‌ها را آزاد به دنیا آورده‌اند؟».

عمرو گفت: به خدا من از این ماجرا بی‌اطلاع هستم و او به من مراجعه نکرده است.^۳

۱- الطبقات الکبری لابن سعد (۲۹۳/۳ - ۲۹۴).

۲- طبقات الکبری، ابن سعد ۲۹۳/۳.

۳- وسطیة أهل السنة بین الفرق، محمد باکریم، ص ۱۷۰

آری، حکومت خلفای راشدین بر مبنای عدالت استوار بود و چه زیبا گفته است ابن تیمیه که خدا حکومت عادل را یاری می‌دهد حتی اگر کافر باشد و حکومت ظالم را یاری نمی‌دهد، حتی اگر مسلمان باشد... و به وسیله‌ی عدالت، مردم صالح می‌شوند و مال و دارایی زیاد می‌شود.^۱

و اما زیربنای مساواتی که عمر فاروق در حکومت خود بر آن تکیه داشت، یکی از اصول کلی اسلام بود که قرآن در مورد آن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود، و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما، و از حال همه کس و همه چیز) است».

بر این اساس، همه‌ی مردم حاکم و محکوم، مرد و زن، عرب و عجم، سفید و سیاه و همه در اسلام مساوی هستند. اسلام به خاطر این تفاوت‌ها قایل به هیچ فرقی بین مردم نیست و رنگ، جنس، نسب، طبقه، حاکم و محکوم همگی از نگاه اسلام مساوی می‌باشند.^۲

عمر رضی الله عنه این اصل کلی را عملاً در حکومت خود پیاده کرد و عملکرد ایشان بهترین شاهد بر این ادعا است. اینک پاره‌ای از موضعگیری‌های عمر رضی الله عنه با توجه به زیربنای مساوات در چارچوب دولت اسلامی:

۱- السياسة الشرعية ص ۱۰.

۲- فقه التمكن في القرآن الكريم ص ۵۰۱.

- در عصر خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه و حومه آن، خشکسالی پدید آمد و با وزیدن باد، خاکستر بر می‌خاست.^۱ از این بابت آن سال را عام الرماده (سال خاکستر) نامیدند.

عمر رضی الله عنه که خلیفه‌ی وقت بود سوگند خورد که لب به روغن و شیر و گوشت نزنند تا مردم از آن حالت نجات نیافته‌اند. دیری نگذشت که تجار، روغن و شیر وارد بازار کردند و تقریباً مشکل مردم برطرف گردید. غلام عمر رضی الله عنه از فرصت استفاده کرد و مقداری روغن و شیر در مقابل چهل دینار خریداری نمود و نزد خلیفه آورد و گفت: خداوند سوگندت را برآورده کرد و روغن و شیر وارد بازار شد و من این‌ها را در مقابل چهل دینار خریداری نموده‌ام. عمر رضی الله عنه گفت: آن‌ها را به قیمت بالایی خریده‌ای. برو و همه را صدقه بکن، چرا که من دوست ندارم در خوراک اسراف بکنم.

همچنین فرمود: من چگونه حال رعیت را درک خواهم کرد تا وقتی که شریک مصیبت آن‌ها نشوم؟^۲

این بود موضع‌گیری عمر فاروق در خشکسالی معروف به عام الرماده. همچنین در سالی که تورم بالا رفت و مواد خوراکی گران شد. ایشان به خاطر همدردی با رعیت از خوردن غذاهای چرب، خودداری کرد. روزی روده‌هایش به صدا در آمد، آنها را مورد خطاب گفت: به خدا تا مردم غذای چرب نخورند شما رنگ غذای چرب را نخواهید دید.^۳

این برخورد خلفای صدر اول با رعیت خود، حتی مشمول خادمان و طبقه‌ی پایین مردم نیز می‌شد. چنان که ابن عباس می‌گوید: عمر بن خطاب به قصد حج به مکه آمد. صفوان بن امیه برای او غذایی تدارک دید و چهار نفر از خادمانش غذا را حاضر کردند و برخاستند. عمر رضی الله عنه به میزبانانش گفت: آیا شما با آن‌ها غذا نمی‌خورید. صفوان گفت: با آن‌ها غذا می‌خوریم ولی گاهی ترجیح می‌دهیم که غذای خوب را خود ما بخوریم.

۱- همان.

۲- تاریخ طبری ۹۸/۴.

۳- مناقب امیر المومنین، ابن جوزی، ص ۱۰۱.

عمر رضی الله عنه شدیداً عصبانی شد و به آنها بد و بیراه گفت و به خادمان فرمود: بنشینید و بخورید. آنها نشستند و غذا خوردند و خود امیر المؤمنین از خوردن غذا امتناع ورزید.^۱ آری، عمر رضی الله عنه همیشه از خوردن غذایی که برای همه‌ی مسلمانان خوردن آن میسر نبود امتناع می‌ورزید. او از روزی که زمام خلافت را به دست گرفت غذای خوبی ندید و بیشتر اوقات روزه می‌گرفت.

روزی در خشکسالی عام الرماده چند شتر ذبح کردند^۲ و به مردم خوراک دادند. خادمان قطعه‌ای از کوهان و جگر شتر را برای او آوردند. گفت: به به. من لذیذترین قسمت گوشت را بخورم؟ اگر چنین کنم، بد حاکمی هستم. این را گفت و غذا را برگردانید و قطعه نانی با مقداری روغن زیتون طلبید و خورد.^۳

عمر رضی الله عنه نه تنها در مدینه به برقراری عدالت همت گماشت بلکه در سرتاسر قلمرو اسلامی عدالت را برقرار نمود. چنان که وقتی نزد عتبه بن فرقد فرماندار آذربایجان حلوائی محلی آمیخته با خرما و عسل آوردند و آن را خورد و لذیذ یافت گفت: عجب حلوائی خوش مزه‌ای است! به خدا، از این حلوا برای امیر المؤمنین خواهم فرستاد. آن‌گاه به اندازه‌ی بار دو شتر تدارک دید و برای امیر المؤمنین به مدینه فرستاد. هنگامی که آن‌ها را نزد خلیفه آوردند پرسید: این‌ها چیست؟ گفتند: حلوائی است که عتبه فرستاده است. مقداری از آن را چشید و گفت: عجب خوش مزه است؟! آیا همه‌ی مسلمانان آن سامان از این حلوا می‌خورند؟ گفتند: خیر. آن‌گاه عمر رضی الله عنه آن‌ها را برگردانید و در نامه‌ای به عتبه نوشت: ای عتبه! این‌ها حاصل دست‌رنج تو و پدر و مادرت نیست، کاری کن تا مسلمانان همان چیزی را بخورند که تو می‌خوری؟^۴

یکی دیگر از نمادهای شگفت انگیز عدالت فاروق، برخورد ایشان با سعد بن ابی وقاص فرمانده‌ی بزرگ اسلام می‌باشد. روزی خلیفه در میان مسلمانان مشغول تقسیم اموال بود. جمعیت زیادی نزد او گرد آمده بودند. سعد بن ابی وقاص با کنار زدن

۱- همان.

۲- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۱/ ۸۷).

۳- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي، (۱/ ۸۷).

۴- مناقب أمير المؤمنين، ابن جوزی، ص ۱۴۷.

جمعیت، خود را به خلیفه رساند. عمر رضی الله عنه که متوجه رفتار او شد، با شلاق خود بر او زد و گفت: تو قانون خدا را نادیده گرفتی، می‌خواهم بدانی که قانون خدا تو را می‌بیند و از تو انتقام می‌گیرد.^۱ این برخورد عمر رضی الله عنه با فاتح عراق و مداین و فرماندهی بزرگ اسلام، سعد بن ابی وقاص بود که یکی از ده یار بهشتی رسول خدا و یکی از شش نفر اهل شوری بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در واپسین زندگانی خود از او راضی و به عنوان اسب سوار اسلام شهرت یافته بود، و این بیانگر میزان عدالت و مساواتی است که خلیفه خود را ملزم به آن ساخته بود.^۲

همچنین ابن جوزی نوشته است که عبدالرحمن فرزند عمر بن خطاب، در مصر شراب نوشید. عمرو بن عاص که حاکم مصر بود، به خاطر احترام عمر بن خطاب، به جای اجرای حد شرعی در ملا عام، در خانه‌ی خود او را شلاق زد. وقتی این خبر به گوش عمر رضی الله عنه رسید، در نامه‌ای به عمرو نوشت. از عبد الله عمر امیر المؤمنین به عاصی (خطاکار) بن عاص. ای عمرو! من از جرأت تو در خلاف ورزی با من در شگفتم. تو می‌دانی که من تو را بر بزرگان اهل بدر که از تو بهتر بودند، ترجیح دادم. به خاطر این که دستورات مرا اجرا نمایی. اکنون می‌بینم تو هم گرفتار بلا شده‌ای. و دلم می‌خواهد از کار برکنارت کنم ولی آن هم پیامدهای بدی دارد. تو پسر عبدالرحمان را در خانه‌ات شلاق زده‌ای. مگر نمی‌دانی که من مخالف این روش هستم، تو فکر کردی او پسر امیر المؤمنین است، در حالی که او نیز فردی از رعیت تو است و تو می‌دانی که من در اجرای حدود خدا، به هیچ کس ترحم نمی‌کنم. پس زود او را نزد من بفرست تا به عاقبت کاری که کرده است پی ببرد.^۳ عمرو بن عاص طبق دستور، عبدالرحمان را به مدینه فرستاد و در آن جا علناً بر او حد شرعی را اجرا نمود. این را ابن سعد و ابن زبیر روایت کرده‌اند. همچنین عبدالرزاق آن را با سند صحیح و مفصل به روایت ابن عمر آورده است.^۴

۱- الخلفاء الراشدون ص ۲۴۳.

۲- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۱/ ۸۸).

۳- مناقب أمير المؤمنين، (ابن جوزی)، ص ۲۳۵.

۴- الخلافة الراشدة والدولة الأموية، یحیی یحیی، ص ۳۴۵.

آری، این است برخورد عمر رضی الله عنه با نزدیک‌ترین فرد خانواده‌اش. و این بالاترین درجه‌ی مساوات و عدالت است. متهم در اینجا فرزند امیر المؤمنین است و والی مصر از عقاب آن چشم پوشی نمی‌کند، اما وقتی فاروق پی می‌برد که به خاطر وی مراعات شده است، بسیار آزرده خاطر می‌شود و به شدت با والی مصر برخورد می‌نماید و در راستای اجرای حدود الهی و تأدیب فرزندش به طور شایسته‌ای او را معاقبه می‌کند. حال اگر فاروق این گونه با نزدیکان خود برخورد می‌نماید، به نظر شما باید با دیگران چگونه باشد؟^۱

و از مثالهای تاریخی مهمی که در مورد اجرای مساوات و برابری فاروق ذکر شده است، برخورد ایشان با جبله بن ایهیم می‌باشد. جبله آخرین امیر بنی غسان از جانب هرقل بود. در آن زمان غسانی‌ها تحت سلطه‌ی دولت روم زندگی می‌کردند. و همواره رومی‌ها آن‌ها را به جنگ با مسلمانان تحریک می‌نمودند. بعد از این که سلطه‌ی حکومت اسلامی در منطقه گسترش یافت و مسلمانان چندین بار رومی‌ها را شکست دادند، قبایل عرب شام به اسلام روی آوردند و یکی پس از دیگری مسلمان شدند. از جمله جبله نیز با اطرافیان خود مسلمان شد. و به عمر رضی الله عنه نامه‌ای نوشت که می‌خواهد به مدینه بیاید، عمر رضی الله عنه از مسلمان شدن و آمدن او به مدینه شدیداً خوشحال گردید. جبله به مدینه آمد و مدتی در آن جا ماند و مورد استقبال و تکریم خلیفه قرار گرفت.

سپس در رکاب عمر بن خطاب به حج رفت، و در اثنای طواف عبایش زیر پای مردی از طایفه‌ی «فزاره» گیر کرد و افتاد. جبله عصبانی شد و مشت محکمی بر بینی آن مرد زد و بینی‌اش را مجروح ساخت. مرد دوان دوان خود را به عمر رضی الله عنه رساند و گفت: جبله با من چنین رفتار نموده است. عمر رضی الله عنه، جبله را فراخواند و گفت: چرا با برادرت چنین رفتار نموده‌ای؟ جبله گفت: اگر به خاطر احترام کعبه نبود گردنش را می‌زدم. عمر رضی الله عنه گفت: اکنون که اعتراف کردی یا رضایت او را جلب کن و یا این که از تو انتقام خواهم گرفت. جبله برافروخته شد و گفت: او یک مرد عادی و من پادشاه هستم، از من انتقام می‌گیری؟ عمر رضی الله عنه گفت: در اسلام، شما هر دو تا مساوی هستید.

جبله گفت: من فکر می کردم در اسلام دارای مقام بلندتری می شوم. عمر رضی الله عنه گفت: الآن وقت این حرفها نیست، زود باش یا رضایت او را جلب کن و یا از تو انتقام خواهم گرفت. جبله گفت: اگر این طور است پس من به دین خود (مسیحیت) بر می گردم. عمر رضی الله عنه گفت: اگر چنین کنی به خاطر ارتداد از اسلام، گردنت را خواهم زد! جبله گفت: پس به من مهلت ده تا ببینم چه کاری می توانم بکنم. آن گاه نیمه شب با اطرافیان خود پا به فرار گذاشت و راه قسطنطنیه را در پیش گرفت و مسیحی شد. البته بعدها سخت پشیمان شد و ندامت خود را در قالب شعر زیبایی سرود.

از این داستان به میزان اجرای مساوات توسط عمر فاروق پی می بریم که در میان پادشاه و یک فرد عادی تفاوتی قایل نیست و این یک مساوات زنده و عملی بود نه یک شعار خالی.^۱

آری، عمر رضی الله عنه این گونه اصل مساوات را که ریشه در شریعت الهی دارد تطبیق داد و آن را در جامعه به صورت زنده و محسوس برقرار نمود. به گونه ای که نه عاطفه پدری توانست مانع اجرای آن شود و نه جایگاه ملی و دینی و سوابق شخصیتها.

بلکه مساواتی بود که همه، چه حاکم و چه محکوم، چه ظالم و چه مظلوم به صورت یکسان از آن برخوردار بودند. و در نتیجه ی اجرای این اصل اسلامی بود که در دوران خلافت راشده همه ی مسلمانان نسبت به یکدیگر احساس برابری و برادری می کردند و امتیازات جاهلی و طبقاتی ای که بر مبنای حسب و نسب به وجود آمده بود، رخت بر بست و هیچ قلدری چشم به مال و جان ضعیفی نمی دوخت و هیچ ضعیفی از ضایع شدن حق خود هراسی نداشت و همه از حقوقی مساوی برخوردار بودند. و این مساوات نور و آرامشی به وجود آورده بود که در همه جای دولت اسلامی نمایان و محسوس بود.^۲

۱- ابن خلدون (۲/۲۸۱) به نقل از: نظام الحکم للقاسمی (۹۰/۱).

۲- فن الحکم فی الإسلام ۴۷۷.

۳- المجتمع الإسلامي، دعائمه وآدابه، محمد أبو عجوه، ص ۱۶۵.

هفتم: اصل آزادی

می‌توان اصل آزادی را یکی از اصول کلی‌ای برشمرد که خلافت راشده بر آن استوار بود. این اصل، آزادی‌های عمومی مردم را در چارچوب شریعت تضمین می‌کرد. در واقع پیام آزادی بشریت، دعوتی بود که قبل از سایر مکاتب، اسلام به آن پرداخت، و در طول تاریخ بشریت همتایی برای آن نخواهی یافت که چنان گسترده و وسیع به این میدان پا نهاده باشد. چنان که نخستین دعوت اسلام، دعوت به توحید و عبادت خدای یکتا است. و توحید یعنی آزادی کامل بشریت از بندگی نفس و شیطان و سایر مخلوقات دیگر. و اسلام آزادی را با همه‌ی مفاهیم آن شناسایی و عرضه کرد. چنان که امر به معروف و نهی از منکر از طرفی و عدم اجبار مردم به پذیرفتن دین، از طرف دیگر، بیانگر همین آزادی است. و گاهی آزادی به معنی رحمت و عدل و مساوات تبلور می‌یابد. چرا که هر یک از مبادی و اصلی که اسلام به آن فراخوانده است بدون آزادی تحقق پذیر نیستند. و اصل آزادی در دوران خلافت راشده، کمک بزرگی به گسترش قلمرو اسلامی و نشر دین مبین اسلام نمود. چرا که اسلام به انسانیت کرامت می‌بخشد، و او را وارد عالمی بزرگ و آزاد می‌نماید. و از طرفی در آن زمان، سیاست حاکم بر جهان زائیده‌ی نظام استبدادی فارس و روم بود که جز ظلم و استبداد و نابرابری چیز دیگری عاید ملتها نمی‌شد. به ویژه مخالفین سیاسی و اقلیتهای دینی با بدترین نوع ظلم و ستم و بی‌عدالتی مواجه بودند. به طور مثال: دولت روم، یعقوبیه‌های مصر و شام را تحت فشار قرار داد تا مذهب ملکائی (دین رسمی روم) را بپذیرند و مخالفین اجرای این طرح را در آتش انداخته، زنده زنده سوزانید. و این سنگدلان مردم را داخل کیسه‌های بزرگی گذاشتند که مملو از سنگ ریزه بودند و به اعماق دریاها فرستادند.

دولت فارس هم از رومی‌ها دست کم نداشت و کسانی را که پیرو آیین آسمانی بودند به ویژه مسیحیان را به بدترین نوع، شکنجه و آزار می‌داد. ولی در اسلام چه در زمان رسول خدا و چه در زمان خلفای راشدین همه‌ی مردم و پیروان ادیان مختلف از آزادی کامل برخوردار بودند^۱ که ما به نمونه‌هایی از آن در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه اشاره می‌کنیم:

۱- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدین، حمد الصمد ص ۱۵۷، ۱۵۸.

۱- آزادی دینی

اصولا دین اسلام کسی را به پذیرفتن باورهای دینی اسلام مجبور نکرده و نمی‌کند، بلکه انسان‌ها را به تفکر در مورد خدا و مخلوقات و دین واقعی فرا می‌خواند و به پیروان خود دستور داده تا با مردم به نحو احسن در مورد دین اسلام گفتگو نمایند. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست».

همچنین می‌فرماید:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِلَّا أَلْبَسُهُمْ﴾ [الشورى: ۴۸]

«اگر رویگردان شدند (غمگین مباش) چرا که ما تو را به عنوان مراقب و مواظب ایشان نفرستادیم بر تو رساندن پیام باشد و بس».

و می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ

هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵]

«ای پیغمبر! مردمان را با حکمت (سخنان استوار و به جا) و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فرا خوان، و با ایشان به شیوه‌ی هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن، پروردگارت آگاه‌تر (از همگان) به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا اینکه رهنمود و راهیاب می‌گردند».

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا

بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَاللَّهُنَّ وَاللَّهُمُّ وَحْدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۶]

«با اهل کتاب (یهود و نصاری) جز به روشی که نکوتر باشد بحث و گفتگو نکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند، بگویند: به تمام آن‌چه از سوی خدا بر ما و بر شما

نازل شده است ایمان داریم، معبود ما و شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم».

و در این مورد، آیات زیادی نازل شده است و بر اساس همین رهنمودهای قرآن بود که عمر فاروق رضی الله عنه در دوران خلافت خود به آزادی‌های دینی اهمیت خاصی می‌داد و در این باره روش رسول خدا و خلیفه‌ی اول را ادامه داد، چنان که اهل کتاب را بر دین خودشان گذاشت و از آنان جزیه دریافت نمود و معابد آن‌ها را به حال خود رها کرد و این عملکرد ایشان برگرفته از این آیه‌ی کلام الهی بود که می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ صَوَامِعُ وَبِعِصَّ وَصَلَوَاتُ وَمَسْجِدُ يُذَكِّرُ فِيهَا أَسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾ [الحج: ۴۰]

«اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند دیرها و کلیساها و کنشت‌ها و مسجدها که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد». چنان که در روند فتوحات زمان عمر فاروق رضی الله عنه به خوبی احترام اسلام و خلیفه به ادیان دیگر و عدم اجبار افراد برای ورود به دین اسلام آشکار گردید. چنان که روزی پیرزنی نصرانی نزد ایشان آمد و کمک خواست. خلیفه قبل از این که به او چیزی بدهد، از روی نصیحت به او گفت: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به حق فرستاده است. پس مسلمان شو تا در دنیا و آخرت در امن و سلامت به سر ببری. پیرزن گفت: من پیرزنی هستم که بر لب گور قرار دارم. آن‌گاه عمر رضی الله عنه حاجت او را برآورد و از این که او را به اسلام فرا خوانده بود ترسید که مبادا دعوت او، اجبار به حساب آید، بنابراین استغفار کرد و گفت: بار اله! من او را راهنمایی کردم و قصد اجبار نداشتم!

همچنین عمر رضی الله عنه برده‌ای نصرانی به نام «اشق» داشت. او می‌گوید: عمر به من گفت: مسلمان شو تا بتوانم از تو در امور مسلمانان استفاده کنم. چرا که شایسته نیست در امور آنان از غیر مسلمان کار گرفته شود. من نپذیرفتم و مسلمان نشدم. عمر رضی الله عنه گفت:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾

«در دین هیچ اجباری در کار نیست».

وقتی بر بستر مرگ به سر می برد مرا آزاد ساخت و گفت: هر جا می خواهی برو.^۱ آری، در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه اهل کتاب، به شعایر و عبادات دینی خود چه در عبادتگاهها و چه در خانه های خود آزاد بودند و کسی برای آنها ایجاد مزاحمت نمی کرد. زیرا که اسلام به آنها حق آزادی دینی کامل داده بود. چنان که طبری، متن عهدنامه ی عمر رضی الله عنه را که برای اهل ایلیا (قدس) نوشته بود ذکر کرده و در آن آمده است: اهل ایلیا با جان و مال و صلیبها و عبادتگاه های خود آزاد و تحت محافظت حکومت اسلامی هستند.^۲

همچنین در عهدنامه ی عمرو بن عاص استاندار مصر که برای مصریان نوشته، آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم. این امان نامه ی عمرو بن عاص به اهل مصر است که بر اساس آن، جان، مال، عبادتگاه و صلیب های آنان در همه جا از امنیت کامل برخوردار خواهند بود. و به خاطر توثیق عهدنامه در پایان آمده است: مفاد این عهدنامه بر ذمه ی خدا و پیامبر و امیر المؤمنین و سایر مسلمانان نوشته شده است.^۳

فقه های اسلام^۴ نیز اتفاق دارند که باید با کافرانی که تحت سلطه ی دولت اسلامی زندگی می کنند آزادی دینی داده شود تا شعایر مذهبی خود را آزادانه انجام دهند، و نباید کسی برای آنها در این باره مزاحمت ایجاد نماید، مگر این که بخواهند در شهرهای مسلمان نشین شعایر دینی خود را آشکارا انجام دهند. مثلاً بخواهند صلیبها را بیرون بیاورند، در این صورت جلوی آنها گرفته می شود. البته در شهرها و روستاهایی که صد درصد خودشان هستند، اشکالی ندارد.^۵

شیخ غزالی می گوید: آزادی فکر و اندیشه آن طور که در اسلام مطرح است در هیچ یک از قاره های پنج گانه دنیا شناخته شده نیست. اصلاً در دنیا جز برای اسلام برای هیچ

۱- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۵۸/۱).

۲- تاریخ الطبری (۱۵۸ / ۴).

۳- البدایة والنهاية ۹۸/۷.

۴- السلطة التنفيذية د. محمد الدهلوي (۷۲۵ / ۲).

۵- همان.

آیینی این اتفاق نیفتاده است که پس از تسلط کامل بر بخشی از این کره‌ی خاکی به مخالفین خود حق آزادی فکر و عقیدتی بدهند.^۱

عمر فاروق رضی الله عنه، آزادی فکر و عقیده را به عنوان یک قانون در جامعه رایج کرده بود و سیاستش در قبال یهود و نصاری در این جملات وی خلاصه می‌شود که فرمود: ما به آن‌ها تعهد داده‌ایم که در عبادتگاه‌هایشان آزاد باشند هر کاری که دلشان می‌خواهد در آن‌جا انجام دهند، و ما آن‌ها را مجبور به انجام چیزی نکنیم که از توانشان خارج باشد و آن‌ها را در مقابل دشمن یاری دهیم، بر اساس احکام آیین خود مسایل خود را حل نمایند، مگر این که با رضایت خود به ما مراجعه نمایند آن‌گاه ما بر اساس احکام خویش در میان آن‌ها قضاوت خواهیم کرد.^۲

همچنین در مورد عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل است که با ذمیان با تسامح برخورد می‌کرد و اگر از پرداخت جزیه عاجز می‌شدند آنان را معاف می‌کرد. چنان که ابوعبید در کتاب «الاموال» می‌نویسد: روزی عمر رضی الله عنه از جایی می‌گذشت متوجه پیرمرد نابینایی شد که دست سؤال دراز نموده است. عمر رضی الله عنه دست بر شانه‌ی پیرمرد گذاشت و گفت: از کدام گروه اهل کتاب هستی؟ مرد گفت: یهودی هستم. عمر رضی الله عنه گفت: چرا سؤال می‌کنی؟ گفت: به خاطر پرداخت جزیه، کهولت سن و نیازهای خود. عمر رضی الله عنه دست او را گرفت و به منزلش برد و در حد کفاف به او مالی داد. سپس کسی را نزد خزانه‌دار بیت المال فرستاد و به او گفت: رعایت این گونه افراد را بکنید، به خدا سوگند اگر قرار باشد ما دست‌رنج جوانی را بخوریم و وقتی پیر و ناتوان می‌شود او را رها سازیم، بی انصافی کرده‌ایم. سپس آن پیرمرد و هم‌نوعانش را از پرداخت جزیه معاف کرد^۳، و به همه‌ی کارگزارانش نوشت: با این گونه افراد چنین رفتار نمایند^۴. این عملکرد و مشابه آن بیانگر میزان عدالت اسلام و خلیفه‌ی مسلمانان (عمر فاروق رضی الله عنه) است که می‌خواهد پایه‌های حکومت خود را بر اساس عدالت استوار سازد تا جایی که با غیر مسلمانان این گونه

۱- حقوق الإنسان بین تعالیم الإسلام وإعلان الأمم المتحدة ص ۱۱۱.

۲- نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين ص ۱۱۷.

۳- الأموال لأبي عبيد ص ۵۷، أحكام أهل الذمة لابن القيم (۱/ ۳۸).

۴- نصب الراية للزيلعي (۷/ ۴۵۳).

برخورد می‌نماید. پس نتیجه می‌گیریم که آزادی دینی، یکی از نشانه‌های بارز حکومت خلفای راشدین بوده است.

۲- آزادی نقل مکان و سیر و سیاحت و شغل

عمر فاروق رضی الله عنه به تردد و نقل مکان افراد از جایی به جایی دیگر نیز سعی داشت هیچ گونه ممانعتی ایجاد ننماید. البته این قاعده‌ای عمومی نبود، بلکه افرادی از آن مستثنی بودند از جمله این که:

- عمر رضی الله عنه اصحاب بزرگ رسول خدا را از کوچ کردن از مدینه منع می‌کرد، مگر این که با هماهنگی وی و یا به خاطر مأموریتی سفر می‌کردند. و این بدان خاطر بود که عمر رضی الله عنه وجود افراد بزرگ را پیرامون خود و در دارالخلافة، نعمتی بزرگ محسوب می‌کرد و می‌خواست او را در رهبری مسلمانان یاری نمایند. ضمناً انتشار اصحاب بزرگ در شهرهای مختلف باعث می‌شد که مردم پیرامون هر کدام از آن‌ها جمع شوند و چندین مرکز تصمیم‌گیری و افتاء ایجاد شود و امت دچار تفرقه گردد^۱.

سیاست عمر با توجه به شناختی که نسبت به طبایع و درون مردم داشتند، خواهان آن بود که بزرگان اصحاب را در مدینه گرد آورد و گفت: از انتشار شما در شهرهای مختلف واهمه دارم^۲، زیرا ایشان معتقد بودند که سهل‌انگاری در این امر مهم باعث پرتوافکنی فتنه و آشوب در مناطق فتح شده می‌شوند و مردم پیرامون شخصیت‌های بزرگ گرد می‌آیند و شبهاتی به بار می‌آورند و رهبران و پرچم‌های مختلفی برافروخته می‌شوند.

عمر از این نکته واهمه داشت که مراکز نیروهای سیاسی و دینی در دولت اسلامی تعدد پیدا کند و با توجه به آراء و نظریات مختلف اصحاب در مورد قضایای گوناگون، نظریات آنان با احترام و اجلالی ویژه روبرو شود که با قانون صادر شده از دیوان عالی

۱- المرتضی سیره امیر المؤمنین: أبي الحسن الندوي ص ۱۰۹.

۲- همان منبع.

کشور همسویی و رقابت نماید. بنابراین، عمر رضی الله عنه با گردآوری و کنترل بزرگان صحابه در مدینه از انتشار اجتماعات فردی آنها و اختلاف امت جلوگیری نمود. گفتنی است که اگر عمر رضی الله عنه از این دلیل شرعی استفاده نمی‌کرد و بدان استناد نمی‌نمود، هرگز به اجرای آن ملزم نمی‌بودند و در برابر آن مخالفت را اعلام می‌داشتند، زیرا اجرای حکم بر مردم به مصلحت عمومی بستگی دارد^۱.

- همچنین عمر بن خطاب رضی الله عنه نصاری نجران و یهودیان خیبر را مجبور به ترک وطن کرد، و آنها را از قلب کشورهای عربی به عراق و شام فرستاد، زیرا آنها به تعهدات خود عمل نکردند و خانه‌هایشان به مراکز توطئه علیه اسلام و مسلمانان تبدیل شده بود. بنابراین، خلیفه لازم دانست که این لانه‌های جاسوسی و توطئه را نابود سازد؛ و اما بقیه یهود و نصاری، به زندگی عادی خود زیر سلطه‌ی حکومت اسلامی ادامه دادند و از تمام حقوق و مزایای یک شهروند برخوردار بودند.

بیهقی و عبدالرزاق از ابن مسیب و ابن شهاب نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(لا یجتمع دینان فی جزیرة العرب).

«دو دین در شبه جزیره‌ی عربستان با هم کنار نخواهند آمد».

بعد از این که عمر رضی الله عنه به صحت این حدیث اذعان نمود، نصاری نجران و یهودیان خیبر و فدک را بیرون کرد^۲.

گفتنی است که یهودیان خیبر و نصاری نجران از متعصین اهل کتاب و سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بودند. بنابراین، بر تعهدات خود با رسول خدا عمل نکردند و نقض پیمان نمودند. یکی از اسباب اخراج آنها از خیبر، جریانی است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به آن اشاره می‌کند، عبدالله می‌گوید: هنگامی که یهود خیبر او را زدند و دست و پایش را زخمی کردند، عمر بن خطاب برخاست و سخترانی کرد و گفت: همانا

۱- القیود الواردة علی سلطة الدولة ص ۱۵۱.

۲- السنن الکبری: بیهقی (۹/ ۲۰۸)، مصنف عبد الرزاق (۶/ ۵۳).

رسول خدا درباره‌ی اموال خیبر با آنها قرار داد منعقد ساخت و فرمود: تا وقتی که خدا بخواهد شما را در خیبر خواهیم گذاشت. و اکنون عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بخاطر اموالش به خیبر رفته است. شب هنگام در آنجا به وی حمله شد و دست و پایش مجروح گردیده است و ما در آنجا دشمنانی جز یهود نداریم، از این رو ما آنها را متهم می‌دانیم، لذا به نظر می‌رسد که باید از خیبر جلای وطن شوند.

عبدالله می‌گوید: هنگامی که عمر عزم را جزم نمود تا آنها را بیرون کند، فردی یهودی از قبیله‌ی ابوالحقیق نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا ما را از خیبر بیرون می‌کنی در حالی که محمد صلی الله علیه و آله ما را بیرون نکرد و درباره‌ی اموال آن طبق شرایطی با ما قرارداد بست؟ عمر رضی الله عنه گفت: گمان می‌کنی سخن رسول خدا را فراموش کرده‌ام که خطاب به تو فرمود: چه حالتی خواهی داشت هنگامی که از خیبر بیرون کرده شوی و شترت تو را تا چند شب از جایی به جایی ببرد؟ آن مرد گفت: این فقط یک شوخی بود. عمر گفت: دشمن خدا! دروغ می‌گویی. سرانجام عمر رضی الله عنه آنها را از خیبر بیرون راند و در عوض میوه‌هایشان به آنها مال، شتر و کالاهای دیگر از قبیل پالان شتر، ریسمان و چیزهای دیگری داد.^۱

آری، یهودیان به تعهدات خود عمل نکردند و خیانت نمودند. پس طبیعی بود که باید بر اساس وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله از شبه جزیره‌ی عربستان اخراج می‌شدند. بنابراین عمر رضی الله عنه آنها را اخراج و به سرزمین تیماء و اریحاء فرستاد.

همچنین نصارای نجران به شروط و تعهداتی که با رسول خدا و ابوبکر بسته بودند، عمل نکردند و به معاملات ربوی پرداختند. بنابراین عمر رضی الله عنه آنها را از نجران به عراق فرستاد و به امرای شام و عراق نوشت که از زمینهای مخروبه در اختیار آنان بگذارند تا برای خود آباد سازند. آنها به عراق رفتند و محله‌ای به نام «نجرانیه» در نزدیکی کوفه ساختند.^۲

۱- البخاری، ك الشروط، شماره ۲۷۳۰.

۲- الأموال: أبي عبيد ص ۲۴۵.

ابویوسف می‌گوید: عمر رضی الله عنه از توطئه‌ی نصارا علیه مسلمانان بیمناک بود، بنابراین خواست تا در میان آن‌ها و مسلمانان فاصله ایجاد نماید. از این رو، آن‌ها را قبل از این که بتوانند نقشه‌های خود را علیه دولت نوپای اسلام عملی سازند، جلای وطن کرد^۱.

۳- حق امنیت و حرمت مسکن و آزادی ملکیت فردی

امنیت در اسلام جزو حقوق اولیه‌ی هر فرد به حساب می‌آید چنان که این مطلب در چندین آیه و حدیث بیان شده است. خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَا تُدْرِكُونَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۹۳]

«تجاوز کردن جز بر ستمکاران نیست».

همچنین می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَعَدَّيْ عَلَيْكُمْ فَأَعِدُّوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعَدَّيْ عَلَيْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۹۴]

«هر که راه تعدی و تجاوز بر شما را در پیش گرفت، بر او همانند آن، تعدی و تجاوز کنید (چه آغاز کردن تعدی و تجاوز ممنوع است، لیکن در برابر آن دفاع از خویش و مبارزه برای اخذ قصاص آزاد است)».

همچنین اسلام حق زندگی افراد را خاطرنشان ساخته و آن‌را فراتر از حق امنیت دانسته است، چرا که حق حیات و زندگی متضمن حمایت از یک انسان در مقابل تجاوز و تهدید است، و این یک مسئولیت عمومی است که بر گردن همه‌ی مردم گذاشته شده است، و تجاوز به فردی از افراد بشر مانند تجاوز به همه‌ی افراد بشر است^۲. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ۳۲]

«هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسان‌ها را کشته است، و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که

۱- الخراج: أبي يوسف ص ۷۹.

۲- نظام الحكم في عهد الراشدين ص ۱۶۳.

گوئی همه مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نماینده جمع و عضوی از اعضاء جامعه است).»

در روشنایی این آیت، عمر رضی الله عنه در دوران حکومت خویش به حق امنیت و حق حیات افراد اهمیت ویژه‌ای قایل بود و به مردم می‌گفت: من کارگزاران خود را بر شما نگمارده‌ام تا شما را تنبیه کنند و هتک حرمت نمایند و مالهای شما را بخورند بلکه آنها را استخدام نموده‌ام تا کتاب خدا و سنت پیامبر را به شما آموزش دهند. بنابراین اگر کسی از آنها بر شما ستم کرد، به من بگویید تا انتقام شما را از او بگیرم و از ایشان روایت است که فرمود: مردی که به زور تهدید، مجبور به اعتراف باشد، حق امنیت از او سلب شده است.^۱

این سخن وی بر عدم جواز گرفتن اعتراف به زور و شکنجه و تهدید دلالت می‌کند. همچنین در نامه‌ای به ابوموسی اشعری نوشت: به مدعی فرصت ده تا برای اثبات حق خویش دلیل بیاورد، اگر چنین کرد حقش را به او بازگردان و اگر نه علیه او قضاوت کن؛ زیرا این بهترین روش برای دفع شک و تردید است.^۲ این سخن عمر رضی الله عنه بیانگر تأیید و تصویب حق دفاع می‌باشد.^۳

در مورد حریم مسکن در قرآن آدابی بیان شده که وارد شدن به خانه‌ی مردم را بدون موافقت ساکنان آن و از غیر درب ورودی حرام قرار داده است. چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾﴾ [النور: ۲۷ - ۲۸]

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی نشوید که متعلق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن (با زنگ زدن یا در کوبیدن و کارهایی جز اینها) و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار

۱- نظام الحكم في عهد الراشدين ص ۱۶۴.

۲- نظام الحكم في عهد الراشدين ص ۱۶۵.

۳- القضاء ونظامه في الكتاب والسنة د. عبد الرحمن الحميض ص ۴۸.

برای شما بهتر است (از ورود بدون اجازه و سلام). امید است شما (این دو چیز را به هنگام رفتن به منازل دیگران رعایت و آن‌ها را) در مد نظر داشته باشید. اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید (که به شما اجازه دهد) به آن‌جاها داخل نشوید تا (کسی می‌آید و) به شما اجازه داده می‌شود. اگر هم به شما (اجازه داده نشد و) گفتند: برگردید، پس برگردید (و اصرار نکنید). این (کار رجوع، زبیده‌تر به حالتان و) پاکتر برایتان می‌باشد. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنید (پس با رهنمودهای او مخالفت نوزید).»

همچنین فرموده است: ﴿وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾ [البقرة: ۱۸۹]

«و از درهای خانه‌ها به منازل وارد شوید».

و نیز فرموده است: ﴿وَلَا يَجَسَّسُوا﴾ [الحجرات: ۱۲]

«و جاسوسی و پرده‌داری نکنید».

بر اساس همین رهنمودهای قرآنی بود که در زمان خلفای راشدین، به ویژه دوران عمر فاروق حرمت خانه‌های افراد رعایت می‌شد و هر کس در خانه‌اش احساس آرامش و آسایش می‌کرد!

و اما حق مالکیت فردی تا آخرین حدی که در شریعت مجاز است، و در دوران خلفای راشدین محفوظ بود. چنان که وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه به خاطر شرایط سیاسی و نظامی مجبور به جلای وطن نصارای نجران و یهود خیبر از شبه جزیره‌ی عربستان گردید، به استناداران خود در عراق و شام نوشت که در آن‌جا به آن‌ها زمینهایی در مقابل زمین‌هایشان داده شود. و این به احترام حق مالکیت فردی آن‌ها بود که اسلام برای ذمیان قایل است همانگونه که برای مسلمانان قایل می‌باشد^۱.

همچنین زمانی که عمر بن خطاب رضی الله عنه قصد گسترش مسجد الحرام را داشت و برای این منظور ناچار بود خانه‌های مسکونی اطراف مسجد را تخریب نماید، به صاحبانشان قیمت مناسب پرداخت نمود و کاملاً رضایت آن‌ها را جلب کرد؛ این عملکرد بیانگر میزان احترام وی به حق مالکیت فردی بود. البته این حق مالکیت فردی نیز بدون قید و

۱- نظام الحکم فی عهد الراشدین، ص ۱۶۵.

۲- همان مصدر ص ۱۸۹.

شرط و مراعات حدود شرعی و مصالح عمومی نبود. چنان که بلال بن حارث مزنی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان زمینی طلبید. آن حضرت صلی الله علیه و آله زمین مورد نظر را به او داد. سپس عمر بن خطاب رضی الله عنه در دوران خلافت خویش، بلال را احضار نمود و به او گفت: زمینی از رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب کردی و ایشان درخواست کسی را رد نمی نمود، و اکنون زمین بسیار بزرگی در دست تو است که نمی توانی همه اش را آباد کنی. پس به اندازه ای که می توانی آباد کنی، برای خود بردار و بقیه را به من بپار تا در میان مسلمانان تقسیم کنم. بلال نپذیرفت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده است. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا تو چنین خواهی کرد. آن گاه عمر رضی الله عنه بخشی از زمین مورد نظر را از او گرفت که نمی توانست آن را آباد سازد و در میان مسلمانان تقسیم کرد.^۱

این عملکرد خلیفه بیانگر آن است که مالکیت فردی ارتباط محکمی با مصالح عمومی جامعه دارد. بنابراین اگر فردی در این زمینه سهل انگاری نمود، ولی امر می تواند در بخش متروکه ی ملک فرد، به نفع جامعه تصرف نماید.^۲

۴ - آزادی بیان

در اسلام، افراد برای ارائه ی رأی خود از آزادی کامل بهره مند هستند. و این حق در زمان رسول خدا و خلفای راشدین محفوظ و محترم بود. و عمر بن خطاب رضی الله عنه کاملاً به افراد مجال ابراز رأی و فرصت اجتهاد در مسایل غیر منصوص می داد.^۳ چنان که روزی با مردی ملاقات نمود و از او (در مورد جریان) پرسید: کارت به کجا رسید؟ او گفت: زید و علی چنین و چنان کردند. عمر رضی الله عنه گفت: اگر من به جای آن ها بودم این طور قضاوت می کردم. مرد گفت: چه چیزی تو را از این کار باز می دارد در حالی که تو صاحب امر مسلمانان هستی. عمر رضی الله عنه گفت: اگر در این مسأله نصی از قرآن و سنت وجود می داشت

۱- المغنی (۵/۵۷۹)، نظام الأرض، محمد أبو یحیی ص ۲۰۷.

۲- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدين، حمد الصمد ص ۱۹۲.

۳- السلطة التنفيذية، الدهلوی (۲/۷۳۵).

آن‌گاه من می‌توانستم چنین کنم، ولی آن‌چه می‌گویم رأی من است که از رأی زید و علی بالاتر نیست.^۱

بدین صورت، عمر فاروق رضی الله عنه به اصحاب پیامبر مجال اجتهاد می‌داد و آن‌ها را به پذیرفتن اجتهاد خویش مجبور نمی‌ساخت.^۲

همچنین در زمان خلفای راشدین همه‌ی مردم به راحتی می‌توانستند انتقاد کنند چنان که عمر فاروق رضی الله عنه روزی بر منبر رفت و گفت: ای مردم! اگر در من کژی و انحرافی یافتید، آن‌را درست کنید. مردی برخاست و گفت: به خدا سوگند! اگر در شما انحراف و کژی ببینیم آن‌را با شمشیرهای خود راست خواهیم کرد. عمر رضی الله عنه گفت: خدا را شکر که در میان این امت، مردانی یافت می‌شوند که کژیهای عمر را با شمشیرهای خود راست می‌کنند.^۳

علاوه بر این، ایشان پس از خلیفه شدن در نخستین خطبه‌ی خود گفت: مرا امر به معروف و نهی از منکر نمایید و با نصایح خود مرا یاری دهید.^۴

اصولا عمر فاروق رضی الله عنه آزادی سیاسی و نصیحت و کنترل امیر را از حقوق اولیه‌ی رعیت می‌دانست و به آن‌ها می‌گفت: ای مردم! ما برگردن شما حقی داریم و آن عبارت است از نصیحت و دل‌سوزی غائبانه‌ی شما و همکاری با ما در امور خیر.^۵ آری! عمر رضی الله عنه وظیفه‌ی هر فرد رعیت می‌دانست که کژیهای او را راست کنند حتی اگر با شمشیر باشد. و می‌گفت: محبوب‌ترین فرد شما نزد من کسی است که عیوب مرا به من بازگو نماید.^۶

همچنین خطاب به مردم گفت: من از این می‌ترسم که دچار خطا بشوم آن‌گاه شما از ترس چیزی نگوئید. چنان که روزی مردی در حضور جمعی از مردم خطاب به ایشان گفت: ای عمر! از خدا بترس. حاضرین ناراحت شدند و می‌خواستند او را ساکت کنند.

۱- إعلام الموقعین (۶۵/۱).

۲- السلطة التنفيذية، الدهلوي (۷۳۸/۲).

۳- أخبار عمر ص ۳۳۱.

۴- نظام الحكم في عهد الخلفاء الراشدين ص ۱۹۷.

۵- همان ص ۱۹۷.

۶- همان ص ۱۹۸، الشیخان: أبو بکر وعمر من رواية البلاذري، ص ۲۳۱.

عمر رضی الله عنه گفت: در شما خیری وجود نخواهد داشت، اگر به او نصیحت نکنید و در من نیز خیری وجود نخواهد داشت اگر به سخنان او گوش فرا ندهم.^۱

همچنین روزی در میان مردم برای سخنرانی برخاست و گفت: ای مردم بشنوید و اطاعت کنید. مردی برخاست و سخنان وی را قطع کرد و گفت: نمی‌شنویم و اطاعت نمی‌کنیم. عمر رضی الله عنه به آرامی گفت: ای بنده خدا! چرا؟ مرد گفت: این لباسی که شما پوشیدید به هر کدام از ما به قدری رسید که فقط برای ستر عورت کفاف می‌کرد. شما بقیه را از کجا آوردید؟ عمر رضی الله عنه به فرزندش (عبدالله) گفت: برخیز و جواب او را بده. عبدالله برخاست و گفت: یکی سهم من بود که به پدرم دادم تا برای خود لباس کاملی بدوزد. آن‌گاه حاضرین قانع شدند و آن مرد با احترام گفت: ای امیرالمؤمنین! اکنون بگو تا بشنویم و اطاعت کنیم.^۲

همچنین روزی در خطبه‌ای به مردم گفت: مهریه‌ی زنان را از چهل اوقیه بیشتر نکنید. و اگر بیشتر کنید؛ بقیه را به بیت المال خواهم داد. زنی اعتراض کرد و گفت: تو حق نداری چنین کنی. عمر رضی الله عنه گفت: چرا؟ زن گفت: به خاطر این که خداوند فرموده است:

﴿وَأَتَيْنَهُمُ إِحْدَنَهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُبِينًا ۝۲۰﴾

[النساء: ۲۰]

«و مال فراوانی (بعنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید! آیا برای بازپس گرفتن مهر آنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟! (مگر مؤمنان را چنین کاری سزد؟!».)

آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: زنی درست گفت و مردی خطا نمود.^۳ و در روایتی آمده است که گفت: بار الها! مرا ببخش و افزود: همه از عمر فقیه‌تر هستند. سپس بر منبر رفت و گفت: ای مردم! من شما را از افزایش مهریه‌ها منع کرده بودم، ولی اکنون اعلان می‌کنم

۱- نظام الحکم... ص ۱۹۷.

۲- عیون الأخبار (۵۵/۱) به نقل از: محض الصواب (۵۷۹/۲).

۳- تفسیر ابن کثیر (۲/۲۱۳).

که هر کس به هر اندازه‌ای که می‌تواند و توافق می‌کند مهریه بدهد و هیچ محدودیتی نیست.^۱

و در مورد آزادی رأی، قبلاً متذکر شدیم که باید در چارچوب شریعت و با رعایت مصالح عمومی باشد. اما اگر ابراز رأی افراد به ضرر افرادی دیگر تمام می‌شد، چنین رأی و نظری حق آزادی ندارد و باید جلوی او را گرفت. چنان که عمر بن خطاب کاملاً متوجه این قضیه بود و اکنون نمونه‌هایی از آن به شرح زیر است:

ا- منع آراء گمراه‌کننده

روزی عمر بن خطاب در شام به ایراد سخنرانی پرداخت و گفت: کسی را که خدا گمراه نماید، برای او هدایت‌گری وجود نخواهد داشت. مردی که منکر تقدیر بود برخاست و گفت: خدا کسی را گمراه نمی‌کند. عمر رضی الله عنه او را تهدید کرد و گفت: اگر در میان مردم به تبلیغ این افکار پردازی تو را خواهم کشت.^۲

همچنین سائب بن زید می‌گوید: مردی در پی آیات متشابه قرآن بود و هر جا از آن‌ها سخن به میان می‌آورد. روزی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ ^۱ ﴿فَاحْتَمِلْتَ وَفَرًّا﴾ ^۲ چیست؟ عمر رضی الله عنه گفت: (شخصی که در پی متشابهات است) تویی؟ آن‌گاه آستین بالا زد و با شلاق خود به جان او افتاد. و گفت: به خدا سوگند! اگر می‌دیدم که موهایت را تراشیده‌ای سرت را از تن جدا می‌کردم. سپس گفت: او را بر شتری سوار کنید و نزد قومش ببرید و بگویید: صبیغ^۳ در پی کسب علم ولی راه علم را به خطا پیمود. راوی می‌گوید: او در میان قومش همواره به عنوان انسانی، ذلیل زیست تا این که مرد.^۴

۱- مجمع الزوائد (۲۸۳/۴).

۲- الأهواء والفرق والبدع وموقف السلف منها د. ناصر العقل ص ۲۲۳.

۳- او صبیغ بن عسیل حنظلی است.

۴- شرح أصول اعتقاد أهل السنة: اللالكائي (۳۰ / ۶۳۴، ۶۳۵).

ب - هتك حرمت مردم به نام آزادی بیان

شاعری به نام «حطیئه»^۱ مردی به نام زبرقان بن بدر^۲ را در شعرهای خود ناسزا گفته بود. عمر رضی الله عنه دستور به حبس شاعر داد. او گفته بود:

دع المكارم لا ترحل لبغيتها واقعد فإنك أنت الطاعم الكاسي^۳

«دم از مردانگی و بزرگواری مزین و در خانهات بنشین و بخور و بپوش».

هدف شاعر این بود که تو باید مانند زنان، خانه نشین شوی، بخوری و بپوشی^۴.

عمر رضی الله عنه حطیئه را تهدید کرد که اگر در شعرهای خود به هتك حرمت مسلمانان ادامه دهد، زبانش را قطع خواهد کرد.

آنگاه حطیئه با سرودن اشعاری عواطف عمر رضی الله عنه را برانگیخت و معذرت خواهی کرد و چنین سرود:

ماذا أقول لأفراخ بني مرخ زغب الحواصل لا ماء ولا شجر

ألقيت كاسبهم في قعر مظلمة فاغفر عليك سلام الله يا عمر

«أنت الأمر الذي من بعد صاحبه ألقم، إليك مقاليد النهمة البشر»
 «به جوجه‌های محله بی حاصل ذی مرخ چه بگویم؟ که نه در آن آبی وجود دارد و نه درختی، تو نان‌آور آن‌ها را در سیاه چال انداخته‌ای ای عمر! خدا تو را به سلامت بدارد، مرا ببخش».

بعد از این که اشعار فوق به گوش عمر رضی الله عنه رسید، دلش به حال او سوخت و دستور داد، آزادش کنند، و از او تعهد گرفت که دوباره لب به ناسزاگویی مسلمانان نگشاید^۵.

همچنین نقل است که عمر فاروق رضی الله عنه به مبلغ سه هزار درهم آبروی مسلمانان را از آن شاعر خرید. چنان که حطیئه بعد از آن چنین سرود:

۱- الحطیئة: او جرول بن مالک بن جرول ملقب به حطیئة است.

۲- الزبرقان بن بدر تمیمی، یکی از صحابیان پیامبر صلی الله علیه و آله که او را به عنوان سرپرست صدقات قومش قرار داده بود.

۳- السلطة التنفيذية (۷۴۵/۲).

۴- تفسیر القرطبي (۱۷۳/۱۲، ۱۷۴).

۵- الشعر والشعراء: ابن قتیبة (۳۲۷/۱)، عمر بن الخطاب د. أحمد أبو النصر ص ۲۲۳.

أَخَذَتْ أَطْرَافَ الْكَلَامِ فَلَمْ تَدْعَ شَتْمًا يَضُرُّ— وَلَا مَدِيحًا يَنْفَعُ
وَمَنْعَتَنِي عَرَضَ الْبَخِيلِ فَلَمْ يَخْفَ شَتْمِي وَأَصْبَحَ آمِنًا لَا يَفْزَعُ
«نوک زبانم را از کلام گرفته‌ای، نه ناسزاگویی زیان‌بخش برایم مانده و نه مدح مفید.

از حیثیت و آبروی انسان خسیس و فرومایه در برابر من حمایت کردی، و دیگر از مذمت من ترس و بیمی ندارد و امنیت یافته».

۵- رأی عمر رضی الله عنه در مورد ازدواج با زنان اهل کتاب

پس از این که عمر رضی الله عنه اطلاع یافت که حذیفه بن یمان با زنی یهودی ازدواج کرده است در نامه‌ای به او نوشت که با زنش متارکه کند. حذیفه در جواب نوشت: آیا فکر می‌کنی ازدواج با او کار حرامی است؟ عمر رضی الله عنه گفت: خیر، ولی می‌ترسم که آن‌ها را بر زنان مسلمان ترجیح دهید!

ابوزهره می‌گوید: لازم به یادآوری است که ازدواج مرد مسلمان با زن مسلمان بهتر است از ازدواج با زن اهل کتاب. زیرا در این جا الفت و منافع زناشویی به صورت کامل تحقق می‌یابد. بنابراین، عمر رضی الله عنه مسلمانان را از ازدواج با زنان اهل کتاب منع می‌کرد، مگر این که برای برقراری ارتباط سیاسی و تألیف قلب باشد.^۱

چنان که قرآن نیز بیان داشته است که ازدواج با زن مؤمن حتی اگر کنیزی باشد بهتر از ازدواج با زن مشرک آزاد است:

﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّى تُؤْمِنَ وَلَا مُمْسِكَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِٗ وَيُبَيِّنُ ءَايَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [البقرة: ۲۲۱]
«و با زنان مشرک (غیر اهل کتاب) تا ایمان نیاورند ازدواج نکنید، و بی‌گمان کنیز مؤمنی از زن (آزاد) مشرکی بهتر است، اگرچه (زیبائی یا ثروت یا موقعیت او) شما را به

۱- تفسیر ابن کثیر (۱/۲۶۵).

۲- الأحوال الشخصية: أبي زهرة ص ۱۰۴.

شگفتی انداخته باشد (و دلباخته او بوده باشید)، و (زنان و دختران خود را) به ازدواج مردان مشرک در نیاورید، مادامی که ایمان نیاورند. و بی‌گمان غلام مؤمنی از مرد مشرکی بهتر است، اگرچه (زیبائی یا ثروت یا موقعیت او) شما را به شگفتی انداخته باشد (و دل از گفتن ربوده باشد). آنان (اعم از زنان یا مردان مشرک) به سوی آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند (و سبب شقاوت می‌گردند) و خدا به سوی بهشت و آمرزش به فرمان خود و توفیق خویش دعوت می‌کند (و پیروی از دستور او، وسیله سعادت می‌شود)، و خدا آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد (و احکام شریعت را با دلائل واضح تفهیم می‌نماید) تا این که (راه صلاح و سعادت خویش را بشناسند و) یادآور شوند.

در این آیات خداوند صراحتاً مسلمانان را از ازدواج با زنان مشرک منع می‌کند مگر این که آن‌ها به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر خدا ایمان بیاورند و کنیز سیاه‌پوست مسلمان، بر زن آزاده و صاحب جمال مشرک ترجیح دارد. همچنین زنان مسلمان از ازدواج با مردان مشرک منع شده‌اند هر چند که آن‌ها دارای مال و جمال و نسب باشند و یک برده سیاه‌پوست فقیر و مؤمن نزد خدا از آن‌ها ارزش بیشتری دارد.^۱

پس ملاحظه کردید که ازدواج با زن مشرک به نص قرآن حرام است. اما ازدواج با زن اهل کتاب طبق نص دیگری از قرآن مباح اعلام شده است. چنان که می‌فرماید:

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ [المائدة: ۵]

«و (ازدواج با) زنان پاکدامن مؤمن، و زنان پاکدامن اهل کتاب پیش از شما، حلال است».

این آیه از حکم عام آیه‌ی سابق، زنان اهل کتاب را مستثنی می‌کند و این نظر جمهور است.^۲

البته همه اتفاق نظر دارند که ازدواج با زن مسلمان بر زن اهل کتاب ترجیح دارد.

۱- فقه الأولويات دراسة في الضوابط، محمد الوكيلی ص ۷۷.

۲- الفقه على المذاهب الأربعة، عبد الرحمن الجزائري (۵/ ۷۶، ۷۷).

البته این مباح بودن در صورتی است که ازدواج با زن اهل کتاب، پیامد منفی برای فرزندان خانواده و جامعه نداشته باشد و گرنه به همان میزان ممنوع می‌شود. و این رأی برخی از علمای معاصر است.^۱

و رأیی است که قبل از همه عمر رضی الله عنه به آن فتوا داد و علت آنرا دو چیز می‌دانست که عبارت بودند از:

۱- باعث بی رغبتی در ازدواج با دختران مسلمان می‌شود.

۲- زنان غیر مسلمان باعث فساد دین و اخلاق فرزندان مسلمان می‌شوند.

و اگر به نتایج مفاسدی که در عصر حاضر از ازدواج با زنان یهود و نصارا بر می‌آیند توجه کنیم، می‌بینیم که به مراتب بیشتر و خطرناک‌تر هستند.^۲ چنان که استاد جمیل محمد مبارک به مجموعه‌ای از آن اشاره می‌کند که عبارت‌اند از:

أ- ممکن است زنان غیر مسلمان به عنوان جاسوس وارد خانه‌های مسلمانان بشوند.

ب- مسلمانان با تهاجم فرهنگی روبرو می‌شوند.

ج- مرد مسلمان مجبور می‌شود که برای خود شناسنامه‌ی کشور غیر مسلمان بگیرد.

د- عدم آگاهی مردان مسلمانی که با زنان اهل کتاب ازدواج می‌کنند باعث

می‌شود که آن‌ها مانند خمیر در دست زنان خود به اشکال گوناگون بیچرخند.

هـ- چنین مردانی به خاطر عدم آگاهی از دین خدا در مقابل اهل کتاب احساس حقارت و کمبود می‌کنند.^۳

این‌ها مفاسدی هستند که با استناد به آن، امروز نیز می‌توان به حرمت ازدواج با زنان اهل کتاب معتقد بود. موانعی که عمر رضی الله عنه برای ازدواج با زنان اهل کتاب پیش‌روی مسلمانان قرار داد، همسو با منافع دراز مدت دولت و اهداف بزرگ جوامع اسلامی بوده و هستند. چرا که ملتهای بیدار، می‌دانند که ازدواج فرزندان‌شان با بیگانگان چه عواقب خطرناکی برای نسل و وطن آن‌ها در بر خواهد داشت. و زنان اگر از همه‌ی اسرار

۱- فقه الأولویات، محمد الوکیلی ص ۷۷.

۲- فقه الأولویات، محمد الوکیلی ص ۷۸.

۳- شهید الخراب، عمر التلمسانی ص ۲۱۴.

شوهرانشان مطلع نشوند، به هر صورت که شده با توجه به محبت و مودتی که دارند به بخش عمده‌ای از آن اطلاع خواهند یافت.

بنابراین، عمر فاروق رضی الله عنه، در این ابتکار خود، استادی فرزانه برای همه‌ی حاکمان بعدی به شمار می‌رود. چرا که او نخستین کسی بود که ضرر و زیان جبران ناپذیر ازدواج مرد مسلمان با زن اهل کتاب را احساس و ابراز نمود و آن‌ها را جاسوسانی بیگانه دانست که وارد خانه‌های مسلمین می‌شوند و همواره مخالف با دین و آیین ما بوده و تا آخر بر دین خود باقی خواهد ماند و معاشرت اسلامی را نخواهند آموخت. عمر رضی الله عنه با بصیرت دینی و چشمان تیز بین خود این مفاسد را می‌دید و احساس می‌کرد و می‌دانست که چه چیزهایی به ضرر و یا به نفع مسلمین می‌باشد. بنابراین فوراً و بدون هیچ مسامحه‌ای، فرمان خود مبنی بر عدم ازدواج با زنان اهل کتاب را صادر نمود.^۱

باید دانست که در زمان خلفای راشدین، مردم در چارچوب مقررات اسلامی از آزادی کامل برخوردار بودند. و این امر باعث می‌شد که جامعه تا حد امکان به پیشرفت‌هایی دست یابد. آزادی، حق اساسی افراد و جوامع به شمار می‌رفت و سلب آزادی به معنای سلب مهم‌ترین ارزشها تلقی می‌شد که چنین افراد و جوامعی بیشتر شبیه مردگان می‌باشند تا زندگان.

حق آزادی در اسلام، انگیزه‌ای درونی است که نشأت گرفته از ارتباط انسان با خدا است. انسان با این ارتباط به بالندگی و رشدی دست می‌یابد که وجودش، آماده‌ی پذیرفتن کارهای نیک و مسابقه در انجام کارهای شایسته جهت به دست آوردن رضامندی پروردگار آسمان‌ها و زمین می‌شود. پس آزادی در اسلام یکی از پایه‌های مهم جامعه اسلامی به شمار می‌رود که در زمان خلفای راشدین به بهترین وجه متبلور بود.^۲

۱- شهید الخراب التلمسانی ص ۲۱۴.

۲- المجتمع الإسلامي د. محمد أبو عجوة ص ۲۴۵.

هشتم: مخارج خلیفه، آغاز تاریخ هجری و ملقب شدن وی به «امیرالمؤمنین»

۱- مخارج خلیفه

از آنجا که مسأله‌ی خلافت، امری دینی و عبادی محسوب می‌شود، قطعاً پاداش کسی که متولی این امر باشد و آنرا به نحو احسن انجام دهد، بر عهده‌ی خداوند است. چرا که او به حساب نیکوکاران و بدکاران می‌رسد و پاداش عمل هر کدام را می‌پردازد. چنان که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۚ وَالَّذِي لَا يَجِدْ إِلَّا عَيْنًا فَسَدِّهَا ۖ وَلَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْيَمِينُ ۚ وَكَانَ وَجْهُهُ مُسَوَّمًا ۚ وَسُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ: ۹۴﴾

[الأنبياء: ۹۴]

«هر کس چیزی را از کارهای شایسته و بایسته انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد (به خدا و پیغمبران و برنامه آسمانی)، تلاش او نادیده گرفته نمی‌شود و (ناسپاس نمی‌ماند، و توسط فرشتگان در نامه اعمالش) ما قطعاً آنرا خواهیم نوشت».

البته آن‌چه گفتیم مربوط به پاداش اخروی می‌باشد. اما در مورد پاداش دنیوی باید گفت که چون خلیفه به خاطر منافع امت اسلامی از منافع شخصی خود چشم‌پوشی کرده است، ناچار باید مخارج وی از بیت المال تأمین و قانون فقهی نیز چنین است که هر کس یا کسانی که به خاطر منافع دیگران نتوانند به امور شخصی خود رسیدگی نمایند مانند قضات، والیان و مفتیان باید هزینه‌های آن‌ها تأمین گردد^۱.

همچنین گفته‌اند: کسی که منافع او به خاطر منافع دیگران کساد می‌شود باید دو برابر به او عوض داد^۲.

وقتی که عمر بن خطاب روی کار آمد، تا مدتی از بیت المال چیزی دریافت نمی‌نمود تا این که تجارت او کفاف زندگی او را نمی‌کرد و از این بابت در مضیقه افتاد. آن‌گاه اصحاب پیامبر را فرا خواند و به آن‌ها گفت: امر خلافت مرا مشغول ساخته، به نظر شما من برای امرار معاش خود چه کنم؟ عثمان بن عفان و سعید بن زید گفتند: از بیت‌المال بخور و به مهمانانت بخوران. عمر رضی الله عنه رو به علی رضی الله عنه کرد و گفت: نظر تو

۱- السلطة التنفيذية (۲۱۵/۱).

۲- المبسوط (۱۴۷/۱۵)، المغنی (۴۴۵/۵).

چیست؟ علی رضی الله عنه گفت: به اندازه‌ی شام و نهار خود بردار. عمر رضی الله عنه رأی علی را پذیرفت و از آن به بعد به اندازه‌ی شام و نهار خود از بیت المال استفاده می‌کرد. چنان که خودش در این مورد می‌گوید:

(إني أنزلت نفسي من مال الله بمنزلة قيم اليتيم، إن استغنيت عنه تركت، وإن افتقرت إليه أكلت بالمعروف).

«بیت المال به دست من مانند مال یتیمی است که به دست سرپرست او است. اگر به آن نیاز داشته باشم به مقدار نیاز خود از آن می‌خورم و اگر نه صرف نظر خواهم کرد».^۱

در روایتی دیگر آمده است که خطاب به جمعی از صحابه گفت: به نظر شما چقدر از این مال برای من حلال است؟ آن‌ها گفتند: امیر المؤمنین بهتر می‌داند. گفت: اگر می‌خواهید شما را از آن باخبر می‌سازم. سپس گفت: مرکبی که سوار بر آن به حج یا عمره بروم و لباس مخصوص زمستان و لباس مخصوص تابستان و خوراک بچه‌هایم و حقوقی که به یک مسلمان عادی می‌رسد. زیرا من هم یکی از مسلمانانم. معمر می‌گوید: مرکبی که ایشان از آن استفاده می‌کرد عبارت بود از یک نفر شتر.^۲

آری، عمر فاروق برای حکام بعد از خود، الگوی برتری در ادای امانت ارائه داد. چنان که ابوداود از مالک بن اوس بن حدثان روایت می‌کند که روزی عمر بن خطاب، طی سخنانی پیرامون مال غنیمت فرمود: من بیش از شما در آن حقی ندارم و هیچ کدام از ما بیش از دیگران حق‌دار نیست. مگر این که هر یک از ما بر اساس کتاب خدا دارای جایگاه ویژه‌ی خود هستیم. و افزود که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مال را تقسیم می‌نمود و سوابق و میزان مصیبت و نیاز افراد را مدنظر قرار می‌داد.^۳

از ربیع بن زیاد حارثی روایت است که با وفدی نزد عمر رضی الله عنه رفت. عمر رضی الله عنه از قیافه و فصاحت او خوشش آمد. همان جا برای عمر رضی الله عنه غذایی آوردند که زیاد گوارا نبود. ربیع گفت: ای امیر المؤمنین! تو شایسته‌ای که غذای گوارا بخوری و لباس نرم بپوشی و مرکب

۱- الخلافة الراشدة د. یحیی الیحیی ص ۲۷۰.

۲- مصنف عبد الرزاق ش ۲۰۰۴۶ به نقل از: السلطة التنفيذية.

۳- سنن أبي داود ش ۲۹۵۰.

خوبی سوار شوی. عمر رضی الله عنه با شلاق خود ضربه‌ای بر سر ربیع وارد کرد و گفت: با این سخنان نمی‌خواستی خدا را راضی کنی بلکه هدفت این بود که در دل خلیفه جا پیدا نمایی. و افزود که من می‌دانم در تو خوبیهای فراوانی وجود دارد. ولی آیا می‌دانی مثال من و این‌ها چیست؟ او گفت: خیر نمی‌دانم. عمر رضی الله عنه گفت: مانند این است که گروهی به سفر بروند و مخارج راه خود را به دست یکی از میان خود بپردازند تا به طور مساوی برای هزینه‌های همه صرف کند. آیا جایز خواهد بود که او خود را بر دیگر رفیقان خود ترجیح دهد؟ مرد گفت: خیر. گفت: پس همین است مثال من و رعیت^۱.

علما از خلال عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای راشدین مجموعه‌ای احکام پیرامون مخارج خلیفه استنباط نموده‌اند از جمله این که:

الف- برای خلیفه جایز خواهد بود در مقابل مسئولیتی که به عهده او گذاشته شده است حقوقی از بیت المال دریافت نماید. چنان که نووی^۲، ابن العربی^۳، بهوتی^۴ و ابن مفلح^۵ به جواز این امر تصریح نموده‌اند.

ب- ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مخارج خود را از بیت المال تهیه می‌کردند.

ج- برداشتن هزینه‌های خود از بیت المال در واقع به خاطر اشتغال آن‌ها در امور مسلمین می‌باشد.

د- و این امر برای خلیفه جائز است حتی اگر به آن نیازی نداشته باشد.

حتی برخی گفته‌اند: برداشتن هزینه‌ی خود بهتر از برداشتن آن است، زیرا با برداشتن، بهتر می‌تواند خدمت رسانی کند، چرا که خود را موظف می‌داند^۶.

۱- محض الصواب (۳۸۳/۱)، الطبقات الکبری (۲۸۰/۳)، (۲۸۱).

۲- روضة الطالبین (۱۳۷/۱).

۳- البدایة والنهاية (۲۲۸/۱۲)، (۲۲۹).

۴- الأعلام للزکلی (۲۴۹/۸).

۵- السلطة التنفيذية (۲۱۸/۱).

۶- شرح مسلم، نووی (۱۳۷/۷).

۲- آغاز تاریخ هجری

تاریخ هجری گام فرهنگی مهمی بود که برداشته شد و اولین کسی که آن را تصویب نمود، عمر بن خطاب رضی الله عنه بود. در این مورد روایات مختلفی وجود دارد. از جمله این که میمون بن مهران می گوید: نزد عمر رضی الله عنه سندی آوردند که سر رسید آن ماه شعبان نوشته شده بود. عمر رضی الله عنه پرسید که مراد از شعبان، شعبان سال گذشته یا سال آینده یا شعبان کنونی است؟ سپس سران صحابه را جمع کرد و گفت: برای مردم تاریخی مقرر کنید تا بر اساس آن امور و معاملات خود را تنظیم بکنند. یکی از حاضرین گفت: از تاریخ رومی ها استفاده کنید. گفتند: تاریخ آن ها طولانی است زیرا آغازش از زمان ذوالقرنین می باشد.

دیگری پیشنهاد داد که از تاریخ فارس استفاده کنید اما حاضرین نپذیرفتند و گفتند: تاریخ آن ها با سر کار آمدن هر پادشاهی تغییر می کند. سپس همه به تاریخ هجرت رسول خدا از مکه به مدینه اتفاق کردند و آن را سرآغاز تاریخ اسلامی قرار دادند.^۱

و از عثمان بن عیبدالله روایت است که سعید بن مسیب گفت: عمر بن خطاب سران مهاجرین و انصار را جهت تعیین تاریخ اسلامی جمع کرد. آن گاه علی رضی الله عنه به او پیشنهاد داد آغاز تاریخ اسلامی را از هجرت رسول خدا مقرر نماید. بنابراین عمر رضی الله عنه پذیرفت و هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سرآغاز تاریخ اسلامی تعیین کرد.^۲

از سعید بن مسیب روایت شده که گفت: نخستین کسی که تاریخ اسلامی را اعلام داشت عمر بن خطاب بودند که بعد از دو سال و نیم از خلافتش بنا به مشورت علی بن ابی طالب آن را تعیین نمود.^۳ ابوزناد^۴ می گوید: عمر در خصوص آغاز تاریخ با اصحاب به مشورت نشست و در نهایت روی تاریخ هجری اتفاق نظر یافتند.^۵ اما این که چرا از ماه محرم آغاز کردند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول هجرت کرده بودند؟

۱- محض الصواب (۳۱۶/۱)، ابن الجوزی ص ۶۹..

۲- المستدرک (۱۴/۳) ذهی نیز با وی موافقت نموده و آن را صحیح اعلام داشته اند.

۳- تاریخ الإسلام للذهبی ص ۱۶۳.

۴- عبد الله بن ذکوان القرشي، ثقة فقیه، التقریب ص ۳۰۲.

۵- محض الصواب (۳۱۷/۱).

در این باره ابن حجر می‌گوید: در مورد آغاز تاریخ اسلامی چهار چیز پیش روی صحابه بود که عبارتند از: میلاد رسول خدا، مبعث، هجرت و وفات ایشان. از تعیین میلاد و مبعث به خاطر اختلاف نظر در مورد تاریخ دقیق وقوع آنها، صرف نظر کردند و تاریخ وفات آن حضرت را به خاطر این که یادآور خاطره‌ی تلخی بود نیز تعیین نکردند. بنابراین، بهترین گزینه برای این منظور هجرت آن حضرت بود. و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از بیعت عقبه‌ی دوم و در آغاز ماه محرم اراده‌ی هجرت نمود، ماه محرم را آغاز سال هجری قرار دادند.^۱

۳- لقب یافتن عمر به امیرالمؤمنین

بعد از این که ابوبکر صدیق که مسلمانان او را خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواندند، وفات یافت، و عمر رضی الله عنه سرکار آمد، مسلمانان گفتند: اگر بگوییم خلیفه‌ی رسول خدا و به همین منوال برای هر یک از خلفای بعدی کلمه‌ی خلیفه را بیفزاییم، این لقب طولانی و غیر قابل تلفظ خواهد بود. پس بیایید برای خلفای خود لقبی تعیین کنید که همه با آن صدا بزنند. بعضی از صحابه گفتند: ما مؤمنین هستیم و او امیر ما است. بدین ترتیب او را امیرالمؤمنین خواندند و عمر رضی الله عنه اولین کسی بود که با این لقب ملقب گردید.^۲

و در روایتی از ابن شهاب آمده است که عمر بن عبدالعزیز از ابوبکر بن سلیمان بن ابی خیشمه پرسید: هنگامی که ابوبکر خلیفه مسلمانان بود می‌نوشتند: ابوبکر خلیفه‌ی رسول خدا و بعد از این که عمر سرکار آمد می‌نوشتند: عمر خلیفه‌ی ابوبکر. و بعداً چطور شد که نوشتند: امیرالمؤمنین! ابوبکر بن سلیمان گفت: از شفاء (مادر بزرگم) که از زنان مهاجر بود شنیدم که می‌گفت: عمر رضی الله عنه نامه‌ای به استاندار عراق نوشت تا دو نفر از بهترین‌های اهل عراق را نزد او بفرستد. استاندار عراق لبید بن ربیع و عدی بن حاتم را فرستاد. آنها به مدینه آمدند و مرکب‌های خود را کنار مسجد بستند و وارد مسجد شدند. در آنجا با عمرو بن عاص روبرو شدند و گفتند: به امیرالمؤمنین خبر بده که ما آمده‌ایم. عمرو نزد عمر رضی الله عنه رفت و گفت: السلام علیکم یا امیرالمؤمنین! عمر رضی الله عنه گفت: این لقب را از کجا

۱- فتح الباری (۲۶۸/۷)، الخلافة الراشدة، یحییٰ الیحیی ص ۲۸۶.

۲- الطبقات الکبری: ابن سعد (۲۸۱/۳)، محض الصواب (۳۱۱/۱).

آورده‌ای؟ عمرو گفت: هم اکنون لبید بن ربیع و عدی بن حاتم آمدند و به من گفتند: به امیرالمؤمنین خبر بده که ما آمده‌ایم. من گفتم: به خدا شما لقب خوبی گفتید، او امیر است و ما مؤمنین هستیم. بدین صورت از آن روز به بعد، در نامه‌ها، امیرالمؤمنین می‌نوشتند.^۱

و در روایتی آمده است که عمر بن خطاب، به مسلمانان گفت: شما مؤمنین هستید و من امیر شما هستم. بر اساس این روایت، خود ایشان اولین کسی بود که این لقب را برای خود تعیین کرد.^۲ به هر حال، نخستین کسی که با این لقب صدا زده شد، عمر بن خطاب بود و سایر صحابه نیز این لقب را برازنده‌ی او دانستند و خیلی سریع در همه جا پیچید.^۳

۱- المستدرک ۸۱/۳ و ذهبی آنرا صحیح دانسته است.

۲- محض الصواب (۳۱۲/۱).

۳- محض الصواب (۳۱۳/۱).

مبحث دوم

ویژگیهای عمر، زندگی خانوادگی و احترام ایشان به اهل بیت رسول الله ﷺ

نخست: مهمترین ویژگیهای عمرؓ

ایمان به خدا و روز آخرت محور اصلی زندگی فاروق اعظم را تشکیل می داد. و بر اساس آن، دارای شخصیتی متوازن بود که هیچ گاه قدرتش بر عدالت و غضبش بر مهربانی و غرورش بر تواضع چیره نمی شد، و همین امر او را شایسته تأیید و نصرت الهی کرده بود. چرا که او کلمه‌ی توحید را با تمام شروط آن یعنی علم، یقین، اخلاص و محبت فرا گرفته و فهمیده بود و آثار ایمان عمیق وی در زندگی اش متبلور بود از جمله:

۱- خوف خدا و محاسبه‌ی نفس

عمرؓ همواره می گفت: آتش دوزخ را به کثرت به یاد بیاورید، چرا که تنوری است از آهن و بسیار عمیق و داغ^۱.

همچنین نقل است که روزی مردی بادی به نشین نزد عمرؓ آمد و گفت:

یا عمرالخير جزيت الجنة جهّز بُنيّاتي وأمهنة

أقسم بالله لتفعلنه

«ای عمر! که اهل خیر هستی به دخترانم و مادرشان چیزی عطا کن.

به خدا سوگند که تو باید چنین بکنی».

عمرؓ گفت: ای اعرابی! اگر نکنم چه می شود؟

اعرابی گفت: آن گاه من از اینجا خواهم رفت.

عمرؓ گفت: اگر بروی چه کار می شود؟ اعرابی اشعار زیر را سرود:

والله عن حالي لتسألنه ثم تكون المسألات ثمّه

والواقف المسئول بينهنّه إمّا إلى نار وإمّا جنة

«به خدا روزی که بذل و بخشش به عنوان منت داده شود از تو در مورد من سوال

خواهد شد و سرانجام به بهشت یا دوزخ خواهی رفت».

عمر رضی الله عنه با شنیدن این سخن اعرابی به شدت گریست و محاسنش خیس شد. آن‌گاه پیراهن خود را به آن اعرابی داد و گفت: به خدا سوگند! که من جامه‌ای جز این ندارم.^۱ آری، عمر رضی الله عنه با این که به کسی ظلم نکرده بود، اما در اثر شعر اعرابی که ایشان را به یاد روز حساب انداخت، متأثر شد و گریست و معمولاً وقتی سخن از روز قیامت و حساب و کتاب و دوزخ پیش می‌آمد، ایشان به خاطر شدت ترسی که از خدا داشت، می‌گریست.^۲

و از شدت ترس خدا، همواره خود را محاسبه می‌کرد و اگر فکر می‌کرد در حق کسی کوتاهی کرده یا بر او ظلمی روا داشته است، او را می‌طلبید و می‌گفت: از من انتقام بگیر. چنان که روزی مشغول رسیدگی به امور عامه‌ی مسلمین بود مردی نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! با من بیا و حقم را از فلانی بگیر. معمولاً در چنین جلساتی از رسیدگی به امور شخصی افراد خودداری می‌کرد. بنابراین، شلاقش را برداشت و محکم بر سر آن مرد زد و گفت: شما عمر را زیاد می‌بینید و چنین شکایاتی به او نمی‌رسانید، همین که جلسه‌ای جهت حل مشکلات عمومی امت تشکیل می‌دهد، مزاحمت ایجاد می‌کنید. مرد عصبانی شد و از آن‌جا بیرون شد. دیری نگذشت که عمر رضی الله عنه کسی را دنبال آن مرد فرستاد. وقتی آمد، شلاق را به دست او داد و گفت: از من انتقام بگیر. مرد گفت: ای امیرالمؤمنین! من از شما انتقام نمی‌گیرم. عمر رضی الله عنه گفت: این طور نمی‌شود، یا آن را به خاطر خدا می‌بخشی تا در عوض به تو پاداش نیکو بدهد یا از من انتقام می‌گیری. مرد گفت: به خاطر خدا از آن صرف نظر می‌کنم. سپس عمر رضی الله عنه به خانه رفت و احنف بن قیس (راوی این ماجرا) و برخی دیگر همراه او بودند. در آن‌جا نخست دو رکعت نماز خواند سپس نشست و گفت: ای پسر خطاب! تو گمراه بودی خدا تو را هدایت کرد، ذلیل بودی، خدا تو را عزت داد و رهبر مسلمانان کرد، آن‌گاه مردی نزد تو می‌آید و از تو کمک می‌طلبد تو او را می‌زنی؟ فردا جواب خدا را چگونه می‌دهی؟ راوی می‌گوید:

۱- تاریخ بغداد/۴/۳۱۲.

۲- التاريخ الإسلامي (۹/۴۶).

او همچنان خود را سرزنش کرد تا این که من یقین کردم که بهترین بنده‌ی خدا در روی زمین است.^۱

همچنین ایاس بن سلمه از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: روزی عمر رضی الله عنه از داخل بازار عبور می‌کرد. من آن‌جا ایستاده بودم. با شلاق خود به طرف من اشاره کرد و گفت: از وسط راه کنار برو. شلاقش به گوشه‌ی لباسهایم اصابت کرد. سال بعد مرا در بازار دید، گفت: ای سلمه! نمی‌خواهی امسال حج بروی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! می‌خواهم. آن‌گاه دست مرا گرفت و با خود به خانه‌اش برد و ششصد درهم به من داد و گفت: این‌ها را در مقابل شلاقی که سال گذشته به تو زدم، بردار و برای سفر حج هزینه کن. من گفتم: به خدا سوگند! من آن‌را به کلی فراموش کرده بودم. گفت: ولی من از پارسال تاکنون آن‌را فراموش نکرده‌ام و همواره در خاطرم بوده است.^۲

همچنین می‌گفت: خویشان را محاسبه کنید قبل از آن که شما را محاسبه و موازنه کنند و برای حاضر شدن در میعادگاه بزرگ آماده شوید چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۱۸]

«در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید، و (چه رسد به کارهای آشکارتان) چیزی از کارهای نهائیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند».^۳

عمر بر اثر شدت خوفی که از خداوند داشت، جهت محاسبه‌ی خود می‌گفت: اگر بچه گوسفندی در سواحل فرات بمیرد می‌ترسم که خداوند روز قیامت حسابش را از عمر بگیرد.^۴

علی رضی الله عنه می‌گوید: عمر را دیدم که سوار شتری بود که دوان دوان می‌رفت. گفتم: ای امیرالمؤمنین! کجا می‌روی؟ گفت: دنبال شتری از بیت المال می‌گردم. گفتم: به خدا که خلفای بعد از خود را به مشقت انداختی. عمر رضی الله عنه گفت: ای ابوالحسن! مرا ملامت

۱- محض الصواب (۵۰۳/۲).

۲- تاریخ طبری ۴/ ۲۴۴ با سند ضعیف.

۳- مختصر منهاج القاصدين ص ۳۷۲، فرائد الکلام ص ۱۴۳.

۴- مناقب عمر ص ۱۶۰، ۱۶۱.

نکن. به خدا اگر در آن سوی فرات بچه شتری بمیرد روز قیامت حسابش از عمر گرفته خواهد شد.^۱

ابو سلامه می گوید: در حرم خود را به عمر بن خطاب رساندم. او لحظاتی قبل با کتک کاری جمعیت زنان و مردان را از هم جدا ساخته بود که اطراف حوض جمع شده و با هم وضوء می گرفتند. آن گاه رو به من کرد و گفت: ای فلانی! گفتم: در خدمتم. گفت: مگر به تو نگفته بودم حوض وضوی مردان و زنان را جدا کنی؟ سپس رویی برتافت و رفت و در راه با علی رضی الله عنه برخورد کرد که خطاب به او گفت: هلاک شدم. علی رضی الله عنه گفت: چرا؟ گفت: امروز مردان و زنان را در حرم الهی کتک زدم. علی رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! تو حاکم و نگهبان مردم هستی اگر آن ها را از روی دلسوزی و خیرخواهی زده ای، اشکالی ندارد. اما اگر به ناحق زده ای، آن گاه ستم روا داشته ای.^۲

همچنین از حسن بصری روایت است که روزی عمر رضی الله عنه در کوچه های مدینه گشت و گذار می کرد که این آیه را شنید:

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۸]

«کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بدون این که کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می رسانند، مرتکب بهتان و گناه آشکاری شده اند».

آنگاه به خانه ی ابی بن کعب رفت. ابی زیرانداز خود را برای او پهن کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! اینجا بنشین. عمر رضی الله عنه آن را با پایش کنار زد و بر زمین نشست و آیه ی فوق را خواند و به ابی گفت: می ترسم که مصداق این آیه شوم، زیرا مؤمنین را آزار می دهم. ابی گفت: تو چاره ای نداری باید رعیت را کنترل کنی و امر به معروف و نهی از منکر نمایی. عمر رضی الله عنه گفت: خدا بهتر می داند.^۳

۱- مناقب عمر.

۲- مصنف عبد الرزاق (۷۵/۱، ۷۶)، محض الصواب (۶۲۲/۲).

۳- مناقب عمر ص ۱۶۲، محض الصواب (۶۲۳/۲).

همچنین نقل است که گاه گاهی دستش را بر روی آتش می گذاشت و می گفت: ای پسر خطاب! آیا طاقت این را داری؟^۱

و هنگامی که سعد بن ابی وقاص پس از جنگ قادسیه عبای کسرا پادشاه ایران و شمشیر و کمر بند و لباسها و تاج و کفشهایش را نزد عمر رضی الله عنه فرستاد، عمر نظری به حاضرین انداخت و به سراقه بن جعشم که از همه تنومندتر و خوش قیافه تر بود گفت: برخیز و این‌ها را بپوش. سراقه با علاقه برخاست و آن‌ها را پوشید. عمر رضی الله عنه به او گفت: جلو بیا. سپس گفت: به عقب برگرد. آن‌گاه گفت: به به فردی اعرابی از طایفه بنی مدلج لباسها و تاج و شمشیر کسرا را پوشیده است! سپس آن‌ها را از او گرفت و گفت: بار الها! این‌ها را به پیامبرت و به ابوبکر که آن‌ها را بیشتر از من دوست داشتی ندادی و اکنون به من داده‌ای، می ترسم که به وسیله این‌ها مرا بیازمایند. و آن قدر گریست که دل حاضرین به حالش سوخت. سپس به عبدالرحمان گفت: این‌ها را بفروش و پولشان را قبل از غروب خورشید در میان مسلمانان تقسیم کن.^۲ لازم به ذکر است که چنین موضعی از جانب عمر به وفور دیده می شود.

۲- عمر و بی رغبتی او به دنیا

عمر رضی الله عنه از خلال زندگی در سایه قرآن و در رکاب پیامبر و تفکر در مورد زندگی دنیا به این نتیجه رسیده بود که این زندگی امتحان و آزمایشی بیش نیست. و مزرعه‌ای برای آخرت است. بنابراین خود را از بند آسایش و رفاه دنیوی آزاد ساخته و از نظر ظاهر و باطن تسلیم پروردگار عالم شده بود و به حقایق و باورهای رسیده بود که او را در این رهگذر یاری و مساعدت می کردند که عبارت بودند از:

أ: باور قطعی به این که ما در این دنیا غریب و رهگذری بیش نیستیم، همان طور که رسول خدا فرمود:

(کن فی الدنيا كأنک غریب أو عابر سبیل)^۳. «در دنیا مسافر و یا رهگذری باشید».

۱- همان.

۲- محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (۲/۶۲۵).

۳- ترمذی، زهد ش ۲۳۳۳. حدیث صحیحی است.

ب - این دنیا هیچ جایگاه و ارزشی نزد خداوند ندارد مگر آن چه مربوط به بندگی خدا می شود. چنان که رسول خدا می فرماید:

(لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة ماء)^۱.

«اگر دنیا نزد خدا به اندازه ی پر مگسی ارزش می داشت به کافران یک جرعه آب نمی داد».

همچنین می فرماید: (الدنيا ملعونة، ملعون ما فيها إلا ذكر الله وما والاه، أو عالماً، أو متعلماً)^۲.

«دنیا و آن چه در آن وجود دارد نفرین شده اند. به جز ذکر خدا و آن چه شبیه آن باشد و علما و متعلمین».

ج - این که عمر دنیا به پایان رسیده است. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله به انگشتان سبابه و وسطای خود اشاره کرد و فرمود:

(بعثت أنا والساعة كهاتين)^۳.

«فاصله من تا قیامت این قدر است».

د - این که آخرت جای همیشگی و خانه ی باقی است چنان که خداوند به نقل از مؤمن آل فرعون می فرماید:

﴿يَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾﴾ [غافر: ۳۹ - ۴۰]

«ای قوم من! این حیات دنیوی کالای ناچیزی (و توشه اندکی و خوشی گذرائی) است، و آخرت سرای ماندگاری و استقرار است. هر کس عمل بدی انجام دهد، (در آخرت) جز همسان آن، کیفر داده نمی شود، ولی هر کس کار خوبی انجام دهد، خواه

۱- ترمذی، زهد ش ۲۳۲.

۲- ترمذی، زهد ش ۲۳۲۲.

۳- مسلم ش ۱۳۲.

مرد باشد یا زن - به شرط این که مؤمن باشد - چنین کسانی به بهشت می‌روند و در آن جا نعمت و روزی بدیشان بدون حساب و کتاب عطاء می‌گردد».

آری، این حقایق در وجود عمر رضی الله عنه ریشه دوانیده و او را به ترک دنیا و متاع آن واداشته بود. چنان که ابواشهب^۱ روایت می‌کند که روزی عمر رضی الله عنه با جمعی از یاران خود از کنار زباله‌دانی گذشت و مقداری آن جا توقف نمود. یارانش از بوی تند زباله‌ها بینی خود را گرفتند. عمر رضی الله عنه گفت: این است دنیایی که شما شیفته‌ی آن هستید و برای آن گریه می‌کنید^۲.

همچنین سالم بن عبدالله می‌گوید: عمر بن خطاب می‌گفت: به خدا سوگند ما نیز دوست داریم برای ما بزغاله کباب بکنند و نان گرم تهیه نمایند و شیرهی انگور بسازند، اما می‌ترسیم که در آن صورت بهره‌ی خود را در همین دنیا گرفته باشیم. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا ﴾ [الأحقاف: ۲۰]

«شما لذائد و خوشی‌های خود را در زندگی دنیای خویش برده‌اید و کام برگرفته‌اید (و برای امروز چیزی باقی نگذاشته‌اید)».

و از ابو عمران جونی روایت شده که می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ما بهتر از دیگران، خوردن غذاهای گرم و لذیذ را می‌دانیم ولی ما آن را برای روزی پس انداز می‌کنیم که خداوند در مورد آن می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ تَرَوْنها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴾ [الحج: ۲]

«روزی که زلزله رستاخیز را می‌بینید (آن چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) همه زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده‌اند، کودک خود را رها و فراموش می‌کنند. و جملگی زنان باردار (از خوف این صحنه بیمناک) سقط جنین می‌نمایند، و (تو ای بیننده!) مردمان را مست می‌بینی، ولی مست

۱- جعفر بن حیان السعدي.

۲- الزهد: امام احمد. ص ۱۱۸.

نیستند و بلکه عذاب خدا سخت (وحشتناک و هراس انگیز) است (و توازن ایشان را به هم زده است و لذا آنان را آشفته و خراب، با چشمان از حدقه به در آمده و با گام‌های افتان و خیزان، و با وضع بی سر و سامان و حال پریشان می‌بینی)».

همچنین می‌گوید: من خود را در این امر (خلافت) این گونه یافتم که اگر دنیا را بخواهم آخرت را از دست می‌دهم و اگر آخرت را بخواهم دنیا را از دست می‌دهم. بنابراین ضرر دنیا را بر ضرر آخرت ترجیح دادم^۱.

و روزی در دوران خلافت، در حالی برای مردم خطبه ایراد می‌نمود که بر لباس‌هایش دوازده قطعه پینه وجود داشت^۲.

همچنین این خلیفه‌ی خدا ترس، خانه‌ی کعبه را طواف می‌نمود و لباس‌هایش را چندین جا پینه زده بود حتی یکی از آن‌ها قطعه‌ی پوست سرخ رنگی بود^۳.

و روزی با تأخیر برای نماز جمعه حاضر شد و از مردم معذرت خواهی کرد و علت تأخیر خود را شستن لباس‌های خود بیان کرد، چون غیر از همان یک لباس، لباس دیگری نداشت^۴.

و از عبدالله بن عامر بن ربیع روایت است که می‌گوید: من در رکاب عمر رضی الله عنه برای سفر حج بیرون شدم، از مدینه به مکه رفتیم و برگشتیم. در این سفر برای استراحت ایشان خیمه و سایبانی زده نشد، بلکه وقتی به استراحت می‌پرداخت، چادر و یا زیراندازی بر روی درختی می‌انداخت و در سایه‌ی آن به استراحت می‌پرداخت^۵.

آری، این بود امیر المؤمنین که دامنه‌ی حکومتش از شرق تا غرب دنیا گسترده بود. بر زمین و روی زیرانداز معمولی می‌نشست. هر کس او را می‌دید، فکر می‌کرد فقیرترین فرد یا فرد معمولی جامعه است. حتی روزی دخترش (حفصه) که متوجه زندگی زاهدانه و تنگدستی پدر شده بود به ایشان گفت: خداوند نعمت‌های زیادی در اختیار شما گذاشته

۱- الحلیة (۵۰/۱).

۲- الزهد: الإمام أحمد ص ۱۲۴.

۳- الطبقات الکبری (۳/۳۲۸) با سند صحیح.

۴- محض الصواب فی فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب (۵۶۶/۲).

۵- الطبقات الکبری (۳/۳۲۸).

است، اگر غذای بهتری می‌خوردید و لباس بهتری می‌پوشیدید، بهتر بود. عمر رضی الله عنه مواردی از زندگی رسول خدا را برشمرد و از سختی‌هایی که آن حضرت تحمل کرده بود، سخن گفت و به دخترش فرمود: اکنون خودت قضاوت کن، حفصه چیزی نگفت جز این که اشک‌هایش جاری شد. آن‌گاه عمر رضی الله عنه گفت: همراهانم (رسول خدا و ابوبکر) راهی را پیموده‌اند، شاید من بتوانم با همین طرز زندگی، به آن‌ها برسم و با هم در آن‌جا زندگی مرفه و خوبی داشته باشیم.^۱

آری، دامنه‌ی فتوحات در زمان عمر رضی الله عنه گسترش یافت و دنیا با تمام نعمتها و زیباییهایش، در دست او افتاد، اما عمر رضی الله عنه گوشه‌ی چشمی به آن نینداخت و در دلش تمنای آن پیدا نشد. بلکه تمام هم و غمش سربلندی دین خدا و شکست دشمنان خدا بود. و زندگی زاهدانه، یکی از ویژگیهای بارز شخصیت عمر فاروق شده بود.^۲ چنان که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: به خدا سوگند که عمر بن خطاب از نظر سابقه‌ی هجرت بر ما برتری نداشت فقط برتری او به خاطر بی رغبتیش به دنیا بود.^۳

۳- تقوای عمر رضی الله عنه

از جمله مواردی که بر تقوای عمر دلالت می‌کند، روایتی است که ابوزید عمر بن شبه از معدان بن ابی طلحه یعمری نقل می‌کند که نزد عمر رضی الله عنه غذا و خرما آوردند. او همه‌ی آن‌ها را در میان مسلمانان تقسیم نمود، سپس گفت: بارها! من این‌ها را تقسیم کردم تا دست من در آن فرو نرود، چرا که می‌ترسم اگر از آن بخورم، فردا در شکمم به آتشی مبدل شود. معدان می‌گوید: سپس از مال شخصی خود ظرفی پر از غذا آورد و با مسلمانان نشست و خورد.

آری، عمر رضی الله عنه دوست داشت در کنار رعیت خود باشد و با آن‌ها غذا بخورد، ولی از خوردن غذایی که برای عموم مسلمانان تهیه شده بود، پرهیز می‌نمود و از غذای شخصی خود استفاده می‌کرد. گرچه خوردن از غذای عمومی اشکالی نداشت چون او نیز یکی از

۱- الزهد: الإمام أحمد ص ۱۲۵، الطبقات (۲۷۷/۳).

۲- الفاروق أمير المؤمنين د. لماسة ص ۱۱.

۳- ابن أبي شيبه (۱۴۹/۸) و ابن عساکر (۲۴۴/۵۲).

مسلمانان بود. ولی عمر رضی الله عنه از نزدیک شدن به امور شبه‌دار و مشکوک پرهیز می‌کرد.^۱ همچنین عبدالرحمان بن نجیح می‌گوید: به خانه‌ی عمر رضی الله عنه رفتم دیدم مشغول دوشیدن ماده شتر خود می‌باشد. روزی غلامش رفته بود تا شتر را بدوشد، متوجه شده بود که قبل از او بچه شتر، شیرهای مادرش را نوشیده است.

غلام ناچار شیرهای یکی از شتران بیت المال را دوشیده، نزد عمر رضی الله عنه آورد. عمر رضی الله عنه بعد از این که شیر را نوشید، گفت: این شیر را از کجا آوردی؟ او گفت: شیر یکی از شتران بیت المال است. عمر رضی الله عنه گفت: وای بر تو به من شعله آتش دادی تا بنوشم؟ سپس از مسلمانان حلالی طلبید و آن‌ها او را حلال کردند.^۲

این داستان نمونه‌ای در راستای ورع و پرهیزگاری عمر رضی الله عنه می‌باشد، زیرا اینکه عمر با نوشیدن شیری از روی اشتباه، ترس از عذاب خداوند وجود او را فرا می‌گیرد و تنها با مراجعه به طلب حلالی از بزرگان اصحاب که نماینده‌ی مردم بودند، آرامش خاطر را کسب می‌کند.

این داستان‌ها بیانگر آن است که ذکر و فکر آخرت و ترس خدا بر ذهن عمر تسلط یافته و در رفتار و عملکرد او تبلور یافته بود.^۳

آری، عمر رضی الله عنه پرهیزگاری نمونه بود، چنان که روزی بیمار شد، اطباء به او خوردن عسل را توصیه کردند. اما او عسلی نداشت تا از آن بخورد، جز این که در بیت المال عسل وجود داشت، و عمر رضی الله عنه ناچار روی منبر رفت و به مردم گفت: من بیمارم و اطباء خوردن عسل را توصیه کرده‌اند، آیا اجازه می‌دهید که از عسل بیت المال مقداری بردارم. حاضرین به گریه افتادند و همه یکصدوا موافقت خود را اعلام نمودند و به یکدیگر گفتند: خدا به حال عمر رحم کند، او خلفای بعدی را به مشقت انداخت.^۴

۱- التاريخ الإسلامی (۳۷/۱۹).

۲- تاریخ المدینة المنورة ص ۷۰۲.

۳- التاريخ الإسلامی (۲۸/۱۹).

۴- فرائد الکلام للخلفاء الکرام ص ۱۱۳، الفاروق: شرقاوی ص ۲۷۵.

۴- تواضع و فروتنی عمر رضی الله عنه

عبدالله بن عباس می‌گوید: بر خانه‌ی عباس ناودانی نصب بود که بر سر راه عمر رضی الله عنه قرار داشت. در یکی از روزهای جمعه، عباس دو مرغ ذبح کرده بود و خون آن‌ها را شسته، آب را از ناودان بیرون ریخت. از آن طرف عمر رضی الله عنه لباس جدید پوشیده و عازم مسجد بود و آب‌های خون آلود ناودان بر لباسهایش ریخت. عمر رضی الله عنه دستور داد که ناودان را از آن‌جا بیرون کنند و بیندازند. سپس به خانه برگشت و لباسهایش را عوض کرد و برگشت و با مردم نماز گزارد. بعد از نماز، عباس نزد او آمد و گفت: این ناودان را رسول خدا با دستان خود نصب کرده بود. عمر رضی الله عنه از کرده پشیمان شد و به عباس گفت: بیا پایت را بر شانه من بگذار و آن‌را در محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نصب کرده بود نصب کن و عباس نیز چنین کرد.^۱

و از حسن بصری روایت است که عمر رضی الله عنه در روز بسیار گرمی در حالی که گوشه‌ی ردایش را بر سر خود گذاشته بود، برای کاری بیرون شد. از کنارش پسر بچه‌ای با الاغی گذشت. عمر رضی الله عنه به آن پسر بچه گفت: پسر! مرا با خودت سوار کن. پسر از الاغ پایین پرید و گفت: ای امیرالمؤمنین! سوار شو. عمر رضی الله عنه گفت: خیر، تو سوار شو و من پشت سرت سوار می‌شوم. و در حالی وارد بازار شد که پشت سر آن پسر بچه بر الاغ سوار بود و همه‌ی مردم به او نگاه می‌کردند.^۲

همچنین سنان بن سلمه هذلی می‌گوید: من و تعدادی از بچه‌ها وارد درختان خرما شده بودیم و مشغول چیدن خرماهای نیم رس، بودیم. ناگهان با عمر رضی الله عنه روبرو شدیم که شلاق در دست داشت. بچه‌ها با دیدن او متفرق شدند، من در حالی که مقداری خرما در دامن داشتم گفتم: ای امیرالمؤمنین! این‌ها را باد انداخته است. او به خرماهایم نگاه کرد و چیزی نگفت. سپس من به او گفتم: بچه‌ها راه مرا بسته‌اند تا خرماهای مرا بگیرند. گفت: آن‌ها نمی‌توانند با تو چنین بکنند. من با تو می‌آیم، آن‌گاه مرا به خانه‌ام رساند.^۳

۱- صفة الصفوة ۱/۲۸۵.

۲- اصحاب الرسول محمود مصری (۱/۱۵۷).

۳- صلاح الأمة في علو الهمة، سيد الغفاني (۵/۴۲۵).

باری در روز بسیار گرمی گروهی از عراق به همراه احنف بن قیس نزد عمر رضی الله عنه آمدند، دیدند که عمر رضی الله عنه مشغول قطران مالیدن شتری است. وقتی چشمش به احنف افتاد گفت: احنف! بیا به امیرالمؤمنین کمک کن. این شتر صدقه و حق ایتام و زنان بیوه و مساکین است. مردی از میان آنان گفت: ای امیرالمؤمنین! خدا شما را بیامرزد چرا به یکی از بردگان بیت المال دستور ندادید تا این کار را انجام دهد. عمر رضی الله عنه گفت: چه کسی از من و احنف برده‌تر است؟ و افزود که هر کس در میان مسلمانان مسئولیتی به عهده می‌گیرد او باید در خدمت رسانی مانند یک برده باشد^۱.

همچنین عروه بن زبیر می‌گوید: روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه را دیدم که یک مشک آب بر دوش گذاشته است، گفتم: ای امیرالمؤمنین! این کار برای شما شایسته نیست. گفت: وقتی وفود نزد من آمدند و سخنان مرا می‌پذیرفتند، احساس بزرگی کردم، بنابراین خواستم این احساس را از بین ببرم^۲.

و انس بن مالک می‌گوید: از عمر بن خطاب شنیدم که در خلوت گفت: عمر بن خطاب! امیرالمؤمنین هستی، به به! سپس گفت: ای پسرک خطاب، از خدا بترس و اگر نه تو را به عذاب سختی گرفتار خواهد کرد^۳.

و از جبیر بن نفیر روایت است که گروهی نزد عمر بن خطاب آمدند و گفتند: ما هیچ کس را عادل‌تر و دشمن‌تر نسبت به منافقین از شما سراغ نداریم و شما بهترین فرد این امت بعد از رسول خدا هستید. عوف بن مالک که در آنجا حضور داشت گفت: به خدا سوگند! شما دروغ می‌گویید، ما بهترین فرد امت بعد از رسول خدا را دیدیم. گفتند: او کیست؟ عوف گفت: ابوبکر صدیق است. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا او راست می‌گوید و شما دروغ گفتید، به خدا ابوبکر خوش‌تر از بوی مشک بود و من گمراه‌تر از شتران خطاب بودم (اشاره به این که او مسلمان بود در حالی که من هنوز مسلمان نشده بودم چرا که ابوبکر شش سال قبل از او مسلمان شده بود)^۴.

۱- أخبار عمر ص ۳۴۳، أصحاب الرسول، محمود المصري (۱۵۶/۱).

۲- مدارج السالکین (۳۳۰/۲).

۳- مالک در مؤطا (۹۹۲/۲).

۴- مناقب عمر لابن الجوزي ص ۱۴، محض الصواب (۵۸۶/۲).

این عملکرد عمر رضی الله عنه به تواضع، وفا و ایمان او دلالت دارد که به فضل و بزرگواری افراد اعتراف می‌نماید، حتی فضل مردگان را فراموش نمی‌کند و از آنان تجلیل می‌نماید.^۱ آری، عمر رضی الله عنه در سایه‌ی کتاب خدا و سنت پیامبر رشد یافته بود. بنابراین او هیچ‌گاه مقام گذشتگان نیک و زحمات آن‌ها را از یاد نمی‌برد. و این نوع تربیت، تربیتی است که کتابهای اخلاقی تاریخ جدید و قدیم از ارائه‌ی آن عاجز هستند. و اکنون کتاب خدا و سنت پیامبر، پیش روی ما و محفوظ بوده و با تمام وجود خود باقی می‌باشند.^۲

۵- بردباری عمر رضی الله عنه

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که عینه بن حصن بن حذیفه نزد برادرزاده‌اش حر بن قیس آمد. حر از کسانی بود که عمر رضی الله عنه آنان را به خود نزدیک می‌کرد، چرا که بیشتر قاریان قرآن جزو هم‌نشینان عمر رضی الله عنه بودند. عینه به برادرزاده‌اش گفت: برای من از خلیفه‌ی وقت ملاقات بگیرد. حر نیز از عمر رضی الله عنه برای عمویش وقت ملاقات گرفت. او پذیرفت و وقت ملاقات داد. وقتی عینه وارد مجلس عمر رضی الله عنه شد گفت: ای عمر! به خدا سوگند! تو به ما عطایای بزرگی نمی‌دهی و به عدالت با ما رفتار نمی‌نمایی؟ عمر رضی الله عنه عصبانی شد و نزدیک بود عینه را تنبیه بکند. اما حر پا در میانی کرد و گفت: ای امیر المؤمنین! خداوند می‌فرماید:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ [الأعراف: ۱۹۹]

«گذشت داشته باش و آسانگیری کن و به کار نیک دستور بده و از نادانان چشم‌پوشی کن». و او از جاهلین است پس شما گذشت بکنید.

راوی می‌گوید: به خدا سوگند که عمر رضی الله عنه با شنیدن آیه‌ی فوق فوراً اعصاب خود را کنترل نمود و چیزی نگفت. زیرا او کاملاً به دستورات قرآن پایبند بود.^۳ بنابراین، با شنیدن کلام الهی، آرامش خود را حفظ کرد و از مردی که او را متهم به بخل و بی‌عدالتی کرده بود، گذشت نمود. اکنون ما بیندیشیم که آیا می‌توانیم با شنیدن

۱- شهید الخراب ۱۴۴.

۲- شهید الخراب ۱۴۴.

۳- البخاری، ش ۶۸۵۶، ۴۳۶۶.

کلام الهی، خشم خود را فرو بریم و بر اعصاب خود مسلط شویم؟ آیا نباید این آیه‌ها زینت بخش رفتار و کردار و اخلاق ما بشوند؟^۱

همچنین روزی عمر رضی الله عنه در جایه شام سخترانی می‌کرد و در مورد اموال بیت المال و کیفیت تقسیم عادلانه‌ی آن‌ها و در مورد برکناری خالد بن ولید و روی کار آمدن ابو عبیده بن جراح سخن می‌گفت و علت آن‌را اینگونه توضیح داد که به خالد دستور داد تا اموالی تعیین شده را برای فقرای مهاجرین کنار بگذارد اما او آن‌را میان کاربدستان و اشرافیان و افراد سخندان تقسیم نموده بود. مردی به نام ابو عمرو بن حفص بن مغیره برخاست و گفت: ای عمر! تو کار خوبی نکردی، زیرا مردی را برکنار کردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را گمارده بود و شمشیری را در نیام انداختی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌را از نیام بیرون کرده بود. با این کار پیوند خویشاوندی را قطع کرده و با پسر عمویت حسد ورزیده‌ای. عمر رضی الله عنه گفت: تو از خویشاوندان نزدیک و کم سن و سال هستی و به خاطر پسر عمویت خشمگین شده‌ای.^۲

این‌ها بعضی از صفات و ویژگیهای عمر رضی الله عنه بود که در سایه‌ی توحید، ایمان و آمادگی برای آخرت، آن‌ها را به دست آورده بود.

علاوه بر این‌ها علما و محققین در مورد ویژگی‌های شخصی ایشان چیزهای زیادی گفته‌اند که مهمترین آن‌ها عبارت‌اند از: قدرت دینی، شجاعت، ایمان قوی، عدالت، علم، فراست، سیاست، هیبت، دورنگری، مهربانی، غلظت، تقوا و غیره. و در مورد اوصاف فرماندهی ایشان از نقدپذیری، توان رهبری و کنترل مردم، مشارکت دادن مردم، مدیریت بحران و کنترل شدید مسئولین و غیره در مباحث مختلف به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱- شهید الخراب ص ۱۸۱.

۲- محض الصواب (۲/ ۶۰۲).

دوم: عمر رضی الله عنه و زندگی خانوادگی

عمر رضی الله عنه می‌گفت: مردم به همان اندازه از رهبر و پیشوای خود حرف شنوی خواهند داشت که او از خدای خود داشته باشد، و اگر حاکم رفاه طلب باشد، رعیت نیز رفاه طلب خواهد شد.^۱

بنابراین، او خویشان را محاسبه می‌نمود و رفتار افراد خانواده‌اش را کنترل می‌کرد. او به خوبی می‌دانست که دیدگان همه به او و خانواده‌اش دوخته است. بنابراین وقتی مردم را از چیزی باز می‌داشت. خطاب به افراد خانواده‌اش می‌گفت: مواظب باشید که من مردم را از فلان کار باز داشته‌ام و مردم به شما آن‌طور نگاه می‌کنند که پرنده (شکاری) به گوشت نگاه می‌کند. اگر شما مرتکب کاری شوید که از آن منع کرده‌ام آن‌ها نیز بی‌مهابا مرتکب آن خواهند شد و اگر شما از آن باز آید آن‌ها نیز باز خواهند آمد. و بدانید که شدیدترین تنبیه از آن کسی است که با من رابطه نزدیکی داشته باشد، پس خود دانید.^۲ و همواره مواظب رفتار فرزندان، زنان و نزدیکان خود بود که ما در اینجا به بعضی از موضعگیری‌های ایشان اشاره می‌کنیم:

۱- منع استفاده از امکانات عمومی

عمر رضی الله عنه افراد خانواده‌اش را از استفاده از امکانات عمومی‌ای که دولت در اختیار مردم گذاشته بود، منع می‌کرد. چنان که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: من چند نفر شتر خریدم و در چراگاه عمومی مسلمانان رها نمودم و بعد از این که فربه شدند، آن‌ها را برای فروش به بازار عرضه کردم. وقتی در بازار چشم عمر رضی الله عنه به آن‌ها افتاد گفت: صاحب این شتران کیست؟ گفتند: عبدالله است. عمر رضی الله عنه عبدالله را طلبید و گفت: به به... پسر امیرالمؤمنین! سپس گفت: این‌ها را از کجا آورده‌ای؟ عبدالله گفت: شتران لاغری خریدم و در چراگاه عمومی رها نموده و اکنون که فربه شده‌اند، آن‌ها را برای فروش عرضه داشته‌ام. عمر رضی الله عنه گفت: لابد آن‌جا می‌گفتند: شتران فرزند امیرالمؤمنین را بچرانید و آب بدهید. سپس

۱- موسوعة فقه عمر بن الخطاب د. محمد قلعجي ص ۱۴۶.

۲- محض الصواب (۳/ ۸۹۳).

گفت: ای عبدالله! آن‌ها را بفروش و سرمایه‌ی اولیه‌ی خود را بردار و بقیه را به بیت المال تحویل بده.^۱

۲- بازخواست فرزندش عبدالله به خاطر اموالی که در معرکه‌ی جلواء خریداری نموده بود

عبدالله می‌گوید: من در جنگ جلواء (یکی از معرکه‌های بلاد فارس) شرکت داشتم. بعد از جنگ گوسفندان زیادی در مقابل چهل هزار درهم خریداری نمودم. وقتی نزد عمر آمدم گفت: اگر مرا به آتش ببرند و از تو بخواهند که فدیة دهی و مرا نجات بخشی چنین خواهی کرد؟ گفتم: من حاضرم هر چه دارم فدیة دهم تا تو را نجات دهم از چیزی که باعث آزارت می‌شود. آن‌گاه عمر رضی الله عنه گفت: به نظر من مردم به خاطر این که شما فرزند امیرالمؤمنین هستید، اموال خود را در قبال قیمت نازلی در اختیار شما گذاشته‌اند. و من تقسیم کننده‌ی اموال غنیمت و مسئول هستم. بنابراین اموال را به من بده و به تو در مقابل هر درهمی که داده‌ای یک درهم منفعت می‌دهم. سپس اموال را به تجار عرضه داشت و آن‌ها را در مقابل چهارصد هزار درهم فروخت و هشتاد هزار به من داد و بقیه را نزد سعد بن ابی وقاص فرستاد تا در میان مجاهدین تقسیم نماید.^۲

۳- ممانعت از منفعت‌هایی که به وسیله‌ی خویشاوندی به دست می‌آید

از اسلم روایت است که عبدالله و عبدالله؛ فرزندان عمر رضی الله عنه در میان لشکری بودند که از عراق باز می‌گشتند. در بصره با ابوموسی اشعری (امیر بصره) ملاقات کردند. ابوموسی گفت: ای کاش می‌توانستم برای شما کاری انجام دهم که از منفعت آن بهره‌مند می‌شدید. سپس گفت: آری، در اینجا مقداری مال وجود دارد که می‌خواهم آن‌ها را نزد امیرالمؤمنین بفرستم. پس بهتر است آن‌ها را به عنوان قرض در اختیار شما قرار دهم تا اجناس عراقی خریداری کنید و در بازار مدینه بفروشید، آن‌گاه سرمایه‌ی اولیه را به بیت المال برگردانید و منفعت آن‌ها را برای خود بردارید. آن‌ها پیشنهاد ابوموسی را پذیرفتند و

۱- مناقب عمر: ابن الجوزی ص ۱۵۷، ۱۵۸.

۲- تاریخ الإسلام: ذهی عهد الخلفاء الراشدين ص ۲۷۰، ۲۷۱.

چنین کردند و ابوموسی طی نامه‌ای امیرالمؤمنین را در جریان این معامله گذاشت. وقتی آن‌ها به مدینه رسیدند و اجناس را فروختند و می‌خواستند سهم بیت المال را به امیرالمؤمنین تحویل دهند. او گفت: آیا همه‌ی افراد لشکر از چنین منفعتی بهره‌مند شده‌اند یا خیر. گفتند: خیر. فرمود: پس هم مال و هم منفعت آن‌را به بیت المال برگردانید. عبدالله چیزی نگفت. اما عیبدالله اعتراض کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا چنین قضاوت می‌نمایی، در صورتی که اگر مال هلاک می‌شد، ما مسئول پرداخت عوض آن بودیم؟ آن‌گاه یکی از حاضرین گفت: ای امیرالمؤمنین! این معامله را به عنوان معامله‌ی مشارکت قرار ده و منفعت به دست آمده را در میان بیت المال و آن‌ها تقسیم کن. عمر رضی الله عنه پذیرفت و نصف منفعت را به آن‌ها و نصف دیگر را به بیت المال تحویل داد و می‌گویند: این اولین شراکت از نوع خود در اسلام بود.^۱

۴- ترجیح دادن اسامه بن زید به عبدالله بن عمر

معمولاً عمر بن خطاب رضی الله عنه در بخشش و عطایا سوابق و خدمات مردم را در نظر می‌گرفت، چنان که در تقسیمی به اسامه بن زید چهار هزار درهم و به عبدالله بن عمر سه هزار درهم داد. عبدالله اعتراض کرد و گفت: نه، پدر او از پدر من بهتر بود و نه خودش از من بهتر است. عمر رضی الله عنه گفت: رسول خدا پدر او را بیشتر از پدر تو و خود او را بیشتر از تو دوست می‌داشت.^۲

۵- حقوق یک ماه را به تو داده‌ام

عاصم بن عمر می‌گوید: پدرم (یرفا)، غلام آزاد شده‌ی خود را دنبال من فرستاد. من نزد او رفتم. در مسجد نشسته بود. بعد از حمد و ثنای خدا، گفت: خوردن این مال (بیت المال) برای من حلال نیست مگر آن‌چه حق من باشد، چرا که نزد من امانت است، و نفقه‌ی یک ماه تو را داده‌ام و بیشتر از این نخواهم داد و اکنون میوه‌های فلان باغ را به تو

۱- الخلفاء الراشدون: نجار ص ۲۴۴.

۲- فرائد الکلام للخلفاء الکرام ص ۱۱۳.

می‌دهم تا با پول آن‌ها به تجارت پردازی و بر خانواده ات انفاق کنی. عاصم می‌گوید: من نیز همین کار را کردم.^۱

۶- ای معقیب! آن‌ها را از او بگیر و به بیت المال برگردان

از معقیب روایت است که می‌گوید: عمر رضی الله عنه به وقت ظهر کسی را دنبال من فرستاد. وقتی آن‌جا رفتم دیدم فرزندش (عاصم) نشسته است. امیرالمؤمنین گفت: ای معقیب! می‌دانی! این چه کار کرده است؟ او به عراق رفته و گفته است: من فرزند امیرالمؤمنین هستم و از آن‌ها مال درخواست کرده است، آن‌ها به او هدایایی از قبیل ظروف، نقره، کالا و شمشیر گران‌قیمت داده‌اند. عاصم گفت: من از آن‌ها سؤال نکردم، بلکه نزد افرادی از خویشاوندانم رفتم و آن‌ها این را به من دادند. آن‌گاه عمر رضی الله عنه رو به من کرد و گفت: ای معقیب! آن‌ها را از او بگیر و به بیت المال برگردان.^۲

آری، عمر این مال را، مالی شبهه‌آمیز تلقی می‌کرد چرا که عاصم به خاطر این که فرزند امیرالمؤمنین بوده، از چنین مال و هدایایی بهره‌مند شده است و از دست رنج خودش نمی‌باشند. بنابراین، عمر رضی الله عنه دوست نداشت که اموال شبهه‌آمیزی وارد سرمایه خانواده‌اش شود.^۳

۷- عاتکه (همسر عمر) و جریان مشک و عنبر

مقداری مشک و مواد خوشبو از بحرین فرستاده شد. عمر رضی الله عنه گفت: ای کاش زنی بود که می‌توانست این مواد خوشبو را به خوبی بسته بندی کند تا آن‌ها را میان مسلمانان تقسیم نمایم. همسرش (عاتکه بن زید) گفت: من این کار را انجام می‌دهم. عمر رضی الله عنه گفت: تو این کار را برای فرد دیگری بگذار، چرا که می‌ترسم دستانت با آن آمیخته شود آن‌گاه به گردن و سر و صورت خود بمالی و چیزی بیشتر از دیگر مسلمانان نصیب تو شود.^۴

۱- الطبقات (۳/ ۲۷۷)، محض الصواب (۲/ ۴۹۱).

۲- عصر الخلافة الراشدة: عمري ص ۲۳۶.

۳- التاريخ الإسلامي (۱۹/ ۴۰).

۴- الزهد: الإمام أحمد ص ۱۱، به نقل از: التاريخ الإسلامي (۱۹/ ۳۰).

این است نمونه‌ای از تقوای فوق العاده امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب که می‌ترسد مبادا همسرش در اثنای تقسیم مواد خوشبوی بیت المال، دستهایش را به سر و صورتش بمالد و ناخودآگاه از اموال عمومی مسلمانان بهره‌مند گردد.

این است عملکرد دقیق فردی که از خدا می‌ترسد و مرزهای حلال و حرام را رعایت می‌نماید و حتی از مشتهات می‌پرهیزد، چیزی که متأسفانه دیگران حتی به فکر آن هم نیستند.^۱

۸- نپذیرفتن هدیه برای همسرانش

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: ابوموسی اشعری قالیچه‌ای به عاتکه (همسر عمر) هدیه داده بود. وقتی چشم عمر رضی الله عنه به آن افتاد، گفت: این را چه کسی به تو داده است؟ عاتکه گفت: ابوموسی اشعری آن را به عنوان هدیه برای من فرستاده است. عمر رضی الله عنه آن را برداشت و بر سر همسرش کوبید. و کسی را دنبال ابوموسی فرستاد. ابوموسی دوان دوان آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! در مورد من شتاب مکن. آن گاه عمر رضی الله عنه گفت: چرا برای همسران من هدیه می‌فرستی؟ و قالیچه را بر سر او زد و گفت: آن را بردار، ما به آن نیازی نداریم.^۲

همچنین همسرانش را از دخالت در امور مملکت باز می‌داشت، چنان که وقتی یکی از استاندارانش را از کار برکنار کرد، همسرش گفت: چرا او را از کار برکنار کردی؟ عمر رضی الله عنه خشمگین شد و گفت: ای دشمن خدا! تو را چه کار به این کارها؟^۳

۹- هدیه‌ی ملکه روم به ام کلثوم؛ همسر عمر رضی الله عنه

استاد خضری در محاضرات خود می‌گوید: بعد از این که پادشاه روم دست از جنگ با مسلمانان برداشت و بین او و عمر رضی الله عنه نامه‌هایی رد و بدل شد، ام کلثوم (همسر عمر رضی الله عنه) دختر علی رضی الله عنه برای همسر پادشاه روم مقداری مواد خوشبو و هدایایی فرستاد. بعد از این که این اجناس به دست ملکه رسید، او در عوض هدایای گرانبهایی به ام کلثوم فرستاد که در میان آن‌ها یک گردن بند گران‌قیمت وجود داشت. عمر رضی الله عنه آن هدایا را متوقف کرد و

۱- التاريخ الإسلامی (۱۹ / ۳۰).

۲- الشیخان أبو بکر وعمر من رواية البلاذري ص ۲۶۰.

۳- أخبار عمر ص ۲۹۳، الشیخان رواية البلاذري ص ۱۸۸.

در مسجد به ایراد سخن پرداخت و گفت: کاری که بدون مشوره انجام گیرد در آن خیری وجود ندارد. و اکنون هدیه‌ای از جانب ملکه روم برای ام کلثوم فرستاده شده است، نظر شما چیست؟ مردم گفتند: همسر امیرالمؤمنین شایسته‌ی این هدیه است. عمر رضی الله عنه گفت: ولی مأمور پست، مأمور بیت المال است و هزینه‌هایی که در این سفر صرف شده است از بیت المال بوده است. بالاخره آن گردن بند را به بیت المال تحویل داد و قیمت هدایایی که ام کلثوم برای ملکه فرستاده بود به او برگردانید.^۱

۱۰- جریان ام سلیط

ثعلبه بن ابی مالک می‌گوید: عمر رضی الله عنه پارچه‌های پشمینی در میان زنان مدینه تقسیم نمود و در پایان یک قطعه از آن باقی ماند. حاضرین گفتند: این یکی را به دختر رسول خدا (ام کلثوم همسر عمر) بدهید. عمر رضی الله عنه گفت: ام سلیط مستحق‌تر از او است. او زنی انصاری بود. عمر رضی الله عنه گفت: در جنگ احد ام سلیط مشکیزه‌ها را آب می‌کرد و برای مجاهدین می‌آورد.^۲

۱۱- حفصه و دلسوزی برای خویشاوندان

باری نزد عمر رضی الله عنه مالی آوردند. حفصه نزد پدر رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین! نزدیکانت حتی به گردن تو دارند به آن‌ها از این مال بده. عمر رضی الله عنه گفت: دخترم! حق نزدیکانم در مال شخصی من است، ولی این مال را در جهت نیازهای مسلمانان صرف می‌کنم، و افزود که به خاطر دلسوزی برای نزدیکانت می‌خواهی پدرت را متضرر کنی. برخیز.^۳

۱- الخلفاء الراشدون د. عبد الوهاب النجار ص ۲۴۵.

۲- فتح الباري (۷/ ۴۲۴)، (۶/ ۹۳)، الخلافة الراشدة ص: ۲۷۳.

۳- الزهد: الإمام أحمد ص ۱۷، فرائد الکلام ص ۱۳۹.

۱۲- آیا می‌خواهی با چهره‌ای خائنانه نزد خدا بروم؟

یکی از دامادهای عمر رضی الله عنه نزد او آمد و گفت: از بیت المال چیزی به من ببخش. عمر رضی الله عنه خشمگین شد و گفت: می‌خواهی با چهره‌ای خائنانه خدا را ملاقات بکنم. سپس از مال شخصی خود به او ده هزار درهم بخشید.^۱

این‌ها گوشه‌هایی از عملکرد و موضعگیری‌های عمر فاروق است که بیانگر پرهیز نمودن ایشان از استفاده از اموال بیت المال می‌باشد و این که ایشان زمینه‌ی هر نوع استفاده از جایگاه خود برای اطرافیانش را مسدود کرده بود. اگر چنین نمی‌کرد به راحتی می‌توانست با اطرافیان خود در کمال رفاه زندگی نماید و بعدی‌ها نیز به او اقتدا می‌کردند و بیت المال، جزو اموال شخصی مسئولین امور تلقی می‌شد. و طبیعی است که هرگاه حاکم در اموال بیت المال دست درازی کند و آن را حیف و میل نماید، کنترل اوضاع از دستش بیرون خواهد رفت و امور مالی کشور با بی‌نظمی روبرو می‌شود و مصالح کشور در خطر می‌افتد و سرانجام نظام اداری کشور از هم می‌پاشد. اما اگر حاکم، اهل قناعت بوده، از حیف و میل اموال مسلمین خودداری نماید، طبیعی است که همه او را دوست خواهند داشت و به حرف او گوش خواهند کرد.^۲

از خلال برخوردهای عمر فاروق با خانواده و نزدیکانش ما به فرازهای دیگری از زندگی دوران خلافت ایشان بر می‌خوریم که او را در این میدان بهترین الگو می‌یابیم. چنان که علی بن ابی طالب در وصف او گفت: دست را پاک نگه داشتی پس رعیت تو نیز عقیف و پاک دست شد و اگر خیانت می‌کردی آن‌ها نیز خائن و رفاه طلب می‌شدند. عمر رضی الله عنه به خاطر محاسبه خویشتن و کنترل افراد خانواده و کارگزاران خود جایگاه ویژه و هیبت خاصی در دل‌های مردم کسب کرده و مورد تصدیق و تأیید همگان قرار گرفته بود.^۳ آری، این بود عمر فاروق، پرورده‌ی اسلام و نمونه‌ی والای خلافت که قلبش سرشار از ایمان بود؛ ایمان ریشه‌داری که از او الگویی برای نسل‌های بعدی ساخت و همچنان

۱- تاریخ الإسلام: ذهی ص ۲۷۱.

۲- الخلفاء الراشدون: ذهی ص ۲۷۱.

۳- القيادة والتغيير ص ۱۸۲.

ایمان به خدا و پرورش در سایه‌ی آموزه‌های حیات‌بخش دین مبین اسلام به عنوان دو عنصر سازنده تا قیامت باقی خواهند ماند تا در پرتو آن، خلفا و حکام نمونه ساخته شود.^۱

سوم: عمر رضی الله عنه و احترام و محبت به اهل بیت

بی تردید اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، نزد اهل سنت و جماعت دارای جایگاه والایی بوده و مورد تجلیل و محبت زیادی قرار دارند. و آنان همواره وصیت رسول خدا را در حق آن‌ها به یاد دارند که در غدیر خم فرمود:

(أذكرکم الله فی أهل بیتی)^۲.

«شما را به خدا، رعایت اهل بیت مرا بکنید».

بنابراین، اهل سنت در عمل نمودن به این وصیت رسول خدا پیشاپیش دیگران قرار دارند و از عملکرد روافض که در محبت بعضی از اهل بیت راه افراط را در پیش گرفته‌اند و همچنین موضع‌گیری نواصب که نسبت به اهل بیت بغض و عداوت دارند، متنفر و بیزار هستند. و معتقد می‌باشند که محبت اهل بیت واجب و دشمنی با آن‌ها حرام است.^۳ و اکنون از خلال موضع‌گیری‌های عمر فاروق نسبت به اهل بیت، عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در این باره روشن می‌شود:

۱- برخورد عمر رضی الله عنه با همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله

او همواره احوال همسران رسول خدا را جویا می‌شد و هزینه‌ی زندگی آن‌ها را می‌پرداخت و هیچ‌گاه بدون آن‌ها میوه و یا غذای لذیذی را نمی‌خورد. و سهم حفصه را بعد از همه می‌فرستاد.^۴

چنان که باری نزد ام المؤمنین، زینب بنت جحش عطایایی فرستاد. وقتی چشم زینب به آن‌ها افتاد گفت: خدا پیامرزد عمر را، دیگران بهتر از من این‌ها را تقسیم می‌کردند. گفتند: تقسیمی در کار نیست، این‌ها همه مال شما است. زینب گفت: سبحان الله! و

۱- فن الحکم ص ۷۴.

۲- صحیح مسلم ش ۲۴۰۸.

۳- العقیده فی أهل البيت بین الإفراط والتفریط ص ۵۹.

۴- الزهد، ص ۱۶۶؛ از طریق مالک با سند صحیح.

پارچه‌ای بر آن‌ها کشید و به «برزه» دختر رافع دستور داد تا از آن‌ها قسمتی به ایتام فلانی و قسمتی را به بیوه‌ی فلانی و ... بدهد. او همه را تقسیم نمود و در پایان گفت: خدا بر تو رحم نماید، ما نیز حقی داشتیم. زینب گفت: آنچه باقی مانده است از آن شما باشد. وقتی نگاه کردند، دیدند، هشتاد و پنج درهم باقی مانده است. آن‌گاه زینب دستهایش را بلند کرد و گفت: پروردگارا! نمی‌خواهم برای بخشش‌های بعدی عمر رضی الله عنه زنده بمانم. چنان که دیری نگذشت و زینب چشم از جهان فرو بست و اولین کسی بود از همسران رسول خدا که بعد از آن حضرت وفات یافت.^۱

همچنین عایشه می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه همواره به فکر ما بود و از هر چیز سهم ما را می‌داد تا جایی که سهم ما را از کله‌پاچه نیز می‌فرستاد.^۲

و هنگامی که زنان پیامبر، از او خواستند که به آن‌ها اجازه دهد تا به حج بروند، عمر رضی الله عنه نخست اجازه نداد و بعد از این که آن‌ها اصرار ورزیدند، گفت: سال بعد به شما اجازه خواهم داد و این تنها رأی من نیست. سپس در سال بعد، عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف را با آن‌ها فرستاد و گفت: یکی از شما پیشاپیش کاروان همسران رسول خدا و یکی پشت سر آن‌ها حرکت بکند و هنگام استراحت در دره‌ها توقف نماید و خود بر دهانه‌ی دره بایستد. همچنین دستور داد که هنگام طواف خانه‌ی کعبه مطاف را برای آن‌ها خالی کنند و جز زنان کسی آن‌جا نباشد.^۳

۲- رفتار عمر رضی الله عنه با ابی طالب و فرزندان

عمر رضی الله عنه برای اهل بیت و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام زیادی قایل بود و آن‌ها را بر فرزندان و خانواده‌ی خود، ترجیح می‌داد. اکنون به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

- حسین بن علی رضی الله عنه می‌گوید: روزی عمر رضی الله عنه به من گفت: پسر! گاهی صبح یا شام نزد من بیا. حسین می‌گوید: یکی از روزها وقتی می‌خواستم نزد او بروم دیدم، با معاویه نشسته و گفتگو می‌کند. ابن عمر می‌خواست وارد شود به او اجازه نداد. من هم

۱- ابن سعد (۱۰۹/۸) وأخبار عمر. ص ۱۰۰.

۲- ابن سعد ۳/۳۰۳.

۳- الإدارة فی عهد عمر بن الخطاب؛ ص ۱۲۶. الفتح ۴/۸۷.

یواشکی برگشتم. روز بعد به من گفت: چرا نزد من نیامدی؟ گفتم: آمدم، دیدم شما با معاویه گفتگو می‌کنید و به ابن عمر اجازه ندادید وارد شود، بنابراین برگشتم. عمر رضی الله عنه گفت: تو با ابن عمر فرق می‌کنی و دست بر سر خود گذاشت و گفت: هر چه ما داریم از جانب خدا و سپس از جانب شما است.^۱

همچنین ابن سعد از جعفر بن محمد باقر و او از علی بن حسین نقل می‌کند که نزد عمر رضی الله عنه لباس‌هایی از یمن آوردند. او در حالی که بین قبر رسول خدا و منبرش نشسته بود همه‌ی آن‌ها را در میان حاضرین تقسیم کرد. بعد از این که تمام شدند، حسن و حسین از خانگی مادرشان، فاطمه، بیرون شدند و به سوی او آمدند. عمر رضی الله عنه به آن‌ها چشم دوخته بود و به مردم گفت: از آن‌چه به شما پوشانیدم خرسند نیستم. مردم گفتند: رعیت را پوشانده‌ای پس کار خوبی کرده‌ای. گفت: به خاطر این که نتوانستم از این لباس‌ها به این دو پسر بیوشانم، زیرا لباس‌ها گشاد بود و برازنده‌ی تن آن‌ها نبود. سپس به استاندار خود در یمن نوشت که دو لباس از همین نوع برای حسن و حسین بفرستد. او نیز دو لباس مناسب را برای آن‌ها فرستاد.^۲

همچنین از ابوجعفر روایت است که بعد از گسترش دامنه‌ی فتوحات و فراخی نعمت، عمر رضی الله عنه خواست برای مردم حقوق تعیین کند. عبدالرحمان بن عوف گفت: نخست از خودتان آغاز کنید. عمر رضی الله عنه گفت: خیر، بلکه از نزدیکان رسول خدا و از بنی‌هاشم آغاز خواهیم کرد. آن‌گاه از عباس و علی شروع کرد تا این که حقوق همه‌ی خویشاوندان رسول خدا را تعیین نمود و از بدری‌های آنان آغاز کرد و برای حسن و حسین نیز به خاطر جایگاهی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند حقوقی را در نظر گرفت.^۳

علامه شبلی نعمانی در کتاب خود «الفاروق» می‌گوید: عمر رضی الله عنه در امور مهم بدون این که از علی رضی الله عنه مشورت بگیرد تصمیم قطعی را نمی‌گرفت. و علی هم با اخلاص و دلسوزی به او مشورت می‌داد. و هنگامی که عازم بیت المقدس شد، علی را به عنوان

۱- المرتضی: ندوی؛ ۱۱۸ به نقل از: الإصابة (۱/۱۳۳).

۲- همان: ۱۱۸ به نقل از الإصابة (۱/۱۰۶).

۳- المرتضی: ندوی ص ۱۱۹.

جانشین خود در مدینه گذاشت و رابطه‌ی دوستانه آن‌ها با وصلتی که انجام گرفت و علی رضی الله عنه ام کلثوم دختر فاطمه را به عقد عمر رضی الله عنه در آورد، به اوج خود رسید.^۱

همچنین علی سه تن از فرزندان را به نامهای عمر، ابوبکر و عثمان نامگذاری کرد.^۲ و این واقعیتی انکار ناپذیر است که هر انسانی محبوبترین نامها را برای فرزندان خود برمی‌گزیند.^۳ گفتنی است که علی رضی الله عنه مشاور درجه یک عمر بن خطاب محسوب می‌شد. او در همه‌ی کارهای ریز و بزرگ از او مشورت می‌گرفت. چنان که در مورد فتح بیت المقدس و مداین و درباره‌ی جنگ با فارس و روم و اعزام نیرو به نهاوند و جنگ با روم و در مورد تقویم هجری با او مشورت نمود.^۴ و در طول دوران خلافت ایشان، این همدلی، همفکری، همکاری و محبت بین خلیفه‌ی وقت و علی بن ابی طالب ادامه داشت. با این حال بعضی‌ها می‌کوشند تا بر اساس روایات ساختگی، تاریخ را تحریف کنند و روابط حسنه‌ی آن‌ها را تیره جلوه دهند و طوری وانمود کنند که روابط آن‌ها ظاهری و غیر واقعی بوده و در واقع کینه‌ی یکدیگر را در دل داشته‌اند.^۵

دکتر بوطی می‌گوید: بارزترین مسأله‌ای که در دوران خلافت عمر رضی الله عنه به چشم می‌خورد رابطه‌ی حسنه و همکاری علی با خلیفه است. او مشاور اول خلیفه و کسی بود که عمر رضی الله عنه هیچ تصمیمی بدون مشورت او نمی‌گرفت. و علی با کمال دلسوزی و خیرخواهی به خلیفه مشورت می‌داد. چنان که وقتی عمر رضی الله عنه خواست شخصا جنگ با ایران را فرماندهی بکند، علی رضی الله عنه از او خواست که چنین نکند و گفت کسی دیگر را به جای خود بفرست، چرا که با رفتن شما در دارالخلافت خلای ایجاد می‌شود که پیامدهای آن خطرناک‌تر از پیامدهای یک جنگ تمام عیار است.

سؤال ما این است اگر چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام می‌کرد که بعد از او علی رضی الله عنه زمام امت را به دست گیرد، آیا علی به راحتی از کنار این مسأله می‌گذشت و غاصبین

۱- منبع سابق.

۲- البدایة و النهایة (۳۳۱/۷).

۳- المرتضی: ندوی ص ۱۱۹.

۴- علی بن ابی طالب مستشار امین للخلفاء الراشدين؛ محمد الحاجی ص ۹۹.

۵- منبع سابق، ص ۱۳۸.

حقش را تأیید می کرد و با آن ها همکاری می نمود؟ و آیا همه ی صحابه از این قضیه مهم چشم پوشی می کردند؟ آیا ممکن است همه ی آن ها و در رأسشان علی رضی الله عنه بر خلافت غاصبان اجماع بکنند؟ دکتر بوطی در ادامه می نویسد: آنچه مسلم است این که مسلمانان قرن نخست تا پایان دوران عمر رضی الله عنه کاملاً یکپارچه بودند و حتی تا دوران خلافت علی در قضیه ی خلافت هیچ گونه اشکالی در ذهن کسی بروز ننمود.^۱

۳- اختلاف عباس و علی رضی الله عنه درباره ی زمین هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بنی نضیر غنیمت گرفته بود

مالک بن اوس می گوید: من وقت ظهر در خانه ام نشسته بودم که ناگهان پیک عمر رضی الله عنه رسید و گفت: امیرالمؤمنین منتظر تو می باشد. من به راه افتادم و نزد او رفتم، دیدم که بر حصیری نشسته و به بالشتی پوستین تکیه زده است. به او سلام کردم و نشستم. عمر رضی الله عنه به من گفت: ای مالک! بعضی از خویشاوندان نزد من آمده و درخواست کمک کرده اند. اکنون چیزی برای آن ها در نظر گرفته ام و می خواهم آن ها را در اختیار تو قرار دهم تا در میان آنان تقسیم کنی. مالک می گوید: این مأموریت را به کسی دیگر واگذار کن. گفت: خیر، تو باید این کار را انجام دهی. من هنوز آن جا نشسته بودم که دربان آمد و گفت: عثمان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر، و سعد بن ابی وقاص می خواهند با شما ملاقات کنند. عمر رضی الله عنه گفت: بگو تا بیایند. آن ها آمدند و سلام کردند و نشستند. سپس علی و عباس اجازه ی ورود خواستند به آن ها نیز اجازه داده شد. آن ها آمدند و سلام کردند و نشستند. سپس عباس گفت: ای امیرالمؤمنین! در میان ما قضاوت کن. (اختلاف آن ها به خاطر زمین هایی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بنی نضیر به غنیمت گرفته بود). حاضرین گفتند: ای امیرالمؤمنین! در میان آنان قضاوت کن تا از دست یکدیگر خلاص شوند. عمر رضی الله عنه گفت: حوصله کنید. سپس گفت: شما را به خدا سوگند! آیا به یاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی از ما (پیامبران) میراث نمی برد، هر چه بعد از ما بماند صدقه و متعلق به همه ی مسلمانان است؟ حاضرین گفتند: بلی. آن گاه رو به علی و عباس کرد و آن ها را سوگند داد و گفت: این حدیث را به یاد می آورید؟ گفتند: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: قضیه از

این قرار است که اموال به دست آمده از بنی نظیر به نص قرآن به رسول خدا اختصاص یافت، چرا که در به دست آوردن آن‌ها هیچ گونه جنگ و جهادی رخ نداد. چنان که قرآن می‌گوید:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الحشر: ۶]

«چیزهایی را که خدا از دارایی آن‌ها (یهودیان) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبان و شترانی برای به دست آوردن آن به تاخت در نیاورده‌اید و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری توانا است».

بنابراین، این‌ها جزو اموال شخصی رسول خدا محسوب شدند و آن حضرت آن‌ها را در اختیار شما قرار داد و برای شما انفاق کرد و هزینه‌های سالانه‌ی همسرانش را نیز از آن می‌پرداخت و باقیمانده‌ی آن‌را به بیت المال می‌داد. شما را به خدا سوگند! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین عمل نمی‌کرد؟ آن‌ها تأیید کردند. سپس ادامه داد که بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر نیز بر اساس عملکرد رسول خدا در آن عمل نمود و او در این مورد راست کردار و نیکو صفت و تابع حق بود. بعد از وفات ابوبکر، من جانشین او شدم و براساس عملکرد رسول خدا و ابوبکر، عمل نمودم و خدا می‌داند که در این باره راست کردار و نیکو صفت و تابع حق بوده‌ام. آن‌گاه شما نزد من آمدید، و توای عباس! مدعی بودی که حق تو را از علی بگیرم و علی مدعی بود که حق همسرش را از تو بگیرم و من به شما گفتم که مال باقیمانده‌ی رسول خدا به عنوان میراث در میان وارثینش تقسیم نمی‌شود، بلکه صدقه و متعلق به همه‌ی مسلمانان است. و از شما عهد و پیمان گرفتم و آن‌را در اختیار شما قرار دادم و شما پذیرفتید. اکنون نزد من آمده‌اید که غیر از آن‌چه قبلاً قضاوت نموده‌ام، قضاوت بکنم. اگر واقعا خسته شده‌اید آن‌را به من بازگردانید تا از این بابت کاملاً آسوده خاطر شوید!

۴- تجلیل از عباس و فرزندش، عبدالله رضی الله عنهما

عمر رضی الله عنه برای عباس رضی الله عنه احترام زیادی قایل بود و هنگامی که در خشک سالی معروف به «عام الرماده» دست او را گرفت و گفت: تو عموی رسول خدا هستی، پس برای ما طلب باران کن و او نیز پذیرفت، در واقع به مقام والای عباس بن عبدالمطلب اشاره کرد و آن را به امت خاطر نشان ساخت. همچنین سوگند خورد که از مسلمان شدن عباس چنان خوشحال شده است که اگر پدرش، خطاب، مسلمان می شد آن قدر خوشحال نمی گردید. چرا که می دانست رسول خدا با مسلمان شدن عباس خوشحال می شود.^۱ همچنین برای فرزند عباس یعنی عبدالله بن عباس رضی الله عنهما احترام زیادی قایل بود و او را در مجلس خود در ردیف بزرگان صحابه و اهل بدر می نشاند. در حالی که عبدالله، هم سن و سال فرزندان آن ها نبود. چنان که یک بار آن ها اعتراض کردند و گفتند: این جوان که هم سن و سال فرزندان ما است، چرا با ما می نشیند؟ عمر رضی الله عنه گفت: مگر شما او را نمی شناسید؟ آن گاه روزی مرا در جمع آنان طلبید و از همه در مورد سوره ی نصر پرسید.

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر: ۱]

من دانستم که می خواهد مرا به آن ها بشناساند. بعضی از حاضرین گفتند: ما در این باره چیزی نمی دانیم و بعضی ها اظهار نظر کردند. در پایان، عمر رضی الله عنه رو به من کرد و گفت: تو چه می گویی؟ من گفتم: این سوره، به فرا رسیدن اجل رسول خدا اشاره می کند و به او می گوید:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾

«هنگامی که یاری خدا و پیروزی (و فتح مکه) فرا می رسد»

بعد از نصرت خدا و فتح مکه اجلت نزدیک می شود، پس:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾

پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش (خود و یاران خویش را از شتابگری در فرا رسیدن فتح و وقوع پیروزی، و اظهار دلتنگی و گلایه از زندگی) بخواه. خدا بسیار توبه پذیر است».

عمر رضی الله عنه گفت: من هم در این باره بیشتر از این نمی‌دانم.^۱

حافظ ابن حجر می‌گوید: بغوی^۲ در معجم صحابه از طریق زید بن اسلم به نقل از ابن عمر گفته است که عمر رضی الله عنه ابن عباس را فرا می‌خواند و او را نزد خود می‌نشاند و می‌گفت: من روزی شاهد بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را فراخواند و دست بر سرت گذاشت و این گونه دعا کرد:

(اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل)^۳.

«بار الها! به او فقه دین و علم تفسیر عنایت کن».

این برخورد عمر رضی الله عنه با ابن عباس بیانگر میزان احترام و تجلیل او از ابن عباس و حاکی از مقام شامخ علمی ابن عباس می‌باشد.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: عمر رضی الله عنه می‌گفت: عبدالله بن عباس چه مفسر خوبی برای قرآن است!

همچنین وقتی عبدالله می‌آمد، عمر رضی الله عنه می‌گفت: جوان پیر و دارای زبان تیز و قلب خردمند آمد.^۴

بدین ترتیب، در میان عمر رضی الله عنه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله احترام متقابل و محبت عمیقی برقرار بود.

۱- البخاری؛ ش ۴۲۹۴

۲- العقيدة في اهل البيت بين الافراط و التفریط ص ۲۱۰

۳- فتح الباری ۱/۱۷۰

۴- البداية والنهاية ۸/۳۰۳

مبحث سوم

زندگی اجتماعی عمرؓ و اهمیت ایشان به امر به معروف و نهی از منکر

نخست: زندگی اجتماعی عمر

زندگی اجتماعی عمرؓ بازتاب عملی کتاب خدا و سنت پیامبر بود. و از خلال موضعگیری‌های متعدد ایشان می‌توان اسلام را به صورت زنده در رفتار ایشان مشاهده نمود. و اکنون به گوشه‌ای از رفتارهای اجتماعی وی اشاره می‌کنیم:

۱- عمرؓ و رعایت حال زنان جامعه

عمرؓ با اهتمام ویژه‌ای رعایت حال زنان مسلمان را می‌کرد و حقوق آن‌ها را پرداخت می‌نمود و از ظلم بر آنان جلوگیری می‌کرد. و به امور زنانی که شوهرانشان را برای جهاد اعزام نموده بود، رسیدگی می‌کرد و زنان بیوه را سرپرستی می‌نمود تا جایی که فرمود: به خدا سوگند! اگر زنده بمانم کاری می‌کنم که زنان بیوه اهل عراق بعد از من، به کسی نیاز نداشته باشند.^۱ و اینک به بخشی از خدمات وی در این زمینه اشاره می‌کنیم که در صفحات تاریخ می‌درخشد:

- مادرت به عزایت بنشیند، آیا عمرؓ را تعقیب می‌کنی؟

باری عمرؓ در تاریکی شب از خانه بیرون شد. طلحه بن عبیدالله از سر کنجکاوی او را تعقیب نمود و دید که وارد خانه‌ایی شد. سپس از آن‌جا بیرون شد و وارد خانه دیگری شد. صبح روز بعد طلحه به یکی از آن خانه‌ها رفت، دید که پیرزنی نابینا در آن‌جا نشسته است. از او پرسید: این مرد چرا به خانه‌ی تو می‌آید؟ پیرزن گفت: او مدت‌ها است نزد من می‌آید و نیازهایم را برطرف نموده و خانه‌ام را تمیز می‌کند. طلحه در حالی برگشت که خود را سرزنش می‌نمود و می‌گفت: مادرت به عزایت بنشیند آیا عمرؓ را تعقیب می‌کنی؟^۲

۱- صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق عمر بن الخطاب، ص ۳۷۳.

۲- اخبار عمر ص ۳۴۴، محض الصواب (۳۵۶/۱) روایتی معضل است.

آری، کمک به مستمندان جامعه یکی از عوامل نصرت خدا و از اعمالی است که انسان را به خدا نزدیک می‌کند. بنابراین می‌طلبند که رهبران حرکت‌های اسلامی و حکام مسلمان و ائمه‌ی مساجد و جوانان مسلمان به این قضیه اهمیت بدهند و آن‌را در جوامع خود احیا نمایند.

- زنی که از فراز هفت آسمان، خدا به شکایت او پاسخ داد

عمر رضی الله عنه به اتفاق جارود عبدی از مسجد بیرون شد. در مسیر راه با زنی برخورد نمود. آن زن به عمر رضی الله عنه سلام کرد و گفت: ای عمر! من آن روز را به خاطر دارم که تو را «عمیر» (تصغیر عمر) صدا می‌کردند و در بازار عکاظ بچه‌ها را می‌زدی. سپس به یاد دارم که تو را عمر صدا می‌کردند و اکنون نیز شاهد هستم که تو را امیرالمؤمنین صدا می‌کنند. پس از خدا در مورد رعیت خود بترس و بدان که هر کس از عذاب‌های الهی بترسد، دور را نزدیک می‌بیند و هر کس از مرگ بترسد فرصت‌ها را غنیمت خواهد شمرد. جارود گفت: ای زن! بس کن، سخنان در حضور امیرالمؤمنین به درازا کشید. عمر رضی الله عنه گفت: بگذار تا بگویم. مگر او را نمی‌شناسی؟ او خوله بنت ثعلبه است که خدا از فراز هفت آسمان، به شکایت او پاسخ داد. پس عمر رضی الله عنه چرا به سخنان او گوش فرامی‌دهد!

و در روایتی آمده است که گفت: به خدا سوگند اگر او تا فرا رسیدن شب سخن می‌گفت، من به سخنانش گوش فرا می‌دادم و فقط برای نماز می‌رفتم و دوباره نزد او بر می‌گشتم.^۱

و در روایتی آمده است که گفت: او خوله است کسی که خدا در مورد او این آیه را نازل کرد:

﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

بَصِيرٌ﴾ [المجادلة: ۱]

۱- محض الصواب. ۷۷۷/۳.

۲- الدارمی، الرد علی الجهمیة، ص ۴۵.

«خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که درباره شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، چرا که خدا شنوا و بینا است».

– آفرین به خویشاوند نزدیک

زید بن اسلم از پدرش نقل می‌کند که روزی با عمر بن خطاب در بازار قدم می‌زد که ناگهان زنی جوان خود را به عمر رسانید و گفت: ای امیرالمؤمنین! شوهرم وفات نموده و فرزندان کوچکی بعد از خود گذاشته است که چیزی در بساط ندارم به آنها بدهم و می‌ترسم از گرسنگی تلف شوند. و افزود که من دختر خفاف بن ایما غفاری پیش امام و خطیب بنی غفار هستم. پدرم از کسانی است که در رکاب رسول خدا در حدیبیه بوده است. عمر رضی الله عنه گفت: آفرین به خویشاوند نزدیک. آن‌گاه برگشت و یک شتر فربه با دو کیسه بزرگ مواد غذایی و مقداری پوشاک برداشت و آمد و افسار شتر را به دست آن زن داد و گفت: این‌ها را بردار و برو تا وقتی که خدا برای شما دروازه‌ی خیری بگشاید، کفاف خواهند کرد. مردی گفت: ای امیرالمؤمنین! به او زیاد دادی. عمر رضی الله عنه گفت: مادرت به عزایت بنشیند به خدا سوگند پدر و برادر او را دیدم که در محاصره‌ی قلعه‌ای از قلعه‌های دشمن با ما مشارکت داشتند و سرانجام آن‌را فتح کردیم و مال غنیمت را از آن‌جا به دست آوردیم^۱.

این روایت بیانگر وفای فاروق نسبت به کسانی است که سابقه‌ی خدمت در دین اسلام دارند. و جا دارد که ما نیز درس وفاداری را از این بزرگواران بیاموزیم به ویژه در زمانی که ذره‌ای از وفاداری در میان بیشتر مردم نمانده است^۲.

– خواستگاری از ام کلثوم دختر ابوبکر

عمر بن خطاب رضی الله عنه کسی را نزد عائشه فرستاد و از خواهر کوچکترش که ام کلثوم نام داشت خواستگاری نمود. عائشه با ام کلثوم در این باره سخن گفت اما وی نپذیرفت. عائشه گفت: آیا پیام امیرالمؤمنین را رد می‌نمایی؟ خواهرش گفت: او زندگی سختی

۱- بخاری ش ۴۱۶۱.

۲- أصحاب الرسول: محمود المصری (۱/۱۷۷).

می‌گذراند و بر زنان سخت گیر است. عائشه کسی را نزد عمرو بن عاص فرستاد و او را در جریان مسأله گذاشت. عمرو گفت: من در این باره با عمر سخن می‌گویم. عمرو نزد عمر رضی الله عنه رفت و گفت: به من خبری رسیده است که خدا نکند راست باشد. عمر رضی الله عنه گفت: چه خبری؟ عمرو گفت: شنیده‌ام که شما از ام کلثوم دختر ابوبکر خواستگاری کرده‌اید؟ عمر گفت: مگر چه شده است؟ آیا کسی دیگر را بر من ترجیح می‌دهد یا من کسی دیگر را بر او ترجیح دهم؟ عمرو گفت: هیچ یک از این دو مسأله اتفاق نیفتاده است، اما به نظر من دختر جوانی که در دامان عائشه با ناز و نعمت بزرگ شده است، برای شما مناسب نیست، و شما هم دارای اخلاق خشنی هستید. اگر در موردی از شما حرف شنوی نکنند و او را تنبیه کنید، آن‌گاه دختر ابوبکر را به ناحق تنبیه کرده‌ای. عمر رضی الله عنه گفت: من نزد عائشه پیام فرستاده‌ام. عمرو گفت: جواب عائشه با من است.^۱ و در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه از رفتار عمرو، اصل ماجرا را فهمید. بنابراین به او گفت: آیا عائشه به تو چنین گفته است؟ عمرو گفت: بلی. آن‌گاه عمر رضی الله عنه از او صرف نظر کرد و سرانجام طلحه بن عبیدالله با ام کلثوم بنت ابی بکر ازدواج نمود.^۲

با این که معمولاً دختران جوان دوست دارند که با مردان بزرگ ازدواج نمایند، اما در اینجا ام کلثوم با آزادی کامل و بدون ترس و وحشت از ازدواج با خلیفه وقت مسلمانان ابا می‌ورزد و خلیفه نیز بدون این که عصبانی شود یا او را تهدید نماید، پیشنهاد خود را پس می‌گیرد، چرا که او می‌داند در اسلام زن آزاد است و نباید در امر ازدواج مجبور گردد با کسی ازدواج نماید که خودش تمایل ندارد.

همچنین به توان فوق العاده‌ی تبلیغاتی و سیاسی عمرو بن عاص پی می‌بریم که بدون این که هیچ یک از طرفین متوجه موضع گیری طرف مقابل باشد و احساس نگرانی کند، مسأله را خنثی نمود. اما فراست و فرزاندگی عمر بن خطاب به قدری بود که متوجه اصل قضیه گردید و از عمرو پرسید: آیا عائشه به تو چنین دستور داده است؟ عمر رضی الله عنه نه تنها اعتراض نکرد، بلکه او همواره مدافع حقوق دختران و زنان جوان بود و به اولیای آن‌ها

۱- الفاروق عمر: شرقاوی ص ۲۱۰.

۲- شهید المخراب، ص ۲۰۴.

می‌گفت: دختران‌تان را مجبور به ازدواج با افرادی نکنید که خودشان تمایل ندارند، زیرا آن‌ها نیز مانند شما می‌دانند که دوست داشتن یعنی چه؟^۱

– مردی در وسط بازار با زنی گفتگو می‌کند

روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه متوجه مردی شد که در وسط بازار با زنی گفتگو می‌کرد. عمر رضی الله عنه ضربه‌ای با شلاقش به آن مرد زد. مرد که متوجه قصد عمر شده بود گفت: ای امیرالمؤمنین! او همسر من است. عمر رضی الله عنه گفت: چرا با همسرت در وسط راه سرگوشی صحبت می‌کنی و مسلمانان را به بدگمانی وادار می‌سازی؟ مرد گفت: ما تازه وارد شهر شده‌ام و با هم مشورت می‌کنیم که کجا برویم. آن‌گاه عمر رضی الله عنه شلاق را به دست او داد و گفت: از من انتقام بگیر. مرد گفت: من تو را بخشیدم. عمر رضی الله عنه تا سه بار از او خواست که انتقام بگیرد. اما او نپذیرفت و هر سه بار گفت: تو را به خاطر خدا بخشیدم. عمر گفت: خدا پاداش تو را دهد.^۲

– زنی نزد عمر رضی الله عنه از شوهرش شکایت می‌کند

زنی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! کار شوهرم به جایی رسیده که شرش از خیرش بیشتر شده است. عمر رضی الله عنه گفت: شوهرت کیست؟ زن گفت: ابوسلمه. عمر شوهر او را شناخت چرا که از اصحاب پیامبر بود. عمر رضی الله عنه گفت: ما از او جز نیکی چیزی ندیده‌ایم. سپس خطاب به اطرافیان خود گفت: نظر شما چیست؟ آن‌ها گفتند: ما نیز غیر از این را از او سراغ نداریم. آن‌گاه عمر رضی الله عنه به آن زن گفت: پشت سر من بنشین و کسی را دنبال ابوسلمه فرستاد. وقتی ابوسلمه آمد، عمر رضی الله عنه گفت: این زن را می‌شناسی؟ مرد گفت: او کیست؟ عمر رضی الله عنه گفت: همسر تو است. مرد گفت: چرا آمده است؟ عمر رضی الله عنه گفت: او می‌گوید شرت زیاد و خیرت کم شده است. مرد گفت: چه سخن بدی را گفته است. به خدا سوگند! او بیشتر از زنان دیگر لباس و آسایش دارد، اما شوهرش پیر شده و توانایی همبستری را ندارد. عمر رضی الله عنه رو به زن کرد و گفت: راست می‌گویی؟ زن سخنان شوهرش را تأیید کرد.

۱- عیون الأخبار (۱۱/۴) و فرائد الکلام. ص ۱۴۱.

۲- أخبار عمر ص ۱۹۰ به نقل از ریاض النضرة.

عمر رضی الله عنه تازیانه‌اش را برداشت و شروع به زدن آن زن کرد و می‌گفت: ای کسی که با خود دشمنی می‌کنی! در حالی که جوانی او را تباه ساخته‌ای و مال او را صرف نموده‌ای، باز می‌خواهی راجع به او چیزهایی را نسبت دهی که واقعیت ندارند. زن سر و صدا راه انداخت و گفت: این بار مرا ببخش دوباره از دست او شکایت نمی‌کنم. عمر رضی الله عنه دستور داد سه قواره لباس بیاورند و آن‌ها را به آن زن داد و گفت: از خدا بترس و احترام این پیرمرد را به جای آور و او را خدمت کن. و به پیرمرد گفت: او را به خاطر این که اینجا آمده و از تو شکایت کرده است، سرزنش مکن. راوی می‌گوید: گویا دارم آن صحنه را اکنون می‌بینم که آن زن لباس‌ها را زیر بغل گرفته و به سوی منزل خود می‌رود. سپس عمر بن خطاب گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود:

(خير أمتي القرن الذي أنا فيه، ثم الذين يلونه، ثم الذين يلونه، ثم يجيء قوم تسبق شهادتهم إيمانهم، يشهدون قبل أن يستشهد، لهم في أسواقهم لغط)^۱.

«بهترین مردم، مردم قرنی هستند که من در آن بسر می‌برم سپس مردم دو قرن بعدی و بعد از آن‌ها قومی می‌آید که قبل از این که از آن‌ها گواهی و سوگند خواسته شود، گواهی می‌دهند و سوگند می‌خورند و در بازارها سر و صدا راه می‌اندازند». همچنین باری مردی می‌خواست زنش را طلاق بدهد. عمر رضی الله عنه به آن مرد گفت: چرا او را طلاق می‌دهی؟ مرد گفت: دوستش ندارم. عمر رضی الله عنه گفت: مگر همه‌ی خانواده‌ها فقط بر اساس محبت پایدار مانده‌اند؟ پس مدارا و چشم پوشی کجا شد؟^۲

- حقوق فرزندان خنساء

پس از این که چهار فرزند خنساء در جنگ قادسیه شهید شدند، عمر رضی الله عنه دستور داد برای خنساء در مقابل چهار فرزند شهیدش حقوقی تعیین کنند چنان که تا زنده بود به او در مقابل هر فرزندش ۲۰۰ درهم پرداخت می‌شد.^۳

۱- مجمع الزوائد (۹۱/۱۰).

۲- البیان والتبیین: ۱۰۱/۲؛ فرائد الکلام ص ۱۱۳.

۳- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (سليمان آل كمال) ۷۶۴/۲.

– هند دختر عتبه از بیت المال قرض می‌گیرد و تجارت می‌کند

او قبل از ابوسفیان با حفص بن مغیره (عموی خالد بن ولید) ازدواج کرده بود. هند یکی از زنان زیبا و نامدار قریش به حساب می‌رفت. ابوسفیان در اواخر زندگی او را طلاق داد. بنابراین هند از بیت المال چهار هزار درهم قرض گرفت و به دیار کلب رفت و به تجارت روی آورد و بعد از آن نزد فرزندش (معاویه) که امیر شام بود، رفت و گفت: فرزندم! عمر مرد خوبی است و برای خدا کار می‌کند.^۱

زنان در دوران خلافت راشده از جایگاه رفیعی بهره‌مند بودند که اسلام به آنان بخشیده بود. و در میادین مختلف فکری، ادبی و تجاری مشارکت می‌کردند. مثلاً زنانی مانند عائشه، ام سلمه، ام حبیبه، اروی بنت کریز و اسماء بنت سلمه در فقه، حدیث، ادب و فتوا آوازه‌ی بلندی داشتند و خنساء و هند بنت عتبه^۲ جزو شاعران برجسته بودند و امیرالمومنین عمر رضی الله عنه به جایگاه زنان ارج می‌نهاد و می‌دانست که آن‌ها نیز مانند مردان، اهل احساس و شعور و اندیشه می‌باشند. از این جهت با آن‌ها مشورت می‌کرد و گاهی به مشورت آن‌ها عمل می‌نمود و رأی شفاء بنت عبدالله عدویه را ترجیح می‌داد. آیا این جایگاه کوچکی است برای زن که امیر مسلمانان و خلیفه‌ی وقت، از او در امور مملکت نظر خواهی کند و گاهی به مشورت او عمل نماید؟^۳

آری! خلیفه خود را پدر همه می‌دانست و نزد آن دسته از زنان می‌رفت که شوهرانشان در راه خدا رفته بودند و به آن‌ها می‌گفت: آیا نیاز به چیزی دارید؟ و اگر می‌خواهید چیزی از بازار خرید کنید، کسی را بفرستید تا من برای شما خرید بکنم، چون می‌ترسم فریب‌تان دهند. و اگر نامه‌ای از پشت جبهه‌ها برای خانواده کسی می‌آمد، خود شخصاً آن نامه را نزد آنان می‌برد و اگر خواندن بلد نبودند، برای آن‌ها می‌خواند و از قول آنان جواب نامه را می‌نوشت و به جبهه می‌فرستاد و همواره به آن‌ها می‌گفت: نگران نباشید، شوهرانتان در راه خدا هستند و شما نیز در شهر رسول خدا به سر می‌برید.^۴

۱- تاریخ الإسلام: عهد الراشدین. ص ۲۹۸، ۲۹۹.

۲- تطور التاريخ العرب السیاسی و الحضاری، د فاطمه شامی ص ۱۷۵.

۳- شهید الخراب. ص ۲۰۵.

۴- أخبار عمر، ص ۳۳۹؛ سراج الملوک، ۱۰۹.

۲- رعایت حال کسانی که سابقه‌ی نیک داشتند

عمر رضی الله عنه حال کسانی را که سابقه‌ی نیک داشتند رعایت می‌کرد و مردم را بر اساس موازین دقیقی ارزیابی می‌نمود. همواره می‌گفت: فریب شهرت کسی را نخورید، مرد کسی است که امانتدار باشد و از ریختن آبروی مردم، پرهیز نماید.^۱

همچنین می‌گفت: به نماز مرد و روزه‌اش نگاه نکنید، بلکه به عقل و راستی او نگاه کنید. همچنین می‌گفت: من از مؤمنی که ایمانش و کافری که کفرش، آشکار است بیم ندارم، بلکه از منافقی هراس دارم که در پناه ایمان برای دیگران کار می‌کند.

باری در مورد وضعیت مردی که نزد او گواهی داده بود، از کسی پرسید. او گفت: من او را تأیید می‌کنم. عمر رضی الله عنه گفت: آیا با او همسایه بوده‌ای و یا با او روزی زیسته‌ای و یا با او همسفر بوده‌ای؟ چرا که همسایگی، مسافرت و غربت باعث شناسایی و کشف مرد، می‌شود؟ مرد گفت: خیر. عمر رضی الله عنه گفت: شاید او را در مسجد دیده‌ای که نماز خوانده است؟ مرد گفت: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: پس تو او را نمی‌شناسی.^۲

چنان که عده‌ای به خاطر کارهای نیک و خدماتی که برای اسلام انجام داده بودند، مورد تجلیل عمر رضی الله عنه قرار گرفتند و اکنون به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهیم کرد:

- عدی بن حاتم

عدی بن حاتم می‌گوید: با مردانی از طایفه‌ی خود نزد عمر رضی الله عنه رفتم. او به هر کدام از آن‌ها چیزی داد و به من توجهی نکرد. من بارها جلوی او نشستم تا توجه‌اش را جلب کنم. اما او همچنان بی‌توجهی می‌نمود. ناچار به ایشان گفتم: مرا می‌شناسی؟ عمر رضی الله عنه خندید و گفت: آری، تو را می‌شناسم. تو کسی هستی که ایمان آوردی هنگامی که دیگران کفر ورزیدند و به مسلمانان پیوستی، هنگامی که دیگران روی برتافتند و وفا نمودی هنگامی که دیگران عهدشکنی کردند و با صدقه‌ی هنگفتی که از «طیی» آوردی

۱- فقه الائتلاف: محمود محمد خزندار ص ۱۶۴.

۲- عمر بن الخطاب: صالح بن عبدالرحمان بن عبدالله ص ۶۶.

چهره‌ی رسول خدا و یارانش را شاد گردانیدی^۱. سپس عذرخواهی کرد و گفت: من به مردانی از سران عشایر، که گرسنگی آن‌ها را در مضیقه قرار داده بود، چیزهایی دادم^۲. در روایتی آمده که عدی گفت: حال آسوده خاطر شدم و مبالغاتی نمی‌دهم^۳.

– بوسیدن پیشانی عبدالله بن حذافه

رومی‌ها صحابی بزرگوار، عبدالله بن حذافه و یارانش را اسیر کردند و پادشاه آن‌ها به عبدالله گفت: از دین خود برگرد و نصرانی شو تا من تو را در حکومت خود شریک گردانم و دخترم را به ازدواج تو در آورم. عبدالله گفت: اگر تو همه‌ی حکومت خود را به من بدهی، از آیین محمد صلی الله علیه و آله بر نمی‌گردم. پادشاه گفت: پس من تو را به قتل می‌رسانم. عبدالله گفت: اشکالی ندارد. آن‌گاه به تیراندازان، دستور داد به سوی او شلیک بکنند، ولی او را هدف قرار ندهند. و در همین حال او را به آیین مسیح دعوت می‌دادند. عبدالله نمی‌پذیرفت. سپس پادشاه دستور داد تا اسیری از مسلمانان را بیاورند و جلوی چشم حذافه داخل آب جوش بیندازند. آن‌ها مردی از مسلمانان را آوردند و داخل آب جوش انداختند، دیری نگذشت که جز استخوان‌هایش چیزی باقی نماند. آن‌گاه دوباره آیین نصاری را به او پیشنهاد کردند، اما عبدالله نپذیرفت. سپس پادشاه دستور داد تا عبدالله را به داخل آب جوش بیندازند. وقتی آن‌ها او را از زمین بلند کردند، به گریه افتاد. پادشاه که فکر می‌کرد ترسیده است، دستور داد تا دوباره او را برگردانند و گفت: چرا گریه می‌کنی؟ عبدالله گفت: به خاطر این گریه می‌کنم که فقط یک جان دارم، ای کاش به اندازه‌ی موهای بدنم جان می‌داشتم و همه را یکی بعد از دیگری در راه خدا از دست می‌دادم. و در بعضی روایت آمده است که او را تا چند روز زندان کردند و آب و آذوقه ندادند، سپس پادشاه دستور داد تا برای او گوشت خوک و شراب ببرند. عبدالله از خوردن آن‌ها امتناع ورزید. پادشاه او را احضار نمود و پرسید: چرا غذا نخوردی؟ عبدالله گفت: در چنین حالتی خوردن آن‌ها برایم اشکالی نداشت، ولی چون می‌دانستم که تو

۱- مسلم ش ۲۵۲۳.

۲- مسند احمد ش ۳۱۶.

۳- الخلافة الراشدة د. یحیی الیحیی ص ۲۹۷، فتح الباری (۷/۷۰۶).

خوشحال می‌شوی از آن نخوردم. پادشاه گفت: آیا حاضری پیشانی مرا ببوسی تا تو را آزاد کنم؟ عبدالله گفت: همراهانم را نیز آزاد می‌کنی؟ پادشاه قول داد که همراهان او را نیز آزاد می‌کند. آن‌گاه عبدالله پذیرفت و پیشانی او را بوسه زد. پادشاه نیز به قولش وفا کرد و آن‌ها را آزاد نمود. هنگامی که عبدالله به مدینه رسید و جریان را برای عمر رضی الله عنه تعریف کرد، عمر رضی الله عنه گفت: حق عبدالله بر همه‌ی ما است که پیشانی او را بوسه زنیم و قبل از همه من آن را بوسه خواهم زد و برخاست و پیشانی عبدالله را بوسه زد^۱.

– داستان اویس بن عامر

همواره عمر بن خطاب به پیشواز گروه‌های یمنی می‌رفت و از آن‌ها در مورد اویس بن عامر جويا می‌شد. تا این که سرانجام اویس بن عامر را دید. از او پرسید: آیا تو اویس بن عامر هستی؟ گفت: بلی. پرسید: از طایفه‌ی مراد و قرن می‌باشی؟ اویس گفت: بلی. عمر رضی الله عنه پرسید: آیا تو قبلاً مبتلا به بیماری پیس بوده‌ای و از آن نجات یافته‌ای و فقط به اندازه یک درهم از آثار آن در وجودت باقی است؟ اویس این مطلب را نیز تأیید کرد. عمر رضی الله عنه پرسید: آیا تو مادر پیری داری؟ اویس گفت: بلی. آن‌گاه عمر رضی الله عنه گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: مردی به نام اویس و از طایفه‌ی مراد و قرن از یمن می‌آید. او قبلاً دچار بیماری پیسی بوده که اکنون شفا یافته به جز مقدار یک درهم در وجود او نمایان است و مادر پیری دارد و فرمانبردار او است، و اگر سوگندی بخورد خدا سوگندش را اجابت می‌کند. اگر به او دست‌رسی، پیدا کردی بگو تا برایت طلب آمرزش بکند و اکنون از تو می‌خواهم که برای من طلب آمرزش کنی، اویس پذیرفت و برای عمر طلب آمرزش کرد. سپس امیرالمؤمنین از او پرسید: قصد داری کجا بروی؟ گفت: می‌خواهم به کوفه بروم. عمر رضی الله عنه گفت: چگونه؟ اویس گفت: چطور است اگر به استاندار آن سامان نامه‌ای بنویسم تا رعایت حال تو را بکند؟ اویس گفت: می‌خواهم در میان طبقه‌ی مستضعف زندگی بکنم. راوی می‌گوید: یکسال بعد، مردی از آن ناحیه آمد. عمر رضی الله عنه احوال اویس را جويا شد. مرد گفت: او در بی‌سر و سامانی و مضیقه زندگی می‌کند. عمر رضی الله عنه حدیث فوق را برای آن مرد بازگو کرد. آن مرد وقتی به کوفه برگشت نزد اویس رفت و گفت:

۱- تفسیر ابن کثیر . (۲/ ۶۱۰).

برایم طلب آموزش کن. اویس گفت: آیا با عمر ملاقات کرده‌ای؟ مرد گفت: بلی. آن‌گاه اویس برای او طلب آموزش نمود و بدین صورت مورد توجه مردم قرار گرفت. سرانجام به طور مخفیانه کوفه را ترک کرد و کسی ندانست به کجا رفت.^۱

– داستان مجاهدی که فرمانبردار مادرش بود

گروهی از مجاهدین و غازیان اسلام که از شام برگشته و عازم یمن بودند، نزد عمر بن خطاب آمدند. ایشان غذایی تدارک دید و آن‌ها را به صرف غذا دعوت کرد. یکی از آن‌ها با دست چپ غذا می‌خورد. عمر رضی الله عنه گفت: با دست راست غذا بخور. مرد گفت: دست راستم مشغول است. بعد از این که غذا خوردند، عمر رضی الله عنه پرسید: دست راست تو چطور مشغول بود؟ آن مرد آستین را بالا زد و دست خود را نشان داد. عمر رضی الله عنه دید که دست او قطع شده است. گفت: چرا این طور شده است؟ مرد پاسخ داد که دستم در جنگ یرموک قطع شده است. عمر رضی الله عنه پرسید: پس چطور وضو می‌گیری؟ گفت: به کمک خدا و با دست چپ. عمر رضی الله عنه گفت: اکنون کجا می‌روی؟ مرد گفت: به یمن می‌روم و در آن‌جا مادری دارم که چند سال است او را ندیده‌ام. عمر رضی الله عنه گفت: با این حال به فکر مادرت هم هستی؟ آن‌گاه در اختیار او خادمی قرار داد و پنج شتر را به او بخشید.^۲

– مردی که چهره‌اش در راه خدا آسیب دیده بود

در حالی که مردم از عمر بن خطاب عطایایی دریافت می‌کردند مردی آمد که در چهره‌اش اثر شکاف دیده می‌شد. عمر رضی الله عنه گفت: این شکاف چطور پدید آمده است؟ مرد گفت: در یکی از غزوه‌ها. عمر رضی الله عنه دستور داد تا به او هزار درهم بدهند، سپس دوباره دستور داد تا به او همین مبلغ را بدهند و دوبار دیگر نیز چنین دستور داد. آن مرد سرانجام شرمند شد و از آن‌جا بیرون رفت. عمر رضی الله عنه در مورد او جويا شد. گفتند: به قدری به او بخشیدی که شرمند شده و بیرون رفت. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند! اگر نمی‌رفت تا

۱- مسلم، فضائل الصحابة ش ۲۵۴۲.

۲- الشیخان (بلاذری) ص ۱۷۴.

آخرین درهمی که وجود داشت به او می‌بخشیدم و افزود که چهره‌ی مردی در راه خدا شکاف دیده است (چطور به او نبخشم).^۱

- آرزوی عمر بن خطاب

روزی عمر بن خطاب به اطرافیان‌ش گفت: شما چه آرزویی دارید؟ یکی گفت: من آرزو می‌کنم ای کاش به اندازه‌ی این خانه طلا می‌داشتم و همه را در راه خدا انفاق می‌کردم و هر کدام آرزویی کرد. عمر رضی الله عنه گفت: آرزوی من این است که ای کاش این خانه از مردان مجاهدی مانند ابوعبیده جراح، و معاذ بن جبل، سالم (غلام حدیفه) و حدیفه بن یمان^۲ پر بود تا من آن‌ها را در راه خدا می‌فرستادم.^۳

اینها برادران دینی او بودند. چنان که در جایی دیگر در مورد این گونه افراد، می‌گوید: با برادران دوستی کن آن‌ها در روزهای صلح و آرامش زینت تو و در جنگ سلاح و بازوی تو می‌باشند و با برادرت به بهترین وجه برخورد کن تا او نیز با تو چنین باشد و از دشمن و دوستان غیر امانتدار پرهیز و امانتدار نمی‌شود مگر کسی که از خدا بترسد. و با دوست فاسق همراه مشو که تو را به فسق وادار می‌سازد و اسرار را با او در میان مگذار و در کارها از کسی مشورت بگیر که از خدا می‌ترسد.^۴

آری، عمر رضی الله عنه گاهی در دل شب به یاد برادران دینی خود می‌افتاد و مشتاق دیدار آن‌ها می‌شد و از طولانی شدن شب شکایت می‌کرد و صبح هنگام، سراغ آن‌ها می‌رفت و آنان را در آغوش می‌گرفت^۵ و همواره می‌گفت: اگر لطف بیرون شدن در راه خدا نبود و این که به خاطر خدا گاهی بر خاک می‌غلطم و با مردانی می‌نشینم که سخنان زیبا و نیکویی بر زبان می‌آورم، دوست داشتم بمیرم و به ملاقات خدا بروم.^۶

۱- مناقب عمر رضی الله عنه، ابن جوزی ص ۷۴؛ محض الصواب (۳۶۸/۱).

۲- حاکم در مستدرک (۷۶۶/۳) و اصحاب الرسول ۱۷۴/۱.

۳- تهذیب الکمال، مزی (۵۰۵/۵) حدیفه بن الیمان، ابراهیم محمد علی ص ۶۲.

۴- مختصر منهاج القاصدین ص ۱۰۰؛ فرائد الکلام ص ۱۳۹.

۵- أخبار عمر ص ۳۲۱.

۶- الشیخان به روایت بلاذری ص ۲۲۵.

– معیار برتری مردم عملکرد خود آنان است

عمر فاروق رضی الله عنه عملکرد افراد را معیار شناخت و امتیاز آنها می‌دانست. چنان که باری جمعی از سران قریش از جمله ابوسفیان بن حرب و سهیل بن عمرو و همچنین برخی از بردگان و فقرای مسلمین مانند بلال و صهیب اجازه‌ی ورود خواستند. صهیب و بلال را قبل از آنها به حضور پذیرفت. ابوسفیان عصبانی شد و گفت: من هیچ گاه با چنین برخوردی روبرو نشده‌ام که به بردگان اجازه داده شود و به سرداران اجازه داده نشود! سهیل گفت: ای قوم! به خدا سوگند! من نگرانی شما را درک می‌کنم، ولی به نظرم اگر قرار است خشم بگیرید بر خویشان، خشم بگیرید، چرا که وقتی به اسلام فرا خوانده شدید، آنها پذیرفتند و فوراً به آغوش اسلام در آمدند در حالی که شما درنگ نمودید. پس بعید نیست که روز قیامت نیز آنها را قبل از شما فرا خوانند!

– عمر برای جنازه‌ای گواهی می‌دهد

ابو الاسود می‌گوید: من به مدینه آمدم و از قضا آن روزها مردم در اثر بیماری‌ای که شایع شده بود می‌مردند. روزی با عمر رضی الله عنه نشسته بودیم که جنازه‌ای آوردند. حاضرین لب به تعریف و تمجید میت گشودند. عمر رضی الله عنه گفت: بر او واجب گردید. سپس جنازه‌ی دیگری آوردند و مردم از او به نیکی یاد کردند، عمر رضی الله عنه گفت: واجب گردید. سپس جنازه‌ی دیگری آوردند و حاضرین از او به بدی یاد کردند، عمر رضی الله عنه گفت: واجب گردید. ابوالاسود می‌گوید: پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! چه چیزی واجب گردید؟ گفت: من همان چیزی را گفتم که رسول خدا فرمودند. آن‌گاه حدیث پیامبر خدا را نقل کرد که می‌فرماید:

(أَيُّهَا مُسْلِمُ شَهِدْ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ).

«هر مسلمانی که چهار نفر از او به نیکی یاد کنند، وارد بهشت می‌شود».

گفتیم: سه نفر چی؟ فرمود: سه نفر نیز. گفتیم: دو نفر چی؟ فرمود: دو نفر نیز. اما در مورد یک نفر از او سوال نکردیم.^۱

۱- مناقب عمر رضی الله عنه ص ۱۲۹؛ فن الحكم ص ۳۶۷.

۲- بخاری ش ۲۶۴۳؛ مسند احمد ش ۱۳۹، (الموسوعة الحديثية).

– داستان حکیم بن حزام

عروه بن زبیر از حکیم بن حزام نقل می‌کند که می‌گوید: از رسول خدا چیزی خواستم، به من بخشید. سپس دوباره و سه باره از او خواستم به من بخشید. آن‌گاه فرمود: (یا حکیم! إن هذا المال خضر حلو، فمن أخذه بسخاوة نفس؛ بورك له فيه، ومن أخذه بإشراف نفس؛ لم يبارك له فيه، وكان كالذي يأكل، ولا يشبع، واليد العليا خير من اليد السفلى).

«ای حکیم! این مال، شیرین و شاداب است، هر کس آن‌را با مناعت خاطر بگیرد، مبارکش باد. اما هر کس آن‌را با آزمندی و بخل بگیرد، نامبارکش باد. و مثال او مانند کسی است که غذا می‌خورد و هیچگاه سیر نمی‌شود و افزود که دست دهنده از دست گیرنده بهتر است».

حکیم می‌گوید: گفتم: پس سوگند به خدایی که تو را به حق فرستاده است! که بعد از تو از کسی چیزی طلب ننمایم. چنان که وقتی ابوبکر می‌خواست به او چیزی بدهد نمی‌پذیرفت؛ همچنین عمر بن خطاب او را فراخواند تا به او چیزی بدهد، اما حکیم نپذیرفت. آن‌گاه عمر رضی الله عنه گفت: ای مسلمانان! شما گواه باشید که می‌خواهم حق حکیم را از این مال بدهم اما او نمی‌پذیرد. بدین ترتیب، حکیم به وعده‌ی خود، وفا نمود و بعد از رسول خدا هیچ‌گاه چیزی را از کسی قبول نکرد!

– عمر رضی الله عنه پیشانی علی رضی الله عنه را می‌بوسد

روزی مردی از دست علی رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه شکایت کرد. وقتی آن‌ها در مجلس خلیفه حاضر شدند، عمر خطاب به علی گفت: ابوالحسن، با او مساوی بنشین. آثار نگرانی در چهره‌ی علی آشکار شد. بعد از این که قضاوت انجام گرفت، عمر رضی الله عنه به علی رضی الله عنه گفت: آیا از این که تو را در کنار طرف مقابل نشاندم ناراحت شدی؟ علی رضی الله عنه گفت: خیر. بلکه به خاطر این که مرا با کنیه‌ام صدا کردی و گفتی: ابوالحسن! و او را با نامش صدا

نمودی؟ عمر رضی الله عنه با شنیدن این سخن، پیشانی علی را بوسید و گفت: زنده نمانم اگر ابوالحسن زنده نماند^۱.

– برده‌ای آزاد شده و پیشنهاد ازدواج با دختر قریشی

عمر رضی الله عنه مردم را تشویق به وصلت با قبایل مختلف می‌کرد. چنان که مردی از بردگان آزاد شده که هم اهل صلاح و هم اهل مال بود، از مردی قریشی خواست که خواهرش را به ازدواج او در آورد. آن مرد قریشی پذیرفت و درخواست او را رد کرد. وقتی این خبر به گوش عمر رسید، به قریشی گفت: چرا درخواست او را رد کردی در حالی که او خیر دنیا و آخرت را همراه دارد؟ و افزود که اگر خواهرت رضایت دارد، او را به دامادی قبول کن. چنان که آن مرد پذیرفت و آن برده‌ی آزاد شده را داماد کرد^۲.

۳- هیبت عمر رضی الله عنه و علاقه‌ی شدید او نسبت به رفع نیازهای مردم

– هیبت عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه دارای هیبت خدادادی فوق العاده‌ای بود که به خاطر آن مردم شدیداً از او می‌ترسیدند و حرف شنوی داشتند. تا جایی که وقتی فرماندهی معروف اسلام، خالد بن ولید که در اوج شهرت و قدرت قرار داشت و مشغول آمادگی با جنگ با رومیان در یرموک بود، توسط عمر رضی الله عنه عزل گردید و به جای او ابو عبیده منصوب شد، چاره‌ای جز این نداشت که تسلیم فرمان امیرالمومنین بشود و دست از فرماندهی بکشد و به عنوان سربازی ساده، تحت فرمان ابو عبیده قرار گیرد. و هنگامی که مردی از زیردستانش گفت: می‌ترسم این جابجایی باعث فتنه و اختلاف شود. خالد گفت: تا هنگامی که عمر زنده است، فتنه‌ای رخ نخواهد داد^۳.

این قضیه همان طور که حاکی از تواضع و ایثار و حرف شنوی فرماندهی بزرگ اسلام، خالد بن ولید، دارد که نظیر آن در تاریخ فرماندهی نظامی یافت نمی‌شود از طرفی

۱- عمر بن الخطاب: صالح عبدالرحمن ص ۷۹.

۲- المرتضی: ندوی ص ۱۰۶.

۳- المرتضی: ندوی ص ۱۰۷.

هم به هیبت و سلطه‌ی عمر رضی الله عنه و کنترل اوضاع توسط او دلالت می‌کند، چرا که او از هیبت و عظمت والایی برخوردار بود.

حسن بصری می‌گوید: در مورد زنی به عمر خبر رسید که چنین و چنان است. عمر رضی الله عنه کسی را دنبال او فرستاد. وقتی به آن زن گفتند: عمر تو را احضار نموده است. فوراً بر بستر افتاد و فرزندی را که در شکم داشت، به دنیا آورد و نوزاد پس از این که به دنیا آمد فریادی کشید و درگذشت. وقتی این خبر به گوش عمر رضی الله عنه رسید، سران مهاجرین و انصار را جمع کرد و گفت: چنین اتفاقی افتاده است، به نظر شما چه کار باید کرد؟ مردی از میان آنان گفت: ای امیرالمؤمنین! بر شما گناهی نیست، چرا که شما به خاطر تأدیب، آن زن را احضار نموده‌اید و خدا شما را نگهبان آن‌ها قرار داده است. آن‌گاه علی بن ابی طالب برخاست و گفت: به خدا آن‌ها خیرخواه تو نیستند، بلکه تو را در راه خلاف همکاری می‌کنند و در اجتهاد خود راه خطا را می‌پیمایند (هدف علی رضی الله عنه این بود که امیرالمؤمنین باید خونهای آن نوزاد را بپردازد) عمر رضی الله عنه گفت: پس من آن‌را در اختیار شما قرار می‌دهم تا از طرف من بپردازی^۱.

روزی علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمان بن عوف گرد آمدند و به عبدالرحمان که از همه در گفتگو با عمر رضی الله عنه شجاع‌تر بود، گفتند: با عمر رضی الله عنه در مورد این که مردم به خاطر هیبت و خشونتش نمی‌توانند نیازهایشان را با او در میان بگذارند سخن بگو. عبدالرحمان پذیرفت و نزد عمر رضی الله عنه رفت و با او در این باره سخن گفت، عمر رضی الله عنه گفت: تو را به خدا سوگند! آیا علی، عثمان، طلحه، زبیر و سعد با تو در این مورد هم عقیده هستند؟ عبدالرحمان گفت بلی. عمر رضی الله عنه گفت: ای عبدالرحمان! به خدا من به قدری با مردم به نرمی رفتار نمودم که ترسیدم از آن سوء استفاده کنند. سپس جانب خشونت را در پیش گرفتم تا جایی که ترسیدم خدا مرا به خاطر خشونتم مؤاخذه نماید. شما بگو: چه کار کنم؟ عبدالرحمان در حالی که اشکهایش جاری بود برخاست و می‌گفت: وای به حال مردم پس از تو، وای به حال مردم پس از تو^۲.

۱- مناقب عمر ص ۱۳۵، مراسیل الحسن، محض الصواب (۱/۲۷۳۹).

۲- الشیخان به روایت بلاذری ص ۲۲۰.

همچنین از عمر بن مره روایت است که مردی از قریش، نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: با ما به نرمی رفتار کن، چرا که قلبهای ما مملو از ترس و وحشت از جانب شما است. عمر رضی الله عنه گفت: آیا در این ستمی است؟ گفت: خیر. عمر رضی الله عنه گفت: پس از خدا می‌خواهم بیش از این در دل‌های شما ترس و وحشت ایجاد نماید.^۱

عبدالله بن عباس می‌گوید: باری می‌خواستم از عمر رضی الله عنه در مورد آیه‌ای بپرسم، اما به خاطر هیبتی که داشت حدود یکسال نتوانستم با او در این باره سخن بگویم.^۲ عمر رضی الله عنه وقتی متوجه ترس شدید مردم از خود می‌شد، می‌گفت: بار الها! تو می‌دانی که من بیش از این از تو می‌ترسم.^۳

– علاقه‌اش به رفع نیازهای مردم

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: بعد از این که نماز تمام می‌شد، همواره عمر رضی الله عنه در مسجد می‌نشست و به نیازهای مردم پاسخ می‌داد. اما روزی پس از هر نماز بلافاصله بیرون می‌شد و در مسجد نمی‌نشست. بنابراین من به درب خانه‌اش رفتم و به خادمش (یرفا) گفتم: حال امیرالمومنین چطور است؟ آیا او بیمار شده است؟ دیری نگذشت که عثمان بن عفان آمد. یرفا داخل خانه رفت و پس از چند لحظه بیرون آمد و گفت: داخل شوید. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: ما وقتی وارد خانه شدیم، دیدیم که مقداری مال پیش روی خلیفه انباشته شده است، آن‌گاه خطاب به ما گفت: من هر چه فکر کردم در مدینه کسی را نیافتم که بیش از شما فامیل داشته باشد. بنابراین، این‌ها را بردارید و در میان مردم تقسیم نمایید و اگر چیزی اضافه شد، برگردانید. ابن عباس می‌گوید: بر روی زانوهایم نشستیم و گفتم: آیا اگر کم آمد به شما مراجعه کنیم؟ عمر رضی الله عنه گفت: این خوی بنی‌اخزم است که از دیر وقت با آن آشنا هستم. و افزود که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش چنین مال هنگفتی نرسید آن‌ها پوست خشکیده می‌خوردند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: اگر در زمان ایشان چنین فتوحاتی نصیب ما می‌شد، طوری دیگر رفتار می‌کرد. عمر رضی الله عنه پرسید:

۱- مناقب عمر: ابن جوزی ص ۱۳۵؛ محض الصواب ۲۷۳/۱.

۲- مسلم ش ۱۴۷۹.

۳- مناقب عمر، ابن جوزی، ص ۱۳۴.

چگونه رفتار می کرد؟ گفتم: هم خودش می خورد و هم به ما می داد. ابن عباس می گوید: آن گاه بغض گلویش را گرفت و به خود پیچید و گفت: من دوست دارم در حالی این مسئولیت را از دوش خود بگذارم که نه از آن نفعی برده باشم نه ضرری^۱.

و از سعید بن مسیب روایت است که شتری از بیت المال مجروح شد و ذبح گردید. عمر رضی الله عنه مقداری از گوشت آن را برای همسران رسول خدا فرستاد و دستور داد بقیه را بپزند. آن گاه جمع بزرگی از مسلمانان را برای صرف غذا دعوت نمود که در میان آنها عباس بن عبدالمطلب نیز حضور داشت. عباس رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر هر روز چنین سفره‌ای پهن می شد و با هم ملاقات می کردیم خیلی خوب بود. عمر رضی الله عنه گفت: این آخرین بار خواهد بود و دوباره چنین سفره‌ای پهن نخواهد شد و افزود که دو رفیقم کاری انجام دادند و راهی در پیش گرفتند و رفتند و اگر من عملی غیر از عمل آنها انجام دهم، قطعاً راهی غیر از راه آنها در پیش خواهم داشت^۲.

همچنین غلام آزاد شده‌ی عمر رضی الله عنه که اسلم نام دارد می گوید: عمر رضی الله عنه مسئولیت چراگاه بیت المال را به یکی از غلامان آزاد شده خود سپرد و به او توصیه کرد که دست را بر مسلمانان بلند مکن و از آه مظلوم بترس که دعایش مستجاب می شود. و گله‌ی کوچک شتران و گله‌ی گوسفندان را برای چرا بگذار، و چارپایان ابن عوف و ابن عفان را مگذار، چرا که آنها دارای زراعت و نخلستان هستند. اما دیگران چاره‌ای ندارند و اگر چارپایان آنها نابود شوند، باید در عوض به آنها طلا و نقره بدهم و افزود که مردم گمان می کنند من با این کار بر آنها ستم می کنم. چون این زمینها متعلق به آنها است، به خاطر آن جنگیده‌اند و اگر چارپایان بیت المال نبود که در راه خدا مورد استفاده قرار می گیرند، به خدا سوگند! من یک وجب از این زمینها را چراگاه بیت المال قرار نمی دادم و همه را در اختیار آنان می گذاشتم^۳.

همچنین موسی بن انس بن مالک می گوید: پدر محمد بن سیرین که برده‌ی کسی بود از ارباب خود خواست تا او را در مقابل مبلغی آزاد کند اما اربابش نپذیرفت. سیرین

۱- الشیخان به روایت بلاذری؛ ص ۲۲۲.

۲- الطبقات الکبری (۲۸۸/۳) والشیخان (بلاذری) ص ۲۲۲.

۳- تاریخ الذهبی: عهد الخلفاء الراشدین، ص ۲۷۲.

نزد عمر رضی الله عنه رفت و ایشان را واسطه قرار داد. عمر رضی الله عنه نزد آن مرد رفت و گفت: بر مبلغی مال با او توافق کن و او را آزاد نما. مرد پذیرفت، عمر رضی الله عنه شلاقش را به دست گرفت و در حالی که این آیه را تلاوت می‌کرد:

﴿وَالَّذِينَ يَبِيعُونَ الْكَذِبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۳۳]

«کسانی که از بردگانتان خواستار (آزادی خود با) عقد قرارداد شدند، با ایشان عقد قرارداد ببندید اگر خیر (و صلاحیت بر پای خود ایستادن در زندگی آزاد و امانت در پرداخت اقساط بازخرید) در ایشان سراغ دیدید».

به جان آن مرد افتاد، تا اینکه او پذیرفت و سیرین را در مقابل مبلغی از مال آزاد نمود^۱.

در این داستان ما برده‌ای را می‌بینیم که دنبال آزادی خود می‌باشد و اربابی را می‌بینیم که حاضر نیست آن برده را آزاد نماید و حاکم عادل را می‌بینیم که از برده حمایت می‌کند و ارباب را مجبور به آزادی وی می‌سازد. آیا نظیر این ماجرا را در فراز و نشیب تاریخ سراغ دارید؟^۲

۴- عمر رضی الله عنه و تربیت کارگزاران دولت

عمر رضی الله عنه هرگز به مسئولین خود اجازه نمی‌داد تا به مردم زور بگویند یا احساس بزرگی نمایند و مردم را خوار بشمارند. و اکنون به بعضی از اینگونه موضع‌گیری‌ها اشاره می‌کنیم:

- داستان ابوسفیان و بنای خانه در مکه

عمر رضی الله عنه به مکه آمده بود. مردم به ملاقاتش رفتند و عده‌ای گفتند: ای امیرالمؤمنین! ابوسفیان مشغول ساختن خانه‌ایی در مسیر آب است و با این کار خود باعث سرازیر شدن آب به سوی خانه‌های ما می‌شود. عمر رضی الله عنه شلاقش را برداشت و عازم خانه‌ی ابوسفیان شد و در آنجا دید که او سنگ‌های زیر بنای خانه‌اش را نصب کرده است. عمر رضی الله عنه به

۱- محض الصواب، ص ۹۷۵/۳.

۲- شهید المخراب، ص ۲۲۲.

ابوسفیان گفت: این سنگها را از اینجا بردار. ابوسفیان سنگها را یکی بعد از دیگری برداشت. سپس عمر رضی الله عنه رو به کعبه ایستاد و گفت: سپاس مر خدایی را که از عمر کسی ساخته که ابوسفیان را در درون مکه امر و نهی می کند و او چاره ای جز پذیرفتن ندارد^۱.

– داستان عیینه بن حصن و مالک بن ابی زفر

عیینه بن حصن به ملاقات عمر رضی الله عنه آمد و قبل از او مالک بن ابی زفر که از مسلمانان مستضعف بود نزد عمر نشست. عیینه به مالک نگریست و گفت: ضعیفان قوی و فرومایگان بلند مرتبه شده اند. مالک گفت: آیا او به استخوان های پوسیده و ارواحی که اکنون در آتش به سر می برند، بر من فخر می فروشد؟ عمر رضی الله عنه که شاهد این ماجرا بود بر عیینه خشم گرفت و خطاب به او گفت: در اسلام خود را کوچک بشمار و افزود: به خدا سوگند! تا از مالک معذرت خواهی نکنی تو را نمی بخشم. عیینه ناچار از مالک معذرت خواهی کرد^۲.

– داستان جارود و ابی بن کعب

جارود نزد عمر رضی الله عنه آمد، مردی گفت: این جارود سردار ربیعه است. عمر رضی الله عنه شلاقش را بر جارود بلند کرد و گفت: می ترسم در دلت غرور به وجود بیاید. همچنین روزی با ابی بن کعب نیز چنین کرد. هنگامی که مردم در بیرون مسجد پیرامون او گرد آمده و از او سؤال می کردند عمر رضی الله عنه گفت: این کار برای تو باعث فتنه و برای آنها باعث ذلت می شود^۳.

۵- جلوگیری از بعضی کارها در جامعه

زندگی عمر فاروق رضی الله عنه بنا بر شریعت الهی پیش می رفت. بنابراین هیچ گونه رفتار منحرفی را نمی پسندید. و به افراد اجازه نمی داد کارهایی انجام دهند که باعث فساد جامعه اسلامی گردد. و اکنون ما به پاره ای از عملکرد ایشان در این باره اشاره می کنیم:

۱- اخبار عمر ص ۳۲۱ ؛ مناقب أمير المؤمنين (ابن جوزی) ص ۱۲۸.

۲- تاریخ المدینة المنورة (ابن شیه) ۶۹۰/۲ ؛ الدور السیاسی: صفوة، ص ۱۹۱.

۳- همان.

- قصابی زبیر بن عوام

گاهی عمر رضی الله عنه به قصابی سر می‌زد که متعلق به زبیر بن عوام بود و اگر کسی را می‌دید که دو روز پشت سر هم گوشت می‌خرد، شلاقش را بر او بلند می‌کرد و می‌گفت: نمی‌شود که روزی شکمت را به خاطر همسایه و یا پسر عمویت از گوشت محروم کنی.^۱

- اکنون هر چه می‌خواهی سؤال کن

عمر رضی الله عنه متوجه فردی شد که کوله‌باری مملو از انواع مواد غذایی داشت و در عین حال سؤال می‌کرد. عمر رضی الله عنه آذوقه‌اش را گرفت و جلوی شتران ریخت و گفت: الآن سؤال کن.^۲

- داستان مردی که متکبرانه قدم می‌زد

روزی عمر رضی الله عنه متوجه مردی شد که خرامان راه می‌رفت. عمر رضی الله عنه گفت: این نوع راه رفتن را ترک کن. مرد گفت: عادت کرده‌ام و نمی‌توانم آن را ترک کنم. عمر رضی الله عنه با شلاقش شروع به زدن آن مرد کرد. و گفت: اگر او را نزنم پس چه کسی را بزنم. سپس بعد از مدتی آن مرد نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: خدا به تو پاداش نیک بدهد که مرا تنبیه نمودی. در واقع شیطان داخل پوست من رفته بود و مرا وادار به چنین رفتاری نموده بود. اکنون خداوند به وسیله شما مرا از آن عادت زشت نجات داد.^۳

- دینمان را تباه مگردان

روزی عمر رضی الله عنه با مردی برخورد که خود را به حالت مردگی زده و اظهار عبادت می‌نماید، عمر تازیانه‌های به او زد و گفت: خدا شما را نابود گرداند چرا می‌خواهی دین‌مان را تباه گردانی و آن را به مردگی نمایش دهی.^۴

۱- الدور السياسي: صفوة، ص ۲۳۱ به نقل از مناقب أمير المؤمنين: (ابن جوزی).

۲- مناقب أمير المؤمنين (ابن جوزی) ص ۱۰۱.

۳- اخبار عمر، ص ۱۷۵.

۴- همان: ۱۷۵.

روزی شفاء دختر عبدالله با دسته‌ای جوان برخورد که آرام راه رفته و شمرده حرف می‌زدند. پرسید: اینان چه کسانی هستند؟ گفتند: عبادتگر می‌باشند. گفت: به خدا سوگند عمر بن خطاب را دیدم که وقتی حرف می‌زد، به شنونده می‌شنواند و هنگامی راه می‌رفت، تند راه می‌رفت و وقتی کسی را تنبیه می‌نمود او را آزار می‌رساند، و براستی که او عبادتگری واقعی بود. (نه اینها)¹.

– اهمیت دادن به بهداشت و سلامت جامعه

عمر فاروق حتی به بهداشت و سلامت افراد جامعه اسلامی نیز اهمیت قایل بود. و همواره مردم را از چاقی و عواقب آن می‌ترسانید و آن‌ها را به میانه‌روی در خوردن دعوت می‌داد و می‌گفت: ای مردم! شکم‌های خود را از غذا پر نکنید، چرا که این کار شما را وادار به کسالت در نماز می‌کند و وجود شما را فاسد می‌گرداند و بیماری می‌آفریند و خداوند انسان چاق و فربه را نمی‌پسندد. بنابراین، در خوردن غذا میانه‌رو باشید. این کار به صلاح شما است و از اسراف جلوگیری کرده، برای عبادت خدا، تقویت‌تان می‌کند. و هیچ‌گاه انسان نابود نمی‌شود مگر هنگامی که شهوت خود را بر دینش ترجیح دهد².

همچنین ابن جوزی نقل می‌کند که روزی عمر رضی الله عنه مرد شکم‌گنده‌ای را دید. پرسید: این چیست؟ مرد گفت: حوضچه‌ای از جانب خدا است. عمر رضی الله عنه فرمود: خیر، بلکه غذایی از جانب خدا است³.

همچنین در مورد بهداشت عمومی و پیشگیری از بیماری‌های مسری دستوراتی صادر می‌کرد و بیماران مبتلا به چنین بیماری‌هایی را توصیه به خانه‌نشینی می‌نمود. چنان که هنگام طواف خانه کعبه چشمش به زنی افتاد که مبتلا به بیماری جذام بود و طواف می‌کرد. عمر رضی الله عنه به آن زن گفت: ای بنده خدا! بهتر است که تو در خانه‌ات بنشینی و مزاحم مردم نشوی. آن زن نیز پذیرفت و خانه‌نشین شد. پس از مدتی فردی به او گفت:

۱- الشیخان به روایت بلاذری ص ۲۲۶.

۲- الخلیفه الفاروق ؛ د. عبدالرحمان العانی ص ۱۲۴.

۳- مناقب عمر أمير المؤمنين: ابن جوزی ص ۲۰۰.

اکنون از خانه بیرون شو. زیرا کسی که تو را خانه‌نشین ساخته بود، مرده است. او گفت: من این را نمی‌پسندم که وقتی او زنده بود از او حرف شنوی داشتم و اکنون که چشم از جهان فرو بسته او را نافرمانی کنم!

همچنین عمر فاروق رضی الله عنه مردم را به ورزش و اسب سواری تشویق می‌کرد و به آن‌ها می‌گفت: به فرزندان‌تان شنا و تیراندازی و اسب سواری و اشعار خوب را آموزش دهید.^۲

- نصیحت عمر رضی الله عنه برای شراب خواران

عمر رضی الله عنه احوال فردی از قهرمانان شام را جویا شد. گفتند: او به شراب نوشی عادت کرده است. عمر رضی الله عنه در نامه‌ای به او نوشت: از عمر بن خطاب به فلانی! سلام بر تو. خدا را سپاس می‌گویم که غیر از او معبود به حق وجود ندارد. به نام خداوند بخشنده و مهربان، سپس این آیات را نوشت:

﴿حَمْدٌ ۱﴾ تَزِيلُ الْكَتَبِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۲﴾ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۳﴾ [غافر: ۱-۳]

«حم. فرو فرستادن این کتاب از سوی خدای چیره و آگاه انجام می‌پذیرد، خدایی که بخشنده‌ی گناه، پذیرنده‌ی توبه، دارای عذاب سخت و صاحب انعام و احسان است، هیچ معبودی جز او وجود ندارد. بازگشت همه به سوی او است».

این را نوشت و به نامه‌رسان گفت: نامه را درحالی که او مست و بد حال است به او نده، بلکه وقتی تندرست شد به او بده. و به اطرافیان خود گفت: برای او دعا کنید تا توبه نصیبش گردد. و چون نامه به دست آن مرد رسید و آن‌را خواند گفت: خداوند به من وعده آمرزش داده و سپس مرا از عذابش ترسانیده است. این جمله را چند بار تکرار کرد و سرانجام به گریه افتاد و دست از شراب نوشی برداشت و توبه کرد و بر توبه‌اش ماندگار ماند. وقتی این خبر به گوش عمر بن خطاب رسید، گفت: بدین صورت گنهکاران را

۱- الخليفة الفاروق، ص ۱۲۴ به نقل از: الرياض النضرة.

۲- همان ۱۲۵.

راهنمایی و برای آن‌ها دعا کنید. نه این که بگونه‌ای رفتار نمایید که شیطان راه بیشتری جهت تسلط بر آنان پیدا کند.^۱

در این عملکرد، به نبوغ تربیتی عمر رضی الله عنه و آشنایی او با طبایع افراد بر می‌خوریم. و این درس موفقیت آمیز تربیتی، ما را به روش موفقیت آمیز پرورشی او آشنا می‌سازد. آری عمر بن خطاب با همه‌ی مشاغل و مسئولیت‌هایی که داشت، سراغ فردی از افراد امت را می‌گیرد و چون متوجه می‌شود که او از مشکلی رنج می‌برد به فکر حل و علاج مشکلیش بر می‌آید. اگر این عملکرد را با عملکرد کنونی مسلمانان مقایسه کنیم، خواهیم دید که مدتهای مدیدی سپری می‌شود، ولی آنان سراغ برادر تنی خود را نمی‌گیرند و احوال او را جویا نمی‌شوند. و اگر چنانچه اطلاع یابند که برادرشان با مشکلی مواجه است، در صدد رفع آن مشکل بر نمی‌آیند. این سهل‌انگاری زمینه‌ی نابودی اخوت اسلامی را فراهم نموده و مسلمانان را نسبت به یکدیگر بیگانه ساخته است.^۲

– رأی عمر رضی الله عنه در مورد مجالس خصوصی

عمر رضی الله عنه دوست داشت که مردم مجالس عمومی تشکیل دهند تا طبقات مختلف مردم به راحتی بتوانند در آن شرکت نمایند. و تشکیل جلسات خصوصی را که عموم به آن دسترسی نداشته باشند، ممنوع اعلام کرده بود، چرا که معتقد بود این کار منجر به حزب‌گرایی و تعدد احزاب می‌شود.^۳

چنان که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: عمر رضی الله عنه به افرادی از قریش گفت: به من خبر رسیده که شما دارای مجالس خصوصی مختلفی هستید. دوباره نشنوم که دو نفر با هم جدا از دیگران نشسته باشید، تا مردم نگویند فلانی از همنشینان و یاران فلانی است. چیزی که من می‌گویم برای دین و شرافت و خویشاوندی شما مفیدتر است. می‌ترسم که بعد از شما افرادی بیایند و بگویند: رأی فلانی چنین بوده است، و اسلام را تقسیم نمایند. بنابراین

۱- تفسیر قرطبی (۲۵۶/۱۵).

۲- شهید المخراب، ص ۲۰۸.

۳- الخلفاء الراشدون. حسن ایوب، ص ۱۱۵.

مجالس خود را عمومی قرار دهید و با هم و در کنار هم بنشینید. این کار باعث محبت و هیبت شما می‌شود.^۱

آری، تشکیل دادن جلسات خصوصی توسط سران قوم باعث محروم شدن عموم مردم از دسترسی به مسئولین و پیشوایان خود می‌شود. و فایده دیگری که از این جلسات عمومی حاصل می‌شود این که سخنان و فتوای خاص بدون تحریف و کم و کاست منتقل می‌شوند. و مجالس متفرق باعث اختلاف در فتوا و اقوال شده، سرانجام به جدایی و حزب‌گرایی می‌انجامد. و این چیزی بود که عمر رضی الله عنه از آن بیمناک بود.^۲

دوم: اهمیت دادن به مسأله‌ی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه

خداوند متعال در مورد اصحاب رسول خدا که از سرزمین خود بیرون رانده شدند، فرموده است که آنان بعد از قدرت‌یابی در زمین، به این چهار عمل می‌پردازند: - نماز را برپا می‌دارند، زکات اموال خود را می‌پردازند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. چنان که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الصَّوْمُوعُ وَبِيعَ صَلَواتٌ وَمَسْجِدٌ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَكَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾﴾ [الحج: ٤٠ - ٤١]

«همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه‌ی خود اخراج شده اند. و تنها گناه‌شان این بوده که گفته‌اند پروردگار ما خدا است! اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند دیرها، کلیساها، عبادتگاه‌های یهود و مساجد که در آن‌ها خدا بسیار یاد می‌گردد، تخریب و ویران می‌گردد و خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری می‌دهند، خداوند نیرومند و چیره است. کسانی هستند که هرگاه در زمین به آن‌ها

۱- فرائد الکلام ص ۱۱۶؛ تاریخ الطبری (۲۱۸/۳).

۲- الخلفاء الراشدون: حسن ایوب ص ۱۱۵.

قدرت دهیم نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و سرانجام همه‌ی کارها به خدا بر می‌گردد».

امام ابوبکر جصاص در تفسیر این آیات می‌نویسد: این‌ها ویژگی‌ها و صفات مهاجرین بود، چرا که آن‌ها به ناحق از خانه و کاشانه‌ی خود بیرون رانده شدند و خداوند پیشاپیش خبر داد که آن‌ها بعد از این که در زمین قدرت را به دست بگیرند، دست به این اعمال خواهند زد. چنان که همین مهاجرین وقتی به خلافت رسیدند به اعمال چهارگانه‌ی فوق پرداختند و آن‌ها کسی جز ابوبکر، عمر، عثمان و علی نبودند.^۱

آری! تاریخ بهترین گواه بر این امر است که خلفای راشدین به ویژه عمر فاروق به نحو احسن این اعمال چهارگانه را احیاء نمود.^۲ و برای این منظور مؤسسات مختلف مالی، قضایی و نظامی ایجاد کرد و با استفاده از جایگاه خود تلاش زیادی نمود تا مردم را به امتثال اوامر خدا و رسولش فرا خواند و پایبند سازد و آن‌ها را از ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا و رسولش باز دارد. و همچنین فرماندهی‌های مختلف حکومت اسلامی را وسیله‌ای جهت امر به معروف و نهی از منکر قرار داد. چنان که ابن تیمیه می‌گوید: هدف از تشکیل فرماندهی‌های مختلف در کشور اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.^۳

آری، فاروق اعظم به توحید و صفای عقاید اهمیت ویژه‌ای قایل بود و با هر گونه مظاهر انحراف مبارزه می‌نمود و به احیای عبادات و شعائر دینی می‌پرداخت و با منکرات مبارزه می‌کرد و به احیاء معروفات تشویق می‌نمود.

۱- دفاع از توحید و مبارزه با انحراف عقیدتی و بدعت

از آن‌جا که یکی از اهداف دولت اسلامی نگهبانی از کیان دین اسلام بود، عمر فاروق اهمیت ویژه‌ای به پایه و اساس دین که عبارت از توحید و عقیده‌ی صحیح اسلامی است، قایل بود و سعی می‌کرد مردم را بر همان عقیده درستی ثابت نگهدارد که رسول خدا

۱- احکام القرآن (۲/۳۰۶).

۲- الحسبة فی العصر الراشدی، د. فضل الهی ص ۱۵.

۳- الحسبة فی الإسلام، ص ۶؛ السلطة التنفيذية (۱/۳۰۹).

آورده بود. و با شبهاتی که منحرفین و دشمنان اسلام با ترویج عقاید فاسد و خرافات در پی رواج آن بودند مبارزه نمود و اکنون برخی از موضع گیری‌های ایشان در این باره را یادآور می‌شویم:

- عروس نیل

عمرو بن عاص در نامه‌ای به اطلاع عمر بن خطاب رسانید که مردم مصر عادت بر این دارند که سالانه یک دختر دم بخت را داخل رودخانه‌ی نیل می‌اندازند و آن‌ها نزد عمرو آمدند و اظهار داشتند که اگر این عمل را تکرار نکنیم، جریان آب رودخانه نیل متوقف می‌شود. عمرو از آنان در این باره توضیح خواست. گفتند: بعد از گذشت ۱۲ شب از سال نو، یکی از دختران را برای این منظور آماده می‌کنیم و رضایت پدر و مادرش را جلب می‌نماییم، سپس او را به بهترین وجه آرایش داده، لباس‌ها و جواهرات گرانبه را بدو می‌پوشانیم، آن‌گاه او را به داخل رودخانه می‌اندازیم. عمرو گفت: این عملی است که اسلام آن‌را نمی‌پذیرد و محکوم می‌نماید، باید از رسومات جاهلی در اسلام دست برداشت. آن‌ها مدتی درنگ کردند و منتظر ماندند اما قطره‌ای آب از نیل جریان پیدا نکرد و مردم قصد هجرت نمودند. اینجا بود که عمرو نامه‌ای به عمر رضی الله عنه نوشت و او را در جریان این مسأله گذاشت. عمر رضی الله عنه در جواب نامه‌ی عمرو در ورقه‌ای نوشت: از جانب بنده‌ی خدا، عمر، به رودخانه‌ی نیل. اما بعد: اگر جریان تو از جانب خودت می‌باشد پس ما نیازی به تو نداریم. اما اگر از جانب خدای یگانه و قهار جاری می‌شوی! پس ما از خدا می‌خواهیم که تو را جاری سازد. و به عمرو نوشت که این نامه را داخل روخانه نیل بیندازد. هنگامی که عمرو نامه‌ی عمر را داخل رودخانه انداخت، صبح روز بعد مردم شاهد جریان آب رودخانه نیل شدند و در همان یک شب آب به ارتفاع شانزده ذراع بالا آمد و بدین ترتیب خداوند آن رسم جاهلی اهل مصر را خاتمه داد.^۱

آری، عمر فاروق در آن نامه‌ی کوتاه، حقیقت توحید را بیان داشت و خاطر نشان ساخت که آب رودخانه نیل به خواست و قدرت خدا جاری می‌شود و با این عمل

حکیمانه‌ی خود، اعتقاد فاسد مصریان را نسبت به این قضیه اصلاح نمود و آن‌را از دلهایشان ریشه کن ساخت.^۱

– داستان عمر رضی الله عنه با حجر الأسود

عباس بن ربیعہ می‌گوید: عمر رضی الله عنه را دیدم که نزد حجر اسود ایستاده، او را می‌بوسد و می‌گوید: می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و هیچ گونه نفع و ضرری نمی‌رسانی، ولی به خاطر این که رسول خدا را دیدم تو را می‌بوسید من نیز تو را می‌بوسم.^۲
این است کامل‌ترین و زیباترین وجه پیروی و اتباع.^۳

ابن حجر می‌گوید: فلسفه‌ی این برخورد عمر با حجر اسود بر می‌گردد به این که هنوز مردم با دوران بت پرستی چندان فاصله‌ای نداشتند و احتمال می‌رفت که بعضی‌ها بوسه زدن حجر اسود را نوعی تعظیم به بعضی از سنگها تلقی کنند. آن‌طور که در زمان جاهلیت بعضی از سنگها را تعظیم می‌نمودند. بنابراین عمر رضی الله عنه خواست به آن‌ها بفهماند که بوسه زدن این سنگ به خاطر پیروی از رسول خدا است. و این سخن عمر رضی الله عنه بیانگر تسلیم شدن در مقابل شارع در امور دینی و عبادی است، اگر چه فلسفه‌ی بعضی از آن‌ها برای ما مشخص نباشد و این خود اصل مهمی از اصول دین به حساب می‌آید.^۴
و پیروی از سنت مصطفی یکی از ویژگی‌های اخلاقی صحابه به شمار می‌رود، آن‌ها می‌دانستند که برای جلب کمک‌های غیبی خداوند چاره‌ای جز پیروی از سنت‌های رسول خدا نیست.^۵

– قطع نمودن درخت بیعت الرضوان

ابن سعد با سند صحیح از نافع روایت می‌کند که به عمر رضی الله عنه خبر رسید که افرادی از مسلمانان نزد درخت بیعت رضوان می‌روند و در آن‌جا نماز می‌خوانند. عمر رضی الله عنه دستور داد

۱- فن الحکم، ص ۳۴۷.

۲- بخاری ش ۱۵۹۷.

۳- اصحاب الرسول (۱/۱۶۱).

۴- فتح الباری (۳/۵۹۰).

۵- من أخلاق النصر فی جیل الصحابة ص ۲۳.

تا آن درخت را قطع کنند^۱.

این یکی از موضع‌های عمر برای حمایت از توحید و ویران‌سازی راه‌های ورودی فتنه شرک است، با توجه به اینکه تابعین را طوری دید که کارهایی را انجام می‌دهند که اصحاب انجام ندادند، پس این بدعتی است که چه بسا به عبادت منجر می‌شود، از این رو فرمان داد که آن را قطع نمایند^۲.

– قبر دانیال

هنگامی که قبر دانیال در شوشتر کشف شد، ابوموسی نامه‌ای به عمر رضی الله عنه نوشت و او را در جریان این مسأله گذاشت. عمر رضی الله عنه در جواب نوشت که در آن حوالی ۱۳ قبر حفر کن و او را در یکی از آن‌ها قرار ده و محل قبر سابقش را با خاک یکسان نما، تا مردم دچار فتنه و شرک نشوند^۳.

– نماز خواندن در مکانی که رسول خدا نماز خوانده بود

عمر بن خطاب در یکی از سفرهایش متوجه شد که بعضی از مردم در مکانی به نوبت نماز می‌خوانند. پرسید: این چه کاری است که شما می‌کنید؟ گفتند: در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده است. عمر رضی الله عنه گفت: پیشینیان با همین کار ناپود شدند. آن‌ها آثار انبیاء خود را مسجد قرار دادند و افزود که اگر وقت نماز فرا رسید نماز بخوانید و اگر نه به رهاشان ادامه دهید^۴.

– تا مردم بدانند که خدا کارساز است

بر کناری خالد بن ولید از فرماندهی نیروهای شام توسط عمر رضی الله عنه فقط به خاطر مصلحت عمومی مسلمانان بود. چرا که عمر فاروق احساس می‌کرد که مردم، خالد را به عنوان یک اسطوره نگاه می‌کنند و این خطر وجود داشت که معتقد بشوند که فتوحات به

۱- التاريخ الإسلامي ۲۶۰/۱۹، طبقات ابن سعد (۲/۱۰۰).

۲- همان ۲۰/۲۶۰.

۳- الفتاوی (۹۰/۱۵).

۴- الفتاوی (۲۳۵/۱۰).

خاطر خیر و برکت ذاتی خالد بن ولید به دست می‌آید. بنابراین، عمر رضی الله عنه می‌خواست خاطرنشان سازد که فقط خدا سازنده‌ی کارها و یاری دهنده است. پس خالد را از کار برکنار کرد و در نامه‌ای به همه‌ی ولایتها نوشت که من بر خالد خشم نگرفته و از او خیانتی ندیده‌ام. اما چون مورد توجه مردم قرار گرفته بود می‌خواستم آن‌ها بدانند که خداوند کارساز و مددکار است.^۱

– متوکل کسی است که تخم در زمین می‌پاشد

معاویه بن قره می‌گوید: عمر بن خطاب با گروهی از مردان یمن ملاقات کرد و از آنان پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما متوکلین هستیم. عمر رضی الله عنه گفت: خیر، بلکه شما متکی (به دیگران) هستید و افزود که متوکل کسی است که تخم در زمین می‌پاشد و نتیجه‌اش را به خدا توکل می‌نماید.^۲

– ما دنباله‌رو هستیم نه آغاز کننده و پیرو سنت هستیم نه بدعت گذار

عمر بن خطاب بر منبر رفت و فرمود: آگاه باشید که اهل رأی دشمنان سنت هستند. آن‌ها از حفظ احادیث خسته شدند پس براساس رأی خود فتوا دادند و گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند. و افزود که ما (در دین) دنباله‌رو هستیم نه آغاز کننده و پیرو سنت هستیم نه بدعت گذار و تا به سنت و آثار عمل کنیم، گمراه نخواهیم شد. همچنین عمرو بن میمون به نقل از پدرش می‌گوید: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! ما هنگامی که مداین را فتح کردیم به کتاب خوبی دست یافتیم در آن سخنان شگفت‌انگیزی وجود داشت! عمر رضی الله عنه گفت: آیا از کتاب خدا، شگفت‌انگیزتر بود؟ و شلاقش را برداشت و به جان آن مرد افتاد و این آیات را تلاوت می‌نمود:

۱- البدایة والنهایة (۸۲/۷).

۲- أصحاب الرسول، ۱/۱۶۴ سند آن صحیح است.

﴿الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۲﴾ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنَّ الْغَافِلِينَ ﴿۳﴾ [یوسف: ۱ - ۳]

«الر، آن آیات کتاب آشکار است! * ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم، شاید شما درک کنید (و بیندیشید)! * ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو بازگو می‌کنیم؛ و مسلماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!». سپس گفت: آنچه که باعث هلاکت و نابودی پیشینیان گردید، این بود که آنها به کتابهای علما و پیشوایان مذهبی خود روی آوردند و تورات و انجیل را پشت سر گذاشتند و به باد فراموشی سپردند.^۱

و از اسلم روایت است که عمر بن خطاب گفت: نمی‌دانم که اکنون چرا باید در طواف خانه‌ی خدا رمل (دویدن نرم و تکان دادن شانه‌ها) بکنیم. ولی چون کاری است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می‌دادیم، دوست ندارم آن را ترک نمایم.^۲ و از حسن بصری روایت است که عمران بن حصین از بصره احرام حج بست. چون نزد عمر رضی الله عنه رسید، ایشان او را شدیداً از این کار منع کرد و گفت: این به عنوان یک سنت می‌ماند و مردم خواهند گفت: صحابی پیامبر از اینجا احرام بسته است.^۳

این‌ها بعضی از موضع‌گیری‌های عمر فاروق بود که بیانگر دفاع از توحید و مبارزه با انحراف عقیدتی و بدعت می‌باشد. او توحید را کاملاً دریافته و نسبت به آن شناخت کافی حاصل کرده بود. بنابراین به احیاء و تقویت آن و نابودی هرگونه اثری از آثار بت‌پرستی در قلب‌ها می‌اندیشید. او ریشه‌های توحید را در اعماق قلب‌های مسلمانان غرس و تثبیت نمود و با شرک و مظاهر آن و بدعت‌ها شدیداً مبارزه کرد و اقتدا به سنت‌های رسول خدا را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داد.

۱- مناقب عمر: ابن جوزی ص ۲۳.

۲- محض الصواب. ۵۳۲/۲.

۳- همان.

و این اصول از بینش والای عمر رضی الله عنه و برداشتی نشأت گرفته بود که او از دین و حکومت داشت و با آن می‌زیست.

۲- اهمیت دادن به قضیه‌ی عبادات

در پرتو آیات کتاب خدا و احادیث پیامبر، عمر به این نتیجه رسیده بود که دین سراسر عبادت و منهجی است که همه‌ی زندگی بشر را در بر می‌گیرد و از آداب خوردن و نوشیدن و قضای حاجت گرفته تا تأسیس حکومت و شئون سیاسی و مالی و قوانین معاملات کیفری و اصول روابط دیپلماسی زمان صلح و جنگ را شامل می‌شود. و دریافته بود که شعایر عبادی مانند نماز، روزه، حج و زکات گرچه دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشند، ولی عبادت منحصر به آن‌ها نیست، بلکه آن‌ها بخش کوچکی از مفهوم گسترده‌ی عبادتی را تشکیل می‌دهند که خداوند از بندگان خواسته است.^۱ و تطبیق عملی این مفهوم فراگیر عبادت یکی از شروط قدرت‌یابی در زمین است این علاوه بر اهمیت و نقش عبادت در زندگی انسان و تثبیت عقیده و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی در او است. و اکنون به گوشه‌هایی از عملکرد عمر فاروق رضی الله عنه در این باره اشاره می‌کنیم:

- نماز

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان را به خواندن نماز امر می‌نمود و بر کسانی که از جماعت تخلف می‌ورزیدند شدیداً خشم می‌گرفت و در مورد تارک نماز وعیدهای شدیدی بیان می‌کرد. بعد از ایشان ابوبکر رضی الله عنه نیز به قضیه نماز اهمیت ویژه‌ای قایل بود و بعد از او عمر فاروق رضی الله عنه نیز به آن اهمیت می‌داد و مردم را در مورد نماز تذکر داده، تارکین نماز را به سزای عملشان می‌رسانید و به فرمانداران خود در نواحی مختلف نوشت که مهمترین مسئولیت شما نزد من نماز است، چرا که هر کس نماز را حفاظت نمود، دین خود را حفاظت خواهد کرد و هر کس نماز را ضایع کرد، بخش‌های دیگر دین را بیشتر ضایع خواهد نمود.^۲

۱- فقه التمکین فی القرآن الکریم: صلابی ص ۱۸۱.

۲- الفتاوی (۲۴۹/۱۰) و الموطأ با شرح أوجز المسالک (۱۵۴/۱).

و خودش نمازها را با خشوع زائد الوصفی می‌خواند. چنان که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: من پشت سر عمر رضی الله عنه نماز می‌خواندم، صدای گریه‌اش در صف سوم به گوش می‌رسید.^۱

و در روایتی آمده است که روزی در نماز فجر این آیه را خواند:

﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۸۶)

[یوسف: ۸۶]

«گفت: شکایت پریشان حالی و اندوه خود را تنها و تنها به (درگاه) خدا می‌برم، (و) فقط به آستان خدا می‌نالم و حلّ مشکل خود را از او می‌خواهم) و من از سوی خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

و طوری گریست که صدای گریه‌اش در صف‌های آخر شنیده می‌شد.^۲
و در مورد کسی که در نماز بازی می‌کرد گفت: اگر در قلب او خشوع وجود می‌داشت، اعضاء و جوارحش نیز خشوع اختیار می‌کردند.^۳

و احیاناً اگر اخبار لشکر اسلام دیر به ایشان می‌رسید، قنوت نازل می‌خواند. و در نمازها برای مجاهدین دعا می‌کرد و هنگامی که مشغول نبرد با اهل کتاب بود، در نمازهای فرض علیه آنان قنوت نازل می‌خواند^۴، و خویشان و مردم را به پابندی نمازهای فرض و سنت فرا می‌خواند و آن‌ها را به سنت‌ها راهنمایی می‌کرد و از بدعتها برحذر می‌داشت. یک بار به خاطر مشغولیتی با تأخیر برای نماز مغرب آمد، که در مقابل بعد از نماز دو برده را آزاد کرد.^۵

و جمع کردن دو نماز را بدون عذر از گناهان کبیره می‌دانست و از خواندن نماز بعد از نماز عصر منع می‌کرد و کسانی را که با تأخیر به نماز جمعه می‌آمدند، تذکر می‌داد. چنان که سالم بن عبدالله به نقل از پدرش می‌گوید: روزی عمر بن خطاب مشغول ایراد

۱- حلیة الأولیاء (۵۲/۱).

۲- الفتاوی (۳۷۴/۱۰).

۳- الفتاوی (۳۷۴/۸).

۴- الفتاوی (۹۱/۲۱).

۵- التاریخ الإسلامی، حمیدی، (۴۲/۱۹) به نقل از تاریخ دمشق.

خطبه‌ای نماز جمعه بود که مردی از پیشگامان مهاجرین وارد شد. عمر رضی الله عنه گفت: این چه وقت آمدن است؟ مرد گفت: من جایی مشغول بودم و با صدای اذان برخاستم و به خانه‌ام رفتم و وضو گرفتم و آمدم. عمر رضی الله عنه گفت: فقط وضو گرفته‌ای در حالی که می‌دانی رسول خدا امر کرده‌اند که در روز جمعه غسل بکنیم؟^۱

و از بلند کردن صدا در مسجد منع می‌کرد چنان که سائب بن یزید می‌گوید: من در مسجد ایستاده بودم، سنگ‌ریزه‌ای به طرف من انداخته شد، وقتی نگاه کردم دیدم عمر است. به من گفت: آن دو نفر را نزد من بیاور، من آن‌ها را نزد او بردم، عمر از آن‌ها پرسید: شما اهل کجا هستید؟ گفتند: اهل طائف. عمر رضی الله عنه گفت: اگر مسافر نبودید شما را تنبیه می‌کردم، چرا در مسجد رسول خدا، صدایتان را بلند می‌کنید؟^۲

و به فرمایشات رسول خدا، احترام زیادی قایل بود. چنان که ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: رسول خدا فرمود:

(إذا استأذنت أحدكم امرأته أن تأتي المسجد فلا يمنعها).

«اگر همسر یکی از شما اجازه گرفت تا به مسجد برود، او را از این کار باز ندارید.»

بنابراین، همسر عمر رضی الله عنه به مسجد می‌رفت. روزی عمر رضی الله عنه به همسرش گفت: تو می‌دانی که من قلباً راضی نیستم. همسرش گفت: به خدا سوگند! تا مرا منع نکرده‌ای می‌روم. چنان که او تا روزی که عمر رضی الله عنه شهید شد، به مسجد می‌رفت.^۳

این عملکرد عمر رضی الله عنه بیانگر احترام فوق‌العاده ایشان به امور شرعی و تجلیل از دستورات کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌باشد.^۴

عمر بن خطاب رضی الله عنه به خواندن نماز در نیمه‌های شب علاقه داشت و در بخش آخر شب افراد خانواده‌اش را بیدار می‌کرد و این آیه را تلاوت می‌نمود:

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلْكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾

[طه: ۱۳۲]

۱- الفتح (۴۱۵/۲) والخلافة الراشدة: يحيى اليعقبي، ص ۲۹۴.

۲- الفتح (۶۶۸/۱).

۳- البخاری ش ۸۶۵، احمد ش ۴۵۲۲.

۴- التاريخ الإسلامي (۱۹، ۲۰ / ۴۰).

«خانواده خود را به گزاردن نماز دستور بده (چرا که نماز مایه یاد خدا و پاکی و صفای دل و تقویت روح است) و خود نیز بر اقامه آن ثابت و ماندگار باش. ما از تو روزی نمی‌خواهیم، بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. سرانجام (نیک و ستوده) از آن (اهل تقوا و) پرهیزگاری است»^۱.

شبی برای عبادت خدا برخاست ولی به خاطر این که فکرش به امور مسلمانان مشغول بود نه می‌توانست نماز بخواند و نه می‌توانست بخوابد. چنان که خودش می‌گفت: به خدا نه می‌توانم نماز بخوانم و نه می‌توانم بخوابم. و چون قرائت سوره‌ای را آغاز می‌کنم نمی‌دانم که اول سوره را قرائت می‌کنم یا آخر آن را. پرسیدند: ای امیرالمؤمنین! علت این امر چیست؟ گفت: به خاطر امور مردم^۲.

و اگر نماز شب را از دست می‌داد، در روز آنرا جبران می‌کرد، چرا که رسول خدا فرمود:

(من نام عن حزبه أو عن شيء منه فقرأه فيما بين صلاة الفجر وصلاة الظهر؛ کتب له كأنها قرأه من الليل)^۳.

«هر کس که قرائت قرآن و اذکار شب را از دست داد، آن‌ها را در میان نماز صبح و نماز ظهر جبران نماید».

همچنین عمر فاروق به گفتن اذان علاقه‌ی زیادی داشت و می‌گفت: اگر برایم مقدور بود که همزمان هم خلیفه بودم و هم مؤذن، این کار را می‌کردم^۴. و زیاد دعا می‌کرد و به درگاه خدا تضرع می‌نمود، از جمله می‌گفت: بار الها! همه‌ی اعمالم را نیک و خالص بگردان و در آن برای کسی دیگر چیزی مگذار. بار الها! اگر نام مرا در زمره‌ی انسان‌های بدبخت نوشته‌ای آنرا محو کن و مرا در زمره‌ی نیک‌بختان قرار ده، چرا که تو هر چه را بخواهی می‌توانی^۵.

۱- محض الصواب ۲/۶۳۵.

۲- الفاروق عمر: شرقاوی ص ۲۱۴.

۳- مسلم ش ۷۴۷.

۴- الشیخان به روایت بلاذری، ص ۲۲۵.

۵- الفتاوی (۱۴/۲۷۵).

همچنین عمر فاروق رضی الله عنه مردم را به همنشینی با صالحان فرا می خواند و می گفت: سخنان آن ها را بشنوید و خودش دوست داشت که کسی او را موعظه بکند. چنان که به ابوموسی اشعری می گفت: ای ابوموسی! ما را به یاد خدا بینداز. آن گاه ابوموسی آیاتی از قرآن تلاوت می کرد و عمر گوش فرا می داد و می گریست.^۱

– نماز تراویح

اولین کسی که مردم را وادار به خواندن نماز تراویح با جماعت نمود، عمر رضی الله عنه بود. بدین صورت که ایشان در یکی از شب های رمضان از خانه بیرون شد و به مسجد آمد، متوجه مردم شد که بصورت فردی و یا به صورت جماعت های متفرق نماز می خوانند. عمر رضی الله عنه با خود گفت: اگر این ها پشت سر یک نفر نماز بخوانند خیلی بهتر می شود. بنابراین ابی بن کعب را جلو کرد و مردم پشت سر او ایستادند و همه با هم نماز خواندند. راوی می گوید: چند شب بعد به معیت عمر رضی الله عنه از کنار مسجد گذشتیم. عمر رضی الله عنه گفت: بدعت خوبی شد و افزود اگر در آن بخش شب که می خوابند برای نماز بر می خاستند بهتر بود (هدفش آخر شب بود).^۲

البته نباید گمان برد که نماز تراویح را عمر رضی الله عنه ترویج داده است، بلکه این نماز در زمان رسول خدا نیز برگزار گردیده، ولی عمر رضی الله عنه اولین کسی است که بعد از رسول خدا مردم را برای این نماز پشت سر یک قاری جمع کرد.

و اما دلیل این امر که این نماز در زمان رسول خدا نیز خوانده می شده این است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به قیام و عبادت در شب های رمضان تشویق نموده و فرموده است:

(من قام رمضان إيماناً واحتساباً؛ غُفر له ما تقدم من ذنبه)^۳.

«کسی که رمضان را با ایمان به خدا و به خاطر دریافت پاداش قیام بکند، تمامی گناهان قبلی اش بخشیده می شود».

۱- الفتاوی (۵۱/۱۰).

۲- بخاری ش ۲۰۱۰.

۳- بخاری ش ۲۰۰۹.

همچنین عروه بن زبیر به نقل از عائشه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک بار در نیمه‌های شب (رمضان) از خانه بیرون شد و در مسجد شروع به خواندن نماز کرد. گروهی از مردم به ایشان اقتدا کردند و صبح روز بعد مردم با یکدیگر در این مورد سخن گفتند و شب بعد عده زیادی جمع شدند و پشت سر آن حضرت صلی الله علیه و آله نماز خواندند. و در شب سوم جمعیت زیادی جمع شدند و در شب چهارم کار بجایی رسید که نمازگزاران داخل مسجد جا نمی‌شدند، ولی رسول خدا به مسجد رفت تا این که وقت نماز فجر رسید. و بعد از نماز رو به مردم کرد و گفت:

(أما بعد، فإنه لم يخف على مكانكم، ولكنني خشيت أن تفرض عليكم، فتعجزوا عنها).
«من از اجتماع شما بی خبر نبودم، ولی از آن بیم داشتم که این نماز بر شما فرض گردد و آن‌گاه نتوانید از عهده‌ی آن برآیید».
عائشه -رضی الله عنها- می‌گوید: بعد از آن تا روزی که رسول خدا چشم از جهان فرو بست قضیه‌ی (نماز تراویح) به همین منوال بود^۱.

و اما این که عمر رضی الله عنه آن‌را بدعت نامید به خاطر این بود که بدعت در لغت عربی به معنای چیز جدید و تازه است^۲، و چون خواندن نماز تراویح پشت سر یک امام چیز جدیدی بود آن‌را بدعت نامید و برگزاری نماز تراویح بدین صورت و تعمیم آن در همه‌ی مناطق بیانگر علاقه‌ی عمر فاروق رضی الله عنه به نظم و هماهنگی در امور می‌باشد.

- زکات، حج و رمضان

عمر فاروق گرفتن زکات از اموال مسلمین را جزو مسایل مهم می‌دانست و طبق نظم و برنامه‌ریزی ویژه‌ای آن‌را وصول می‌کرد و زکات را از درآمدهای مهم دولت اسلامی می‌دانست و ما در این مورد در فصل‌های آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.
همچنین به فریضه‌ی حج اهمیت ویژه‌ای قایل بود و خود بارها به حج می‌رفت و مردم را نیز برای رفتن به حج تشویق می‌کرد. چنان که گفته‌اند در ده سال خلافت خود ده بار حج نموده، یعنی سالی یکبار به حج رفته است.

۱- بخاری ش ۲۰۱۲.

۲- الفتاوی (۲۳/۳۱).

و در موسم حج، وظایف خلیفه و یا جانشین ایشان عبارت بودند از:
- آگاهی دادن به مردم در مورد اوقات مناسک حج و بیرون شدن با آن‌ها به سوی مشاعر.

- شناسایی مواقف حج و ایستادن با مردم در آن‌جا.

- امامت مردم در نمازها و ایراد خطبه‌های مشروع.

عمر فاروق مردم را به حج گزاردن تشویق می‌کرد و می‌گفت: دلم می‌خواهد مردانی را به سوی شهرها اعزام کنم تا افرادی را که توانایی حج دارند و به حج نمی‌روند، شناسایی کنند تا از آن‌ها جزیه (مالیاتی که از کفار گرفته می‌شود) وصول نمایم.^۱

یکی دیگر از برنامه‌های ایشان تشویق نمودن مردم جهت ادای عمره در غیر ماه‌های حج بود و با این کار می‌خواست خانه‌ی کعبه در طول سال از زوار خالی نباشد. چرا که مردم در آن زمان فقط در ماه‌های حج برای عمره می‌آمدند. بنابراین عمر رضی الله عنه به آن‌ها دستور داد تا در غیر ماه‌های حج جهت ادای عمره بروند و این تدبیر بسیار خوبی جهت آباد کردن خانه کعبه به شمار می‌رفت، حتی کسانی که حج تمتع را از حج قران و حج مفرد بهتر می‌دانند، مانند امام احمد که با این تدبیر عمر رضی الله عنه موافق هستند و آن‌را افضل می‌دانند.

همچنین نقل است که عمر رضی الله عنه هر سال، پوشش کعبه را در میان حجاج تقسیم می‌نمود.^۲

و اما در روزه گرفتن نیز به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می‌کرد و از ایشان ثابت است که در یک روز بارانی افطار نمود، سپس بعد از لحظاتی خورشید پدیدار گردید، عمر رضی الله عنه گفت: ما اجتهاد کردیم و می‌خوریم.^۳

و به وی اطلاع دادند که فردی همیشه روزه است. عمر رضی الله عنه او را با شلاقش در پیش گرفت و گفت: ای دهری بخور.^۴

۱- فرائد الکلام، ص ۱۷۳.

۲- فتاوی (۱۴/۳۱).

۳- الموطأ (۳۰۳/۱).

۴- الفتح (۲۶۱/۴).

عمر فاروق رضی الله عنه اهل طاعت و عبادت بود و زیاد نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت به ویژه در روزهای آخر زندگی بیشتر روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند. و بعد از این که به خلافت رسید، هر سال حج می‌کرد. و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه‌ی جنگها شرکت داشت و بعد از رحلت آن حضرت نیز در اکثر نبردها شرکت می‌نمود و در جنگها و فتوحاتی که در زمان خلافت ایشان رخ داد، شریک اجر است. به خاطر این که طبق دستور و تحت فرماندهی ایشان اتفاق افتادند.^۱

علاوه بر این‌ها، همواره زبان عمر رضی الله عنه با ذکر خدا مشغول بود و می‌گفت: خدا را یاد کنید که ذکر و یاد او شفابخش دلها است و از مردم یاد نکنید که یاد مردم درد و بیماری است^۲، و می‌گفت: بخشی از وقت‌تان را در عزلت و گوشه‌نشینی بگذرانید^۳.

۳- اهمیت دادن به مسایل تجاری و بازارها

عمر فاروق رضی الله عنه همواره رفتار کسانی را که در بازارها مشغول داد و ستد بودند، کنترل می‌نمود و آن‌ها را در معاملات به پیروی از شریعت اسلام وادار می‌ساخت و افرادی را جهت نظارت بر بازارها و امور بازرگانی می‌گمارد. چنان که سائل بن یزید و عبدالله بن مسعود و دیگران ناظر بازارهای مدینه بودند^۴. از این عملکرد عمر رضی الله عنه نتیجه می‌گیریم که نظام کنترل و مراقبت در چارچوب شریعت جزو برنامه‌های مهم دولت اسلامی و دارای شرایط و مقررات ویژه‌ای بوده است و با گسترده شدن قلمرو اسلام، این سیستم نیز ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته است^۵.

و از عمر فاروق رضی الله عنه به اثبات رسیده است که شدیداً مراقب بازارها بوده و با شلاقش در بازارها دور می‌زده و کسانی را که نیاز به تنبیه و تأذیب داشته‌اند، تنبیه می‌نموده است.

۱- محض الصواب (۶۳۷/۲).

۲- تفسیر قرطبی (۳۳۶/۱۶).

۳- الزهد، وکیع (۵۱۷/۲).

۴- السلطة التنفيذية (۴۰۸/۱).

۵- الرقابة المالية فی الاسلام د. عوف الکفرای ص ۶۶.

چنان که انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: عمر رضی الله عنه را در حالی دیدم که ازاری پوشیده بود که دارای چهارده پینه و بعضی از پوست بودند، او شلاق به دست در بازار مدینه دور می زد.^۱ همچنین ذهبی از قتاده نقل کرده که گفته است: عمر رضی الله عنه را در زمان خلافتش در حالی که عباپی دارای پینه پوشیده بود دیدم که شلاق به دست داشت و در بازارها دور می زد.^۲

همچنین امام مسلم از مالک بن اوس بن حدثان روایتی نقل کرده است که می گوید: من به بازار رفتم و گفتم: چه کسی به من پول خورد می دهد؟ طلحه بن عبیدالله گفت: طلاهایت را به من بده و وقتی خادم من آمد، بیا و پولهایت را تحویل بگیر. عمر رضی الله عنه که در آن جا نشسته بود گفت: خیر. بلکه هرگاه خدمت آمد طلاهای او را از او بگیر. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(الورق بالورق ربا إلا هاء، وهاء، والذهب بالذهب ربا إلا هاء، وهاء، والبر بالبر ربا إلا هاء، وهاء، والشعير بالشعير ربا إلا هاء، وهاء، والتمر بالتمر ربا إلا هاء، وهاء).^۳

«نقره در مقابل نقره و طلا در مقابل طلا و گندم در مقابل گندم و جو در مقابل جو و خرما در مقابل خرما دست به دست معامله می شود و اگر نه ربا محسوب خواهد شد.» همچنین روایت شده است که عمر بن خطاب شیرهای مردی را که با آن آب آمیخته کرده بود به زمین ریخت.^۴ و از احتکار در بازارهای مسلمین جلوگیری می کرد، چنان که از حاطب بن ابی بلتعہ پرسید که چگونه معامله می کنی؟ او گفت: از آن چه به دست ما می رسد چیز اندکی را به بازار عرضه می کنیم. عمر رضی الله عنه گفت: شما در بازارها و در فنا و درب منازل ما می ایستید و روزی ای را که خدا برای ما می فرستد با پول اضافی که در اختیار دارید خریداری می کنید، سپس به هر قیمتی که دلتان می خواهد به ما می فروشید. دست از این کار بردارید و

۱- الطبقات الکبری (۳/۳۳۰).

۲- تاریخ الإسلام، عهد الراشدین، ص ۲۶۸.

۳- مسلم ش ۱۵۸۶.

۴- الحسبة فی الإسلام (ابن تیمیة) ص ۶۰، الحسبة، د فضل الهی ص ۲۴.

یا این که در بازارهای ما داد و ستد نکنید و خودتان بروید و از شهرهای دیگر مال بیاورید، آن‌گاه هر طور دلتان خواست بفروشید.^۱

همچنین روزی به بازار رفت و متوجه شد که بعضی از تجار داخلی اجناس زیادی جهت احتکار خریداری می‌کنند. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند چنین چیزی ممکن نیست که خداوند برای ما روزی بفرستد، آن‌گاه عده‌ای آن‌را خریداری نموده و احتکار بورزند و مساکین و بیوه زنان را محروم بنمایند تا بعد از این که بازرگانان بروند، با هر قیمتی که دلشان بخواهد به مردم بفروشند و افزود که بازرگانان وقتی با مالی وارد این شهر می‌شوند، دست از فروش عمده (به محتکران) باز دارند و به صورت خرده بفروشند و این مدت را مهمان عمر باشند.

عمر رضی الله عنه احتکار را فقط به خوراکیه‌های مردم و چارپایان منحصر نمی‌دانست، بلکه از نظر او جمع کردن هر آن چیزی که مردم با فقدان آن در مضیقه می‌افتادند، احتکار به شمار می‌رفت. چنان که مالک در کتاب «موطأ» خود روایت کرده که عمر گفته است: در بازارهای ما کسی دست به احتکار نزند و کسانی که پول اضافی دارند، جلوی روزی خدا را که به بازارهای ما سرازیر است، نگیرند و بازرگانان خارجی بدانند که آن‌ها در این شهر چه در زمستان و چه در تابستان مهمان عمر هستند. بنابراین، شتاب به خرج ندهند و مستقیماً اجناس خود را عرضه نمایند.^۲

و سعی بر آن داشت تا اجناس مورد نیاز مردم را به قیمت مناسب و ارزان در بازار فراهم نماید همان طور که گاهی به نفع تجار نیز اقداماتی به عمل می‌آورد. چنان که یک بار فردی روغن را وارد بازار کرد و ارزان‌تر از آن‌چه در بازار فروخته می‌شد، فروخت. عمر رضی الله عنه به آن شخص هشدار داد که یا به نرخ دیگران بفروشد و یا بازار را ترک نماید. این برخورد عمر بیان‌گر آن است که ایشان هم رعایت حال مصرف‌کنندگان و هم تاجران را می‌نمود.^۳

۱- موسوعة فقه عمر: قلجعی ص ۲۸.

۲- موسوعة فقه عمر، ص ۲۹.

۳- موسوعة فقه عمر، ص ۱۷۷، تاریخ المدینة المنورة ۷۴۹/۲.

– تاجران و الزامی بودن آموزشهای شرعی مربوط به تجارت

عمر فاروق تاجرانی را که احکام حلال و حرام در معاملات را نمی دانستند با شلاق تنبیه می کرد و می گفت: کسانی که معاملات ربوی را نمی دانند در بازار معامله نکنند.^۱ همچنین می گفت: کسانی که آموزشهای لازم در مورد معاملات را یاد نگرفته اند در بازارهای ما حق خرید و فروش را ندارند، چرا که این گونه افراد نادانسته گرفتار معاملات ربوی می شوند.^۲

بدین صورت، دولتی که عمر رضی الله عنه در رأس آن قرار داشت به همه ی شئون مملکت اهمیت می داد و دولتی فراگیر بود که همه چیز مستقیماً زیر نظر حاکم می چرخید تا جایی که مقررات ویژه ای برای تجارت و بازرگانی مقرر کرده بود که در پرتو آن، نظم، ثبات و استقرار در بازارها حاکم بود و هیچ گونه کلاهبرداری و احتکاری صورت نمی گرفت و به قول معروف، بازار سیاهی وجود نداشت و تجار و بازرگانان آموزشهای لازم را فرا می گرفتند، زیرا عمر رضی الله عنه دستور داده بود که کسی در بازارهای ما خرید و فروش نماید که روش شرعی معامله کردن را فرا گرفته باشد. چنان که امروز نیز برای هر حرفه و فنی متخصصینی آموزش لازم را می بینند سپس به آن حرفه و فن روی می آورند و در آن استخدام می شوند. و تا کسی مدرک لازم در یکی از حرفه ها را نداشته باشد، نمی تواند مجوز کسب و یا آموزش آن را دریافت نماید. چنان که اطاقهای بازرگانی نیز جهت نظارت و ضبط کالاهای غیر استاندارد و کنترل بازارها تأسیس شده اند.

پس عمر رضی الله عنه در واقع پیشتاز این میدان است و او در آن زمان دست به این گونه ابتکارات زد و بازار را بدون قانون و مقررات نگذاشت، بلکه هیأتی جهت نظارت بر آن گماشت، چنان که سائب بن یزید و عبدالله بن عتبّه به دستور ایشان بازار مدینه را کنترل می نمودند. چرا که قطعاً بازار و اقتصاد ستون فقرات جامعه و مسأله ی حیاتی آن است که با اصلاح آن، جامعه در رفاه و آسایش به سر خواهد برد و حاکمی که به این جنبه از

۱- نظام الحکومة الإسلامية: کتانی (۱۷/۲).

۲- منبع سابق.

جوانب جامعه اعتنا بورزد در واقع به جنبه‌ی مهمی توجه داشته و مستحق پاداش الهی می‌گردد.

علاوه بر این، تصرفات شایسته، به جا، علمی و دقیق عمر، حکایت از آن دارد که اسلام دین پاسخ‌گویی به هر زمان و مکان است و ملت‌های عقب‌مانده با تمسک به دستورات آن می‌توانند به قله‌های ترقی و پیشرفت دست یازند و ملت‌های پیشرفته می‌توانند، پیشرفت خود را ثبات بخشند. پس اسلام مانع رشد و پیشرفت ملت‌ها نمی‌شود، بلکه آن‌ها را از خواب غفلت بیدار می‌نماید.^۱

- عمر رضی الله عنه و تشویق نمودن مردم جهت کسب و کار

عمر رضی الله عنه همواره مردم را جهت کسب و کار و تلاش برای روزی حلال تشویق می‌نمود. چنان که محمد بن سیرین به نقل از پدرش می‌گوید: روزی عمر بن خطاب مرا در حالی دید که لباس‌هایی در دست من بود. گفت: این‌ها چیست؟ گفتم: در بازار مشغول داد و ستد هستم. آن‌گاه خطاب به اطرافیان خود گفت: ای گروه قریش! مواظب باشید در تجارت این‌ها از شما پیشی نگیرند، چرا که تجارت یک سوم امارت است.^۲

همچنین حسن می‌گوید: عمر رضی الله عنه گفت: هر کس در کاری سه بار دست به تجارت زد و ضرر کرد، آن‌را ترک نماید و به کار دیگری روی آورد.^۳

همچنین می‌گفت: کار و حرفه را بیاموزید که به آن نیاز پیدا می‌کنید. و می‌گفت: اگر معامله و خرید و فروش نکنید باری بر شانه‌ی دیگران می‌شوید. و نیز می‌گفت: شغل مذلت‌آمیز بهتر از سؤال کردن و تکدی‌گری است. و به اطرافیانش می‌گفت: هرگاه شتری خریداری کردید، شتر چاق و فربه‌ی خریداری کنید تا اگر منفعت دیگری از آن عاید شما نشد، بتوانید آن‌را بفروشید.

همچنین می‌گفت: ای گروه فقرا! همت گیرید و به تجارت روی آورید و سر بار دیگران نشوید.^۱ و همواره می‌گفت: این طور نباشد که بی‌کار بنشینید و بگویید: بار الها!

۱- شهید الخراب ص ۲۱۰

۲- نظام الحکومة النبوة (۲۰/۲).

۳- همان.

مرا روزی ده، در حالی که می‌دانید خدا از آسمان طلا و نقره فرو نمی‌ریزد، بلکه سنت خدا این است که برخی از مردم را بوسیله‌ی برخی دیگر روزی می‌دهد. سپس این آیه را تلاوت کرد:

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ [الجمعة: ۱۰]

«آنگاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید.»
و هرگاه از جوانی خوشش می‌آمد، از شغلش می‌پرسید، اگر می‌دانست که اهل هیچ شغل و کاری نیست می‌گفت: چنین فردی نزد من ارزشی ندارد.^۱
همچنین می‌گفت: بعد از جهاد در راه خدا دوست دارم مرگم در حالی برسد که سوار بر مرکب خود در راه کسب روزی باشم، آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد:

﴿ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ﴾ [الزمل: ۲۰]

«و گروهی دیگر برای جستجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند».^۲

– عدم حضور تاجر سرشناس مسلمان در بازار

و آن چنان به این مسأله اهمیت می‌داد که یک بار وارد بازار شد و متوجه گردید که تاجران سرشناس مسلمان بازار را ترک کرده و نبطی‌ها آن‌را به دست گرفته‌اند. عمر رضی الله عنه با دیدن این وضعیت نگران شد و این مسأله را با مسلمانان در میان گذاشت. آن‌ها گفتند: خداوند بوسیله‌ی فتوحات، ما را از داد و ستد در بازارها بی‌نیاز ساخته است. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که اگر این روال ادامه یابد، به زودی مردان و زنان شما به مردان و

۱- فرائد الکلام ص ۱۲۹؛ تنبيه الغافلين، سمرقندی ص ۲۱۱.

۲- نظام الحكومة الإسلامية ۲۰/۲.

۳- منبع سابق.

زنان آن‌ها نیاز پیدا می‌کنند.^۱ بدین صورت، عمر رضی الله عنه از عدم حضور تجار سرشناس مسلمان در بازارها ابراز نگرانی می‌کرد.^۲

۴- گشت‌زنی در شب

بدون تردید، گشت‌زنی در شب جهت کنترل امنیت شهر جزو زیربنای اولیه‌ی تأسیس پلیس به شمار می‌رود. چنان که بعضی از مورخین نوشته‌اند که ابن مسعود در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه مسئول گشت‌های شبانه بود. اما در زمان عمر رضی الله عنه خود ایشان این مسئولیت را به عهده گرفت و گاهی غلام آزاد شده‌ی خود، اسلم و گاهی عبدالرحمان بن عوف را با خود می‌برد. و این نخستین گام‌های تأسیس پلیس جهت کنترل امنیت شهر به حساب می‌رود. چرا که تا آن زمان احوال مؤمنان بگونه‌ای بود که روزها نیاز به پلیس احساس نمی‌شد و فقط شب‌ها باید افرادی مواظب امنیت عمومی بودند. اما پس از آن که دامنه‌ی فساد و ناامنی گسترده‌تر شد و روزها نیز احساس خطر به وجود آمد، به تدریج گشت‌های روزانه‌ای جهت حفظ و کنترل امنیت شهر پدید آمد و نهایتاً منجر به تأسیس اداره‌ی پلیس گردید.^۳

آری، عمر فاروق شخصا نگهبانی از مسلمانان را به عهده گرفت و این امر او را کمک کرد تا بر جامعه‌ی اسلامی اشراف بیشتری داشته باشد. بنابراین، او شب هنگام در شهر رسول خدا و در پایتخت اسلام به گشت‌زنی می‌پرداخت و از نزدیک شاهد جریان‌ها بود و مواظب بود که مأمورین چه مواردی را به او منعکس می‌کنند و چه مواردی را منعکس نمی‌کنند. و چه نیازهایی وجود دارد که باید برآورده شوند و چه قوانینی باید تصویب و یا لغو گردند و اکنون به مواردی از عملکرد ایشان در این باره اشاره می‌کنیم:^۴

۱- نظام الحکومة الإسلامية، (۱۸/۲).

۲- الدولة الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين ص ۱۶۱.

۳- عبقرية الإسلام فی أصول الحکم ص ۳۲۲.

۴- فن الحکم ص ۲۶۴.

– هر نوزاد مسلمانی از بیت المال حقوق دریافت می کند

اسلم (غلام آزاده شده عمر) می گوید: گروهی از تاجران مسلمان به مدینه آمدند و شب را در مصلی اردو زدند. عمر به عبدالرحمان بن عوف گفت: برویم و امشب از آن‌ها مراقبت کنیم. آن‌ها شب را در نگهبانی و نماز خواندن گذراندند. در اثنای شب، عمر رضی الله عنه صدای گریه کودکی را شنید، نزدیک رفت و به مادرش گفت: از خدا بترس و مواظب بچه‌ات باش. سپس به جای خود برگشت. و در پایان شب، دوباره صدای گریه کودک به گوشش رسید، این بار نزد مادر کودک رفت و گفت: عجب مادر نامهربانی هستی! چرا بچه‌ات این همه گریه می کند؟ زن گفت: ای بنده‌ی خدا! من به او شیر نمی دهم، چرا که عمر به کودکانی که شیر مادر نمی خورند سهمیه می دهد. عمر پرسید: بچه‌ات چند سال دارد؟ زن گفت: چند ماهی بیشتر ندارد. عمر گفت: وای برتو! در گرفتن او از شیر عجله مکن. صبح فردا در نماز فجر، به قدری گریست که کسی متوجه قرائتش نشد. سپس گفت: عمر بیچاره شد و معلوم نیست چقدر از کودکان مسلمان را تاکنون کشته است. سپس اعلام کرد که کودکان خود را قبل از دو سال از شیر نگیرید. و ما برای هر نوزاد مسلمان سهمیه‌ای تعیین خواهیم کرد. و این را به سرتاسر مملکت اسلامی نوشت.^۱

چه اتفاق زیبا و چه عدالت شگفت‌انگیزی که در اثر آن هر نوزاد مسلمانی حقوقی از بیت المال دریافت می کرد. چرا که بیت المال به همه‌ی مسلمانان تعلق داشت و مسئول آن نیز خلیفه‌ی عادل و امانتداری بود که حق هیچ صاحب حقی را ضایع نمی کرد.

– تعیین مدت دوری سربازان مسلمان از خانواده‌هایشان

شبی عمر رضی الله عنه در حال گشت زنی صدای زنی را شنید که چنین می سرود:

تطاول هذا الليل تسري كواكبه	وَأَرْقَنِي أَنْ لَا ضَجِيعَ أَلَا عِبْه
أَلَا عِبْه طَوْرًا وَطَوْرًا كَأَنَّمَا	بَدَا قَمْرًا فِي ظِلْمَةِ اللَّيْلِ حَاجِبْه
يَسْرِبْه مِنْ كَان يَلْهُو بِقَرْبْه	لَطِيفَ الْحَشَا لَا تَجْتَوِيْه أَقَارِبْه
فَوَاللَّهِ لَوْ لَا اللَّهُ لَا شَيْءَ غَيْرْه	لَحَرَكَ مِنْ هَذَا السَّرِيرِ جَوَانِبْه

ولکننی أخصی رقیباً موكلاً^۱ بأنفسنا لا یفتر الدھر كاتبه^۲

عمر رضی الله عنه در دل گفت: خدا بر تو رحم نماید. سپس برای او لباس و مخارج فرستاد و در نامه‌ای به شوهرش نوشت که به مدینه باز گردد.^۳

و در روایتی آمده است که فوراً نزد دخترش، حفصه رفت و از او پرسید: زن تا چه زمانی می‌تواند دوری شوهرش را تحمل نماید؟ حفصه گفت: بیشتر از چهار ماه قابل تحمل نیست. آن‌گاه عمر رضی الله عنه به فرماندهان خود در نواحی مختلف نوشت که سربازان متأهل را بیش از چهارماه نگه ندارید. و هیچ کس با این قانون عمر رضی الله عنه مخالفت نکرد.^۴

و برای کسانی که بیش از چهارماه می‌ماندند نیز قانونی بدین شرح تصویب کرد که هر چه زودتر نزد خانواده‌های خود برگردند و یا نفقه کافی برای آن‌ها بفرستند و یا آن‌ها را طلاق بدهند و در صورت طلاق، نفقه‌ی مدتی را که حضور نداشته‌اند نیز از آن‌ها می‌گرفت.^۵

– حفظ آبروی مجاهدین

عمر رضی الله عنه شبی در اثناء گشت‌زنی، صدای زنی را شنید که در اشعارش از شراب و از مردی به نام نصر بن حجاج یاد می‌کرد. شوهر این زن برای جهاد رفته بود. عمر رضی الله عنه فردای روز بعد سراغ نصر بن حجاج را گرفت و او را مرد جوان و خوش قیافه‌ای یافت. عمر رضی الله عنه به آن جوان دستور داد تا موهای سرش را بتراشد و عمامه بر سر ببندد، ولی با این کار، او زیباتر شد. ناچار عمر رضی الله عنه او را به شهر نظامی بصره فرستاد.^۶

این برخورد عمر رضی الله عنه با نصر بن حجاج بیانگر حکمت و بصیرتی است که عمر رضی الله عنه از آن برخوردار بود. زیرا گذاشتن جوان خوش‌قیافه و بی‌کار در شهری که اکثر مردان آن در بیرون شهر و در جهاد به سر می‌برند، خطر آفرین به نظر می‌رسید، بنابراین عمر

۱- محض الصواب (۱/۳۸۸).

۲- مناقب أمير المؤمنين (ابن جوزی).

۳- مناقب أمير المؤمنين ص ۸۹، أولیات الفاروق، ص ۲۸۹.

۴- أولیات الفاروق، ص ۲۸۹.

۵- مناقب أمير المؤمنين (ابن جوزی) ص ۹۱.

چاره‌ای اندیشید تا ضمن حفاظت از آبرو و حیثیت مجاهدین راه خدا، مرد جوان نیز در شهر نظامی بصره سرگرم آموزش‌های جنگی و نظامی‌شده و به درد اسلام و مسلمانان بخورد.

آن زن نیز وقتی متوجه شد که عمر رضی الله عنه صدای او را شنیده و نصر بن حجاج را تبعید نموده است، اشعاری سرود و نزد عمر رضی الله عنه فرستاد و وانمود کرد که هدفش از شراب‌نوشی، نوشیدن شراب اصلی نبوده، بلکه این یک تمثیل بوده است. و پس از مدتی آن مرد نیز از بصره نامه‌ای به امیرالمومنین فرستاد و در آن اشعاری نوشت که حاکی از براءت او بودند و از عمر رضی الله عنه خواسته بود که به وی اجازه بازگشت به مدینه بدهد. اما عمر اجازه نداد و گفت: تا وقتی من خلیفه هستم به او اجازه بازگشت نمی‌دهم. چنان که نصر بن حجاج تا آخر خلافت عمر رضی الله عنه در بصره ماند و بعد از وفات ایشان به مدینه بازگشت.^۱

همچنین باری عمر رضی الله عنه در گشت‌های شبانه، صدای چند زن را شنید که از زیبایی مردی سخن می‌گفتند. اسم آن مرد ابوذؤیب بود. فردای آن روز عمر رضی الله عنه سراغ آن مرد را گرفت و متوجه شد که او واقعا جوان زیبایی است. عمر رضی الله عنه فرمود: تو واقعا برای آنها ذئب (گرگ) هستی. و به او نیز دستور داد تا مدینه را ترک نماید. مرد جوان که از طایفه بنی سلیم و خویشاوندان نصر بن حجاج بود گفت: به من اجازه بده تا به پسر عمویم (نصر بن حجاج) ملحق شوم. عمر رضی الله عنه پذیرفت و او را نیز به بصره فرستاد.^۲

این نوع عملکرد عمر رضی الله عنه چیزی بود که با واقع امر و شخصیت قوی، حساس و فراگیر عمر بن خطاب سازگاری داشت، چرا که بیشتر دوران خلافت عمر رضی الله عنه در سازماندهی نظامی و اعزام نیروها برای جهاد در راه خدا سپری شد. بنابراین طبیعی است که عمر رضی الله عنه در چنین دورانی به جوانان زیبایی همچون نصر بن حجاج و پسر عمویش اجازه نخواهد داد که در سایه‌ی خنک خانه‌های مدینه بنشینند و با زنان مجالست نمایند و شعر بسرایند.^۳

۱- مناقب امیر المؤمنین، ص ۹۲.

۲- الشیخان به روایت بلاذری، ص ۲۱۱، ۲۱۲.

۳- أولیات الفاروق ص ۸۳.

– آیا روز قیامت بار مردم را به دوشت خواهی گذاشت

اسلم (غلام آزاد شده عمر) می‌گوید: شبی همراه عمر از شهر بیرون شدم. وقتی به منطقه صرار (واقع در سه مایلی مدینه) رسیدیم، متوجه آتشی شدیم. عمر رضی الله عنه گفت: شاید مسافرانی هستند که به خاطر تاریکی شب و سردی آتش افروخته‌اند. سپس به سوی آن‌ها راه افتادیم وقتی به آن‌ها نزدیک شدیم، دیدیم زنی در آن جا نشسته و کودکش گریه می‌کنند و روی آتش دیگری گذاشته است. عمر سلام کرد و گفت: اجازه می‌دهید نزدیکتر بیاییم. زن گفت: اگر نیت خیر دارید بیایید و اگر نه برگردید. آن‌گاه نزدیک رفتیم و عمر پرسید که اینجا چه خبر است؟ زن گفت: شب فرا رسید و بچه‌هایم گرسنه‌اند. عمر رضی الله عنه گفت: داخل دیگ چه دارید؟ زن گفت: در آن آب گذاشته‌ام تا فرزندانم را ساکت کنم و افزود که خدا حق ما را از عمر باز ستاند. عمر گفت: خدا بر تو رحم نماید، ایشان از کجا بدانند که تو گرسنه‌ای؟ زن گفت: او ولی امر ما است، نباید از احوال ما بی‌خبر باشد. راوی می‌گوید: عمر رضی الله عنه رو به من کرد و گفت: برگردیم. و با شتاب خود را به انبار آرد رسانید و مقداری آرد و روغن برداشت و به من گفت: آن‌ها را بر پشتم بگذار. گفتم: شما آن‌ها را بر پشت من بگذارید. گفت: وای بر تو آیا روز قیامت هم بار مرا حمل خواهی کرد. آن‌گاه من آن‌ها را بر پشتش گذاشتم و به راه افتادیم. وقتی آن‌جا رسیدیم به همکاری آن زن آردها را خیس کرد و چانه درست نمود و آتش را برافروخت. به یاد می‌آورم که وقتی در آتش می‌دمید، دود از خلال محاسنش بیرون می‌شد. وقتی نان‌ها آماده شد، آن‌ها را بین کودکان تقسیم نمود و برخاست و به راه افتاد. زن از او تشکر کرد و گفت: تو شایسته‌ی خلافت بودی نه عمر. وقتی اندکی از آن‌ها فاصله گرفتیم، در گوشه‌ای نشست و به تماشای آن‌ها پرداخت. آن‌گاه برخاست و به راه خود ادامه داد. گفتم: چرا اینجا منتظر ماندی؟ گفت: قبلا آن‌ها را در حال بیداری و گریه دیدم اکنون دوست داشتم آن‌ها را با شکم سیر و در حال استراحت بینم.^۱

حافظ ابراهیم این ماجرا را در قالب شعر این گونه به تصویر کشیده است:

ومن رآه أمام القدر منبطحاً والنار تأخذ منه وهو يذكيها
وقد تخلل في أثناء لحيته منها الدخان وفوه غاب في فيها
ورأى هناك أميرالمومنين على حال تروع لعمرالله رايبها
يستقبل النار خوف النار في غده والعين من خشية سالت مآقيها^۱

– داستان بادیه‌نشینی که زنش در حال زایمان بود

همچنین عمر رضی الله عنه شبی در حال گشت‌زنی در محله‌های مدینه نگاهش به خیمه‌ای افتاد که روز قبل آن‌را در آن‌جا ندیده بود. نزدیک رفت و دید، مردی بیرون خیمه نشسته و از داخل خیمه صدای ناله و فریاد زنی به گوش می‌رسد. عمر سلام کرد و مشخصات آن مرد را جویا شد. گفت: اهل بادیه هستم، به اینجا آمده‌ام تا از امیرالمومنین چیزی دریافت کنم. عمر رضی الله عنه گفت: این چه صدایی است که از داخل خیمه به گوش می‌رسد؟ مرد گفت: صدای زنی است که در حال زایمان است. پرسید: آیا او تنها است؟ گفت: بلی تنها است. آن‌گاه عمر رضی الله عنه فوراً به منزل برگشت و به همسرش، ام کلثوم دختر علی گفت: آیا حاضری در کار خیری که خدا فراهم نموده است، شرکت نمایی؟ ام کلثوم گفت: چه کار خیری؟ عمر رضی الله عنه گفت: زنی از اهل بادیه بدون داشتن دایه در حال زایمان است. ام کلثوم گفت: با رضایت شما حاضر به کمک هستم. آن‌گاه به او گفت: هر چه لازم است با خود بردار و خودش مقداری روغن و حبوبات در دیگی قرار داد و به راه افتاد. وقتی آن‌جا رسیدند به همسرش گفت: برو داخل خیمه و خودش بیرون خیمه در کنار آن مرد نشست و به او دستور داد تا آتش را روشن نماید. و بعد از این که آتش روشن شد، دیگ را روی آن گذاشت. پس از لحظاتی نوزاد به دنیا آمد. ام کلثوم گفت: ای امیرالمومنین، رفیقت را به پسر بچه‌ای که خدا به او داده است، مژده بده.

وقتی آن مرد کلمه‌ی امیرالمومنین را شنید، ترسید و خود را عقب کشید. عمر رضی الله عنه به او گفت: ترس و سرجایت بنشین و دیگ را از روی آتش برداشت و به همسرش داد و گفت: به آن زن غذا بده. وقتی آن زن سیر شد، باقیمانده‌ی غذا را به مرد داد و گفت: وای

بر تو! غذا بخور که تمام شب را گرسنه و بیدار بوده‌ای. آن گاه به همسرش گفت: بیا برویم و به آن مرد گفت: فردا نزد ما بیا تا به تو چیزی بدهیم. روز بعد وقتی آن مرد به محضر امیرالمومنین رسید به او عطایایی داد و برای نوزادش حقوقی تعیین کرد.^۱

– داستان مادری که به دخترش می‌گوید در شیر، آب اضافه کن

اسلم می‌گوید: شبی همراه امیرالمومنین در کوچه پس کوچه‌های شهر مدینه مشغول گشت و گذار بودیم که زمزمه‌ای شنیدیم. نزدیک رفتیم، متوجه شدیم که مادری به دخترش می‌گوید: در شیر، آب اضافه کن. دختر گفت: مگر نشیده‌ای که امیرالمومنین از این کار بازداشته است؟ مادر گفت: امیرالمومنین اینجا نیست تا ببیند که ما چه کار می‌کنیم. دختر گفت: به خدا سوگند! من دوست ندارم که در حضور ایشان از وی حرف شنوی داشته باشم و در غیابش با او مخالفت کنم. عمر رضی الله عنه که گفتگوی آن دو را می‌شنید به اسلم گفت: این خانه را نشانی کن. صبح روز بعد به اسلم گفت: برو و در مورد آن‌ها تحقیق کن. اسلم پس از تحقیق برگشت و گفت: او زن بیوه‌ای است که فقط همین دختر را دارد و سرپرست دیگری ندارند. آن گاه عمر رضی الله عنه، پسران خود را خواست و به آن‌ها گفت: کدام یک از شما تمایل به ازدواج دارید و افزود که اگر من توانایی ازدواج داشتم کسی دیگری را در ازدواج با چنین دختری شایسته‌ای بر خود ترجیح نمی‌دادم. عبدالله و عبدالرحمان گفتند: ما زن داریم. عاصم که هنوز ازدواج نکرده بود، گفت: پدرم! او را به ازدواج من در بیاور. خلاصه این که عمر رضی الله عنه آن دختر را به ازدواج پسرش در آورد و عاصم از وی صاحب دختری شد که بعدها از دختر آن دختر، عمر بن عبدالعزیز به دنیا آمد.^۲

و برخی گفته‌اند: دختر عاصم، عمر بن عبدالعزیز را به دنیا آورد.^۳

آری، عمر فاروق بدین صورت مواظب رعیت خود بود و شب‌ها به جستجوی احوال آنان می‌پرداخت و این مسأله فقط به پایتخت اسلام یعنی مدینه‌ی منوره اختصاص

۱- البدایة والنہایة (۷/۱۴۰).

۲- مناقب أمير المؤمنين (ابن جوزی) ص ۸۹.

۳- محض الصواب (۱/۳۹۱).

نداشت، بلکه همه شهرهای اسلامی را در بر می گرفت چنان که در صفحات آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

۵- رأفت و مهربانی در حق چهارپایان

رأفت و مهربانی عمر فاروق رضی الله عنه نسبت به حیوانات از ایمان عمیق ایشان سرچشمه می گرفت که در وجود انسان رحمت، رأفت و احسان را می آفریند. قلب ایشان با ذکر خدا رثوف شده بود، بنابراین نسبت به خلق خدا مهربان بود، و در روشنی آموزه های اسلام دریافته بود که خدمت به هر موجود زنده ای باعث اجر و پاداش است و شرعا جایز نیست که از هیچ حیوانی اضافه بر تحمل و توانش کار گرفت و به آن بی رحمی کرد.^۱ تا جایی که ایشان می گفت: اگر حیوانی در عراق بر اثر خرابی راه بمیرد، عمر روز قیامت مسئول مرگ آن خواهد بود. و اکنون به مواردی از رفتار او در این مورد که در صفحات زرین تاریخ به یادگار مانده است اشاره می کنیم:

- بار اضافی روی شتر

مسیب بن دارم می گوید: عمر بن خطاب را دیدم، مردی را به خاطر این تنبیه می کرد که روی شترش بار اضافی گذاشته بود.^۲

- نمی دانید که حیوانات نیز بر شما حقوقی دارند؟

احنف بن قیس می گوید: ما در حالی که به فتح بزرگی دست یافته بودیم نزد عمر رضی الله عنه آمدیم. ایشان از ما پرسید: کجا فرود آمده اید؟ گفتیم: در فلان مکان. او با من تا آنجا آمد و چون نگاهش به چارپایان افتاد، گفت: در مورد این حیوانات از خدا نمی ترسید؟ مگر نمی دانید که آنها نیز بر شما حقوقی دارند، چرا آنها را آزاد نگذاشته اید. تا از چراگاه های زمین، استفاده کنند.^۳

۱- شهید الخراب ص ۲۲۶.

۲- محض الصواب، ۲/ ۴۶۹.

۳- نظام الحكم فی الشريعة والتاریخ ۲/ ۶۰۵.

– مداوای شتران بیت المال

احنف بن قیس با هیتی از مردم عراق در یکی از روزهای گرم، نزد عمر رضی الله عنه رسید. او در حال روغن مالی شتران بیت المال بود. وقتی نگاهش به احنف افتاد گفت: ای احنف! لباسهایت را در بیاور و امیرالمومنین را کمک کن. چرا که این‌ها از آن ایتام، بیوه‌ها و مساکین هستند. فردی گفت: ای امیرالمومنین! خدا شما را پیامرزد چرا به برده‌ای از بردگان دستور ندادید این کار را بکنند؟ عمر رضی الله عنه گفت: چه کسی از من و احنف برده‌تر است؟ و افزود که ولی امر مسلمین باید در مقابل رعیت خود همانند برده در مقابل آقای خود، انجام وظیفه نماید.^۱

– حیوانی به خاطر اشتهای عمر تاخته شده

همچنین روزی عمر رضی الله عنه اشتهای خوردن ماهی تازه نمود. غلامش، یرفا سوار بر مرکب خویش، قصد نزدیکترین بندر را جهت فراهم نمودن ماهی کرد. و سرانجام پس از دو شبانه روز (رفت و برگشت) ماهی مورد نظر را تهیه کرد و به مدینه آورد. و مشغول شستشو و عرق‌گیری مرکب خود شد. وقتی چشم عمر رضی الله عنه به آن افتاد، گفت: حیوانی به خاطر اشتهای عمر تاخته شده و به زحمت انداخته شده است. به خدا سوگند که عمر، لب به این غذا نخواهد زد.^۲

– می‌ترسم که فردای قیامت در مورد تو از من بازخواست به عمل آید

همچنین باری چشمش به شتری افتاد که خسته و رنجور به نظر می‌رسید، عمر نزدیک رفت و دست بر کوهان او کشید و گفت: می‌ترسم که فردای قیامت در مورد تو از من بازخواست به عمل آید.^۳

اینها پاره‌ای از عملکرد عمر رضی الله عنه است که بیانگر میزان رأفت و رحمت او نسبت به حیوانات می‌باشد، و ای کاش جوانان مسلمان همت به خرج داده، تاریخ و سرگذشت این رادمرد اسلام را می‌خواندند و اسلام را به خوبی مطالعه می‌کردند تا متوجه می‌شدند که

۱- أخبار عمر، ص ۳۴۳.

۲- الریاض النضره، ص ۴۰۸.

۳- الطبقات (۳/۲۱۵).

هیچ قانون منصفانه و بشر دوستانه‌ای نیست که برای جامعه مفید باشد مگر این که در اسلام دارای ریشه و سابقه است.

بنابراین، نباید مبهوت سازمان‌ها و مؤسسات مختلف غربی بشویم که تحت عناوینی از قبیل حمایت از حیوانات اهلی و وحشی و یا پرندگان و غیره گوش جهانیان را کر نموده‌اند. و باید جوانان مسلمان بدانند که ما مسلمان‌ها در این مورد و هر مورد انسانی دیگری اساتید آن‌ها هستیم.^۱

آری، ناظر دانستن خدا در همه حال، راز هدایت و اوج نیکی و مغز عبادت است. و از این رهگذر بود که عمر از دیدن شتر خسته و رنجور، می‌ترسید که فردای قیامت در مورد او بازخواست شود. این است حقیقت اسلام و خوف و خشیتی که قلب را فرا می‌گیرد. و هیچ حاکمی بدون این ترس و خشیت راه نجات را نخواهد پیمود، چرا که خداوند او را بر بندگان خود حاکم قرار داده است.^۲

۶- زمین لرزه در زمان عمر فاروق

در زمان عمر بن خطاب، زمین لرزه‌ای رخ داد. عمر رضی الله عنه به مردم گفت: این زمین لرزه به خاطر معصیت‌هایی است که شما مرتکب می‌شوید، رخ می‌دهد. به خدا سوگند که اگر یکبار دیگر رخ دهد شما را از این شهر اخراج خواهم نمود و مردم را به کنترل اعمال‌شان و توبه وادار نمود.^۳

۱- شهید المخراب، ص ۲۲۸.

۲- همان: ۲۲۹.

۳- فرائد الکلام: ص ۱۴۰ به نقل از: داء و دواء (ابن قیم) ص ۵۳.

مبحث چهارم

اهمیت دادن به علم، علما و داعیان

نخست: اهمیت دادن فاروق رضی الله عنه به علم و دانش

بدون تردید علم و دانش از پایه‌های مهم قدرت‌یابی یک ملت به ویژه ملت اسلامی به شمار می‌آید. و معمولاً محال است که خداوند ملتی را که از قافله‌ی علم و تمدن فاصله گرفته است، بر دنیا حاکم گرداند و بر کسانی که با آیات قرآن سر و کار دارند پوشیده نیست که قرآن مملو از آیاتی است که منزلت علم و علما را بیان داشته و به طلب و تحصیل آن تشویق نموده است. تا جایی که نخستین آیه‌ی قرآن به علم و خواندن فرا می‌خواند و می‌گوید:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱]

«ای محمد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آنرا بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همه جهان را) آفریده است.»

و در جایی دیگر خداوند، علم را در مقابل کفر ذکر می‌نماید، چرا که کفر، جهل و ضلالت است:

﴿أَمَنْ هُوَ قَنْتَءَانًا أَلِيلَ سَاجِدًا وَفَإِذَا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ۹]

«آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم، بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و (خویشتر را) از (عذاب) آخرت به دور می‌دارد، و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند، برابر و یکسانند؟! (هرگز). تنها خردمندان (فرق اینان را با آنان تشخیص می‌دهند، و از آن) پند و اندرز می‌گیرند.»

و تنها ثروتی که خداوند دستور داده تا افزایش آنرا از او بخواهیم علم و دانش است، چنان که می‌فرماید:

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴]

«بگو: پروردگارا! (در پرتو قرآن) بر دانشم بیفز (و از قرآن و ابعاد مختلف آن آگاه‌ترم فرما)».

و صحابه رسول خدا دانستند که علم و دانش و فهم دین از جمله اسباب جلب حمایت الهی است. بنابراین، شیفته‌ی فراگیری دانش و فهم کتاب خدا و سنت پیامبر بودند و همچنین یقین داشتند که علم بدون عمل بی‌ثمر خواهد بود و فاقد ارزش و برکت می‌باشد. آن‌ها این دعای پیامبر خدا را به خاطر داشتند که فرمود:

(اللهم إني أعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها)^۱.

«بار الها! از دانشی که سودی نداشته باشد و از قلبی که از تو نترسد و از وجودی که قانع نشود و از دعایی که پذیرفته نشود به تو پناه می‌برم».

مسلمانان در این که عمر فاروق عالمی بزرگوار و فقیهی از فقه‌های اسلام بوده است، اتفاق نظر دارند. ایشان به فهم وسیع و قدرت تحلیل و استنباط و استخراج احکام معروف است. و همین امر به موفقیت وی در عرصه‌های مختلف کمک زیادی کرد و او را شایسته آن جایگاه ویژه نمود. آری عمر رضی الله عنه بعد از این که خلیفه مسلمانان شد، فقیه آنان نیز بود و با اجتهادات خود پایه‌های عدالت را در جامعه تثبیت نمود. او جزو پیشگامان فقه‌های صحابه بود که علمای سلف به علم، درایت و شناخت دقیق وی از احکام شرعی، اعتراف داشته‌اند.

گفتنی است که عمر فاروق رضی الله عنه در پذیرفتن احادیث احتیاط می‌کرد و به علم صحابه اعتماد می‌نمود و در مسایلی که خود شخصا از رسول خدا نشنیده بود، از آنان می‌پرسید. و از او سخنان زیادی پیرامون تحصیل علم نقل شده است و همواره رعیت خود را به فراگیری علم و دانش تشویق می‌نمود و مدینه‌ی منوره را مرکز فقه و فتوا ساخت و به دانشگاهی تبدیل نمود که فرماندهان و قضات در آن پرورش می‌یافتند. و مجموعه‌ای از بهترین اصحاب رسول خدا را برای رهبری موسسه‌های علمی همگام با گسترش فتوحات آماده می‌کرد. آن‌ها مردم مناطق فتح شده را بر اساس تعالیم کتاب خدا و سنت پیامبر، تربیت کرده و آموزش می‌دادند و بدین صورت خشت اول مدارس علمی مانند مدرسه‌ی بصره، کوفه، شام، مکه و مدینه که بعدها بنا گردید، گذاشته شد.

۱- احتیاط عمر رضی الله عنه در اخذ حدیث و مذاکرات علمی وی

- احتیاط در اخذ حدیث

باری ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌خواست با عمر رضی الله عنه ملاقات نماید. او برای این منظور به درب منزل خلیفه آمد و اجازه‌ی ورود خواست. اما چون عمر رضی الله عنه مشغول کاری بود، کسی به ابوموسی پاسخ نداد و او برگشت. پس از لحظاتی عمر رضی الله عنه گفت: مگر صدای عبدالله بن قیس نبود؟ بگوئید: وارد شود. گفتند: او برگشته است. عمر گفت: دنبال او بروید و بگوئید: بیاید. وقتی ابوموسی آمد گفت: در زمان رسول خدا به ما چنین آموخته بودند (که اگر به شما اجازه داده نشد، برگردید) عمر رضی الله عنه گفت: آیا گواهی بر آن چه می‌گویی داری؟ ابوموسی نزد انصار رفت و از آنان در مورد این حدیث پرسید. انصار گفتند: حتی کوچکترین ما گواه این امر است. آن‌گاه ابوسعید برخاست و با او نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: به ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آموخته بودند. عمر رضی الله عنه با تعجب گفت: چنین دستوری از رسول خدا برای ما تاکنون پنهان مانده است؟! و افزود که تجارت و معامله در بازارها مرا به خود مشغول ساخته بود^۱.

و در روایتی به نقل از ابوسعید خدری آمده است که می‌گوید: من در یکی از مجالس انصار نشسته بودم که ابوموسی در حالی که پریشان بود وارد شد و گفت: من بر درب خانه‌ی عمر رفتم و سه مرتبه اجازه‌ی ورود خواستم، به من پاسخی داده نشد، آن‌گاه برگشتم. سپس عمر مرا طلبید و گفت: چرا برگشتی؟ گفتم: رسول خدا فرموده است: (إذا استأذن أحدكم ثلاثاً فلم يؤذن له، فليرجع).

«هرگاه کسی سه بار اجازه‌ی ورود خواست و به او اجازه داده نشد، برگردد».

ایشان در مورد این حدیث از من گواه خواسته است، آیا کسی از شما این حدیث را شنیده است؟ ابی بن کعب گفت: به خدا سوگند! که کسی جز خوردسال‌ترین ما با تو برای گواهی نخواهد آمد. ابوسعید می‌گوید: من که کوچکترین آن‌ها بودم برخاستم و نزد عمر رضی الله عنه رفتم و به نفع ابوموسی گواهی دادم^۲.

۱- مسلم ش ۲۱۵۳.

۲- صحیح مسلم.

– مذاکرات علمی عمر رضی الله عنه و سؤال کردن در مورد چیزهایی که نمی دانست

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: نزد عمر زنی را آوردند که خال کوبی می کرد. عمر رضی الله عنه خطاب به صحابه گفت: شما را به خدا! آیا در این مورد چیزی از رسول خدا شنیده اید؟ ابوهریره می گوید: من برخاستم و گفتم: آری رسول خدا فرمود:

(لا تشمن ولا تستوشمن)^۱.

«نه برای کسی خال بکوبید و نه هم از کسی بخواهید که برای شما خال کوبی کند». همچنین باری از عمر رضی الله عنه پرسیدند: اگر کسی در حال سفر جنب شد و آبی برای غسل کردن نیافت، چه کار باید کرد؟ گفت: نماز نخواند تا این که آب بیابد. عمار که حاضر بود گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا به یاد نمی آوری که من و شما با شتران بودیم و در آن جا جنب شدیم، من در خاک غلطیدم و نماز خواندم اما تو نماز نخواندی؟ سپس نزد رسول خدا رفتیم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردیم. فرمود: کافی بود که شما این کار را می کردید: دستهایتان را به زمین زده و چهره و دو کف دستان خود را مسح نمایید. عمر رضی الله عنه گفت: ای عمار! از خدا بترس. عمار گفت: اگر تو می گویی این حدیث را بیان نکنم، نمی کنم. عمر رضی الله عنه گفت: بیان کن و مسئولیت آن به گردن خودت باشد^۲. آری، این حدیث را عمر رضی الله عنه فراموش کرده بود حتی بعد از یادآوری عمار باز هم آن را به یاد نیاورد، ولی عمار را از بیان آن باز نداشت، بلکه به او اجازه داد تا آن را بیان کند.

– عمر رضی الله عنه و تشویق برای تحصیل علم و دانش

عمر رضی الله عنه فرمود: گاهی مرد در حالی از منزل بیرون می شود که به اندازه ی سلسله کوه های تهامه زیر بار گناهان است. آن گاه به دانشی بر می خورد و از خدا می ترسد و توبه و استغفار می نماید و در حالی بر می گردد که هیچ گناه بر او باقی نمانده است. بنابراین از مجلس علما فاصله نگیرید^۳.

۱- بخاری ش ۵۹۴۶.

۲- نسایی ش ۳۱۷.

۳- مفتاح دار السعادة (۱۲۲/۱) فرائد الکلام (ص ۱۳۵).

همچنین فرمود: هیچ گاه انسان دانشمند نمی‌شود مگر این که به بالاتر از خود حسد نوزد و به پایین‌تر از خود در علم بسنده نکند، و در مقابل علم خود از کسی مزدی دریافت نکند.

و نیز از گفته‌های ایشان است که: علم را فرا گیرید قبل از این که سردار شوید.^۱
یعنی قبل از این که به ریاست و مقامی برسید علم را فرا گیرید چرا که بعداً فرصت فرا گرفتن علم به دست نمی‌آید.

و فرمود: اگر علم به تو نفعی نرساند برایت ضرری نخواهد داشت.^۲
و در جایی گفته است: مرگ هزار عابد آسان‌تر از مرگ یک عالم آگاه به حرام و حلال خدا است.^۳

همچنین می‌گفت: انبار کتاب و سرچشمه‌ی علم شوید و از خدا هر روز روزی بطلبید و (با وجود داشتن علم) اگر روزی زیادی به شما ندهد ضرر نکرده‌اید.^۴
و می‌گفت: علم را فرا گیرید و به دیگران بیاموزید و متانت و آرامش را یاد گیرید و در مقابل کسانی که علم را از آن‌ها فرا گرفته‌اید و همچنین کسانی که به آن‌ها آموزش می‌دهید، متواضع و فروتن باشید و از عالمان تندخو نباشید که علم شما جلوی جهالت شما را نگیرد.^۵

و می‌گفت: اسلام را لغزش علما و جدل‌های منافقین دانا به قرآن و امامان گمراه، نابود می‌سازد.^۶

۲- گوشه‌ای از بیانات عمر رضی الله عنه

عمر فاروق رضی الله عنه در ملاقاتهای روزانه و به ویژه در روزهای جمعه به توجیه و آموزش رعیت خود می‌پرداخت. چرا که خطبه‌های جمعه یکی از تریبونهای مهم در توجیه و

۱- التبیان فی آداب حملة القرآن، ص ۶۰ فرائد الکلام (ص ۱۶۳).

۲- الزهد: الإمام أحمد ص ۱۷۴، فرائد الکلام (ص ۱۶۸).

۳- فرائد الکلام ص ۱۵۷، مفتاح دار السعادة ۱/۱۲۱.

۴- فرائد الکلام (ص ۱۵۹). البیان والتبيين، جاحظ ۲/۳۰۳.

۵- أخبار عمر ص ۲۶۳، محض الصواب ۲/۶۸۶.

۶- محض الصواب. ۲/۷۱۷.

اصلاح امت به شمار می‌رفت و تاریخ، بسیاری از خطبه‌های عمر فاروق را به خاطر سپرده است. و اکنون اشاره‌ای گذرا به گوشه‌هایی از بیانات ایشان خواهیم داشت:

باری عمر رضی الله عنه از روی منبر رسول خدا خطاب به مردم گفت: آگاه باشید که شراب‌نوشی به نص قرآن حرام شده است، و شراب عبارت است از اصناف پنج‌گانه یعنی: عصاره انگور، خرما، گندم، جو و عسل. و خمر یعنی چیزی که شعور آدمی را مختل سازد و افزود که سه چیز چنان‌اند که کاش رسول خدا زنده می‌ماند و در مورد آنها بیشتر توضیح می‌داد. آنها عبارت‌اند از: میراث پدر بزرگ، کلاله و پاره‌ای از مسایل ربوی^۱.

باری دیگر در یکی از خطبه‌های جمعه فرمود: ای مردم! بدانید که گاهی آزمندی، فقر و نداشتن، ثروت است. و شما چیزهایی گرد می‌آورید که نمی‌توانید آنها را بخورید. و آرزوهایی دارید که به آنها نمی‌رسید و به شما در این خانه‌ی فریب مهلت داده شده است. در زمان رسول خدا رفتار شما به وسیله وحی کنترل می‌شد. و اگر چنانچه کسی در دل نیت دیگری داشت و در عمل چیز دیگری نشان می‌داد، وحی الهی حقیقت امر را آشکار می‌ساخت. پس اکنون رفتار ظاهری و اخلاق خود را نیکو گردانید و خدا آگاه به اسرار و درون شما است. و اگر رفتار ظاهری کسی طوری دیگر باشد و مدعی باشد که درونش خوب است ما نمی‌پذیریم و بدانید که بخل شاخه‌ای از نفاق است، پس انفاق کنید که این برای شما بهتر است، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شَحْ نَفْسِهِ، فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [التغابن: ۱۶]

«کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان قطعاً رستگارند».

ای مردم! جایگاه و مقر خود را نیکو بگردانید و امور خود را اصلاح سازید و از خدا بترسید و لباس‌هایی که جلب توجه می‌نماید به زنان تن نپوشانید. ای مردم! من دوست دارم در حالی از دنیا بروم که مورد بازخواست قرار نگیرم، همچنین امیدوارم تا در میان شما زنده هستم، داد‌گرانه بین شما قضاوت کنم. و سهم هر یک از مسلمانان را در خانه‌اش به

آن‌ها برسانم و مالهایی را که خدا به شما داده است با درستکاری مصرف نمایید. و داشتن مال کم که با تلاشی اندک بدست آید بهتر از مال فراوانی است که با زحمت زیاد و خشونت حاصل گردد و افزود که مردن برای همه هست ولی شهید کسی است که در راه خدا کشته شود. و هرگاه خواستید شتری بخرید شتر بلند و بزرگی را در نظر بگیرید و ضربه‌ای با عصای خود بر او فرود آورید، اگر او را با استقامت یافتید، بخرید^۱.

در این خطبه چند نکته‌ی مهم بیان گردید که عبارت‌اند از:

– فقر و ثروت حقیقی

عمر بن خطاب رضی الله عنه خاطر نشان ساخت که ثروت حقیقی قناعت و فقر واقعی، آزمندی است. و قناعت وقتی به وجود می‌آید که انسان چشم از مال مردم برتابد و به آن‌چه خود دارد قانع شود. چنین انسانی ثروتمند محسوب می‌شود اگر چه فقیر باشد. اما اگر کسی چشم به مال دیگران بدوزد و حریص و آزمند باشد احساس فقر و تنگدستی خواهد کرد اگر چه ثروتمند باشد، و غنی واقعی کسی است که قلبش غنی باشد و عقل سالم می‌طلبد که انسان به اندازه‌ی نیازهایش مال جمع آوری نکند نه افزون بر آن. و همواره دنیا را با این احساس بنگرد که خانه‌ی فنا و نابودی است و نباید فریب جذابیت‌ها و کالاهای فریبنده‌ی آن‌را خورد^۲.

– مؤاخذه‌ی مردم بر اساس اعمال ظاهری آنان و سپردن اسرار آن‌ها به خدا

همچنین در این خطبه خاطر نشان ساخت که پس از انقطاع وحی، با مردم بر اساس عملکرد ظاهری آنان برخورد می‌شود و اسرار و باطن آن‌ها به خداوند واگذار می‌گردد. پس حاکم مردم، مسئول اصلاح باطن و درون آن‌ها نیست، بلکه فقط مسئول اصلاح ظاهر آنان است و با اصلاح ظاهر است که جامعه اصلاح می‌شود، چرا که اگر مفاسدی هم انجام گیرد به صورت مخفی انجام خواهد گرفت و اگر افراد فاسقی هم وجود داشته باشد، فسق‌شان از دید عموم مخفی خواهد بود و مردم شاهد جامعه‌ی اسلامی صالح و آرامی خواهند بود و افراد شرور و ناباب چاره‌ای جز مخفی کاری و انزوا نخواهند داشت.

۱- فرائد الکلام ص ۱۹۰ به نقل از تاریخ الطبری.

۲- التاریخ الإسلامی ۲۰/۲۶۶.

– بخل شاخه‌ای از نفاق است

عمر بن خطاب رضی الله عنه در خطبه‌ی خود، بخل را شاخه‌ای از نفاق دانست. چرا که آن‌هایی که از روی بخل حاضر نمی‌شوند مالهای خود را در راه خدا انفاق نمایند و به مسلمانانی کمک کنند که تحت ظلم و ستم دشمنان اسلام مجبور به مهاجرت و قیام مسلحانه می‌شوند، در واقع دچار نفاق عملی و ضعف ایمان شده‌اند.^۱

– دوست دارم در حالی از دنیا بروم که نه اجری برده باشم و نه باری بر دوشم باشد

در این جمله احساس عمیق و تصویر فوق العاده دقیقی از درک مسئولیت به چشم می‌خورد. زیرا که به عهده گرفتن مسئولیت‌ها گرچه یکی از بهترین نوع اعمال نیک به شمار می‌رود، ولی به خاطر وجود پرتگاه‌ها، اعمال صالح انسان به بدترین عمل تبدیل می‌شود، و چه بسا مسئولینی که به خاطر عملکرد خود جزو بندگان بد و خلاف کار محسوب می‌شوند. و بدون تردید عمر بن خطاب رضی الله عنه بارزترین شخصیت تاریخی است که عدالت را به بهترین وجه ممکن برقرار نمود، اما با این حال شدیدا از خدا می‌ترسد و اجر و پاداش عمل خود را فراموش کرده، آرزو می‌کند ای کاش در حالی دنیا را ترک کند که نه به او در مقابل خدماتی که انجام داده پاداشی داده شود و نه مجازات گردد.^۲

۳- نصایح عمری

عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: هر کس راز خود را بپوشد، زمام خیر در دست اوست. و هر کس خود را در معرض سوء ظن قرار دهد، کسی جز خود را سرزنش ننماید. سخن برادر خود را تا جایی که ممکن است حمل بر خیر کنید، زیاد سوگند نخور که خدا حقیرت می‌کند. و بهترین پاداش کسی که در مورد تو خدا را نافرمانی کرده این است که تو در برخورد با او خدا را راضی کنی و برای خود برادران نیکی جهت مجالست برگزین. چرا

۱- همان: ۲۰/۲۶۷.

۲- همان.

که آن‌ها باعث زینت تو در روزهای خوش و پشتوانه‌ایت در روزهای ناگوار، خواهند بود.^۱

اینها نصایح سودمندی است که در امور آموزش و پرورش جزو نصایح نایاب شمرده می‌شوند و اکنون به شرح آن‌ها می‌پردازیم:

– هر کس راز خود را بپوشد زمام خیر به دست اوست

یقیناً انسان تا مادامی که راز خود را پوشیده نگه دارد، حاکم خویشتن است، اما بعد از این که راز خود را افشا نماید، کنترل اوضاع از دستش خارج می‌شود و عواقب آن به خودش بر می‌گردد.

– هر کس خود را در معرض تهمت و سوء ظن قرار دهد، کسی جز خویشتن را سرزنش نکند

انسان قبل از دیگران مسئول خویشتن است. پس نباید کاری کند که در معرض تهمت و سوء ظن مردم قرار گیرد. و اگر احتمال می‌داد که رفتارش برای مردم شک برانگیز است، فوراً حقیقت امر را آشکار سازد و گمان‌های بد را برطرف نماید. چنان که شبی دو مرد از کنار رسول خدا که با یکی از همسرانش قدم می‌زد، رد شدند، آن حضرت فرمود:

(علی رسلکم إنها صفة بنت حبی)^۲.

«قدری درنگ کنید. آن‌گاه به آن‌ها گفت: این صفة دختر حبی است که با من قدم می‌زند».

– سخن برادرت را تا مادامی که احتمال نیکی وجود دارد به بدی مگیر

این توجیه بسیار جالبی است که به کمک آن می‌توان از سوء ظن پرهیز نمود. چرا که مسلمان باید نسبت به برادران خود همواره گمان نیک داشته باشد. بنابراین، سخنان دو

۱- تاریخ دمشق (۳۵۹/۴۴) و التاريخ الإسلامی ۲۷۰/۲۰.

۲- التاريخ الإسلامی ۲۷۱/۲۰.

پهلویی را که هم معنی بد و هم معنی نیک دارند باید به همان معنی نیک حمل کرد. تا شری به پا نشود و از ایجاد اختلاف و نزاع جلوگیری به عمل آید^۱.

– نهی از زیاد سوگند خوردن

باید دانست که سوگند خوردن به خدای بزرگ، نوعی تعظیم و احترام به خداست. و سوگند خوردن در صورت نیاز و با احساس ترس و تعظیم و احترام، بیانگر توحید و تجلیل خداوند است. اما اگر سوگند بر سر زبان‌ها به گونه‌ای رایج باشد که حتی در امور کوچک و بی‌ارزش، نام خدا گرفته شود و سوگند خورده شود، طبعاً چنین سوگندهایی فاقد تعظیم و تجلیل بوده و نوعی اهانت به نام پروردگار محسوب می‌شود. بنابراین چنین افرادی را خداوند تحقیر خواهد نمود و یقیناً آن‌ها با خسارت بزرگی در دنیا و آخرت روبرو خواهند شد.

– پاداش کسی که خدا را در مورد تو نافرمانی کرده است

مثلاً شخصی با شما اختلاف دارد آن‌گاه در برخورد با شما از اخلاق اسلامی فاصله گرفته و به مال، جان و یا آبرویت تعرض می‌نماید و خدا را نافرمانی می‌کند، بهترین عکس‌العمل شما این است که در برخورد با او، خدا را از خود راضی کنی. یعنی با رعایت اخلاق و آداب اسلامی با او برخورد نمایی و بدی را با بدی پاسخ ندهی. بلکه طبق دستور شریعت اسلامی حق را از او بگیری و اگر از حق به خاطر خدا کوتاه ییابی و گذشت نمایی، یقیناً قدم بزرگی در جهت اطاعت خدا برداشته‌ای.

– مصاحبت با برادران نیک را برگزین

شما چه بسا برادرانی می‌یابید که آن‌ها را مادران به دنیا نیاورده است. چنین برادرانی که دل‌هایشان بر اساس ایمان و تقوا به هم پیوند خورده است از برادران تنی در اخوت و هم‌دردی و هم‌دلی، پیشی می‌گیرند.

آری، برادران دینی باعث سعادت انسان می‌شوند، در وقت صلح و خوشی، همنشینان خوبی هستند و در اعمال نیک و تقوا با انسان همکاری خواهند کرد و به هنگام مصیبت و

بلا، یاوران خوبی هستند که تا آخرین لحظه با جان و مال در کنار برادر مسلمان خود خواهند بود و او را بر خویشان ترجیح خواهند داد حتی اگر خودشان در مضیقه باشند^۱.

اینها بعضی از نصایح سودمند عمری بود. اگر اهل ادب از سخنان حکمت‌آمیز متنبی شاعر عرب در شگفت‌اند باید گفت که سخنان متنبی به پای سخنان حکمت‌آمیز عمر بن خطاب نمی‌رسند، چرا که سخنان متنبی بر گرفته از تجربه‌های مردمی است. اما نصایح عمر بن خطاب، قانون و دستورهای قضایی و اخلاقی کاملی است که در دوران حکومت خود به مردم القا نمود. البته آن‌ها به صورت قانون مدون در اختیار دولت قرار نگرفتند، بلکه به صورت مختصر و ساده بیان و در میان مردم شایع می‌شدند. و از نظر ادبی نیز جایگاه والایی داشتند که از جمله می‌توان به این سخنان کوتاه و ادیبانه‌ی اشاره کرد که خطاب به یکی از استانداران خود گفت:

از کی شما مردم را بردگان خود قرار داده‌اید در حالی که آزاد از مادر متولد شده‌اند.

یا این که گفت: حکومت‌داری بدون مدارای نه چندان ضعیف و قدرت نه چندان خشن، ممکن نیست.

همچنین فرمود: من فرماندهانی می‌خواهم که وقتی فرمانده است، خود را یکی از مردم و هرگاه یکی از مردم است، خود را فرمانده تصور بکند.

و در مورد والیان گفت: از ستم قدرتمندان و ناتوانی پرهیزگاران به خدا شکایت می‌کنم.

و در جایی فرمود: کسی که بدی را تشخیص نمی‌دهد، شایسته است که در آن بیفتد. و همچنین می‌گفت: فریکار نیستم و هیچ فریکاری نمی‌تواند مرا فریب دهد^۲.

در سرشتم نیافرید فریب خالق جن و انس رب ودود

لیک خادع نمی‌تواند نیز به خلافم ره میل پیمود

همچنین گفته است: خداوند انسان را به هیچ چیزی امر نکرده، مگر این که توان

۱- همان ۲۰/۲۷۲.

۲- أخبار عمر، ص ۲۱۲.

انجام آنرا داده است و از هیچ چیزی منع نکرد، مگر این که از آن بی نیاز ساخته است.^۱

دوم: مدینه، دار الافتاء و مرکز فقه

روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم از دنیا فرو بست، مدینه پایتخت دولت اسلام بود و مرکز خلافت قرار گرفت. مسایل و احکام اسلامی در آنجا توسط علمای صحابه استنباط و استخراج می شدند و مسایل جدیدی که با گسترش حکومت اسلامی ظهور می کردند در آنجا حل و فصل می شدند. بنابراین مدینه‌ی منوره، در میان سایر شهرهای اسلامی جایگاه ویژه و منحصر به فردی داشت، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن شهر زندگی کرده بود و نخستین معلمین بشریت در آنجا پرورش یافته بودند.

و علاوه بر اینها، وجود فردی قوی، اهل دانش و سیاست مانند عمر، در رأس امور و بر کرسی خلافت، باعث شد که مدینه نخستین مرکز حدیث، فقه و شریعت اسلامی در دو قرن اول باشد، چرا که مدینه در دوران خلافت عمر رضی الله عنه مرکز تجمع صحابه و به ویژه پیشگامان اسلام بود. عمر رضی الله عنه آن‌ها را دور خود جمع کرده بود، زیرا می خواست از آن‌ها که شخصیت‌های زبده‌ی اسلام بودند حفاظت به عمل آورد و در کنار او باشند تا با استفاده از علم و تجربه و مشورت آن‌ها بهتر بتواند در میان مردم قضاوت نماید. این امر باعث شد که مفتیان و فقهای سرشناس صحابه در مدینه بمانند که تقریباً تعداد آن‌ها صد و سی نفر بود و از همه بیشتر هفت نفر به نامهای عمر، علی، ابن مسعود، عائشه، زید بن ثابت، عبدالله ابن عباس و عبدالله بن عمر رضی الله عنه فتوا می دادند. ابن حزم می گوید: اگر فتوای هر کدام از این‌ها جمع آوری شود کتابهای قطوری از آن‌ها تألیف می گردد.^۲

و کسانی که در فتوا دادن جزو متوسطین به شمار می روند عبارت‌اند از:

ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای آن مدت کوتاهی که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه ماند، ام سلمه، انس بن مالک، ابوسعید خدری، ابوهیره، عثمان بن عفان، ابوموسی اشعری، عبدالله بن زبیر، سعد بن ابی وقاص، جابر بن عبدالله، معاذ بن جبل، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، عمران بن حصین و عباد بن صامت رضی الله عنه در خصوص هر یک از

۱- أدب الدنيا والدين (ماوردی) ص ۳۱۱؛ فرائد الکلام ص ۱۱۱.

۲- المدينة النبوية فجر الاسلام، محمد شراب (۴۵/۲).

این‌ها گفته شده که اگر فتواهایش جمع آوری شود رساله‌ای از آن به دست می‌آید.^۱ و بیشتر این اشخاص که از آن‌ها نام بردیم در دوران خلافت عمر رضی الله عنه در مدینه ساکن بودند و جز برای آموزش‌های مهم و یا جهادهایی در راستای توسعه‌ی دولت از مدینه بیرون نمی‌رفتند.

آری، سیاستی که عمر بن خطاب در پیش گرفته بود، باعث این شد که مدینه به عنوان مرکز فقهاء، علما و داعیان باشد. چنان که ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: روزی من در مکان استراحت عبدالرحمان بن عوف در «منی» بودم و ایشان در رکاب عمر رضی الله عنه به حج آمده بود. در آن روز وقتی برگشت گفت: ای کاش امروز می‌دیدم که مردی نزد عمر آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! مردی می‌گوید: اگر عمر بمیرد، من با فلانی بیعت خواهم کرد و به خدا سوگند که بیعت با ابوبکر یک امر ناگهانی بود و تمام شد و رفت. عمر با شنیدن این سخن عصبانی شد و گفت: من امروز بعد از ظهر در میان مردم به ایراد سخن خواهم پرداخت و کسانی را که قصد دارند در این امور دخالت کنند، خواهم ترسانید. عبدالرحمان بن عوف گفت: ای امیرالمؤمنین! چنین مکن، زیرا که در موسم حج، افراد بی‌سواد و چوپان زیاد است و معمولاً آن‌ها بیش از دیگران اطراف تو حلقه خواهند زد و سخنان تو را به خوبی متوجه نمی‌شوند و آن‌ها، آن‌را آن‌گونه که تو می‌گویی منعکس نمی‌کنند. بنابراین، بهتر است به دارالهجرة و دارالسنه که رسیدی در آن‌جا با اهل فقه و اهل رأی بنشینی و در این‌باره سخن بگویی. عمر رضی الله عنه پذیرفت و گفت: ان شاء الله بعد از این که به مدینه رسیدم، اولین جایی که فرصت یابم این مسأله را مطرح خواهم کرد.^۲

ابن حجر می‌گوید: این حدیث بیانگر آن است که اهل مدینه، افرادی دانا و فهمیده هستند. چنان که عبدالرحمان بن عوف و عمر رضی الله عنه به این مسأله اقرار نمودند. البته این مخصوص همان عصر و همان افراد بود و برای همه اعصار و افراد تعمیم ندارد.^۳

آری، مدرسه‌ی عمر رضی الله عنه و مرکز دینی مدینه با گسترش فتوحات اسلامی، گسترش می‌یافت و به اقصی نقاط عالم اسلام، جهت تبلیغ و آموزش دین اسلام دانشمند و

۱- همان.

۲- بخاری ش ۶۸۳۰.

۳- الفتح (۱۵۵/۱۲) المدینه فجر الإسلام (۴۶/۲).

دعوتگر را می‌فرستاد. در کل، مدینه جایگاه ویژه‌ای از نظر علمی و فقهی در میان جامعه اسلامی آن روز و در میان مراکز علمی دیگر مانند بصره و کوفه و غیره باز کرد. به دلیل اینکه:

- مدینه جای نزول وحی و شریعت الهی بود.

- در دوران خلفاء راشدین مدینه محل تجمع فقهای صحابه و در رأس آنها، عمر رضی الله عنه بود.

- بعد از این که عثمان در سال ۳۵ هجری به شهادت رسید، و علی پایتخت حکومت اسلامی را به کوفه انتقال داد باز هم مدینه‌ی منوره به خاطر وجود اصحاب بزرگ مانند ابوهریره، عائشه، جابر بن عبدالله، ابن عمرو سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه همچنان مرکز علم و فتوا بود.

- بزرگان تابعی و فقهای هفتگانه‌ی معروف که در دنیا نظیر نداشتند در مدینه رشد و نمو یافتند.

- همچنین نسل دوم تابعین مانند ابن شهاب زهری، نافع بن اسلم، یحیی بن سعید و غیره در مدینه پرورش یافتند.

- سپس امام مالک که از تبع تابعین است و عالم فرزانه و نمونه‌ای است، در مدینه پرورش یافت و در آنجا زمام فقه و فتوا و تدریس حدیث را به دست گرفت.

- همچنین مراجعه‌ی علمای مناطق دیگر به علمای مدینه و حجاز و سفرهای علما و قاضیان مدینه به مناطق دیگر جهت تعلیم دادن مردم آن سامان و قضاوت کردن در میان آنها بیانگر جایگاه ویژه‌ی علمی این مرز و بوم بر سایر شهرها و مناطق است. چنان که عمر بن خطاب، پس از فتح شام و عراق علمای زیادی را جهت تعلیم آموزه‌های قرآن و سنت به آن مناطق اعزام نمودند.^۱ مثلاً عبدالله بن مسعود، حذیفه بن یمان، عمار بن یاسر، عمران بن حصین، سلمان و عده‌ای را به عراق و معاذ بن جبل، عباد بن صامت، ابودرداء و بلال را به شام فرستاد و عثمان، علی، عبدالرحمان بن عوف، زید بن ثابت و عده‌ای دیگر را نزد خود نگه داشت. حتی ابن مسعود که عالم‌ترین فرد اهل عراق بود هر از

گاهی به مدینه‌ی منوره مراجعه می‌کرد و از علمای آن‌جا کسب علم می‌نمود و چه بسا پس از مراجعه نزد آنان از برخی فتواهای خود رجوع می‌کرد.^۱

بدین صورت، مدرسه‌ی فقهی مدینه منوره سایر شهرهای اسلامی را تحت شعاع قرار داد و به جز کوفه، مسلمانان نواحی دیگر مانند اهل شام و مصر و بصره خود را در علم و فتوا نیازمند علمای مدینه می‌دانستند و از این‌رو در مسایل فقهی از آنان پیروی می‌کردند و بعدها مذهب فقهی مدینه در بلاد فوق‌الذکر رایج گردید. و اعتمادی را که عموم مردم به علمای مدینه داشتند به علمای مناطق دیگر نداشتند. چنان که خطیب بغدادی می‌گوید: وقتی محمد بن حسن شیبانی حدیثی را از امام مالک نقل می‌کرد، اهل مجلس و شاگردانش با دیدهی احترام و تعظیم به آن حدیث نگاه می‌کردند و چون از دیگران روایت بیان می‌کرد چندان توجهی نمی‌کردند. محمد بن حسن به این برخورد آن‌ها اعتراض نمود و گفت: وای بر شما! وقتی از علمای خودتان سخنی برایتان نقل می‌کنم توجه نمی‌کنید، اما وقتی سخنی از امام مالک به میان می‌آید، فوراً توجه‌تان را جلب می‌نماید!^۲

و در میان علمای مناطق دیگر، آن عالمی برجسته‌تر محسوب می‌شد که در تحصیلات خود از علمای مدینه استفاده نموده بود. چنان که مجاهد و عمرو بن دینار که از علمای به نام مکه هستند می‌گویند: ما و عطاء بن ابی رباح در یک درجه بودیم تا آن که او به مدینه رفت و برگشت و بر ما برتری یافت.^۳

یکی از امتیازات علمی مدینه‌ی منوره وجود خود عمر بن خطاب بود با شخصیتی که به او الهام می‌شد چنان که رسول خدا در حدیثی به این مطلب اشاره کرده است. او پایتخت اسلامی را به دانشگاهی تبدیل کرد که از آن، دعوت‌گران، اندیشمندان، فرماندهان و قضات فارغ‌التحصیل می‌شدند و اگر به مراکز علمی آن زمان بنگریم خواهیم دید که همه مرهون تلاش‌های علمی عمر فاروق رضی الله عنه می‌باشند و اکنون به صورت مختصر از مراکز علمی و فرهنگی آن روزگار سخن به میان می‌آوریم:

۱- الفتاوی ۱۷۲/۲۰.

۲- المدینه النبویه فجر الاسلام (۴۸/۲).

۳- منبع سابق.

۱- مرکز فرهنگی مکه

این مرکز فرهنگی جایگاه ویژه‌ای در دل‌های مسلمانان باز کرده بود. چه کسانی که ساکن مکه بودند و چه کسانی که به قصد زیارت خانه‌ی خدا می‌آمدند. اصلاً شهر مکه و زیارت خانه‌ی خدا یکی از آرزوهای هر مسلمان است.

در زمان صحابه، در مکه علم‌چندانی وجود نداشت و به تدریج در اواخر زمان صحابه و در دوران تابعین و شاگردان آن‌ها مانند ابن ابی‌نجیح و ابن جریج، علم در آن‌جا گسترش یافت.^۱ به ویژه زمانی که ترجمان قرآن و حبر امت و صحابی بزرگوار یعنی عبدالله بن عباس رضی الله عنه در آن قدم نهاد و تمام کوشش خود را صرف تفسیر قرآن نمود و شاگردانی تربیت نمود که بعداً هر کدام از آن‌ها امامان بزرگواری در علم تفسیر قرآن شدند.^۲

علما به مجموعه‌ای از امتیازات ابن عباس رضی الله عنه و برتری ایشان بر سایر صحابه در علم تفسیر اشاره نموده‌اند از جمله دعای رسول خدا در حق ایشان که بار الها! به او فقه دین و علم تأویل بیاموز. کسب علم از بزرگان صحابه، قدرت فوق‌العاده‌ای در اجتهاد و استنباط، اهمیت دادن به علم تفسیر، شیوه‌ی ویژه‌ی ایشان در تدریس و آموزش، سفرهای علمی، تاخیر وفات و جایگاه ایشان نزد عمر بن خطاب را ذکر کرده‌اند.^۳ بعد از این که عمر فاروق رضی الله عنه به فراست و دانش ابن عباس پی برد او را گرامی می‌داشت و در کنار بزرگان صحابه از رأی او استفاده می‌نمود و در تفسیر آیات مشکل کلام الهی، نظر او را جویا می‌شد که این برخورد خلیفه با ابن عباس جوان باعث می‌شد که او بیشتر به علم و دانش روی بیاورد. چنان که از عامر شعبی روایت است که ابن عباس گفت: پدرم به من گفت: پسر! می‌بینم که امیرالمؤمنین به تو توجه ویژه‌ای دارد و در کنار اصحاب بزرگ از تو نظرخواهی می‌کند، بنابراین از من این سه نصیحت را به خاطر داشته باش: از خدا

۱- الاعلان و التویخ لمن ذم التاريخ ص ۲۹۲.

۲- تفسیر التابعین د. محمد الحضری (۱/۳۷۱).

۳- همان ۱/۳۷۴.

بترس و اگر او با تو رازی را در میان نهاد آنرا فاش نکن و به خاطر جلب رضایت او دروغ مگو و نزد او از کسی غیبت مکن.^۱

عمر رضی الله عنه وی را در کنار بزرگان صحابه در مجلس خود جای می‌داد، چرا که او را فردی دارای فهم و فکر و دقت استنباط می‌دید. خود ابن عباس می‌گوید: عمر رضی الله عنه از اصحاب رسول خدا در مورد مسایل نظرخواهی می‌کرد و به من می‌گفت: تو چیزی نگو تا آنها بگویند. بعد از این که سخن آنها تمام می‌شد و من لب به سخن می‌گشودم، خطاب به آنها می‌گفت: شما نتوانستید پاسخی را بدهید که این نوجوان کم سن و سال داد.^۲

خود ابن عباس رضی الله عنه نیز به خاطر رعایت احترام مجلس بزرگان تا از او چیزی نمی‌پرسیدند لب به سخن نمی‌گشود. و عمر رضی الله عنه متوجه این مسأله بود بنابراین نظر او را در مورد مسایل جويا می‌شد و او را تشویق می‌کرد. چنان که قبلا گذشت که نظر او را در مورد تفسیر آیه‌ی:

﴿أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ﴾ [البقرة: ۲۶۶]

«آیا کسی از شما دوست می‌دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد».

و سوره‌ی «نصر» جويا شد.

عبدالرحمان بن زید می‌گوید: گاهی عمر رضی الله عنه جوانان را جمع می‌کرد و به آنها آموزش می‌داد. در این مجلس، ابن عباس را نزدیک خود می‌نشاند. روزی در حال تلاوت این آیات بود:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾﴾ [البقرة: ۲۰۶]

«و هنگامی که بدو گفته می‌شود: از خدا بترس (و اقوال و افعال برابر دار و به جای افساد اصلاح کن)، عظمت (و نخوت، سراپای) او را فرا می‌گیرد و (غرور) گناه (او را به بزهکاری وادار) می‌کند. پس دوزخ او را بسنده است و چه بد جایگاهی است. و در میان

۱- الحلیة (۳۱۸/۱)، تفسیر التابعین ۳۷۶/۱.

۲- المستدرک (۵۳۹/۳) با سند صحیح و با تأیید ذهبی.

مردم کسی یافته می‌شود که جان خود را (که عزیزترین چیزی است که دارد) در برابر خوشنودی خدا می‌فروشد (و رضایت الله را بالاتر از دنیا و مافیها می‌شمارد و همه چیز خود را در راه کسب آن تقدیم می‌دارد) و خداوند گار نسبت به بندگان بس مهربان است (و بدانان در برابر کار اندک، نعمت جاوید می‌بخشد و بیش از توانائی انسانی برایشان تکالیف و وظایف مقرر نمی‌دارد)».

ابن عباس رضی الله عنهما به کسی که در کنار او نشسته بود گفت: در اینجا دو مرد با هم درگیر شده‌اند. عمر رضی الله عنه که صدای او را شنید گفت: تو چه گفتی؟ ابن عباس گفت: چیزی نگفتم. عمر رضی الله عنه گفت: تو نگفتی دو مرد با هم درگیر شده‌اند. ابن عباس گفت: ای امیرالمومنین، من از این آیه چنین فهمیدم که مردی به رعایت تقوای الهی فراخوانده می‌شود، نمی‌پذیرد و مرد دیگری به خاطر کسب رضایت پروردگار از جان خود، مایه می‌گذارد. من فکر می‌کنم این مرد همان کسی است که آن مرد اولی را به تقوا و خدا ترسی دعوت می‌کند و او نمی‌پذیرد آن‌گاه این مرد داعی از جان خود می‌گذرد و با او جهاد و مبارزه می‌کند. بنابراین گفتم که در اینجا دو مرد با هم درگیر شده‌اند. عمر رضی الله عنه گفت: براستی که خدا در وجود تو شگفتیها را آفریده است^۱.

گاهی عمر رضی الله عنه از ابن عباس در مورد تفسیر بعضی آیات می‌پرسید و می‌گفت: ای غواص! در اعماق قرآن غواصی کن^۲. و در مسایل پیچیده فقط نظر او را جویا می‌شد. سعد بن ابی وقاص می‌گوید: من کسی را حاضر جواب‌تر و عالم‌تر و بردبارتر از ابن عباس ندیده‌ام و در حالی که بزرگان صحابه و اهل بدر در مجلس عمر رضی الله عنه حضور داشتند، مسایل پیچیده را فقط از او جویا می‌شد و رأی او را می‌پذیرفت^۳، و همواره به او اشاره می‌کرد و می‌گفت: این است جوان بزرگسال که دارای زبان گویا و قلب خردمند می‌باشد^۴.

۱- تفسیر الطبری (۲۴۵/۴) الدر المنثور (۵۷۸/۱).

۲- فضائل الصحابة (الإمام أحمد) ش ۱۹۴۰.

۳- طبقات ابن سعد (۳۹۶/۲).

۴- تفسیر التابعین (۳۷۹/۱) فضائل الصحابة (الإمام أحمد) ۱۵۵۵.

همچنین طلحه بن عبیدالله می‌گوید: عمر رضی الله عنه هیچ احدی را بر ابن عباس ترجیح نمی‌داد.^۱

خود ابن عباس نیز مشتاق ملازمت و مجالست با عمر رضی الله عنه بود و همواره از او در مورد مسایلی که نمی‌دانست، سوال می‌کرد. بنابراین می‌بینیم که در میان صحابه او از همه بیشتر ناقل علم و تفسیرهای قرآنی عمر رضی الله عنه است، و شاید همین توجه ویژه عمر رضی الله عنه به ابن عباس و ملازمت ابن عباس با عمر رضی الله عنه بود که باعث پیشرفت علمی او به ویژه در تفسیر گردید.^۲

۲- مرکز فرهنگی مدینه

قبلا در مورد مرکز فرهنگی توضیح دادیم که به کوشش عمر بن خطاب مدینه به عنوان مرکز فقه، فتوا و علوم اسلامی قرار گرفت و از میان اصحاب پیامبر، زید بن ثابت بیش از دیگران در بارور نمودن و توسعه‌ی فرهنگی این مرکز نقش داشت. چنان که ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عمر بقیه‌ی اصحاب رسول خدا را به شهرهای مختلف فرستاده و زید را نزد خود در مدینه نگه داشته بود، تا پاسخگوی مسایل فقهی مردم باشد. و حمید بن اسود می‌گوید: مردم مدینه از فتواها و سخنان زید بن ثابت پیروی می‌کردند همان طور که بعدا از سخنان امام مالک رحمته الله پیروی کردند،^۳ او از جمله اصحابی است که سخنان و فتواهایشان توسط شاگردانشان جمع آوری شدند.^۴ عمر شعبی می‌گفت: زید با دو دانش بر دیگران برتری یافت: یکی علم فرائض و دیگری علم قرآن.^۵ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمود: زید از همه‌ی شما بیشتر علم فرائض را می‌داند.^۶ تعدادی از فقهای مشهور مدینه جزو شاگردان و همشینیان زید هستند که مشهورترین آنها شش نفر از تابعین می‌باشند. چنان که ابن مدینی می‌گوید: کسانی که برای ما به ثبوت رسیده است

۱- طبقات ابن سعد (۲/۳۷۰).

۲- تفسیر التابعین (۱/۵۰۶).

۳- العلل (امام احمد) ۲۵۹/۳ تفسیر التابعین (۱/۵۰۶).

۴- تفسیر التابعین (۱/۵۰۶).

۵- تهذیب تاریخ دمشق (۵/۴۹۹) تفسیر التابعین (۱/۵۰۸).

۶- سنن ترمذی ش ۳۷۹۱.

که با زید ملاقات نموده‌اند عبارت‌اند از: سعید بن مسیب، عروه ابن زبیر، قبیص بن ذؤیب، خارجه بن زید، أبان بن عثمان و سلیمان بن یسار^۱. و همان طور که قبلاً متذکر شدیم، مرکز فرهنگی مدینه تأثیر شگرفی در تأسیس، رشد و توسعه دیگر مراکز فرهنگی جهان اسلام داشت.

۳- مرکز فرهنگی بصره

گفته‌اند: اولین کسی که به دستور عمر بن خطاب نقشه‌ی شهر بصره را کشید و آن را تأسیس کرد عتبه بن غزوآن رضی الله عنه بود، که ما در بحث سیاست عمر رضی الله عنه در مورد توسعه و عمران در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت. ضمناً گفتنی است که بصره سه سال قبل از کوفه تأسیس شده است^۲، و بسیاری از اصحاب رسول خدا از جمله: ابوموسی اشعری، انس بن مالک و عمران بن حصین رضی الله عنهم در آنجا سکونت گزیدند^۳.

ابوموسی اشعری صحابی بزرگواری است که به مکه آمده و در آنجا مسلمان شده و به حبشه هجرت کرده بود و جزو علمای برجسته‌ی اصحاب پیامبر به شمار می‌رفت. او در بصره اقامت گزید و به آموزش مردم پرداخت و در علم، عبادت، پرهیزگاری، حیا، عفت، عزت نفس و زهد و استقامت معروف بود. ذهبی در «تذکرة الحفاظ» او را جزو طبقه اول اصحاب ذکر نموده و گفته است: او عالم، عامل، صالح و اهل تلاوت بود. صدای بسیار زیبایی داشت. و از او علم نیکو و مبارکی به جا مانده و قاری‌ترین و فقیه‌ترین اهل بصره بوده است^۴.

ابوموسی جزو کسانی است که در مجالس رسول خدا به کثرت حضور پیدا می‌کرد و همچنین از بزرگان صحابه مانند: عمر، علی، ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم نیز علم فرا گرفت. به ویژه از عمر بن خطاب بیشتر استفاده نمود، چرا که در زمان عمر رضی الله عنه او والی بصره و مورد توجه خلیفه بود و بین آن‌ها نامه‌هایی رد و بدل شده و از طرف خلیفه به او

۱- تفسیر تابعین (۱/۵۱۰).

۲- همان ۱/۴۲۲.

۳- طبقات ابن سعد (۲۶/۷) و مسلم (۶۵/۱).

۴- تذکرة الحفاظ (۱/۲۳).

توصیه‌هایی می‌شد و ابوموسی همواره در قضایای مختلف نظر امیرالمؤمنین را جویا می‌شد.

بنابراین، شعبی او را یکی از قضات امت معرفی کرده و می‌گوید: قاضیان امت چهار نفراند که عبارت هستند از: عمر، علی، زید بن ثابت و ابوموسی رضی الله عنه.^۱

و هرگاه ابوموسی به مدینه می‌آمد با شیفتگی خاصی در مجالس عمر رضی الله عنه شرکت می‌کرد، و در مورد مسایل مختلف با او مذاکره می‌نمود. چنان که ابوبکر بن ابی موسی می‌گوید: باری پدرم بعد از نماز عشاء نزد عمر رضی الله عنه رفت. عمر رضی الله عنه پرسید: این وقت شب چرا آمده‌ای؟ ابوموسی گفت: می‌خواهم با شما پیرامون برخی مسایل گفتگو بکنم. آن‌گاه آن‌ها تا دیر وقت با هم تبادل نظر کردند. سرانجام ابوموسی گفت: نماز شب از دست نرود. عمر رضی الله عنه گفت: فرق نمی‌کند ما در حال نماز به سر می‌بریم.^۲

همان طور که ابوموسی شیفته‌ی فراگیری علم و دانش و فقه بود، شیفته‌ی آموزش علم و دانش و نشر آن بین مردم بود. بنابراین، اغلب در خطبه‌هایش مردم را به فراگیری علم و دانش تشویق می‌نمود. چنان که ابی مہلب می‌گوید: من از ابوموسی شنیدم که بر روی منبر می‌گفت: به هر کس که خدا علم و دانشی داده است باید آن‌را به مردم آموزش دهد، و تا علم چیزی را ندارید از طرف خود به مردم چیزی نگویید. آن‌گاه از دروغ‌گویان و بی‌دینان شمرده می‌شوید.^۳

ابوموسی از مسجد بصره یک مرکز علمی و فرهنگی با نشاطی ساخت و همواره بخش بزرگی از وقت خویش را صرف مجالس علمی می‌نمود. و بعد از این که نماز به اتمام می‌رسید رو به مردم می‌کرد و به آن‌ها قرآن آموزش می‌داد. چنان که ابن شوذب می‌گوید: ابوموسی بعد از نماز فجر، رو به مردم می‌کرد و همان طور که آن‌ها در صف‌های نماز نشسته بودند، به یکایک آن‌ها قرائت قرآن را آموزش می‌داد.^۴

۱- سیر أعلام النبلاء (۳۸۹/۲).

۲- أبوموسی الصحابی العالم المجاهد (محمد طهماز) ص ۱۲۱.

۳- الطبقات (۱۰۷/۴).

۴- سیر أعلام النبلاء (۲۸۹/۲).

او از میان همه‌ی اصحاب به حسن تلاوت و صدای زیبا مشهور بود. وقتی قرآن می‌خواند، مردم جمع می‌شدند و به تلاوتش گوش فرا می‌دادند، حتی گاهی عمر رضی الله عنه از او می‌خواست که برایش تلاوت بکند^۱ و خداوند نیز به توفیقات ابوموسی افزایش می‌داد و به هر شهری که می‌رفت مردم آن سامان را آموزش می‌داد و قرآن را به آن‌ها می‌آموخت. و در مسجد بصره طلاب زیادی جهت فراگیری علم دین و قرائت قرآن گرد آمدند، ابوموسی آن‌ها را در چند گروه تقسیم کرده و به نوبت نزد هر یک از آن‌ها می‌رفت و به آن‌ها قرآن را آموزش می‌داد^۲.

بدین صورت تلاوت قرآن و آموزش آن، شغل رسمی و اساسی ابوموسی بود که در سفر و حضر بدان مشغول بود. چنان که انس بن مالک می‌گوید: ابوموسی مرا نزد عمر رضی الله عنه فرستاد. عمر رضی الله عنه گفت: ابوموسی را در چه حال ترک کردی؟ گفتم: در حالی که مشغول آموزش قرآن به مردم بود. عمر رضی الله عنه گفت: او خیلی عاقل و زرنگ است، اما این سخن مرا به او نگو^۳. حتی وقتی برای جهاد در راه خدا بیرون می‌شد، به آموزش و تعلیم مردم می‌پرداخت. چنان که حطان بن عبدالله رقاشی می‌گوید: ما به فرماندهی ابوموسی با لشکری در ساحل دجله به سر می‌بردیم که وقت نماز ظهر فرا رسید و اذان گفته شد، بعد از نماز ظهر تا نماز عصر، حلقه‌های آموزش قرآن تشکیل داد و هنگامی که اذان عصر گفته شد، اعلان کرد که فقط کسانی برای وضو برخیزند که نیاز به تجدید وضو دارند و بقیه در حلقه‌ها بمانند. و سرانجام با دیدن جمع زیادی از حافظان و قاریان قرآن که به کوشش او قرآن را فرا گرفته بودند، خوشحال گردید تا جایی که تعداد حافظان قرآن در بصره به سیصد نفر رسید. و هنگامی که عمر رضی الله عنه از والیان خود خواست که اسامی حفاظ کلام خدا را برای او بفرستند تا به آن‌ها جایزه بدهد، ابوموسی نام سیصد و اندی حافظ قرآن را نوشت و فرستاد^۴.

۱- ابوموسی الصحابی العالم المجاهد (محمد طهماز) ص ۱۲۵.

۲- منبع سابق ص ۱۲۷.

۳- منبع سابق ص ۱۲۸.

۴- منبع سابق ص ۱۲۹.

همچنین ابوموسی به روایت حدیث و سنت‌های رسول خدا و آموزش آن‌ها پرداخت چنان که برخی از بزرگان صحابه و تابعین از او حدیث را روایت کرده‌اند که ذهبی نام بریده، ابو امامه، ابوسعید خدری، انس بن مالک، طارق بن شهاب، سعید بن مسیب، اسود بن یزید، ابووائل و ابو عثمان نه‌دی و دیگران را ذکر کرده است.^۱

ابوموسی رضی الله عنه شدیداً متمسک به سنت‌های رسول خدا بود و هنگام مرگ، فرزندانش را نیز به همین امر توصیه نمود. ضمناً بنابر توصیه‌ی عمر رضی الله عنه بیشتر به قرآن می‌پرداخت و زیاد حدیث را روایت نمی‌کرد.^۲

و اما انس بن مالک از بنی نجار و طایفه‌ی خزرج است که خادم رسول خدا بود و به این شغل خود افتخار می‌کرد و شایسته‌ی آن بود. چنان که خودش می‌گوید: من در حالی که نوجوانی بیش نبودم حدود ۱۰ سال در خدمت آن حضرت بودم. همچنین می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی وارد مدینه شد که من ده سال سن داشتم و روزی که وفات نمود ۲۰ ساله بودم.^۳ رسول خدا در حق انس چنین دعا کرده بود:

(اللهم أكثر ماله وولده وبارك له فيه).

«بار الها! به او مال فراوان و فرزندان زیاد و با برکتی عطا کن».^۴

ذهبی می‌گوید: صاحب «التهدیب» نام دویست نفر از راویانی را که از انس روایت کرده‌اند ذکر نموده است.^۵ از او حدود دو هزار و دویست و هشتاد و شش حدیث نقل شده که از آن‌ها صد و هشتاد حدیث به صورت متفق علیه در بخاری و مسلم و هشتاد حدیث فقط در بخاری و نود حدیث دیگر فقط در صحیح مسلم آمده است.^۶

گفتنی است که انس بن مالک شیخ بسیاری از بزرگان تابعی مانند: حسن بصری، سلیمان تیمی، ثابت بنانی، زهری، ربیعہ بن ابی عبدالرحمان، یحیی بن سعید انصاری،

۱- سیر أعلام النبلاء (۲/۳۸۱).

۲- أبوموسی الصحابی العالم المجاهد (محمد طهماز) ص ۱۳۲.

۳- مسلم ش ۲۰۲۹.

۴- مسلم ش ۲۴۸۰.

۵- سیر أعلام النبلاء (۳/۳۹۷).

۶- منبع سابق ۳/۴۰۶، تفسیر التابعین ۱/۴۲۳.

محمد بن سیرین، سعید بن جبیر، قتاده و غیره به شمار می‌رود.^۱

انس همان طور که خادم رسول خدا بود، خادم سنت آن حضرت نیز بود، آن را روایت می‌کرد و به مردم آموزش می‌داد و در زمان خلفای راشدین به ویژه ابوبکر و عمر، مسئولیت‌های مهم دولتی نیز به عهده داشت و هنگامی که ابوموسی اشعری رضی الله عنه فرماندار بصره شد، انس را جزو مشاوران و نزدیکان خود قرار داد چنان که ثابت به نقل از انس می‌گوید که گفت: ما با ابوموسی در مسیری می‌رفتیم، همراهان ما از دنیا سخن می‌گفتند، ابوموسی رو به من کرد و گفت: هر یک از این‌ها می‌خواهد همه‌ی دنیا را به تنهایی فرو بلعد! بیا تا با هم بشینیم و لحظه‌ای در مورد قیامت سخن بگوییم. سپس گفت: مردم را چه چیزی در مورد آخرت به کندروی واداشته است؟ گفتم: دنیا، شهوتها و شیطان. گفت: خیر، بلکه به خاطر این است که دنیا جلوی چشم آن‌ها است و آخرت را نمی‌بینند و به خدا سوگند که اگر آن را می‌دیدند، سراغ چیز دیگری نمی‌رفتند و از آن غافل نمی‌شدند.^۲

ابوموسی رضی الله عنه به انس رضی الله عنه اعتماد زیادی داشت. بنابراین او را به عنوان سفیر و پیام رسان خود نزد عمر رضی الله عنه می‌فرستاد. چنان که انس رضی الله عنه می‌گوید: ابوموسی مرا نزد عمر رضی الله عنه فرستاد او از من احوال مردم را جويا شد.^۳ و بعد از فتح شوشتر غنائم جنگی و اسیران را که در میان آن‌ها فرماندهی دشمن یعنی هرمرزان وجود داشت توسط انس نزد عمر رضی الله عنه فرستاد.^۴

و از انس تعداد زیادی از صحابه و تابعین به ویژه در بصره روایت کرده‌اند و در میان اطرافیان خود تأثیر به سزایی از نظر زهد، تقوا و عبادت گذاشت. و با شیفتگی خاصی شاگردان و اطرافیان خود را تربیت و آموزش می‌داد و آن‌ها را گرامی داشته و می‌گفت: چقدر شما شبیه اصحاب رسول خدا هستید! و به شاگردانش می‌گفت: شما نزد من از فرزندانم محبوب‌تر هستید مگر این که آن‌ها نیز بسان شما صالح و نیکوکار باشند و می‌گفت: من سحرگاهان برای شما دعای خیر می‌کنم.^۵ با این محبت و اکرام توانست

۱- انس بن مالک الخادم الأُمین (عبدالحمید طهماز) ص ۱۳۵.

۲- منبع سابق ص ۱۴۹.

۳- انس بن مالک الخادم الأُمین ص ۱۴۹.

۴- همان.

۵- سیر أعلام النبلاء (۳/۳۹۵).

نسلی از محدثین تربیت کند که حاملان حدیث پیامبر به نسل‌های بعد از خود باشند، و تا سال صد و پنجاه هجری شاگردان مورد اعتماد انس بهترین خدمات علمی را به جهان اسلام ارائه دادند.^۱

۴- مرکز فرهنگی کوفه

سیصد نفر از کسانی که در بیعت‌الرضوان شرکت داشتند و هفتاد نفر از اهل بدر در کوفه سکونت گزیدند. عمر رضی الله عنه در نامه‌ای خطاب به اهل کوفه چنین نوشت: ای اهل کوفه! شما سرده‌ای عرب و جمجمه‌ی آن و تیری هستید که من به وقت ضرورت آن‌را به هر سو که نیاز باشد، شلیک می‌کنم. اکنون عمار را به عنوان امیر و ابن مسعود را به عنوان معلم و وزیر نزد شما می‌فرستم. این‌ها از بهترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. پس از آنان حرف شنوی داشته باشید و از آنان پیروی کنید، و افزود که من با فرستادن ابن مسعود به سوی شما، شما را بر خویش‌تر جیح دادم.^۲

و در نامه‌ای به ابن مسعود نوشت: بدان که قرآن به لهجه‌ی قریش نازل شده است، پس آن‌را بر اساس همان لهجه بخوان و به مردم آموزش ده نه بر اساس لهجه هذیل.^۳ و به گروهی از صحابه که راهی کوفه بودند گفت: شما به شهری می‌روید که مردمان آن‌جا قرآن را زمزه می‌کنند همان طور که زنبوران عسل را زمزه می‌کنند پس مبادا آن‌ها را از تلاوت قرآن باز دارید و مشغول قرائت احادیث کنید، بگذارید تنها قرآن محافل را اشغال کند و کمتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث را روایت کنید.^۴

معمولاً عمر رضی الله عنه دوست نداشت مردم با حدیث سر و کار پیدا کنند و از قرآن غافل بمانند. چنان که باری تصمیم گرفت احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را جمع‌آوری و تدوین نماید و پس از مشورت با اصحاب و استخاره از این کار منصرف شد و گفت: تصمیم داشتم احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را جمع‌آوری کنم ولی به یاد ملت‌های پیش از شما افتادم که

۱- الأنصار فی العصر الراشدی ص ۲۷۱.

۲- مجمع الزوائد (۲۹۱/۹).

۳- الفتح (۶۲۵/۸) الخلافة الراشدة د. یحیی ص ۳۰۹.

۴- طبقات ابن سعد ۳/۱۵۶؛ فقه عمر، قلعجی ص ۶۵۹.

کتاب‌هایی نوشتند و به آن‌ها روی آوردند و از کتاب خدا غافل شدند. و افزود که به خدا سوگند! من نمی‌خواهم کتاب خدا را بر مردم مشتبّه سازم.^۱

این عملکرد عمر رضی الله عنه به خاطر آن بود تا قرآن بدون کوچکترین تلبیسی جایگاه خود را در جامعه و دل‌های مردم تثبیت نماید و تعالیم آن در زندگی مردم پیاده شود. بنابراین دوست نداشت که با چیزی دیگر از علوم اسلامی از جمله حدیث ملبس شود و در واقع در زمان خود رسول خدا مردم به چنگ زدن به قرآن کریم تأکید می‌شدند.^۲

به هر حال، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه با تلاش فراوان توانست نسلی تربیت نماید که با علم، فهم و بصیرت حاملان دعوت الهی بشوند. و عمر بن خطاب به علم و فضل ابن مسعود گواهی داده است چنان که زید بن وهب می‌گوید: ما در مجلسی با عمر نشسته بودیم که از دور مردی ضعیف‌الجثه ظاهر شد. عمر به او نگاه می‌کرد در حالی که چهره‌اش می‌درخشید می‌گفت: ضعیف‌الجثه‌ای که مملو از علم است. این جمله را سه بار تکرار کرد. وقتی آن مرد نزدیک آمد، دانستیم که ابن مسعود است.^۳

ابن مسعود رضی الله عنه تأثیر شگرفی در میادین علمی و فرهنگی کوفه به جا گذاشت و شاگردانش بیش از حد تابع آراء استاد خود بودند. حتی بعد از مرگش تا سال‌های متمادی آراء و نظریات ابن مسعود در کوفه طرفداران زیادی داشتند.^۴ و خود ابن مسعود متأثر از فقه عمر بن خطاب بود و گاهی به خاطر آراء فقهی عمر رضی الله عنه از رأی خود صرف نظر می‌کرد و این جمله معروف او بیانگر دیدگاه او نسبت به جایگاه علمی عمر رضی الله عنه است که گفت: اگر علم عمر بن خطاب را بر یک کفه ترازو و علم تمام اهل زمین را بر کفه دیگر ترازو بگذارند، علم عمر سنگین‌تر خواهد بود.^۵

۱- تاریخ المدینة ۷۷۰/۲، موسوعة فقه عمر ص ۶۵۹.

۲- الأنصار فی العصر الراشدی ص ۲۶۸.

۳- طبقات ابن سعد (۱۵۶/۳) الحلیة (۱۲۹/۱).

۴- تفسیر التابعین (۴۶۳/۱).

۵- العلم: أبوحنیفة ص ۱۲۳؛ تفسیر التابعین (۴۶۳/۱).

گفتنی است که ابن مسعود در میان صحابه از همه بیشتر به علم قرائت قرآن معروف بود. او حدود هفتاد و اندی سوره را مستقیماً از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود.^۱ همچنین از مسروق روایت است که نزد عبدالله بن عمرو از ابن مسعود سخن به میان آمد او گفت: ابن مسعود را از زمانی دوست دارم و در قلب من جای دارد که شنیدم رسول خدا فرمود:

(استقرئوا القرآن من أربعة: عبدالله بن مسعود، سالم مولى أبي حذيفة، أبي بن كعب ومعاذ بن جبل).^۲

«قرآن را از چهار نفر بیاموزید: از عبدالله بن مسعود، سالم، ابی بن کعب و معاذ بن جبل».

عمر بن خطاب رضی الله عنه نیز به این دانش ابن مسعود رضی الله عنه اعتراف نموده و او را به خاطر آن گرامی می‌داشت. چنان که علقمه می‌گوید: مردی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! از کوفه می‌آیم و در آن‌جا مردی را دیدم که قرآن را از حفظ املاء می‌کرد. عمر رضی الله عنه خشمگین شد و گفت: وای بر تو! آن مرد کیست؟ او گفت: عبدالله بن مسعود است. عمر رضی الله عنه با شنیدن نام ابن مسعود آرام گرفت و چیزی نگفت. سپس خطاب به آن مرد گفت: به خدا سوگند من فکر نمی‌کنم کسی دیگر از مسلمانان لیاقت این کار را داشته باشد.^۳

گفتنی است که ابن مسعود رضی الله عنه بعد از خود شاگردان زیادی که در فقه، علم و زهد و تقوا معروف بودند به جای گذاشت که معروف‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: علقمه بن قیس، مسروق بن اجدع، عبیده سلمانی، ابومیسره بن شرحبیل، اسود بن یزید، حارث جعفی و مره همدانی.^۴

۱- بخاری ش (۵۰۰۰).

۲- بخاری ش (۳۷۵۸).

۳- المستدرک (۲/۲۱۷) به تصحیح حاکم و تایید ذهبی.

۴- طبقات ابن سعد (۳/۱۵۶) والحبلیه (۱/۱۲۹).

۵- مرکز فرهنگی شام

بعد از اینکه شام فتح گردید، یزید بن ابوسفیان به عمر بن خطاب نوشت که مردم شام گروه گروه وارد اسلام می شوند و ما نیاز به افرادی داریم که به این ها قرآن و تعلیمات دین اسلام را بیاموزد. عمر رضی الله عنه، معاذ بن جبل، عباد بن صامت و ابودرداء را برای این منظور به شام فرستاد و گفت: از شهر حمص شروع کنید و بعد از این که احساس کردید که وضعیت آموزشی مردم رو به بهبود است یکی از شما آن جا بماند و دو نفر دیگر به دمشق و فلسطین بروند. آن ها نیز چنین کردند و پس از مدتی عباد در حمص ماند و معاذ به فلسطین و ابودرداء به دمشق رفت، و هر کدام مشغول آموزش مردم در حوزه ی خود شدند^۱.

بدین صورت، مدرسه ی فرهنگی شام توسط این سه استاد و دیگر اصحابی که عمر فاروق آن ها را اعزام کرده بود تاسیس گردید و بعدها حلقه درس ابودرداء در مسجد دمشق تاحدی گسترده شد که بیش از هزار و ششصد نفر در آن شرکت می کردند^۲. و ایشان از سایر صحابه نقش علمی بیشتری در شام و دمشق ایفا نمودند. چنان که ذهبی می گوید: ابودرداء عالم شام و قاری دمشق و فقیه و قاضی آن دیار به حساب می رفت، و از معدود قاریان صحابه بود^۳. او به اهل شام می گفت: می بینم که عالمان شما فوت می کنند و دیگران هم به دنبال علم نمی روند! قبل از این که علم برداشته شود، آن را بیاموزید چرا که علم با مردن علما، برداشته می شود^۴. همچنین می گفت: عالم باش یا متعلم و یا دوستدار آن ها و یا پیرو آن ها و غیر از این چهار گروه مباش که نابود می شوی. حسن بصری می گوید: اگر کسی غیر از این ها باشد مبتدع می شود^۵.

۱- الأنصار فی العصر الراشدی ص ۲۵۹.

۲- غایة القراءة فی طبقات القراء (ابن الجوزی) ۶۰۷/۱.

۳- تفسیر التابعین (۲۵۶/۱).

۴- الأنصار فی العصر الراشدی، ص ۲۵۶.

۵- منبع سابق.

همچنین می‌گفت: دنبال علم بروید و اگر نتوانستید، اهل علم را دوست داشته باشید و اگر آن‌ها را دوست نداشتید حداقل با آن‌ها دشمنی نورزید.^۱

و در جایی دیگر می‌گوید: علم را فرا گیرید و به دیگران بیاموزید، چرا که علم فرا گرفتن و علم یاد دادن در پاداش با هم برابر اند و در غیر این دو شغل، خیری وجود ندارد.^۲ و می‌گفت: عالم نمی‌شوی تا آن‌که بر آن‌چه می‌دانی عمل نکنی.^۳ و نیز از او منقول شده که گفته است: آن‌قدر فقیه مشو که قرآن را با چندین چهره بینی.^۴ باری به ابودرداء گفتند: تو چرا شعر نمی‌گویی در حالی که هر کدام از انصار شعری گفته‌اند؟ گفت: من هم شعری سروده‌ام و آن این است:

یرید المرأ أن يعطی مناه و یأبی الله إلا ما أرادا

يقول المرأ فائدتی ومالی وتقوی الله أفضل ما استفاد^۵

«انسان می‌خواهد به همه‌ی آرزوهای خود برسد اما خدا جز آن‌چه خودش می‌خواهد به او نمی‌دهد. انسان از مال و فایده سخن می‌گوید در حالی که تقوای الهی از هر آن‌چه او به دست می‌آورد بهتر است».

و در روایتی آمده است که وقتی عمر بن خطاب می‌خواست ابودرداء را استاندار شام تعیین کند او ابا ورزید و هنگامی که با اصرار عمر روبرو شد گفت: من فقط برای آموزش کتاب خدا و سنت پیامبر و امامت آن‌ها می‌روم. عمر رضی الله عنه نیز پذیرفت.^۶

و به خاطر توجه ابودرداء به بخش‌های مختلف علوم دینی، جایگاه ویژه‌ای در دل‌های مسلمانان باز کرده بود و طلاب زیادی پیرامون او جمع می‌شدند و از مسایل میراث، حساب، حدیث و حتی شعر از او می‌پرسیدند. بنابراین او تأثیر شگرفی در میادین علمی شام از خود به جای گذاشت به ویژه در آموزش قرآن. گفتنی است که ابودرداء واعظی

۱- الطبقات (۱/۴۳۰).

۲- صفة الصفوة (۱/۶۲۸).

۳- سیر أعلام النبلاء (۲/۳۴۷).

۴- الطبقات (۱/۴۳۰).

۵- الأنصار في العصر الراشدی ص ۲۵۶.

۶- أصحاب الرسول (۲/۲۰۹).

چیره دست نیز بود، چنان که باری خطاب به اهل شام چنین گفت: ای اهل شام! چرا گرد می‌آورید آن‌چه که نمی‌خورید و می‌سازید آن‌چه که در آن سکونت نمی‌کنید و آرزوهایی در سر می‌پرورانید که هرگز به آن‌ها نمی‌رسید و بدانید که قوم عاد و ثمود از شهر بصرا تا عدن را مملو از اموال و نعمتها و فرزندان کرده بودند، اکنون آیا شما حاضر هستید آن‌چه را که آن‌ها از خود به جای گذاشته بودند به دو درهم از من بخرید؟^۱

این تعالیم با سیاستی که عمر بن خطاب در پیش گرفته بود و امت را به صورت آماده باش برای جهاد و آخرت قرار می‌داد، هماهنگ بود و اما معاذ بن جبل خزرچی کسی بود که نخست اهل یمن و سپس اهل شام از او استفاده بردند و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه همواره از او به نیکی یاد می‌کرد و می‌گفت: معاذ امتی بود که از پروردگارش فرمان می‌برد.

﴿كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰]

«(ابراهیم) پیشوائی بود (جامع همه فضائل اخلاقی) و مطیع (فرمان الهی) و حق‌گرای (بیزار از باطل و کناره‌گیر از بدیها) و او از زمره مشرکان نبوده است».

پرسیدند: امت یعنی چه؟ گفت: یعنی کسی که راه‌های خیر را به مردم آموزش دهد. و قانت کسی است که مطیع پروردگار باشد^۲، و معاذ چنین بود. ابن مسعود رضی الله عنه، معاذ را به ابراهیم خلیل علیه السلام تشبیه داد چرا که او دارای علمی وسیع و جایگاه فقهی و اخلاقی ممتازی بود و مسلمانان به جلالت شأن او اعتراف داشتند.

چنان که عمر بن خطاب گفت: زنان از این که فرزندی مانند معاذ به دنیا بیاورند عاجز شده‌اند^۳. و معمولاً عمر رضی الله عنه در کارهای بزرگ از اهل شوری که از میان انصار معاذ، ابی بن کعب و زید بن ثابت اعضای آن بودند مشورت می‌گرفت^۴. چرا که این‌ها فقهایی برجسته و کارشناسان رویدادها و حوادث و جزو مفتیان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند. بنابراین عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دوست داشت که برای او احادیثی که معاذ و ابودرداء

۱- الاکتفاء (کلاعی ۳/۳۱۱).

۲- سیر أعلام النبلاء (۱/۴۵۰).

۳- تهذیب الکمال (۲۸/۱۱۳).

۴- الطبقات (۱/۴۲۶).

راویان آن‌ها بودند، بیان کند و می‌گفت: از دو مرد عاقل برایم روایت کنید. گفتند: دو مرد عاقل کیستند؟ گفت: معاذ و ابودرداء انصاری.^۱

باری عمر بن خطاب در جاییه خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: در مسایل فقهی به معاذ مراجعه کنید.^۲ و در آغاز خلافت ابوبکر، عمر با خارج شدن معاذ از مدینه و اعزام او به شام مخالف بود و می‌گفت: فقدان معاذ از مدینه برای این شهر و ساکنان آن از نظر فقهی زیان آور است. و من در این باره با ابوبکر صحبت کردم اما او نپذیرفت و گفت: چگونه مردی را نگه دارم که به قصد شهادت در راه خدا بیرون می‌شود. من گفتم: به خدا سوگند که گاهی انسان در خانه‌ی خود نیز با شهادت می‌میرد.^۳

اما بعدها خود عمر فاروق رضی الله عنه صلاح کار را در این دانست که معاذ را برای آموزش دادن تعلیم اسلام به مردم شام به آن سامان اعزام نماید و او را به سکونت در شام امر کند و حقا که معاذ از خود تأثیر علمی شگرفی در شام گذاشت چنان که ابو مسلم خولانی می‌گوید: من وارد مسجد حمص شدم. در آن‌جا حدود سیصد نفر از اصحاب بزرگسال پیامبر را دیدم که پیرامون جوانی دارای چشمان سیاه و دندانهای براق نشسته بودند و اگر برای آن‌ها سؤالی پیش می‌آمد به آن مرد جوان مراجعه می‌کردند. من از کسی که نزدیک من نشسته بود پرسیدم: او کیست؟ گفت: او معاذ بن جبل است.^۴

معاذ رضی الله عنه همواره به فراگیری علم تشویق می‌نمود و می‌گفت: علم پیاموزید که آموختن آن برای رضای خدا، تقوا و طلب آن عبادت و مذاکره‌ی آن تسبیح و جستجو در آن جهاد و تعلیم آن به دیگران صدقه است و می‌افزود که علم راهنمای حلال و حرام و رفیق غربت و همنشین تنهایی و اسلحه‌ی انسان در مقابل دشمن و راهنمای او در شادمانی و پریشانی است. و خدا ملتی را به وسیله‌ی آن سربلند می‌کند و آن‌ها را امامان هدایت و چراغهای فروزان جهت راهنمایی دیگران قرار می‌دهد.^۵

۱- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۸۵.

۲- سير أعلام النبلاء (۴۵۲/۱).

۳- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۸۵؛ سير أعلام النبلاء (۲۸۵/۱).

۴- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۸۵.

۵- همان: ص ۲۸۵، حلیة الأولیاء (۲۳۹/۱).

معاذ همچنان در شام به آموزش و تربیت مردم پرداخت تا این که در وبای معروف عمواس درگذشت. وقتی که بیمار بود اطرافیانش گریه می کردند، پرسید: چرا گریه می کنید؟ گفتند: به خاطر علمی که با مرگ شما از بین می رود. گفت: علم و ایمان تا قیامت بر جای خود باقی هستند و آن ها را در کتاب خدا و سنت پیامبر خواهید یافت، و افزود که هر سخنی را بر کتاب خدا عرضه کنید و کتاب خدا را بر هیچ سخنی عرضه ننمایید.^۱

آری، معاذ قرآن را ترازویی معرفی کرد که باید هر چیز را با آن سنجید و محک زد نه این که قرآن بر اساس چیز دیگری موازنه شود. و همین بود روش و منهج معاذ که تا آخر عمر بدان پایبند بود و در حالی که آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد و بیهوش می شد همین که به هوش می آمد می گفت: بار الها! به عزت سوگند که تو می دانی من تو را دوست دارم.^۲

اما عباده بن صامت رضی الله عنه را عمر رضی الله عنه به عنوان معلم و قاضی به شام فرستاد. او در شهر حمص اقامت گزید. سپس به فلسطین رفت و در آن جا بر کرسی قضاوت نشست. بنابراین می توان او را نخستین قاضی فلسطین دانست و علاوه بر آن به مردم آن سامان قرآن آموزش می داد و چند سالی را به همین منوال سپری کرد تا این که در همان جا درگذشت.^۳

گفتنی است که عباده ادامه دهنده ی سیاست علمی، تربیتی و جهادی عمر رضی الله عنه بود و زندگی زاهدانه ای داشت و در نخستین دیدارش با مردم شهر حمص خطاب به آن ها چنین گفت: باید دانست که دنیا کالای آماده و زودگذر و آخرت وعده ی راستین است. و دنیا فرزندان دارد همان طور که آخرت فرزندان دارد. پس از فرزندان آخرت باشید و نه فرزندان دنیا، چرا که هر فرزندی دنبال مادر خود می رود.^۴

۱- صفة الصفوة (۵۰۱/۱) الأنصار في العصر الراشدي ص ۴۸.

۲- صفة الصفوة (۵۰۱/۱).

۳- عباده بن صامت صحابی کبیر و فاتح مجاهد (وهبه الزحیلی) ص ۸۴.

۴- الاکتفاء (کلاعی) (۳/۳۱۰).

اینها عیناً همان آموزه‌هایی بود که عمر بن خطاب همواره سعی بر پرورش و تثبیت آنها در دل‌های مسلمانان داشت، و مردانی را برای تبلیغ آنها انتخاب می‌کرد که عملاً این مفاهیم در وجود آنها تجسم یافته بود.

همچنین عبادۀ امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و به سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای اعتنا نمی‌کرد. چنان که وقتی قاضی فلسطین بود به برخی از کارهای استاندار شام اعتراض نمود. استاندار بر او خشم گرفت و گفت: حق سکونت در شام را نداری. بنابراین عبادۀ به مدینه رفت. وقتی چشم عمر رضی الله عنه به او افتاد پرسید: چرا آمده‌ای؟ او جریان را به عمر رضی الله عنه بازگو کرد. عمر رضی الله عنه گفت: به فلسطین برگرد و افزود: نفرین بر زمینی باد که تو و امثال تو در آن نباشید و گفت: از این تاریخ به بعد استاندار هیچ حق امارتی بر تو ندارد! و عبادۀ پذیرفت و دوباره به عنوان معلم و قاضی و راهنمای مردم فلسطین به آن شهر برگشت.

همچنین عمر رضی الله عنه، عبدالرحمان بن غنم اشعری را به عنوان آموزگار به شام فرستاد. البته ناگفته پیداست که پایه‌های اصلی مرکز فرهنگی شام که عمر رضی الله عنه این مرکز را بر آنها بنا نهاد عبارت بودند از: معاذ، ابودرداء و عبادۀ بن صامت رضی الله عنه. و زیردست آنها افراد زیادی از اصحاب رسول خدا مشغول تعلیم و تربیت مردم شام بر اساس آموزه‌های قرآن و سنت بودند و شاگردان زیادی از تابعین شام زیر نظر آنان علم آموختند و تربیت یافتند که مشهورترین آنها ابودریش خولانی و مکحول دمشقی و دیگران بودند.^۱

۶- مرکز فرهنگی مصر

بسیاری از اصحاب رسول خدا در سپاهی شرکت داشتند که عمرو بن عاص با آن مصر را فتح کرد. ولی عقبه بن عامر رضی الله عنه از نظر علمی بیش از دیگران در مصر تأثیر گذاشت و اهل مصر به او گرویدند و او را دوست داشتند و از او علم آموختند و روایت نمودند، چنان که

۱- سیر أعلام النبلاء (۱۲۲/۲) الأنصار فی العصر الراشدی ص ۱۲۴.

۲- تفسیر التابعین (۵۲۶/۱).

سعد بن ابراهیم می گوید: عقبه بن عامر در نظر مصریان مانند عبدالله بن مسعود در نظر اهل کوفه بود.^۱

از بارزترین شاگردان عقبه در مصر می توان از ابوالخیر مرشد بن عبدالله یزنی نام برد. ایشان دانش را در خدمت عمرو بن عاص و پسرش عبدالله آموخت.^۲

این ها مهم ترین مراکز علمی و فرهنگی آن روزگار بود که همگام با فتوحات و توسط عمر فاروق رضی الله عنه تأسیس و گسترش یافتند. و معمولاً هرگاه لشکری آماده اعزام به جایی می شد، عمر رضی الله عنه یکی از علما و فقها را به عنوان معلم و راهنما با آن لشکر همراه می کرد تا مسایل و احکام دینی و قرآن را به آن ها آموزش دهد.^۳

و با گسترش فتوحات نیاز به تأسیس مراکز فرهنگی جدیدی بیش از پیش احساس گردید. بنابراین دست به تأسیس شهرک های جدیدی مانند کوفه، بصره و فسطاط زد تا علاوه بر این که پایگاه نظامی جهت استقرار مجاهدین باشند به مراکز علمی و فقهی و دعوتی نیز تبدیل شوند.^۴

عمر فاروق رضی الله عنه به داعیان و معلمین کمک می کرد و آن ها را به مناطق فتح شده اعزام می نمود. و در جایی تصریح کرده که هدف از اعزام فرماندهان و امرا به شهرها این است تا مردم را با آموزه های دین اسلام آشنا سازند و غنایم را به خوبی در میان آن ها تقسیم کنند و به عدالت رفتار نمایند.^۵

گفتنی است که عمر فاروق رضی الله عنه برای معلمین و مفتیان که فقط کارشان تعلیم و افتاء بود حقوق ماهیانه تعیین کرده بود، حتی به معلمین که بچه ها را آموزش می دادند، حقوق می داد؛ چنان که در مدینه منوره سه نفر که معلم کودکان بودند به هر یکی ماهانه پانزده درهم می داد.^۶

۱- منبع سابق (۵۴۱، ۵۴۰).

۲- حسن المحاضرة (۲۹۶/۱).

۳- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية ۷۱۲/۲.

۴- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية.

۵- مسلم ش ۵۶۷.

۶- البيهقي (۱۲۴/۶) السلطة التنفيذية (۷۶۶/۲).

بدین صورت مسأله‌ی آموزش یکی از اهداف مهم دولت عمر فاروق رضی الله عنه بود. او معلمین و مفتیان را حتی به بادیه‌ها می‌فرستاد تا به مردم علم بیاموزند و مسایل شرعی آن‌ها را پاسخ دهند. وعلاوه بر کسانی که به صورت ثابت در برخی شهرها انجام وظیفه می‌نمودند، افراد دیگری را نیز به صورت موقت از مدینه‌ی منوره به بعضی از شهرها جهت علم آموختن به مردم آن سامان می‌فرستاد. چنان که حدود ده نفر از صحابه را که در میان آن‌ها عبدالله بن مغفل نیز وجود داشت به بصره فرستاد^۱. همچنین عمران بن حصین خزاعی را که یکی از فقهای صحابه بود به بصره اعزام نمود.

و بعد از این که دامنه‌ی فتوحات گسترش یافت، ابوموسی اشعری که والی شهر بصره بود دستور داد تا مسجد بزرگی جهت اقامه‌ی نماز جمعه در شهر تأسیس کند و برای هر یک از قبایل مساجدی بسازد و روزهای جمعه مقتدیان همه‌ی مساجد در مسجد جامع جهت ادای نماز جمعه گرد آیند. و همین دستور را به والی کوفه، سعد بن ابی وقاص و والی مصر، عمرو بن عاص نوشت. اما به فرمانداران خود در شهرهای شام نوشت که در هر شهری فقط یک مسجد بسازند و برای هر یک از قبایل مساجد جداگانه نسازند. ناگفته پیداست که هدف از تأسیس این مساجد، این بود تا هر کدام از آن‌ها به مراکز علمی فعالی تبدیل شوند. پس مساجد در واقع مرکز فرهنگی مهمی به شمار می‌رفتند که اصحاب بزرگ پیامبر از آن‌جا فارغ التحصیل شده و به دیگر نقاط عالم، جهت آموزش امت اعزام شدند. این نقشه‌ای بود که در زمان رسول خدا اجرا گردید و عمر فاروق رضی الله عنه نیز آن را ادامه داد. چنان که تعداد مساجدی که در زمان عمر رضی الله عنه در آن‌ها نماز جمعه برگزار می‌شد به دوازده هزار مسجد رسید^۲.

این مساجد نقش خود را به عنوان مرکز آموزش و پرورش و تزکیه‌ی نفوس به بهترین وجه ایفا نمودند. و هنگامی که مسلمانان احساس نیاز به مکان‌های جداگانه‌ای جهت آموزش کودکان خود کردند، فوراً عمر بن خطاب دستور به احداث مکان‌هایی جهت آموزش و تربیت نونهالان داد و پویندگان علم و دانش را تشویق می‌نمود و به آن‌ها جایزه می‌داد. چنان که به بعضی از فرمانداران خود نوشت که به کسانی که در

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۲۷۳.

۲- نظام الحكومة الإسلامية (۲/۲۶۲).

فراگیری علم و دانش بر دیگران پیشی گرفته‌اند جوایزی بدهند. از جمله به سعد بن ابی وقاص نوشت که باقیمانده‌ی مال غنیمت را به کسانی بدهد که مشغول فراگیری قرآن هستند.^۱ و این عملکرد عمر فاروق رضی الله عنه به ویژه در مناطقی که تازه فتح شده بودند زمینه ساز بروز استعدادها و شکوفا شدن آنها جهت فراگیری قرآن و سنت بود. ایشان علاوه بر آن حتی مسلمانان را به فراگیری زبان عربی تشویق می‌نمود و می‌گفت: زبان عربی را بیاموزید چرا که باعث افزایش عقل و مروت شما می‌شود.^۲ و در جایی دیگر فرمود که علم نحو را فرا گیرید همان طور که سنن و فرائض را فرا می‌گیرید.^۳ حتی کسانی را که عربی را غلط تلفظ می‌کردند تنبیه می‌نمود. چنان که باری ابوموسی اشعری به او نامه‌ای نوشت. عمر رضی الله عنه در پاسخ نامه به ابوموسی نوشت: نویسنده‌ی نامه‌ی تو، در املاء عربی دچار خطا شده است او را تنبیه کن.^۴

همچنین ابن جوزی نقل می‌کند که کاتب عمرو بن عاص در نامه‌ای که او به عمر رضی الله عنه نوشت: سین بسم الله را ننوشت. عمر رضی الله عنه به عمرو نوشت که به او یک ضربه شلاق بزند. عمرو حسب دستور خلیفه یک ضربه شلاق به کاتب خود زد.^۵

آری، عمر فاروق رضی الله عنه محکم کاری و نظم در امور را دوست داشت. بنابراین، در شئون مختلف سیاسی، اقتصادی، آموزشی و غیره که مربوط به زندگی، اقتدار، سربلندی و فرهنگ امت بودند، بهترین قانون و روش را طرح و پیاده می‌کرد. او نمی‌خواست امتی که کتاب قانونش یعنی قرآن از بالاترین درجه‌ی فصاحت برخوردار است، خودش به پایین‌ترین درجه تنزل نماید.^۶

گفتنی است که به دنبال مؤسسه نظامی‌ای که عراق، ایران، شام، مصر و بلاد مغرب را فتح نمود، کادر علمی پیشرفته و ممتازی که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تربیت شده بود

۱- أشهر مشاهیر الإسلام (۲/۵۴۰).

۲- معجم الأدباء (۱/۱۹).

۳- البیان و التبیان، جاحظ (۲/۲۱۹).

۴- مناقب أمیر المؤمنین (ابن جوزی) ص ۱۵۱.

۵- منبع سابق.

۶- أولیات الفاروق ص ۴۵۸.

حرکت می‌کرد. و این نیروها به راهنمایی و توجیه و حسن استفاده‌ی عمر رضی الله عنه توانستند خدمت فرهنگی و فقهی پویایی همگام با فتوحات ارائه نمایند و نسلی از فرزندان تازه مسلمانان به وجود بیاورند که با مفاهیم و احکام دین اسلام آشنا شده، زبان عربی را به نحو احسن بیاموزند و علم صحابه را که همان علم کتاب و سنت بود به نسلهای بعدی منتقل کنند. و حقا که امت در این بخش بعد از فضل خدا مرهون تلاشهای اصحاب پیامبر و مؤسسين مراکز فرهنگی یاد شده می‌باشد. به ویژه عمر فاروق رضی الله عنه که با توجیه علماء، فقها و داعیان و پیگیری احوال آنان و رسیدگی به وضعیت معیشتی آنان زمینه‌ی این رشد فرهنگی را فراهم نمود.

سوم: عمر فاروق رضی الله عنه و شعر و شاعران

اخبار حاکی از آن است که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه مدینه‌ی منوره از نوعی جنبش شعری برخوردار بود. چرا که هیچ یک از کتابهای تاریخ شعر، از ذکر نام عمر بن خطاب به ویژه در مورد نقد ادبی ایشان، خالی نیست. گرچه نمی‌توان به کتابهای ادب در نقل اسانید اعتماد کرد ولی چون تنها منبع اخبار نقد ادبی مربوط به زمان خلفای راشدین محسوب می‌شوند چاره‌ای جز پذیرفتن آنها نداریم^۱. البته برخی از سروده‌های نظامی و اشعار نابغه‌ی جعدی^۲، امیه بن صلت و حسان بن ثابت^۳ و دیگران در کتب حدیث نیز ذکر شده‌اند.

۱- عمر رضی الله عنه و شعر

عمر رضی الله عنه بیشتر از سه خلیفه‌ی دیگر به شنیدن شعر و اصلاح آن علاقه‌مند بود. و در سخنانش از شعر استفاده می‌کرد. چنان که روزی در حالی بیرون شد که عبای جدیدی پوشیده بود. وقتی متوجه نگاه‌های مردم شد چنین سرود:

لم تغن عن هرمز يوماً خزائنه والخلف قد حاولت عاد فما خلدو

۱- مجمع الزوائد (۹۸/۸).

۲- المدینه النبویه فی فجر الإسلام (۹۸/۲).

۳- البیان؛ جاحظ (۲۴۱/۱) الأدب فی الإسلام د. نایف معروف ص ۱۶۹.

أين الملوك التي كانت نوافله من كل أوب إليها راكب يغد^۱

«خزانه‌های هرمز هیچ سودی برایش نرساند و قوم عاد نیز پس انداز کرد ولی نماندند (تا از آن‌ها استفاده نکنند) کجا شدند پادشاهانی که از هر طرف اموال غنیمت به سوی آن‌ها سرازیر بود؟».

همچنین شافعی در مسند خود نقل می‌کند که عمر رضی الله عنه در وادی محسر در حالی که سوار بر مرکب خود به سوی کعبه پیش می‌رفت، شعری را می‌خواند که توسط مردی نصرانی تازه مسلمان سروده شده بود که به زیارت کعبه می‌رفت:

إليك تعدو قلقا وضينها مخالفا دين النصاري دينها^۲

«من در حالی به سوی تو می‌آیم که با دین نصارا مخالف شده‌ام».

باری در حضور عمر رضی الله عنه از زنی اوسی که حکیم بود پرسیدند: بهترین منظره کدام است؟ گفت: کاخ سفید در باغ سبز. عمر رضی الله عنه فوراً شعر عدی بن زید را بر زبان آورد:

كدمي العاج في المحارب أو كالبيض في الروض زهره مستنير^۳

که در آن از گل‌های سفید در چمنهای سرسبز سخن به میان آمده است.

همچنین ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: در یکی از سفرها همراه عمر رضی الله عنه بودم. شب هنگام به راهمان ادامه می‌دادیم؛ نزدیک مرکب ایشان رفتم، شنیدم که این اشعار را زمزمه می‌کرد:

كذبتم وبيت الله يقتل أحمد ولما نطاعن دونه ونناضل

ونسلمه حتى نصرع حوله ونذهل عن أبنائنا والحلائل

«به خانه‌ی خدا سوگند که به دروغ گمان کرده‌اید محمد کشته می‌شود و یا اینکه ما

او را به شما می‌سپاریم بدون این که پیرامون او کشته شویم و یا زخمی بشویم و زنان و فرزندان خود را از دست بدهیم».

همچنین می‌گفت:

وما حملت من ناقة فوق رحلها أبر وأوفى ذمة من محمد

۱- الأدب في الإسلام د. نايف معروف ص ۱۷۰.

۲- مسند الشافعي ص ۱۲۲.

۳- أدب الاملاء: سمعاني. ص ۷۱.

وَأَكْسَى لَبْرَدَ الْخَالِ قَبْلَ ابْتِدَالِهِ وَأَعْطَى لِرَأْسِ السَّابِقِ الْمُتَجَرِّدِ^۱

«هیچ شتری بر زین خود مردی نیکوکارتر و باوفا تر از محمد صلی الله علیه و آله سوار نکرده است».

برای یک پژوهشگر احوال عمر رضی الله عنه روشن می‌شود که محفوظات عمر از اشعار جاهلی و اسلام به حدی بوده که به او امکان می‌داده تا بداهتا در مواقع متعدد و حسب نیاز از آن‌ها استفاده نماید. تا جایی که او اشعار هند دختر عتبه را که علیه مسلمانان خوانده بود برای حسان بازگو نمود و حسان برآشفته شد و در صدد پاسخ آن‌ها برآمد.^۲

بنابراین می‌توان گفت عمر رضی الله عنه دارای ذوق ادبی و شعری بوده و اشعار می‌شنیده و روایت می‌کرده، اما با این حال شاعر نبوده است. چرا که عمر رضی الله عنه چیزی نداشت که از رعیت مخفی کند و اگر اشعاری می‌سرود، حتما توسط راویان روایت می‌شدند و به ما می‌رسیدند، ولی چنین چیزی روایت نشده است. بلکه عکس آن روایت شده است چنان که مبرد نقل کرده که عمر رضی الله عنه به متمم بن نویره گفت: اگر من شاعر می‌بودم در رثای برادرم شعر می‌سرودم همان طور که تو در رثای برادرت شعر سرودی.^۳

او اشعاری را می‌پسندید که با اسلام و مبادی آن سازگاری داشت و از اشعاری که با مبادی اسلام و ارزشهای آن همسویی نداشت متنفر بود. و مسلمانان را به فراگرفتن اشعار خوب تشویق می‌نمود و می‌گفت: شعر بیاموزید، چرا که در آن خوبیها و حکمتیهای وجود دارد که باید فرا گرفته شود و نیز زشتیهای وجود دارد که باید از آن پرهیز شود و انسان بوسیله‌ی اشعار زیبایی‌های اخلاقی را فرا می‌گیرد.^۴

و به استناد عراق، ابوموسی اشعری نوشت: به کسان خود بگو تا شعر بیاموزند، چرا که شعر به خوبیهای اخلاقی و رأی صائب و شناخت نسبها کمک می‌کند.^۵

۱- تاریخ طبری (۲۱۸/۵).

۲- عمر بن الخطاب: محمد أبونصر ۲۰۹.

۳- الكامل فی الأدب (۳۰۰/۲).

۴- أدب الإملاء، سمعانی ص ۷۱.

۵- العمدۃ: أبو رشیق (۱۵/۱).

همچنین می گفت: بهترین حرفه‌ی آدمی شعر است که به وقت نیاز می توان به کمک آن دلهای اهل کرم را منعطف ساخت و قلب انسان‌های فاسق را نرم کرد.^۱ و خطاب به پدران می گفت: به فرزندان تیراندازی و اسب سواری و شعرهای زیبا را بیاموزید.^۲

او علاوه بر اشعاری که در اسلام سروده بودند به اشعار جاهلیت نیز علاقه‌مند بود و می گفت: دیوان‌های خود را از دست ندهید. پرسیدند: کدام دیوان‌ها را؟ گفت: اشعار زمان جاهلیت را، چرا که آن‌ها تفسیر کتاب شما و مفاهیم زبان شما هستند.^۳ و این موضعگیری ایشان در قبال اشعار جاهلیت با موضعگیری شاگردش یعنی عبدالله ابن عباس مشترک است، چنان که عبدالله می گوید: اگر معنی جمله‌ای از قرآن را ندانستید به اشعار عرب مراجعه کنید چرا که شعر دیوان (و قاموس) عرب است.^۴ همچنین از عمر رضی الله عنه نقل است که گفت: شعر دانش آن زمان بود و نزد آن‌ها دانشی بهتر از این وجود نداشت سپس اسلام آمد و عرب‌ها را با جهاد و مبارزه با رومیها مشغول ساخت و آن‌ها برای سرودن شعر و روایت آن فرصت نیافتند و بعد از این که فتوحات آمد و عرب‌ها آرام گرفتند و دوباره به اشعار روی آوردند، کتاب مدونی نیافتند و راویان شعر نیز از میان رفته بودند. بنابراین بیشترین اشعار از دست رفت و فقط مقدار کمی به دست آمد.^۵

همان طور که قبلاً گذشت، عمر فاروق رضی الله عنه آن دسته از شاعران و اشعار را می پسندید که سخن از ایمان و اسلام و اخلاق فاضله و تجارت مفید به میان می آوردند، اما شاعرانی که اشعارشان خالی از این مباحث و یا حاوی مسایل ضد اخلاقی بود نه این که آن‌ها را نمی پسندید بلکه به تنبیه و سرزنش آنان می پرداخت. ضمناً درک عمیق و ذوق ادبی اش به

۱- الأُدب فی الإسلام، د. نایف.

۲- الکامل فی الأدب (۱/۲۲۷).

۳- المعجم الکبیر، الطبرانی (۷/۱۲۹).

۴- الأُدب فی الإسلام.

۵- طبقات الشعراء (ابن سلام) ۱/۲۵، أدب صدر الإسلام ص ۸۷.

او کمک می‌کرد تا از ژرفای نصوص ادبی ارزشهای وجدانی‌ای را که با تعالیم اسلام همسویی داشت، بیرون بیاورد.^۱

۲- عمر فاروق رضی الله عنه و خطیئه و زبرقان بن بدر

روایت شده: شاعر خطیئه - ابا ملیکه - جرول بن اوس از قبیله بنی قطیعه بن عبس، وقتی که برای نجات خانواده‌اش از قحطی و خشکسالی، و نیز در طلب معیشت راهی سرزمین عراق شد، در راه با زبرقان بن امرئ القیس بن خلف تیمی سعدی^۲ دیدار و ملاقات کرد. زبرقان در آن موقع جهت جمع‌آوری زکات قوم خود در راه سفر بود، خطیئه را شناخت و با او به بحث و گفتگو پرداخت، و با احوال او آشنا شد، بنابراین از او درخواست کرد مهمان قوم او شود و منتظر بازگشت او باشد. لذا خطیئه نزد قوم زبرقان پیاده شد، اما بغیض بن عامر بن شمّاس بن لؤی بن جعفر انف النّاقه که با زبرقان خصومت و دشمنی داشت، توانست در آن مدت او را منحرف کند و به خود ملحق گرداند، لذا او را علیه زبرقان تحریک نمود، و شروع کرد به هجو و ناسزاگویی به زبرقان، و مدح و ستایش پسران (انف النّاقه). و هجونا به خطیئه علیه زبرقان بالغ بر چندین قصیده بود که زبرقان یکی از آن قصاید را به منظور دادخواهی از خطیئه نزد عمر بن خطاب بُرد که گفته بود:

ما کان ذنب بغیض لا أبا لكم فی بائس جاء یحدو آخر الناس
لقد مریتکم لو أن درنکم یوما یجیء بها مسحی وابساسی
تا آنجا که گفته بود:

دع المکارم لا ترحل لبغیتها واقعد فإنک أنت الطاعم الکاسی
من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه لا یذهب العرف بین الله والناس
ما کان ذنبی أن فلت معاولکم من آل لا ی صفاة أصلها راسی
قد ناضلوك فسلو من کنا نهمهم مجدداً تلیداً و نبلاً غیر انکاس

«مکارم و ارزشهای بالای اخلاقی را رها کن و در طلب آنها سفر مکن، بنشین، تو فقط می‌خوری و می‌پوشی.»

۱- عمر بن خطاب (محمد ابونصر) ص ۲۱۸.

۲ - منبع سابق ص ۲۱۹.

هر کس نیکی انجام دهد بی‌اجر و پاداش نمی‌ماند، نیکی در میان خدا و مردم نمی‌رود.

گناه من نیست عناصر تخریب شما از جنگ با خانواده‌ای شکست خورده که دارای صفات عالی و فضایل استوار هستند.

با شما درگیر شدند، پس مجد و بزرگواری و تیر ناشکستنی را از ترکش خود بیرون کشیدند».

سپس کارش به نزد عمر رضی الله عنه کشیده شد، زبرقان گفت: مرا مورد هجو و سرزنش قرار داده، عمر رضی الله عنه فرمود: من هجوی را نمی‌شنوم! گفت: گفته‌اش چه بود؟ گفت: به من گفت: مکارم و ارزشهای بالای اخلاقی را رها کن و در طلب آنها سفر مکن... تا آخر.

عمر رضی الله عنه فرمود: من هجایی نمی‌شنوم، بلکه این سرزنش است، زبرقان گفت: یعنی من جز خوردن و پوشیدن، مروّتی ندارم؟! عمر فرمود: حسان بن ثابت را برایم بخوانید. وقتی حسان آمد خلیفه فرمود: آیا این هجونامه است؟ حسان گفت: نه، بلکه او را تهدید کرده، پس عمر حطیّه را به زندان انداخت.^۱

عمر رضی الله عنه با وجود اینکه آگاه‌ترین مردم به شعر و ادبیات بود، در مقام قضاوت اهل تخصص را برای داوری دعوت کرد، سپس حکم صادر کرد.

عبّاس محمود عقّاد در مورد بحث عمر بن خطاب در رابطه با این قضیه می‌گوید:او فراموش کرده بود که ادیب و نقل‌کننده ادبیات (عرب) است، ولی فراموش نکرده بود که قاضی است، قاضی که حدودات شرعی را به بهانه وجود شبهه نزد متهم اجرا نمی‌کرد، ولی با معلومات خود بدون رأی اهل تخصص حکم نمی‌کرد.^۲

هنگامی که حطیّه سختی و تلخی زندان را لمس کرد، شروع کرد به سرودن اشعار عاطفه‌برانگیز و دفع و نفی اتهامات وارده بر خود، آن هم با روشی نابغه‌ای که برای نعمان بن بشیر معذرت‌خواهی کرده بود:

۱ - الأُذُب فی الاسلام ص ۱۷۲.

۲ - عبقریة عمر ص ۲۴۶.

أعوذ بجدك أنى امرؤ	سقتنى الاعادى إليك السجالا فان
ولا تأخذنى بقول الوشاة	لكل زمان رجالا
فان كان ما زعموا صادقا	فسیقت الیک نسائی رجالا
حواسر لا یشتکین الوجا	یخضضن آلا و یرفعن

«به جد تو تو پناه می‌برم، من مردی هستم که رقابت دشمنان مرا نزد تو بر زمین انداختند.

مرا به گفته‌ی سخن‌چینان گرفتار مکن، زیرا قطعاً هر زمانی رادمردانی دارد. اگر ادعاهای آنها هم درست باشد، (رحم کن) که زنان من با پای پیاده و برهنه و رنجور و غمگین آمده‌اند، از پابرهنگی شکایت ندارند. خانواده‌ای را شوکه و وحشت زده می‌کنند، و خانواده‌ای دیگر را بالا می‌برند. عمر رضی الله عنه به پوزش طلبی‌های او توجه نکرد تا اینکه چند بیت از شعر عاطفی مؤثر و زیبایش را خواند که در آن گفت:

ماذا أقول لأفراخ بني مرخ	زغب الحواصل لا ماء ولا شجر فاغفر
ألقيت كاسبهم في قعر مظلمة	عليك سلام الله يا عمر
أنت الأمير الذي من بعد صاحبه	ألقي إليك مقاليد النهى البشر
أنت الإمام الذي من بعد صاحبه	ألقت إليك مقاليد النهى البشر
لم يوثرك إذا ما قدموك لها	لكن بك استأثروا إذ كانت الأثر
فامنن على صبية بالرمل مسكنهم	بين الأباطح تغشاهم بها القرر

«به جوجه‌های شکم خالی چه جوابی بدهم که نه آب دارند بیاشامند و نه درخت، کاسب و نان آورشان را به قعر تاریکی زندان انداخته‌ای، مرا ببخشای ای عمر درود خدا بر تو باد.

تو آن امام و پیشوایی که بعد از رفیقت و یاورت گنجینه‌ی خرد و عقل بشر به او داده شده.

آنها وقتی که تو را برای این مقام برگزیده‌اند، از خود گذشتگی نداشته‌اند، بلکه هر اثری (از نیکی) که دارند از نیکی توست.

پس بر آن دختر بچه منت گذار که در بستر رودخانه میان شن و گرد و خاک زندگی می‌کند.

اهل و عیالم فدایت باد، که میان من و آنها عرض یک فلات فاصله هست و از آنها خبری ندارم».

عمر رضی الله عنه از آنچه شنید متأثر شد و فرمان آزاد شدنش را صادر کرد، و برای بستن زبانش چاره‌اندیشی کرد و حیثیت مسلمانان را با سه هزار درهم از او خریداری کرد، از این روی حطیئه در مقام دادخواهی گفت:

أخذت أطراف الكلام فلم تدع شتما يضرب ولا مديحاً ينفع
ومنعني عرض البخیل فلم يخف شتمي وأصبح آمنا لا يفرع
«نوک زبانه را از کلام گرفته‌ای، نه ناسزاگویی زیان بخش برایم باقی مانده و نه مدح مفید».

از حیثیت و آبروی انسان خسیس و فرومایه در برابر من حمایت کردی، و دیگر از مذمت من ترس و بیمی ندارد و امنت یافته».

جلوگیری از هجو سرایی او راه‌حل نهایی را اعمال کرد، بنابر این او را نزد خود نشاند و به قطع زبان تهدیدش کرد، سپس حطیئه گفت: ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند من پدر و مادرم و همسرم و خودم را هم هجو کرده‌ام، لذا عمر رضی الله عنه تبسمی کرد و از او درگذشت^۱.

اینجا حادثه‌ای دیگر شبیه همین حادثه هست که صاحب کتاب (زهر الآداب) آن را ذکر کرده و می‌گوید: بنی عجلان با این نام (عجلان) افتخار می‌کردند و با آن نشانه اظهار شرف و بزرگواری می‌کردند، زیرا عبدالله بن کعب که پدر بزرگ ایشان بود به این علت به این نام شهرت یافت که برای پذیرایی و خدمت به میهمان بسیار سریع و با عجله اقدام می‌کرد، و این امر را مایه شرف و بزرگی به حساب می‌آوردند، تا جایی که نجاشی شاعر که نامش قیس بن عمرو بن کعب بود ایشان را در قصیده‌ای هجو نموده و گفت:

أولئك أحوال اللعين وأسرته — هجين ورهط الواهن المتذلل
وما سمي العجلان إلا لقوله خذ القعب واحلب أيها العبد واعجل
«آنها دائی طرد شده و خانواده پست و بزدل و خوار هستند. و تنها بدین علت به عجلان شهرت یافتند که می گفت: کاسه را بگیر و شیر بدوش و عجله کن».

روایت کنندگان تاریخ گمان کرده‌اند که وقتی نجاشی این قصیده‌ی هجائی را سرود نزد عمر از او شکایت کردند، پس او را حبس کرد، و نیز گفته شده: او را تازیانه زد.^۱

بنابراین، خلیفه عمر رضی الله عنه افراد را به علت اشعار هجائی تنبیه و سرزنش می کرد، نه همین و بس، بلکه به خاطر انواع دیگر از شعر آنها را تعزیر می کرد، مانند تعرض به حیثیت مسلمانان، تحریک و ایجاد خشم و کینه و نیز تعرض به زنان مسلمان، همانگونه که دکتر واضح صمد به تفصیل این موضوع را بیان کرده است.

۳- شعر قاطعیت عمر رضی الله عنه را به نرم خوئی و مهربانی دگرگون کرد

امیه بن اسکر کنانی که سرور و سادات قوم خویش بود، پسری به نام کلاب داشت که در زمان خلافت عمر رضی الله عنه به مدینه هجرت کرد، مدتی در آنجا اقامت گزید، سپس روزی با طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام ملاقات کرد و از آنها پرسید: بالاترین عمل نیک در اسلام چیست؟ گفتند: جهاد در راه خدا. بنابراین از عمر بن خطاب درخواست کرد که او را آماده اعزام به جهاد کرد. طلحه و زبیر گفتند: بسوی جنگ با ایرانیان اعزام می شوی، امیه برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان! این یکی از روزهای خاطره انگیز و به یادماندنی من است، ای کاش من هم پیر و فرتوت نبودم! پسرش کلاب که مردی زاهد و عابد بود گفت: ای امیرمؤمنان! اما من جانم را و این دنیا را به بهای آخرت می فروشم (و راهی جنگ و جهاد می شوم). پدرش امیه که در سایه درخت خرمایی نشسته بود دست به دامان کلاب شد و گفت: پدر و مادر پیر و ناتوانت رها مکن همانگونه که تو را در دوران ناتوانی پرورش دادند، اکنون که به تو نیازمند شده‌ایم رهایمان می کنی. کلاب گفت: آری، برای کاری بهتر شما را ترک می کنم، بنابر این بعنوان مجاهد راه خدا بعد از خشنود کردن پدر عازم جنگ شد، بعد از مدتی دلتنگ شد، روزی که در زیر درخت

خرمایی نشسته بود ناگهان متوجه کبوتری شد که جوجه‌اش را صدا می‌کرد، پیرمرد از دیدن این صحنه به گریه و زاری افتاد و چون همسرش او را در آن حال دید او هم گریه و زاری به راه انداخت و این سروده را می‌خواند:

لمن شیخان قد نشدا کلابا	کتاب الله لو قبل الکتابا
أنادیه فیعرض فی إباء	فلا وأبی کلاب ما أصابا
لذا هتفت حمامة بطن وج	علی بیضاتها ذکر کلابا
فان مهاجرین تکنفاه	ففارق شیخه خطاً و خابا
تکت أبامر عشة بداه	وامک ما تسیغ لها شرابا
تنقص مهده شفقا علیه	وتجنبه اباعرها الصعابا
فإنک قد ترکت أباک شیخا	یطارق اینقا شرابا ترابا

«آن پدر و مادر پیر پسرشان کلاب را با کتاب خدا قسم دادند، ای کاش قبول می‌کرد، او را می‌خوانیم ولی رویگردان است و نمی‌پذیرد، نه سوگند باد اشتباه کرد. لذا وقتی که کبوتر درّه «وج» با جوجه و تخم هایش نجوا کرد پدر به یاد کلاب افتاد.

کلاب وظیفه خرج و کفایت دو مهاجر را بر عهده داشت، ولی از آن پیر جدا شد، اشتباه کرد و زیانکار شد.

پدری را ترک کردی که دستهایش می‌لرزد، و مادرش از غم فراق، نوشیدنی برایش گوارا نیست. مادر با مهربانی گهواره‌اش را تکان می‌داد و او را پاک نگه می‌داشت و سختی را تحمل می‌کرد.

تو (ای کلاب!) پدر پیرت را ترک کرده‌ای که به شترهای لاغر می‌زند و با طرب برای آب خوردن می‌روند و اگر تند حرکت کنند گرد و خاک را از زمین برمی‌خیزد. پدرت شوق دیدارش و آرزوی بلند دیدنت را دارد و تک و تنها، غمگین و رنجور گریه می‌کند، و امیدی به بازگشت تو ندارد.

اگر تو بعد از (آن همه غم و اندوه من) به دنبال اجر و پاداش باشی مانند کسی هستی که آب طلب کند ولی جز سراب نیابد^۱.

امیه چشمانش را از دست داده بود، بنابراین همراه راهنمایش نزد عمر رضی الله عنه رفت که در آن موقع در مسجد بود، سپس این شعر را سرود:

أعاذل قد عذلت بغير علم	و ما تدرين عاذل ما الاقى
فما كنت عاذلتى فردى	كلا با اذ توجه للعراق
لؤم اقضى اللبانة من كلاب	غداة غد و آذان بالفراق
فتى الفتیان فى عسر و يسر	شدید الركن فى يوم التلاقى
فلا و ابیک ما بالیت و جدی	ولا شفقى علیک و لا اشتیاقى
و ایفادی علیک اذا شتونا	و ضمک تحت نحری و اعتناقى
فلو فلق الفؤاد شدید وجد	لهم سواد قلبى بانفلاق

«ای لومه‌گر! بدون اینکه خبر داشته باشی مرا سرزنش می‌کنی، تو نمی‌دانی من از چه غمی رنج می‌برم.

اگر مرا سرزنش می‌کنی فردا کلاب را نزد من برگردان، که روی بسوی عراق نهاد و عازم آن‌جا شد.

طوری او را سرزنش کن که فردا از تصمیم خود منصرف شود و اعلام جدایی (از آنها) کند.

مردان جوانمرد در سختی و رفاهیت بصورت یکسان ثابت قدم و استوارند، و در روز مواجهه با دشمن محکم و پابرجا هستند.

سوگند به پدرت که شوق دیدار و مهرورزیها و علاقه‌ای که به تو داشته‌ام، اعزام شدنم به نزد تو وقتی که زمستان را سپری کردم و ...برایم مهم نیست، وجد و علاقه‌ام دارد قلبم را شکافد و دلم می‌خواهد از هم گشوده گردد، فاروق را به پروردگار سوگند که حجاج را راهی عرفات می‌کند.

با تمام تلاش در میان آن دو کوه مکه دعا می‌کنم.

همانا فاروق کلاب را نزد آن دو پیر ناتوان برنگردانید که نزدیک مرگ هستند». بنا براین عمر رضی الله عنه گریست، سپس نامه‌ای را به ابوموسی اشعری نوشت و به او فرمان داد که کلاب را بلافاصله برگرداند. کلاب نزد عمر رضی الله عنه رفت و اجازه ورود خواست و وارد شد، سپس دنبال امیه فرستاد و با هم صحبت کردند، سپس از او پرسید که امروز چه چیزی را از همه بیشتر دوست داری؟ گفت: دوست دارم پسر کلاب نزد من باشد و او را استشمام کنم، دستور داد کلاب داخل شود، کلاب وارد شد و امیه پیر از جا پرید، شروع به استشمام پسر کرد و گریه و رازی می‌کرد، و عمر رضی الله عنه هم از دیدن این صحنه به گریه افتاد، و حاضران مجلس نیز گریه کردند و به کلاب گفتند: نزد پدر و مادرت باش و تا وقتی که باقی ماندند جهاد خویش را در خدمت به آنها انجام بده، سپس بعد از وفاتشان به امور خود پرداز، سپس دستور داد اموالی را به او بدهند تا با آنها صرف کند، و سواره‌ها شروع به سرودن اشعار پدرش کردند و به او ابلاغ شد، بعد کلاب این شعر را سرود:

لعمرك ما تركت ابا كلاب كبر السن مكتئبا مصابا
و اما لا يزال لها حنين تنادي بعد رقدتها كلابا
لكسب المال او طلب المعالي ولكنني رجوت به الثوابا

«به جان تو سوگند پدر کلاب را پیر افسرده و مصیبت زده و مادری همیشه دلتنگ را که در خواب هم کلاب را صدا می‌کند به خاطر کسب مال و طلب مقام والای دنیوی ترک نکرده‌ام، بلکه به امید پاداش رفته‌ام». کلاب مسلمانی برگزیده بود که تا زمانی که در قید حیات بودند، در خدمت والدین خود بود.

اینجا حادثه‌ای دیگری مشابه این اتفاق افتاد. شیبان بن مخبّل سعدی (شاعر معروف) همراه با سعد بن ابی وقاص هجرت کرد و عازم جنگ فارس (ایران) شد. بنابراین پدرش (مخبّل) که پیر و ناتوان بود، سخت بی‌تاب و بیقرار شد و نتوانست شکیا و صابر باشد، و این قصیده را سرود:

ایهلکنی شیبان فی کل لیلۃ لقلبی من خوف الفراق وجیب
فانی حنت ظهیری خطوب الاتری اری الشخص کالشخصین و هو قریب
و یخبرنی شیبان ان لن یعقنی تعق اذا فارقتنی و تحوب
فلا تدخلن الدهر قبرک حوبۃ یقوم بها یوما علیک حسیب

«آیا شیبان هر شب مرا می‌کشد چون قلبم هر دم از بیم فراق و جدایی پاره پاره می‌شود.

کوله‌بار هیزم پشتم را خم کرده، آیا نمی‌بینی (بر اثر ضعف بینایی) شخص نزدیکی را به صورت دو شخص می‌بینم! ولی شیبان به من خبر می‌دهد که من نافرمانی تو نمی‌کنم، اما وقتی از من جدا شده نافرمانی کرده و گناهکار است، روزی گناهی وارد قبرت نگردد که بر آن، مورد محاسبه قرار گیری».

وقتی عمر رضی الله عنه این شعر را شنید رقت قلب را احساس کرد و به گریه افتاد، و نامه‌ای را به سعد بن ابی وقاص نوشت که شیبان را برگرداند، لذا او را نزد پدرش برگرداند.^۱
این حادثه هم آخرین حادثه از این نوع نبود که عمر رضی الله عنه از شعر متأثر گردد، بلکه حوادث مشابه دیگری را نقل کرده‌اند، از جمله: خراش بن ابی خراش هذلی در ایام عمر بن خطاب رضی الله عنه هجرت کرد و همراه با مسلمانان و در سرزمین دشمن به سرعت پیشروی کردند. سپس پدرش ابوخراش به مدینه رفت و پیش عمر نشست و شکایت شوق دیدار پسر را سر داد، و چنین شرح احوال کرد که اهالی او منقرض شده و برادرانش کشته شده‌اند و یآوری برایش باقی نمانده است جز پسرش خراشکه او هم در میدان جنگ است و او را ترک کرده و این قصیده را می‌سرود:

الا من مبلغ عنی خراشا	وقد یأتیک بالنبأ البعید
وقد تأتیک بالاخبار من لا	تجهز بالحذاء ولا تزید
تنادیه ليعقبه کلب	ولا یأتی لقد سفه الولید
فرد اناءه لا شیء فیہ	کأن دموع عینیه الفرید
واصبح دون غابقه و امسی	جبال من جرا الشام سود
الفاعل خراش بان خیر الـ	مهاجر بعد هجرته زهید
رأیتک وابتغاء البر دونی	کمخضوب اللبان ولا یصید

«هان، چه کسی پیام مرا به خراش ابلاغ می کند، حال آن که اخبار دور برای تو می آیند، و کسانی برایت خبر می آورند که نیازی به کفش و زاد و توشه ندارند.

او را ندا می کنی تا کلب او را تعقیب کند، ولی نمی آید، راستی ولید خیره سر شده. ظرف خود را خالی بر می گرداند بدون اینکه چیزی درون آن باشد، گویی اشک چشمانش بی نظیر است.

کوههای سیاه و هولناک شام صبح و شام را سپری کردند بدون اینکه شیر دوشیده باشد یا (گله) را آب داده باشد.

بدان ای خراش! که بهترین مهاجر بعد از هجرتش زاهد و پارسا است. دیدم که در طلب نیکی هستی بدون اینکه با من نیکی کنی، مانند شیر شکاری خون آلود که شکار نمی کند»^۱.

پس از آن، عمر رضی الله عنه متأثر شد و نامه نوشت که خراش را نزد پدرش برگردانند، و فرمان صادر کرد که بعد از آن بدون اجازه پدران مسن و سالخورده پسران شان به جبهه اعزام نشوند^۲.

آری، ملاحظه می کنیم که امیر مؤمنان رضی الله عنه تحت تأثیر شعر قرار می گرفت و به شدت گریه می کرد، با وجود اینکه به اراده استوار و پابرجا و صلابت و خشونت شهرت داشت، و این امر بیانگر احساس نازک و ظریف و شعور انسانی بیدار ایشان است، که احساس

۱ - عمر بن الخطاب، دکتر محمد ابوالنصر، ص ۲۳۰.

۲ - الأغانی، اصفهانی ۱۸۹/۱۳.

پدران ناتوان را درک می‌کند آنگاه که محتاج یاری پسران‌شان بودند، و همچنین حال و وضع ستمدیدگان و انسانهای گرفتار و درمانده را در وجود خویش لمس و احساس می‌کرد، همانگونه که در مورد شعر هجایی بدان پرداختیم^۱.

۴- گرایش نقد ادبی عمر رضی الله عنه

عمر بن خطاب بیش از هر کسی تحت تأثیر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته بود، حتی در دیدگاه او نسبت به ادبیات و حکم کردن بر شعر و شعراء، همان گونه که آرایه‌های ادبی و احکام نقد ادبی زیادی در مورد متون از او نقل شده، که بخش عمده آن مرویات، مربوط به دوران خلافت ایشان، یعنی ده سال آخر عمر اوست، و این آثار به جا مانده در مجموع احترام و قدردانی عمر رضی الله عنه نسبت به ادبیات نشان می‌دهد و (نظریه کمال ادبی) او را به تصویر می‌کشد که نتایج و محصول فرهنگی عمر رضی الله عنه بر برکت او در آن دوران شکوفا است. لذا لازم است نسبت به همه عوامل تقویت کننده و شفافیت دهنده احساس و ذوق نقدی ادبی که موجب رشد و شکوفایی ملکه نقدی او شده، اطلاع همه جانبه داشته باشیم، و هر دو دوران جاهلی و اسلامی حیات ایشان را به نحو زیر در نظر داشت:

- عمر رضی الله عنه در دوران جاهلی یکی از مسئولین حفظ ارزشهای جاهلی بود، و در میان قریش از جایگاه اجتماعی ویژه‌ای برخوردار بود که در آن زمان همه عرب به قریش چشم دوخته بودند و به آنها دل بسته بودند، در دوران اسلام هم چنین جایگاهی را احراز کرد.

- عمر رضی الله عنه در مورد شعر جاهلی و اسلامی خبیر و آگاه بود، که اطلاعات او در برگیرنده اشعار مشرکین و مرتدین و دشمنان اسلام هم بود که علیه این دین حنیف سروده بودند.

- عمر رضی الله عنه به احوال عرب در دوران جاهلیت و اسلام از جوانب مختلف اعتقادی، تاریخی، نسبی، روش عبادی و علمی کاملاً آگاه بود، و علم و آگاهی او به این چیزها راه نقد کلامی و ادبی و اظهار نظر را پیش روی او روشن کرده بود.

- عمر رضی الله عنه از همان سنین ابتدای به محافل ادبی ای علاقه داشت که خالی از مسابقه و شعر سرایی و مطرح کردن ادبیات و ذوق پروری و اظهار نظر ادبی نبود، بطوری که وقتی عمر رضی الله عنه اسلام آورد شرکت و در مجالس مردان پاک سخن، که گفتارشان همچون میوه‌های پاک و لذیذ از هر زشتی پاک بود، و همنشینی با آنها بعد از شرکت در نماز و جهاد یکی از آن سه مطلبی بود که مورد علاقه و رغبت ایشان محسوب می‌شد، همانگونه که ایشان یکی از افراد هم‌صحبت داستان سرایان رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب بود، و در زمان خلافت خود در قسمتی از حیاط مسجد، خلوتگایی را به نام بطحاء (یعنی بستر فراخ رودخانه) بوجود آورد که شعر دوستان و شعر جویان به آن جا رفت و آمد داشتند^۱.

عمر رضی الله عنه که یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود دارای سهم عمده و رأی تیز و نافذ و تیزهوشی و ذکاوت و استعداد خارق العاده همراه با الهام، و بصیرت شفاف بود، و کمتر در یافتن معنی درست خطا می‌کرد؛ ایشان همراه با این ویژگی‌های با احساس شعر را می‌خواند و می‌شنید، و نسبت به نصوص ادبی و ارزشهای زیبایی و شعوری از ذوق و قریحه خاصی برخوردار بود، علت این امر هم این بود که نسبت به آن بسیار حساس بود و معنی و اهداف آن را بخوبی درک می‌کرد، لذا عمر رضی الله عنه هدف را با تمام قلبش دریافت می‌کرد و درون خود را با آن راضی می‌کرد، و تعجب و علاقه و قدردانی خود را نسبت به آن ابراز می‌کرد، همان‌گونه که روایت شده که متمم بن نویره شعر مرثیه برای برادرش مالک سرود که توسط سپاه خالد بن ولید در جنگهای رده به هلاکت رسید، وقتی به این بیت رسید که گفت:

لا يمسك الفحشاء تحت ثيابه حلّو شمائله عفيف المئزر

«کسی که شمایل اخلاقی او شیرین و دلپسند است و پاکدامن است زشتی و فحشاء را زیر لباسش قرار نمی‌دهد».

عمر رضی الله عنه برخواست و نزد او رفت و گفت: دوست داشتم این مرثیه را برای برادرم زید بن خطاب می‌سرودی! گفت: ای اباحفص، به خدا سوگند اگر می‌دانستم برادرم به جایی

۱ - عمر بن الخطاب، دکتر محمد ابوالنصر، ص ۲۴۴.

۲ - منبع سابق ص ۲۴۶.

رفته که برادر تو رفته است، برایش مرثیه نمی‌سرودم، عمر رضی الله عنه گفت: هیچ کس تا کنون چنین تسلیتی به من نگفته^۱.

با این منطق فهم و درک و سنجش بیداری و هوشیاری، عمر رضی الله عنه ارزش نصوص ادبی بلیغ را بالا برد، و آنها را تا سطحی ارتقا داد که ارزش گنجینه‌های دنیای فانی به آن مقام نزدیک نمی‌شود. روایت شده که عمر رضی الله عنه به یکی از پسران هرم بن سنان گفت: برخی از اشعاری را که زهیر درباره شما سروده، بخوان. وقتی برایش خواند عمر رضی الله عنه فرمود: واقعاً که درباره شما زیبا سروده! گفت: ای امیرمؤمنان! ما بخشش فراوان به او عطا کرده‌ایم. عمر رضی الله عنه فرمود: آنچه شما بخشیدید، رفت، ولی آنچه او به شما داد، باقی است^۲.

این عناصر، ذوق نقدی و صفای ملکه‌ی نقدی عمر رضی الله عنه را تغذیه می‌کرد، و چنین جایگاه ادبی را در عصر اسلام مهیا و فراهم کرد^۳.
اما در رابطه با معیارهایی که عمر رضی الله عنه برای برتری متنی بر متن دیگر از آنها استفاده می‌کرد، یا با آنها شاعری را بر شاعری دیگر مقدم می‌داشت معیارهای شکلی بودند که عبارتند از:

سلامت عربی بودن

ذوق سرشته شده‌ی عمر رضی الله عنه بر فصاحت سالم و صحیح از لحن و غلط متفّر است، و لحن و غلط دستوری به تنهایی کافی است که عبارت و متن ادبی را از اعتبار ساقط کند، و آنرا مردود گرداند، و حتی کسی را که لحن و غلط دستوری از او سر زده مورد عتاب و نکوهش و انتقاد قرار گیرد^۴.

مأنوس بودن الفاظ و پرهیز از «معاظله» و پیچیده‌گویی:

روایت شده که عمر رضی الله عنه زهیر را مقدم می‌داشت و شعرش را زیبا تلقی می‌کرد، و علت این امر را پرهیز مکرر گویی و پرهیز از پیچیدگی در کلام، و بکار نبردن الفاظ

۱ - منبع سابق ص ۲۴۷، الکامل نوشته مرد، ۲/۳۰۰.

۲ - المدینة النبویة فجر الاسلام، و العصر الراشدی ۲/۱۰۶.

۳ - عمر بن خطاب محمد أبوالنصر، ص ۲۴۸.

۴ - منبع سابق.

نامأنوس و وحشی بیان می‌کرد، که مرد را جز با اوصافی که داشت مدح و ستایش نمی‌کرد.^۱

«معاظله» عبارت است از تعقید در کلام و طوری بدنبال یکدیگر بیاید که موجب پیچیدگی مفهوم شود، و وحشی بودن هم نامأنوسی الفاظ است.^۲

این اثر روایت شده اصول و قواعد شعر مورد پسند اسلام را توضیح می‌دهد، که واضح بودن معنی، نزدیک بودن مفردات الفاظ و راست و درست بودن و دور بودن از مبالغه و اغراق‌گویی است، چون شعر برای حکم کردن دعوت می‌دهد، و عموم مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد، پس لابد باید قابل فهم باشد^۳، شایان ذکر است که علمای علم بلاغه که بعداً اصول و قواعد این رشته را تدوین کرده اند، از بحث فصاحت و بلاغت مفرد، و کلام و فصاحت آن خارج نشده‌اند که عمر رضی الله عنه آن را تبیین کرد، جز مباحث روش تصنیف و تنظیم و ترتیب باب‌ها که بعداً بدان افزوده شد.^۴

وضوح و روشنی مطلب

نامه‌ای به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه نوشت که به علت کم اطلاعی از مناطقی که به تصرف درآورده‌اید، و نیز از نبود آگاهی کافی از محل استقرار دشمن نتوانسته‌ام برخی تصمیماتم را بنویسم (و برایشان برنامه‌ریزی کنم)، بنابراین منازل و شهرهای فاصل بین شما و مداین را طوری برایم توصیف کنید و بنویسید که گویی آنها را می‌بینم، و امور خود را برایم روشن توضیح دهید.^۵ این جمله اخیر بطور واضح بیانگر این نکته است که بیان واضح، مورد تأیید خلیفه رضی الله عنه بود، و این مقیاس و معیار دقیق نقد ادبی است. همان‌گونه که قاضی‌ها را هم سوگند می‌داد که واضح و روشن از مسایل قضایی تعبیر کنند: ... الفهم الفهم فیما تلجلج فی صدرك: (مفهوم و واضح مقصود دل خود را بیان کن).

۱- المدینة النبویة فجر الاسلام، و العصر الراشدی ۲/۱۰۲.

۲- همین منبع.

۳- منبع سابق.

۴- عمر بن خطاب محمد أبو النصر، ص ۲۵۰.

۵- مجموعة الوثائق السياسية ص ۴۱۴.

و در مورد کاری که خواست در مورد آن به ایراد سخنرانی پردازد گفت: مقاله‌ای را آماده کردم که از آن تعجب می‌کردم. و نیز رأی عمر رضی الله عنه بر این بود که واژه‌ها وسیله تفهیم و آلت راهنمایی و بیان هستند، نه اینکه راهی برای شگفت‌زده کردن و نابینا کردن باشد، از این رو با مبالغه و گزافه‌گویی مخالفت می‌کرد و علیه آن قیام می‌نمود.^۱

الفاظ باید به مقدار معنی باشد

از جمله کلام مأثور عمر رضی الله عنه این است: از مکابله پرهیز کن.^۲ امام دارمی گفته: منظورش زیاده‌گویی در کلام است. بنابراین مراد عمر رضی الله عنه پرهیز از پرحرفی بود، چون مضمون فکر و اندیشه را از بین می‌برد، و موجب تکرار نفرت برانگیز و دوباره شدن‌های مکروه و ناپسند است، علاوه بر اینکه زیبایی گفتار هم مفقود می‌گردد، و جمالش پایمال می‌شود.^۳ عمر رضی الله عنه فرمود: صداع و پراکنده شده کلام بر اثر زبان پراکنی است، پس هر چه می‌توانید کم بگویید.^۴

الفاظ وقتی زیبا است که در محل مناسب باشد

عمر رضی الله عنه از الفاظی متنفر بود که به زور جای داده می‌شد؛ چون معنی را از ریخت می‌انداخت و نازیبا می‌شد، و رونق و بهای کلام را از بین می‌برد، از جمله در نقد یک بیت از شعر حسیم عبد بنی حسحاس که گفته بود:

عُمَيْرَةٌ وَدَّعَ إِن تَجْهَزْتَ غَادِيًّا كَفَى الشَّيْبُ وَالْإِسْلَامُ لِلْمَرْءِ نَاهِيًّا

«ای عمیره! اگر آماده شده‌ای صبحگاه زود سفر کنی، پس (مالت را به) ودیعه بگذار، زیرا موی سفید (پیری) و اسلام بودن مرد برای بازگشت از گناه کافی است».

عمر رضی الله عنه فرمود: اگر اسلام را قبل از شیب (موی سفید) ذکر می‌کردی جایزه‌ات می‌دادم. چون عمر رضی الله عنه با ذوق و سلیقه‌اش که اسلام آن را صیقلی داد، و در سایه آن رشد

۱- عمر بن الخطاب دکتر محمد ابوالنصر ص ۲۵۱.

۲- سنن دارمی، ۹/۱ به نقل از مرجع سابق ص ۲۵۲.

۳- عمر بن الخطاب... ص ۲۵۲.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۱۲/۳.

و نمو کرد، زیرا خوب درک کرده بود که نیروی بازدارندگی اسلام در درون مؤمن قبل از پیر شدن مؤثر است، ولی در این بیت این نکته رعایت نشده بود.^۱

تقسیم زیبا

همان گونه که عمر رضی الله عنه در مورد جمال هنری شعر که موجب رضایت ذوق ادبی و خشنودی عقل و خرد است، اظهار علاقه و شگفتی می کرد، و علاقه و شگفتی خود را با مرور چند بار آن بیت شعر که ذوق ادبی را رشد می دهد، ابراز می کرد، و عمق احساس زیبایی کلام را از این طریق ترجمه می نمود. یکی از دلایل این مطلب این روایت است که قصیده‌ی عبده بن طیب نزد عمر رضی الله عنه خوانده شد که آغاز آن چنین است:

هل جبل خولة بعد الهجر موصولٌ والعيشُ شحٌّ وإشفاقٌ وتأميلٌ

«آیا ریسمان دوستی خوله بعد از هجرت و دور شدن، دوباره وصل می شود، یا اینکه تو منزلت دور شده و مشغولی؟».

و وقتی شعر به اینجا رسید که گفت:

و المرء ساعٍ لأمرٍ ليس يدرُكُهُ والعيشُ شحٌّ وإشفاقٌ وتأميلٌ

«انسان برای چیزی در تلاش است که بدان نمی رسد، زندگی هم طمع و بیم و آرزو

است».

عمر با تعجب گفت: «زندگی طمع و بیم و آرزو است»، از این تقسیم و تفصیل زیبا تعجب کرد.^۲

و هنگامی که عمر رضی الله عنه گفته‌ی زهیر بن ابی سلمی را شنید:

فإن الحق مقطعة ثلاث يمين أو نفار أو جلاء

فذاككم مقاطع كل حى ثلاث كلهن لكم شفاء

«حق به سه چیز قطعی می شود، قسم، محاکمه، یا حجّت روشن. این مقاطع هر قبیله‌ای است که موجب تسکین خاطر است».

۱- المدينة النبوية، شراب ۱۰۲/۲، عمر ابن الخطاب، ابوالنصر، ص ۲۵۳.

۲- البيان و التبيين ۲۴۰/۱، المدينة النبوية، شراب ۱۰۵/۲.

مقصودش این است که حقوق تنها با یکی از این سه تثبیت می‌شود، و با این یک بیت شعر ژهیر (قاضی الشعراء) نام گرفت. عمر رضی الله عنه از اینکه ژهیر مقاطع حق را شناخته بود، با وجود اینکه اهل جاهلی بود؛ بسیار تعجب کرد، چون اسلام هم بر این سه گزینه به عنوان مقاطع حق و دلایل اثبات حقوق تأکید نمود^۱.

این جا معیارهای دیگری هم هست که عمر رضی الله عنه در مضمون ادبیات، آن‌ها را ترجیح می‌داد، و با آنها ادیبان را جهت تازه می‌داد، از جمله جوشیدن شعر از دین و اخلاق. برای این که بتوانیم معیارهای نقد ادبی عصر عمر رضی الله عنه را با استفاده از کلام مأثور ایشان برای خواننده به تصویر بکشیم می‌توانیم معیارهای دیگری را هم به معیارهای نقد ادبی سابق اضافه کنیم. از جمله: صداقت و راستگویی در تعبیر از خاطر و به تصویر کشیدن عواطف با ارزش. از جمله نکاتی که برای عمر رضی الله عنه زیبا و دوست داشتنی بود عنصر صدق، نکته‌ای که موجب شگفتی او از قصیده مخبل سعدی و امیه بن أسکر کنانی بود. همچنین عمر رضی الله عنه معنایی را ترجیح می‌داد که جدید و ابتکاری باشد که با دین (اسلام) متناسب و حاوی اخلاق و ادب باشد، و این معنی دارای شکلی محکم باشد که با تصویر قشنگ و بیان زیبا از آن معنی تعبیر شود. علاوه بر صدق و ابتکار، عمر رضی الله عنه ترجیح می‌داد که شعر موافق اخلاق دینی باشد، بطوری که شاعر در هجو مذموم، یا ناسزاگویی مفتضح، یا تعرض به حیثیت دیگران، یا توصیف شراب و دیگر چیزهای حرام غوطه‌ور نشود که نشان از ضعف اعتقاد و فساد اخلاق است، همانگونه که در بحث موضع ایشان در برابر حطیئه و سحیم و دیگر شعرای امثال آنان گذشت^۲.

از جمله مطالبی که با این نقد ادبی مربوط است روایتی است مبنی بر اینکه نعمان بن عدی از جانب عمر رضی الله عنه به فرمانروای شهر میسان^۳ منصوب شد و به آن جا رفت، ولی همسرش موافقت نکرد که همراهش برود، بنابراین نعمان در صدد بر آمد با استفاده از غیرتی که زنان دارند؛ رغبت او را به همراه شدن با خود برانگیزد، و چند بیت شعر خیالی و خالی از حقیقت را برایش نوشت از این قرار:

۱- آدب صدر الإسلام، ص ۹۶.

۲- عمر بن الخطاب، أبوالنصر، ص ۲۵۵-۲۶۲.

۳- میسان شهری است در عراق دارای نخلستان و روستاهای فراوان که بین بصره و واسط واقع شده است.

فمن مبلغ الحسنة إن حليلها بميسان يسقى فى زجاج وحنتم
 إذا شئت غتننى دهاقين قرية وصناجة تحدو على كل ميسم
 إذا كنت ندمانى فبالأكبر أسقنى ولا تسقنى بالأصغر المتثلّم
 لعل أمير المؤمنين يسوءه تنادمنافى الجوسق المتهدم

«کیست پیام مرا به آن زیبارو برساند که همسرش در شهر ميسان در لیوان بلور و حتم می آشامد.

هرگاه میل داشته باشم زنان رقاصه و خواننده شهر برایم آواز می خوانند و با هم رقابت می کنند.

اگر تو همپایه من باشی با جام بزرگ مرا شراب بده نه با پیاله ملثم کوچک.
 شاید امیر مؤمنان خوشش نیاید که در کاخ ویرانه ندیم و همنشین ما باشی».

وقتی عمر رضی الله عنه این را شنید گفت: به خدا سوگند با من بدی کرد، سپس او را از کار بازداشت. این کار عمر رضی الله عنه جای تعجب نیست، زیرا نعمان فرمانروا و پیشنماز و پیشوای زندگی مردم بود، و این شعر اگر چه زندگی یک مهاجر صدر اول را نشان نمی دهد، اما با ارزشهای اخلاقی این دین منافات دارد، و تعالیم و آموزه های اسلام پذیرای آن نیست، لذا عمر رضی الله عنه آن را مردود دانسته و گوینده اش را مجازات کرد^۱.

این بارزترین انگیزه های نقد ادبی بود که نقد عمر رضی الله عنه را متمایز کرده است، و بر اصالت نقد ادبی در مراحل عصر اول تأکید می ورزد، همانگونه که از انگیزه های این نقد و جهت گیری او حکایت دارد، زیرا معیار نقد و ارزیابی عمر رضی الله عنه تنها ذوق، بلکه بیشتر به جنبه ی بررسی دقیق متن، از نظر زیبایی و زشتی موضوع، و تعلیل خوب بودن، یا زشت و مستهجن بودن نمونه ها گرایش داشت. نقد عربی تا زمانی که مسیر عربی سالم و بلاغت عبارت و متن و صدق محتوا و تصویر زیبا و واضح را بیپیماید، بدهکار عمر رضی الله عنه است.

این معیارهای دقیق نقد ادبی است که هیچ ناقد اصیلی^۲ در مورد آنها اختلاف نظر ندارد. اگر فرهنگ و ادب و توانمندی های ذوق شعری و نقد و ارزیابی و داوری این

۱- عمر بن الخطاب، دکتر محمد أبوالنصر ص ۲۶۳.

۲- همان ۲۵۶.

خلیفه بزرگوار را بیان کنیم بحث به درازا می‌کشد، و نیازمند چند فصل طولانی است. از جمله بهترین کتاب‌هایی که در این موضوع غنای درون را فراهم سازد کتابهای: «عمر بن الخطّاب» نوشته دکتر محمد ابوالنّصر و «الأدب الاسلامی فی عهد النبوة و خلافة الراشدين» دکتر نایف معروف، و «أدب صدر الإسلام» دکتر واضح صمد، و «المدينة النبویة فجر الإسلام والعصر الراشدي» اثر استاد محمد محمد حسن شراب هستند.

مبحث پنجم

توسعه و آبادانی و کنترل بحران‌ها در زمان عمرؓ

نخست: توسعه و آبادانی

عمر بن خطابؓ به توسعه و بازسازی مسجد پیامبر خدا پرداخت و منزل عباس بن عبدالمطلب را به آن افزود چنان که در مجموع، ده ذراع از ناحیه قبله و بیست ذراع از جانب غرب و هفتاد ذراع از طرف شمال به آن افزود و بنای آن را با خشت خام و شاخه‌ی درخت خرما بازسازی نمود و ستونهای چوبی‌ای برای مسجد تدارک دید و سقفش را با شاخه‌های درخت خرما پوشاند. ضمناً از تزیین مسجد با رنگهای قرمز و زرد، منع کرد و فرمود: این کار باعث جلب توجه نمازگزاران می‌شود و در نتیجه، از خشوع آنها می‌کاهد.^۱ و علاوه بر این‌ها صحن خالی مسجد را شن‌ریزی کرد تا نمازگزاران راحت‌تر بتوانند روی آنها نماز بخوانند.^۲

همچنین تغییرات اندکی در مسجد الحرام به وجود آورد. چنان که مقام ابراهیم را که با خانه‌ی خدا چسبیده بود و برای نمازگزاران و طواف کنندگان مشکل ایجاد می‌نمود به فاصله‌ی چندمتری انتقال داد^۳، و روی آن اطاق کوچکی ساخت و خانه‌های اطراف حرم را خریداری و به آن اضافه کرد و گرد آن دیوار کوچکی احداث نمود که فانوسها را بر آن می‌گذاشتند.^۴ و خانه‌ی کعبه را که در زمان جاهلیت غلافی پوستین داشت و آن حضرت ﷺ آن را با پارچه‌ی یمنی پوشانده بود، عمرؓ با پارچه‌ی نازک و سفید رنگ مصری آن را پوشانید.^۵

همچنین در سایر شهرهای اسلامی مساجد بزرگی به دستور عمرؓ احداث گردید. چنان که سعد بن ابی وقاص مسجد جامع کوفه و عمرو بن عاص مسجد جامع فسطاط و

۱- عصر الخلافة الراشدة (۲۷۷)؛ فتح الباری (۹۸/۴).

۲- اخبار عمر ص ۱۲۶.

۳- عصر الخلافة الراشدة (۷۲۲)؛ فتح الباری (۸/۱۶۹).

۴- أخبار عمر ص ۱۲۶، عصر الخلافة الراشدة ص ۲۲۷.

۵- أخبار مكة (ازرنی) ۲۵۳/۱، أخبار عمر ص ۱۲۶.

عنه بن غزوان مسجد جامع بصره را تأسیس نمودند که در واقع هر یک از این مساجد مرکز عبادی و فرهنگی و اجتماعی مسلمانان آن سامان به حساب می‌آمدند.^۱

۱- توجه به راه‌سازی و امور حمل و نقل

عمر فاروق بخشی از درآمد دولت را به ایجاد ارتباط میان شهرهای اسلامی اختصاص داده بود. چنان که تعداد زیادی از شتران بیت المال را جهت تردد میان شبه جزیره‌ی عربی و شام و عراق برای کسانی که دسترسی به وسیله‌ی نقلیه نداشتند تدارک دیده بود. همچنین مکان‌هایی به نام «دار الدقیق» تأسیس نموده بود که در آن‌ها به رهگذران و مسافران بینوا غذا و دیگر مایحتاج اولیه داده می‌شد. و در فاصله‌ی مکه و مدینه در جاهای متعدد جهت رفاه مسافران مجموعه‌ی رفاهی تدارک دیده شده بود. بدین صورت عمر فاروق رضی الله عنه در سایه‌ی رهنمودهای قرآن تا حد امکان به عمران و آبادانی اماکن اصلی پرداخته بود که ضمن ایجاد امنیت و آسایش، مسافران را از حمل آب از مکانی به مکانی دیگر بی‌نیاز ساخته بود.^۲ علاوه بر آن، عمر فاروق رضی الله عنه، امیران، رؤسای قبایل و والیان را خاطرنشان می‌ساخت که رعایت حال رهگذران و مسافران را بنمایند. چنان که کثیر بن عبدالله به نقل از پدر خود و او از پدر خود می‌گوید: ما در رکاب عمر رضی الله عنه در سال هفدهم عازم حج عمره شدیم. در مسیر راه کسانی که بر سر آب‌ها سکونت داشتند از او اجازه‌ی ساخت و ساز در کنار این آب‌ها خواستند. عمر رضی الله عنه به آن‌ها گفت: اشکالی ندارد اما به یاد داشته باشید که مسافران و رهگذران در استفاده از آب و سایه بر شما حق تقدم دارند.^۳

همچنین به میزان اهتمام و توجه عمر رضی الله عنه به مسأله‌ی راه‌های عبور و مرور از قراردادهایی که برخی مسئولین دوران خلافت ایشان با بعضی از شهرهای فتح شده بسته‌اند پی می‌بریم. چنان که پس از فتح نهاوند، ساکنان مناطق ماه بهرذان و ماه دینار نزد حذیفه بن یمان آمدند و با او بر اساس پرداخت جزیه صلح نمودند. آن‌گاه حذیفه عهدنامه‌ای بدین شرح نوشت: به نام خدای بخشنده و مهربان. این امان‌نامه‌ای از طرف

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۲۲۸.

۲- الدور السياسي: صفوه ص ۱۸۹.

۳- الأحكام السلطانية: (ماوردی) ص ۱۸۹.

حذیفه برای ساکنان ماه بهرذان و دینار است. مالها و جان‌شان در امان می‌باشند و حق آزادی مذهبی دارند.^۱ این امان‌نامه تا وقتی اعتبار دارد که هر سال جزیه پرداخت نمایند و مسافران را راهنمایی کنند و راه‌ها را بازسازی نموده و از لشکر مسلمانان و کسانی که از آن‌جا عبور می‌نمایند را میزبانی کرده و به خوبی راهنمایی بکنند. و اگر چنانچه فریبکاری کردند و غیر از آن‌چه در عهدنامه ذکر شده است، رفتار نمودند، هیچ عهد و پیمانی میان ما و آن‌ها نیست. این نامه در محرم الحرام سال ۱۹ هجری نوشته شده و قعقاع بن عمرو و نعیم بن مقرن شاهدان این عهدنامه هستند.^۲

این نامه بیانگر آن است که استانداران و مسئولین بلند پایه‌ی خلافت عمر بن خطاب به اصول تمدن و سیاست کشورداری واقف بودند و می‌دانستند که یکی از لوازم عمران و آبادانی، راه‌سازی و امنیت راه‌ها است، چرا که ملتها در تجارت و جنگها نیاز مبرم به راه‌ها دارند. بنابراین، راه‌سازی را به عهده‌ی مردم شهرهای فتح شده می‌گذاشتند. و خود عمر فاروق پس از سال شانزده هجری توجه ویژه‌ای به شهرسازی در عراق و ایجاد کانالهای آب و احداث پل داشتند.^۳

همچنین در عهدنامه‌ای که عیاض بن غنم به اسقف «رها» نوشت، آمده است: به نام خدا؛ اگر شما دروازه‌ی شهر خود را به رویم بگشایید و در ازای هر نفر یک دینار و دو کیل گندم بدهید مالها و جان‌هایتان در امان خواهد بود و شما باید راه‌ها و پل‌ها را بازسازی و مسلمانان را راهنمایی کنید و خدا میان من و شما گواه باشد و او بهترین گواه است.^۴

و بعد از این که عمر بن خطاب رضی الله عنه اطلاع یافت، در نزدیکی قلعه بابلیها کانالی در میان نیل و دریای سرخ وجود داشته و حجاز را به مصر وصل می‌کرده و بعدا توسط رومی‌ها تخریب شده است به استاندار مصر، عمرو بن عاص دستور داد تا آن‌را بازسازی کند. و بدین صورت راه نزدیکی از حجاز به پایتخت مصر (فسطاط) احداث گردید. و

۱- أشهر مشاهیر الإسلام (۳۴۲/۲).

۲- همان.

۳- أشهر مشاهیر الإسلام.

۴- أشهر مشاهیر الإسلام ۳۴۶/۲.

باری دیگر راه تجاری بحرین از سر گرفته شد و در فسطاط بازار تجاری خوبی رونق گرفت و عمرو بن عاص آنرا به نام خلیج امیرالمؤمنین نام گذاری کرد.^۱ و از این طریق مواد خوراکی فراوانی به مکه و مدینه می‌رسید و تا زمان عمر بن عبدالعزیز همچنان ادامه داشت و بعد از ایشان به فراموشی سپرده شد و به تدریج دوباره خاک گرفت و نابود شد. همچنین به دستور عمر بن خطاب کانالی به طول سه فرسخ از خور تا بصره جهت انتقال آب دجله به بصره حفر گردید.^۲

و در مجموع هزینه‌های سنگینی از بیت المال در زمان عمر بن خطاب صرف احداث پلها، حفر کانالها و راه‌سازی گردید.

۲- تأسیس شهرهای مرزی و نظامی

همگام با گسترش دامنه‌ی فتوحات، دولت عمر بن خطاب تصمیم به تأسیس شهرهای مرزی گرفت و راه‌های ارتباطی میان شهرها را بازسازی و اصلاح کرده و به آماده‌سازی اراضی کشاورزی پرداخت و مردم را جهت هجرت و سکونت به این شهرها تشویق می‌نمود و در واقع این شهرها مقر مجاهدین و مرکز تبلیغ اسلام به شمار می‌رفتند که مهمترین^۳ آن‌ها عبارت بودند از: بصره، کوفه، موصل، فسطاط، جیزه و سرت.^۴ و زمینها بین مجاهدین بر اساس خانواده‌ها و قبایل تقسیم می‌شد و محل احداث اماکن عمومی مانند مسجد، بازار و غیره نیز مشخص می‌گردید و چراگاه‌هایی جهت چرانیدن احشام و چارپایان مجاهدین نیز در نظر گرفته می‌شد و مسلمانان از حجاز و حومه‌ی شبه جزیره‌ی عربی برای سکونت به این شهرها فراخوانده می‌شدند تا مرکز نیروهای نظامی و داعیان اسلام باشند. ضمناً عمر بن خطاب رضی الله عنه به فرماندهان خود دستور داده بود که شهرها را در مکان‌هایی احداث نمایند که راه ارتباطی آن‌ها با دارالخلافه از طریق خشکی باشد، چرا که عربها هنوز به امور دریانوردی واقف نبودند. ولی بعداً که به توان دریایی لشکر اسلام

۱- الفاروق عمر (شرق‌اوی) ص ۲۵۴.

۲- عصر الخلافة الراشدة ص ۲۳۰.

۳- اقتصادیات الحرب فی الإسلام ن. غازی بن سالم ص ۲۴۵.

۴- تاریخ الدعوة الاسلامیة د. جمیل مصری ۳۳-۳۴۰.

در مصر پی برد، به عمرو بن عاص دستور داد تا کانالی جهت وصل کردن رود نیل با دریای سرخ حفر نماید و از این راه مواد خوراکی به حجاز بفرستد^۱.

آری، عمر بن خطاب رضی الله عنه با توجه به گسترش دامنه‌ی فتوحات و دوری فاصله میان شهرهای مسلمانان به شهرسازی و ایجاد مراکز نظامی پرداخت تا مجاهدین با آرامش خاطر به جهاد پردازند و به استراحت گاه‌های خود مراجعه نمایند. و از آن‌جا که هدف اصلی فتوحات، تبلیغ دین اسلام بود، می‌باید جامعه‌ای اسلامی به صورت زنده تأسیس می‌شد تا ملت‌ها و افراد، عملاً روش زندگی اسلامی را تجربه نمایند. بنابراین شهرهای یاد شده بر اساس نقشه‌ی اسلامی طرح ریزی و ساخته شدند. چنان که در هر یک از شهرهای بصره، فسطاط، موصل و دیگر شهرهای اسلامی مساجد در وسط شهر تأسیس شدند و اطراف آن خانه‌های مسکونی مجاهدین را ساختند. و در این مجتمع‌های بی‌نظیر، تفکر اسلامی با تمام قدرت و مبادی خود به صورت زنده تبلور می‌یافت. لشکر اسلام نشانگر قدرت اسلام و کتاب خدا بیانگر فکر اسلامی بود و مردمی که در این مجتمع‌ها زندگی می‌کردند یکایک احکام خدا را در زندگی خود اجرا نموده، هر لحظه آماده‌ی جان‌فشانی در راه خدا بودند. چنان که نور اسلام از آن‌جا به سایر شهرهای فتح شده درخشید و فرزندان‌شان به خدمت اسلام در آمدند و عدالت اجتماعی در آن‌جا برقرار شد. و برای مهاجرین تازه مسلمان آغوش باز کردند و این در واقع بهترین روش برای تبلیغ دین اسلام و عرضه‌ی تفکر اسلامی به اجانب بود.

اما در شام به علت این که از قبل آباد بود و خانه‌های زیادی در آن‌جا وجود داشت و اینک رومیان آن‌جا را ترک گفته و رفته بودند، نیازی به ساخت و ساز و احداث شهرک جدید نبود، بلکه مسلمانان در خانه‌ها و شهرهای آنان مسکن گزیدند. ضمناً اکثر قبایل عرب در آن‌جا سکونت داشتند و مسلمانان مهاجر و مجاهد در آن‌جا در کنار قبایل خود می‌زیستند^۲.

۱- اقتصادیات الحرب فی الإسلام ن. غازی بن سالم ص ۲۴۵.

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية د. جمیل المصری ص ۳۳۳.

اینک گزارشی از مهم‌ترین شهرهایی که در زمان عمر رضی الله عنه ساخته شدند:

- شهر بصره

بصره به معنای زمین سخت و سنگلاخ است. بعضی گفته‌اند: به سرزمینی که دارای سنگ ریزه و یا سنگ سفید باشد بصره می‌گویند. به هر حال شهر بصره در محل یک‌جا شدن آب‌های دجله و فرات در مکانی که معروف به شط عرب می‌باشد^۱ واقع شده است. در واقع در احداث این شهر، سیاست عمر رضی الله عنه در شهرسازی رعایت شده است. چرا که ایشان در مکان‌های پرآب و علف و دارای چراگاه، دستور احداث شهر می‌داد. چنان که بصره نیز از چنین امتیازاتی برخوردار می‌باشد.

علت روی آوردن مسلمانان به این خطه چنین بیان شده است که در زمان ابوبکر صدیق فردی به نام قطبه یا سوید بن قطبه با تنی چند از سواران جهت مأموریتی به آن ناحیه رفت. سپس از طرف فرماندهی کل یعنی خالد بن ولید دستور رسید که در همان ناحیه بماند. و زمانی که خلافت به دست عمر بن خطاب رسید، او عتبه بن غزوآن را که از پیشگامان اصحاب رسول خدا بود، فرماندهی آن ناحیه تعیین کرد و گفت: با اهوازیها و فارسها و اهل میسان مشغول باش. و طی دستوری، قطبه را نیز امر کرد تا به عتبه ملحق و تابع امر او شود. چنان که عتبه با سیصد سوار و قطبه نیز با همراهانش از طایفه بکر و تمیم رهسپار آن‌جا شدند. و در سال ۱۴ هجری در آن‌جا اقامت گزیدند^۲. دیری نگذشت که عتبه به عمر رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و از او در مورد احداث شهری اجازه خواست. عمر رضی الله عنه به او اجازه داد و نوشت که در جایی به احداث شهر پردازد که آب و چراگاه وجود داشته باشد. آن‌گاه عتبه همین مکان فعلی شهر بصره را انتخاب کرد و به عمر رضی الله عنه نوشت که من مکان سرسبزی را که در آن‌جا آب فراوان و نی وجود دارد برای این منظور انتخاب کرده‌ام.

عمر رضی الله عنه نیز به او دستور داد تا در مکان یاد شده رحل اقامت افکند. چنان که عتبه نیز در آن‌جا رحل اقامت افکند و مسجد و دارالاماره خود را از نی بنا کرد. و مردم نیز به

۱- الفاروق عمر بن الخطاب، محمد رشید رضا ص ۱۷۷.

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية د. جمیل المصری ص ۳۳۳.

ساخت و ساز منازل خود با نی پرداختند. وقتی به جهاد می‌رفتند، آن‌ها را تخریب می‌کرد و چون برمی‌گشتند دوباره می‌ساختند. تا این که در اثر آتش‌سوزی خانه‌هایشان از بین رفت، آن‌گاه از عمر رضی الله عنه اجازه‌ی ساخت خانه‌های گلی گرفتند. و او نیز بعد از وفات عتبه و در امارت ابوموسی اشعری در سال نوزدهم هجری به آنان اجازه داد. چنان که ابوموسی مسجد و دار الاماره خود را با خشت خام و گل ساخت، و بعد از آن با سنگ و آجر بازسازی شد. شهر بصره را به چندین بخش و محله در آورده و هر محله را به یکی از قبایل واگذار کردند و در وسط، خیابان بزرگی با عرض شصت ذراع گذاشتند و عرض خیابان‌های دیگر بیست ذراع و عرضه کوچه‌ها هفت ذراع بود و در فاصله یک محله تا محله دیگر فضای خالی بزرگی قرار دادند تا محل خواباندن چارپایان و بستن اسب‌هایشان و بخشی جهت دفن کردن مردگان‌شان باشد. و خانه‌ها را چسبیده به هم ساختند.^۱ سپس دستوری از عمر بن خطاب به ابوموسی رسید که در آن به حفر کانالی از دجله تا بصره جهت آب رسانی به ساکنان بصره امر کرده بود. طول این کانال سه فرسخ بود.^۲

از سبک شهرسازی فوق به این نتیجه می‌رسیم که مسلمانان جزو پیش کسوتان مسکن و شهرسازی بوده‌اند.

گفتنی است مسلمانانی که در بصره اقامت گزیدند با فتح ابله و دست و میسان سرمایه‌دار شدند و مردم از هر سو سرازیر این شهر جدید شدند و دیری نگذشت که یکی از شهرهای پر جمعیت گردید. از خلال روایت‌های مختلف تاریخی، پژوهشگران امتیازات نظامی و اقتصادی‌ای را که هنگام تأسیس این شهرها مدنظر عمر فاروق بوده چنین بیان داشته‌اند:

- تأسیس این شهرها در مرزهای مناطق عربی و مشرف به مناطق عجمی، به خاطر این بوده تا آن‌ها پایگاه‌های تسخیر ناپذیری باشند و دشمن هیچ‌گاه به فکر تجاوز به کشور مسلمانان را نداشته باشد.

۱- تاریخ الدعوة الإسلامية د. جمیل المصری ص ۳۳۴.

۲- تاریخ دعوت اسلامی.

- از نظر جغرافیایی، این‌ها بهترین مکان‌هایی برای مجاهدین راه خدا بوده‌اند. چرا که در اطراف هر یک از این شهرها چراگاه‌هایی غنی برای شتران وجود داشته است.
- در انتخاب محل احداث شهرها به این نکته توجه شده که نزدیک به سبزترین مناطق عجمی‌ها باشند تا از محصولات کشاورزی و همچنین فرآورده‌های لبنی آن‌ها بهره‌مند گردند. چنان که عتبہ بن غزان در نامه‌ای به عمر رضی الله عنه در مورد محل احداث شهر بصره چنین توضیح داد: این‌جا سرزمین شادابی است که در نزدیکی آن آب فراوان، چراگاه و هیزم وجود دارد.^۱
- این نشانگر دیدگاه سیاسی و نظامی و عمرانی بسیار والایی است که در آن شرایط صلح و جنگ در نظر گرفته شده است. چنان که در این برنامه هم به تأمین منابع آبی و همچنین فراهم نمودن مواد غذایی و نیازهای دیگر از قبیل هیزم و غیره اهمیت داده شده است.
- همچنین به این نکته توجه شده که نباید میان دار الخلافه و شهرهای نظامی موانع طبیعی مانند دریا و غیره وجود داشته باشد تا به راحتی بتوان کمک‌های دار الخلافه را به مرکز نظامی انتقال داد.^۲
- ترکیب محله‌های شهر بر اساس تقسیم‌بندی قبیله‌ای صورت می‌گرفت و افراد هر قبیله‌ای در کنار هم زندگی می‌کردند.^۳

- شهر کوفه

به اتفاق مؤرخین، مؤسس این شهر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌باشد. او بعد از پیروزیهای مکرر بر لشکر فارس‌ها در مداین، این مکان را برای احداث شهر جای مناسبی دانست و دستور به احداث آن داد.

۱- فتوح البلدان، بلاذری ص ۳۴۱.

۲- فتوح البلدان، بلاذری ص ۲۵۷.

۳- اقتصادیات الحرب فی الإسلام ص ۲۴۷.

چنان که در احداث شهر بصره نیز چنین اتفاقی افتاد. چرا که انگیزه‌های نظامی بزرگترین نقش را در وادار کردن سعد به احداث اردوگاه‌هایی برای مجاهدین ایفاء می‌کرد. البته نباید فراموش کرد که انتخاب محل احداث شهر بصره توسط سعد بر اساس معیارهایی بود که عمر فاروق رضی الله عنه وضع نموده بود. زیرا عمر فاروق رضی الله عنه بر اوضاع لشکر اشراف داشت و تغییرات نامطلوبی را در روحیه‌ی نیروهای مجاهد مشاهده نمود و فهمید که این در اثر آب و هوای نامناسب منطقه است. بنابراین طی نامه‌ای به سعد دستور داد تا مکان مناسبی را که هم برای خود آن‌ها و هم برای شترانشان مناسب باشد در نظر بگیرد. و سلمان فارسی و حذیفه بن یمان را جهت انتخاب چنین مکانی اعزام داشت. آن‌ها وقتی به محل کنونی کوفه که واقع در فاصله حره و فرات بود رسیدند، آن‌را جای مناسبی تشخیص داده، انتخاب کردند. آن‌گاه سعد در محرم سال هفدهم از مداین به آن‌جا آمد. عمر رضی الله عنه می‌خواست که مجاهدین در خیمه‌هایشان زندگی بکنند، چرا که این گونه آمادگی بیشتری برای جنگ داشته، خودشان نیز با خاطری آرام‌تر می‌زیستند و دشمنانشان همواره در رعب و وحشت به سر می‌بردند. وقتی اهل کوفه اجازه‌ی بنای خانه‌های چوبی خواستند به آن‌ها اجازه داد، همان طور که به اهل بصره اجازه داده بود. سپس وقتی خانه‌های ساخته شده از نی در اثر آتش سوزی از بین رفت و مردم اجازه خواستند تا خانه‌های خود را با خشت خام بازسازی کنند؛ عمر رضی الله عنه به آن‌ها اجازه داد و نوشت که هیچ کس حق ندارد بیش از سه اطاق برای خود بسازد. و در بصره عاصم بن دلف و در کوفه ابو هیاج بن مالک اسدی را به عنوان مدیر مسکن و شهر سازی تعیین کرد. ابو هیاج حسب دستور عمر رضی الله عنه نقشه شهر کوفه را این گونه ترسیم کرد: عرض بزرگترین خیابان شهر را چهل ذراع و بعدی را سی ذراع و بقیه را بیست و کوچه‌ها را هفت ذراع گذاشت. سپس قبل از هر چیز نقشه‌ی مسجد را کشید و در وسط آن به مرد تیراندازی دستور داد تا به نواحی چهارگانه آن با تمام توان خود تیز بیندازد. آن‌گاه به مردم گفت از آن طرف محلی که تیرها افتاده است خانه بسازید و فضای خالی یاد شده سایبان بزرگی برای مسجد و خانه‌ای برای فرماندهی بزرگ، سعد بن ابی وقاص روبروی مسجد و همچنین

خانه‌ای برای نگهداری اموال بیت المال ساخت. گفتنی است که بنای ساختمان‌های آن شهر مردی به نام زربۀ الفارسی بود.^۱ ضمناً از خانه‌ی سعد تا مسجد، تونلی به طول دویست متر حفر کردند. سپس مجاهدین در آن شهر به سکونت پرداختند و بعد از آن‌ها گروهی از فارسیان که به آن‌ها گارد شاهنشاهی می‌گفتند و از بقایای افراد رستم بودند و تعدادشان حدود چهار هزار نفر بود از سعد پناهندگی و کمک خواستند، سعد به آن‌ها پناه داد و همچنین عطایایی به آن‌ها اختصاص داد، این گروه نیز در کوفه جای گرفتند، و فردی به نام دیلم سرپرست آن‌ها بود. بنابراین به آن‌ها می‌گفتند: سرخ بوستان دیلم.^۲ سپس گروهی از یهودیان و مسیحیان نجران بعد از این که توسط عمر رضی الله عنه از شبه جزیره‌ی عربستان اخراج شده بودند به آن‌جا آمدند و در محله‌ای در کوفه که بعداً به محله‌ی نجرانیها معروف گشت، مسکن گزیدند.^۳

به هر حال دیری نگذشت که شهرهای بصره و کوفه از نظر نظامی در جهان معروف شدند و پرچم دار علم و ادب در جهان اسلام گردیدند و به تدریج قدرت از حجاز به آن‌جا منتقل شد، چنان که خلیفه‌ی چهارم به جای مدینه، کوفه را مرکز خلافت قرار داد.^۴ آری، عمر فاروق رضی الله عنه شهر بصره و کوفه را بر اساس نقشه‌ی منظم و محکم و زیبایی با خیابان‌های وسیع و عریض ساخت که بیانگر سلیقه‌ی والای ایشان در امر ساخت و ساز و عمران می‌باشد و در مجموع ترکیب شهر کوفه بگونه‌ای در آمد که آمیخته‌ای از شهر نشینی و بادیه نشینی بود. و این بهترین ترکیب برای بهداشت و سلامتی جسم و روان می‌باشد، چرا که وسعت راه‌ها و معابر شهرها به مثابه ریه‌ی جسم هستند (که اگر گرفتگی و مشکلی در آن‌ها پدید آید، جسم دچار بیماری می‌گردد).^۵

۱- تاریخ الطبری (۱۷/۵).

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية ص ۳۳۸.

۳- تاریخ الدعوة الإسلامية.

۴- منبع سابق ص ۳۳۸.

۵- الخلفاء الراشدون، ص ۱۸۲.

– ترس عمر رضی الله عنه از رو آوردن مسلمانان به رفاه و نعمت

عمر رضی الله عنه از این که مسلمانان به رفاه و آسایش روی بیاورند و از پیامدهای نامطلوب این مسأله که به تباهی دنیا و آخرت می‌انجامد سخت بیمناک بود. بنابراین، وقتی مسلمانان در بصره و کوفه مستقر شدند و احساس امنیت و آسایش نمودند، از خلیفه اجازه‌ی ساخت خانه‌های چوبی گرفتند. نظر خلیفه بر این بود که زندگی در خیمه‌ها از نظر نظامی برای خودشان بهتر و برای دشمنانشان رعب انگیزتر است. ولی سرانجام رضایت داد و آن‌ها به ساختن خانه‌های خود از نی پرداختند.^۱

اما وقتی در اثر آتش‌سوزی خانه‌های چوبی بصره و کوفه از بین رفت، سعد گروهی را به مدینه فرستاد تا خبر آتش‌سوزی را به خلیفه برسانند و از او اجازه‌ی ساخت خانه‌هایی از خشت خام و گل بگیرند. آن‌ها معمولاً خلیفه را در جریان رویداد کوچک و بزرگ می‌گذاشتند و نظر او را جویا می‌شدند. سرانجام خلیفه به آن‌ها اجازه‌ی ساخت خانه‌های گلی و خشتی خام را داد، ولی توصیه نمود که هیچ کس بیش از سه اطاق نسازد، همچنین توصیه کرد که خانه‌هایشان در حد متوسط باشد به گونه‌ای که در ساخت آن‌ها دچار اسراف نشوند و فرمود: در ساخت و ساز خانه از حد نگذیرید و پیرو سنت باشید تا دولت‌تان دوام یابد.^۲

با خواندن این ماجرا، با ملتی بر می‌خوریم که رغبت و توجه زیادی به دنیا و مظاهر آن نداشتند. بنابراین فقط دنبال سرپناهی بودند که بتواند در مقابل سرما و گرما و بارندگی، حفاظت‌شان بکند، و نیازی به ساختن کاخ و ساختمان‌های بلند و بالا نداشتند. برای این منظور به ساختن خانه‌هایی از نی که بیش از موارد دیگر در اختیارشان بود، اکتفا نمودند. و بعد از این که چاره‌ای جز ساختن خانه‌های گلی و خشتی نداشتند به آن روی آوردند. اما با این حال می‌بینیم که عمر بن خطاب شروط و محدودیت‌هایی قایل می‌شود تا مبادا در ساخت و ساز خانه‌ها به رقابت پردازند و با این کار، بر یکدیگر فخر بفروشند. و این چیزی بود که عمر بن خطاب بیم داشت که امت بعد از دستیابی به مال و ثروت به آن رو بیاورد. بنابراین با طرز حکیمانه‌ای آن‌ها را از اسراف و زیاده‌روی در ساخت و ساز

۱- تاریخ طبری (۱۵/۵).

۲- منبع سابق (۱۶/۱۵).

منع کرد. بی تردید یکی از بزرگترین مظاهر اسراف، زیاده‌روی و رقابت در ساخت و ساز می‌باشد چرا که هم مال فراوان و هم وقت زیاد در آن صرف می‌شود. و اگر انسان بدان مشغول شود به تدریج، ساخت و ساز بزرگترین آرزو و مشغله‌ی فکری او خواهد شد. و آن‌چه عمر بن خطاب از بروز آن در میان امت می‌ترسید و آن‌ها را از آن باز می‌داشت، بنای بسیار ناچیز و محدودی بود، اما مسأله‌ی ساخت و ساز در زمان ما به جایی رسیده است که در بنای یک ساختمان چندین سال از عمر انسان صرف می‌شود. این علاوه بر اموال هنگفتی است که هزینه می‌شود و چه بسا سازنده‌ی آن شدیداً مقروض می‌گردد و با این که جزو سرمایه داران بوده، کار به جایی می‌رسد که از دادن زکات عاجز می‌شود. این‌ها علاوه بر تشریفاتی است پس از تکمیل بنای ساختمان باید به آن‌ها بپردازد چرا که این گونه کاخها نیاز به اثاثیه و امکانات ویژه‌ای دارند که باید صاحبان آن‌ها اموال بزرگی را جابجا بکنند و قرض‌های هنگفتی را متحمل شوند و وقت زیادی را صرف بنمایند تا به خواسته‌های نفسانی خود و مدهای مرسوم برسند. و چه بسا در این گیر و دار بسیاری از فرائض مهم دینی مانند نماز، زکات و طلب علم از دست می‌رود.^۱

- پیرو سنت باشید تا دولت‌تان دوام یابد

این جمله را عمر رضی الله عنه خطاب به کسانی گفت که اجازه‌ی ساخت خانه‌ی گلی و خشتی گرفته بودند. یعنی راه و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله باعث دوام دولت و قدرت‌یابی در زمین می‌شود. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵]

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن‌را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند)

همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)».

این دعوت عمر رضی الله عنه به بی‌رغبتی در مظاهر مادی، وقتی صورت می‌گرفت که مسلمانان در امور معنوی با هم به رقابت می‌پرداختند و توجه زیادی به مادیات و امور دنیوی نداشتند که اگر حالت آن‌ها را با حالت مسلمانان نسل‌های بعدی و به ویژه زمان حاضر که فقط در امور مادی و دنیوی با هم رقابت می‌کنند، مقایسه بنماییم خواهیم دید که اصلاً قابل مقایسه نیست.

گفتنی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه همواره از پیشرفت مادی‌ای که در اثر فتوحات نصیب مسلمانان می‌شد نگران و همیشه مواظب اوضاع بود چرا که بعد از فتح شهرهای فارس و روم غنایم زیادی به دست مسلمانان افتاد و از راه وصول جزیه و خراج نیز مال‌های هنگفتی به دست می‌آمد. چنان که باری عمر بن خطاب رضی الله عنه طی خطبه‌ی رسایی توجه مسلمانان را به این قضیه جلب کرده و فرمود: همانا خداوند بر شما منت گذاشته و بدون این که از او مسألت نمایید کرامت دنیا و آخرت را نصیب شما کرده است. خداوند شما را آفریده است بدون این که نیازی به شما داشته باشد، و می‌توانست شما را ضعیف‌ترین و بی‌ارزش‌ترین مخلوق خود بیافریند، او سایر مخلوقات را به خاطر شما آفریده و شما را برای هیچ یکی از مخلوقاتش نیافریده است، و هر آن‌چه در دریا و خشکی وجود دارد مسخر و فرمانبردار شما هستند، و روزی پاکیزه به شما می‌دهد تا او را سپاس گویند. همچنین به شما گوش و بصیرت داده است، و بخشی از نعمت‌های الهی بر شما، نعمت‌هایی است که به همه‌ی بنی‌آدم بخشیده و برخی دیگر فقط به اهل دین شما اختصاص یافته است و اکنون هر دو نوع آن در زمان شما و در دولت شما جمع شده‌اند.

نعمت‌هایی که یکی از شما در اختیار دارد اگر در اختیار یک ملت قرار داده شوند، آن‌ها از بجا آوردن سپاس آن، عاجز خواهند بود، مگر این که به کمک ایمان به خدا و پیامبرش بتوان چنین کاری کرد. پس شما خلیفه‌ی خدا بر روی زمین و غالب بر اهل آن هستید. خداوند دین شما را پیروز گردانیده است و کسانی که در حال حاضر با دین شما مخالف هستند از دو حال خارج نیستند یا تحت کنترل شما بوده و جزیه پرداخت می‌کنند و یا در هر لحظه مرعوب و وحشت‌زده منتظر قدم شما می‌باشند و هیچ پناه‌گاه و راه فراری برای آن‌ها باقی نمانده است، چرا که لشکر خدا از وضعیت معیشتی بسیار خوب و استحکام مرزها و سلامتی و آمادگی بی‌نظیری برخوردار می‌باشد که قبلاً هیچ‌گاه از چنین وضعیت مطلوبی برخوردار نبوده است.

و باید خدا را در مقابل این فتوحات بزرگی که نصیب‌مان می‌کند، سپاس گفت. در واقع هیچ کس نمی‌تواند شکر این نعمتها را به جای آورد، نعمتهایی که حد و مرز ندارد و کسی نمی‌تواند حق آن‌ها را ادا نماید مگر به کمک و توفیق خداوند. بنابراین از خدایی که جز او معبودی وجود ندارد و کسی که ما را با دادن این نعمت‌ها در بوته‌ی آزمایش قرار داده می‌خواهیم که به ما توفیق بندگی و به دست آوردن رضایت خود را عنایت بکند. و ای بندگان خدا! همواره مصیبت‌هایی را که قبلاً با آن دست و پنجه نرم می‌کردید به یاد بیاورید چرا که خداوند به موسی فرمود:

﴿أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [ابراهیم: ۵]

«قوم خویش را از تاریکی‌های (کفر و جهل) بیرون بیاور (و) به سوی نور (ایمان و دانش رهنمود گردان) و روزهای خوشی و ناخوشی و نعمت و نعمتی را به یاد ایشان بیاور که خدا بر سر گذشتگان آورده است. بی‌گمان در این کار (که بیان سرگذشت نیکان و بدان پیشین است) برای هر شکیبایی (بر مصائب و بلایای آسمانی و) سپاسگزار (بر انعام و عطایای الهی)، دلائل بزرگی (و نشانه‌های سترگی بر وحدانیت خدا) است».

و به محمد صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿وَاذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنفال: ۲۶]

«ای مؤمنان! به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکه) بودید».

شما قبلاً از همه‌ی مردم جهان از نظر معیشتی عقب مانده‌تر و در مورد شناخت خدا نیز از همه نادان‌تر بودید. و اگر چنانچه دعوتی که شما را از آن وضعیت نجات داد، در دنیای شما باعث هیچ تغییر و پیشرفتی نبود، همین قدر کافی بود که شما را نسبت به خدا و دین آشنا ساخت و باعث آبادانی آخرت شما گردید. ولی علاوه بر آن خداوند خوبیهای دنیا و آخرت را نصیب شما کرد، پس باید حق خدا را شناخت و به جا آورد. کوتاهی کردن در بندگی خدا به خاطر جمع آوری مال از ترس این که مبادا دچار مضیقه و تنگدستی بشوید، کاری است که به زودی نعمت‌ها را از دست شما خواهد گرفت. این‌ها مسایلی بود که باید به شما می‌گفتم.^۱

– شهر فسطاط

همان طور که سعد بن ابی وقاص نخستین مؤسس شهر کوفه به شمار می‌رود، عمرو بن عاص نیز نخستین مؤسس شهر فسطاط به شمار می‌رود. او پس از فتح اسکندریه می‌خواست در همان جا بماند ولی عمر بن خطاب طی نامه‌ای به او نوشت در منطقه‌ای استقرار یابید که در میان من و شما آبی وجود نداشته باشد تا به راحتی از راه خشکی در دسترس باشید. اینجا بود که عمرو از اسکندریه به فسطاط آمد.^۲

او قبل از هر چیز مسجدی ساخت که بعداً به نام او معروف گردید همان طور که در اسکندریه نیز همین کار را کرده بود. سپس خانه‌ایی جهت اقامت خلیفه ساخت که بعداً به دستور عمر بن خطاب، به بازاری برای مسلمانان تبدیل گردید.^۳ بعد از این‌ها عمرو برای خود دو منزل در سمت راست و چپ مسجد ساخت که به احتمال قوی یکی برای سکونت خود و دیگری برای اداره‌ی امور ساخته بود.^۴ سپس او به کمک اصحاب بزرگی

۱- تاریخ طبری (۲۱۱/۱۵).

۲- فتوح مصر (ابن عبدالحکم) ص ۹۱.

۳- عمرو بن العاص القائد والسیاسی، ص ۱۳۵.

۴- فتوح مصر (ابن عبدالحکم) ص ۹۷.

که در رکاب او بودند نقشه‌ی شهر را کشید و آنرا به چند منطقه تقسیم کرد و هر منطقه‌ای را به یکی از قبایل سپرد و در حد فاصل مناطق با یکدیگر راه‌های وسیعی جهت عبور و مرور قرار داد. بدین صورت قبایل عربی زیادی که در فتح اسکندریه شرکت کرده بودند در این شهر جدید اسکان یافتند و هر یک از منطقه‌های شهر به نام قبیله‌ی خود معروف گردیدند. هر کدام از آنها در وسط منطقه‌ی خود مسجدی ساختند و نظم قبیله خود را کنترل نمودند.

گفتنی است که عمرو بن عاص شهر فسطاط را در سال ۲۱ هجری در منطقه‌ای بین شمال و جنوب مصر در نزدیکی رودخانه‌ی معروف نیل احداث کرد.^۱

- شهر سرت در لیبی

بعد از این که شهر برقه در غرب مصر مرکز نیروهای اسلامی قرار گرفت، عمرو بن عاص با لشکر خود راهی طرابلس شد و در حد فاصل برقه و طرابلس، شهر «سرت» را تأسیس نمود و از سال ۲۲ هجری این شهر مرکز نظامی مسلمانان آن دیار قرار گرفت که از آنجا به سوی غرب منطقه لشکرکشی می‌کردند. و همچنان مرکز نیروهای اسلامی باقی ماند، چنان که عقبه بن نافع از آنجا به سوی مناطق حومه مانند: فزان، ودان و سودان لشکر می‌فرستاد و اسلام را تبلیغ می‌کرد.^۲

- احداث پایگاه‌های مقاومت در شهرهای فتح شده

عمر رضی الله عنه در همه‌ی شهرهای فتح شده و به ویژه در دیار شام دستور به احداث پادگان‌هایی جهت اسکان سربازان داد. و در هر یک از آنها مکان‌هایی جهت نگهداری اسب‌های مجاهدین اختصاص داده شد که در هر کدام از آنها، حدود چهار هزار اسب با تمام تجهیزات وجود داشت.^۳

تا جایی که فرماندهی کل در شام، سی و شش هزار سوارکار آماده در اختیار داشت و هر لحظه می‌توانست آنها را به هر سو که بخواهد اعزام نماید. و برای اسبان هر پادگان

۱- تاریخ الدعوة الإسلامية (ص ۳۳۹).

۲- منبع سابق ص ۳۴۰.

۳- البداية والنهاية (۱۳۸/۷) تاریخ الدعوة: ص ۳۴۱.

چراگاه‌های وسیعی اختصاص داده شده بود. و بر ران هر کدام از اسبان این مهر حک شده بود «لشکر خدا» و این آمادگی در واقع تصویر عملی آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی انفال بود که می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾ [الأنفال: ۶۰]

«برای (مبارزه با) آنان تا آن‌جا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید».

پادگان‌های بلاد عبارت بودند از:

لشکر دمشق: که در زمان عمر رضی الله عنه به ترتیب توسط یزید بن ابی سفیان، سوید بن کلثوم و معاویه بن ابی سفیان اداره می‌شد.

لشکر حمص: به ترتیب توسط ابوعبیده عامر بن جراح، عباد بن صامت، عیاض بن غنم، سعد بن عامر، عمیر بن سعد و عبدالله بن قرط اداره می‌گردید.

لشکر قنسرین: توسط خالد بن ولید و بعد از ایشان عمیر بن سعد سرپرستی می‌شد.

لشکر فلسطین: توسط یزید بن ابی سفیان و بعد از او علقمه بن معجز قرار داشت.

لشکر اردن: مرکز آن در طبریه و تحت سرپرستی شرحبیل بن حسنه سپس یزید بن

ابی سفیان و بعد از او معاویه بن ابی سفیان بود.

گفتنی است که معاویه سرپرستی لشکر دمشق و اردن را بعد از درگذشت یزید در طاعون عمواس^۱ به عهده گرفت.

همان طور که قبلاً بدان اشاره رفت اصحاب پیامبر به خاطر رغبتی که به جهاد و نشر اسلام و آموزش قرآن و سنت داشتند به سوی این شهرها مهاجرت می‌نمودند و از طرفی هر کدام از شهرهای مدینه، بصره، کوفه، دمشق و فسطاط آماج سیل مهاجرت‌ها جهت جهاد و تحصیل علم شدند. همچنین عده‌ای به خاطر اسم نویسی در لشکرهای یاد شده و حصول حقوق و عده‌ای به قصد تجارت و یادگیری شغل‌های دیگر به این شهرها می‌آمدند

که در نتیجه شهرهای یاد شده به مراکز علمی، فرهنگی و تجاری مهم و بی نظیری تبدیل شدند.^۱

دوم: مشکلات اقتصادی

حکومت اسلامی در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه با مصیبت‌های بزرگی روبرو شد. البته این سنت الهی در مورد دولتها است که احیاناً با مشکلاتی روبرو می‌شوند. و شاید سخت‌ترین مصیبتی که خلافت عمر رضی الله عنه با آن مواجه گردید، خشکسالی معروف «رماده» و طاعون عمواس باشد. و اکنون می‌نشینیم پای روایت‌های تاریخی تا ببینیم که عمر بن خطاب رضی الله عنه با این مشکلات چگونه کنار آمد و چه نوع اسبابی را اختیار نمود و چگونه به دعا و تضرع روی آورد.

در سال ۱۸ هجری مردم در شبه جزیره عربستان با خشکسالی شدیدی روبرو شدند تا جایی که حیوانات وحشی از گرسنگی به خانه‌های مردم پناه می‌بردند و اگر گوسفندی ذبح می‌کرد در شکم آن هیچ گونه کثافتی نمی‌یافت. و مواشی زیادی از گرسنگی جان باختند. این سال را «عام الرماده» نامیدند چرا که با وزیدن باد فقط از زمین خاکستر بر می‌خاست. قحطی به اوج خود رسید و گرسنگی بیداد می‌کرد، بادیه نشینان به مدینه هجوم آوردند و از امیرالمؤمنین چاره جویا می‌شدند. بنابراین می‌توان گفت که بیشترین فشار این خشکسالی بر شخص خلیفه بود.^۲ و اکنون گام‌هایی را که عمر بن خطاب رضی الله عنه برای رفع این معضل برداشته است، با هم می‌خوانیم:

۱- تحمل گرسنگی تا رفع خشکسالی

در عام الرماده برای عمر رضی الله عنه قطعه نانی با مقداری روغن آوردند. او مردی بادیه نشین را دعوت کرد تا با او غذا بخورد. مرد با علاقه‌ی فراوان از نان لقمه بر می‌داشت و به ظرف روغن می‌مالید و می‌خورد. عمر رضی الله عنه گفت: مثل این که دیر وقتی است که روغن ندیده‌ای؟ مرد بادیه نشین گفت: بلی همین طور است، من مدت زیادی است که نه روغن

۱- اقتصادیات الحرب فی الاسلام ص ۲۵۰.

۲- فن الحکم (۶۸)، البدایة والنهاية (۹۸/۷)، تاریخ الطبری (۷۵/۵).

دیده‌ام و نه کسی را دیده‌ام که روغن بخورد. عمر رضی الله عنه با شنیدن این حرف، سوگند یاد کرد که تا وضعیت معیشتی مردم بهبود نیابد لب به گوشت و روغن نزنند. و به گواهی راویان او تا آخر به سوگندش وفادار ماند. چنان که وقتی در بازار مدینه محموله‌ای از روغن و فرآورده‌های لبنی آوردند و غلام عمر رضی الله عنه مقداری روغن و شیر به قسمت چهل درهم خریداری نمود و نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! خدا سوگند تو را برآورده کرد و امروز در بازار مدینه روغن و لبنیات فراوان آورده‌اند. فرمود: این‌ها را به قیمت گزاف خریده‌ای، و از خوردن آن‌ها صرف نظر کرد و فرمود: این‌ها را صدقه کن چرا که من دوست ندارم اسراف بکنم. و افزود: چگونه می‌توانم حالت امت را درک نمایم تا زمانی که به مشکل آنان گرفتار نشوم! عمر رضی الله عنه در سال رماده بسیار متأثر گردید، تا جایی که رنگش تغییر نمود.^۱

اسلم می‌گوید: ما در میان خود می‌گفتیم اگر خداوند این خشکسالی را برطرف ننماید ممکن است عمر بر اثر توجهی که به امر مسلمانان دارد، وفات نماید.^۲ عمر رضی الله عنه مدام روزه می‌گرفت،^۳ روزی در خشکسالی عام الرماده چند شتر ذبح کردند و به مردم خوراک دادند. خادمان قطعه‌ای از کوهان و جگر شتر را برای او آوردند، گفت: به به. من لذیذترین قسمت گوشت را بخورم؟ اگر چنین کنم، بد حاکمی هستم. این را گفت و غذا را برگردانید و قطعه نانی با مقداری روغن زیتون طلبید و خورد.^۴

۲- اردوگاه پناهندگان در سال رماده

اسلم می‌گوید: در سال رماده، اعراب از هر طرف به مدینه هجوم آوردند عمر رضی الله عنه نیز افرادی تعیین نمود تا کارهایشان را انجام دهد، لذا شبی شنیدم که عمر می‌گفت: کسانی را که نزد ما شام می‌خورند سرشماری کنید. روز بعد آنان را شمردند تعداد آن‌ها هفت هزار نفر بود، بعد از چند روزی مردان بیمار و زنان و کودکان را سرشماری کردند، تعداد آن‌ها چهل هزار نفر

۱- تاریخ الطبری (۷۸/۵).

۲- فن الحکم ص ۷۱.

۳- الطبقات ۳/۳۱۴.

۴- الطبقات ۳/۳۱۵، محض الصواب (۳۶۳/۱).

۵- الطبقات (۳/۳۱۲) الشیخان به روایت بلاذری ص ۲۹۴.

بود و بعد از گذشت چند روز وقتی دوباره سرشماری کردند، تعداد آنها به شصت هزار نفر رسید. آنها در شهر مدینه و حومه می‌زیستند تا این که خداوند نزولات آسمانی را فرو فرستاد و خشکسالی پایان یافت. آن‌گاه عمر بن خطاب رضی الله عنه به آنها آذوقه و سواری داد و آنها را به بادی‌ها فرستاد. راوی می‌گوید: آشپزهای عمر رضی الله عنه از نیمه‌های شب بر می‌خاستند و برای مردم گرسنه غذا تهیه می‌کردند.^۱

گفتنی است که عمر بن خطاب، پناهندگان را در چند دسته تقسیم کرده بود و برای خدمت رسانی به هر کدام از آنها مسئولینی را گمارده بود و علاوه بر آنها مردانی را جهت سرکشی و مراقبت اوضاع پناهندگان حومه‌ی مدینه به آن‌جا می‌فرستاد تا ببیند که آیا به همه غذا می‌رسد یا خیر، و شامگاهان آنها را نزد خود می‌طلبد و جویای احوال مردم می‌شد و توجیهات لازم را به آنها می‌فرمود.^۲

همچنین عمر رضی الله عنه موسسه‌ی اقتصادی به نام «دار الدقیق» تدارک دیده و در آن، خرما، کشمش، آرد و گندم، و شیر جمع‌آوری کرده بود و در خشکسالی به کسانی که از اطراف مدینه به این شهر روی آورده بودند، رسیدگی می‌کرد، به گونه‌ای که قبل از رسیدن کمک‌های مردمی مصر، شام و عراق به مدینه و قبل از اینکه بارندگی بیاید مؤسسه فوق توانست حدود نُه ماه به مردم رسیدگی نماید.^۳

و این بیانگر مغز اقتصادی عمر و میزان آمادگی وی برای مقابله با خشکسالی می‌باشد. ضمناً لازم به یادآوری است که او شخصا در خدمت رسانی به محرومین و پناهندگان سهم بود، چنان که ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: خدا به حال عمر رضی الله عنه رحم بکند من در خشکسالی او را در حالی دیدم که دو کیسه پر از آذوقه بر دوش داشت و اسلم نیز همراه او بود. جلو رفتم و کمکش کردم تا این که به مکانی به نام ضرار رسیدیم و با جماعتی روبرو شدیم، آنها حدود بیست خانوار از بنی محارب بودند. عمر رضی الله عنه پرسید: چرا به اینجا آمده‌اید؟ گفتند: به خاطر گرسنگی. راوی می‌گوید: آنها پوست حیوانی را به ما نشان دادند که پخته بودند تا بخورند. آن‌گاه عمر رضی الله عنه چادرش را پهن کرد و شخصا

۱- تاریخ الذهبی ص ۲۷۴.

۲- الکفاءة الداریة، د. عبدالله القادری ص ۱۰۷.

۳- المدینة النبویة فجر الاسلام. (۳۷/۲).

برای آن‌ها نان و غذا آماده کرد و خوراکشان را داد تا این که سیر شدند. سپس اسلم را به مدینه فرستاد تا چند نفر شتر بیاورد و در اختیار آنان بگذارد. آن‌گاه آن‌ها را به جبانه فرستاد و پوشاک و آذوقه داد و همواره به آنان سر می‌زد تا این که خداوند آن روزهای سخت را با فرستادن نزولات آسمانی برطرف کرد.^۱

گفتنی است که عمر رضی الله عنه بعد از این که نماز عشاء را با مردم می‌خواند به منزل خود بر می‌گشت و تا پاسی از شب مشغول عبادت و نماز می‌شد، سپس در شهر و حومه دور می‌زد. عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: شبی شنیدم که پدرم می‌گفت: بار الها! از تو می‌خواهم که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در دستان من به هلاکت نرسانی.

همچنین می‌گفت: بار الها! ما را با خشکسالی نابود مکن و این مصیبت را برطرف کن.^۲

مالک بن اوس می‌گوید: در عام الرماده حدود صد خانوار از بستگان (بنی نصر) به مدینه آمدند و در جبانه فرود آمدند. عمر رضی الله عنه به کسانی که به او مراجعه می‌کردند خوراک و آذوقه می‌داد و نزد کسانی که مراجعه نمی‌کردند، خوراک و آذوقه می‌فرستاد، چنان که آذوقه ماهانه‌ی بستگان مرا نزد آنان می‌فرستاد و به بیمارانشان سر می‌زد و مردگانشان را تجهیز و تکفین می‌نمود. راوی می‌گوید: تعداد زیادی از گرسنگی جان باختند و کار به جایی رسید که هسته‌ی خرما می‌خردند. و عمر رضی الله عنه شخصا می‌آمد و بر مردگان نماز می‌خواند. و من به یاد دارم روزی بر ده جنازه یکجا نماز خواند. و بعد از این که اوضاع بهبود یافت، عمر رضی الله عنه به آن‌ها گفت: از شهر بیرون شوید و دوباره در بیابان و در جایی که عادت کرده‌اید، زندگی کنید و به آن‌ها کمک کرد تا به منطقه خود برگردند.^۳

همچنین حزم بن هشام به نقل از پدر خود می‌گوید: عمر رضی الله عنه را دیدم که در سال عام الرماده از کنار زنی می‌گذشت که نوعی حلوا تهیه می‌کرد. عمر رضی الله عنه گفت: تو بلد نیستی این‌ها را درست کنی. آن‌گاه قاشق را از دست او گرفت و شروع کرد به حرکت دادن

۱- أخبار عمر ص ۱۱۱ به نقل از الریاض النضره.

۲- منبع سابق.

۳- أخبار عمر ص ۱۱۲، ابن الجوزی ص ۶۱.

آن‌ها. و گفت: نباید بگذاری تا آب سرد شود، بلکه باید آردها را کم کم بریزی و آن‌ها را به هم بزنی تا کاملاً خمیر شود.

و یکی از همسران عمر رضی الله عنه گفت: او در عام الرماده با هیچ کدام از همسرانش نزدیکی نکرد تا اوضاع معیشتی مردم بهبود یافت.^۱

و از انس روایت است که می‌گوید: روزی روده‌های عمر رضی الله عنه به صدا در آمد و عمر رضی الله عنه انگشت خود را بر شکم خود گذاشت و گفت: قرقر کن فعلاً چیزی ندارم که به تو بدهم تا این که وضعیت مردم بهبود یابد.^۲

۳- مددجویی از سایر شهرستانها

عمر رضی الله عنه بی درنگ به استانداران خود نامه نوشت و از آن‌ها درخواست کمک کرد، چنان که به استاندار مصر، عمرو بن عاص نوشت: از امیرالمؤمنین به عاصی فرزند عاصی (یعنی خطاکار فرزند خطاکار) سلام خدا بر تو. مگر نمی‌دانی که من و کسانی که با من هستند داریم از گرسنگی جان می‌دهیم و تو و همراهانت در ناز و نعمت به سر می‌بری؟ پس به فریاد ما برسید، به فریاد ما برسید. وقتی این نامه به دست عمرو بن عاص رسید او در پاسخ به خلیفه نوشت: به بنده‌ی خدا، امیرمؤمنان! سلام خدا بر تو باد. و من خدا را سپاس می‌گویم، دیری نخواهد گذشت که کمک‌های من به شما خواهد رسید و خواهی دید که یک سر قافله نزد تو و یک سر آن پیش من باشد و سعی خواهم کرد که کمک‌هایی از راه دریا نیز بفرستم. آن‌گاه از راه خشکی یک‌هزار شتر با بار گندم فرستاد و ضمناً از راه دریا بیست کشتی با بار گندم و روغن و همچنین پنج هزار قواره لباس فرستاد.^۳

همچنین به استانداران خود در شام، عراق و فارس نامه‌های مشابهی فرستاد و از آن‌ها کمک طلبید^۴ و آن‌طور که طبری می‌گوید: قبل از همه ابوعبیده بن جراح با چهار هزار شتر بار به مدینه آمد.

۱- منبع سابق ۱۱۶.

۲- الحلیه (۴۸/۱).

۳- أخبار عمر ص ۱۱۵.

۴- الفاروق عمر، ص ۲۶۲.

عمر رضی الله عنه به او دستور داد تا آنان را در حومه‌ی مدینه تقسیم نماید و در پایان عمر رضی الله عنه به او چهار هزار درهم انعام داد.

ابوعبیده از پذیرفتن آن امتناع ورزید و گفت: من به خاطر خدا این کار را کردم بنابراین دنیا را بر من عرضه مکن. عمر رضی الله عنه گفت: مالی که بدون سؤال کردن به تو برسد اشکالی ندارد و افزود که رسول خدا به من مالی داد و من از پذیرفتن آن امتناع کردم، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چیزی گفت که من به تو گفتم. ابوعبیده ناچار پذیرفت و با همکاران خود برگشت و بعد از او قافله‌های دیگر وارد مدینه شدند.^۱ چنان که معاویه از شام سه هزار بار شتر غله فرستاد و از عراق یک‌هزار بار شتر رسید و عمر رضی الله عنه بی‌درنگ کمک‌ها را در میان مردم تقسیم می‌کرد. در میان مردم مدینه و حومه و همچنان بادیه‌نشینان و سایر قبیله‌های عرب آذوقه توزیع می‌کرد. چنان که زیر بن عوام می‌گوید: باری در عام الرماده عمر رضی الله عنه یک قافله از شتران را با انواع خوراکی به سوی بادیه فرستاد و گفت: این‌ها را نزد اهل نجد ببر و هر چند خانوار از آن‌ها را توانستی با خود به مدینه بیاور و کسانی را که نتوانستی به هر کدام از آن‌ها یک بار شتر و دو قواره لباس یکی برای زمستان و دیگری برای تابستان بده و بگو: تا شتر را ذبح نکنند و گوشت آن را خشک نکنند و چربی آن را نزد خود نگهدارند و از آن استفاده نکنند تا این که خداوند راهی بگشاید.^۲ عمر رضی الله عنه آذوقه‌ی هر خانوار را ماهانه نزد آنان می‌فرستاد و روزانه دیگهای بزرگی توسط آشپزها روی آتش گذاشته می‌شد و اول صبح در میان مردم غذا تقسیم می‌کردند و عمر رضی الله عنه اعلان نمود که اگر خشکسالی ادامه یابد به هر خانه‌ای از ساکنان مدینه یک خانوار از پناهندگان را اضافه خواهم کرد تا این که خداوند راهی بگشاید.^۳

و در روایتی آمده است که گفت: اگر خشکسالی ادامه داشته باشد، هر یکی از گرسنگان را به خانه‌ای از ساکنان مدینه می‌سپارم چرا که مردم اگر نیم سیر بشوند نخواهند مرد.^۴

۱- تاریخ الطبری (۸۰/۵).

۲- الفاروق عمر. ص ۲۶۲.

۳- منبع سابق. ص ۲۶۳.

۴- السياسة الشرعية د. إسماعیل بدوی ص ۴۰۳، محض الصواب (۱/۳۶۴).

همچنین ایشان دستور داده بود تا قبل از این که کاروان‌ها به مدینه برسند به مناطقی که در مسیر کاروان‌ها قرار دارند، آذوقه و لباس بدهند.

۴- توسل به خداوند و نماز طلب باران

سلیمان بن یسار می‌گوید: روزی عمر بن خطاب در عام الرماده خطبه‌ای ایراد کرد و در آن گفت: ای مردم! از خدا در مورد خود و درون خویش بترسید. مرا خدا به وسیله شما و شما را به وسیله من آزموده است، و من نمی‌دانم که خشم خدا بر من است یا بر شما یا بر همه‌ی ما. پس بیایید خدا را یاد کنیم تا دل‌های ما را نیک بگرداند و بر ما ترحم نماید و خشکسالی را بردارد. آن‌گاه دستهایش را بالا برد و دعا کرد و گریه نمود و مردم نیز چنین کردند.^۱

و از اسلم روایت است که عمر بن خطاب می‌گفت: ای مردم! من می‌ترسم که خشم خدا شامل همه‌ی ما شده است، پس دست از گناه بردارید و به سوی خدا رو آورید و نیکی را پیشه‌ی خود سازید.^۲

همچنین عبدالله بن ساعده می‌گوید: عمر را دیدم که بعد از نماز مغرب می‌گفت: ای مردم! از خدا طلب آمرزش نمایید و به سوی او برگردید و فضل او را بطلبید و باران رحمتش را آرزو کنید نه باران عذابش را. او همواره چنین توصیه می‌کرد تا این که خشکسالی پایان یافت.^۳

شعبی می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه بر منبر رفت تا دعای طلب باران کند آن‌گاه این آیات را تلاوت کرد:

﴿ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ ﴾ [نوح: ۱۰-۱۱]

«و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید). (اگر چنین کنید) خدا از آسمان باران‌های پر خیر و برکت را پیاپی می‌باراند».

۱- الطبقات (۳/۳۲۲) أخبار عمر، ص ۱۱۶.

۲- الشیخان به روایت بلاذری ص ۳۱۹.

۳- الشیخان به روایت بلاذری ص ۳۱۹.

و ﴿وَإِنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ [هود: ۳]

«و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید».
سپس از منبر پایین آمد. از او پرسیدند: چرا دعای طلب باران نکردی؟ گفت: من باران را از راه‌های آن طلب کردم^۱.

و هنگامی که عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت که دعای طلب باران بکند به همه‌ی استانداران خود نوشت که در فلان روز معین از شهر بیرون بشوند و به خدا متوسل شده از او طلب باران نمایند و خود نیز در حالی که عبای رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر دوش داشت در همان روز معین بیرون شد و به مصلی رفت و خطبه‌ای ایراد کرد و خدا را زاری و تضرع نمود. زنان نیز بیرون شده و دعا می‌کردند. او در ابتدا طلب آمرزش نمود و در پایان عبایش را برگردانید و بعد از آن نیز به دعا و زاری و تضرع ادامه داد و به شدت گریست طوری که محاسنش خیس شد^۲.

و در صحیح بخاری به نقل از انس رضی الله عنه آمده است که او با توسل به دعای عباس بن عبدالمطلب طلب باران کرد و گفت: بار الها! ما قبلاً به دعای پیامبرت متوسل شده، آب داده می‌شدیم؛ اکنون به دعای عموی پیامبرت متوسل می‌شویم پس به ما آب بده^۳.
و در روایتی آمده است که در پایان دعای خود گفت: بار الها! من خسته شدم و رحمت‌های تو بیکران است آن‌گاه دست عباس را گرفت و گفت: اکنون ما به دعای عموی پیامبرت و دیگر بزرگان قومش توسل می‌جوئیم و تو به حق فرموده‌ای:

﴿وَأَمَّا الْحِدَارُ فَكَانَ لِعُلَمَاءِ يَتِيمِينَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَتْ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾

[الکھف: ۸۲]

«و اما آن دیوار (که آن‌را بدون مزد تعمیر کردم) متعلق به دو کودک یتیم در شهر بود و زیر دیوار گنجی وجود داشت که مال ایشان بود و پدرشان مرد صالح و پارسائی بود (و آن‌را برایشان پنهان کرده بود)».

۱- الشیخان به روایت بلاذری ص ۳۲۰.

۲- الطبقات (۳/۳۲۰).

۳- البخاری ش ۱۰۱۰.

و آنرا به خاطر صلاح پدرشان حفظ کردی، پس ما را هم به خاطر صلاح عموی پیامبر حفظ بفرما. آن‌گاه عباس در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، دست به دعا برداشت و گفت: بار الها! هیچ بلا و مصیبتی دامن گیر نمی‌شود مگر در مقابل گناه و معصیت؛ و رفع نمی‌شود مگر با توبه و استغفار، و هم اکنون این‌ها به خاطر جایگاه من نزد رسولت، به من مراجعه کرده‌اند و دستان آلوده به گناه خود را به سوی تو دراز کرده و موه‌ای پیشانی خود را به تو سپرده‌ایم و توبه‌ی خود را اعلام می‌داریم. ای مهربان‌ترین مهربانان! به ما آب بده و ما را ناامید مگردان. بار الها! تو حافظ همه هستی و هیچ کس را تنها نمی‌گذاری و دست ورشکستگان را می‌گیری و اکنون کودکان به فریاد آمده‌اند و بزرگان پراکنده شده‌اند و صدای شکوه و گلایه به آسمان‌ها رسیده است و تو عالم به ظاهر و باطن هستی. بار الها! آن‌ها را از باران خود سیراب کن قبل از این که ناامید بشوند و نابود گردند؛ چرا که از رحمت تو ناامید نمی‌شود، مگر کافران! آن‌گاه پاره‌ی ابری بر کرانه‌ی آسمان پدید آمد و بادی وزید و دیری نگذشت که باران گرفت و مردم به عباس گفتند: مبارکت باد ای ساقی حرمین، چنان که فضل بن عباس بن عتبه بن ابولهب چنین سروده است:

بعمی سقی الله الحجاز و أهله عشیة یستسقی بشیبة عمر
توجه بالعباس فی الجذب راغباً إلیه فما رام حتی أتى المطر
و منا رسول الله فینا تراثه فهل فوق هذا للمفاخر مفتخر

«به دعای عمویم خداوند سرزمین حجاز و اهل آنرا در شامگاهی که عمر به وسیله‌ی او طلب باران کرد، آب داد. در خشکسالی به دعای عباس رو آورد و او هنوز اراده نکرده بود که باران سر رسید. و رسول خدا از ما است و در میان ما فرهنگ او زنده است، پس آیا افتخاری بالاتر از این وجود دارد؟».

همچنین حسان بن ثابت درمورد این قضیه چنین سرود:

سال الإمام و قد تتابع جدینا فسقی الغمام بغرة العباس
عم النبي وصنو والده الذی ورث النبی بذاک دون الناس

احیا الاله به البلاد فاصبحت مخضرة الاجناب بعد الیاس^۱

و در روایت دیگری آمده است که بعد از این که عباس دعای خود را به پایان برد، ابرهای آسمان مانند کوه‌های بزرگ پدیدار شد و باریدن گرفت و دیری نگذشت که زمین سرسبز و خرم گردید و وضعیت زندگی مردم بهبود یافت.^۲

۵- عدم اجرای حد شرعی سرقت در عام الرماده

یکی دیگر از عملکردهای عمر رضی الله عنه در خشکسالی توقیف حد سرقت بود. و این به معنی تعطیل کردن حد شرعی نبود، بلکه به خاطر وجود خشکسالی و گرسنگی مردم، شرایط مورد نظر برای اجرای حد شرعی را ناکافی می‌دانست. چرا که خوردن مال مردم در صورت گرسنگی شدید و برای نجات دادن جان خود، سرقت مورد نظر نیست. بنابراین عمر رضی الله عنه دست بردگانی را که شتری را کشته و گوشت آنرا خورده بودند، قطع نکرد بلکه به آقای آن‌ها گفت: قیمت شتر را بپردازد.^۳

همچنین عمر رضی الله عنه فرموده است که دزدی خوشه‌ی درخت خرما و در خشکسالی دست قطع نشود.^۴

و بر اساس همین فرموده‌ی عمر رضی الله عنه فقهای مذاهب فتوا داده‌اند که در خشکسالی دست دزد قطع نشود، چنان‌که در مغنی از امام احمد نقل شده است که به وقت گرسنگی دست دزد قطع نشود یعنی اگر فرد نیازمند چیزی دزدید تا بخورد دستش قطع نگردد، چرا که او در حقیقت، مضطر است. جوزجانی از عمر رضی الله عنه نقل کرده که دستور داده است تا در خشکسالی دست دزد قطع نشود. از احمد پرسیدند: شما نیز همین را می‌گویید؟ گفت: بلی، در صورتی که نیاز شدید به این کار باشد و مردم دچار گرسنگی باشند.^۵

و این خود بیانگر فهم عمیق و رأی صائب عمر بن خطاب نسبت به اهداف شریعت می‌باشد که نگاهش به ریشه و موضوع مسایل دوخته بود نه به ظاهر آن‌ها. او به انگیزه‌ی

۱- همان.

۲- الخلافة الراشدة والدولة الاموية، د. یحیی یحیی، ص ۳۰۲.

۳- الخلافة و الخلفاء الراشدون، سالم البهنسawy، ص ۱۶۵.

۴- مصنف عبدالرزاق (۲۴۲/۱۰).

۵- المغنی (ابن قدامة ۲۷۸/۸).

دزدی می‌نگریست و می‌دانست که جز گرسنگی و نیاز شدید چیزی دیگر نیست و نیز می‌دانست که ضرورت ممنوعیت را از بین می‌برد. چنان که در قضیه‌ی سرقت غلامان حاطب گفت: شما آنها را به کار می‌گیرید و گرسنه می‌گذارید تا این که ناچار به حرام رو می‌آورند و برای آنها حلال می‌شود.^۱

۶- به تأخیر انداختن پرداخت زکات در عام الرماده

عمر رضی الله عنه در عام الرماده پرداخت زکات را از عهده‌ی مردم به تعویق انداخت و بعد از این که خشک سالی برطرف گردید و مردم شاهد سال سرسبز و آبادی شدند از آنها زکات سال گذشته را وصول کرد.^۲

چنان که یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب می‌گوید: عمر بن خطاب در عام الرماده، زکات را به تعویق انداخت و در سال بعد زکات سال گذشته را نیز از کسانی که صاحب نصاب بودند وصول نمود و به آنها دستور داد تا زکات یک سال را در میان مردم مستضعف توزیع کنند و زکات یک سال را به بیت المال تحویل بدهند.^۳

سوم: وبای معروف عمواس

در سال هجدهم هجری^۴ مشکل بزرگ و وحشتناکی رخ داد که عبارت از وبای معروف به عمواس بود. عمواس روستای کوچکی بین شهر قدس و رمله است که وبا از آن‌جا شروع شد و دیری نگذشت که در سرتاسر شام منتشر گردید.^۵

بهترین تعریفی که از این بیماری شده تعریفی است که ابن حجر کرده و بعد از ذکر اقوال مختلف در این باره گفته است: این بود آنچه در تعریف طاعون توسط اهل لغت، فقها و اطبا ارائه شده است و خلاصه این که طاعون نوعی ورم است که از فشار خون و احیاناً از انسداد خون در عضوی پدید می‌آید و آنرا فاسد می‌کند و اما اطلاق طاعون به

۱- إعلام الموقعین (۱۱/۳) الاجتهاد فی الفقه الاسلامی، ص ۱۳۶.

۲- الخلافة و الخلفاء الراشدون، سالم البهنسawy، ص ۱۶۶.

۳- الشیخان به روایت بلاذری ص ۳۲۴.

۴- تاریخ القضاء ص ۲۹۴.

۵- خلاصة تاریخ ابن کثیر محمد کنعان، ص ۲۳۶.

دیگر بیماریهایی که در اثر هوای آلوده و ناسازگار پدید می‌آیند، مجازا صورت می‌گیرد و در واقع این نوع بیماریها و با نامیده می‌شوند و وجه مشترک آنها با طاعون ابتلائی عموم مردم به آنها و کثرت مرگ و میر در آنان است.^۱ شاید علت اصلی فرق گذاشتن بین طاعون و وبا این باشد که طبق فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله طاعون وارد شهر مدینه نمی‌شود در حالی که این شهر از بروز وبا در آن مصون نیست و چندین بار این اتفاق در آن افتاده است.^۲

گفتنی است که طاعون بعد از آن اتفاق افتاد که جنگهای شدید در میان رومیها و مسلمانان در گرفته و انسانهای زیادی کشته شده و بوی تعفن کشته‌ها فضا را آلوده ساخته بود.^۳

۱- بازگشت عمر از مرز حجاز و شام

در سال هفدهم هجری عمر رضی الله عنه می‌خواست برای بار دوم از دیار شام بازدید به عمل بیاورد. او با تعدادی از مهاجرین و انصار به راه افتاد و به مکانی به نام سرخ در مرزهای حجاز با شام رسید. در آنجا با تنی چند از فرماندهان نظامی خود روبرو شد و از وقوع طاعون در بلاد شام اطلاع یافت و به مشورت همراهان خود از ادامه‌ی سفر صرف نظر کرد و به مدینه برگشت. به هر حال وبای خطرناک در شام پدید آمد و باعث از بین رفتن جمع کثیری از مردم آن سامان گردید. از جمله امیر آن دیار، ابوعبیده بن جراح و تعداد زیادی از اصحاب پیامبر مانند: معاذ بن جبل، یزید بن ابی سفیان، سهیل بن عمرو، عتبه بن سهیل و غیره تا این که عمرو بن عاص به عنوان امیر آن دیار منصوب شد و به مردم پیشنهاد کرد تا شهر را ترک کرده و به کوه‌های اطراف پناه ببرند و با این تدبیر ایشان، دیری نگذشت که بیماری پایان یافت و مردم با خیال راحت به زندگی طبیعی خود ادامه دادند و چون عمر رضی الله عنه از این چاره اندیشی عمرو اطلاع یافت مخالفتی ننمود.^۴

۱- الفتح (۱۸۰/۱۰).

۲- ابوعبیده عامر بن جراح، محمد شراب، ص ۲۲۰.

۳- الخلفاء الراشدون: نجار، ص ۲۲۴.

۴- همان ص ۲۲۵، تاریخ الطبری (۳۶/۵).

۲- درگذشت ابو عبیده رضی الله عنه

بعد از این که وبا در همه جای شام پیچید و خبر آن به عمر بن خطاب رسید در نامه‌ای به ابو عبیده نوشت: سلام خدا بر تو باد! کاری پیش آمده است که باید تو را از نزدیک ببینم. بنابراین با رسیدن این نامه، به سرعت اسباب سفر را مهیا کن و به سوی من بشتاب. ابو عبیده می‌دانست که عمر رضی الله عنه می‌خواهد او را از ابتلا شدن به وبا برهاند. بنابراین طی نامه‌ای به امیرالمؤمنین نوشت: ای امیرالمؤمنین! من می‌دانم شما چه کاری با من دارید و من اکنون در میان لشکری از مسلمانان هستم که دوست دارم همچنان در میان آنان باشم و از آنان جدا نشوم تا این که آن‌چه خدا دوست دارد در مورد ما قضاوت نماید. پس مرا حلال کن. عمر رضی الله عنه پس از خواندن نامه گریست. حاضرین پرسیدند: آیا ابو عبیده وفات کرده است؟ گفت: تقریباً. سپس نامه‌ای به ابو عبیده نوشت و دستور داد تا خانه‌های مردم را از مکان پایین و شیبی که در آن بودند به مکان مرتفعی انتقال دهد. ابو عبیده به ابو موسی گفت: برو و در جستجوی مکان مناسبی باش تا مردم را به آن‌جا انتقال دهیم. ابو موسی به خانه‌ی خود برگشت، متوجه شد که همسرش دچار وبا شده است. نزد ابو عبیده برگشت و به او اطلاع داد. آن‌گاه ابو عبیده مرکب خود را خواست تا بر آن سوار شود، ولی متوجه شد که خود دچار وبا گشته است.^۱

عروه می‌گوید: در ابتدای وبای عمواس، ابو عبیده و خانواده‌اش دچار آن نشدند، آن‌گاه ابو عبیده دست به دعا شد و گفت: بار الها! به ابو عبیده و خانواده‌اش نیز سهمی بده. دیری نگذشت که در وجود او علامت کوچکی پدیدار گردید، مردم گفتند: این چیزی نیست. ابو عبیده گفت: خدا در آن برکت می‌دهد.^۲

او قبل از این که دچار وبا بشود در میان مردم خطبه‌ای ایراد کرد و گفت: ای مردم! این بیماری رحمتی از جانب پروردگارتان و دعای پیامبرتان و مرگ نیکان است و من نیز می‌خواهم که خداوند سهمی از آن را نصیب من بگرداند.^۳

۱- تاریخ الطبری (۳۵/۵).

۲- تاریخ الذهبی ص ۱۷۴.

۳- تاریخ الطبری (۳۶/۵).

و بعد از این که دچار وبا گردید و بر بستر بیماری افتاد، مسلمانان را فرا خواند و گفت: من شما را به امری توصیه می‌کنم که اگر آنرا رعایت بکنید تا زنده‌اید همچنین بعد از این که مردید در خیر به سر می‌برید، نماز را برپای دارید، زکات بدهید، روزه بگیرید، حج و عمره بجا آورید، صله‌ی رحم و محبت با یکدیگر برقرار سازید و با امیرانتان صادق باشید، و مواظب باشید که دنیا فریبتان ندهد چرا که اگر هزار سال هم زندگی بکنید، سرانجام مرگ به سراغتان خواهد آمد زیرا خداوند مرگ را برای تک تک فرزندان آدم مقدر کرده و نوشته است. بنابراین، همه‌ی آن‌ها روزی خواهند مرد و زرنگ‌ترین آن‌ها کسی است که بیش از دیگران فکر اطاعت کردن از پروردگارش بوده، برای آخرت خود بیشتر آمادگی بنماید. سپس به معاذ بن جبل گفت: ای معاذ! با مردم نماز بخوان. آن‌گاه خود چشم از جهان فرو بست.^۱ و معاذ در میان مردم برخاست و گفت: ای مردم! در یک بازگشت خالصانه به سوی خدا برگردید، زیرا اگر بنده‌ای در حال توبه با خدا ملاقات بکند حق او است که گناهانش بخشیده شود و هر کس مدیون است وامهای خود را بپردازد، چرا که انسان به خاطر وامهایش در گرو قرضهایش می‌باشد. و اگر با کسی قهر هستید، فردا اول صبح به ملاقات او بروید و با او مصالحه بکنید، زیرا که جایز نیست کسی بیش از سه روز با برادر مسلمانش قهر کند، و این کار نزد خداوند گناه بزرگی محسوب می‌شود. و افزود که شما ای مسلمانان در مرگ مردی به عزا نشسته‌اید که من از او دلسوزتر، سینه پاکتر و دورتر از جار و جنجال ندیده‌ام پس برای او رحمت‌های الهی را بطلبید و همه در نماز جنازه‌اش شرکت بنمایید. امیدوارم خدا گناهانش را بیامرزد و به خدا سوگند! کسی بهتر از او یافت نمی‌شود که ولی امر شما بشود، آن‌گاه همه باتفاق او را جانشین ابوعبیده قرار دادند.

وقتی جنازه حاضر شد، معاذ بن جبل بر آن نماز گزارد، سپس به قبرستان برده شد و توسط معاذ، عمرو بن عاص و ضحاک بن قیس داخل قبر گذاشته شد و بعد از این که معاذ از دفن او فارغ گردید گفت: ابوعبیده! رحمت خدا بر تو باد. به خدا سوگند از تو به نیکی یاد خواهم کرد و اضافه بر آن چه می‌دانم درباره‌ی تو چیزی نخواهم گفت که

گرفتار عذاب خدا بشوم. به خدا من کسی را سراغ ندارم که بیشتر از تو ذکر خدا را بکند و بر زمین آهسته‌تر از تو قدم بنهد و در برخورد با نادانان بهتر از تو عمل نماید و بهتر از تو شب را در سجده و قیام بگذراند و در انفاق بهتر از تو عمل نماید و راه وسط را در پیش گیرد و همچنین کسی را سراغ ندارم که از تو متواضع‌تر بوده، نسبت به یتیمان و مساکین مهربان‌تر و نسبت به متکبرین سرکش، سخت‌تر باشد.^۱

گفتنی است که هیچ کس به اندازه‌ی معاذ برای از دست دادن ابوعبیده غمگین نگردید. او مدتها در فراق ابوعبیده اشک می‌ریخت و طی نامه‌ای عمر رضی الله عنه را در جریان وفات ابوعبیده قرار داد و نوشت: مردی که به گمان ما نزد خدا امین بود و خدا در قلب او جایگاه رفیعی داشت و نزد ما و شما عزیز و گرامی بود یعنی ابوعبیده وفات کرد. خدا از تقصیرات او بگذرد. یقیناً همه‌ی ما به دستور خدا آمده‌ایم و به سوی او باز می‌گردیم. امیدواریم خدا او را بپذیرد. این نامه را در حالی به شما می‌نویسم که مرگ و میر زیاد شده و وبا همه‌ی مردم را فرا گرفته است، و کسانی که تاکنون زنده هستند به زودی خواهند مرد و اگر ما زنده ماندیم و یا مردیم در هر صورت آرزو می‌کنیم که خداوند بهترین پاداشها را نصیب شما بگرداند و سلام خدا بر تو باد.^۲

هنگامی که نامه‌ی معاذ به دست عمر بن خطاب رسید و قرائت گردید، عمر رضی الله عنه زار زار گریست و خبر مرگ ابوعبیده را به اطرافیان خود داد و آنها نیز گریستند و همه راضی به قضای الهی شدند.^۳

۳- مرگ معاذ بن جبل رضی الله عنه

پس از وفات ابوعبیده، چند روزی معاذ بن جبل با مردم نماز گذارد و روز به روز وبا شدت می‌گرفت و مردم می‌مردند. آن‌گاه معاذ بن جبل در میان مردم برخاست و گفت: ای مردم! این بیماری رحمتی از جانب خدا و دعای پیامبران و مرگ نیکان است و من

۱- همان (۳/۳۰۷).

۲- همان (۳/۳۰۹).

۳- همان (۳/۳۱۰).

هم از خدا می‌خواهم که در آن نصیبی داشته باشم. دیری نگذشت که فرزندش عبدالرحمان دچار بیماری شد و فوت کرد و معاذ بر جنازه‌ی پسرش نماز خواند و هنوز به خانه برگشته بود که آثار بیماری در وجود او نیز پدیدار گشت. و بر بستر بیماری افتاد و اطرافیان به عیادتش می‌آمدند. معاذ به کسانی که به عیادتش می‌آمدند می‌گفت: اکنون که فرصت دارید و در قید حیات هستید عمل بکنید قبل از این که روزی فرا رسد که آرزوی عمل نیک را داشته باشید ولی نتوانید انجام دهید و انفاق کنید قبل از اینکه بمیرید و این مال به عنوان میراث به دیگران منتقل بشود و بدانید که از مال شما جز آن‌چه می‌خورید و می‌پوشید و انفاق می‌کنید هر چه بماند از آن شما نیست، بلکه متعلق به دیگران است و هنگامی که بیماریش شدت گرفت می‌گفت: پروردگارا! مرا راحت بمیران و آگاهم که تو می‌دانی که من دوست دارم و هنگامی که آخرین لحظات زندگی را به سر می‌کرد، گفتم: آفرین به مرگ. آفرین به زیارت کننده‌ای که به وقت تنگدستی سر رسیده است. رستگار نخواهد شد کسی که پشیمان شود. و افزود که بار اله! تو می‌دانی که من هیچ گاه دوست نداشتم در دنیا به خاطر جاری ساختن جویبارها و کاشتن درختان زنده بمانم، بلکه دوست داشتم بمانم، تا شبهای دراز را در عبادت و روزهای گرم را با روزه گرفتن و شرکت در جلسات علما و هر کجا که از خدا یاد می‌شود سپری کنم!

سن ایشان هنگام وفات ۳۸ سال بود و بعد از ایشان عمرو بن عاص بر کرسی امارت نشست. عمرو بن عاص بر معاذ نماز گزارد و او را داخل قبر گذاشت و گفت: رحمت خدا بر تو باد ای معاذ! ما تو را جزو خیرخواهان مسلمین و بهترین آن‌ها می‌دانیم. تو در برخورد با نادانان، مؤدب و با فاجران سرسخت و با مؤمنان مهربان بودی.^۱

آن‌گاه عمرو بن عاص در میان مردم به ایراد سخن پرداخت و گفت: این بیماری مانند آتش همه چیز و همه کس را در بر می‌گیرد و باید به کوه‌ها پناه ببرید. سپس خود از شهر بیرون شد و مردم نیز بیرون شدند و به کوه‌ها پناه بردند و دیری نگذشت که

۱- حلیۃ الأولیاء (۱/۲۲۸-۲۴۴).

۲- الاکتفاء (۳/۳۰۹).

خداوند و با را برطرف کرد^۱. و عمرو بن عاص طی نامه‌ای به عمر بن خطاب نوشت: سلام خدا بر تو باد. همانا معاذ بن جبل وفات نموده و مرگ و میر زیاد شده است و مردم از من می‌خواهند که شهر را به قصد بیابان‌ها ترک کنند و من می‌دانم که ماندن در اینجا در فرا رسیدن اجل نقشی ندارد همان طور که فرار کردن از اینجا باعث نرسیدن اجل نمی‌شود و به وسیله‌ی آن قضای الهی برطرف نمی‌گردد^۲. عمر رضی الله عنه با خواندن نامه‌ی عمرو خبر مرگ معاذ را به سمع مسلمانان رساند و از آن‌جا که مرگ معاذ پس از مرگ ابوعبیده واقعاً دردناک بود، خلیفه شدیداً ناراحت شد و گریست و مسلمانان نیز گریستند و عمر رضی الله عنه گفت: رحمت خدا بر معاذ بن جبل باد. به خدا سوگند که با مرگ او این امت از دانش بزرگی محروم گردید. چه پیشنهادهای خوبی ارائه می‌داد! و چه بسا پیشنهادهایش باعث خیر و برکت می‌شد و ما از علم او بهره‌مند می‌شدیم. خدا به ایشان پاداش نیکو بدهد^۳. یکی دیگر از فرماندهان بلند مرتبه که در طاعون جان سپرد، یزید بن ابی سفیان معروف به یزید الخیر می‌باشد. همچنین شرحبیل بن حسنه نیز جان به جان آفرین تسلیم کرد^۴.

۴- سفر عمر رضی الله عنه به دیار شام و ترتیب دادن امور

عمر فاروق رضی الله عنه از مردن فرماندهان بزرگ خویش در شام و همچنین مرگ عده‌ی زیادی از رزمندگان اسلام در اثر طاعون شدیداً نگران شد و از طرفی نامه‌های زیادی از شام می‌رسید که در مورد امور مختلف از جمله درباره‌ی تکلیف اموال باقیمانده از جان باختگان جویا می‌شدند. بنابراین، عمر رضی الله عنه مردم را جمع کرد و از آنان در این باره مشورت گرفت و سرانجام تصمیم بر این گرفته شد که او شخصا به برخی شهرها سر بزند و از شام آغاز نماید. چنان که فرمود: میراث مردم در شام به هم ریخته است، بنابراین من به شام می‌روم و میراثها را تقسیم می‌کنم و آنچه را صلاح بدانم در مورد آنان اعمال خواهم کرد. سپس به بقیه‌ی شهرها سر می‌زنم و به حل و فصل امور آن‌ها می‌پردازم. آن‌گاه

۱- البدایة والنهایة (۹۵/۷).

۲- مجموعة الوثائق السياسية، ص ۴۹۰.

۳- الاکتفاء (۳/۳۱۰).

۴- الکامل فی التاریخ (۱۷۱/۲) تاریخ الذهبی، ص ۱۸۱.

عمر رضی الله عنه به راه افتاد و علی رضی الله عنه را در مدینه جانشین خود تعیین کرد و بعد از این که به شام رفت اموال را تقسیم نمود و لشکر را به دو گروه زمستانی و تابستانی تقسیم کرد و مرزهای شام را مشخص نمود و محکم کرد و فرماندهان و والیان را تعیین نمود. چنان که عبدالله بن قیس را بر نواحی ساحلی و معاویه را بر دمشق گمارد و وظایف سربازان و فرماندهان و توده‌ی مردم را تعیین نمود و میراث مردگان را میان زندگان تقسیم نمود.^۱ و چون وقت نماز رسید، مردم به ایشان گفتند: چه خوب است که اگر به بلال رضی الله عنه دستور اذان دهید. وقتی بلال رضی الله عنه به دستور عمر رضی الله عنه شروع به اذان گفتن کرد، همگان گریستند و خود عمر رضی الله عنه نیز به گریه افتاد چرا که اذان بلال یاد ایام پیامبر را در دلها زنده می‌کرد.^۲

و قبل از این که به مدینه برگردد در جمع مردم به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای مردم! من فرماندهان و امیران شما را مشخص کردم و آنچه را بر عهده‌ی من بود انجام دادم و حقوق و اماکن و درآمد شما مشخص است و سربازان اسلام در خدمت شما هستند و باز هم اگر کسی احساس می‌کند که امری از امور نیاز به رسیدگی دارد به ما اعلام بدارد تا ما بدان رسیدگی بکنیم.^۳

گفتنی است که طاعون عمواس حادثه‌ی بزرگی بود که مسلمانان آن را پشت سر گذاشتند و تعداد زیادی در آن جان باختند تا جایی که گفته شده است بیست هزار نفر یعنی حدود نیمی از جمعیت شام در این بیماری از بین رفتند. و چه بسا که مسلمانان از آن بیم داشتند که روم در آن وقت حساس به آن‌ها حمله‌ور شود، واقعیت این است که اگر در آن روزها روم به خود می‌آمد و به تاخت و تاز مسلمانان می‌پرداخت، دفاع در مقابل آنان برای مسلمانان بسیار سخت می‌بود، اما یأس و ناامیدی چنان روم را در بر گرفته بود که هرگز چنین فکر به آنان دست نمی‌داد، بخصوص اینکه آگاهی یافته بودند که مردمان آن دیار به دولت مسلمانان رضایت داده و با خاطری آسوده به پادشاه عادل آنان دست یاری دراز کرده‌اند، و بدون کمک مردم روم نمی‌تواند با لشکر اسلام روبرو شود، اضافه بر آن اینکه مردم در مقابل لشکری که هرکجا حریف خود را به زمین می‌اندازد و ترس

۱- الخلفاء الراشدون: بخار ص ۳۲۵. الفاروق، محمد رشید رضا، ص ۲۳۰

۲- خلاصة تاریخ ابن کثیر، الخلافة الراشدة ص ۲۳۶.

۳- البداية والنهاية (۹۷/۷).

را در دل همگان به وجود آورد بود، از جنگ به ستوه آمده و به آسایش رویی آورده بودند.^۱

۵- حکم شرعی ورود و یا خروج از شهری که مبتلا به وبا است
رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: (إذا سمعتم به بأرض؛ فلا تقدموا عليه، وإذا وقع بأرض، وأنتم بها؛ فلا تخرجوا فراراً منه)^۲.

«وقتی شنیدید در شهری وبا نازل شده است وارد آن نشوید و اگر در شهری که شما در آن به سر می برید به وقوع پیوست از آن جا فرار نکنید».

در این باره اصحاب پیامبر، اختلاف نظر داشتند. برخی به ظاهر حدیث متمسک شده و برخی آن را توجیه می نمودند و بیرون شدن از شهری که در آن وبا افتاده بود را جایز می شمردند. بر همین اساس، عمر رضی الله عنه از ابوعبیده رضی الله عنه خواست که شام را به قصد مدینه ترک کند ولی او نپذیرفت و عذر آورد. اما وقتی عمر رضی الله عنه از او خواست که مردم را از جایی که آب های آلوده داشت به مکانی دیگر انتقال دهد، ابوعبیده پذیرفت و این کار را کرد. گفتنی است که این نامه نگاری در میان ابوعبیده و عمر رضی الله عنه بعد از آن بود که در مکان سرخ با هم ملاقات کردند و حدیث فوق را از زبان عبدالرحمان بن عوف شنیدند و عمر رضی الله عنه به مدینه برگشت. البته چنین به نظر می رسد که در لحظه ملاقات این دو بزرگوار، طاعون تازه آغاز شده بود و بعداً همه جا پیچید و مرگ و میر زیاد شد. ضمناً باید گفت که برخی دیگر از صحابه مانند عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری نیز همچون عمر رضی الله عنه معتقد به جواز خروج از شهر آلوده به وبا هستند. و این اختلاف فقط در جواز و عدم جواز خروج است اما در مورد عدم جواز دخول به چنین شهری همه اتفاق نظر دارند. آن هایی که نظر به جواز بیرون شدن از شهر وبا داده اند مشروط به این که فرد معتقد نباشد که از قضای الهی فرار می کند و با فرار می توان از مرگ جلوگیری کرد، بلکه بیرون شدن به خاطر حاجتی دیگر و یا مداوا و یا به نیت انتقال به مکانی که از نظر بهداشتی بهتر است، اشکالی ندارد. و اما عدم خروج ابوعبیده به خاطر برخی مسایل سیاسی،

۱- اشهر المشاهیر (۲/۳۶۱).

۲- مسلم ک السلام ش ۲۲۱۹.

اجتماعی و نظامی بود و به ویژه ابو عبیده امین امت لقب داده شده است و او دوست نداشت که رعیت را ترک کند و خود جان سالم به در برد.

یکی دیگر از حکمت‌های منع بیرون شدن از شهر و با این است که اگر این کار جایز شمرده شود همه‌ی کسانی که هنوز مبتلا به بیماری نشده‌اند شهر را ترک خواهند گفت و فقط بیماران باقی می‌مانند و در تنهایی و بی کسی جان خواهند سپرد که نه در حال حیات کسی به آنان رسیدگی خواهد کرد و نه بعد از مرگ. همچنین ممکن است خیلی از بیماران نیز در رکاب دیگران کوچ کنند و با خود بیماری را به شهرهای دیگر منتقل نمایند. به هر حال از مجموع اقوال علما چنین نتیجه گیری می‌شود که هم بیرون شدن و هم ماندن در شهری که ساکنانش مبتلا به وبا شده‌اند مباح است البته کسانی که مبتلا به بیماری شده‌اند، رفتن آن‌ها به شهرهای دیگر نه تنها فایده‌ای ندارد بلکه خطر انتقال بیماری به جاهای دیگر نیز وجود دارد و اما بیرون شدن کسانی که هنوز مبتلا نشده‌اند مشروط به این که گروهی برای رسیدگی به امور بیماران باقی بماند، اشکالی ندارد^۱.

۱- ابو عبیده عامر بن جراح، شراب ص ۲۳۲-۲۳۷.

فصل چهارم
نظام مالی و سازمان قضایی و فرایند تکمیل آن در دوران
خلافت عمر رضی الله عنه

مبحث اول: نظام مالی
مبحث دوم: دستگاه قضایی در دوران عمر بن خطاب س

مبحث اول

نظام مالی

نخست: منابع در آمد دولت در زمان عمر رضی الله عنه

نگاه مسلمانان در دوران خلافت راشده به مال و ثروت نگاهی مالکانه نبود، بلکه ثروت را از آن خدا و انسان را متصرف موقت در آن می دانستند که می بایست بر اساس شروط و موازینی که خدا در نظر گرفته است در آن دخل و تصرف نماید. چنان که قرآن آن جا که از مال و انفاقش سخن می گوید، در مورد این نکته تاکید کرده و می فرماید:

﴿ اٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِٖ ۚ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَخْلِفِيْنَ فِيْهِ ۚ ﴾ [الحديد: ۷]

«به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهایی ببخشید که شما را در آنها نماینده (خود در تصرف، و جانشین دیگران در بدست گرفتن اموال) کرده است».

﴿ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْفِقُوْا مِمَّا رَزَقْنٰكُمْ ﴾ [البقرة: ۲۵۴]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! (برخی) از آنچه بهره شما کرده ایم (در راه خدا) صرف کنید».

و آن جا که در مورد نیکی و احسان سخن می گوید و می فرماید:

﴿ وَاٰتٰى اَلْمَالَ عَلٰى حُبِّهِۦ ذَوٰى اَلْقُرْبٰى وَ اَلْيَتٰمٰى وَ اَلْمَسْكِيْنَ وَ اَبْنَ السَّبِيْلِ وَ السَّآئِلِيْنَ وَ فِى

الرِّقَابِ ﴾ [البقرة: ۱۷۷]

«و مال (خود) را با وجود علاقه ای که بدان دارد (و یا به سبب دوست داشت خدا، و یا با طیب خاطر) به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزادسازی بردگان صرف کند».

و انفاق مال در واقع اعتراف عملی به این نکته است که مال رزقی است که خداوند نصیب او گردانیده است. چنان که می فرماید:

﴿ وَ فِى السَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوْعَدُوْنَ ۝ ۲۲ ﴾ [الذاریات: ۲۲]

«در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهایی که بدان وعد و وعید داده می شوید».

چرا که خدا انسان را آفریده است و چون انسان می‌داند که روزی او از جانب خداوند است، دست انفاق بر بندگان خدا می‌گشاید.^۱

عمر رضی الله عنه نیز از این قانون مستثنی نبود و بر اساس همین دیدگاه ایمانی، به مال دولت می‌نگریست. دولتی که به خاطر فتوحات زیاد، دارای منابع مالی سرشاری بود، با توجه به اینکه کشورهای گسترده‌ای را فتح کرده و ملتهای زیادی را به زیر سلطه‌ی خود درآورده بود، عمر رضی الله عنه ارتباط دولت اسلامی با این ملتها را تنظیم نمود؛ برخی از آنان از طریق صلح و برخی نیز با استفاده از اسلحه‌ی زور در چارچوب حکومت اسلامی قرار گرفتند، و به تبع آن زمین‌های فتح شده و زمین‌هایی که از طریق صلح با صاحبانشان به دست آمده بود و زمین‌هایی که صاحبانشان آنرا ترک کرده و یا متعلق به حکام و مردان دولتی پیشین بود، همه و همه زیر قدرت دولت عمر رضی الله عنه قرار گرفتند. و همچنین ملتهای زیادی از اهل کتاب و دیگران زیر سلطه‌ی آن در آمده بودند و عمر رضی الله عنه با همه‌ی آنان بر اساس شریعت خدا تعامل می‌نمود.

از جمله به توسعه‌ی اداری سیستم مالی پرداخت و منابع درآمد و مخارج دولت و بودجه‌ی آنرا کنترل نمود و برای این منظور کارمندانی استخدام کرد. مهم‌ترین منابع درآمد دولت در زمان ایشان عبارت بود از: زکات، اموال غنیمت، جزیه، خراج و عشر. عمر رضی الله عنه نیز به توسعه‌ی این منابع می‌اندیشید و آنها را بر اساس دستور شریعت و مصلحت مسلمانان به مصرف می‌رساند. و در همه‌ی کارها از کتاب خدا و سنت پیامبر و مشورت مسلمانان استفاده می‌کرد. و در هیچ امری خودسرانه و بدون مشورت مسلمانان دستوری صادر نمی‌نمود.^۲ اکنون مفصلاً در مورد مهم‌ترین منابع ثروت در زمان عمر رضی الله عنه بحث را ادامه خواهیم داد:

۱- زکات

زکات که به عنوان پایه‌ای اجتماعی محسوب می‌گردد، یکی از بارزترین ارکان اسلام و نخستین قانون آسمانی است که طبق نصاب معروف در کشتزار، میوه‌جات، طلا، نقره،

۱- دراسات في الحضارة الإسلامية أحمد إبراهيم الشريف ص ۲۵۳.

۲- مبادئ النظام الاقتصادي الإسلامي د. سعاد إبراهيم صالح ص ۲۱۳.

مال التجاره و حیوانات از مال ثروتمندان حقی برای مستمندان قایل شده است. تا در میان ثروتمندان و مستمندان نوعی تکافل اجتماعی و الفت و همبستگی و همدردی ایجاد نماید. پس زکات فریضه‌ای است که با دادن مال انجام می‌گیرد و مال همان طور که می‌گویند ستون فقرات زندگی به شمار می‌رود و بسیاری از مردم به وسیله‌ی مال نیکبخت و بسیاری بدبخت می‌شوند و این سنت الهی در میان مردم بوده و خواهد بود و سنت خدا قابل تغییر نیست و از آن‌جا که مال در زندگی انسان دارای تأثیر شگرفی می‌باشد، اسلام به قضیه‌ی مال اهمیت فراوانی قایل شده و با اهمیت فراوان مسأله‌ی زکات را مطرح ساخته و برای آن نظم دقیق و ویژه‌ای اندیشیده است و بدین صورت در میان دلها الفت و همبستگی ایجاد نموده است.^۱

لذا عمر بن خطاب نیز طبق عملکرد رسول خدا و ابوبکر به تنظیم و تکامل مؤسسه‌ی زکات پرداخت و کارمندان خود را به نقاط مختلف کشور جهت جمع آوری زکات اعزام نمود.

گفتنی است که بدون این که نه آسیبی به بیت المال برسد، عدل و انصاف در جمع‌آوری زکات سر لوحه‌ی برنامه‌ی خلفای راشدین بود. تا جایی که روزی عمر رضی الله عنه متوجه گوسفند شیردهی در میان اموال زکات شد، به کارمند ذی‌ربط گفت: گمان نمی‌کنم صاحبش آن‌را با طیب خاطر داده باشد و افزود: مردم را دچار فتنه نسازید.^۲

و آن‌گاه که گروهی از ساکنان شام نزد ایشان آمدند و اظهار داشتند که دارای اموال فراوان و اسبان و بردگان بی‌شماری هستند و تمایل دارند که از آنان زکات گرفته شود. عمر رضی الله عنه گفت: من کاری می‌کنم که دو رفیقم (رسول خدا و ابوبکر) قبل از من کرده‌اند. آن‌گاه از بزرگان اصحاب به ویژه از علی رضی الله عنه در این باره مشورت گرفت. علی رضی الله عنه گفت: اشکالی ندارد به شرط این که جزیه‌ای تصور نشود که بعد از تو بر آنان مقرر گردد.^۳

دکتر اکرم ضیاء عمری می‌گوید: اصحاب رسول خدا بعد از آن که در اثر فتوحات اسبان و بردگان زیادی به دست آوردند به عمر رضی الله عنه پیشنهاد کردند تا از اسبان و بردگان

۱- سياسة المال في الإسلام في عهد عمر بن الخطاب، عبد الله جمعان السعدي ص ۸.

۲- الموطأ (۲۵۶/۱)، عصر الخلافة الراشدة ص ۱۹۴.

۳- الموسوعة الحديثية، مسند أحمد ش ۸۲.

زکات بگیرد. پس عمر رضی الله عنه آن‌ها را جزو اموال تجارت برشمرد و در مقابل هر برده یک دینار و مقابل هر اسب عربی ده درهم و غیر عربی پنج درهم مقرر نمود و در مقابل بردگان خدمتکار و اسبان جهادی چیزی تعیین نکرد. چنان که در حدیث آمده است:

(لیس علی المسلم فی فرسه ولا عبده صدقة)^۱.

«صدقه از اسب شخصی و برده‌ی خدمتکار واجب نیست».

و از گنجی که کشف می‌شد یک پنجم آن‌را می‌گرفت و مردم را به کاسبی و تجارت تشویق می‌نمود تا با گذشت زمان، زکات باعث از بین رفتن ثروت آنان نشود.^۲ چنان که مال یتیمی را به حکم بن عاص داد تا آن‌را با تجارت افزایش دهد.^۳ و بعد از مدتی وقتی متوجه شد که در مدت کوتاهی این مال از ده هزار درهم به صد هزار درهم رسیده است، دانست که تاجر مذکور از خویشاوندی یتیم با عمر رضی الله عنه سوء استفاده نموده و باعث منفعت فراوان در مدت کوتاهی شده است، لذا در طهارت مال بدست آمده با نگاه تردید نگریست و آن‌را برگردانید.^۴ بدین صورت، عمر رضی الله عنه از اصلی پیروی می‌کرد که خود وضع کرده و بر مبنای آن مسئولین حکومتی نمی‌توانستند از موقعیت شغلی خود در کارهای شخصی و تجاری خود سوء استفاده نمایند. و بر همین اساس اگر مسئولین حکومتش در دوران او به ثروتهایی از راه تجارت و بازرگانی برسند نیمی از اموال آن‌ها را به بیت المال بر می‌گرداند. چنان که در بحث والیان خواهد آمد.^۵

و در زکات محصولات کشاورزی از آن‌چه که بوسیله‌ی بارندگی آبیاری می‌شد یک دهم و از آن‌چه که بوسیله‌ی آب چاه آبیاری می‌شد یک بیستم می‌گرفت، و چنان که این حکم در سنت صحیح وارد شده است و کارگزاران خود را به رعایت حال

۱- صحیح الترمذی (۱/۱۹۶).

۲- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۹۴، ۱۹۵.

۳- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۹۵، الأموال: ابن زنجویه (۳/۹۹۰).

۴- الأموال أبو عبيد ص ۴۵۵.

۵- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۹۵.

۶- المصنف (۴/۱۳۴، ۱۳۵) والأثر صحیح نقلاً عن عصر الخلافة الراشدة ص ۱۹۵.

کشاورزان در هنگام ارزیابی محصولات خرما، توصیه می نمود^۱. همچنین یک دهم عسل را از کسی که تحت حمایت دولت آنرا به دست می آورد، می گرفت^۲. و در زمان ایشان گندم فراوانی به تولید رسید، بنابراین دستور داد تا در زکات فطر به جای خرما، کشمش و جو به اندازه‌ی نصف وزن آن‌ها گندم بدهند. این هم به نفع کشاورزان و هم به نفع مصرف کنندگان بود^۳.

و اما اندازه‌ای که هر سال به عنوان زکات از دارایی آن‌ها گرفته می شد، نامشخص و غیر معلوم می باشد، و آنچه که در این خصوص ذکر شده تنها اشاره‌هایی می باشد که نمی توان در پی آن قانونی کلی را بدست آورد.

همچنین گفته اند: عمر بن خطاب زمینهای زبده را چراگاه چارپایان بیت المال قرار داده بود و آن‌ها در آنجا برای استفاده‌ی مجاهدین پرورش می یافتند و سالانه چهل هزار مرکب آماده‌ی بهره برداری می شد^۴.

و اما اسامی برخی از کارمندان امور مالی دوران خلافت عمر رضی الله عنه عبارت بودند از: انس بن مالک و سعید بن ابی ذباب در ناحیه سرات و حارث بن مضرب عبدی، عبدالله بن ساعدی، سهل بن ابی حنمه، مسلم بن مخلد انصاری و معاذ بن جبل در منطقه‌ی بنی کلاب و سعد اعرج در یمن و سفیان بن عبدالله ثقفی در طائف^۵.

۲- جزیه

جزیه نوعی مالیات است که از زمین اهل کتاب گرفته می شود^۶. و بعضی گفته اند: خراجی است که از کفار جهت خوار نمودن آن‌ها وصول می شود. چنان که قرآن می فرماید:

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۹۵ والأثر صحيح.

۲- همان مصدر ص ۱۹۵

۳- فتح الباری (۲۱۳/۳) به نقل از: الخلافة الراشدة ص ۱۹۶.

۴- الحياة الاقتصادية في العصور الإسلامية الأولى د. محمد بطانة ص ۱۰۴.

۵- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۹۶، ۱۹۷.

۶- السياسة الشرعية: ابن تیمیة ص ۱۱۳، ۱۱۴، المعاهدات في الشريعة د. الديك ص ۳۱۳.

﴿ قَنِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾ [التوبة: ۲۹]

«با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را) گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیت‌های مذهبی به خاطر معاف‌بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود)».

جزیه از اهل کتاب اعم از یهود و نصاری، وصول می‌شود و در این مورد کسی اختلافی ندارد. اما در مورد گرفتن جزیه از مجوسیان شبهه وجود داشت. چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه در این مورد شک داشت تا این که عبدالرحمان بن عوف رضی الله عنه برای او تعریف کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله جزیه را از مجوسیان هجر دریافت می‌کرد. ابن ابی شیبہ و دیگران روایت کرده‌اند که عمر رضی الله عنه در میان قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و منبر قرار گرفته بود که فرمود: نمی‌دانم با مجوسیان چه کار کنم که اهل کتاب نیستند؟ عبدالرحمان بن عوف گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:

(سنوا بهم سنة أهل الكتاب)^۱.

«با آن‌ها همچون اهل کتاب برخورد کنید».

و در روایتی دیگر آمده که عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت از مجوسیان جزیه نگیرد تا اینکه عبدالرحمن گواهی داد که رسول خدا از مجوسیان هجر جزیه را دریافت می‌نمود.^۲ علماء گرفتن جزیه از مجوسیان را این گونه توجیه کرده‌اند که آن‌ها در اصل اهل کتاب بوده‌اند، ولی بعدها به آتش پرستی روی آورده‌اند. آن‌گاه عمر رضی الله عنه بر مجوسیان

۱- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۲۳۵.

۲- همان ص ۲۳۵ به نقل از: مصنف ابن أبي شيبة (۱/۴۱).

۳- البخاري، ك الجزية والمواذعة شماره ۳۱۵۶.

سرزمین سواد عراق^۱ و مجوسیان فارس جزیه مقرر نمود و به جزء بن معاویه نوشت: از مجوسیان آن سامان جزیه بگیر، چرا که عبدالرحمان بن عوف برای من حدیثی از رسول خدا نقل نموده که ایشان از مجوسیان سرزمین هجر جزیه وصول نموده است.^۲

جزیه فقط از مردان آزاد و عاقل و بالغ گرفته می‌شود و زنان و کودکان و بردگان و دیوانگان از پرداخت جزیه معاف می‌باشند. همچنین از مساکین و از کارافتادگان گرفته نمی‌شود.^۳ و جزیه با مرگ، و یا مسلمان شدن و همچنین فقیر شدن فرد ساقط می‌گردد.

چنان که افراد زیادی در زمان عمر رضی الله عنه مسلمان شدند و ایشان آن‌ها را از پرداخت جزیه معاف نمود.^۴ همچنین باری متوجه مرد ناینبایی از ذمیان شد که دست تکدی‌گری نزد مردم دراز می‌کرد، عمر رضی الله عنه او را از پرداخت جزیه معاف کرد و برای او حقوقی از بیت المال مقرر نمود.^۵

علاوه بر این موارد، اگر دولت از حمایت ذمیان عاجز آید، حق پرداخت جزیه ساقط می‌گردد. چرا که جزیه در مقابل خدمات دولت به مردمان آن دیار واجب می‌گردد و برای آن است که دولت از مال و جان پرداخت کنندگان آن حفاظت به عمل آورد، چنان که وقتی رومیان جمع کثیری را برای حمله بر مسلمانان دیار شام گرد آورده بودند و جنگ تمام عیاری تدارک دیده بودند ابو عبیده به فرماندهان تحت فرمان خود دستور داد تا آن‌چه از ذمیان به عنوان جزیه وصول نموده‌اند به آن‌ها برگردانند و بگویند چون ما نمی‌توانیم در شرایط کنونی امنیت شما را فراهم سازیم، بر اساس قراردادی که با هم امضاء نموده‌ایم مالهای شما را به شما باز می‌گردانیم. ذمیان گفتند: خدا شما را بر دشمنانتان پیروز و به سوی ما بازگرداند، چرا که اگر رومیان به جای شما می‌بودند در

۱- سواد العراق.

۲- البخاری، ش ۳۱۵۶.

۳- أهل الذمة في الحضارة الإسلامية ص ۴۲.

۴- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۲۳۸ به نقل از: المحلی (۳۴۵/۷).

۵- موسوعة فقه عمر ص ۲۳۹.

چنین شرایطی نه تنها اموال ما را بر نمی گردانیدند بلکه دست به غارت و تجاوز می زدند و چیزی برای ما باقی نمی گذاشتند.^۱

همچنین اگر ذمیان به دستور حکومت اسلامی به مقابله با دشمن پرداختند، جزیه از عهده ی آنان ساقط می گردد. چنان که سراقه بن عمرو با ساکنان طبرستان چنین کرد و عمر رضی الله عنه نیز با او موافقت نمود.^۲

گفتنی است که مقدار جزیه به تناسب افراد و مناطق مختلف باید متفاوت باشد. چنان که برخی از ساکنان سواد چهل و هشت و برخی بیست و چهار درهم می پرداختند و اگر کسی به جای درهم، حیوان و یا کالایی ارائه می کرد از او پذیرفته می شد.^۳ و شامیان به ازای هر نفر چهار دینار می دادند و مصریان در ازای هر مرد عاقل دو دینار می پرداختند و اهل یمن که در زمان رسول خدا بر آنان یک دینار مقرر گردیده بود، طبق روایات ضعیفی در زمان عمر رضی الله عنه نیز آنان موظف به پرداخت همان یک دینار بودند، تا ضمن رعایت حال آنان، سنت رسول خدا در مورد آنان تغییر پیدا نکند.^۴

گفتنی است که عمر رضی الله عنه همواره به کارمندان خود که مأمور وصول جزیه بودند، توصیه می نمود که بر مردم سخت نگیرند و مراعات نمایند و اگر چنانچه مال هنگفتی می آوردند به آن ها می گفت: شما کمر مردم را شکسته اید. آن ها می گفتند: نه به خدا بلکه آن ها با رضایت و طیب خاطر این مقدار را پرداخته اند. عمر رضی الله عنه می گفت: مطمئن باشم که اجباری در کار نبوده است و پس از اطمینان می گفت: خدا را شکر که زر و زور در حکومت عمر نقشی ندارد. و معروف ترین مسئولین این بخش عبارت بودند از: عثمان بن حنیف، سعید بن حذیم و والیان شهرها مانند عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان و دیگران.

گفتنی است که در فقه اسلامی برای جزیه بایی باز شده و فقها در روشنی نصوص قرآن و سنت و عملکرد خلفای راشدین احکام و قوانین مربوط به آن را درج نموده اند. و

۱- فتوح البلدان ص ۱۴۳، الموارد المالية د. یوسف عبد المقصود ص ۲۲۸.

۲- تاریخ الدعوة الإسلامية د. جمیل المصري ص ۳۲۷.

۳- دور الحجاز في الحياة السياسية ص ۲۳۰.

۴- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۷۳.

این احکام بیانگر آن است که جزیه یکی از منابع درآمد دولت محسوب می‌شود و جنبه‌ی اقتصادی دارد؛ همان طور که جنبه‌ی سیاسی نیز دارد. چرا که پرداخت جزیه توسط ذمیان دلیل بر اطاعت و تسلیم آنان در مقابل دولت اسلامی است.^۱ استاد حسن ممی می‌گوید: جزیه بیش از آن که جنبه‌ی اقتصادی آن مطرح باشد جنبه‌ی سیاسی آن مطرح می‌باشد.^۲ ولی حقیقت این است که در جزیه همزمان، جوانب سیاسی و اقتصادی مد نظر می‌باشند.

– عمر از نصارای تغلب بیشتر صدقه می‌گیرد

برخی از عربهای نصرانی ساکن جزیره از پرداخت جزیه سر باز زدند و آن را نوعی کسر شأن تلقی نمودند. بنابراین، ولید برخی از سران و دانشمندان آنان را نزد عمر فرستاد. آن‌ها به عمر گفتند: اگر از ما جزیه بگیرید ما به رومیان پناه خواهیم برد، چرا که پرداخت جزیه باعث سرافکندگی ما در میان عربها خواهد بود. عمر گفت: خود شما باعث سرافکندگی خود شده‌اید و با ملت خویش به مخالفت پرداخته‌اید، به خدا سوگند که چاره‌ای جز این که با ذلت و خواری جزیه پرداخت کنید ندارید. و اگر قصد پیوستن به رومیان را داشته باشید، شما را تعقیب خواهیم نمود و به اسارت در خواهیم آورد. آن‌ها گفتند: پس از ما چیزی وصول کن، ولی نام آن را جزیه نگذار. عمر گفت: ما آن را جزیه می‌نامیم. شما هر چه دلتان می‌خواهد آن را بنامید. علی که حاضر در جلسه بود، گفت: ای امیرالمؤمنین! مگر سعد بن مالک تحت عنوان صدقه دو برابر را از آنان نمی‌گرفت؟ عمر ضمن تأیید سخن علی پیشنهاد وی را پذیرفت و نصارا نیز بدان راضی شدند و برگشتند.^۳

از برخورد عمر بن خطاب با این دشمنان متکبر که می‌خواستند با غرور و تهدید به این که به رومیان می‌پیوندند، از زیر بار پرداخت جزیه شانه خالی کنند، درس بزرگی فرا می‌گیریم. چنان که می‌بینیم امیرالمؤمنین با آن‌ها به تندی سخن گفت و تهدیدشان را با

۱- أهل الذمة في الحضارة الإسلامية ص ۴۳.

۲- أهل الذمة في الحضارة الإسلامية.

۳- تاریخ طبری (۳۰/۵).

تهدید پاسخ داد که اگر به دشمنان ما بپیوندید، شما را تعقیب و دستگیر می‌کنیم و با شما و زنان و فرزندانمان مانند برده رفتار خواهیم کرد و یقیناً این مسأله برای شما از پرداخت جزیه سنگین‌تر خواهد بود. این جواب دندان شکن عمر رضی الله عنه باعث زدودن آثار کبر و بزرگ‌بینی از درون سینه‌های سران نصارا گردید و عاجزانه از عمر رضی الله عنه خواستند که از آن‌ها جزیه بگیرد ولی نام آن‌را تغییر دهد. آن‌گاه علی رضی الله عنه که نزد عمر رضی الله عنه از جایگاه علمی و ویژه‌ای برخوردار بود، پا در میانی کرد و گفت: از آن‌ها تحت عنوان صدقه دو برابر آنچه از مسلمانان گرفته می‌شود بگیرید، همان طور که سعد بن مالک با گروهی از نصارا چنین کرد. سرانجام عمر رضی الله عنه پس از شکستن غرور دشمن و به خاطر تألیف قلب آنان تا مبدا به دشمنان اسلام بپیوندند، با پیشنهاد علی رضی الله عنه موافقت نمود^۱.

در روایت دیگری پیرامون جریان بنی تغلب آمده است که آن‌ها نخست به اسلام فراخوانده شدند و نپذیرفتند سپس به آنان پیشنهاد پرداخت جزیه داده شد، باز هم ابا ورزیدند و راه فرار به سوی رومیان را در پیش گرفتند. آن‌گاه نعمان بن زرعه به عمر رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! بنو تغلب مردمانی از نسل عرب هستند و پرداخت جزیه را برای خود کسر شأن تلقی می‌کنند و اموالی جز زراعت و چارپایان ندارند و اگر به دشمن بپیوندند، باعث تقویت آنان می‌گردند. پس مبدا ما دشمنان خود را تقویت نماییم. آن‌گاه عمر رضی الله عنه با آن‌ها بر اساس پرداخت دو برابر صدقه مصالحه نمود^۲. عمر رضی الله عنه گفت: این جزیه است اما شما هر چه دوست دارید آن‌را نام بگذارید^۳. بنو تغلب گفتند: اگر چیزی غیر از جزیه‌ای باشد که از عجم‌ها می‌گیرید ما راضی خواهیم شد و در سرزمین خود خواهیم ماند و به آیین خود عمل می‌کنیم^۴.

و از آن‌جا که گرفتن وجهی از آنان تحت هر عنوانی باعث تسلیم شدن و احتمالاً مسلمان شدن آنان در آینده می‌شد و از طرفی باعث جلوگیری از پیوستن آنان به دشمنان اسلام می‌گردید، و علاوه بر این‌ها ملتی عرب زبان بودند که می‌بایست بر اساس عرف و

۱- تاریخ اسلامی (۱۴۱/۱).

۲- الاموال (۳۷/۱).

۳- فتح القدیر (۵۱۴/۱)، سیاست المال فی الإسلام ص ۷۲.

۴- فتح القدیر (۷۱۴/۱).

عاداتشان کرامت آنان حفظ می‌گردید و اموالی که از آنان وصول می‌شد به اقتصاد جامعه‌ی اسلامی کمک می‌کرد. این موارد اقتضا می‌نمود که عمر رضی الله عنه تحت عنوان صدقه، مالیات را از آنان بگیرد^۱.

اما تغییر نام جزیه باعث نشد که در ماهیت آن تغییری ایجاد شود، چرا که صدقه بر غیر مسلمانان واجب نیست و این مال در مقابل حق الحمايه از آنان گرفته می‌شد که چیزی جز همان جزیه نمی‌توانست باشد. ضمن این که مالی که از آن‌ها وصول می‌شد، عملاً جزیه نبود، به خاطر این که بر اساس اموالی که بر آن‌ها زکات واجب می‌شود مانند چارپایان، میوه جات، طلا و نقره و نه بر اساس تعداد افراد از آنان مالیات گرفته می‌شد^۲. به هر حال، چه آن‌را صدقه بنامیم چه جزیه، پرداخت آن به معنای تسلیم شدن و تحت الحمايه قرار گرفتن بنو تغلب زیر سلطه‌ی حکومت اسلامی بود^۳.

همچنین شهرهای فتح شده علاوه بر پرداخت جزیه، متعهد حقوق مالی دیگری نیز می‌شدند که در زمان عمر بن خطاب، این حقوق گسترش یافت. از جمله حق ضیافت حاکم و سفیران و عامه‌ی مسلمانان که اگر گذر آن‌ها از آن‌جا می‌افتاد، ساکنان شهر موظف بودند تا از آن‌ها با غذایی که خودشان مصرف می‌کنند تا سه روز پذیرایی به عمل آورند^۴. یعنی آن‌ها را مکلف به آماده کردن مرغ و بریان نمودن گوسفند و... نمی‌کردند که ما فوق توانشان بود.

قبل از این در بحث پروژه‌های عمران و آبادی متذکر شدیم که عمر رضی الله عنه قراردادهایی با ساکنان برخی شهرها امضا نمود و بر اساس آن متعهد گردید تا راه بسازد و پل احداث نماید و این که پس از بالا رفتن درآمد دولت از طریق مالیاتها، دبیرخانه‌هایی جهت سرشماری ساکنان شهرها و تفکیک فقرا از ثروتمندان و انسان‌های متوسط الحال تأسیس نمود و در نصوص معاهدات شرایط جدیدی را افزایش داد که قبلاً مدنظر نبودند. و این بدان خاطر بود که دامنه‌ی فتوحات گسترش یافته و دولت اسلامی بر مصر و شام و عراق

۱- سياسة المال في الإسلام ص ۷۲.

۲- همان مصدر ص ۷۳، النظام الإسلامي المقارن ص ۳۹.

۳- سياسة المال في الإسلام ص ۷۲.

۴- الأحكام السلطانية والولايات الدينية ص ۱۶۴.

حاکم گردیده بود و طبیعت چنین حکومت پهناور و گسترده‌ای اقتضا می‌کرد که همگام با این پیشروی در زمینه‌های عمران و آبادی و بازسازی راه‌ها و احداث پلها و پروژه‌های دیگری که نشان دولت‌های متمدنی و ملت‌های پیشرفته است، گام‌هایی بردارد. چنان که چنین گام‌هایی برداشته شد و امور کشور نظم یافت و امکانات شهری ایجاد و قوانینی جهت کنترل سیستم مالی دولت وضع گردید.^۱

شرایط قرارداد جزیه و زمان پرداخت آن

فقه‌های اسلام از روند کاری خلفای راشدین مجموعه شرایطی در مورد جزیه استنباط نموده‌اند که به شرح زیر است:

- اهل جزیه حق ندارند به کتاب خدا توهین کرده و یا آنرا تحریف کنند.
- نسبت به رسول خدا کلمات توهین‌آمیز بر زبان نیاورند و ایشان را به صراحت تکذیب نکنند.

- به دین اسلام توهین نکرده و آنرا مورد نکوهش قرار ندهند.
- با زن مسلمان نکاح نمی‌کنند و با آنان مرتکب زنا نشوند.
- باعث برگردانیدن فرد مسلمانی از دینش نشوند و به مال و دین مسلمانان تعرض نمایند.

- به دشمنان اسلام کمک نکنند.

اما وقت ادای جزیه بر اساس زمان بندی عمر رضی اللہ عنہ آخر سال بود که مصادف با فرا رسیدن وقت برداشت محصولات کشاورزی بود.^۲

۳- خراج یا مالیات بر عایدات زمین

خراج در دو معنای عام و خاص به کار می‌رود. معنای عام خراج در برگیرنده‌ی کلیه‌ی درآمد بیت المال به جز صدقه می‌باشد، اما معنای خاص آن فقط به مالیات عایدات زمینهای

۱- سياسة المال في الإسلام في عهد عمر بن الخطاب ص ۱۷۴.

۲- سياسة المال في الإسلام في عهد عمر ص ۷۶.

اطلاق می‌گردد که در جنگ به دست مسلمانان افتاده‌اند و رهبر مسلمانان آن‌ها را وقف مصالح مسلمین کرده است. کاری که عمر رضی الله عنه با زمینهای سواد عراق و شام کرد.^۱ و چنان‌که ابن رجب حنبلی می‌گوید: برشمردن خراج به عنوان اجاره و یا پرداخت پول به هیچ وجه جایز نمی‌باشد، زیرا خراج یک اصل ثابت است که با هیچ چیزی دیگری مقایسه نمی‌شود.^۲

پس از آن‌که اسلام با پیشروی‌های بزرگ به ویژه شکست دو ابر قدرت روزگار یعنی فارس و روم، قدرت گرفت، منابع مالی دولت و همچنین هزینه‌های آن گسترش یافت. و برای حفظ کیان این دولت فراگیر و تداوم قدرت و سلطه‌ی آن و جهت رعایت مصالح عمومی می‌طلبید تا سیاست مالی دقیق و منظمی اتخاذ شود. چنان‌که عمر بن خطاب در صدد تحقق بخشیدن به همین سیاست، زمینهای زیادی را که توسط فاتحان به دست آمده بود، جزو زمینهای خراج در آورد تا از آن‌ها به عنوان منبع درآمد ثابت بیت المال، استفاده بشود. لازم به ذکر است که فاتحان دوست داشتند که آن غنایم به دست آمده میان آن‌ها تقسیم بشود، زیرا خداوند در خصوص غنایم فرموده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنفال: ۴۱]

«ای مسلمانان! بدانید که همه غنایمی را که فراچنگ می‌آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه‌ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می‌دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می‌نماید. بقیه یک پنجم هم صرف افراد مذکور می‌شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می‌گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم

۱- الخراج: أبي يوسف ص ۲۴، ۲۵، اقتصادیات الحرب ص ۲۱۵.

۲- الاستخراج لأحكام الخراج ص ۴۰، اقتصادیات الحرب ص ۲۱۵.

ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است».

و نیز گفته‌اند که عمر رضی الله عنه در ابتدا می‌خواست آن‌ها را در میان فاتحان تقسیم کند، اما علی و معاذ بن جبل او را از این کار باز داشتند^۱. ابو عبید می‌گوید: عمر رضی الله عنه به جاییه آمد و قصد داشت زمینها را در میان فاتحان تقسیم نماید. معاذ رضی الله عنه به ایشان گفت: اگر چنین کنی پس از مرگ آن‌ها، این زمینها به دست فرزندانشان و گاهی به دست زنی می‌افتد و برای کسانی که بخواهند در راه خدا جهاد نمایند، چیزی نمی‌ماند. پس باید چاره‌ای بیندیشی که هم برای این نسل و هم برای نسلهای بعدی کارآمد باشد^۲.

معاذ در واقع امیرالمؤمنین را متوجه امر مهمی کرد. پیشنهاد معاذ ایشان را به تدبیر در آیات مربوط به زمینهای بدست آمده از کفار وادار ساخت، چنان که عمر رضی الله عنه پس از تدبیر در آیات سوره‌ی حشر به این نتیجه رسید که این زمینها هم متعلق به مسلمانان حاضر و هم متعلق به نسلهای آینده می‌باشند. بنابراین تصمیم گرفت تا پیشنهاد معاذ را عملی سازد. وقتی این خبر به گوش فاتحان و اصحاب رسول خدا رسید، بسیاری با رأی او مخالفت کردند، به ویژه بلال و زبیر بن عوام. رأی آن‌ها براین بود که این زمینها مانند اموال به دست آمده در اردوگاههای جنگی، در میان فاتحان تقسیم گردد. اما عمر رضی الله عنه حاضر به تقسیم آن‌ها نبود و به ترتیب از این آیات سوره حشر استدلال می‌نمود:

﴿وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْحَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ

عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ [الحشر: ٦]

«چیزهایی را که خدا از دارایی ایشان (بنی نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبانی و شترانی را برای آن به تاخت در نیاورده اید و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هر کس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است».

۱- سیاست المال في الإسلام ص ۱۰۳.

۲- الأموال: أبي عبید ص ۷۵، سیاست المال ص ۱۰۳.

این آیه متعلق به جریان بنی نضیر بود. سپس آیه‌ی بعدی را که مربوط به جریان خاصی نیست بلکه در مورد قریه‌ها و آبادی‌های مختلف است، تلاوت نمود:

﴿ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كُنْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا إِلَهُكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾ ﴾ [الحشر: ۷]

«چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد، این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد و چیزهایی را که پیامبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجرا کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید از خدا بترسید که عقوبت سختی دارد».

همچنین آیه‌ی بعدی را تلاوت کرد که می‌گوید:

﴿ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ ﴾ [الحشر: ۸]

«همچنین غنایم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیامبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند».

و به این بسنده نکرد و انصار را نیز مشمول انفاق قرار داد و فرمود:

﴿ وَالَّذِينَ بَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْنًا نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾ ﴾ [الحشر: ۹]

«آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان

را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگهداری و مصون و محفوظ کردند، ایشان قطعاً رستگارانند».

و بر این نیز بسنده نکرد و همه‌ی مؤمنان نسلهای بعدی را در آن داخل نمود و فرمود:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و کینه‌ای نسبت به مومنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

پس با توجه به سیر این آیات، همه‌ی مؤمنان حاضر و نسلهای آینده در زمینهای به دست آمده از کفار، شریک می‌باشند. بنابراین عمر رضی الله عنه گفت: اگر زنده بمانم کاری خواهم کرد که سهم آن چوپانی را که در بیابان‌های صنعا گوسفند می‌چراند، به او برسد^۱.

و در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه گفت: حال دیگر مسلمانان چه می‌شود که وقتی پا به این سرزمین بگذارند ببینند که همه‌ی اراضی آن با بردگان و کارکنان به عنوان میراث گذشتگان برای فرزندانشان مانده است؟ عبدالرحمان بن عوف به عنوان اعتراض گفت: مگر غیر از این است که این زمینها با بردگان، غنایمی است که خداوند نصیب فاتحان کرده است؟ عمر رضی الله عنه گفت: حقیقت همان است که تو می‌گویی ولی به خدا سوگند! بعد از من هیچ سرزمینی فتح نمی‌شود که در آن به چنین غنایمی دست یازید. و نگهداری از آن، هزینه‌ی اضافه‌ای برای مسلمانان خواهد داشت. و اگر قرار باشد زمینهای عراق با بردگانش و زمینهای شام با بردگانش تقسیم بشود، پس هزینه‌ی نگهداری و کنترل از مرزها را از چه راهی فراهم کنیم؟

آن‌ها به اعتراضات خود ادامه دادند و گفتند: می‌خواهی مالی را که به وسیله شمشیرهایمان در راه خدا به دست آورده‌ایم و از آن ما است از ما دریغ بداری، تا کسانی که اصلاً در جنگ حضور نداشته‌اند با فرزندان خود از آن بهره‌مند گردند؟! عمر رضی الله عنه در جواب آن‌ها چیزی جز این نمی‌گفت که این رأی من است. آن‌ها گفتند: پس در این باره

۱- الخراج: أبي يوسف ص ۶۷، اقتصادیات الحرب ص ۲۱۷.

با بزرگان قوم مشورت کن. عمر رضی الله عنه ده نفر از بزرگان انصار از اوس و خزرج را فرا خواند و خطاب به آنان گفت: من هم یکی از شما هستم، امروز شما باید به حق رأی بدهید و از من به ناحق پیروی نکنید، موافقین و مخالفان باید نظر و رأی خود را ابراز دارند و کسی حق ندارد کورکورانه از رأی من پیروی نماید. سپس گفت: شما سخنان این‌ها را شنیدید، این‌ها گمان می‌کنند که من بر آن‌ها ستم روا خواهم داشت. من فکر می‌کنم که چیزی از سرزمین کسرا باقی نمانده که فتح نشده باشد و در این فتح ما به اموال و زمینها و بردگان زیادی دست یافته‌ایم. اموال را در میان جنگجویان تقسیم نموده و خمس آن‌را نیز در مصارف آن هزینه کرده‌ام و چنین به نظر می‌رسد که زمینها را به دست کارگران و بردگانشان بسپاریم و در عوض از آن‌ها سالانه خراج و جزیه وصول کنیم و آن‌چه را از این راه به دست می‌آوریم، صرف هزینه‌های جنگجویان و فرزندان‌شان و مسلمانان دیگر بنماییم. آیا به نظر شما این مرزها نیاز به مرزبانانی ندارد که از آن‌ها نگهداری کنند، آیا این شهرهای بزرگ نیاز به پادگان و لشکر ندارد؟ آیا کارمندان و دست‌اندرکاران دولت حقوق نمی‌خواهند؟ پس اگر زمینها را تقسیم کنیم، هزینه‌ی این امور را از چه راهی فراهم سازیم؟ همه یکصدا گفتند: رأی ما رأی تو است، چرا که اگر در شهرها لشکر و پادگان وجود نداشته باشد، بی‌درنگ کافران به شهرهای خود باز خواهند گشت.^۱

همچنین عمر رضی الله عنه طی سخنان خود گفت: اگر این زمینها را تقسیم بکنم، برای همیشه به دست عده‌ای سرمایه‌دار خواهند چرخید و مسلمانان بعدی در آن سهمی نخواهند داشت، در حالی که قرآن می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ [الحشر: ۱۰]

«کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند».

و این آیه همه‌ی کسانی را که تا قیامت خواهند آمد، در بر می‌گیرد. بدین صورت رأی عمر رضی الله عنه و بزرگان صحابه بر تقسیم نکردن زمینهایی که از کفار گرفته بودند، استوار گردید.^۲

۱- الخراج (ابویوسف: ص ۶۷، اقتصادیات الحرب ص ۲۱۷).

۲- سياسة المال في الإسلام في عهد عمر ص ۱۰۵.

از نحوه‌ی مذاکره و گفتگوی عمر رضی الله عنه برای متقاعد ساختن مخالفین طرح «خراج» فرزاندگی و فراست ایشان متبلور می‌گردد. چنان‌که با ارائه‌ی دلیل و مدرک و طی سخنان زیبا و دلنشین خود توانست نظر مخالفین را به نفع خود تغییر دهد. کاری که شاید از دست یک سیاستمدار قوی امروزی در جلب آرای اعضای پارلمان برای تصویب نمودن لایحه‌ای برنیاید.

لازم به یادآوری است که عمر مافوق هر سیاستمداری است، با توجه به اینکه صداقت از سخنان وی می‌چکید و همانند سیاستمداری فریبکار نقشه و برنامه‌های خود را ارائه نمی‌داد، بلکه طی بیاناتی آنرا عرضه می‌داشت که ما فوق هرگونه شبیه و مثالی می‌باشد.^۱

آیا عملکرد عمر فاروق درباره زمینهای خراج با عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالف بود؟ سخن کسی که گفته است عملکرد عمر فاروق درباره‌ی زمینهای خراج مخالف با عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است بدلیل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینهای خیبر را تقسیم نمود و اگر چنان‌که خلیفه‌ای خلاف این عمل کند، باید عملکرد او را خلاف سنت و باطل تلقی نمود، سخن اشتباه و جسورانه‌ای نسبت به خلفای راشدین می‌باشد.

باید گفت که عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیبر یعنی تقسیم اراضی در میان فاتحان، بیانگر جایز بودن این عمل و نه وجوب آن است. و اگر هیچ دلیلی در این باره وجود نداشته باشد، عملکرد عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم خود دلیل بسیار قوی‌ای برای این امر محسوب می‌شود و علاوه بر آن عملکرد خود رسول خدا در فتح مکه که اراضی آنرا تقسیم ننمود و کسی را به بردگی نگرفت، بزرگترین دلیل بر جواز این امور نه وجوب آن می‌باشد. و اگر کسی بگوید: مکه با صلح و سازش فتح گردید نه به زور، سخن گزافی گفته است. چرا که رسول خدا در اثر نقض عهد اهل مکه قصد فتح آنرا کرد و هنگامی که در مرالظهران به استراحت پرداخت هیچ کس برای صلح با او به آنجا نیامد و کسی را برای صلح به خدمت وی نفرستادند، بلکه اینک ابوسفیان در راستای جاسوسی بیرون آمده که عباس او را درمی‌یابد و همانند اسیری به خدمت پیامبر می‌برد و او را پناه می‌دهد

و در نهایت اسلام می‌آورد و در ردیف مسلمانان قرار می‌گیرد، پس چگونه جایز است که گفته شود: ابوسفیان بعد از قبول اسلام برای کافران انعقاد صلح نموده بدون اینکه از آنان اجازه گرفته باشد؟ و جهت توضیح این قضیه باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله امان و پناه مسلمانان را به چند سببی متعلق نمود که عبارت بودند از: هر کس وارد منزل ابوسفیان شود او در امان است و هر کس وارد مسجد الحرام شود او در امان است و هر کس منزل خود را قفل بزند او در امان است.^۱ یعنی اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به کسانی امان داد که با او به جنگ در نمی‌افتد، از این رو می‌فهمیم که اگر صلح اعلام شده بود، هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله نیازی به اعلام امان‌دهی نداشت. و نکته‌ی دیگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را به آزادگان نام داد، زیرا آنان را از بند اسارت آزاد گرداند، و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله دستور کشتن گروهی از آنان اعم از زن و مرد را صادر نمود. و نکته‌ی دیگری اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّ مَكَّةَ لَمْ تَحِلْ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَا تَحِلُّ لِأَحَدٍ بَعْدِي، وَإِنَّمَا أَحَلَّتْ لِي سَاعَةٌ)^۲.

«مکه نه قبل از من و نه بعد از من برای کسی حلال نبوده و تنها برای ساعتی برای من حلال گشته است».

و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله با کلاه خود نه با احرام وارد مکه شد، و اگر قرار بر صلح می‌بود چیزی برای وی حلال نمی‌بود، همانطور که اگر با شهری مصالحه می‌نمود چیزی از آن را حلال نمی‌پنداشت، پس چگونه بلد الحرام را حلال قرار می‌دهد در حالی که مردمان آن اعلام صلح نموده و دست آشتی را دراز نموده‌اند؟! و همچنین اینکه گروهی از آنان با خالد به پیکار افتادند و گروهی دیگر از آنان با دسته‌ای از مسلمانان جنگیدند. خلاصه اینکه با توجه به آثار و روایات نقل شده پی خواهیم برد که مکه با جنگ فتح شد و پیامبر صلی الله علیه و آله اموال و اراضی آن را تقسیم ننمود مردم آن دیار را به بردگی نگرفت. پس نتیجه می‌گیریم که پس از فتح شهری توسط مسلمانان، تقسیم اموال و اراضی و به بردگی گرفتن مردم آن جا امری اختیاری نه وجوبی است.^۳

۱- مسلم رقم ۱۷۸۰.

۲- النسائي في الكبرى في الحج (۲/ ۳۸) الفتاوى (۲۰/ ۳۱۳).

۳- الفتاوى (۲۰/ ۳۱۲).

بنابراین عملکرد عمر رضی الله عنه نه تنها مخالف با عملکرد رسول خدا نبود بلکه کاملاً همسو و هماهنگ با شیوهی آن حضرت بود و دستاویز ایشان در این باره موارد زیر بود:

- ۱- آیات سورهی حشر که حکم «فیء» را بیان می‌دارد.
- ۲- عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در فتح مکه که زمینهای آن را برای صاحبانشان باقی گذاشت بدون این که از آنان خراج بگیرد.
- ۳- فیصله‌ی مجلس شورایی که برای این منظور تشکیل شده بود و از آن پس این مسأله به عنوان سنتی همیشگی در مورد زمینهایی که مسلمانان بر آن تسلط می‌یافتند، قرار گرفت.

بنابراین، عمر رضی الله عنه در تفاوت قابل بودن میان اموال غنیمت منقول و غیر منقول به دلایل و نصوصی چنگ زده بود و در این باره ملاحظه‌ی نصوص مختلف را مد نظر قرار می‌داد. علاوه بر این او می‌خواست زمینها همچنان به دست صاحبان خود باقی بماند، تا لشکر اسلام با مشغول شدن به زمینها و نزاع و درگیری پیرامون آنها از کار مهم و خطیر خود غافل نشود.^۱

آری، عمر رضی الله عنه به قرآن مراجعه می‌کرد و برای مشکلات خود از آن راه‌حل جویا می‌شد و در آیات آن به تدبیر می‌نشست و به اعماق مفاهیم آن غوطه‌ور می‌شد و با جمع کردن آیات - به ظاهر - مختلف و تخصیص برخی با برخی، و با الهام گرفتن از روح شریعت به نتیجه‌ی مطلوب می‌رسید و درک عمیق وی به مقاصد شریعت و فهم نصوص او را در این راه کمک می‌کرد. آری! قرآن دریای بیکران و مواجی است که جز مجتهدان چیره دست و جسور کسی یارای غوطه‌ور شدن در آن را ندارد. بنابراین بعضی از سالکان مبتدی گمان می‌کنند که عمر رضی الله عنه نصوص شرعی را در پاره‌ای از مسایل نادیده می‌گرفت در حالی که واقعیت چنین نیست، بلکه او مجتهدی ممتاز و دارای حس ویژه‌ای بود تا جایی که گاهی قرآن موافق رأی او نازل می‌شد. و بر آگاهان پوشیده نیست که بخشی از آیات قرآن بخشی دیگر را تفسیر می‌نمایند همان طور که برخی احادیث مفسر برخی دیگر هستند. بنابراین بر مجتهد لازم است که در جستجوی حکم شرعی، نصوص

مختلف را مد نظر داشته باشد و تنها به آیاتی چند اکتفا ننماید، در غیر این صورت به عنوان مجتهدی مقصر خوانده می‌شود و نتیجه‌ی حکم به دست آمده‌ی ایشان ملغی محسوب می‌گردد.^۱

– چگونگی اجرای پروژه‌ی خراج در زمان عمرؓ

وقتی بزرگان صحابه و مجلس شورا رأی عمرؓ مبنی بر باقی گذاشتن زمینهای کشاورزی فتح شده به دست صاحبان آن و وصول خراج (مالیات) را تأیید نمودند، عمرؓ دو شخصیت بزرگوار یعنی عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان را برای بازدید کارشناسانه‌ی سرزمین سواد عراق اعزام نمود و خاطرنشان ساخت که ابعاد مختلف قضیه از نظر کیفیت و نوع محصولات و حالت مردم را در نظر بگیرند و مبادا مردم را مجبور به پرداخت چیزی بکنند که از توانشان بیرون باشد. و به خاطر کسب اطلاع از حالت مردم و برخورد سلاطین عجم با آنان به فرستادگان خود دستور داد تا گروهی از دهقانان سواد را نزد وی بفرستند چنان که گروهی متشکل از دهقانان نزد وی آمدند و عمرؓ از آنان پرسید: سلاطین عجم سالانه چه مقدار از شما وصول می‌کردند؟ آن‌ها گفتند: بیست و هفت درهم. عمرؓ گفت: من این مقدار را از شما نمی‌گیرم.^۲

و این بیانگر آن است که فتوحات اسلامی باعث رحمت و عدالت برای شهروندان مناطقی شد که فتح گردیده بودند.

به نظر عمرؓ چنین می‌رسید که گرفتن خراج هم به نفع صاحبان زمین و هم به نفع بیت المال و مسلمانان است، بدون این که بر کسی بیش از توانش فشاری وارد شود.

به هر حال، عثمان بن حنیف و حذیفه بن یمان متراژ زمینهای سواد را ۳۶/۰۰۰/۰۰۰ متر مربع اعلام کردند^۳ و مالیات سالانه محصول انگور در هر هکتار ده درهم و خرما در هر هکتار هشت درهم و نی شکر در هر هکتار شش درهم و گندم چهار درهم و جو را

۱- منبع سابق. ص ۱۳۱، ۱۳۲.

۲- الخراج (ابویوسف) ص ۴۰، ۴۱.

۳- الخراج: أبي يوسف ص ۳۸.

دو درهم تعیین نمودند.^۱ و این را به عمر رضی الله عنه نوشتند و ایشان نیز موافقت کرد و از آنجا که عمر رضی الله عنه شیفته‌ی اجرای عدالت در مورد مردم این مرز و بوم بود، به عثمان بن حنیف و حذیفه گفت: شاید شما باری بر دوش مردم گذاشته‌اید که قادر به تحمل آن نخواهند بود؟ آن‌ها گفتند: خیر، بلکه ما مقدار بسیار اندکی بر آنان مقرر کرده‌ایم. عمر رضی الله عنه گفت: اگر زنده بمانم کاری خواهم کرد که بیوه‌های عراق به قدری مستغنی باشند که به حاکمان بعدی نیازی نداشته باشند.^۲

و عینا کاری که در زمینهای سواد عراق انجام گرفت در زمینهای مصر به کارشناسی عمرو بن عاص انجام گرفت در زمینهای شام نیز به انجام پیوست اما با این تفاوت که هیچ کدام از مؤرخان در مورد جزییات زمینهای شام و اسم افرادی که مأموریت یافتند تا متر از آن‌ها را مشخص کنند، چیزی ننوشتند.^۳

ضمناً لازم به یادآوری است که عمر رضی الله عنه سرمایه‌ی شخصی مسئولین بلند پایه دولتی را قبل از این که به سمتی منصوب گردند، دقیقاً محاسبه می‌کرد و بعد از آن نیز به بازرسی اموال آنان می‌پرداخت و اگر سرمایه‌ی آنان با درآمدشان برابری نمی‌کرد اموال اضافی آنان را مصادره و وارد بیت المال می‌کرد.^۴ در این باره در بحث فرماندهان به تفصیل سخن خواهیم گفت.

گفتنی است که با تدبیر حکیمانه‌ی عمر بن خطاب بیت المال در عراق و شام و مصر دارای زمینهای زیادی گردید و از این رهگذر سالانه درآمد بالایی وارد خزانه‌های کشور می‌شد. به ویژه از ناحیه‌ی مصر که دارای بیشترین زمینهای حاصلخیز بود که قبلاً در استعمار خانوادگی سلطنتی بودند.^۵

۱- الخراج (ابویوسف) ۳۹، سياسة المال في الإسلام ص ۱۰۸.

۲- الخراج: أبي يوسف ص ۴۰، سياسة المال في الإسلام ص ۱۰۸.

۳- سياسة المال في الإسلام ص ۱۱۱.

۴- همان مصدر ص ۱۱۴.

۵- همان مصدر ص ۱۱۸.

فلسفه‌ی تقسیم نکردن زمینهای کشاورزی در میان فاتحان

- عمر بن خطاب و کسانی که با وی همفکر بودند چند دلیل امنیتی برای تقسیم نکردن زمینهای کشاورزی مدنظر داشتند که می‌توان دلایل آنها را به دو بخش مصلحت‌های داخلی و بیرونی تقسیم کرد. در مصالح داخلی جلوگیری از احتمال درگیری در تقسیم اراضی و همچنین ایجاد منابع ثابت درآمد برای دولت و نسلهای آینده‌ی مسلمانان در نظر بود و در مصالح بیرونی حفظ و استحکام مرزهای اسلامی و تجهیز سربازان و پایگاه‌های نظامی و حقوق کارمندان دولت مدنظر قرار داشت. که قطعا این‌ها نیاز به پشتوانه‌ی قوی مالی دارند. بنابراین خلیفه نه تنها به امنیت سیاسی جامعه‌ی دوران خود بلکه برای امنیت و رفاه ادوار بعد از خود نیز می‌اندیشید. چنان که در اعتراض به مخالفین خراجی کردن زمینها گفت: پس حال مسلمانان نسلهای آینده چه می‌شود؟ و این بیانگر دیدگاه فراگیر ایشان نسبت به قضایای اسلام می‌باشد^۱.

- تبادل آراء و اجتهاد در مورد مسأله‌ی مذکور توسط خلیفه و مخالفینش از اصحاب و استدلال هر کدام از آنها به پاره‌ای از نصوص، بیانگر آن است که در اظهار نظر پیرامون مسایل عمومی و خصوصی باید مستندی از نصوص شرعی وجود داشته باشد تا بر اساس آن اظهار نظر و نهایتا حکم صادر شود.

- همچنین مراجعه نمودن خلیفه جهت حل این مسأله به بزرگان صحابه و تشکیل شورا از یک طرف و از طرف دیگر همکاری مخلصانه و دلسوزانه‌ی آنها جهت حل این معضل بیانگر این مطلب است که باید اهل شورا دارای ویژگیهای ممتازی مانند علم، تقوا و شجاعت بوده، از ملاحظه کاری و پیروی از دیگران بدور باشند و از سرزنش هیچ فردی حتی حاکم هراسی به خود راه ندهند.

- بحث و گفتگوهایی که پیرامون این مسأله در مجلس مشاوره گذشت و منجر به تصویب لایحه‌ی تقسیم اراضی گردید، نمونه‌ای عالی از فرهنگ گفتگوی صحابه پیرامون قضایای پیچیده است که در یک طرف قضیه، خلیفه‌ی وقت و در طرف دیگر جمعی از صحابه قرار دارند و سرانجام قضیه با گفتگو و ارائه‌ی دلیل و تشکیل شورای

۱- الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن في الإسلام، مصطفى منجود ص ۳۱۷، ۳۱۸.

اهل حل و عقد به نحو احسن حل می‌شود.^۱ و در ابتدا خلیفه به خاطر ایجاد اعتماد و اطمینان بیشتر خطاب به اعضای شورا اعلام می‌دارد که او نیز مانند فردی از آنان است و افراد به راحتی می‌توانند که با رأی وی مخالفت و یا موافقت نمایند و آن‌ها را در روشنی قرآن به پیروی از حق دعوت می‌دهد.^۲

- مهم ترین پیامدهای دعوتی این تصمیم

یکی از مهم‌ترین آثار این عملکرد می‌توان براندازی نظام ارباب رعیتی حاکم در آن نواحی را برشمرد. قبل از تسلط اسلام بر آن مناطق خانواده‌ی سلطنتی مالک همه‌ی زمینهای کشاورزی بودند و کشاورزان زحمت‌کش بدون دریافت هیچ مزدی بی‌وقفه به نفع استثمارگران ستمگر تلاش می‌کردند. ولی عمر رضی الله عنه بر خلاف عملکرد حاکمان مستبد، زمینها را به ملکیت دهقانان درآورد و از آنان سالیانه مقدار اندکی به عنوان خراج وصول می‌کرد. این امر باعث شد تا دهقانان برای نخستین بار در زندگی احساس استقلال و مالکیت بکنند و از آن پس حاصل تلاش‌شان به جای این که به جیب خانواده‌ی سلطنتی برود، و این‌ها فقط خوشه چین باشند، به جیب خودشان می‌رفت.^۳

- بستن راه بازگشت لشکر فارس و روم

عمر رضی الله عنه با اتخاذ این سیاست راه بازگشت لشکر فارس و روم را مسدود کرد، چرا که این بار دهقانان و کشاورزان و طبقه‌ی کارگر جامعه، مالک زمینها و املاکی شدند که قبلاً بدون دریافت هیچ پاداشی در آن عرق جبین می‌ریختند. بنابراین بدینی و تنفر آنان نسبت به حاکمان قبلی خود چند برابر شد و نه تنها دست از یاری و مساعدت اربابان خود برداشتند، بلکه به مساعدت مسلمانان پرداختند. چنان که فرمانده‌ی نیروهای ایرانی (رستم) خطاب به ساکنان «حیره» گفت: ای دشمنان خدا! شما از این که عربها بر ما یورش برده و

۱- الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن في الإسلام، مصطفى منجود ص ۳۱۷، ۳۱۸.

۲- الدور السياسي: صفوه ص ۱۸۵.

۳- الدعوة الإسلامية في عهد عمر بن الخطاب حسني غيطاس ص ۱۳۰.

وارد شهرهای ما شده‌اند، خوشحال هستید و برای آنان جاسوسی کرده و دست مساعدت به سوی آنان دراز کرده‌اید.^۱

– روی آوردن ساکنان شهرهای فتح شده به اسلام

بنابر سیاستی که عمر رضی الله عنه اتخاذ نمود و بر اساس واگذار کردن زمینهای کشاورزی به دهقانان، مردم آن سامان به شکل شگفت‌آوری به اسلام روی آوردند. آن‌ها از برخورد مسلمانان، درس عدالت گرفته و به کرامت انسانی خود پی بردند.^۲

– هزینه‌ی کنترل سرحدات

دولت اسلامی از نواحی مختلف گسترش یافت و حدود و مرزهایش از آنچه قبلاً بود، فراتر رفت که می‌توان مهم‌ترین آن‌ها را مرز فراتیه نام برد که حد فاصل دولت اسلامی با امپراطوری بیزانس را تشکیل می‌داد و از اهمیت استراتژی بالایی برخوردار بود. گفتنی است که عمر رضی الله عنه سوارانی را جهت کنترل مرزها گمارده بود که تعداد آن‌ها در شهرهای مختلف بیش از سی هزار نفر بود. و علاوه بر آن‌ها نیروهای شترسوار و پیاده‌ی فراوانی نیز برای این منظور گمارده بود. از این مجموعه لشکری منظم برای حفظ و کنترل مرزها ساخته بود و دولت متکفل مخارج آنان گردید و کاری جز جهاد در راه خدا نداشتند. و خراج (مالیات زمین) یکی از منابع دولت برای تجهیز این نیروها به شمار می‌رفت.^۳

عمر بن خطاب رضی الله عنه برای نظام خراج به عنوان یکی از درآمدهای اساسی خزانه‌ی کل کشور، قوانینی وضع نمود تا بیت المال به خوبی از عهده‌ی مخارج مصالح عمومی و حفاظت مرزها و تأمین راه‌ها برآید. و چنین چیزی ممکن نبود مگر با واگذار کردن زمینهای فتح شده به دست کشاورزان و صاحبانشان تا با احساس استقلال و با اشتیاق

۱- الدعوة الإسلامية في عهد أمير المؤمنين عمر ص ۱۳۱.

۲- منبع سابق ص ۱۳۲.

۳- منبع سابق ص ۱۳۵.

فراوان به آبادانی هر چه بیشتر آن پردازند و سالانه به میزان قرارداد، مالیات پرداخت کنند.^۱

۴- عوارض گمرکی

از تاجران و بازرگانی که وارد مرزهای اسلامی می شدند، رقمی شبیه عوارض گمرکی امروزی گرفته می شد و شخصی را برای اخذ این مالیات گماشته بودند که او را (عاشر) می نامیدند^۲ - یعنی کسی که یک دهم می گرفت - این عوارض در زمان رسول خدا و ابوبکر وجود نداشت چرا که آن ها مشغول دعوت اسلام و جهاد و تأسیس دولت اسلامی بودند. اما در زمان عمر رضی الله عنه دامنه ی حکومت اسلامی تا حد زیادی گسترش یافته بود و ناچار با دولتهای مجاور روابط بازرگانی برقرار گردید. بنابراین عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت از بازرگانان خارجی ده درصد حقوق گمرکی بگیرد همان طور که کشورهای غیر مسلمان از بازرگانان مسلمان گمرک می گرفتند.

مؤرخان بر این مسأله اتفاق نظر دارند که نخستین کسی که در اسلام عوارض گمرکی را بنا نهاد عمر بن خطاب بود^۳. و علت آن را چنین بیان داشته اند که گروهی از بازرگانان منطقه ی «منبج» از بلاد غیر اسلامی نامه ای به فاروق نوشتند که اجازه دهد آن ها برای تجارت به بلاد اسلامی بیایند و ده درصد حقوق گمرکی پرداخت نمایند. عمر رضی الله عنه در این باره با بزرگان صحابه مشورت نمود و سرانجام آن را به تصویب رسانید. و بدین ترتیب، ایشان نخستین کسی است که حقوق گمرکی دریافت کرد. عمر رضی الله عنه علاوه بر آن چه گذشت از تجار مسلمان که به حبشه رفت و آمد می کردند و همچنین از عثمان بن حنیف پرسید که آن ها چند درصد را از شما می گیرند؟ تجار مسلمان گفتند: ده درصد. عمر رضی الله عنه گفت: پس شما نیز همین مقدار را از آنان وصول نمایید.^۴

۱- الخراج: أبي يوسف ص ۲۷۱، اقتصادیات الحرب ص ۲۲۳.

۲- الخراج لأبي يوسف ص ۲۷۱، اقتصادیات الحرب ص ۲۲۳.

۳- سياسة المال في الإسلام ص ۱۲۸.

۴- موسوعة فقه عمر. ص ۶۵۱.

همچنین روایت شده که ابوموسی اشعری طی نامه‌ای به عمر[ؓ] نوشت که تاجران ما وقتی به بلاد غیر اسلامی می‌روند از آن‌ها ده درصد حقوق گمرکی گرفته می‌شود. عمر[ؓ] در جواب نوشت که شما نیز از تاجران آن‌ها ده درصد و از تاجران غیر مسلمانی که تحت الحمایه حکومت اسلامی قرار دارند پنج درصد بگیریید و از تاجران مسلمان در ازای هر چهل درهم یک درهم و از دویست درهم پنج درهم وصول نمایید و همچنین دستور داد که گمرک را از سرمایه‌ای کمتر از دویست درهم نگیرند.^۱

این قانون در نظم بخشیدن به روابط تجاری با دولتهای مجاور کمک زیادی کرد و بازار تجاری دولت اسلامی رونق زیادی گرفت و دروازه‌های بازارها بر روی اجناس خارجی گشوده و مراکز تجاری مهمی در سراسر دولت اسلامی و شبه جزیره‌ی عربی راه اندازی شد و بازرگانان مسلمان و غیر مسلمان در وارد کردن و صادر نمودن اجناس با یکدیگر به رقابت پرداختند و قافله‌های تجاری بی‌شماری به حرکت افتاد و بنادر اسلامی از کشتی‌های هندی و افریقایی و چینی که اشیاء نفیس و گران‌قیمت با خود حمل می‌کردند، با آغوش باز استقبال می‌نمودند.^۲

همچنین در زمان عمر بن خطاب[ؓ] کارمندان ویژه‌ای به نام «عاشر» موظف به جمع‌آوری زکات سالانه اموال تجاری مسلمانان بودند. چنان که انس بن مالک می‌گوید: عمر[ؓ] مرا برای جمع‌آوری اموال زکات اهل عراق اعزام نمود و گفت: هنگامی که مال شخص مسلمانی به دویست درهم رسید پنج درهم و بالاتر از آن از هر چهل درهم یک درهم از او وصول کنید.^۳

و شیبانی روایت می‌کند که عمر بن خطاب[ؓ] زیاد بن جریر و در روایتی دیگر زیاد بن حدیر را به سوی عین التمر اعزام نمود و بدو دستور داد که دو و نیم درصد اموال آن‌ها را بگیرد و از مال التجاره‌ی اهل ذمه پنج درصد و از اموال اهل حرب ده درصد بگیرد، و عمر نفقه‌ی «عاشر» را از اموال جمع شده پرداخت می‌کرد.^۴

۱- الخرج: أبي يوسف ص ۱۴۵، ۱۴۶ سياسة المال ص ۱۲۸.

۲- التجارة وطرقها في الجزيرة العربية، د. محمد العمادي ص ۳۳۲.

۳- الحياة الاقتصادية في العصور الإسلامية الأولى ص ۱۰۱.

۴- شرح السير الكبير (۲۱۳۳/۵، ۲۱۳۴)، الحياة الاقتصادية ص ۱۰۱.

یک پژوهشگر در قوانین تجاری ای که عمر بن خطاب به تصویب رسانید در می یابد که ایشان از بازرگانان غیر مسلمان به عنوان مقابله به مثل همان ده درصدی را که آن ها از بازرگانان مسلمان می گرفتند، وصول می کرد و از غیر مسلمانان ذمی پنج درصد بر اساس قراردادی که با نصرانیان بنی تغلب مبنی بر گرفتن دو برابر مقدار زکاتی که از مسلمانان گرفته می شود، امضاء کرده بود.

و آن چه از تاجران مسلمان گرفته می شد، مقدار همان زکاتی بود که باید پرداخت می کردند چنان که کارمندان خود را از گرفتن مجدد حقوق گمرکی از تاجران مسلمان و همچنین از غیر مسلمانان ذمی در صورت عدم رشد سرمایه ی اصلی قبل از گذشت یک سال تمام منع کرده بود.

و به خاطر رعایت اصل مقابله به مثل، لازم است هنگامی که کشور غیر مسلمانی حقوق گمرکی خود را بر مسلمانان کاهش داد، مسلمانان نیز به همان نسبت حقوق گمرکی خود را کاهش دهند و اگر چنان که آن ها کاملاً حقوق گمرکی را ساقط کردند، مسلمانان نیز باید آن را ساقط کنند، چنان که امروز در روابط اقتصادی حاکم بین کشورها نیز چنین است.^۱

و اگر چنانچه مسلمانان نیاز مبرم به بعضی اجناس و تولیدات کشورهای خارجی داشتند، باید حقوق گمرکی خود را در آن نوع کاهش دهند و یا ساقط گردانند تا بازرگانان، کالای مورد نظر را وارد کنند و بازار را اشباع نمایند. چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه به کارمندان خود دستور داد تا در مقابل واردات گندم و روغن به حجاز، حقوق گمرکی اهل حرب را از ده درصد به پنج درصد کاهش دهند و گاهی به لغو آن دستور می داد.

زهری از سالم از پدرش نقل می کند که عمر رضی الله عنه جهت شکوفایی کردن تجارت به مدینه از نبطی ها ده درصد پنبه و پنج درصد گندم و انگور خشک شده را بگیرد.^۲

۱- سياسة المال في الإسلام ص ۱۳۲.

۲- سياسة المال في الإسلام ص ۱۳۳.

گفتنی است که سازماندهی امور مالی در دوران خلافت عمر رضی الله عنه باعث شکوفا شدن وضع تجاری مسلمانان و همسایگانشان گردید و به راحتی اجناس مورد نیاز در اختیار همگان قرار می گرفت، ایشان فقط به فکر سازماندهی منابع موجود بیت المال نبود بلکه در جستجوی راه‌های متعدد، جهت گسترش درآمدهای بیت المال و آسایش‌مند نمودن شهروندان دولت اسلامی بود. بنابراین به رونق دادن تجارت خارجی می‌اندیشید و با بازرگانان خارجی به نحو احسن برخورد می‌کرد و بر مسئولین و کارمندان خود اشراف کامل داشت و رهنمودهای لازم را به آنها می‌نوشت و همه‌ی حقوق بیت المال را وصول می‌کرد بدون این که بر کسی ستمی روا دارد.^۱

۵- فیء و غنیمت

«فیء» به مجموعه اموالی گفته می‌شود که بدون جنگ و دوانیدن اسب و حیوانی به دست مسلمانان بیفتد. یک پنجم این گونه اموال طبق فرموده‌ی قرآن در میان مستحقین آن تقسیم می‌شود. چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ﴾ [الحشر: ۷]

«چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد».

غنیمت به مالهایی گفته می‌شود که در جنگ با کافران حربی به دست مسلمانان می‌افتد. چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ [الأنفال: ۴۱]

«بدانید که همه غنائم را که فراچنگ می‌آوردید یک پنجم آن متعلق به خدا و پیامبر و خویشاوندان (پیامبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است اگر به خدا و بدانچه بر بنده‌ی خود در روز جدایی (میان حق و باطل، روز بدر) نازل کردیم ایمان دارید روزی که دو گروه رو یا روی شدند و خدا بر هر چیزی تواناست».

و در دوران عمر بن خطاب به خاطر گسترش فتوحات، غنائم بی‌شماری نصیب مسلمانان می‌شد به ویژه که فرماندهان فارس و روم با ساز و برگ فراوانی وارد میدان می‌شدند که پس از شکست همه‌ی آن‌چه با خود می‌آوردند به دست مسلمانان می‌افتاد که گاهی فقط قیمت لباس و سلاح شخصی هر کدام از آن‌ها به ۱۵ الی ۳۰ هزار درهم می‌رسید.^۱ و از طرفی شهرهای بزرگی مانند مداین، جلولاء، همدان، ری، اصطخر و غیره فتح گردید و از این رهگذر اموال هنگفتی به دست مسلمانان افتاد از جمله فرش ۱۸۰۰ متر مربعی و زربافت کسرا که منقش با طلا، ابریشم و انواع جواهرات گران قیمت بود و به قیمت بیست هزار درهم فروخته شد. علاوه بر آن، طلا و جواهرات بی‌شماری از شهر جلولاء و نهاوند به دست رسید تا جایی که فقط خمس غنائم به دست آمده از جلولاء به شش میلیون درهم رسید.^۲ و می‌توان بزرگترین غنیمت این فتح، زمینهای سواد عراق و املاک خانواده‌ی سلطنتی و زمینهای صوافی را به شمار آورد که همه را عمر رضی الله عنه وقف بیت المال کرد که حاصل آن به هفت میلیون درهم رسیده بود. و این غنائم به حدی بود که هم دولت اسلامی و هم افراد مسلمان را مستغنی کرد و مستوای معیشتی آنان را بالا برد. گفتنی است که آثار این استغناء در دوره‌ی خلافت عثمان رضی الله عنه بیشتر نمایان گردید. آنچه بیان گردید، عبارت بود از مهم‌ترین منابع مالی دولت در خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه.

دوم: خزانه کل و سازمان برنامه و بودجه

بیت المال به تعبیر امروزی همان خزانه‌ی کل است که مرکز دخل و خرج دولت (اعم از حقوق خلیفه، قاضی، لشکر، کارمندان و هزینه‌ی پروژه‌های عمومی و خصوصی دولتی)

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۸۸.

۲- همان ص ۱۸۹.

به شمار می‌رود.^۱ و دیوان نهادی شبیه سازمان برنامه و بودجه‌ی امروزی بود که در آن آمار، اسامی و حقوق کارمندان و حقوق بگیران دولت درج شده بود. لازم به ذکر است که کلمه‌ی دیوان نزد فارسها برای مؤسسه‌ای استعمال می‌شود که کارمندان دولتی به همراه دفتر حسابات در آن گرد هم می‌آیند.^۲

گفتنی است که در عهد نخست دولت اسلامی، بیت المال به معنی واقعی کلمه وجود نداشت چرا که مال قابل نگهداری وجود نداشت و معمولاً سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که اگر مالی از ناحیه‌ای به دست می‌آمد، ایشان بی‌درنگ به توزیع آن می‌پرداختند. بعد از ایشان ابوبکر رضی الله عنه نیز چنین عمل می‌کرد. و عمر رضی الله عنه نیز در اوایل خلافت خود به همان شیوه عمل می‌کرد. اما پس از آن که دامنه‌ی فتوحات گسترش یافت و منابع مالی دولت رو به افزایش نهاد و نیروهای نظامی و لشکری دولت در جبهه‌های متعدد مشغول پیکار بودند، نیاز به ثبت اسامی و توزیع عادلانه‌ی حقوق و غنائم، خلیفه را بر آن داشت تا جهت ثبت اسامی کارمندان و نظامیان دولت و کنترل اموال بیت المال دبیرخانه‌ایی تأسیس نماید. و بدین صورت نخستین دیوان (دبیرخانه یا سازمان برنامه و بودجه) در اسلام به دست عمر بن خطاب رضی الله عنه تأسیس گردید.^۳

و چنانکه تاریخ‌نگاران در بیان علت آن، بیان داشته‌اند: باری ابوه‌ریره با مال هنگفتی در حدود پانصد هزار درهم از بحرین برگشته بود. عمر رضی الله عنه پرسید: با خود چه آورده‌ای؟ ابوه‌ریره گفت: پانصد هزار درهم. عمر رضی الله عنه گفت: هیچ می‌دانی چه می‌گویی؟ ابوه‌ریره گفت: آری و پنج بار جداگانه گفت: یکصد هزار و دویست هزار ... تا پانصد هزار را برشمرد. عمر رضی الله عنه گفت: آثار خواب و خستگی بر چهره‌ات هویدا است. نزد خانواده‌ات برو و بخواب و فردا صبح نزد من بیا. ابوه‌ریره می‌گوید: صبح روز بعد نزد ایشان برگشتم. پرسید: چه مقدار مال با خود آورده‌ای؟ گفتم: پانصد هزار درهم. گفت: هیچ می‌دانی چه می‌گویی؟ گفتم: آری و با پنج انگشت دستم پانصد هزار را شمردم. گفت: آیا مال حلالی است؟ گفتم: تا جایی که من می‌دانم حلال است. آن‌گاه بر منبر قرار گرفت و پس از حمد

۱- سياسة المال في الإسلام ص ۱۵۵.

۲- مقدمة ابن خلدون ۲۴۳، سياسة المال في الإسلام ص ۱۵۵.

۳- سياسة المال في الإسلام ص ۱۵۷.

و ثنای خدا، گفت: ای مردم! مال فراوانی به دست ما رسیده است. در نحوه‌ی توزیع آن اگر می‌خواهید، شما را سرشماری می‌کنیم و بر اساس آمار تقسیم خواهیم کرد و اگر نه هم اکنون به هر کدام از شما مقداری از آن خواهیم داد. مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! من عجم‌ها را دیده‌ام که در چنین مواقعی دارای دفتر و دیوان هستند. عمر رضی الله عنه با شنیدن سخنان او علاقه‌مند تأسیس دیوان شد.^۱

و در این باره با مسلمانان به مشورت پرداخت، آن‌ها نیز تأیید کردند. اما ولید بن هشام بن مغیره و بنا به روایتی دیگر خالد بن ولید گفت: من پادشاهان شام را دیده‌ام که دفتر و دیوانی را تدوین کرده و سربازانی را به خدمت احضار نموده‌اند، یعنی برای هر سربازی پرونده‌ای را در نظر گرفته‌اند.^۲ همچنین گفته‌اند که برخی از رؤسای سابق فارسی وقتی متوجه نگرانی خلیفه شدند گفتند: ای امیرالمؤمنین! کسرها دفتری داشتند که در آن دخل و خرج دولت و آمار حقوق بگیران را ثبت می‌کردند و هیچ چیزی بدون ثبت نمی‌ماند. عمر رضی الله عنه از آن‌ها به صورت دقیق ویژگی‌های آن دیوان را جویا شد و سپس دستور به تأسیس دیوان مشابهی داد و در آن آمار و حقوقها را ثبت گردانید.^۳ و عثمان نیز آن رأی را تأیید نمود و بیان داشت که از این طریق می‌توانیم اموال را به طور مساوی میان مردم تقسیم نماییم و کسانی که مال را دریافت کرده‌اند نامشان را ثبت کرده و با دیگران آمیخته نمی‌شوند.^۴

این‌ها برخی روایات پیرامون مشاوره‌های خلیفه در مورد تأسیس دیوان و دبیرخانه بود اما این که دقیقاً در چه سالی دیوان تأسیس گردید، در این باره مؤرخان اختلاف نظر دارند. طبری و به نقل از وی ابن اثیر و دیگران می‌گویند در سال ۱۵ هجری دیوان‌ها تأسیس گردید، اما بلاذری، واقدی، ماوردی، ابن خلدون^۵ و دیگران معتقدند که این اتفاق در محرم سال بیست هجری به وقوع پیوست و ما نیز همین را ترجیح می‌دهیم، چرا

۱- طبقات ابن سعد (۳/۳۰۰).

۲- الأحكام السلطانية ص ۲۲۶، ۲۲۷ فتوح البلدان ص ۴۳۶.

۳- الأحكام السلطانية ص ۲۲۶، تاریخ الإسلام السياسي (۱/۴۵۶).

۴- الأحكام السلطانية ص ۲۲۶، سياسة المال ص ۱۵۸.

۵- مقدمة ابن خلدون ص ۲۴۴، سياسة المال ص ۱۵۹.

که در سال ۱۵ هجری جنگ قادسیه در جریان بود و هنوز عراق و شام و مصر فتح نشده بودند.^۱

گفتنی است که شیوهی ابوبکر در تقسیم اموال با شیوهی عمر متفاوت بود. ایشان به صورت مساوی تقسیم می کرد، ولی عمر رضی الله عنه سوابق افراد و جهاد و نصرت آن ها به رسول الله صلی الله علیه و آله را مد نظر قرار می داد، و بر اساس آن حقوقها را تنظیم می کرد. چنان که باری به ابوبکر گفت: آیا کسانی را که دوبار هجرت کرده اند و به سوی دو قبله نماز خوانده اند با کسانی که بعد از فتح مکه از ترس شمشیر مسلمان شده اند، در حقوق و مزایا یکسان می شماری؟! ابوبکر گفت: آن ها هر کاری کرده اند به خاطر خدا بوده و خداوند پاداش آن ها را خواهد داد و دنیا محل توقف یک سوارکار است. عمر رضی الله عنه گفت: من هرگز کسی را که در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیده و کسی را که با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیده است، یکسان نمی دانم.^۲ براساس همین سیاست، حقوق بگیران مسلمان را این گونه دسته بندی کرده بود:

- کسانی که در اسلام دارای سوابق بودند.
- فرماندهان و علمایی که در جلب منابع مادی و معنوی برای مسلمانان پیشگام بودند.
- کسانی که در دفع ضرر از اسلام و مسلمانان پیشگام بودند مانند مجاهدین و نگهبانان و کسانی که مأمور به جمع آوری اطلاعات از دشمن بودند.
- سایر نیازمندان.^۴

این بود سیاست کلی عمر رضی الله عنه در تقسیم اموال بیت المال چنان که سخن معروف ایشان که فرمود: هیچ کس در این مال از کسی حق دارتر نیست بلکه هر کس به اندازهی سابقه، نفع رسانی، تلاش و نیاز خود از آن بهره مند خواهد بود، بیانگر آن می باشد.^۵

۱- سياسة المال في الإسلام ص ۱۵۹.

۲- همان مصدر مصدر ص ۱۵۹.

۳- الأحكام السلطانية (ماوردی) ص ۲۰۱.

۴- السياسة الشرعية: ابن تیمیة ص ۴۸، أولويات الفاروق ص ۳۵۸.

۵- جامع الأصول (۷۱/۲)، أخبار عمر ص ۹۴.

آن‌گاه عمر رضی الله عنه، تنی چند از جوانان با سواد قریش از جمله عقیل بن ابی طالب، مخرمه بن نوفل و جبیر بن مطعم را فراخواند و به آنان گفت: آمار مردم را بر اساس جایگاه شان بنویسید. آن‌ها در ابتدا اسامی قبیله‌ی بنی هاشم و بعد از آن قبیله‌ی ابوبکر رضی الله عنه و بعد از آن قبیله‌ی عمر رضی الله عنه و سپس سایر قبایل را نوشتند و تحویل عمر رضی الله عنه دادند. وقتی چشم عمر رضی الله عنه به آن افتاد گفت: من نمی‌خواستم که آن‌را این طور تنظیم کنید، بروید و آن‌را بر اساس قرابتی که مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارند تنظیم بکنید از نزدیکان درجه یک گرفته تا آخرین آن‌ها و عمر را در جایی قرار دهید که خدا او را در آن‌جا قرار داده است.

هنگامی که بستگان عمر رضی الله عنه یعنی بنوعدی از ماجرا اطلاع یافتند، نزد خلیفه رفتند و گفتند: تو جانشین ابوبکر رضی الله عنه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی! بهتر است تا خود و خویشاوندان را در جایی بگذاری که آن‌ها قید کرده‌اند. عمر رضی الله عنه گفت: به به. می‌خواهید با نام من نان بخورید و نیکی‌هایم را دو دستی تقدیم شما بکنم. خیر، حتی اگر شما جزو آخرین افرادی باشید که در لیست گنجانیده می‌شوند، اشکالی ندارد. قبل از من دو رفیقم راهی را رفته‌اند که اگر من خلاف آن بروم، خدا با من رفتاری خواهد داشت غیر از آن‌چه با آن‌ها داشته است. به خدا سوگند که ما هر چه در دنیا داریم و آن‌چه در آخرت امیدوار رسیدن به آن هستیم به برکت زحمات‌های رسول خدا بوده، پس او از همه‌ی ما برتر است و بستگانش نیز، گرامی‌ترین افراد عرب هستند و هر کس از مؤمنان به او نزدیک‌تر باشد، گرامی‌تر خواهد بود. و به خدا سوگند که اگر غیر عرب‌ها اعمالی را انجام دهند که رسول خدا گفته است و ما انجام ندهیم جایگاه آنان روز قیامت از جایگاه ما نسبت به رسول الله نزدیک‌تر خواهد بود و هر کس از ناحیه عمل بلند، از ناحیه نسب، کار به جایی نخواهد برد.^۱

آن‌گاه عمر رضی الله عنه اسامی حقوق‌بگیران دولت و مقدار حقوقشان را نوشت و این دفتر را «دیوان الجند» یعنی آمار سربازان نامید؛ بنا بر این اساس که همه‌ی مسلمانانی به نوعی در جهاد در راه خدا سهیم هستند. ایشان نام نویسی را با بنی هاشم یعنی خویشاوندان رسول

خدا شروع کرد و سپس بر اساس خویشاوندی با رسول خدا آن را طبقه‌بندی نمود و برای هر مسلمانی مبلغ مشخصی را قرار داد. همچنین حقوق خویشاوندان و ازواج رسول خدا و سایر مسلمانان اعم از زن و مرد، کوچک و بزرگ، برده و آزاده را به طور عادلانه تعیین کرد.^۱ و پس از آماده ساختن دیوان، مسأله‌ی جهاد و رسیدگی به امور مجاهدین را در سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داد. و دیوان الجند، توسط عده‌ای از نابغه‌های قریش و نسب شناسان به زبان عربی تنظیم گردید و در هر یک از شهرهای فتح شده دیوان‌های مختلفی به زبان محلی همان مناطق تهیه گردید و بعداً در زمان عبدالملک بن مروان فرزندش؛ ولید به عربی برگردانیده شد.

پس از تدوین و تأسیس دیوان‌ها، تا یکسال اموال بیت المال جمع آوری و سپس تقسیم می‌شد. و لازمه‌ی این کار این بود که خزانه‌ی کل زیر نظر هیئت امناء قرار می‌گرفت. بنابراین مسئول خزانه‌ی کل در عهد عمر رضی الله عنه زید بن ارقم بود.^۲ همچنین ابو عبید به سند خود از مردی به نام عبدالقاری نقل کرده که گفته است: من در زمان عمر بن خطاب مسئول بیت المال بوده‌ام.^۳

سوم: هزینه‌های دولت در زمان عمر رضی الله عنه

هزینه‌های دولت در زمان عمر رضی الله عنه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد که عبارت بودند از هزینه‌های مربوط به مال زکات، هزینه‌های مربوط به جزیه، خراج و عشر و هزینه‌های مربوط به اموال غنیمت؛ و در کلام خدا و سنت پیامبر و عمل صحابه محل مصرف هر سه مورد بیان شده است.^۴

۱- محل هزینه شدن زکات

خداوند هشت مورد را به عنوان موارد هزینه شدن زکات نام برده و فرموده است:

۱- سیاسة المال فی الإسلام ص ۱۶۰.

۲- صبح الأعشى فی قوانین الإنشاء للقلقشندي (۸۹/۱).

۳- فقه الزکاة (۳۱۸/۱).

۴- سیاسة المال فی الإسلام ص ۱۶۹.

﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ فُلُوقِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ [التوبة: ۶۰]

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام و سود گرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا، و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه) می‌باشد. این یک فریضه مهم الهی است (که جهت مصلحت بندگان خدا مقرر شده است) و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در وضع قوانین) است».

و در زمان عمر بن خطاب از مال صدقه به فقرا و مساکین به قدری داده می‌شد که نیازهای اولیه ایشان برآورده شود و دست تکدی به سوی کسی دراز نکنند و تا حدی آنان را از ثروتمندان نزدیک گرداند.^۱ و در این باره عمر بن خطاب به کارمندان خود می‌گفت: وقتی به کسی چیزی می‌دهید به قدر کافی بدهید.^۲

و این سیاست عمر رضی الله عنه در مورد مستمندان موقت بود اما اگر فردی به علت بیماری مزمن، مستمند دائمی بود، برای او تا بهبودی بیماری‌اش حقوق همیشگی منظور می‌شد. و این سیاست عمر رضی الله عنه علاوه بر مسلمانان شامل حال مستمندان اهل کتاب نیز می‌گردید و آن‌ها از پرداخت جزیه معاف می‌شدند.^۳ همچنین حقوق کارمندان مؤسسه‌ی زکات که دارای شعبه‌های مختلفی بود از مال زکات پرداخت می‌شد، چرا که نیاز به افراد متعددی بود تا اموال زکات را شناسایی و جمع‌آوری کنند و آمار مستضعفان و مقدار نیازهایشان را برآورد نمایند.^۴

و اما سهم مؤلفه القلوب را که در آیه بیان شده بود، عمر رضی الله عنه به علت این که اسلام قدرت یافته است و نیاز به تألیف قلوب احساس نمی‌شود، قطع کرد. ولی این حکم مشمول وضعیت

۱- النظام الإسلامي المقارن ص ۱۱۲، سياسة المال ص ۱۷۱.

۲- الأموال لأبي عبيد (۶۷۶/۴)، سياسة المال ص ۱۷۱.

۳- سياسة المال في الإسلام ص ۱۷۲.

۴- منبع سابق.

امروزی نمی‌باشد و می‌توان به عنوان تألیف قلب بر افراد واجد شرایط، از مال زکات و صدقه هزینه کرد.^۱ برخی از دشمنان اسلام کوشیده‌اند تا این اجتهاد عمر رضی الله عنه را نوعی تصرف عمر رضی الله عنه در نصوص و احکام شرعی تلقی کنند. بنابراین گفته‌اند که عمر رضی الله عنه نص صریح و آشکار قرآن را تعطیل نموده است.

باید گفت که واقعیت چیز دیگری است و آن این که عمر رضی الله عنه این نص را باطل و یا منسوخ اعلام نکرد، بلکه او معتقد به این بود که چون اسلام قدرت یافته و حرف اول را در جهان می‌زند، فعلاً نیازی به تألیف قلوب و هزینه کردن در این باب ندارد.^۲

و ایشان در این اجتهاد تنها نبود، بلکه نوعی اجماع در این باره اتفاق افتاد. و موافقت صحابه با ایشان اجباری نبود، بلکه در اثر کافی بودن دلایل و مدارکی بود که آن‌را تأیید می‌کرد، زیرا آن‌ها می‌دانستند که اکنون اسلام به قدری قوی است که مخالفت چند نفر انگشت‌شمار به آن آسیبی نمی‌رساند و لذا نیاز به دفع ضرر احتمالی آنان با دادن باج نیست. بلکه اکنون وقت آن رسیده که آن‌ها مرعوب قدرت اسلام بشوند و اصلاً این حقوق، ارث پدری آنان نبود که همچنان به نسلهای بعدی منتقل بشود.^۳

بنابراین، نگاه عمر رضی الله عنه به علت نص معطوف بود نه به ظاهر آن و می‌دانست که هدف از این کار، تقویت اسلام توسط مسلمان شدن بزرگان عرب و تثبیت پایه‌های دین بوده است و اکنون که این اتفاق افتاده و اسلام قوی شده است، دادن چنین وجهی به مؤلفه‌القلوب نه این که باعث عزت اسلام نمی‌شود بلکه باعث ذلت و خواری نیز می‌باشد. بنابراین از دیدگاه ایشان علتی که خداوند به خاطر آن سهمی برای مؤلفه‌القلوب مقرر کرده بود در حال حاضر وجود ندارد.

بنابراین روا نیست که بگوییم عمر رضی الله عنه نص قرآن مبنی بر دادن زکات به مؤلفه‌القلوب را لغو نموده است، چرا که چنین کاری به معنای نسخ آیه‌ای از کلام خدا است که این امر فقط توسط شارع و آن هم در حیات رسول خدا امکان پذیر است نه پس از وفات

۱- سياسة المال في الإسلام ص ۱۷۵.

۲- سياسة المال في الإسلام ص ۱۷۷، ۱۷۸.

۳- الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن في الإسلام ص ۳۰۶.

ایشان^۱. بلکه تنها کاری که عمر رضی الله عنه انجام می‌داد، علت‌یابی نصوص و تطبیق آن‌ها با اوضاع و شرایط فعلی بود.^۲

اما آزاد کردن بردگان، کمک به بدهکاران و مجاهدین راه خدا و مسافران در راه مانده همچنان جزو برنامه‌های صندوق زکات در زمان عمر رضی الله عنه بودند.

گفتنی است که قرآن توجه شایانی به مسافرین در راه مانده کرده و برای آن‌ها سهمی در مال زکات و غنیمت و خمس قرار داده است. توجه ویژه‌ای که اسلام نسبت به مسافرین بی‌بضاعت و در راه ماندگان کرده است در هیچ کدام از سیستمها و ادیان نظیر آن وجود ندارد، چنان که در سیره‌ی رسول اکرم و همچنین ابوبکر صدیق، این توجه ویژه ملموس بود. و در دوران عمر بن خطاب اداره‌ای به نام «دار الدقیق» (انبار آرد) تشکیل داده شد که در آن آرد و آذوقه و نیازهای اولیه مسافران و مهمانان تدارک دیده شده بود. و علاوه بر آن در میان مکه و مدینه کاروان سرا ساخته بودند تا مسافران در آن‌جا به استراحت پردازند و تا کاروان سرای بعدی آب و آذوقه بردارند.^۳

بی تردید شناسایی این اصناف هشتگانه در هر منطقه و بررسی آمار دقیق و مقدار نیاز آنان، نیاز به دبیرخانه‌ایی در هر منطقه و مرکز بزرگی در دار الخلافه دارد. چنان که برای این منظور در زمان عمر بن خطاب در مدینه اداره‌ی کل مؤسسه زکات وجود داشت که در مناطق و شهرهای دیگر نمایندگی‌هایی دایر کرده بود.^۴

لازم به یادآوری است که با مطالعه‌ی دقیق اصناف هشتگانه‌ی فوق به این نتیجه می‌رسیم که در دادن زکات به این‌ها هم مصالح دینی و سیاسی و هم مصالح اجتماعی مدنظر بوده است که با اجرای دقیق آن، سایر نیازمندیهای جامعه برطرف و در آن امنیت و الفت و همبستگی برقرار می‌شود.^۵

۱- الاجتهاد في الفقه الإسلامي ص ۱۳۲، ۱۳۳.

۲- همان منبع ص ۱۳۴.

۳- الطبقات (۲۸۳/۳).

۴- سياسة المال في الإسلام ص ۱۸۴.

۵- سياسة المال في الإسلام ۱۸۴.

۲- محل مصرف جزیه، خراج و عشریه‌ها

در آمد حاصل از این منابع صرف حقوق و عطایای خلفاء، استانداران، لشکریان و مخارج اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده‌های مجاهدین و دیگر موارد خیریه می‌شد.

- حقوق و عطایای خلیفه

حقوق و عطایایی که به عمر فاروق رضی الله عنه اختصاص داشت طبق روایتی سالانه پنج هزار و طبق روایت دیگری شش هزار درهم بود.

- حقوق استانداران

عمر رضی الله عنه در هر استان و ولایتی استاندار لایق و کار کشته‌ای برای اداره‌ی آن استان تعیین می‌کرد و در اختیار او هیأتی از معاونان، قاضیان، کارمندان جمع‌آوری زکات و خراج می‌گذاشت. به عنوان مثال خود استاندار مسئول برگزاری نماز و فرماندهی جنگها و فردی مسئول جمع‌آوری اموال زکات و مالیاتها و دیگری برای آمارگیری و ارزیابی محصولات و غیره مقرر شده بود. و هر کدام به مناسبت مسئولیت خویش و نیز دوری و نزدیکی محل کار و تورم موجود در آن منطقه از بیت المال حقوق دریافت می‌نمود^۱ که در بحث مسئولین دولتی و استانداران در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

- حقوق و عطایای لشکر

عمر رضی الله عنه به امور لشکر اهمیت ویژه‌ای قایل بود و برای رسیدگی به امور آنان دیوان جیش را تدوین و تأسیس نمود و حقوق رزمندگان را بر اساس خویشاوندی با رسول خدا و سوابق اسلامی آن‌ها مقرر کرد^۲. بنابراین بیشترین حقوق به اهل بیت رسول الله یعنی فرزندان هاشم اختصاص یافت که عباس به نمایندگی از آنان مبلغ مورد نظر را دریافت و در میان آن‌ها توزیع می‌نمود. و بعد از آن نوبت به همسران رسول خدا می‌رسید و هر کدام حقوق مستقلی دریافت می‌کرد. و بعد از آن‌ها نوبت به سایر مسلمانان می‌رسید که بر اساس سوابق و زحمتهایی که برای اسلام کشیده بودند، حقوق دریافت می‌نمودند.

۱- سياسة المال في الإسلام ص ۱۹۸.

۲- الأحكام السلطانية وسياسة المال.

چنان که پیشاپیش همه، اسامی اهل بدر می‌درخشید و سپس کسانی که از جنگ بدر تا حدیبیه در جبهه‌ها حضور داشته و بعد از آن‌ها کسانی که از حدیبیه تا جنگهای رده حضور داشته‌اند و در پایان کسانی که در جنگهای قادسیه و یرموک شرکت کرده بودند. همچنین حقوقی برای همسران و فرزندان رزمندگان در نظر گرفته شد. حتی برای نوزادان نیز سالانه یکصد درهم اختصاص یافت که هر سال آن‌را افزایش می‌داد.^۱ برای بردگان آزاد شده نیز هزار الی دو هزار درهم اختصاص داد.^۲

در مورد مقدار حقوق و عطایایی که عمر بن خطاب برای هر کدام از موارد بالا مقرر کرده بود، سند مورد اعتمادی یافت نمی‌شود^۳، به جز یک مورد که مقدار آن با سند موثق به دست ما رسیده و آن حقوق سالانه‌ی همسران رسول خدا است که مقدار آن ده هزار درهم بود، و بعداً تا سقف دوازده هزار درهم نیز ارتقاء یافته است، به جز حقوق صفیه و جویریة که سالانه هر کدام از آن‌ها شش هزار درهم اختصاص یافته است. روزی عائشه رضی الله عنها از عمر رضی الله عنه خواست تا حقوق همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله را مساوی کند عمر رضی الله عنه نیز با پیشنهاد ام المؤمنین موافقت کرد.

و حقوق هر فرد مهاجر و انصار نیز چهار هزار درهم بود به جز عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که برای او ۳۵۰۰ درهم مقرر گردید به علت اینکه او هنگام هجرت کودکی بیش نبود که به تبعیت از پدرش هجرت کرده بود و مهاجر مستقلی به شمار نمی‌رفت. سپس در مقرری مهاجرین و انصار هزار درهم افزوده شد و حقوق سالانه آن‌ها از چهار هزار به پنج هزار ارتقاء یافت.^۴ البته این طور به نظر می‌رسد که این حقوق مختص مهاجرین و انصار بدری بود.^۵ چرا که حقوق شرکت‌کنندگان در حدیبیه سه هزار درهم مقرر گردید.^۶ و برای کودکان غیر شیرخوار یکصد درهم مقرر نمود که بعداً به خاطر ترس از این که

۱- الطبقات (۳/۳۰۱).

۲- تاریخ یعقوبی (۲/۱۵۳، ۱۵۴).

۳- سياسة المال في الإسلام ص ۲۰۰.

۴- همان ص ۲۱۴.

۵- همان ص ۲۱۴.

۶- همان ص ۲۱۵.

مردم نوزادانشان را قبل از موعد مقرر از شیر باز گیرند، نوزادان را نیز مشمول همین حکم کرد. و برای مسلمانان غیر عرب بر حسب خدمات و موقعیت اجتماعی آن‌ها جیره‌ی نقدی و غیر نقدی در نظر گرفت. به عنوان مثال، برای هر مازان دوهزار درهم در سال همراه با جیره‌ی ماهانه غیر نقدی (گندم و...) مقرر کرد. چرا که عمر رضی الله عنه علاوه بر مقرری ثابت، مقرری غیر ثابت و جیره غیر نقدی نیز می‌داد.^۱ چنان که همه‌ی افرادی که حقوقشان بیان گردید، ماهانه حسب نیاز، گندم نیز دریافت می‌نمودند تا جایی که روزی گفت: اگر دارایی دولت بیش از این بود، برای هر فرد چهار هزار درهم مقرر می‌کردم: یک هزار برای هزینه‌های سفر و یک هزار برای سلاح و یک هزار برای مخارج خانواده و یک هزار برای هزینه‌های مرکبش.^۲

و به نظر خلیفه، هر فرد مسلمان باید از روز تولد تا روز وفات سهمی در بیت المال می‌داشت. بنابراین روزی اعلان نمود که به خدا سوگند هیچ کسی نیست که در این دارایی سهمی نداشته باشد و من نیز مانند یک نفر از شما در آن سهم می‌باشم ولی هر کس به اندازه‌ی فهم وی از قرآن و نزدیکی وی با رسول خدا و خدمات و شایستگی‌هایش و مقدار نیازمندی خود از آن برخوردار خواهد بود و به خدا سوگند که اگر زنده بمانم کاری خواهم کرد که سهم چوپانی که در کوه‌های صنعاء گوسفند می‌چراند در همان جا به وی برسد.^۳

مهم این که معتقد به عدم برخورداری یکسان مسلمانان از بیت المال بود، بلکه خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگان مهاجرین و انصار و کسانی را که سابقه‌ی خدمت و جهاد بیشتری داشتند بر دیگران ترجیح می‌داد. و بدین صورت بیشترین مال و ثروت در زمان عمر رضی الله عنه به کسانی اختصاص یافت که در واقع پایه‌گذاران دولت اسلامی به شمار می‌رفتند. و طبیعی بود که این گروه از نظر دانش و پابندی به دستورات شریعت و تقوا نیز حرف اول را می‌زدند و در مالی که به دست آنان می‌افتاد، به بهترین وجه مصرف می‌کردند. بنابر این تقویت این گروه از نظر مالی باعث نفوذ بیشتر و سرانجام تأثیر بیشتر

۱- عصر الخلافة الراشدة.

۲- سياسة المال فی الإسلام.

۳- سياسة المال... والطبقات الکبری.

آنان در جامعه می‌شد و آن‌ها را در امر به معروف و نهی از منکر و کنترل اوضاع جامعه کمک می‌کرد.

ضمناً از لحن کلام عمر رضی الله عنه در اواخر زندگی چنین بر می‌آید که ایشان تصمیم به تعدیل سیاست قبلی خود داشتند و احتمال می‌رفت، به سمت و سوی یکسان کردن حقوقها قدمی بردارند. تا جایی که روزی گفت: اگر تا سال آینده زنده بمانم کاری خواهم کرد که همه به صورت یکسان از این مال برخوردار باشند^۱.

این سخن عمر رضی الله عنه بیانگر دیدگاه ایشان نسبت به اموال عمومی می‌باشد که فرمود: خداوند مرا نگهبان و تقسیم‌کننده‌ی این مال قرار داده است و افزود که در واقع تقسیم‌کننده هم، خود خداوند است^۲.

و باری پس از فتح فارس وقتی اموال هنگفتی به بیت المال سرازیر گردید عمر رضی الله عنه با دیدن آن همه مال به گریه افتاد. عبدالرحمن بن عوف گفت: امروز که روز خوشحالی و سرور و سپاسگذاری است! عمر رضی الله عنه گفت: چنین نیست. به خدا سوگند! هر قوم و ملتی که چنین مالی به دست‌شان افتاده، در میان آن‌ها عداوت و دشمنی ایجاد شده است^۳.

و چون چشمش به اموال بدست آمده از فتح جلولاء افتاد، این آیه را تلاوت نمود:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ

وَالْفُضَّةِ﴾ [آل عمران: ۱۴]

«برای انسان، محبت شهوات (و دلبستگی به امور مادی) جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره».

و گفت: بار الها! ما نمی‌توانیم در مقابل آن‌چه مایه‌ی زینت ما است، خوشحال نشویم. بار الها! به من توفیق انفاق این مال را در جای مناسب عطا کن و از شر آن مصئونم بدار^۴.

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۲۱۶، الأموال ابن زنجويه (۵۷۶/۲).

۲- الأثر صحيح، عصر الخلافة الراشدة ص ۲۱۶.

۳- عصر الخلافة الراشدة، ص ۲۱۷، این روایت صحیح است.

۴- عصر الخلافة الراشدة ص ۲۱۷، این روایت حسن است.

۳- کیفیت تقسیم غنائم

در مورد توزیع اموال غنیمت خداوند فرموده است:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآبِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ أَمْنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنفال: ۴۱]

«ای مسلمانان! بدانید که همه غنائمی را که فراچنگ می آورید، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه است. (سهم خدا و رسول به مصالح عامه ای اختصاص دارد که پیغمبر در زمان حیات خود مقرر می دارد یا پیشوای مؤمنان بعد از او معین می نماید. بقیه یک پنجم هم صرف افراد مذکور می شود. چهار پنجم باقیمانده نیز میان رزمندگان حاضر در صحنه تقسیم می گردد. باید به این دستور عمل شود) اگر به خدا و بدانچه بر بنده خود در روز جدائی (کفر از ایمان، یعنی در جنگ بدر، روز هفدهم ماه رمضان سال دوم هجری) نازل کردیم ایمان دارید. روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند (و با هم جنگیدند، و گروه اندک مؤمنان، بر جمع کثیر کافران، در پرتو مدد الهی پیروز شدند) و خدا بر هر چیزی توانا است».

و اما چهار بخش دیگر این مال متعلق به فاتحان است و باید در میان آنان تقسیم گردد. و با این تفصیل که به سوارکاران سه سهم و به نیروهای پیاده یک سهم داده شود.^۱ و در حیات رسول خدا سهمی به ایشان اختصاص داشت که در مخارج شخصی و مخارج خانواده اش هزینه می کرد و باقیمانده را صرف مصالح عمومی و رفع نیازهای بینوایان می نمود. همچنین سهمی برای خویشاوندان رسول خدا وجود داشت یعنی فرزندان بنو هاشم و بنو عبدالمطلب که مسلمان شده بودند. و پس از وفات رسول خدا در مورد این دو سهم یعنی سهم رسول خدا و سهم خویشاوندانش اختلاف نظر پدید آمد. گروهی معتقد بود که باید سهم رسول خدا به جانشین ایشان منتقل شود و سهم خویشاوندان آن حضرت همچنان به خویشاوندان ایشان داده شود. اما گروهی معتقد بود

۱- الخراج: أبي يوسف ص ۲۲.

که سهم خویشاوندان آن حضرت به خویشاوندان خلیفه‌ی وقت داده شود و سرانجام به این اتفاق نظر رسیدند که دو سهم مشارالیه را در خرید و تجهیز امکانات جنگی هزینه نمایند.^۱ و بدین صورت، این دو سهم در زمان عمر بن خطاب در مصالح عمومی مانند تجهیز لشکر، کنترل و نگهداری مرزها و تقویت دولت مصرف شدند و اما سهم فقرا و مستمندان به همان سبکی که در زمان رسول خدا وجود داشت در زمان خلیفه‌ی دوم نیز بدون هیچ تغییر و تحولی به آن‌ها تعلق می‌گرفت.^۲

این بود بعضی از ویژگیهای آشکار مؤسسه‌ی مالی دوران فاروق اعظم رضی الله عنه و چگونگی تصرف ایشان در آن. گفتنی است که وی در برخورد با اموال عمومی بسیار محتاطانه عمل می‌کرد، چنان که باری گفت: من مقدار آن‌چه را که از این مال برایم حلال است، برای شما خواهم گفت. آن‌گاه چنین فرمود: لباسی برای پوشیدن و استراحت و مرکبی برای حج و عمره و هزینه‌ی غذای روزانه‌ی یک خانواده‌ی متوسط قریشی. و در آخر افزود: من مردی از مسلمانان هستم که سهمی بیش از دیگران ندارم.^۳ همچنین می‌گفت: بار الها! تو می‌دانی که من بیش از غذای روزانه و لباسی که خود را بپوشانم و آن‌چه واقعا به من تعلق دارد، چیز دیگری بر نمی‌دارم.^۴

و در جایی دیگر می‌گوید: من مال بیت المال را مانند مال یتیم می‌دانم، هر کس که نیازی بدان ندارد از خوردن آن دست نگه دارد و هر کس که نیازمند است به قدر نیاز خود از آن استفاده نماید.^۵

۱- الخراج (ابویوسف).

۲- سياسة المال في الإسلام ص ۲۰۵، ۲۰۶.

۳- تاريخ المدينة لابن شبة (۶۹۸/۲) این روایت صحیح است.

۴- همان منبع (۶۹۸/۲)، عصر الخلافة الراشدة ص ۲۱۸.

۵- الطبقات (۳۱۳/۳)، عصر الخلافة الراشدة ص ۲۱۸.

۴- مواردی که مربوط به پیشرفت اقتصادی دولت است

- ضرب سکه‌های اسلامی

بدون تردید ایجاد سکه‌هایی از طلا و نقره در زندگی اجتماعی، بسیار ضروری به نظر می‌رسید به ویژه که دولت اسلامی توسعه یافته بود و مسلمانان و غیر مسلمانان در سایه‌ی حکومت اسلامی به مبادلات بازرگانی می‌پرداختند و مسکوکات رایج مناطق آزاد شده (فارس و روم) علاوه بر این که جواب‌گوی این جهان توسعه یافته نبود به خاطر داشتن تصاویر و آثار اعتقادی نصرانیان و آتش‌پرستان نیاز به تغییر و دگرگونی داشت. چنان که در روشنی روایات تاریخی معلوم می‌شود که عمر رضی الله عنه سکه‌های رایج رومیان و ایرانیان را که در زمان رسول خدا و ابوبکر مورد استفاده قرار می‌گرفتند^۱، همچنان به رسمیت شناخت ولی دستور داد تا به جای آثار و تصاویر قبلی عبارتهای اسلامی مانند «الحمد لله» یا «لا اله الا الله» بر آنها حک شود. بنابراین، عمر رضی الله عنه نخستین کسی است که در اسلام ضربخانه تأسیس نمود و واحد پول اسلامی را رواج داد. ماوردی می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه کسی است که واحد پول اسلامی را تعیین کرد^۲. و مقریزی می‌گوید: نخستین کسی که واحد پول اسلامی را زد عمر بن خطاب بود که در سال هجده هجری طبق نقشه‌ی کسرایان آن را تعیین نمود، اما با این اضافه که کلمه‌ی «الحمد لله» و در برخی «لا اله الا الله» و در گوشه‌ای از آن نام خلیفه (عمر) را حک کرد^۳.

بنابراین، عمر فاروق رضی الله عنه نظامی ویژه را در وسیله‌ای از وسایل ضروری مسلمانان برقرار نمود که در زمان خلفای بعدی و همگام با پیشرفت تمدن، این واحد نیز توسعه یافت^۴.

- واگذاری زمین

ابوبکر رضی الله عنه ادامه دهنده‌ی سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر واگذاری زمینهای بایر به منظور آبادانی و عمران به مردم بود. چنان که زمین بزرگی در فاصله جرف و قناته به زیر

۱- الإدارة الإسلامية في عهد عمر بن الخطاب ص ۳۶۴.

۲- الأحكام السلطانية ص ۱۴۷.

۳- شذور العنود في ذكر النقود ص ۳۱-۳۳.

۴- الإدارة العسكرية في عهد عمر.

بن عوام^۱ و روستای خضرمه واقع در یمامه را به مجاعة بن مرارة حنفی واگذار کرد. و هنگامی که می‌خواست به عینة بن حصن فزاری و اقرع بن حابس تمیمی زمینی را برای همین منظور واگذار نماید، عمر رضی الله عنه وی را از این عمل بازداشت و گفت: نیازی به تألیف قلب آن‌ها نیست و خطاب به آن دو گفت: رسول خدا در آن زمان که اسلام ضعیف بود برای تألیف قلبتان چیزهای به شما می‌داد ولی اکنون که اسلام حرف اول را در جهان می‌زند، نیازی به تألیف قلبهای شما نمی‌بینم. بهتر است بروید - و مانند سایرین - تلاش کنید^۲.

البته واضح و روشن است که در این جا عمر رضی الله عنه با اصل واگذاری زمین به منظور آباد ساختن آن مخالف نبود، بلکه ایشان با واگذاری زمین به این دو نفر که از دیرباز زیر چتر حمایت اقتصادی اسلام زندگی می‌کردند، مخالف بود و اگر نه روایات دیگری دال بر این است که عمر رضی الله عنه زمینهای موات زیادی به منظور آبادسازی آن‌ها به مردم واگذار نموده است؛ چنان که باری اعلان کرد: ای مردم! هر کس زمین بایر و متروکه‌ای را آباد بکند از آن او است^۳. و در روایات ضعیفی آمده است که ایشان زمین بزرگی به خوات بن جیر^۴ و همچنین زمینهای عقیق را به زیر بن عوام و زمینهای ینبع را به علی بن ابی طالب برای همین منظور واگذار نمود. و علی پس از تلاش و کوشش به آب فراوانی دست یافت و زمینهای مذکور را سرسبز و آباد کرد و به عنوان صدقه در اختیار مستمندان گذاشت، و همچنین روایات دیگری حاکی از آن است که عمر رضی الله عنه به تعدادی دیگر از صحابه زمینهایی را واگذار نمود^۵.

۱- الطبقات الكبرى (۱۰۴/۳) [این روایت صحیح است]، عصر الخلافة الراشدة ص ۲۲۰.

۲- البخاري، التاريخ الصغير (۸۱/۱)، عصر الخلافة الراشدة ص ۲۲۱.

۳- عصر الخلافة الراشدة ص ۲۲۱ [روایت صحیح است].

۴- همان: ص ۲۲۱.

۵- همان: ص ۲۲۲.

مبحث دوم

دستگاه قضایی در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه

هنگامی که اسلام گسترش یافت و کشور در زمان عمر رضی الله عنه توسعه پیدا کرد و مسلمانان با ملت‌ها و اقوام گوناگون سر و کار پیدا کردند، وضعیت تمدن جدید اقتضا می‌کرد که دستگاه قضایی کشور نیز توسعه یابد، زیرا خلیفه دارای مشغولیت‌های بی‌شماری گردید و استانداران هر منطقه نیز سرگرم رسیدگی و ساماندهی امور مختلف بودند و از طرفی آمار مشاجرات و درگیری‌ها نیز رو به رشد بود. بنابراین، عمر رضی الله عنه لازم دید که قوه‌ی قضاییه را از دیگر قوای اجرایی و اداری مستقل نماید تا والیان بدون نگرانی در مورد مسایل قضایی به دیگر امور منطقه‌ی تحت ولایت خویش برسند. و برای این منظور قاضیانی در هر ولایت منصوب گردید، هر کدام با استقلال کامل به امور قضایی آن ناحیه می‌پرداخت. و بدین صورت، عمر رضی الله عنه اولین کسی است که سازمانی به نام قوه‌ی قضاییه تشکیل داد. چنان که در هر یک از شهرهای کوفه، بصره، شام و مصر قاضیانی تعیین گردید و خلیفه شخصاً بر عملکرد آنان اشراف داشت و این بیانگر آن است که عمر فاروق رضی الله عنه به عنوان رئیس دولت اسلامی، از توانمندی لازم در وضع قوانینی جهت نظم بخشیدن و هماهنگ ساختن یک دولت فراگیر برخوردار بود.

باید گفت: قانونی را که اروپاییان آن‌را به عنوان نظریه‌ای برای نظم بخشیدن به امور دولت و رعایت حقوق شهروندان در قرن هجدهم کشف کردند و مونتسکو در کتاب «روح الشرائع» از آن سخن به میان آورده و نتوانستند آن‌را عملی سازند مگر در اوایل قرن نوزدهم و پس از انقلاب فرانسه، اسلام قبل از چهارده قرن آن‌را تثبیت نموده، جزو اصول نظام حکومتی خود قرار داده است. تا جایی که می‌توان گفت: واضع اصلی این قانون شخص رسول خدا بود، آن‌جا که معاذ را به عنوان قاضی به یمن فرستاد و از او پرسید: چگونه و با تمسک به چه منبعی قضاوت خواهی نمود؟ معاذ اظهار داشت که با تمسک به کتاب خدا و اگر در آن حکمی را نیافتم با سنت رسول خدا و اگر در آن نیافتم با اجتهاد خودم قضاوت خواهم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از او پذیرفت و چیزی نگفت.^۱

و عمر بن خطاب رضی الله عنه در راستای تکامل مؤسسه‌ی قضاوت و متعلقات آن قدم برداشت و در زمان ایشان، دستگاه قضایی کشور مستقل عمل می‌نمود. البته ساختار جدید دستگاه قضاییه باعث نشد که خلیفه شخصا به حل پاره‌ای از مسایل قضایی نپردازد. حتی به والیان خود اجازه می‌داد که ضمن در دست داشتن قوه‌ی اجراییه به قضاوت نیز بپردازند. و همواره در نامه‌هایش راه و رسم امور قضایی را برای آنان می‌نوشت. چنان که به مغیره بن شعبه که هم والی بصره، سپس کوفه و هم قاضی آن شهرها بود و همچنین به معاویه که هم والی شام و هم قاضی آن ناحیه بود، نامه‌هایی نوشت. و همچنین برای ابوموسی اشعری در مورد برخی امور قضایی نامه‌هایی فرستاد.

هنگامی که فردی به عنوان قاضی یک ولایت چه از طرف خلیفه و چه از طرف والی منطقه به دستور خلیفه انتخاب می‌شد، قدرت قضایی او سرتاسر ولایت را در بر می‌گرفت.^۱ و در اغلب شهرها و ولایت‌های بزرگ همچون کوفه و مصر، سازمان قضایی مستقلی پدید آمد، اما در برخی ولایت‌ها، هر دو قوه یعنی مجریه و قضاییه در دست والیان بود. البته آن هم پس از اطمینان یافتن از این نکته که پرداختن به امور قضایی، باعث ایجاد اختلال در امور اداری ولایت نباشد. و گه‌گاهی خود خلیفه با وجود داشتن قاضیانی در مدینه، به امر قضاوت می‌پرداخت.^۲ و اما اسامی کسانی که به عنوان قاضی مستقل در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه منصوب شده بودند:

- عبدالله بن مسعود رضی الله عنه: قتاده به نقل از مجلز می‌گوید: عمر بن خطاب، عمار را به عنوان امام جماعت و ابن مسعود را به عنوان قاضی و رییس بیت المال اهل کوفه به آن دیار اعزام نمود.^۳

- سلمان بن ربیع: ایشان توسط عمر رضی الله عنه به عنوان قاضی بصره و سپس قاضی قادسیه منصوب گردید.

- قیس بن ابی العاص قریشی: قاضی القضاات مصر بود.

و اما کسانی که در یک وقت هم قاضی و هم والی بودند عبارت‌اند از:

۱- القضاء في الإسلام، عطية مصطفى ص ۷۷.

۲- النظام القضائي في العهد النبوي والخلافة الراشدة، القطان ص ۴۷.

۳- أخبار القضاء: وکیع (۲/۱۸۸).

نافع خزاعی؛ فرماندار مکه: ابن عبدالبر می گوید: او توسط عمر بن خطاب به عنوان والی و سپس قاضی شهر مکه منصوب گردید و بعداً از کار برکنار و به جای او خالد بن عاص بن هشام بن مغیره مخزومی منصوب گردید.^۱

- یعلی بن أمیه؛ فرماندار صنعاء.

- سفیان بن عبدالله ثقفی؛ والی طائف.

- مغیره بن شعبه؛ والی کوفه.

- معاویه بن ابی سفیان؛ والی شام.

- عثمان بن ابی العاص ثقفی؛ والی بحرین و عمان.

- ابوموسی اشعری؛ والی بصره.

- عمیر بن سعد؛ والی حمص.

برخی از این ها را عمر فاروق رضی الله عنه همچنان با داشتن دو شغل نگهداشت مانند معاویه، ولی برخی را از قضاوت برکنار کرد مانند مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری. و اما قاضیان مدینه در دوران عمر رضی الله عنه عبارت بودند از:

- علی بن ابی طالب رضی الله عنه.

- زید بن ثابت رضی الله عنه. از نافع روایت شده که عمر بن خطاب رضی الله عنه زید بن ثابت را به عنوان قاضی تعیین نمود و حقوقی را برای وی در نظر گرفت.^۲
- سائب بن ابی یزید.^۳

نخست: مهم ترین پیام های عمر رضی الله عنه به قاضیان

فاروق رضی الله عنه قانونی اساسی در مورد نظام قضاوت و دادخواهی وضع کرد که فقهای نامدار اسلام به شرح و جزئیات آن پرداخته اند. و این است متن نامه ی عمر رضی الله عنه به ابوموسی رضی الله عنه که حاوی دستورات قضایی است:

۱- النظام القضائي في العهد النبوي (ص ۴۹).

۲- أخبار القضاء، وکیع (۱۰۸/۱).

۳- وقائع ندوة النظم الإسلامية في أبي ظلي (۳۷۵/۱).

به نام خدای بخشنده و مهربان - از طرف بنده‌ی خدا، امیر المؤمنین ابن خطاب به عبدالله بن قیس^۱، سلام خدا بر تو باد. و بعد باید دانست که قضاوت و داوری فریضه‌ای مشخص و سنتی است قابل پیروی. هرگاه دعوایی نزد تو آوردند، سعی کن بدانی که حق با کیست. آن‌گاه آن‌را اجرا کن، زیرا حقی که تنفیذ نشود، سودی ندارد. در مجلس قضاوت خود و در دیدارها با مردم مساوات را رعایت کن تا فرد قوی و دارای مقام به جانب‌داری تو امیدوار نگردد و فرد ضعیف و گمنام از عدالت تو ناامید نشود. ارائه‌ی گواه و دلیل بر عهده‌ی مدعی است و سوگند، حق کسی است که منکر دعوای مدعی می‌باشد و صلح در میان مسلمانان جایز است مگر اینکه حرامی را حلال و حلالی را حرام نمایند. و قضاوتی را که دیروز انجام داده‌ای و امروز به خود آمده، متوجه اشتباه خود شده‌ای نباید مانع از این باشد که به سوی حق و واقعیت برگردی، چرا که حق اصل و قدیم است و بازگشت به حق بهتر از ماندن بر باطل است. در مورد مسایلی که در کتاب و سنت حکم آن‌ها تصریح نشده و در ذهن شما چیزی خطور می‌کند، خیلی باید مواظب باشی و اشباه و نظایر آن‌ها را شناسایی کنی. سپس حکم این نوع مسایل باید طوری باشد که به نظر خودت نزدیک به حق و رضایت الهی باشد.

برای کسی که حقی برای شخص غایب و یا وجود گواه غایبی را ادعا می‌کند، فرصت کافی تعیین کن اگر در این مهلت توانست ثابت کند که خوب و اگر نه علیه او حکم صادر کن. این طور، تردید از بین می‌رود و تاریکی و ناآگاهی بهتر روشن می‌شود. و مسلمانان در گواهی دادن، عموماً اهل عدالت به شمار می‌روند، مگر افرادی که حد شرعی درباره‌ی آن‌ها اجرا شده باشد و یا شهادت دروغین داده و یا مشکوک النسب و ولا باشند، زیرا فقط خدا از درون انسان‌ها باخبر است. بنابراین آوردن گواه و سوگند را ملاک قرار داده است. و جداً از ایجاد رعب و وحشت هنگام قضاوت و نشان دادن خود، به غیر از آن چیزی که هستی پرهیز کن. چرا که قضاوت به حق، از مواردی است که خداوند در پاداش آن اجر بی‌شماری گذاشته و آن‌را ذخیره‌ی بزرگی برای روز آخرت قرار داده است. بنابراین اگر کسی نیتش خالص باشد، و به محاسبه‌ی خویشتن پردازد،

۱- عبد الله بن قیس که همان أبو موسی اشعری می‌باشد.

خداوند او را از ناحیه‌ی مردم کفایت می‌کند و اما کسی که خود را در نظر مردم آراسته نشان می‌دهد در حالی که در واقع چنین نیست، خداوند پرده از چهره‌ی واقعی او برخواهد داشت تا رسوا گردد. و یقیناً چنین فردی از اجر و پاداش الهی در دنیا و آخرت محروم خواهد شد.^۱

این نامه شگفت‌آمیز در برگرفته‌ی فرهنگ قضاوت و اصول دادگستری است که در طول تاریخ علما و اندیشمندان به شرح و تعلیق بر آن پرداخته‌اند تا به امروز نیز باعث شگفت و حیرت مقامات علمی است، به گونه‌ای که اگر از عمر بن خطاب اثری جز همین نامه باقی نمی‌ماند، باز هم به خاطر آن، جزو اندیشمندان و قانونگذاران بزرگ به شمار می‌رفت. و اگر چنانچه این نامه توسط یکی از دولت‌مردان معاصر ترتیب داده می‌شد، قطعاً از کارهای مهم به شمار می‌رفت و در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس می‌شد. ولی آن را عمر رضی الله عنه در چهارده قرن پیش و بدون این که از کسی نقل بکند، نگاشته است. و این نمونه‌ای از دانشهای فراوانی است که عمر رضی الله عنه از روزی که وارد خانه‌ی ارقم شد و با محمد صلی الله علیه و آله و سلم روبرو گردید و کلمه‌ی «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله» را بر زبان آورد، فرا گرفت.^۲

یکی دیگر از نامه‌های مهمی که حاوی آداب و فرهنگ قضاوت است، نامه‌ی عمر رضی الله عنه به ابوعبیده رضی الله عنه به شرح زیر است:

در نامه‌ای که به شما می‌نویسم از هیچ خیر و خوبی‌ای نسبت به تو و خودم دریغ نکرده‌ام. پنج خصلت در تو لازم است تا دینت سالم باشد و از بهره‌ی کامل هر دو جهان برخوردار شوی. هرگاه دو طرف دعوا نزد تو آمدند از گواهان عادل و سوگندهای قاطع در اثبات حق استفاده کن. و فرد ناتوان را به قدری با خود نزدیک گردان تا قلبش جری و زبان‌ش آزاد گردد و اگر یک طرف قضیه مسافر است هر چه زودتر کارش را راه بینداز، زیرا اگر مدت را طولانی کنی او از خیر آن می‌گذرد و به وطنش بر می‌گردد و گناه این

۱- أعلام الموقعين، ابن القيم (۸۵/۱).

۲- أخبار عمر ص ۱۷۴.

کار به عهده‌ی کسی است که سهل‌انگاری کرده است. و تا وقتی که حق برای تو روشن نشده است، سعی کن در میان دو طرف دعوا، صلح و سازش ایجاد کنی.^۱

همچنین عین‌نامه‌ی بالا را به معاویه بن ابی سفیان نوشت.^۲ و به قاضی شریح طی نامه‌ای نوشت: هنگامی که با قضیه‌ای روبرو شدی، بر اساس دستور کتاب خدا آن را فیصله کن و اگر حکمش را در کتاب خدا نیافتی در سنت رسول خدا جستجو کن و اگر در کتاب خدا و سنت رسول خدا نیافتی و در مورد آن کسی چیزی نگفته بود پس از این دو مورد یکی را انتخاب کن: یا بر اساس اجتهاد خود رأیی صادر کن و یا دست نگهدار که البته دومی برایت بهتر است.^۳

با بررسی نامه‌ها و زندگی و خلافت عمر فاروق رضی الله عنه به خوبی می‌توان مسایل زیادی پیرامون دستگاه قضایی، حقوق و مزایای قضاوت و نصب و عزل و ویژگی‌های آنان و منابع صدور احکام و تن دادن خلیفه به داوری قاضیان و موارد دیگری از این قبیل استنباط نمود.

دوم: انتصاب قضات، حقوق آنان و شعبه‌های دادرسی

۱- انتصاب قضات

انتصاب قاضی همان‌طور که پیشتر گذشت توسط خود خلیفه انجام می‌گرفت، چنان که شریح را خود ایشان به عنوان قاضی کوفه تعیین کرد؛ یا این که والیان مناطق به اجازه‌ی خلیفه، قاضی منطقه‌ی تحت پوشش خود را تعیین می‌کردند. چنان که عمرو بن عاص؛ والی مصر، عثمان بن قیس را در مصر به سمت قضاوت گمارد. به هر حال تعیین قاضی حق خلیفه است چه خود شخصاً کسی را بگمارد، چه این کار را به عهده‌ی والی خود بگذارد. همان‌طور که انتصاب قاضی مانع از این نمی‌شود که شخصاً خلیفه در قضیه‌ای

۱- مجموعة الوثائق السياسية ص ۴۳۸.

۲- البيان والتبيين (۲/۱۵۰).

۳- جامع البيان العلم وفضله (۲/۷۰).

قضاوت نماید چرا که قضاوت در اصل جزو وظایف خلیفه به شمار می‌رود و همو است که دیگران را به سمت قضاوت تعیین می‌کند.^۱

و خلیفه هرگاه بخواهد می‌تواند قاضی را از کار برکنار کند البته این در صورتی است که قاضی صلاحیت داوری را از دست بدهد و اگر نه شایسته نیست که خلیفه دست به چنین کاری بزند، چرا که انتصاب قاضی به خاطر مصلحت مسلمانان است و تا مادام که این مصلحت در خطر نیفتاده، قاضی باید همچنان به کارش ادامه دهد.^۲

عمر بن خطاب رضی الله عنه برخی از قاضیان خود را از کار برکنار کرد و به جایشان کسانی دیگری را معین کرد.^۳ از جمله ابومریم حنفی را بعد از آن که او در امر قضاوت ناتوان یافت.

۲- حقوق قاضیان

عمر رضی الله عنه والیان خود را به انتخاب افراد صالح برای احراز پست قضاوت و پرداختن حقوق کافی به آنها توصیه می‌نمود.^۴ چنان که به ابوعبیده و معاذ نوشت: مردان نیکی را برای امر قضاوت در نظر بگیرید و به فکر مخارج آنها باشید.^۵ دکتر عمری حقوق بعضی از قاضیان زمان عمر بن خطاب را بدین شرح ذکر نموده است:

سلمان بن ربیعہ باهلی قاضی کوفه ماهانه پانصد درهم، شریح قاضی کوفه ماهانه یکصد درهم. عبدالله بن مسعود هذلی قاضی کوفه ماهانه یکصد درهم و روزی یک چهارم گوسفند. عثمان بن قیس بن ابی العاص قاضی مصر ماهانه دویست درهم و قیس بن ابی العاص سهمی ماهانه دویست درهم با حق ضیافت.^۶

۱- النظام القضائي، مناع القطان ص ۷۲، ۷۳.

۲- مغني المحتاج (۳۸۲/۴)، النظام القضائي ص ۷۷.

۳- النظام القضائي ص ۷۷.

۴- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۳.

۵- النظام القضائي ص ۷۶.

۶- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۵۹.

۳- شعبه‌های دادرسی

معمولا قاضیان دوران عمر بن خطاب در همه‌ی اختلافات اعم از اختلافات مالی، خانوادگی و یا مربوط به حدود و قصاص و یا امور کشاورزی به داوری می‌پرداختند و شعبه‌های ویژه‌ای آن‌طور که امروز مرسوم است وجود نداشت. به جز یک مورد که عمر بن خطاب، به سائب بن یزید گفت: جواب کسانی را که اختلاف مالی آنان در حدود یک درهم و یا چند درهم است بده تا مزاحم کار من نشوند.^۱ بنابراین، خلیفه می‌تواند برخی از قاضیان را به داوری در قضایای ویژه امر بکند. و معمولا قضات در همه‌ی موارد حکم نهایی را صادر می‌نمودند، غیر از حدود و قصاص و اعدام که حکم نهایی این موارد به امضای خلیفه و یا والیان می‌رسید، و بعدها حکم اعدام افراد، جزو وظایف ویژه‌ی خلیفه قرار گرفت. قاضیان معمولا در مساجد و گاهی در خانه‌ها قضاوت می‌کردند و مکان به خصوصی برای این منظور وجود نداشت.^۲ و مرسوم نبود که قضاوتها را بنویسند و بایگانی کنند. و قاضی می‌توانست متهم را به خاطر تأدیب و یا ادای حقوق مردم، زندانی کند. چنان که خلفای سه‌گانه؛ عمر، عثمان و علی رضی الله عنه چنین عمل می‌کردند و دولت برای این منظور زندان‌هایی در مراکز شهرها تأسیس نمود، و در بیرون از مسجد قصاص اجرا می‌شد.^۳

سوم: ویژگیهای قاضی

از خلال زندگانی عمر فاروق رضی الله عنه، علما برخی از ویژگیهای قاضیان زمان ایشان را استنباط نموده، و آن‌را به شرح زیر ذکر کرده‌اند:

۱- داشتن علم به احکام شرعی

چرا که بدون داشتن چنین علمی قادر به تطبیق احکام بر حوادث نخواهند بود.

۱- النظام القضائي ص ۷۴، عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۴.

۲- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۵.

۳- همان ص ۱۴۵.

۲- داشتن تقوا

چنان که عمر رضی الله عنه به معاذ بن جبل و ابوعبیده بن جراح نوشت که مردان نیکی را برای احراز این پست در نظر بگیرید.^۱

۳- بی نیازی از آنچه در دست مردم است

عمر رضی الله عنه در این باره می گوید: فرمان خدا را اجرا نمی کند، مگر کسی که سازشکار و ریاکار و آزمند نباشد.^۲

۴- فراست و زیرکی

قاضی باید اهل فراست و تیز بین باشد و به نکات ریز و مبهم پی ببرد. چنان که شعبی می گوید: روزی کعب بن سوار نزد عمر رضی الله عنه نشسته بود که ناگهان زنی وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من هیچ گاه مرد با فضیلتی مانند شوهرم ندیده ام، به خدا سوگند او شبها تا صبح در قیام می گذراند و روزها را روزه می گیرد. عمر رضی الله عنه در حق آن زن دعای خیر نمود و او را ستود. زن برخاست و بازگشت. کعب گفت: ای امیرالمؤمنین! چرا به شکایت او رسیدگی نکردی؟ عمر رضی الله عنه گفت: مگر او شکایتی کرد؟ کعب گفت: آری! او از شوهرش خیلی شکایت داشت. عمر رضی الله عنه دستور داد تا آن زن را بازگردانند. آن گاه به او گفت: کعب معتقد است که تو از شوهرت شکایت کرده ای که به حقوق زناشویی رسیدگی نمی کند و اگر چنین است از گفتن حق حیا مکن. زن گفت: آری! من زن جوانی هستم و نیازهایی دارم که باید برآورده شود. آن گاه عمر رضی الله عنه کسی نزد شوهر آن زن فرستاد و او را احضار نمود و به کعب گفت: در میان آن ها قضاوت کن. کعب گفت: من در حضور تو چگونه قضاوت بکنم. عمر رضی الله عنه گفت: تو به شکایت او پی بردی، باید در میان آن ها داوری کنی. کعب گفت: فرض می کنیم این آقا چهار همسر دارد. و از هر چهار شب یک شب نوبت این خانم است. پس از این به بعد سه شب و سه روز را در عبادت و یک شب و یک روز را با این خانم بگذرانند. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که

۱- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۷۲۳، المغنی (۳۷/۹).

۲- نظام الحكم في الشريعة والتاريخ الإسلامي (۱۰۲/۲).

قضاوت تو از تشخیص شکایت آن زن، شگفت‌انگیزتر بود. از این به بعد تو قاضی بصره هستی. برو و خود را برای سفر آماده کن.^۱

۵- سخت‌گیری و نرمی معتدل

در این باره عمر رضی الله عنه می‌گفت: کسی شایسته‌ی قضاوت است که دارای این چهار خصلت باشد: نرمی غیر مفرط، سخت‌گیری بدون افرط، دست برداشتن از انفاق غیر منجر به بخل و بخشندگی به روشی که منجر به اسراف نگردد.^۲

همچنین فرمود: فرمان خدا را اجرا نمی‌کند، مگر مردی که وقتی سخنی بگوید به خاطر هیبتش سخن وی زیرپا گذاشته نشود و هیچ آزمندی به پایمال کردن حقی، امیدوار نباشد.^۳

۶- داشتن نیروی جسمانی

چنان که عمر رضی الله عنه هنگامی که می‌خواست ابا مریم را از پست قضاوت بصره برکنار کند، گفت: مردی را می‌گمارم که فاسقان با دیدن او لرزه بر اندام شوند. پس کعب بن سور را بر جای وی گمارد.^۴

۷- دارای مال، حسب و نسب عالی باشد

عمر رضی الله عنه به برخی از والیان خود نوشت که بر پست قضاوت مگمارید مگر انسان‌های دارای مال و نسب عالی را، تا با داشتن مال، چشم به اموال مردم ندوزند و با داشتن نسب نگران آسیب‌پذیری از مردم نباشند.^۵

۱- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۷۲۳.

۲- همان: ص ۷۲۴.

۳- همان: ص ۷۲۴.

۴- همان: ص ۷۲۴.

۵- همان: ص ۷۲۴.

آنچه که قاضی باید مراعات کند

در این باره نکاتی را عمر فاروق رضی الله عنه به شرح زیر بیان نموده است:

۱- اخلاص در عمل

همان طور که پیشتر گذشت، عمر فاروق رضی الله عنه طی نامه‌ای به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت که داوری به حق جزو مواردی است که خداوند برای آن پاداش بزرگی در آخرت گذاشته است، پس هر کسی که مخلصانه و به حق داوری کند، خداوند او را از گزند مردم نجات می‌دهد و هر کس خود را در انظار مردم، خوب جلوه دهد در حالی که خدا می‌داند که در حقیقت چنین نیست، پس بدان که خداوند از بندگانش نمی‌پذیرد مگر عملی را که خالص برای کسب رضایت وی باشد و گرنه انسان از خزانه‌های رحمت الهی محروم خواهد ماند.^۱

۲- درک کامل قضیه

قاضی باید قبل از این که در مورد قضیه‌ای حکم صادر کند، جوانب مختلف آن را کاملاً بررسی کرده، پس از اطمینان یافتن به داوری بپردازد. چنان که عمر بن خطاب به معاذ نوشت: وقتی قضیه‌ای مطرح می‌شود، سعی کن آن را کاملاً بفهمی. همچنین باری ابوموسی گفت: قاضی باید حق را طوری تشخیص دهد که شب و روز را از یکدیگر تشخیص می‌دهد. وقتی این سخن به گوش عمر رضی الله عنه رسید، گفت: ابوموسی راست می‌گوید.^۲

۳- باید بر اساس شریعت اسلامی داوری نماید

و در این باره فرقی نمی‌کند که دو طرف دعوا، مسلمان باشند یا غیر مسلمان. چنان که زید ابن اسلم می‌گوید: زنی یهودی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: پسر مرده است و یهودیان معتقدند که من حقی در میراث او ندارم. عمر رضی الله عنه آن‌ها را فراخواند و گفت: چرا می‌خواهید او را از حقش محروم سازید؟ گفتند: ما برای او حقی در کتاب خود

۱- إعلام الموقعین (۸۵/۱).

۲- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۷۲۵.

نمی‌بینیم. عمر رضی الله عنه گفت: یعنی در تورات؟ گفتند: خیر، بلکه در «مشنات» عمر رضی الله عنه گفت: مشنات چیست؟ گفتند: کتابی است که دانشمندان ما آن را تدوین کرده‌اند. عمر رضی الله عنه آن‌ها را بد و بیراه گفت و فرمود: حق او را بدهید.^۱

۴- مشورت گرفتن در قضایای پیچیده

چنان که عمر رضی الله عنه به یکی از قاضیان نوشت که در دین از کسانی که از خدا می‌ترسند، مشورت بگیر.^۲

و به شریح نوشت: اگر در قضایا با من مشورت بکنی به نظرم برایت بهتر خواهد بود.^۳ خود ایشان خیلی به این مسأله اهمیت می‌داد و در کارها با دیگران مشورت می‌نمود. بنابراین شعبی می‌گوید: هر کس دوست دارد قضاوت کسی را ملاک قرار دهد، باید قضاوت عمر رضی الله عنه را ملاک قرار دهد چرا که او هیچ کاری را بدون مشورت دیگران انجام نمی‌داد.^۴

۵- یکسان نگری

عمر رضی الله عنه به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت: در مجلس قضاوت و برخوردهایت با مردم مساوات برقرار کن. تا فرد قدرتمند به جانبداری تو امیدوار نگردد و فرد ضعیف و مستمند از عدالت تو مأیوس نشود.

همچنین به قاضیان خود نوشت که مردم را در اعطای حق، یکسان بدانید، بیگانه را همانند خویشاوند و خویشاوند را همانند بیگانه در نظر بگیرید.

چنان که یک مرتبه در میان ابی بن کعب و عمر بن خطاب در مورد زمینی اختلاف پیش آمد؛ آن‌ها زید بن ثابت را حکم قرار دادند و برای این منظور به خانه ایشان رفتند. زید با دیدن عمر رضی الله عنه از جا برخاست و گفت: امیرالمؤمنین! اینجا تشریف داشته باشید.

۱- همان: ص ۷۲۵.

۲- همان ص ۷۲۵؛ سنن بیهقی (۱۱۲/۱۰).

۳- همان ص ۷۲۵، سنن البیهقی (۱۱۰/۱۰).

۴- همان.

عمر رضی الله عنه گفت: زید! تو در همین آغاز کار دچار خطا شدی؟ مرا با طرف دعوایم یکجا بنشان. آن گاه هر دو در کنار هم نشستند.^۱

۶- جرأت بخشیدن به ضعفا

چنان که عمر رضی الله عنه به معاویه رضی الله عنه نوشت که فرد ضعیف و ناتوان را تقویت کن تا جرأت سخن گفتن بیابد و زبانش باز شود.^۲

۷- رعایت حال مسافر

عمر رضی الله عنه به ابو عبیده رضی الله عنه نوشت که اگر یک طرف دعوا فرد مسافری بود باید هر چه سریعتر، به قضیه رسیدگی کنی و اگر چنان که به طول انجامید باید فرد مسافر از نظر مسکن و نفقه تأمین گردد. در غیر این صورت، احتمال می رود که از حقش بگذرد و به موطن خویش بازگردد آن گاه قاضی باید جوابگوی تضییع حق او باشد.^۳

۸- داشتن سعه صدر

چنان که عمر رضی الله عنه به ابو موسی رضی الله عنه نوشت: «هنگام داوری عصبانی مشو و بر مردم خشم مگیر» و در چنین حالتی نباید قاضی به داوری بپردازد، زیرا بیم آن می رود که تحت شرایط روانی ویژه ای نتواند حق را به صاحب آن برگرداند.^۴ همچنین قاضی شریح می گوید: هنگامی که عمر مرا به عنوان قاضی استخدام نمود، گفت: نباید در حال عصبانیت، حکم صادر کنی.^۵

و یکی از مواردی که به عصبانیت و تعجیل می انجامد، گرسنگی است. بنابراین عمر رضی الله عنه می گفت: قاضیان نباید در حال گرسنگی و تشنگی داوری کنند.^۶

۱- صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق ص ۲۵۹.

۲- مجموعة الوثائق السياسية ص ۴۳۸.

۳- همان ص ۴۳۸.

۴- موسوعة فقه عمرین الخطاب ص ۷۲۶.

۵- موسوعة فقه عمرین الخطاب ص ۷۲۶، المغنی (۷۹/۹).

۶- موسوعة فقه عمر و سنن البیهقی (۱۰۶/۱۰).

۹- پرهیز از رشوه و معاملاتی که به نوعی در روند قضاوت تأثیر گذار هستند بنابراین، عمر رضی الله عنه قضاات را از تجارت و کار و بار در بازار و قبول هدیه و رشوه منع می کرد. چنان که به ابوموسی اشعری و همچنین به قاضی شریح توصیه نمود که خود شخصاً وارد معامله با مردم نشوید و از پذیرفتن هدیه و رشوه جدا خودداری کنید^۱.

۱۰- داوری بر اساس ظاهر امر

قاضی باید ظاهر کارها را ملاک قرار دهد و قضاوت کند و کاری به نیتها و درون مردم نداشته باشد. چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه طی خطبه ای خطاب به مردم گفت: ما قبلاً که رسول خدا زنده بود و از آسمان وحی نازل می شد، شما را با تأیید وحی می شناختیم ولی اکنون که رسول خدا وفات کرده و وحی آسمانی منقطع گردیده است. ما بر اساس رفتار ظاهر تان شما را می شناسیم یعنی کسانی که ظاهرها کار نیک انجام می دهند، ما آنها را دوست داریم و از نیکان به شمار می آوریم و کسانی که در ظاهر جز شر و بدی از آنها سراغ نداریم، آنها را انسان های شرور شناخته و بدانها محبت نمی دهیم و آنان را دوست نمی داریم، زیرا فقط خداوند از اسرار درون بندگانش آگاه می باشد^۲.

۱۱- سعی بر ایجاد صلح و آشتی

عمر رضی الله عنه می گفت: دو طرف دعوا را به صلح و آشتی وادار کنید، چرا که قضاوت دشمنی می آفریند. اگر با هم بر اساس موازین شرعی آشتی کردند که بهتر و اگر صلح و آشتی آنان مخالف با موازین شرعی بود، قاضی آنرا نقض نماید. همچنین فرمود: صلح در میان دو طرف دعوا جایز است مگر صلحی که منجر به تحریم حلال و یا تحلیل حرام باشد^۳.
به ویژه در مسایلی که حکم آنها برای قاضی زیاد روشن نیست باید میان طرفین صلح ایجاد نماید. چنان که عمر بن خطاب به معاویه نوشت: تا وقتی که حکم مسأله ای به روشنی برایت مشخص نیست یا طرفین دعوا، نسبت خویشاوندی با یکدیگر دارند، سعی

۱- همان: ص ۷۲۷.

۲- بخاری ش ۲۶۴۱ و سنن بیهقی (۱۲۵/۱۰).

۳- تاریخ المدینه (۲/ ۷۶۹) موسوعة فقه عمرین الخطاب ص ۷۲۷.

کن میان آنان صلح و سازش ایجاد نمایی، چرا که صدور حکم قطعی به نفع یکی، باعث بروز کینه و دشمنی می‌شود.^۱

۱۲- بازگشت به حق

اگر در مسأله‌ای قضایی به خطای حکم سابق خود پی ببرد ناچار باید به آنچه حق تشخیص می‌دهد، برگردد. البته این بدان معنا نیست که باید بر اساس اجتهاد جدید خود حکمی را نقض نماید که بر اساس اجتهاد قدیم خود صادر کرده است، همان طور که قضایی دیگری نیز حق ندارد، حکم قضایی دیگری را گرچه آنرا اشتباه بداند نقض نماید. چنان که وقتی در زمان علی رضی الله عنه اهل نجران نزد او آمدند تا حکمی را نقض نماید، که عمر رضی الله عنه در حق آنان امضاء نموده بود، علی رضی الله عنه گفت: وای بر شما! حکم عمر رضی الله عنه غیر قابل نقض است و بسیار کامل می‌باشد.^۲

با این حال می‌بینیم عمر رضی الله عنه در بسیاری از مسایل از آراء سابق خود بر می‌گردد و به قضاوت خود نیز چنین توصیه می‌کند. چنان که به ابوموسی اشعری نوشت: مبادا چیزی تو را از بازگشت به حق مانع بشود بعد از این که به اشتباه خود پی بردی، چرا که حق اصل و قدیم است و چیزی آنرا از بین نمی‌برد. و افزود که پیروی از حق بهتر از پیش روی در باطل است.^۳

بنابراین، عمر رضی الله عنه در بسیاری از مسایل که قبلاً در آنها حکمی صادر نموده بود، و به اشتباه خود در آن احکام پی برد، از رأی سابق خود برگشت. از جمله در پاره‌ای از مسایل میراث. چنان که باری کسی به او گفت: شما در مورد این مسأله در فلان سال طوری دیگر قضاوت کردید؟ گفت: قضاوتی که شما می‌گویید در همان وقت اعتبار داشته، ولی اکنون قضاوت امروزی من معتبر است.^۴

۱- إعلام الموقعين (۱/ ۱۰۸).

۲- سنن البيهقي (۱۰/ ۱۲۰) موسوعة فقه عمر ص ۷۲۸.

۳- إعلام الموقعين (۱/ ۸۵).

۴- إعلام الموقعين (۱/ ۱۱۱) موسوعة فقه عمر ص ۷۲۹.

۱۳- اصل برائت

اصل بر برائت متهم گذاشته شود، مگر این که خلاف آن ثابت گردد. چنان که عبدالله بن عامر می گوید: ما چند نفر در سفری با هم بودیم. در اثناء راه، کیسه‌ام را گم کردم. مردی در میان ما بود که همه به او ظنین شده بودیم، ولی او انکار می کرد. وقتی نزد عمر بن خطاب رسیدیم، قضیه را با ایشان در میان گذاشتیم. گفت: همراهانتان چه کسانی بودند؟ وقتی آن‌ها را برای او نام بردیم، ایشان نیز به کسی که ما مشکوک شده بودیم، ظنین شد. گفتیم: دوست داری او را دست و پا بسته نزد شما بیاوریم؟ فرمود: چگونه در حالی که هنوز چیزی ثابت نکرده‌اید؟^۱

۱۴- اجتهاد در جایی که نص وجود دارد جایز نیست

چنان که عمر رضی الله عنه در این باره گفت: باید مسایلی را که بر تو عرضه می شود با دقت بررسی کنی که آیا حکمشان در قرآن و یا سنت وجود دارد یا خیر؟ و اگر نه باید به مقایسه‌ی امور پرداخت.^۲ این‌ها مهم‌ترین مواردی بود که یک قاضی باید به آن‌ها متصف باشد.

۱۵- تن دادن خود قاضیان به حکم صادره از جانب قضات

چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمان خلافت خود تن به داوری قضات می داد و قضاوت آنان را می ستود و لو این که علیه خودش حکمی صادر می کردند.^۳ چنان که باری خلیفه اسبی را به قصد خرید از بادیه نشینی تحویل گرفت و بر پشت آن نشست. در این میان اسب آسیب دید. وقتی می خواست آن را به صاحبش برگرداند، مرد بادیه نشین از پذیرفتن آن امتناع ورزید و خواهان قیمت آن شد. و سرانجام به شریح مراجعه کردند. شریح پس از شنیدن سخنان طرفین رو به عمر رضی الله عنه کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، اسب از شما است مگر این که آن را همان طور سالم برگردانی. عمر رضی الله عنه

۱- موسوعة فقه عمر ص ۷۲۹، المحلی (۱۱/ ۱۳۲).

۲- إعلام الموقعین (۸۵/ ۱).

۳- شهید المخراب ص ۲۱۱.

شادمان شد و گفت: آری! قضاوت این گونه است و دیری نگذشت که او را به عنوان قاضی کوفه راهی آن دیار نمود.^۱

چهارم: منابع صدور احکام قضایی

قضات در زمان خلفای راشدین بر همان منابعی تکیه داشتند که رسول خدا و قاضیان زمان او بر آن تکیه داشتند؛ یعنی کتاب خدا و سنت پیامبر و اجتهاد را فرا راه خود قرار می‌دادند، ضمن اینکه در زمان خلفا دو مسأله‌ی دیگر نیز در این باب به منصفی ظهور پیوست که عبارت بودند از:

- معنی و مفهوم اجتهاد و عمل بدان با نتایج مقدمات، ابزار و اهداف آن گسترش یافت. و در نتیجه آن: مشاوره، شوری، اجماع، رأی و قیاس به فرهنگ امور قضایی راه پیدا کردند.

- منابع دیگری همچون سوابق و تجربه‌های قضایی اصحاب و خلفای سابق نیز بر منابع پیشین افزایش یافت، و بدین صورت می‌توان منابع قضایی زمان خلفای راشدین را چنین برشمرد: کتاب خدا، سنت پیامبر، اجتهاد، اجماع، قیاس و سوابق قضایی که باز همه‌ی این‌ها در سایه مشاوره و شورا انجام می‌گرفت و نصوص و روایات زیادی بر این منابع صحه می‌گذارد و آن‌را مورد تأیید قرار می‌داد.^۲

و اکنون برخی از این روایات:

۱- شعبی به نقل از شریح می‌گوید: عمر رضی الله عنه به من گفت: بر اساس کتاب خدا قضاوت کن و اگر همه‌ی کتاب خدا را نمی‌دانی پس بر اساس قضاوت‌های رسول خدا، داوری کن و اگر همه‌ی آن‌ها را نمی‌دانی پس بر اساس قضاوت امامان راه‌یافته داوری کن و در غیر این صورت اجتهاد کن و از مشوره‌ی اهل علم و تقوا نیز استفاده نما.^۳

۲- ابن شهاب زهری می‌گوید: روزی عمر بن خطاب در حالی که بر منبر نشسته بود گفت: ای مردم! رأی و نظر رسول خدا در مورد قضایا، به حق بود چرا که خداوند او را

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۷، شهید المخراب ص ۲۱۱.

۲- تاریخ القضاء فی الإسلام، د. محمد الزحيلي ص ۱۱۸.

۳- إعلام الموقعين (۲۲۴/۱)، تاریخ القضاء فی الإسلام ص ۱۱۹.

یاری می‌داد، اما رأی و نظر ما بر اساس وهم و گمان و اجتهاد است.^۱ و در جایی دیگر گفت: این رأی عمر است که اگر حق و صواب باشد، پس از جانب خدا و اگر نه از جانب خود عمر است.^۲

۳- ابن قیم می‌گوید: عمر رضی الله عنه بعد از این که به خلافت رسید، گفت: من از خدا شرم می‌کنم که قضاوت ابوبکر را نقض نمایم.^۳ و طی نامه‌ای به شریح نوشت: بر اساس کتاب خدا قضاوت کن و اگر حکم مسأله‌ای را در آن نیافتی پس بر اساس سنت رسول خدا و اگر در آن جا هم نیافتی پس آن طور که دیگر نیکان قضاوت کرده‌اند، قضاوت کن.^۴

۴- اجماع: اگر قاضی نصی در قرآن و سنت نیافت به مشورت با دانشمندان و فقها روی بیاورد. چنانچه همه‌ی آنان بر مسأله‌ای اتفاق نظر کردند، مسأله‌ی مورد نظر مجمع علیه و این عمل اجماع نامیده می‌شود، یعنی اتفاق نظر مجتهدان یک دوران بر مسأله‌ای.

و اجماع به اتفاق علماء، منع سوم از منابع شرعی به حساب می‌آید که برای نخستین بار در زمان خلفای راشدین مورد استفاده قرار گرفت. و درباره‌ی آن نصوص فراوانی وارد شده و بخشهای گسترده‌ای در کتابهای فقه و اصول فقه و تاریخ تشریع به میان آمده است. اما قضایا و مسایلی که عملاً بر آنها اجماع شده باشد، بسیار اندک هستند و امکان تحقق اجماع فقط در مدینه‌ی منوره وجود داشته است که پایتخت اسلام و محل تجمع صحابه و دانشمندان اسلامی بوده و در سایر شهرهای دیگر انعقاد اجماع غیر ممکن بوده است.^۵ و نمونه‌ی تحقق عملی اجماع، این سخن ابن عباس رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه است که وقتی او گفت: کلمه «اخوان» در زبان عرب به معنی دو برادر است نه سه برادر. پس چرا شما مادر را با وجود دو برادر از یک سوم محروم می‌کنید و یک ششم به او می‌دهید؟ در حالی که خداوند متعال اینگونه می‌فرماید:

﴿فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾ [النساء: ۱۱]

۱- تاریخ القضاء في الإسلام ص ۱۲۰، إعلام الموقعين (۵۷/۱).

۲- إعلام الموقعين (۵۸/۱)، تاریخ القضاء في الإسلام ص ۱۲۰.

۳- همان (۲۲۴/۱).

۴- تاریخ القضاء في الإسلام ص ۱۲۰.

۵- همان: ص ۱۲۲.

«اگر مرده (علاوه از پدر و مادر) برادرانی (بیشتر از دو برادر) داشته باشد، به مادرش یک ششم می‌رسد».

عثمان گفت: من نمی‌توانم مسأله‌ای را که قبل از من بر آن اتفاق شده و تاکنون در همه‌ی جای عالم اسلام بدان عمل می‌کنند، نقض نمایم. این سخن عثمان رضی الله عنه بیانگر تحقق نوعی اجماع بر مسأله‌ی مذکور می‌باشد. بنابراین به اعتراض ابن عباس در مقابل اجماع اهمیتی نداد. و اجماع دارای سه عنصر اساسی است که عبارت‌اند از: مشاوره، اجتهاد و اتفاق. که با فقدان یکی از این شرایط، قاضی، اجماع را نادیده گرفته و به منبع بعدی مراجعه می‌کند.

۵- سوابق قضایی: یکی دیگر از منابع مورد اعتماد، سوابق قضایی خلفاء و بزرگان صحابه بود و این چیزی است که عمر رضی الله عنه به صراحت آن‌را در مورد سوابق قضایی ابوبکر و دستورات وی در مورد قضاوت و والیان ملاک قرار داد.^۱ همچنین ابن قیم فصلی تحت این عنوان گشوده است «آراء صحابه به مراتب بهتر از آراء ما است» و گفته است: شایسته است که آراء و نظریات چنین افرادی، حتی بر آراء و نظریات ما در امور شخصی ترجیح داده شود، چرا که رأی آن‌ها از دل‌های منور و با نور ایمان و مملو از علم و معرفت و خیرخواهی سرچشمه گرفته است، از دل‌هایی که علم و ایمان را مستقیماً و بدون واسطه از فرستاده‌ی خدا فرا گرفته‌اند. پس موازنه و مقایسه‌ی آراء دیگران با آراء شاگردان رسول خدا، جزو فاسدترین موازنات به شمار می‌رود.^۲

۶- قیاس: بدون تردید سوابق قضایی به جا مانده از پیشینیان کافی نبود و برای یک قاضی در صورت نیافتن حکمی در نصوص قرآن و سنت و همچنین در اجماع و سوابق قضایی چاره‌ای جز اجتهاد نمی‌ماند. همان طور که در حدیث معاذ بدان اشاره رفته است. و از نخستین دستاوردهای اجتهاد، مقایسه‌ی حکم مسأله‌ی غیر منصوص بر مسأله‌ی منصوص می‌باشد که این عمل را در اصطلاح، قیاس می‌نامند و منبع چهارم قانونگذاری اسلام به شمار می‌رود. چنان که در نامه‌ی عمر رضی الله عنه به ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که در

۱- همان: ص ۱۲۲، ۱۲۳.

۲- أعلام الموقعین (۸۷/۱) تاریخ القضاء فی الإسلام ص ۱۲۳.

میان امور مقایسه کن و آنچه را شبیه یک دیگر هستند شناسایی و سرانجام آنچه به حق و رضایت خدا نزدیک‌تر به نظر می‌رسید حکم و عمل کن.^۱

۷- رأی: اگر در مسأله‌ای اصلی وجود نداشت تا بر اساس آن مجتهد حکم فرع را مقایسه نماید چاره‌ای جز این که در روشنی قواعد کلی و مقاصد عام شریعت و پس از مشاوره با کارشناسان، حکمی را صادر نماید که نزدیک‌تر به رضایت خدا و دستیابی به حق می‌بیند. چنان که در نامه‌های عمر رضی الله عنه به شریح و دیگران نیز در این باره تأکید شده است. ضمناً مشاوره و شورا جزو مهم‌ترین دستاویزهای قضات به شمار می‌رفتند، چنان که در روایات و نامه‌های زیادی، در این مورد تأکید شده است. به ویژه عمر بن خطاب با گفتار و کردار خود بدان توصیه می‌نمود و به ندرت اتفاق می‌افتاد که در قضایا، با بزرگان صحابه به شورا و مشوره ننشیند و خود به تنهایی تصمیم بگیرد. چنان که شعبی در این باره می‌گوید: گاهی اتفاق می‌افتاد که عمر رضی الله عنه در حل قضیه‌ای یک ماه کامل به رایزنی می‌پرداخت.^۲

پنجم: شواهد و مدارک مورد نیاز در امر قضاوت

مدارکی که قاضی بر اساس آن حکم صادر می‌کند عبارت‌اند از:

۱- اقرار: کتابت نیز نوعی اقرار محسوب می‌شود.

۲- شهادت: قاضی باید در مورد صلاحیت و شایستگی شهود، تحقیق به عمل آورد. چنان که باری عمر رضی الله عنه به فردی که نزد او شهادت می‌داد گفت: من تو را نمی‌شناسم، و این به تو ضرری نمی‌رساند. اما باید کسی تو را بشناسد. آن‌گاه یکی از حاضران گفت: من او را می‌شناسم. عمر رضی الله عنه گفت: چگونه شناختی؟ مرد گفت: او را به عدالت و بزرگواری می‌شناسم. عمر رضی الله عنه گفت: آیا او همسایه‌ی نزدیک تو است یا با او معامله کرده‌ای و یا این که با او سفر نموده‌ای؟ و افزود که انسان با یکی از این سه چیز شناخته

۱- تاریخ القضاء فی الإسلام ص ۱۲۴.

۲- تاریخ القضاة ص ۱۲۵.

می‌شود؟ و چون آن مرد وجود هر سه مورد را انکار کرد، عمر رضی الله عنه گفت: پس تو او را نمی‌شناسی^۱.

و ارائه‌ی گواه مقدم بر سوگند است. فرق نمی‌کند که قبل از سوگند اتفاق بیفتد یا بعد از آن. مثلاً اگر مدعاعلیه، سوگند خورده بود و مدعی بعد از آن، گواه آورد، سوگند او اعتباری ندارد. چنان که عمر رضی الله عنه در این باره گفت: سوگند دروغین باید رد شود نه گواهان عادل^۲.

و ارائه‌ی گواه کار مدعی و سوگند یاد کردن کار مدعاعلیه است^۳. و اگر مدعی یک گواه داشت سوگند او به عنوان گواه دوم کفایت خواهد کرد. چنان که عمر بن خطاب در امور مالی گواهی یک نفر همراه با سوگند مدعی را می‌پذیرفت^۴.

۳- سوگند: قاضی نباید به سوگند متوسل شود. مگر پس از ناتوانی مدعی از ارائه‌ی گواه و مطالبه‌ی وی به سوگند دادن مدعاعلیه. و بعد از این که سوگند خورد، قاضی بر اساس سوگند او، قضاوت کند. چنان که عمر رضی الله عنه طایفه‌ی «وادعه» را به خاطر قتلی که انجام گرفته بود، سوگند داد و آن‌ها را پس از این که سوگند خوردند، تبرئه کرد.

و باری خود عمر رضی الله عنه و ابی بن کعب رضی الله عنه در جریان نخلستانی که بین آن‌ها اختلافی بود به زید بن ثابت رضی الله عنه مراجعه کردند و باید عمر رضی الله عنه سوگند می‌خورد. زید به ابی گفت: امیرالمؤمنین را از سوگند معاف دارید. عمر رضی الله عنه گفت: چرا امیرالمؤمنین را معاف دارد؟ اگر واقعاً این زمین حق من است، چه اشکالی دارد که من سوگند بخورم. آن‌گاه چنین گفت: به خدا سوگند که این زمین از آن من می‌باشد و ابی در آن هیچ گونه حقی ندارد. و پس از آن که از آن‌جا بیرون شدند، زمین مورد دعوا را به ابی بن کعب بخشید. حاضران گفتند: ای امیرالمؤمنین! چرا قبل از سوگند، این کار را نکردید؟ گفت: به خاطر

۱- سنن البیهقی (۱۲۵/۱۰) موسوعة فقه عمر ص ۷۳۱.

۲- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۷۳۱.

۳- سنن البیهقی (۱۵۳/۱۰، ۱۵۰).

۴- المغنی (۱۵۱/۹) موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۷۳۲.

این که اگر من سوگند نمی‌خوردم، این برای همیشه به عنوان راه و روشی غلط در میان مردم باقی می‌ماند و برای اثبات حقوقشان سوگند یاد نمی‌کنند.^۱

بنابراین، برای کسی که سوگند متوجه او است جایز نیست که به خاطر تقوا از آن امتناع ورزد و از حق خود بگذرد. چنان که عمر رضی الله عنه در جریان فوق چنین نکرد بلکه پس از اثبات حق خود از طریق سوگند، از آن گذشت و آن را به مدعی بخشید.

خود عمر رضی الله عنه هنگامی که افراد را سوگند می‌داد، از سوگندهای غلیظ استفاده می‌کرد و گاهی در مکان‌های به خصوص مانند مقام ابراهیم، رکن و حجر اسود سوگند می‌داد تا افراد در آن جا جرأت سوگند دروغین را نداشته باشند.^۲

۴- چهره شناسی در قضایای اثبات نسب: چهره شناسی از قراین و شواهد بسیار قوی‌ای است که بر اساس آن حکم صادر می‌شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفاء راشدین و صحابه از آن استفاده می‌کردند همچنین از عمر بن خطاب و ابن عباس رضی الله عنهما به ثبوت رسیده که بر اساس چهره شناسی در قضایای اثبات نسب حکم صادر می‌کردند.^۳

۵- اثبات حکم بر اساس قراین و شواهد: بحث قراین، بحث گسترده‌ای است و دست قضات در استفاده از آن باز است، به عنوان مثال از شواهد قوی بر زنا، حامله بودن زنی است که هنوز ازدواج نکرده و همچنین حامله شدن وی قبل از شش ماه می‌باشد، و یا وجود دو میت که جنازه‌ی یکی بالای جنازه‌ی دومی باشد، دلیل بر این امر است که جنازه‌ی پایینی قبل از جنازه‌ی بالا مرده است. چنان که عمر بن خطاب در مسأله‌ی میراث اموات طاعون عمواس بر اساس این گونه شواهد حکم می‌کرد. همچنین وجود استفراف، قرینه و شاهد قوی‌ای بر این است که او شراب نوشیده است. بنابراین عمر بن خطاب بر چنین افرادی حد جاری می‌کرد.^۴

۶- علم و آگاهی قاضی: اطلاع یافتن قاضی از جرم متهم در حدود نمی‌تواند برای او مجوزی در صدور حکم باشد. چنان که عمر رضی الله عنه به ابوموسی اشعری رضی الله عنه نوشت که نباید

۱- تاریخ المدینة المنورة (۷۵۵/۲) موسوعة فقه عمر ص ۷۳۲.

۲- موسوعة عمر بن الخطاب ص ۷۳۳.

۳- النظام القضائي، مناع القطان ص ۸۱، ۸۲.

۴- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۷۳۵.

حاکم و قاضی افراد را به خاطر مطلع شدن از جرم آنها و یا بر اساس وهم و گمان مؤاخذه نمایند.^۱

همچنین باری به عبدالرحمان بن عوف گفت: اگر من گواهی بدهم که فلانی مردی را کشته یا سرقت کرده و یا مرتکب زنا شده است، شما چه عکس العملی نشان خواهی داد؟ عبدالرحمان گفت: گواهی شما مانند گواهی یک فرد عادی از مسلمانان محسوب می شود. عمر رضی الله عنه خوشحال شد و گفت: حق گفتی.^۲

اما اعتبار دادن علم و آگاهی قاضی در غیر حدود، که آیا می تواند بر اساس آنچه خود می داند، حکم صادر نماید در این باره از عمر بن خطاب روایتهای مختلفی نقل شده است.^۳

ضمناً لازم به یادآوری است که عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را به اعتراف بر گناه تشویق نمی کرد، بلکه دوست داشت همان طور که خدا بر جرم و گناه آنان پرده کشیده است، خودشان نیز با توبه و رجوع به خدا، حرمت این رازداری را به جا آورند و آنرا آشکار نسازند. چنان که وقتی شرحبیل بن سمط کندی که یکی از مرزداران نواحی مداین بود، خطاب به زبردستانش گفت: ای مردم! شما در سرزمینی به سر می برید که در آن شراب و زنان زیادی وجود دارد. بنابراین اگر کسی مرتکب جرمی شد، نزد ما بیاید و اعتراف بکند تا ما با اقامه حد شرعی او را پاک کنیم. وقتی این خبر به گوش عمر رضی الله عنه رسید به شرحبیل نوشت که:

(لا أحل لك أن تأمر الناس أن يهتكوا ستر الله الذي سترهم)^۴.

«من روا نمی دانم که تو مردم را وادار به پاره کردن پرده ای بکنی که خدا بر آنان کشیده است».

اما با این حال وقتی که موردی به دادگاه عرضه می گردید حکومت بدون هیچگونه نرمشی حدود الهی را اجرا می کرد.^۱

۱- همان: ص ۷۳۵، مصنف عبد الرزاق (۳۴۲/۸).

۲- سنن البیهقی (۱۴۴/۱۰)، موسوعة فقه عمر ص ۷۳۵.

۳- موسوعة فقه عمر ص ۷۳۵.

۴- القضاء في خلافة عمر، ناصر الطریفی (۸۶۲/۲).

و عمر رضی الله عنه هنگامی که می‌خواست در میان دو طرف دعوا داوری کند، چنین دعا می‌کرد:

(اللهم إن كنت تعلم أني أبالي إذا قعد الخصمان علي من كان الحق من قريب أو بعيد فلا تمهلني طرفة عين)^۱.

«بار الها! پس از این که دو طرف دعوا در مقابل من می‌نشینند اگر برایم فرقی می‌کند که حق به کدام یک از آن‌ها برسد، مرا یک لحظه هم زنده نگذار»^۲.

ششم: احکام صادره از جانب فاروق در مورد برخی جرائم و جنایات

۱- جعل مهر رسمی دولت

در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه حادثه‌ی ناگواری اتفاق افتاد که تا آن زمان بی‌سابقه بود. بدین صورت که فردی به نام «معن بن زائده» مهر رسمی دولت را جعل کرد و توانست به وسیله‌ی آن مال هنگفتی از بیت المال تحویل بگیرد و سرانجام دستگیر و به عمر رضی الله عنه تحویل داده شد. ایشان او را یکصد ضربه تازیانه زدند و سپس او را به زندان انداخت. آن‌گاه عده‌ای در مورد او سفارش کردند، عمر رضی الله عنه خشمگین شد و او را دوباره یکصد ضربه تازیانه زد و باری دیگر نیز در حق او سفارش کردند، این‌بار نیز او را یکصد تازیانه زد و در نهایت وی را تبعید کرد^۳.

۲- سرقت از بیت المال کوفه

عمر رضی الله عنه هیچ‌گاه به خاطر دزدی از بیت المال دست کسی را قطع نکرد. چنان که باری ابن مسعود نظر وی را در مورد مردی جويا شد که از بیت المال کوفه دزدی کرده بود.

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۶.

۲- الحلیة (۱۴۰/۶)، الطبقات (۲۹۰/۳) اسناد آن صحیح است.

۳- الحلیة (۱۴۰/۶) والطبقات (۲۹۰/۳).

۴- أولویات الفاروق ص ۴۵۳.

عمر رضی الله عنه در جواب گفت: او را تازیانه بزن و رهایش کن^۱، زیرا هر کسی به نوعی در این مال سهمی دارد^۲.

۳- سرقت در خشکسالی

تنی چند از غلامان حاطب بن ابی بلتعہ در خشکسالی «عام الرماده» شتر مردی از طایفه‌ی مزنی را ذبح کردند و خوردند. مرد مزنی نزد عمر شکایت برد. عمر رضی الله عنه غلامان را فراخواند و از آنان در این باره پرس و جو کرد. سرانجام همه به دزدیدن شتر اعتراف کردند. عمر رضی الله عنه، کثیر بن صلت را دستور داد تا دستان آن‌ها را قطع کند. آن‌گاه به یاد آورد که در «عام الرماده» به سر می‌برند. بنابراین به صاحبشان گفت: شاید تو به آن‌ها رسیدگی نمی‌کنی و از گرسنگی مجبور به این کار شده‌اند. این را گفت و از قطع کردن دستان آن‌ها منصرف شد^۳ و دو برابر قیمت شتر را به مرد مزنی برگردانید^۴.

۴- زن دیوانه‌ای مرتکب زنا شده بود

باری زن دیوانه‌ای را نزد عمر رضی الله عنه آوردند که مرتکب زنا شده بود. عمر رضی الله عنه دستور داد او را سنگسار کنند. دیری نگذشت علی رضی الله عنه آمد و گفت: مگر تو نمی‌دانی که دیوانه اهل تکلیف نیست و حدیثی را در این مورد بیان نمود. عمر رضی الله عنه با شنیدن سخنان علی رضی الله عنه زن دیوانه را رها کرد^۵ و از خوشحالی تکبیر گفت^۶.

۵- مرد ذمی‌ای که زن مسلمانی را مجبور به زنا کرده بود

چنین حادثه‌ای در زمان عمر بن خطاب اتفاق افتاد. ایشان مرد ذمی را به خاطر شکستن عهده‌ی که بسته بود، محکوم به اعدام کرد^۷.

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۸.

۲- المغنی (۳۸۶/۱۲) والإرواء (۲۴۲۲)؛ اسناد آن ضعیف است.

۳- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۸.

۴- المنتقى شرح الموطأ للباجي (۶۳/۶).

۵- الخلافة الراشدة د. یحییٰ الیحیی ص ۳۵۱، عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۸.

۶- عصر الخلافة ص ۱۴۸.

۷- الموطأ (۸۲۷/۲)، المغنی (۲۱۷/۱۲)، البخاری رقم ۲۵۴۸.

۶- مجبور ساختن زنان به زنا

نزد عمر رضی الله عنه تنی چند از کنیزان را آوردند که توسط عده‌ای از غلامان مجبور به زنا شده بودند. عمر رضی الله عنه غلامان را حد زد، اما کنیزان را آزاد کرد بدون این که آنان را حد بزنند.^۱

همچنین زنی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: من در خواب به سر می‌بردم که ناگهان مردی خود را روی من انداخت و با من همبستر شد. عمر رضی الله عنه او را آزاد کرد و کاری به کارش نداشت.^۲ چرا که حدود با این گونه عذرها و شبهه‌ها برطرف می‌شود. فرق نمی‌کند که طرف غافلگیر شود و یا تهدید به قتل گردد. چنان که باری زنی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: من از چوپانی آب خواستم. او مرا وادار به انجام کار زشت کرد و من ناچار به خواسته او تن دادم. عمر رضی الله عنه در این باره نظر علی را جویا شد. علی رضی الله عنه گفت: او چاره‌ای جز این کار را نداشته است، پس عمر رضی الله عنه چیزی را به او داد و رهایش نمود.

۷- حکم کسی که از حرمت زنا بی‌خبر بوده است

سعید بن مسیب می‌گوید: یکی از کارگزاران دولت اسلامی در زمان عمر بن خطاب طی نامه‌ای به ایشان نوشت که در این جا مردی به زنا اعتراف کرده است. عمر رضی الله عنه در جواب نوشت که از او سؤال کن آیا می‌دانسته که این کار در اسلام حرام است؟ اگر می‌دانسته پس حد شرعی را بر او اجرا کن و اگر متوجه حرمت این عمل نبوده است، او را از عواقب آن بترسان، پس اگر دوباره مرتکب شد، حد شرعی را بر وی اجرا کن.^۳

۸- ازدواج در ایام عده

زن و شوهری در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه در ایام عده زن، با هم ازدواج کردند و از حرمت این عمل بی‌اطلاع بودند. عمر رضی الله عنه آن‌ها را فراخواند و در میان آنان جدایی انداخت^۴ و مرد را تنبیه کرد.^۵

۱- السنن الکبری للبيهقي (۳۵/۸)، المغني (۲۱۷/۱۲).

۲- السنن الکبری (۲۳۶/۸)، المغني (۲۱۸/۱۲).

۳- المحلی (۱۰۷/۱۲) رقم ۲۱۹۸.

۴- المحلی (۱۹۲/۱۲) شماره: ۲۲۱۵.

۵- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۹.

۹- زنی که با وجود داشتن شوهر ازدواج کرده بود

عمر رضی الله عنه او را سنگسار کرد و شوهرش را یکصد تازیانه زد و به خاطر عدم آگاهی ایشان از ازدواج آن زن، او را رجم نمود.^۱

۱۰- متهم کردن مغیره بن شعبه به زنا

چهار نفر به زنا کردن مغیره بن شعبه گواهی دادند ولی قبل از تکمیل شدن مراحل محاکمه، یکی از آن چهار نفر از گواهی دادن منصرف شد. عمر رضی الله عنه گفت: خدا را شکر می‌کنم که شیطان را در مورد اصحاب محمد صلی الله علیه و آله خشنود نساخت.^۲ آن گاه بر آن سه نفر مجازات تهمت اجرا نمود، چرا که برای زنا گواهی کمتر از چهار نفر پذیرفته نمی‌شود.^۳

۱۱- حکم زنی که با غلام خود همبستر شده بود

زنی با غلام خود همبستر شد، وقتی مردم اعتراض کردند گفت: مگر خدا نمی‌گوید:

﴿وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ [النساء: ۳۶]

«کسانی که در ملک یمین شما هستند برای شما حلال می‌باشند».

و جریان به عمر رضی الله عنه رسید. عمر رضی الله عنه به او گفت: که برده‌ی تو برایت حلال نیست.^۴ و بنا به روایتی عمر او را یکصد ضربه تازیانه زد و در میان آنان جدایی انداخت. البته به خاطر عدم آگاهی آن زن از حکم شرعی او را سنگسار نکرد.^۵

۱۲- زنی که شوهرش را متهم به زنا کرد

زنی نزد عمر رضی الله عنه آمد و شوهرش را متهم به زنا با کنیز خود کرد. دیری نگذشت که برگشت و اعتراف نمود که خودش کنیز را به شوهرش اهدا نموده است. عمر رضی الله عنه او را به خاطر تهمتی که به شوهرش زده بود، هشتاد تازیانه زد.^۱

۱- همان.

۲- المغنی (۲۴۵/۱۲).

۳- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۴۹.

۴- المحلی (۱۹۴/۱۲) رقم ۲۲۱۶.

۵- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۲۰۳.

۱۳- اجرای مجازات تهمت بر کسی که کنایه گویی می کند

در زمان عمر بن خطاب دو مرد با هم درگیر شدند و یکی خطاب به دیگری گفت: پدر و مادرم زناکار نبودند. وقتی خبر به گوش عمر رضی الله عنه رسید از اطرافیان خود در مورد این جمله نظرخواهی کرد. بعضی گفتند که هدفش تعریف و تمجید از پدر و مادر خود بوده و بعضی گفتند که هدفش ناسزاگویی به پدر و مادر طرف مقابل بوده است. عمر رضی الله عنه آن شخص را احضار کرد و بر او حد شرعی تهمت اجرا نمود.^۱

آری، قراین شواهد دال بر ناسزاگویی بود، زیرا طرفین در حال مخاصمه بوده و عمر رضی الله عنه به خاطر جلوگیری از هتک حرمت مسلمانان، حد تهمت بر گوینده‌ی جمله‌ی فوق اجرا نمود. و این نوعی سیاست حکیمانه بود که با روح شریعت سازگاری داشت.^۲

۱۴- هدر اعلام کردن خون یهودی متجاوز

در زمان عمر رضی الله عنه دو برادر دینی بودند که یکی به جهاد رفت و دومی را در مورد رسیدگی به امور خانواده‌اش سفارش کرد. شبی برادر دوم رفت تا سراغ خانواده‌ی برادرش را بگیرد. در آن جا متوجه صدای مرد یهودی‌ای شد که چنین می‌سرود:

وأشعت غره الإسلام مني خلوت بعرسه ليل التمام
أبيت على ترائبها ويمسي — على جرداء لاحقه الحزام
كأن مجامع الربلات منها فنام ينهضون إلى فئام

«خدمت به اسلام او را از من غافل ساخت و من تمام شب را در کنار همسرش به سر می‌برم و با سینه‌اش بازی می‌کنم و ...».

مرد مسلمان بی درنگ به منزل خود برگشت و شمشیر به دست گرفت و به خانه‌ی برادر خود آمد و آن مرد یهودی را از پای در آورد و لاشه‌اش را به داخل کوچه انداخت. صبح روز بعد هنگامی که یهودیان با پیکر مرده‌ی آن مرد یهودی روبرو شدند به عمر رضی الله عنه شکایت بردند. عمر رضی الله عنه فوراً دستور داد تا مسلمانان در مسجد اجتماع کنند.

۱- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۵۰.

۲- السنن الکبری للیهقی (۸/ ۲۵۲).

۳- أولیات الفاروق ص ۴۳۹، ۴۴۰.

آن گاه بر منبر نشست و پس از حمد و ثنای خدا گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم هر کس در مورد این مقتول خبری دارد به من بگوید. آن جوان برخاست و جریان را بازگو کرد. عمر رضی الله عنه به او آفرین گفت و خون مرد یهودی را هدر اعلام کرد.^۱

۱۵- کسی را که خداوند کشته است خون بها ندارد

عبدالرزاق در مصنف و بیهقی در سنن خود ذکر کرده اند که مردی گروهی از طایفه‌ی هذیل را به خانه‌اش دعوت کرد. آن‌ها کنیزی داشتند و او را برای جمع‌آوری هیزم فرستادند. صاحب خانه شیفته‌ی آن کنیز شد و به تعقیب وی پرداخت و او را دعوت به کار زشت داد. کنیزک امتناع ورزید و ساعتی در گریز و فرار به سر بردند و سرانجام کنیزک از دستش فرار کرد و سنگی به سینه‌ی آن مرد کوبید که جگرش از آن آسیب دید و در جا مرد. کنیز نزد خویشان خود برگشت و جریان را برای آن‌ها بازگو کرد. آن‌ها جریان را به اطلاع عمر رضی الله عنه رسانیدند. عمر رضی الله عنه کسی را برای تحقیق فرستاد و چون آثار به جا مانده و شواهد، دال بر صداقت کنیز بود، عمر رضی الله عنه خون آن مرد را هدر اعلام کرد و گفت: کسی را که خدا کشته است خون بها ندارد.^۲

۱۶- اگر همه‌ی ساکنان شهر صنعاء در قتل او شریک می‌شدند همه را می‌کشتم

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: چند نفر پسر بچه‌ای را کشتند. و در روایتی آمده است که چهار نفر بودند. عمر رضی الله عنه گفت: اگر همه‌ی ساکنان شهر صنعاء در قتل او شریک بودند همه را می‌کشتم.^۳ این حکمی است که نه در قرآن و نه در سنت و نه در عمل ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیان نشده است. بلکه عمر رضی الله عنه بر مبنای فهمی که از مقاصد شریعت داشت و برای ایجاد امنیت در جامعه دست به این اجتهاد زد، چرا که مسأله‌ی خون مردم از اهمیت بالایی برخوردار است. بنابراین عدالت اجتماعی، مصلحت امت و مقاصد شریعت می‌طلبد که اگر چند نفر در قتل یک نفر شریک بودند همه کشته شوند. چنان که رأی جمهور علما مانند ائمه اربعه، سعید بن مسیب، حسن، ابی سلمه، عطاء، قتاده، ثوری، اوزاعی و دیگران

۱- أولیات الفاروق ص ۴۱۴.

۲- بخاری ش: ۶۸۹۶.

۳- البخاری، ك الدیات، شماره: ۶۸۹۶.

نیز همین است.^۱ و دلایل این رأی نیز به خاطر عملکرد عمر رضی الله عنه و اجماع صحابه و به خاطر حکمتی که در آن نهفته است یعنی حفظ امنیت اجتماعی، قوی می‌باشند.^۲

۱۷- جزای ساحر قتل است

عمر رضی الله عنه به کارگزاران حکومت خود فرمانی صادر کرد که بر اساس آن باید هر مرد یا زن ساحر کشته می‌شد.^۳ و این دستور عمر رضی الله عنه به اجرا در آمد و صحابه نیز آن را تأیید کردند.^۴

۱۸- حکم قاتل فرزند و حکم مسلمانی که ذمی‌ای را به قتل برساند

عمر رضی الله عنه قاتل فرزند را به پرداخت دیه محکوم کرد^۵ و اما مسلمانی که ذمی‌ای را به قتل رسانیده بود، محکوم به قصاص نمود.^۶

۱۹- جمع بین خون‌بها و سوگند

عبدالرزاق، ابن ابی شیبه و بیهقی به نقل از شعبی روایت کرده‌اند که مقتولی بین طایفه‌ی وادعه و شاکر یافت شد.^۷ عمر رضی الله عنه دستور داد تا تحقیق کنند به کدام طایفه از نظر فاصله نزدیک‌تر است. پس از تحقیق معلوم شد که به طایفه‌ی «وادعه» نزدیک‌تر است. عمر رضی الله عنه پنجاه نفر از آن‌ها را سوگند داد. هر کدام از آن‌ها سوگند خورد که نه او را کشته است و نه قاتل او را می‌شناسد. آن‌گاه عمر بن خطاب خون‌بهای او را از آنان گرفت. آن‌ها گفتند: ای امیرالمؤمنین! مگر سوگند ما، باعث حفظ مالهای ما نگردید و مالهای ما جلوی سوگند را از ما نگرفت! عمر رضی الله عنه گفت: حق همین است.^۸

۱- المغنی لابن قدامة (۳۸۷/۱۱).

۲- أولویات الفاروق السیاسیة ص ۴۰۹.

۳- أولویات الفاروق السیاسیة ص ۴۴۷.

۴- همان: ص ۴۴۷.

۵- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۵۳، المغنی (۱۱، ۴۰۵).

۶- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۵۳.

۷- أولیات الفاروق ص ۲۶۶، قبیلتان باليمن.

۸- السنن الکبری للبيهقي (۸/ ۱۲۳ - ۱۲۴) أولیات الفاروق ص ۴۶۶.

۲۰- بارالها! نه حضور داشته‌ام و نه بدان راضی بوده‌ام

پس از این که خبر فتح تستر به عمر رضی الله عنه رسید گفت: اتفاق دیگری در آن‌جا نیفتاد. گفتند: بلی. مردی مرتد شد و ما او را کشتیم. عمر رضی الله عنه گفت: چرا او را به زندان نینداختید تا توبه می‌کرد و بعد از آن او را می‌کشتید؟ آن‌گاه رو به آسمان کرد و گفت: بارالها! من در آن‌جا حضور نداشته و بدان راضی نبوده و دستور نداده‌ام.^۱

۲۱- مجازات شراب را هشتاد تازیانه اعلام کرد

بعد از این که عمر بن خطاب رضی الله عنه روی کار آمد و دامنه‌ی فتوحات گسترش یافت و مردمان زیادی مسلمان شدند و هنوز کاملاً بر مبانی دین ترتیب نیافته بودند، شراب‌خواری در میان آنان رواج پیدا کرد و به عنوان یک معضل اجتماعی دامن‌گیر جامعه‌ی اسلامی گردید. و عمر رضی الله عنه از این بابت نگران شد و با سران صحابه در این باره گفتگو کرد. و سرانجام باتفاق همه کمترین مجازات شراب‌خوار هشتاد تازیانه مقرر گردید و آن‌را به اجرا گذاشتند و هیچ کدام از صحابه مخالفت نکرد.^۲

همچنین ابن قیم ذکر کرده که خالد بن ولید، وبره صلیتی را از شام نزد عمر رضی الله عنه فرستاد. وبره می‌گوید: من داخل مسجد به ملاقات عمر رفتم. طلحه و زبیر و عبدالرحمان بن عوف در کنار ایشان نشسته بودند. بعد از سلام و احوال‌پرسی گفتم: خالد به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: مردم در مورد شراب‌خواری سهل‌انگاری می‌کنند و مجازات آن‌را ناچیز می‌شمارند. به نظر شما چه باید کرد؟ عمر رضی الله عنه با اشاره به اطرافیان خود گفت: این‌ها در اینجا حضور دارند، نظر بدهند. علی رضی الله عنه که در آن‌جا حضور داشت گفت: کسی که شراب بخورد مست می‌شود و هذیان می‌گوید و هذیان نوعی افترا است. پس به نظر من همان مجازات تهمت و افترا را بر آن‌ها اجرا کنید. عمر رضی الله عنه به وبره گفت: برو و خالد را در جریان آن‌چه شنیدی بگذار. از آن روز به بعد خالد، هشتاد تازیانه را به کسانی می‌زد که شراب را می‌خوردند.^۳

۱- محض الصواب (۱/۳۷۲).

۲- إعلام الموقعین (۱/۲۱۱).

۳- إعلام الموقعین (۱/۲۱۱).

۲۲- سوزاندن مغازه‌های شراب‌فروشی

یحیی بن سعید بن عبیدالله از نافع و ایشان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل می‌کند که عمر رضی الله عنه در خانه‌ی فردی از ثقیف شراب دید، دستور داد تا آن‌ها را بریزند و به آن مرد که نامش «رویشد» بود گفت: تو فویسق هستی نه رویشد^۱. ابن جوزی می‌گوید: عمر رضی الله عنه خانه‌ی رویشد ثقیفی را به آتش کشید که در واقع مغازه‌ی شراب‌سازی و شراب‌فروشی بود. ابن قیم می‌گوید: عمر بن خطاب مغازه‌ی شراب‌فروشی را با هر آن‌چه در آن وجود داشت به آتش کشید و همچنین روستایی را که در آن شراب فروخته می‌شد به آتش کشید^۲.

۲۳- او را به عنوان زنی مسلمان و پاکدامن به نکاح کسی دریاور

مردی نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: من دختری دارم که در زمان جاهلی او را زنده به گور کردم ولی قبل از این که بمیرد او را بیرون آوردیم و نجات دادیم. سپس ما مسلمان شدیم و او مرتکب کاری شد که مستحق حدی از حدود الهی گردید و کاردی به دست گرفت و قصد خودکشی کرد. ولی ما او را مانع شدیم و پس از مداوا بهبود یافت و توبه کرد و مسلمان پایبندی شد. اکنون مردی به خواستگاری او آمده است. آیا او را در جریان گناهی بگذاریم که دخترم مرتکب شده است؟ عمر رضی الله عنه گفت: آیا رازی را که خدا پوشیده داشته، می‌خواهی آشکار سازی؟ اگر چنین کنی، کاری خواهم کرد که مایه عبرت دیگران بشوی، و افزود که او را به عنوان دختر مسلمان و پاکدامنی به عقد کسی در بیاور که از او خواستگاری کرده است^۳.

۲۴- حکم کسی که زنش را به خاطر محروم کردن از میراث طلاق می‌دهد

سالم از پدرش نقل می‌کند که مردی به نام غیلان ثقیفی در زمان رسول خدا مسلمان شد و ده تا زن داشت. رسول خدا به او گفت: از میان آنان چهار تا را انتخاب و بقیه را رها کن. در زمان عمر بن خطاب این مرد بقیه‌ی زنان خود را طلاق داد و اموال خود را در میان

۱- الأموال: أبي عبيد ص ۱۲۵، ش: ۲۶۷، أولیات الفاروق ص ۴۳۵.

۲- الطرق الحکیمه: ص ۱۵، ۱۶.

۳- محض الصواب (۷۰۹/۲).

فرزندانش تقسیم نمود. وقتی این خبر به گوش عمر رسید، آن مرد را احضار کرد و گفت: به نظر من شیطان به وسیله استراق سمع مطلع شده است که تو به زودی خواهی مرد و این خبر را به تو وسوسه کرده است. و تو هم به خاطر محروم ساختن زنان خود از میراث، مبادرت به طلاق آن‌ها کرده‌ای. به خدا سوگند که اگر تو در حالی بمیری که به زنانیت مراجعه نکنی من آن‌ها را شریک میراث تو قرار خواهم داد و قبر تو را سنگسار خواهم کرد تا مانند قبر ابی‌رغال مورد نفرین همگان قرار گیرد. مرد از آن‌جا برخاست و زنانش را که هنوز طلاق مغلظه بر آنان واقع نشده بود به خانه برگردانید و اموال خود را از فرزندانش پس گرفت و دیری نگذشت که از دنیا چشم فرو بست.^۱

۲۵- حداقل مدت حمل و حداکثر آن

شکایت زنی را نزد عمر رضی الله عنه آوردند که پس از ازدواج، نوزاد شش ماهه‌ای به دنیا آورده بود. عمر رضی الله عنه تصمیم به سنگسار نمودن او گرفت. خواهرش با چشمانی گریان خود را نزد علی رسانید و گفت: برای خواهرم کاری بکنید. علی گفت: راهی وجود دارد. زن با صدای بلند تکبیری گفت و نزد عمر رضی الله عنه آمد و گفت: علی می‌گوید: راهی برای رهایی خواهرم وجود دارد. عمر رضی الله عنه کسی را فرستاد و علی را طلبید. علی آمد و گفت: خداوند می‌گوید:

﴿وَالْوَلَدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ [البقرة: ۲۳۳]

«مادران (اعم از مطلقه و غیرمطلقه) دو سال تمام فرزندان خود را شیر می‌دهند».

و بعد می‌فرماید: ﴿وَحَمْلُهُ وَفَصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [الأحقاف: ۱۵]

«و دوران حمل و از شیر بازگرفتن او سی ماه طول می‌کشد».

پس حداقل مدت حمل شش ماه و مدت شیرخوارگی بیست و چهار ماه است. عمر رضی الله عنه با شنیدن این سخنان علی رضی الله عنه از سنگسار کردن زن منصرف شد و او را آزاد کرد. همچنین ممکن است جنین بیش از ۹ ماه در شکم مادر بماند، چنان که زن حامله‌ای را نزد عمر رضی الله عنه آوردند که شوهرش دو سال پیش غایب شده بود. عمر رضی الله عنه خواست آن زن

را سنگسار کند. آن‌گاه معاذ بن جبل رضی الله عنه پا در میانی کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! او فرزندی در شکم دارد و باید وضع حمل کند و سپس رجم شود. عمر رضی الله عنه پذیرفت و به آن زن فرصت داد تا وضع حمل کند. دیری نگذشت که آن زن نوزادی به دنیا آورد که دندان داشت و شوهر آن زن از سفر برگشته بود به خاطر شباهت زیادی که نوزاد با او داشت، پذیرفت که نوزاد فرزند خودش می‌باشد. آن‌گاه عمر رضی الله عنه عملکرد معاذ را مورد تحسین قرار داد و گفت: هیچ مادری فرزندی چون معاذ به دنیا نخواهد آورد و افزود که اگر معاذ نبود، عمر هلاک می‌شد!

می‌گویند: عمر رضی الله عنه حداکثر مدت حمل را چهار سال می‌دانست، زیرا در مورد عده زنی که شوهرش مفقود شده بود، دستور داد تا چهار سال منتظر بماند، سپس عده وفات بگذراند. چنان که ابن قدامه مذهب عمر رضی الله عنه را در این باره چنین بیان می‌کند: زنی که شوهرش مفقود گردیده است چهار سال یعنی مدت حمل را منتظر بماند آن‌گاه عده وفات بگذراند و پس از آن می‌تواند ازدواج بکند!

هفتم: جلوگیری از استفاده‌ی مستبدانه از ملکیت خصوصی

یکی دیگر از اجتهادات عمر رضی الله عنه ترجیح دادن منافع عمومی بر منافع شخصی افراد بود. از این رهگذر حتی به افراد اجازه‌ی مستبدانه از املاک شخصی خودشان را نمی‌داد. چنان که مالک در موطاً از عمرو بن یحیی مازنی به نقل از پدرش آورده که ضحاک بن خلیفه می‌خواست جویباری از میان زمینهای محمد بن مسلمه برای آبیاری زمینهای خود حفر نماید. ولی محمد بن مسلمه راضی نمی‌شد. سرانجام از او به عمر رضی الله عنه شکایت کرد. عمر رضی الله عنه محمد بن مسلمه را طلبید و گفت: چه اشکالی دارد که برادرت با کشیدن جدولی از میان زمینهای تو بتواند زمینهای خود را آبیاری کند و در عوض تو نیز از آن آب استفاده نمایی. به هر حال محمد بن مسلمه زیربار نرفت و سرانجام عمر رضی الله عنه خشمگین شد و گفت: به خدا

۱- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۳۷۱.

۲- همان: ص ۳۷۱.

اگر از روی شکمت هم که شده به او اجازه‌ی عبور خواهم داد، آن‌گاه رو به ضحاک کرد و گفت: برو و جدولت را بکش^۱.

عمر رضی الله عنه حدیث ابی هریره را در این مورد بیان داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
(لا یمنع أحدکم جاره خشبة یغرزها فی جداره).

«هیچ همسایه‌ای، همسایه خود را از این که میخی به دیوارش بکوبد مانع نشود». ابوهریره این حدیث را بیان می‌کرد و می‌گفت: چرا شما از آن گریزان هستید. به خدا سوگند که من آن‌را بارها در میانتان بازگو خواهم کرد^۲.

بنابراین، می‌فهمیم که عمل عمر رضی الله عنه به عنوان قیاسی شایسته محسوب می‌گردد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله همسایگان را از ایجاد ممانعت در راستای کوبیدن میخی به دیوار منزلشان نهی نمود، با توجه به اینکه کوبیدن میخی به دیوار نه باعث ضرر می‌شود و نه سودی عاید وی می‌شود، در حالی که جریان آبی از میان باغ کسی حاوی هر دو امر می‌باشد، یعنی صاحب باغ از آن ضررمند نمی‌شود و توسط آن سودی عاید همسایه می‌گردد. از این رو عمل عمر رضی الله عنه به عنوان قیاس اولی (شایسته) محسوب می‌گردد.

گفتنی است اگر احمد ابراهیم این عمل عمر رضی الله عنه را به اصطلاح امروزی قواعد عدالت نام نهاده است، اینک عبدالسلام سلیمانی اعلام داشته که این نظریه‌ی عمر رضی الله عنه در بینش غربی به عنوان: "سو استفاده از حق مشروع در جهت نادرست" نامیده می‌شود.

آری، این نظریه‌ای که مسلمانان قبل از چندین قرن بدان عمل نموده و آن‌را در میان خود به اجرا گذاشته‌اند، نظریه‌ای که از حدیث ابوهریره برگرفته می‌شود و عمر رضی الله عنه آن را تعمیم می‌دهد. لازم به ذکر است که برخی از علما معتقد هستند جز به اجازه‌ی همسایه، دخالت در اموال ایشان جایز نمی‌باشد^۳.

از این عملکرد عمر رضی الله عنه چند نکته به دست می‌آید که عبارت‌اند از:

۱- یکی از اجتهادات قضایی عمر رضی الله عنه به شمار می‌رود که بنابر شکایت ضحاک و امتناع محمد بن مسلمه اتفاق افتاد.

۱- إسعاف المبطأ برجال الموطأ ص ۶۳۸ - ۶۳۹، الموطأ (۷۴۶/۲).

۲- سبل السلام شرح بلوغ المرام (۶۰/۳).

۳- الاجتهاد فی الفقه الإسلامی ص ۱۴۰، ۱۴۱.

۲- عمر رضی الله عنه در این قضیه کورکورانه فتوا صادر نکرد، بلکه ایشان پس از احضار طرف مقابل و گوش دادن به سخنان و دلایل طرفین و در نظر گرفتن منافع و ضررهایی که از این قضیه متوجه طرفین بود، به ضحاک دستور کشیدن جدول را داد. چرا که ایشان متوجه این قضیه بود که از تصرف مستبدانه‌ی املاک شخصی ضررهایی به منافع عمومی وارد می‌شود و باید جلوی این استبداد و ضرر را گرفت.

۳- عمر رضی الله عنه در ابتدا با محمد بن مسلمه به نرمی گفتگو کرد و از او خواهش نمود که به برادر مسلمانش امکان آبیاری زمینهایش را بدهد. اما وقتی متوجه شد که التماس و خواهش کار به جایی نمی‌برد از هیئت حاکمانه استفاده کرد، هیئتی که فقط در راستای حفظ حقوق و منافع عمومی مسلمانان از آن استفاده می‌کرد.^۱

هشتم: معتبر دانستن سه طلاق در یک جمله

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: گفتن سه طلاق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه و دو سال اول خلافت عمر رضی الله عنه در یک جمله، یک طلاق به حساب می‌آمد تا این که عمر رضی الله عنه گفت: مردم در کاری که برای آنها سهولت در نظر گرفته شده بود، شتاب ورزیدند. پس بهتر است که آن‌را بر آن‌ها اجرا نماییم، آن‌گاه چنین کرد.^۲

همچنین از ابی صهباء روایت است که به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آیا می‌دانی که سه طلاق در یک جمله در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنه و سه سال اول خلافت عمر رضی الله عنه یک طلاق به شمار می‌رفت؟ ابن عباس گفت: بلی.^۳

از این دو روایت چنین به نظر می‌رسد که عمر رضی الله عنه بر خلاف روال کاری زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق در مورد طلاق که سه طلاق در یک جمله و یا در یک جلسه، یک طلاق به شمار می‌رفت، ایشان سه طلاق در یک جمله یا در یک جلسه را سه طلاق قرار داد. هدف عمر رضی الله عنه از این کار اتخاذ تدبیری برای تنبیه و تعزیر افرادی بود که در امر طلاق از روش مسنون استفاده نمی‌کردند. عمر رضی الله عنه در واقع می‌خواست مردم را به روش

۱- الاجتهاد في الفقه الإسلامي ص ۱۴۱، ۱۴۲.

۲- صحیح مسلم کتاب الطلاق ش ۱۴۷۲.

۳- مسلم، ك الطلاق ش ۱۴۷۲.

مشروع طلاق برگرداند که عبارت است از دادن یک طلاق و منتظر بودن برای سپری شدن عده تا در این فرصت یا مراجعه صورت گیرد و یا پس از سپری شدن عده طلاق واقع گردد^۱.

بنابراین، عمر رضی الله عنه در این عملکرد خود به مخالفت نصوص شرعی برخاست - آن طور که برخی ادعا کرده‌اند، از جمله اینکه دکتر عطیه مصطفی می‌گوید: عمر بسیار جسورانه به رأی شخصی خود عمل می‌کرد و از مخالفت آن با نصوص دینی و قواعد معروف باکی نداشت، زیرا ایشان در راستای حکمی مناسب با وضعیت جامعه‌ی اسلامی قدم برمی‌داشت^۲. دکتر عطیه برای اثبات سخن خود به مثالهای اشاره نموده که یکی از آنان وقوع طلاق ثلاثه در صورتی که به لفظ ثلاثه جاری شده باشد- واقعیت این است که عمر با این عملکرد خود به اجتهاد حکیمانه‌ای دست زد و در این باره دستاویزی از نصوص نیز داشت که به شرح زیر ذکر می‌شوند:

۱- مالک از اشتهب از قاسم بن عبدالله از یحیی بن سعید از ابن شهاب روایت کرده که ابن مسیب می‌گوید: مردی از طایفه‌ی اسلم در زمان رسول خدا زنش را سه طلاقه کرده بود. برخی از صحابه گفتند: تو می‌توانی به زنت رجوع کنی. زنش نزد رسول خدا آمد و گفت: شوهرم مرا در یک جمله سه طلاق داده است. رسول خدا فرمود: شما از همدیگر جدا شده‌اید و حق میراث از یکدیگر را ندارید^۳.

۲- همچنین در سنن نسایی آمده است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که مردی همسرش را در یک جلسه، سه طلاقه کرده است. رسول خدا، خشمگین شد و فرمود: آیا کتاب خدا را بازیچه قرار داده‌اید. در حالی که من در میان شما هستم. تا جایی که مردی

۱- القضاء في عهد عمر بن الخطاب د. ناصر الطريفي (۷۳۳/۲).

۲- القضاء في الإسلام ص ۹۸.

۳- المدونة الكبرى، ك الطلاق، باب طلاق السنة (۶۲/۲) این روایت به سند مرسل گزارش شده است. اما گفتنی است که روایتهای مرسل از طریق ابن مسیب به عنوان روایتی صحیح قلمداد می‌شوند.

برخاست و گفت: ای رسول خدا! گردنش را بزنم؟^۱ این حدیث بیانگر آن است که سه طلاق در یک جلسه واقع شده است و اگر نه دلیلی نداشت که رسول خدا، خشمگین شود و سکوت رسول خدا در این مورد دلیل بر وقوع سه طلاق است.^۲

۳- همچنین نافع بن عمیر بن عبد یزید بن رکانه روایت کرده که رکانه بن عبد یزید زنش را سه طلاق قطعی داد و نزد رسول خدا آمد و گفت: هدفم یک طلاق بوده است. رسول خدا او را سوگند داد که هدفش بیش از یک طلاق نبوده است؟ آن گاه دستور داد که به زنش رجوع نماید. بعدا رکانه همسرش را در زمان عمر رضی الله عنه یک طلاق و در زمان عثمان یک طلاق دیگر داد و بدین صورت سه طلاق تکمیل گردید.^۳

از این حدیث و از سوگند دادن رسول خدا رکانه را معلوم می شود که می توان سه طلاق را در یک جمله و یک جلسه واقع کرد و اگر نه دلیلی نداشت که رسول خدا، رکانه را سوگند بدهند که با گفتن «کلی» هدفش یک طلاق بوده یا بیشتر؟

بنابراین نمی توان عمر رضی الله عنه را مبتکر این مسأله دانست، بلکه ایشان دستاویزی از سنت رسول خدا در این باره داشتند. به خاطر همین بود که بسیاری از صحابه همچون علی، عثمان، ابن عباس، ابن مسعود و عمران بن حصین رضی الله عنه با ایشان هم رأی شدند. بنابراین می توان گفت که سه طلاق در یک کلمه و یا در یک جلسه و یا به کارگیری عباراتی همچون: شما سه طلاقه داده شده اید. یا: شما طلاق داده شده اید، طلاق داده شده اید، طلاق داده شده اید. یا: شما طلاق داده شده اید، باز طلاق داده شده اید، باز طلاق داده شده اید. یا: شما طلاق داده شده اید، باز سه طلاقه و یا ده طلاقه، و یا صد طلاقه، و یا هزار طلاقه و یا عباراتی در همین راستا از جمله مواردی است که حاکم مسلمان طبق مصلحت زمانی و مکانی می تواند آن را یک طلاق رجعی و یا سه طلاق به شمار آورد.^۴ ابن قیم

۱- سنن النسائي، ك الطلاق الثلاث المجموعة (۱۴۲/۶) ابن حجر در مورد این حدیث گفته است: نسایی این روایت را گزارش داده و راویان آن معتبر می باشند: فتح الباري (۳۶۲/۹) و ابن قیم گفته: سند آن طبق شرایط مسلم صحیح می باشد: زاد المعاد (۲۴۱/۵).

۲- القضاء في عهد عمر بن الخطاب (۷۳۶/۲).

۳- سنن أبي داود، ك الطلاق، باب في البتة (۵۱۱/۱) شرح النووي (۷۱/۱۰).

۴- الفقهاء في عهد عمر بن الخطاب (۷۳۶-۷۳۹/۲).

می گوید: عمر رضی الله عنه در این باره با اجماع گذشتگان مخالفت نورزید، بلکه اجرای سه طلاق در یک کلمه و یا یک جلسه را به عنوان کیفر و تنبیهی برای کسانی در نظر گرفت که راه مشروع و مسنون و آسان طلاق را رها کرده و راه مشکل و غیر قابل بازگشت را انتخاب کرده اند و بدون تردید یک رهبر می تواند، در مواردی که مردم از رخصت و سهولتی که خدا در نظر گرفته است، چشم پوشند، آن ها را این گونه تنبیه نماید^۱.

نهم: تحریم نکاح متعه

از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایاتی نقل شده که نکاح متعه را تحریم نموده، آن را نوعی زنا قلمداد کرده و کسانی را که مرتکب آن شده اند، تهدید به سنگسار نموده است. و بعضی ها گمان کرده اند که گویا رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام قرار نداده، بلکه عمر رضی الله عنه آن را حرام کرده است. از ابونضره روایت شده که گفت: ابن عباس نکاح متعه را حلال دانسته و بدان دستور می داد، اما ابن زبیر مردم را از انجام آن باز می داشت. پس آن را برای جابر بن عبدالله بازگو نمودم، در جواب گفت: ما در عصر رسول خدا متعه می کردیم، اما وقتی زمان عمر فرا رسید ایشان گفت: خداوند برای پیامبرش به علت های متعدد چیزهایی را حلال می ساخت و هم اکنون احکام قرآن ثبات پیدا کرده است و نسخی بدان راه ندارد، بنابراین حج و عمره را آن طور که خدا دستور داده است انجام دهید و افزود: اگر بینم کسی نکاح موقت کرده است او را سنگسار خواهم کرد^۲.

از ظاهر این روایت چنین بر می آید که نکاح موقت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله رواج داشته و عمر رضی الله عنه در زمان خود آن را تحریم کرده است. در حالی که واقعیت امر چنین نیست، بلکه متعه یا نکاح موقت را خود رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام قرار داد و کسانی از صحابه که گفته می شود نکاح متعه را حرام نمی دانستند به خاطر این بود که حکم قطعی تحریم این نوع نکاح به آنان نرسیده بود. همچنین کسانی از متأخرین مانند ابی هلال عسکری^۳ و

۱- زاد المعاد (۵/۲۷۰).

۲- مسلم، ك الحج، رقم ۱۲۱۷.

۳- الأوائل (۱/۲۳۸-۲۳۹).

رفیق عظم^۱ که تحریم متعه را به عمر رضی الله عنه نسبت داده‌اند به دلایل تحریم آن در سنت نبوی پی نبرده‌اند که به شرح زیر بیان می‌شوند:

۱- مسلم با سند صحیح از سلمه نقل کرده که گفته است:

رسول خدا در سال او طاس سه بار نکاح متعه را جایز قرار داد و بعداً آن را ممنوع اعلام کرد^۲.

۲- همچنین مسلم با سند خود از سبره نقل کرده که گفته است: رسول خدا به ما اجازه‌ی نکاح متعه را داد. من با یکی از دوستانم به خواستگاری زن زیبایی از بنی عامر رفتیم، من از آن رفیقم جوان‌تر بودم. گفت: به من چه می‌دهید؟ هر یک از ما ردای خود را تقدیم کرد. سرانجام با من آمد و به مدت سه روز با من ماند. آن‌گاه رسول خدا اعلام کرد که:

(من كان عنده شيء من هذه النساء التي يَتَمَتَّعُ، فليُخَلِّ سبيلها).

«هر کس زنی را با نکاح موقت در اختیار دارد آن‌را رها کند»^۳.

۳- همچنین مسلم با سند خود از سبره‌ی جهنی نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمود:

(يا أيها الناس! إني قد كنت أذنتُ لكم في الاستمتاع من النساء، وإن الله قد حَرَّمَ ذلك إلى يوم القيامة، فمن كان عنده شيء فليُخَلِّ سبيله ولا تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً)^۴.

«ای مردم! من به شما اجازه‌ی نکاح متعه داده بودم و اکنون خدا آن‌را تا قیامت حرام قرار داده است. پس اگر نزد کسی زنی با نکاح متعه وجود دارد او را رها سازد و آنچه بدو داد، پس نگیرد».

۴- همچنین مسلم به روایت علی بن ابی طالب نقل کرده که او متوجه ابن عباس شد که در مورد نکاح متعه سهل‌انگاری می‌کرد. آن‌گاه علی رضی الله عنه گفت:

۱- أشهر مشاهير الإسلام (۴۳۲/۲)، القضاء في عهد عمر بن الخطاب (۷۵۶/۲).

۲- مسلم، ك النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبیح ثم نسخ، ثم أبیح ثم نسخ، واستقر تحريمه إلى يوم القيامة (۱۰۳۳/۲).

۳- مسلم ك النكاح.

۴- مسلم ك النكاح رقم ۱۴۰۶.

(مهلاً یا ابن عباس، فإن رسول الله ﷺ نهی عنها يوم خيبر، وعن لحوم الحمر الإنسية)^۱.
«ابن عباس! مگر نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ روز خیبر از نکاح متعه و خوردن گوشت الاغ اهلی نهی کرده است».

بنابراین، عمر فاروق رضی الله عنه نکاح متعه را از سر خود حرام قرار نداد، بلکه در این باره از رسول خدا ﷺ پیروی نمود که ایشان پس از آن که در سال ششم هجری در خیبر آنرا حرام قرار داد در سال هشتم یعنی سال فتح مکه آنرا دوباره حلال اعلام کرد و پس از سپری شدن ۱۵ روز دوباره آنرا برای همیشه و تا قیامت حرام قرار داد^۲.

دهم: اختیارات فقهی عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه با اجتهادات خود در سازمان قضایی به ویژه پیرامون مسایل جنایی و حدود و قصاص تأثیر شگرفی نهاد. همان طور که با علم و دانش وسیع خود و فهم و برداشتی که از مقاصد شرعی داشت و با اجتهادات خود در مباحث مختلف فقهی تأثیر عمیقی گذاشت و از ایشان در مجموعه‌ی فقه اسلامی مسایل بی‌شماری به جا مانده است که به شرح زیر می‌باشند:

- ۱- عمر رضی الله عنه معتقد بود که پوست حیوان خود مرده با دباغی پاک می‌شود، به شرطی که در حال حیات پاک بوده باشد.
- ۲- نماز بر پوست روباه را مکروه می‌دانست.
- ۳- مسواک بعد از زوال را برای روزه دار مکروه نمی‌دانست، بلکه آنرا مستحب می‌دانست.
- ۴- این رأی را انتخاب می‌کرد که مسح بر موزه و اجسام مشابه، برای مقیم یک شبانه روز و برای مسافر سه شبانه روز است.
- ۵- ابتداء مسح بر موزه پس از بی‌وضو شدن آغاز می‌شود.
- ۶- وقت نماز جمعه پس از زوال خورشید آغاز می‌شود.
- ۷- دست زدن به ذکر (آلت تناسلی) ناقض وضو است.

۱- مسلم ك النکاح ۲/۱۰۲۷) رقم ۱۴۰۷.

۲- القضاء فی عهد عمر بن الخطاب (۲/۷۵۶).

- ۸- تکبیرات ایام التشریق از فجر روز عرفه آغاز می‌شود و تا عصر روز آخر ایام تشریق ادامه دارد.
- ۹- عمر و ابوبکر رضی الله عنهما راه رفتن پیشاپیش جنازه را افضل می‌دانستند.
- ۱۰- عمر رضی الله عنه معتقد به وجوب زکات بر مال کودک و مجنون بود.
- ۱۱- معتقد به اختیار فسخ برای طرفین معامله تا آخر مجلس بود.
- ۱۲- بیع سلم را در معاملات جانداران قبول نداشت.
- ۱۳- معتقد بود که رهن گذاشتن مشروط بر این که اگر مدیون سر وقت، بدهی را پرداخت نکرد، رهن به عنوان مبیع در مقابل ذین حساب می‌شود، شرط فاسدی است.
- ۱۴- اگر کسی عین مال خود را در دست مدیون مفلس یافت، مال به خودش تعلق می‌گیرد نه سایر طلب کاران.
- ۱۵- مال دخترک یتیم حتی پس از بلوغ به وی داده نشود تا این که ازدواج کند و یک سال از تاریخ ازدواجش سپری گردد.
- ۱۶- دیه چشم حیوان، یک چهارم قیمت آن است.
- ۱۷- همسایه حق شفعه ندارد. حق شفعه فقط از آن کسی است که در مال غیر منقول و غیر قابل تقسیم شریک باشد.
- ۱۸- قد مساقات در همه‌ی درختان جایز است.
- ۱۹- جایز است که فردی را در مقابل دادن پوشاک اجیر نمایند.
- ۲۰- دادن هبه الزامی نیست مگر پس از قبض کردن.
- ۲۱- کسی که به غیر خویشاوندش چیزی هدیه داده است تا وقتی در مقابل آن چیزی وصول نکرده است، می‌تواند رجوع کند، ولی اگر به خویشاوندی هدیه‌ای داده بود نمی‌تواند، رجوع بکند.
- ۲۲- مدت اعلام مال یافته شده یکسال می‌باشد.
- ۲۳- اگر مال یافته شده اندک باشد، می‌توان بدون اعلام آن را تصاحب کرد.
- ۲۴- مال یافته شده پس از یک سال متعلق به کسی است که آن را یافته است فرق نمی‌کند که نیازمند باشد یا خیر.

- ۲۵- حکم مال یافته شده‌ی حرام و غیر حرام یکی است.
- ۲۶- مال یافته شده، در دست کسی بماند که آن را یافته است البته به شرط این که آدم امینی باشد.
- ۲۷- تغییر و تحول در وصیت و رجوع کردن از آن اشکالی ندارد.
- ۲۸- کلاله کسی است که نه پسری دارد و نه پدري.
- ۲۹- خواهران همراه دختران باعث می‌شوند که دختران به عنوان عصبه به حساب آیند.
- ۳۰- مادر بزرگ‌ها اگر زیاد و چند نفر باشند همه در یک ششم شریک هستند و این رأی ابوبکر رضی الله عنه نیز می‌باشد.
- ۳۱- اگر کسی بمیرد و بعد از خود، مادر، خواهر و پدر بزرگی بگذارد، نصف دارایی‌اش مال خواهر و یک سوم مال مادر و بقیه مال پدر بزرگ است.
- ۳۲- عمر معتقد بود که هرگاه زنی بمیرد و شوهرش همراه با پدر و مادرش به عنوان وارث وی اعلام وجود نمایند، زوج نصف میراث، مادر یک سوم باقی مانده و بقیه از آن پدر می‌باشد، و اگر مردی بمیرد و زنش همراه با پدر و مادرش اعلام وجود نمایند، زن یک چهارم، مادر یک سوم باقی مانده و بقیه برای پدر می‌باشد. این دو مسأله به «عمریتین» مشهور می‌باشد، زیرا عمر رضی الله عنه برای نخستین بار در این خصوص به قضاوت نشستند.
- ۳۳- اگر میت، وارثی دارای سهم مشخص و عصبه ندارد، میراثش به ذوالأرحام داده می‌شود.
- اینها برخی از اختیارات فقهی عمر بن خطاب بود که هر کدام در جای خود، اصلی از اصول فقه است و باید با تفصیل بیشتری بدان پرداخته شود.

فصل پنجم

فقه عمر رضی الله عنه در برخورد با فرماندهان و کارگزاران دولت

مبحث اول: استان‌های کشور

مبحث دوم: شیوه‌ی انتخاب فرمانداران و کارگزاران دولت در عهد

عمر رضی الله عنه

مبحث سوم: مراقبت از والیان و بازخواست آنان

پس از این که دامنه‌ی دولت اسلامی در زمان عمر بن خطاب گسترش یافت، ایشان دولت را به تشکیلات اداری کوچکتری تقسیم نمود تا بهتر بتوان بر آن اشراف داشت که البته گسترش فتوحات سبب اصلی این تقسیمات و به ویژه تأسیس ایالتها بود.

مبحث اول استان‌های کشور

تقسیم کشور به استان‌ها و ولایت‌های متعدد در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز گردید و عمر رضی الله عنه در این زمینه ادامه دهنده‌ی سیاست ایشان با ایجاد تغییرات جزئی در جابجایی مسئولین و استانداران بود و اکنون نمونه‌ای از این تقسیمات به شرح زیر بیان می‌شود:

نخست: مکه‌ی مکرمه

فرماندار مکه در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه، مردی به نام محرز بن حارثه و پس از ایشان، فُئُقْدُ بن عمیر بن جدعان تمیمی بود که در مورد مدت زمامداری این دو نفر و عملکردشان چیزی ذکر نشده است. بعد از آن‌ها نافع بن حارث خزاعی، فرماندار مکه تعیین گردید و تا زمان شهادت عمر رضی الله عنه، ایشان همچنان فرماندار مکه بود. از جمله عملکردهای ایشان در دوران زمامداری‌اش، خرید منزلی از صفوان بن امیه را ذکر کرده‌اند که آن‌را به زندانی تبدیل کرد.^۱ همچنین گفته‌اند: نافع در منطقه عسفان به عمر رضی الله عنه رفت که برای حج آمده بود. عمر رضی الله عنه از او پرسید: چه کسی را بر مکه گمارده‌ای؟ گفت: ابن ابزی را. عمر رضی الله عنه پرسید: ابن ابزی کیست؟ نافع گفت: از بردگان آزاد شده‌ی ما است. عمر رضی الله عنه گفت: برده‌ای را بر آنان گمارده‌ای؟ نافع گفت: او قاری قرآن و آگاه به مسایل میراث است. عمر رضی الله عنه گفت: آری، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَذَا الْكِتَابِ أَقْوَامًا وَيُضَعُّ بِهَ آخَرِينَ)^۲.

«خداوند با این کتاب افرادی را بالا می‌برد و افرادی را پست می‌نماید».

۱- البخاری، ك الخصومات (۳، ۲۵) باب الریط والحبس، مسند أحمد ش ۲۳۲. [الموسوعة الحدیثیة]. سند آن صحیح است.

۲- الولاية علی البلدان، عبد العزیز العمري (۶۷/۱).

یکی دیگر از پروژه‌های مهم دولت عمر بن خطاب رضی الله عنه توسعه‌ی حرم مکه بود که عمر رضی الله عنه با خریداری منازل مسکونی مجاور حرم و تخریب آن‌ها به توسعه‌ی حرم پرداخت و پیرامون آن دیوار کوتاهی احداث نمود. شهر مکه به خاطر موقعیت خاصی که داشت به ویژه در موسم حج محل تجمع فرماندهان و والیان بود و آن‌ها با عمر بن خطاب رضی الله عنه ملاقات و پیرامون مسایل مختلف گفتگو و اظهار نظر می‌کردند. بنابراین مکه یکی از استان‌ها و ولایت‌های مهم حکومت اسلامی به شمار می‌رفت.

دوم: مدینه‌ی منوره

از آن‌جا که مدینه پایتخت اسلام بود، و خلیفه شخصاً در آن‌جا حضور داشت طبعاً زمام امور شهر به عهده‌ی ایشان بود. و هرگاه که خلیفه به مسافرتی می‌رفت، برای خود جانشینی تعیین می‌کرد. چنان که در بعضی از سفرهای معمولی یا سفر حج، زید بن ثابت را به عنوان جانشین خود تعیین می‌نمود.^۱ همچنین گاهی علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به جای خود می‌نشانده.^۲ و در این راستا ادامه دهنده‌ی سیاست رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود.

و از آن‌جا که مدینه پایتخت اسلام و مقر خلیفه بود و نیروهای اسلامی از آن‌جا به سایر نقاط دنیا اعزام می‌شدند و مرکز تجمع اصحاب بزرگوار پیامبر بود، چرا که عمر رضی الله عنه آنان را از پراکنده شدن در شهرها منع می‌کرد،^۳ مدینه از جایگاه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و از این رهگذر سیل دانشجویان قرآن و سنت به این شهر سرازیر بود.^۴

سوم: شهر طائف

طائف یکی از شهرهای مهم اسلامی در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه به شمار می‌رفت. از این شهر مجاهدین نیرومندی به جهاد اعزام می‌شدند. والی این شهر از زمان رسول خدا و

۱- الولاية على البلدان (۶۸/۱).

۲- تاریخ یعقوبی (۱۴۷/۲).

۳- تاریخ یعقوبی (۱۵۷/۲).

۴- الولاية على البلدان (۶۸/۱).

ابوبکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بن خطاب، عثمان بن أبی العاص بود تا این که خود عثمان از عمرؓ خواست که او را به میادین جهاد اعزام نماید. عمرؓ در جواب نوشت که من تو را از کار برکنار نمی‌کنم، ولی اگر خودت این را می‌خواهی پس کسی را به جای خود انتخاب کن. چنان که عثمان مردی از اهل طائف را بر آن شهر گمارد و به جهاد رفت. بعدها عمرؓ عثمان را بر عمان و بحرین گمارد^۱. و در روایات آمده است که فرماندار طائف در زمان وفات عمرؓ، سفیان بن عبدالله ثقفی بود^۲. و میان او و عمرؓ نامه‌هایی رد و بدل شده که در آن‌ها مسایل مربوط به زکات سبزیجات، میوه‌جات و عسل ذکر گردیده است^۳ که این قبیل نامه‌ها بیانگر رونق بازار کشاورزی طائف در زمان عمر بن خطابؓ می‌باشد. ضمن این که طائف در زمان ایشان از شرایط امنیتی خوبی برخوردار بود. همچنین لازم به یادآوری است که برخی از اهالی مکه گرمای تابستان را در طائف به سر می‌بردند^۴. به هر حال طائف نیز یکی از شهرهای مهم دولت اسلامی در زمان عمر بن خطابؓ به شمار می‌رفت^۵.

چهارم: یمن

هنگامی که عمر بن خطابؓ زمام امور را به عهده گرفت، یمن از امنیت و آرامش خوبی بهره‌مند بود. در مناطق مختلف یمن والیانی از جانب حکومت اسلامی فرمانروایی می‌کردند. عمر بن خطابؓ همان والیان زمان ابوبکرؓ را بر شغلشان باقی گذاشت^۶. چنان که یعلی بن امیه یکی از آنان بود که تا وفات عمرؓ همچنان ولایت یمن را به عهده داشت^۷.

۱- تاریخ خلیفة بن خیاط ص ۱۳۴.

۲- تاریخ طبری (۲۳۹/۵).

۳- الطائف فی العصر الجاهلی و صدر الإسلام، نادیه حسین صقر ص ۱۹.

۴- الطائف فی العصر الجاهلی و صدر الإسلام ص ۱۹.

۵- الولاية علی البلدان (۶۹/۱).

۶- غایة الأمانی فی أخبار القطر الیمانی، یحیی بن الحسین (۸۳/۱).

۷- تاریخ طبری (۱۵۷/۲).

در منابع متعدد حوادثی که برای والی یمن، یعلی بن امیه اتفاق افتاد از جمله شکایت‌های برخی از ساکنان یمن از دست والی خود به عمر رضی الله عنه و احضار ایشان توسط خلیفه، ذکر شده است.^۱ و نیز آمده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه در غیاب یعلی، جانشینانی برای او تعیین می‌کرد. همچنین در زمان عمر رضی الله عنه و یعلی مکاتباتی پیرامون مسایل زکات رد و بدل شده^۲ و یعلی خود را جزو والیانی برشمرده که عمر رضی الله عنه در اواخر خلافت خود، اموال شخصی آن‌ها را به پای تقسیم کشانده است.^۳

یکی دیگر از والیان عمر رضی الله عنه در مناطق یمن «عبدالله بن ابی ربیعہ مخزومی» ذکر شده است، ایشان آن طور که طبری نوشته است والی منطقه‌ی «جند» یمن بود و تا وفات عمر رضی الله عنه همچنان والی آن ناحیه بود.^۴

گفتنی است که مردم یمن در سلسله فتوحات زمان عمر رضی الله عنه نقش بارزی ایفا نمودند و در فتح دیار شام، عراق و مصر حضور فعال داشتند.^۵ بنابراین بسیاری از یمنی‌ها در شهرهای تازه تأسیس شده‌ی اسلام همچون بصره و کوفه و شهر فسطاط در مصر و شهرهای دیار شام ساکن شدند.^۶ و در مجموع، این حرکت بیانگر نقش برجسته‌ی مردم یمن و والیان یمن در روند فتوحات و همچنین بیانگر اهمیت والای یمن در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌باشد.^۷

پنجم: بحرین

هنگامی که عمر رضی الله عنه زمام امور مسلمین را به دست گرفت، والی بحرین، علاء بن حضرمی بود. او همچنان در زمان عمر رضی الله عنه تا سال ۱۴ هجری به کارش ادامه داد.^۸ علاء در جهاد با

۱- غایة الأمانی (۸۳/۱).

۲- الأموال للقاسم بن سلام ص ۴۳۶.

۳- تاریخ یعقوبی (۱۵۷/۲).

۴- تاریخ طبری (۲۳۹/۵).

۵- الولاية على البلدان (۷۱/۱).

۶- فتوح مصر وأخبارها لابن عبد الحكم ص ۱۱۹-۱۲۳.

۷- الولاية على البلدان (۷۱/۱).

۸- همان: (۷۵/۱).

دیار فارس نقش به سزایی داشت. تا این که عمرؓ او را به خاطر لشکرکشی از راه دریا و بدون هماهنگی با خلیفه از کار برکنار کرد و او را به بصره اعزام نمود. گفتنی است که عمرؓ مخالف لشکرکشی از راه دریا بود. علاء با دلی ناخواسته راهی بصره شد و قبل از این که به مقصد برسد، درگذشت و در بحرین به خاک سپرده شد. عمرؓ به جای علاء، عثمان بن ابی العاص را به عنوان فرماندار بحرین به آن ناحیه فرستاد. عثمان به جنگ با فارسها و پیشروی در آن ناحیه ادامه داد، تا این که به نواحی «سند» رسید. و از جانب خلیفه به عثمان دستور رسید که با هماهنگی و همکاری والی بصره، ابوموسی اشعری، به پیشرویهای خود ادامه دهد. عثمان نیز پذیرفت و از آن پس با همکاری نیروهای تحت فرماندهی ابوموسی به جنگ با نیروهای فارس ادامه داد.^۱

گفتنی است که عثمان معروف به پرهیزگاری و اجتناب از حرام بود.^۲ عثمان دو بار از جانب عمرؓ به عنوان والی بحرین تعیین گردید. یک بار در سال ۱۵ هجری که پس از آن عمرؓ جهت فرماندهی لشکر در نواحی بصره، به او نیاز پیدا کرد و در این فرصت «عیاش بن ابی ثور»^۳ را به جای او بر بحرین گمارد و دیری نگذشت که عیاش را از کار برکنار کرد و به جای او قدامه بن معظونؓ را نشانند کسی که ابوهزیره در رکاب او بود و امر قضاوت بحرین و برخی از امور دیگر را به عهده او داشت. در زمانی که قدامه زمام امور بحرین را به عهده داشت مردم از او راضی بودند و کارها به خوبی پیش می‌رفت تا این که او را متهم به شراب‌نوشی کردند و این قضیه توسط شاهدان به ثبوت رسید و عمرؓ مجازات اسلامی شراب‌نوشی را بر او اجراء نمود و او را از کار برکنار کرد. لازم به ذکر است که قدامه دایی عبدالله و حفصه^۴ بنت عمرؓ بود. و از این که عمرؓ بر او حد اجرا نمود، قدامه بن مظعونؓ بی‌نهایت نگران و خشمگین شد. بنابراین عمرؓ بعدها

۱- همان: (۷۳/۱).

۲- سیر أعلام النبلاء (۳۷۴/۲).

۳- الولاية على البلدان (۷۳/۱).

۴- الطبقات (۵۶۰/۵)، تاریخ المدینة (۸۴۳/۳) الولاية على البلدان (۷۴/۱).

کوشید تا رضایت او را جلب نماید. برخی گفته‌اند قدامه در سال بیست هجری از کار برکنار گردید.^۱

پس از قدامه، صحابی معروف، ابوهریره رضی الله عنه به دستور عمر رضی الله عنه زمام بحرین را بدست گرفت. گفتنی است که ابوهریره در دوران ولایت قدامه بن مظعون پاره‌ای از مسئولیت‌های بحرین را بر عهده گرفته بود و یکی از کسانی بود که علیه قدامه شهادت دادند که شراب نوشیده است، از این رو عمر رضی الله عنه فرمان صادر نمود که قدامه عزل شود و ابوهریره ولایت بحرین را بر عهده بگیرد.^۲ و بعد از ایشان دوباره عثمان بن ابی العاص بر سر کار آمد و تا وفات عمر رضی الله عنه همچنان بر کرسی ولایت بحرین تکیه زد.^۳

همچنین در برخی از روایتها آمده است که عثمان بن ابی العاص همزمان بر بحرین و یمامه و عمان فرمانروایی می‌کرده،^۴ و این بیانگر میزان ارتباط جغرافیایی میان این شهرها با یکدیگر است و به احتمال قوی در زمان عمر بن خطاب یمامه و عمان بخش‌هایی از بحرین به شمار می‌رفته‌اند.

لازم به یادآوری است که بحرین در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه منبع مهم درآمدهای حاصل از خراج و جزیه و جزو مناطق پردرآمد به شمار می‌رفت و مردم آن ناحیه در پیشرویه‌های نظامی مسلمانان به سوی دیار فارس و مشرق زمین نقش به سزایی داشتند.^۵

نشم: مصر

عمرو بن عاص رضی الله عنه مصر را فتح کرد و به دستور عمر رضی الله عنه ولایت آن سامان را به عهده گرفت و علی رغم اختلافاتی که میان خلیفه و عمرو وجود داشت تا وفات عمر بن خطاب، عمرو همچنان بر کرسی فرمانروایی مصر تکیه زده بود. و از آن‌جا که مصر، منطقه‌ی پهناوری بود، در مناطق مختلف آن، والیانی وجود داشت، همچون عبدالله بن ابی سرح که والی منطقه‌ی

۱- البدایة والنهایة (۱۰۱/۷). الولاية علی البلدان (۷۴/۱).

۲- الولاية علی البلدان (۷۵/۱).

۳- الولاية علی البلدان (۷۵/۱).

۴- تاریخ الطبری (۲۳۹/۵).

۵- الولاية علی البلدان (۷۶/۱).

صعید بود^۱، ولی حاکم اصلی مصر کسی جز عمرو بن عاص نبود. عمر[ؓ] برای مصر اهمیت ویژه‌ای قابل بود و همواره در شئون مختلف آن دخالت می‌کرد^۲. عمرو نیز در قضیه‌ی وصول خراج و جزیه از خبرگان قبطی‌های مصر استفاده می‌کرد^۳. همچنین به دستور خلیفه، سربازان و نیروهای خود را از مشغول شدن به کار کشاورزی منع می‌نمود و متخلفان را تنبیه می‌کرد^۴، چرا که به اعتقاد خلیفه این کار باعث دلبستگی آنان به زمین‌های کشاورزی و تضعیف روحیه‌ی جهادی می‌شد و از طرفی برای آنان در بیت المال حقوق و مزایایی در نظر می‌گرفت که نیازی به کار دیگری پیدا نمی‌کردند.

عمرو بن عاص[ؓ] با پی‌گیری مکرر عمر بن خطاب[ؓ] توانست که در مدت کوتاهی امور مصر را سازماندهی کند و از آن ایالت بزرگی برای دولت اسلامی بسازد. با وجود این که با خطرهای زیادی از جانب رومیان که برای دستیابی مجدد به مصر و به ویژه اسکندریه برنامه‌ریزی می‌کردند، روبرو بود. گفتنی است که سرزمین مصر، در زمان عمر بن خطاب[ؓ] به خاطر عدالتی که وجود داشت سرزمین حاصل‌خیزی برای نشر دین مبین اسلام به حساب می‌آمد. چرا که ساکنان آن از دست حاکمان پیشین چنین رأفت و عطوفتی ندیده بودند. و علاوه بر آن، از نزدیک با تعالیم حیات بخش اسلام آشنا شده، به حقیقت این دین پی‌بردند و گروه گروه وارد اسلام شدند و لشکر اسلام را تقویت نمودند. به هر حال، عمرو[ؓ] توانست به خوبی از عهده‌ی کنترل ایالت پهناور مصر درآید و آن را اداره نماید و برای اشراف به مناطق دور دست نمایندگان برای خود مقرر کرد و در جمع‌آوری خراج و تنظیم امور مالی از ساکنان مصر استفاده نمود^۵.

۱- فتوح مصر ص ۱۷۳.

۲- الولاية علی البلدان (۷۹/۱).

۳- فتوح مصر وأخبارهم ص ۱۵۲.

۴- الولاية علی البلدان (۸۲/۱).

۵- الولاية علی البلدان (۸۳/۱).

هفتم: ایالت‌های شام

هنگامی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه وفات کرد، فرماندهی کل نیروهای نظامی دیار شام خالد بن ولید بود و بعد از این که عمر رضی الله عنه زمام امور مسلمین را به دست گرفت خالد بن ولید رضی الله عنه را از کار برکنار و ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه را به جای او گمارد.^۱

ابوعبیده رضی الله عنه به ساماندهی امور پرداخت و امیران مناطق مختلف را تعیین نمود. خلیفه بن خیاط در این باره می‌گوید: ابوعبیده پس از فتح مناطق شام، یزید بن ابی سفیان را بر فلسطین و حومه و شرحبیل بن حسنہ را بر اردن و خالد بن ولید را بر دمشق و حبیب بن مسلمہ را بر حمص گمارد و دیری نگذشت که حبیب بن مسلمہ را برکنار کرد و به جای او عبدالله بن قرط ثمالی را بر سر کار آورد و پس از مدتی او را نیز برکنار و به جایش عباده بن صامت را تعیین نمود و دیری نگذشت که دوباره عبدالله بن قرط ثمالی را بر حمص گمارد.^۲ لازم به ذکر است که ابوعبیده برخی اوقات افرادی چند را برای فرماندهی مناطقی از شام می‌فرستاد که برای مدتی معین آن‌را فرماندهی نماید، چنان‌که معاذ بن جبل را به عنوان فرماندار اردن تعیین نمود.^۳ همچنین وقتی به جهاد می‌رفت فردی را به جای خود می‌نشاند چنان‌که وقتی عازم بیت المقدس شد، سعید بن زید بن عمر بن نفیل را به جای خود بر دمشق گمارد.^۴

گفتنی است که ابوعبیده در دوران زمام داری خود نمونه‌ی یک مرد پرهیزگار و نیک خصلت بود و شایستگی این را داشت که امیران و عموم مردم به وی اقتدا نمایند. ایشان در وبای معروف به طاعون عمواس به شهادت رسید، و پس از وی معاذ زمام امور مسلمین آن ناحیه را به دست گرفت و دیری نگذشت که او نیز جان سپرد. و هنگامی که عمر بن خطاب از درگذشت ابوعبیده و معاذ اطلاع یافت، یزید بن ابی سفیان را به عنوان فرماندهی کل شام تعیین کرد. یزید کارشناس امور لشکر داری بود. زیرا در زمان ابوبکر، فرماندهی یکی از ارگان‌های نظامی شام را به عهده داشت و در زمان ابوعبیده نیز چندین

۱- تهذیب تاریخ دمشق (۱/۱۵۲).

۲- تاریخ خلیفه ص ۱۵۵.

۳- فتوح الشام ص ۲۴۸.

۴- الفتوح، ابن أعمش الکوفی ص ۲۸۹ الولاية علی البلدان (۱/۹۰).

بار به جای ابوعبیده زمام امور دمشق را به عهده گرفته بود.^۱ البته عمرؓ او را برای اداره‌ی شهرهای فلسطین و اردن تعیین کرد و برای دیگر مناطق شام امیران دیگری انتخاب نمود.^۲ و از آن‌جا که مدت زمام داری یزید بر شام اندک بوده است منابع تاریخی در مورد ایشان چیز زیادی ننوشته‌اند. او در سال هجدهم هجری درگذشت و به جای خود برادرش، معاویه، را تعیین کرد و به عمرؓ نامه‌ای نوشت و او را در جریان این امر گذاشت. عمرؓ پیشنهاد یزید را پذیرفت و معاویه را زمامدار شام اعلام کرد. البته تغییراتی در شئون اداری آن ناحیه به وجود آورد. به عنوان مثال زمام داری معاویه را محدود به دمشق و نیروهای نظامی و خراج آن کرد. و دو تن از اصحاب پیامبر را برای قضاوت و امامت نزد او فرستاد.^۳ در حالی که قبل از وی این دو مسئولیت جزو وظایف امیران به شمار می‌رفتند و این سیاست جدیدی بود که عمرؓ اتخاذ نمود و آن‌را در مناطق دیگری نیز به اجرا گذاشت. گفتنی است که معاویه معروف به بردباری و بخشندگی بود و این امر باعث شد تا گروه زیادی از مردم عراق و نواحی دیگر به شام روی بیاورند.^۴

عمرؓ در دیگر مناطق شام امیرانی مقرر کرد و آن‌ها را تحت فرمان معاویه در آورد. در زمان زمامداری معاویه بر شام، گاهی جنگهایی علیه رومیان در شمال شام ترتیب داده می‌شد.^۵ معاویه تا وفات عمرؓ همچنان والی شام بود. البته در برخی مناطق و شهرهای شام والیان مستقلی وجود داشت که مستقیماً با خلیفه تماس داشتند و از مدینه دستور می‌گرفتند، ولی معاویه مهم‌ترین والی شام بود که زمام امور بلقاء، فلسطین، اردن، انطاکیه و برخی دیگر از شهرهای شام را به عهده داشت. البته بعضی از مورخین برآنند که عمرؓ به تدریج زمامداری همه‌ی ایالت شام را به معاویه سپرد.^۶

۱- فتوح البلدان ص ۱۳۷.

۲- فتوح البلدان ص ۱۴۵، ۱۴۶.

۳- الولاية علی البلدان (۹۲/۱).

۴- تاریخ طبری (۲۳۹/۵).

۵- الولاية علی البلدان (۹۲/۱).

۶- تاریخ خلیفه بن خیاط ۱۵۵، سیر أعلام النبلاء (۸۸/۳).

البته نباید این نکته را فراموش کرد که در آن زمان به خاطر شرایط نظامی و جغرافیایی هر از گاهی تغییراتی در اداره و کنترل ولایت‌های مختلف به وجود می‌آمد. به عنوان مثال اردن به عنوان ولایت مستقلی و گاهی جزو بخشی از فلسطین و یا منطقه‌ی دیگری در می‌آمد.^۱

هشتم: ایالت‌های عراق و فارس

پیشروی مسلمان‌ها به سوی سرزمین‌های عراق در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز گردید. و در آن زمان فرماندهی نیروهای آن ناحیه به دست مثنی بن حارثه شیبانی بود تا این که خالد بن ولید به عراق آمد و او فرماندهی نیروها را به عهده گرفت. و هنگامی که خالد رضی الله عنه به دستور ابوبکر رضی الله عنه راهی دیار شام گردید، مثنی بن حارثه رضی الله عنه باری دیگر به عنوان فرمانده نیروهای عراق تعیین شد. و چون عمر رضی الله عنه بر سر کار آمد، مثنی را برکنار و به جای او ابو عبید بن مسعود ثقفی را تعیین کرد، و همزمان خالد بن ولید را نیز از کار برکنار کرد و این امر باعث تعجب مردم شد. آن‌گاه عمر رضی الله عنه چنین گفت: من آن‌ها را به خاطر این که در کارشان شک داشته باشم عزل ننمودم بلکه چون مردم با دید عظمت به آن‌ها نگاه می‌کردند، ترسیدم مبادا بر آن‌ها توکل نمایند.^۲ و پس از این که مثنی از کار برکنار شد و ابو عبید بر سر کار آمد، مثنی همچون سرباز مخلصی در رکاب ابو عبید در جنگ‌ها شرکت می‌کرد و جانفشانی می‌نمود.^۳ و پس از به شهادت رسیدن ابو عبید، مثنی مجدداً امیر لشکر شد. سپس سعد بن ابی وقاص به عنوان فرماندهی کل نیروهای عراق راهی آن دیار گردید و مثنی به خاطر جراحاتی که در جنگ برداشته بود قبل از رسیدن سعد، جان به جان آفرین سپرد.^۴

بصره قبل از معرکه قادسیه و درگیرودار حوادث، یک ولایت کوچک به شمار می‌رفت. اما پس از پیروزی مسلمانان در جنگ قادسیه و سقوط مداین تحول جدیدی به

۱- الولاية على البلدان (۱۰۲/۱).

۲- الولاية على البلدان (۱۰۲/۱).

۳- البداية والنهاية (۲۸/۷).

۴- الولاية على البلدان (۱۱۱/۱).

نفع اسلام در سرزمین عراق اتفاق افتاد و در تنظیم ولایت‌ها شکل جدیدی نموداری گردید چه در ولایت بصره و یا ولایت کوفه و یا دیگر ولایت‌های بلاد عراق و فارس^۱.

نهم: ولایت بصره

عمر بن خطابؓ قبل از تأسیس بصره «شریح بن عامر» را که به کمک قطبه بن قتاده به آن ناحیه اعزام نمود، سپس او را امیر ناحیه‌ی بصره تعیین کرد. و سرانجام شریح در یکی از جنگ‌ها به شهادت رسید^۲. سپس عمرؓ عتبه بن غزوان را با گروهی از رزمندگان به نواحی بصره فرستاد و او را امیر بصره کرد و این در سال ۱۴ هجری بود نه ۱۶ هجری آن طور که برخی می‌پندارند^۳.

باید گفت که دوران ولایت عتبه دوران ساخت و ساز و شکل‌گیری ولایت بصره به شمار می‌رود، در این زمان ایشان کارهای مهمی انجام داد از جمله در بلاد فارس و دو طرف رودخانه‌ی دجله و فرات مناطقی را فتح نمود^۴.

عتبه در موسم حج سال هفدهم هجری از عمرؓ درخواست استعفا نمود، ولی عمرؓ پذیرفت و او را مجبور به بازگشت به بصره کرد.

عتبه ناچار به بصره برگشت، ولی قبل از این که به آن‌جا برسد در مسیر راه، درگذشت و چون خبر وفات او به گوش عمرؓ رسید گفت: من باعث مرگ او شدم و از او به نیکی یاد کرد^۵.

سپس مغیره بن شعبه فرماندار بصره شد و او نخستین کسی است که دبیرخانه‌ی آمارگیری تأسیس نمود و دیری نگذشت که او را متهم به زنا کردند و از آن‌جا که شهود نتوانستند اتهام را ثابت کنند، به جرم تهمت زدن تازیانه خوردند و مغیره جان سالم به در

۱- الولاية على البلدان (۱/۱۱۳)

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۵۵.

۳- التنظيمات الاجتماعية والاقتصادية في البصرة ص ۳۶.

۴- تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۱۲۷، ۱۲۸.

۵- الولاية على البلدان (۱/۱۱۵)

برد، ولی عمر رضی الله عنه بنابر احتیاط او را از کار برکنار و به جایش ابوموسی اشعری را والی بصره مقرر کرد. البته بعداً از مغیره در مناطق دیگر به عنوان فرماندار استفاده نمود^۱.

عمر رضی الله عنه بعد از اینکه مغیره بن شعبه را از فرمانداری بصره برکنار کرد، ابوموسی اشعری را به عنوان مسئول آن دیار معرفی نمود. گفتنی است که ابوموسی اشعری مهم‌ترین فرماندار بصره در زمان عمر بن خطاب به شمار می‌روند. و در زمان ایشان مناطق زیادی از فارس فتح گردید. او شخصاً در جنگها شرکت می‌کرد و نیروهایش را به چهار سوی بصره می‌فرستاد. و در زمان ایشان اهل بصره توانستند اهواز و حومه و بسیاری از مناطق مهم آن ناحیه را فتح کنند. بدین صورت، دوران ایشان سرشار از جهاد و مبارزه بود. او حتی با والیان مناطق مجاور همکاری می‌کرد و در جنگها به یاری آنان می‌شتافت. ابوموسی در برنامه‌ریزی برای مناطق فتح شده زحمات زیادی متحمل شد و کارگزاران و مسئولینی برای هر منطقه تعیین نمود و برای تأمین خواسته‌هایشان چاره اندیشید. ضمناً نامه‌های زیادی بین ابوموسی و خلیفه رد و بدل می‌شد و خلیفه در مورد قضایای مختلف به توجیه وی می‌پرداخت چنان که در یکی از این نامه‌ها چنین آمده است: خوشبخت‌ترین فرد کسی است که رعیتش به وسیله‌ی او خوشبخت و بدبخت‌ترین فرد کسی است که رعیتش به وسیله‌ی او بدبخت شوند و از حیف و میل کردن اموال مردم و بیت المال پرهیز کن تا کارگزارانت نیز چنین باشند. و اگر نه به حیوانی می‌مانی که وقتی چشمش به زمین سرسبزی می‌افتد در آن می‌چرد تا چاق شود و سرانجام همین چاقی باعث نابودی وی می‌گردد^۲.

و نامه‌های زیادی از طرف عمر بن خطاب به دست ابوموسی می‌رسید که حاوی توجیهات اداری و اجرایی بود و بیشتر آن‌ها را دکتر حمیدالله در کتاب ارزشمند خود، «الوثائق السياسية»^۳ جمع‌آوری نموده است.

به هر حال، دوران زمامداری ابوموسی در بصره، جزو مهم‌ترین دوران بصره به شمار می‌آید، چنان که حسن بصری در این مورد گفت: هیچ سواری که باعث خیر و برکت

۱- همان: (۱۱۷/۱).

۲- مناقب عمر لابن الجوزي ص ۱۳۰.

۳- الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة.

باشد بهتر از ابوموسی در این شهر قدم نگذاشته است.^۱ چرا که ابوموسی علاوه بر این که حاکم شهر بود، معلم و مربی آنها نیز بود و قرآن و درسهای مختلف دینی را به آنها می‌آموخت.^۲ و مناطق زیادی از فارس پس از این که فتح می‌شدند جزو بخشهای تحت پوشش والی بصره در می‌آمدند و والی بصره نیز با تعیین فرماندهانی بر آنها و ارتباط تنگاتنگ با فرماندهان از آنها شهرها محافظت به عمل می‌آورد. خلاصه این که ابوموسی جزو والیان بزرگ و نامی عمر بن خطاب به حساب می‌آید و نامه‌های عمرؓ به ابوموسی جزو مهم‌ترین منابعی است که بیان‌گر شیوهی برخورد عمرؓ با کارگزاران دولتش می‌باشد.^۳

دهم: ولایت کوفه

سعد بن ابی وقاص نخستین فرماندار شهر کوفه است. و او به دستور عمرؓ این شهر را پایه‌گذاری کرد. سعد قبل از تأسیس شهر کوفه، مسئولیت آن ناحیه را به عهده داشت. او به بهترین وجه از عهده‌ی مسئولیت خود بر آمد و دست به فتوحاتی در ناحیه‌ی بلاد فارس زد.^۴ همچنین به توسعه و عمران اراضی کشاورزی پرداخت و برای آبرسانی به بعضی از مناطق، نه‌رهای حف‌ر نمود. علاوه بر این‌ها در مناطق تحت پوشش حکومت خویش پس از مشورت با عمرؓ کارگزاران و نمایندگان برای خود تعیین می‌کرد و به ساماندهی امور مناطق تحت فرمان خود می‌پرداخت. بر همین اساس خردمندان اهل کوفه از سعد به نیکی یاد کرده‌اند؛ چنان که باری عمر بن خطاب نظر یکی از معتمدین کوفه را در مورد سعد پرسید. او گفت: سعد مردی متواضع، عادل و شیرصفت است. همچنین عمرؓ از جریر بن عبدالله درباره‌ی سعد پرسید. جریر گفت: او را در حالی گذاشته‌ام که توانمندترین و مهربان‌ترین‌شان بود. برخوردش با رعیت به برخورد مادری مهربان با

۱- سیر أعلام النبلاء (۳۸۹/۲).

۲- الولاية علی البلدان (۱۲۰/۱).

۳- الولاية علی البلدان (۱۲۰/۱).

۴- فتوح البلدان ص ۱۳۹، تاریخ یعقوبی (۱۵۱/۲).

فرزندانش می‌ماند. مردی قوی و توانا در جنگ و محبوبترین فرد قریش در آن ناحیه است.^۱

البته علی رغم این همه محبوبیت سعد، عده‌ای از عوام الناس از دست وی به خلیفه شکایت کردند که سرانجام به برکناری وی از کار انجامید و ما در این باره بعداً توضیح خواهیم داد.

پس از برکناری سعد، عمر بن خطاب زمام امور کوفه را به دست شورایی متشکل از عمار بن یاسر، ابن مسعود و عثمان بن حنیف سپرد. با این تفصیل که مسئولیت برگزاری نماز جماعت و امور لشکر داری و جنگها به عهده‌ی عمار، مسئولیت بیت المال و آموزش مردم به عهده ابن مسعود و مسئولیت اندازه‌گیری زمینها به عهده عثمان بن حنیف بود که هر کدام از این سه نفر به خوبی از عهده‌ی مسئولیتی که به دوش آنها گذاشته شده بود برآمدند. به هر حال ریاست این شورا با عمار بود و او به نحو احسن به عنوان فرماندار کوفه ایفای وظیفه می‌نمود و دست به فتوحاتی در بلاد فارس زد و همواره گوش به فرمان عمر بن خطاب بود و حسب شرایط جنگی حاکم بر منطقه به رسیدگی امور منطقه می‌پرداخت. عمار با همکاری ابن مسعود تا یک سال و نه ماه انجام وظیفه کرد و در کنار قضایای مالی به آموزش قرآن و درسهای دینی خود را مشغول کرده بود،^۲ تا این که در اثر شکایت‌های عده‌ای از اهل کوفه، از کار برکنار شد و چون عمر رضی الله عنه او را برکنار کرد از او پرسید: آیا از این که تو را برکنار کردم ناراحت شدی؟ عمار در پاسخ گفت: نه از این که روی کار آمدم خوشحال شدم و نه از این که برکنار گردیدم ناراحت شدم.^۳

همچنین منابع تاریخی ذکر کرده‌اند که او قبل از این که برکنار شود، استعفای خود را تقدیم عمر رضی الله عنه کرد ولی ایشان نپذیرفت.^۴ پس از برکناری عمار، جبیر بن مطعم فرماندار کوفه تعیین شد ولی قبل از این که عازم کوفه بشود، عمر رضی الله عنه او را از کار برکنار کرد چرا که قرار بود کسی از انتصاب وی مطلع نشود ولی قبل از این که او عازم کوفه بشود این

۱- الولاية علی البلدان (۱/۱۲۳).

۲- الطبقات (۳/۱۵۷).

۳- الفتوح ابن أعمش (۲/۸۲).

۴- نهاية الأرب (۱۹/۳۶۸).

خبر در میان مردم پیچید و این امر باعث ناراحتی خلیفه و برکناری جبر گزید. آن‌گاه عمرؓ مغیره بن شعبه را فرماندار کوفه تعیین کرد و او تا وفات خلیفه بر سمت خود باقی ماند.^۱

یازدهم: مداین

شهر مداین پایتخت خسرو پرویز بود که توسط سعد بن ابی وقاص فتح گردید. سعد مدتی در آن‌جا مستقر شد و پس از تأسیس کوفه آن‌جا را ترک کرد و ساکن کوفه شد. یکی از فرماندهان لشکر سعدؓ در فتح مداین، سلمان فارسیؓ بود او در جنگهای زیادی علیه فارسیان شرکت کرده، در دعوت فارسی زبانان به اسلام نقش به سزایی ایفا نموده بود. بنابراین، عمر بن خطابؓ، سلمانؓ را به عنوان فرماندار مداین تعیین کرد. سلمان دارای زندگانی‌ای نیکو و نمونه‌ی زنده‌ی تعالیم حیات‌بخش اسلام بود. مورخین نوشته‌اند که او از پذیرفتن ولایت سر باز زد، ولی عمر بن خطاب او را مجبور به پذیرفتن آن کرد. همچنین نوشته‌اند که او چندین بار استعفای خود را تقدیم خلیفه نمود ولی خلیفه پذیرفت.

سلمان معروف به زهد و قناعت بود. او لباس پشمین می‌پوشید و سوار بر الاغ می‌شد و نان جو می‌خورد و بی نهایت اهل تقوا و عبادت بود.^۲

سلمان همچنان در مداین می‌زیست و در سال ۳۲ هجری و در دوران خلافت عثمان در همان‌جا درگذشت.

البته چنین به نظر می‌رسد که سلمان در اواخر خلافت عمرؓ، فرماندار مداین نبوده است، چرا که مؤرخین نوشته‌اند که عمرؓ حذیفه بن یمانؓ را فرماندار مداین کرد و چیزی در مورد برکنار کردن سلمان ننوشته‌اند. بنابراین، می‌توان احتمال داد که عمر بن خطاب ناچار با استعفای سلمان موافقت نموده و حذیفه بن یمان را به جای او نشانده است. به هر حال حذیفه تا وفات عمر بن خطاب و همچنین در خلافت عثمان همچنان به

۱- تاریخ خلیفه ص ۱۵۵، تاریخ الطبری (۲۳۹/۵).

۲- مروج الذهب (۳۰۶/۲) الولاية علی البلدان (۱۳۱/۱).

عنوان فرماندار مداین ایفای وظیفه می نمود^۱.

دوازدهم: آذربایجان

نخستین فرماندار آذربایجان حذیفه بن یمان بود و پس از این که به مداین اعزام شد، عتبه بن فرقد سلمی به جای او تعیین گردید. و در دوران زمامداری او نامه‌هایی بین او و خلیفه رد و بدل شد از جمله هنگامی که عتبه نوعی حلوائی محلی آذربایجان را برای خلیفه فرستاد، خلیفه پس از چشیدن حلوا گفت: عجب حلوائی خوش مزه‌ای است! آن‌گاه پرسید: آیا همه‌ی مسلمانان آن ناحیه از چنین حلوائی بهره‌مند هستند؟ گفتند: خیر. عمر رضی الله عنه حلواها را به عتبه برگردانید و به او نوشت: ای عتبه! این‌ها حاصل دسترنج تو و پدرت نیست. از آن‌چه که خود می‌خوری مسلمانان را نیز بخوران و از تن پروری و پوشیدن لباسهای مشرکین و پوشیدن ابریشم پرهیز کن که رسول خدا از آن نهی کرده است^۲.
به هر حال عتبه تا پایان خلافت عمر بن خطاب و مدتی از خلافت عثمان به عنوان فرماندار آذربایجان ایفای وظیفه نمود. و علاوه از این‌ها عمر رضی الله عنه والیان متعددی در نواحی مختلف عراق و فارس داشت که برخی از آن‌ها مستقل و برخی تابع شهرهای مرکزی عراق یعنی بصره و کوفه بودند که می‌توان از والیان شهرهای موصل، حلوان و کسکر نام برد^۳.

۱- سیر أعلام النبلاء (۲/۳۶۴).

۲- الولاية على البلدان (۱/۱۳۳).

۳- الولاية على البلدان (۱/۱۳۳).

مبحث دوم

شیوهی انتخاب فرمانداران و کارگزاران دولت در عهد عمر رضی الله عنه

عمر فاروق رضی الله عنه همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله در انتخاب کارگزاران و مسئولین دولتی شایستگی و امانتداری را ملاک قرار می‌داد. و در این باره از دقت عمل بالایی برخوردار بود و هیچ‌گاه فردی را که خود خواهان پست و منصبی بود، انتخاب نمی‌کرد. او انتصاب افراد برای مسئولیتها را امانتی الهی می‌دانست که اگر به استحقاق و شایستگی آنان توجهی نمی‌کرد در واقع به خدا، پیامبر و مسلمانان خیانت کرده بود.^۱

و از سخنانش در این باره می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

من در قبال امانتی که بر دوش دارم مسئول هستم بنابراین آنچه را که بتوانم شخصاً انجام دهم، به کسی واگذار نخواهم کرد و آنچه از توان من خارج باشد آن را به کارگزاران امانتدار و دلسوز می‌سپارم و جز آنان امانت را به کسی دیگری واگذار نخواهم کرد.^۲

همچنین باری گفت: اگر کسی بر گروهی فردی را بگمارد که در آن گروه افراد شایسته‌تری از آن فرد وجود داشته باشد، به خدا، پیامبر و مؤمنان خیانت ورزیده است.^۳ همچنین از گفته‌های ایشان است که هر کس فردی را بر اساس روابط دوستانه و خویشاوندی بر مسلمانان بگمارد به خدا، پیامبر و مسلمانان خیانت کرده است.^۴

مهم‌ترین اصول عمر بن خطاب در انتخاب فرمانداران و کارگزاران دولت و شرایط آنان

۱- توانایی و امانتداری

عمر فاروق رضی الله عنه همیشه این اصل را مد نظر داشت و مرد توانا را بر ضعیف ترجیح می‌داد چنان که شرحبیل بن حسنه را از کار برکنار و به جای او معاویه را تعیین کرد. شرحبیل

۱- وقائع ندوة النظم الإسلامية (۱/۲۹۵، ۲۹۶).

۲- دور الحجاز في الحياة السياسية ص ۲۵۵.

۳- الفتاوى (۴۲/۲۸).

۴- الفتاوى (۱۳۸/۲۸).

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا از من رنجیده‌ای؟ فرمود: خیر! من تو را بیشتر دوست دارم، ولی می‌خواهم کسی که توانایی بیشتری دارد این مسئولیت را به عهده بگیرد.^۱ و از زیباترین جملاتی که از عمر رضی الله عنه در این باره نقل شده است می‌توان به این جمله اشاره کرد که فرمود: بار الها! من از زرنگی انسان فاسق و ناتوانی انسان مورد اعتماد و نیک به تو پناه می‌برم.^۲

۲- داشتن علم و دانش

طبری می‌نویسد: وقتی لشکر آماده‌ی حرکت می‌شد، عمر بن خطاب، فردی فقیه و دانشمند را امیر آنان مقرر می‌کرد.^۳

۳- کاردانی و خبرگی

گاهی عمر بن خطاب رضی الله عنه فردی از میان گروهی را بر می‌گزید که در میان آن گروه از نظر دیانت، تقوا و اخلاق افراد بهتری وجود داشت، ولی فاقد شایستگی لازم برای مسئولیت مورد نظر بودند. بنابراین ایشان فردی را که از عهده‌ی این کار بر می‌آمد و از خبرگی لازم برخوردار بود، انتخاب می‌کرد. و این اصلی است که حتی ممالک پیشرفته در جهان معاصر از آن پیروی می‌کنند.

چنان که باری عمر رضی الله عنه می‌خواست فردی را برای انجام مسئولیتی انتخاب کند. از کسی پرسید: نظرت در مورد فلانی چیست؟ او در مقام توصیف از وی گفت: او آدم نیکوکاری است و اصلاً بدی را نمی‌شناسد. عمر رضی الله عنه گفت: پس چنین فردی سریع‌تر گرفتار بدی می‌شود.^۴ البته این بدان معنا نیست که کارگزار دولت لازم نیست که اهل امانت و تقوا باشد، بلکه باید این ویژگیها را دارا باشد و علاوه بر آن‌ها کاردان و خبره نیز

۱- تاریخ طبری (۳۹/۵).

۲- الفتاوی (۴۲/۲۸).

۳- نظام الحكم فی الشریعة والتاریخ (۴۷۹/۱).

۴- نظام الحكم فی الشریعة والتاریخ الإسلامی (۴۸۲/۱).

باشد و اگر فردی کاردان و اهل تجربه بود، بر کسی که صرفاً دیانت و تقوا دارد و فاقد کاردانی و تجربه است، ترجیح دارد.^۱

۴- تفاوت شهرنشینان و بادیه‌نشینان

عمر بن خطاب در تعیین فرماندهان و کارگزاران دولت، بعضی از ویژگیهای افراد و عرف و عادات مردم را در نظر می‌گرفت. بنابراین از این که بادیه‌نشینی امیر شهرنشینان شود، منع می‌کرد.^۲ و این یک اصل و نظریه‌ی جامعه‌شناسانه است، چرا که هر یک از بادیه‌نشینان و شهرنشینان، عرف و عادات خاص خود را دارند و باید سرپرست و مسئول هر گروهی کسی باشد که کاملاً با روحیه‌ی افراد و رعیت جامعه خود آشنا باشد و اگر نه گروه و جامعه‌ای که رهبر آن فاقد چنین بینشی باشد، هرگز به هدف نخواهد رسید.^۳

۵- داشتن حس رأفت و شفقت

عمر بن خطاب، امرا و کارگزاران دولت را به شفقت و عطوفت بر زیردستانشان توصیه می‌نمود. و بارها به فرماندهان جهادی می‌گفت: بر این‌ها سخت نگیرید و آنان را وارد مکان‌هایی نکنید که گمان نابودی‌شان می‌رود. چنان که باری مردی از بنی اسلم را امیر ناحیه‌ای تعیین کرد. وقتی آن مرد به مجلس عمرؓ آمد متوجه شد که عمر فرزندان خود را به آغوش می‌گیرد و می‌بوسد. مرد با تعجب پرسید: ای امیرالمؤمنین! شما با بچه‌هایت این گونه برخورد می‌کنید؟! به خدا سوگند! من تاکنون هیچ کدام از بچه‌هایم را نبوسیده‌ام. عمرؓ گفت: اگر واقعاً چنین است پس تو با رعیت، سنگدل‌تر از این خواهی بود. برو تو به درد این کار نمی‌خوری.^۴

همچنین باری لشکری برای جهاد به بلاد فارس رفته بود. در مسیر راهشان نه‌ری قرار داشت که برای عبور از آن پلی وجود نداشت. امیر لشکر، مردی از زیردستانش را وادار به فرورفتن داخل نهر کرد تا با مشخص کردن میزان عمق آب، جایی برای عبور لشکر جستجو

۱- نظام الحکم فی الشریعة والتاریخ (۴۸۲/۱).

۲- نظام الحکم فی الشریعة والتاریخ الإسلامی (۲۸۲/۱).

۳- همان: (۲۸۳/۱).

۴- محض الصواب (۵۱۹/۲).

نماید. مرد گفت که ممکن است من بمیرم. امیر توجهی به سخنان وی نکرد و او را مجبور به رفتن در آب کرد. مرد در حالی که قدم درون آب می گذاشت چنین فریاد می زد: عمر! به دادم برس. عمر! به دادم برس. آن گاه وارد آب شد و دیری نگذشت که (به علت غرق شدن و یا سردی هوا) جان به جان آفرین تسلیم کرد و مُرد. وقتی این خبر به گوش عمر رسید. گفت: لیک. عمر به فریادت پاسخ خواهد داد. آن گاه فوراً فردی را به جای فرماندهی آن لشکر فرستاد و او را احضار نمود و گفت: تو برای همیشه از کار برکناری و اگر نمی ترسیدم از این که این کار به عنوان سنتی می ماند از تو قصاص می گرفتم.^۱

همچنین باری در جمع فرمانداران و فرماندهان خود چنین گفت: بدانید که هیچ بردباری نزد خدا پسندیده تر از بردباری یک رهبر نسبت به رعیت نیست، همان طور که عکس قضیه نیز صادق است و افزود که هر کس از خطای زیردستان خود چشم پوشی کند و بگذرد، خدا به کسانی که از او بالاتر هستند، توفیق می دهد که از خطای وی درگذرند.^۲

۶- عمر رضی الله عنه خویشاوندان خود را استخدام نمی کرد

عمر رضی الله عنه از روی کار آوردن خویشاوندان خود هر چند که افرادی از آنان مانند پسرش عبدالله و پسر عمویش سعید بن زید دارای شایستگی های لازم بودند، پرهیز می کرد. چنان که باری گفت: ای کاش مرد توانمند و امانتدار و مؤمنی را سراغ داشتم تا او را بر کوفه می گماردم. مردی که در آن جا حضور داشت گفت: من سراغ دارم و او کسی جز پسر عبدالله نیست. عمر رضی الله عنه گفت: وای بر تو! به خدا سوگند! این سخن را به خاطر خدا نگفتی.^۳ همچنین می گفت: اگر کسی فردی را فقط به خاطر روابط دوستانه و خویشاوندی استخدام نماید به خدا و پیامبرش خیانت ورزیده است.^۴

۱- مناقب امیر المؤمنین لابن الجوزي ص ۱۵۰.

۲- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۳۳۴.

۳- مناقب عمر بن الخطاب لابن الجوزي ص ۱۰۸، الولاية على البلدان (۱/۱۲۸).

۴- الفتاوى (۱۳۸/۲۸).

۷- عمر[ؓ] مسئولیتی به کسی که خواهان آن بود واگذار نمی کرد

می گفت: هر کس خواهان پست و مقامی باشد، خدا به او کمک نمی کند. و در این باره به رسول خدا^ﷺ اقتدا می نمود.

۸- کارگزاران دولت از مشغول شدن در تجارت ممنوع شده بودند

عمر بن خطاب[ؓ] شدیداً با تجارت کردن و بیع و ستد کارگزاران و فرمانداران خود مخالف بود. چنان که باری یکی از کارگزاران دولتش به نام حارث بن کعب ثروت هنگفتی به دست آورد. عمر[ؓ] از او پرسید: این مال را از چه راهی به دست آورده ای؟ گفت: از راه تجارت. عمر[ؓ] گفت: به خدا سوگند که من شما را برای تجارت نفرستاده ام. این را گفت: و ثروتی را که مازاد بر اصل سرمایه ی او بود، مصادره کرد.^۱

۹- شمارش سرمایه کارگزاران قبل از استخدام

یکی از سیاستهای عمر بن خطاب[ؓ] این بود که سرمایه کارگزاران دولت و فرمانداران و مسئولین را قبل از این که آنان را استخدام نماید، بررسی و حساب می کرد و اگر در دوران زمامداری شان سرمایه ی آنان رشد بی رویه ای احساس می شد، مورد بازخواست قرار می گرفتند، حتی اگر ثرویشان از راه تجارت افزوده می شد باز هم نمی پذیرفت و می گفت: ما شما را برای خدمت فرستاده ایم نه برای تجارت.^۲

۱۰- شرایط عمر[ؓ] برای مسئولین رده بالای دولتی

هنگامی که عمر[ؓ] کسی را به امارت منطقه ای تعیین می کرد طی نامه ای به او چنین می نوشت: از مرکب، طعام و لباس درجه یک استفاده مکن و در را بر نیازمندان میند و در آخر می گفت: بار الها! تو گواه باش.^۳ این شرایط بیانگر دعوت مردم به زندگی ساده و متواضعانه است و میانه روی در طرز زندگی و خوراک و مرکب نخستین گام در اصلاح

۱- همان ص ۲۱۳.

۲- همان ص ۲۱۵.

۳- محض الصواب (۱/۵۱۰).

امت محسوب می‌شود و با چنین نوع حیاتی، انسان می‌تواند در همه‌ی کارها اعتدال و میانه‌روی داشته باشد.

پس توصیه‌ی عمر رضی الله عنه در این باره، توصیه‌ی بسیار حکیمانه‌ای بود. او اگر نمی‌توانست همه‌ی رعیت خود را مجبور به پذیرش چنین طرز رفتاری بکند، حداقل می‌توانست مسئولین دولت خود را بدان پایبند کند. و هرگاه مسئولین و رهبران جامعه، به ساده زیستی و میانه‌روی روی بیاورند قطعاً جامعه رو به رشد و تکامل خواهد رفت و از فروپاشی نجات خواهد یافت.^۱

۱۱- رایزنی و مشورت برای انتخاب فرمانداران و امراء

عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از مشورت با بزرگان صحابه و الیان خود را انتخاب می‌کرد.^۲ که روزی به آن‌ها گفت: مردی را به من راهنمایی کنید که وقتی امیر است، خود را امیر تصور نکند و چون امیر نیست خود را امیر بداند. آن‌ها ربیع بن زیاد را معرفی کردند.^۳ همچنین باری از بزرگان صحابه در مورد انتخاب فرماندار کوفه مشورت گرفت و گفت: چه کسی مرا از دست اهل کوفه راحت می‌کند؟ اگر فرد نیکوکار و پاک‌بازی را بر آن می‌گمارم او را ضعیف و ناتوان قلمداد می‌کنند و اگر فرد توانمندی را انتخاب می‌کنم او را متهم به فسق و فجور می‌کنند. و در پایان گفت: ای مردم! آیا به نظر شما مرد ضعیفی که مسلمان و پرهیزکار است، شایسته امارت است یا فرد توانمند و متشددی؟ مغیره بن شعبه که حاضر در جلسه بود گفت: توانمند و متشدد، زیرا اسلام مرد ضعیف به خودش مربوط می‌شود، اما ضعیفی او به دولت و مسلمانان ضربه می‌زند. و شدت و تندی مرد توانمند نیز به خودش مربوط می‌شود، اما توانمندی او به نفع دولت و اسلام خواهد بود. عمر رضی الله عنه گفت: ای مغیره! تو راست گفتی. آن‌گاه او را به سمت فرمانداری کوفه

۱- التاريخ الإسلامی (۲۶۸/۱۹).

۲- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۱۴.

۳- فرائد الکلام ص ۱۶۵.

تعیین کرد و به وی چنین توصیه نمود: کاری کن که نیکوکاران در کنار تو احساس امنیت و بدکاران احساس خطر بکنند. مغیره گفت: چنین خواهم کرد.^۱

۱۲- آزمودن کارگزاران دولت قبل از استخدام

معمولاً عمر بن خطاب قبل از انتخاب افراد جهت مسئولیتهای مهم، آنان را مورد آزمایش قرار می‌داد. چنان که احنف بن قیس می‌گوید: من نزد عمر بن خطاب - به مدینه - رفتم. ایشان به مدت یک سال مرا نزد خود نگهداشت و پس از گذشت یک سال گفت: ای احنف! من تو را آزمودم و ظاهره را نیک دیدم و امیدوارم که باطن نیز همانند ظاهره باشد. و ما همیشه می‌گفتیم: منافقان دانا این امت را نابود خواهند کرد. و من به خاطر آزمودنت تو را یک سال اینجا نگهداشتم. آن‌گاه او را به عنوان فرماندار منطقه‌ای تعیین کرد^۲، و چنین نصیحتش کرد: ای احنف! هر کس زیاد بخندد هیبتش از بین می‌رود، و هر کس شوخی بکند از چشم مردم می‌افتد، و هر کس چیزی را زیاد تکرار کند، بدان معروف می‌شود، و هر کس زیاد سخن بگوید، زیاد اشتباه خواهد کرد و هر کس زیاد اشتباه کند، بی‌حیا می‌شود و پرهیزکاریش از بین می‌رود و کسی که پرهیزکاریش کم باشد دلی مرده دارد.^۳

۱۳- بومی بودن والی

گاهی عمر بن خطاب، افراد بومی یک منطقه را بر آن منطقه به عنوان امیر تعیین می‌کرد. چنان که جابر بن عبدالله بجلی را امیر قومش (بجیله) کرد^۴، آن‌گاه که آن‌ها را به سوی عراق فرستاد. همچنین سلمان فارسی را بر مداین، نافع بن حارث را بر مکه و عثمان بن ابی العاص را بر طائف گمارد و شاید هدفش از این کار این بود که این افراد بهتر بتوانند به مناطق خود خدمت کنند.^۵

۱- الولاية على البلدان (۱/ ۱۲۸).

۲- الولاية على البلدان (۱/ ۱۴۲) مناقب أمير المؤمنين ص ۱۱۷.

۳- صفة الصفوة (۱/ ۲۸۷).

۴- الولاية على البلدان (۱/ ۱۴۲).

۵- نفس المصدر (۱/ ۱۴۲).

۱۴- ابلاغ رسمی کارکنان دولت

معروف است که عمر بن خطاب پس از انتخاب والیان بنا به مشورت بزرگان صحابه، نامه‌ای می‌نوشت و رسماً حکم استخدام فرد مورد نظر را به صورت ابلاغ‌های زمان حاضر به کارمندان و کارگزاران دولت می‌داد. گفتنی است که متون بسیاری از نامه‌های انتصاب کارمندان عمر نقل شده‌اند.^۱ قریب به اتفاق تاریخ نگاران معتقد هستند که هرگاه عمر رضی الله عنه شخصی را برای نمایندگی کاری برمی‌گزید، نامه‌ای به او می‌نوشت و گروهی از مهاجرین و انصار آن را امضا می‌کردند و در ضمن نامه شرایطی را برای او قایل می‌شد؛ هرچند که برخی اوقات شخص کاندید برای ولایت غایب می‌بود، پس عمر رضی الله عنه ضمن نامه به او فرمان می‌داد که به ولایت تحت فرمانش بازگردد، چنانکه به علاء بن حضرمی فرماندار بحرین نوشت که به بصره برود و فرمانداری آن دیار را بعد از عتبه بن غزوان بر عهده بگیرد، و گاهی در این گونه نامه‌ها حکم برکناری والی سابق ذکر می‌گردید؛ چنان که عمر رضی الله عنه نامه‌ای به ابوموسی نوشت که در آن حکم استخدام وی به عنوان والی بصره و حکم برکناری مغیره بن شعبه قید شده بود.^۲

۱۵- استخدام فرد نصرانی

از ناحیه‌ی دیار شام غنایمی به مدینه فرستاده شد. عمر رضی الله عنه به ابوموسی گفت: منشی خود را فراخوان تا داخل مسجد خبر این فتح را برای مردم قرائت کند. ابوموسی گفت: او وارد مسجد نمی‌شود؟ عمر رضی الله عنه علت این امر را جویا شد؟ ابوموسی گفت: به خاطر این که او نصرانی است. عمر رضی الله عنه با عصبانیت گفت: این‌ها را در حالی که خدا دور گردانیده است، نزدیک نیاورید و در حالی که خدا آنان را خوار نموده است، گرامی ندارید و در حالی که خدا آن‌ها را رانده است، تأمین ندهید و افزود که من قبلاً شما را از استخدام اهل کتاب منع کرده‌ام، چرا که آن‌ها رشوه گرفتن را حلال می‌دانند.^۳

۱- الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة ص ۴۰۷.

۲- الولاية على البلدان (۴۹/۲).

۳- بدائع السالك (۲۷/۲).

همچنین فردی بنام «اسق» می گوید: من برده‌ی عمر بن خطاب و دارای دین نصرانی بودم. عمرؓ به من گفت: مسلمان شو تا بتوانیم از تو در امور مسلمین کمک بگیریم، چرا که نمی‌توانیم در امور مسلمانان از دیگران استفاده کنیم، تا این که در لحظات اخیر زندگی مرا آزاد کرد و گفت: هر جا که می‌خواهی برو.^۱

دوم: مهم‌ترین ویژگیهای کارگزاران دولت عمر بن خطابؓ

اعتقاد سالم، علم شرعی، اعتماد راسخ بر خداوند، راستی در کردار و گفتار، شجاعت، مردانگی، زهد، دلسوزی، بردباری و صبر، همت والا، عدالت، کاردانی، فداکاری و... جزو ویژگیهای فرمانداران و مسئولین بلند پایه دولت عمر بن خطاب بود و اما مهم‌ترین ویژگیهای آنان عبارت بود از:

۱- زهد و بی رغبتی به دنیا

فرمانداران و مسئولینی که در دولت عمر بن خطاب به زهد شهرت یافته بودند، عبارتند از: سعید بن عامر، عمیر بن سعد، سلمان فارسی، ابو عبیده بن جراح و ابوموسی اشعریؓ تا جایی که زنان بعضی از این بزرگواران از دست شوهرانشان به عمرؓ شکایت می‌کردند. چنان که باری عمرؓ معاذ را با مقداری مال به سوی بعضی از قبایل فرستاد. معاذ اموال یاد شده را در میان آنان تقسیم نمود و دست خالی به منزل برگشت. همسرش گفت: آن‌چه دیگر مأموران دولتی به عنوان سوغات برای همسرانشان می‌آورند، چرا نیاورده‌ای؟ معاذ گفت: با من مراقبی همراه بود. همسرش گفت: تو در زمان رسول خدا و ابوبکر، امین شناخته شده بودی و اکنون عمرؓ با تو مراقب می‌فرستد؟ سپس این سخن را در میان بعضی از زنان تکرار کرد تا این که به گوش عمرؓ رسید. عمرؓ معاذ را طلبید و گفت: مگر من همراه تو مراقب فرستاده‌ام؟ معاذ گفت: من این را گفتم چون بهانه‌ی دیگری نداشتم. عمرؓ خندید و چیزی به معاذ داد و گفت: با این‌ها همسرت را راضی کن.^۲

۱- محض الصواب (۵۱۴/۲) والطبقات (۱۵۸/۶)

۲- الولاية على البلدان (۵۳/۲).

۲- تواضع و فروتنی

کارگزاران و مسئولین بلند پایه دولت عمر بن خطاب رضی الله عنه معروف به تواضع و فروتنی بودند تا جایی که اگر بیگانه‌ای وارد شهر آنان می‌شد، نمی‌توانست به راحتی امیر و حاکم شهر را از میان دیگران شناسایی بکند. چرا که قیافه ظاهری، منزل و مرکب آنان شبیه قیافه، منزل و مرکب سایرین بود و امتیاز خاصی بر دیگران نداشتند. چنان که باری رومیان کسی را فرستادند تا با فرماندهی کل نیروهای مسلمانان در شام یعنی ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه مذاکره نماید. هنگامی که سفیر رومی‌ها نزد مسلمانان آمد، نتوانست ابوعبیده را از میان یارانش بشناسد. بنابراین گفت: ای گروه عرب! امیرتان کجا است؟ آن‌ها با اشاره به سوی ابوعبیده گفتند: او امیر ما است. او به ابوعبیده نگاه کرد، دید ایشان در حالی که کمان بر دست دارد، روی زمین نشسته است. فرستاده‌ی رومی‌ها نزدیک رفت و گفت: امیر مسلمانان تویی؟ ابوعبیده گفت: بلی. گفت: چرا بر روی خاک نشسته‌ای؟ آیا نشستن بر زیرانداز گناه است؟ ابوعبیده در پاسخ گفت: واقعیت این است که من جز اسلحه و مرکب خویش حتی یک درهم و یا یک دینار در بساط ندارم تا جایی که دیروز برای مخارج فرزندانم از این برادرم - معاذ - چیزی قرض گرفته‌ام، و اگر زیراندازی می‌داشتم، باز هم ترجیح می‌دادم که کسی دیگر از برادران و یارانم بر آن بنشیند و ما بندگان خدا هستیم و بر روی زمین راه می‌رویم و بر آن می‌نشینیم و بر آن غذا می‌خوریم و همچنین بر آن می‌خوابیم و این کار نزد خدا عیبی شمرده نمی‌شود، بلکه نوعی تواضع و فروتنی است که امیدوارم باعث ارتقای درجات ما نزد خدا باشد.^۱

۳- پرهیزکاری

بسیاری از والیان به خاطر ترس از این که نتوانند مسئولیت خویش را به نحو شایسته انجام دهند و روز قیامت مورد بازخواست قرار گیرند، استعفای خود را تقدیم عمر رضی الله عنه می‌کردند و علاقه‌ای به زمامداری نداشتند. چنان که والی بصره، عتب بن غزوآن استعفای خود را تقدیم عمر رضی الله عنه کرد. ولی عمر رضی الله عنه نپذیرفت. همچنین والی کسکر، نعمان بن مقرن استعفای

۱- فتوح الشام للأزدی ص ۱۲۲، ۱۲۳.

خود را تقدیم عمر[ؓ] کرد و به خاطر شوق و رغبت به شهادت از او اجازه‌ی شرکت در جهاد خواست.^۱

و نیز بسیاری از اصحاب بزرگوار پیامبر، هنگامی که عمر[ؓ] به آن‌ها پیشنهاد ولایت می‌داد، عذر می‌آوردند و از پذیرفتن مسئولیتها و پستهای بزرگ ابا می‌ورزیدند. چنان که وقتی عمر[ؓ] به زبیر بن عوام[ؓ] پیشنهاد کرد تا استاندار مصر شود او نپذیرفت و گفت: دوست دارد در راه خدا جهاد کند و به مسلمانان کمک نماید.^۲

همچنین ابن عباس[ؓ]، پیشنهاد عمر[ؓ] مبنی بر پذیرفتن ولایت حمص را رد کرد.^۳

۴- فرمانداران احترام یکدیگر را رعایت می‌کردند

یکی از ویژگیهای والیان زمان خلفای راشدین این بود که فرماندار جدید، زحمات فرماندار و والی سابق را ارج می‌نهاد و از او به نیکی یاد می‌کرد. چنان که وقتی خالد بن ولید به عنوان فرماندهی کل دیار شام تعیین گردید و افرادی همچون ابوعبیده بن جراح زیر دست او قرار گرفتند، خالد بی‌نهایت احترام آن‌ها را رعایت می‌کرد و در حضور ابوعبیده به مسلمانان نماز نمی‌گذازد، بلکه ابوعبیده را جلو می‌انداخت و هنگامی که عمر[ؓ] خالد را برکنار و ابوعبیده را به جای او تعیین کرد؛ ابوعبیده این خبر را از خالد پنهان نمود تا این که نامه‌ی دیگری از جانب امیرالمؤمنین رسید. آن‌گاه ایشان را در جریان گذاشت و خالد از این که ابوعبیده قبلاً این خبر را به اطلاع وی نرسانیده است، ناراحت شد.^۴

دکتر عبدالعزیز عمری می‌گوید: من در هیچ جا ندیدم که یکی از والیان علیه والی سابق چیزی بگوید بلکه معمولاً والی جدید در نخستین خطبه‌های خود لب به تجلیل و تحسین والی قبلی می‌پرداخت.^۵

۱- الولاية على البلدان (۵۴/۲).

۲- فتوح البلدان للبلاذري ص ۲۱۴.

۳- الخراج لأبي يوسف ص ۲۲، ۲۳.

۴- تاريخ يعقوبي (۱۳۹/۲).

۵- الولاية على البلدان (۵۵/۲).

سوم: حقوق والیان

بدون شك والیان و کارگزاران دولت، حقوق و مزایایی دارند که رعایت بعضی به عهده‌ی رعیت و بعضی به عهده‌ی خلیفه می‌باشد. و علاوه بر آن، حقوق دیگری دارند که توسط بیت المال پرداخت می‌شود. و در کل رعایت این حقوق باعث دلگرمی والی و تشویق او در جهت قیام به وظایفش می‌گردد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- حرف شنوی از والیان در غیر معصیت خدا

بر رعیت واجب است که از والیان و مسئولین خود حرف شنوی داشته باشند. چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ٥٩﴾ [النساء: ۵۹]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله) با تمسک به سنت او اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حَقِّگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن‌را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم آن‌را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن‌را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

این آیه به صراحت دال بر وجوب پیروی از ولی امر و والیانی است که اجرا کننده‌ی دستورات خداوند هستند. به شرط این که آن‌ها کسی را به نافرمانی خدا وادار نسازند^۱.

۲- خیرخواهی نسبت به والیان

مردی نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! کدام بهتر است: در راستای انجام امر الهی، از سرزنش کسی پروا نداشته باشم یا این که به خود پردازم؟ امیرالمؤمنین

۱- الولاية على البلدان (۵۶/۳).

گفت: کسانی که عهده‌دار امور مسلمین هستند نباید پروای سرزنش کسی را داشته باشند اما دیگران باید به خود پردازند و خیرخواه والیان خود باشند^۱.

۳- والیان را در جریان رویدادها گذاشتن

بر رعیت واجب است که اخبار درست و واقعی را در اسرع وقت به گوش مسئولین ذی‌ربط و والیان امر برسانند به ویژه اخبار مربوط به مسایل امنیتی و خیانت‌های کارمندان دولتی را^۲.

۴- پشتیبانی و تقویت والیان

هنگامی که کارگزار دولت اسلامی دست به کاری می‌زند که در آن منافع عمومی مردم تأمین می‌شود، به ویژه از طرف خلیفه، باید مورد حمایت قرار گیرد. بنابراین عمر بن خطاب[ؓ] شدیداً مواظب بود که مردم احترام والیان خود را حفظ نمایند و اگر احساس می‌نمود که در شهر و یا منطقه‌ای به فرماندار و یا کارگزار دولت بی‌احترامی شده است با متخلفان برخورد می‌کرد و از والی و فرماندار آن ناحیه اعاده‌ی حیثیت می‌نمود تا وقار و هیبتش همچنان در دل مردم بماند^۳.

۵- رعایت احترام والی پس از برکناری از کار

یکی دیگر از حقوق والیان این است که پس از برکناری از کار همچنان مورد احترام واقع شوند. چنان که هنگامی که عمر بن خطاب[ؓ] شرحبیل بن حسنه[ؓ] را از ولایت شهر اردن برکنار کرد، علت برکناری وی را برای مردم توضیح داد و در جواب شرحبیل که از ایشان پرسید: آیا از من ناراضی شده‌اید که مرا برکنار می‌کنید؟ گفت: خیر، من تو را بیش از دیگران دوست دارم، ولی می‌خواهم مرد قوی‌تری را انتخاب کنم^۴.

۱- الخراج لأبي يوسف ص ۱۵، الولاية على البلدان (۲/ ۵۷).

۲- الولاية على البلدان (۲/ ۵۷).

۳- نفس المصدر (۱/ ۱۵۲).

۴- تاریخ طبری (۵/ ۳۹).

همچنین وقتی عمر رضی الله عنه متوجه شد که عده‌ای از مردم کوفه به نماز خواندن سعد بن ابی وقاص ایراد می‌گیرند، او را از کار برکنار کرد. چون سعد را فراتر از این می‌دانست که عده‌ای افراد نادان به وی بی‌احترامی بکنند. گفتنی است که طرز نماز خواندن سعد شبیه نماز خواندن پیامبر خدا بود چرا که ایشان کاملاً روش نماز رسول الله را به خاطر داشت و اعتراض عده‌ای از ساکنان کوفه به نماز ایشان از روی نادانی بود.^۱

۶- امیر و حاکم شهر حق اجتهاد دارد

در اموری که شریعت به صراحت در مورد آن‌ها حکمی صادر نکرده است دروازه‌ی اجتهاد برای حاکم دانشمند باز است. چنان که وقتی یکی از فرمانداران زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه در اثر اجتهاد خویش اموال غنیمت را میان رزمندگان پیاده و سوارکار بر حسب درجاتشان تقسیم نمود، عمر رضی الله عنه اجتهاد وی را پذیرفت. همچنین ابن مسعود رضی الله عنه که یکی از کارگزاران دولت عمر بن خطاب رضی الله عنه بود در بیش از یک‌صد مسأله اجتهادی با عمر بن خطاب مخالف بود.^۲

۷- حقوق مادی کارگزاران دولت

کارگزاران و مسئولین دولت از نظر مادی نیز حقوق و مزایایی داشتند که مهم‌ترین آن حقوق ماهانه‌شان بود. واصحاب پیامبر به ویژه خلفای راشدین، اهمیت مخارج و نفقه‌ی کارگزاران دولت را احساس می‌نمودند و می‌دانستند که علاوه براین که فراهم نمودن مخارج آن‌ها جزو حقوقشان می‌باشد، باعث بی‌نیازی آنان از مردم و رو نیارودن به رشوه نیز می‌شود.^۳

بنابراین، عمر بن خطاب رضی الله عنه سخت مواظب بود تا دست کارمندان دولتش به مال مردم آغشته نشود و برای این منظور سعی کرد تا آن‌ها را از نظر مالی به قدری تأمین کند که نیازی به کسی دیگر نداشته باشند. و پیشنهاد ابو عبیده رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه نیز در همین راستا بود آن‌جا که بر کار عمر رضی الله عنه در استخدام اصحاب پیامبر معترض شد و گفت: اصحاب پیامبر

۱- الولاية على البلدان (۵۹/۲).

۲- إعلام الموقعين (۲۱۸/۲).

۳- الولاية على البلدان (۶۰/۲).

را ملوث نمودی. عمر[ؓ] گفت: من اگر از انسان‌های مؤمن و متدین در این کار استفاده نکنم از چه کسانی استفاده کنم؟ ابو عبیده گفت: اگر چاره‌ای جز این کار نداری پس با دادن حقوق به آن‌ها کاری کن که از خیانت و دست برد (به اموال مردم و بیت المال) در امان باشند.^۱ از این رو، عمر[ؓ] برای فرماندهان لشکر و استانداران و همه‌ی کارمندان دولتش حقوقی در حدود اعمالشان در نظر گرفت.^۲ بنابراین، عمر[ؓ] به کارمندان خود می‌گفت: این مال در دست من و شما به مال یتیم در دست وصی می‌ماند، هر کس به آن نیازی دارد به اندازه‌ی نیاز خود از آن بخورد و هر کس بدان نیازی ندارد از آن پرهیز نماید.^۳

از این رو، عمر بن خطاب[ؓ] برای همه‌ی کارگزاران دولت، حقوق نقدی و غیرنقدی روزانه، ماهانه و سالانه مقرر کرده بود که ذکر بعضی از آن‌ها در منابع تاریخی آمده است.^۴ چنان که به عبدالله بن مسعود، عثمان بن حنیف و عمار بن یاسر که مسئولین بلند پایه کوفه بودند، روزانه یک رأس گوسفند تعلق می‌گرفت و در میان آنان تقسیم می‌شد و برای عمرو بن عاص (والی مصر) دویست دینار مقرر گردید.^۵ و حقوق سلمان فارسی که والی مداین بود و بر بیش از سی هزار نفر فرمانروایی می‌کرد، پنج هزار درهم بود اما از آن‌جا که از دست رنج خود نان می‌خورد و نسبت به دنیا بی‌رغبت بود، حقوقی را که از بیت المال دریافت می‌نمود، صدقه می‌کرد.^۶

گفتنی است که روایت‌های گوناگونی در خصوص حقوق کارمندان دولت عمر[ؓ] روایت شده است، که با توجه به تغییر شرایط و درآمد دولت در عصر عمر این اختلافات حقوق به وجود می‌آمد، زیرا عاقلانه نیست که حقوق کارمندان از ابتدای خلافت عمر تا

۱- الخراج لأبي يوسف ص ۱۲۲.

۲- الولاية على البلدان (۱/ ۱۴۹).

۳- تاریخ المدینة (۲/ ۶۹۴).

۴- الولاية على البلدان (۱/ ۱۵۰).

۵- طبقات کبری (۴/ ۲۶۱).

۶- سیر أعلام النبلاء (۱/ ۵۴۷).

به پایان خلافتش به طور مساوی باقی بماند، بلکه باید با در نظر گرفتن تغییر زمان و مکان و اختلاف قیمت‌ها و دیگر گونی نیازها حقوق کارمندان نیز تغییر یابد.^۱

در روایتی آمده است که حقوق سالانه‌ی معاویه، حاکم دیار شام، ده هزار دینار بوده است. به هر حال، عمر بن خطاب رضی الله عنه برای هر یک از کارگزاران و کارمندان دولت و فرماندهان نظامی حقوق کافی و مناسبی بر حسب درآمد بیت المال و شرایط و امکانات هر منطقه و گرانی و ارزانی اجناس مقرر می نمود.^۲

بعضی از کارگزاران دولت عمر بن خطاب دوست نداشتند در قبال خدمتی که برای مسلمانان و جامعه‌ی اسلامی ارائه می دادند، حقوقی دریافت کنند. چنان که باری عمر رضی الله عنه به یکی از والیان خود گفت: چرا از گرفتن حقوق خود ابا می ورزی؟ او در پاسخ گفت: به خاطر این که من دارای اسبان و بردگان زیادی هستم و روزگار من به خوبی سپری می شود و نیازی ندارم. عمر رضی الله عنه گفت: این کار را نکن، زیرا من نیز وقتی رسول خدا می خواست به من چیزی بدهد می گفتم: به آن نیازی ندارم و آنرا به کسی بدهید که بیش از من نیازمند است. رسول خدا می فرمود: آنرا بردار و برای خود پس انداز کن یا صدقه نما. و افزود که اگر چیزی از این مال بدون سؤال و طمع به تو رسید آنرا بردار و اگر نه خودت را در دستیابی به آن خسته مکن.^۳

به هر حال اصل پرداخت حقوق به کارمندان دولت و تأمین آن‌ها اصلی است اسلامی که از رسول خدا به ثبوت رسیده است و خلفای راشدین و دیگران نیز بر آن عامل بوده اند تا کارگزار و کارمند دولت با خاطری آسوده هر چه بهتر و بیشتر به وظیفه‌ی خود برسد.

۸- مداوای کارگزاران دولت

فردی به نام معیقیب که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه خزانه دار بیت المال بود، دچار بیماری سختی شد. عمر بن خطاب برای معالجه‌ی وی اطبای زیادی را فراخواند. تا این که دو

۱- الولاية على البلدان (۲/ ۶۳).

۲- الخراج لأبي يوسف ص ۵۰، الولاية على البلدان (۲/ ۶۳).

۳- الولاية على البلدان (۲/ ۶۴).

نفر از اهل یمن خدمت ایشان رسیدند. عمر[ؓ] جریان بیماری معیّب را با آنها در میان گذاشت و گفت: آیا شما چیزی از طب بلد هستید؟ گفتند: ما نمی‌توانیم کاری بکنیم که بیماریش کاملاً از بین برود، اما ممکن است بتوانیم از افزایش بیماری وی جلوگیری کنیم. عمر[ؓ] گفت: این هم کار بسیار مهمی است. آنها گفتند: آیا در شهر شما حنظل یافت می‌شود؟ عمر[ؓ] گفت: بلی! و کسی را برای جمع آوری حنظل فرستاد. آن دو مرد یمنی هر حنظل را به دو نیم کردند و با هر کدام از آنها به کف پای بیمار مالیدند و این عمل را چند بار تکرار کردند. در پایان عمر[ؓ] گفت: بیماری او هرگز افزایش نخواهد یافت. راوی می‌گوید: به خدا سوگند تا معیّب زنده بود، بیماریش از آنچه که بود، افزایش نیافت.^۱

چهارم: وظایف والیان

والیان و مسئولین دولتی به خاطر جایگاهی که خداوند نصیب آنان کرده است، وظایف سنگینی بر دوش دارند که در روشنی فرمایشات عمر بن خطاب[ؓ] مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱- توجه به مسایل دینی

مانند تبلیغ دین اسلام، اقامه‌ی نماز، حفاظت دین و اصول دینی، ساخت و ساز مساجد، تسهیل امور حج و اقامه‌ی حدود و مجازات شرعی:

- تبلیغ و گسترش دین اسلام

از آن‌جا که دوران عمر بن خطاب[ؓ] دوران فتوحات بود، از مسئولین بلند پایه بیش از پیش انتظار می‌رفت که به یاری اصحاب در راستای گسترش و تبلیغ دین اسلام قدم فرسایند.^۲ چنان که یزید بن ابی سفیان که در آن زمان والی شام بود طی نامه‌ای به عمر بن خطاب چنین نوشت: جمعیت اهل شام بسیار زیاد شده است، شهرها مملو از مردم هستند و من نیاز شدید به افرادی دارم که قرآن و مسایل شرعی را به مردم بیاموزند. عمر بن خطاب بی‌درنگ

۱- أخبار عمر طنطاویات ص ۳۴۱.

۲- إعلام الموقعین (۲/۲۴۷).

پنج تن از فقهای صحابه را به شام فرستاد.^۱ و از عمر بن خطاب رضی الله عنه معروف است که می گفت: من فرمانداران و کارگزاران خود را نمی فرستم تا شما را مورد ضرب و شتم قرار دهند و اموال شما را حیف و میل کنند، بلکه آنها را می فرستم تا به شما دینتان و سنت پیامبران را بیاموزند.^۲ همچنین به فرمانداران خود می گفت: من شما را بر مردم گمارده ام تا آنها را قرآن بیاموزید و نماز را برایشان اقامه کنید.^۳ و عمر رضی الله عنه برای این منظور مجموعه ای از آموزگاران را به شهرهای مختلف اسلامی فرستاد که مدارس مهم علمی تأسیس کردند.

– اقامه ی نماز

عمر بن خطاب رضی الله عنه به فرمانداران و کارگزاران دولت خود می نوشت که مهم ترین وظیفه ی شما برپاداشتن نماز است، اگر کسی آنرا حفاظت کرد دین خود را حفاظت کرده است و اگر کسی آنرا از دست داد، پس چیزهای دیگر را راحت تر از دست خواهد داد.^۴

همچنین همیشه والیان خود را خاطرنشان می ساخت که نماز را برپا دارند و به مردم قرآن و علم دین بیاموزند^۵ و گاهی در برخی از مناطق فرد خاصی را به عنوان مسئول اقامه ی نماز و فرماندهی جنگی معرفی می کرد و او را امیر نماز و جنگ می نامیدند؛ چنان که مسئولیت برگزاری نماز و جنگ در کوفه بعهدۀ عمار بن یاسر بود و مسئولیت قضاوت و بیت المال به عهدۀ عبدالله بن مسعود بود.^۶ بر همین اساس فقهای اسلام در باب سیاست شرعی متذکر شده اند که یکی از وظیفه های مهم و اساسی فرمانروای مسلمان برگزاری نماز است که حاوی فواید دینی و اخروی بی شماری می باشد.^۷

۱- سیر أعلام النبلاء (۲/۲۴۷).

۲- السياسة الشرعية ص ۱۵۰.

۳- نصيحة الملوك للماوردي ص ۷۲، الولاية على البلدان (۲/۶۵).

۴- الطريقة الحکمیة ص ۲۴۰، الولاية على البلدان (۲/۶۷).

۵- نصيحة الملوك ص ۷۲.

۶- الأحكام السلطانية ص ۳۳.

۷- الولاية على البلدان (۲/۶۷).

– حفاظت دین و اصول آن

عمر فاروق[ؓ] به حفاظت دین بر اساس اصول صحیحی که طبق آن بر رسول خدا نازل شده بود، اهمیت ویژه‌ای قایل بود. بنابراین تلاش می‌نمود تا سنتهای صحیح رسول خدا احیا و بدعتها نابود بشوند. چنان که دستور به تبعید مردی داد که آیات متشابه قرآن را زیر و رو می‌کرد و هر جا بیان می‌نمود^۱. عمر بن خطاب در ماه رمضان نماز تراویح را بر اساس سنت رسول خدا با جماعت احیا نمود^۲. و به ابوموسی اشعری نوشت: به من خبر رسیده است که گروهی از مردم آن ناحیه سخنانی شبیه سخنان زمان جاهلیت بر زبان می‌آورند این گونه افراد را به سزای عملشان برسان تا متفرق شوند^۳.

– تأسیس مساجد

برخی آمار نشان می‌دهد که در زمان عمر بن خطاب[ؓ] فقط در بلاد عربی حدود ۴۰۰۰ مسجد ساخته شد و والیان دوران ایشان مشغول به ساخت و ساز و تأسیس مساجد در نواحی مختلف کشور اسلامی بودند از جمله عیاض بن غنم که مساجد بی‌شماری در نواحی مختلف شبه جزیره تأسیس نمود^۴.

– رسیدگی به امور حج

والیان دوران خلافت عمر بن خطاب[ؓ] موظف بودند تا به امور حج رسیدگی کنند یعنی برای سفر به حج، کاروان‌ها را تنظیم و امیر هر کاروان و روز حرکت را نیز مشخص کنند و مسایل امنیتی حجاج را نیز در نظر داشته باشند. بر همین اساس، فقها متذکر شده‌اند که یکی از وظایف امیر و حاکم شهر، پرداختن به مسأله حج و فراهم نمودن امکانات آن برای رعیت می‌باشد^۵.

۱- همان: (۶۸/۲).

۲- الولاية على البلدان (۶۸/۲).

۳- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۱۳۳.

۴- فتوح البلدان (۶۸/۲).

۵- الأحكام السلطانية ص ۳۳.

۱- اجرای مجازات شرعی

عمر و بن عاص رضی الله عنهما بر یکی از فرزندان عمر بن خطاب در مصر حد شرعی اجرا کرد و بعد خود عمر رضی الله عنه نیز فرزندش را به خاطر تأدیب، تازیانه زد که گفته می‌شود در اثر آن فرزندش درگذشت.^۱

در ابتدا والیان در مسایل قصاص و غیره بدون اجازه از خلیفه حکم قاتل را صادر می‌کردند تا این که عمر بن خطاب رضی الله عنه به آن‌ها نوشت: کسی را بدون اجازه‌ی من به قتل نرسانید.^۲ از آن پس آن‌ها حکم قتل هیچ کسی را بدون اجازه‌ی خلیفه صادر نمی‌کردند و در کل باید گفت که اجرای مجازات شرعی از وظایف والیان و خلیفه به شمار می‌رفت که حاوی مصلحت‌های دینی و دنیوی بی‌شماری بود.^۳

۲- تأمین امنیت جامعه

تأمین امنیت جامعه جزو وظایف اصلی یک زمامدار به شمار می‌رود و در این راستا باید به اموری همچون تنبیه نمودن خطاکاران و فاسقان بپردازد، چرا که وقوع جرم و جنایت در جامعه کیان ملت و حیات آن‌را تهدید می‌کند.^۴ چنان که عمر بن خطاب به ابوموسی نوشت: فاسقان را بترسانید و آن‌ها را متفرق سازید.^۵ و اصلاً اقامه‌ی فریضه‌ی جهاد علیه دشمنان اسلام برای همین منظور است تا در شهرهای اسلامی امنیت برقرار گردد.^۶

۳- جهاد در راه خدا

در یک بررسی کوتاه از امرا و والیان دوران خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما با نام شخصیت‌هایی بر می‌خوریم که نقش مهمی در روند فتوحات ایفا کردند. حتی شیخین برخی از امرا و والیان را به مناطقی اعزام می‌نمودند که هنوز فتح نشده بود و قرار بود که

۱- مناقب عمر بن الخطاب لابن الجوزي ص ۲۴۰، ۲۴۲.

۲- الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة ص ۵۲۱.

۳- الولاية على البلدان (۷۰/۲).

۴- الولاية على البلدان (۷۱/۲).

۵- عيون الأخبار (۱۱/۱).

۶- الولاية على البلدان (۷۱/۲).

آن‌ها پس از فتح کردن آن ناحیه امیر و والی آن دیار بشوند. چنان که ابوعبیده، عمرو بن عاص، یزید بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه و امراء دیار عراق مانند مثنی بن حارثه، خالد بن ولید، عیاض بن تمیم و غیره از همین قبیل امرا بودند.^۱ گفتنی است که والیان و امرای دوران خلفای راشدین علاوه بر این که حاکم و زمامدار بودند یک مجاهد تمام عیار نیز بودند و ریاستشان آن‌ها را از شرکت در جهاد و فعالیت‌های جهادی مانع نمی‌شد. منابع تاریخی مهم‌ترین فعالیت‌های جهادی والیان را به شرح زیر ذکر نموده‌اند:

- اعزام داوطلبان به میدان جهاد.

- آماده کردن نیروی دفاعی.

- ساختن دژ و قلعه جهت حفاظت شهر. چنان که عمر بن خطابؓ به کسانی که در شهر جیزه مصر زندگی می‌کردند دستور احداث دیوار حفاظتی داد تا از شبیخون دشمن در امان بمانند.^۲

- تجسس در مورد وضعیت دشمن: چنان که از میان امراء ابوعبیدهؓ معروف به استخدام جاسوس جهت کسب اطلاع از وضعیت رومیها بود و بر اساس اطلاعات به دست آمده گاهی به عقب نشینی و استتار نیز روی می‌آورد.^۳

- پرورش و آماده سازی اسبها:

یکی از سیاست‌های نظامی عمر بن خطابؓ پرورش و آماده‌سازی اسبها برای جهاد در شهرهای اسلامی بود. از این رو عمر فاروقؓ زمین‌هایی را در اختیار گروهی از مردم بصره قرار می‌داد تا در آن زمینها به پرورش و تولید اسب مشغول شوند.^۴ همچنان که در دمشق نیز به همین منظور زمینهایی را در اختیار گروهی از مردم آن دیار قرار داد، اما وقتی دید که آن‌ها زمین مورد نظر را برای کشاورزی مورد بهره قرار داده‌اند، در راستای پس گرفتن آن قدم نهاد و در برابر سرپیچی از امر خلیفه به جریمه‌ی آنان نیز دستور صادر نمود و در راستای تحقق همین هدف در کوفه چهار هزار اسب وجود داشت که سلمان

۱- همان: (۷۲/۲).

۲- الولاية على البلدان (۷۷/۱).

۳- الفتوح بن أعمش ص ۲۱۵.

۴- الولاية على البلدان (۷۴/۲).

بن ربیعہ باہلی و تنی چند از کوفیان از آن‌ها نگهداری به عمل می‌آوردند. همچنین در بصره و سایر شهرها و مناطق اسلامی اسبان زیادی تدارک دیده شده بود تا در مواقع اضطراری مورد استفاده قرار گیرند.^۱ گفتنی است که این اسبهای پرورشی برای دفاع فوری از کیان دولت اسلامی آمادگی کامل را دارا بودند.

- آموزش دادن تمرین‌های نظامی به نوجوانان:

چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه طی فرمانی به همه‌ی شهروندان حکومت اسلامی دستور داد تا فرزندان و نوجوانان خود را با فنونی همچون اسب سواری، شنا و تیراندازی آشنا سازند. حتی وقتی در دیار شام نوجوانی که مشغول آموزش نظامی بود، مورد اصابت قرار گرفت و درگذشت و عمر رضی الله عنه را در جریان مرگش قرار دادند ایشان عکس العملی نشان نداد که بیانگر ممانعت نوجوانان از تمرین و آموزش تیراندازی باشد.^۲

- رسیدگی به امور رزمندگان و مجاهدین:

عمر فاروق رضی الله عنه اهتمامی ویژه به امور رزمندگان شهرها می‌دادند، بخصوص شهرهایی که از دشمن نزدیک بوده و مدام به سربازان تازه نفسی نیاز داشت.^۳ والیان مناطق به عنوان نمایندگان خلیفه، مسئول رسیدگی به امور لشکر و رزمندگان بودند. عمر فاروق رضی الله عنه بیش از هر چیزی به این نکته توجه داشت و والیان را در این مورد تأکید می‌نمود.^۴

- رعایت کردن و اجرای معاهدات:

چنان که ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه با برخی از ساکنان شهرهای شام قراردادهایی امضا نمود. همچنین امرای عراق مانند سعد بن ابی وقاص، ابوموسی اشعری و دیگران با ساکنان شهرهای تحت امارت خود معاهداتی بسته بودند. والیان علاوه بر این، مواظب حفظ حقوق زمین و رعایت تعهدات شخصی بودند و اجرای تعهدات را فریضه‌ی الهی می‌دانستند.^۵ و عمر فاروق رضی الله عنه در مورد رعایت حقوق زمین چنین توصیه کرده بود: من

۱- الولاية على البلدان (۷۴/۲).

۲- الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة ص ۴۸۶.

۳- النظم الإسلامية، صبحي الصالح ص ۴۸۸، ۴۹۱.

۴- الولاية على البلدان (۷۷/۲۰).

۵- الولاية على البلدان (۷۷/۲).

شما را به رعایت عهد خدا و پیامبر در مورد این‌ها سفارش می‌کنم. به دفاع از آن‌ها بجهنگید و آنان را به انجام کاری که از عهده‌ی آن بر نمی‌آید، مجبور نسازید.^۱

۴- سعی و تلاش جهت تأمین نیازهای معیشتی مردم

عمر بن خطاب[ؓ] در این باره می‌گوید: اگر زنده بمانم کاری خواهم کرد که بیوه زنان عراق بعد از من به کسی نیازی نداشته باشند. ما موضعگیری عمر بن خطاب[ؓ] را در خشکسالی معروف «عام الرماده» از یاد نبرده‌ایم که چگونه با همه‌ی امکانات دولت جهت سیر کردن شکم‌های گرسنه‌ی مردم تلاش می‌نمود. بیهقی می‌نویسد که عمر[ؓ] در «عام الرماده» بر مردم انفاق می‌نمود و پس از این که باران بارید و خشکسالی برطرف شد و مردم به سرزمینهای خود بازگشتند و چشم عمر[ؓ] به مردم افتاد که در حال کوچ کردن بودند اشک از چشمانش سرازیر گردید. مردی از طایفه‌ی محارب که آن‌جا نشسته بود گفت: به خاطر تو خشکسالی رفع شد. عمر[ؓ] گفت: وای بر تو! من از جیب خودم و جیب پدرم (خطاب) بر آن‌ها انفاق نکردم، بلکه از مال خدا انفاق نمودم.^۲

همچنین می‌گفت: حق شما است که از اموال غنیمت و در آمد خراج بر شما انفاق کنم و حق شما است که حقوق شما را افزایش دهم.^۳

شیوه‌ی توزیع جیره‌ها در زمان عمر بن خطاب[ؓ] به شکل منظم و نوبتی درآمد. و تنها به ساکنان شهرها اختصاص نداشت، بلکه بادیه‌نشینان را نیز در بر می‌گرفت. چنان که عمر بن خطاب[ؓ] شخصاً جیره‌ی بادیه‌نشینان اطراف مدینه را در میان آنان توزیع می‌کرد. و به والیان خود در شهرهای مختلف می‌نوشت که این مال متعلق به عمر و آل عمر نیست، بلکه متعلق به همین ملت است، پس آن‌را در میان آن‌ها توزیع نمایید.^۴

و همان طور که ایشان به تأمین مردم از نظر مالی توجه داشت، به تأمین آن‌ها از نظر خوراکی نیز غافل نبود. چنان که در دیداری از دیار شام، بلال بن رباح به ایشان گفت: ای

۱- موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص ۱۳۳.

۲- سنن البیهقی (۳۵۷/۶) موسوعة فقه عمر ص ۱۳۵.

۳- موسوعة فقه عمر ص ۱۳۷.

۴- الولاية علی البلدان (۷۷/۲).

امیرالمؤمنین! فرماندهان تو در شام گوشت مرغ با نان خالص از گندم می‌خورند در حالی که رعیت قادر به تهیه چنین خوراکی نیست. عمر رضی الله عنه به امرا و فرماندهان گفت: بلال چه می‌گوید؟ یزید بن ابی سفیان گفت: ای امیرالمؤمنین! در این جا قیمت اجناس ارزان است و ما به قیمت مخارجی که در حجاز داشتیم، آن‌چه را که بلال گفت در این جا فراهم می‌کنیم. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند! من از اینجا تکان نمی‌خورم، تا شما جیره‌ی ماهانه هر خانواده‌ی مسلمان را تضمین نکنید. سرانجام برای هر مرد ماهانه دو جریب^۱ با متعلقات آن همچون روغن و سرکه تصویب شد. سپس در جمع عمومی اعلام کرد و گفت: ای مسلمانان! این علاوه بر حقوقی است که قبلاً برای شما مقرر شده بود و اگر سردمداران آن را از شما دریغ کردند به من اطلاع بدهید تا آن‌ها را از کار برکنار و کسی دیگر را به جای آن‌ها تعیین کنم.^۲

عمر بن خطاب رضی الله عنه همواره می‌کوشید تا مردم در شهرهای اسلامی با کمبود مواد خوراکی مواجه نشوند. بنابراین مراقب اوضاع بازارها بود و از احتکار جلوگیری می‌کرد و تجار و بازرگانان را به سیر و سفر در نقاط مختلف جهان و مبادلات اقتصادی جهت اشباع نمودن بازارهای مسلمانان، تشویق می‌کرد.^۳

یکی دیگر از ابتکارات عمر بن خطاب رضی الله عنه، تهیه مسکن برای شهروندان دولت اسلامی بود. چنان که به والیان خود در این مورد تأکید می‌نمود. از جمله در تأسیس شهرهای بصره، کوفه و فسطاط منازل مسکونی بی‌شماری برای مسلمانان ساخته شد. همان طور که در شهرهای فتح شده مانند حمص، دمشق، اسکندریه و... نیز امرا و کارگزاران دولت خانه‌های مسکونی را در میان مسلمانان تقسیم نمودند.^۴

۵- گزینش و استخدام مدیران و کارگزاران محلی

از آن‌جا که والی تعیین شده از جانب خلیفه یک نفر بیش نیست و منطقه و شهر سپرده

۱- واحد پیمانه ای است.

۲- فتوح الشام للأردی ص ۲۵۷، الولاية علی البلدان (۷۸/۲).

۳- تاریخ المدینة (۷۴۹/۲).

۴- فتوح البلدان، بلاذری.

شده به وی گسترده است، طبیعی است که نیاز به مدیران و کارگزاران و مشاورینی جهت کنترل و نظم و ضبط امور خواهد داشت. بنابراین آن‌ها ناچار افرادی را برای مدیریت بخشهایی از مسئولیتها همچون جمع آوری خراج، آمارگیری و فرماندهی لشکر انتخاب می‌کردند که گاهی این کار با هماهنگی خلیفه و گاهی بدون هماهنگی وی صورت می‌گرفت.^۱

۶- رعایت حال ذمیان

یکی از وظایف والی و فرماندار، رعایت حال اهل ذمه و احترام آنان و پیگیری احوال و وظایف آن‌ها در قبال مسلمانان و رسیدگی به حقوق‌شان بود. چرا که خلفاء با ذمیان و کسانی که تحت حمایت حکومت اسلامی می‌زیستند، قرارداد امضاء می‌کردند و شرایطی به میان می‌گذاشتند و طرفین متعهد می‌شدند که آن‌ها را رعایت کنند.^۲

۷- رعایت احترام معتمدین و استفاده از رأی صاحب نظران

عمر بن خطاب[ؓ]، والیان و کارگزاران دولت خود را موظف می‌ساخت تا در امورات مختلف شهرها از رأی و نظرات صاحب نظران، استفاده کنند.^۳ والیان حسب دستور جلساتی تشکیل می‌دادند و از رأی و نظر مردم استفاده می‌کردند. همچنین عمر[ؓ] به کارگزاران دولت خود توصیه می‌کرد تا رعایت حال ریش سفیدان و معتمدین را کرده، به هر کس جایگاه خودش را بدهند. چنان که به ابوموسی اشعری چنین نوشت: به من خبر رسیده که در مجلس تو همگان به صورت یکسان شرکت می‌کنند. از این پس چنین مکن، بلکه معتمدین و اهل قرآن و متدینین و پرهیزگاران را نزدیک خود بنشان و بعد از آن‌ها عموم مردم را قرار بده. همچنین در نامه‌ای به او نوشت: همیشه در میان مردم چهره‌های سرشناسی وجود دارد که نیازهای مردم را بازگو می‌کنند. بنابراین، به

۱- الولاية على البلدان (۷۹/۲).

۲- همان: (۸۰/۲).

۳- همان: (۸۰/۲).

چهره‌های سرشناس ارج بنهید. و در حق یک مسلمان مستضعف کافی است که شما در قضاوت و تقسیم مال با او منصفانه برخورد کنید.^۱

۸- عمران و آبادانی

سعد بن ابی وقاص در منطقه‌ی تحت فرمان خود بنابر درخواست بعضی از سران قوم به منظور رسیدگی به امور کشاورزان نه‌ری حفر نمود.^۲ همچنین عمر بن خطاب رضی الله عنه طی نامه‌ای، ابوموسی اشعری رضی الله عنه را موظف به حفر کانالی جهت آبرسانی به ساکنان بصره نمود و او نیز برای این منظور کانالی به طول چهار فرسخ حفر کرد و آب را به زمینهای بصره هدایت نمود.^۳

و نیز کارگزاران دولت عمر رضی الله عنه هنگام تأسیس شهرهای کوفه و بصره و فسطاط از روی نقشه به ساخت و ساز شهر پرداختند. خیابان‌ها و کوچه‌های شهر را مشخص کرده، زمینهای مسکونی را در میان مردم تقسیم نمودند و مسجد ساختند و طرح آبیاری اجرا کردند و کارهای رفاهی و اجتماعی قابل توجهی انجام دادند.

همچنین با واگذار کردن زمینهای کشاورزی به مردم و ایجاد امکانات رفاهی، در مناطق غیرمرغوب که به خاطر نزدیکی با دشمن، مردم حاضر به سکونت در آن مناطق نبودند، زمینه‌ی آبادانی آنها را فراهم ساختند. چنان که عمر و عثمان رضی الله عنهما در مورد انطاکیه و برخی از مناطق شبه جزیره عربی چنین عمل کردند.

۹- رعایت برخوردهای اجتماعی

هرگاه گروهی از ساکنان یک منطقه نزد عمر رضی الله عنه می‌آمدند، ایشان در مورد امیر و والی آن منطقه از آنها می‌پرسید. می‌گفت: آیا به عیادت بیماران شما می‌آید؟ آیا احوال بردگان و مستضعفان را جویا می‌شود؟ و اگر مردم در مورد والی خود می‌گفتند که به

۱- نصیحة الملوک للماوردي ص ۲۰۷، موسوعة فقه عمر ص ۱۳۴.

۲- فتوح البلدان للبلاذري ص ۲۷۳، الولاية على البلدان (۸۷۲).

۳- فتوح البلدان للبلاذري ص ۳۵۱، ۳۵۲.

عیادت بیماران نمی‌رود و جویای حال مستضعفان نمی‌شود، عمر[ؓ] والی مورد نظر را از کار برکنار می‌کرد.^۱

همچنین عمر بن خطاب[ؓ] کارگزاران دولت خود را توصیه می‌کرد تا قیافه‌ی ظاهری و نوع پوشش و مرکب آنان با قیافه، پوشش و مرکب عموم مردم متمایز نباشد و آنان را از استخدام دربان منع می‌کرد.^۲

۱۰- فرق نگذاشتن میان عرب‌ها و دیگران

بر والیان و کارگزاران دولت لازم است که در برخورد با مردم، رنگ و نژاد را ملاک قرار ندهند و با همه به صورت یکسان برخورد نمایند. چنان که باری در زمان عمر بن خطاب[ؓ] یکی از فرمانداران در توزیع مالی، عرب‌ها را بر دیگران ترجیح داد. وقتی این خبر به گوش عمر[ؓ] رسید، نامه‌ای به او نوشت و گفت: برای بد بودن فرد کافی است که برادر مسلمان خود را با دید حقارت بنگرد و افزود که چرا همه‌ی آن‌ها را یکسان نگاه نمی‌کنی؟^۳

علاوه بر آن، والی باید به امور اخلاقی دیگری همچون، وفا به عهد، اخلاص، خیرخواهی، ناظر دانستن خداوند و همکاری و تعاون در امور خیر متصف باشد. تا جامعه اصلاح گردد.^۴ البته این در صورتی است که والی پس از متصف شدن به این صفات، برای نشر و تبلیغ آن توسط عملکرد، سخنرانی و نامه‌هایش قدم بردارد. چنان که والیان و کارگزاران زمان خلفای راشدین - در کل - در رعایت این شرایط و دارا بودن صفات فوق، الگو و نمونه بودند.^۵

۱- الولاية على البلدان (۸۲/۲)

۲- همان (۸۲/۲).

۳- الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة ص ۵۲۳.

۴- النظريات السياسية الإسلامية محمد ضياء الرئيس ص ۳۰۷، ۳۰۸.

۵- الولاية على البلدان (۸۵/۲)

پنجم: کار ترجمه در ولایتها و اوقات کاری والیان

۱- کار ترجمه

در زمان خلفای راشدین یکی از نیازهای جامعه و طبعاً جزو وظایف والیان بود. چنان که عمر رضی الله عنه از والیان خود در ناحیه عراق می‌خواست که جمعی از دهقانان فارسی زبان را نزد او به مدینه بفرستند تا با آنها پیرامون قضایای خراج قرارداد امضا کنند. آنها جمعی از دهقانان را با مترجمی نزد خلیفه فرستادند.^۱

و در مورد مغیره بن شعبه آمده است که زبان فارسی را به راحتی سخن می‌گفت تا جایی که سخنان امیرالمؤمنین را برای هر میزان و بالعکس ترجمه می‌کرد.^۲

بنابراین فراگرفتن فن ترجمه در زمان خلفای راشدین و در کل برای حکومت اسلامی بسیار حایز اهمیت بود. وقتی ما بدانیم که دیوان خراج به لغتی غیر از عربی نوشته شده بود، به میزان نیاز جامعه اسلامی آن روز به فن ترجمه پی خواهیم برد. و از طرفی پیشرفت سریع فتوحات به داخل مناطق غیر عربی و روی آوردن آنان به اسلام به میزان این نیاز می‌افزود.^۳

۲- اوقات کاری کارگزاران دولت

در زمان خلافت عمر فاروق، خلیفه و همچنین سایر کارگزاران دولت، اوقات اداری بخصوصی را رعایت نمی‌کردند، بلکه همه‌ی وقاتشان را صرف رتق و فتق امور مملکت و در خدمت به مردم سپری می‌شد. تا جایی که برخی از آنان شبها نیز در کوچه و خیابان‌های شهر مراقب اوضاع مردم بودند. از جمله خود خلیفه که بیش از دیگران در گشت‌زنی شبانه معروف است. مردم و رعیت نیز هرگاه که دلشان می‌خواست و برایشان مقدور بود به خلیفه و والیان مراجعه می‌کردند و هیچ‌گاه در آن‌جا دربان و نگهبانی نمی‌یافتند که مانع ورود آنان بر خلیفه و یا والیان وی باشد. چنان که عمر بن خطاب طی نامه‌ای به ابوموسی اشعری نوشت: کار امروز را برای فردا مگذار آن‌گاه تعداد کارها

۱- الخراج لأبي يوسف ص ۴۰، ۴۱، الولاية على البلدان (۲/ ۱۰۵).

۲- همان.

۳- الولاية على البلدان (۲/ ۱۰۴).

افزایش خواهد یافت و از موفقیت تو در انجام آن‌ها کاسته خواهد شد. به خدا پناه می‌برم از این که دنیا را ترجیح بدهیم و خواهشات نفسانی بر ما غلبه کند و حق مردم بر گردن ما بماند^۱.

مبحث سوم

مراقبت از والیان و بازخواست آنان

نخست: مراقبت از والیان

عمر رضی الله عنه به این اکتفا نمی کرد که کارگزاران خوبی انتخاب کرده است بلکه نهایت کوشش را در مراقبت و پی گیری احوال آنان به خرج می داد تا از عملکرد آنان مطمئن بشود که مبادا به انحراف کشیده شوند. و همواره می گفت: این که هر روز فرمانداری را تعویض بکنم، بهتر است از این که ظالمی را ساعتی بر مردم بگمارم^۱. همچنین می گفت: اگر کارگزار دولت من بر کسی ستم روا دارد و من از آن اطلاع یابم و عکس العملی نشان ندهم، پس گویا خودم بر او ستم کرده ام^۲. همچنین روزی در میان جمعی گفت: آیا به نظر شما اگر من فردی را عادل تشخیص دادم و استخدام نمودم به مسئولیت خود پایان داده ام؟ آن ها گفتند: بلی. گفت: خیر! بلکه باید مواظب عملکرد او نیز باشم^۳.

ایشان گرچه امیران خود را در اداره ی امور منطقه تحت فرمانشان آزاد گذاشته بود. ولی دورا دور سخت مراقب رفتار و عملکرد آنان بود تا جایی که مأموران مخفی ای برای این منظور استخدام نموده بود که آن ها کاری جز کنترل رفتار امیران لشکر و کارگزاران دولت نداشتند و بدین صورت عمر فاروق رضی الله عنه بر امیران خود چه آنان که در مشرق می زیستند و چه آنان که در مغرب، اشراف کامل داشت^۴. شیوه ی عمر رضی الله عنه در بازخواست و مراقبت از والیان به شرح زیر بود:

۱- کارگزاران دولت نباید شب هنگام وارد مدینه شوند

عمر بن خطاب رضی الله عنه از فرماندهان و کارگزاران دولت خود می خواست که هنگام ورود به مدینه، شب هنگام وارد نشوند، بلکه منتظر طلوع آفتاب باشند تا معلوم شود چه همراه دارند و بتوان بهتر از آنان حساب گرفت^۵.

۱- النظم الإسلامية، صبحي الصالح ص ۸۹، الإدارة الإسلامية ۲۱۵.

۲- مناقب أمير المؤمنين لابن الجوزي ص ۵۶، الإدارة الإسلامية ۲۱۵.

۳- الإدارة الإسلامية في عهد عمر بن الخطاب ص ۲۱۵.

۴- التاج في أخلاق الملوك ص ۱۶۸.

۵- فن الحكم ص ۱۷۴.

۲- هر از چند گاهی باید نماینده‌ای می‌فرستادند

عمر رضی الله عنه از کارگزاران دولت خود می‌خواست که هر از چند گاهی گروهی از مردم ساکنان شهر خود را به مدینه اعزام نمایند تا از آنان وضعیت شهرشان را جویا شوند و در جریان کیفیت وصول خراج قرار گیرد و مطمئن شود که کسی بر آنان ظلم و ستمی روا نمی‌دارد. چنان که با محصولات خراج کوفه و همچنین با محصولات خراج بصره حدود ده نفر همراه می‌شد و عمر بن خطاب همه را سوگند می‌داد که این مال از راه مشروع به دست آمده و هیچ نوع ستمی بر مسلمانان و یا ذمی روا داشته نشده است.^۱

گفتنی است که این عملکرد عمر رضی الله عنه تا حد زیادی دست کارگزاران دولت را از ظلم و ستم کوتاه می‌نمود، زیرا اگر چنین وقایعی رخ می‌داد، این وفدها، امیرالمؤمنین را در جریان می‌گذاشتند، همچنان که بیشتر اوقات عمر رضی الله عنه به بحث و گفتگو با این وفدها می‌پرداخت و راجع به حال و وضع شهرها و برخورد و رفتار نمایندگانش از آن‌ها پرس و جو می‌کرد.^۲

۳- صندوق شکایات

عمر رضی الله عنه پیک خود را به شهرهای مختلف نزد والیان خود می‌فرستد و او را موظف می‌ساخت که هنگام بازگشت در جمع مردم اعلام کند چه کسی می‌خواهد برای امیرالمؤمنین نامه بفرستد؟ در آن صورت اگر کسی شکایتی می‌داشت شکایت خود را مستقیماً توسط نامه به اطلاع خلیفه می‌رساند چون نامه‌ها بدون این که کسی از محتوای آن‌ها اطلاع یابد به دست امیرالمؤمنین می‌رسیدند.^۳

۴- محمد بن مسلمه به عنوان سربازرس

عمر بن خطاب رضی الله عنه در بازرسی عملکرد کارگزاران دولت از محمد بن مسلمه استفاده می‌نمود. پس در واقع محمد بن مسلمه سربازرس دولت عمر بن خطاب بود. عمر بن

۱- الخراج لأبي يوسف ص ۱۲۴ الولاية على البلدان (۱/ ۱۵۷).

۲- الولاية على البلدان (۱/ ۱۵۷).

۳- تاریخ المدینة (۲/ ۷۶۱).

خطابؓ او را جهت کنترل عملکرد والیان بزرگ می‌فرستد.^۱ او معاونانی نیز با خود همراه داشت. با شکایتهای مردم علیه والیان گوش می‌داد و آنها را به خلیفه منعکس می‌کرد.

۵- استفاده از موسم حج

موسم حج فرصت خوبی بود تا عمر بن خطاب اوضاع کارگزاران و رعیت را جویا شود. ایشان فرصت را غنیمت می‌شمرد و اخبار مربوط به نکات مختلف مملکت را جمع‌آوری می‌کرد و اگر بر کسی ظلمی رفته بود به او مراجعه می‌کرد و شکایت‌های مختلفی تقدیم او می‌شد. مأموران مخفی دولت نیز گرد می‌آمدند و خود کارگزاران و فرمانداران نیز در محضر خلیفه برای پاسخگویی و ارائه کارنامه‌ی خود حاضر می‌شدند. پس مراسم حج در واقع نوعی اجتماع عامی بود که همه در آن شرکت می‌کردند، و عمرؓ در میان مردم به صورت خلاصه مهم‌ترین وظایف کارگزاران خود را شرح می‌داد و در پایان می‌گفت: اگر این‌ها جز آن‌چه گفتم، عمل کرده‌اند پس بیا خیزید و به من اطلاع دهید. معمولاً کسی بر نمی‌خاست و علیه کارگزاران دولت چیزی نمی‌گفت که این بیانگر رفتار عادلانه آنها با رعیت‌شان می‌باشد. مگر یک بار که مردی درخواست و گفت: فلان کارگزار دولت مرا به ناحق یکصد تازیانه زده است. عمرؓ کارگزار مورد نظر را احضار کرد و از او برای این کار دلیل خواست اما او دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه نکرد. عمرؓ ناچار به مرد ستم دیده گفت: برخیز و از او انتقام بگیر. عمرو بن عاص وساطت کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر از او انتقام بگیرید، این به عنوان سنتی خواهد ماند. عمرؓ گفت: من از طرف خودم چنین تصمیمی نگرفته‌ام، بلکه رسول خدا را دیدم که دوست داشت از او انتقام گرفته شود. عمرو گفت: پس اجازه بدهید تا مرد ستم دیده را به نحوی راضی کنیم. عمرؓ گفت: اشکالی ندارد. آن‌گاه آن مرد در مقابل دویست دینار از گرفتن انتقام صرف نظر کرد.^۲

۱- الأنصار في العصر الراشدي ص ۱۲۳ إلى ۱۲۶.

۲- عبقرية عمر للعقاد ص ۸۲، الدولة الإسلامية د. حمدي شاهين ص ۱۳۸.

۳- طبقات ابن سعد (۲۲۲/۳).

۶- سفرهای دوره‌ای خلیفه

عمر بن خطاب رضی الله عنه قبل از این که کشته شود، تصمیم گرفت تا شخصاً سفرهایی جهت نظارت مستقیم بر عملکرد والیان خود و به منظور جستجوی حال رعیت به بعضی از مناطق دور دست داشته باشد. چنان که در این مورد فرمود: اگر زنده بمانم ان شاء الله یک سال کامل در میان رعیت به گشت و گذار خواهم پرداخت، چرا که می‌دانم مردم دچار گرفتاریهایی هستند که من کاملاً در جریان آن‌ها قرار نمی‌گیرم. زیرا کارگزاران همه چیز را به من منعکس نمی‌کنند و خود آن‌ها نیز به من دست‌رسی ندارند. بنابراین به دیار شام و کوفه و بصره و شهرهای شبه جزیره سفر خواهم کرد و در هر کدام از آن‌ها به مدت دو ماه اقامت خواهم گزید و به خدا سوگند که سال بسیار خوشایندی خواهد بود.^۱

البته در مورد شام این رؤیای عمر رضی الله عنه تحقق یافت و ایشان موفق به چند بار دیدار از آن دیار گردید و از نزدیک اوضاع کارگزاران و رعیت آن سامان را بررسی کرد.^۲ چنان که وارد منزل ابو عبیده شد و وضعیت معیشتی او را از نزدیک مشاهده نمود و با اعتراض و شکایت همسر ابو عبیده در مورد سختی زندگی خود روبرو شد. همچنین از منزل خالد بن ولید بازدید به عمل آورد و در آن جز سلاح وی چیزی نیافت. ضمناً گفتنی است که عمر بن خطاب بدون اطلاع قبلی وارد منازل والیان خود می‌شد، بدین صورت که یکی از همراهانش درب را می‌کوبید و بدون اعلام ورود امیرالمؤمنین اجازه‌ی ورود برای خود و همراهانش را می‌خواست و هنگامی که عمر رضی الله عنه وارد آن منزل می‌شد، در آن‌جا نخست اثاثیه‌ی منزل را زیر و رو می‌کرد.^۳ و چون به وی در مورد رنگارنگ بودن سفره‌ی یزید بن ابی سفیان خبر دادند، منتظر وقت شام شد. آن‌گاه ناگهانی بر در منزل یزید رسید و اجازه‌ی ورود خواست و از نزدیک نوع غذای او را مشاهده کرد و او را از اسراف منع نمود.^۴

۱- تاریخ طبری (۱۸/۵).

۲- الولاية علی البلدان (۱/ ۱۶۱).

۳- تاریخ المدینة (۸۳۷/۳).

۴- الولاية علی البلدان (۱/ ۱۶۲).

علاوه بر این، عمر[ؓ] از شیوه‌های مختلفی جهت آزمودن والیان خود، استفاده می‌کرد. از جمله این که مقداری اموال را نزد آنان می‌فرستاد و کسی را همراه می‌کرد تا شاهد عملکرد آنان باشد. چنان که باری پانصد دینار نزد ابوعبیده فرستاد. او همه را در میان بینوایان تقسیم نمود. همسر ابوعبیده می‌گوید: ضرر این دنیا نیز بیشتر از فایده آن بود. چرا که ما قطعه پارچه‌ای داشتیم که بر آن نماز می‌خواندیم. ابوعبیده آن را قطعه قطعه می‌کرد و در هر قطعه‌ای مقداری دینار گره می‌زد و نزد این و آن می‌فرستاد.^۱ و این کار را عمر[ؓ] با بسیاری از والیان خود انجام داد.

گفتنی است که عمر[ؓ] در طول این سفر تنها به مراقبت کارمندان خود اکتفا نمی‌نمود، بلکه آنان را به مدینه فرا می‌خواند و کسی را مسئول کسب آگاهی در مورد خوراک، نوشیدنی و پوشاک وی می‌نمود، چنانکه برخی اوقات خود نیز چنین مسئولیتی را بر عهده می‌گرفت.^۲

۷- بایگانی اسناد و مدارک دولتی

عمر[ؓ] به حفظ و نگهداری اسناد و قراردادهای اهمیت ویژه‌ای قایل بود. لازم به ذکر است که ایشان در حفظ و نگهداری پیمان نامه‌های اجرا شده با مردمان شهرهای فتح شده تلاش بیشتری را ایفا می‌نمود. می‌گویند: ایشان صندوقچه‌ای داشت که در آن این گونه اسناد نگهداری می‌شد. و شاید سایر کارگزاران دولت ایشان اسناد و مدارک مهم را جهت مراجعه‌های بعدی نگهداری می‌کرده‌اند.^۳

دوم: شکایات رعیت از دست کارکنان

عمر بن خطاب، شخصاً به شکایات رعیت از دست والیان رسیدگی می‌کرد و به پیگیری و استیضاح آن‌ها می‌پرداخت. و در این راستا از صاحب نظران، افراد شورا و اطرافیان خود

۱- تاریخ المدینة (۸۳۷/۳).

۲- الولاية علی البلدان (۱/ ۱۶۲).

۳- الولاية علی البلدان (۱/ ۱۶۳).

نظرخواهی می کرد. و در پایان به سزای کسی که مستحق سزا بود چه از والیان و چه از رعیت می پرداخت.^۱ و اینک نمونه‌ای از شکایات علیه والیان و عملکرد عمر رضی الله عنه در آن:

۱- شکایت مردم کوفه از سعد بن ابی وقاص

گروهی از مردم کوفه به سرکردگی جراح بن سنان اسدی شکایتی علیه والی خود، سعد بن ابی وقاص، ترتیب دادند و هماهنگ با تجمع مجوسیان در نهاوند به قصد حمله بر مسلمانان، شکایت خود را مطرح کردند و از اشتغال به مشکلات پدید آمده برای مسلمانان سرباز زدند، این در حالی است که سعد مردی عادل، مهربان، قوی، سخت‌گیر با اهل باطل و آشوب‌گر و دل‌نرم با اهل حق و عبادت‌گر بود، با این حال این دسته، توان تحمل حکم حق را نداشتند و در پی تحقق بخشیدن به آرزوهایشان تلاش می‌کردند، از این‌رو زمانی را برای شکایت خود انتخاب کردند که بیشتر مستدعی گوش به فرمان بودن امیر بود، با توجه به اینکه مسلمانان به جنگی سرنوشت‌ساز رویی آورده بودند و نیاز مبرمی به اتحاد و همبستگی داشتند که به صورت دسته‌جمعی در برابر دشمن قدم علم کنند، و همچنین می‌دانستند که عمر رضی الله عنه اهمیت ویژه‌ای برای اتحاد مسلمان بخصوص در چنین ظروفي قابل می‌باشد، بنابر این بسیار امیدوار بودند که به آرزویشان دست یابند و موفقیت را کسب کنند، لذا امیرالمؤمنین در راستای شکایت آنان به تحقیق پرداخت، هرچند که می‌دانست آن‌ها مردمانی اهل هوی و خواهشات نفسانی هستند، از این‌رو صریح و روشن به آنان خاطرنشان ساخت که بدخواه و پیرو خواهشات خویش هستند و دلیل آنرا اعتراض و شورش آنان در چنین شرایط بحرانی دانست که مسلمانان بیش از هر وقت نیاز به وحدت و یکپارچگی دارند و افزود که البته این شرایط مانع از آن نمی‌شود که من به شکایت شما رسیدگی نکنم. آن‌گاه محمد بن مسلمه را فوراً برای تحقیق در این‌باره و رسیدگی به شکایت آنان اعزام نمود. محمد بن مسلمه در حالی که مردم برای رویارویی با مجوسیان آماده می‌شدند وارد شهر کوفه شد و دست سعد را گرفت و در مساجد شهر دور زد و در مورد او نظرخواهی کرد.^۲

۱- الإدارة الإسلامية في عهد عمر بن الخطاب ۲۲۳.

۲- تاریخ طبری (۱۰۳/۵).

آری! اصحاب پیامبر^{صلی الله علیه و آله} این گونه به بررسی قضایای اختلافی می پرداختند. آن‌ها به صورت علنی و با حضور راعی و رعیت به شکایتها رسیدگی می کردند. چنان که محمد بن مسلمه در مسجد و در حضور همگان به طرح شکایات پرداخت و از عموم مردم در مورد سعد پرسید: آن‌ها در پاسخ گفتند: ما از او جز خیر و خوبی چیزی ندیده‌ایم و دوست نداریم کسی دیگر به جای او تعیین شود. مگر هنگامی که نزد جراح بن سنان و یارانش رفتند که در حق سعد سکوت کردند و نه بدیهای وی را توضیح دادند و نه دلیلی علیه وی ارائه نمودند و به عمدی از تعریف وی سرباز زدند، تا اینکه به طرف طایفه بنی عبس رفتند، محمد بن مسلمه خطاب به مردم، گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر چه در مورد او می‌دانید بگویید. مردی به نام اسامه بن قتاده برخاست و گفت: اکنون که ما را سوگند دادی، چاره‌ای جز این نیست که واقعیت را بگویم. آن‌گاه گفت: او در تقسیم اموال مساوات را رعایت نمی‌کند و در حق رعیت، انصاف روا نمی‌دارد و خود شخصاً در جنگها شرکت نمی‌کند. سعد که شاهد جریان بود گفت: پروردگارا! اگر او به ناحق چنین تهمت‌هایی را به من نسبت می‌دهد، پس روشنایی چشمانش را بگیر و او را عیالمند و مستمند بگردان و در معرض فتنه‌ها قرارش ده. دیری نگذشت که آن مرد نابینا شد و دارای ده دختر گردید و به دنبال زنان فاحشه می‌رفت و همین که به چنگ قانون گرفتار می‌شد، می‌گفت: این در اثر دعای آن مرد مبارک است.

همچنین سعد در حق گروهی که علیه او شکایت ترتیب داده بودند، این گونه دست به دعا شد: بار الها! اگر آن‌ها به ناحق و به خاطر غرور و تکبر دست به این کار زده‌اند، پس به مصیبت سختی گرفتارشان کن. و چنین هم شد و جراح در ترور نافرجام حسن بن علی با شمشیر قطعه قطعه گردید و همدست دیگر او به نام قبیصه نیز با سرنوشت مشابهی روبرو شد و اربد در زیر ضربات دسته‌ی شمشیر جان سپرد و بدین صورت خداوند دعای صحابی بزرگوار، سعد بن ابی وقاص، را که به حق از اولیای خدا بود، و از طرف این گروه مورد ستم قرار گرفته بود پذیرفت. پذیرفته شدن دعای سعد و امثال او بیانگر عنایت ویژه‌ی پروردگار نسبت به اولیای خود و پرهیزکاران است. این سلاح مخفی انسان‌های با خدا است که باطل پرستان از آن شدیداً بیمناک و با تمام سلاحهای پیشرفته خود از مقابله

با آن عاجز هستند. و نابود شدن افرادی که سعد علیه آنان دست به دعا شد خود شاهد بر این است که شکایت آن‌ها از روی بغض و عناد و غرض ورزی بوده است.

سعد در دفاع از خود گفت: من نخستین کسی هستم که در اسلام خون مشرکی را به زمین ریخته است و رسول خدا به هیچ کسی جز من نگفت: پدر و مادرم فدایت باد - اشاره به روز احد است که رسول خدا به سعد گفت: پدر و مادرم فدایت باد! تیر را شلیک کن - و افزود که من جزو پنج نفر اولی هستم که به رسول خدا ایمان آوردند. با این همه بنو اسد در مورد من معتقدند که نماز را خوب بلد نیستم و بیشتر مشغول شکار هستم؟! آن‌گاه محمد بن مسلمه او را همراه با کسانی که علیه او شکایت داشتند، به محضر خلیفه برد و در آن‌جا عمر رضی الله عنه به سعد گفت: وای بر تو! مگر چگونه نماز می‌خوانی؟ سعد در پاسخ گفت: دو رکعت نخست را طولانی و دو رکعت آخر را کوتاه می‌خوانم. عمر رضی الله عنه گفت: از تو چنین انتظار می‌رفت. آن‌گاه پس از این که برائت سعد ثابت گردید، عمر رضی الله عنه گفت: اگر احتیاط نمی‌کردم، سزای آنان معلوم بود و از سعد پرسید: چه کسی را به جای خود نشانده‌ای؟ سعد گفت: عبدالله بن عتبای را. عمر رضی الله عنه عبدالله را والی رسمی کوفه قرار داد و سعد را برکنار کرد^۱.

آری، برائت سعد از تهمتی که بدو نسبت دادند ظاهر و نمایان شد، اما احتیاط در امور مسلمانان مقتضی بود که فتنه را از نطفه خاموش گردانند و قبل از اینکه منجر به آشوب و تفرقه و چه بسا جنگ و درگیری شود، آن‌را خشک گردانند، حال اگر شخص مورد اتهام بری از تهمت است، عزل او آسیبی بدو نمی‌رساند، زیرا آنان کسانی بودند که رغبتی به ولایت نداشتند و برایشان کافی بود که برائت او از همه‌ی اتهاماتی که به وی نسبت داده بود، ثابت گردد. اصولاً آن‌ها پست‌ها و مسئولیت‌ها را بار سنگینی تلقی می‌کردند که زیانش خیلی بیشتر از سودش بود. البته خدمت به اسلام و مسلمانان برای انسان‌های خداترس و خواهان رضامندی خدا، فرصتی گرانبها و عملی است شایسته. اما اگر همین عمل شایسته، به بهای فتنه و فساد باشد، بهتر همان که از ابتدا از آن صرف‌نظر کرد و دوری جست. آن‌طور که در این جریان مشاهده گردید؛ عمر رضی الله عنه نیز در برکناری سعد،

همین نکته را در نظر داشت.^۱ چنانکه سعد بعد از آن در دارالخلافة جزو مشاورین خلیفه قرار گرفت و پس از این که عمرؓ در محراب مجروح شد، نام سعد را در لیست شش نفری که قرار بود یکی از آنان به عنوان خلیفه تعیین شود، نوشت و به خلیفه‌ی بعدی توصیه کرد که از وجود سعد استفاده نماید و توضیح داد که من از او بدی‌ای سراغ نداشتم که او را از کار برکنار کردم، بلکه ترسیدم که به او ضرری برسانند.^۲

۲- شکایات مصریان علیه عمرو بن عاصؓ

عمر بن خطابؓ به طور قطعی عملکرد عمرو بن عاص (والی مصر) را زیر نظر داشت. معمولاً عمرؓ در همه‌ی شئون ولایت او دخالت می‌کرد. چنان که وقتی عمرو بن عاص برای خود منبری تهیه کرد و از فراز آن با مردم سخن می‌گفت، عمرؓ در نامه‌ای به وی چنین نوشت: شنیده‌ام که منبری ساخته‌ای و بر گردن مسلمانان نشسته با آن‌ها سخن می‌گویی، مگر نمی‌توانی که در جمع آنان بایستی؟ با رسیدن نامه‌ی من، منبر را بشکن و اگر نه من می‌دانم و تو.^۳

بنابراین، عمرو همواره مواظب بود تا از او عملی سر نزند که باعث ناراحتی خلیفه گردد. چرا که او به میزان علاقه‌ی خلیفه در مورد اقامه‌ی عدل و اجرای حدود الهی واقف بود. بنابراین سعی می‌کرد تا از جانب او فقط اخبار مسرت‌بخشی به خلیفه برسد. چنان که باری اتفاق افتاد که عبدالرحمان بن عمر بن خطاب و مردی دیگر شراب نوشیدند و نمی‌دانستند که از نوع مست کننده است. سپس به عمرو مراجعه کردند و گفتند: ما شراب نوشیده‌ایم. و خواهان اجرای مجازات شرعی شدیم. عمرو به آن‌ها بد و بیراه گفت و آنان را طرد نمود. عبدالرحمان گفت: اگر بر ما حد جاری نکنی به پدرم اطلاع خواهم داد. عمرو می‌دانست که اگر عمر بن خطاب مطلع شود، سخت خشم خواهد گرفت و او را از کار برکنار خواهد کرد. بنابراین آن‌ها را به منزل خود فرا خواند و پس از تراشیدن موهای سرشان، مجازات شرعی را بر آن‌ها اجرا نمود. در حالی که

۱- تاریخ اسلامی حمیدی (۲۲۲/۱۱).

۲- تاریخ طبری (۲۲۵/۵).

۳- فتوح مصر وأخبارها ص ۹۲.

معمولاً کسانی که شراب می نوشیدند، در ملأ عام مجازات می شدند. وقتی این خبر به گوش عمر رضی الله عنه رسید، طی نامه‌ای اعتراض شدید خود را نسبت به این قضیه برای عمرو نوشت و گفت: عبدالرحمان همچون دیگران یکی از افراد رعیت تو است و شاید چنین اندیشه‌ای که او فرزند امیر المؤمنین است و باید رعایت او را کرد، مگر نمی‌دانی که من در اجرای حدود الهی پروای هیچ کسی را ندارم.^۱

گفتنی است که علیه عمرو شکایات زیادی چه از جانب مسلمانان مصر و چه از جانب قبطی‌ها می‌رسید و عمر رضی الله عنه نیز متعاقباً عمرو رضی الله عنه را احضار می‌نمود و در مورد شکایات بررسی می‌کرد و گاهی او را سرزنش می‌نمود. چنان که یک بار فرزند والی مصر، یکی از ساکنان مصر را به ناحق تازیانه‌ای زده بود. آن مرد به مدینه آمد و نزد عمر رضی الله عنه شکایت آورد. عمر رضی الله عنه، عمرو و فرزندش را احضار نمود و خطاب به آنها مقوله‌ی مشهورش را گفت:

«متی استعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتم أحراراً؟»^۲.

(شما از کی مردم را برده‌ی خود قرار داده‌اید در حالی که مادرانشان آنها را آزاد به دنیا آورده‌اند).

آن‌گاه تازیانه را به دست آن مرد داد تا از فرزند والی مصر، انتقام بگیرد و گفت: به خدا! اگر حق بر پدرش داشتی و می‌خواستی از او انتقام‌گیری کسی مانع تو نمی‌شد.^۳ چنان که باری یکی از نظامیان آن ناحیه به عمر رضی الله عنه شکایت برد که عمرو او را متهم به نفاق نموده است. عمر رضی الله عنه طی نامه‌ای به عمرو نوشت که اگر مدعی دعوای خود را با دلیل ثابت کرد، در ملأ عام باید به او امکان دهی تا تو را تازیانه بزند. به هر حال مرد توانست با ارائه شاهد ثابت کند که عمرو او را متهم به نفاق کرده و قرار شد که والی مصر تنبیه شود. مرد تازیانه به دست گرفت و بالای سر عمرو ایستاد. هر چه مردم وساطت کردند و خواستند با پرداخت پول او را از این کار بازدارند، کار به جایی نبردند. تا این

۱- تاریخ المدینة (۸۴۱/۳).

۲- الولاية علی البلدان (۸۱/۱).

۳- الولاية علی البلدان (۸۱/۱).

که مرد کاملاً بر عمرو مسلط شد گفت: آیا کسی هست که مرا از زدن تو مانع شود؟ عمرو گفت: خیر. مرد گفت: پس من تو را بخشیده‌ام.^۱

۳- شکایات مردم بصره علیه ابوموسی اشعری

جریر بن عبدالله بجلی می‌گوید: مردی دارای صدای رسا و بازوان قوی در جنگی با ابوموسی شرکت کرده بود. هنگامی که غنایم را تقسیم کردند، ابوموسی بخشی از سهمیه‌ی او را داد. مرد از پذیرفتن آن امتناع ورزید و خواهان سهمیه‌ی کامل خود شد. ابوموسی او را بیست ضربه تازیانه زد و موهای سرش را تراشید. مرد موهای تراشیده‌ی خود را برداشت و بلافاصله نزد عمرؓ رفت. راوی می‌گوید: من بیش از دیگران با عمرؓ نزدیک بودم. مرد موهای خود را پیش روی عمر گذاشت و گفت: آتشی در پیش رو داریم. عمرؓ گفت: راست می‌گویند، آتشی در پیش رو داریم. آن‌گاه تمام ماجرا را برای عمرؓ تعریف کرد. عمرؓ فوراً نامه‌ای تحت این عنوان به ابوموسی نوشت: سلام خدا بر تو باد! فلانی مدعی است که او را در ملأ عام زده‌ای؟ اگر واقعاً راست می‌گویند: پس تو نیز در ملأ عام بنشین تا او از تو انتقام بگیرد. مرد خود را برای گرفتن انتقام از والی بصره آماده کرد. هر چه مردم وساطت کردند، فایده‌ای نداشت تا این که ابوموسی در جایگاه قرار گرفت و آماده‌ی پس دادن انتقام شد. آن‌گاه مرد رو به آسمان نگاه کرد و گفت: بار الها! من او را بخشیدم.^۲

همچنین عبدالله بن عمرؓ می‌گوید: ما همراه عمر در مسیری می‌رفتیم، ناگهان متوجه مردی شدیم که دوان دوان می‌آمد. عمر گفت: او به دیدن ما می‌آید. وقتی نزدیک شد و با عمر ملاقات کرد، سخت گریست و عمر نیز با او گریه کرد. آن‌گاه گفت: من شراب نوشیدم و مستحق اجرای حد شرعی شدم. ابوموسی مرا تازیانه زد و چهره‌ام را سیاه کرد و در کوچه پس کوچه‌های شهر گردانیده شدم و به این هم بسنده نکرد، بلکه مردم را از هم‌نشینی با من منع کرده است تا جایی که من تصمیم به قتل او را گرفتم و یا این که از دار الاسلام فرار کرده و به دار الکفر پیوندم و یا این که مرا به

۱- تاریخ مدینه (۸۰۷/۳).

۲- محض الصواب (۴۶۷/۲).

شهری بفرست که کسی مرا نشناسد. عمر رضی الله عنه با شنیدن سخنان آن مرد به شدت گریست و گفت: به خدا سوگند! به هیچ قیمتی دوست ندارم که شما به دار الکفر پیوندی. و به ابوموسی اشعری نوشت: فلانی مدعی است که تو با او چنین و چنان رفتار نموده‌ای؟ من از تو می‌خواهم که بعد از رسیدن نامه‌ام بدست مردم را وادار کن تا با او هم‌نشینی کنند و اگر توبه کرد، شهادتش را نیز بپذیرید. آن‌گاه عمر رضی الله عنه آن مرد را لباس پوشانید و به وی دوست درهم داد.^۱ و در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه به ابوموسی نوشت: به خدا سوگند! اگر گذرم بر آن‌جا بیفتد چهره‌ات را سیاه خواهم کرد و در میان مردم می‌گردانم، پس اگر می‌خواهی اطمینان حاصل کنی که آیا چنین کاری را انجام می‌دهم، لازم است این کار را دوباره تکرار کنی، اکنون مردم را وادار کن تا با او هم‌نشینی کنند و اگر توبه کرد، شهادتش را نیز بپذیرید. آن‌گاه عمر رضی الله عنه آن مرد را لباس پوشانید و به وی دوست درهم داد.^۲

این جریان بیانگر آن است که عمر فاروق رضی الله عنه بیش از حد مواظب رفتار امیران خود بود که مبادا بر کسی ستمی روا دارند.^۳

۴- شکایات اهل حمص علیه سعید بن عامر

خالد بن معدان می‌گوید: عمر بن خطاب، سعید بن عامر جمحی را بر ما ساکنان حمص گمارده بود. و هنگامی که ایشان به حمص آمد، از مردم آن سامان در مورد سعید سؤال کرد. آن‌ها از وی شکایت کردند - گفتنی است که حمص به خاطر شکایت مردم از دست والیان معروف به کوفه‌ی دوم بود - آن‌ها گفتند: او هر روز صبح تا دیر وقت از خانه‌اش بیرون نمی‌شود. عمر رضی الله عنه گفت: خطای بزرگی مرتکب شده است. دیگر چی؟ گفتند: شبها به ما پاسخ نمی‌دهد. عمر رضی الله عنه گفت: این هم خطای بزرگی است. دیگر چی؟ گفتند: هر ماه یک روز اصلاً به سوی ما بیرون نمی‌شود. عمر رضی الله عنه گفت: خطای بزرگی است. دیگر چی؟ گفتند: هر از چند گاهی بیهوش می‌افتد و دوباره به هوش می‌آید.

۱- همان: (۵۵۲/۲).

۲- صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق ص ۱۳۴، إسناده حسن است.

۳- همان ص ۱۳۳.

عمرؓ سعید را در جمع مردم طلبید و گفت: بار الها! رأی من در مورد او اشتباه نباشد. آن گاه در حضور وی از مردم پرسید: چه شکایتی از او دارید؟ گفتند: هر روز صبح تا دیر وقت به سوی ما بیرون نمی شود. عمرؓ رو به سعید کرد و گفت: تو چه می گویی؟ گفت: به خدا سوگند! من نمی خواستم رازم فاش شود، ولی اکنون چاره ای نیست. من کسی را ندارم که به کارهای منزل برسد. بنابراین صبحها آرد خمیر می کنم و نان می پزم، سپس وضو می گیرم و نزد آنان می روم. عمرؓ دوباره پرسید: غیر از این چه شکایتی دارید؟ گفتند: شبها پاسخ ما را نمی دهد. عمرؓ از سعید پرسید: در این باره چه می گویی؟ سعید گفت: من روزها را برای آنها و شبها را برای خدا اختصاص داده ام. عمرؓ گفت: آیا شکایت دیگری دارید؟ گفتند: او در هر ماه یک روز غایب است. عمرؓ از سعید علت غایب شدن وی را جویا شد. سعید گفت: به خدا سوگند که من لباسی جز همین یک قواره ندارم. بنابراین هر ماه یک دفعه آن را می شویم و منتظر می مانم تا خشک شود و استحمام می کنم و آن را می پوشم. سپس عمرؓ از مردم پرسید: آیا شکایت دیگری دارید؟ گفتند: او هر از چند گاهی بیهوش می افتد. عمرؓ از سعید، در این مورد توضیح خواست. سعید گفت: من روزی که قریش خیب را در حالی که گوشت بدنش را قطعه قطعه کرده بودند، به دار آویختند، شاهد ماجرا بودم و به خاطر این که نتوانستم به او کمکی بکنم هرگاه به یاد آن صحنه می افتم، وجدانم آزارم می دهد. گرچه در آن روز خودم نیز مشرک بودم، ولی فکر می کنم به خاطر ترک یاری رساندن به وی هرگز بخشوده نمی شوم و این خاطره ی تلخ باعث ضعف و بیهوشی من می شود. عمرؓ پس از شنیدن سخنان سعید گفت: خدا را شکر رأی من در مورد او اشتباه نبود و به وی هزار دینار داد که صرف امور شخصی بکند ولی سعید آن هزار دینار را در میان مستمندان تقسیم نمود^۱.

۵- برکناری کسی که فردی از افراد رعیت را به تمسخر گرفته بود

عمرؓ مردی از انصار را در کاری از کارهای مسلمین استخدام کرد. گذر این مرد به خانه ی رئیس اهل حیره (عمرو بن حیان بن بقیله) افتاد. او برای مهمان خود غذایی را

۱- حلیۃ الأولیاء (۲۴۵/۱)، أخبار عمرص ۱۵۲.

خواسته بود تدارک دید. مهمان ضمن استهزا و تمسخر شدید به میزبان خود، غذا را بر محاسن او نیز مالید. مرد سوار بر مرکب، خود را نزد عمر رساند و گفت: ای امیرالمؤمنین! من در خدمت حکومت قیصر و کسری بوده‌ام ولی کسی تا این حد به من بی‌احترامی نکرده است. عمر رضی الله عنه گفت: مگر اتفاقی افتاده است؟ مرد گفت: بلی! فلان کارگزار تو نزد ما آمد و با ما چنین رفتار نمود. عمر رضی الله عنه کسی را نزد کارگزار خود فرستاد و او را فراخواند و سرزنش کرد و گفت: برای تو غذای را که طلب کردی، تهیه می‌کنند و تو آنان را به تمسخر می‌گیری و به محاسن‌شان غذا را می‌مالی؟! به خدا سوگند اگر احترام سنت نبود، ریش تو را می‌کندم، ولی برو و از امروز به بعد برای همیشه از کار برکنار هستی^۱.

سوم: تنبیه والیان توسط عمر بن خطاب رضی الله عنه

در نتیجه‌ی کنترل شدید عمر بن خطاب رضی الله عنه از والیان خود اشتباهاتی از برخی والیان کشف گردید که عمر بن خطاب به تنبیه و تأدیب آنان پرداخت. و اکنون به نمونه‌ای از این نوع اشتباهات و نوع تنبیه آن می‌پردازیم:

۱- انتقام گرفتن از والیان و کارگزاران دولت

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گفت: ای مردم! من کارگزاران دولت را نمی‌فرستم تا شما را ضرب و شتم کنند و یا اموالتان را حیف و میل نمایند، بلکه آن‌ها را می‌فرستم تا دین خدا و سنت پیغمبر را به شما آموزش دهند. بنابراین اگر کسی از آنان جز این، عمل نموده به من اطلاع دهید تا او را به سزایش برسانم^۲.

نیک می‌دانیم که این تهدید عمر رضی الله عنه یک تهدید سیاسی و غیر واقعی نبود، بلکه به آن جامه‌ی عمل می‌پوشانید چنان که در جریان شکایتی که علیه ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص کرده بودند، از نوع برخورد خلیفه با آنان اطلاع یافتیم^۳.

۱- تاریخ المدینة (۸۱۳/۳) خبر صحیح، الفاروق الحاکم العادل ص ۱۱.

۲- الولاية علی البلدان (۱۲۷/۲)، الأموال لأبي سلام ص ۶۳، ۶۴.

۳- الولاية علی البلدان (۱۲۶/۲، ۱۲۷).

۲- برکناری والی از کار

عمر بن خطابؓ بسیاری از کارگزاران دولت خود را به خاطر اشتباهاتی که مرتکب می‌شدند از کار برکنار می‌کرد، از جمله اگر به اموری می‌پرداختند که مربوط به آن‌ها نبود. چنان که یکی از فرماندهان خود را به خاطر این که به زیردستانش گفته بود: هر گناهی مرتکب می‌شوید به من بگویید، از کار برکنار کرد و گفت: مادرش به عزایش بنشیند! چرا او می‌خواهد گناهی را آشکار سازد که خدا پوشیده است؟^۱ همچنین یکی از کارگزاران خود را به خاطر سرودن شعری که در آن از شراب‌نوشی سخن به میان آورده بود از کار برکنار کرد.^۲

۳- برداشتن تشریفات منازل فرمانروایان و والیان

عمرؓ به این مطلب تأکید داشت که منازل کارگزاران دولت ساده و فاقد دروازه‌ی ورودی و نگهبان باشند. بنابراین وقتی اطلاع یافت که والی کوفه (سعد بن ابی وقاص) دروازه‌ای بر درب منزل خود نصب کرده است، محمد بن مسلمه را فرستاد تا آن‌را به آتش بکشد و او نیز چنین کرد.^۳ گفتنی است که سعد از این‌رو آن دروازه را نصب کرد که منزلش از بازار عمومی نزدیک بود و سروصدای بیش از حد بازار باعث آزار سعد می‌شد، پس دروازه‌ای را برای منزلش نصب کرد که مانع شنیدن سروصدای بازار باشد، و هنگامی که خبر این دروازه و نامگذاری مردم برای آن به قصر سعد به عمر رسید، عمرؓ، محمد بن مسلمه را احضار نمود و او را راهی کوفه کرد و گفت: به آن قصر برو و دروازه‌ی آن‌را آتش بزن، سپس از همان راه خود برگرد. ابن مسلمه به کوفه رفت و باری هیزم خرید و آن‌را به دم قصر برد و دروازه را آتش زد.^۴

همچنین ابن شبه روایت کرده که عمر بن خطابؓ مجاشع بن مسعود را در ناحیه‌ای استخدام کرد و دیری نگذشت و به عمرؓ خبر رسید که همسر مجاشع به تزئین

۱- تاریخ مدینه (۸۱۸/۳).

۲- السياسة الشرعية لابن تیمیة ص ۱۰۵.

۳- فتوح البلدان ص ۷۷، نهایة الأرب (۸/۱۹).

۴- الإدارة الإسلامية مجدلای ص ۲۱۶.

منزل خود پرداخته است. عمر رضی الله عنه نامه‌ای به مجاشع نوشت و گفت: بعد از این که نامه بدست رسید فوراً برخیز و پرده‌های تزئینی خانه‌ات را پاره کن. ابن شبه می‌گوید: در لحظه‌ای نامه به او رسید که مردم پیرامون او گرد آمده بودند، پس وقتی که نامه را نگاه کرد، مردم فهمیدند که نامه حاوی پیامی می‌باشد که برای مجاشع ناخوشایند است، لذا نامه را در دست گرفت و خطاب به مردم گفت: بپا خیزید، مردم نیز بدون اینکه بدانند به کجا می‌روند همراه مجاشع حرکت کردند تا اینکه وارد منزلش شد و طوری با او روبرو شد که جنگ از پیشانی‌ش هویدا بود، از این رو وقتی همسرش به او گفت: چه خبر است؟ در پاسخ گفت: این شما هستید که باعث آزار من شده‌اید. پس زنش کنار رفت و مجاشع به یارانش گفت: وارد شوید و هر یک از شما تزئینات گوشه‌ای را از بین ببرد، ابن شبه می‌گوید: هنوز نامه در دست مجاشع بود که همه‌ی تزئینات را پایین آورد و از بین برد. همچنین عمر بن خطاب هنگام دیدار از دیار شام وارد منزل یزید بن ابی سفیان شد و پرده‌های خانه‌ی او را پاره کرد و گفت: وای بر تو! بهتر بود از این پارچه‌ها به جای پوشاندن دیوارها جسم برهنه‌ی مستمندان را می‌پوشاندی!

۴- کتک کاری کارگزاران دولت

عمر رضی الله عنه همواره تازیانه به دست بود. و در دیداری که از شام داشت برخی از کارگزاران خود را به خاطر داشتن کالاهای اضافی با تازیانه می‌زد. چنان که وقتی یزید بن ابی سفیان و ابو عبیده و خالد بن ولید با سواران خود در حالی که لباسهای فاخر پوشیده بودند و به استقبال وی آمدند، سخت عصبانی شد و سنگهایی به دست گرفت و به سوی آنان پرتاب کرد و گفت: چه زود شما تغییر کردید! آیا با این قیافه و لباس به استقبال من می‌آیید؟ آن‌ها گفتند: در اینجا دشمن به این چیزها اهمیت می‌دهد و این لباس رزمی ما است و ما در حال جنگ با دشمن هستیم. عمر رضی الله عنه عذرشان را قبول کرد.^۱

۱- تاریخ المدینة (۸۳۲/۳)، الولاية علی البلدان (۱۲۸/۲).

۲- الولاية علی البلدان (۱۲۹/۲).

۵- تنزل دادن از فرمانداری به چوپانی

ابن شبه روایت کرده که عمر بن خطاب[ؓ] فردی به نام عیاض بن غنم را در منطقه‌ای از شام استخدام کرد. دیری نگذشت که به وی گفتند: فلانی مجلس ویژه‌ای تشکیل داده و عموم مردم را به مجلس خود راه نمی‌دهد. عمر[ؓ] او را به مدینه فرا خواند و سه روز حبس کرد. سپس پالتوی پشمینی به تنش کرد و سیصد گوسفند در اختیارش گذاشت و گفت: این‌ها را بچران، او نیز قبول کرد. اما هنگامی که اندکی از عمر فاصله گرفت به او گفت بیا، او دوان دوان نزد عمر آمد، عمر به او گفت: فلان کار را اینگونه انجام بده و برو، او نیز رفت، هنگامی که از عمر فاصله گرفت، مجدداً او را صدا زد و گفت: ای عیاض بیا، به هر حال او را به اندازه‌ای دستور آمدن و رفتن داد که پیشانی عیاض عرق کرد، آنگاه به او گفت: این‌ها را بچران و فلان روز آنها را نزد من بیاور. عیاض نیز گوسفندان را آورد. عمر نزد او رفت و به او گفت: برای گوسفندان از چاه آب بکش، او نیز آب کشید و حوض را پر کرد و گوسفندان را آب داد، آنگاه عمر به او گفت، گوسفندان را به چراگاه ببر و فلان وقت برگردان، او اینکار را نیز انجام داد و همچنان عمر با او اینگونه رفتار می‌نمود تا اینکه دو یا سه ماه سپری گردید، پس از گذشت دو الی سه ماه او را فراخواند و گفت: آیا مجلس ویژه تشکیل می‌دهی؟ گفت: خیر! آنگاه عمر[ؓ] به وی فرمود: سر کارت برگرد.^۱ می‌گویند: از آن روز به بعد عیاض جزو بهترین کارگزاران دولت عمر بن خطاب[ؓ] بود.^۲

۶- ضبط و تقسیم اموال کارگزاران دولت

این سیاست عمر[ؓ] مبنی بر احتیاط کاری وی بود. اگر کسی از کارگزاران دولت او پس از روی کار آمدن دارای مال و ثروت می‌شد، عمر[ؓ] احساس می‌کرد که در جمع‌آوری این مال سوء استفاده‌ای اتفاق افتاده است.^۳ چنان که ابن تیمیه در این مورد می‌گوید: به خاطر رعب و وحشتی که از والیان در دل مردم وجود دارد هر نوع معامله چه خرید و

۱- تاریخ المدینة (۸۱۷/۳، ۸۱۸) الولاية علی البلدان (۱۳۰/۲).

۲- الولاية علی البلدان (۱۳۰/۲)

۳- الولاية علی البلدان (۱۳۰/۲).

فروش و چه مضاربه و چه اجاره با آنان همان حکم هدیه را دارد. به خاطر همین بود که عمر بن خطاب اموال کارگزاران خود را با بیت المال تقسیم و احياناً مصادره می نمود. نه به خاطر این که آن ها را متهم به خیانت می کرد، بلکه این مال را نتیجه ی هیبت و قدرت آنان می دانست و او به حق امام عدل گستری بود و عدالت را رعایت می کرد.^۱

چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه بخشی از اموال سعد بن ابی وقاص، عمرو بن عاص و ابوهریره را وارد بیت المال کرد و معمولاً موجودی کارگزاران خود را قبل از استخدام آنان می نوشت و ثبت می کرد و بعد از آن اگر رشد بی رویه ای در اموال آنان احساس می کرد، جلوی آن را می گرفت.^۲ تا جایی که اموال برخی از خویشاوندان کارگزاران را نیز مصادره می کرد، اگر برای این کارش دلیلی وجود داشت. از جمله وقتی نیمی از دارایی ابی بکره را مصادره کرد او در مقام اعتراض گفت: من که کارگزار دولت شما نیستم. عمر رضی الله عنه گفت: ولی برادرت مسئول بیت المال است و به تو قرض می دهد تا با آن به تجارت پردازی.^۳

۷- توبیخ شفاهی و کتبی

عمر بن خطاب رضی الله عنه امرا و کارگزاران دولت خود را در صورت تخلف شفاهاً و یا کتباً سرزنش می نمود. چنان که عمرو بن عاص، عیاض بن غنم، خالد بن ولید و ابوموسی اشعری رضی الله عنه را چندین بار علناً سرزنش کرد.^۴

و اما توبیخ و سرزنشهای ارسالی در زمان ایشان بسیار اتفاق می افتاد. چنان که به یکی از کارگزاران خود که در تقسیم اموال، عربها را بر دیگران ترجیح داده بود، نوشت: برای بد بودن یک فرد کافی است که برادر مسلمان خود را حقیر پندارد.^۵

به هر حال مجموعه ی آن چه گذشت، بیانگر این مطلب است که کارگزاران و مسئولین و حتی کارمندان دولت عمر بن خطاب رضی الله عنه شدیداً تحت کنترل و اشراف خلیفه

۱- الفتاوی (۱۵۷/۲۸).

۲- فتوح البلدان ص ۲۲۰، ۲۲۱، الولاية علی البلدان (۱۳۱/۲).

۳- شهید المخراب ص ۲۵۰.

۴- الولاية علی البلدان (۱۳۱/۲).

۵- الولاية علی البلدان (۱۳۳/۲).

قرار داشتند و متخلفین به حسب تخلف خود مورد سرزنش و تنبیه قرار می گرفتند. و این از عدالت و جرأتی سرچشمه می گیرد که بشر نمی تواند در هیچ برهه ای از تاریخ نظیر آن را ارائه بدهد و به حق این دوره از خلافت راشده پس از دوران رسول خدا، نمونه ای والای تمدن اسلامی به حساب می رود.^۱

ضمناً لازم به یادآوری است که در کنار این ها والیان و کارگزاران دولت عمر بن خطاب از کمال آزادی بیان برخوردار بودند و در اظهار نظر و حتی بیان اعتراض، به هیچ وجه مرعوب خلیفه نمی شدند. چنان که وقتی عمر بن خطاب از دیار شام بازدید به عمل آورد، معاویه بن ابی سفیان در جمعی از سواران خود به ملاقات وی رفت و با دیدن عمر[ؓ] از مرکب پیاده شد و بر امیرالمؤمنین سلام کرد. عمر[ؓ] بدون این که به سلام وی پاسخی بدهد، راهش را ادامه داد و رفت. معاویه دوان دوان پشت سر شتری حرکت می کرد که عمر[ؓ] بر آن سوار بود و سعی می کرد بتواند با خلیفه سخن بگوید. عبدالرحمان بن عوف که جزو همراهان خلیفه بود گفت: ای امیرالمؤمنین! مرد را خسته کردی. به سخنان او گوش ده. عمر[ؓ] رو به معاویه کرد و گفت: ای معاویه! این همه تشریفات از آن تو است؟ و بر دروازه ات، نگهبان گمارده ای؟ گفت: بلی! پرسید: چرا؟ معاویه پاسخ داد که ما در حال جنگ با دشمن به سر می بریم و در این شهر جاسوسانی به نفع دشمن وجود دارد. و این ها تدابیر امنیتی بیش نیست. و اگر شما مخالفت ورزید ما چاره ای جز پیروی از اوامر خلیفه را نداریم. عمر[ؓ] گفت: تو عملکرد خود را با بیان عذرهایی موجه جلوه دادی، اگر راست می گویی، اشکالی ندارد و اگر نه پس این نوعی فریب کاری و نیرنگ است و من نه تو را بدان دستور می دهم و نه از آن منع می کنم.^۲

همچنین لازم به ذکر است که با این همه سخت گیری در مورد عملکرد والیان که احیاناً به برکناری و تنبیه آنان منجر می شد، هیچ گونه بغض و حسادتی میان والیان و خلیفه ایجاد نمی شد، بلکه صداقت، شفافیت و محبت آنان افزایش می یافت و اعتماد آنان نسبت به اخلاص، سیاست حکیمانه، عدالت و اهداف عالی خلیفه دو چندان می شد. و از

۱- الولاية علی البلدان (۲/۱۳۳).

۲- الفاروق عمر بن الخطاب للشرقاوي ص ۲۸۷.

طرفی عمر بن خطاب به قدری دوستدار کارگزاران و فرماندهان جهادی بود که اگر از جانب آنان خبری به وی نمی‌رسید، سخت نگران و مضطرب می‌گردید و دست به کار می‌شد تا از آنان خبری به دست آورد و از نگرانی نجات یابد. چنان که وقتی به جابیه شام آمد و با دو فرماندهی خود، عمرو بن عاص و شرحبیل روبرو شد، ایشان پایین آمد و آن‌ها را در آغوش گرفت.^۱

چهارم: جریان برکناری خالد بن ولید

دشمنان اسلام که از دیرباز نسبت به اسلام و مسلمانان کینه در دل داشتند، سعی کردند تا از اصحاب پیامبر چهره‌ی زشتی ارائه نمایند. از آن‌جا که چیزی دستگیرشان نشد دست به خلق روایات دروغین زدند و در کتابها گنجاییدند. به ویژه دشمنان اسلام به عمر بن خطاب و خالد بن ولید چیزهایی نسبت داده‌اند که به هیچ وجه با شخصیت این دو بزرگوار و تاریخ درخشان آن‌ها هم خوانی ندارد. آن‌ها برکناری خالد توسط عمر بن خطاب را برای خود دستاویزی قرار داده، در مورد اسباب برکناری خالد روایات باطلی ساخته‌اند که هیچ گونه ارزش علمی ندارد.^۲ و اکنون داستان برکناری خالد به صورت حقیقی و بدون تحریف به شرح زیر ارائه می‌شود:

گفتنی است که خالد رضی الله عنه دو بار برکنار شد و هر کدام بر اثر وجود سببهای مؤثر می‌باشد.

۱- برکناری نخست

عمر بن خطاب رضی الله عنه در سال ۱۳ هجری و پس از این که به خلافت رسید برای اولین بار خالد را از مقام فرماندهی کل دیار شام عزل نمود. علت این عزل به اختلاف سلیقه‌ی هر یک از دو خلیفه‌ی اول و دوم در برخورد با فرماندهان و والیان بر می‌گردد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه معمولاً والیان و کارگزاران خود را در امور داخلی‌شان کاملاً آزاد می‌گذاشت، مشروط به این که از چارچوب کلی دولت بیرون نشوند و کاملاً عدل و

۱- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۱۵۱.

۲- أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، إبراهيم شعوط ص ۱۲۳.

انصاف میان افراد و گروه‌ها را رعایت نمایند. بنابراین، والیان زمان ایشان خود را موظف می‌دانستند تا در کلیات منتظر فرمان خلیفه باشند، اما در امور جزئی نیازی به مراجعه به نظر خلیفه نمی‌دیدند. همچنین ابوبکر صدیق[ؓ] دست والیان خود را در تقسیم اموال آزاد گذاشته بود. به شرطی که عدالت در میان رعیت را زیر پا نگذارند.^۱ باری عمر فاروق[ؓ] به ابوبکر[ؓ] پیشنهاد داد تا به خالد بنویسد که هیچ گوسفند و شتری بدون اجازه‌ی خلیفه به کسی ندهد. ابوبکر پذیرفت و به خالد نامه‌ای نوشت. خالد در پاسخ نوشت: یا بگذار من کار خود را انجام دهم یا این تو و این کاری که به من سپرده‌ای. وقتی عمر[ؓ] از این پاسخ خالد اطلاع یافت به ابوبکر پیشنهاد کرد تا او را از کار برکنار کند.^۲ ولی ابوبکر زیر بار نرفت و خالد را برکنار نکرد.^۳

بنابراین، هنگامی که عمر فاروق[ؓ] زمام خلافت را به دست گرفت، به فکر محدود کردن دایره‌ی اختیارات والیان مناطق افتاد. چرا که ایشان معتقد بود که خلیفه باید بر عملکرد والیان خود نظارت کامل داشته و در امورشان دخالت بیشتری داشته باشد. چنان که در نخستین روزهای خلافت خود خطاب به مردم گفت: خداوند شما را به وسیله من و مرا به وسیله شما در بوته‌ی آزمایش قرار داده و مرا بعد از آن دو رفیقم زنده گذاشته است. به خدا سوگند در هر کاری که بتوانم شخصاً انجام دهم آن را به کسی دیگر واگذار نمی‌کنم و در کاری که نتوانم شخصاً انجام دهم در انجام آن کاری خواهم کرد که امانتداری و انصاف از دست نرود. اگر کارگزاران دولت من کارشان را به نحو شایسته انجام دهند من نیز با آنان رفتاری نیکو و عادلانه خواهم داشت و در غیر این صورت کاری خواهم کرد که آنان مایه‌ی عبرت برای دیگران قرار گیرند.^۴

همچنین به مردم می‌گفت: آیا به نظر شما وقتی کسی را که بهتر از دیگران تشخیص دادم و او را به رعایت عدل و انصاف امر نمودم و بر شما گماردم، به مسئولیت خود در

۱- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۲۱-۳۳۱.

۲- البدایة والنهاية (۱۱۵/۷).

۳- التاريخ الإسلامی (۱۴۶/۱۱).

۴- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۳۱.

قبال شما عمل کرده‌ام؟ آن‌ها گفتند: بلی! ایشان می‌گفت: خیر! تا زمانی که از عملکرد او کاملاً مطمئن نشوم که حسب دستور من رفتار می‌نماید یا خیر.^۱

بنابراین وقتی زمام امور مسلمین را به دست گرفت، سعی کرد تا والیان زمان ابوبکر رضی الله عنه را حسب سلیقه و سیاست خود در آورد. چنان که برخی از آن‌ها پذیرفتند و همچنان در مقام خود تثبیت شدند و عده‌ای اعتراض نمودند و سرانجام از کار برکنار گردیدند. از جمله خالد بن ولید.^۲

در این باره مالک بن انس می‌گوید: هنگامی که عمر بن خطاب روی کار آمد به خالد نوشت: از این به بعد حق نداری یک رأس گوسفند و یا شتر بدون دستور من به کسی بدهی. خالد در جواب نوشت: یا بگذار من کار خود را انجام دهم یا این تو و این کاری که به من سپرده‌ای. عمر رضی الله عنه با شنیدن این پاسخ خالد، گفت: کاری را که به ابوبکر پیشنهاد داده بودم، بهتر است خودم آن را عملی سازم. آن‌گاه خالد را از کار برکنار کرد.^۳ سپس هرگاه عمر می‌خواست او را برای انجام مسئولیتی تعیین کند، خالد می‌گفت: آن‌را به شرطی انجام می‌دهم که بتوانم آزادانه دستورات خود را انجام دهم.^۴

پس برکناری خالد از مقام فرماندهی کل، مشمول سیاست و تدابیر عمیق کشور داری و جزو مسئولیتها و وظایف طبیعی حاکم به شمار می‌رود. و در آن هیچ گونه اتفاق غریب و دور از انتظاری به چشم نمی‌خورد که نیاز به بیان اسباب و روایات آن چنانی و دور از واقعیت داشته باشد. عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمانی خلیفه‌ی مسلمانان بود که هنوز حال و هوای عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم احساس می‌شد. و از حقوق اولیه‌ی ایشان، انتخاب کارگزارانی بود که با سیاست و خط مشی حکومت داری ایشان موافق و هماهنگ بودند و قرار نبود که هیچ فرمانده و کارگزاری برای همیشه بر مسند قدرت تکیه بزنند، به ویژه زمانی که در میان آن‌ها و خلیفه اختلاف نظر پیرامون دایره‌ی اختیارات و دیگر شئون دولتی وجود داشته باشد. و تاریخ نیز گواه بر این مطلب است که عمر بن

۱- همان: ص ۳۳۲.

۲- نفس المصدر ص ۳۳۲.

۳- البدایة والنهاية (۱۱۵/۷).

۴- خالد بن الولید صادق عرجون ص ۳۳۲.

خطاب در انتخاب و عزل و نصب کارگزاران خود بسیار موفق بوده است. به گونه‌ای که نظیر آن در تاریخ دیده نمی‌شود و معمولاً کسانی را که به جای والیان و کارگزاران از کار برکنار شده، تعیین می‌کرد، شایستگی کمتری از کارگزاران سابق نداشتند که این‌ها بر می‌گردد به روح تربیت اسلامی‌ای که همواره برای امت اسلامی تضمین کننده‌ای در زمینه‌های قهرمانی و سیاستمداری است.^۱

خالد بن ولیدؓ نیز بدون هیچ گونه اعتراضی به برکناری خود تحت فرماندهی ابوعبیده به وظیفه‌ی خود به عنوان یک مجاهد ادامه داد تا این که خداوند او را موفق به فتح قنسرین کرد. آن‌گاه ابوعبیده طی نامه‌ای خبر فتح قنسرین را به اطلاع امیرالمؤمنین رسانید و در آن از رشادتها و قهرمانیهای خالد نیز سخن به میان آورد. اینجا بود که عمرؓ به ابوعبیده نوشت: خود خالد را بر آن دیار حاکم بگردان و افزود که خدا ابوبکر را پیامرزد، نسبت به انسان‌ها از من شناخت بیشتری داشت.^۲ هدف عمرؓ از این سخن تعریف و تمجید از خالد بن ولید به خاطر پیروزیهای اعجاب‌انگیز و موفقیت‌هایش در زمینه‌ی نظامی و فرماندهی بود.

گویی عمرؓ می‌خواست با آن سخن خود به پافشاریهای ابوبکرؓ اشاره دارد که ضمن اصرار عمر برای برکناری خالد، باز ابوبکرؓ با یقین و اطمینان خاطر از مشورت‌های عمر سرباز می‌زد و به تواناییهای خالد و نایب‌گری او در لشکر کشی و فرماندهی اطمینان خاطر داشت.^۳

لازم به یادآوری است که در مدت چهارسالی که خالد بن ولیدؓ تحت فرمان ابوعبیدهؓ به عنوان سربازی خدمت می‌کرد، هیچ گاه از دستور وی سرپیچی نکرد و همواره احترام او را رعایت می‌کرد و از طرفی برخورد فرماندهی کل نیروهای شام یعنی ابوعبیده با شمشیر خدا خالد بن ولید نیز بگونه‌ای بود که نگذاشت در روحیه‌ی او کوچکترین تأثیری ایجاد شود. او قدر خالد را می‌دانست و در امورات از او مشورت می‌گرفت و در جنگهای مهم او را جلو می‌کرد. چنان که پیروزیهای اعجاب‌انگیز و پی

۱- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۳۲، ۳۳۳.

۲- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۲۱.

۳- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۲۱.

در پی خالد در تسخیر پادگان‌های شام به ویژه دمشق، قنسرین و فحل بیانگر روحیه‌ی بلند این مرد نستوه است. به هر حال خالد هم پیش از عزل و هم بعد از آن شمشیر برهنه‌ی خدا بود.^۱

تاریخ برای ما از ابراز همدردی ابو عبیده و خالد هنگام برکناری وی چنین حکایت می‌کند که ابو عبیده به خالد گفت: ... من خواهان حکومت دنیا نیستم و برای رسیدن به دنیا کار نمی‌کنم. آن‌چه تو می‌بینی روزی با فنا و نابودی روبرو می‌شود. ما برادران یکدیگر و اجرا کننده‌ی دستورات خدا هستیم و در این که یک برادر متولی امور دینی و دنیوی برادران دیگر خود شود، هیچ ضرری برای آن‌ها ندارد بلکه متولی امور باید بداند که بیش از دیگران در معرض فتنه و نابودی قرار دارد، مگر این که فضل خدا شامل حالش گردد و تعداد این گونه افراد بسیار کم و اندک است.^۲

همچنین باری ابو عبیده به خالد دستور جنگ در ناحیه‌ای را داد. خالد گفت: من منتظر فرمان شما بودم. ابو عبیده گفت: حیا مانع از این می‌شود که ابوسلیمان را دستور دهم. خالد گفت: به خدا سوگند! اگر کودکی به عنوان امیر من تعیین شود، از دستورات وی پیروی خواهم کرد، تا چه رسد به مردی همچون تو که در مسلمان شدن و ایمان از من جلوتر هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را امین امت، لقب داد. من کجا و مقام شامخ تو کجا؟ و از این پس تو را گواه می‌گیرم و اعلان می‌کنم که من خود را وقف راه خدا کرده‌ام و تابع دستورات شما هستم. و این را عملاً به اثبات رسانید.^۳ این سخنان و برخورد و عملکرد خالد و ابو عبیده رضی الله عنهما بیانگر نیروی ایمانی و اخلاقی حاکم بر قلب و اعضای آن دو بزرگوار می‌باشد. و خالد با آن که از مقام فرماندهی کل به یک مأمور ساده تنزل یافته بود، ولی همچنان خود را موظف به پیروی از دستورات خلیفه و فرماندهی جدید می‌دانست.^۴

۱- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۴۶.

۲- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۲۳.

۳- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدين ۸۴.

۴- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدين ص ۸۴.

این بود جریان برکناری نخست خالد، توسط امیرالمؤمنین عمر بن خطاب[ؓ] که علت آن فقط اختلاف منش سیاسی آن دو بزرگوار بود و نه کینه‌توزیهای زمان جاهلیت یا هتک حرمت شریعت و موارد دیگری که بعضی‌ها عنوان می‌کنند.^۱

و باید گفت: که انتخاب ابوعبیده به عنوان فرماندهی کل نیروهای شام توفیق خداوندی بود که شامل حال عمر[ؓ] گردید، چرا که بعد از معرکه‌ی یرموک، نیاز مبرم به ایجاد فضای مسالمت‌آمیز و زدودن کینه‌ها احساس می‌شد و ابوعبیده شخصیت مناسبی برای ایجاد چنین فضایی بود و ساکنان دیار شام، ابوعبیده را به خاطر بردباری و نرم‌خویی وی بر دیگران ترجیح می‌داد و در مقابل ایشان بهتر تسلیم می‌شدند. بنابراین دوران زمامداری ابوعبیده در ناحیه‌ی شام جزو بهترین دوران شام به حساب می‌رود.^۲

۲- دومین عزل خالد توسط عمر بن خطاب[ؓ]

و در سال هفدهم هجری^۳ در حالی که خالد، فرماندار شهر «قنسرین» بود توسط عمر بن خطاب از کار برکنار گردید و علت آن این بود که به عمر[ؓ] خبر رسید که خالد و عیاض بن غنم به فتوحاتی در دیار شام دست یافته و اموال زیادی به غنیمت گرفته‌اند و مردانی از دور دست جهت بهره‌مند شدن از عطایای خالد نزد او آمده‌اند، از جمله مردی به نام اشعث بن قیس کندی که خالد به او ده هزار دینار بخشید و عمر[ؓ] از تمام اسرار اطلاع داشت.^۴ از این‌رو عمر[ؓ] نامه‌ای به فرماندهی کل سپاه شام (ابوعبیده) نوشت و او را موظف ساخت تا تحقیقاتی در خصوص خالد انجام دهد و در مورد منبع ثروت اشعث تحقیق کند و عمر همچنین خالد را از کار برکنار کرد و به مدینه فراخواند. آری! بازجویی خالد به حضور ابوعبیده پایان یافت که پست جانشینی را ترک کرده و برای تحقیق در این خصوص راهی میدان شده بود، و حکم نهایی را در اختیار مولی ابوبکر قرار داد که در نهایت، خالد بی‌گناه تشخیص داده شد و صرفاً این نکته به اثبات رسید که خالد ده هزار دینار از غنایم

۱- نظام الحکم فی عهد الخلفاء الراشدین ص ۸۴.

۲- عبقریة خالد للعقاد ص ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶.

۳- تاریخ الطبری (۴۱/۵).

۴- نفس المصدر (۴۲/۵).

برداشته است و آنها را صرف امور مسلمانان نموده است.^۱ روزی که خالد با مردم آن ناحیه و سربازان خود خداحافظی کرد، فقط این جمله را بر زبان آورد: ای مردم! امیرالمؤمنین مرا استخدام نمود و اکنون که کارها آسان گردیده و نان و عسل فراوان شده است، مرا برکنار کرد. یکی از آن میان گفت: ای امیر! شما بمانید چون ممکن است با رفتن شما فتنه‌ای برپا شود. خالد گفت: تا زمانی که عمر بن خطاب زنده است، فتنه‌ای برپا نخواهد شد.^۲ جمله‌ی اخیر خالد در جواب آن مرد حکایت از ایمانی قوی دارد که فقط اصحاب محمد صلی الله علیه و آله از آن برخوردار بودند. واقعا در چنین موقعیت و شرایط حساسی خالد رضی الله عنه از روحیه‌ی بسیار بالایی برخوردار بود که توانست بر اعصاب خود مسلط شود و آن سخن حکیمانه و آرام را بر زبان بیاورد.^۳

مردم با شنیدن سخنان خالد رضی الله عنه در تثبیت پایه‌های خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه، آرام گرفتند و دانستند که فرماندهی مخلوع آن‌ها از آن نوع انسان‌ها نیست که در بنای کاخ شخصیت خود دست به فتنه و فساد و تخریب دیگران بزنند، بلکه این قهرمان نستوه از آن نوع انسان‌هایی است که برای ساختن و احیا نمودن فداکاری می‌کنند.^۴

خالد راه مدینه را در پیش گرفته و سرانجام با امیرالمؤمنین روبرو شد. عمر رضی الله عنه با دیدن خالد، این شعر شاعر را سرود:

صنعت فلم يصنع كصنعك صانع وما يصنع الأقوام فالله يصنع^(۵)

«کارهایی انجام دادی که هیچ کس انجام نداده است و آنچه انسان‌ها انجام می‌دهند در واقع خداوند انجام می‌دهد».

و خالد رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه گفت: من از دست تو به مسلمان‌ها شکایت کردم. به خدا سوگند! تو با من رفتار خوبی نکردی. عمر رضی الله عنه پرسید: ثروت تو از کجا است؟ پاسخ داد که از سهم من در مال غنیمت و اگر از شصت هزار بیشتر بود مال تو باشد. عمر رضی الله عنه اموال او را

۱- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۲۴.

۲- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۴۷، الکامل فی التاریخ (۱۵۶/۲).

۳- خالد بن الولید، صادق عرجون ص ۳۴۷.

۴- همان: ص ۳۴۷.

۵- تاریخ الطبری (۴۳/۵).

قیمت گذاری نمود و بیست هزار آن را وارد بیت المال کرد. سپس به خالد گفت: به خدا سوگند! تو نزد من محترم و محبوبی و از این پس مورد سرزنش من قرار نخواهی گرفت.^۱ و به همه شهرها نوشت: بدانید که برکناری خالد به خاطر خیانت و یا چیز دیگری نبوده، بلکه بیم آن می‌رفت که مردم به خاطر رشادتها و قهرمانی‌هایش بر او توکل و اعتماد نمایند و شخص او را باعث پیروزی و موفقیت بدانند. بنابراین می‌خواستم به مردم بفهمانم که پیروزی از جانب خدا است و باید بر او توکل کرد.^۲

۳- اسباب برکناری خالد بن ولید[ؓ]

با توجه به آنچه بیان گردید، می‌توان علل برکناری خالد بن ولید[ؓ] را این گونه برشمرد:

- تثبیت عقیده‌ی توحیدی در دلها

این سخن عمر[ؓ] که گفت: بیم آن می‌رود که مردم او را باعث پیروزی بدانند و از این طریق دچار فساد اعتقادی بشوند و سرانجام خدا نیز نصرت خود را از آنان دریغ بدارد، بیانگر میزان نگرانی عمر بن خطاب[ؓ] از این قضیه بود. او می‌ترسید که مبدا یقین مردم و مجاهدین در این که نصرت و پیروزی از جانب خدا است، تضعیف شود و پیروزی و نصرت را فقط لازمه‌ی لشکری بدانند که در رأس آن خالد بن ولید قرار داشته باشد، چرا که خالد با رشادهایی که می‌آفرید به جایی رسیده بود که احتمال پیدایش چنین اعتقادی نسبت به وی بعید به نظر نمی‌رسید. حتی ممکن بود خودش نیز به نوعی غرور دست یابد. بنابراین، عمر بن خطاب[ؓ] که با شرق و غرب به خاطر عقیده می‌جنگید چاره‌ای جز این نداشت که جلوی این انحراف احتمالی عقیدتی را بگیرد. گرچه احتمال این انحراف برای فرد پرهیزگاری مانند خالد و آن هم در زمان عمر بن خطاب بعید به نظر می‌رسید. اما برای فرماندهان دیگر و در زمان‌های بعدی ممکن بود چنین اتفاقی بیفتد، پس باید عمر[ؓ] جلوی این احتمال را با فردی همچون خالد می‌گرفت تا دیگران حساب کار خود را به دست گیرند.^۳

۱- تاریخ الطبری (۴۳/۵).

۲- تاریخ طبری (۴۳/۵).

۳- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين، حمدي شاهين ص ۱۴۹.

از این رو است که شاعر اهل نبل (حافظ ابراهیم رحمته الله) در راستای واهمه‌ی عمر رضی الله عنه در دیوان خود چنین می‌سرود:

وقیل خالفت یا فاروق صاحبنا فیه وقد کان أعطی القوس باریها
فقال خفت افتتان المسلمین به وفتنة النفس أعیة من یداویها^(۱)
«بدو گفتند: چیه ای فاروق که دوست ما را برکنار کردی، در حالی که کارش را به خوبی انجام می‌داد.

گفت: از این ترسیدم که مبدا مردم به او اعتماد ورزند و بر خدا توکل نکنند، زیرا بیماری درونی، دکتر معالج را خسته می‌کند».

– اختلاف نظر پیرامون صرف اموال

به اعتقاد عمر بن خطاب رضی الله عنه دادن مال به افراد جهت اعتماد سازی و جلب حمایت و تألیف قلب آنان، مربوط به زمانی بوده که اسلام نیاز به این کار داشته است، اما اکنون اسلام قدرت را در دست گرفته، نیازی به این کار نیست و زمان آن سپری شده است و باید مردم را به ایمان و وجدانشان سپرد تا اسلام به رسالت تربیتی خود در پرورش و ارائه‌ی نمونه و الگوها بپردازد.

اما خالد بن ولید رضی الله عنه معتقد بود، هنوز هم افرادی در میان جنگ به خاطر خدا نمی‌جنگند، پس باید با دادن مال به آنان کاری کرد تا آن‌ها با حماسه بیشتر وارد معرکه بشوند^۲. به نظر عمر بن خطاب مهاجرین مستضعف بیش از دیگران مستحق این مال بودند. چنان که در جواب مردم «جاییه» وقتی از او علت برکناری خالد را پرسیدند گفت: من به او گفته بودم که این مال را برای مهاجرین مستضعف بگذارد، اما او آن‌را به جنگجویان داد^۳. پس می‌توان گفت که هر کدام از خالد و عمر رضی الله عنهما در مورد هزینه کردن این مال

۱- حروب الإسلام فی الشام، باشمیل ص ۵۶۶.

۲- أباطیل یجب أن تحمی من التاریخ ص ۱۳۴.

۳- البدایة والنهایة (۱۱۵/۷).

از اجتهاد خود استفاده کردند و خالدؓ آن چه را که عمرؓ درک کرده بود، درک نکرد.^۱

– اختلاف منش سیاسی هر یک از خالد بن ولید و عمر بن خطابؓ

عمر بن خطابؓ انتظار داشت که کارگزاران دولتش او را در جریان هر مسأله‌ی کوچک و بزرگ قرار دهند در حالی که خالد بن ولید معتقد بود که از آزادی کامل در حوزه کاری خود برخوردار باشد و حسب صلاح دید خود عمل کند.^۲ و شاید یکی از اسباب این بوده که عمرؓ خواسته میدان را برای رهبرانی تازه نفس بگشاید و نمونه‌های زیادی از امثال خالد، مثنی و عمرو بن عاص پا به میدان بگذارند، و همچنین اینکه مردم بفهمند که پیروزی در گرو مردی تنها نیست^۳، حال فرق نمی‌کند که آن فرد چه کسی باشد.

– موضعگیری جامعه اسلامی در قبال برکناری خالدؓ

جامعه اسلامی آن روز در قبال برکناری خالد توسط عمر بن خطاب هیچ واکنشی نشان نداد. زیرا همه نیک می‌دانستند که عزل و نصب افراد جزو وظایف خلیفه است - و او با توجه به مصلحتها دست به این کارها می‌زند - چنان که شبی عمر بن خطاب از جایی می‌گذشت و با علقمه بن علائه کلبی برخورد نمود و از آن جا که عمرؓ مشابَهت زیادی با خالد داشت، علقمه گمان کرد که او خالد است و گفت: این مرد تو را از کار برکنار کرد، او دست بخشنده‌ای ندارد. و من به خاطر نیازی که برایم پیش آمده است، نزد او آمده‌ام. عمرؓ می‌خواست از زیر لب او حرفی در آورد. بنابراین گفت: بلی! و نقشی تو چیست؟ علقمه گفت: به هر حال این قوم بر ما حقوقی دارند و ما باید حقوق آنها را رعایت کنیم و پاداش خود را از خدا بطلبیم. صبح روز بعد، عمرؓ خالد و علقمه را فراخواند و رو به خالد کرد و گفت: شب گذشته علقمه به تو چه چیزی گفت؟ خالد سوگند خورد و گفت: او به من چیزی نگفته است. عمرؓ گفت: سوگند می‌خوری که

۱- تاریخ اسلامی (۱۴۷/۱۱).

۲- الخلافة والخلفاء الراشدون، سالم الیهنساوی ص ۱۹۶.

۳- أخطاء يجب أن تمحى من التاريخ ص ۱۳۴.

چیزی به تو نگفته است؟ سپس خالد در این باره با علقمه گفتگو کرد و علقمه او را متقاعد کرد که چیزی نگفته است. آن گاه عمر رضی الله عنه نیاز علقمه را بر آورد و گفت: اگر من مخالفانی همچون تو داشته باشم که مطیع صاحبان امر خود باشند، برایم از هر زر و سیمی بهتر است.^۱

و روزی که عمر بن خطاب رضی الله عنه از مردم معذرت خواهی کرد که خالد را برکنار کرده بود و بیان داشت که او به خالد فرمان داده بود غنیمت را برای مستضعفین مهاجر کنار بگذارد، اما خالد بدون اجازه‌ی او غنیمت را میان جنگجویان و افراد شریف تقسیم نموده بود، لذا او را برکنار کرده و ابو عبیده را به جای او گمارده است. پسر عموی خالد به نام ابوعمر و بن حفص بن مغیره در جابیه به این عملکرد عمر رضی الله عنه ایراد گرفت و گفت: ای عمر! به خدا کار خوبی نکردی، شمشیری را که خدا برهنه کرده بود به غلاف برگردانیدی و مردی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استخدام کرده بود، برکنار نمودی و پرچمی را که ایشان برافراشته بود، پایین آوردی و صله‌ی رحم را رعایت نکردی و به پسر عمویت حسد ورزیدی. عمر رضی الله عنه در پاسخ وی گفت: تو خویشاوند نزدیک منی و هنوز جوانی بیش نیستی و به خاطر پسر عمویت خشمگین شده‌ای.^۲

و این گونه عمر بن خطاب با سعه‌ی صدر سخنان تند پسر عموی خالد را که وی را متهم به حسادت کرد گوش نمود و با بردباری پاسخ داد.^۳

۴- وفات خالد بن ولید رضی الله عنه و سخن او درباره عمر هنگام مرگ

ابودرداء در بیماری وفات خالد بر بالین او حاضر شد. خالد گفت: ای ابودرداء! اگر عمر بمیرد، ناگواریهای زیادی اتفاق می‌افتد. ابودرداء گفت: من هم چنین احساس می‌کنم. خالد گفت: من قبلاً در مورد او بد فکر می‌کردم، ولی حالا می‌دانم که او در هر کاری که با من کرد خدا را در نظر داشت. به طور مثال اگر بخشی از اموال مرا مصادره کرد، متوجه شدم که این کار را نه تنها با من بلکه با بسیاری از بزرگان صحابه و حتی بدری‌ها

۱- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۱۵۱.

۲- النسائي (۸۲۸۳) خير صحيح في سننه الكبرى، محض الصواب (۴۹۶/۲) إسناده صحيح.

۳- صحيح التوثيق في سيرة وحياة الفاروق ص ۲۱۹.

نیز انجام داده است و اگر بر من سخت گرفته و یا خشمگین شده است، با دیگران نیز سخت‌تر از این برخورد کرده است. و اگر فکر می‌کردم او رعایت خویشاوندی را نمی‌کند، دیدم در دین خدا رعایت هیچ خویشاوندی را نمی‌کند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای پروا ندارد.

بنابراین نظرم نسبت به ایشان عوض شد و کدورت‌هایم برطرف گردید. او بر کار من ایراد می‌گرفت. البته من در حال جنگ با دشمن به سر می‌بردم و در آن‌جا شرایط و فضایی حاکم بود که من بهتر می‌دانستم چه عمل انجام دهم تا کسی که در آن‌جا حضور نداشت. بنابراین برخی از عملکردهای من موجب ناپسندی ایشان واقع گردید.^۱

خالدؓ در آخرین لحظات زندگی که مرگ را حس می‌کرد، به گریه افتاد و گفت: بعد از کلمه‌ی توحید هیچ عملی برای من ارزنده‌تر از گذراندن شبی سخت در جبهه و در میان دسته‌ای از مهاجرین نبود که برای شیبخون زدن بر کفار لحظه شماری می‌کردیم. پس جهاد را فراموش نکنید. من می‌ادین زیادی را تجربه کردم در معرکه‌های بی‌شماری شرکت کردم و در جای جای بدن من اثر زخم شمشیر و نیزه و تیر دیده می‌شود، ولی اکنون همچون شتر بر بستر بیماری جان می‌دهم، پس چشم بزدلان به خواب نرود، من در جستجوی شهادت در راه خدا بودم اما سرنوشت اینگونه بود که در بستر بیماری بمیرم.^۲ و در پایان گفت: وصی من عمرؓ است و او میراث مرا تقسیم نماید. وقتی عمرؓ از مرگ خالد و وصیتش اطلاع یافت، شدیداً غمگین شد و گریست. پس طلحه بن عبیدالله بدو گفت: شما چرا برای او گریه می‌کنی همانگونه که شاعر گفته:

لا أَلْفَيْنَاكَ بَعْدَ الْمَوْتِ تَنْدَبِنِي وَفِي حَيَاتِي مَا زَوَّدْتَنِي زَادِي^(۳)

«چیه که بعد از مرگم تو را می‌بینم برایم گریه می‌کنی، در حالی که در طول زندگانیم توشه‌ام را از من دریغ می‌نمودی؟».

آری، براستی که عمر برای او ناراحت و غمگین شد و دختر عموهایش برای او، گریستند، پس هنگامی که به عمر گفتند: زنان را از گریه برای خالد منع کند. گفت:

۱- خالد بن الولید، صادق عرجون ۳۴۹، الخلافة والخلفاء ص ۱۹۸.

۲- سیر أعلام النبلاء (۳۸۲/۱)، الطريق إلى المدائن ص ۳۶۷.

۳- الفاروق عمر ص ۲۸۷.

بگذار تا بر ابوسلیمان گریه بکنند به شرطی که به سر و صورت نزنند و جامه پاره نکنند. و افزود که برای از دست رفتن افرادی همچون او، گریه کنندگان گریه می کنند.^۱

همچنین عمر رضی الله عنه در مورد او گفت: با رفتن خالد، در اسلام شکافی غیر قابل جبران رخ داده است. به خدا سوگند که او سد محکمی در مقابل دشمنان اسلام و شکافنده‌ی صفهای دشمن بود.^۲

و هنگامی که شاعر معروف، هشام بن بختری با گروهی از طایفه‌ی مخزوم به دیدار عمر رضی الله عنه آمد ایشان به هشام گفت: آنچه در مورد خالد سروده‌ای برایم بخوان. و پس از این که هشام سروده‌های خود را خواند. عمر رضی الله عنه گفت: ابوسلیمان بیش از این مستحق تجلیل بود. او دوست داشت که شرک و اهل آن برای همیشه خوار و ذلیل شوند. این را گفت و این شعر شاعر را بر زبان آورد:

فقل للذي يبغى خلاف الذي مضى تهياً لأخرى مثلها فكان قد
فما عيش من قد عاش بعدي بنافعي ولا موت من قد مات بعدي بمخلدي

«به کسی که می‌خواهد خلاف گذشته عمل کند، بگو آینده‌ات را دریاب و فکر کن که همان گذشته است. چون زندگی کسی که پس از ما خواهد زیست به ما سودی نمی‌رساند همان طور که مرگ آنها باعث جاودانگی ما نخواهد بود».

سپس گفت: خدا ابوسلیمان را بیامرزد. ان شاء الله آنچه خدا برای او تدارک دیده است، خیلی بهتر از چیزی است که اینجا در اختیار داشت. او خوب زیست و تنگ دست از دنیا رفت^۳، و گذر زمان هیچ کس را باقی نخواهد گذاشت^۴.

آری، خالد رضی الله عنه در سال ۲۱ هجری در شهر حمص شام از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد.^۵

۱- الطريق إلى المدائن ص ۳۶۶.

۲- خالد بن الوليد، صادق عرجون ص ۳۴۸.

۳- تهذيب تاريخ دمشق (۱۱۶/۵).

۴- تهذيب تاريخ دمشق (۱۱۶/۵).

۵- تاريخ الطبري (۱۳۰/۵)، القيادة العسكري ص ۵۸۹.

فصل ششم

فتوحات در ناحیه‌ی عراق و جبهه‌ی شرقی

مبحث اول: مرحله‌ی دوم از فتوحات در سرزمین عراق و مشرق

مبحث دوم: جریان معرکه‌ی قادسیه

مبحث سوم: معرکه‌ی نهاوند و فتح الفتوح در سال ۲۱ هجری

مبحث چهارم: پیشروی در سرزمین فارس

مبحث پنجم: مهم‌ترین درس‌ها و پیامدهای فتح عراق و مشرق زمین

مبحث اول

مرحله‌ی دوم از فتوحات در سرزمین عراق و مشرق

پیشروی مسلمان‌ها در جبهه‌ی شرقی و سرزمین عراق به فرماندهی خالد بن ولید رضی الله عنه از زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز گردید چنان که در این مورد به تفصیل در کتاب «زندگانی ابوبکر صدیق» سخن به میان آورده‌ام. و در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه این نقشه به شرح زیر به پایان رسید:

نخست: ابو عبید ثقفی فرمانده و مسئول جبهه‌ی عراق

بعد از این که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سه شنبه بیست و دوم جمادی الآخر سال سیزدهم وفات یافت، عمر بن خطاب رضی الله عنه مردم را برای جنگ با اهل عراق تشویق نمود و از آن‌جا که مردم می‌دانستند با دشمن قوی و مجهز روبرو می‌شوند، ترسیدند و کسی حاضر نشد به ندای عمر بن خطاب رضی الله عنه لبیک بگوید. روز دوم و سوم نیز ایشان سخنان خود را تکرار کرد. و مثنی بن حارثه برخاست و به فتوحات بزرگی اشاره کرد که مسلمانان قبلاً در آن ناحیه به فرماندهی خالد بن ولید بدان دست یافته بودند، و گفت: که ما در عراق به اموال، املاک و غنائم زیادی دست یافته‌ایم. باز هم کسی حاضر نشد تا این که روز چهارم، نخستین کسی که به ندای عمر بن خطاب رضی الله عنه پاسخ داد، ابو عبید بن مسعود ثقفی بود و بعد از او مردمانی به پا شدند^۱، و سلیط بن قیس انصاری برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! در مورد فارسها شیطان ما را می‌ترساند، ولی امروز من جان خود را به خدا می‌بخشم و هر کسی از بستگانم می‌خواهد از من پیروی کند، همین حالا به من پیوند^۲.

این سخن سلیط تأثیر به سزایی در روحیه‌ی مردم گذاشت و آنان را آماده‌ی جهاد نمود. آن‌گاه داوطلبان جنگ از عمر بن خطاب خواستند تا برای آن‌ها از میان مهاجرین و انصار، امیری تعیین کند. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند! هیچ کس برای این کار شایسته‌تر از کسی نیست که قبل از همه اعلان آمادگی نموده است و اگر سلیط مرد عجولی نبود او

۱- البدایة والنهاية (۷/ ۲۶).

۲- الفتوح ابن أعمش (۱/ ۱۶۴) الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۱۶.

را بر شما می گماشتم. ولی ابو عبید امیر شما و سلیط وزیر و معاون او است.^۱ و در روایتی آمده است که چون ابو عبید صحابی نبود و در آن میان افراد زیادی از مهاجرین و انصار وجود داشتند، برخی اعتراض کردند و گفتند: چرا فردی از میان صحابه انتخاب نکردی؟ عمر رضی الله عنه گفت: او قبل از دیگران آمادگی خود را برای جهاد اعلان نموده است. سپس عمر رضی الله عنه او را فراخواند و گفت: تقوای الهی را پیشه ساز و با مسلمانان و همراهانت به خوبی رفتار کن و در کارها از اصحاب پیامبر و به ویژه سلیط نظرخواهی کن.^۲

در بخشی از وصایای عمر رضی الله عنه به ابو عبید چنین آمده است: سخن اصحاب پیامبر را بشنو و آنان را در تصمیم گیری مشارکت ده و عجلانه تصمیم نگیر، چرا که جنگ نیاز به افراد با حوصله دارد که وضعیت و شرایط را در نظر می گیرند. و اگر عجله کاری سلیط نبود او را امیر تعیین می کردم^۳ و افزود که تو به سرزمینی می روی که مهد فریب کاری و خیانت است. مردم آنجا، خیر و خوبی را از یاد برده اند و با شر و بدی خو گرفته اند. پس خیلی مواظب باشی و زبانت را کنترل کن و اسرار را فاش نکن چرا که اگر اسرار آدمی فاش شود در معرض نابودی و شکست قرار خواهد گرفت.^۴

آن گاه به مثنی دستور داد تا جلوتر حرکت کند و صرفاً کسانی را با خود ببرد که به خوبی توبه کرده اند و به درگاه خداوند باز گشته اند، پس مثنی سریع حرکت کرد تا اینکه به حیره رسید.

معمولاً عمر بن خطاب رضی الله عنه پیگیر اوضاع جبهه های عراق، فارس و شام بود و برای آنها نیروی کمکی می فرستاد و تاکتیک نظامی فرا روی آنها می گذاشت.

به هر حال مسلمانان که تعدادشان حدود هفت هزار نفر بود وارد سرزمین عراق شدند و عمر رضی الله عنه به ابو عبیده - در شام - نوشت که نیروهایی را که قبلاً در سرزمین عراق تحت فرماندهی خالد بن ولید بودند دوباره به عراق اعزام نماید. او ده هزار نیرو به

۱- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۱۶.

۲- البداية والنهاية (۲۶/۷)

۳- إتمام الوفاء في سيرة الخلفاء ص ۶۵.

۴- إتمام الوفاء في سيرة الخلفاء ص ۶۵.

فرماندهی هاشم بن عتبہ روانه‌ی عراق کرد. واز طرفی جریر بن عبدالله جبلی به دستور عمر رضی اللہ عنہ با چهار هزار نیرو به سوی عراق رهسپار گردید و وارد کوفه شد. هنگامی که نیروهای اسلامی در عراق گرد آمدند، دولت فارسها دچار تزلزل شده بود. آنها تازه بر پادشاهی دختر کسرا که بوران نام داشت اتفاق کرده بودند و دختر دیگرش به نام آرمیدخت کشته شده بود و بوران، مردی به نام رستم فرخزاد را فرماندهی کل نیروهای مسلح خود قرار داده بود. گفتنی است که رستم مردی ستاره شناس بود و مهارتی کامل در آن رشته کسب کرده بود، از این رو هنگامی که از او می‌پرسند که چرا این وظیفه را قبول کردی در حالی که خود می‌دانی در این کار موفقیت را کسب نخواهی کرد؟ در جواب گفت: آزمندی و محبت به شرافتمندی مرا واداشت که به چنین امری اقدام نمایم^۱.

دوم: معرکه‌ی نمارق، سقاطیه کسکر و باروسما

۱- معرکه‌ی نمارق

این معرکه پس از رسیدن ابو عبید به عراق و به دست گرفتن امور نظامی آن ناحیه اتفاق افتاد. گویا فارسیان می‌خواستند، با ترتیب دادن یک شیخون روحیه‌ی این مرد داوطلب را تضعیف کنند که به قصد پیروزی وارد این سرزمین شده است. چنان که برای این منظور دهقانان و روستائینان و همه‌ی مردم را مسلح و آماده باش کردند و گروهی به سرکردگی جابان از یک طرف و گروهی به سرکردگی نرسی از ناحیه‌ی کسکر، حلقه را بر مسلمانان تنگ می‌نمودند. ابو عبید و مثنی نیز با آمادگی لازم برای رویارویی با دشمن، در نمارق به مصاف دشمن رفتند. و جنگ سخت و خونی بین طرفین اتفاق افتاد که فارسیان در آن دچار شکست شدند و فرماندهان آنان (جابان و مردانشاه) که شورش را بر عهده گرفته بودند، به اسارت مسلمانان در آمدند^۲، ولی مردی از مسلمانان به نام مطر بن فضه تمیمی که جابان را اسیر کرد ولی چون او را نشناخت امانش داد و آزاد کرد. سپس تعدادی از مسلمانان او را اسیر کردند هنگامی که دیگر مسلمانان از جریان مطلع شدند جابان را نزد ابو عبیده آوردند و

۱- البدایة والنہایة (۲۷/۷).

۲- حركة الفتح الإسلامی شكري فیصل ص ۷۲.

گفتند: این فرماندهی نیروهای دشمن است و باید کشته شود. ابوعبیده گفت: من چگونه او را بکشم در حالی که مردی از مسلمانان او را امان داده است؟ آن گاه او را آزاد کرد.^۱

این عملکرد ابوعبید بیانگر میزان تسامح و وفادار بودن مسلمانان نسبت به عهد و پیمان بود که بدون شک تأثیر شگرفی در دعوت مردم به سوی دین اسلام داشت، دینی که در دامان خود چنین مردان متعهدی پرورش می‌دهد، آنگاه که مردم اطلاع پیدا می‌کنند که مسلمانان یکی از فرماندهان فارس را آزاد کرده‌اند، زیرا یکی از آن‌ها او را پناه داده است، در حالی که آن فرماندهی پارسی تبار در راستای دشمنی با مسلمانان نقش بزرگی را ایفا می‌نمود، مردم با شنیدن چنین خبرهایی در مورد مسلمانان جذب اسلامی می‌شوند که چنین مردانی را پرورش داده است.

از طرفی موضعگیری مثنی نیز ستودنی است که از مقام فرماندهی کل عراق به نفع ابوعبید کناره‌گیری می‌کند، چرا که او را امیرالمؤمنین فرستاده است و باید مثنی از او حرف شنوی داشته باشد و مثنی در رکاب ابوعبید همچنان مخلصانه در خدمت اسلام از هیچ کوششی دریغ نورزید. و چنین است عملکرد مردان بزرگ.^۲

۲- جنگ سقاطیه در کسکر

ابوعبید به تعقیب فراریان پرداخت. آن‌ها به شهر کسکر پناه آورده بودند که متعلق به نرسی (پسرخاله‌ی کسرا) بود. نرسی از قبل برای رویارویی با مسلمانان آماده شده و مردم را برانگیخته بود. آن‌ها در سقاطیه با مسلمانان روبرو شدند و سرانجام مسلمانان آن‌ها را شکست داده، غنایم زیادی به دست آوردند. نرسی پا به فرار گذاشت. مسلمانان بر املاک و لشکریان او تسلط یافتند و در خزانه‌های او به کالاهای با ارزش زیادی دست یافتند. به ویژه باغهای سرسبزی از آن‌ها باقی ماند که مسلمانان محصولات آن‌ها را در میان کشاورزان محروم تقسیم نمودند و خمس غنایم به دست آمده را نزد عمر رضی الله عنه فرستادند و برای او نوشتند: خداوند ارزاقی را به ما بخشیده که مربوط به کسراها بود و آنان خود از

۱- الکامل فی التاریخ (۸۷/۲).

۲- تاریخ اسلامی (۳۳۴/۱۰).

آن محافظت به عمل می‌آوردند، لذا خواستیم که شما نیز آن را ببینید و از نعمت و فضیلت خداوند یادی ببرید.^۱

این رفتار مسلمانان با دهقانان محروم و زحمتکش که از خوراکیها و میوه‌جات ویژه‌ی پادشاهانشان می‌خوردند، نشانگر اخلاق و تواضع مسلمانان فاتح بود. گویا آنان با این رفتار خود به مردم می‌گفتند: بیایید به سوی دینی که کرامت انسانی شما را به شما بر می‌گرداند.^۲

ابوعبید در شهر کسکر مستقر شد و نیروهای خود را در تعقیب فراریان و تأدیب روستانشینانی که عهد شکنی کرده، به جنگجویان دشمن پیوسته بودند، اعزام نمود. و بدین صورت مسلمانان به نیروی مقتدری تبدیل شدند که حرف اول را در منطقه می‌زدند. چنان که پس از آن برخی از کارگزاران دولت فارس، از مسلمانان امان طلبیدند و دو تن از آنان نوعی غذای مخصوص برای فرمانده‌ی مسلمانان تدارک دیده بودند که ابوعبید از پذیرفتن آن به علت عدم دسترسی نیروهایش به چنین خوراکی امتناع ورزید. اما وقتی مطلع شد که از آن‌ها نیز با همین نوع غذا پذیرایی شده است، قبول کرد. این برخورد ابوعبید در واقع بیانگر میزان تواضع، وفاداری و اخلاق اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین است.^۳

۳- معرکه‌ی باروسما در سال ۱۳ هـ

سپس مسلمانان در مکانی به نام باروسما واقع بین کسکر و سقاطیه به نیروهای تحت فرماندهی نرسی و پسر دایی‌هایش حمله‌ور شدند. زیرا به ابوعبید خبر رسید که رستم به کمک جالینوس نیروهای عظیمی جهت کمک به نرسی تدارک دیده است. بنابراین ابوعبید فرصت را غنیمت شمرد و قبل از رسیدن نیروهای کمکی رستم بر نیروهای تحت فرماندهی نرسی حمله کرد و دشمن را متحمل شکست سنگینی نمود و نرسی را مجبور به فرار کرد. سپس مثنی بن حارثه و دسته‌های نظامی دیگری به اطراف فرستاد و مناطق زیادی همچون نهر جور را چه با زور و چه با صلح فتح کرد و با به دست آوردن غنایم و

۱- تاریخ طبری (۲۷۲/۴)

۲- التاريخ الإسلامي (۳۳۵/۱۰).

۳- التاريخ الإسلامي (۳۳۶/۱۰).

مقرر کردن جزیه و خراج، اموال هنگفتی به دست آورد و جالینوس را که با نیروی عظیمی به کمک جابان آمده بود شکست داده، نیروهایش را متفرق کرد و اموال و غنایم زیادی از آنان به دست آورد و جالینوس را مجبور به فرار ساخت.^۱

بدین صورت سه لشکر عظیم فارسی‌ها در مدت کوتاهی شکست خورد که اگر به صورت منظم و متحد علیه مسلمانان می‌جنگیدند، هرگز با چنین شکست سنگینی روبرو نمی‌شدند ولی هر کدام از آنان به خاطر ترسی که از رویارویی با مسلمانان داشتند، ترجیح می‌دادند که آن دیگری به جنگ مسلمانان برود و بدین صورت یکی پس از دیگری شکست می‌خوردند.^۲

سوم: - معرکه‌ی جسر (پل) ابوعبید در سال ۱۳ هجری

آنگاه که جالینوس به دیار خود بازمی‌گشت و از دست مسلمانان فرار می‌کرد، فارسها میان خود به شکایت و گلایه پرداختند، از این‌رو رستم وزیر جنگ ایران از شکست سپاه ایران در کسکر و نمارق سخت خشمگین شد و برای حمله به سپاه اسلام، سپاه بزرگ و مجهزی تدارک دید و بهمن را به فرماندهی این سپاه گمارد. و پرچم ویژه‌ی کسرا به نام درفش کاویانی را به دست او داد که از پوست پلنگ ساخته شده بود و ایرانیان آن‌را نشانه‌ی پیروزی می‌دانستند.

بهمن با نیروهایش به مصاف نیروهای مسلمان رفت و در دو طرف رودخانه‌ی فرات و در کنار پل به هم رسیدند. بهمن به ابوعبید پیام فرستاد که یا شما از رودخانه عبور کنید و تا همه عبور نکرده‌اید، ما دست نگه می‌داریم و یا این که ما به سوی شما عبور می‌کنیم. مسلمان به فرماندهی خود مشورت دادند که بگذار تا آن‌ها عبور کنند، ولی ابوعبید نپذیرفت و گفت: آن‌ها از ما نسبت به مرگ بی‌باک‌تر نیستند. این را گفت و دستور داد که سپاه اسلام بر روی پل از فرات عبور کند. تعداد افراد سپاه ده هزار نفر بود. و به محض این که مسلمانان از پل عبور کردند و هنوز به میدان فراخی نرسیده بودند، دشمن بر آن‌ها یورش برد و دو سپاه با نهایت شجاعت و از خود گذشتگی به جنگ و کشتار یکدیگر

۱- ترتیب و تهذیب البدایة و النهایة د. محمد صامل السُّلَمی ص ۸۹.

۲- التاریخ الإسلامی (۱۰/۳۳۷).

ادامه دادند. و در پیشاپیش سپاه ایران چندین حلقه فیل‌های غول پیکر به حرکت در آمدند که جنگ دیده و ورزیده بودند و با صدای مهیب و دلخراش زنگوله‌هایی که در گردن داشتند، اسبان عرب چنان ترس و وحشتی کردند که از اطاعت سواران خود سرباز زده، موجب بی‌نظمی و اختلال در صفوف سپاه اسلام گردیدند و تیراندازان آن‌ها به سوی سپاه اسلام تیراندازی می‌کردند و جمعی از مسلمانان را به درجه‌ی شهادت رسانیدند. ابوعبید فوراً از اسب خود پیاده شد و دستور داد تمام سواران از اسب پیاده شوند و به سوی فیل‌های جنگی یورش برند و با نوک شمشیر طناب و پالان آن‌ها را قطع نموده و فیل سواران را طعمه‌ی شمشیر کنند. و بدین صورت مسلمان پیاده با فیل سواران و نیروهای پیاده‌ی دشمن و تیراندازان آن‌ها جنگیدند و از خود رشادت بی‌نظیری نشان دادند. اما دشمن سریعاً نیروی فیلان جنگی را بازسازی و عرصه را بر مسلمانان تنگ‌تر می‌کرد. ابوعبید پرسید که چگونه می‌توان فیل را از پا در آورد. گفتند: اگر خرطومش قطع گردد از پا در می‌آید. ابوعبید به سربازان خود دستور داد که خرطوم‌های فیلان را قطع کنند و سواران آن‌ها را بکشند و این کار به صورت موفقیت‌آمیزی انجام گرفت. و خود به فیل غول پیکری حمله کرد که پیشاپیش همه بود و خرطوم آن‌را قطع نمود و فیل ضربت خورده دیوانه‌وار خود را بر سر ابوعبید می‌اندازد و او را لگدمال می‌کند و این فرماندهی دلیر اسلام زیر جثه‌ی سنگین این جانور غول پیکر به شهادت می‌رسد. و بلافاصله پرچم را برادرش (حکم) بر می‌دارد و با فیل می‌جنگد و او نیز با سرنوشت مشابهی دچار می‌شود و به شهادت می‌رسد و پرچم را طبق وصیت ابوعبید به افراد دیگری که ایشان نام برده بود، از جمله سه تن از فرزندانش منتقل می‌شود تا این که همه به ترتیب کشته می‌شوند و در ساعتهای پایانی روز، پرچم به دست مثنی بن حارثه می‌افتد. در این حین عده‌ای از مسلمانان عقب نشینی می‌کنند و از روی پل به آن سوی فرات می‌روند. عبدالله بن مرثد ثقفی با دیدن این وضعیت، مبادرت به انهدام پل می‌کند و خطاب به مسلمانان می‌گوید: همچون فرماندهان خود به استقبال مرگ بشتابید و پیروز شوید. هنگامی که مثنی در جریان کار عبدالله قرار می‌گیرد، سیلی محکمی به او می‌زند و می‌گوید: چرا پل را منهدم ساختی؟ عبدالله می‌گوید: به خاطر این که مسلمانان را مجبور به ادامه‌ی جنگ بکنم. در حالی که این اجتهاد عبدالله کاملاً اشتباه بود و منجر به سقوط و

غرق شدن تعداد زیادی از مسلمانان گردید و در چنین شرایطی بهتر بود، مسلمانان به فکر عقب‌نشینی و نجات نیروهای باقیمانده خود می‌افتادند. چنان که نقشه‌ی مثنی همین بود. او دستور به بازسازی پل داد و در حالی که با تعدادی از قهرمانان، سپاه ایران را سرگرم می‌کرد، سپاهیان اسلام را هدایت می‌نمود تا سریعاً به آن سوی فرات منتقل شوند و در پایان مثنی و عاصم بن عمرو و دیگر قهرمانان جان بر کف از روی پل عبور کردند. این در حالی بود که بهمن قصد داشت همه‌ی مسلمانان حاضر در صحنه را از دم تیغ بگذرانند، ولی مثنی با عقب‌نشینی به موقع خود، این فرصت را از دشمن گرفت. و توانست جان پنج هزار مسلمان را نجات دهد در حالی که جسد‌های چهار هزار شهید که تعداد زیادی از آن‌ها جزو صحابه‌ی پیامبر بودند در میدان معرکه باقی ماند و تعداد کشته‌های دشمن بالغ بر شش هزار نفر رسید.

از پنج هزار نفری که با مثنی عقب‌نشینی کردند، حدود دو هزار نفر که با ابوعبید از مدینه آمده بودند، متفرق شدند و به مدینه بازگشتند و فقط سه هزار نفر با مثنی باقی ماند.^۱ قابل یادآوری است که مسلمانان با وجود اینکه وضعیت بدی داشتند، شجاعت و شهامت و بردباری زیادی از خود به خرج دادند.

مهم‌ترین پیامدهای معرکه‌ی پل ابوعبید

۱- خوابی که به حقیقت تبدیل شد

دومه (همسر ابوعبید) در خواب دیده بود که مردی از آسمان با جامی پر از شراب فرود آمد و ابوعبید و فرزندش (جبر) و تعدادی دیگر از آن نوشیدند. هنگامی که خوابش را برای ابوعبید بازگو کرد او گفت: این پیام شهادت است. آن‌گاه قبل از وقوع معرکه توصیه کرد، اگر من کشته شدم به جای من فلانی و فلانی پرچم را به دست بگیرد و اسم هفت نفر از بستگانش را که همسرش در خواب دیده بود، گرفت و افزود که اگر همه کشته شدند، پس مثنی بن حارثه پرچم را به دست بگیرد.^۲

۱- تاریخ طبری (۲۷۹/۴) و التاریخ الإسلامی (۳۴۱/۱۰).

۲- تاریخ طبری (۲۷۷/۴).

ب - دو اشتباه تاکتیکی باعث شکست گردید

رأی همه‌ی یاران ابوعبید این بود که سپاه اسلام به آن سوی رودخانه عبور نکند، بلکه اجازه دهد سپاه ایران به این سو عبور نماید، ولی ابوعبید رأی آن‌ها را ناشنیده گرفت و با شجاعت و شوق زیاد برای شهادت از پل عبور نمود، بدون این که کاملاً حساب معرکه را بکند و تا به خود آمد، متوجه شد که سپاهیان خود را در چه مخمصه‌ی غیر قابل جبرانی قرار داده است که مجبور بودند در میدان کوچکی که پشت سرشان را رودخانه مسدود کرده بود و با پای پیاده با فیل سواران و تیراندازان و نیروهای پیاده دشمن روبرو بشوند. و بدین صورت با نداشتن نقشه و برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده به نیروهای دشمن امکان تاخت و تاز بر سپاه خود داد. تا این که پس از شهادت رسیدن هفت تن از فرماندهان اسلام، سرانجام مثنی بن حارثه فرماندهی سپاه اسلام را به دست گرفت و نیروهای باقیمانده را وادار به عقب نشینی کرد.^۱

- اشتباه دیگری که مزید بر علت شد و خسارت زیادی به بار آورد، اجتهاد بی‌موقع عبدالله بن مرثد ثقفی بود که دست به انهدام پل زد و اگر فضل خدا و چاره‌اندیشی مثنی بن حارثه نبود، در آن روز همه‌ی مسلمانان از دم تیغ دشمن می‌گذشتند.^۲

ت - ارزش تغییر تاکتیک

عملکرد مثنی و فرماندهان تحت فرمان وی در عقب‌نشینی و نجات نیروهای باقیمانده‌ی سپاه اسلام بیانگر ارزش تغییر تاکتیک در جنگها می‌باشد، زیرا هنگامی که لشکری در چنگال دشمن می‌افتد و رو به شکست و نابودی می‌گذارد، نیاز به فرماندهان توانا و لایق دارد تا با تغییر تاکتیک، تلفات نیروهای خود را به حداقل برسانند.^۳ کاری که در این معرکه مثنی و همدستان قهرمانش انجام دادند. آن‌ها نیروهای خود را از پل عبور

۱- الطريق إلى المداین ص ۴۱۴.

۲- عوامل النصر والهزيمة ص ۵۵.

۳- الطريق إلى المداین ص ۴۱۴.

دادند و خود بعد از همه عبور کردند که این عملکرد آن‌ها بهترین نمونه‌ی فداکاری و از خود گذشتگی است.^۱

ث - مثنی و تقویت روحیه‌ی سپاه اسلام

هنگامی که مثنی با سپاه چهارهزار سربازی خود عقب نشینی کرد دو تن از فرماندهان دشمن به نامهای گابان و مردانشاه به تعقیب وی پرداختند. مثنی آن‌ها را به دنبال خود کشید تا این که به منطقه‌ی «سماواه» رسیدند. آن‌گاه رو برگردانید و همچون مار زخم خورده‌ای با نیروهای تحت فرمان خود بر آن‌ها یورش برد و دشمن را با شکست غیر قابل تصویری مواجه ساخت. تا جایی که فرماندهان دشمن یعنی گابان و مردانشاه دستگیر شده و به قتل رسیدند. این پیروزی بزرگ باعث تقویت و جبران روحیه‌ی شکست خورده‌ی سپاه اسلام گردید و موقعیت مثنی را در میان سپاه و در منطقه و قبایل مجاور تثبیت نمود.^۲

ج - فراهم شدن اسباب نجات مسلمانان از تنگنا

مثنی تنها فرماندهی مسلمانان بود که با افراد خود در عراق ماند و نیروهای تحت فرمانش به قدری نبودند که بتوانند از مناطق فتح شده حفاظت به عمل آورند و این امکان برای ایرانیان وجود داشت که نیروهای باقیمانده‌ی سپاه اسلام را قلع و قمع کنند و از عراق خارج سازند. ولی از آن‌جا که سنت الهی چنین است که هرگاه مؤمنان راستین در تنگنایی قرار گیرند، اسباب بیرون شدن و نجات آنان از آن‌جا را فراهم می‌کند، در میان فرمانروایان ایرانی دو دستگی ایجاد شد و رستم و فیروزان به دو قدرت ضد هم تبدیل شدند. و چون این خبر به گوش بهمن (فرمانده‌ی سپاه دشمن در جبهه‌ی عراق) رسید، بی‌درنگ راهی مداین شد تا جلوی این اختلاف و دو دستگی را بگیرد و بدین صورت خداوند مسلمانان را از جنگیدن و مقاومت رها کند و به آنان فرصت داد تا نیروی کمکی اعزامی از دارالخلافه به آن‌ها پیوست و سپاه اسلام تجدید قوا نمود.^۳

۱- التاريخ الإسلامي (۳۴۳/۱۰).

۲- الحرب النفسية د. أحمد نوفل (۱۶۷/۲).

۳- التاريخ الإسلامي (۳۴۵/۱۰، ۳۴۶).

ح - موضعگیری عمر بن خطاب هنگام شنیدن خبر شکست سپاه اسلام

مثنی بن حارثه، عبدالله بن زید انصاری را به مدینه فرستاد تا خبر شکست سپاه اسلام را به اطلاع امیرالمؤمنین برساند. عبدالله به مدینه رفت و به طور نهانی عمر رضی الله عنه را در جریان حادثه گذاشت.^۱ خلیفه و اطرافیانش از خبر شکست سپاه اسلام شدیداً ناراحت شدند و عمر رضی الله عنه گفت: خدا ابو عبید را بیامرزد اگر به من مراجعه می‌کرد، مرا پشتیبان خود می‌یافت.^۲

و بدین صورت، این مرد قوی وجدی به خاطر از دست دادن نیروهایش ناراحت می‌شود و به حال آنان دل می‌سوزاند و می‌گوید: خدایا مرا از حقوق مسلمانان معاف کن، من پشتیبان همه‌ی مسلمانان هستم، هر کس که با دشمن برخورد نمود و توسط آنها کشته شد من پشتیبان و حامی او هستم، خداوند ابو عبید را رحمت کند، اگر به سوی من بر می‌گشت من پشتیبان و حامی او بودم.^۳

چهارم: معرکه‌ی بویب

عمر فاروق رضی الله عنه با عزم راسخ به بازسازی سپاه و جمع‌آوری نیرو پرداخت و نیروهای زیادی به سرکردگی جریر بن عبدالله بجلی، حنظله بن ربیع و هلال بن علقمه و مجموعه‌ای از قبایل خنعم به فرماندهی عبدالله بن ذی سهمین جهت تقویت سپاه اسلام در عراق اعزام نمود. همچنین عمر بن ربیع بن حنضله و ربیع بن عامر با گروهی از خویشاوندانشان به عراق فرستاد و در آن روزها نیز مثنی بن حارثه شیبانی پیکری به سوی فرمانروایان مسلمانان در عراق فرستاد و آن‌ها را برای پیکار با دشمن تشویق می‌نمود، بدین صورت سیل خروشان مسلمانان به سوی عراق سرازیر گردید و سپاه عظیمی تحت فرماندهی مثنی گرد آمد.^۴

۱- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۱۷.

۲- تاریخ طبری (۳۷۹/۴).

۳- التاريخ الإسلامي (۳۴۷/۱۰).

۴- العمليات التعرضية الدفاعية، نجاد عباس ص ۱۱۵.

و چون فرمانروایان فارس از حرکت نیروهای امدادی از مدینه جهت پیوستن به سپاه اسلام در عراق مطلع شدند، قهرمان معروف خود (مهران همدانی) را در رأس سپاه عظیمی از سواران جهت رویارویی با سپاه اسلام اعزام نمودند. و مثنی به محض اطلاع از حرکت دشمن، به نیروهای کمکی خود پیام فرستاد که هر چه سریع‌تر در مکان «بویب» به او ملحق شوند. و همزمان با استقرار سپاه اسلام در بویب سپاه مهران در آن سوی فرات روبروی سپاه اسلام مستقر گردید و مهران به مثنی پیام فرستاد که یا به این سوی رودخانه عبور کنید و یا بگذارید تا ما به آن سو عبور کنیم. مثنی گفت: شما عبور کنید. و سپاه سنگین مهران از فرات عبور کرد و پشت به رودخانه در مقابل سپاه اسلام مستقر گردید. این معرکه در ماه رمضان سال ۱۳ هجری اتفاق افتاد. مثنی به ایراد سخن پرداخت و خطاب به مسلمانان گفت: شما روزه هستید و روزه گرسنگی و ضعف ایجاد می‌کند. بهتر است روزه‌های خود را بخورید تا از نظر جسمانی قدرت بگیرید و بتوانید با دشمن بجنگید. چنان که پذیرفتند و روزه‌های خود را افطار کردند. مثنی سپاه خود را آماده کرده بود و او به سران هر گروهی می‌گفت: مبدا که دشمن از ناحیه‌ی شما نفوذ کند و به آنان می‌گفت: به خدا آن‌چه برای خود دوست دارم برای تک تک شما دوست دارم و واقعاً چنین بود. در همه جا کنار سربازانش دیده می‌شد. بنابراین همه او را دوست داشتند و هیچ کس به کار او ایراد نمی‌گرفت.^۱ و این بیانگر موفقیت ایشان در امر فرماندهی و نهایت حکمت و کاردانی وی می‌باشد، تا اینکه به عنوان فرمانده‌ای فرمانبردار میان لشکرش قرار گرفت و از روی محبت و قناعت قلبی فرمان او را به اجرا می‌گذاشتند.

پس از این که مثنی سپاه خود را آماده‌ی نبرد کرد، گفت: بعد از این که شنیدید من سه بار تکبیر گفتم با صدای تکبیر چهارم به سوی دشمن یورش برید. اما همین که تکبیر اول را گفتم، سپاه ایران علی رغم این که معمولاً آغازگر حمله نبودند، حمله را آغاز کردند و علتش شکست مسلمانان در معرکه‌ی پل ابوعبید بود که رعب و وحشت سابق در دل‌های سپاه دشمن کاهش یافته بود. مسلمانان نیز با شجاعت و شکیبایی این حمله را دفع نمودند و دو سپاه وارد کارزار سختی شدند. مثنی، فرمانده‌ی سپاه اسلام ضمن این که

دوشادوش افراد خود می‌جنگید، زیر چشمی مواظب حرکات سپاه خود بود و دستورات لازم رزمی را به آن‌ها می‌داد و هرگاه لغزشی را مشاهده می‌کرد، شخصی را مأمور می‌نمود و می‌گفت: سلام مرا به آنان برسان و بگو که مثنی می‌گوید: مبادا که امروز مسلمانان را بد نام کنید. آنان نیز می‌گفتند: سعی ما نیز بر آن است و به امید خداوند تعادل خود را حفظ می‌نماییم.^۱

همچنان آتش شعله‌ور بود که ناگاه مثنی به فکر کشتن فرماندهی ایرانی (مهران) افتاد و از انس بن هلال و ابن مردی فهر کمک خواست. آن‌گاه به قلب دشمن حمله کرد و جناحهای سپاه به دفاع برخاستند و قلب هر دو سپاه را در هم آمیختند. و گرد و غبار تاریکی برخاست و فرماندهی هر دو سپاه در انبوه غبار ناپدید شدند. در این اثنا مسعود برادر مثنی که فرماندهی نیروهای پیاده بود، شدیداً زخمی شد و چون متوجه شد که روحیه نیروهای تحت فرمانش با ضربت خوردن او تضعیف شده است به آن‌ها گفت: ای رزمندگان قبیله بکر بن وائل، پرچم خود را برافراشته دارید، خدا شما را پیروز بگرداند. از کشته شدن من به خود ترس و هراس راه ندهید. مثنی نیز که شاهد جان دادن برادرش بود، خطاب به مردم گفت: از شهید شدن برادرم وحشت زده نشوید، مرگ بهترین‌های شما این چنین است. همچنین انس بن هلال نمیری بعد از مدتها جنگ و فداکاری کشته شد. و مثنی از اسب پایین آمد و انس و برادر خود را در آغوش گرفت - و آن‌ها را به خارج میدان جنگ منتقل کرد - کم کم کفهی ترازوی مسلمانان سنگین‌تر و عرصه بر ایرانیان تنگ‌تر می‌شد و قهرمانانی همچون جریر بن عبدالله، بجیر، ابن هوبر، منذر بن حسان و قرط بن جماح عبدی در نهایت شجاعت قلب لشکر دشمن را می‌شکافتند. تا این که یکی از فرماندهان زبده‌ی ایرانی به نام شهر براز به قتل رسید و قلب سپاه دشمن از هم پاشید^۲ و دیری نگذشت که فرمانده کل سپاه ایران (مهران) از پای در آمد و طنین خبر قتل فرمانده کل، تمام سربازان و فرماندهان دیگر را دچار دلهره و فرار و هزیمت نمود. روحیه‌ی سپاه اسلام نیز مضاعف گردید و با تمام قوا بر نیروهای دشمن شکست خورده

۱- تاریخ طبری (۴/۲۸۸).

۲- الطريق إلى المدائن ص ۴۳۳، ۴۳۴، الطبري (۴/۲۸۹).

حمله‌ور شدند و آن‌ها را تار و مار کردند. ومثنی خود را به پل رسانید و آن را منهدم کرد تا راه فرار را بر روی نیروهای دشمن ببندد. آن‌ها ناچار در کنار رودخانه به این سو و آن سو می‌گریختند و زیر دست و پای اسبان مجاهدین متلاشی می‌شدند و بدین صورت کشته‌های زیادی از دشمن برجای ماند که برخی تعداد آن‌ها را بیش از صد هزار دانسته‌اند.^۱

۱- نشستی جنگی در پایان معرکه

جنگ به پایان رسید و مثنی با سپاه خود شاهد هزاران پیکر بی‌جان بود، که نقش زمین شده بودند. آن‌گاه مثنی در ناحیه‌ای نشست و با سپاهیان خود از کارزار سخن به میان آورد و از یکایک آنان می‌پرسید: چه کار کردی؟ و هر کدام گوشه‌ای از ماجرا را شرح می‌داد. آن‌گاه مثنی گفت: من در جنگهای زیادی میان عربها و عجمها چه در اسلام و چه قبل از اسلام شرکت کرده‌ام. به خدا سوگند! قبلاً تصور می‌کردم یک‌صد تن از عجمها برای یک‌هزار از عربها کافی خواهد بود، ولی امروز عکس آن‌را می‌بینم. یعنی یک‌صد تن از عربها برای یک‌هزار از عجمها کفایت خواهد کرد. خداوند قدرت آنان را متلاشی کرد و نیرنگشان را از بین برد. پس تشریفات و هیکل و کثرت آنان شما را شگفت زده نکند. از این پس آن‌ها به گله‌ی حیوانات می‌مانند که به هر سو بخواهید، آنان را در پیش خواهید گرفت.^۲

این سخن مثنی در آن لحظه کاملاً به جا و مطابق مقتضای حال بود، چرا که او از تجربه‌ی خود برای مسلمانانی سخن می‌گفت که تعداد بیشترشان برای اولین بار با ایرانیان روبرو شده بودند. بنابراین مثنی می‌خواست آن‌چه که آنان مشاهده کرده‌اند با آن‌چه را که برای مثنی تجربه شده است، مقایسه کنند.^۳

۱- طبری (۲۸۹/۴) و تاریخ اسلامی (۳۴۹/۱۰)

۲- تاریخ طبری (۲۹۰/۴)

۳- التاریخ الإسلامی (۳۵۲/۱۰).

۲- پشیمان شدن مثنی به خاطر تخریب پل

مثنی از این که پل را تخریب کرد و مجال فرار از سپاه دشمن را گرفت، ابراز پشیمانی نمود و گفت: من اشتباهی مرتکب شدم که خداوند مسلمانان را از شر آن نجات داد. و از آن پشیمان هستم و به شما توصیه می‌کنم که مواظب باشید، مرتکب چنین خطایی نشوید. نباید دشمن را مجبور به جنگیدن کرد.^۱

هدف مثنی از این سخن این بود که جلوگیری از فرار دشمن به معنای مجبور ساختن آنان به ادامه‌ی جنگی است که برای دفاع از جان‌شان تمام نیرو توان خود را عرضه می‌دارد. چراکه وقتی سربازان فراری دشمن راه فرار را بر روی خود بسته ببینند، چاره‌ای جز جنگیدن نخواهد داشت که این باعث خسارهای سنگینی برای طرف مقابلشان می‌شود. ولی همان طور که مثنی اشاره کرد، خداوند رعب و وحشت مسلمانان را در دل دشمنانشان انداخت و آن‌ها نتوانستند کاری پیش ببرند، بلکه از دم تیغ مسلمانان گذشتند.^۲ و اعتراف مثنی به اشتباه خود در حالی که با این معرکه به اوج پیروزی و شهرت رسیده بود، بیانگر تواضع، ایمان و اخلاص او است و چنین است حال مردان بزرگ.^۳

۳- روانشناسی نظامی مثنی

در کنار مهارت‌ها و رشادتهای نظامی مثنی به تخصص دیگری از وی در زمینه‌ی مسایل مربوط به جنگ برمی‌خوریم که می‌توان از آن به عنوان روانشناسی نظامی نام برد. رابطه‌ی او با سربازانش رابطه‌ی عاطفی فوق العاده‌ای بود، او با آن‌ها محبت می‌کرد و نسبت به همه مهربان بود. چنان که این امر از خلال گفتگوی او با آنان و سر زدن به همه‌ی پرچمداران و توصیه‌ی آنان، آشکار می‌گردد.^۴ از این رو آنان نیز او را دوست داشتند و هیچ کس به کار او ایراد نمی‌گرفت.^۵

۱- تاریخ طبری (۲۹۱/۴).

۲- التاريخ الإسلامي (۳۵۰ / ۱۰).

۳- التاريخ الإسلامي (۳۵۰ / ۱۰).

۴- تاریخ الطبري (۲۸۷ / ۴) الطريق إلى المداین ص ۴۴۶.

۵- تاریخ الطبري (۲۸۷ / ۴).

و هنگامی که طنین صدای صفوف سپاه ایرانیان به گوش سپاهیان می‌رسید و مثنی تأثیر منفی آن‌را در چهره‌های افراد سپاه خود مشاهده می‌کرد به ویژه که هنوز خاطره‌ی تلخ شکست سپاه اسلام، در اذهان تداعی می‌شد، با آرامش وصف ناپذیری خطاب به افراد سپاه خود گفت: این صدای شکست آنان است. لذا نگران نشوید و سکوت را رعایت نمایید و مخفیانه نقشه خود را به سپاهیان برسانید.^۱

و چون برادرش کشته شد، خطاب به افراد سپاه خود گفت: از کشته شدن برادرم نگران نباشید و ترس و دلهره به شما دست ندهد، چرا که مردان خوب شما این گونه می‌میرند.^۲ چنان که برادرش نیز لحظاتی قبل از مرگ خود گفته بود: پرچم‌هایتان را برافراشته بدارید، خداوند شما را یاری دهد و مبادا مرگ من باعث رعب و وحشت در شما گردد.

و هنگامی که مثنی نماز جنازه‌ی برادرش و دیگر شهدا را می‌خواند گفت: من خوشحالم که این‌ها در معرکه حضور داشتند، پیش‌روی نمودند، صبر کردند، سست نشدند و نهایتاً به شهادت رسیدند که کفاره‌ی گناهان است.^۳

همان طور که مثنی با سربازانش ابراز محبت می‌کرد و با آنان برخورد عطف‌آمیز داشت، از طرفی اگر دچار لغزش و خطا می‌شدند، قاطعانه برخورد می‌کرد.^۴ چنان که وقتی چشمش به مردی افتاد که جلوتر از دیگران در صف ایستاده بود و آرام و قرار نداشت گفت: او را چه شده است؟ گفتند: او از فراریان جنگ ابوعبید بر روی پل است و می‌خواهد خود را به کشتن بدهد. مثنی او را با سرنیزه به داخل صف هدایت کرد و گفت: پدرت بمیرد. نظم را رعایت کن و هنگامی که با دشمن روبرو شوی بر همراهانت پیشی بگیری و خود را به کشتن نده.^۵

۱- الطريق إلى المداین ص ۴۶.

۲- الطريق إلى المداین ص ۴۶.

۳- تاریخ طبری (۲۸۳/۵)

۴- الطريق إلى المداین ص ۴۷.

۵- تاریخ الطبري (۲۸۳/۵).

علاوه بر این‌ها شاعران نیز با سرودن اشعار حماسی روحیه‌ها را بالا می‌بردند. چنان که اعورشنی چنین می‌سرود:

هاجت لأعور دار الحي أحزاناً	واستبدلت بعد عبد القيس حَفَّاناً
وقد أَرانا بها والشمل مجتمع	إذ بالخيـلة قتلى جند مهرانا
أزمان سار المثنى بالخيول لهم	فَقَتَلَ الزحف من فُرس وجيلانا
سما لمهران والجيش الذي معه	حتى أبادهم مُثنى ووحداناً
ما أن رأينا أميراً بالعراق مضى-	مثل المثنى الذي من آل شيبانا
إن المثنى الأمير القرم لا كذب	في الحرب أشجع من ليث بخفَّاناً ^۱

«محل زندگی آن‌ها برای اعور به دارالحزن تبدیل شد و در مکان تخیله‌ی جسدهای سپاه مهران انباشته شده است. مثنی سپاه فارسیان را زیر دست و پای اسبان خود تار و مار کرد. ما تاکنون در عراق فرمانده‌ای همچون مثنی شیبانی ندیده‌ایم. او به حق رهبر این قوم است که در جنگها از شیر درنده نیز شجاع‌تر است»^۲.

شاعر در این شعر خود می‌خواهد صریح و روشن بگوید که مثنی فرمانده‌ای نیرومندتر از خالد بن ولید و ابوعبید ثقفی می‌باشد، این در حالی است که اعور از طایفه‌ی قیس می‌باشد و هیچ‌گونه نسبت خویشاوندی با بنی‌شیبان و بکر بن وائل ندارد، تا اینکه گفته شود او برای قوم و قبیله‌ی خود تعصب می‌ورزد^۳.

مثنی بن حارثه در علم روانشناسی سربازی، آگاهی چنانی داشت که همانند فرمانده‌ای ویژه و آگاه برنامه‌ریزی می‌نمود و قرن‌ها قبل از هر استاد متخصصی که در این راستا سخنی ارائه بدهد، برنامه و نقشه‌ی خود را به اجرا درآورد^۴.

۱- الطريق إلى المداین ص ۴۴۰، وبعضها (تاریخ الطبری (۴/ ۲۹۳)).

۲- الطريق إلى المداین.

۳- الطريق إلى المداین ص ۴۴۷.

۴- الطريق إلى المداین ص ۴۴۸.

۴- موضع گیری زنان مجاهدین

از جمله موضع گیری های آنان که بیشتر قابل ذکر است این که وقتی فرماندهان مسلمان، بخشی از آنچه مسلمانان بدان دست یافته بودند با عمرو بن عبدالمسیح که یک عرب نصرانی بود، نزد زنان مسلمان فرستادند. آن ها با دیدن عمرو گمان بردند که او در مال غنیمت دست برد زده است، بنابراین همراه کودکان با چوب و چماق به استقبال وی رفتند. عمرو گفت: برای زنان این سپاه شایسته است که این گونه باشند. آن گاه به آن ها مرزدهی پیروزی داد.^۱

این گونه موضع گیری بیانگر موفقیت تربیت اسلامی و ظهور شخصیت های اسلامی حتی در میان زنان نیز می باشد، زیرا اینکه زنان هستند که در صورت عدم وجود مرد ها به حمایت و حفاظت پادگان قیام می کنند.

گفتنی است که این پیروزی سرنوشت ساز باعث شد که مسلمانان بر تمام بین النهرین در عراق دست یابند و مثنی نیز فرماندهان خود را می فرستاد تا شهرهای اطراف خود را به زیر سلطه ی مسلمانان در آورند و از غنیمتهایی بهره برند که خداوند در جهاد با دشمنانشان بر آن ها ارزانی داشته بود.^۲

۵- تعقیب فراریان جنگ

مثنی دچار غرور پیروزی نشد و از هدف نهایی خود غافل ننشست، بلکه سپاهیان خود را به تعقیب فراریان سپاه دشمن وادار نمود. چنان که مسلمانان به دستور فرماندهی خود فراریان را تعقیب کردند و تا سباباط پیش رفتند و تعداد زیادی از آنان را کشتند و با غنائم هنگفتی برگشتند. پیروزی در بویب نه تنها خاطره ی شکست در معرکه پل ابی عبید را از اذهان زدود، بلکه مسلمانان را عملاً بر سرزمین سواد، حاکم گردانید. زیرا مسلمانان قبل از آن فقط به یک طرف رودخانه فرات دسترسی داشتند، اما بعد از آن بر دو طرف فرات

۱- تاریخ طبری (۴/۲۹۲).

۲- التاریخ الإسلامی (۱۰/۳۵۲).

و همچنین ما بین فرات و دجله و همه‌ی منطقه با هیچ گونه دغدغه خاطری مسلط شدند.^۱
غزوه‌ی بویب را می‌توان شبیه غزوه‌ی یرموک در شام دانست.^۲

پنجم: تاراج اماکن اقتصادی دشمن

بعد از معرکه‌ی بویب، مسلمانان در منطقه حرف اول را می‌زدند و سرزمین سواد عراق یکپارچه به دست آنان افتاد و مثنی فرماندهان جهادی و افراد مسلح را در سراسر منطقه تقسیم نمود و بر محل تجمع فارسها و عربها شیخون می‌زد از جمله به خنافس که بازار پر جمعیتی بود و در آنجا طوایف ربیعه و مضر به داد و ستد می‌پرداختند، یورش برد و طراوت آنرا از بین برد.^۳ سپس با عجله در ساعات اولیه‌ی همان روز خود را به دهقانان شهر انبار رسانید و می‌گفت:

صبحنا بالخنافس جمع بکر	وحیامن قضاة غیرمیل
بفتیان الوغی من کل حی	تباري في الحوادث کل جیل
أبحنا دارهم والخیل تُردي	بکل سَمُئِدَع سامي التلیل
نسفننا سوقهم والخیل روڈ	من التطواف والشر البخیل ^۴

و با کمک دهقانان انبار نقشه‌ی حمله به بازار بغداد را کشید. و صبح روز بعد رودخانه‌ی دجله را پشت سر گذاشت و وارد بازار بغداد شد و به قتل و غارت آنان پرداخت و به همراهانش گفت: فقط طلا و نقره و اشیاء قابل حمل و نقل بردارید. سپس بدون توقف برگشتند و در کنار نحر سلحین^۵ در سی و پنج کیلومتری بغداد مقداری توقف کردند و مثنی به همراهانش گفت: ای مردم! نفس تازه کنید و برای ادامه‌ی راه آماده شوید و از خدا عافیت بطلبید و سریعاً حرکت کنید. آن‌ها ۶۰ کیلومتر سوار بر اسبان راه

۱- تاریخ الطبری (۴/ ۲۹۳).

۲- ترتیب و تهدیب البدایة والنهاية خلافة عمرص ۹۳.

۳- تاریخ طبری (۴/ ۲۹۶).

۴- هدف از شعر این است که هجوم را با تأنی آغاز کرده اند.

۵- الطريق إلى المداین ص ۲۵۵.

آمده و جنگیده بودند و نیاز شدید به استراحت داشتند. در آن هنگام مثنی صدای زمزمه‌ای شنید که می‌گفت: دشمن در تعقیب ما است.

مثنی گفت: از خدا بترسید و چنین سخنانی بر زبان نیاورید. آن‌ها اکنون فرصت این را ندارند که به فکر تعقیب شما باشند. اصلاً جرأت چنین کاری را ندارند. آن‌ها چگونه با اسبان محلی و کندرو می‌توانند اسبان اصیل عربی را تعقیب کنند؟ اگر هم ما را تعقیب کنند با آن‌ها به امید پاداش و پیروزی خواهیم جنگید. پس به خدا توکل کنید و به او اعتماد نمایید. خداوند شما را در میادین زیادی که تعداد دشمنان به مراتب از شما بیشتر بوده، پیروز گردانیده است و حتماً در مورد خود و خواسته‌ام به شما خبر می‌دهم، و افزود که ابوبکر صدیق ما را توصیه می‌کرد که توقف میان دو شیخون را کوتاه کنیم و مجدداً حمله کنیم و اگر نه سریعاً باز گردیم.^۱

این بود برداشت مثنی از جنگ و جهاد. او حساب شده و بر اساس نقشه و ایمان عمیق پیش می‌رفت. در واقع فهم، تجربه، دانش و شناخت در موفقیت آمیز بودن معرکه کمک می‌کند. و مثنی این درس را از قهرمان میادین جهادی، ابوبکر صدیق فرا گرفته بود.^۲

سپس مثنی برخاست و همراهانش را دستور داد تا بر مرکبهایشان سوار شوند و با راهنمایان خود صحرا و روی‌بارها را به سوی انبار پشت سر گذاشتند تا این که به انبار رسیدند. در آنجا با استقبال گرم دهقانان روبرو شدند. و به آن‌ها وعده داده بودند که اگر با موفقیت برگشتند آن‌ها را پاداش خواهند داد و یکی از آنان چنین سرود:

وللمثنی بالعمال معركة	شاهدها من قبيلة بشر
كتيبة أفرعت بوقعتها	كسرى وكاد الإيوان ينفطر
وشجع المسلمون إذا حذروا	وفي صروف التجارب العبر
سهل نهج السيل فافتروا	آثاره والأمور تقتفر ^۳

۱- الطريق إلى المداین ص ۴۵۷.

۲- حركة الفتح الإسلامی، شكري فيصل ص ۷۸، تاريخ الطبري (۴/ ۲۹۹).

۳- الطريق إلى المداین ص ۴۵۷.

از آن پس مثنی به تاخت و تاز در نواحی شمالی عراق تا جنوب آن پرداخت و به منطقه‌ی کبات و بنو تغلب یورش برد و به کشتار آنان پرداخت.^۱

مثنی بن حارثه بعد از نبرد بویب فرماندهی تمامی این جنگها را بر عهده گرفت، جنگی که حذیفه بن محصن غلفانی در جلوش و نعمان بن عوف بن نعمان و مطر شیبانی در دو طرف راست و چپ وی حرکت می‌کردند، گفتنی است که در یکی از نبردهای مثنی لشکر اسلام با مجموعه‌هایی از دشمنان تکریت و روبرو گشت که خود را به آب زدند و غنایم زیادی را برای مسلمانان جا گذاشتند، تا آن‌جا که قسمت هر یک از مسلمانان پنج گوسفند، پنج برده و یک پنجم کل ثروت آنان بود. مثنی تمام این غنایم را با خود به شهر انبار برد و هنگامی که به انبار رسید، فرات بن حیان و عتبی بن نهاس را به طرف صفین فرستاد و به آن‌ها دستور داد که به بازماندگان عربهای تغلب و نمر حمله کنند؛ سپس عمرو بن ابوسلمی هجمی را به عنوان جانشین خود بر انبار گذاشت و خود نیز به کمک فرات و عتبی شتافت، پس هنگامی که از صفین نزدیک شدند، مثنی از فرأت و عتبه جدا شد و اهل صفین نیز پا به فرار گذاشتند و از رود فرات به طرف جزیره حرکت کردند و در آن‌جا کمین گرفتند، گفتنی است که آنان همان مردمان دو قبیله‌ی تغلب و نمر بودند که به آن‌جا پناه برده بودند، از این رو فرأت و عتبه آن‌ها را دنبال کردند تا اینکه طایفه‌ای از آن‌ها را به آب زدند و فرأت و عتبه مردم را تشویق کرده و می‌گفتند: (غرق در برابر آتش سوزی). یعنی می‌خواستند آن روز را به یاد آن‌ها بیاورند که در جاهلیت دسته‌ای از قبیله‌ی بکر بن وائل را در بیشه‌ای سوزاندند. سپس به سوی مثنی برگشتند در حالی که آن‌ها را در فرات غرق کرده بودند، و این خبر به اطلاع عمر رضی الله عنه رسید، زیرا عمر در میان هر لشکری افرادی را تعیین کرده بود که اخبار روز را به او برسانند، پس عمر رضی الله عنه پیام داد که فرأت و عتبه نزد وی بیایند که می‌خواهد راجع به سخنان تحقیقی را به عمل آورد، وقتی به مدینه رسیدند خطاب به عمر گفتند: آنان از این رو به آن سخن جاهلی استناد کرده‌اند که می‌خواستند حس انتقام جویی دوران جاهلیت را میان مسلمانان احیا کنند. عمر آنان را سوگند داد، آن دو نیز سوگند خوردند که ما هدفی به جز مثال زدن و عزت اسلام

نداشته ایم، عمر هم آنان را تصدیق نمود و همراه یاران سعد بن ابی وقاص به عراق بازگرداند.^۱ لازم به ذکر است که فاروق در راستای حفاظت از اخلاق رعیت و سرایت فساد به درون آن بسیار حریصانه عمل می کرد.^۲

به هر حال مثنی از پیروزی مسلمانان در بویب حداکثر استفاده را برد و شیخونهای پیاپی و منظمی به بازارها و اماکن تجمع دشمنان در شمال عراق ترتیب داد. و با توفیق خدا و مهارت جنگی خود توانست حدود چهارصد کیلومتر در آن ناحیه پیشروی کند. و این علاوه بر پیشرویهایش در نواحی سه گانه دیگر بود. مثنی طی عملیات غافلگیرانه و تاکتیکهای پیشرفته توانست تخت نشینان مداین را در چشم ملتشان خوار و ناتوان نشان دهد که در مقابل ملت پا برهنه‌ی عرب که تا آن زمان ایرانیان آن‌ها را هیچ به حساب نمی آوردند، این گونه دست و پا گم کرده، نتوانند از مردم و سرزمینهای خود دفاع کنند.^۳

ششم: واکنش ایرانیان

ایرانیان نیز غافل ننشستند بلکه بزرگان قوم نزد رستم و فیروزان گرد آمدند و گفتند: شما تا کی باید اختلاف کنید و دشمن بر ما بتازد؟ این همه مصیبت به خاطر اختلاف شما بر ما آمد و اینک پس از سقوط بغداد، سباباط و تکریت نوبت مداین است یا این که دست از اختلاف و دو دستگی بردارید و متحد شوید و یا این که قبل از این که دشمن دست به کار شود خود ما شما را از میان برخواهیم داشت.^۴

آن گاه رستم و فیروزان نزد ملکه پوران رفتند و به او گفتند: همه‌ی زنان و کنیزکان کسرا و پسرانش را فراخوان و همه را سوگند و شکنجه ده تا اگر پسری در این نسل وجود دارد به ما معرفی کنند. چنان که یکی از آنان اعتراف کرد که از شهریار فرزند کسرا پسری به نام یزگرد باقی مانده که مادرش از اهل بادوریا است. پس نزد مادرش فرستادند و فرزندش را از او گرفتند. جریان از این قرار بود که شیرویه همه‌ی پسران این

۱- الطريق إلى المداین ۴۵۸، تاریخ الطبری (۴/ ۳۰۰).

۲- الخلفاء الراشدون للنجار ص ۱۳۲.

۳- الطريق إلى المداین ص ۴۶۷.

۴- تاریخ الطبری (۴/ ۳۰۰).

نسل را کشته بود تا رقیبی نداشته باشد و به تنهایی فرمانروایی کند. مادر یزدگرد او را از ترس شیرویه، نزد برادرانش به اصطخر فرستاده بود. پدر یزدگرد نیز به دست برادرش شیرویه کشته شده بود. آن‌گاه مادر یزدگرد در اثر تهدیدهای این‌ها پسرش را که تنها باقیمانده‌ی نسل ساسانیها بود، معرفی کرد و ایرانیان او را که بیست و یکساله بود بر تخت پادشاهی نشانده‌اند. و اختلافات را کنار گذاشتند. یزدگرد سوم به کمک رستم و فیروزان به ساماندهی نیروهایش پرداخت. مرزها را سر و سامان داد و در هر مرز گروه ویژه‌ای از مرزبانان را گماشت. چنان که می‌گفتند: نیروی دفاعی حیره و نیروی دفاعی ابله و انبار و ...^۱.

سفارش‌های عمر فاروق به مثنی

مثنی مرتباً در جریان تحرکات سپاه یزدگرد و ساماندهی آن قرار می‌گرفت. او وضعیت را آن گونه که بود و انتظار می‌رفت طی نامه‌ای به عمر رضی الله عنه انعکاس داد. هنوز نامه‌اش به عمر رضی الله عنه نرسیده بود که حدس مثنی درست از آب درآمد. و ساکنان سرزمین سواد کفر ورزیدند و عهد شکنی نمودند و همه یکپارچه به سپاه ایران پیوستند. مثنی دریافت که پیشروی بی‌رویه‌ای داشته است و قادر به نگهداری همه‌ی مناطقی نیست که فتح کرده است. بنابراین، سپاه خود را به عقب کشید و در منطقه‌ی ذی قار اردو زد. از آن طرف نامه‌ی عمر رضی الله عنه نیز رسید و آن‌ها را دستور داد تا سریعاً از مناطق عجم نشین فاصله بگیرند و به صورت متفرق در کنار آبهای مرزی مسلمانان و ایرانیان اردو بزنند و افزود که همه‌ی افراد طایفه ربیعیه و مضر را چه با رضایت و چه بدون رضایت همراه خود کنید و همه‌ی عربها را گرد آورید و منتظر فرمان من باشید^۲.

مثنی در ذی قار مستقر شد و نیروهای خود را از اول صحرای عراق تا انتهای آن منتشر ساخت و از سلسله کوه‌های مقابل بصره تا قطقطانه دسته‌های مسلحی به صورت آماده باش و در فاصله‌ی نزدیک به هم مستقر کرد، تا در مواقع اضطراری مراتب را سریعاً انعکاس دهند و به کمک یکدیگر بشتابند. از آن طرف دیدبان‌های مرزی کسرا نیز بازسازی شد و مرزهای ایران کنترل گردید و سپاه ایران سر و سامان گرفت. ایرانیان با

۱- الطريق إلى المدائن ص ۴۶۸.

۲- تاریخ طبری (۳۰۱/۴)

ترس و دلهره پشت مرزهای خود منتظر بودند و مسلمانان همچون شیری که هر از چند بار شکار خود را تعقیب می‌کند و بر می‌گردد، با ضربت‌های چریکی دشمن را سرگرم کرده، منتظر نیروهای کمکی بودند. و این جریان‌ات در ذی قعدة سال ۱۳ هجری اتفاق می‌افتاد. در همان سال پس از اتمام مراسم حج، عمر رضی الله عنه همه‌ی کسانی را که به نواحی عراق نزدیک بودند، دستور داد تا به سپاه مثنی بپیوندند و هیچ سردار و اندیشمند و خطیب و شاعری نماند مگر اینکه عمر رضی الله عنه آن‌ها را به سوی سپاه مثنی اعزام نمود^۱.

مبحث دوم

جریان معرکه‌ی قادسیه

هنگامی که به عمر فاروق رضی الله عنه خبر رسید که ایرانیان در حال تشکیل و ساماندهی سپاه خود جهت تار و مار نمودن مسلمانان باقیمانده در سرزمین عراق هستند، به مثنی دستور می‌دهد که فرستادگان خود را در میان همه‌ی مناطق و قبائل بفرستد و آن‌ها را چه با رضایت و چه بدون رضایت برای جنگ آماده کند که می‌توان این دستور عمر رضی الله عنه را نخستین سربازگیری اجباری در اسلام دانست که توسط مثنی به اجرا در آمد. بنابر این می‌توان گفت که سخن محمد فرج اشتباه است که می‌گوید: سربازگیری اجباری برای اولین بار در دولت اموی صورت گرفته است، زیرا این عمر رضی الله عنه است که چنین فرمانی را صادر کرده است و به محض اینکه نامه‌ی او به مثنی می‌رسد، سریع در راستای اجرای فرمان خلیفه برمی‌آید و نقشه‌ی نظامی‌آو را تطبیق می‌کند. عمر رضی الله عنه همچنین به همه‌ی کارگزاران دولت خود دستور مشابهی نوشت و به آن‌ها دستور داد که کلیه‌ی سربازها را به سوی عراق گسیل دهند.^۱ در ایران نیز پس از روی کار آمدن یزدگرد تحولاتی به شرح زیر اتفاق افتاده بود:

- ایرانیان با انتخاب یزدگرد به عنوان رئیس حکومت به نوعی وحدت ملی، ثبات و نظم داخلی دست یافتند.
- سربازگیری مجدد به شیوه‌ای کلی و تشکیل سپاه بزرگ و پخش آنان در تمامی گوشه و کنارهایی که مسلمانان آن‌را فتح کرده بودند..
- وادار کردن ساکنان مناطق فتح شده به پیوستن با آنان و عهد شکنی با مسلمانان.^۲
- و در میان مسلمانان نیز تحولاتی بدین شرح اتفاق افتاده بود:
- عقب نشینی مثنی و سایر فرماندهان از مناطق فتح شده به مرزهای اسلامی.
- پراکنده شدن سپاه اسلام و استقرار آن‌ها در کنار آبهای مرزی، بدین صورت که مثنی در ذی‌قار اقامت گزید و مردم نیز در مکانی به نام «الطف» اردو زدند، بنابر این

۱- إتمام الوفاء ص ۷۰.

۲- حركة الفتح الإسلامي ص ۸۰.

سربازان مسلحی را در عراق تشکیل دادند که در انتظار یکدیگر بودند و در موقع نیاز به کمک یکدیگر می‌شتافتند.

- سربازگیری اجباری برای تشکیل سپاهی بزرگ^۱.

نخست: انتصاب سعد بن ابی وقاص به فرماندهی سپاه اسلام

عمر رضی الله عنه شخصاً سپاه را تنظیم نموده، علی مرتضی را جانشین خود قرار می‌دهد و در نخستین روز محرم سال ۱۴ هجری در رأس سپاه خود از مدینه خارج می‌شود و در راه عراق به محل صرار، شش کیلومتری مدینه می‌رسد. او تصمیم گرفته است که شخصاً در رأس سپاه به جبهه برود و با اعضای شورای عالی جهاد از مهاجرین و انصار در این باره نظر خواهی می‌کند و همه با رفتن او موافقت می‌نمایند جز عبدالرحمان بن عوف که می‌گوید: می‌ترسم که اگر تو شکست بخوری یا کشته شوی مسلمانان در همه جا تضعیف بشوند و روحیه خود را از دست بدهند. بهتر است کسی دیگر را به جای خود اعزام کنید. عمر رضی الله عنه پیشنهاد عبدالرحمان را می‌پذیرد و طبق مشورت او، سعد بن ابی وقاص را در رأس سپاه به عمق خاک عراق و به کمک مثنی اعزام می‌دارد^۲.

۱- توصیه‌های عمر رضی الله عنه به سعد

عمر رضی الله عنه پس از این که سعد را به فرماندهی سپاه منصوب کرد او را این گونه توصیه نمود:

از این که صحابی رسول خدا و خویشاوند ایشان هستی، مغرور نشو و بدان که خداوند بدی را با بدی محو نمی‌گرداند، بلکه با نیکی. و نزد او معیار، بندگی و طاعت است نه حسب و نسب. پس به آنچه رسول خدا با آن مبعوث شد و بر آن وفات کرد توجه داشته باش و عمل کن تا رستگار شوی و گرنه، دچار خسارت و زیان خواهی شد^۳.

۱- همان: ص ۸۰.

۲- ترتیب و تهذیب البدایة والنهایة ص ۹۶. قابل یادآوری است که طبق بعضی از منابع آن کسی که به عمر مشورت داد که خودش شخصاً در جنگ شرکت نکند و کسی دیگری را به جای خود بفرستد، علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود که از آن جمله می‌توان به کتاب نخب البلاغه خطبه ۱۴۶ اشاره نمود.

۳- تاریخ طبری (۳۰۶/۴).

همان طور که ملاحظه گردید، سخنان کوتاه خلیفه‌ی راشد، نکات مهم و درس بزرگ را در بر داشت. ایشان ترسید که مبادا روزی سعد به خاطر خویشاوندی‌ای که با رسول خدا دارد، دچار نوعی غرور گشته و خود را برتر از دیگران بداند. بنابراین عمر رضی الله عنه اصلی از اصول اسلام را خاطر نشان کرد که معیار برتری را تقوا و دوری از گناه و معصیت می‌داند. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَوْنَ﴾ [الحجرات: ۱۳]

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است».

و این معیار بسیار عادلانه و مناسبی است که دستیابی به آن برای همه‌ی مسلمانان به صورت یکسان امکان پذیر است. سپس عمر رضی الله عنه در پایان سخنانش به او خاطر نشان ساخت که از اوامر پیامبر صلی الله علیه و آله تبعیت نماید و آنرا کنار نگذارد، که شامل تمامی ارکان دین می‌باشد.^۱

۲- وصیت دوم عمر رضی الله عنه

همچنین ایشان خطاب به سعد فرمود: من تو را بر سپاه عراق گماشته‌ام. پس وصیتم را آویزه‌ی گوشت قرار ده. تو به سوی کار بزرگ و دشواری رهسپار شده‌ای که راه خلاصی از آن در تمسک به حق نهفته است. پس خویشتن و همراهانت را بر کار خیر عادت بده. چرا که هر عادت‌ی عاملی دارد و عامل خیر صبر است. پس در ناملایمات این راه، صبر پیشه کن که این طور ترس و خشیت خدا نصیت می‌گردد. و خشیت خدا به وسیله بندگی و دوری از معصیت متحقق خواهد شد. و کسی به اطاعت و بندگی خدا روی می‌آورد که آخرت را بر دنیا ترجیح دهد، اما کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، به معصیت و نافرمانی حق روی می‌آورد. و خداوند در دلها خصلتهایی به ودیعت گذاشته که برخی پنهان و برخی آشکار است. از خصلتهای آشکار این است که سرزنش کننده و ستایش کننده در برخورداری از حقوق یکسان باشند. و خصلتهای پنهان به وسیله‌ی گفتن سخن حکمت‌آمیز و محبوب شدن نزد مردم آشکار می‌شود. پس محبت مردم را از خود دریغ مدار، چرا که پیامبران الهی از خدا می‌خواستند که محبت آن‌ها را

در دل‌های مردم جای دهد. و خداوند هرگاه بنده‌ای را دوست داشته باشد، محبت او را در دل بندگان خود جای می‌دهد و اگر با کسی دشمنی ورزد او را نزد بندگان نیز مبعوض قرار می‌دهد. لذا باید از جایگاه خود در میان مردم به جایگاه خود نزد خدا پی‌بری^۱.

از این وصیت نافع امیرالمؤمنین نکات مهم زیر به دست می‌آید:

- پابندی به حق و عمل به آن، راه نجات از دشواریها است، چرا که انسان با تمسک به حق، به ریسمان خدا چنگ می‌زند و کسی که به ریسمان خدا چنگ بزند، خدا نیز به نصرت و یاری وی می‌شتابد و این احساس باعث تقویت و استقامت بیشتر انسان مؤمن در برابر ناملایمات می‌شود. ضمن این که پابندی به حق باعث آرامش روح و روان آدمی نیز می‌باشد. و کسی که چنین نباشد، همواره در نگرانی و اضطراب و سرزنش وجدان به سر می‌برد.

- صبر عامل خیر است. پس مبدا انتظار داشته باشیم که در مسیر خیر با دشواریها و ناملایمات برخورد نکنیم، بلکه طبیعت این راه، مقتضی برخورد با دشواریها و مقتضی جهاد، سختی است که سالک آن ناچار باید صبر را پیشه سازد و گرنه در اثنای راه با سقوط مواجه خواهد شد.

- خشیت الهی در طاعت و بندگی و دوری از معصیت تبلور می‌یابد و عامل بزرگ پدید آورنده‌ی خشیت الهی، ترجیح دادن آخرت بر دنیا است. همان طور که ترجیح دادن دنیا بر آخرت باعث معصیت و نافرمانی خدا می‌باشد.

- دل‌ها دارای خصلتها و خصوصیت‌هایی است که برخی آشکار و برخی پنهان می‌باشند. نمونه‌ی خصلتهای آشکار این است که در برخورد با مردم و اعطای حق، ستایش‌کننده و سرزنش‌کننده را با یک چشم ببیند.

و نمونه‌ی خصلتهای پنهان، گفتن سخن حکمت‌آمیز توسط فرد مسلمان و محبوب شدن انسان، نزد برادران مسلمانان است و محبت مسلمانان با فردی دلیل محبت خدا با

وی می‌باشد، زیرا هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد او را در میان مردم نیز محبوب می‌گرداند.^۱

آری! سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که از جمله کسانی است که به او بشارت بهشتی بودن داده شده است نیازمند این وصایای عمر بن خطاب رضی الله عنه است، پس ما و سایر مسلمانان دیگر بیش از ایشان نیازمند عملی کردن وصایای فوق می‌باشیم.^۲

۳- سخنرانی عمر رضی الله عنه در جمع مجاهدین

سعد رضی الله عنه در رأس سپاه چهار هزار نفری (یا شش هزار نفری) مجاهدین عازم عراق شد و عمر بن خطاب آن‌ها را تا بیرون مدینه بدرقه کرد و در مکانی به نام «اعوص» خطاب به سپاه چنین فرمود: خداوند با بیان مثالها و نمونه‌های متعدد به وضوح سخن گفته است تا دلها با کلام خدا زنده شود. چرا که دلها در حقیقت مرده است، مگر این که خداوند آن‌ها را زنده بگرداند. پس تا می‌توانید از کلام خدا استفاده نمایید. بدانید که عدل و انصاف نشانه‌ها و پیامدهایی دارد. نشانه‌هایش حیا، سخاوتمندی و نرمی است و پیامدهایش مهربانی و عطوفت است. و خداوند برای هر چیزی دروازه‌ای قرار داده است و دروازه‌ی عدل، عبرت‌پذیری و کلید آن زهد است. و عبرت‌پذیری با یادآوری مرگ و مردگان، و آمادگی برای مرگ با پیش فرستادن کردار نیک، تحقق می‌پذیرد. و حقیقت زهد باز پس گرفتن حق صاحب حق از ستمگر و برگرداندن آن به صاحب حق است و در این مورد نباید سهل‌انگاری به خرج داد و با کسی سازش کرد.

و به مقدار کفاف به روزی راضی شوید، چرا که هر کس این طور نباشد، هرگز سیر نمی‌شود. و من از طرفی پاسخگوی شما و از طرفی پاسخگوی خدا هستم. پس نباید بگذارم که آه و ناله‌ی کسی به او برسد و هر کس مدعی حقی از کسی باشد، باید بی‌درنگ حق او را به او بازگردانم.^۳

۱- التاريخ الإسلامی (۳۶۴/۱۰).

۲- همان: (۳۶۵/۱۰).

۳- تاریخ طبری (۳۰۸/۴).

۴- رسیدن سعد رضی الله عنه به عراق و وفات مثنی رضی الله عنه

سعد با سپاه خود در مکانی به نام زرود از نواحی نجد اردو زد و امیر المومنین چهار هزار نیرو برایش فرستاد و همچنین او توانست هفت هزار نیروی جدید از دیار نجد به سپاه خود بیفزاید و در عراق مثنی بن حارثه با دوازده هزار نفر منتظر قدوم سعد بود.

سعد در مکانی به نام «زرود» خود را برای جنگی سرنوشت‌ساز میان عرب و عجم مهیا می‌کرد و منتظر دستورات جدید امیرالمؤمنین بود، گفتنی است که عمر رضی الله عنه اهمیت ویژه‌ای به این نبرد می‌داد، زیرا ایشان از همه‌ی رؤسا، صاحب رأی، افراد شرافتمند، قدرتمند، خطیب و شاعر بهره می‌گرفت.^۱

در همین اثناء که سعد در «زرود» مستقر بود، مثنی به بیماری سختی مبتلا گردید که به گمان برخی از راویان، علت آن زخمی بود که در معرکه‌ی جسر ابی عیید، برداشته بود. مثنی که احساس می‌کرد، مرگش فرا رسیده است، بشیر بن خصاصه را به فرماندهی سپاه خود گماشت و با برادرش «معنی» وصایایی نزد سعد فرستاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. و بدین صورت، این خورشید تابنده که با فتوحات خود سرزمین عراق را منور ساخته بود، درگذشت.^۲

در وصایایی که مثنی به سعد نوشت چنین آمده بود: با دشمنان در شهر و دیار خودشان درگیر نشو. بلکه آن‌ها را به مرزهای خود بکشانید در این صورت اگر پیروز شوید، هرچه آن‌ها پشت سر گذاشته‌اند، مال شما خواهد بود و اگر آن‌ها پیروز شوند، شما در سرزمین خود عقب‌نشینی خواهید کرد و آن‌ها جرأت ورود به سرزمین‌های شما را نخواهند داشت و شما منتظر یاری خدا برای فرصت‌های بعدی می‌شوید.^۳

چقدر لحظه‌های پایانی زندگی مثنی با لحظه‌های پایانی خلیفه دوم (ابوبکر صدیق) مشابهت دارد. هر دو به فکر پیروزی مسلمانان هستند. ابوبکر رضی الله عنه در حالی چشم از دنیا فرو بست که خلیفه‌ی بعد از خود را در مورد فتح عراق و اعزام نیرو برای این منظور توصیه

۱- تاریخ الطبری (۴/ ۳۱۰).

۲- القادسیه، أحمد عادل کمال ص ۲۹.

۳- تاریخ طبری (۴/ ۳۱۳).

می‌کرد و مثنی نیز در حالی چشم از دنیا می‌بندد که تجارب جنگی خود را برای فرماندهی جدید نیروهای اسلامی عراق، به جای می‌گذارد.^۱

وقتی که نامه‌ی مثنی به دست سعد رسید و از نظریه و وصیت ایشان اطلاع یافت، نسبت به وی ترحم ورزید و معنی بن حارثه را بر جای برادرش گمارد و سفارشهای نیکی را در خصوص خاندان مثنی صادر نمود، آن‌چه که در این نامه جلب توجه می‌کند اینکه مثنی به سعد وصیت کرده بود که همسرش (سلمی دختر خصفه تیمی) را به نکاح خود درآورد، از این‌رو سعد بعد از پایان عده از سلمی خواستگاری کرد و با او ازدواج نمود. اکنون سؤال ما این است آیا مثنی خواست بعد از فوتش عمل نیکی را در حق همسرش انجام دهد که او را به پهلوانی از پهلوانان اسلام پیشنهاد می‌کند که پیامبر ﷺ برای او گواهی بهشت داده است؟ این نمونه‌ای کمیاب از نوع وفا می‌باشد، یا اینکه به ذکاوت و عقل و فهم همسرش پی‌برده و خواسته که مسلمانان از تاکتیکهای جنگی وی بهره‌مند شوند؟ تمامی اینها احتمال دارند.^۲

قابل یادآوری است که قبل از این که معنی وصیت برادر خود را به سعد برساند، مطلع شد که قابوس بن قابوس به دستور آزاد مهر - یکی از فرماندهان - ایرانی قصد دارد عربهای ساکن آن ناحیه را با تهدید و تشویق، به کمک ایرانیان فرا خواند و برای این منظور در قادسیه مستقر شده بود. معنی به محض اطلاع یافتن از این خبر از ذی قار شب هنگام به راه افتاد و بر قابوس و همراهانش شبیخون زد و همه‌ی آنان را نابود کرد و قبل از طلوع آفتاب دوباره به ذی قار رسید.^۳

۵- سعد در مسیر عراق و توصیه‌ی امیرالمؤمنین

در حالی که سپاه سعد در مکان «زرود» مستقر بود، دستوری از جانب خلیفه رسید که به سوی عراق پیشروی نمایند و علاوه بر آن سعد را چنین توصیه نموده بود: من شما و همراهانت را به رعایت تقوای الهی در هر حال توصیه می‌نمایم، چرا که تقوا بزرگترین آمادگی در مقابل دشمن است. و از گناه و معصیت همان‌طور پرهیز کنید که از دشمنانتان

۱- القادسیه ص ۳۰ أحمد عادل کمال.

۲- التاريخ الإسلامی (۱۰/۳۷۰، ۳۷۱).

۳- تاریخ طبری (۴/۳۱۳).

می ترسید و پرهیز می نمود. زیرا شیخون لشکر گناه به مراتب از شیخون لشکر دشمن زیان آورتر است و همیشه علت پیروزی مسلمانان بر دشمنانشان معصیت و نافرمانی دشمنان از خداوند بوده است. و اگر نه از نظر توانایی و امکانات جنگی آنها بر ما برتری دارند. و اگر قرار باشد که ما در معصیت خدا با آنها برابری کنیم، یقیناً آنها به خاطر برتری نظامی بر ما پیروز می شوند. و بدانید که از جانب خداوند مراقبینی وجود دارد که رفتار شما را کنترل می نمایند، پس مواظب باشید و در راه خدا مرتکب معصیت نشوید و نگویید که اعمال و رفتار دشمن خیلی بدتر از اعمال و رفتار ما است. بنابراین بر ما مسلط نخواهند شد. زیرا بر بسیاری از ملت‌ها خداوند بدتر از آنها را مسلط کرده است، چنان که وقتی بنی اسرائیل خدا را نافرمانی کردند، خداوند مجوسیان را بر آنها مسلط ساخت. از خدا بخواهید که شما را بر نفس‌های خودتان پیروز بگرداند، همان طور که از او پیروزی بر دشمن را می طلبید. و با مسلمانان به نرمی رفتار کن و آنها را وادار به رفتن در مسیرهای خسته کننده نکن، و به آنها فرصت استراحت بده، چرا که آنها به استقبال دشمنی مقیم و ناز پرورده می روند و هر هفت شبانه روز، جمعه را در ناحیه‌ای دور از اماکن ذمیان و کسانی که با آنها قرار داد صلح امضاء کرده‌اید، استراحت کنید. و همین که به سرزمین دشمن نزدیک شدی، جاسوسانت را بفرست تا وضعیت دشمن را به تو گزارش کنند و از ساکنان آن نواحی چه عرب باشند چه غیر عرب، افرادی را به عنوان راهنما و کاردان با خود همراه کن. البته پس از این که به صداقت آنها مطمئن شدی، چرا که انسان دروغ گو حتی اگر در پاره‌ای از سخنانش راست بگوید، برای تو نفعی نخواهد داشت. و پس از این که به سرزمین دشمن نزدیک شدی، دسته‌های نظامی خود را به هر سو بفرست و در اختیار آنها اسبان تیزرو بگذار تا با نیروهای کمکی دشمن برخورد نمایند و مانع آنها بشوند. و از فرستادن دسته‌های نظامی به مناطقی که احتمال شکست آنها می‌رود، خودداری کن. و چون با دشمن روبرو شدی، دسته‌های اعزامی و جاسوسان خود را فراخوان و همه با هم بر دشمن یورش برید و قبل از این که نقاط آسیب‌پذیر دشمن را شناسایی کرده، و وضعیت جغرافیایی سرزمین معرکه را کاملاً دانسته باشی، دست به حمله زن، مگر این که دشمن تو را مجبور سازد و شب هنگام بر لشکر خود نگهبانانی بگمار تا تلاش روزانه‌ات، بیهوده نگردد. و اگر چنانچه اسیری نزد تو آوردند که میان شما و او قبلاً

قراردادی امضا نشده است، گردنش را بزن تا دشمنان خدا و دشمنان خود را مرعوب سازی. و خداوند کارساز و پیروز کننده و مددکار واقعی است.^۱

این خطابه‌ی بزرگ که شامل وصایای مهم و اساسی است، بیانگر خبرگی عمر بن خطاب در امور نظامی و برنامه‌ریزی جنگی است، گفتنی است که توفیق الهی در تمامی توجیهات و وصایای ایشان به طور وضوح و روشن نمایان است.^۲ در این وصیت به چند نکته‌ی کلیدی مهم، پرداخته شده بود که به طور خلاصه عبارت‌اند از:

- سپاه اسلام به رعایت تقوا به عنوان نخستین سلاح پیروزی توصیه شده بود. و از گناهان به عنوان لشکر محارب که ضررش برای مسلمانان از سپاه دشمن بیشتر است، یاد شده بود. و آن‌ها را به مراقبت ویژه‌ای که توسط مأموران مخفی خداوند انجام می‌گیرد، خاطرنشان ساخته بود، و همچنین به ضرورت شرم و حیا از ارتکاب گناه و معصیت اشاره کرده بود، زیرا عاقلانه به نظر نمی‌رسد که انسان در میدان جهاد در راه خدا مرتکب گناه شود، و روی این نکته تأکید ورزید که جایز نیست روش دشمن را به عنوان معیاری برای تجویز عملکرد لشکر اسلامی قرار داد و به آن‌ها خاطر نشان ساخت که سعی بر این داشته باشند که به طور مداوم نیازمند یاری الهی هستند.

- اصل دوم این که باید فرمانده رعایت حال سربازانش را کرده، آن‌ها را وادار به طی کردن مسافتهای صعب العبور و دور ننماید. بلکه به آن‌ها فرصت استراحت بدهد و هنگام استراحت از مناطق اهل ذمه فاصله بگیرند.

- در بخش دیگری از وصایای عمر رضی الله عنه آمده بود که مبادا به امید پیروزی بر دشمن با کسانی که پیمان صلح امضا کرده‌اید از راه کینه و دشمنی وارد شوید. و همچنین توصیه کرده بود که از افراد مورد اعتماد مناطق فتح شده کمک بگیرید.

- اصل دیگری که عمر رضی الله عنه بدان توصیه کرده بود، جمع‌آوری اطلاعات پیرامون وضعیت سپاه دشمن بود. و افزود که برای این منظور باید از افراد و از دسته‌های اطلاعاتی

۱- الفاروق عمر بن الخطاب: محمد رشید رضا ص ۱۱۹، ۱۲۰.

۲- التاريخ الإسلامی (۱۰/ ۳۷۴).

استفاده کرد. و تأکید نمود که دسته‌های اطلاعاتی از پیشرفته‌ترین سلاحها برخوردار باشند، تا در صورت رویارویی با دشمن دچار آسیب نگردند.

- آخرین نکته‌ای که عمر بدان وصیت نمود اینکه هر کسی را در جای مناسب خود قرار دهد و توجه به اینکه هدف از کسب معلومات در مورد دشمن دسترسی به پیکار با آنان نیست به اندازه‌ای که برای رویارویی از آنها خود را دور نگه می‌دارید، از این رو بر مسلمانان واجب است که بعد از فراهم سازی تمامی اسباب و آمادگی کامل همراه با احتیاط خود را از رویارویی دور نگه دارند.

۶- استفاده از مرتدینی که توبه کرده‌اند

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگهای معروف به رده و همچنین در جریان فتوحات از مرتدین توبه کار استفاده نکرد، اما عمر رضی الله عنه از مرتدانی که توبه کردند و اصلاح شدند و به آداب اسلامی تربیت یافتند در جنگها استفاده نمود؛ ولی به آنها مسئولیت واگذار نمی‌کرد.^۱ چنان که به سعد بن ابی وقاص در مورد طلحه بن خویلد اسدی و عمرو بن معدی کرب نوشت: از آنها استفاده کن ولی بر گروه یک‌صد نفره آنها را به عنوان امیر مقرر نکن.^۲

بنابراین، از عملکرد دو خلیفه‌ی راشد یعنی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما چنین نتیجه می‌گیریم که مرتدین پس از این که توبه کنند و نزد مسلمانان برگردند، از مصونیت جانی و مالی و سایر حقوق یک مسلمان برخوردار می‌شوند، ولی به آنها هیچ‌گونه مسئولیتی به ویژه امارت و فرماندهی واگذار نمی‌شود، چرا که احتمال نفاق همچنان در آنها باقی است، پس با توجه به اینکه رهبری مسلمانان و بخصوص فرماندهی سپاه اسلام موقعیتی حساس می‌باشد، سپردن این گونه پستها به آنان باعث می‌شود که زمین به فساد کشانده شود و موازین زندگی با اختلال روبرو گردد، و منافقین نیز به آنان نزدیک شوند و مؤمنین واقعی دور گردند و جامعه‌ی اسلامی به جامعه‌ای تبدیل شود که جاهلیت آن را رهبری کند.

۱- التاریخ الإسلامی (۳۷۵/۱۰).

۲- همان.

بنابراین، می‌فهمیم که سنت و روش این دو خلیفه در راستای حمایت از مجتمع اسلامی می‌باشد، تا هیچ‌گونه افراد فاسدی رهبری آن‌را بر عهده نگیرد. و اصلاً ممکن است حکم این سنت به آن‌جا مربوط باشد که مخالف هدفشان با آنان رفتار شود، زیرا احتمال دارد که آن‌ها به خاطر ضربه زدن به مسلمانان یا دست‌یابی به پست و مقام توبه کرده و رجوع نموده باشند. بنابراین باید از هرگونه پست و مسئولیتی محروم شوند^۱.

۷- نامه‌ی امیرالمؤمنین به سعد بن ابی وقاص

در حالی که سعد با سپاه خود در محلی به نام شراف واقع در مرزهای عراق مستقر بود نامه‌ای از امیرالمؤمنین رسید که در آن چنین آمده بود:

اما بعد: از شراف به سوی فارس حرکت کن و بر خدا توکل نما و از او در همه چیز کمک بخواه. بدان که تو به سوی دشمن رهسپار هستی که تعدادشان زیاد و امکاناتشان پیشرفته است و اهل نبرد هستند و در سرزمین محکم و غیر قابل نفوذی که دارای دریا، چشمه‌ها و درّهای زیادی است زندگی می‌کنند. مگر این که شما یکپارچه و با قدرت یورش برید و هنگامی که با دشمن روبرو شدید، آن‌ها را پیایی مورد ضربه قرار دهید و به آن‌ها فرصت تنفس و سازماندهی مجدد ندهید. چرا که آن‌ها ملتی فریکار هستند، پس مبدا که شما را فریب دهند. و چون به قادسیه رسیدی دسته‌های دیدبانی خود را بر دروازه‌های شهر بگمار و سپاه خود را در دره‌ها و روستاهای مجاور و دامنه کوه‌ها مستقر کن، چرا که اگر دشمن احساس بکند که بر شما پیروز خواهد شد با همه‌ی امکانات به سوی شما خواهد آمد و بر شما یورش خواهد برد. آن‌گاه اگر شما از خود پایمردی نشان دهید و برای رضای خدا بجنگید و نیت‌های خود را خالص بگردانید، امیدوارم که بر آنان پیروز شوید. و بعد از آن هرگز آن‌ها را در مقابل خود نخواهید یافت و اگر نتوانستید بر آن‌ها پیروز بشوید، به کوه‌ها و دره‌های داخل مرزهای خود عقب‌نشینی خواهید کرد و آن‌ها جرأت تعقیب شما را نخواهند داشت.

این رهنمودهای عمر رضی الله عنه با رهنمودهای مثنی که برای سعد فرستاده بود، مشابهت زیادی دارد و هر دو بزرگوار در انتخاب مکان استقرار سپاه اتفاق نظر داشتند. البته

خبرگی مثنی نتیجه‌ی سه سال جهاد و مبارزه در عراق بود. اما عمر بن خطاب رضی الله عنه که هنوز سرزمین عراق را ندیده و در آن قدم نگذاشته بود به حق در طراحی نقشه‌های نظامی و تاکتیکی از مهارت ویژه‌ای برخوردار بود و طبق نقشه‌ی او، سپاه اسلام باید در مکان امنی که از تیررس دشمن دور باشد، مستقر شود و در کنار دسته‌های نظامی سپاه اسلام باید به مناطق مختلف مأموریت می‌یافتند تا با جنگ و گریز، دشمن را وادار به تجمع در مکانی بکنند که از نظر استراتژی به نفع سپاه اسلام تمام شود.^۱

۸- اسباب معنوی پیروزی از نظر عمر بن خطاب رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه قبل از هر چیز سعد را متوجه اسباب معنوی پیروزی می‌کند، چنان که در نامه‌ای به ایشان می‌نویسد: همیشه مواظب قلب و درون خود باش و سپاه خود را به موعظه و اصلاح نیت و امید پاداش الهی تذکر ده و صبر را پیشه سازید. چرا که مدد و پیروزی از جانب خدا به اندازه‌ی نیت و پاداش به اندازه‌ی امید و میزان پرهیزگاری متحقق می‌شود. و از خدا عافیت بطلبید و دائماً بگویید: «ولا حول ولا قوة إلا بالله». و برای من بنویس که به کجا رسیده‌اید و سر کرده‌ی گروه مقابل چه کسی است؟ زیرا تا من از وضعیت کامل شما و دشمنتان اطلاع نیابم، نمی‌توانم دستورات لازم را به شما بنویسم. پس برای من محل استقرار سپاه اسلام را بنویس و شهری که میان شما و مداین واقع شده است را بگونه‌ای برایم توصیف کن که گویا من آن را می‌بینم. و از خدا بترس و به او امیدوار باش و مپندار که بر خدا منت می‌نهی. و بدان که خداوند وعده‌ی پیروزی داده است. پس کاری نکن که این وعده‌ی الهی به دست دیگران متحقق شود.^۲

در این نامه همان طور که ملاحظه کردید، عمر بن خطاب، سعد بن ابی وقاص را به بررسی و مواظبت قلب توصیه می‌کند که همه‌ی اعضا از آن دستور می‌گیرند و صلاح و درست‌کاری سایر اعضا به صلاح و درستکاری آن بستگی دارد. و او را به موعظه‌ی افراد سپاه خود وادار می‌دارد تا آن‌ها را به اخلاص عمل و احتساب اجر تذکر دهد، چرا که نصرت و مدد الهی با همین دو امر متحقق می‌شود و او را از تنبلی و سهل انگاری در ادای

۱- التاریخ الإسلامی (۱۰/ ۳۷۹).

۲- تاریخ طبری (۴/ ۳۱۵).

وظیفه‌ای که به عهده دارد، بر حذر می‌دارد و خاطرنشان می‌سازد که باید رابطه‌ای قوی با خداوند عالم برگزار نمایند که منشأ قدرت است. همچنین فرماندهی سپاه اسلام را به آراسته کردن خود با مقام خوف و رجا که جایگاه مهمی در توحید دارد، توصیه می‌کند و او را از مغرور شدن به خاطر برخی کارهای نیک و یا در اثر ستودن مردم بر حذر می‌دارد و در پایان متذکر می‌شود که خداوند وعده‌ی پیروزی به مسلمانان داده است بنابراین با سهل انگاری کاری نکنید که این پیروزی از شما دریغ شود و به دست گروه و نسل دیگری متحقق گردد.^۱

۹- سعد رضی الله عنه میدان قادسیه و موقعیت دو سپاه را برای عمر رضی الله عنه توصیف می‌کند

سعد طی نامه‌ای نقشه‌ی میداین و شهرهایی را که قرار بود، معرکه‌ی بزرگ حق و باطل در آن اتفاق بیفتد، برای عمر رضی الله عنه منعکس نمود و در بخشی از آن چنین آمده است: همه‌ی ساکنان سواد عراق که قبلاً با مسلمانان قرارداد صلح امضا کرده بودند، نقض عهد کرده و به سپاه ایران پیوسته و علیه ما آماده شده‌اند. کسی که برای مبارزه با ما تدارک دیده شده، رستم است. دشمن قصد دارد بر ما یورش برد و ما نیز می‌خواهیم آن‌ها به سوی ما بیایند و هر چه خدا بخواهد، اتفاق خواهد افتاد. پس از او می‌خواهیم که در مورد ما قضاوت نیکی بنماید و عافیت نصیبمان کند.^۲

عمر رضی الله عنه در جواب سعد نوشت: نامه‌ات بدستم رسید و موقعیت شما را درک کردم. در همان جا که هستی باش تا خدا دشمن را به سوی تو بیاورد. و اگر موفق به شکست دشمن شدید به تعقیب آنان تا شهر مداین ادامه دهید که ان شاء الله سقوط خواهد کرد.^۳

از نامه‌ی عمر رضی الله عنه به سعد نکات زیر به دست می‌آید:

- سعد باید با سپاه خود در مکانی بماند که در آن اردو زده است.

- مبادرت به حمله بر دشمن نورزد، بلکه این فرصت را به دشمن بدهد.

- به تعقیب دشمن تا مداین ادامه دهد و آن‌را فتح نماید.^۱

۱- التاريخ الإسلامی (۱۰ / ۳۷۹).

۲- البداية والنهاية (۷ / ۳۸).

۳- البداية والنهاية (۷ / ۳۸).

در کنار این رهنمودهای مادی، عمر بن خطاب رضی الله عنه از توصیه‌ی افراد سپاه اسلام به رعایت موازین اخلاقی و معنوی نیز غافل نشد و به سعد نوشت: به احتمال زیاد شما پیروز خواهید شد. و بدانید که آن‌ها برخی از سخنان و اشاره‌های شما را به منزله‌ی صلح و امان می‌پندارند پس به این گونه افراد پناه بدهید چرا که اشتباه کردن در امان دادن، بهتر از اشتباه کردن در عهد شکنی است، که عهد شکنی باعث تضعیف شما و تقویت دشمن می‌شود.^۲

بدین صورت عمر بن خطاب رضی الله عنه با همه‌ی وجود سپاه اسلام را همراهی می‌کرد و هر لحظه به آن فکر می‌نمود و تا از آن خبری دریافت نمی‌کرد، آرام نمی‌گرفت. و با الهامی که بدان اشاره شد، این بار گران، سبک‌تر گردید و سپاه اسلام روحیه گرفت و تقویت شد. و عمر بن خطاب رضی الله عنه آن‌ها را به عوامل معنوی پیروزی که از جمله صداقت در گفتار و کردار و رعایت تعهدات می‌باشد، متذکر شد تا جایی که فرمود: اگر کسی به اشتباه از گفتار و اشاره‌ی شما، احساس امن کرد، به او امان بدهید.^۳

دوم: سعد به دستور عمر رضی الله عنه با پادشاه ایران وارد مذاکره می‌شود

عمر فاروق ضمن نامه‌ای به سعد چنین نوشت: آن‌چه از طرف آن‌ها به شما می‌رسد باعث ناراحتی شما نشود و از خداوند طلب یاری نما و بر او توکل داشته باش و گروهی از خبرگان را برای مذاکره با پادشاه ایران و دعوت او به اسلام انتخاب و اعزام کن؛ زیرا خداوند دعوت شما را مایه‌ی ننگی آنان قرار می‌دهد و آنان را با شکست مواجه می‌سازد. و عمر از سعد خواست که هر روز او را در جریان بگذارد.^۴

سعد حسب دستور خلیفه، افراد زیر را که اهل فراست و رأی و اندیشه بودند، برای این منظور انتخاب نمود:

- ۱- نعمان بن مقرن مزنی
- ۲- بسر بن ابی رهم جهنی

۱- الفن العسكري الإسلامي ص ۲۵۳.

۲- إتمام الوفاء في سيرة الخلفاء ص ۷۳.

۳- التاريخ الإسلامي (۱۰ / ۳۸۱).

۴- انظر: البداية والنهاية (۷ / ۳۸).

- ۳- حمله بن جویه کنانی
 ۴- حنظله بن ربیع تمیمی
 ۵- فرات بن حیان عجلی
 ۶- عدی بن سهیل
 ۷- مغیره بن زراره^۱.

و در کنار آن‌ها هفت نفر دیگر را که علاوه بر داشتن فراست و خبرگی از نظر جسمی و ظاهری تنومند و مناسب بودند، نیز انتخاب نمود که عبارت بودند از:

- ۱- عطارد بن حاجب تمیمی
 ۲- اشعث بن قیس کندی
 ۳- حارث بن حسان ذهلی
 ۴- عاصم بن عمرو تمیمی
 ۵- عمرو بن معدی کرب
 ۶- مغیره بن شعبه ثقفی
 ۷- معنی بن حارثه شیبانی^۲.

این وفد چهارده نفره که از میان سران قوم انتخاب شده بودند، به سوی پادشاه ایران (یزدگرد) رهسپار شدند تا او را طبق سفارش قرآن با حکمت و موعظه حسنه، به اسلام فرا خوانند. شاید خداوند او را هدایت کرد و زیردستانش نیز مسلمان شدند و بدین صورت قطره خونی از طرفین به زمین نریزد.

گفتنی است که چون در انتخاب افراد این وفد از حساسیتهای بالایی کار گرفته شد و تک تک افراد از نظر علم و اندیشه و تجربه و ظاهر و باطن مورد بررسی قرار گرفتند، در نتیجه وفدی با کفایت علمی، تجربی و سیاسی فوق العاده تشکیل شد که هم دارای قیافه‌های تنومند و مناسب بودند و هم از تجارب خوبی در مورد ایرانیان بهره‌مند بودند. چرا که اکثر آنان بارها با سپاه ایران درگیر شده، حتی زبان فارسی را نیز می‌دانستند و برخی نیز در زمان جاهلیت نزد پادشاهان ایران آمد و شد داشتند.

به هر حال سعد رضی الله عنه آن‌ها را به امر عمر رضی الله عنه از این‌رو برگزید که هر کدامشان از نظر کفایت و بینش دارای فنی ویژه و از نظر قوت و ضعف دارای بنیه‌ای طبی و از نظر

۱- الدعوة الإسلامية في عهد عمرين الخطاب: حسني محمد إبراهيم.

۲- الكامل فی التاريخ (۱۰۱/۲).

شایستگی و نیرومندی دارای هیكلی استوار بودند.^۱ باید گفت که امتیازات این وفد در دو ویژگی رغبت و رهبتی خلاصه می شد که در شکل و قیافه و ذکاوتشان نمودار بود.^۲

به هر حال وفد مذکور به سرپرستی نعمان بن مقرن وارد شهر مداین شد و با یزدگرد وارد مذاکره شدند. یزدگرد به مترجم خود گفت: از آنان پرس که چرا به سرزمین ما آمده اند و با ما می جنگند؟ آیا از این رو جرأت پیدا کرده اند که ما را سرگرم و مشغول یافته اند؟

نعمان بن مقرن این گونه پاسخ داد: خداوند بر ما ترحم نمود و پیامبری نزد ما فرستاد که ما را به کارهای نیک و می داشت و از کارهای زشت منع می کرد و به ما در صورت پیروی از ایشان مژده ی خیر دنیا و عاقبت را می داد و هیچ طایفه ی دور و نزدیکی را نگذاشت، مگر این که او را به پذیرش آیین خود فرا خواند. و به ما دستور داد تا مخالفین وی از اعراب را چه با رضایت و چه بدون رضایت به پیروی از او وادار سازیم. و بدین صورت همه ی ما با مقایسه ی وضعیت سابق خود با وضعیت فعلی به بزرگواری او پی بردیم. سپس به ما دستور داد تا ملتهای مجاور را به رعایت عدل و انصاف فرا خوانیم. بنابراین شما را به سوی آیین خود فرا می خوانیم که همه ی نیکی ها را ارج می نهد و همه ی بدیها را زشت می پندارد. و اگر نپذیرید، ناچار باید به یکی از این دو امر ناگوار تن در دهید. یا جزیه پرداخت کنید و یا با شما خواهیم جنگید. اگر دین ما را بپذیرید، کتاب خدا را در میان شما خواهیم گذاشت و به مدتی که احکام آن را اجرا نمایید در میان شما می مانیم، سپس ما بر می گردیم و شما و سرزمینتان را به حال خود می گذاریم.

پادشاه ایران گفت: من هیچ ملتی را سراغ ندارم که از شما بدبخت تر و ضعیف تر و بیش از شما درگیر جنگهای داخلی باشد. قبلاً ما امورات شما را به عهده ی برخی از زیردستان خود در شهرهای دیگر می گذاشتیم و شما کسانی نبودید که تسخیر ایران را در سر پیورانید، اکنون نیز اگر غروری به شما دست داده است، بهتر است در مورد ما چنین به خود مغرور نشوید. و اگر تنگدستی و فقر شما را به اینجا آورده است ما برای شما تا

۱- القادسیة لأحمد عادل کمال بتصرف ص ۷۰.

۲- الدعوة الإسلامية فی عهد عمر بن الخطاب ص (۲۴۱).

بهبودی وضعیت‌تان چیزی در نظر می‌گیریم و سران شما را گرامی می‌داریم و امورات شما را به کسی واگذار می‌کنیم که بر شما ستم روا ندارد.

آنگاه مغیره بن زراره برخاست و گفت: سخنان شما در مورد وضعیت ما قبل از اسلام کاملاً درست است، ما شدیداً در وضعیتی بدتر از آن‌چه شما توصیف کردید، به سر می‌بردیم، ولی فضل الهی شامل حال ما شد و پیامبری نزد ما فرستاد و ... سخنانی شبیه سخنان نعمان تکرار کرد و در پایان گفت:

((اختر إما الجزية عن يدٍ وأنت صاغر، أو السيف، وإلا فنج نفسك بالإسلام))

«اینک برای شما راهی جز نجات دادن خویشان با اسلام وجود ندارد و اگر نه یا با حقارت جزیه پرداخت خواهی کرد و یا ضربت شمشیرهای ما را بر وجود خویش احساس خواهید کرد».

یزدگرد برآشفست و گفت: اگر کشتن نمایندگان مرسوم می‌بود، شما را می‌کشتم. بروید من با شما هیچ حرفی ندارم. و دستور داد تا ظرفی پر از خاک بر گرامی‌ترین آنان بگذارند و از دروازه شهر مداین بیرونشان کنند. عاصم بن عمرو جلو رفت و گفت: گرامی‌ترین آنان منم و ظرف را بر پشتش گذاشتند و همه به راه افتادند و چون نزد سعد رسیدند، عاصم گفت:

(أبشر: فوالله لقد أعطانا الله أقاليد ملكهم)^۱.

«به شما مژده می‌دهم آنان خاک خود را دو دستی تقدیم ما کردند».

آنگاه رستم با سپاه عظیمی که بیش از یک‌صد هزار نیرو در آن شرکت داشت از ساباط به سوی جبهه‌ی جنگ رهسپار گردید. در اثنای راه وقتی به مکانی به نام «کوش» واقع در حد فاصل مداین و بابل رسید با فردی از اعراب مسلمان برخورد کرد. پرسید: چرا به دیار ما آمده‌اید؟ آن مرد مسلمان با کمال جرأت گفت: آمده‌ایم تا اگر مسلمان نشوید، طبق وعده‌ی الهی مالک سرزمین و فرزندان شما شویم. رستم گفت: پس ما به دستان شما خوار خواهیم شد. مرد مسلمان گفت: رفتار و کردارتان شما را خوار کرده است و فریب

کثرت نیروهای خود را مخور، زیرا تو با انسان‌ها روبرو نیستی، بلکه با سرنوشت خود روبرو شده‌ای.

رستم عصبانی شد و او را به قتل رسانید و به راه خود ادامه داد. همین که با سپاه خود از برس - روستایی بین کوفه و حله - گذر نمود، ساکنان آنجا از دست غارت و چپاول و تجاوز افراد سپاهش به وی شکایت بردند. رستم گفت: «آن مرد عرب راست می‌گفت. عملکردمان ما را خوار کرده است. اعراب در حالی که با این ملت دشمن بودند، رفتارشان به مراتب بهتر از رفتار سربازان ما با این‌ها بود»^۱.

و چون سعد از حرکت سپاه رستم اطلاع یافت، عمرو بن معدی کرب و طلیحه بن خویلد اسدی را با ده نفر از سواران جهت کشف وضعیت سپاه دشمن به ناحیه‌ای فرستاد که احتمال می‌رفت دشمن از آن ناحیه می‌آید. آنان هنوز راه زیادی را طی نکرده بودند که متوجه طلیحه‌های سپاه دشمن در دشتهای منتهی به مرزهای سرزمین عربی شدند. همه نزد سعد برگشتند جز طلیحه که به طریقی وارد سپاه دشمن شد و از نزدیک از کم و کیف سپاه دشمن اطلاع یافت و نزد سعد برگشت. او همه چیز را آن طور که دیده بود، برای سعد شرح داد. گفتنی است که طلیحه از سران توبه کننده مرتدین بود. ابوبکر صدیق به این‌ها اجازه‌ی شرکت در جهاد نمی‌داد، اما عمر بن خطاب به سایر مرتدین عرب که توبه کرده بودند، اجازه‌ی شرکت در جهاد می‌داد ولی از واگذاری مسئولیتها به آنان خودداری می‌کرد. در واقع مشارکت دادن آنان در جهاد فرصت گرانمایه‌ای بود تا آنان حقانیت توبه، ایمان و تقوای خود را به اثبات برسانند. چنان که طلیحه اسدی و عمرو زبیدی در جنگهای اسلامی در سرزمینهای عراق و ایران از خود رشادت‌ها نشان دادند.

سوم: سعد و مذاکره با رستم

رستم با سپاه خود از حیره حرکت کرد و در قادسیه و آن سوی رودخانه فرات روبروی سپاه اسلام اردو زد. سپاه ایرانیان را ۳۳ فیل همراهی می‌کرد. رستم به سعد پیام می‌فرستد

۱- إتمام الوفاء في سيرة الخلفاء ص ۵۷.

که کسی را به نمایندگی خویش برای مذاکره نزد او نفرستد. سعد، ربیع بن عامر را برای مذاکره با رستم می‌فرستد. ربیع سوار بر اسب خود و با کمال سادگی در حالی وارد مجلس رستم می‌شود که او بر تخت طلایی نشسته، پیرامونش فرشهای زربافت پهن گردیده و مبلهای گران قیمت چیده شده است. نماینده‌ی اسلام با بی‌اعتنایی به ستاد فرماندهی رستم و زرق و برق دربار، سوار بر مرکب خویش در حالی که شمشیر خود را به جای نیام در قطعه پارچه‌ای پیچیده و نیزه‌اش را با ریسمانی به گردن آویخته است به سوی جایگاه ویژه‌ی رستم پیش می‌رود. و چون نزدیک‌تر می‌رود از مرکب خود پیاده می‌شود و آن را به گوشه‌ی یکی از مبلها می‌بندد. نگهبانان می‌گویند: باید بدون اسلحه به ستاد فرماندهی وارد شوی. اما او نمی‌پذیرد و می‌گوید: من نه از طرف خودم بلکه به دعوت شما اینجا آمده‌ام. سپس نیزه‌اش را به دست می‌گیرد در حالی که نوک آن را بر زمین می‌گذارد و فرشها را سوراخ می‌کند، به سوی رستم پیش می‌رود. و در آن جا به جای این که بر مبلها بنشیند بر زمین می‌نشیند و می‌گوید: ما بر وسایل تشریفاتی شما نمی‌نشینیم. رستم از او می‌پرسد که شما با چه انگیزه‌ای به این دیار آمده‌اید؟ ربیع در پاسخ می‌گوید: خدا ما را به این دیار آورده است و او ما را فرستاده تا هر که را از بندگانش بخواهد ما او را از عبادت بندگان به عبادت خدا، از تنگنای زندگی به فراخنای زندگی و از ستم و جور ادیان به آغوش دل اسلام بیوریم و برای این منظور پیامبر خود را نزد ما فرستاد. پس هر کس از او پیروی نماید، ما با او و سرزمینش کاری نداریم و هر کس از پیروی او سر باز زند ما با او تا مرز شهادت یا پیروزی خواهیم جنگید^۱.

رستم می‌گوید: ما سخنان شما را شنیدیم و از شما می‌خواهیم مدتی به ما مهلت دهید تا در این باره بیندیشیم. ربیع در جواب رستم می‌گوید: طبق سنت رسول الله ما نمی‌توانیم بیش از سه روز به دشمنان خود مهلت بدهیم. بنابراین من به شما سه روز مهلت می‌دهم و بعد از آن باید یکی از این سه مورد را انتخاب کنید: یا مسلمان شوید که در آن صورت ما سرزمین شما را به خود شما واگذار می‌کنیم و یا این که جزیه پرداخت نمایید و یا این که با ما وارد جنگ شوید.

رستم گفت: مگر تو رئیس مسلمانان هستی؟ ربعی گفت: خیر. ولی مسلمانان به پیکر واحدی می‌مانند و سخن پایین‌ترین آنان مانند سخن بالاترین آنان ارزش دارد.

سپس ربعی برگشت و رستم با اطرافیان خود به خلوت نشست و گفت: آیا شما تاکنون سخنانی شبیه سخنان او شنیده‌اید؟ آن‌ها برای ربعی هیچ شأن و منزلتی قایل نشدند.

رستم گفت: وای بر شما! عربها به لباس و قیافه ظاهری توجهی ندارند و به جای آن بر حسب و نسب توجه دارند. منظور من سخنان، نوع رفتار و اندیشه‌ی آن مرد است. روز بعد نیز رستم پیامی به سعد فرستاد که دوباره ربعی را نزد او بفرستد. اما سعد، حذیفه بن محصن غلفانی را فرستاد. برخورد سخنان و پاسخ حذیفه هیچ فرقی با برخورد و سخنان ربعی نداشت، چرا که هر دوی آن‌ها از یک سرچشمه که دین اسلام بود سیراب شده بودند. رستم از حذیفه پرسید: چرا مردی که دیروز برای مذاکره آمده بود، امروز نیامد؟ حذیفه گفت: سرکرده‌ی ما در میان زیردستانش به عدالت رفتار می‌کند، دیروز نوبت او بود و امروز نوبت من است.

رستم گفت: تا کی به ما مهلت می‌دهید؟ حذیفه گفت: تا سه روز که یک روز آن سپری شده و دو روز باقی مانده است.

روز سوم نیز رستم پیامی نزد سعد فرستاد که مردی را برای مذاکره بفرستد. سعد، مغیره بن شعبه را فرستاد. او یکسره نزد رستم رفت و در کنار او بر تختش نشست. همه با تعجب او را نگاه می‌کردند. مغیره خطاب به جمع گفت: ما پیش از این در مورد شما ایرانیان رؤیاهایی در سر می‌پروراندیم. ولی اکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که شما پست‌ترین انسان‌های روی زمین هستید. ما عربها دوست نداریم برخی بردگان برخی دیگر باشیم، مگر اینکه جنگی در میان ما رخ دهد و چنین اتفاقی بیفتد. فکر می‌کردیم شما نیز چنین هستید. ای کاش می‌دانستم که شما دچار نظام طبقاتی شده‌اید و برخی ارباب برخی دیگر هستید. یقین بدانید که چنین ملتی پیروز نخواهد شد و چنین مملکتی دوام نخواهد یافت.

حاضرین با یکدیگر گفتند: به خدا او راست می‌گوید. برخی گفتند: او با این سخنان خود بردگان ما را به سوی خود می‌کشاند، و گذشتگان خود را نفرین کردند.

آن‌گاه رستم لب به سخن گشود و عربها را تحقیر کرد و از تنگدستی و بیچارگی آنان و از عظمت ملت ایران سخن به میان آورد. مغیره گفت: همه‌ی آنچه در مورد ما بر زبان آوردی، درست بود. اما دنیا یک رنگ نمی‌ماند و همیشه پس از سختی و تنگدستی وسعت و فراخی می‌آید. و اگر شما هم شکر نعمتهای الهی را به جا می‌آوردید، دچار این گرفتاری‌ها نمی‌شدید. خداوند پیامبری نزد ما فرستاد و اوضاع ما را دگرگون کرد و... در پایان او را به پذیرفتن اسلام یا جزیه و یا جنگ فرا خواند.^۱

رستم با سران قوم به خلوت نشست و گفت: دیدید این‌ها چگونه با شما جسارت کردند و وضعیت شما را دانستند و رفتار و سخنان همه کاملاً شبیه هم بود. چنین ملتی به خدا سوگند به آنچه می‌خواهد، دست خواهد یافت. اطرافیان رستم با شنیدن سخنان او سر و صدا راه انداختند.

چهارم: آمادگی برای جنگ

مذاکرات بی نتیجه ماند و ایرانیان آماده‌ی جنگ شدند و مسلمانان نیز آمادگی خود را اعلان نمودند و رستم با سپاه خود که معروف به عرمرم بود از نهر عتیق عبور کرد و آن‌را بدین شکل ساماندهی کرد:

- قلب لشکر به فرماندهی ذوالحاجب با هیجده حلقه فیل مجهز به جنگجویان و صندوقها.

- سمت راست قلب لشکر به فرماندهی جالینوس.

- سمت راست لشکر به فرماندهی هرمزان با هشت حلقه فیل مجهز به جنگجویان و صندوقها.

- سمت چپ قلب لشکر به فرماندهی فیروزان.

- سمت چپ لشکر به فرماندهی مهران با هشت حلقه فیل مجهز به جنگجویان و صندوقها.

علاوه بر این‌ها گروهی از سواران ایرانی در کنار پل گماشته شدند تا مانع عبور مسلمانان به سوی سپاه ایران بشوند. بدین صورت پل میان اسبهای مسلمانان و اسبهای مشرکین قرار گرفت، و گفتنی است که ترتیب صفهای مشرکین بدین صورت بود:

در صف مقدم، اسب سواران و بعد از آن‌ها ستون زرهی مستقر بر پشت فیلان جنگی و سپس بقیه‌ی جنگاوران سپاه ایران قرار گرفتند و بعد از همه‌ی آن‌ها جایگاه ویژه‌ای برای رستم تدارک دیده شده بود که از آن‌جا سپاه خود را فرماندهی می‌کرد.^۱

سپاه اسلام نیز آمادگی لازم برای آغاز جنگ را داشت و سعد نیروهای خود را به صورت آماده باش در آورده و جهت شناسایی دقیق افراد آن‌ها را به گروه‌های ده نفری تقسیم نمود و از میان آنان یکی را نماینده گروه قرار داده بود و صفوف جنگ را به شکل زیر در آورد:

۱. صف مقدم به فرماندهی زهره بن حویه.
 ۲. سمت راست به فرماندهی عبدالله بن مُعتم.
 ۳. سمت چپ به فرماندهی شرحبیل بن سمط و معاونت خالد بن عُرْفُطه.
 ۴. پشت سر لشکر به فرماندهی عاصم بن عمرو.
 ۵. سواد بن مالک به عنوان سرآغاز.
 ۶. سلمان بن ربیعہ باهلی به عنوان راهنمای سپاه.
 ۷. نیروهای پیاده به فرماندهی حمال بن مالک اسدی.
 ۸. عبد الله بن ذی سهمین حنفی به عنوان فرماندهی اسب سواران.
 ۹. منشی سپاه: زیاد بن ابی سفیان
 ۱۰. قاضی سپاه: عبدالرحمن بن ربیعہ باهلی.
 ۱۱. سلمان فارسی به عنوان دعوتگر و حامل پرچم اسلام.
- لازم به یادآوری است که انتصاب این افراد به سمتهای مشار الیه طبق دستور خلیفه انجام گرفته بود.^۲

۱- الفن العسكري الإسلامي ص ۲۵۵.

۲- الفن العسكري الإسلامي ص ۲۵۵.

آنگاه سعد بن ابی وقاص به ایراد خطبه پرداخت و این آیه را تلاوت کرد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾

[الأنبياء: ۱۰۵]

«در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: بندگان شایسته‌ام وارث زمین خواهند شد (و) آن‌را به دست خواهند گرفت».

سپس به قاریان قرآن دستور داد تا سوره‌ی انفال را به صدای بلند در میان سپاه اسلام تلاوت نمایند. چنان که پس از تلاوت این سوره روحیه‌ی شهادت طلبی در مسلمانان افزایش یافت و ترس و وحشت از دل‌های آنان رخت بر بست و نماز ظهر را اقامه کردند و سعد مسلمانان را به گفتن تکبیر و داشتن و با تکبیر چهارم و گفتن «لا حول ولا قوة إلا بالله» دستور حمله داد و از همین لحظه تا چهار روز آتش جنگ در قلب قادسیه زبانه کشید و دروازه‌های بهشت برای ورود شهدای اسلام و دروازه‌های جهنم برای ورود آتش‌پرستان باز گردید. گفتنی است که سعد در این ایام به سختی بیمار شده بود، طوری که نمی‌توانست بر مرکب خود قرار گیرد. بنابراین در حالی که در قصر قدیس مستقر بود از خالد بن عطفه در رسانیدن پیام‌های خود به سپاه استفاده می‌کرد. چنان که به خالد گفت: در میان سپاه با صدای بلند این پیام را پخش نماید که حسد جایز نیست، مگر در جهاد پس در نشان دادن رشادت حسد بورزید و از یکدیگر پیشی گیرید! گفتنی است که قبل از شروع جنگ اختلافاتی میان تنی چند از چهره‌های سرشناس مسلمانان پیرامون خالد بن عطفه به عنوان نماینده‌ی سعد، اتفاق افتاد. سعد گفت: مرا به حضور مردم ببرید. سعد بر آنان خشم گرفت و گفت: به خدا سوگند اگر دشمن حضور به هم نرسانده بود کاری می‌کردم که مایه‌ی عبرت برای دیگران می‌شدید، پس آن‌ها را زندانی کرد. گفتنی است که در میان آنان ابو محجن ثقفی نیز وجود داشت.

و جریر بن عبدالله در تأیید سخنان امیر چنین گفت: من چنین به پیامبر ﷺ بیعت داده‌ام که از امیر و فرمانده‌ی خود اطاعت کنم، اگر چه برده‌ای حبشی بر من فرمان صادر

کند.^۱

پس از این حادثه سعد رضی الله عنه دوباره در میان جمع به ایراد سخن پرداخت و بعد از حمد و ثنای خداوند گفت: خدا معبود بر حقی است که شریکی ندارد و خلف وعده نمی‌کند. او فرموده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾
[الأنبياء: ۱۰۵]

پس این سرزمین مال شما و موعود الهی است و از سه سال پیش شما در تلاش به دست آوردن این سرزمین هستید. اینک این جمع بزرگ را خداوند به سوی شما آورده است و شما نمایندگان و منتخبین طوایف خود و شاخص‌ترین چهره‌های ملت عرب هستید، اگر چشم طمع به دنیا ندوزید و متاع آخرت را در نظر بگیرید، خداوند خیر دنیا و آخرت را نصیب شما خواهد کرد و هیچ کس قبل از فرا رسیدن اجل خود نخواهد مرد، اما اگر سست شوید و سهل‌انگاری کنید، هیبت شما از دل دشمن بیرون می‌شود و شکست خواهید خورد.^۲

سعد نامه‌ای به همه‌ی دسته‌های سپاه نوشت که به خاطر بیماری نمی‌توانم شخصاً در جنگ حضور داشته باشم، بنابراین خالد بن عرفطه را به جای خود انتخاب می‌کنم پس از او بشنوید و اطاعت کنید. نامه‌ی سعد در میان سپاه قرائت گردید و همه عذر او را موجه دانستند و فرماندهی خالد را پذیرفتند.^۳

سعد همچنان در قصر مستقر بود و از بالای قصر روند معرکه را مشاهده می‌کرد. عثمان بن رجاء سعدی می‌گوید: سعد بن مالک (ابی وقاص) به حق از شجاع‌ترین فرماندهان اسلام بود، او تنها و بدون نگهبان در قصر مستقر بود، در حالی که پیرامون قصر آتش جنگ شعله‌ور بود و هر لحظه ممکن بود از طرف سپاه دشمن مورد تعرض قرار گیرد. او در آن روزها به هیچ وجه مضطرب نشد و ترس و وحشت به خود راه نداد.^۴

۱- تاریخ الطبری (۳۵۶/۴).

۲- تاریخ طبری (۳۵۷/۴).

۳- تاریخ طبری (۳۵۸/۴).

۴- التاریخ الإسلامی (۳۴۷/۱۰).

صدای اذان مسلمانان، رستم را به وحشت می‌اندازد

هنگامی که رستم به نجف رسید، او پیشاپیش جاسوسی را فرستاد تا وضعیت سپاه اسلام را به او انعکاس بدهد. جاسوس او در میان سپاه اسلام رخنه کرد و از نزدیک شاهد اعمال و رفتار آن‌ها شد. وقتی نزد رستم برگشت به او اطلاع داد که این ملت اول صبح و هنگام خواب و همچنین در وقت نماز با چوبهایی که در دست دارند، مسواک می‌زنند. سپس رستم پرسید غذای مسلمانان چه بود، جاسوس گفت: بخدا سوگند که من ندیدم کسی از آنان چیزی بخورد صرفاً چوبهایی همراه خود داشتند که هنگام مغرب و شام و قبل از صبح آنها را می‌مکیدند.

و هنگامی که سپاه رستم در قادسیه مستقر گردید، مؤذن سعد برای نماز صبح اذان می‌گفت. و با شنیدن صدای اذان مسلمانان یکپارچه از خواب پریدند. رستم با دیدن این صحنه به سواران خود دستور آماده باش داد. پرسیدند: چرا؟ گفت: نمی‌بینید که آن‌ها می‌خواهند حمله را آغاز کنند. جاسوسی که پیش‌تر ذکرش گذشت گفت: آن‌ها برای ادای نماز آماده می‌شوند. رستم گفت: من صبح صدایی شنیدم که فکر می‌کنم صدای عمر بود، کسی که اگر با سگها سخن بگوید، هدف خود را به آن‌ها می‌فهماند. و چون صدای مؤذن را برای اذان ظهر شنید گفت: عمر جگر مرا پاره کرد.^۱

– تقویت روحیه‌ی سپاه اسلام

سعد در نخستین روز رویارویی با دشمن، بزرگان قوم را گرد آورد و خطاب به آنان گفت: برخیزید در میان مردم بروید و آنان را به آنچه شایسته چنین روزی است، تذکر دهید. چرا که شما جزو شاعران، سخنوران، اهل نظر و سادات عرب هستید، پس به وظیفه‌ی خود عمل کنید و مردم را برای جنگ آماده سازید.^۲

– از میان آنان قیس بن هبیره اسدی برخاست و گفت: ای مردم! خدا را سپاس گوید به خاطر این که شما را به این دین هدایت کرد و با آن مورد آزمایش قرار داد و نعمت‌های خدا را به یاد آوردید و به سوی او بشتابید و بدانید که جز بهشت و مال غنیمت

۱- تاریخ طبری (۳۵۸/۴).

۲- تاریخ طبری (۳۵۹/۴).

چیزی پیش روی شما نیست و اما پشت سر شما فقط سرزمین بی آب و گیاه و کویرهای خشک قرار دارد.

- همچنین غالب بن عبدالله لثی خطاب به مردم گفت: ای مردم! خدا را به خاطر آزمایشی که شما را در آن قرار داده است، سپاس گوید و از او بخواهید تا نعمتهایش را بر شما افزایش دهد و شما را زنده گرداند. ای مردم آماده! امروز در حالی که سوار بر مرکبهای خود هستید و شمشیر به دست گرفته‌اید هیچ عذری از شما پذیرفته نیست و بدانید که فردا عملکرد شما بر سر زبان‌ها می‌ماند.

- ابن هذیل اسدی نیز به نوبه‌ی خود خطاب به مردم گفت: ای مردم! از شمشیرهایتان برای خود دژ بسازید و مانند شیران جنگل یکباره بر آنان یورش برید و مانند پلنگ بر آنان پیرید و به امید خدا، چشم بسته بر آنان حمله کنید و چون شمشیرها از کار افتاد، آن‌ها را سنگ باران کنید. سنگها به دستور خدا کاری خواهند کرد که آهن نخواهد کرد. - بسر بن اُبی رهم جهنی برخاست و گفت: خدا را سپاس گوید و گفتار خود را با کردار خود ثابت کنید. شما پیش از این خدا را به خاطر این که شما را به دین اسلام هدایت کرد، سپاس گفتید و خدا را یگانه دانستید و او را بزرگ پنداشتید و به پیامبرش ایمان آوردید، پس نمیرید مگر در حالی که مسلمان باشید و هیچ چیزی را کم ارزش‌تر از دنیا مپندارید، چرا که دنیا به کسی رو می‌آورد که به آن اعتنایی نداشته باشد و از پیش کسانی که دنبال آن بدونند، فرار خواهد کرد. دین خدا را یاری دهید تا شما را یاری دهد. - عاصم بن عمرو گفت: ای مردم! شما برگزیدگان عرب هستید که در مقابل برگزیدگان عجم قرار گرفته‌اید. شما برای به دست آوردن بهشت و آنان برای به دست آوردن دنیا می‌جنگند. مبدا که طالبان دنیا بر طالبان آخرت پیروز شوند. کاری نکنید که برای عرب خاطره‌ی بدی بماند.

- ربیع بن بلاد سعدی گفت: ای عربها! بجنگید تا دین و دنیا را از آن خود سازید. و این آیه را تلاوت نمود:

﴿ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ ﴾ [آل عمران: ۱۳۳]

«و (با انجام اعمال شایسته و بایسته) به سوی آمرزش پروردگارتان، و بهشتی بشتابید (و بر همدیگر پیشی گیرید) که بهای آن (برای مثال، همچون بهای) آسمان‌ها و زمین است؛ (و چنین چیز با ارزشی) برای پرهیزگاران تهیّه دیده شده است».

و اگر شیطان مسأله را برای شما نگران کننده جلوه داده است پس به عواقب این کار بیندیشید وقتی که مردم در مجالس خود از شما سخن می‌گویند.^۱

- ربیع بن عامر چنین گفت: خداوند شما را به آیین اسلام هدایت کرد و بر آن جمع نمود. من جمع شما را زیاد می‌بینم و در صبر و استقامت آرامش نهفته است، پس نفسهای خود را به صبر عادت دهید که بر آن عادت می‌گیرد؛ نه به بی‌صبری که بر آن معتاد می‌شود.

به هر حال هر کدام از آنان سخنان مشابهی گفتند و به مردم روحیه دادند و همه یکپارچه آماده‌ی نبرد شدند.^۲

۱- روز اول جنگ قادسیه (ارماث)

روز اول جنگ قادسیه معروف به ارماث است. سعد در این روز خطاب به سپاه خود که بی‌صبرانه منتظر حمله بودند گفت: هیچ کس از جای خود تکان نخورد. قبل از هر چیز باید نماز ظهر را بخوانید. آن‌گاه من یکبار تکبیر می‌گویم. شما نیز یکصد تکبیر بگویید و آماده شوید. و با تکبیر دوم نیز یکصد تکبیر بگویید و کاملاً آماده شوید و با تکبیر سوم من، تکبیر بگویید و سواران و دلاوران پیشتاز دیگران را تحریک نمایند و با تکبیر چهارم همه با هم به سپاه دشمن حمله کنید و این جمله را ورد زبان سازید «لا حول ولا قوة إلا بالله».^۳

وقتی سعد از نماز ظهر فارغ شد به غلامی که از جانب عمر رضی الله عنه در رکاب وی بود، دستور داد تا سوره‌ی انفال را تلاوت کند که حاوی آیه‌های جهاد است. قاریان به طور

۱- تاریخ الطبری (۳۵۹/۴).

۲- تاریخ الطبری (۳۶۰/۴).

۳- همان: (۳۶۱/۴).

دسته جمعی سوره‌ی انفال را تلاوت کردند و ترنم آیه‌های جهاد شور و احساس عجیب و آرامش وصف ناپذیری در سپاهیان اسلام به وجود آورد.^۱

پس از قرائت قاریان، سعد تکبیری سر داد و مردم نیز در پاسخ تکبیر او، یکصد تکبیر گفتند و بعد از آن تکبیر دوم را گفت و با تکبیر سوم قهرمانانی از هر دو سپاه به میدان رفتند و مبارزه‌ی تن به تن شروع شد. در این مبارزه قهرمانان سپاه اسلام امثال غالب بن عبدالله اسدی، عاصم بن عمرو تمیمی، عمرو بن معدی کرب زبیدی و طلیحه بن خویلد اسدی از خود رشادت نشان دادند و تنی چند از سران سپاه دشمن را کشته و اسیر کردند و در این مبارزه هیچ فردی از مسلمانان کشته نشد، زیرا مبارزه‌ی تن به تن یکی از تاکتیک‌هایی است که تنها پهلوانان از فنون آن آگاهی دارند، گفتنی است که مبارزه‌ی تن به تن به گروه پیروز شده ارج می‌نهد و به حماست آن‌ها می‌افزاید و مقام شکست خوردگان را پایین آورده و روحیه‌ی آنان را با شکست مواجه می‌سازد و مسلمانان نیز همواره در مبارزه‌ی تن به تن پیشگام بودند، از این رو باید گفت که تنها آنان هستند که از این نوع مبارزه بهره می‌برند.^۲ و در حالی که مسلمانان انتظار تکبیر چهارم را می‌کشیدند، قیس بن حذیم بن جرثومه رئیس جنگجویان بنی نهد به پا خواسته و فریاد برآورد: این بنی نهد به پیش روید، زیرا از این رو به نهد نامیده شده‌اید تا سینه‌هایتان را جلو اندازید، خالد بن عرفطه جلو آنان آمد و گفت: به خدا سوگند حق ندارید جلو بروید و باید منتظر فرمان کس دیگری باشید و به تکبیر او حرکت نمایید.^۳

- رستم دستور جنگ می‌دهد

هنگامی که رستم اذعان کرد که مسلمانان در جنگ تن به تن پیروز هستند، در راستای تکمیل فرمان رهبرشان قدم نهادند که مبارزه‌ی تن به تن را به پایان برسانند، بلکه به دسته‌ای از نیروهایش دستور داد که به بخشی از سپاه اسلام حمله کنند که قبیله‌ی بجیله و همراهانش در آن سپاه بودند، این حمله جالب توجه می‌باشد، زیرا فارس‌ها نیمی از

۱- همان: (۳۶۲/۴).

۲- تاریخ الإسلامی (۱۰/۴۴۵).

۳- تاریخ الطبری (۴/۳۶۳).

لشکرشان را به طرفی گسیل دادند که تنها تعداد اندکی از مسلمانان در آن طرف قرار گرفته بودند، و این بیانگر تلاش آن‌ها در راستای قطع مبارزه‌ی تن به تنی بود که در آن با شکست مواجه شده بودند. این دسته که سیزده فیل به همراه داشت و در رکاب هر فیل ۴ هزار نیروی پیاده و اسب سوار همراه بود به طایفه بجیله که بخشی از نیروهای سپاه اسلام بودند، هجوم برد.

أ- سعد به اسد دستور می‌دهد که از بجیله دفاع کند

وقتی سعد از موقعیت لشکر بجیله اطلاع یافت، طایفه بنی اسد را به کمک طایفه بجیله فرستاد و به آنان خاطر نشان ساخت که از بجیله و همراهانش دفاع کنید، از این‌رو طلیحه بن خویلد، حمال بن مالک، غالب بن عبدالله و ربیل بن عمرو همراه لشکرشان به کمک بجیله شتافتند. معرور بن سوید و شقیق می‌گویند: به خدا سوگند طوری با آن‌ها جنگیدند که مدام بر آن‌ها ضربه وارد می‌کردند و فیل‌ها را از بجیله دور ساختند و آن‌گاه که یکی از پهلوانان آن‌ها به طرف طلیحه بیرون آمد و او را به مبارزه طلبید، طلیحه بسیار سریع او را به قتل رساند، و هنگامی که فارس‌ها از پیکار لشکر بنی اسد با پیل‌هایشان اطلاع یافتند، مسلمانان را غافلگیر نمودند و با تیرهایشان به طرف آنان تیراندازی کردند و آن‌ها به فرماندهی دو تن از جنگجویان ایرانی به نام جالینوس و ابروند می‌جنگیدند، مبارزه کردند و از خود رشادت نشان دادند. گفتنی است که هنوز سعد تکبیر چهارم را نگفته و حمله عمومی آغاز نکرده بود؛ در همین اثناء سعد تکبیر چهارم را سر داد و حمله‌ی عمومی آغاز گردید و فیل سواران از هر سو بر سپاه اسلام هجوم آوردند و اسبان عربی را دچار ترس و اضطراب نمودند.

ب- سعد از بنی تمیم می‌خواهد نقشه‌ای برای فیل‌ها ارائه دهند

سعد، عاصم بن عمرو تمیمی را فرا خواند و گفت: ای بنی تمیم! مگر شما دارای اسب و شتر نبوده‌اید؟ چاره‌ای برای این فیل‌ها بیندیشید. عاصم گروهی از تیراندازان قومش را فرا خواند و به آن‌ها مأموریت داد تا فیل سواران را هدف قرار بدهند و به گروهی دیگر دستور داد تا تنگ زین حیوان را قطع کنند و با این تدبیر توانستند همه فیلان حاضر در میدان را خلع سلاح بکنند و فیل سواران را به زمین بیندازند. آن روز تا غروب آفتاب

و حتی بخشی از شب جنگیدند. سپس هر دو سپاه به مقر خود بازگشتند و بدین صورت نخستین روز جنگ که معروف به یوم ارمات گردید پایان یافت. گفتنی است که در آن روز پانصد نفر از بنی اسد به شهادت رسید.^۱

ج - موضع گیری قهرمانانه طلیحه بن خویلد

پیامی که سعد به طایفه‌ی بنی اسد فرستاد کارساز واقع شد و طلیحه بن خویلد اسدی خطاب به افراد قبیله‌ی خود گفت: ای افراد قبیله‌ی من! این را بدانید که اگر او کسی دیگر را شایسته‌تر از شما سراغ می‌داشت از آنان کمک می‌طلبید. پس با همه‌ی توان بر دشمن یورش برید و مانند شیران جنگی آن‌ها را پاره کنید، چرا که اسم طایفه‌ی شما شیر است. پس، پیشروی کنید و به عقب بر نگردید و با توکل خدا عرصه را بر دشمن تنگ نمایید.^۲

سخنان خویلد جای خود را در دل‌های تک تک افراد بنی اسد باز کرد، با توجه به اینکه به نیرویی فعال تبدیل شدند و به تنهایی شدت جنگ را به عهده گرفتند و در راه اسلام رشادت نمودند، تا اینکه بنوتمیم به کمک آن‌ها شتافتند و تا پایان آن روز پانصد شهید را تقدیم نمودند.^۳ این رشادت بنی اسد باعث تشویق و تحول طوایف دیگر نیز گردید، چنان که اشعث بن قیس به افراد طایفه‌ی خود گفت: آفرین بر بنی اسد! به راستی آن‌ها شگفتی آفریدند و صفوف دشمن را متلاشی کردند (شما نیز همانند آن‌ها عمل کنید) چنان که طایفه‌ی کنده نیز به جای موضع‌گیری دفاعی به هجوم روی آوردند و مجوسیان را وادار به عقب نشینی کردند.^۴

۱- تاریخ الطبری (۴/۳۶۵).

۲- تاریخ طبری (۴/۳۶۴).

۳- تاریخ اسلامی (۱۰/۴۴۹).

۴- تاریخ طبری (۴/۳۶۴).

پ - اشعاری که در وصف بنو اسد سروده شد

عمرو بن شأس اسدی چنین سرود:

لَقَدْ عَلِمْتُ بَنُو أَسَدٍ بَأْنَا	أُولُوا الْأَحْلَامَ إِذْ ذَكَرُوا الْحُلُومَا
وَأَنَا النَّازِلُونَ بِكُلِّ ثَغَرٍ	وَلَوْ لَمْ نُلْفِ فَهْ إِلَّا هَشِيماً
تَرَى فِينَا الْجِيَادَ مَسُومَاتٍ	مَعَ الْأَبْطَالِ يَغْلُكُنَ الشَّكِيَا
تَرَى فِينَا الْجِيَادَ مُجَلَّجَاتٍ	تُنْهِنُهُ عَنِ فَوَارِسِهَا الْخُصُومَا
بِجَمْعٍ مِثْلٍ سَلَمٍ مُكْفَهَرٍ	تَشَبَّهُهُمْ إِذَا اجْتَمَعُوا قَرُومَا
بِمِثْلِهِمْ تَلَاقِي يَوْمَ هَيْجٍ	إِذَا لَاقَيْتَ بِأَسَاءً أَوْ خُصُومَا
نَفِينَا فَارِسَاءً عَمَّا أَرَادَتْ	وَكَانَتْ لَا تُحَاوِلُ أَنْ تَرِيَا

«بنی اسد می‌داند که ما جایی که سخن از عقل و تدبیر باشد، سرآمد روزگاریم. و چشم بسته وارد هر معرکه‌ای می‌شویم.

لگام اسبان نشاندار ما به دست قهرمانان ما است. اسبان ما به سوی دشمن پیش می‌روند و از دست سوارانشان، دشمن به این سو و آن سو می‌دود. آن‌ها آمادگی فوق العاده‌ای برای رویارویی با دشمن دارند.

به راستی برای روبرو شدن با دشمن افرادی مانند این‌ها باید باشد؛ ما سواران زیادی را نگذاشته‌ایم که فارسها به آرزوهای خود برسند».

ه - بیمارستان جنگی

در پشت جبهه و در مکانی به نام عذیب زنان مؤمن و مجاهد برای پرستاری و مداوای زخمیان مکانی شبیه بیمارستان تدارک دیده بودند. آن‌ها علاوه بر مداوای بیماران به کمک نوجوانان کم سن و سال به حفر قبرهایی برای شهیدان می پرداختند. لذا باید گفت که اگر پرستاری از زخمیها و مداوای آنان یکی از کارهای مهمی می‌باشد که با طبیعت زنان جور درمی‌آید، واقعیت این است که قبر کردن یکی از کارهای سخت و ناسازگار با طبیعت زنان می‌باشد، اما با توجه به اینکه مردها مشغول جهاد هستند، این وظیفه‌ی زنان است که در هنگام ضرورت به این امر مهم پردازند، و با توجه به اینکه زنان متصف به دو صفت صبر و ایمان هستند، پس آن‌ها نیز شایستگی این امر را دارند. گفتنی

است که اجساد همه‌ی شهیدان به دره‌ی مشرف واقع در میان عذیب و عین الشمس منتقل و دفن می‌گردید.^۱ پایان جنگ آن روز فرصت مناسبی را برای برخی از مجاهدین مهیا نمود که شب هنگام از خاندانشان در عذیب اطلاع یابند و به آن‌ها سر بزنند.^۲

و - موضع‌گیری قهرمانانه خنساء بنت عمرو

در میان زنان مسلمان زنی به نام خنساء بنت عمرو با چهار تن از پسران خود در جنگ حضور داشت او شاعری مشهور از قبیله‌ی بنی سلیم بود. خنساء شب هنگام خطاب به پسران جوانش چنین گفت: فرزندانم! شما به رضایت خود مسلمان شده و هجرت کرده‌اید و بهتر از من می‌دانید که خداوند برای کسانی که با دشمنان او می‌جنگند چه پاداشی مقرر کرده است. و نیز می‌دانید که سرای آخرت بهتر و پاکیزه‌تر از سرای دنیای فانی است. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾

[آل عمران: ۲۰۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر شدائد و ناملایمات) شکیبایی ورزید و (در مقابل دشمنان) استقامت و پایداری کنید و (از مرزهای مملکت خویش) مراقبت به عمل آورید و از (خشم) خدا پرهیزید، تا این که رستگار شوید».

بنابراین صبح هنگام به کمک خدا وارد معرکه شوید و به منطقه‌ای که آتش جنگ شعله‌ور است بروید تا پیروزمندان غنیمت و یا بهشت الهی را به دست آورید. صبح روز بعد فرزندان خنساء طبق وصیت مادرشان وارد معرکه شدند و از خود رشادت نشان دادند.^۳

ز - موضع‌گیری قهرمانانه یکی دیگر از زنان مسلمان

پیر زنی از قبیله‌ی نخع با چهار فرزند خود در جنگ قادسیه حضور داشت، او نیز صبح هنگام قبل از شروع معرکه به فرزندانش چنین گفت: شما به دلخواه خود مسلمان

۱- التاريخ اسلامي (۴۵۲/۱۰).

۲- التاريخ الإسلامي (۴۵۲/۱۰).

۳- الاستيعاب ش ۲۸۷.

شده و هجرت کرده‌اید و گرسنگی شما را به اینجا نکشیده است. اکنون مادر پیرتان را در مقابل سربازان فارس قرار داده‌اید. به خدا سوگند که شما فرزندان یک پدر هستید همان طور که مادرتان یکی است، من به پدر شما خیانت نکرده و آبروی دایی‌تان را نریخته‌ام، بروید و در اول و آخر جنگ حضور پیدا کنید.

آن‌ها به حرف مادرشان گوش کردند و با شتاب رهسپار میدان جنگ شدند. همین که از چشم مادر، پنهان شدند او دست به دعا شد و گفت: پروردگارا! تو محافظ فرزندانم باش. آن‌ها در حالی نزد مادرشان برگشتند که حسابی جنگیده بودند و حتی بینی هیچ کدام از آن‌ها خونی نشده بود.^۱

این بود موضع گیری برخی از پیرزنان مسلمان در نخستین روز معرکه‌ی قادسیه.

۲- روز اغواث

دومین روز معرکه‌ی قادسیه به روز اغواث معروف است. در این روز، شب هنگام نخستین گروه نیروهای امدادی شام به فرماندهی قعقاع بن عمرو تمیمی به سپاه اسلام در قادسیه پیوست. زیرا عمر بن خطاب رضی الله عنه به امیر شام (ابوعبیده) دستور داده بود تا نیروهای تحت فرماندهی خالد بن ولید را که تعداد آن‌ها به نه هزار نفر می‌رسید و از عراق آمده بودند، دوباره به کمک سپاه اسلام در قادسیه اعزام نماید. ابوعبیده، خالد را نزد خود نگه داشت و به جای او هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص، برادر زاده‌ی سعد را امیر لشکر تعیین کرد و به قادسیه فرستاد. گفتنی است که از این لشکر نه هزار نفری، شش هزار نفر عازم قادسیه شدند. هاشم بن عتبہ، قعقاع بن عمرو را پیشاپیش با هزار نفر به میدان جنگ فرستاد.^۲

ا- موضع گیری قهرمانانه قعقاع بن عمرو

قعقاع، صبح روز اغواث نیروهای تحت فرمان خود را با شتاب به سوی قادسیه می‌راند، در اثناء راه نقشه‌ای کشید تا روحیه‌ی مسلمانان حاضر در معرکه را بالا ببرد. بنابراین، نیروهای خود را به یک‌صد گروه ده نفره تقسیم کرد و دستور داد تا ده نفر

۱- تاریخ طبری (۴/۳۶۶).

۲- تاریخ طبری (۴/۳۶۷).

ده نفر وارد میدان شوند و خود با نخستین گروه ده نفره وارد میدان شد. همین که ده نفر بعدی وارد میدان می‌شد، قعقاع با صدای بلند تکبیر می‌گفت و به دنبال او همه‌ی لشکر مسلمانان یکصدا تکبیر می‌گفتند و روحیه‌ی آنان بالا می‌رفت و هر چه بیشتر برای ادامه‌ی جنگ با دشمنانشان آماده می‌شدند. و این ابتکار عمل خوبی برای روحیه دادن به مسلمانان بود. زیرا پیوستن یکباره‌ی سپاه هزار نفری به سپاهی که تعداد آن سی هزار نفر بود، چندان به چشم نمی‌آمد اما ورود تدریجی این نیرو و سر دادن تکبیرهای متعدد باعث تقویت اراده‌ی آنان می‌شد و امیدوارشان می‌کرد که هر لحظه تعداد بیشتری از نیروهای امدادی به آنان خواهد پیوست.

چنان که قعقاع نیز آن‌ها را به قدوم نیروهای کمکی مژده داد و گفت: ای مردم! به خدا! پشت سر مردانی هستند که اگر اینجا برسند به شما حسد می‌ورزند و دوست خواهند داشت که به تنهایی کار دشمن را یکسره کنند. پس هر چه سریع‌تر آن‌چه من انجام می‌دهم، شما نیز انجام دهید. آن‌گاه جلو رفت و با صدای بلند گفت: چه کسی با من مبارزه می‌کند؟ حاضران سخن ابوبکر رضی الله عنه را در مورد او تکرار کردند که «چگونه شکست خواهد خورد سپاهی که در آن چنین فردی حضور داشته باشد» با شنیدن صدای قعقاع، یکی از فرماندهان معروف سپاه ایران به نام ذوالحاجب بیرون شد. قعقاع پرسید: تو کی هستی؟ گفت: من بهمن جاذویه هستم. قعقاع به یاد شکست مسلمانان در معرکه‌ی پل ابی‌عبید به دست همین فرمانده‌ی ایرانی افتاد و خون در رگهایش به جوش آمد و با صدای بلند فریاد زد: روز انتقام ابوعبید و سلیط و همراهانم رسیده است که در کنار پل کشته شدند. این فریاد رسای قعقاع به گونه‌ای بود که لرزه بر اندام فرمانده‌ی ایرانی انداخت. راست گفته بود ابوبکر صدیق رضی الله عنه که صدای قعقاع در میدان جنگ، کارآمدتر از یک هزار نیرو است.^۱ آری! کسی که کارآمدتر از یک هزار نفر است چگونه یک نفر در مقابل او می‌ایستد، هر چند که آن یک نفر قهرمان و شجاع هم باشد؟ دیری نگذشت که قعقاع، لاشه‌ی این فرمانده‌ی ایرانی را در مقابل نیروهایش نقش زمین کرد. و این

جریان باعث تضعیف روحیه‌ی سپاه ایران و تقویت روحیه‌ی مسلمانان گردید، زیرا ذوالحاجب فرماندهی بیست هزار جنگجوی فارسها بود.

قعقاع برای بار دوم جلوی صف مقدم ایستاد و مبارز طلبید. این بار دو نفر از فرماندهان ایرانی به نامهای فیروزان و بندوان بیرون شدند. از مسلمانان، حارث بن ظبیان به کمک قعقاع شتافت. قعقاع با فیروزان و حارث با بندوان درگیر شدند و سرانجام هر کدام از آنها حریف خود را از پای در آوردند. و بدین صورت، قعقاع توانست در نخستین ساعات روز، دو تن از پنج فرمانده‌ی بزرگ سپاه ایران را از پای در آورد که این جریان باعث نگرانی شدید ایرانیان و تضعیف روحیه‌ی جنگجویان سپاه دشمن گردید.

آن‌گاه دو سپاه به جان هم افتادند و جنگ عمومی آغاز شد. قعقاع می‌گفت: ای مسلمانان! آن‌ها را با شمشیرهایتان درو کنید. مسلمانان نیز تا شامگاه آن روز به جان کافران افتادند. راویان می‌گویند: قعقاع در آن روز سی بار بر سپاه دشمن حمله نمود و هر بار تلفات بر آنان وارد می‌ساخت و چنین می‌سرود:

أُزْعِجْهُمْ عَمْدًا بِهَا إِزْعَاجًا أَطْعِنَ طَعْنًا صَائِبًا ثَجَاجًا

«عرصه را بر آنان سخت تنگ می‌کنم و ضربه‌های مهلک بر آنان فرود می‌آورم».

آخرین نفری که در آن روز کشته شد، بزرگ‌مهر همدانی بود. قعقاع در این مورد

چنین سرود:

حَبُوتُهُ جَيَّاشَةٌ بِالنَّفْسِ هَدَّارَةٌ مِثْلَ شِعَاعِ الشَّمْسِ
فِي يَوْمِ أَغْوَاثِ فَلَّيْلِ الْفَرَسِ أَنْخَسَ فِي الْقَوْمِ أَشَدَّ النِّخَسِ

ب - روده‌های علباء بن جحش عجل‌ی در میدان معركة

در آن اثناء مردی از سپاه دشمن در مقابل صفوف بکر بن وائل بیرون آمد و مبارز طلبید. علباء به مقابله با او برخاست و ضربه‌ای به شکمش وارد کرد. او نیز متقابلاً ضربه‌ای به شکم علباء زد. مرد معجوسی در دم جان باخت. اما علباء هنوز زنده بود و روده‌هایش را در دستانش گرفته بود و نمی‌توانست بایستد. به مردی از مسلمانان گفت: به من کمک کن و روده‌هایم را به داخل شکم برگردان. آن‌گاه ایستاد و چند قدمی به سوی

نیروهای دشمن برداشت و در حالی که این شعر را بر زبان می‌آورد بر زمین افتاد و جان به جان آفرین سپرد:

أرجوا بها من ربنا ثواباً قد كنت ممن أحسن الضراباً

«از پروردگار خود، امید پاداش دارم. من ضربه زدن (بر دشمن) را خوب بلد بودم».

ج - سرگذشت اعراف بن اعلم عقیلی

مردی از ایرانیان جلو آمد و مبارز طلبید. از مسلمانان اعراف بن اعلم عقیلی به مصاف او رفت و او را از پای در آورد. سپس مرد دیگری به جای او وارد میدان شد، اعراف او را نیز به قتل رسانید. آن گاه چند نفر از سواران او را محاصره کردند و او را به زمین زدند. او با اسلحه‌ی خود آن‌ها را پراکنده ساخت. اما آن‌ها سلاح او را از دستش گرفتند. آن گاه اعراف شروع به ریختن خاک به سر و صورت آن‌ها کرد و توانست جان سالم بدر کند و نزد همراهان خود برگردد.^۱

د- موضع‌گیری قهرمانانه فرزندان چهارگانه‌ی خنساء

در آن روز پسران خنساء موضع‌گیری فداکارانه‌ای داشتند. هر کدام از آن‌ها در حالی وارد معرکه می‌شد که با سرودن اشعار حماسی، روحیه‌ی خود و برادرانش را تقویت می‌نمود. چنان که اولین آن‌ها چنین سرود:

يا إخوتي إن العجوز الناصحة قد نصحتنا إذ دعتنا البارحة
مقاللة ذات بيان واضحة فباكروا الحرب الضروس الكالحة
وإنما تلقون عند الصائحة من آل ساسان الكلاب النابحة
قد أيقنوا منكم بوقع الجائحة وأنتم بين حياة وحياة صالحة

«ای برادرانم آن پیرزن، دیشب ما را نصیحت کرد.

و سخنان واضح و آشکاری گفت. پس بشتابید به سوی جنگ خانمان سوز و طاقت

فرسا.

شما سپیده دم با سگان پارس کننده‌ی آل ساسان روبرو خواهید شد.

آن‌ها به نابودی خویش به دست شما یقین دارند. اما شما هم به زندگی دنیا و هم به زندگی آخرت امیدوار هستید».

او این اشعار را سرود و وارد معرکه شد و جنگید تا این که به شهادت رسید.

سپس برادر دوم در حالی که چنین می سرود وارد میدان شد:

إن العجوز ذات حزم وجلد والنظر الأوفق والرأي السّد
قد أمرتنا بالسداد والرشد نصيحة منها وبراً بالولد
فباكروا الحرب حاة في العدد إمّا لفوز بارد على الكبد
أو ميتة تورثكم عز الأبد في جنة الفردوس والعيش الرغد

«پیرزن چابک و دارای اراده‌ی قوی و اهل نظر و رأی درست.

ما را از روی خیرخواهی و نیکی به فرزند، به درست کرداری و موفقیت وادار ساخت.

پس بشتابید به جنگ و از یکدیگر دفاع کنید. یا جگرتان با پیروزی بر دشمن خنک می‌شود.

و یا مرگی نصیبتان می‌شود که به دنبال آن عزت ابدی و زندگی مرفه در بهشت فردوس است».

او نیز تا آن‌جا جنگید که کشته شد. و بعد از او برادر سوم وارد معرکه شد و چنین سرود:

والله لآن عصي العجوز حرفاً قد أمرتنا حذباً وعظفاً
نصحاء وبراً صادقاً ولطفاً فبادروا الحرب الضروس زحفاً
حتى تلفوا آل كسرى لفاً أو يكشفوكم عن حاكم كشفاً
إنّا نرى التقصير عنكم ضعفاً والقتل فيكم نجدة وزلفى

«به خدا سوگند که هیچ یک از سخنان آن پیرزن را نافرمانی نمی‌کنیم که از روی مهربانی و شفقت، ما را راهنمایی کرد.

از روی خیرخواهی، نیکی، صداقت و لطفش. پس بشتابید به سوی جنگ خانمان‌سوز و یورش برید.

تا این که سپاه آل کسرا را درهم پیچید یا با دیدن شما پا به فرار بگذارند.
ما کوتاهی در مقابل شما را، سستی و ناتوانی، و کشتن شما را پیروزی و ثواب
می‌دانیم».

او نیز جنگید و کشته شد و بعد از او برادر چهارم وارد میدان شد و چنین سرود:

لست لخنساء ولا للأخرم
ولا لعمر و ذي السناء الأقدم
إن لم أرِدْ في الجيش الأعجم
ماض على الهول خضمَّ خضرم
إما لفوز عاجل ومغنم
أو لوفاة في السبيل الأكرم
«من فرزند خنساء و اخرم و عمرو نامدار نباشم

اگر با بی‌باکی شمشیر برنده وارد سپاه ایرانیان نشوم.
یا به پیروزی ظاهری و غنیمت دست می‌یابم و یا در راه بسیار مقدسی کشته
می‌شوم».

و جنگید تا کشته شد.^۱ وقتی خبر شهادت فرزندان چهارگانه‌ی خنساء را به او دادند،
گفت: خدا را سپاس می‌گویم که با شهادت آنها، مرا سرافراز کرد و امیدوارم که
پروردگارم من و فرزندانم را در بهشت گرد هم آورد.^۲

س - قعقاع و تاکتیکی دیگر

قعقاع در روز دوم جنگ دست به تاکتیک دیگری زد که باعث پیشروی خوبی برای
مسلمانان و شکست سنگینی برای دشمن گردید. همان طور که در روز اول جنگ فیلهای
دشمن باعث ترسانیدن و نهایتاً فراری دادن اسبان و مرکبهای مسلمانان شده بودند، در این
روز قعقاع به کمک افراد قبیله‌ی خود یعنی بنو تمیم شتافت، او قیافه‌ی شتران خود را با
پوشاندن لباس و جل و انداختن چادرهای بلند بر چهره‌هایشان تبدیل کردند و از آنان
چهره‌های مخوف و ترسناکی ساختند و بقیه مسلمانان نیز از آنها پیروی کردند. وقتی
شتران با آن قیافه‌های ترسناک وارد میدان شدند و از سه طرف با اسبان و پیاده نظامها
حمایت می‌شدند، اسبان سپاه دشمن با دیدن آنها رم می‌کردند و سواران خود را بر زمین

۱- القادسیة ص ۱۵۴ أحمد عادل کمال.

۲- الخنساء أم الشهداء، عبد المنعم الهاشمي ص ۹۸.

می‌انداختند و سواران مسلمان با استفاده از این فرصت بر آنان می‌تاختند و بدین صورت کاری را که آن‌ها در روز نخست جنگ به وسیله‌ی فیله‌ها انجام دادند، مسلمانان با شتران خود انجام دادند. با این تفاوت که میزان خسارت آنان در آن روز از میزان خسارت مسلمانان در روز قبل بیشتر بود^۱.

آری! مسلمانان نخستین، در امور نظامی و تاکتیک‌های جنگی، بر دشمنانشان تفوق داشتند. اگر دشمن در روز نخست جنگ قادسیه با پیش راندن فیله‌ها توانستند مسلمانان را شکست دهند، در روز دوم مسلمانان با بکار بستن تاکتیک فوق توانستند آن‌ها را شکست داده و اسبان‌شان را فراری دهند. از این رو لازم است که مسلمانان همواره در کنار آمادگی معنوی، آمادگی مادی نیز داشته باشند.

ش - ابومحجن ثقفی در قلب معرکه

جنگ روز دوم تا نیمه‌های شب ادامه داشت. آن شب را شب سیاه نامیدند. وقتی آتش جنگ فرو نشست و طرفین آتش بس، برقرار کردند، مسلمانان فرصت را غنیمت شمرده، جسد‌های شهدا را از میدان معرکه به سوی جای دفنشان و زخمیان را به پشت جبهه منتقل کردند تا زنان مسلمان به تیمار داری آنان پردازند.

در شامگاه آن روز، ابو محجن ثقفی که در قصر زندانی بود، از سعد خواست که او را آزاد کند تا در جنگ شرکت نماید. اما سعد نپذیرفت و او را بد و بیراه گفت. سپس ابومحجن نزد سلمی (همسر سعد) رفت و گفت: ای سلمی! حاضری کار خیری انجام دهی؟ او گفت: چه کار خیری؟ گفت: مرا باز کن و بلقاء (اسب سعد) را به من امانت بده. به خدا سوگند! اگر سالم بمانم، دوباره برخواهم گشت و پاهایم را در زنجیر قرار خواهم داد. سلمی گفت: من چنین کاری نمی‌کنم. ابومحجن در حالی که زنجیر به پاهایش بسته بود، برگشت و چنین سرود:

كفى حزناً أَنْ تَرُدِّيَ الْخَيْلُ بِالْقَنَا وَأَتَرَكَ مَشْدُوداً عَلَيَّ وَثَاقِيَا
 إِذَا قُمْتُ عَنَّا فِي الْحَدِيدِ وَأُغْلِقْتَ مَصَارِعَ دُونِي قَدْ تَصَمُّ الْمُنَادِيَا
 وَقَدْ كُنْتَ ذَا مَالٍ كَثِيرٍ وَإِخْوَةٍ فَقَدْ تَرَكَوْنِي وَاحِداً لَا أَخَالِيَا
 وَلِلَّهِ عَهْدٌ لَا أَخِيْسُ بَعْهَدِهِ لَئِنْ فُرِّجَتْ أَلَّا أَزُورَ الْحَوَانِيَا

«همین غم کافی است که اسبان با نیزه برخورد می کنند و من در قید و بند هستم.

من دارای مال و برادران زیادی بودم. مرا تنها گذاشتند و اکنون برادری ندارم.

با خدا پیمان می بندم و این پیمان را نخواهم شکست که اگر از اینجا آزاد بشوم سراغ

میکده نروم».

دیری نگذشت سلمی گفت: من استخاره کردم و پیمان تو را می پذیرم. آن گاه او را آزاد کرد. اما در مورد اسب گفت: من نمی توانم آن را به شما امانت بدهم. چون سلمی به اطاقش برگشت، ابو محجن اسب را بیرون آورد و بر آن سوار شد و با سردادن تکبیری به ناحیه ی راست سپاه سپس به قسمت چپ سپاه و بعد به قلب آن حمله نمود و با نیزه و شمشیر خود، صفوف دشمن را می شکافت. به قدری سریع و چابک عمل می کرد که همه را متعجب ساخت و کسی او را نمی شناخت. بعضی گفتند: از پیش قراولان یاران هاشم و یا خود هاشم است. سعد که از فراز قصر تماشا می کرد گفت: به خدا سوگند! اگر ابومحجن در زندان بسر نمی برد، می گفتم: این مرد ابومحجن، و آن اسب، بلقاء است. وقتی آتش بس برقرار گردید و مسلمانان به مقر خود بازگشتند، ابومحجن نیز به قصر برگشت و دوباره زنجیر را به پاهایش بست و چنین سرود:

لَقَدْ عَلِمْتَ ثَقِيفٌ غَيْرُ فَخْرٍ بَأْنَا نَحْنُ أَكْرَمُهُمْ سُيُوفاً
 وَأَكْثَرُهُمْ دُرُوعاً سَابِغَاتٍ وَأَصْبَرُهُمْ إِذَا كَرِهُوا الْوُقُوفَا
 وَأَنَا وَفَدَهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِيُوا فَسَلْ بِهِمْ عَرِيفاً
 وَلَيْلَةَ قَادِسٍ لَمْ يَشْعُرُوا بِي وَلَمْ أَشْعُرْ بِمَخْرَجِي الزُّحُوفَا
 فَإِنْ أَحْبَسَ فَذَلِكُمْ بِلَائِي وَإِنْ أَتَرَكَ أَذِيْقُهُهُمْ الْحُتُوفَا

«من به خود نمی بالم ولی طایفه ی ثقیف می دانند که گرامی ترین شمشیر رزنانشان ما

هستیم.

و از همه بیشتر ما زره گشاد داریم و در میدان جنگ بیش از دیگران شکیا هستیم و همیشه ما گروه ضربت آنان بوده‌ایم و اگر انکار کردند، پس از فرد سرشناسی بپرس.

و در شب قادسیه مرا شناختند و بیرون شدن من به میدان جنگ احساس نشد. اگر زندانی شوم که برای من مصیبت است و اگر آزاد شوم، مرگ را به آنان خواهم چشاند».

سلمی گفت: ای ابومحجن! چرا این مرد تو را زندانی کرده است؟ او گفت: به خدا سوگند! که به خاطر لقمه‌ی حرام و یا جرعه‌ی حرامی زندانی نشده‌ام، بلکه در زمان جاهلیت مردی شراب خوار بوده‌ام و چون شاعر هستم، گه گاهی اشعاری در وصف شراب بر زبانم می‌آید. و به خاطر این اشعار زندانی شده‌ام:

إِذَا مِتُّ فَأَذْفَنِي إِلَى أَصْلِ كَرْمَةٍ تُرَوِّي عِظَامِي بَعْدَ مَوْتِي عُرْوَقَهَا
وَلَا تَدْفِنِي بِالْفَلَاةِ فَإِنِّي أَخَافُ إِذَا مَاتَ أَلَا أَذْوَقَهَا
وَتُرَوِّي بِخَمْرِ الْحُصِّ لَحْدِي فَإِنِّي أَسِيرُ لَهَا مِنْ بَعْدِ مَا قَدْ أُسَوِّقَهَا

«من وقتی مردم، مرا در زیر درخت انگوری دفن کنید تا استخوان‌هایم از ریشه‌های آن سیراب شوند.

مبادا مرا در سرزمین خشکی دفن کنید، چون می‌ترسم که پس از مرگ نتوانم طعم آن را بچشم.

و با شراب زمین ریگزاری، لحد قبرم را سیراب کنید تا من به سوی آن بروم بعد از این که آن را نزد خود می‌آوردم».

صبح روز بعد، سلمی جریان را به اطلاع سعد رساند. سعد، ابومحجن را فرا خواند و گفت: تو آزادی و از این پس به خاطر سخنان تو را تنبیه نمی‌کنیم، مگر این که عملاً آنچه را که می‌گویی انجام دهی. ابومحجن گفت: من هرگز زبانم را با توصیف این اشیای زشت، نمی‌آلایم.

ص - نقشه‌ی دیگر قعقاع در نیمه‌ی آخر شب سیاه

یکی از بارزترین نقشه‌هایی که در نیمه‌ی آخر شب سیاه انجام گرفت، این بود که قعقاع، همراهانش را دستور داد تا یکی یکی از سرزمین معرکه بیرون بروند و بامداد روز بعد به صورت دسته‌های یک‌صد نفری وارد شوند. پس اگر هاشم از راه رسید که خوب است و در غیر این صورت اینگونه شما به لشکر روحیه می‌دهید. صبح روز بعد با طلوع نخستین شعاعهای خورشید، اولین دسته وارد شد و قعقاع با دیدن آنان تکبیر سر داد و مسلمانان نیز تکبیر سر دادند و گفتند: نیروهای کمکی آمدند. برادر قعقاع (عاصم بن عمرو) نیز به پیروی از برادرش نیروهای تحت فرمان خود را نیز شب هنگام به بیرون سرزمین معرکه فرستاد و آنان نیز دسته دسته از ناحیه‌ی خفان وارد شدند. هنوز آخرین دسته از همراهان قعقاع وارد میدان نشده بودند که هاشم با هفتصد نفر از نیروهای شام رسید. و با تأسی از نقشه‌ی قعقاع، نیروهایش را به دسته‌های هفتاد نفری تقسیم کرد، هنگامی که آخرین افراد قعقاع رسیدند هاشم با هفتاد نفر همراه او ظاهر شد.^۱

در اینجا برای یک پژوهشگر قبل از هر چیزی تواضع هاشم بن عتبّه جلب توجه می‌کند او که فرمانده‌ی نیروهای اعزامی از شام بود از این که نقشه و تاکتیک یکی از زیر دستانش را اجرا نماید، ابا نورزید. بلکه از تاکتیک موفقیت‌آمیز قعقاع پیروی کرد. آری! او یکی از تربیت یافتگان مکتب نبوی بود. آن‌ها جان‌های خود و منافع شخصی خویش را فدای منافع اسلام و مسلمین کردند. و همین بود مهم‌ترین راز موفقیت آن‌ها که توانستند دولت پهناور اسلامی را بنا کنند و قدرتهای جهانی آن زمان را در هم بریزند.^۲

۳- روز سوم جنگ معروف به روز عماس

در روز سوم جنگ، ایرانیان در صدد تلافی روز قبل بر آمدند و با نقشه‌ی جدیدی وارد میدان شدند. آن‌ها فیلها را در صف مقدم قرار دادند و هر کدام از آن‌ها را با دسته‌ای از سواران حمایت می‌کردند. مسلمانان، ناچار به مصاف فیل سواران رفتند و با مشکل بزرگی روبرو شدند. وقتی سعد متوجه این مشکل شد از مسلمانان ایرانی‌ای که همراه سپاه

۱- تاریخ طبری (۳۷۵/۴)

۲- التاریخ اسلامی (۴۶۶/۱۰)

اسلام بودند در مورد مواضع حساس فیلها پرسید. آنها گفتند: اگر چشم‌ها و خرطوم فیل آسیب ببیند از کارایی خواهد افتاد. سعد، قعقاع و عاصم بن عمرو را طلبید و گفت: فیل سفید را از پای در آورید و به حمال بن مالک و ربیل بن عمرو اسدی گفت: فیل خاکستری را از پای در آورید. این دو فیل، سر دسته‌ی فیلها بودند و پیشاپیش همه قرار داشتند و بقیه‌ی فیلها به پیروی از آنها در میدان به سر می‌بردند. قعقاع و عاصم با دسته‌ای از سواران به محاصره‌ی فیل سفید پرداختند. آنها در یک حمله‌ی غافلگیرانه نیزه‌های خود را در چشمان فیل سفید فرو بردند. فیل، سرش را بشدت تکان داد و فیلبان را به زمین انداخت و خرطومش را آویزان کرد. قعقاع با ضربه‌ی شمشیر خود، خرطوم فیل را قطع کرد، فیل نقش زمین شد و فیل سواران به زمین سقوط کردند و به دست همراهان قعقاع کشته شدند.

حمال و ربیل نیز به فیل خاکستری حمله نمودند و خرطوم آنها را قطع کردند و چشمانش را بیرون آوردند. این هر دو فیل مانند خوک فریاد کشیدند و دیوانه‌وار به سوی سپاه ایران برگشتند و سایر فیلها به دنبال آنها دویدند و فیل سواران از پشت آنها افتادند و نظم سپاه ایران به هم ریخت و بسیاری از جنگجویانشان زیر دست و پای فیلها له شدند. فیلها از نهر عقیق گذشتند و راه مداین را در پیش گرفتند. با خالی شدن میدان، از فیلها، جنگجویان طرفین به جان هم ریختند و جنگ سختی در گرفت. ضمناً ایرانیان، در پشت جبهه، نیروهای کمکی داشتند که در صورت نیاز، به دستور یزدگرد وارد میدان می‌شدند. به هر حال، روز سوم جنگ، در حالی پایان یافت که هر دو سپاه برابر جنگیده بودند و هیچ کدام بر دیگری برتری‌ای نداشت.^۱

أ- حماسه آفرینی عمرو بن معدی کرب

عمرو بن معدی کرب به همراهانش گفت: من به فیل و کسانی که اطراف آن هستند، حمله می‌کنم. اگر بیش از اندازه‌ی ذبح شتری درنگ نمودم، به کمک من بشتابید، چرا که از دست دادن من ضرر جبران ناپذیری برای شما خواهد بود. این را گفت و حمله کرد و به زد و خورد پرداخت و در میان غبار ناپدید گردید. همراهانش به

یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ مگر نه این که با از دست دادن او، مسلمانان، سوارکار با تجربه‌ی خود را از دست خواهند داد. آن‌گاه به کمک او شتافتند. و در حالی که مشرکین او را به زمین انداخته بودند و هنوز شمشیر به دستش بود او را یافتند. اسبش نیز زخمی شده بود. در همان حال او با دست به پای یکی از اسب‌سوران ایرانیان چسبید و او را مجبور به پیاده شدن از اسب کرد. سوار ایرانی پا به فرار گذاشت و عمرو به کمک همراهان سوار بر اسب شد.^۱

ب - طلیحه بن خویلد اسدی

سعد بن ابی وقاص، طلیحه اسدی را با دسته‌ای از مسلمانان جهت مراقبت از مکانی فرستاد که احتمال خطر از آن‌جا می‌رفت. طلیحه با همراهانش از محل مأموریت خود فراتر رفت و با صدای بلند از آن سوی سپاه دشمن سه بار تکبیر گفت. ایرانیان با شنیدن صدای تکبیر او نگران شدند و مسلمانان نیز متعجب گردیدند.^۲ و تا لحظاتی جنگ متوقف گردید و مسلمانان در این فرصت به تجدید قوای خویش پرداختند.

ج - قیس بن مکشوح

قیس، خطاب به جنگجویان مسلمان گفت: ای گروه عرب! خداوند با فرستادن اسلام بر شما منت گذاشت و با محمد صلی الله علیه و آله شما را گرامی داشت و به لطف نعمت الهی پس از آن که دشمن یکدیگر بودید، برادر یکدیگر شدید. پس به یاری خدا بشتابید تا او شما را یاری دهد و از خدا بخواهید تا فتح ایران را به دست شما متحقق سازد. همان طور که فتح شام را به دست برادرانتان متحقق ساخت و قصرها و دژهای سرخ نصیب آنان گردید.^۳

د- شعرهای سروده شده‌ی آن روز

قعقاع بن عمرو چنین سرود:

حَضُّضٌ قَوْمِي مَضْرَحِيٌّ بَنِ يَعْمَرَ فَلِلَّهِ قَوْمِي حِينَ هَزُّوا الْعَوَالِيَا

۱- تاریخ الطبری (۴/۳۷۸).

۲- تاریخ الطبری (۴/۳۸۲).

۳- تاریخ الطبری (۴/۳۷۸).

وما خام عنها يوم سارت جموعنا
فإن كنت قاتلت العدو فللتنه
لأهل قُديس يمنعون المواليا
فإني لألقى في الحروب الدواهي
فيولاً أراها كالبيوت مُغيرة
أَسْمَلُ أعياناً لها ومآقيا^۱

و دیگری چنین سرود:

أنا ابن حرب ومعني مخراقي
إذ كره الموت أبو إسحاق
أضربهم بصرام رقراق
وجاشت النفس على التراقي

س - شب زمزمه‌ها

شب چهارمین روز جنگ فرا رسید. رستم دریافت‌ه بود که جنگجویانش درمقابل سواران سپاه اسلام و جنگ تن به تن کم می‌آورند. بنابراین دستور داد همه با هم حمله کنند و روحیه‌ی شکست خورده‌ی لشکرش را بازخیر نمایند، از این‌رو هیچ یک از فارسها برای مبارزه‌ی تن به تن بیرون نیامدند، آن‌گاه که پهلوانان مسلمان سینه را جلو انداختند؛ رستم سپاه خود را به سیزده صف تقسیم کرد. و قعقاع بن عمرو و همراهانش جنگ را آغاز نمودند و همه‌ی قهرمانان و جان باختگان به او پیوستند. سعد که هنوز تکبیر نگفته و فرمان آغاز جنگ صادر نکرده بود، کار آنان را تأیید کرد و برای آنان از خداوند طلب آمرزش نمود. سپس سه بار تکبیر گفت و دستور جنگ داد. فرماندهان مسلمان و سایر جنگجویان که متشکل از سه صف: تیراندازان، سواران و پیاده نظامها بودند، وارد میدان نبرد شدند. در آن شب طرفین جنگ سختی را پشت سر گذاشتند. و تا سپیده دم، بدون هیچ سختی می‌جنگیدند. و فقط صدای زمزمه و نفس‌های تندشان به گوش می‌رسید، به خاطر همین آن شب را شب زمزمه نامیدند. البته توصیه‌ی برخی از مسلمانان به برخی دیگر برای ادامه‌ی جنگ، روایت شده^۲ است که به شرح زیر است:

- درید بن کعب نخعی، خطاب به افراد طایفه‌ی خود گفت: امشب از همه‌ی مسلمانان در به دست آوردن رضایت خدا و جهاد سبقت بگیرید، چرا که اجر و پاداش افراد به میزان کوشش و سبقت آنان بستگی دارد. پس در شهادت راه خدا با آنان مسابقه

۱- تاریخ الطبری (۴/۳۸۱).

۲- التاريخ الإسلامي (۱۰/۴۷۲).

دهید و از مرگ در راه خدا استقبال کنید. چرا که این برای زنده ماندن بیشتر کمک می‌کند. و اگر واقعاً بمیرید به آرزویتان که آخرت است، می‌رسید.

- اشعث بن قیس گفت: ای گروه عرب! مبادا این قوم، در مردن از شما دلیرتر و در پشت کردن به دنیا از شما سخی‌تر باشند. فکر زنان و فرزندان را از سر بیرون کنید و از مرگ هراس نداشته باشید، چرا که مردن در اینجا، آرزوی انسان‌های بزرگوار و شهدا است.^۱

- حمیضه بن نعمان باریقی به افراد قبیله‌ی جعفری که در مقابل دسته‌ای از زره‌پوشان سپاه ایران قرار داشتند و به خاطر عدم تأثیر سلاح در آنان، دست از جنگ برداشتند، گفت: شما را چه شده است؟ گفتند: سراسر وجود آنان با آهن پوشیده شده و شمشیر، کارگشا نیست. حمیضه گفت: ببینید من چه کار خواهم کرد. آن‌گاه به فردی از آنان حمله‌ور شد و دوری زد و از پشت سر، با ضربه‌ی نیزه‌اش او را از پای در آورد. سپس خطاب به همراهانش گفت: می‌بینید که هنوز دست شما به آن‌ها نرسیده است، می‌میرند. مسلمانان بر آن‌ها یورش بردند و همه را از دم تیغ گذراندند و متلاشی ساختند.^۲

در آن شب، جنگ سختی، پیایی جریان داشت و سران قبایل جنگجویان خود را به صبر و پایداری دعوت می‌دادند. طبری به نقل از انس بن حلیس که خود شاهد جنگ بوده است می‌گوید: من در شب زمزمه (هریر) حضور داشتم. آن شب تا صبح فقط صدای چکاچک شمشیرها به گوش می‌رسید. عجب صبر و تحمل داشتند. سعد تاکنون شبی مثل آن شب نگذرانده بود و عرب و عجم تاکنون چنین تجربه‌ای ندیده بودند. فرماندهان هر دو سپاه از اخبار جنگ بی‌خبر بودند. سعد، به دعا و راز و نیاز روی آورد. تا این که نیمه‌های شب صدای قعقاع را شنید که می‌گفت:

نحن قتلنا معشراً وزائداً أربعة وخمسة وواحداً
نحسب فوق اللبد الأساودا حتی إذا ماتوا دعوت جاهداً
الله ربی واحترست عامداً^۳

۱- تاریخ الطبری (۴/۳۸۴).

۲- تاریخ الطبری (۴/۳۸۶).

۳- تاریخ الطبری (۴/۳۸۶).

«ما گروهی را کشتیم و اضافه بر آن افراد زیادی را
آن‌ها را بالای زین اسبها، مار می‌پنداشتیم و وقتی مردند پروردگارم را صدا می‌کردم
و».

سعد با شنیدن صدای قعقاع پی برد که سپاه اسلام پیروز است.
آری، سعد شب را تا صبح در دعا و زاری به سر برد. لازم به یاد آوری است که او
از جمله کسانی بود که دعاهايشان زود پذیرفته می‌شوند.^۱

۴- روز قادسیه

مسلمانان در حالی وارد روز چهارم شدند که تا صبح جنگیده بودند. قعقاع خطاب به
مسلمانان گفت: نتیجه‌ی جنگ پس از لحظاتی به نفع کسی خواهد بود که جنگ را آغاز
نماید. بنابراین لحظه‌ای درنگ کنید و بعد از آن، حمله را آغاز نمایید و بدانید که نصرت
خدا همراه با صبر است. پس صبر را پیشه سازید و ناله و بی‌صبری را رها کنید.

جمعی از سران قوم به او پیوستند و به رستم و اطرافیان‌ش حمله کردند. و در میان هر
یک از قبایل، افرادی برخاست و آن‌ها را برای ادامه‌ی جنگ تشویق و آماده نمودند.
چنان که قیس بن عبدی غوث، اشعث بن قیس، عمرو بن معدی کرب، ابن ذی سهمین
خثعمی و ابن ذی بردین هلالی مردم را با این کلمات تشویق می‌نمودند. نباید ایرانیان از
شما در مردن دلیرتر و در بی‌رغبتی از دنیا سخی‌تر باشند. در میان قبیله‌ی ربیعیه نیز مردانی
برخاستند و گفتند: شما ایرانیان را بهتر می‌شناسید و بیش از دیگران به جنگ با آنان مشتاق
بودید، پس چه چیزی مانع شده که امروز به جرأت با آن‌ها بجنگید؟^۲

بدین صورت قعقاع رشادت دیگری به رشادتهای خود افزود. او که از شجاعت
بی‌نظیر و رأی صایب و قدرت ایمان برخوردار بود، همه‌ی این‌ها را در راه خدمت به
اسلام و مسلمانان به کار برد. در واقع شرکت او در این جنگ، پیروزی بزرگی برای
مسلمانان به شمار می‌رفت. قعقاع متوجه این مطلب شده بود که دشمن پس از چهار روز
جنگ متوالی خسته شده و توان مقاومت ندارد، همچنین او به خوبی می‌دانست که پایان

۱- التاريخ الإسلامی (۹/۴۷۴)

۲- تاریخ الطبری (۴/۳۸۷).

معرکه به نفع کسی است که پس از این همه سعی و تلاش، صبر و مقاومت کند. بنا براین او و قهرمانان همراه او توانستند، شکاف عمیقی در قلب دشمن ایجاد نمایند. و خود را به نزدیک جایگاه ویژه رستم برسانند. در آن اثناء مددهای غیبی خدا به کمک اولیای خدا رسید و باد تنیدی همراه گرد و غبار وزیدن گرفت و جایگاه رستم را از بیخ برکند و به داخل نهر انداخت و عرصه را بر ایرانیان به قدری تنگ کرد که توان مقاومت و دفاع را از دست دادند.^۱

ا- کشته شدن رستم فرماندهی سپاه دشمن

قعقاع و همراهانش بی‌درنگ خود را به محل فرماندهی سپاه دشمن رساندند، رستم را در آن جا نیافتند. او در همان گوشه و کنار پشت قاطری مخفی شده بود و کیسه‌ای بر روی خود انداخته بود. مردی از مسلمانان کیسه را برداشت و او را دید. رستم به سوی رودخانه پا به فرار گذاشت، ولی هلال او را فرصت نداد و محکم پایش را چسپید و با شمشیر خود به جانش افتاد و او را از پای درآورد و بر تخت رستم نشست و با صدای بلند گفت: به خدای کعبه سوگند که رستم را کشتم، مسلمانان اطراف او حلقه زدند و با صدای بلند تکبیر سر دادند. وقتی جالینوس اطلاع یافت که رستم کشته شده است در آن سوی نهر بر تپه‌ای قرار گرفت و سپاه ایران را به عقب‌نشینی فرا خواند. و بدین صورت، همه پا به فرار گذاشتند و حدود سی هزار نفر که به عنوان دژ محکمی در کنار هم زنجیر به پاهایشان بسته شده بود، نتوانستند فرار کنند و روی یکدیگر می‌افتادند و نابود شدند و بقیه از تیغ مسلمانان گذشتند و کشته شدند.^۲

ب - پایان معرکه

با توفیق خدا و کوشش قهرمانان اسلام و بینش و درایت فرماندهی مسلمانان (سعد) جنگ به پایان رسید. برآستی که جنگ سخت و جان فرسایی بود؛ سپاه دشمن تا سه روز در مقابل جنگجویان مسلمانان استقامت ورزید و روز چهارم شکست خورد.

۱- التاريخ الإسلامي (۴۷۶/۱۰).

۲- تاريخ الطبري (۳۸۸/۴).

معمولاً مسلمانان، در میادین جنگ یک روزه کار دشمن خود را می‌ساختند، اما علت سرسختی و استقامت دشمن در این نبرد، سرنوشت‌ساز بودن این جنگ بود. ایرانیها می‌دانستند که با پیروزی در این جنگ پایه‌های دولت ایران تثبیت می‌گردد و با شکست‌شان دولت ایران برای همیشه از صحنه‌ی گیتی محو خواهد شد.

و یکی دیگر از علل استقامت ایرانیان، حضور بزرگترین فرمانده‌ی آنان (رستم) در جنگ بود، کسی که همواره در جنگها بر حریفان خود پیروز می‌شد. همچنین تعداد زیاد جنگجویان سپاه ایران که حدود صد و بیست هزار نفر بودند یکی دیگر از علل مقاومت آنان به شمار می‌رفت در حالی که تعداد رزمندگان مسلمانان از سی هزار و اندی تجاوز نمی‌کرد.^۱

اما با این حال، سپاه اسلام با تقدیم هشت هزار و پانصد شهید^۲ که تا آن روز بی‌سابقه بود، بر دشمن پیروز گردید که این رقم بیانگر شدت نبرد و خود گذشتگی و شهادت‌طلبی مسلمانان است.^۳

ج - تعقیب فراریان شکست‌خورده

سعد گروهی را به فرماندهی قعقاع و شرحیل جهت تعقیب فراریان و سرکوب آنان به طرف راست و چپ گسیل داد و زهره بن حویه را با دسته‌ای جهت تعقیب آن دسته از نیروها و فرماندهان ایران فرستاد که از نهر عبور کرده بودند. گفتنی است که مشرکین بعد از عبور پل روی نهر را ویران کردند تا مسلمانان نتوانند آنها را تعقیب کنند، اما زهره به همراه سیصد اسب‌سوار توانستند با استفاده از اسبهایشان به دریا زنند و بقیه را دستور داد که از پل عبور کنند که کمی دورتر به نظر می‌رسید، سپس به فراریان رسیدند و یکی از فرماندهان بزرگ، به نام جالینوس که همراه آنان بود برای جنگ‌طلبی زهره پایین آمد، اما زهره او را از پای درآوردند و بقیه فراریان را نیز از دم تیغ گذراندند، سپس برای مغرب به میان مسلمانان در قادسیه برگشتند.

۱- التاريخ الإسلامي (۴۷۹/۱۰).

۲- تاریخ الطبری (۳۸۸/۴).

۳- تاریخ الطبری (۳۸۸/۴).

س - مژده‌ی پیروزی به عمر بن خطاب رضی الله عنه

فرمانده‌ی سپاه اسلام (سعد) طی نامه‌ای به دست سعد بن عملیه فزاری خبر پیروزی سپاه خود را به عمر بن خطاب رضی الله عنه فرستاد. در نامه‌ی سعد چنین آمده بود: خداوند ما را پس از جنگی سخت و طولانی بر ایرانیان پیروز گردانید و به آن‌ها طعم تلخ شکست را چشاندید. مسلمانان در این نبرد با دشمنی مجهز و بی سابقه روبرو شدند، اما تجهیزات و امکاناتشان به آن‌ها سودی نبخشید، بلکه به دست مسلمانان افتاد و سربازان سپاه اسلام به تعقیب و سرکوب آنان در اطراف شهر و در دره‌ها و جنگل‌ها پرداختند و از مسلمانان سعد بن عبید قاری و فلانی و و مردانی که ما آن‌ها را نمی‌شناسیم ولی خدا آن‌ها را می‌شناسد، به شهادت رسیدند. آن‌ها شب هنگام بسان زمزمه‌ی زنبور عسل قرآن زمزمه می‌کردند و روزها همچون شیر مردان، می‌جنگیدند. البته کسانی که زنده مانده‌اند، کمتر از آن‌ها نبودند ولی آن‌ها با شهید شدن بر این‌ها فایق آمدند و برای این‌ها شهادت مقدر نشده بود.^۱

این نامه در برگیرنده‌ی نکات زیر است:

- توحید و عظمت خدا در قلب سعد که این پیروزی بزرگ را به خود و یارانش نسبت نداد، بلکه علی رغم جهادی خودباخته و جانفشانی‌های پی‌درپی، آن‌را نتیجه‌ی لطف الهی قلمداد کرد.

- دشمن با آن که از توان نظامی بالایی برخوردار بود، ولی خداوند آن‌ها را از استفاده از امکاناتشان محروم ساخت و آن‌چه تدارک دیده بودند به دست مسلمانان سپرد، پس بشر واسطه‌ای بیش نیست و نفع و ضرر فقط به دست خداست. این بود فهم و برداشت سعد رضی الله عنه از توحید که آن‌را به کمک سپاهیان خود محقق ساخت.

- سعد رضی الله عنه به توصیف همراهان خود از صحابه و تابعین را که در عبادت و شجاعت فوق العاده بودند، پرداخت و نوشت که آن‌ها شب هنگام قرآن تلاوت می‌کردند و روزها سوار بر اسب در میدان جهاد، حماسه می‌آفریدند.^۲

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۰۸).

۲- التاریخ الإسلامی (۱۰/۴۸۱).

از آن سو عمر رضی الله عنه هر روز صبح زود تا سپری شدن نیمی از روز، بیرون شهر مدینه چشم به راه کسی بود که از قادسیه خبری بیاورد و چون بشیر از راه رسید، عمر رضی الله عنه دوان دوان به پیشواز او رفت و پرسید: از کجا می‌آیی؟ بشیر گفت: از قادسیه. عمر رضی الله عنه گفت: چه خبر داری؟ پاسخ داد که خدا دشمن را شکست داد. بشیر که عمر رضی الله عنه را نمی‌شناخت در حالی که سوار بر مرکب خویش بود، همچنان به راهش ادامه داد و عمر رضی الله عنه دوان دوان پشت سرش از او جوایای حال سپاه اسلام بود، تا این که وارد شهر مدینه شد و متوجه مردم گردید که می‌گفتند: سلام خدا بر امیرالمؤمنین، بشیر نگران شد و گفت: چرا خودت را معرفی نکردی؟ عمر رضی الله عنه گفت برادرم! اشکالی ندارد^۱.
این جریان در برگرفته‌ی نکاتی است مانند:

- اهمیت دادن عمر بن خطاب به این قضیه تا جایی که هر روز شخصاً بیرون شهر می‌رفت و چشم به راه کسی می‌ماند تا او را در جریان روند جنگ قادسیه و یا نتیجه آن بگذارد. در حالی که می‌توانست کسی دیگر را به این مأموریت بگمارد، این اوج احساس مسئولیت و امانت داری را می‌رساند.

- تواضع و خاکی بودن عمر بن خطاب رضی الله عنه که پای پیاده، دوان دوان پشت سر مرد سوار حرکت می‌کند و از او جوایای احوال سپاه اسلام می‌شود و آن مرد با بی‌اعتنایی به او راهش را ادامه می‌دهد تا اخبار دست اول را به سمع امیرالمؤمنین برساند، غافل از این که امیرالمؤمنین در کنار اوست. تا این که به شهر می‌رسد و ایشان را می‌شناسد. به حق که این نمونه‌ی والایی از اخلاق اسلامی است که باید مسلمانان با داشتن آن به خود بیالند و آن‌را دلیل حقانیت و عظمت دینی بدانند که در دامن آن مردانی همچون عمر رضی الله عنه پرورش می‌یابند که در عدالت، بزرگواری، قدرت عمل و تواضع یگانه‌ی روزگار هستند^۲.

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۰۸).

۲- تاریخ الاسلامی (۱۰/۴۸۸).

پنجم: درسها، فواید و نکات عبرت آموز

۱- تاریخ وقوع معرکه و اثر آن در فرایند فتوحات

مؤرخان در مورد تاریخ دقیق معرکه‌ی قادسیه اختلاف نظر دارند. استاد احمد عادل پس از پژوهش جدی تاریخ دقیق آنرا شعبان سال ۱۵ هجری نوشته است و من نیز همین را ترجیح می‌دهم.^۱

بدون تردید جنگ قادسیه، سرنوشت سازترین جنگ از نوع خود در تاریخ جهان محسوب میشود. در این جنگ یکی از ستنهای الهی که قدرت دادن مؤمنان واقعی بر روی زمین است تحقق پیدا کرد. پس از این جنگ بود که دروازه‌های عراق و بعد از آن تمام درهای بسته‌ی فارس بر روی مسلمانان گشوده شد. و قدرت سیاسی، نظامی و دینی ساسانیان و آتش‌پرستان برای همیشه از بین رفت و آیین اسلام سرزمین فارس و آن سوی آنرا در نوردید. آری! مسلمانان در قادسیه ضربه‌ی غیر قابل جبرانی بر پیکر آیین آتش‌پرستی وارد ساختند، بنابراین معرکه‌ی قادسیه شایستگی آنرا دارد که نامش سر لوحه‌ی جنگهای سرنوشت‌ساز تاریخ قرار گیرد.^۲

۲- خطبه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از فتح قادسیه

هنگامی که عمر بن خطاب رضی الله عنه در جریان پیروزی سپاه اسلام در جنگ قادسیه قرار گرفت در میان مردم برخاست و مژده‌ی پیروزی سپاه اسلام را به آنان داد و گفت: من شیفته‌ی آنم که به همه‌ی نیازمندیهای شما پاسخ دهم، اما اگر چنین چیزی برایم مقدور نبود، باید به یکدیگر کمک کنیم و دوست دارم شما از عملکردم به نیت من پی ببرید، زیرا عمل و رفتار من باید آموزش دهنده باشد.

به خدا سوگند من پادشاهی نیستم که شما را به بردگی بکشانم، بلکه من بنده‌ای از بندگان خدا هستم که خداوند امانتهایی به من سپرده است، اگر خود را عقیف نگه دارم و آنها را در میان شما تقسیم نمایم و آسایش شما را فراهم کنم، خوشبخت و خورسند خواهم شد؛ اما اگر این اموال را از شما دریغ کنم و خود از آن بهره‌مند شوم، بدبخت و

۱- القادسیة ۲۶۶، التاريخ الإسلامي (۱۰/ ۴۸۸).

۲- الطريق إلى المداین ص ۴۷۳، ۴۷۴.

آزرده خواهم گردید. گرچه برای کوتاه مدت در آسایش خواهم بود، اما در تاوان آن باید مدتهای مدیدی در رنج و مصیبت به سر کنم^۱.

۳- مسلمانان به تعهدات خویش پایبند می‌مانند

سعد طی نامه‌ای دیگر رأی امیرالمؤمنین را در مورد اعراب عراق جویا شد که قبلاً با مسلمانان هم پیمان شده بودند اما به موجب این که متوجه ضعف لشکر اسلام شدند، عهد شکنی کردند و به تعهدات خویش عمل ننمودند.

امیرالمؤمنین پس از قرائت نامه‌ی سعد، به ایراد سخن پرداخت و گفت: هر کس بر اساس هوا و هوس و معصیت عمل نماید هیچ بهره‌ای نخواهد برد و تنها به خود آسیب می‌رساند، اما کسی که بر اساس سنت پیامبر و دستور شریعت الهی گام بر می‌دارد، موفق خواهد شد و پاداش تلاش خود را خواهد دید. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۴۹]

«آنچه را که کرده‌اند حاضر و آماده می‌بینند. و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند. (چرا که پاداش یا کیفر، محصول اعمال خود مردمان است)».

لشکر اسلام پیروز شده است و در این میان کسانی هستند که قبلاً با مسلمانان هم پیمان بوده‌اند، ولی بخشی از آنان مدعی‌اند که از روی اجبار نقض عهد نموده‌اند یا به سپاه دشمن پیوسته‌اند و یا به گوشه‌ای دیگر پناه برده‌اند، اکنون سؤال من این است که رأی شما در مورد این گروه‌ها چیست؟ آن‌ها هر کدام به نوبه‌ی خود، در مورد گروه‌های فوق اظهار نظر کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام نتیجه‌ی نهایی این نشست را طی نامه‌ای به سعد نوشت و فرستاد^۲.

آنچه که در این خطبه به دست می‌آید:

- همین طور که ملاحظه کردید عمر بن خطاب رضی الله عنه طبق روای همیشگی به آن همه علم و تجربه و قاطعیت در تصمیم‌گیری در اینجا نیز از شورا به عنوان یک اصل اسلامی استفاده کرد و همین امر باعث موفقیت ایشان در مدیریت کلان جامعه شده بود.

۱- تاریخ الطبری (۴/ ۴۰۹).

۲- تاریخ الطبری (۴/ ۴۱۰).

- استفاده از پیش‌گفتاری در مورد اخلاص نیت و عدم پیروی از خواهشات نفسانی و لازم گرفتن منهج و سنت رسول خدا تا اهل شورا کاملاً با رعایت موازین اسلامی اظهار نظر نمایند و بر منهجی پایداری ورزند که سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، و هر کس چنین رفتار نماید از لغزش مصون می‌ماند و حق را اصابه می‌کند و پاداش الهی را کسب خواهد کرد.^۱

آن‌گاه امیرالمؤمنین نتیجه‌ی نهایی به دست آمده از شورا را طی نامه‌ای این گونه برای سعد شرح داد: اما بعد: باید دانست که خداوند گهگاهی در برخی امور تخفیفی قایل شده است جز در دو چیز که عبارت‌اند از عدل و ذکر خدا. ذکر که در هیچ حالی تعطیل نمی‌شود و عدل نیز همواره باید در مورد همگان به اجرا در بیاید.

پس در مورد آن دسته از اعراب عراق که به عهد خویش با شما وفا نموده و علیه شما دشمن را یاری نداده‌اند وفادار بمانید و از آنان همچنان جزیه وصول کنید. و اما در مورد کسانی که می‌گویند دشمن آن‌ها را مجبور به نقض عهد و همکاری با خود کرده است، اختیار دارید که سخن آن‌ها را بپذیرید یا رد کنید و اگر نپذیرفتند پس صلح را تمام شده بدانید و آن‌ها را به جای امنی منتقل کنید.^۲

این برخورد عمر رضی الله عنه با اعراب فراری، دارای درسها و فواید بی‌شماری است از جمله این که رعایت عدل و انصاف در حکومت داری پایه‌ی اصلی ثبات یک حکومت و باعث گسترش امن و آرامش در جامعه خواهد بود. البته این معامله‌ای بود با آن‌ها در دنیا و اما در آخرت ستمگران راه فراری از عذاب الهی نخواهند داشت، چرا که خداوند ممکن است از حق خویش بگذرد و بنده را مورد عفو و بخشش قرار دهد، اما در مورد حق‌بندگان قضیه این گونه خواهد بود که ستمگر و ستم‌دیده در کنار یکدیگر قرار خواهند گرفت و با هم تسویه حساب خواهند کرد.

و اما ذکر و یاد الهی همیشه باید بر زندگی یک فرد مسلمان سایه افکند و همواره با زبان، قلب و اعضای بدن به یاد خدا باشد و در مورد به دست آوردن رضایت او بیندیشد و سخن

۱- التاريخ الإسلامي (۱۰ / ۴۸۵).

۲- تاریخ الطبری (۴ / ۴۱۰).

بگویند و عمل نمایند و بزرگترین آرزویش اقامه‌ی ذکر خدا در زمین باشد در آن صورت است که خداوند انسان را از فتنه‌ها در امان خواهد داشت.

سعد و همراهانش توجیهات امیرالمؤمنین را در مورد فراریان به اجرا گذاشتند و آن‌ها را به خانه و کاشانه‌یشان برگردانیدند و بدین صورت نمونه‌ای از رأفت و رحمت اسلامی ارائه دادند و دیری نگذشت که این برخورد کریمانه، باعث تألیف قلوب آنان شد و سخت شیفته‌ی اسلام و مسلمانان گشته و به تدریج مسلمان شدند.^۱

۴- عمر رضی الله عنه خمس غنائم قادسیه را به جنگجویان برگرداند

عمر رضی الله عنه به سعد دستور داد تا خمس غنائم به دست آمده در قادسیه را در میان مجاهدین تقسیم نماید، ایشان نیز حسب دستور عمل نمود. و این اجتهاد عمر رضی الله عنه نیز همانند اجتهاد وی در واگذاری زمینهای سواد عراق به دست صاحبانش، بسیار به جا و مفید واقع گردید. عمر رضی الله عنه این کار را به خاطر قدردانی و تشویق مجاهدین جان برکف اسلام انجام داد و مصالح علیای دولت مقتضی آن بود.^۲

همچنین خلیفه، چهار عدد اسب و چهار شمشیر به عنوان مدال قهرمانی برای کسانی که بیشترین رشادتها را در جنگ نشان داده بودند، نزد سعد فرستاد؛ سعد نیز شمشیرها را این گونه تقسیم نمود: سه عدد از آن‌ها را به حمّال بن مالک، ربیل بن عمرو بن ربیعۃ والیین و طلیحۃ بن خویلد از بنی اسد داد و شمشیر چهارمی را تقدیم عاصم بن عمرو تمیمی نمود، و اسبها را این گونه تقسیم نمود: یکی به قعقاع بن عرو تمیمی و سه اسب باقیمانده را به یربوعیها در مقابل جان‌افشانیهایشان در واقعه‌ی شامگاه روز اغواث، داد. ایشان از میان قبایل مختلف افرادی را در نظر گرفت و جوایز امیرالمؤمنین را به آن‌ها تحویل داد.^۳

بدین صورت، عمر بن خطاب رضی الله عنه نیروهای خود را تشویق می‌نمود و استعدادهای آن‌ها را برای رسیدن به اهداف بزرگ شکوفا می‌ساخت.

۱- التاريخ الإسلامی (۱۰/ ۴۸۷).

۲- أمير المؤمنين عمر بن الخطاب الخليفة المجتهد للعمري ص ۱۶۳.

۳- خلافة الصديق والفاروق للثعالبي ص ۲۵۳.

۵ - عمر رضی الله عنه و برگرداندن حیثیت زهره بن حویه

زهره پس از این که فراریان فارسی را تعقیب نموده و جالینوس (فرماندهی معروف ایرانی) را به قتل رسانیده بود در حالی برگشت که ساز و برگ نظامی جالینوس را پوشیده بود اسرای ایرانی آن ساز و برگ را شناخته و به سعد گفتند: این ساز و برگ جالینوس است. سعد رو به زهره کرد و پرسید: آیا در کشتن او کسی دیگر به تو کمک کرد؟ زهره گفت: آری خدا به من کمک کرد. گفتنی است که زهره از قهرمانان بنام و از مسلمانان خوب به شمار می‌رفت. سعد ساز و برگ نظامی جالینوس را که دارای قیمت هنگفت بود و به جای یک نفر برای چندین نفر کفاف می‌کرد از زهره پس گرفت و گفت: چرا بدون اجازه‌ی من آن‌ها را تصاحب نموده‌ای؟^۱

وقتی این خبر به گوش عمر رضی الله عنه رسید به سعد نامه نوشت که تو هنوز در جنگ به سر می‌بری و نباید فردی همچون زهره را از خود برنجانی و زحمات او را نادیده بگیری. آن‌چه از او گرفته‌ای به وی برگردان و او را هنگام تقسیم غنائم بر دیگران، مقدم بدار و من اعلام می‌دارم که هر کس در جنگ کسی را به قتل رسانید، ساز و برگ نظامی او متعلق به وی می‌باشد. سعد بی‌درنگ، ساز و برگ نظامی جالینوس را به زهره برگردانید و او آن‌ها را به قیمت هفتاد هزار فروخت^۲ و بدین صورت عمر رضی الله عنه روحیه‌ی زهره را تقویت نمود و حیثیت از دست رفته‌اش را به وی باز گردانید.^۳

۶ - رقابت مسلمانان برای اذان گفتن پس از شهادت مؤذن

در پایان معرکه‌ی قادسیه اتفاق عجیبی رخ داد که بیانگر میزان اهمیت امور دینی و عبادی نزد مسلمانان نخستین می‌باشد. مؤذن مسلمانان کشته شد و چون وقت نماز فرا رسید، همه دوست داشتند که خود اذان بگویند و نزدیک بود با یکدیگر درگیر شوند، آن‌گاه سعد با قید قرعه، یکی از میان آنان را انتخاب نمود و او اذان گفت.^۴

۱- تاریخ الطبری (۴/ ۳۹۱).

۲- تاریخ الطبری (۴/ ۳۹۱).

۳- القادسیه ص ۲۰۴.

۴- تاریخ الطبری (۴/ ۳۹۰).

رقابت بر سر این عمل نیک بیانگر قدرت ایمانی آن‌ها است، چرا که اذان گفتن چیزی نبود که به خاطر آن به متاع یا مقام و شهرتی دست یابند، بلکه رقابت به خاطر آن بود که مؤذن در پیشگاه خدا در روز قیامت از مقام بسیار بلند و جایگاه ویژه‌ای بر خوردار خواهد بود. و ملتی که برای مسأله‌ای مثل اذان گفتن این گونه با هم رقابت می‌کنند، مشخص است که در مسایل بزرگتر بیشتر رقابت خواهند کرد و این بود رمز موفقیت آن‌ها در میادین دعوت و جهاد^۱.

۷- تاکتیک نظامی مسلمانان در معرکه‌ی قادسیه

نبرد قادسیه نمونه‌ی بارزی از تاکتیک نظامی اسلامی به شمار می‌رود که در آن مسلمانان مانور نظامی ویژه و متناسبی با اوضاع و احوال گوناگون جنگ ارائه دادند. قبل از همه توان عمر فاروق رضی الله عنه در بسیج نمودن اقشار مختلف مسلمانان و سربازگیری اجباری قابل یادآوری است. ایشان توانست سران اصحاب پیغمبر و اهل بیعت و کسانی که در فتح مکه شرکت داشتند و حدود هفتصد نفر از فرزندان صحابه و اکثر سرداران، شاعران، سخنوران و چهره‌های شاخص امت را در رکاب سعد رضی الله عنه برای جنگ با سپاه ایران گسیل دارد. و این بالاترین آمادگی مادی و معنوی برای چنین معرکه‌ای به شمار می‌رفت. اعزام نیروها نیز به گونه‌ای بود که پیش از آن بی‌سابقه بود. چنان که سعد در مکان «صرار» منتظر رسیدن نیروهای کمکی نشست، بلکه با چهار هزار نیروی خود رهسپار میدان شد و در حالی وارد میدان معرکه شد که تعداد نیروهایش متجاوز بر هفده هزار نفر بود. همچنین عمر رضی الله عنه نخستین کسی است که در اسلام از نقشه‌ی نظامی استفاده نمود، چنان که به سعد دستور داد تا نقشه‌ی میدان معرکه و جایگاه نیروهای خود را برای ایشان بفرستد و سعد نیز کاملاً وضعیت جغرافیایی سرزمین جنگ را برای عمر رضی الله عنه شرح داد و بدو گفت که مردم آن دیار با مسلمانان عداوت می‌ورزند. و خلیفه نیز استراتژی و تاکتیک خود را مشخص نمود و دستورات لازم را برای سعد نوشت و فرستاد^۲.

۱- التاريخ الإسلامي (۱۰/ ۴۸۰).

۲- الفن العسكري الإسلامي ص ۲۷۱، ۲۷۲.

و از طرفی مسلمانان بارسیدن به سرزمین دشمن دست به حمله‌های متفرق و شیبخون زدند. تا ضمن بر آوردن نیازهای معیشتی لشکر اسلام، دشمن را نیز مرعوب ساخته و روحیه‌ی مقاومت را در آنان تضعیف نمایند.

و در این گیر و دارها گاهی به کمین می‌نشستند و دشمن را غافلگیر می‌ساختند، چنان‌که بکیر بن عبدالله لثی با تنی چند از سواران در نخلستانی بر راه «صنین» کمین زد و با کاروانی روبرو گردید که خواهر یکی از فرماندهان معروف دشمن به نام آزاد مرد بن آزادبه، طی تشریفات ویژه‌ای به خانه‌ی بخت فرستاده می‌شد. در این درگیری برادر عروس کشته شد و بقیه پا به فرار گذاشتند و عروس با سی زن از زنان دهقانان و صد زن دیگر از همراهان آنان و اموال هنگفتی به اسارت در آمد!

مسلمانان در این جنگ حسب حالات و شرایط جنگ، تغییر تاکتیک می‌دادند. چنان‌که در نخستین روز معرکه به قطع کردن تنگ فیله‌ها و شلیک کردن تیر به سوی آنان، ستون زرهی دشمن را متلاشی ساختند و نیروهای کمکی شام را به صورت دسته دسته وارد میدان می‌نمودند تا دشمن گمان ببرد که نیروهای کمکی خیلی زیادی به کمک مسلمانان آمده است؛ همچنین جهت فراری دادن فیله‌ها دست به ابتکار دیگری زدند و شتران خود را با قیافه‌های ترسناکی وارد میدان کردند تا جایی که اسب‌های دشمن نیز فرار کردند، و روز سوم نیز مسلمانان تدبیری برای متلاشی نمودن ستون زرهی دشمن اندیشدند و با حمله بر فیل بزرگ و قطع کردن خرطوم آن و کور ساختن چشمانش باعث تضعیف توان دفاعی دشمن شدند و چون مسلمانان احتمال دادند که ممکن است جنگ به طول انجامد، تصمیم گرفتند دست به حمله‌ای سرنوشت‌ساز بزنند. بنابراین به صورت یکپارچه بر دشمن حمله‌ور شدند و تا قلب سپاه دشمن رفتند و فرمانده‌ی نیروهای دشمن یعنی رستم را هدف قرار دادند و با قتل رستم، سپاه دشمن نیز متحمل شکست جبران ناپذیری گردید.

آری! مسلمانان در این نبرد، تاکتیکهای متنوع و متناسب با اوضاع و احوال گوناگون جنگ در پیش گرفتند، از جنگهای تن به تن گرفته تا قطع کردن خرطوم و کور ساختن چشم فیله‌ها و ایجاد قیافه‌های ترسناک برای شتران و هجوم یکباره بر دشمن از جمله نقشه‌های نظامی

پیشرفته‌ای بود که مسلمانان در قادسیه به نمایش گذاشتند، گفتنی است که یکی از امتیازهای این جنگ، خود را در آن می‌یابد که در حماسه‌آفرینی و به کارگیری تاکتیکهای گوناگون جنگی، میان قبیله‌ها مسابقه‌ای یگانه به وجود آمده بود.^۱ این پاره‌ای از روشهای نظامی اسلامی بود که مجاهدین اسلام در جنگ قادسیه به کار انداختند.

۸- اشعاری که در جنگ قادسیه سروده شدند

از جمله شعرهایی که قیس بن مکشوح مرادی راجع به اسب سواری خود و فداکاری‌های دیگر مجاهدین سرود، آن سرودی می‌باشد که به خود و سایر مجاهدینی افتخار می‌ورزد که در برابر رهبران فارس قد علم کردند:

جلبتُ الخیلَ من صَنعَاءَ تَرْدِي	بکل مُدَحِّجٍ کاللیث سامي
إلى وادي القُرى فديار کلب	إلى اليرموك فالبلد الشامي
وجئنا القادسية بعد شهر	مَسْوَمَةٌ دوابرها دوامي
فناهضنا هنالك جَمْعَ كسرى	وأبناء المرازبة الكرام
فلما أن رأيت الخيل جالت	قصدت لموقف الملك الهمام
فاضربُ رأسه فهو صريعاً	بسيفٍ لا أفلَّ ولا كَهَام
وقد أبلى الإله هناك خيراً	وفعل الخير عند الله نامي ^(۱)

«لشکر تا دندان مسلح را با تمام مشکلات همچون شیران غران از صنعا به سوی وادی القری از آنجا به دیارالکلب سپس به یرموک سپس به سرزمین شام سوق دادم بعد از یک ماه مسلحانه به قادسیه رسیدیم با لشکر کسری و رؤسای فارس به جنگ پرداختیم وقتی که لشکر را شاداب و متحرک دیدم، قصد جایگاه فرماندهی زره پوش را کردم.

پس با شمشیر به سر او زدم و پیکرش را بر زمین انداختم

۱- الفن العسكري الإسلامي ص ۲۷۴، ۲۷۵.

(۱) الأدب الإسلامي، د. نایف معروف ص ۲۲۲، ۲۲۳.

زیرا شمشیری که در دست داشتم شمشیر تیز و برانی است و هموار می‌برد
خداوند در آنجا نیکی را برای ما به ارمغان گذاشت، و براستی که نیکی نزد خدا
همواره افزایش می‌یابد».

و بشر بن ربیع خنعمی در قادیسیه چنین سرود:

تَذَكَّرْ هَذَاكَ اللَّهُ - وَقَعَ سِوْفُنَا	بِبَابِ قُدَيْسٍ وَالْمَكْرُ عَسِيرُ
عَشِيَّةٌ وَدَّ الْقَوْمُ لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ	يَعَارُ جَنَاحِي طَائِرٍ فَيَطِيرُ
إِذَا مَا فَرَّغْنَا مِنْ قِرَاعِ كَتِيبَةٍ	دَلَفْنَا لِأُخْرَى كَالْجِبَالِ تَسِيرُ
تَرَى الْقَوْمَ فِيهَا وَاجِمِينَ كَأَنَّهُمْ	جَمَالٌ بِأَجْمَالِ لَهْنٍ زَفِيرُ ^(۲)

«خدا شما را هدایت کند آن روز سخت و خطر آفرین را به یاد آور که شمشیرهایمان
راهی میدان شده بودند.

آن شامگاهی که لشکر به جایی رسیده بود که اگر بالهای پرنده را به عنوان امانت
بدو می‌دادند، می‌گرفت و پرواز می‌کرد.
آن لحظه که اگر گروهی را شکست می‌دادیم برای پیکار با گروه دیگر همانند کوه
مقاومت می‌نمودیم.

آنان را در حالی می‌بینی که خشمناک هستند و بی‌سروصدا می‌جنگند».

و برخی دیگر از شعرا چنین سرودند:

وَحَيْتَكَ عَنِّي عَصَبَةُ نَخْعِيَةٍ	حَسَانَ الْوَجْهِ آمَنُوا بِمُحَمَّدٍ
أَقَامُوا لِكِسْرَى بِضَرْبُونَ جَنُودَهُ	بِكُلِّ رَقِيقٍ الشَّفَرَتَيْنِ مَهْنَدٍ
إِذَا ثَوَّبَ الدَّاعِي أَنَاخُوا بِكُلِّ كَلٍّ	مِنَ الْمَوْتِ مَسُودٌ الْغِيَاطِيلِ أَجْرَدٍ

و برخی دیگر از شعرا چنین سرودند:

وَجَدْنَا الْأَكْرَمِينَ بَنِي تَمِيمٍ	غَدَاةَ الرُّوْعِ أَكْثَرَهُمْ رَجَالًا
هُمْ سَارُوا بِأَرْعَنَ مَكْفَهَرٍ	إِلَى الْجَبِّ يَرُونَهُمْ رَعَالًا
بِحُورٍ لِلْأَكَّاسِرِ مِنْ رَجَالٍ	كَأَسَدِ الْغَابِ تَحْسِبُهُمْ جِبَالًا

(۲) واجم: من الوجوم وهو السكوت مع كظم الغيظ، الأدب الإسلامي ص ۲۱۵.

ترکن لهم بقادس عز فخر وبالخيفين أياماً طوالاً
مقطعة أكفهم وسوق بمرد حيث قابلت الرجالاً^(۶)

«بنی تمیم را به عنوان بهترینها یافتم، زیرا در روزی که خطر روی آورده بود مردهایشان از همه بیشتر آمادگی را اعلام داشتند.

آنان در تاریکی شب راهی میدان سپاهیان پرهیاهویی شدند که همانند واحدهای سواره نظام به جنگ آمده بودند.

سربازانی که همانند دریا برای کسری می‌جنگیدند، بنی تمیم همانند شیر بیشه به آنان رویی آورده و همانند کوه مقاومت می‌کردند.

آنان در قادسیه عزت و افتخار را برای خود به ارمغان گذاشتند و برای روزگاری طولانی نام خود را به ثبت رساندند».

نابغه‌ی جعدی با شعر خود می‌خواهد آن لحظه را به تصویر بکشد که میان او و همسرش رخ داده و همسرش خواسته او را متقاعد سازد که به جنگ نرود و آن‌گاه که راهی فتح فارس شده، گریه و زاری را به راه انداخته است:

بَاتَتْ تَذْكُرُنِي بِاللهِ قَاعِدَةٌ والدمع ينهل من شَأْنِهَا سَبَلًا
يا بنت عمِّي كتاب الله أخرجني كرها، وهل أَمْنَعَنَّ الله ما بذلا
فإن رجعت فربُّ الناس أرجعني وإن لحقت بربي فابتغي بدلا
ما كنت أعرج أو أعمى فيعذرني أو ضارعا من ضئي لم يستطع حولا^(۷)

«امشب تا به صبح از چشمانش اشک جاری می‌شد و می‌خواست که مرا متقاعد سازد که در خانه بمانم.

ای دختر عمویم! بدان که این امر خداوند است و مرا به زور بیرون می‌رانند، و آیا جایز می‌دانی که امر خداوند را به جای نیاورم.

(۶) البداية والنهاية (۴۸/۷).

۱- الضارع: النحيل الهزيل، الأدب الإسلامي ص ۲۱۴.

اگر برگشتم این خداوند است که مرا برگردانده، و اگر به خدا پیوستم پس سعی کن که با کسی دیگر ازدواج کنی.
تو خود می دانی که من لنگ نیستم و بهانه‌ی کوری هم ندارم و هیچ گونه مشکلی در خود نمی بینم که مرا از جهاد باز دارد».

ششم: فتح مداین

سعد، حدود دو ماه در قادسیه منتظر دستور بعدی عمر رضی الله عنه ماند تا این که ایشان دستور داد برای فتح مداین عازم آن دیار شوند و زنان و بچه‌ها را در مکانی به نام عتیق بگذارند و گروهی از مبارزان را جهت مراقبت از آنان بگمارد و آنان را نیز در مال غنیمتی که به دست می آورند، شریک سازند.

سعد دستور را اجرا کرد، پس با سپاه خود راه مداین را در پیش گرفت و شهرها و روستاهای ایرانیان را یکی پس از دیگری از جمله بابل را فتح نمود که فراریان و برخی از سران قوم برای رویارویی با سپاه اسلام در آنجا جمع شده بودند، و سرانجام به پایتخت فارس یعنی مداین رسیدند.

ضمناً عمر رضی الله عنه به سعد دستور داده بود تا با زمین‌داران و کشاورزان به نیکی رفتار نمایند. ایشان نیز خواسته‌ی امیرالمؤمنین را اجرا نمود و در نتیجه تعداد بی‌شماری از زمین‌داران و کشاورزان تحت تأثیر اخلاق و رفتار نیک و عادلانه‌ی مسلمانان، به اسلام گرویدند، زیرا اینک امیر مسلمانان را می بینند که همانند سربازی ساده زیر سلطه‌ی حق قرار می گیرد و ستمی در میان آنان واقع نمی گردد و پس از عمری بردگی، احساس آزادی نموده و به بندگی خدا روی آوردند.

سعد رضی الله عنه پس از دستور امیرالمؤمنین آهنگ مداین کرد و نخستین گروه سپاه را به سرکردگی زهره بن هویه اعزام نمود و دسته‌های بعدی را به فرماندهی عبدالله بن معتم و شرحبیل بن سمط و هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص و سرانجام خود با بقیه‌ی سپاه به آنها پیوست، و خالد بن عرفطه را به عنوان سرکرده‌ی دسته‌ی پایانی قرار داد. سپاه اسلام به

۱- إتمام الوفاء ص ۸۲.

۲- التاريخ الإسلامي (۱۱/۱۵۵).

پایتخت فارس یعنی مداین رسیدند که واقع در کنار رودخانه دجله بود، و بخش غربی آن یعنی «بَهْرُ سیر» را محاصره نمودند. پادشاه ایرانیان (یزد گرد) در آن شهر به سر می‌برد. محاصره تا دو ماه طول کشید و هر از چند تعقیب و گریزی صورت می‌گرفت، ولی ایرانیان دوام نمی‌آوردند. در همین گیر و دارها زهره تیر خورد و شهید شد. داستانش از این قرار بود که ایشان زره‌ای پوشیده بود که در آن شکافی وجود داشت، همراهانش گفتند: اجازه بده تا پاریدگی آن را برطرف کنیم. زهره گفت: اگر تیری از میان همه‌ی افراد سپاه عبور کند و آن‌گاه از این سوراخ به من اصابت کند، پس این بیانگر آن است که خداوند به من لطف دارد و همین طور هم شد. تیری از طرف دشمن و از همان سوراخ به ایشان اصابت کرد، همراهانش می‌خواستند آن را بیرون بیاورند. گفت: اگر آن را بیرون بیاوردید، من از حال می‌روم پس بگذارید تا زنده هستم ضربه‌ای به دشمن وارد کنم. آن‌گاه در همان حال رو به سوی دشمن کرد و فردی به نام شهریار از اهل اصطخر را به قتل رسانید.^۱

مسلمانان در دوران محاصره‌ی شهر «بهرسیر» از منجنیق که توسط ایرانیان هم پیمان با مسلمانان، ساخته و تهیه شده بود، استفاده می‌کردند و گفتنی است که ایرانیان حدود بیست عدد منجنیق را برای مسلمانان ساخته بودند و توسط آن، ایرانیان را به وحشت انداختند.^۲ و این بیانگر آن است که مسلمانان علاوه بر فراهم نمودن اسباب معنوی پیروزی، بر اساس این فرموده الهی:

﴿وَأَعِذُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾ [الأنفال: ۶۰]

«برای (مبارزه با) آنان تا آن‌جا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای

ورزیده آماده سازید».

از فراهم نمودن اسباب مادی پیروزی نیز غافل نبودند.^۳

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۵۴).

۲- تاریخ الطبری (۴/۴۵۳).

۳- التاریخ الإسلامی (۱۱/۱۶۳).

۱ - همراهی و معیت خدا با اولیای خویش

انس بن حلیس می گوید: وقتی ما «بهرسیر» را در محاصره‌ی خود داشتیم، روزی کسی آمد و پیامی بدین مضمون از جانب یزدگرد آورد: آیا سیر نکردید، خدا شکمتان را سیر نگرداند آیا به این بسنده نمی‌کنید که آن طرف دجله از آن شما و این طرف آن متعلق به ما باشد؟ از میان ما فردی به نام ابو مفرز اسود بن قطبه برخاست و در پاسخ پیام پادشاه، سخنانی بر زبانش آورد که نه ما می‌دانستیم چه گفت و نه خودش.

دیری نگذشت که دیدیم ایرانیان شهر را به قصد مشرق مداین ترک کردند و رفتند. به ابو مفرز گفتیم: به آن‌ها چه گفتی؟ گفت: به خدای محمد صلی الله علیه و آله سوگند که خودم هم نمی‌دانم چه گفتم. فقط این را به یادم می‌آورم که حالتی به من دست داد و زبانم بی‌اختیار به سخن در آمد. خدا کند که سخن بدی نگفته باشم. وقتی فرمانده سپاه (سعد) از این جریان مطلع شد، آمد و خطاب به ابو مفرز گفت: به آن‌ها چه گفتی که فرار می‌کنند؟ ابو مفرز همان سخنان قبلی خود را تکرار کرد. در آن اثنا مردی به سوی ما آمد و امان طلبید، ما هم به او امان دادیم. گفت: چرا معطل هستید؟ شهر از سکنه خالی شده است؟ آن‌گاه همه وارد شهر شدیم و کسی را در آن جا نیافتیم جز اسیرانی که قبلاً اسیر کرده بودیم و همان مردی که قبلاً به او پناه دادیم. پرسیدیم: این‌ها چرا یکباره شهر را ترک کردند. مرد گفت: پادشاه نزد شما پیام صلح فرستاد شما در جواب گفتید: صلحی در کار نیست و ما باید به عسل مخصوصی که شما از آن بهره‌مند هستید، بخوریم. پادشاه گفت: وای! فرشتگان بر زبان اینان سخن می‌گویند، و به ما دستور فرار داد!

۲ - آیاتی که سعد در «مظلم ساباط» تلاوت کرد

بعد از اینکه هاشم و همراهانش به طرف بهرسیر حرکت کردند و سعد به «مظلم ساباط» بعد از این که هاشم آن را فتح کرده بود، فرود آمد و این آیات را تلاوت کرد:

﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ مُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَسَبِّحُ الْمُرْسَلُونَ أَلَمْ نَقْسِمْكَ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنَ زَوَالِ ۖ﴾ [إبراهيم: ۴۴]

«مردم را از روزی بترسان که عذاب آنان را فرا می‌گیرد، ستمگران می‌گویند: پروردگارا! به ما مهلت اندکی بده تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبرانت حرف شنوی کنیم (به آن‌ها گفته می‌شود) مگر شما سوگند نمی‌خوردید که هرگز از بین نخواهید رفت».

این آیات را به خاطر این تلاوت کرد که آن‌جا گارد ویژه‌ی خسرو بود و آنان هر روز سوگند یاد می‌کردند که تا زنده هستند نخواهند گذاشت به پادشاهی فارس گزندگی برسد^۱، تازه چند صبحی بود که توسط زهره بن حویه تار و مار و نابود شده بودند^۲.

مسلمانان شب هنگام وارد «بهرسیر» شدند وقتی چشمشان به کاخ سفید خسرو افتاد، یکصد تکییر سر دادند و ضرار بن خطاب گفت: این است آن چیزی که خدا و پیامبرش به ما وعده داده بودند و همچنان تا صبح تکییر گفتند^۳.

۳- رایزنی برای عبور از رودخانه

وقتی سعد^{رضی الله عنه} در جریان فرار یزدگرد به آن سوی رودخانه قرار گرفت، چاره‌ای برای تعقیب و سرنگونی وی اندیشید و چون عبور از نهر به خاطر کمبود امکانات مشکل به نظر می‌رسید در این باره با یاران خود به مشورت نشست. از قضا در همان ایام آب رودخانه و جریان آن افزایش یافت. در آن اثنا سعد در خواب دید که مسلمانان از روی آب به آن سو عبور نموده‌اند. آن‌گاه در میان سپاه خود به ایراد سخن پرداخت و بعد از حمد و ثنای الهی گفت: دشمنان شما توسط این دریا خود را از شما محفوظ داشته‌اند، پس شما نمی‌توانید به آن‌ها دست یابید، اما آن‌ها هرگاه بخواهند می‌توانند به شما دست یابند و شما را در کشتی‌هایشان از پای در آورند، در حالی که چیزی را برای فرار در دست ندارید، و این را بدانید که قهرمانان مسلمان آن‌ها را نابود کرده و توشه‌ای برایشان باقی نگذاشته‌اند، بنابر این بنده معتقد هستم که قبل از اینکه دنیا بر ما سایه افکند با آن‌ها جهاد را پیش ببریم و در راه خداوند مخلصانه بپا خیزیم، و اینک من با توکل به

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۵۱)، تاریخ الإسلامی (۱۱/۱۶۰).

۲- تاریخ الإسلامی (۱۱/۱۶۰).

۳- تاریخ الطبری (۴/۴۵۱).

خدا، تصمیم به عبور از رودخانه گرفته‌ام. آن‌ها نیز یکصد موافقت خود را با این رأی اعلام کردند.^۱

در این داستان چندین درس و پند و اندرز نهفته است، از جمله:

- خداوند همراه و همیار مسلمانان است و آن‌ها را یاری می‌رساند؛ آن رؤیای صادقی که سعد رضی الله عنه آن‌را در خواب دید از این رو بود که سعد پابرجا بماند و برای رویارویی با این جنگ نامعلوم اعلام آمادگی نماید و دلهرگی به او دست نیابد.
- خداوند خود کارها را برای مؤمنان صالح انجام می‌دهد، اینک رودخانه بر خلاف عادت خود به هیجان افتاده و سیلی خروشان را در خود گرفته، ظاهر قضیه بیانگر این است که هیجان‌زدگی رودخانه به نفع فارسها باشد و از عبور مسلمانان جلوگیری به عمل می‌آورد، اما واقعیت این است که به نفع مسلمانان می‌باشد، با توجه به اینکه کافران از مشاهده‌ی سیلاب رودخانه اطمینان خاطر یافته‌اند و خود را برای رویارویی با مسلمانان آماده نکردند و نتوانستند که امکانات مورد نیاز را با خود بردارند.
- اصحاب نسبت به رؤیای آن مرد صالح تفائل به خیر می‌کردند و آن‌را به عنوان عاملی برای تشویق خود قرار می‌دادند، زیرا آنان نسبت به خداوند گمان نیکی داشتند و رؤیا را به عنوان تأییدی الهی قلمداد می‌کردند.
- بیشتر فرماندهان مسلمان در عصر خلفای راشدین دارای ویژگیهایی همچون قاطعیت، استفاده از فرصت و بهره‌گیری از توان و نیروی سربازان مؤمن و حماسه‌آفرین بودند، اینک سعد رضی الله عنه به لشکر خود فرمان می‌دهد که با اسلحه‌ی اخلاص و تقوی از رودخانه عبور کنند، زیرا ایشان از قوت و مستوای ایمان لشکرش اطلاع دارد و می‌داند که چه کسانی او را همراهی می‌کنند، از این رو با توکل به خدا سپس با استفاده از آن مستوای رفیع ایمانی اقدام به عبور از رودخانه نمود.
- اصحاب رضی الله عنهم و تابعینی که آن‌ها را همراهی می‌کنند همگی از فرماندهی خود اطاعت به عمل می‌آورد و آن‌را به عنوان واجبی شرعی و عملی صالح تلقی می‌کنند که توسط آن به خداوند نزدیک می‌شوند.^۲

۱- التاريخ الإسلامی (۱۶۵/۱۱).

۲- التاريخ الإسلامی (۱۶۷/۱۱).

۴ - عبور از رودخانه و فتح مداین

ابتدا سعد، داوطلب‌هایی را جهت عبور از رودخانه برگزید و گفت: چه کسی ابتدا حرکت می‌کند و ساحل شرقی رودخانه را برای ما تضمین می‌کند، از این‌رو عاصم بن عمرو تیممی که یکی از مردان پهلوان و دارای قوت و توان بود، خود را برای این کار مهیا نمود و بعد از او ششصد نفر از داوطلبان جنگی نیز اعلام آمادگی نمودند، سعد نیز عاصم را به عنوان فرماندهی آنان قرار داد. عاصم آن‌ها را تا ساحل دجله با خود برد و در آنجا گفت: چه کسی برای تضمین ساحل شرقی رودخانه داوطلب است؟ شصت نفر از قهرمانان اعلام آمادگی نمودند، سپس یکی بعد از دیگری به دجله زدند و به این‌صورت دسته‌ای شصت نفری که به گروه رعب و وحشت نامیده شدند، جان‌فدایانه وارد معرکه شدند، گفتنی است که عاصم از میان ششصد افراد داوطلب شصت نفر آنان را برگزید که به عنوان پیشرو لشکر اسلام به دیار دشمن حمله کنند، زیرا مواجهه با صحنه‌های وحشت‌انگیز نیاز به تعداد زیادی از افراد ندارد، بلکه به کسانی نیازمند است که دارای توان و قدرت جنگی باشند، با توجه به اینکه اگر افراد زیادی وارد معرکه شوند و سریع از صحنه‌ی پیکار فرار کنند، برای سایر لشکر نیز رعب و وحشت ببار می‌آوردند و در نهایت لشکر را با شکست مواجه می‌سازد.^۱

آری! عاصم همراه شصت نفر از یاران قهرمانش بر روی اسبهایشان به ساحل رودخانه رسیدند، گفتنی است که پیشاهنگ این شصت نفر قهرمانانی همچون: أُصمُ بنی ولَّاد تیممی، کَلَج ضَبی، أَبُو مَفْزَرُ أُسُود بن قَطْبَة، شَرَحْبِيل بن سَمَط کندی، حَبْلُ عَجَلی، مالک بن کعب همدانی و غلامی از بنی حارث بن کعب بودند، هنگامی که عجمها آنان را مشاهده کردند، اسب سوارانی را برای آن‌ها تدارک دیدند و در کناره‌ی ساحل شرقی رودخانه با یکدیگر روبرو شدند، عاصم فریاد برآورد: نِزِه‌ها! نِزِه‌ها را بگیرید و مواظب چشمانتان باشید، پس با آن‌ها جنگیدند و در نهایت آن‌ها را به فرار وادار نموده و تا رسیدن بقیه‌ی ششصد نفر، آن‌ها را دنبال کردند، سپس خود در کنار ساحل به نگهبانی نشستند و منتظر آمدن سایر اصحاب بودند.

۵- مسلمانان خود را به رودخانه می‌زنند

سعد رضی الله عنه هنگامی که عاصم را در کناره‌ی ساحل شرقی رودخانه مشاهده کرد و دید که اینک او از آن نگهبانی به عمل می‌آورد، دستور داد که همگی به رودخانه بزنند و فرمود: بگویند: «نستعين بالله ونتوكل عليه، حسبنا الله ونعم الوكيل، لا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم».

بنابر این، در حالی که رودخانه سیاه گشته بود، تمامی لشکر با زمزمه کردن ذکر فوق به رودخانه زدند.^۱ گفتنی است که در کنار سعد، صحابی بزرگوار، سلمان فارسی در حرکت بود، و سعد می‌گفت: حسبنا الله ونعم الوكيل، به خدا سوگند! که خداوند اولیای خود را یاری و دینش را پیروز و دشمنان خود را شکست خواهد داد، به شرطی که در سپاه ما افراد خائن و کسانی که گناهشان بر نیکی‌هایشان بچربد، وجود نداشته باشد.^۲

سلمان گفت: هنوز اسلام به قوت خود باقی است که دریاها برای مسلمانان همچون خشکی رام می‌شوند، روزی فرا خواهد رسید که مسلمانان گروه گروه پشت به اسلام می‌کنند، همان طور که گروه گروه وارد آن شده‌اند.^۳

در توضیح سخن سلمان باید گفت که اسلام همچنان زنده و پویاست و پیروان آن از ایمانی قوی برخوردارند و به آن افتخار می‌کنند و مسلمانان اسلام را قضیه اساسی خود قرار داده‌اند تا جایی که بخاطر آن زندگی می‌کنند و بخاطر آن می‌میرند و به سوی آن دعوت می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند. اما با گذشت زمان نسلهایی این دین را به طور ارثی به ارث می‌برند و آنان اسلام را قضیه اساسی خویش قرار نمی‌دهند طوری که احساسات و عواطف آنها را شکل دهد بلکه آنان به دنبال شهرت در دنیا و استفاده از رفاه و آسایش دنیا هستند و دین نزد آنان و در قاموس زندگی شان یک امر ثانوی به شمار می‌رود، اینجاست که آنان گروه گروه از اسلام خارج می‌شوند همانگونه که گروه گروه وارد شده‌اند.

۱- التاريخ الإسلامي (۱۶۹/۱).

۲- تاريخ الطبري (۴/۴۵۹).

۳- تاريخ الطبري (۴/۴۵۹).

به هر حال، همه‌ی سپاه اسلام با سلامتی از رودخانه عبور کردند و کسی آسیبی ندید جز مردی بنام «غرقده» که از روی اسبش لغزید و توسط قعقاع بن عمرو نجات یافت.^۱

با عبور مسلمانان از رودخانه، ایرانیان - که سراپا وجودشان را ترس فرا گرفته بود - پا به فرار گذاشتند و یزدگرد به سوی حلوان فرار کرد. مسلمانان بدون این که با کسی درگیر شوند وارد شهر شدند و سعد در قصر سفید کسرا نماز برپا کرد و هشت رکعت نماز فتح خواند و این آیات را تلاوت نمود:

﴿ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۖ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۚ وَنَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴾ (۲۷)
 ﴿ كَذَلِكَ ۖ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴾ (۲۸) [الدخان: ۲۵ - ۲۸]

«چه باغها و چشمه‌سارهای زیادی از خود به جای گذاشتند! و کشتزارها و اقامتگاههای جالب و گرانبهائی را. و نعمتهای فراوان (دیگری) که در آن شادان و با ناز و نعمت زندگی می‌کردند. این چنین بود (ماجرای آنان) و ما همه این نعمتها را به قوم دیگری دادیم (بدون دردسر و خون جگر)».

گفتنی است که نخستین گروهی که وارد مداین شد، گروه احوال (وحشت‌انگیز) به فرماندهی عاصم بن عمرو تمیمی و دومین گروه نیز گروه خرساء به فرماندهی قعقاع بن عمرو بود.^۲

۶- نمونه‌هایی از امانت داری مسلمانان

أ- خدا را ستایش کرده و به پاداش او راضی هستم: بعد از اینکه مسلمانان وارد مداین شدند و شروع به جمع‌آوری غنیمت کردند، در آن اثنا یکی از مسلمانان کیسه‌ای پر از اموال هنگفت آورد و تحویل داد. حاضران گفتند: چه مال هنگفتی! او گفت: اگر ترس خدا نبود آنها را تحویل نمی‌دادم. نامش را جويا شدند. گفت: کافی است که خدا مرا می‌شناسد. پس از کنجکاوی متوجه شدند که عامر بن عبد قیس است.^۳

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۵۹).

۲- البداية والنهاية (۶۷/۷)؛ إتمام الوفاء ص ۸۵

۳- تاریخ الطبری (۴/۶۸).

ب- عصمه بن حارث ضبی می گوید: در تعقیب فراریان به دو مرد برخورد کردم که در خورجین مرکشان مجسمه‌های طلایی، مزین به جواهرات گران قیمت قرار داشت، یکی از آن مجسمه‌ها مخصوص موزه‌ی شاهنشاهی بود. عصمه آن‌ها را به بیت المال تحویل داد.^۱

ج- قعقاع بن عمرو مردی را دستگیر کرد که در خورجین مرکبش یازده شمشیر مخصوص پادشاهان ایرانی قرار داشت، شمشیر کسرا و هرقل نیز از میان آن‌ها بود، و همچنین در میان کیسه‌ای چندین زره پادشاهان وجود داشت که از جمله زره کسرا و هرقل در میان آن یافت می‌شد، قعقاع آن مرد را به قتل رسانید و شمشیرها را به بیت المال باز گردانید. سعد او را مخیر نمود تا هر کدام از آن‌ها که بخواهد برای خودش بردارد و او یکی از آنها که به نظرش بهتر بود، یعنی شمشیر هرقل و زره بهرام را برای خود پسندید و بقیه را در میان گروه خرسا که از سربازان قعقاع بودند، تقسیم نمود، اما شمشیر کسرا و نعمان را نزد عمر رضی الله عنه فرستاد، چرا که عرب‌ها آوازه‌ی این دو شمشیر را شنیده بودند.^۲

س- اصحاب پیامبر و تعریف و تمجید از سپاه اسلام:

هر کدام از اصحاب پیامبر، به نوبه‌ی خود لب به تعریف و تمجید سپاه اسلام در قادسیه گشودند، چنان که سعد می‌گفت: اگر فضیلت اصحاب بدر نبود می‌گفتم: با فضیلت‌ترین سپاه اسلام این‌ها هستند.^۳

جابر بن عبدالله می‌گوید: به خدا سوگند در سپاه قادسیه کسی را سراغ نداریم که به خاطر دنیا جنگیده باشد.

و هنگامی که چشم عمر رضی الله عنه به اموال غنیمت به ویژه شمشیر و مجسمه‌های شاهنشاهی افتاد گفت: گروهی که این همه مال را بدون کم و کاست تحویل می‌دهد، واقعاً امانت‌دار است. علی رضی الله عنه گفت: چون تو امانت‌دار هستی رعیت هم امانت‌دار است.^۴

۱- تاریخ الطبری (۴/۶۸)

۲- المصدر نفسه (۴/۶۷).

۳- التاریخ الإسلامی (۱۱/۱۸۱)، تاریخ الطبری (۴/۶۸).

۴- تاریخ الطبری (۴/۶۸).

ش - موضع عمر رضی الله عنه در برابر غنیمتهای کمیاب:

عمر رضی الله عنه به اشیای گرانبهائی که در میان اموال به دست آمده در جنگ با فارس به دست آمده بود مانند عبای کسرا و شمشیر و لباسها و تاجش، نگاهی انداخت و سراقه بن مالک بن خثعم را فرا خواند و آنها را به تنش پوشاند و گفت: قدم بزن و لبخندی زد و گفت: به به! تاج و لباسهای شاه ایران بر تن بادیه‌نشینی از بنی مدلج! سپس گفت: بار الها! این‌ها را به پیامبرت و ابوبکر که از من محبوب‌تر بودند ندادی و به من دادی تا مرا بیازمایم، این را گفت و اشک از چشمانش سرازیر شد. آن‌گاه رو به عبدالرحمان بن عوف کرد و گفت: این‌ها را همین امروز بفروش و پولش را در میان مردم تقسیم کن.^۱

هفتم: جنگ جلولو

قصه‌ی سپاه جلولو چنان بود که وقتی لشکریان ایران از مداین گریختند و به جلولو رسیدند که راه مردم آذربایجان و باب و مردم جبال و فارس جدا می‌شد، یکدیگر را به ملامت گرفتند و گفتند: اگر متفرق شوید هرگز فراهم نشوید. اینک جایی است که ما را از همدیگر جدا می‌کند، بیایید بر ضد عربان همسخن شویم و با آنها بجنگیم اگر ظفر یافتیم مطلوب بدست آمده و اگر کار صورت دیگر گرفت تلاش خویش را کرده‌ایم و معذور هستیم.

آنگاه به دور مهران رازی فراهم شدند و آن‌جا خندق زدند و اطراف آن بجز راهها خارهای چوبین ریخته بودند.

سعد رضی الله عنه این خبر را برای عمر رضی الله عنه نوشت و عمر نوشت که هاشم بن عتبہ را با دوازده هزار کس سوی جلولو بفرست و مقدمه‌ی سپاه او را به قعقاع بن عمرو ده، و میمنه را به مسعر بن مالک سپار و میسره را به عمرو بن مالک بن عتبہ سپار و عمرو جهنی را به دنباله‌ی وی گمار.

هاشم همراه با لشکرش روان شد و سپاه پارسیان را محاصره کرد. پارسیان دفع الوقت می‌کردند و هر وقت می‌خواستند بیرون می‌شدند، مسلمانان در جلولو هشتاد بار بر آنها حمله بردند و پیوسته خدا مسلمانان را ظفر می‌داد، مشرکان از خارهای چوبی نتیجه نبردند و خارهای آهنی به کار بردند.

۱ - تاریخ الطبرانی (۴/۴۷۲، البدایة والنهاية (۷/۶۸)).

هاشم به همراهان خود می‌گفت: این منزلگاهی است که از پس آن منزلهاست. سعد پیوسته سوار به کمک او می‌فرستاد. عاقبت فارسیان آماده‌ی جنگ مسلمانان شدند و بیرون آمدند و هاشم به همراهانش گفت: در راه خدا نیک بکوشید که پاداش و غنیمت شما را کامل دهد، برای خدا کار کنید.

به هنگام تلاقی، پارسیان سخت بجنگیدند اما خدا، بادی را به سوی آن‌ها فرستاد که همه جا را تاریک کرد و چاره‌ای جز ترک نبرد گاه نبود، سواران پارسی در خندق افتادند و بناچار بر کنار خندق گذرگاهها کردند که اسبان از آن بالا رود و بدینسان حصار خویش را تباه کردند^۱ و مسلمانان از ماجرا خبر یافتند و گفتند: بار دیگر سوی آن‌ها رویم و داخل حصار شویم یا جان بدهیم.

و چون بار دیگر مسلمانان حمله بردند پارسیان بیرون شدند و به دور خندق آن‌جا که مسلمانان بودند خارهای آهنین ریختند تا اسبان سوی آن‌ها نرود و برای عبور جایی گذاشتند و از آن‌جا سوی مسلمانان آمدند و سخت جنگیدند که هرگز نظیر آن رخ نداده بود مگر در شب الهریر در قادسیه، اما این جنگ سریعتر و مجدانه‌تر بود. و چنان شد که قعقاع بن عمرو در جهت حمله‌ی خویش به مدخل خندق رسید و آن‌جا را بگرفت و بگفت تا منادی ندا دهد که ای گروه مسلمانان، اینک سالار شما وارد خندق پارسیان شده و آن‌جا را گرفته سوی او روید و پارسیانی که میان شما و سالارتان هستند مانع دخول خندق نشوند.

قعقاع چنین گفته بود که مسلمانان را دلگرم کند، آن‌ها نیز حمله بردند و تردید نداشتند که هاشم در خندق است و در مقابل حمله‌ی آن‌ها مقاومتی نشد تا به دور خندق رسیدند که قعقاع بن عمرو آن‌جا را گرفته بود و مشرکان از راست و چپ از عرصه‌های مجاور خندق فراری شدند و دچار بلای شدند که برای مسلمانان فراهم کرده بودند و مرکبهایشان لنگ شد و پیاده گریزان شدند و مسلمانان تعقیبشان کردند و جز معدودی ناچیز از آن‌ها جان به در نبردند، خدا در آن روز یکصد هزار از آن‌ها را بکشت و کشتگان همه عرصه را پوشانیده بود به این جهت جلولا نام گرفت از بس کشته که دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود^۲.

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۷۵).

۲- تاریخ الطبری (۴/۴۷۵).

سپاه ما با اعمال خویش زبان ما را گشودند

سعد بن ابی وقاص حسابهای مالی را با زیاد بن ابی سفیان به پیش امیرالمؤمنین فرستاد، زیرا زیاد کسی بود که برای کسان می‌نوشت و دفتر می‌کرد و چون نزد عمر رسیدند، زیاد با عمر درباره‌ی آن چه آورده بود سخن کرد و وصف آن بگفت.

عمر گفت: می‌توانی در میان کسان به پا خیزی و آن چه با من گفتی بگویی؟
گفت: به خدا روی زمین برای من کسی پرمهابت‌تر از تو نیست، چگونه نتوانم با دیگران سخن کنم.

و با کسان درباره‌ی چیزها که گرفته بودند و کارها که کرده بودند و اینکه اجازه می‌خواهند در دیار پارسیان پیش روند سخن کرد. عمر گفت: بخدا این سخنوار توانا است.

آنگاه شعری خواند که مضمون آن چنین بود:
سپاه ما با اعمال خویش زبان ما را گشودند.^۱

موضع عمر رضی الله عنه در برابر غنائم جلولا

نبرد جلولا به پیروزی مسلمانان پایان گرفت و غنائم هنگفتی نصیب مسلمانان گشت که خمس آن را برای امیرالمؤمنین فرستادند، هنگامی که عمر رضی الله عنه غنائم را دید، گفت: بخدا زیر سقفی نماند تا آن را تقسیم کنم.

شبانگاه عبدالرحمان بن عوف و عبدالله بن ارقم، آن را که در صحن مسجد بود نگهداری کردند و صبحگاهان عمر رضی الله عنه و کسان پیامدند، عمر سرپوش را که سفره‌های چرمین بود از روی آن برکشید و چون یاقوت و زمرد و جواهر را دید گریه کرد.

عبدالرحمان گفت: ای امیرالمؤمنان! چرا گریه می‌کنی؟ به خدا این مقام شکر است.
عمر گفت: به خدا بر این نمی‌گیرم، اما خدا این چیزها را به قومی ندهد مگر آن که حسودی آرند و دشمنی کنند و چون حسودی کنند به جان همدیگر افتند.^۲

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۷۹).

۲- همان: (۴/۴۸۰).

این نوعی از حساسیتهای ایمان فوران است، با توجه به اینکه برخی از مؤمنین به نتایجی پی می‌برند که سایر مردم بدان دست نمی‌یابند، پس مهر و محبتی که نسبت به مؤمنین دارد او را به افقی رسانده که واهمه از آن دارد ارتباط ایمانی موجود میان آنان، توسط کالاهای دنیایی از بین برود و میان آنان فاصله ایجاد کند، از این رو به شدت متأثر می‌شود، تا بدان جا می‌رسد که در انتظار عموم اشک می‌ریزد.

و برآستی که شگفت‌انگیز است اینکه قدرت و توانایی انسان به درجه‌ای رسیده باشد که همه‌ی مردم اعم از مسلمان، کافر و منافق در برابر او ترس و واهمه داشته باشند، اما رحمت و مهربانی سراپای وجود او را فرا گرفته باشد و چنان با هم برخورد نمایند که خداوند در وصف آنان بیان داشته است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانان بشریت را بشگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

هشتم: فتح رامهرمز

پارسیان برای بار دیگر بنا به تشویق پادشاه خود (یزدگرد) و به فرماندهی هرمزان در رامهرمز گرد آمدند. سعد^۱ نیز این خبر را به عمر^۲ اطلاع داد و فرمان گرفت که سپاهی از اهل کوفه به فرماندهی نعمان بن مقرن را مجهز نماید و به ابوموسی اشعری نیز دستور داد که سپاهی از اهل بصره به فرماندهی سهل بن عدی تدارک نماید و همچنین فرمان داد که پس از تجمع این دو گروه، سبره بن ابی‌رهم به عنوان فرمانده کل انتخاب شود و هر دسته‌ای که به آن‌ها رسید باید زیر نظر او قرار گیرد.

نعمان بن مقرن همراه با اهل کوفه راهی میدان شد و به طرف هرمزان که در رامهرمز بود، حرکت کرد، وقتی که هرمزان از حرکت نعمان اطلاع یافت، خود را جمع و جور کرد و برای رویارویی با او مهیا شد، گفتنی است که هرمزان به پیروزی پارسیان امیدوار بود و پارسها نیز به او رویی آورده بودند، از این‌رو نخستین کمکهای اولیه‌ی آن‌ها در شوشتر فرود آمد. نعمان با هرمزان در اربک به هم رسیدند و سخت بجنگیدند و در نهایت خداوند هرمزان را در برابر نعمان شکست داد و هرمزان به شوشتر فرار کرد.

سهل بن عدی نیز همراه با اهل بصره به طرف رامهرمز حرکت کرد که در بازار اهواز خبر جنگ و پیکار به دستش رسید و از فرار هرمزان به شوشتر اطلاع پیدا نمود، از این‌رو مسیر خود را به طرف شوشتر تغییر داد و نعمان نیز همراه با اهل کوفه به آن‌جا حرکت کرد.^۱

نهم: فتح شوشتر

در شوشتر سپاه نعمان بن مقرن و سهل بن عدی به هم پیوستند و به دستور امیرالمؤمنین فرماندهی هر دو سپاه را، ابو سبره بن ابی‌رهم به عهده گرفت. گفتنی است که امیرالمؤمنین، ابوموسی اشعری را نیز به یاری ابوسبره فرستاد و همگی به فرمان وی درآمدند. سپاه اسلام شهر شوشتر را در محاصره‌ی خویش در آورد و این محاصره، چند ماه طول کشید و در طی آن مدت هشتاد بار با هم روبرو شدند و قهرمانان هر دو طرف برای جنگ تن به تن بیرون می‌آمدند، تا اینکه علاوه بر آنان که در میدان نبرد کشته شده بودند، صد نفر مبارز دیگر نیز از میان آن‌ها صحنه‌ی زندگی را خالی کردند. پهلوانان مسلمانان بصره عبارت بودند از: براء بن مالک، مجزأة بن ثور،

کعب بن سور، ابو تمیمه. و پهلوانان اهل کوفه عبارت بودند از: حبيب بن قرة، ربعی بن عامر و عامر بن عبدالله اسود^۱.

بعد از آخرین مبارزات تن به تن مسلمانان و دشمنانشان، جنگ سختی پدید آمد و مسلمانان رو به براء بن مالک فریاد برآوردند که ای براء! پروردگارت را سوگند بده که آنان را شکست دهد. براء گفت: خداوند! آنان را شکست بده و مرا به شهادت برسان.

از این رو، مسلمانان بجنگیدند و دشمنانشان را شکست دادند تا اینکه آنها را وارد خندقهایشان کردند، سپس بر آنها وارد شدند، و بعد از اینکه عرصه را بر پارسیان تنگ نمودند و آنها را به شدت در محاصره قرار دادند تا این که دو نفر از افراد دشمن خود را تسلیم مسلمانان کردند و راه نفوذ به داخل قلعه را که از آنجا آب شهر تأمین می شد به مسلمانان نشان دادند. آن گاه جوانمردانی از اهل کوفه و بصره شب هنگام به آب زدند و به درون قلعه رفتند و پس از درگیر شدن با نگهبانان و متفرق ساختن آنان، دروازه های قلعه را گشودند و سپاه اسلام تکبیر گویان وارد شهر شد^۲.

گفتنی است که در این نبرد براء بن مالک و مجزأة بن ثور به وسیله ی تیر هرمرزان به شهادت رسیدند، اما شهادت آنها بعد از پیروزی مسلمانان واقع شد که هرمرزان به قلعه پناه جست و مسلمانانی که از تونل آب بیرون آمده بودند، او را محاصره کردند، اما هرمرزان خطاب به آنان گفت: چه می خواهید؟ خود می دانید که هم من و هم شما در تنگنا قرار گرفته ایم، بدانید که اینک حدود صد تیر به همراه دارم، و به خدا سوگند تا این تیرها را در دست داشته باشم نمی توانید به من دست یابید، پس چه اسیر خوبی هستم اگر صد نفر از شما را به قتل رسانده باشم. مسلمانان گفتند: چه می خواهید؟ گفت: اینکه با شما صلح نمایم و عمر را به عنوان داور میان خود و شما قرار دهیم. مسلمانان آنرا پذیرفتند و پس از دستگیر کردنش او را به سوی عمر رضی اللہ عنہ فرستادند.

۱- التاريخ الإسلامي (۲۰۲/۱۱).

۲- التاريخ الإسلامي (۲۰۴/۱۱).

مسلمانان پس از پایان جنگ، تمامی غنائم و محصولات شهر را جمع کردند و چهار پنجم آن را تقسیم کردند که هر اسب سواری سه هزار درهم و هر پیاده‌ای یک هزار درهم به دست آوردند!

جنگ شوشتر حاوی درس و اندزهایی می‌باشد از جمله:

۱- دنیا و آنچه در آن است از نظر من، به نمازی نمی‌ارزد

انس بن مالک برادر براء می‌گوید: قبل از طلوع فجر قلعه‌ی شوشتر را محاصره کردیم و جنگ به شدتی در گرفت و نتوانستیم که نماز را برپا داریم تا اینکه آفتاب بالا رفت و همراه ابوموسی اشعری نماز را برگزار کردیم، پس خداوند فتح را مهیا نمود و پیروز شدیم، انس بن مالک انصاری گفت: این نماز را در برابر دنیا و آنچه در آن است، عوض نخواهم کرد.

۲- براء بن مالک به مدال شرف دست می‌یابد

پیامبر ﷺ بر سینه‌ی براء بن مالک مدالی از مدالهای شرف را آویزان می‌کند، آن‌گاه که می‌گوید:

(كَمْ مِنْ أَشْعَثِ أَغْبَرِ ذِي طُمْرَيْنِ لَا يُؤْبَهُ لَهُ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لِأَبْرَةٍ، مِنْهُمْ الْبَرَاءُ بْنُ مَالِكٍ)^۱.

«چه بسا کسانی دارای موهای ژولیده و جامه‌هایی کهنه هستند که کسی بدان‌ها توجه نمی‌کند، اما اگر سوگندی یاد نماید، خداوند سوگند او را به جایی آورده است. یکی از آن‌ها براء بن مالک است».

با توجه به همین فرموده‌ی پیامبر ﷺ، اصحاب می‌دانستند که براء کسی است که خداوند دعای او را مستجاب قرار می‌دهد، از این رو در این نبرد از او خواستند که خدا را بخواند تا دشمن را شکست دهد. گفتنی است که براء با وجود اینکه از تعریف پیامبر ﷺ اطلاع یافته بود، اما هرگز غرور به وی دست نداد و تکبر نورزید، بلکه همانند مردی متواضع می‌زیست و با سخت‌ترین رویدادها روبرو می‌شد و بزرگترین نتایج را به دست می‌آورد، بدون اینکه فرمانروا و یا فرمانده باشد، و هنگامی که مسلمانان از او درخواست دعا می‌کنند، خود را از آنچه

۱- تاریخ الطبری (۶۳/۵، ۶۴).

۲- سنن الترمذی، ك المناقب (۵/ ۶۵۰) رقم ۳۸۵۴.

آرزوی هر مسلمانی است، به غفلت نمی‌اندازد و از خدا شهادت را طلب می‌نماید، خداوند نیز بعد از پیروزی مسلمانان شهادت را نصیب وی قرار می‌دهد.^۱

۳- داستان رویارویی عمر رضی الله عنه با هرمان

ابوسره بن ابی‌رهم فرماندهی مسلمانان در این جنگها هیئت را خدمت امیرالمؤمنین فرستاد و هرمان را نیز به همراه آنان گسیل داد، این هیئت هرمان را در همان لباس زینت و زینت آلاتی که قبلاً داشت به مدینه بردند که پوشاک زربافت در برج و تاج طلایی مزین به یاقوت بر سر و بازوبندها و قبه‌های طلا و زینت آلات، چشمها را خیره می‌کرد بمنزل فاروق رفتند، در منزل نبود، گفتند: برای پذیرایی از هیئتی به مسجد رفته است. وقتی به مسجد رفتند دیدند بعد از رفتن هیئت، کلاهش را بالش کرده و در حالی که تازیانه‌اش را در دست دارد خوابیده است، و منتظر شدند تا از خواب برمی‌خیزد. هرمان گفت: آیا او عمر است؟ گفتند: بلی. گفت: مگر گارد محافظ و دربان و نگهبان ندارد؟ گفتند: خیر. گفت: پس او پیغمبر است. گفتند: خیر ولی رفتار پیامبران دارد. امیرالمؤمنین از سروصدای آنان بیدار شد و هنگامی که چشمش به تاج و لباسهای زربافت و ابریشمی هرمان افتاد پرسید: او هرمان است؟ گفتند: بلی. گفت: به خدا پناه می‌برم از آتش افروز، خدا را شکر که توسط اسلام، بینی او و هموعانش را به خاک مالید. و رو به مسلمانان کرد و گفت: ای مسلمانان! به دین و آیین پیغمبرتان پایبند باشید و دنیا شما را فریب ندهد. آنها گفتند: این حاکم اهواز است با او سخن بگو. عمر رضی الله عنه گفت: در این زیور آلات با او سخن نمی‌گویم. آن‌گاه تاج و لباسهای زربافت او را بیرون آوردند و لباس ساده به تنش کردند. عمر رضی الله عنه گفت: هان ای هرمان! چگونه یافتی فرجام خیانت و عاقبت امر خدا را؟ هرمان گفت: وقتی ما هر دو گروه در جاهلیت به سر می‌بردیم ما بر شما پیروز بودیم و از روزی که شما با خدا شدید بر ما پیروز گشتید. عمر رضی الله عنه گفت: علت پیروزی شما در جاهلیت بر ما، اتحاد شما و پراکندگی ما بود. سپس عمر رضی الله عنه گفت: برای عهد شکنی‌هایت عذر و بهانه‌ای داری؟ هرمان گفت: می‌ترسم که قبل از این که لب به سخن بگشایم، مرا به قتل برسانید. عمر رضی الله عنه گفت: ترس. آن‌گاه آب خواست، برایش در ظرفی خشن آب آوردند. گفت: اگر از تشنگی جان بدهم نمی‌توانم در این کاسه آب بخورم. سپس در ظرفی که می‌پسندید آب آوردند.

گفت: می‌ترسم در حال خوردن آب مرا به قتل برسانید. عمر رضی الله عنه گفت: تا آب نخورده‌ای کسی با تو کاری ندارد. آن‌گاه آب را بر زمین ریخت و گفت: تشنه نیستم فقط می‌خواستم امان بگیرم. عمر رضی الله عنه گفت: من تو را به قتل می‌رسانم. گفت: تو به من امان دادی. عمر رضی الله عنه گفت: من چنین کاری نکردم. انس رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین، او از شما امان گرفت. عمر رضی الله عنه گفت: من چگونه قاتل براء بن مالک و مجزاء را امان می‌دهم؟ و رو به هرمزان کرد و گفت: به خدا مرا فریب دادی ولی رهایت نمی‌کنم مگر مسلمان شوی. آن‌گاه هرمزان مسلمان شد و بعدها مورد توجه فاروق واقع شد و حقوقی هم برای او تعیین گردید.^۱

دهم: فتح جندی شاپور

وقتی ابو سبره بن ابی رهم از فتح شهرهای شوش فراغت یافت با سپاه خود رفت و مقابل جندی شاپور موضع گرفت که زر بن عبدالله بن کلب آن‌جا را محاصره کرده بود، و آن‌جا بودند و صبح و پسین جنگ بود و همچنان مقیم بودند تا از سمت سپاه مسلمانان امان‌نامه به شهر افتاد. از فتح جندی شاپور تا فتح نهاوند دو ماه فاصله بود، ناگهان مسلمانان دیدند که درهای شهر گشوده شد و کسان بیرون آمدند و بازارها گشوده شد و مردم به جنبش آمدند و شخصی را فرستادند که چه شده است؟ گفتند: شما امان‌نامه سوی ما افکندید ما نیز پذیرفتیم و جزیه می‌دهیم که از ما حفاظت کنید.

گفتند: ما نکرده‌ایم.

گفتند: دروغ نمی‌گوییم.

مسلمانان از همدیگر پرسش کردند، معلوم شد بنده‌ای بنام مکنف که اصل وی از جندی شاپور بود امان‌نامه را نوشته بود. گفتند: او بنده است.

مردم شهر گفتند: ما آزاد و بنده را نمی‌شناسیم، امان‌نامه‌ای آمده که مطابق آن کار می‌کنیم و آن‌را پذیرفته‌ایم و تخلف نکرده‌ایم. اگر شما می‌خواهید نامردی کنید.

مسلمانان دست از آنان برداشتند و قضیه را برای عمر رضی الله عنه نوشتند که به آن‌ها نوشت: خدا درست پیمانی را بزرگ دانسته. درست پیمان نخواهید بود تا به هنگام شک نیز درست پیمانی کنید. امان‌نامه را اجرا کنید و درست پیمانی کنید. مسلمانان از آن‌جا رفتند و به پیمان عمل کردند.^۱

این داستان نمونه‌ای است که از برتری مسلمانان بر سایر اقشار مختلف جهان بشری خبر می‌دهد و پرده از آن برمی‌دارد که مسلمانان از نظر اخلاقی فاصله‌ی بسیار دوری با دیگران دارند و همین بُعد اخلاقی بود که به عنوان اساسی‌ترین پایه کافران را به سرعت به دامنه‌ی اسلام در آورد.^۲

نعمان بن مقرن و شهر کسکر

نعمان بن مقرن عامل کسکر به عمر رضی الله عنه نوشت: مثال من و کسکر همانند مردی است جوان که پهلوی وی روسپی‌ای هست که برای او رنگ می‌مالد و عطر می‌زند، ترا به خدا مرا از کسکر بردار و سوی یکی از سپاه‌های مسلمانان بفرست. عمر به او نوشت: به نهانند برو که سالار مردم آن‌جایی.^۳

۱- تاریخ الطبری (۵/ ۷۲).

۲- تاریخ الاسلامی (۱۱/ ۲۱۷).

۳- تاریخ الطبری (۵/ ۱۰۹).

مبحث سوم

معرکه‌ی نهاوند و فتح الفتوح در سال ۲۱ هجری

مسلمانان از جنگ قادسیه تا معرکه‌ی سرنوشت‌ساز نهاوند حدود چهار سال پیای شهرهای ایران را یکی پس از دیگری فتح نموده، دشمن را فرصت نفس کشیدن و تجدید قوا نمی‌دادند و اگر دستور امیرالمؤمنین مبنی بر توقف در آن سوی سلسله کوه‌های زاگرس به منظور رسیدگی به امور شهرهای فتح شده و استراحت مبارزین نبود، سپاه اسلام خیلی سریع‌تر از این کار امپراطوری پوشالی ایران را یکسره می‌کردند.^۱

در این اثناء فرماندهان و سران سپاه شکست خورده‌ی ایران از هر سو به پادشاه خود یزدگرد نامه نوشتند و او را برای ادامه جنگ آماده کردند. یزدگرد نیز از خراسان و سیستان و شهرهای دیگر نیرو جمع‌آوری کرد و سپاه عظیمی متشکل از صد و پنجاه هزار مرد جنگجو در نهاوند که با داشتن سلسله کوه‌های صعب‌العبور دارای حفاظ طبیعی بود فراهم کرد، یزدگرد سی‌هزار سرباز را از در ورودی تا حلوان و شصت هزار سرباز را از خراسان تا حلوان و شصت هزار نفر دیگر را از سیستان تا به حلوان قرار داد و فیروزان را به عنوان فرمانده‌ی کل نیروهایش گماشت.^۲

سعد بن ابی‌وقاص رضی الله عنه هنگامی که در کوفه از تجمع پاریسان اطلاع یافت، به عمر رضی الله عنه نوشت و پس از توضیح تمامی جوانب مختلف جغرافیایی منطقه در این باره از امیرالمؤمنین کسب تکلیف نمود. امیرالمؤمنین پس از مشورت با بزرگان قوم تصمیم به اعزام سپاه اسلام به آن ناحیه گرفت.

گفتنی است که نعمان بن مقرن مزنی که آن روزها عامل کسکر بود نامه‌ای به مضمون زیر به عمر رضی الله عنه نوشته بود:

مثال من و کسکر همانند مردی است جوان که پهلوی وی روسپی‌ای هست که برای او رنگ می‌مالد و عطر می‌زند، ترا به خدا مرا از کسکر بردار و سوی یکی از سپاههای مسلمانان فرست.

۱- الف‌ن‌العسکری‌الإسلامی ص (۲۸۴).

۲- الف‌ن‌العسکری‌الإسلامی ص (۲۸۵).

- عمر به او نوشت: به نهانند برو که سالار مردم آن جایی^۱.
- عمر پس از رایزنی با مجلس شوری تصمیم بر آن گرفت که فرماندهی سپاه را به نعمان بن مقرن مزی بسپارد و در نهایت برای آماده سازی لشکر اسلام نقشه‌ای به شکل زیر را تهیه نمود:
- نعمان بن مقرن مزی (عامل کسکر) فرماندهی کل.
 - حذیفه بن یمان - فرماندهی نیروهای کوفه.
 - أبو موسی اشعری (عامل بصره) فرماندهی نیروهای بصره.
 - عبد الله بن عمر (بن خطاب): فرماندهی نیروهای متشکل از مهاجر و انصار.
 - سلمی بن قین، حرمله بن مریطه، زر بن کلیب، أسود بن ربیع، و سایر فرماندهان مسلمانان در اهواز و شهرهای دیگر ایران به عنوان احتیاط و سرگرم‌کننده‌ی دشمنان.

عمر رضی الله عنه تعلیمات خویش را به فرماندهان و استانداران خود نوشت و توانست که سپاه عظیمی متشکل از سی هزار مرد جنگجو تدارک ببیند^۲، و دیری نگذشت که سپاه اسلام به سرکردگی نعمان بن مقرن به دروازه‌های شهر نهانند رسید و با گودالها، خارهای سه‌پهلوی و حصارهای غیر قابل عبور روبرو شدند. علاوه بر این، فیروزان، فرماندهی نیروهای دشمن، جمع کثیری از تیراندازان سپاه خود را در مواضعی که احتمال می‌رفت، سپاه اسلام از آن‌جا نفوذ کند، گمارده بود.

گفتنی است که فیروزان تیراندازان خود را طوری مهیا کرده بود که به محض حرکت مسلمانان تیراندازی را شروع نمایند و از نزدیک شدن آنها جلوگیری به عمل آورند^۳.

آری! اسبهای مسلمانان با خارهای سه‌گوشه سپس با خندق روبرو شدند که نمی‌توانستند از آن عبور نمایند و همچنین تیراندازان دشمن را طوری یافتند که از اقدامات سربازهای مسلمانان و نزدیک شدنشان به دیوار قلعه جلوگیری می‌کردند، چند صباحی به همین منوال

۱- تاریخ الطبری (۵/ ۱۰۹).

۲- الفن العسكري الإسلامي ص (۲۸۶).

۳- الفن العسكري الإسلامي ص (۲۸۸).

گذشت و فرماندهی سپاه اسلام (نعمان) مجبور به تشکیل جلسه و رایزنی با فرماندهان خود شد. از میان آنان طلحه بن خویلد اسدی تاکتیک جالبی پیشنهاد کرد که عبارت بود از:

- ۱- درگیر شدن با نیروهای دشمن و به تدریج کشاندن آنان به دنبال خود.
- ۲- فرار لشکر اسلام در هنگام بیرون آمدن سپاه دشمن به امید اینکه فکر نمایند که ما بر اثر ضعف و ناتوانی با شکست روبرو شده‌ایم.
- ۲- مسلمانان به گونه‌ای رفتار کنند که دشمن گمان برد آن‌ها شکست خورده و پا به فرار گذاشته‌اند.

۳- عده‌ای از مسلمانان در دره‌های اطراف کمین بزنند تا در موقع مناسب بر نیروهای دشمن بتازند.

نعمان این پیشنهاد را پذیرفت و آن‌را عملی ساخت و نیروهای خود را به شکل زیر تقسیم نمود:

گروه نخست: اسب سواران به فرماندهی قعقاع بن عمرو: مسئول عملیات گمراه‌سازی دشمن طبق نقشه و درگیر شدن با سپاه دشمن.

گروه دوم: پیاده روان به فرماندهی خود: مسئول کمین گرفتن برای لحظه‌ی بیرون آمدن سپاه دشمن و رویارویی با لشکر مسلمانان.

دسته‌ی سوم: اسب سوارانی که مسئول حمله‌ی ضربتی مسلمانان هستند و در موقعیتهای حساس به کمین می‌نشینند و سپس از دو طرف به نیروهای دشمن حمله می‌کنند.

و نعمان به مسلمانان دستور داد که به جای خویش بمانند و جنگ نکنند تا اجازه دهد. از این‌رو مسلمانان منتظر فرمان نعمان بودند.

قعقاع برای اجرای فرمان خود حرکت نمود و در همان لحظه‌ی نخست موفقیت را به دست آورد و فارسها را غافل گیر ساختند، آن‌گاه که خود را در میانه‌ی لشکر اسلام یافتند و از هر طرف مورد اصابتی ضربه‌های مسلمانان قرار گرفته بودند، از این‌رو پا به فرار گذاشتند، تا اینکه به وسیله‌ی قلعه‌ها و خندقهایشان از خود محافظت به عمل آورند، اما آن‌ها در خندقها افتادند و به خارهای سه‌گوشه مواجه شدند و مسلمانان نیز مدام آن‌ها را دنبال می‌کردند و شمشیرهایشان را بر سر و گردن آن‌ها می‌انداختند، تا اینکه هزاران سرباز پارسی در خندقها افتاد و قعقاع نیز توانست که فیروزان را دنبال کند و او را از پای درآورد و بعد از این نبرد جانانه

مسلمانان توانستند وارد نهاوند شوند و از آنجا به همدان حرکت نمایند و بعد از آن برای فتح سایر شهرهای فارسی بدون مقاومت راهی میدان شدند، زیرا پارسها بعد از جنگ نهاوند سپاهی برای دفاع نیافتند، پس مسلمانان تمامی شهرهای فارسی را به دست آوردند. از این رو جنگ نهاوند به عنوان فتح الفتوح قلمداد شد.^۱

در این نبرد از چند طرف به فقه و آگاهی نظامی عمر رضی الله عنه پی می‌بریم:

۱- متمرکز ساختن لشکر اسلام و جلوگیری از اجتماع سپاه دشمن

با توجه به اینکه عمر رضی الله عنه تنها به این اکتفا نکرد که به فرماندهان خود در کوفه و بصره دستور دهد تا مسلمانان را در جزیره جمع کند و آنها را برای پیکار با فارسها مهیا سازد، بلکه به نماینده‌ی خود در اهواز و سایر شهرهای پارسی تبار دستور داد که از تجمع دشمن جلوگیری به عمل آورند. از این رو سلمی بن قین، حرمله بن مریطه، زر بن کلیب، اسود بن ربیع و افراد دیگری را مأمور ساخت که از مرزهای میان فارسها و اهواز نگهبانی نمایند و از پیوستن فارسها به سپاه گرد آمده در نهاوند ممانعت به عمل آورند. به همین صورت این فرماندهان توانستند که از رساندن کمک به سپاه گرد آمده در نهاوند جلوگیری کنند.^۲

۲- انتخاب فرمانده بعدی در صورت به شهادت رسیدن فرماندهی فعلی

همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ مؤته این نقشه را پیمود و زید بن حارثه را به عنوان فرمانده قرار داد و فرمود اگر وی به شهادت رسید جعفر بن ابی طالب فرمانده می‌شود و بعد از او عبدالله بن رواحه فرماندهی لشکر را به عهده می‌گیرد. عمر رضی الله عنه نیز در روز نهاوند نعمان را به عنوان فرمانده انتخاب کرد و فرمان داد که اگر نعمان به شهادت رسید حذیفه بن یمان و بعد از وی نعیم بن مقرن فرماندهی لشکر می‌باشد.

گفتنی است که نعمان همانند فرمانده‌ای کارآمد نقشه‌ریزی نمود و از چند طرف مهارت خود را ارائه داد:

۱- الفتن العسکریة الإسلامیة ص (۲۹۴).

۲- همان: ص (۲۹۴).

أ- کسب اطلاعات قبل از شروع جنگ

نعمان در بیست و اندی کیلومتر مانده به نهاوند به طلیحه بن خویلد اسدی، عمرو بن ابی سلمیٰ عنزی و عمرو بن معدی کرب دستور داد به طرف نهاوند بروند و از فاصله‌ی میان خود و دشمن اطلاعاتی را جمع نمایند، این سه نفر مدت شبانه‌روزی حرکت کردند و سپس با این خبر برگشتند که هیچ مانعی میان آن‌ها و دشمنشان وجود ندارد.

ب- عملیات گمراه کننده

عملیات گمراه‌سازی در نهاوند یکی از زیباترین نقشه‌های نظامی بسیار مناسبی است که در جنگهای قدیم و جدید نظیری برای آن وجود ندارد. آن‌گاه که مسلمانان از ورود به قلعه نا امید شدند و توسط خندق و خارهای سه‌گانه و تیراندازان ماهر از ورود آنان جلوگیری به عمل می‌آمد، مسلمانان در پی نقشه‌ای برآمدند که بتوانند دشمن را از قلعه بیرون آورند و در میدانی گسترده با آن‌ها به پیکار برآیند، که در نهایت به پیروزی مسلمانان انجامید و سپاه دشمن را از پای در آوردند.^۱

ت - انتخاب لحظه‌ی حمله

کتابهای تاریخ در مورد صبر و حوصله‌ی نعمان بن مقرن برای انتخاب لحظه‌ی حمله بسیار نوشته‌اند، زیرا نعمان می‌خواست لحظه‌ای را انتخاب کند که پیامبر ﷺ آن را می‌پسندید. ایشان بعد از زوال و خسته شدن سپاه دشمن و وزیدن باد را به عنوان بهترین لحظه‌ی حمله به دشمن معرفی می‌نماید.

ضمناً لازم به یادآوری است که فرماندهی سپاه اسلام نعمان بن مقرن به شهادت رسید و وقتی خبر شهادت او را به امیرالمؤمنین رساندند، عمر گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و به شدت گریست و نام دیگر شهدا را جویا شد، افرادی را برای او نام بردند که آن‌ها را نمی‌شناخت. گفت: عمر چه کاره است که آن‌ها را بشناسد، مهم این است که خدا آن‌ها را می‌شناسد و خدا آن‌ها را در راه خویش گرامی داشته است و به شناختن عمر چه نیازی دارند.^۲

۱- الفن العسكري الإسلامي ص (۲۹۵، ۲۹۶).

۲- البداية والنهاية (۱۱۳/۷).

آنچه قابل ذکر است اینکه مسلمانان در میان غنائم نهباند دو کیسه پر از جواهر ویژه کسری یافتند فرمانده لشکر حذیفه رضی الله عنه آنها را توسط سائب بن اقرع نزد عمر فرستاد. هنگامی که سائب آنها را به عمر رساند، عمر به او گفت: آنها را در بیت المال بگذار و به لشکر ملحق شو.

و فردای همان روز در کله‌ی سحر، امیرالمؤمنین با یک حالتی از خوف و نگرانی، سائب را از کوفه به مدینه فرا خواند^۱ و با حالتی از رعب و هراس به او گفت: امشب در خواب ملائکه‌ی عذاب خدا را دیدم، که مرا بسوی آن صندوق در حالیکه آتش از آنها زبانه می‌کشید، بردند و مرا تهدید می‌کردند که با همین جمره‌های آتش ترا داغ می‌کنیم و من هم فریاد می‌کشیدم که مرا مهلت دهید تعهد می‌کنم که تمام طلای این صندوقها را در بین مسلمانان توزیع نمایم و از هول و هراس و ترس آنها از خواب بیدار شدم. آنگاه امیرالمؤمنین به سائب گفت: آنها را بگیر و بفروش برسان و وجه آنرا بر مسلمانان تقسیم کن. سائب نیز در بازار کوفه آنها را به مزایده گذاشت.

خداوند از تو راضی باد ای عمر! پراستی که از روش پیامبرت تبعیت نمودی و به اسلام و مسلمانان عزت بخشیدی. خداوندا! ما را بر راهی قرار ده که از آنان پیروی کنیم و از بدعت پرهیزیم^۲.

بعد از نبرد نهباند فرماندهان استانهای همدان، اصفهان و طبرستان به پیش فرماندهی سلمانان شتافتند و از او طلب صلح نمودند و با آنها قرارداد صلح امضا شد^۳.

۱- البدایة والنهاية (۱۱۴/۷).

۲- إتمام الوفاء ص (۹۸).

۳- إتمام الوفاء ص (۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱).

مبحث چهارم

پیشروی در سرزمین فارس

پس از پیروزی سپاه اسلام در نهاوند، مسلمانان با کسب اجازه از عمر رضی الله عنه در سراسر بلاد فارس پیشروی کردند، مسلمانان بعد از نهاوند شهر اصفهان را فتح کردند، اما بعد از جنگی شدید میان آنها و وقوع مسایل زیادی، عبدالله بن عبدالله امان نامه را برای آنها نوشت و قرارداد صلح را با هم امضا کردند، و سی نفر از آنها به کرمان فرار کردند و با مسلمانان صلح نمودند و در سال ۲۱ هـ ابوموسی شهرهای قم و کاشان را فتح کرد و سهیل بن عدی نیز شهر کرمان را فتح نمود.

نخست: فتح همدان در سال ۲۲ هـ

بیان شد که مسلمانان بعد از فتح نهاوند شهرهای حلوان و همدان را فتح کردند، اما چیزی نگذشت که اهل همدان پیمان را نقض کردند و قرار داد صلحی که با قعقاع بن عمرو بسته بودند پایمال نمودند، از این رو عمر رضی الله عنه به نعیم بن مقرن نوشت که به طرف همدان حرکت کند، نعیم نیز طبق فرمان عمر رضی الله عنه به طرف همدان مسیر خود را پیمود و آن دیار را محاصره نمود، اهل همدان خواهان صلح شدند و نعیم نیز پس از قبول قرار داد صلح همراه با دوازده هزار مسلمان وارد شهر شد، در حالی که دیلمیان و ساکنان آذربایجان و ری در مکانی بین همدان و قزوین با سپاه عظیمی برای رویارویی با مسلمانان تجمع نموده بودند. نعیم بن مقرن که فرماندهی سپاه اسلام بود به مقابله با آنان پرداخت و جنگ سختی بین طرفین در گرفت که کمتر از جنگ نهاوند نبود. در این جنگ تعداد زیادی از مشرکین به قتل رسیدند و پادشاه دیلم نیز کشته شد و سپاه مشرکین با شکست مواجه شدند. از این رو می توان گفت که نعیم بن مقرن از میان مسلمانان نخستین کسی می باشد که با دیلمی ها جنگیده است^۱.

گفتی است که نعیم خبر تجمع آنان را به عمر رضی الله عنه رسانید و عمر رضی الله عنه در مدینه سخت نگران این جنگ بود که ناگهان پیک با بشارت آمد که عمر گفت: بشیری (مژده دهنده ای)؟ گفت: نه، عروه.

و چون بار دیگر پرسید: بشیر (مژده دهنده) بدانست و گفت: بشیرم.

عمر گفت: فرستاده ی نعیم؟

گفت: فرستاده‌ی نعیم.

گفت: خبر چیست؟

گفت: بشارت فتح و ظفر و خبر را به وی گفت.

عمر ستایش خدا کرد و بگفت تا نامه را برای مردم بخوانند که خدا را ستایش کردند. پس از آن سماک بن مخرمه و سماک بن عیید و سماک بن خرشه با فرستادگان مردم کوفه با خُمسها پیش عمر رضی الله عنه آمدند و از نسبشان پرسید که هر سه سماک، نسب خویش بگفتند. عمر گفت: خدایتان مبارک بدارد، خدایا اسلام را به وسیله‌ی آنها رفعت بده و آنها را به اسلام تأیید کن.^۱

دوم: فتح ری در سال ۲۲ هـ

سپس نعیم بن مقرن، یزید بن قیس همدانی را را به عنوان فرماندار همدان گذاشت و خود به همراه لشکر اسلام راهی شهر ری شد، در آنجا با جمع زیادی از مشرکین روبرو شد و در کناره‌های کوه ری جنگ سختی میان آنان رخ داد و در نهایت سپاه مشرکین با شکست مواجه شدند و پس از نبردی شدید و کشتن جمع زیادی از کافران و به دست آوردن غنائم هنگفت، در نهایت با ابوالفرخان ملقب به زینبی قرار داد صلح را امضا کردند و امان‌نامه را از نعیم گرفتند. نعیم نیز این خبر را به عمر رضی الله عنه اطلاع داد و خمس غنیمت را برای وی فرستاد.^۲

سوم: فتح قومیس و گرگان

بعد از رسیدن مژده‌ی فتح ری و خمس آن به دست امیرالمؤمنین، عمر رضی الله عنه به نعیم نوشت که برادرش سوید بن مقرن را به سوی قومیس بفرستد. سوید در آنجا با مقاومتی روبرو نشد و شهر به صورت مسالمت‌آمیز فتح گردید و به مردم گرگان و مازندران و شهرهای مجاور پیام صلح فرستاد و براساس پرداخت جزیه تسلیم شدند.^۳

۱- تاریخ الطبری (۱۳۴/۵).

۲- تاریخ الطبری (۱۳۶/۵، ۱۳۷).

۳- تحذیب البدایة والنهاية ص ۱۶۱.

چهارم: فتح آذربایجان

و قرن بن نعیم پس از فتح دوباره‌ی همدان و ری، بکیر بن عبدالله و سماک بن خرشه را با لشکری جهت پیشروی در آذربایجان به آن سامان فرستاد. آن‌ها با اسفندیار فروخزاد برخورد کردند و پس از نبرد سختی خداوند مشرکان را شکست داد و بکیر، اسفندیار را اسیر کرد. اسفندیار گفت: صلح را بیشتر دوست داری یا جنگ؟ بکیر گفت: صلح.

گفت: پس مرا به نزد خویش نگهدار

پس بکیر، اسفندیار را پیش خود نگهداشت و شهرهای آذربایجان را یکی پس از دیگری فتح نمود.

عتبه بن فرقده نیز ناحیه‌ی مجاور خود را فتح نموده بود.

سپس عمر رضی الله عنه نامه نوشت و اجازه داد که به طرف باب پیش رود و بر کار خویش جانشین نهد. و او عتبه را بر ناحیه‌ی مفتوح خویش گمارد و پیش رفت. اسفندیار را به عتبه داد که او را به خویش پیوست و سماک بن خراشه را به ناحیه‌ی مفتوح بکیر گماشت و عمر رضی الله عنه همه‌ی آذربایجان را به عتبه بن فرقده داد.

و چنان بود که بهرام پسر فرخزاد راه عتبه بن فرقده را گرفت و با سپاه خویش برای تعرض وی بیامد و بجنگیدند و عتبه او را شکست داد و بهرام فراری شد.

و چون خبر هزیمت بهرام به اسفندیار رسید که به نزد مسلمانان اسیر بود، گفت: اکنون صلح می‌شود و جنگ خاموش شد و با بکیر صلح کرد و همه پذیرفتند و آذربایجان آرام شد و بکیر و عتبه این را برای عمر رضی الله عنه نوشتند و خمس غنائم را فرستادند و فرستادگان روانه کردند! و هنگامی که فرمانداری آذربایجان به عتبه رسید نامه صلح و آشتی برای ساکنان آن نوشت.

پنجم: فتح باب در سال ۲۲ هـ

عمر بن خطاب رضی الله عنه به سراقه بن عمرو که ذو النور لقب داشت، نوشت که به عنوان امیر لشکر قرار گیرد و برای نبرد راهی میدان شود، سراقه نیز طبق فرمان عمر رضی الله عنه حرکت کرد، بعد از اینکه

پیشاهنگ لشکر (عبدالرحمن بن ربیعہ) به پادشاه باب رسید (در آن هنگام شاه آنجا، شهربراز بود که از مردم فارس و پادشاه آن مرز بود و اصل وی از خاندان شهربراز شاه بود که او بر شام حمله کرده و بنی اسرائیل را کشته بود) شهربراز نامه نوشت و امان خواست که پیش عبدالرحمن آید و او امان داد که بیامد و گفت: او به مسلمانان تمایل پیدا کرده و خیر آنها را می‌خواهد.

عبدالرحمان گفت: بالاتر از من مردی هست که نزدیک تو رسیده سوی او برو. و او را عبور داد که سوی سراقه رفت و از وی امان طلبید، سراقه نیز امان نامه نوشت و پس از آن، بکیر بن عبدالله و حبیب بن مسلمه و حذیفه بن اسید و سلمان بن ربیعہ را به مردم کوهستان‌های اطراف (لان، تغلیس و موقان) ارمینیه فرستاد. بکیر، موقان را فتح کرد و امان‌نامه را برای آنها نوشت.

در این اثنا بود که سراقه وفات کرد و عبدالرحمن بن ربیعہ را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. وقتی خبر مرگ سراقه و جانشینی عبدالرحمن به عمر رسید؛ عبدالرحمن را بر مرز باب وا گذاشت و دستور داد که به غزای ترکان رود^۱.

ششم: نخستین نبرد ترکها

بعد از اینکه عبدالرحمن نامه‌ی عمر رضی الله عنه را دریافت، با سپاه روان شد و از باب گذشت. شهربراز بدو گفت: می‌خواهی چه کنی؟

گفت: آهنگ قوم بلنجر دارم.

شهربراز گفت: ما باین راضی‌ایم که این سوی باب ما را آسوده گذارند.

عبدالرحمن گفت: خداوند پیامبرش را به سوی ما فرستاد و بر زبان وی به ما مژده‌ی پیروزی داد و ما مدام پیروز خواهیم شد.

پس با قوم ترک بجنگید و تا دویست فرسنگی از سرزمین بلنجر رفت، بار دیگر به غزا رفت و سالم ماند و در ایام عثمان بن عفان رضی الله عنه نیز با آنها غزا داشت^۲.

۱- تاریخ الطبری (۱۴۵/۵).

۲- تاریخ الطبری (۱۴۲/۵) الی ۱۴۷.

هفتم: پیشروی در سرزمین خراسان

احنف بن قیس به امیرالمؤمنین پیشنهاد تعقیب یزدگرد در سرزمین خراسان را داد و او را سرچشمه‌ی نابسامانیهای آن نواحی دانست. عمر رضی الله عنه پیشنهاد او را پذیرفت و سپاه عظیمی به سرکردگی احنف به آن سامان اعزام نمود.

احنف شهر هرات را فتح کرد و صحار بن فلان عبدی را بر آن گماشت و سپس آهنگ مرو شاهجان نمود که یزدگرد در آن بسر می‌برد و بخشی از سپاه خود را به سرکردگی مطرف بن عبدالله به سوی نیشابور فرستاد، و حارث بن حسان را نیز به سرخس گسیل داد، یزدگرد با نزدیک شدن سپاه اسلام به شاهجان آنجا را ترک کرد و به شهر مرو الرود پناه برد، احنف شاهجان را فتح کرد و در آنجا اقامت گزید، یزدگرد بعد از اینکه به مروالرود رسید به خاقان پادشاه ترکها و پادشاه صغد و پادشاه چین نوشت که او را یاری رسانند، احنف نیز حارثه بن نعمان را بر شاهجان گماشت و خود به تعقیب یزدگرد پرداخت.

گفتنی است که مردمانی از اهل کوفه به همراه چهار فرمانده به کمک احنف آمدند، هنگامی که این خبر به دست یزدگرد رسید راهی بلخ شد و در بلخ با هم برخورد کردند و احنف آنها را شکست داد، یزدگرد ناچار از نهر عبور نمود و بدین صورت سرزمین خراسان کاملاً در دست احنف افتاد. ایشان در هر شهری امیری تعیین کرد و نتیجه‌ی کار را به امیرالمؤمنین انعکاس داد و از ایشان جهت پیشروی به آن سوی مرزهای خراسان به سمت ما وراء النهر اجازه خواست ولی امیرالمؤمنین موافقت نکرد.

وقتی فرستادگان یزدگرد پیش خاقان و غوزک رسیدند وسیله‌ی کمک فراهم نشد تا فراری از نهر گذشت و سوی آنها رفت و آماده شدند و خاقان به او کمک کرد که شاهان کمک شاهان را تکلیف خویش می‌دانند. خاقان با سپاه ترکان روان شد تا اینکه به بلخ رسیدند و در مروالرود مقابل احنف موضع گرفتند، احنف به همراه لشکریان اهل بصره و اهل کوفه که متشکل از بیست هزار مجاهد بودند، برای مقابله با آنها بیرون رفت.

گفتنی است که احنف جهت کسب اطلاعات بیرون رفته بود که ناگهان با صدایی روبرو شد که به دیگری می‌گفت: اگر امیر خردمندی وجود داشته باشد، جلو این کوه می‌ایستد و آن را پشت سرش قرار می‌دهد در این صورت این رودخانه هم به عنوان خندق اطرافش را محافظت می‌کند و دشمن فقط از یک طرف می‌تواند حمله کند.

احنف بازگشت و این رأی را پسندیده بود. شبی تاریک بود و چون صبح شد کسان را فراهم آورد و گفت: گرچه تعداد شما در مقابل دشمن اندک و ساز و برگ شما ناچیز است ولی ترس و هراس به خود راه ندهید و این آیه را تلاوت نمود:

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (البقرة: ۲۴۹)

«...چه بسا گروه اندک که بر گروه افراد زیاد به دستور خدا پیروز شده است و خدا با صابران است».

ترکان روزها می جنگیدند و شبها را در مکانی دور از چشم سپاه اسلام به استراحت می پرداختند. تا این که شبی احنف با تعدادی از یاران خود در جستجوی محل استراحت آنان برآمده و به طرف خاقان رفت و آنجا ماند و چون صبح شد سواری از ترکان با طوق خویش بیرون آمد و طبل زد، آن گاه در جایی که باید ایستاد و احنف بدو حمله کرد و ضربتی در میان آن دو، رد و بدل شد و احنف ضربتی زد و او را کشت و چنین سرود:

إِنَّ عَلَى كُلِّ رَأْسٍ حَقًّا أَنْ يَخْضِبَ الصَّغْدَةَ أَوْ تَنْدَقًا
إِنَّ لَهَا شَيْخًا بِهَا مُلْقَى سَيْفَ أَبِي حَفْصٍ الَّذِي تَبَقَّى

آنگاه احنف بجای ترک ایستاد و طوق او را گرفت، پس از آن یکی دیگر از ترکان آمد و چنان کرد که ترک اولی کرده بود و نزدیک احنف ایستاد که بدو حمله برد و او را از پای درآورد.

پس از آن ترک سوم آمد و مانند دو ترک دیگر رفتار کرد و دورتر از جای ترک دوم ایستاد و احنف بدو حمله کرد و او را نیز به قتل رساند.

آنگاه احنف سوی اردوگاه خویش برگشت و کس خبردار نشد و احنف برای جنگ آماده شد.

رسم ترکان بر آن بود که حمله نمی کردند تا سه تن از سواران ترک مانند این سه تن به نبردگاه آیند و طبل بزنند، پس از آن که سومی می آمد حمله می بردند.

در آن شب نیز ترکان پس از آمدن سوار سوم آمدند و سواران مقتول خویش را بدیدند و خاقان فال بد زد و گفت: این جا دیر بماندیم و این کسان در جایی کشته شده اند که در آن جا کس کشته نشده، ما را در جنگ این قوم نیکی نباشد، باید رفت.

مسلمانان به احنف گفتند: رأی تو درباره‌ی تعقیب ترکان چیست؟
گفت: به جای خویش بمانید و با آن‌ها کار نداشته باشید.
گفتی است که احنف در این رأی خود حق را اصابه کرده بود، زیرا پیامبر ﷺ در مورد
ترکها فرمود:

«اتركوا الترك ما تركوكم»^۱.

«ما دام ترکها شما را کاری نداشتند، شما نیز آن‌ها را کاری نداشته باشید».

﴿وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا
عَزِيزًا﴾ [الأحزاب: ۲۵]

«خداوند کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند، در حالی که به هیچ یک از
نتایجی که در نظر داشتند نرسیده بودند. خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ بی‌نیاز
ساخت، و خداوند نیرومند و چیره است».

در نهایت کسری با معامله‌ای شکست خورده بازگشت و نتوانست سودی را عاید خود
گرداند و تمامی کسانی که بدان‌ها دل بسته بود، سر راه او را خالی کردند و از او دور گشتند و
بر سر دو راهی ماند که نمی‌دانست کدام را انتخاب نماید:

﴿وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۸۸]

«هر که را خدا گمراه کند، راهی برای او (به سوی هدایت) نخواهی یافت».

یزدگرد سرگردان و حیران ماند و نمی‌دانست که چکار کند؟ و به کجا پناه ببرد؟
سپس نامه‌ای به پادشاه چین نوشت و از او طلب یاری نمود، پادشاه چین از سفیر یزدگرد
در مورد مسلمانان و اخلاق و عبادت و جنگ آنان پرسید. آن‌گاه به یزدگرد چنین نوشت: من
می‌توانم سپاه عظیمی که یک سر آن نزد تو و یک سر آن در چین باشد به کمکت بفرستم ولی
ملتی که تو با آن‌ها می‌جنگی اگر اراده بکنند کوه‌ها را از سر راه خود بر خواهد داشت و اگر
من هم به کمکت تو بیایم دیری نخواهد گذشت که مرا نیز از سر راه خود بر خواهند داشت، پس
بهتر است با آنان کنار بیایی و به صورت مسالمت آمیز در دیار خود بمانی.

۱- سنن ابوداود شماره (۴۳۰۴)، المعجم الکبیر، الطبرانی. شیخ البانی روایت ابوداود را حسن گفته، و روایت طبرانی
را موضوع و ساختگی خوانده است.

یزدگرد که دستش از همه جا کوتاه شده بود، نا امیدانه همراه خانواده و همراهان خود به صورت مخفیانه از شهری به شهر دیگر منتقل می شد تا این که در زمان خلیفه سوم کشته و هنگامی که احنف بن قیس خبر شکست ترکان و پیروزی مسلمانان و تسلط کامل آنان را بر دیار فارس به عمر بن خطاب رضی الله عنه نوشت، ایشان بر منبر رفت و نامه ای احنف را قرائت نمود و این آیه را تلاوت کرد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳]

«اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر سایر ادیان پیروز گرداند اگر چه مشرکان نپسندند».

و افزود خدا را سپاس می گوئیم که وعده اش را تحقق بخشید و گروه خود را پیروز گردانید. بدانید که خداوند مملکت آتش پرستان را نابود و جمع آنان را متفرق ساخت؛ و خداوند، سرزمین، اموال و فرزندان آن ها را به شما واگذار نمود تا ببینید شما چه رفتاری خواهید داشت. پس مواظب رفتارتان باشید و دستورات خدا را نادیده نگیرید و گرنه خداوند به جای شما ملت دیگری بر سر کار خواهد آورد، و افزود که بیم دارم اگر خطری به این امت رسد از جانب شما باشد.^۲

هشتم: فتح استخر در سال ۲۲ هجری

بعد از این که علاء بن حضرمی با سپاه خود استخر را فتح نموده بود، ساکنان آن ناحیه به سرکردگی فردی به نام شهرک عهد شکنی کردند. آن گاه عثمان بن ابی عاص، فرزند و برادرش حکم را با سپاهی برای سرکوبی آنان فرستاد. مسلمانان و فارسیان به جان هم افتادند و سرانجام سپاه اسلام پیروز شد و شهرک توسط حکم بن ابی العاص به قتل رسید.^۳

۱- تاریخ الطبری (۱۶۰/۵).

۲- تاریخ الطبری (۱۶۲/۵، ۱۶۳).

۳- تاریخ الطبری (۱۶۶/۵).

نهم: فتح فسا و داراب

ساریه بن رثیم آهنگ فسا و داراب کرد و در آنجا جمع زیادی از فارسیان و کردها برای مقابله با او آماده شده بودند، و کار مسلمانان سخت شد که گروهی عظیم بر ضد آنها فراهم آمده بودند، عمر رضی الله عنه در همان شب در خواب دید که مسلمانان و دشمنان در وقتی از روز، به نبرد بودند، عمر در خواب دید که مسلمانان در صحرائی بودند که اگر آنجا می ماندند محاصره می شدند و اگر به کوهی که پشت سرشان بود پناه می بردند حمله از یک سو بود و پیروز خواهند شد.

صبح روز بعد عمر رضی الله عنه مردم را گرد آورد و به ایراد خطبه پرداخت. آنچه در خواب دیده بود برای آنان تعریف کرد و ناگهان فریاد زد: ساریه! به سوی کوه بشتاب. و خطاب به حاضران گفت: شاید خداوند صدای مرا به آنان برساند. ساریه نیز به سوی کوه رفت و بر دشمن پیروز گردید و شهر را فتح نمود.^۱

دهم: فتح کرمان و سیستان در سال ۲۳ هـ

سهیل بن عدی در سال ۲۳ هجری کرمان را فتح کرد^۲، و برخی معتقد اند که عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی کرمان را فتح کرده است^۳. همچنین برخی از مؤرخین نوشته اند که عاصم بن عمرو، سیستان را که منطقه‌ای دارای دشتهای پهناور بود پس از نبردی سخت فتح نمود و از آنجا به قندهار لشکر کشی کردند^۴.

یازدهم: فتح مکران (بلوچستان) در سال ۲۳ هـ

مکران در سال ۲۳ هجری به دست حکم بن عمرو و به کمک شهاب بن مخارق، سهیل بن عدی و عبدالله بن عتبان فتح گردید. همچنین مسلمانان با پادشاه سند جنگیدند و غنایم بی شماری به دست آوردند.

۱- تاریخ الطبری (۱۶۸/۵، ۱۶۹) شرح أصول اعتقاد أهل السنة: ش ۲۵۳۷: مشکاة المصابیح (۱۶۷۸/۳) ش

۵۹۵۴، انظر: تهذیب البدایة والنهاية ص ۱۷۰، و آلبانی سند آن را حسن خوانده است.

۲- تهذیب البدایة والنهاية ص ۱۷۱.

۳- تهذیب البدایة والنهاية ص ۱۷۱.

۴- ترتیب وتهذیب البدایة والنهاية ص ۱۷۱.

حکم خبر، فتح را برای عمر رضی الله عنه نوشت و با خمسه‌ها همراه صحار عبدی فرستاد. و چون صحار خبر و غنایم را پیش عمر برد، از او درباره‌ی مکران پرسید؟ گفت: ای امیر مؤمنان! سرزمینی است که دشت آن جبل است و آب آن وشل (اندک) و میوه‌ی آن دقل (خرمایی بد) است و دشمن آن‌جا بطل (دلیر) است، خیرش قلیل است و شرش طویل، و بسیار در آن‌جا قلیل است و قلیل در خطر تباهی، و ماورای آن از این هم بدتر است.

عمر گفت: سجع گویی یا خبرگذار؟

گفت: خبرگذارم.

آنگاه ایشان به حکم بن عمرو نوشت که از مکران به آن سو پیش روی نکند!

دوازدهم: نبرد با کردها

ابن جریر به سند خود از سیف از اساتیدش می‌نویسد که کردها و گروهی از فارسها تجمع بزرگی برای رویارویی با مسلمانان تدارک دیده بودند. در نواحی اهواز ابو موسی با آن‌ها برخورد کرد ولی قبل از فتح، راهی اصفهان شد و ربیع بن زیاد را به جای خود گذاشت و مسلمانان پس از نبرد سختی با کردها، آن‌ها را شکست دادند و غنایم بی‌شماری به دست آوردند و خبر فتح با خمس غنایم را نزد عمر رضی الله عنه فرستادند!

و بدین صورت، سرزمین عراق و ایران در عصر عمر بن خطاب رضی الله عنه به پایان رسید و مسلمانان به امید شکست پارسیان آن دیار در نقاط مختلفی خود را مسلح نمودند.

براستی که فتح سرزمین مشرق به قدرت و توان طاقت‌فرسایی نیاز داشت و باید مسلمانان در این راستا تلاشهای زیادی را تقدیم دارند، زیرا اهل ایران پارسی تبار می‌باشند و هیچ‌گونه ارتباطی با عرب ندارند و از نظر زبان، جنسیت و فرهنگ با هم تفاوت داشتند، و احساسات قومی در میان ایرانیها به تاریخی طولانی و فرهنگی ریشه‌دار باز می‌گشت و جنگ نیز در خاک ایران واقع می‌شد، از این رو تسلیم کردن امپراطوری بزرگ و ابر قدرت آن روز با ساز و برگ نظامی مجهز و پیشرفته و پایین آوردن پرچم

۱- تاریخ طبری (۱۷۲/۵).

۲- تهذیب وترتیب البدایة والنهائة ص ۱۷۲.

پادشاهی چند صد ساله واقعاً کار یک مشت عرب بی‌بضاعت نبود، بلکه خداوند می‌خواست حکومت مردان زورگو، ستمگر و مغرور و از خدا بی‌خبر را خاتمه دهد و به جای آنان مردانی مؤمن، راستگو و درستکار و منصف به روی کار بیاورد؛ و این سنت همیشگی و تغییر ناپذیر الهی است.

بنابر این بیشتر این مراکز ویران شدند و در عصر فاروق رضی الله عنه و یا در عصر خلافت عثمان رضی الله عنه همه‌ی آنها فتح شدند!

مبحث پنجم

مهم‌ترین درسها و پیامدهای فتح عراق و مشرق زمین

نخست: تأثیر شگرف آیات و احادیث در قلوب مجاهدین

آیات و احادیثی که از جهاد و فضیلت آن سخن می‌گوید تأثیر به سزایی در دل‌های مجاهدین گذاشت، خداوند در این آیات خاطر نشان ساخته که هر نقل و حرکت مجاهد در راه خدا، دارای اجر و پاداش است:

﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا يَحْمَصُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْغُونَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٠﴾ وَلَا يُفْقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣١﴾ ﴾ [التوبة: ١٢٠ - ١٢١]

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نوازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گاهی به جلو بر نمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبرد نمی‌زنند (و ضرب و قتل و جرحی نمی‌چشانند و اسیر و غنیمتی نمی‌گیرند) مگر این که به واسطه آن، کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکویی بدانان داده می‌شود). بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. (همچنین مجاهدان راه‌حق) هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرنند، مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد».

مسلمانان به خوبی می‌دانستند که جهاد در راه خدا تجارتی سودمند است، خداوند

در این خصوص فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَخْرَجٍ تُجَرِّدُونَ عَنْ عَذَابِ اللَّهِ ۖ تَكُونُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ وَالْآخِرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾﴾ [الصف: ١٠-١٣] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می‌بخشد؟ * به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است اگر بدانید * (اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغهایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد؛ و این پیروزی عظیم است * و (نعمت) دیگری که آن را دوست دارید به شما می‌بخشد، و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است؛ و مؤمنان را بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)!».

و نیک می‌دانستند که جهاد از بازسازی مسجدالحرام و آب دادن حاجیان ثواب بیشتری دارد:

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾﴾ [التوبة: ١٩ - ٢٢]

«آیا (رتبه سقایت و) آب دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجدالحرام را همسان (مقام آن) کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده است (و به جان و مال کوشیده است؟ هرگز منزلت آنان یکسان نیست و) در نزد خدا برابر نمی‌باشند، و خداوند مردمانی را که (به خویشتن به وسیله کفرورزیدن، و به دیگران به وسیله اذیت و آزار آنان) ستم می‌کنند (به راه خیر و صلاح دنیوی و نعمت و سعادت اخروی) رهنمود نمی‌سازد. کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری

در پیشگاه خدایند، و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان (و سعادتمندان دنیا و آخرت) می‌باشند. پروردگارشان آنان را به رحمت خود و خوشنودی (از ایشان که بزرگترین نعمت است) و بهشتی مژده می‌دهد که در آن نعمتهای جاودانه دارند.

و معتقد بودند که جهاد در هر حال رستگاری بزرگی است:

﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُوا بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴾ [التوبة: ۵۲]

«بگو: آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید: (یا پیروزی و غنیمت در دنیا، و یا شهادت و بهشت در آخرت). ولی ما درباره شما چشم به راه هستیم که یا خداوند (در این جهان یا آن جهان) به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (مذلت و خواری نصیبتان سازد). پس شما چشم به راه (فرمان و خواست) خدا باشید و ما هم با شما در انتظاریم».

و می‌دانستند که شهید نمی‌میرد بلکه زنده است:

﴿وَلَا تَحْزَبَنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [۳۳] ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [۷۰] [آل عمران ۱۶۹-۱۷۰]

«و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مشمار، بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود (و چگونگی زندگی و نوع خوراک ایشان را خدا می‌داند و بس). آنان شادمانند از آن‌چه خداوند به فضل و کرم خود بدیشان داده است، و خوشحالند به خاطر کسانی که بعد از آنان مانده‌اند (و هنوز در راه خدا می‌رزمند و به فوز شهادت نائل نشده‌اند و) بدیشان نپیوسته‌اند. (شادی و سرور آنان از این بابت است که پیروزی یا شهادت در انتظار هم‌کیشان ایشان است و مقامات برجسته آنان را در آن جهان می‌بینند، و می‌دانند) این که ترس و هراسی بر ایشان نیست و آنان اندوهگین نخواهند شد. (چه نه مکروهی بر سر راه آنان در سرای باقی است، و نه بر کاری که در سرای فانی کرده‌اند و دارائی و عزیزانی را که ترک گفته‌اند، پشیمانند)».

آن‌ها به والا بودن هدفی که به خاطر آن مبارزه می‌کردند، یقین داشتند:

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ (۷۶) وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا﴾ (۷۵) الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ (۷۶) [النساء: ۷۴-۷۶]

«کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته‌اند، باید در راه خدا پیکار کنند! و آن کس که در راه خدا پیکار کند، و کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد * چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یابری برای ما تعیین فرما! * کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند؛ و آنها که کافرند، در راه طاغوت [= بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید! زیرا که نقشه شیطان، همانند قدرتش) ضعیف است».

علاوه بر این آیات، گفتارهایی از رسول خدا نیز در وصف جهاد بیان شده است که باعث تشویق مسلمانان برای جان فشانی در راه خدا می‌شد. از جمله آن روایتی که از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام انسان افضل است؟ فرمود:

(مؤمن می‌جاهد بنفسه و ماله)^۱.

«جهاد در راه خدا با جان و مال».

و در توضیح درجات مجاهدین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(إن في الجنة مائة درجة أعدها الله للمجاهدين في سبيل الله ما بين الدرجتين كما بين السماء والأرض فإذا سألتم الله فاسألوه الفردوس فإنه أوسط الجنة وأعلى الجنة)^۲.

۱- البخاري شماره (۲۷۸۶).

۲- البخاري شماره (۲۷۹۰).

«خداوند در بهشت یکصد طبقه برای مجاهدین مهیا کرده که حد فاصل هر کدام از آنها به اندازه فاصله‌ی زمین و آسمان است و افزود که هرگاه از خدا، بهشت می‌طلبید، بهشت فردوس را که بالاترین طبقه‌ی بهشت است بطلبید».

همچنین در مورد کسی که در راه خدا بیرون می‌شود، فرمود:

(انتدب الله لمن خرج في سبيله لا يُخرجه إلا إيمان بي وتصديق برسلي أن أرجعه بما نال من أجر أو غنيمة أو أدخله الجنة ولولا أن أشق على أمتي ما قعدت خلف سرّة ولوددت أني أقتل في سبيل الله ثم أحيأ ثم أقتل ثم أحيأ ثم أقتل)^۱.

«خداوند وعده کرده است که هر کس در راه خدا با ایمان و یقین بیرون شود، اگر زنده بماند او را با پاداش و غنیمت برگرداند و اگر بمیرد او را وارد بهشت سازد. و اگر بیم آن نمی‌رفت که برای امت من سخت خواهد گذشت از هیچ جنگی عقب نمی‌ماندم و دوست دارم در راه خدا کشته شوم و دوباره زنده و کشته شوم و باز زنده و کشته شوم».

همچنین فرمود: (ما أحد يدخل الجنة يحب أن يرجع إلى الدنيا وله ما على الأرض من شيء إلا الشهيد يتمنى أن يرجع إلى الدنيا فيقتل عشر مرات لما يرى من الكرامة)^۲.

«هیچ کس (از اهل بهشت) آرزو نمی‌کند به دنیا برگردد مگر شهید که دوست دارد به دنیا برگردد و ده‌ها بار در راه خدا کشته شود به خاطر پاداشی که به شهید داده می‌شود».

آری! این آیات و احادیث، خواب راحت از چشمان یاران پیامبر ﷺ گرفته بود آنها با تأثر از این نصوص، همواره در میادین جهاد به سر می‌بردند حتی وقتی به سن کهولت می‌رسیدند و به آنان گفته می‌شد شما معذور هستید، می‌گفتند: سوره‌ی توبه ما را برای بازماندن از جهاد نمی‌گذارد و می‌ترسیم در زمره‌ی منافقان در آییم^۳.

۱- مسلم (۱۴۹۷/۳).

۲- البخاري شماره (۲۸۱۷).

۳- الجهاد في سبيل الله: قادري (۱۴۵/۱).

دوم: پیامدهای جهاد در راه خداوند

صحابه و تابعین در عصر خلفای راشدین، جهاد در راه خدا را یکی از کارهای حیاتی برای بقای اسلام و امت اسلامی می‌دانستند و با این نگرش و انگیزه دست به فتوحات در سرزمین عراق، شام و مصر و شمال آفریقا زدند. و این عمل آنان پیامدهایی را به دنبال داشت، از جمله اینکه: به امت اسلامی این امتیاز را بخشید که شایستگی رهبری جامعه‌ی بشری را دارا می‌باشد، قدرت و نیروی کفر را نابود ساخت و رعب و هراس را به دل آن‌ها انداخت، صداقت و راست بودن دعوت برای همگان روشن شد و این قضیه باعث شد که مردم گروه گروه و دسته دسته به اسلام درآیند، در نتیجه مسلمانان با عزت روبرو شدند و کفار ذلیل و نابود گشتند و صف مسلمانان در مقابل دشمنانشان متحد و یکپارچگی را به دست آوردند و مردم جهان از نور، رحمت و انصاف دین اسلام برخوردار شدند.^۱

سوم: سنتهای الهی در فتوحات عراق و کشورهای مشرق زمین

پژوهشگر از مطالعه‌ی فتوحات عراق و کشورهای مشرق زمین به پاره‌ای از سنتهای الهی در میان جامعه، ملت‌ها و دولتها دست می‌یابد، که از جمله‌ی آن‌ها موارد زیر می‌باشد:

۱- سنت خدا در اسباب و مسببات

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾ (الأنفال: ۶۰).

«برای (مبارزه با) آنان تا آن‌جا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان (آمادگی و ساز و برگ جنگی) دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آن‌چه را در راه خدا (از جمله تجهیزات جنگی و

۱- همان: (۴۱۱/۲) (۴۸۲).

تقویت بنیه دفاعی و نظامی اسلامی) صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید». فاروق رضی الله عنه در عصر خلافت خویش این آیه را تطبیق نمود و از اسبابهای مادی و معنوی بهره گرفت.

۲- سنت خدا در تدافع و درگیری بین حق و باطل

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [البقرة: ۲۵۱]
«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

این قانون در تمامی فتوحات به طور عام تحقق پیدا کرد و سنت تدافع از مهمترین سنتهای الهی در جهان هستی و میان مخلوقات الهی می‌باشد، و همچنین از مهمترین سنتهایی می‌باشد که امت اسلامی از آن بهره‌مند می‌شوند، از این رو مسلمانان طبق این سنت عمل کردند، زیرا می‌دانستند که تحقق بخشیدن به دین نیازمند تصمیماتی است که آن‌را بردارد و بازوهای او را به حرکت درآورد و قلبهایی بدان مهر ورزد و اعصابی بدان ارتباط پیدا کند، خلاصه اینکه به تلاش و کوشش بشری نیاز دارد، زیرا این سنتی الهی است که آن‌را در دنیا تثبیت نموده است^۱.

۳- سنت خدا در فتنه و ابتلا

خداوند می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَكْمِلِينَ الْبَاسَاءَ وَالضَّرَاءَ وَرَزِلْوْا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۲۱۴]

«آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آن که به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما در گذشته‌اند؟ (شما که هنوز چنین رنجها و دردهائی

۱- لقاء المؤمنین، عدنان النحوی (۱۱۷/۲).

را ندیده‌اید و باید چشم به راه تحمّل حوادث تلخ و ناگوار در راه کردگار باشید و بدانید: نخست رنج سپس گنج). زیان‌های مالی و جانی (و شدائد و مشکلات، آن چنان ملتهای پیشین را احاطه کرده است و) به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده‌اند (هم‌صدا شده و) می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! (لیکن خدا هرگز مؤمنان را فراموش ننموده است و پس از تعلیم فداکاری به مؤمنان و آبدیدگی ایشان که رمز تکامل است، به وعده خود وفا کرده و بدیشان پاسخ گفته است که:) بیگمان یاری خدا نزدیک است».

در فتوحات عراق در حین نبرد پل ابی عبید به طور خاص، مسلمانان مورد ابتلای الهی واقع شدند، با توجه به اینکه هزاران مسلمان به شهادت رسیدند و با شکست مواجه شدند، سپس صفهایشان را منظم نمودند و پیروزیهای بزرگی را به‌بار آوردند، و خداوند می‌فرماید:

﴿لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران: ۱۸۶]

«به طور مسلم از لحاظ مال و جان خود مورد آزمایش قرار می‌گیرید و حتماً از کسانی که پیش از شما بدیشان کتاب داده شده است، و از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اذیت و آزار فراوانی می‌بینید (و اعمال ناشایستی و سخنان نابایستی می‌شنوید) و اگر (در برابر آزمایش مالی و جانی) بردباری کنید و (از آنچه باید پرهیز کرد) بپرهیزید، (کارهای شایسته همین است و) این اموری است که باید بر انجام آنها عزم را جزم کرد و در اجرای آنها کوشید».

آنچه از خلال آیه‌های قرآنی ملاحظه می‌شود اینکه تأیید سنت ابتلا بر امت اسلامی به صورتی قاطعانه و با تأکیدی ویژه آمده است.^۱ و این سنت الهی در خصوص عقاید می‌باشد و دعوتگران باید با مصایب روبرو شوند و اموال و جان آنان نیز مورد اذیت و

آزار قرار می‌گیرند، اما باید آن‌ها صبر پیشه کنند و مقاومت نمایند و عزت خود را از دست ندهند.^۱

۴- سنت الهی در ستم و ستمگری

خداوند می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۝۱۰۰﴾ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ۖ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالَهُمْ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَمَا زَادُهُمْ إِلَّا تَتَابَعُوا ۝۱۰۱﴾ وَكَذَٰلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْفُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۝۱۰۲﴾ [هود: ۱۰۰-۱۰۲]

«این از خبرهای شهرها و آبادیهائی است که ما برای تو (ای پیغمبر!) بازگو می‌کنیم (تا قوم خود را بدان‌ها پند دهی، و به یاری خدا اطمینان حاصل کنی). برخی از این شهرها و آبادیه‌ها هنوز برپا و برجایند (و آثاری از آن‌ها مانده و درس عبرت هم‌گانند)، و برخی درویده (و از میان رفته‌اند همانند کشتزار درو شده). ما بدانان ستم نکردیم (و بیهوده نابودشان نمودیم) و بلکه خودشان (با کفر و فساد و پرستش بت‌ها و غیره) بر خویشتن ستم روا داشتند، و معبودهائی را که بغیر از خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند، کمترین سودی بدانان نرساندند و هیچ گونه کمکی نتوانستند بدیشان بنمایند (و مثلاً آنان را از هلاک و نابودی برهانند) بدان‌گاه که فرمان (هلاک ایشان از سوی) پروردگارت صادر گردید، و جز بر هلاک و زیان‌شان نیفزودند (و تنها مایه بدبختی و نابودی ایشان شدند و بس). عقاب پروردگار تو این چنین است (که درباره قوم نوح و عاد و ثمود و مدین و غیره گذشت) هرگاه که (بر اثر کفر و فساد، اهالی) شهرها و آبادیهائی را عقاب کند که ستمکار باشند. به راستی عقاب خدا دردناک و سخت است».

سنت الهی در خصوص نابود سازی امتهای ستمگر یک سنت کلی می‌باشد، اینک دولت فارس با توجه به اینکه نسبت به بندگان ستم روا داشته و از منهج الهی رویی برتافته

۱- تبصیر المؤمنین بفقہ النصر والتمکین: صلابی ص ۴۵۶.

است، سنت خداوند در مورد آن‌ها به اجرا درمی‌آید و خداوند مسلمانان را بر آن‌ها مسلط می‌نماید و آن‌ها را از صحنه‌ی زندگی برکنار می‌کند.^۱

۵- سنت الهی در خوش‌گذرانی و خوش‌گذرانان

خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۶]

«و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می‌داریم، و آنان در آن شهر و دیار به فسق و فجور می‌پردازند (و به مخالفت با دستورات الهی برمی‌خیزند)، پس فرمان (وقوع عذاب) بر آن‌جا واجب و قطعی می‌گردد و آن‌گاه آن مکان را سخت درهم می‌کوبیم (و ساکنانش را هلاک می‌گردانیم)».

یعنی: هرگاه وقت نزول عذاب یک قوم، فرا رسد، ما برای متنعمان و سران آن قوم، فرمان اطاعت صادر می‌کنیم؛ ولی آنان از اطاعت، سرپیچی می‌کنند و در نتیجه، وقوع عذاب نیز بر آنان قطعی می‌شود. و علت آنکه خداوند متعال، متنعمان و سران مرفه را ذکر کرده است؛ با اینکه همه‌ی انسان‌ها مکلف به اطاعت می‌باشند؛ آن است که حاکمان و سران مرفه، پیشوایان فسق و ضلالت هستند و اگر از افراد غیر از ایشان گناهی سرزند، به تبعیت از اغوای آنان است و به همین خاطر است که این موضوع، بیشتر متوجه حاکمان و سران مرفه می‌شود.^۲

و همین قانون در خصوص فرماندهان و پادشاهان فارس به اجرا درآمد.

۶- سنت الهی در طغیان و طغیانگران

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَالَغُ الرِّصَادِ﴾ [الفجر: ۱۴]

«مسلماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است».

۱- السنن الإلهية في الأمم والجماعات والأفراد ص ۱۱۹ إلى ۱۲۱.

۲- تفسیر آلوسی (۴۲/۱۵).

آیه مذکور، انذار و وعید است برای همه‌ی عصیان‌گران و برخی این انذار را به کفار تخصیص داده‌اند و برخی نیز بر آنند که انذار بر هر دو دسته (عصیانگران و کافران) اطلاق دارد.^۱

در تفسیر قرطبی، آیه‌ی مذکور چنین تفسیر شده است: خداوند متعال در کمین تمام اعمال انسان است تا به واسطه‌ی اعمالشان، سزا دهد.^۲

از اقوال مفسران در پیرامون آیات مذکور، پیدا است که سنت خدا در طغیانگران، نزول عذاب در دنیا بر آنان است و آن سنتی دایم و لایتغیر است که همواره دامنگیر طغیانگران می‌شود و کسی را یارای رهایی از آن نیست؛ همچنانکه رهایی از عذاب آخرت نیز برای کسی مقدور نیست.^۳

مسلم، آن کس از سنت لا یتغیر الهی در عذاب طغیانگران عبرت می‌گیرد که از خداوند متعال، خوف و خشیت داشته باشد و از عذاب وی بهراسد و بداند که سنت الهی، ثابت و لایتغیر است و کسی از آن، مستثنا نیست. خداوند متعال، پس از بیان عذاب فرعون، جهت عبرت از آن می‌فرماید:

﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ﴾ (۲۵) ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ﴾ (۲۶) [النازعات: ۲۵ - ۲۶]
 «خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد. در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد».
 گفتنی است که این سنت الهی نیز در خصوص رهبران فارسها به اجرا در آمد.

۷- سنت استدراج

فتوحات عراق و کشورهای مشرق زمین در برابر سنت استدراج سر خم کرد، مرحله‌ی نخست آن در عصر ابوبکر صدیق رضی الله عنه واقع شد، با توجه به اینکه فتح حیره به سرکردگی خالد بن ولید رضی الله عنه به پایان رسید. و مرحله‌ی دوم از ابتدای ولایت ابو عبید ثقفی به عنوان فرماندهی لشکر عراق تا نبرد بویب می‌باشد. و مرحله‌ی سوم از لحظه‌ی فرماندهی سعد بن

۱- السنن الإلهية ص ۱۹۳.

۲- المصدر نفسه ص ۱۹۳ به نقل از تفسیر قرطبی.

۳- السنن الإلهية ص ۱۹۴.

ابی وقاص در عراق تا قبل از واقعه‌ی نه‌ه‌اوند می‌باشد. و مرحله‌ی چهارم از واقعه‌ی نه‌ه‌اوند است. و مرحله‌ی پنجم همان مرحله‌ی کشورگشایی در شهرهای عجمها می‌باشد. امت اسلامی از حرکت فتوحات اسلامی این درس را می‌آموزد که رعایت سنت عمل تدریجی بسیار با اهمیت است و می‌تواند دین الهی را در روی زمین قدرت بخشد، و قانون این سنت این است که راه طولانیست. به همین خاطر ضرورت دارد که عاملان دعوت اسلامی این سنت را به خوبی بفهمند، زیرا برقراری دین در عراق و سایر شهرهای مشرق زمین میان صبح و شامی به انجام نرسید، بلکه طبق این سنت و با اراده‌ی الهی به وقوع پیوست.

۸- سنت تغییر نفوس

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الرعد: ۱۱]
«خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری، و ... و بالعکس نمی‌کشد) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند».

اصحاب در فتوحات عراق و مناطق مشرق زمین این سنت الهی را با ملت‌هایی انجام دادند که وارد دین خداوند می‌شدند، آن‌ها مردم را طبق قوانین قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تربیت کردند و عقاید صحیح، افکار سالم و اخلاق نیکو را در درونشان کاشتند.

۹- سنت الهی در خصوص گناهان

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَهُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ [الأنعام: ۶]

«آیا ندیده‌اند (و آگاهی پیدا نکرده‌اند) که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملت‌ها را هلاک کرده‌ایم؟ اقوام و ملت‌هایی که در زمین (اسباب و ابزار) قدرت و نعمت بدیشان دادیم، قدرت و نعمتی که آن‌را به شما نداده‌ایم، و باران‌های پیاپی برای آنان باران‌دیم و رودبارها در زیر (منازل و کاخ‌های) ایشان روان کردیم. اما (هنگامی که سرکشی و

نافرمانی کردند و شکر نعمت به جای نیاوردند، به پاس گناهانشان) آنان را نابود ساختیم و اقوام و ملت‌های دیگری را پس از ایشان پدیدار کردیم (و زمام امور را به دستشان سپردیم. پس از گذشتگان پند گیرید و از خواب غفلت بیدار شوید).»

خداوند ملت فارس را بر اثر گناهانشان به هلاکت کشاند، زیرا آن‌ها مرتکب گناهان بزرگی همچون کفر و قرار دادن شریک برای خداوند شده بودند، و آیه‌ی مذکور اصل ثابت و حقیقت تغییر ناپذیری را اثبات می‌کند و آن، اینکه گناهان، صاحبانش را به هلاکت می‌رسانند و خداوند متعال است که گناهکاران را به علت گناهشان، نابود می‌سازد؛ از این رو خداوند امت اسلامی را بر پارسیان مسلط گرداند، آن‌گاه که به سنت الهی عمل کردند و اسباب را فراهم ساختند.

چهارم: احنف بن قیس روند تاریخ را تغییر می‌دهد

بعد از شکست هرمزان و فتح اهواز عمر رضی الله عنه بسیار تأکید می‌کرد که مسلمانان به همین فتوحات بسنده کنند و بیش از این لشکر را به کشورهای مشرق زمین به حرکت درنیاورند.

عمر گفت: سواد بصره و اهواز ما را کافی است و بسیار دوست داشتم میان ما و پارسی‌ها کوهی از آتش فاصله ایجاد می‌کرد که نه ما به آن‌ها دست می‌یافتیم و نه آن‌ها به ما دست می‌یافتند. و به اهل کوفه گفت: دوست داشتم میان ما و آن‌ها کوهی از آتش فاصله ایجاد می‌کرد که نه ما به آن‌ها دست می‌یافتیم و نه آن‌ها به ما دست می‌یافتند.

و عمر رضی الله عنه درباره این مسأله با آن گروه گفتگو نمود، احنف خطاب به او گفت: ای امیرالمؤمنین! خبردار شده‌ام که ما را از کشورگشایی منع کرده‌اید و به ما دستور داده‌اید که به همین بسنده نماییم، و این در حالی است که پادشاه پارسیان زنده است و در میان قوم خود می‌باشد، و مادام که پادشاهشان در میان آن‌ها زنده باشد، آن‌ها بر علیه ما مسلح خواهند شد، و این واقعیته‌ی انکار ناپذیر است که هرگز دو پادشاه نمی‌توانند در کنار هم حکومت‌رانی نمایند، جز اینکه باید یکی از آن‌ها دیگری را بیرون راند. و خود می‌دانید همیشه آن‌ها علیه ما لشکر کشی کرده‌اند و به دستور پادشاه برای مبارزه راهی میدان

شده‌اند، و این عادت همیشگی آن‌ها است، مگر اینکه به ما دستور دهید خود را مسلح نمایم تا اینکه او را از سرزمین پارس بیرون افکنیم و این امید پارسیان را ریشه کن نمایم^۱.
عمر رضی الله عنه در پاسخ احنف گفت: به خدا سوگند راست می‌گویید و قضیه را به صورت واقعی برای من شرح دادی.

از این رو عمر رضی الله عنه دستور داد که مسلمانان در شهرهای پارسی تبار لشکرکشی نمایند و رأی احنف را به اجرا درآورد و پرچم خراسان را به ایشان داد و سایر پرچمها را به فرماندهانی مجاهد عطا نمود و نقشه‌ی جنگ و پیشروی را برای آن‌ها طرح نمود، سپس با ارسال لشکرهای پی‌درپی به آن‌ها کمک می‌رساند^۲.

۱- البداية والنهاية (۷/۱۳۰).

۲- مع الرعیل الأول، محب الدین الخطیب ص ۱۴۶.

فصل هفتم

فتح شام، مصر و لیبی

مبحث اول: فتوحات شام

مبحث دوم: فتح مصر و لیبیا

مبحث سوم: مهم ترین درسها و فواید بجا مانده از فتح مصر

مبحث چهارم: مهم ترین فواید و درسهای عبرت آموز در فتوحات

عمر فاروق

مبحث پنجم: روزهای پایانی زندگی عمر بن خطاب رضی الله عنه

مبحث اول

فتوحات شام

نخستین پیام عمر رضی الله عنه به شام مربوط به خبر وفات ابوبکر صدیق رضی الله عنه و انتصاب فرماندار جدید شام، ابوعبیده بود. در آن نامه چنین آمده است: اما بعد: به اطلاع می‌رسانم که جانشین رسول خدا، ابوبکر، وفات نموده و بازگشت همه به سوی خدا است. درود خدا بر ابوبکر صدیق که مردی حق دوست، نرم خو، نیکوکار و حکیم بود. ما و همه مسلمانان امیدوار پاداش الهی در برابر مصیبت از دست دادن ایشان هستیم و از خداوند می‌خواهم که ما را با چنگ زدن به تقوا در پناه رحمت‌های خویش جای دهد و تا زنده ایم توفیق اطاعت از دستورات خود را داده و پس از مرگ وارد بهشت خود سازد و او بر هر چیز توانا است. از محاصره‌ی اهل دمشق توسط شما اطلاع یافتیم و از امروز به بعد شما (ابوعبیده) سرپرست مسلمانان آن سامان هستید. پس نیروهای خود را در نواحی اطراف شهر حمص، دمشق و سایر شهرهای شام پراکنده ساز و در این باره از رأی خود و رأی مسلمانانی استفاده کن که با تو هستند. البته نباید این دستور من تو را وادار نماید تا با اعزام همه‌ی نیروها پایگاهت را کاملاً خالی کنی و دشمن را نسبت به خود امیدوار سازی. بلکه جهت ادامه‌ی محاصره باید به قدر کافی نیرو داشته باشی، از جمله خالد بن ولید را نزد خود نگه‌دار که به کمک او احتیاج خواهی داشت^۱.

وقتی نامه عمر رضی الله عنه به ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه رسید، معاذ بن جبل رضی الله عنه را طلبید و نامه را با هم خواندند و نامه‌رسان به ابوعبیده گفت: امیرالمؤمنین از شما در مورد احوال مردم جويا شدند و درباره‌ی خالد بن ولید، یزید بن ابی سفیان و عمرو بن عاص نیز پرسیدند که آن‌ها چگونه مردانی هستند؟ آیا نسبت به مسلمانان دلسوزی دارند؟

ابوعبیده پاسخ لازم را به او داد و جواب نامه را نیز به کمک معاذ چنین نوشت: از ابوعبیده و معاذ بن جبل به عمر بن خطاب. با سلام! ستایش برای خدایی که جز او معبود به حقی وجود ندارد. ما تو را از آن زمان می‌شناسیم که برای خود می‌اندیشیدی و به فکر خود بودی و اکنون ای عمر! تو ولی امر همه‌ی امت محمد صلی الله علیه و آله از سرخ و سفید و سیاه

شده‌ای. و نیک و بد و صالح و فاسق و قدرتمند و ضعیف، همه در مقابل تو هستند. و هر کدام حقی به گردن تو دارند. پس ای عمر! مواظب خود باش و ما تو را از روزی بیم می‌دهیم که همه‌ی رازهای نهان، آشکار گردد، و پرده از هر کس و هر چیز برداشته می‌شود و همه در مقابل پادشاه قهار و توانایی قرار می‌گیرند و منتظر فیصله‌ی او می‌باشند و از عذابش می‌ترسند و به رحمت‌هایش امیدوار می‌شوند و به ما خبر رسیده است که در این امت مردانی خواهند بود که به ظاهر دوست و در باطن دشمن هستند، و ما به خدا پناه می‌بریم که از آن‌ها باشیم. پس نباید از نامه‌ی ما برداشتی غیر از آن‌چه ما داشته‌ایم، داشته باشی. سلام و رحمت خدا بر شما باد.^۱

گفتگوی خالد و ابو عبیده رضی الله عنهما

خالد بن ولید رضی الله عنه که فرماندار سابق شام بود خبر یافت که عمر رضی الله عنه او را از کار برکنار و ابو عبیده را تعیین کرده است. بنابراین نزد ابو عبیده آمد و گفت: خدا تو را ببخشد نامه‌ی امیرالمؤمنین یا پیام عزل من و روی کار آوردن تو به دست رسیده و به من اطلاع نمی‌دهی و همچنان پشت سر من نماز می‌گزاری در حالی که ما باید از تو فرمان ببریم؟ ابو عبیده گفت: خدا تو را ببخشد من می‌خواستم که تو از زبان کسی دیگر مطلع شوی و از طرفی نمی‌خواستم قبل از به پایان رساندن جنگی که آغاز کرده‌ای، خبرت کنم. می‌خواستم بعد از آن به اطلاعات برسانم و من شیفته‌ی قدرت دنیا نیستم و برای آن تلاش نمی‌کنم، چرا که دنیا و سلطنت آن رو به نابودی و زوال است و همه‌ی ما برادران یکدیگر و اجرا کنندگان دستورات خدا هستیم. پس انسان از این که برادرش فرماندهی او باشد ضرر نخواهد کرد. بلکه کسی که مسئولیتی به عهده می‌گیرد باید بداند که بیش از دیگران در معرض فتنه و آسیب قرار دارد، مگر کسی که خدا او را در پناه خویش محفوظ بدارد، براستی که چنین افرادی اندکند. آن‌گاه نامه‌ی امیرالمؤمنین را به خالد تحویل داد.^۲

۱- فتوح الشام و تاریخ اسلامی (۹/۲۷۴).

۲- تاریخ دمشق (۲/۱۲۶).

پاسخ نامه‌ی ابوعبیده و معاذ رضی الله عنهما از طرف عمر رضی الله عنه

پس از این که نامه‌ی ابوعبیده و معاذ توسط شداد بن اوس بن ثابت، برادر زاده‌ی حسان بن ثابت انصاری، به دست خلیفه رسید و قرائت گردید، ایشان در جواب نامه‌ی آن‌ها چنین نوشت: حمد و ستایش بر خدایی را که معبود به حقّی جز او نیست. اما بعد: من شما را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم که رضایت پروردگار و توشه‌ی شما و انسان‌های آگاه در آن است و افراد ناتوان از آن بی‌بهره هستند. نامه‌ی شما به دستم رسید. شما در آن به گذشته‌ی من اشاره کرده و بیان داشته‌اید که شما مرا از آن زمان می‌شناسید که برای خود اندیشیده‌ام و به فکر خود افتاده‌ام، چه چیزی را دریافته‌اید؟ و این نوعی تزکیه برای من از جانب شما می‌باشد. و همچنین متذکر شده‌اید که اکنون ولی امر مسلمین شده‌ام و در مقابل من انسان‌های گوناگون از قبیل نیک و بد و قوی و ضعیف قرار دارند و باید عدالت را در مورد همه رعایت بکنم و جویا شده‌اید که من چگونه عمل خواهم کرد. باید گفت: هیچ کاری از دست کسی ساخته نیست مگر به توفیق خداوند. و مرا به فرا رسیدن روز قیامت یادآور شده بودید؛ باید گفت که جریان شب و روز یادآور این قضیه می‌باشند، آن‌ها هر چیز جدید را فرسوده و هر دوری را نزدیک می‌نمایند و هر موعودی را پدید می‌آورند تا این که قیامت را فراهم می‌سازند. روزی را که همه‌ی رازهای پنهان و چیزهای پوشیده آشکار می‌گردد و چهره‌ها در مقابل پادشاه قهار فروتن می‌شوند. و مردم با زبونی و ترس از عذاب و امید به رحمت‌های منتظر قضای او می‌باشند. و اما در مورد این که شما نوشته‌اید که در این امت مردانی خواهند بود که به ظاهر دوست و در باطن دشمن هستند، باید گفت که مربوط به زمان شما نیست بلکه این پدیده در آخر الزمان اتفاق خواهد افتاد؛ زمانی که ترسها و امیدها وابسته به مردم باشند.

و افزود که خداوند مرا ولی امر شما قرار داده و من از او می‌خواهم که مرا در این زمینه کمک و حفاظت نماید و من مردی مسلمان و بنده‌ای ضعیف هستم، مگر این که خدا کمک بکند و اگر خدا نخواهد خلافت در اخلاق و رفتار من تغییری ایجاد نخواهد کرد.

و بزرگی از آن خدا است و بندگان را در آن سهمی نیست. پس کسی نگوید که عمر از روزی که بر کرسی خلافت نشسته تغییر کرده است. و من حق را قبل از دیگران در مورد خویشن اجرا می‌کنم و واقعیت امر را در مورد خود به شما بازگو خواهم نمود. من با هیچ

کس از گفتن حق، ابا ندارم. پس هر کس حاجتی داشت یا بر او ظلمی رفته بود، به من مراجعه بکند. من درستکاری شما را می‌پسندم و تنبیه و سرزنش شما برایم، ناگوار است. ضمناً آنچه در دست من امانت است و من شخصاً مسئول آن هستم و در دایره‌ی توان من می‌باشد، شخصاً به انجام آن مبادرت می‌ورزم و به کسی دیگر نمی‌سپارم و آنچه از این محدوده خارج باشد به کسانی می‌سپارم که اهل امانت بوده و دلسوز مردم باشند.

و اما در مورد پادشاهی دنیا و امارت آن باید عرض کنم که هر آنچه می‌بینید، نابودشدنی است و همه‌ی ما برادران یکدیگریم و هر کدام از ما که امیر و سرپرست دیگران تعیین شد، هیچ گونه ضرر دینی و دنیوی برای آنان نخواهد داشت. بلکه او خود بیشتر در معرض فتنه و آسیب قرار می‌گیرد، مگر کسی که خدا او را در پناه خویش جای دهد، و آن‌ها اندک هستند^۱.

نخست: فتح دمشق

فتوحاتی که در دیار شام و در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه نصیب مسلمانان شد، در واقع امتداد فتوحاتی بود که در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه آغاز شده بود. چنان که پس از معرکه‌ی یرموک و شکست رومیها ابوعبیده بن جراح، بشیر بن کعب حمیری را به عنوان جانشین خود در یرموک تعیین کرد و به او خبر رسید که نیروهای شکست خورده‌ی رومی در شهر فحل جمع شده‌اند و از حمص برای اهل دمشق، نیروی کمکی آمده است. بنابراین ابوعبیده نتوانست تصمیم بگیرد که به سوی دمشق رهسپار شود یا برای فتح فحل در دیار اردن و ناچار به عمر فاروق رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و از او در این مورد نظرخواهی کرد. عمر رضی الله عنه در پاسخ نوشت: با شتاب به سوی دمشق بروید، چرا که دمشق پایگاه اصلی شام و مرکز حکومت آن‌ها است و ضمناً با گروهی از سواران خود، ساکنان فحل، حمص و فلسطین را سرگرم کنید و اگر احیاناً این‌ها فتح شدند که چه بهتر و اگر نه پس از فتح دمشق گروهی که قادر به کنترل شهر دمشق باشند در آن بمانند و تو و سایر فرماندهانت به سوی

فحل حرکت کنید و اگر آن را فتح کردید تو و خالد به سوی حمص بروید. ضمناً حق فرماندهی هر لشکر با امیر آن است تا این که از آن محدوده بیرون بروند.^۱

از این دستورات عمر چنین نتیجه می گیریم که ایشان نقشه‌ی فرماندهی عملیات را مشخص نمود و با این کار نوعی توازن نظامی به نیروهایش بخشید و اهداف مورد نظر را اولویت بندی کرد. چنان که هدف اصلی ایشان تسخیر شهر دمشق بود، ولی از اعزام نیروهای جزئی به سوی هدف دوم یعنی فحل و هدفهای بعدی مانند حمص غافل ننشست و براساس همین دستور ابو عبیده رضی الله عنه دسته‌های کوچک و متعددی به فرماندهی أبو أعور سلمی عامر بن حتمه، عمرو بن کلیب و عبد عمر بن یزید بن عامر، عماره بن صعق بن کعب، صفی بن علیة بن شامل، عمر بن حبیب بن عمر، لبدة بن عامر، بشیر بن عصمة و عمارة بن مخشن به سوی فحل فرستاد.^۲ و خود با عمده‌ی نیروها عازم دمشق گردید و با هیچگونه مقاومت قابل توجهی مواجه نشد، چرا که رومی‌ها از ساکنان شهرکها و مناطق حومه‌ی شهر دمشق تعهد گرفته بودند که مانع رسیدن نیروهای اسلامی به دمشق بشوند. ولی آنها توان مقاومت در مقابل لشکر بزرگ اسلام را نداشتند و از طرفی از رفتار حکام رومی به ستوه آمده بودند.^۳ بنابراین، هنگامی که نیروهای مسلمان به شهرک غوطه (نرسیده به دمشق) رسیدند، کاخها و منازل مسکونی رومیان را خالی از سکنه یافتند. زیرا آنها فرار را بر قرار ترجیح داده و به دمشق گریخته بودند. ضمناً هرقل از حمص پانصد سوار مجهز به سلاح جهت امداد اهل دمشق فرستاد؛ ولی این تعداد اندک نمی‌توانست کاری پیش ببرد چنان که نیروهای مسلمانی که به رهبری ذی الکلاع در شمال شهر دمشق مستقر بودند به مقابله با آنها برخاستند و پس از جنگی خونین، رومیان متحمل شکست شدند.^۴ ساکنان دمشق از هرقل کمک طلبیدند. او آنها را به ثبات و پایداری توصیه نمود و برای جنگ و مقاومت آنها را تشویق کرد و وعده داد که به زودی نیروی کمکی برای

۱- الدعوة الإسلامية في عهد أمير المؤمنين بن الخطاب ص ۲۷۶، تهذيب وترتيب البداية والنهاية ص ۵۲.

۲- العمليات التعرضية الدفاعية عند المسلمين ص ۱۸۲.

۳- الهندسة العسكرية في الفتوحات الإسلامية د. قصي عبد الرؤوف ص ۱۸۸.

۴- البداية والنهاية (۲۰/۷).

آنان خواهد فرستاد، گفتنی است که این مژده‌ی هرقل باعث شد که اهل دمشق به خود آیند و در مقابل نیروهای اسلامی از خود دفاع نمایند^۱.

۱- نیروهای طرفین

نیروهای رومی

- فرماندهی کل نیروهای رومی: هرقل
- امیر دمشق: نسطاس بن نسطورس بود
- فرماندهی نیروهای دمشق: مردی به نام باهان یا وردیان بود که قبلاً در یرموک از جلوی مسلمانان فرار کرده بود.
- تعداد نیروهای رومی مستقر در دمشق شصت هزار مرد جنگجو بود و احتمال افزایش نیروی کمکی از حمص وجود داشت، بیست هزار نفر در دفاع و چهل هزار نفر در خط مقدم بودند. رومیها در دژها و قلعه‌های شهر دمشق پناه برده و منتظر فرصت مناسب برای حمله بر مسلمانان بودند.
- نیروهای رومی مستقر در فحل را جنگجویان حومه‌ی فحل و فراریان جنگ یرموک تشکیل می‌داد که روحیه‌ی خود را از دست داده و طعم شکست رویارویی با لشکر اسلام را چشیده بودند.

نیروهای اسلامی

- فرماندهی کل نیروهای اسلامی: عمر بن خطاب
- امیر عملیات در بلاد شام: ابوعبیده بن جراح
- ابوعبیده ده نفر از فرماندهان خود را با نیروهای لازم که پیشاپیش آنان ابو اعمور سلمی قرار داشت جهت کنترل راه‌های ورودی دمشق اعزام نمود^۲.

۱- الهندسة العسكرية ص ۱۸۸.

۲- الهندسة العسكرية ص ۱۸۸.

- همچنین گروهی را به فرماندهی علقمه بن حکیم و مسروق جهت کنترل راه‌های ارتباطی فلسطین با دمشق اعزام نمود و بدین صورت محور تحرکات جنوب و غرب را تحت تسلط خویش در آورد.^۱

- نیروهای دیگری به فرماندهی ذی کلاع جهت کنترل راه‌های شمال دمشق فرستاد و ارتباط این شهر با حمص را قطع نمود و از کمک‌های رومی به اهل دمشق جلوگیری به عمل آورد.^۲

- در کل تعداد نیروهای اسلامی در دیار شام حدود چهل هزار نفر بود که به هم پیوسته و منظم و به خاطر شکست دادن رومیان در یرموک دارای روحیه‌ی عالی و پیروزمندانه بودند.^۳

- تعداد نیروهای اسلامی که شهر دمشق را محاصره کرده بودند بالغ بر بیست هزار نفر بود و نیروهای اضافه بر این تعداد به جبهه‌ی فحل اعزام شدند تا ضمن کنترل وضعیت در آن‌جا، هنگام ضرورت در دسترس باشند و مورد استفاده قرار گیرند.^۴

۲- توصیف شهر دمشق

دمشق شهر بزرگی بود که به نام مؤسس آن (دمشاق بن کنعان) نام گذاری شده بود. این شهر در عهد هجدهمین امپراطور مصر مدتی تحت سلطه او قرار گرفت. از این رو می‌توان آن‌را از قدیمی‌ترین شهرهای تاریخ دانست. و ضمناً دمشق در آن زمان مرکز بت پرستی بود. اما پس از این که دین نصاری وارد این شهر شد، بزرگترین بتکده‌ی آن‌جا را به زیباترین و معروفترین کلیسا تبدیل کردند که نظیر آن به جز در انطاکیه در جای دیگری وجود نداشت. در جنوب دمشق سرزمینهای بلقا و در شمال آن جولان قرار دارد. دمشق منطقه‌ی کوهستان و دارای زمینهای کشاورزی و آب و چشمه است و از طرفی یکی از مراکز مهم تجاری است که عربها در آن سکونت دارند. مسلمانان به خوبی با این

۱- همان.

۲- تاریخ الطبری (۲۵۸/۴)، الهندسة العسكرية ص ۱۸۹.

۳- الیرموک وتحریر دیار الشام، شاکر محمود رامز ص ۱۰۳.

۴- الهندسة العسكرية ص ۱۸۹.

سرزمین آشنایی داشتند، چرا که همواره تجار و بازرگانانشان به این دیار رفت و آمد می‌کردند. شهر دمشق شهر پوشیده با قلعه‌ها و حصارها بود. دیوار سنگی محکمی با ارتفاع شش متر و عرض سه متر، شهر را در میان خود جای داده بود. به ویژه بعد از جنگ با فارس هر قل تدابیر بیشتری جهت حفاظت این شهر به عمل آورد و سه متر به عرض دیوار سنگی اضافه نمود و در آن سوی دیوار گودالی به عرض سه متر حفر نمودند و در کنار آن نهری جاری ساخت تا همواره گودال مرطوب و گل آلود و غیر قابل عبور نگه دارد. بنابراین، شهر دمشق شهری نبود که به راحتی بتوان آن را تسخیر کرد.^۱ و این بیانگر آن است که تدابیر دفاعی اهل دمشق بسیار محکم و پیشرفته بود به دلیل این که:

- تدابیر امنیتی و دفاعی شهر دمشق با شتاب و در مدت کوتاهی اتخاذ نشده بود. بلکه از آن‌جا که این شهر از موقعیت استراتژیک بالایی برخوردار بود، رومیان همواره از ناحیه‌ی فارس احساس خطر می‌کردند، طبق نقشه‌ی مهندسی و رزمی فوق العاده و با کمال آرامش و نظم و ترتیب، سالها پیش به این تدابیر اندیشیده و آن‌ها را با تمام امکاناتی اجرا ساختند که لشکر روم در دست داشت.

- این تدابیر حفاظتی در اطراف شهر دمشق بیانگر ابتکار مهندسی پیشرفته رومی بود. ضمناً قوای طبیعی آن سرزمین به عناصر مهندسی نظامی در تشکیل این مجموعه کمک زیادی می‌کرد. به ویژه اجرای نهر در اطراف دیوار شهر و گل آلود ساختن خندق، مانع طبیعی محکمی بود که برای دسته‌های نظامی‌ای که قصد حمله از ناحیه‌ی شمال یا شمال شرق را داشتند، ایجاد مزاحمت می‌نمود.

- و از طرفی این تدابیر، لشکر مسلمانان را وادار به عدم هجوم به شهر دمشق نمود و تنها پیش روی آن‌ها یک راه باقی ماند و آن محاصره‌ی شهر بود.

- به نقل از منابع تاریخی مدت محاصره‌ی شهر دمشق هفتاد روز به طول انجامید و در آن از سلاحهای سنگین استفاده می‌شد.^۲

۱- همان: ۱۹۰

۲- الهندسة العسكرية: ۱۹۰.

۳- روند معرکه

ابوعبیده راه دمشق را با این نقشه در پیش گرفت:

- فرماندهی قلب سپاه با خالد بن ولید بود.

- سمت راست و چپ لشکر با عمرو بن عاص و خود ابوعبیده فرماندهی می شد.

- عیاض بن غنم فرماندهی اسب سواران بود.

- شرحبیل بن حسنه فرمانده نیروهای پیاده بود.

و از آن جا که دیوار شهر دمشق دارای دروازه های محکمی بود که تنها راه نفوذ به

داخل شهر بودند، مسلمانان نیروهای خود را بدین صورت تنظیم نمودند:

- دسته خالد بن ولید در مقابل دروازه ی شرقی شهر.

- دسته ابوعبیده بن جراح در مقابل دروازه جاییه.

- دسته عمرو بن عاص در مقابل دروازه توما.

- دسته شرحبیل در مقابل دروازه فرادیس.

- دسته یزید بن ابی سفیان در مقابل دروازه ی کوچک شهر.

رومیان چنین می پنداشتند که مسلمانان نخواهند توانست محاصره را ادامه بدهند. به ویژه در روزهای زمستانی، غافل از این که مسلمانان دارای باورهای راستین و محکم و اراده های فولادین بوده و در مقابل سختیها مقاومت خواهند کرد. فرماندهی مسلمانان کلیساهای متروک غوطه و منازل خالی فراریان آن جا را جهت استراحت لشکر خود اشغال نمود و مجاهدین اسلام به نوبت در آن جا به استراحت می پرداختند و این برنامه ریزی به آن ها کمک می کرد تا مدت زیادی را به ادامه ی محاصره ی دمشق سپری نمایند.^۱

مسلمانان به این حد اکتفا نکردند، بلکه به کمک تاکتیکهای مختلف رزمی تلاش می نمودند تا تدابیر حفاظتی دشمن را خنثی نموده و به نحوی از آن عبور نمایند. چنان که خالد بن ولید مکان مناسبی را اختیار نمود که دارای آب فراوان و راه های نفوذی بود و با نیروهای تحت فرمان خود به تهیه نمودن ریسمان و ساختن آن به شکل نردبان پرداخت.

از قضا در همان روزها در خانه‌ی امیر شهر دمشق فرزندی به دنیا آمده بود و به خالد خبر رسید که به همین مناسبت در فلان روز جشن بزرگی در خانه‌ی امیر برگزار می‌شود و همه‌ی مردم در آن شرکت می‌نمایند.

خالد بن ولید رضی الله عنه فرصت را غنیمت شمرد و در حالی که همه‌ی اهل شام حتی سربازان و نگهبانان با شرکت در جشن و مشغول شدن به خورد و نوش، پستها و مسئولیتهای خود را به فراموشی سپرده بودند در شامگاه همان روز او و قعقاع بن عمرو و مذعور بن عدی با نیروهایی که در رکاب آنها بودند، دست به کار شدند و به سایر مسلمانان گفتند: هنگامی که از فراز دیوار صدای تکبیر ما را شنیدید به کمک ما بشتابید و به سوی دروازه بیایید. آن‌گاه خالد با گروه خود به وسیله‌ی دو پلی که با مشکیزه‌ها ساخته بودند از نهر عبور کرده و به دیوار رسیدند و ریسمان‌های خود را بر دیوار انداختند، و قعقاع و مذعور بالای دیوار رفتند و ریسمان‌ها را محکم به دیوار گره زدند و گروه زیادی به کمک ریسمان‌ها از دیوار عبور نمودند و در گوشه‌ی داخلی دروازه گرد آمدند و تکبیر گفتند و دروازه را به زور شمشیر باز کردند و بدین صورت لشکر اسلام وارد شهر دمشق گردید.^۱

مهمترین فواید، درسها و نکات عبرت‌آموز

– آیا دمشق به زور فتح شد یا با صلح و آشتی؟

در این باره علما اختلاف نظر دارند. بیشتر آنها معتقد هستند که شهر دمشق بر اساس صلح فتح شده است. و بعضی می‌گویند: نیمی از دمشق با جنگ و نیمی دیگر با صلح گرفته شده است. چنان که عملکرد صحابه در تصرف نیمی از کلیسای بزرگ و واگذار نمودن نصف دیگر به نصاری بیانگر همین مطلب می‌باشد.^۲

۱- الهندسة العسكرية: ۱۹۲ والبدایة والنهاية: (۲۰/۷).

۲- الهندسة العسكرية: ص ۱۹۲.

۳- ترتیب و تهذیب البدایة والنهاية: ص ۵۶.

- تاریخ فتح دمشق

ابن کثیر می‌گوید: از عبارت سیف بن عمر چنین به نظر می‌رسد که فتح دمشق در سال سیزده هجری اتفاق افتاده در حالی که خود سیف و سایر مورخین تصریح نموده‌اند که دمشق در رجب سال چهارده هجری فتح شده است.^۱

خلیفه بن خیاط می‌نویسد که ابوعبیده شهر دمشق را در ماه‌های رجب، شعبان، رمضان و شوال تحت محاصره قرار داده و در ذی قعدة با آن‌ها قرارداد صلح را امضا نموده است.^۲ به هر حال مهم این است که دمشق بعد از معرکه‌ی یرموک فتح گردیده است.^۳

- تطبیق برخی از تاکتیکهای جنگی

گفتنی است که در فتح دمشق مسلمانان از تاکتیکهای نوین و ابتکاری و فرصتهای پیش آمده به بهترین وجه استفاده نمودند. چنان که خالد بن ولید رضی الله عنه با کسب اطلاعات از داخل قلعه و انتخاب مکان مناسب توانست از دیوار شهر و دیگر موانع عبور نموده، حالت جنگی را از وضعیت محاصره بیرون آورده و به وضعیت حمله و تهاجم وادار سازد. لشکر مصریها در سال ۱۹۷۳ میلادی از این ابتکار خالد علیه مواضع اسراییل بهره جستند و توانستند با بافتن ریسمان‌ها به صورت نردبان از دیوار حائل عبور نمایند. و این بیانگر ابتکار عمل مسلمانان در فتوحات می‌باشد و معرکه‌های جدید ما با دشمنان در واقع امتداد همان ابتکار و تاکتیک پیشرفته است.^۴

شعرهایی که در مورد فتح دمشق سروده شدند

قعقاع بن عمرو چنین سرود:

أقمنّا علی دار سلیمان أشْهرًا بخالد روما وقد حملنا بصارم

۱- همان: ص ۵۵.

۲- تاریخ خلیفه: ص ۱۲۶.

۳- الهندسة العسكرية: ص ۱۹۳.

۴- الهندسة العسكرية ص ۱۹۵.

قصصنا إلى الباب الشرقي عنوة فدان لنا مستسلماً كل قائم
أقول وقد دارت رحانا بدارهم أقيموا لهم حر الوری بالغلاصم
فلما زأدنا في دمشق نحورهم وتدمر عضوا منها بالأباهم

«ما چندین ماه در کنار دو شهر سلیمان بن داوود اقامت گزیدیم و با رومیان در حالی که شمشیر حمل می‌کردیم، جنگیدیم و سرانجام به زور از دروازه‌ی شرقی وارد شدیم و همه تسلیم ما شدند و ...»

تحرکات نظامی مسلمانان بعد از فتح دمشق

ابوعبیده رضی الله عنه فوراً بعد از فتح دمشق، خالد را به سوی بقاع فرستاد و او آن‌را فتح نمود. همچنین دسته‌ای از مسلمانان را به ناحیه‌ای اعزام داشت. در کنار چشمه‌ی معروف به میسنون با رومی‌ها برخورد کردند. فرماندهی رومیان مردی به نام سنان بود. او از گردنه بیروت بر مسلمانان یورش برد و تعدادی از آنان را به قتل رسانید. آن چشمه بعداً به نام عین الشهداء معروف گردید. همچنین ابوعبیده، یزید بن ابی سفیان را بر دمشق گمارد. یزید، دحیه بن خلیفه را به سوی «تدمر» و ابوزهره قشیری را به سوی «بثینه» و «حوران» فرستاد. ابوزهره مناطقی که مسئولیت آن‌ها به او سپرده شده بود را بر اساس صلح با ساکنان آن‌ها فتح نمود. و از طرفی شرحبیل بن حسنه تمام سرزمین اردن را با زور فتح کرد به جز طبریه را که ساکنان آن از در صلح وارد شدند. خالد نیز بر سرزمین بقاع پیروز شد اما با ساکنان بعلبک صلح نمود و با آنان عهد نامه‌ای امضا کرد.

دوم: جریان آزاد سازی شهر فحل

گروهی از لشکریان اسلام که برای آزادسازی فحل اعزام شده بودند به نزدیکی‌های این شهر رسیدند. لشکر رومی‌ها بالغ بر یکصد هزار جنگجو به اضافه‌ی کسانی بود که از روستاهای مجاور و یا از فراریان جنگهای قبلی به آن‌ها ملحق شده بودند. لشکر اسلام به سرکردگی عمار بن مخشن به محاصره‌ی شهر فحل اقدام نمودند. رومی‌ها فرصت را غنیمت شمرده، دهانه‌ی دریاچه طبریه را گشودند و زمینهای خشک اطراف شهر را زیر

آب در آوردند تا از پیشروی لشکر مسلمانان به ویژه سوارکاران جلوگیری به عمل آورند.

فرماندهی مسلمانان، عمار بن مخشن نیز با توجه به نابرابری کمی دو لشکر و همچنین وجود مانع فوق به جای پیشروی، تداوم محاصره را ترجیح داد تا این که ابو عبیده از فتح دمشق فارغ شد و به آن‌ها پیوست. او با انضمام افراد خود با افراد ابو عور سلمی نیروهای اسلامی را نظم داد:

- خالد بن ولید در خط مقدم.
- ابو عبیده در سمت راست.
- عمرو بن عاص در سمت چپ.
- ضرار بن ازور فرماندهی اسب سواران.
- عیاض بن غنم فرماندهی نیروهای پیاده.
- و فرماندهی کل مجموعه‌ی جنگ، شرحیل بن حسنه تعیین شد، چرا که معرکه در منطقه‌ی تحت فرمان او اتفاق می‌افتاد.

شرحیل فرماندهی لشکر را به دست گرفت و مواضع نیروها را با نظم خاصی تعیین نمود و نیروهایی برای پشت جبهه در نظر گرفت و برای بسیج کردن نیروها به وقت ضرورت نقشه کشید و همچنین نیروهایی به صورت آماده باش جهت رویارویی با هر حادثه‌ی ناگهانی مقرر کرد. به هر حال شرحیل در بیست و چهار ساعت در آماده باش کامل به سر می‌برد.^۱

مدت محاصره‌ی شهر فحل توسط مسلمانان به درازا کشید. سرانجام رومیان گمان بردند می‌توانند در یک حمله‌ی ناگهانی و شبیخون ضربه‌ی سختی بر مسلمانان وارد کنند. فرماندهی رومی‌ها سقلاب بن مخراق نام داشت. آن‌ها شب هنگام، یکپارچه بر مسلمانان حمله‌ور شدند. آن شب تا صبح و روز بعد را تا شب جنگیدند. سرانجام رومیها دوام نیاورده، پا به فرار گذاشتند و فرماندهی آنان به قتل رسید. مسلمانان، فراریان رومی را تعقیب نمودند. خوشبختانه آب و گلی که آن‌ها برای عدم پیشروی مسلمانان تدارک

دیده بودند، مانع بزرگی بر سر راه فرار و یا تهاجم مجدد آنها گردید و بدین صورت رومیها متحمل شکست سنگینی شدند و مسلمانان شهر را فتح کردند. و طبق نقشه‌ی عملیاتی متوجه اهداف بعدی خود شدند. چنان که شرحیل بن حسنه به اردن و عمرو بن عاص به فلسطین اعزام گردیدند. و خود ابو عبیده و خالد راه حمص را در پیش گرفتند و با لشکر بزرگی از رومی‌ها به فرماندهی «توذرا» برخورد نمودند و جنگ سختی میان طرفین در گرفت و انسان‌های زیادی کشته شدند. و زمانی که توذرا متوجه شد که صف مقدم دو لشکر با هم درگیر هستند، با گروه بزرگی از نیروهای خود عازم دمشق شد تا مسلمانان را در دو جبهه مشغول بدارد. اما ابو عبیده به این تاکتیک او پی برد و خالد را به تعقیب وی فرستاد. و از آن‌جا که مسلمانان پیگیر اخبار جنگ بودند بزودی در جریان حرکت چرخشی توذرا قرار گرفتند و یزید بن ابی سفیان با لشکری به استقبال توذرا رفت و با او درگیر شد. در آن اثنا خالد بن ولید از راه رسید و از پشت سر به لشکر رومی‌ها حمله‌ور شد و روزگارشان را تباه کرد و بدین صورت مسلمانان با توذرا کاملاً تسویه حساب کردند.^۱

از جمله شعرهایی که قعقاع بن عمرو در مورد روز فحل سرود

وغداة فحل قد رأوني معلماً	والخیل تنحط والبلا أطوار
ما زالت الخيل العرب تدوسهم	في يوم فحل والقنا موار
حتى رمين سراتهم عن أسرهـم	في ردة ما بعدها استمرار
يوم الرداغ فعند فحل ساعة	خر الرماح عليهم مدار؟
ولقد أبدا في الرداغ جموعهم	طراً ونحوي تبسم الأبصار

و باز چنین می‌سراید:

وغداة فحل قد شهدنا مأظماً	ينسى الكمي سلاحه في الدار
ما زلت أرميهم بقرحة كامل	كر المبيح ريانة الأبرار

حتى فضضنا جمعهم بترس ينفي العدو إذا سما جراراً^۱
نحن الأولى جسوا العراق بتردس والشام جساً في ذرى الأسفار

سوم: فتح بیسان و طبریه

ابوعبیده و خالد بن ولید طبق دستور عمر بن خطاب رضی الله عنه به سوی حمص رهسپار شدند و ابوعبیده، شرحبیل را بر اردن گمارد. شرحبیل و عمرو بن عاص با نیروهای خود شهر بیسان را محاصره کردند. ساکنان شهر بیرون آمدند و میان طرفین، جنگ سختی در گرفت و سرانجام ساکنان بیسان بر اساس صلح اهل دمشق مصالحه کردند و به پرداخت جزیه و خراج تن دادند و ابو اعور سلمی با اهل طبریه نیز رفتار مشابهی کرد^۲.

چهارم: معرکه‌ی حمص در سال ۱۵ هـ

ابوعبیده رضی الله عنه فراریان رومی را به سوی حمص تعقیب نمود و به محاصره‌ی آن شهر پرداخت.

خالد بن ولید رضی الله عنه نیز به وی پیوست و چون هوا خیلی سرد بود ساکنان شهر به امید این که مسلمانان طاقت نخواهند آورد و از ادامه‌ی محاصره صرف نظر خواهند کرد، مقاومت نمودند. شدت سرما به قدری بود که بر اساس نوشته‌های مؤرخین پاهای سربازان رومی با این که موزه پوشیده بودند از کار می‌افتاد اما اصحاب پیامبر با این که کفش معمولی پوشیده بودند، تحمل می‌کردند و به هیچ کدام از آنان آسیبی نرسید. و تا پایان زمستان همچنان مقاومت نمودند و با فرا رسیدن فصل بهار، دایره‌ی محاصره را تنگ‌تر کردند. در آن اثنا بعضی از بزرگان روم پیشنهاد صلح دادند اما مأموران حفاظتی دولت نپذیرفتند و گفتند: ما چگونه صلح بنماییم در حالی که در چند قدمی پادشاه روم قرار داریم؟ می‌گویند: در یکی از روزها مسلمانان همه با هم تکبیر گفتند، صدای تکبیر آن‌ها شهر را به لرزه در آورد و بعضی از دیوارهای شهر فرو ریخت و با صدای تکبیر دوم بعضی از خانه‌ها فرو ریخت. مردم به پیشوایان خود مراجعه کردند و گفتند: مگر نمی‌بیند که چه

۱- العمليات الدفاعية ص ۱۹۲.

۲- ترتیب و تہذیب البداية والنهاية ص ۶۱.

روزی بر سر ما آمده است. پس چرا با این قوم صلح نمی کنید؟ سرانجام آن‌ها تن به مصالحه دادند و بر اساس قرارداد صلح، دمشق تسلیم شدند که عبارت بود از پرداخت جزیه و خراج و تخلیه نمودن نیمی از خانه‌های مسکونی برای مسلمانان. آن‌گاه ابوعبیده مژده‌ی فتوحات همراه با خمس غنائم را با عبدالله بن مسعود به سوی عمر بن خطاب رضی الله عنه فرستاد و خودش لشکر بزرگی از مسلمانان را با فرماندهانی همچون بلال و مقداد در حمص مستقر نمود و طی نامه‌ای به خلیفه نوشت که هرقل آب فرات را از جزیره قطع نموده و خودش گاهی آشکار و گاهی متواری می‌شود. عمر رضی الله عنه در جوابش نوشت که در آن‌جا بمان.^۱

پنجم: فتح قنسرین در سال ۱۵ هـ

ابوعبیده، خالد بن ولید را به سوی قنسرین^۲ فرستاد. زمانی که خالد به آن‌جا رسید، ساکنان آن‌جا و نصارای عرب به او هجوم آوردند و جنگ سختی میان طرفین در گرفت و افراد زیادی از دشمن به قتل رسیدند و سرانجام خالد رومی‌ها را از بین برد و فرمانده‌شان میناس را به قتل رسانید. اما عرب‌ها معذرت خواهی نمودند و گفتند: ما در ایجاد جنگ هیچ نقشی نداشته‌ایم. خالد نیز پذیرفت و آنان را مورد عفو قرار داد و وارد شهر شد و خطاب به ساکنان شهر گفت: اگر شما بر روی ابرها می‌زیستید، ما به کمک خدا به شما دست‌رسی پیدا می‌کردیم و بدین صورت شهر را فتح کرد و هنگامی که خبر فتح شهر و رشادتهای خالد رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه رسید گفت: خدا رحمت کند ابوبکر را؛ او انسان‌ها را بهتر از من می‌شناخت و افزود که بر کناری خالد به خاطر شک و تردید من نبود، بلکه ترسیدم که مردم به او توکل نمایند.^۳

۱- ترتیب و تهذیب البدایة والنهاية ۶۲.

۲- تاریخ الطبری (۴/۴۲۷).

۳- ترتیب و تهذیب البدایة والنهاية ۶۳.

ششم: جریان فتح قيساريه در سال ۱۵ هـ

در همين سال عمر رضي الله عنه، معاويه بن ابي سفيان را به سوي قيساريه فرستاد^۱ و به او نوشت: من امر قيساريه را به تو سپرده‌ام پس به سوي آن رهسپار شو و از خدا کمک بخواه و اين دعاها را تکرار کن: «لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم، الله ربنا وثقتنا ورجاؤنا ومولانا فنعم المولى ونعم النصير» هيچ نيرو و توانی، جز با کمک الله بلند مرتبه و بزرگ نخواهد بود. خداوند، پروردگار مورد اعتماد و جای امید و دوست و مولای ما است. او مولا و مددکاری بسيار خوب است.

معاويه حسب دستور، به قيسريه رفت و آنرا در محاصره‌ی خویش در آورد. مردم آن سامان چند بار با او به مقابله برخاستند و در پايان پس از يك نبرد سنگين و با جدیت معاويه و با تلفات زياد دشمن، خداوند آن ناحیه را به دست مسلمانان فتح کرد. معاويه مژده‌ی فتح و همچنين خمس غنايم را نزد امير المؤمنين فرستاد^۲.

اما دکتر عبدالرحمان شجاع می‌گوید: شهرهای شام یکی بعد از دیگری توسط مجاهدین اسلام فتح شد، چرا که جنگ با رومی‌ها به گونه‌ای غافلگیرانه بود که به آنها فرصت اندیشیدن و مقاومت را نمی‌داد. بنابراین، هر یک از شهرهای بیروت، صیدا، نابلس، حلب و انطاکیه یکی بعد از دیگری سقوط نمود و آخرین شهری که فتح شد، قيساريه بود که معاويه بن ابي سفيان آنرا فتح نمود و اين بعد از فتح قدس اتفاق افتاد^۳.

هفتم: فتح قدس در سال ۱۶ هـ

در آن زمان بر فلسطين مردی رومانی معروف به ارطبون يعنی معاون اول امپراطور حکومت می‌کرد. او مردی بی‌نهایت حيله‌گر و زرننگ و دارای لشکر بزرگی در رمله و همچنين در ايلياء بود^۴.

۱- تاريخ طبری (۴/۴۳۱).

۲- ترتيب و تحذيب البداية والنهاية ص ۶۳، ۶۴.

۳- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة ص ۳۵۵.

۴- حروب القدس في التاريخ الإسلامي والعربي د. ياسين سويد ص ۳۵.

عمرو بن عاص رضی الله عنه نامه‌ای به امیرالمؤمنین نوشت و از او در این باره نظر خواهی کرد. عمر رضی الله عنه در جواب، سخن معروف خود را گفت که (قد رمينا أربطون الروم بأربطون العرب، فانظروا عما تنفرج) «ما زرنګ‌ترین فرد عرب را به جان زرنګ‌ترین فرد رومی انداختیم تا ببینیم چه می‌کند»^۱. البته جنگ اجنادین دوم در سال ۱۵ هـ که در آن عمرو بن عاص رضی الله عنه بر رومیان پیروز شد، زمینه را برای فتح فلسطین مهیا نموده بود.^۲

و در واقع عملیات فتح قدس قبل از معرکه‌ی اجنادین دوم آغاز شده بود. در آن وقت اربطون لشکر بزرگی در ایلیا و رمله تدارک دیده و فاصله‌ی رمله تا قدس هجده فرسخ بود. هدف او از انتشار لشکریانش این بود که از پیشروی لشکر اسلام به فرماندهی عمرو بن عاص به سوی مهمترین شهرهای فلسطین رمله و ایلیا (قدس) جلوگیری نماید.^۳

امیر رومی ایلیا (اربطون) بعد از شکست در اجنادین با لشکر خود به اینجا پناه آورده بود.^۴ و اکنون مهمترین مراحل که مسلمانان در فتح قدس طی کردند به شرح زیر بیان می‌شود:

۱- تاکتیک سرگرم کردن دشمن

طبق نقشه‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه باید رومی‌ها را در فلسطین سرگرم نمود تا عمرو بن عاص در اجنادین بر آنان پیروز گردد و بعد از آن مسلمانان برای فتح قدس و دیگر شهرهای شام اقدام نمایند. بنابراین، به معاویه رضی الله عنه دستور داد تا با سواران خود به قیساریه برود و نیروهای آن‌جا را از امداد رسانی به نیروهایشان در مقابل عمرو مشغول بدارد. و خود عمرو نیز بر اساس نقشه‌ی خلیفه، گروهی را به سرکردگی علقمه بن حکیم فراسی و مسروق بن فلان مکی جهت سرگرم نمودن نیروهای رومی ساکن در ایلیاء اعزام نمود.^۵ و گروهی دیگر را به سرکردگی ابویوب مالکی جهت مشغول ساختن نیروهای رومی

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۳۱).

۲- حروب القدس فی التاریخ الإسلامی والعربی ص ۳۵.

۳- المصدر نفسه ص ۳۵، ۳۶.

۴- تاریخ الطبری (۴/۴۳۲).

۵- حروب القدس ص ۳۶.

ساکن در رمله فرستاد و پیوسته، نزد آن‌ها نیروی کمکی می‌فرستاد و خود در اجنادین منتظر نبرد شدیدی با اربطون بود.

بالاخره نبرد سختی آغاز شد و به قول طبری: مسلمانان و رومیها وارد نبرد سختی شدند مانند نبرد یرموک و افراد زیادی به قتل رسید.^۱ و سرانجام عمرو بن عاص اربطون را شکست داد و او با نیروهای خود به سوی شهر قدس پا به فرار گذاشت تا در پشت دیوارها و قلعه‌های آن در امان بماند. مسلمانان نیز راه آن‌ها را به سوی شهر قدس باز گذاشتند تا این که وارد شهر شدند. طبری می‌افزاید که علقمه، مسروق، محمد بن عمرو و ابویوب نیز با نیروهای تحت فرمان خود به لشکر عمرو پیوستند و همه یکپارچه به سوی محاصره‌ی ایلپاء (قدس) حرکت کردند.^۲

مسلمانان به سرپرستی عمرو بن عاص شهر ایلپاء (قدس) را شدیداً محاصره کردند. شهر آن‌طور که واقعی می‌گوید: تحت تدابیر امنیتی شدید قرار داشت و با دیوارها و قلعه‌های محکم نگهداری می‌شد. بر روی دیوارهای شهر سلاح سنگین مانند منجیق و غیره نصب شده بود و نگهبانان مجهز به سنگر و سپر، و تیر و شمشیر، مراقب اوضاع بودند.

هنوز سه روز از محاصره نگذشته بود که جنگ آغاز گردید. مسلمانان به سوی دیوارهای شهر هجوم آوردند و رومیها آن‌ها را تیرباران کردند. مسلمانان سپرهای خود را در مقابل تیرهای دشمن قرار دادند و جنگ از صبح تا شام چند روز ادامه پیدا کرد تا این که در روز یازدهم ابو عبیده، خالد و عبدالرحمان فرزند ابوبکر با گروهی از سواران از راه رسیدند.^۳ و این امر باعث ترس و وحشت بیشتری در دل ساکنان ایلپاء گردید. به هر حال وضعیت محاصره‌ی شهر تا چهار ماه به طول انجامید و در اغلب روزها نبرد شدیدی بین طرفین در می‌گرفت و مسلمانان، سردی شدید همراه با برف و باران را تحمل می‌نمودند.^۴ تا این که رومی‌ها از ادامه‌ی مقاومت به ستوه آمدند و بزرگ آنان (صفرونیوس) به فکر

۱- تاریخ الطبری (۴/۴۳۳).

۲- حروب القدس: ۳۷.

۳- حروب القدس ۳۸.

۴- همان.

چاره‌ای دیگر افتاد و به عمرو بن عاص نامه‌ای نوشت و او را به پایان دادن محاصره فرا خواند و فتح شهر را محال قلمداد کرد.^۱

۲- تسلیم شدن رومیها

بزرگ رومیان به عمرو بن عاص چنین نوشت: تو دوست و همانند من هستی. جایگاه تو نزد قومت شبیه جایگاه من نزد قومم می‌باشد. به خدا سوگند که پس از فتح اجنادین توان فتح هیچ بخشی از فلسطین را نخواهی داشت، پس بهتر است برگردی و مغرور نشوی و اگر نه همانند دیگران شکست خواهی خورد.^۲

عمرو در جواب نامه‌ی بزرگ رومیان خاطرنشان کرد که این دیار به دست او سقوط خواهد کرد. وقتی بزرگ رومیان نامه‌ی عمرو را قرائت کرد خندید و گفت: کسی که بیت المقدس را فتح خواهد کرد مردی به نام عمر است نه عمرو. نامه‌رسان این عکس العمل او را به عمرو بن عاص منتقل کرد. عمرو فهمید که منظور اربطون عمر بن خطاب، خلیفه مسلمانان است. بنابراین فوراً پیکی به سوی امیرالمؤمنین فرستاد و او را در جریان سخنان اربطون گذاشت و افزود که من این جریان را با نبرد سختی به پایان خواهم رساند و شهرهای زیادی را برای تو تصاحب خواهم نمود، لطفاً اگر نظر و پیشنهادی داری از ما دریغ مکن. عمر بن خطاب پس از شوری و ریزنی با گروهی از مسلمانان عازم دیار شام شد و علی بن ابی طالب را به عنوان جانشین خود بر مدینه گمارد و در مکانی به نام جابیه فرود آمد و سران ایلای نزد او رفتند و بر پرداخت جزیه صلح امضاء کردند و شهر را تسلیم ایشان نمودند.^۳

۳- روایتهای مختلف درباره‌ی فتح قدس و تحقیقی پیرامون آن

درباره‌ی محاصره‌ی شهر قدس، طبری بیش از یک روایت نقل کرده است؛ از جمله ذکر نموده که عمرو بن عاص آنرا در محاصره‌ی خویش در آورد. و در روایت دیگری گفته است علت آمدن عمر رضی الله عنه به شام این بود که ابو عبیده رضی الله عنه به بیت المقدس آمد. ساکنان

۱- همان.

۲- تاریخ طبری (۴/۴۳۳).

۳- همان.

آنجا از او خواستند که بر اساس پیمان صلح با دیگر شهرهای شام با آنان نیز مصالحه نماید، ولی به شرطی که عمر بن خطاب رضی الله عنه شخصاً متولی پیمان صلح باشد. ابوعبیده طی نامه‌ای این مطلب را به سمع خلیفه رسانید. خلیفه، علی رضی الله عنه را جانشین خود در مدینه قرار داد و خود با همراهی نیروی کمکی برای رزمندگان مسلمان مستقر در شام، عازم آن دیار گردید.

ابن اثیر نیز دو روایت مشابه با روایتهای فوق طبری نقل کرده است.^۱ اما واقدی جریان محاصره‌ی شهر قدس و مذاکره با امیرالمؤمنین را به ابوعبیده نسبت داده است. او می‌گوید:

ابوعبیده سی و پنج هزار جنگجوی تحت رهبری هفت نفر از فرماندهان خود، جهت فتح بیت المقدس اعزام نمود که عبارت بودند از: خالد بن ولید، یزید بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه، مرقال بن هاشم بن ابی وقاص، مسیب بن نجیه فزاری، قیس بن هبیره مرادی و عروه بن مهلهل بن یزید. در رکاب هر یک از این فرماندهان پنج هزار جنگجو قرار داشت و آنها یکی بعد از دیگری طی هفت روز اعزام شدند و خود پس از چند روز جنگ به آنها پیوست.

همچنین واقدی می‌نویسد که اهل ایلیاء نزد ابوعبیده آمدند و به او پیشنهاد صلح دادند ولی مشروط به این که متولی صلح خلیفه‌ی مسلمانان؛ عمر بن خطاب باشد. سپس واقدی روایت مشابهی با روایتهای طبری و ابن اثیر ذکر کرده و نوشته است که ابوعبیده طی نامه‌ای جریان را به خلیفه نوشت و خلیفه به بیت المقدس آمد و در نزدیکی دیوارهای شهر با پیشوای قوم ملاقات کرد. او گفت: به خدا سوگند ما علایم این شخص را به عنوان فاتح بیت المقدس در کتابهای خود خوانده‌ایم و تردیدی نداریم که او همان شخص است.^۲

۱- حروب القدس ص ۴۰.

۲- فتوحات الشام (۱/۲۱۳، ۲۲۵).

سپس نزد قوم خود برگشت و جریان را با آن‌ها در میان گذاشت. آن‌ها از محاصره به تنگ آمده بودند به سرعت نزد عمر بن خطاب رفتند و از او امان طلبیدند و با قرار ادای جزیه، صلح نمودند.^۱

ولی ما این روایت واقدی را بعید می‌دانیم، زیرا زمانی که عمرو بن عاص قدس را محاصره کرده بود، سایر فرماندهان مسلمان پس از نبرد یرموک و فتح دمشق و فحل، و بلاد مختلف شام با کسب پیروزی و غنیمت پیش می‌رفتند. چنان که ابوعبیده و خالد، مناطق حمص، حماة، قنسرین و حلب را در نور دیده، راه ساحلی شام به سوی جنوب را در پیش گرفتند و بر انطاکیه، لاذقیه و عرقه تسلط یافتند. و از طرفی یزید بن ابی سفیان بیروت تا صیدا و عسقلان تا صور را در نوردید.^۲ و اما بلاذری در روایتی می‌گوید که عمرو بن عاص پس از فتح رفح، قدس را در محاصره‌ی خویش در آورد و ابوعبیده پس از فتح قنسرین و حومه در حالی به او پیوست که شهر ایلایه یعنی بیت المقدس را محاصره کرده بود.^۳ و می‌افزاید که ساکنان ایلایه از ابوعبیده خواستند تا بر اساس صلح‌نامه سایر شهرهای شام با آنان مصالحه نماید مشروط بر این که خود عمر بن خطاب متولی قرارداد صلح باشد. ابوعبیده این مطلب را طی نامه‌ای به اطلاع عمر رضی الله عنه رسانید. عمر رضی الله عنه نیز پذیرفت و راهی دیار شام گردید و در جاییه‌ی دمشق فرود آمد و بعد از آن به سوی ایلایه رفت و با اهل آن مصالحه نمود. و این جریان در سال ۱۷هـ اتفاق افتاد. بلاذری می‌افزاید: در مورد فتح ایلایه روایت دیگری نیز نقل شده است.^۴ البته ما ضمن ترجیح دادن روایت نخست طبری مبنی بر این که محاصره‌ی قدس به دست عمرو بن عاص پایان پذیرفت و نه به دست ابوعبیده، این مطلب را دور از واقعیت نمی‌پنداریم که ابوعبیده در جاییه‌ی دمشق به خلیفه پیوندد و به عنوان فرمانده‌ی کل نیروهای نظامی شام با ایشان در مورد فتح قدس به گفتگو پردازد، چرا که عمر بن خطاب رضی الله عنه، سایر فرماندهان آن ناحیه را به جاییه فراخواند

۱- حروب القدس ۴۰.

۲- حروب القدس ۴۱.

۳- فتوح البلدان (۱۸۸/۱-۱۸۹).

۴- همان (۱۸۹/۱).

و در مورد فتح قدس با آنان به مشورت پرداخت.^۱ چنان که ابو عبیده همراه با یزید و شرحبیل فرماندهان بزرگ مسلمانان در این مصالحه حضور به هم رسانید.^۲ البته در صلح نامه، اسم ایشان به عنوان امضاء کننده، ذکر نشده است، اما اسامی بزرگوارانی همچون عمرو بن عاص، معاویه و خالد بن ولید قید شده است و این می‌تواند دلیل این امر باشد که ابو عبیده فرماندهی نیروهای محاصره کننده‌ی شهر قدس را به عهده نداشته است، بلکه عمرو عهده‌دار این مسئولیت بوده است.^۳

۴- متن صلحنامه

متن صلح نامه آن طور که طبری نقل کرده است چنین می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

این معاهده‌ای است که بر اساس آن بنده‌ی خدا، امیر المؤمنین عمر بن خطاب به اهل ایلیاء امان مالی و جانی داده است، همچنین عبادتگاه‌ها و صلیب آنان و سایر ملت‌هایشان در امان خواهند بود و به خاطر دین و آیین خود مورد آزار قرار نخواهند گرفت و عبادتگاه‌های آنها تخریب نخواهند و اجباری برای پذیرش دین در کار نخواهد بود. البته نباید با آنها در ایلیاء هیچ فرد یهودی‌ای زندگی بکند و باید اهل ایلیاء همانند ساکنان سایر شهرها جزیه پرداخت نمایند و رومیان، دزدان را از میان خود بیرون بکنند و هر کس از آنها تا رسیدن به شهر و دیار خود در امنیت به سر خواهد برد و اگر خواستند در اینجا بمانند باید جزیه پرداخت نمایند. و هر کس از اهل ایلیا دوست دارد به رومیان پیوندد مال و جانش تا پیوستن به آنها در امان خواهد بود و اگر قبل از تاریخ جنگ در این شهر افرادی از سرزمین دیگری سکونت گزیده‌اند، می‌توانند با پرداخت جزیه همچنان در این شهر بمانند و اگر نه پس باید با رومیان بیرون شوند و قبل از برداشت محصول چیزی از ساکنان این شهر وصول نشود. این نامه بر اساس عهد خدا و پیامبر و خلفاء و سایر مؤمنین

۱- تاریخ طبری (۴/۴۳۱).

۲- حروب القدس ص ۴۱.

۳- حروب القدس ص ۴۲.

نوشته می‌شود و باید بر مفاد آن عمل شود، البته به شرطی که طرف مقابل نیز طبق قرارداد، جزیه پرداخت نماید.

گواهان بر این عهدنامه: خالد بن ولید، عمرو بن عاص، عبدالرحمان بن عوف و معاویه بن ابی سفیان، نوشته شده در سال ۱۵ هـ.^۱

مهم ترین درس‌ها و پیامدهای این وقایع

الف - موضعگیری فداکارانه واثله بن اسقع رضی الله عنه

واثله می‌گوید: ... من صدای باز شدن درب جاییه را شنیدم - یکی از دروازه‌های شهر دمشق - دیدم گروه بزرگی از سواران دشمن بیرون شدند. مقداری درنگ کردم آن‌گاه با گفتن تکبیر بر آنان یورش بردم. آن‌ها گمان کردند که از قبل محاصره شده‌اند. بنابراین دوباره به سوی دروازه‌ی شهر بازگشتند و فرمانده‌شان تسلیم شد. من با سرنیزه‌ام او را زخمی کردم و از مرکب پایین انداختم و خود سوار بر مرکبش شدم. در آن اثنا آن‌ها به پشت سر خود نگاه کردند و به سوی من برگشتند. من نیز با حمله به آن‌ها تعدادی را از پای در آوردم و خود را به خالد بن ولید رسانیدم، در آن‌جا دیدم که بزرگ رومیان با التماس از خالد برای اهل دمشق امان می‌طلبید.^۲

ب - معاذ بن جبل سفیر مسلمانان نزد رومیها قبل از وقوع جنگ فحل

پس از درگیری‌های پراکنده میان مسلمانان و رومیها و قبل از معرکه‌ی فحل، رومی‌ها طی پیامی از مسلمانان خواستند تا مردی را جهت مذاکره نزد آنان بفرستد. ابوعبیده رضی الله عنه بنا به درخواست رومی‌ها، معاذ بن جبل رضی الله عنه را نزد آنان فرستاد. رومی‌ها برای استقبال سفیر مسلمانان تشریفات ویژه‌ای تدارک دیدند و فرشهای گران‌قیمت پهن کردند و سلاحهای بی‌شماری گرد آوردند تا سفیر مسلمانان را مرعوب قدرت و شیفته‌ی تزئینات خود سازند. اما معاذ بن جبل رضی الله عنه به دلیل تواضع و تقوایی که داشت به این تدارکات و تشریفات هیچ توجهی نکرد و در حالی که زمام اسب خود را در دست داشت با کمال خونسردی و

۱- تاریخ طبری (۴/۴۳۶).

۲- سیر أعلام النبلاء (۳/۳۸۶-۳۸۷)، التاريخ الإسلامي (۱۰/۳۱۹).

وقار پیش می‌رفت و از سپردن اسب خود به نگهبانان و از نشستن روی مبلها خودداری کرد و گفت: من بر این فرشها و جایگاهی که ضعیفان شما به آن دسترسی ندارند، نمی‌نشینم و بر زمین نشست و گفت: من بنده‌ای از بندگان خدا هستم و بر فرش خدا می‌نشینم و خود را در استفاده از مال بر برادران خود شایسته‌تر نمی‌دانم.^۱ معاذ با رومیان به مذاکره پرداخت. آنها در مورد اسلام از او پرسیدند و او پاسخ داد. سپس در مورد عیسی از او سوال کردند. معاذ این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (۵۹)

[آل عمران: ۵۹]

«مسأله (آفرینش) عیسی برای خدا، همچون مسأله (آفرینش) آدم است که او را از خاک بیافرید، سپس بدو گفت: پدید آی! و (بی‌درنگ) پدید آمد.»
و آنها را به روشنی در جریان خواسته‌ی مسلمانان قرار داد و این آیه را تلاوت نمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قِنُ لُوا الَّذِينَ يُلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ

اللَّهُ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (التوبة: ۱۲۳)

«ای مومنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکند، و باید که از شما شدت و جدّت ببینند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.»

رومیان گفتند: پیروزی مسلمانان بر ایرانیان، به خاطر مرگ پادشاه ایران بود، ولی چون پادشاه ما زنده و دارای لشکری قوی می‌باشد، شما پیروز نخواهید شد. معاذ گفت: اگر پادشاه شما هرقل است، پادشاه ما خدا است و فردی از میان خودمان سرکرده‌ی ما است. اگر امیر ما طبق کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ داوری کند از او حرف شنوی می‌کنیم و در غیر این صورت او را از کار برکنار خواهیم کرد. در میان ما و او دربان و مانعی وجود ندارد و او بر ما فخر نمی‌فروشد و خود را در برخورداری از بیت المال بر ما مستحق‌تر نمی‌بیند.^۲ و در پاسخ به کثرت تعداد آنها، این آیه را خواند:

۱- الاكتفاء (کلاعی) ۱۹۴/۳.

۲- منبع سابق.

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (البقرة: ۲۴۹)

[البقرة: ۲۴۹]

«چه بسیاریند گروههای اندکی که به فرمان خدا بر گروههای فراوانی چیره شده اند و خداوند با شکیبایان است».

پس از این که نتوانستند در روحیه‌ی والای معاذ هیچ گونه ضعف و تأثیری ایجاد نمایند به اصل قضیه پرداختند و به او پیشنهاد صلح دادند و گفتند: شهر بلقاء و حومه‌ی آن را به مسلمانان خواهند داد. معاذ خاطر نشان ساخت که هیچ راه دیگری جز پذیرفتن اسلام و یا پرداخت جزیه و یا جنگ ندارند. آن‌ها با شنیدن پاسخ معاذ سخت بر آشفتمند و گفتند: نزد یارانت برگرد؛ به زودی دست و پاهای شما را با ریسمان خواهیم بست. معاذ گفت: ممکن نیست چنین اتفاقی بیفتد اما یکی از این دو مسأله اتفاق خواهد افتاد: یا ما همگی به شهادت می‌رسیم و یا اینکه شما را با ذلت از این شهر بیرون خواهیم راند. این را گفت و برگشت.^۱

بدین صورت شخصیت سیاسی، نظامی و دعوت‌گرانه‌ی معاذ رضی الله عنه از خلال این سفارت بر ملا می‌شود. او به استدلالهای طرف مقابل گوش فرا می‌دهد و بی‌باکانه به آن‌ها پاسخ می‌دهد و کاستیهای آنان را از جمله، برخورداری فوق العاده از بیت المال و محروم گذاشتن رعیت را گوشزد می‌نماید. سپس تعالیم اسلام را برای آن‌ها شرح می‌دهد و آنان را به پذیرفتن اسلام فرا می‌خواند. همچنین در مقابل جنگ روانی و تهدیدهایشان ساکت نمی‌نشیند، بلکه بدون پرداختن به تهدید و ارعاب لفظی، واقعیت امر و آمادگی مسلمانان را بیان می‌دارد و بر می‌گردد.^۲

ج - موضع‌گیری عباده بن صامت رضی الله عنه در فتح قیساریه

عباده بن صامت رضی الله عنه در محاصره‌ی قیساریه فرماندهی طرف راست لشکر مسلمانان بود. روزی به ایراد وعظ پرداخت و نیروهای خود را به محاسبه نفس و توبه و استغفار فرا خواند و آن‌گاه به دشمن حمله نمود و تعداد زیادی از رومیان را کشت، ولی نتوانست

۱- منبع سابق.

۲- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۰۷.

کاملاً به هدف خود برسد. بنابراین به مقر خود برگشت و مجدداً نیروهای خود را تشویق به مبارزه کرد و از این که نتوانسته بودند در این حمله به هدف خود برسند، سخت اظهار تعجب کرد و گفت: ای اهل اسلام! من از فرماندهان قدیمی هستم که برای مدت طولانی باقی مانده ام و خداوند به من فرصت داد تا با شما در این جنگ شرکت کنم به خدا سوگند! هیچ گاه ما بر گروهی از مشرکین حمله نکرده ایم مگر اینکه بر آنان پیروز شده ایم. پس شما را چه شده که نمی توانید بر این ها پیروز شوید؟ و افزود که من از پدید آمدن دو خصلت در میان شما می ترسم یکی خیانت در مال غنیمت و دیگری کم رنگ بودن اخلاص در عمل. سپس آن ها را به طلب کردن صادقانه ی شهادت تشویق نمود و خاطرنشان ساخت که خودش در جنگ پیشاپیش آن ها خواهد بود و تا رسیدن به پیروزی و یا شهادت خواهد جنگید و این بار بر نخواهد گشت.^۱

و هنگامی که دو لشکر روبرو شدند و آتش جنگ شعله ور گردید، عبادۀ از اسب خود پایین آمد و پیاده به مبارزه ادامه داد و چون چشم عمیر بن انصاری به او افتاد، با فریاد این مطلب را به گوش مسلمانان رسانید و آن ها را به پیروی از او فرا خواند. مسلمانان نیز با حماسه ی بیشتر به جنگ با رومیان ادامه دادند تا این که سرانجام، دشمن شکست خورد.^۲

د - ام حکیم بنت حارث در معرکه ی مرج صفر

ام حکیم، همسر عکرمه بن ابی جهل است. شوهرش در یکی از جنگ های مسلمانان در دیار شام شهید شد. پس از این که عده اش پایان یافت. یزید بن ابی سفیان و سپس خالد بن سعید به او پیشنهاد ازدواج دادند. سرانجام ام حکیم به عقد خالد در آمد و هنگامی که مسلمانان به «مرج صفر» رسیدند، خالد می خواست ام حکیم را به خانه بخت ببرد. اما ام حکیم گفت: بگذار تا جنگ به پایان برسد. خالد گفت: من به احتمال قوی در همین جنگ کشته می شوم. سرانجام ام حکیم موافقت نمود. و خالد نزدیک پلی که بعداً به پل ام حکیم شهرت یافت به حجله ی عروس رفت و ولیمه ای ترتیب داد و همراهانش را به

۱- الأنصار في العصر الراشدي.

۲- منبع سابق.

صرف غذا دعوت کرد. آن‌ها هنوز از سفره‌ی غذا فارغ نشده بودند که رومیان برای جنگ صف بستند. در آن اثنا خالد از خانه‌ی عروس بیرون شد و جنگید تا کشته شد. ام حکیم نیز درحالی که آثار مواد خوشبو بر لباسهایش مشهود بود، لباسهایش را به خود پیچید و با ستون خیمه‌ای که در آن عروسی کرده بودند به دشمن حمله‌ور گردید و تعدادی را به قتل رسانید. و چکاچک شمشیرها در کنار نهر به گوش می‌رسید و جنگ سختی میان طرفین در گرفت.^۱

هـ- پادشاه روم با دیار شام خداحافظی می‌کند

در سال ۱۵ و یا ۱۶ هجری پادشاه روم و سربازانش عقب‌نشینی کردند و دیار شام را به قصد روم ترک نمودند.^۲ بعد از آن هرگاه هرقل برای حج به بیت المقدس می‌آمد، هنگام برگشتن می‌گفت: سلام بر تو ای سوریه! سلام کسی که از تو سیر نشده و بر خواهد گشت. اما این بار وقتی شام را ترک کرد و به منطقه «رها» رسید، از اهالی آن‌جا خواست تا به دنبال او به راه بیفتند، آن‌ها گفتند: ماندن ما در اینجا بهتر از همراهی با تو است و هنگامی که به شهر شمشاط و بر مکان بلندی رسید، رو به عقب نگاه کرد و گفت: سلام بر تو ای سوریه! سلام کسی که دوباره به سوی تو نخواهد آمد. سپس به راه خود ادامه داد تا این که به قسطنطنیه رسید و حکومت خود را در آن‌جا مستقر کرد. آن‌گاه از یکی از سربازانش که چند روزی در دست مسلمانان اسیر بود، پرسید: آن‌ها چگونه انسان‌هایی هستند؟ او گفت: آن‌ها راهبان شب و سواران روز هستند. از هم پیمانان خود چیزی نمی‌خورند، مگر قیمت آن‌را می‌پردازند. وارد مجلسی نمی‌شوند، مگر سلام می‌کنند و دشمن خود را رها نمی‌سازند تا کار او را یکسره نکرده‌اند. هرقل گفت: اگر واقعاً چنین است پس آن‌ها جایی را که من اکنون نشسته‌ام به تصرف خود در خواهند آورد.^۳

۱- الاستیعاب (۴/۴۸۶) دور المرأة السياسي، أسماء محمد ص ۳۱۳.

۲- تاریخ الطبری (۴/۴۲۸).

۳- تاریخ الطبري (۴/۴۲۹).

و- خداوند شما را با اسلام عزت و سربلندی داده است
 عمرؓ درحالی وارد سرزمین شام شد که سوار بر الاغی بود و پاهایش از دو طرف آن
 آویزان بودند، ابوعبیدهؓ با دیدن او گفت: ای امیرالمؤمنین! اکنون بزرگان قوم به
 ملاقات شما می آیند. عمرؓ گفت: خدا شما را به وسیله ی اسلام عزت و سربلندی داده و
 اگر شما عزت را در چیز دیگری بجوید خدا شما را خوار و ذلیل خواهد کرد.^۱

ز- بخشی از سخنرانی عمرؓ در جایبه
 عمرؓ در جایبه خطبه ای ایراد نمود و گفت: رسول خدا ﷺ در جایگاه مشابهی که
 اکنون من ایستاده ام، ایستاد و فرمود:

(أحسنوا إلى أصحابي ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يئى قوم يحلف أحدهم على
 اليمين قبل أن يُستخلف عليها، ويشهد على الشهادة قبل أن يُستشهد، فمن أحب منكم أن ينال
 بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ، فليلزم الجماعة، فإن الشيطان مع الواحد وهو من الاثنين أبعد، ولا يخلون رجل
 بامرأة فإن ثالثهما الشيطان، ومن كان منكم تسرُّه حسنته وتسوؤه سيئته فهو مؤمن)^۲.

«با یاران من و کسانی که بعد از آن ها می آیند و کسانی که بعد از آن ها می آیند به
 نیکی رفتار کنید. سپس ملتی خواهد آمد که قبل از این که از آن ها خواسته شود، سوگند
 می خورند و قبل از این که از آن ها گواهی طلب شود، گواهی می دهند. پس هر کس از
 شما دوست دارد، وارد بهشت شود، جماعت (مسلمانان) را ترک نکند، چرا که شیطان
 همراه یک نفر است و از دو نفر مقداری دور است، و هیچ یکی از شما با زن (بیگانه ای)
 به خلوت نمی نشیند، مگر سومی آن ها شیطان خواهد بود. و هر کس از شما با انجام دادن
 نیکی خوشحال و با ارتکاب بدی ناراحت می شود پس او مؤمن است.»

ح - دنیا در همه ی ما دگرگونی ایجاد کرد به جز تو ای ابوعبیده!
 هنگامی که عمرؓ به شام آمد از ابوعبیدهؓ خواست که او را به منزل خود ببرد. ابوعبیده
 گفت: با منزل من چه کار داری، آیا می خواهی چشمانت را به حال من اشک آلود کنی؟

۱- محض الصواب (۵۹۰/۲).

۲- مسند أحمد؛ (الموسوعة الحديثية) ش ۱۷۷، حدیث صحیحی است.

عمر رضی الله عنه وقتی وارد خانه‌ی ابو عبیده شد چیزی در آن نیافت. گفت: وسایل منزلت کجا است؟ من که در اینجا جز زین و یک کاسه و مشک آب چیزی نمی‌یابم. تو امیر این شهر هستی آیا غذایی نزد تو یافت می‌شود؟ ابو عبیده به سوی سبدی که در آنجا گذاشته بود رفت و قطعه نان خشکی بیرون آورد. عمر رضی الله عنه با دیدن این صحنه به گریه افتاد. و گفت: ای ابو عبیده! دنیا جز تو همه‌ی ما را دگرگون ساخت.^۱

ذهبی پس از نقل این ماجرا می‌گوید: به خدا سوگند! این همان زهد خالص و واقعی است نه زهد کسی که چیزی در بساط ندارد.^۲

و در روایت هشام بن عروه به نقل از پدرش آمده است که عمر رضی الله عنه به شام آمد و با فرماندهان و بزرگان قوم ملاقات کرد و پرسید: برادرم کجا است؟ گفتند: چه کسی؟ فرمود: ابو عبیده. گفتند: اکنون می‌آید. آن‌گاه ابو عبیده سوار بر ماده شتری آمد و سلام گفت و با عمر رضی الله عنه احوال‌پرسی نمود. سپس عمر رضی الله عنه به مردم گفت: متفرق شوید و خود همراه ابو عبیده به خانه ایشان رفت. در آن‌جا جز شمشیر ابو عبیده، زین و سپرش چیزی ندید.^۳

ط - تعلیقی بر صلح‌نامه‌ی عمر رضی الله عنه با ساکنان بیت المقدس

صلح‌نامه عمر رضی الله عنه و مطالبی که در آن درج گردید و به امضای طرفین رسید گواه بر این مطلب می‌باشد که اسلام دین صلح و تسامح است نه دین جبر و ستم. چنان که مسلمانان با نصارای بیت المقدس برخوردی انسانی نمودند که دور از انتظارشان بود. در حالی که عمر فاتح، می‌توانست هر رفتاری با آن‌ها روا دارد ولی از آن‌جا که او نماینده‌ی اسلام بود و اصولاً اسلام نمی‌خواهد به اجبار کسی را وادار به پذیرش دینی بکند، چنین نکرد. زیرا ایمان چیزی نیست که مردم به پذیرش آن مجبور گردند، بلکه ایمان از اعمال قلبها است و از درون قلبها فقط خدا خبر دارد نه کس دیگری. چنان که گاهی ظاهر فردی چنین نشان می‌دهد که مؤمن است در حالی که چنین نیست بلکه ضرر او برای اهل ایمان از

۱- سیر أعلام النبلاء (۱/۱۷).

۲- منبع سابق.

۳- محض الصواب (۵۸۹/۲).

ضرر کسانی که به صورت آشکار کافر و بی دین هستند، بیشتر است. بنابراین مسلمانان به مردم آزادی دینی کامل دادند تا بدون هیچ گونه مزاحمتی بتوانند در کنار مسلمانان به شعائر دینی و مذهبی خود عمل نمایند. البته به خاطر حفاظتی که از آنان به عمل می آمد مبلغ ناچیزی به عنوان جزیه پرداخت می کردند و دیری نمی گذشت که آنها در سایه ای این زندگی آرام و همسایگی بی دغدغه و عدالت اسلامی به چهره ی زیبا و عدل گستر اسلام پی برده و حقایقی را در می یافتند که قبلاً به خاطر دوری از مسلمانان ندیده و نشنیده بودند و در نتیجه، گروه گروه وارد دین اسلام می شدند. چنان که این جریان در اکثر شهرهایی که توسط مسلمانان فتح شده بود، اتفاق می افتاد.^۱

ی - عمر رضی الله عنه در مسجد الاقصی نماز می خواند

ابوسلمه می گوید: ابوسنان از عبید بن آدم نقل می کند که عمر رضی الله عنه از کعب پرسید: در کدام ناحیه مسجد اقصی نماز بخواند؟ کعب گفت: صخره را پیش روی خود قرار داده آن گاه همه ی قدس پیش روی تو قرار می گیرد. عمر رضی الله عنه گفت: (اگر این کار را بکنم) به یهودیان مشابه شده ام. نه به خدا، من در همان مکانی نماز می خوانم که رسول خدا نماز خوانده است. آن گاه در جای قبله مسجد ایستاد و نماز خواند و بعد از آن ردای خود را پهن کرد و به جمع آوری خاک و خاشاک پرداخت و مردم نیز با وی همکاری کردند.^۲

ابن تیمیه می گوید: مسجد الاقصی نام همه ی مسجد است نه آن طور که برخی می پندارند و می گویند: مسجد همان قسمت جلویی است که عمر آن را ساخته است. روزی که عمر رضی الله عنه بیت المقدس را فتح کرد، بر روی صخره زباله های زیادی ریخته شده بود، چرا که نصاری به سبب توهین کردن به یهود که به سوی آن نماز می خواندند و مخالفت با آنان این صخره را اهانت می کردند. عمر رضی الله عنه دستور به پاکسازی آن داد و از کعب مشورت گرفت که در کدام ناحیه برای مسلمانان جایگاهی برای نماز تعیین نماید.

۱- جوله فی عصر الخلفاء الراشدين (محمد سید وکیل).

۲- البداية والنهاية (۷۵/۷)

کعب گفت: پشت سر صخره. عمر رضی الله عنه گفت: ای فرزند زن یهودی! من در قسمت جلوی صخره نماز می‌خوانم، چرا که قسمت جلوی مساجد از آن ما است.^۱

و این یکی دیگر از موضع‌گیری‌های مهم و بزرگ امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه است که در آن عملاً نشان داد که اسلام به سایر ادیان آسمانی و مقدسات آن‌ها احترام می‌گذارد. این صخره‌ای که عمر رضی الله عنه با دستان خود زباله‌های انباشته بر آن را بر می‌داشت، مکان مقدس یهودیان و قبله‌ی آن‌ها است که بر اساس اعتقاد آن‌ها، یعقوب علیه السلام از فراز آن با خدا سخن گفته است.

آری، عمر رضی الله عنه همان طور که با نصاری رفتاری شایسته نمود و به آن‌ها آزادی دینی داد و عبادتگاه‌ها و صلیب‌هایشان را در امن قرار داد، با یهودیان نیز که دشمنان کینه‌جوی مسلمانان بودند، برخورد رأفت‌آمیزی کرد و خاکهای صخره را جارو زد و آن‌را مورد احترام قرار داد.^۲

تلاش رومی‌ها برای اشغال مجدد حمص

جاسوسان به ابو عبیده رضی الله عنه خبر دادند که هرقل در میان جمع رومی‌ها به ایراد سخن پرداخته و آن‌ها را تشویق به اشغال مجدد حمص کرده است. و اکنون جمع بزرگی از آنان رهسپار این منطقه گردیده‌اند. ابو عبیده نیز سران مسلمانان را گردآوری نمود و از آنان مشورت خواست.^۳

معاذ بن جبل، عقب‌نشینی را به صلاح مسلمانان ندانست و گفت: دشمنان رومی، چیزی بالاتر از این نمی‌خواهند که شما شهری را که فتح کرده‌اید و سران کفر را در آن به قتل رسانیده‌اید ترک کنید و بروید... به خدا سوگند اگر شما پس از خروج از این شهر بخواهید مجدداً وارد آن شوید، مشقت بیشتری را پیش رو خواهید داشت. ابو عبیده گفت: به خدا سوگند راست و نیکو سخن گفت.^۴

۱- مجموع الرسائل الکبری (۵۷/۲).

۲- جولة في عصر الخلفاء الراشدين ص ۲۰۳، ۲۰۴.

۳- الطريق إلى دمشق ص ۴۰۸، ۴۰۹.

۴- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۰۷.

اما روال کارها به سمت و سوی دیگری می‌رفت که در نتیجه ابوعبیده به حبیب بن مسلمة دستور داد تا اموالی را که از ساکنان شهر به عنوان جزیه گرفته بودند تا در عوض از آنها حفاظت به عمل آورند، به آنها برگرداند، چرا که اکنون توانایی حفاظت از آنها را نداریم. البته صلحی که بین ما و آنها انجام شده است به قوت خود باقی است مگر این که آنها بخواهند آنرا فسخ نمایند و ما اکنون با برادران خود به جنگ دشمن می‌رویم اگر بر آنان پیروز شدیم، به عهد و پیمان خود با شما باقی خواهیم ماند. حبیب بن مسلمة حسب دستور فرمانده، اموال مردم را به آنها برگردانید و آنچه را که ابوعبیده گفته بود به اطلاع آنان رسانید. آنها گفتند: خدا شما را دوباره به شهر ما بازگرداند و نفرین خدا بر رومیان باد. به خدا سوگند که آنها در چنین مواردی نه این که اموال ما را بر نمی‌گردانیدند، بلکه با عصبانیت بیشتری هر چه می‌توانستند از اموال ما را به زور تصاحب می‌کردند. عدل و حکومت شما از ظلم و ستم آنان برای ما خیلی بهتر و پسندیده‌تر است.^۱

از طرفی ابوعبیده رضی الله عنه شبی که فردای آن قرار بود از حمص به سوی دمشق حرکت کند، سفیان بن عوف را نزد عمر رضی الله عنه فرستاد و گفت: به امیرالمؤمنین سلام برسان و او را در جریان مسایلی که خود بهتر می‌دانی و می‌بینی قرار بده و طی نامه‌ای به امیرالمؤمنین چنین نوشت: اما بعد: جاسوسان ما از سرزمین دشمن خبر آورده‌اند که رومی‌ها برای حمله به حمص نیروی بسیار بزرگی که هیچ‌گاه چنین نیرویی به جایی نفرستاده‌اند، تدارک دیده‌اند. من پس از مشورت و تبادل نظر با مسلمانان به این نتیجه رسیدم که شهر را ترک کنم و منتظر فرمان تو باشم و اکنون مردی را نزد تو می‌فرستم که کاملاً به مسایل اشراف دارد و مورد اعتماد است و به خدای دانا متوسل می‌شویم که او ما را کافی است و بهترین وکیل است.^۲

نقشه‌ی نظامی مبتکرانه عمر رضی الله عنه برای کمک به ابوعبیده

هنگامی که عمر رضی الله عنه از ماجرا اطلاع یافت، فوراً به سعد بن ابی وقاص نوشت که ابوعبیده

۱- الطريق إلى الشام ص ۴۱۰، ۴۱۱.

۲- الطريق إلى الشام ص ۴۱۱، تاریخ الطبری (۴/۲۳، ۲۵).

در احاطه‌ی دشمن به سر می‌برد، لذا پس از رسیدن نامه‌ام مردم را به فرماندهی قعقاع بن عمرو بسیج کن. گفتنی است که عمر رضی الله عنه در برخی از شهرهای اسلامی تعداد زیادی از اسبها را برای موارد اضطراری تدارک دیده بود. چنان که تعداد چهارهزار از این اسبها در کوفه نگهداری می‌شد. سعد از همین اسبها در تجهیز لشکر اعزامی به شام استفاده کرد. همچنین عمر رضی الله عنه به سعد نوشت که سهیل بن عدی را با گروهی برای سرکوبی اهالی جزیره بفرست، چرا که آنها رومی‌ها را برای حمله به حمص تشویق نموده‌اند و افزود که اهل قرقسیا نیز از همفکران آنها هستند و نوشت که عبدالله بن عبدالله بن عتبان را به سوی نصیین بفرست و همچنین حران و رها از وجود دزدان و دشمنان پاکسازی کن و ولید بن عقبه و عیاض را برای سرکوبی عربهای جزیره که از ربیع و تنوخ هستند بفرست. و اگر جنگ و مقاومتی دیده شد، فرماندهی کل عیاض بن غنم باشد. قعقاع بی درنگ با چهار هزار نیرو در همان روز راه حمص را در پیش گرفت. همچنین عیاض بن غنم و دیگر فرماندهان جزیره رهسپار مناطق خود شدند. و خود امیرالمؤمنین برای کمک به ابوعبیده عازم حمص شد تا این که به جاییه رسید.

اهل جزیره که در محاصره‌ی شهر حمص با رومی‌ها همکاری داشتند، وقتی از حرکت لشکر اسلام از عراق اطلاع یافتند، رومی‌ها را تنها گذاشتند و به سوی شهرها و به کمک برادران خود شتافتند و چون ابوعبیده متوجه این جریان شد از خالد بن ولید در مورد هجوم بر رومی‌ها مشورت گرفت و او نیز موافقت کرد. آنگاه مسلمانان یکپارچه علیه رومی‌ها حمله کردند و جنگ سختی در گرفت. سرانجام، مسلمانان پیروز شدند و پس از سه روز که معرکه به پایان رسیده بود، قعقاع بن عمرو با نیروهای کمکی کوفه از راه رسید و عمر بن خطاب نیز به جاییه رسید.

ابوعبیده طی نامه‌ای امیرالمؤمنین را از نتیجه‌ی جنگ و همچنین رسیدن نیروهای کمکی کوفه بعد از اتمام جنگ، مطلع ساخت. عمر رضی الله عنه نیز در جواب نوشت که نیروهای کمکی را با خود در غنیمت، شریک بگردانید، چرا که آنها به قصد کمک با شما راهی این دیار شده و باعث پراکندگی دشمنان شما شده‌اند و فرمود: خدا به اهل کوفه پاداش

نیکو بدهد که هم از دیار خود حفاظت به عمل می‌آورند و هم به کمک شهرهای دیگر می‌روند.^۱

از ابتکار عمل عمر بن خطاب رضی الله عنه در ترسیم نقشه‌ی فوق و فراری دادن و متفرق ساختن دشمنان، شخصیت و نبوغ نظامی فاروق متبلور می‌شود. نخست لشکر نیرومندی جهت کمک به ابوعبیده اعزام می‌دارد و خود نیز با لشکری عازم حمص می‌شود که البته این یک امر طبیعی بود، اما آنچه باعث شگفتی همگان شد این بود که فرماندهان را به مناطق جنگجویانی فرستاد که در کنار رومی‌ها، شهر حمص را محاصره کرده بودند، و این امر باعث متفرق شدن نیروهای دشمن و پدید آمدن شکاف در صفوف آنان گردید. و نقشه‌ی عمر رضی الله عنه نتیجه‌بخش واقع شد و مسلمانان توانستند کار دشمنان خود را یکسره کنند.^۲

فتح جزیره در سال ۱۲ هـ

قبلاً گفتیم که رومیان به کمک ساکنان مناطق جزیره به شهر حمص حمله نمودند و ابوعبیده و مسلمانان را در محاصره‌ی خویش در آوردند و عمر رضی الله عنه به سعد بن ابی وقاص نوشت که از کوفه نیروی کمکی به حمص و نیروهایی به فرماندهی عیاض بن غنم رضی الله عنه برای سرکوبی ساکنان مناطق جزیره بفرستد. هر یک از این نیروها رهسپار مسیرهای مورد نظر شدند چنان که سهیل بن عدی با نیروهایش راه «فراض» را در پیش گرفت و به «رقه» رسید و آن‌جا را محاصره کرد. آن‌ها وقتی خود را در میان دو لشکر بزرگ اسلام در عراق و شام دیدند، چاره‌ای جز تسلیم و صلح نداشتند. عبدالله بن عبدالله بن عتبان راه دجله را در پیش گرفت تا به نصیبین رسید و با ساکنان آن از در صلح آمد. وقتی عیاض از «رقه و نصیبین» خیالش راحت شد، سهیل و عبدالله را با خود به سوی حران برد و آن‌جا را در محاصره‌ی خود در آورد و سرانجام بر اساس پرداخت جزیه صلح نمودند و سهیل و عبدالله را به سوی «رها» فرستاد و آن‌ها نیز راضی به پرداخت جزیه شدند و بدین صورت همه‌ی مناطق جزیره به آسانی فتح شد.^۳

۱- تاریخ طبری ۲۵/۵.

۲- تاریخ اسلامی ۱۳۷/۱۱.

۳- تاریخ طبری (۲۶/۵).

مبحث دوم

فتح مصر و لیبی

برای فتح مصر در مسلمانان انگیزه‌های قوی‌ای وجود داشت که مهمترین آنها آیین اسلام بود که باید به همه جا می‌رسید. و از طرفی مصر، هم مرز با فلسطین بود و می‌بایست مسلمانان پس از فتح فلسطین آهنگ آن می‌کردند.

گفتنی است که مسلمانان امپراطوری بیزانس را به دو قسمت تقسیم کرده بودند که حد فاصل آنها دریا بود و باید بر دیار شام تسلط کامل می‌یافتند تا به آنها دسترسی پیدا می‌کردند و در مصر و شمال افریقا نیروهای رومی فراوانی قرار داشت و ناوگان دریایی بیزانس نیز قوی بود. طبیعی بود که مسلمانان تا هنگامی که مصر تحت تسلط رومی‌ها باشد، در شام از امنیت کامل برخوردار نخواهند بود. و از طرفی مصر کشور غنی و منبع در آمد قسطنطنیه بود و با فتح آن، نفوذ بیزانس در منطقه تضعیف می‌شد و مسلمانان در شام و حجاز با آرامش می‌زیستند.^۱

یکی دیگر از انگیزه‌های فتح مصر این بود که قبطی‌های مصر از ظلم و ستم رومیان به ستوه آمده بودند و آنها در صورتی می‌توانستند در مصر زندگی کنند که با رومیان همکاری نظامی داشته باشند. بنابراین باید مسلمانان از فرصت استفاده می‌کردند به ویژه زمانی که رفتار منصفانه آنها زبان زد خاص و عام شده بود.^۲ و از طرفی قبطی‌ها نیز با شنیدن شکست هرقل و ترک دیار شام، مرعوب قدرت نظامی مسلمانان شده بودند.^۳

عمرو بن عاص رضی الله عنه کاملاً متوجه اوضاع بود و می‌دانست که رومی‌ها ضعیف‌تر از آن هستند تا بتوانند مانع پیشروی مسلمانان به سوی مصر باشند و نیز می‌دانست که مصر در صورتی که فتح نشود، خطری جدی برای مسلمانان محسوب خواهد شد. چنان که این مطلب را عمرو بن عاص صراحتاً بیان داشته است.^۴

۱- عصر الخلافة الراشدة للعمری ص ۳۴۸.

۲- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة ص ۳۵۷.

۳- فتوح الشام للأزدي ص ۱۱۸.

۴- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة ص ۳۵۷.

گرچه روایات مختلفی آمده است در مورد نخستین کسی که پیشنهاد فتح مصر را داده و بعضی گفته‌اند که پیشنهاد عمرو بوده و بعضی بر آنند که پیشنهاد خود امیرالمؤمنین بوده است^۱، ولی آنچه مسلم است این که با توجه به مسایلی که بیان گردید، بعید به نظر می‌رسد که خلیفه در جریان فتح مصر قرار نگیرد و یا راضی نشود و عمرو بن عاص خودسرانه دست به چنین کار عظیمی بزند! چنان که بسیاری از روایات تاریخی مؤید این مطلب است همان طور که عبدالله بن عبدالحکم می‌گوید: عمر بن خطاب پس از فتح شام، به عمرو بن عاص نوشت: مردم را به سوی مصر بسیج کن^۲.

و در تاریخ طبری آمده است که... عمر رضی الله عنه پس از فتح ایلیم و صلح با ساکنان آنجا، چند روزی در آن اقامت گزید سپس عمرو را به سوی مصر فرستاد و او را امیر آنجا مقرر کرد. و بعد از آن زبیر بن عوام را برای کمک به او فرستاد. آنچه این مطلب را تقویت می‌نماید، فرستادن نیروهای کمکی توسط خلیفه به مصر است که تعداد آن‌ها به دوازده هزار نفر می‌رسد. همچنین خلیفه به عمرو دستور داد تا اسکندریه را فتح نماید و این مسئله مورد اتفاق همه‌ی مؤرخین است^۳.

پس چگونه ممکن است که عمرو بن عاص بدون رضایت خلیفه عازم مصر شود و آن را فتح نماید. سربازان و فرماندهان مسلمان در حرف شنوی و اطاعت از دستورات مافوق خود نمونه بودند. بنابراین مطمئن هستیم که فتح مصر، عملی کردن نقشه‌ای بود که توسط خلیفه و با مشورت از فرماندهان بلند پایه از قبل ریخته شده بود^۴.

نخست: در مسیر فتح مصر

فتح مصر سومین مرحله از سلسله فتوحات مناطقی بود که مسلمانان از سلطه‌ی دولت بیزانس بیرون آوردند و مسیر حرکت عمرو از فلسطین به سوی مصر از کنار ساحل بود. او به ترتیب از «رفح» آغاز کرد و «عریش» و «فرما» را فتح نمود تا به قاهره و اسکندریه

۱- النجوم الزاهرة (۱/۴-۷).

۲- فتوح مصر ص ۵۷.

۳- تاریخ طبری (۵/۸۴).

۴- دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة ص ۳۵۷-۳۵۸.

رسید. و این بیانگر نبوغ نظامی عمرو بن عاص می‌باشد که از ضعف تسلط نظامی رومیان در این مناطق کاملاً آگاهی داشت و این مسیر را انتخاب کرد. البته در ترتیب فتح شهرها روایات مختلفی وجود دارد، همان طور که این اختلاف در ترتیب فتح شهرهای دیار شام نیز وجود دارد.^۱

۱- فتح فرما

عمرو با لشکر خود به سوی مصر پیش‌روی می‌کرد و با هیچ گونه مقاومتی از طرف رومی‌ها برخورد نکرد و مصریان با آغوش باز از مسلمانان استقبال کردند تا این که به فرما رسیدند. در آن‌جا رومیان برای مقابله با لشکر اسلام آماده شده بودند. عمرو که می‌دانست تعداد دشمن به مراتب از تعداد نیروهای تحت فرمان او بیشتر است، دو راه پیش رو داشت: یا به صورت تهاجمی وارد شهر می‌شد و آن را فتح می‌نمود و یا این که شهر را در محاصره‌ی نیروهای خود در می‌آورد تا آن‌ها پس از اتمام آب و آذوقه تسلیم شوند و همین کار را کرد و شهر را تا چند ماهی در محاصره‌ی شدیدی قرار داد. در این اثناء گاهی درگیری‌های پراکنده‌ای نیز رخ می‌داد. عمرو همواره مسلمانان را با سخنان قوی و مؤثر خود تشویق می‌نمود و می‌گفت: ای اهل اسلام و ایمان! و ای حاملان قرآن! ای یاران محمد ﷺ! همچون مردان صبر را پیشه سازید و ثابت قدم بمانید و صفوف خود را بهم نزنید و نیزه‌ها را آماده کنید و زره بپوشید و جز ذکر خدا سخن دیگری بر زبان نیاورید و منتظر دستور باشید.^۲

محاصره ادامه داشت تا این که روزی دسته‌ای از رومیان برای جنگ با مسلمانان بیرون آمدند و طرفین با هم درگیر شدند و سرانجام رومیان شکست خورده، پا به فرار گذاشتند. اما مسلمانان به آن‌ها فرصت ندادند و خود وارد شهر شدند و نخستین کسی که وارد شهر شد، فردی به نام اسمیقع بود و بدین صورت شهر به دست مسلمانان سقوط کرد. جالب این که قبطی‌های مصری با مسلمانان همکاری نمودند و نقاط ضعف دشمن را معرفی کردند و به پیشواز مسلمانان آمدند. مسلمانان پس از فتح شهر، قلعه‌های نظامی و

۱- عمرو بن العاص القائد والسياسي، د. عبد الرحيم محمد ص ۷۹.

۲- فتح مصر، صبحي ندا ص ۱۹، ۲۰.

دیوارهای شهر را تخریب کردند تا اگر چنانچه رومیان مجدداً شهر را تصرف کردند از امکانات کمتری برای مقاومت برخوردار باشند. سپس عمرو به ایراد خطبه پرداخت و خدا را به خاطر پیروزی‌ای که نصیب لشکر اسلام شده بود ستود و گفت: خدای بزرگ با اسلام پشت ما را گرم کرد و راه بازگشت به دیارمان را فراهم ساخت، ولی فکر نکنید که ما به هدف خود دست یافته‌ایم، هنوز تا رسیدن به وظیفه‌ای که امیرالمؤمنین به عهده‌ی ما گذاشته، راه سخت و درازی در پیش است، پس صبر و حرف شنوی داشته باشید. به زودی این قوم خواهد دانست که ما سربازان صلح هستیم و در پی ظلم و فساد در زمین نیستیم، بلکه در پی اصلاح و آبادانی آن می‌باشیم. و بهترین الگو در پیروی از رسول خدا باشید.^۱

عمرو مطمئن گردید که این شهر بعد از این نمی‌تواند مقر لشکر بیگانه‌ای باشد. آن‌گاه لشکر خود را مورد بازدید و تفقد قرار داد و به خاطر از دست دادن افرادی که علاقه‌مند بودند تا در فتح مصر مشارکت داشته باشند، اندوهگین شد و با خود گفت: اگر بر این منوال پیش برویم و هر جا درگیر شویم، مبادا با کمبود نیرو مواجه شویم و از رسیدن به هدف مورد نظر که فتح مصر است، باز بمانیم. ولی دیری نگذشت که خدا او را کمک کرده و در عوض افرادی که از دست داده بود، افراد زیادی از قبایل عرب «راشده» و «لخم» که ساکن کوه «حلال» بودند به او پیوستند.^۲

عمرو با لشکر خود به سوی غرب پیش می‌رفت و با هیچ گونه مقاومتی از طرف مقابل برخوردار نمی‌کرد تا این که به قواصر (قصاصین) رسید و از آن‌جا به سوی جنوب متوجه گردید تا این که به وادی طمبلان رسید و از آن‌جا نیز متوجه جنوب شد تا به «بلیس» فرود آمد. صاحب کتاب نجوم زاهره می‌گوید: عمرو به جز درگیریهای معمولی و پراکنده با هیچ گونه مقاومتی برخورد نکرد تا این که به بلیس رسید.^۳

۱- منبع سابق ص ۲۰.

۲- جولة في عصر الخلفاء الراشدين ص ۲۱۴.

۳- النجوم الزاهرة (۷/۱).

۲- فتح بلبیس

در بلبیس رومیان با نیروهای زیادی در صدد جلوگیری از پیش روی مسلمانان به سوی قلعه بابلی‌ها بر آمدند. عمرو به آن‌ها گفت: شتاب نورزید. بگذارید تا ما با شما اتمام حجت بکنیم و افزود که ابو مریم و ابو مریم را برای مذاکره نزد ما بفرستید. هنگامی که آن‌ها نزد عمرو آمدند او نخست آن‌ها را به پذیرش اسلام فراخواند و گفت: در غیر این صورت باید جزیه پرداخت کنند. همچنین آن‌ها را در مورد وصیت رسول خدا در حق مصریان که خویشاوندان هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام هستند، آگاه ساخت و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (إِنكُمْ سَتَفْتَحُونَ مِصْرَ، وَهِيَ أَرْضُ يَسْمَى فِيهَا الْقِرَاطُ، فَإِذَا فَتَحْتُمُوهَا فَأَحْسِنُوا إِلَى أَهْلِهَا، فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةَ وَرَحْمًا؛ أَوْ قَالَ: ذِمَّةَ وَصْهَرًا)^۱.

«شما به زودی مصر را فتح خواهید کرد و چون آن‌را فتح کردید با ساکنانش به نیکی رفتار نمایید، چرا که آن‌ها بر ما حق خویشاوندی دارند».

آن‌ها پس از شنیدن سخنان عمرو گفتند: این خویشاوندی دوری است که فقط پیامبران آن‌را رعایت می‌نمایند. به ما امان بده تا پس از مشورت با افراد خود مجدداً نزد تو برگردیم. عمرو گفت: من کسی نیستم که شما مرا فریب بدهید ولی به شما سه روز فرصت می‌دهم تا در این باره خوب فکر بکنید. گفتند: بیشتر از سه روز به ما فرصت بده. عمرو یک روز اضافه نمود. آن‌ها نزد بزرگ قبطنی‌ها و نماینده‌ی رومیان (ارطوبون) رفتند^۲. و آن‌ها را در جریان سخنان مسلمانان گذاشتند. ارطوبون حاضر نشد تسلیم شود و جنگ را ترجیح داد و بر مسلمانان شبیخون زد و سرانجام شکست خورد و با افراد خود به سوی اسکندریه گریخت^۳. قابل یادآوری است که بعد از فتح بلبیس، دختر مقوقس بزرگ قبطنی‌ها به نام ارمانوس را که با خادم خود (برباره) از ترس ازدواج با قسطنطین ولیعهد و پسر هرقل به اینجا آمده بود، به دست مسلمانان افتاد. عمرو یاران خود را جمع کرد و این آیه را خواند:

۱- مسلم، ك فضائل الصحابة، شماره ۲۵۴۳.

۲- البداية والنهاية (۱۰/۷).

۳- فتح مصر ص ۲۴.

﴿ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ﴾ [الرحمن: ۶۰]
(مگر پاداش نیکی جز نیکی است؟)

سپس گفت: شما می‌دانید که مقوقس (بزرگ قبطی‌ها) هدایایی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاده بود. بنابراین من دلم می‌خواهد ما دختر و اطرافیانش را با مالهایی که از آنها گرفته‌ایم به او برگردانیم، آنها نیز پذیرفتند.^۱ و عمرو دختر مقوقس و خادمان و اموالش را با احترام خاصی نزد پدرش فرستاد. و هنگامی که خادم ویژه‌اش (برباره) به او گفت: ما از هر طرف در محاصره‌ی عربها هستیم. دختر مقوقس گفت: من در خیمه‌ی یک فرد عربی بیشتر احساس امنیت می‌کنم تا در قصر پدرم.^۲ و وقتی نزد پدر رسید، او از دیدن دختر و برخورد مسلمانان با او، بسیار خوشحال شد.^۳

۳- معرکه‌ی ام دنین

ابن عبدالحکم ذکر نموده که عمرو پس از یک ماه جنگ و درگیری، بلیس را فتح کرد و به راهش ادامه داد تا این که به ام دنین (المقسس) واقع در کنار رود نیل است، رسید. در آنجا مسلمانان با نبرد شدیدی روبرو شدند و عمرو طی نامه‌ای از امیرالمؤمنین درخواست کمک کرد. امیرالمؤمنین لشکری متشکل از چهار هزار نفر به کمک او فرستاد و بر هزار نفر از آنان یک نفر را به عنوان فرمانده تعیین نمود که آن یک نفر جای هزار نفر را می‌گرفت آنها عبارت بودند از: زبیر بن عوام، مقداد بن اسود، عباده بن صامت و مسلمة بن مخلد. همچنین عمر رضی الله عنه طی نامه‌ای به عمرو نوشت که اکنون دوازده هزار نفر در رکاب تو می‌باشند و معمولاً چنین تعدادی شکست نخواهد خورد.^۴

رومی‌ها همراه با هم پیمانان قبطی خود برای جنگ با مسلمانان بیرون شدند. و نبرد سختی در گرفت. عمرو در سرکوبی آنان از تاکتیک‌های ویژه‌ای که خالد بن ولید در جنگ‌های عراق و شام استفاده کرده بود، استفاده کرد. و لشکر خود را به سه بخش

۱- الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام ص ۴۳۱.

۲- فتح مصر، صبحي ندا ص ۲۴.

۳- همان: ص ۲۴.

۴- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۲۱۸.

تقسیم نمود، گروهی را در دامنه‌ی جبل احمر و گروهی را در کنار رودخانه نیل و نزدیک ام دین مستقر نمود و خود با بقیه‌ی نیروها به مقابله با دشمن پرداخت. همین که آتش جنگ شعله‌ور شد، گروهی که در دامنه‌ی کوه کمین گرفته بودند وارد معرکه شدند و بر رومیان تاختند و نظم آن‌ها را برهم زدند که آنها مجبور به فرار به سوی «ام دین» شدند و آنجا با گروه سوم مسلمانان که از قبل کمین کرده بودند، روبرو شدند و در محاصره هر سه گروه قرار گرفتند و متحمل شکست سنگینی شدند و پا به فرار گذاشتند و گروهی از آنان به قلعه‌ی محکم بابلی‌ها پناه بردند.^۱ بدین صورت، مسلمانان در این معرکه پیروز شدند و خداوند آن‌ها را با تدبیر فرماندهی توانایشان از شر دشمنان نجات داد.

۴- معرکه‌ی قلعه‌ی بابلیها

عمرو رضی الله عنه و لشکریانش به سوی قلعه بابلی‌ها رفتند و آن‌را در محاصره‌ی خود در آوردند. این محاصره هفت ماه طول کشید. مقوقس در این مدت افرادی را برای صلح نزد عمرو فرستاد و عمرو سه راه پیش روی آن‌ها گذاشت که عبارت بودند از پذیرفتن اسلام، پرداخت جزیه و یا آماده شدن برای نبرد و مقابله. سرانجام مقوقس صلح بر اساس پرداخت جزیه را پذیرفت و به هرقل نامه‌ای نوشت و از او اجازه‌ی صلح با مسلمانان را گرفت. امپراطور شدیداً ابراز مخالفت نمود و مقوقس را به قسطنطنیه طلبید و سرزنش کرد و تبعیدش نمود.

و چون فتح این قلعه به درازا کشید، زبیر بن عوام رضی الله عنه گفت: من جانم را در راه خدا می‌بخشم، به امید این که خداوند زمینه‌ی فتح را برای مسلمانان فراهم نماید.^۲ آن‌گاه عمرو بن عاص دایره‌ی محاصره را تنگ‌تر کرد و شب هنگام مسلمانان بر دیوارهای قلعه رفتند و وارد نبرد شدیدی با دشمن شدند و نخستین کسی که از دیوار بالا رفت، زبیر بن عوام بود. او به محض این که بر فراز قلعه رسید، تکبیر گفت و مسلمانان تکبیر گویان به سوی درهای قلعه هجوم بردند. مأموران دشمن که غافلگیر شده بودند، فرار را بر قرار

۱- همان ص ۲۱۹.

۲- الفتوحات الإسلامية د. عبد العزيز الشناوي ص ۹۱.

ترجیح دادند و بدین صورت مسلمانان قلعه را به زور فتح نمودند و وارد آن شدند. ولی عمرو بن عاص با ساکنان قلعه بر این اساس صلح کرد که نیروهای رومی با داشتن غذای چند روز، قلعه را ترک کنند و قلعه با همه امکانات رفاهی و نظامی به عنوان غنیمت برای مسلمانان بماند. سپس ابو عبدالله بر جها و دیوارهای بلند قلعه را تخریب نمود.^۱

دوم: فتح اسکندریه

عمرو بن عاص و افرادش چند ماهی در قلعه بابلی ها اقامت گزیدند تا لشکرش به استراحت پردازد و دستور امیرالمؤمنین برای حرکت به سوی اسکندریه رسید. پس از این که دستور امیرالمؤمنین رسید، عمرو گروه قابل توجهی از نیروهایش را برای کنترل قلعه به جای گذاشت و خود با بقیه نیروهایش در جمادی الثانی سال ۲۱ هـ موافق با ۶۴۱ میلادی راهی اسکندریه شد. همچنین تعدادی از سران قبطی ها که می دانستند از این پس قدرت حاکم بر منطقه، مسلمان ها هستند، و مسلمانان نیز در این مدت برای آن ها خدمات اجتماعی از قبیل راه سازی و ایجاد پل انجام داده بودند، لشکر اسلام را همراهی می کردند.^۲ عمرو برای پیشروی به سوی اسکندریه جانب چپ رود نیل را ترجیح داد، چرا که صحرا و میادین آن ناحیه برای سرعت بخشیدن به حرکت اسبها و لشکر کمک می کرد و از موانع بسیاری که در آن طرف نیل وجود داشت نیز نجات می یافتند. آن ها در این مسیر جز در «مرفوط» یا به قول مورخین عرب «طران» که درگیری مختصری روی داد، در هیچ جای دیگر با مقاومتی روبرو نشدند.

سپس به ناحیه شرق رودخانه که شهر نقیوس محصور در میان دژها در آن واقع بود، منتقل شدند.^۳ عمرو از این که چنین شهر قوی ای را بدون تعرض به آن در اینجا بگذارد، احساس خطر می نمود که مبادا برای لشکر اسلام خطر ساز باشد.

رومی ها به جای این که در قلعه های خود پناه ببرند، سوار بر قایقهای جنگی شده و برای جنگ با مسلمانان آماده شدند. مسلمانان آن ها را هدف تیرها قرار دادند و مجبور به

۱- الفتوحات الإسلامية (د. عبدالعزيز شناوی).

۲- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۲۲۴.

۳- منبع سابق.

فرارشان به سوی اسکندریه کردند و نیروهای باقیمانده، بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم گردیدند و مسلمانان، پیروزمندانه وارد شهر شدند و چند روزی در آن ماندند و با اعزام دسته‌های نظامی حومه‌ی شهر را از وجود دشمنان پاکسازی نمودند و یکی از فرماندهان به نام شریک بن سُمیّ جهت تعقیب فراریان رومی اعزام گردید. او که با تعداد اندکی از نیروهایش عازم این مأموریت شده بود، در محاصره دشمن در آمد و با نیروهایش به تپه‌ی بلندی پناه برد که آن تپه بعدها به نام شریک معروف گردید. شریک به طریقی عمرو را در جریان وضعیت خود گذاشت و از او نیروی کمکی خواست. رومیان وقتی فهمیدند که نیروهای کمکی مسلمانان به زودی خواهند رسید، فوراً منطقه را ترک کردند و پا به فرار گذاشتند.^۱

و در مکانی به نام سلطیس واقع در شش مایلی جنوب دمنهور نبرد سختی میان مسلمانان و رومیان رخ داد که جنگ به نفع مسلمانان و به شکست و فرار رومیان پایان یافت.^۲ آن‌چه باعث تأسف است این که مؤرخین مسلمان از جنگهایی که مسلمانان در مسیر فتح مصر با رومیان داشته و با وجود کمبود افراد و امکانات رشادتهای قابل ذکری از خود به جای گذاشته‌اند، جز به صورت گذرا و فشرده بحثی به میان نیاورده‌اند. این در حالی است که در مورد معرکه‌های قادسیه، یرموک و نهاوند چندین صفحه به رشته تحریر در آورده‌اند. چنان که در مورد معرکه‌ی کریون که یکی دیگر از قلعه‌های محکم واقع در فاصله‌ی قلعه‌ی بابلی‌ها و اسکندریه است و مسلمانان برای تصرف آن با فرماندهی لشکر رومی (تیودر) چندین روز وارد پیکار سختی شدند، همچنین مؤرخین در این مورد، بحث قابل توجهی ننموده‌اند و فقط ابن عبدالحکم در مورد آن به بیان این چند جمله اکتفا نموده است:

«سپس با رومیان در کریون برخورد کردند و چند روزی طرفین شدیداً با هم جنگیدند. فرماندهی قسمت جلوی لشکر با عبدالله بن عمرو و پرچم به دست غلام آزاد شده‌ی عمرو (وردان) بود. عمرو با مسلمانان نماز خوف اقامه نمود و سرانجام، خداوند

۱- الدولة الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين.

۲- منبع سابق.

مسلمانان را بر دشمنانشان پیروز گردانید و تعداد زیادی از افراد دشمن کشته شدند و مسلمانان به تعقیب فراریان پرداختند تا این که آن‌ها وارد اسکندریه شدند.^۱ سپس ابن عبدالحکم به بیان رشادتهای عبدالله بن عمرو و غلام آن‌ها (وردان) پرداخته است.^۲

اما اسکندریه در آن زمان پایتخت شهرها و دومین مرکز امپراطوری بیزانس پس از قسطنطنیه و نخستین مرکز تجاری جهان به شمار می‌رفت. بیزانسی‌ها خطر تسلط مسلمانان بر اسکندریه را به خوبی احساس می‌کردند و از این بابت سخت نگران بودند. تا جایی که هرقل گفت: تسلط عربها بر اسکندریه به معنای نابودی دولت روم و فروپاشی آن است.^۳

حتی گفته‌اند: او شخصاً برای جنگ با مسلمانان عازم اسکندریه شد ولی خداوند به او فرصت نداد و مرد و خداوند شر او را از مسلمانان کم کرد.^۴ و امور امپراطوری بیزانس به هم ریخت و فرزندان او به نامهای قسطنطین و هرقلیانوس (هرقل دوم) با مشارکت امپراطور مارتینا (مادر هرقلیانوس) به جای پدر نشستند. اما دیری نگذشت و پس از صد روز از مرگ پدر، قسطنطین درگذشت و انگشت اتهام مردم به سوی امپراطور (مارتینا) دراز شد و این طور به نظر می‌رسید که می‌خواهد فرزندش به تنهایی حکومت بکند. بنابراین هرج و مرج در کشور پدید آمد و تا چند ماهی فتنه و آشوب حاکم گشت، تا این که فرزند قسطنطین (کونستانس) به جای پدر نشست و در کنار عموی خود شریک حکومت شد.^۵

گفتنی است که اسکندریه علاوه بر دارا بودن دیوارهای محکم و دژهای استوار و نیروی دفاعی کافی، از نظر طبیعی نیز موقعیت دفاعی ممتازی داشت و نواحی سه‌گانه شهر یعنی شمال، جنوب و غرب آن با آبهای دریا و دریاچه‌ی مربوط که غیر قابل عبور بود و شاخه‌ای از رود نیل کاملاً محفوظ و غیر قابل دسترسی بود.

۱- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين.

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق.

۴- منبع سابق.

و فقط ناحیه‌ی شرق که تنها راه ارتباطی بین کریون و اسکندریه بود، باقی ماند.^۱ تا چندین ماه تحت محاصره قرار گرفت و سرانجام عمرو ترسید که نیروهایش در مقابل دشمن احساس عجز و ناتوانی بکنند. بنابراین، تصمیم گرفت دسته‌هایی به مناطق اطراف اسکندریه بفرستد و از طرفی امیرالمؤمنین نیز از طولانی شدن مدت محاصره‌ی اسکندریه نگران شد و نسبت به نیروهای خود مظنون گردید که مبادا دل به دنیا بسته‌اند و آن گونه که شایسته است برای فداکاری در راه خدا آمادگی ندارند. چنان که این مطلب را طی نامه‌ای که برای عمرو فرستاد، چنین بیان نمود: من از کندروی و تأخیر شما در فتح مصر شگفت زده شدم. شما مدت دو سال است که درگیر هستید. نکنند در شما تغییری آمده و محبت دنیا همان طور که در دل دشمنان شما است در دل شما نیز جای گرفته است. باید دانست که خداوند هیچ ملتی را پیروز نمی‌کند، مگر این که نیت‌هایشان خالص باشد و من پیش از این، چهار نفر از بزرگان اصحاب پیامبر را نزد تو فرستادم که هر یک از آنها جای هزار نفر را می‌گیرد، مگر این که آنها نیز مثل شما دچار دگرگونی بشوند. پس از این که نامه‌ام به دست رسید در میان مردم به ایراد سخن پرداز و آنان را برای جنگ با دشمن آماده کن و به صبر و تصحیح نیت تشویق‌شان بنما و چهار نفری را که گفتم (یعنی زبیر، مقداد، عباد و مسلمة) پیشاپیش همه قرار ده و به نیروهایت بگو که همه با هم و یکپارچه بر دشمن هجوم ببرند. و حمله را به وقت زوال روز جمعه آغاز کنید، چرا که این لحظه‌ای است که در آن رحمت‌های الهی سرازیر و دعا پذیرفته می‌شود و باید همه متوجه خدا بشوند و پیروزی بر دشمن را از او بخواهند. عمرو حسب دستور خلیفه، مردم را فرا خواند و آن چهار نفر را پیشاپیش همه قرار داد و به مردم گفت: طهارت بکنند و دو رکعت نماز بخوانند و از خدا طلب پیروزی نمایند، آنها نیز پذیرفتند و چنین کردند و پیروز شدند.^۲

در روایتی آمده است که عمرو بن عاص به مسلمة بن مخلد انصاری گفت: در مورد جنگ به من مشورت بده. مسلمة گفت: از اصحاب پیامبر، مردی دارای دانش و تجربه را

۱- منبع سابق.

۲- الدولة الإسلامية فی عصر الخلفاء الراشدين.

برگزین و پرچم را به دست او بده تا جنگ را آغاز کند. عمرو گفت: چنین کسی را سراغ داری؟ مسلمة گفت: آری عباد بن صامت است. عمرو، عباد را فرا خواند و در حالی که او هنوز از مرکب پایین نیامده بود، به او گفت: سرنیزه‌ات را به من بده. آن‌گاه عمامه‌ی خود را به صورت پرچم بر آن بست و او را فرماندهی جنگ با رومیان گذاشت و در همان روز اسکندریه به دست عباد بن صامت فتح گردید.^۱

و در روایتی آمده که عمرو می‌گوید: من در این باره اندیشیدم و با خود گفتم این کار ممکن نیست مگر به دست کسانی که قبل از این چنین تجربه‌ای را پشت سر گذاشته‌اند، منظورش انصار بود. آن‌گاه عباد بن صامت را فرا خواند و پرچم را به او سپرد و خداوند نیز به وسیله‌ی او مسلمانان را پیروز گردانید.^۲

ابن عبدالحکم می‌گوید: محاصره‌ی شهر اسکندریه ۹ ماه طول کشید و سرانجام در روزهای نخست ماه محرم سال بیست هجری موافق با دسامبر سال ۶۴۰ میلادی فتح گردید.^۳ البته بتلر در مورد فتح مصر می‌نویسد که محاصره‌ی شهر در اواخر یونیو سال ۶۴۰ میلادی آغاز و در هشتم نوامبر سال ۶۴۱ موافق با ۷ ذی حجه سال ۲۱ هجری فتح گردید. البته این روایت بیشتر با نامه‌ی عمر رضی الله عنه به عمرو بن عاص تأیید می‌شود، چرا که در آن تصریح شده که شما مدت دو سال است که در آن‌جا مشغول پیکار هستید.

سپس عمرو ساکنان اسکندریه را به حال خود رها کرد و کسی را نکشت و مال کسی را غارت نکرد، بلکه با آن‌ها مانند بابلی‌ها به عنوان اهل ذمه برخورد نمود... آن‌گاه گروهی از نیروهای خود را برای کنترل شهر تعیین کرد و بقیه را به مناطق اطراف جهت تصرف دیگر مراکز نظامی رومیان اعزام داشت و دیری نگذشت که مصر کاملاً در تصرف مسلمانان درآمد.^۴

۱- منبع سابق.

۲- الأنصار في العصر الراشدي ص ۲۱۲

۳- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين ص ۲۲۹.

۴- منبع سابق.

سوم: فتح برقه و طرابلس

عمرو پس از این که مصر را فتح کرد و اوضاع کاملاً تحت کنترل او در آمد، به فکر پیش روی به سوی مغرب زمین افتاد. چرا که رومیان دارای نیروهای قوی و زیادی در برقه و طرابلس بودند و برای مسلمانان مصر، خطر بالقوه‌ی جدی به حساب می‌آمدند. بنابراین، عمرو در سال ۲۲ هـ راهی برقه شد. مسیر اسکندریه تا برقه، مسیری جنگلی و سرسبز بود که خود کمک زیادی به لشکر اسلام نمود و هیچ برخوردی اتفاق نیفتاد و چون لشکر اسلام به آنجا رسید، ساکنان شهر بدون هیچ گونه مقاومتی صلح کردند و قرار شد جزیه پرداخت نمایند، چنان که بعد از آن همیشه جزیه‌ی خود را مرتب می‌فرستادند. و منطقه‌ی شان سرسبزترین و آرام‌ترین منطقه‌ی مغرب زمین بود.

سپس عمرو آهنگ طرابلس کرد، جایی که قلعه‌های محکم وجود داشت. در آنجا لشکر نیرومندی از رومیان مستقر بود. آن‌ها بی‌درنگ دروازه‌ی شهر را بستند و حدود یک ماه محاصره‌ی مسلمانان را تحمل کردند. گفتنی است بخشهایی از شهر که در احاطه‌ی آب دریا قرار داشتند، دارای دژ و دیوار نبودند. سرانجام، مسلمانان، با سعی و تلاش فراوان، از آن قسمت وارد شهر شدند و یکصد تکییر گفتند. نیروهای رومی چاره‌ای جز پناه بردن به کشتیهای خود و فرار نداشتند. عمرو به آن‌ها مهلت نداد و با نیروهایش به تعقیب آن‌ها پرداخت و فقط تعداد اندکی توانستند با کشتیهای سریع‌السير فرار کنند. مسلمانان در این شهر غنایم زیادی به دست آوردند. آن‌گاه عمرو نیروهای خود را به اطراف شهر فرستاد و همه جا را تحت کنترل خویش در آورد.

عمرو رضی الله عنه می‌خواست به سمت مغرب زمین پیش‌روی بکند و دامنه‌ی فتوحات را در آن سو گسترش دهد و تا تونس و سرزمینهای آفریقا پیش برود و در این باره نظر خلیفه را جویا شد. خلیفه باز کردن جبهه‌ی جدید و پراکندگی نیروهای خود را صلاح ندانست. به ویژه که از شام تا طرابلس در ظرف مدت نسبتاً کوتاهی فتح کرده بودند و این منطقه‌ی وسیع نیازی به تثبیت داشت. بنابراین به نیروهای تحت فرماندهی عمرو دستور داد تا در طرابلس بمانند و پیشروی ننمایند. و بدین صورت دامنه‌ی حکومت اسلامی در دوران عمر بن خطاب رضی الله عنه از شرق تا رود جیحون و سند و از غرب تا دیار آفریقا و بیابانهای آن و از شمال تا کوه‌های آسیای کوچک و ارمنستان و از جنوب تا اقیانوس آرام گسترش یافت و

همه‌ی این‌ها زیر نظر حکومت جهانی متحدی که متشکل از مذاهب، فرهنگها و نشانه‌های مختلفی بود، گرد آمدند و همه در سایه‌ی عدل و رأفت اسلامی زندگی مسالمت‌آمیزی همراه با آزادی عقیده و بیان را آغاز کردند.^۱

۱- الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين. ص ۲۳۱.

مبحث سوم

مهم‌ترین درس‌ها و فواید بجا مانده از فتح مصر

نخست: عبادہ بن صامت انصاری سفیر مسلمانان به سوی مقوقس

هنگامی که عمرو بن عاص قلعه‌ی بابلی‌ها را محاصره کرد، مقوقس (بزرگ قبطی‌ها) طی نامه‌ای به عمرو چنین نوشت: شما وارد مناطق ما شده و برای جنگ با ما برخاسته‌اید و اکنون دیر وقتی است که در اینجا به سر می‌برید. شما گروه کوچکی هستید و رومیان با نیروی عظیم و مجهز به سلاح در مقابل شما قرار دارد. از طرفی رودخانه‌ی نیل شما را احاطه نموده است و در کل شما اسیرانی بیش نیستید. پس مردانی از خود نزد ما بفرستید تا ما به سخنان آن‌ها گوش فرا دهیم، شاید این طور بهتر بتوانیم به توافق برسیم و شما نیز از گزند رومی‌ها در امان بمانید.

هنگامی که فرستادگان مقوقس نزد عمرو رسیدند او آن‌ها را تا دو شبانه روز نزد خود نگه داشت تا جایی که مقوقس نگران شد و به اطرافیانش گفت: ببینید این‌ها فرستادگان را زندانی و یا به قتل می‌رسانند و این کار را حلال می‌شمارند! هدف عمرو این بود که آن‌ها از نزدیک شاهد رفتار مسلمانان باشند. آن‌گاه عمرو فرستادگان مقوقس را برگردانید و خاطر نشان ساخت که شما چاره‌ای جز پذیرفتن یکی از این شروط سه‌گانه ندارید: دین اسلام را می‌پذیرید و برادران دینی ما می‌شوید که در آن صورت از حقوقی که سایر مسلمانان برخوردار هستند شما نیز برخوردار می‌شوید و یا این که جزیه پرداخت می‌کنید و تحت سلطه‌ی ما در می‌آیید و راه سوم این که برای جنگ آماده شوید تا خداوند میان ما و شما داوری نماید.^۱

هنگامی که فرستادگان مقوقس برگشتند، پرسید: آن‌ها چگونه انسان‌هایی بودند؟ گفتند: ما انسان‌هایی را دیدیم که مرگ را بر زیستن و تواضع و فروتنی را بر کبر و خودپسندی ترجیح می‌دادند. هیچ کدام از آنان چشم به متاع دنیا ندوخته بود. همه بر زمین می‌نشستند و نشسته غذا می‌خوردند و فرماندهی‌شان مانند یکی از افراد عادی آن‌ها بود. در میان آنان سردار و برده و بالا دست و زیردست، همه یکسان بودند. هنگامی که

۱- عبادة بن الصامت صحابي کبير و فاتح مجاهد ص ۹۱.

وقت نماز فرا می‌رسید، همه بدون استثنا در نماز حضور داشتند. نخست چهره و دست و پای خود را می‌شستند و در نماز با نهایت خشوع و اظهار بندگی می‌ایستادند.

مقوقس با شنیدن اظهارات فرستادگان خود، سوگند یاد کرد و گفت: چنین افرادی اگر با کوه‌ها روبرو شوند آن‌ها را از جلوی راه خود بر خواهند داشت و کسی یارای مقابله با این‌ها را نخواهد داشت. پس باید فرصت را غنیمت شمرد و همین حالا که آن‌ها در محاصره‌ی رود نیل قرار دارند، دست صلح به سوی آن‌ها دراز کرد. چرا که فردا وقتی آن‌ها از این تنگنا بیرون بشوند و در زمین، قدرت یابند به حرف ما گوش نخواهند داد.

آن‌گاه مقوقس فرستادگان خود را مجدداً نزد عمرو فرستاد و گفت: فرستادگانی نزد ما بفرست تا با هم گفتگو بکنیم و به نتیجه‌ی صلح آمیزی برسیم. عمرو نیز درخواست او را پذیرفت و ده نفر از نیروهای خود را از جمله عباد بن صامت را که مردی سیاه چرده و بلند قامت بود، فرستاد و او را سخنگوی وفد قرار داد و گفت: فقط پیرامون همان سه پیشنهاد قبلی سخن بگوید و افزود که این دستور امیرالمؤمنین است. آن‌ها وقتی نزد مقوقس رسیدند و عباد پیشاپیش دیگران در مقابل او قرار گرفت، مقوقس ترسید و گفت: این سیاه چرده را از جلوی من دور نمایید و کسی دیگر با من گفتگو نماید. اعضای وفد گفتند: این سیاه چرده از ما خبره‌تر و دارای دانش بیشتر و سرور ما است. مقوقس گفت: چگونه می‌پسندید که چنین فرد بد قیافه‌ای سرور شما باشد؟ آن‌ها گفتند: ما به سیاهی رنگ او نمی‌نگریم چرا که از نظر سابقه و عقل و رأی بر ما برتری دارد. آن‌گاه مقوقس به عباد گفت: بیا و با من سخن بگو. ولی به آرامی که من از تو می‌ترسم. عباد جلو آمد و گفت: من سخنان تو را شنیدم و باید بگویم که در لشکر ما حدود هزاران نفر از سیاهان وجود دارد که از من سیاه‌تر می‌باشند و اگر تو آن‌ها را ببینی، بیشتر خواهی ترسید. ولی من به فضل خدا اگر با یکصد نفر از دشمنان خود روبرو شوم، بیم آنان در دلم جای نخواهد گرفت و همین طور سایر همسنگرانم دارای چنین وضعیتی هستند، چرا که ما در راه خدا بیرون شده‌ایم و هدف ما جهاد برای اعلای کلمه‌ی الله و حصول رضامندی خدا است و هدف دیگری از قبیل دست‌یابی به مال و متاع دنیا نداریم، گرچه پس از این که بر دشمن پیروز شویم، تصاحب اموال آنان برای ما حلال خواهد بود. و برای ما فرقی نمی‌کند چه همه‌ی گنجهای دنیا را داشته باشیم و چه یک درهم

نداشته باشیم. زیرا از متاع دنیا فقط چند لقمه می‌خواهیم که شکم خود را سیر کنیم و یک تکه پارچه می‌خواهیم که بر خود بپوشیم. همین مقدار ما را کفایت می‌کند و اگر علاوه بر این‌ها چندین گنج طلا داشته باشیم، همه را در راه خدا می‌بخشیم. چرا که نعمتهای دنیا و آسایش آن واقعی نیستند، بلکه نعمتها و آسایش آخرت، واقعی و جاودانی هستند. این چیزی است که خدا و پیامبرش ما را به آن فرا خوانده‌اند و از ما تعهد گرفته‌اند تا برای دنیا بیش از دست‌یابی به همین مقدار اندک که شکم را سیر نماید و جسم را بپوشاند، تلاش ننماییم و سعی و تلاش خود را بذل دست‌یابی به رضامندی خدا و مبارزه و جهاد با دشمنانش بکنیم. مقوقس پس از شنیدن سخنان عباد، خطاب به اطرافیانش گفت: آیا تاکنون نظیر سخنان او را شنیده‌اید. من فقط از قیافه‌ی او ترسیدم ولی حالا متوجه شدم که سخنانش از قیافه‌اش بیم‌آورتر اند. او و همراهانش را خدا فرستاده تا زمین را ویران بکنند و به نظر من، سرانجام بر همه‌ی کوه‌ی خاکی تسلط خواهند یافت. سپس رو به عباد کرد و گفت: ای مرد! من سخنان تو را و آنچه در مورد خود و همراهانت گفתי شنیدم. و سوگند به خدا که شما به سبب آنچه گفتید به هدف رسیدید و چون آنها شیفته‌ی دنیا بودند، بر آنها پیروز شدید. و اکنون گروه بزرگی از رومیان که تعدادشان قابل شمارش نیست برای جنگ با شما عازم اینجا شده‌اند، یقیناً شما یارای مقابله با آنها را نخواهید داشت. چرا که شما هم تعدادتان اندک است و هم توانایی و امکانات کمتری دارید و اکنون چندین ماه است که نمی‌توانید کاری پیش ببرید و با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم می‌کنید. و دل ما هم به حال شما می‌سوزد. بنابراین می‌خواهیم به هر کدام از شما دو دینار و به امیرتان صد دینار و به خلیفه‌ی بزرگتان هزار دینار بدهیم تا شما به سلامتی به دیار خود برگردید قبل از این که زیر دست و پای لشکر بزرگ رومیان تکه پاره شوید.

عباده در جواب سخنان مقوقس گفت: ای مرد! به خود و همراهانت مغرور نباش! چرا که لشکر رومیان و کثرت و قدرت آنان چیزی نیست که ما را بیمناک سازد و یا اراده‌ی ما را تضعیف نماید. اگر آنچه تو در مورد آنها بیان داشتی، واقعیت داشته باشد، در آن صورت ما با اشتیاق بیشتری به جنگ آنان خواهیم رفت، زیرا که در این صورت عذر ما نزد خدا بهتر پذیرفته می‌شود و اگر همه‌ی ما کشته شویم به بهشت خدا و رضامندی او دست خواهیم یافت

که هیچ چیزی برای رسیدن به این آرزو خوشایندتر نیست و به هر حال ما پیروزیم چون اگر بر شما تسلط یابیم، به هدف خود دست یافته و مال و غنیمت فراوانی حاصل می‌کنیم و اگر شما بر ما غالب شوید باز هم به غنیمت ابدی و اخروی دست می‌یابیم، و خداوند در کلام خود فرموده است:

﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾

[البقرة: ۲۴۹]

«چه بسیاری از گروههای اندکی که به فرمان خدا (توفیق نصیبتان شده است و) بر گروههای فراوانی چیره شده‌اند. و خداوند با بردباران (و در صف استقامت‌کنندگان) است». و هر فرد از نیروهای ما روزانه به پیشگاه خدا چنین دعا می‌کند: بار الها! مرا در راه خود شهید بگردان. و زنده و سالم نزد خانواده ام برنگردان.

و هیچ کدام از ما در مورد آنچه از زن و بچه و مال بجا گذاشته‌ایم نگران نیستیم، بلکه همه را به خدا سپرده‌ایم و فقط به هدف و آینده‌ی خود فکر می‌کنیم.

و اما این که تو از فقر و تنگدستی ما سخن گفتی، باید خاطر نشان کنم که ما کاملاً در رفاه و آسایش به سر می‌بریم و اگر همه‌ی دنیا از آن ما باشد، زندگی ما از آنچه هم اکنون می‌بینی، تغییر نمی‌یابد. پس بین اگر حرف دیگری برای گفتن داری، بگو ولی من جز همان سه راه که قبلاً شرح دادم راه دیگری نمی‌بینم و نمی‌پذیرم. بنابراین بیهوده سخن مگو و یکی از این سه مورد را انتخاب کن. این دستور فرماندهی ما است که از خلیفه به او رسیده و عهدی است که رسول خدا از ما گرفته است. یا به اسلام می‌گرایید که دین پسندیده‌ی خدا و دین سایر انبیا و فرشتگان است، و خدا به ما دستور داده تا با مخالفین این دین بجنگیم. و اگر تو و یارانت اسلام را بپذیرید، در دنیا و آخرت رستگار خواهید شد و ما از جنگیدن با شما خودداری می‌کنیم و تعرض به شما و اموالتان را حرام می‌دانیم. اما اگر اسلام را نمی‌پذیرید پس باید جزیه پرداخت کنید و زیردست ما باشید و بر چیزی که شما سالانه توان پرداخت آن را داشته باشید، با هم توافق می‌کنیم و در عوض ما برای همیشه از جان و مال و سرزمین شما حفاظت به عمل می‌آوریم. اما اگر شما این مورد را نیز نپذیرید، آن‌گاه فقط شمشیر تعیین تکلیف خواهد کرد یا همه کشته خواهیم شد و یا به هدف مورد نظر خود خواهیم رسید.

مقوقس گفت: چنین چیزی اصلاً ممکن نیست، آیا می‌خواهید ما برای همیشه بردگان شما باشیم؟ عبادہ گفت: همین که گفتم و انتخاب با خود شما است. مقوقس گفت: آیا نمی‌شود شرط دیگری غیر از آنچه گفتمی بگذاری؟ عبادہ گفت: سوگند به پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن‌ها وجود دارد، که راه دیگری وجود ندارد. پس یکی از این سه مورد را انتخاب کنید. مقوقس نگاهی به اطرافیان خود انداخت و گفت: سخن همین است که شنیدید. آن‌ها گفتند: چه کسی حاضر است تن به چنین ذلتی بدهد؟ ما به هیچ وجه دین مسیح بن مریم را به خاطر دینی که اصلاً با آن آشنایی نداریم، ترک نخواهیم کرد. و مرگ را بر بردگی و اسارت و پرداخت جزیه ترجیح می‌دهیم و اگر آن‌ها چند برابر آن‌چه را که می‌خواهند بر ما مقرر کنند هم اکنون از ما بگیرند و دست بردار شوند، ما راحت‌تر می‌پذیریم. مقوقس به عبادہ گفت: این‌ها هیچ کدام از شرایط سه‌گانه شما را نمی‌پذیرند، نظر شما چیست؟ برگرد نزد فرماندهات و بگو: هر چه می‌خواهی به شما می‌دهیم ولی از اینجا بروید. عبادہ و همراهانش برخاستند و رفتند. آن‌گاه مقوقس به اطرافیان‌ش گفت: از من بشنوید و یکی از شرایط سه‌گانه آن‌ها را بپذیرید. به خدا سوگند که شما توان مقابله با آن‌ها را ندارید و اگر اکنون به صورت مسالمت‌آمیز به یکی از شرایط آن‌ها تن ندهید، فردا به زور شمشیر مجبور می‌شوید که به بدتر از آن گردن نهید. آن‌ها گفتند: به کدام یک از سه شرط آن‌ها گردن نهیم. مقوقس گفت: من نمی‌گویم دست از دین و آیین خود بردارید. همچنین شما را به مقابله با آن‌ها فرا نمی‌خوانم چون می‌دانم که شما نمی‌توانید در مقابل آن‌ها بجنگید و مانند آن‌ها سختی‌های جنگ را تحمل کنید. پس باید شرط سوم را بپذیرفت. آن‌ها گفتند: یعنی برای همیشه بردگان آن‌ها باشیم؟ مقوقس گفت: آری، بردگی مسالمت‌آمیزی که در شهر و دیار خود و در میان زنان و فرزندان خود باشید و از جان و مال شما حفاظت به عمل آید، بهتر از آن است که کشته شوید و یا به عنوان برده فروخته و از شهر و دیار و زنان و فرزندان خود دور شوید. گفتند: ما مرگ را بر این صلح ترجیح می‌دهیم و دستور به

انهدام پل ارتباطی فسطاط و جزیره دادند و جمع کثیری از قبطی‌ها و رومیان آماده‌ی نبرد شدند.^۱

از گفتگویی که میان عباده و مقوقس رد و بدل شد، تیزهوشی و زرنگی عباده و میزان شناخت وی از اهداف دشمن مشخص می‌شود. او به هیچ وجه مبهوت جنگ روانی دشمن نشد، بلکه همچنان با نگرش و اهداف خود در مقابل دشمن ایستادگی نمود و در عین حال از فراخوان و تشویق دشمن به پذیرش اسلام و خاطر نشان ساختن این مطلب که مسلمانان همیشه بر دیگر ملتها و ادیان پیروز خواهند شد، غافل نشد و این امر باعث متأثر شدن مقوقس گردید تا جایی که حاضر شد تن به صلح و سازش دهد.^۲

دوم: تاکتیکهای نظامی در فتح مصر

عمرو بن عاص شیوه‌های گوناگونی از تاکتیکهای نظامی را در مصر تجربه کرد، از جمله:

۱- جنگ روانی

هنگامی که مقوقس به زنان دستور داد تا بر دیوارهای قلعه‌ی بابلی‌ها بایستند و پشت به سوی مسلمانان بکنند (تا آن‌ها متوجه زن بودن آن‌ها نشوند) و به مردان دستور داد تا مسلح به سوی مسلمانان بایستند و هدفش با این کار ترسانیدن مسلمانان از کثرت‌شان بود، عمرو کسی نزد او فرستاد و گفت: من متوجه رفتار شما شدم و باید بدانید که هیچ‌گاه سبب پیروزی ما کثرت افراد ما نبوده است. ما با همین وضعیت، پادشاه شما را با سرنوشتی که دچار آن گردید، مواجه ساختیم.

مقوقس به اطرافیانش گفت: این‌ها راست می‌گویند، پادشاه ما را از پایتخت حکومتش به قسطنطنیه فراری دادند، پس ما باید به طریق اولی عبرت کنیم.

عمرو از آن دسته از فرماندهان بود که برای مرعوب ساختن دشمن و از بین بردن روحیه‌ی جنگی آنان از جنگ روانی استفاده می‌کرد. همچنین در جنگها با توکل بر خدا

۱- النجوم الزاهرة، ملوک مصر والقاهرة (۱۰/۱-۱۶).

۲- الأنصار فی العصر الراشدی ص ۲۱۱.

و به وسیله‌ی خرد توانا و شمشیر خود به هدف خویش که همان پیروزی نهایی بر دشمن بود، می‌رسید.^۱

۲- غافلگیر کردن دشمن با کمین زدن

عمرو رضی الله عنه این تاکتیک را در معرکه‌ی عین شمس تجربه کرد. و سرانجام نقشه‌اش عملی شد و به پیروزی کامل نیروهایش انجامید. او شب هنگام مکان‌های مناسبی را برای کمین زدن در نظر گرفت و ساعت حرکت نیروها یا ساعتی که می‌دانست دشمن در آن ساعت مشغول کارهای خود می‌باشد، تعیین کرد. و نقاط آسیب‌پذیر دشمن را نیز شناسایی نمود و در وقتی از پیش تعیین شده بدون این که دشمن متوجه شود، حمله را آغاز نمود و بهترین و موفقیت‌آمیزترین عملیات از نوع خود را به نمایش گذاشت.^۲

۳- تاکتیک غافلگیرانه در حین محاصره

عمرو رضی الله عنه در اثناء محاصره‌ی قلعه‌ی بابلی‌ها از این تاکتیک استفاده نمود. هنگامی که رومیان تحت محاصره، مطمئن بودند که مسلمانان به آنان دست‌رسی نخواهند داشت، چرا که دارای دژهای محکم با انواع امکانات جنگی و آذوقه بودند. علاوه بر این‌ها در اطراف قلعه موانع غیر قابل نفوذی گذاشته بودند از جمله گودالی حفر کرده و آب را در آن رها نموده بودند و پس از خشک شدن آب، گل و لای زیادی باقیمانده بود. با این همه ناگهان شبی توسط زبیر بن عوام و همراهانش غافلگیر شدند که بر فراز دیوارهای قلعه تکبیر گویان شمشیر بر دشمن کشیدند و دشمن چاره‌ای جز تن دادن به صلح و تسلیم نداشت و مسلمانان فاتحانه وارد قلعه شدند.^۳

۴- تاکتیک طولانی نمودن محاصره

عمرو در محاصره‌ی کریون و اسکندریه از همین تاکتیک استفاده نمود. او بعد از این که متوجه صعوبت امر در پیروزی بر رومیان ساکن پشت درهای قلعه‌های محکم و قوی

۱- الحرب النفسية، الدكتور أحمد نوفل: ص ۱۷۴.

۲- الفن العسكري الإسلامي ص ۳۲۰.

۳- منبع سابق.

گردید به زد و خوردهای پراکنده با دشمن پرداخت و فقط یکبار به قلعه حمله برد و موفق نشد. آن گاه دست از حمله کشید و فقط به زد و خوردهای جزئی با افراد دشمن ادامه داد تا گذر زمان و تمام شدن ذخیره‌های دشمن و کم شدن حوصله‌ی نیروهایش کارساز واقع بشود و چنین هم شد. چنان که هنوز چند روزی از محاصره نگذشته بود که رومیان به عزم راسخ مسلمانان و استقامت آنان یقین کردند و ناچار اسلحه به زمین گذاشتند و درهای قلعه را بر روی مسلمانان گشودند. و همین جریان در اسکندریه اتفاق افتاد با این تفاوت که در آن زمان محاصره طولانی‌تر شد و تا سه ماه طول کشید چرا که رومیان می‌دانستند که این آخرین پایگاه آنهاست و از دست دادن آن به معنای برچیده شدن حکومت آنان از مصر و آفریقا خواهد بود و چنین هم شد.^۱

سوم: مژده‌ی فتح به امیرالمؤمنین

عمرو بن عاص، معاویه بن حدیج را جهت رساندن مژده‌ی فتح نزد امیرالمؤمنین فرستاد. معاویه گفت: آیا نامه‌ای نمی‌نویسی؟ عمرو گفت: نیاز به نوشتن نیست. تو خود مردی عرب زبان هستی که می‌توانی پیام را به نحو احسن برسانی و آنچه اتفاق افتاده در حضور تو بوده است.^۲

هنگامی که معاویه نزد عمر رضی الله عنه رسید و او را از فتح اسکندریه با خبر ساخت، امیرالمؤمنین به سجده افتاد و گفت: خدا را شکر. خود معاویه در این مورد می‌گوید: وقتی عمرو بن عاص مرا نزد عمر رضی الله عنه فرستاد. من به مدینه آمدم و یکسره به مسجد رفتم. در آنجا نشسته بودم که کنیزی از خانه‌ی عمر رضی الله عنه بیرون آمد. وقتی چشمش به من افتاد که آثار سفر بر من هویدا بود، نزد من آمد و گفت: تو کی هستی؟ گفتم: معاویه بن حدیج فرستاده‌ی عمرو بن عاص. کنیزک به خانه برگشت و دیری نگذشت که شتابان به سوی من آمد و گفت: امیرالمؤمنین تو را می‌خواهد. من دنبال او به راه افتادم، وارد خانه‌ی امیرالمؤمنین شدم، دیدم که بی‌صبرانه ایستاده است و از من پرسید: چه خبر داری؟ گفتم: خبر خوشی دارم، خداوند اسکندریه را فتح گردانید. او با من به مسجد آمد و به منادی

۱- همان ص ۳۲۰.

۲- فتوح مصر و المغرب ص ۱۰۴، ۱۰۵.

گفت: مردم را فراخوان و بگو: «الصلاة جامعة» و بعد از این که مردم جمع شدند به من گفت: برخیز و داستان همراهانت را برای این‌ها بیان کن. من برخاستم و جریان را بازگو نمودم. سپس عمر رضی الله عنه نماز خواند و از مسجد بیرون شد و وارد خانه شد و رو به قبله ایستاد و دعاهایی زمزمه کرد. سپس نشست و گفت: ای کنیزک! چیزی برای خوردن داری؟ او مقداری نان و روغن آورد. من با احساس کم رویی و خجالت شروع به خوردن غذا نمودم. امیرالمؤمنین به من گفت: غذا بخور. مسافر نیاز به خوردن غذا دارد. اگر من میل داشتم با تو می‌خوردم. وقتی این را گفت، من بدون احساس شرم غذاها را خوردم. آن‌گاه از من پرسید که وقتی تازه به مسجد رسیدم و در آن نشستم چه فکر می‌کردم؟ گفتم: فکر کردم امیرالمؤمنین استراحت می‌کند. گفت: چه فکر بدی! اگر من روزها بخوابم، حق رعیت را ضایع کرده‌ام و اگر شبها بخوابم حق خودم را ضایع کرده‌ام، آیا با چنین مسئولیتهایی خواب، خوشایند خواهد بود؟^۱

این جریان بیانگر آن است که مسجد در صدر اسلام، مهمترین رسانه‌ی خبری و آگهی به حساب می‌آمده و مردم به وسیله ندای «الصلاة جامعة» فراخوانده می‌شدند و می‌دانستند که قضیه‌ی مهمی پیش آمده است. و بعد از این که مردم جمع می‌شدند اخبار و وقایع مهم نظامی، سیاسی و اجتماعی به سمع آنان رسانیده می‌شد. همچنین این جریان بیانگر میزان هوشیاری و بیداری امیرالمؤمنین (عمر بن خطاب رضی الله عنه) است که می‌گوید چگونه با این مسئولیتها خواب برایم خوشایند خواهد بود. پس او هم به حقوق رعیت و هم به حقوق خود آگاه و مواظب هر دو جانب است، و هرگاه مسلمانی بتواند این دو وصف را در خویشتن به وجود بیاورد حقا که او از نیکوکاران و پرهیزکاران است.^۲

چهارم: علاقه‌ی عمر فاروق رضی الله عنه برای عمل به تعهدات خویش

ابن اثیر می‌نویسد: هنگامی که مسلمانان از بلهیب فراغت یافتند و با خود اسیران زیادی از آن‌جا به یمن بردند، رئیس آن‌ها پیامی به عمرو فرستاد و گفت: من قبل از این به کسانی که نزد من از شما هم مبعوض‌تر بودند یعنی فارسیان و رومیان جزیه

۱- فتوح مصر والمغرب ص ۱۰۵، فتح مصر بین الرؤية الإسلامية والرؤية النصرانية، د. إبراهيم المتناوي ص ۱۱۴.

۲- التاريخ الإسلامي للحميدي (۱۱، ۱۲/۳۴۸، ۳۴۹).

می‌پرداختم. اکنون اگر شما دوست دارید حاضرم به شما جزیه بدهم به شرطی که اسیران ما را آزاد کنید و زمینهای ما را برگردانید.

عمر و این مطلب را طی نامه‌ای به سمع امیرالمؤمنین رسانید و از ایشان کسب تکلیف کرد و تا رسیدن جواب نامه، جنگ را متوقف نمود. دیری نگذشت که نامه‌ی عمر رضی الله عنه رسید و در آن آمده بود که گرفتن جزیه بهتر است از غنیمتی که تقسیم گردد.

اما اسیران را اختیار بده بین پذیرش اسلام و پرداخت جزیه و کسانی که در شهرها پراکنده شده‌اند ما قادر به بازگردانیدن آنها نیستیم. عمرو پادشاه اسکندریه را در جریان نامه‌ی عمر رضی الله عنه گذاشت او نیز پذیرفت و اسیران را در جمع نصرانیان گرد آوردند و به نوبت آنها را به اسلام فرا می‌خواندند هنگامی که یکی مسلمان می‌شد، مسلمانان تکبیر می‌گفتند و هر کدام بر دین خود می‌ماند از وی ابراز تنفر و ناراحتی می‌نمودند و جزیه تعیین می‌کردند.^۱

این جریان شاهد زنده‌ای بر این مطلب است که هدف اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله زراندوزی و رسیدن به متاع دنیا نبود، بلکه آنها در هر حرکت و عمل خود آخرت را مد نظر قرار می‌دادند. چرا که مسلمان شدن اسیران هیچ نفع دنیوی برای مسلمانان نداشت بلکه بر عکس اگر بر دینشان باقی می‌ماندند مسلمانان با گرفتن مالیات از آنان سود می‌بردند، ولی با این حال می‌بینیم که عمر بن خطاب رضی الله عنه، آنها را بین پذیرش اسلام و پرداخت جزیه اختیار می‌دهد و مسلمانان حاضر در صحنه کسانی را که مسلمان می‌شوند با گفتن تکبیر رسایی که شاید در فتح شهر چنان تکبیری سر نداده‌اند، تشویق می‌نمایند و از کسانی که به دین خود باقی می‌مانند سخت اظهار ناراحتی می‌کنند. گویا آنها قبلاً مسلمان بوده و اکنون مرتد شده‌اند.

چیز دیگری که در این جریان جلب توجه می‌نماید، حساسیت صحابه نسبت به عهد و پیمان است چنان که عمر بن خطاب رضی الله عنه، پیشاپیش تصریح می‌نماید که ارجاع آن دسته از اسیران را که در شهرها دست به دست گشته و متفرق شده‌اند، تضمین نمی‌کند تا مبادا

خلف وعده‌ای صورت بگیرد و این از اخلاق بزرگ منشانه‌ی وفا به عهد و از خصلتهای پیروزی به شمار می‌رود.^۱

پنجم: عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه یکی از قهرمانان فتح مصر

همان طور که قبلاً شرح آن گذشت، عمرو بن عاص رضی الله عنه با نیروهایش به سوی اسکندریه پیش می‌رفت و در مسیر راه در مواضع متعددی با دشمن روبرو شد و سرانجام بر آنان پیروز گردید. در یکی از این معرکه‌ها به نام «کریون» فرزندش (عبدالله) فرماندهی لشکر را به عهده داشت و شدیداً زخمی شد. هنگامی که فرستاده‌ی پدرش آمد تا جویای حالش بشوند، عبدالله چنین سرود:

أقول إذا ما جاشت النفس اصبري فعما قليل تحمدي أو تلامي

«به جسم وقتی درد می‌گیرد می‌گویم تحمل کن به زودی ستوده و یا سرزنش می‌گردد».

هنگامی که فرستاده برگشت و جریان را برای عمرو بازگو نمود، عمرو گفت: حقا که فرزند من است.^۲

این یکی از موضع‌گیری‌های عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌باشد که بیانگر صبر و شکیبایی وی است او که در علم و عبادت معروف بود از شجاعت و شکیبایی نیز برخوردار بود.^۳

ششم: احداث منزل امیرالمؤمنین در مصر

عمرو بن عاص رضی الله عنه طی نامه‌ای به امیرالمؤمنین نوشت که ما نقشه‌ی احداث منزل برای شما در کنار مسجد جامع کشیده‌ایم. عمر رضی الله عنه در جواب نوشت: مردی که در حجاز سکونت دارد، چرا برای او منزلی در مصر ساخته می‌شود؟! پس دستور داد تا در آن مکان،

۱- التاريخ الإسلامي (۳۵۱/۱۲).

۲- فتوح مصر ص ۵۷.

۳- التاريخ الإسلامي (۳۳۰/۱۲).

بازارچه‌ای برای مسلمانان احداث شود.^۱

این برخورد عمر رضی الله عنه با پیشنهاد عمرو رضی الله عنه بیانگر کمال تقوا و زهد عمر رضی الله عنه می‌باشد و هنگامی که پیشوایان و مردان بزرگ قوم تا این حد از دنیا و متاع فانی آن گریزانند، زیردستان و پیروانشان باید بیشتر گریزان باشند.^۲

هفتم: ادعای سوزاندن کتابخانه‌ی اسکندریه توسط مسلمانان

دکتر عبدالرحیم محمد عبدالحمید می‌گوید: ما سراغ نداریم که عمرو بن عاص کتابخانه‌ی اسکندریه را به آتش بکشانند. فقط نصی از ابن قفطی وجود دارد که آن را از ابن عبری (م ۶۸۵هـ/۱۲۸۶م) نقل کرده و در آن آمده است که مردی به نام یحیی نحوی که اسکندری الاصل و از فلاسفه بود، نزد عمرو آمد. عمرو او را گرامی داشت و پرسید: چه می‌خواهی؟ نحوی گفت: کتابهای حکمت را که در خزانه‌های پادشاهی است و تعداد آنها پنجاه و چهار هزار و صد و بیست کتاب می‌باشد. عمرو گفت: من نمی‌توانم چنین رقم بزرگی را بدون اجازه‌ی امیرالمؤمنین به شما برگردانم. آن‌گاه نامه‌ای به امیرالمؤمنین فرستاد و نظر ایشان را در این مورد جویا شد. امیرالمؤمنین در جواب نوشت: کتابهایی که از آن یاد کرده‌ای از دو حال خالی نیستند یا آن‌چه در آن‌ها مکتوب است موافق با کتاب خدا است که در این صورت کتاب خدا ما را از آن‌ها بی‌نیاز می‌سازد و یا مخالف کتاب خدا است که باز هم نیازی به وجود آن‌ها احساس نمی‌شود. بنابراین، همه را نابود کن. عمرو حسب دستور آن‌ها را در میان حمام داران اسکندریه توزیع نمود تا کوره‌ی حمام را با آن‌ها گرم نگه دارند. چنان که تا شش ماه حمام داران از آن‌ها به جای چوب استفاده کردند.^۳

همچنین قبل از ابن قفطی فردی به نام عبداللطیف بغدادی (م ۶۴۹هـ) چنین ادعایی کرده و نوشته است:

در آن‌جا دارالعلمی وجود داشت که اسکندر آن را ساخته بود و در آن انبار کتابی وجود داشت که توسط عمرو بن عاص و به دستور عمر بن خطاب به آتش کشیده شد.^۴

۱- فتوح مصر ص ۶۹.

۲- التاریخ الإسلامی (۳۵۶/۱۲).

۳- عمرو بن عاص، القائد السیاسی ص ۱۳۳.

۴- منبع سابق ص ۱۳۴.

البته این روایات به دلایل زیر قابل انتقاد می‌باشند:

- ۱- هیچ ربط علمی و تاریخی در میان این سه روایت وجود ندارد و هر سه متعلق به یک دورانی از تاریخ می‌باشند.
- ۲- این روایات از هیچ سند و مرجع معتبری سرچشمه نگرفته‌اند، بلکه فرضیه‌هایی بیش نیستند که ساخته و پرداخته همین راویان می‌باشند.
- ۳- این روایات در قرن هفتم پدید آمدند و فاصله‌ی زمانی زیادی با دوران فتح مصر توسط عمرو بن عاص رضی الله عنه دارند. بنابراین با دلایل زیر می‌توان این‌ها را بی اساس قلمداد نمود:
 - هیچکدام از مورخینی که قرن‌ها پیش در مورد مصر و فتح آن قلم فرسایی کرده‌اند در مورد آتش زدن کتابخانه‌ی اسکندریه چیزی ننوشته‌اند.
 - واقدی، طبری، ابن اثیر، ابن خلدون، یاقوت حموی و حتی ابن عبدالحکم به چنین رویدادی اشاره ننموده‌اند.
 - می‌توان این روایتها را متعلق به دوران جنگهای صلیبی دانست که آقای عبداللطیف بغدادی در آن دوران می‌زیسته و احتمالاً توسط زر و یا زور به نوشتن آن وادار شده است.
 - اگر واقعاً چنین کتابخانه‌ی عظیمی وجود می‌داشت، یقیناً رومیان هنگام ترک اسکندریه کتابهای آن را با خود می‌بردند.
 - عمرو راحت می‌توانست آن همه کتاب را به جای سپردن به حمام داران، در دریا می‌ریخت که در آن صورت نابودی آن‌ها به شش ماه نمی‌انجامید.
 - خلاصه این که جریان سوزاندن کتابهای اسکندریه اتهامی بیش نیست که امیرالمؤمنین (عمر بن خطاب رضی الله عنه) و همچنین عمرو بن عاص رضی الله عنه از آن کاملاً مبرا و بی‌اطلاع می‌باشند. بلکه این یک نوع جریان ساختگی از طرف دشمنان اسلام برای بد نام کردن مسلمانان فاتح است.^۱

۱- عمرو بن العاص القائد السياسي.

هشتم: ملاقات عمرو بن عاص رضی الله عنه با پاپ بنیامین

ابن عبدالحکم می گوید: در اسکندریه پیشوای مذهبی ای به نام ابوبنیامین وجود داشت او از دست رومیان به صحرا گریخته بود. هنگامی که از قدوم عمرو بن عاص رضی الله عنه و لشکرش به مصر اطلاع یافت به پیروانش نوشت که حکومت رومی ها به آخر رسیده است و به آنان دستور داد تا با عمرو همکاری کنند. چنان که قبطی های «فرما» به عمرو پیوستند.^۱ در روایت مورخ قبطی آقای ساویرس بن مقنع آمده که جانشین پاپ، آقای سانوتیوس نزد عمرو آمد و او را در جریان فرار پاپ از ترس رومی ها گذاشت. عمرو به عمال خود در مصر نوشت که بنیامین بطرک قبطی در هر جا که هست، در امن و سلامت باشد و با اطمینان خاطر به منطقه ی خود برگردد و به امور پیروان خود رسیدگی نماید. چنان که بنیامین با شنیدن این اعلام عام، بی نهایت خوشحال گردید و پس از ۱۳ سال زندگی متواری، به اسکندریه برگشت و ساکنان اسکندریه از این خبر به شدت مسرور گردیدند و چون پاپ وارد اسکندریه شد، عمرو او را نزد خود فرا خواند و او را مورد اعزاز و اکرام قرار داد و به اطرافیانش گفت: من از روزی که وارد این سرزمین شده ام، مردی خوش سیما مانند او را ندیده ام. می گویند: پاپ بنیامین دارای قیافه ای زیبا و با وقار بود و به آرامی سخن می گفت.

استاد شرقاوی می نویسد: عمرو، پاپ را گرامی می داشت تا جایی که او به یکی از نزدیکان و هم نشینان وی تبدیل شد و عربهای فاتح، در مصر احساس آرامش نمودند و در خطبه های اولین نماز جمعه در مسجد جامع فسطاط، عمرو، خطاب به مسلمانان گفت: با همسایگان قبطی خود به نیکی رفتار نمایید. آن ها حق ذمه و حق خویشاوندی بر شما دارند (به خاطر مادر حضرت اسماعیل علیه السلام) پس در مقابل آنان دست نگه دارید و بگذرید و چشم فرو اندازید.^۲

۱- فتوح مصر وأخبارها ص ۷۳- ۷۴.

۲- الفاروق ص ۲۴۷.

مبحث چهارم

مهم‌ترین فواید و درس‌های عبرت‌آموز در فتوحات عمر فاروق رضی الله عنه

نخست: ماهیت فتوحات اسلامی

برخی از مورخین نصرانی و مستشرقین سعی بر آن نموده‌اند تا چهره‌ی فتوحات اسلامی در دوران خلفای راشدین را زشت جلوه دهند و ادعا نموده‌اند که این فتوحات صرفاً جنگ مذهبی و عقیدتی بوده است. آن‌ها می‌گویند: مسلمانان دارای عقیده و آرمان بوده‌اند ولی با توسل به تعصب کورکورانه، مردم را به زور، تسلیم دین و آیین خود کرده و دریای خون به راه و با سنگ‌دلی تمام قرآن را در یک دست و شمشیر را در دست دیگر داشته‌اند.^۱

آقایان سیدیو، میور و نیبور بیش از دیگران مُبَلِّغ این نوع نگرش نسبت به فتوحات اسلامی هستند. چنان که میور به نقل از نیبور می‌گوید: اسلام برای ادامه‌ی حیات خود چاره‌ای جز این نداشت که مسیر خصمانه‌ی خود را ادامه دهد و به زور شمشیر مردم را به پذیرفتن اسلام وادار نماید و یا حداقل سلطه‌ی جهانی خود را گسترش دهد، مگر غیر از این است که همه‌ی ادیان چاره‌ای جز این نداشتند که در مرحله‌ای از مراحل حیات خود پیروانشان را وادار به جنگ نمایند، اسلام هم همین کار را کرد و البته اگر بگوییم اسلام بیش از دیگران متوسل به زور شده است، سخن غیر منصفانه‌ای گفته‌ایم.^۲

در عین حال برخی دیگر از مستشرقین این اتهامات را مردود دانسته و فتوحات اسلامی را نمونه‌ی عالی اخلاق کریمه دانسته‌اند. چنان که فون کریمی می‌گوید: عرب‌های مسلمان در جنگ‌های خود نمونه‌ی انسان‌های دارای اخلاق کریمه بودند. چرا که پیامبرشان، کشتن راهبان، زنان، کودکان و معذورین و تخریب مزارع و قطع درختان را منع کرده بود.^۳

مسلمانان نیز کاملاً این رهنمودهای پیامبر را رعایت می‌نمودند و به ناموس مردم تجاوز نمی‌کردند و به کشاورزی آن‌ها آسیب نمی‌رساندند و در صورتی که دشمنان آن‌ها را هدف

۱- تاریخ العرب العام (سیدیو) ص ۱۳۳.

۲- فتح مصر بین الرؤية الإسلامية والنصرانية، ص ۱۲۶.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خودش حرام نمی‌نماید بلکه بوسیله وحی حرام می‌کند.

تیرهای زهر آگین قرار می‌دادند، اینان مقابله به مثل نمی‌کردند. در حالی که غارت کردن و سوزاندن و فساد، کار نیروهای رومی بوده ولی مسلمانان خویشتن‌داری می‌نمودند و مرتکب این‌گونه جرایم نمی‌شدند.^۱

روزنتال می‌گوید: تمدن اسلامی با وسعت نظر گسترش می‌یافت نه با تنگ‌نظری پیرامون عقیده و آیین خود. یعنی همه‌ی ملتها با افکار و اندیشه‌ها و فرهنگ و لغت خود در سایه‌ی حکومت اسلامی و با استفاده از روح آزادی بیان و اندیشه رشد نمودند.^۲

آری، تاریخ واقعی اسلام بیانگر آن است که مسلمانان هیچ فردی را مجبور به پذیرش عقیده‌ی اسلامی نکرده‌اند، چرا که آن‌ها این آیه کلام خدا را به خاطر داشتند که می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمَرْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶]

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلالت مشخص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت نافرمانی کند و به خدا ایمان بیاورد، به محکم‌ترین دستاویز در آویخته است اصلاً گسستن ندارد. و خداوند شنوا و دانا است.»

اما این که ملتها به سوی اسلام سرازیر شدند و آن‌را پذیرفتند، علتش این بود که آن‌ها اسلام را از نزدیک شناختند و فهمیدند که آن، یک دین واقعی و نعمت بزرگ الهی است و از نزدیک مسلمانان آن روز را که متخلق به اخلاق اسلام و پایبند به دستورات اسلام بودند، مشاهده کردند و فرماندهان و سربازان اسلام را از نزدیک دیدند که با رفتار و کردارشان داعی به اسلام بودند. اینجا بود که ارزشها و دیدگاه‌های آنان در مقابل ارزشهای جدیدی که در تاریخ بشر بی‌نظیر بود از بین رفت.

۱- الإسلام و حركة التاريخ (انور جندی) ص ۸۳.

۲- علم التاريخ عند المسلمين (صالح احمد علی) ص ۴۶.

آری، خلفا و فرماندهان، سربازان خود را به کمک گرفتن از خدا و رعایت تقوا و ترجیح دادن زندگی اخروی بر زندگی مادی و اخلاص در جهاد و در نظر داشتن خدا در اعمال و دوری از گناهان توصیه می نمودند.

و بدین صورت همه‌ی آنان صادقانه و مخلصانه و دردمندانه تلاش می نمودند تا افراد و ملت‌ها را از پرستش طاغوت‌ها و مخلوقات بربانند و به سوی پرستش خدای یگانه و قهار و از زندگی تنگ دنیا به زندگی فراخ و آرام آخرت بکشانند.

بنابراین، بزرگان و فرماندهان لشکر اسلام در معرکه و جهاد پیشاپیش سربازان خود حرکت می کردند و تعداد زیادی از آنان به شهادت می رسید و چون جنگ به اتمام می رسید، پشت سر آنان حرکت می کردند تا به بیماران و درماندگان کمک کنند و بار آنان را بر دوش خود بگذارند.

آری، فرماندهان مسلمان قبل از هر چیز دعوتگر بودند و اصول جنگ اسلامی را کاملاً رعایت می کردند. حقا که جنگ‌های مسلمانان جهاد مقدسی در راه خدا بود و نه جنگی خانمان سوز برای کسب دنیا و گسترش قلمروی خود آن طور که دیگران در دنیا می جنگند.^۱

دوم: روش عمر^{رضی الله عنه} در انتخاب فرماندهان لشکر

عمر فاروق^{رضی الله عنه} روش منحصر به فردی در انتخاب فرماندهان داشت، ایشان برای این کار شرایط ویژه‌ای مقرر کرده بود از این قبیل:

۱- پرهیزگاری و دانش

ایشان همواره می گفت: کسی فردی را بشناسد که فاسق است و او را بر کاری بگمارد خود او نیز فاسق می شود.^۲

و هنگامی که خواست سعید بن عامر را بر بخشی از دیار شام بگمارد و او نپذیرفت و شانه خالی کرد، عمر^{رضی الله عنه} گفت: به خدا این ممکن نیست که مسئولیت فقط با من باشد و

۱- فتح مصر (دکتر ابراهیم متناوی) ص ۱۲۷.

۲- موسوعة فقه عمریه نقل از سیرت عمر، ابن جوزی ص ۶۷.

شما در خانه‌هایتان راحت بنشینید.^۱

۲- آرامش و وقار

هنگامی که عمر رضی الله عنه، ابوعبید ثقفی را به عنوان امیر تعیین کرد، گفت: از این که سلیط را امیر می‌کردم چیزی جز شتاب‌زدگی وی مرا باز نداشت و افزود که شتاب‌زدگی در جنگ باعث شکست می‌شود و جنگ نیاز به فردی آرام و با وقار دارد.^۲

۳- شجاعت و مهارت

وقتی عمر رضی الله عنه می‌خواست فرماندهی نیروهای مسلمان را که عازم فتح نهاوند بودند، تعیین بکند و در این مورد با مردم مشورت کرد. آن‌ها گفتند: امیرالمؤمنین بهتر از ما عراقیان و نیروهای خود را می‌شناسد. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا کسی را امیر آنان مقرر می‌کنم که هنگام برخورد با دشمن نخستین کسی باشد که شمشیر از غلاف بیرون می‌کند. گفتند: او کیست؟ گفت: نعمان بن مقرن مزی. آن‌ها گفتند: بلی او شایسته‌ی این مقام است.^۳

۴- کاردان، زرنگ و با تجربه باشد

عمر رضی الله عنه به نیروهایش می‌گفت: حق شما بر من این است که شما را به رفتن در مهلکه و جایی که نابودی شما حتمی است وادار نکنم.^۴

و هنگامی که عمرو بن عاص و لشکرش به اجنادین رسید و قصد فتح آن‌را کرد و در آن روزها فرماندهی رومی‌ها فردی به نام ارطوبون معروف به زرنگی و کاردانی بود، عمر رضی الله عنه گفت: ارطوبون عرب را به جنگ ارطوبون روم فرستاده‌ایم، ببینیم چه کار می‌کند؟ و چون عمرو توانست ارطوبون را بفریباند و خبر به گوش عمر رضی الله عنه رسید گفت: عمرو بر او پیروز شد. خدا عمرو را پاداش نیکو دهد.^۵

۱- موسوعة فقه عمر ص ۱۰۰ به نقل از مصنف عبد الرزاق (۳۴۸/۱۱).

۲- تاریخ طبری (۲۶۶/۴).

۳- تاریخ طبری (۱۰۹/۵).

۴- موسوعة فقه عمر ص ۱۰۹.

۵- تاریخ طبری (۴۳۲/۴).

۵- ماهر و دارای آگاهی نسبت به تاکتیکهای جنگ باشد

ابن قدامه حنبلی نویسنده‌ی «المغنی» درسختی پیرامون فرماندهی جنگ می‌نویسد: فرمانده باید دارای رأی و اندیشه بوده و آگاه به مسایل و فنون و تاکتیک جنگی باشد. علاوه بر این‌ها امانت دار، مهربان و خیرخواه مسلمانان باشد. از همین رهگذر بود که عمر رضی الله عنه پس از نظر خواهی از مردم سعد بن ابی وقاص را فرماندهی کل نیروهای اسلامی عراق مقرر کرد.^۱

۶- علاقه‌مند بودن

معمولاً عمر رضی الله عنه هیچ کس را مجبور به پذیرفتن مسئولیتی نمی‌کرد مگر این که واقعاً ناچار می‌شد. چنان که باری مردم را برای جنگ با فارس در عراق تشویق نمود، آن‌ها در اعلام آمادگی برای جنگ مقداری درنگ کردند و قبل از همه ابوعبید بن مسعود ثقفی لبیک گفت و بعد از او دیگران آماده شدند. عمر رضی الله عنه ابوعبید ثقفی را با این که جزو صحابه نبود، امیر آنان مقرر کرد. کسی گفت: آیا بهتر نبود فردی از صحابه را امیر آنان مقرر می‌نمودی؟ عمر رضی الله عنه گفت: کسی را که قبل از همه به دعوت لبیک گفت امیر تعیین می‌کنم.^۲

و هر کدام از سعد بن ابی وقاص، ابوعبیده، عمرو بن عاص و دیگر فرماندهان دارای این ویژگیها بودند.

سوم: حقوق خدا و حق فرماندهان و سربازان در نامه‌های عمر رضی الله عنه

- حقوق خدا

عمر فاروق رضی الله عنه در نامه‌هایش فرماندهان و سربازان خود را به رعایت حقوق خدا فرا می‌خواند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱- المغنی (۳۵۲/۸).

۲- البدایة والنهایة (۲۶/۷).

۱- صبر و استقامت در مقابل دشمن

خداوند می فرماید: ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۲۰۰﴾ [آل عمران: ۲۰۰]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبایی ورزید و استقامت و پایداری کنید و مراقبت به عمل آورید و از خدا پرهیزید تا اینکه رستگار شوید».

از جمله وصایای عمر فاروق به سعد بن ابی وقاص هنگام اعزام به عراق این بود که: بدان که هر چیز پایه‌ای دارد و پایه‌ی نیکی صبر است، پس در مقابل مصیبت‌ها صبر را پیشه کن تا ترس از خدا نصیبت گردد^۱.

همچنین به ابو عبیده بن جراح که مشغول نبرد در شام بود نوشت: خداوند در مقام تحسین از ملتی که صبر را پیشه ساخته، فرموده است:

﴿وَكَايَنَ مِنْ نَجِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۱۴۶﴾ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۷﴾ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴۸﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۶ - ۱۴۸]

«و چه بسیار پیغمبرانی که مردان خدای فراوانی به همراه آنان کار زار می کرده اند و به سبب چیزی که در راه خدا بدانان می رسیده است، سست و ضعیف نمی شده اند و زبونی نشان نمی داده اند و خدا شکیبایان را دوست می دارد و گفتارشان جز این نبود که می گفتند: پروردگارا! گناهانمان را ببخشای و از زیاده روی‌ها و تندروی‌هایمان صرف نظر فرمای و گام‌هایمان را ثابت و استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان. پس خداوند پاداش این جهان را بدیشان داد، و پاداش نیکوی آخرت را (برایشان تضمین کرد) و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد».

پاداش دنیوی همان پیروزی و غنیمت و پاداش اخروی مغفرت و بهشت است و افزود که این نامه را برای مردم قرائت کن و باید آنان در راه خدا مبارزه نمایند و شکیبایی به خرج دهند تا هم از پاداش دنیوی و هم از پاداش اخروی بهره‌مند گردند.^۱

۲- هدف از جنگ یاری دادن دین خدا باشد

عمر فاروق این فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را به خوبی فهمیده و آویزه‌ی گوش کرده بود که می‌فرماید:

(مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)^۲.

«هر کس برای اعتلای کلمه الله بجنگد، او در راه خدا است».

بنابراین، می‌بینیم که زندگی، وصایا و نامه‌های عمر فاروق رضی الله عنه نشأت گرفته از همین اصل است.

۳- ادای امانت

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۱۶۱)

«هیچ پیغمبری را نسزد که خیانت کند و هر کس خیانت ورزد در روز رستاخیز آنچه را که در آن خیانت کرده است با خود می‌آورد، سپس به هر کس پاداش و مزد آن چه کرده است به تمام و کمال داده می‌شود، و بدانان ستم نخواهد شد».

عمر فاروق رضی الله عنه همواره به فرماندهان و نیروهای اسلامی توصیه می‌نمود که از خیانت در مال غنیمت جداً پرهیز نمایند و هنگام برخورد با دشمن پشت به سوی دشمن نکنند.^۳

۱- تاریخ فتوح الشام ص ۱۸۳.

۲- بخاری ش ۲۶۵۵.

۳- الخراج: أبی یوسف ص ۸۵.

۴- عدم تداخل روابط

عمر فاروق در این باره فرمود: هر کس فردی را محض به خاطر روابط دوستانه یا خویشاوندی استخدام نماید به خدا و پیغمبرش خیانت کرده است و هر کس مرد فاسقی را استخدام نماید، خودش نیز فاسق می شود.^۱

حقوق فرمانده

همچنین عمر فاروق رضی الله عنه در نامه هایش به رعایت حقوق فرماندهان تأکید نموده است، از جمله به این موارد:

۱- حرف شنوی از فرمانده

هنگامی که عمر فاروق، ابو عبید مسعود ثقفی را در رأس لشکری به عراق اعزام نمود و سلمه بن اسلم خزر جی و سلیط بن قیس انصاری را - که هر دو از اهل بدر بودند - معاونان او تعیین کرد، به ابو عبید گفت: هیچ تصمیمی بدون مشورت و توافق آنان نگیرد. اما ابو عبید در جنگ با فارسی ها تصمیم به عبور از پل را گرفت که در آن جا بود. سلیط با این تصمیم او مخالفت ورزید، ولی ابو عبید گوش نکرد و از پل عبور کرد و این کار او به شکست مسلمانان انجامید. آن گاه سلیط گفت: اگر اطاعت و حرف شنوی از تو بر من لازم نبود، مردم را از اینجا می بردم، ولی من به حرفهای تو گوش می کنم و از تو اطاعت خواهم کرد هر چند که تو به حرف من گوش نکردی، با این که عمر رضی الله عنه مرا با تو در امارت شریک قرار داده بود.

۲- نظریات خود را تابع رأی و نظر فرمانده بکنند

خداوند می فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۸۳]

«هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق)، آن را شایع می‌سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و فرماندهان خود - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز عده کمی، همگی از شیطان پیروی می‌کردید (و گمراه می‌شدید)».

خداوند در این آیه سپردن امر و کار رعیت به دست والیان امر را سبب حصول علم و درک بیشتر مطلب دانسته است. چرا که آن‌ها اگر با مشکلی روبرو شوند، مسأله را با رایزنی و مشورت حل و فصل می‌نمایند.^۱ بنابراین، عمر رضی الله عنه برای لشکری که اعزام می‌نمود، یک امیر تعیین می‌کرد تا همه، مسأله را به او واگذار کنند و از او پیروی نمایند و اختلاف رأی پیدا نکنند که اختلاف باعث از بین رفتن وحدت آنان می‌شود.

چنان که در سالی که عمر فاروق رضی الله عنه نیروهای خود را به نهاوند فرستاد و مسلمانان از شهرهای مختلف سرازیر شدند، امیر لشکر مهاجرین و انصار مدینه عبدالله بن عمر رضی الله عنه و امیر لشکر بصره، ابوموسی اشعری و امیر لشکر کوفه، حذیفه بن یمان بود. و پس از این که همه یکجا جمع شدند، عمر فاروق به آن‌ها نوشت که امیر همه‌ی شما نعمان بن مقرن مزنی است.^۲

۳- پیروی کامل از دستورات فرمانده

اولین کاری که عمر بن خطاب در خلافت خویش انجام داد مردم را به جنگ با فارس فرا خواند. در سه روز نخست کسی حاضر نشد و در روز چهارم اولین کسی که به دعوتش لبیک گفت، ابوعبید بن مسعود ثقفی بود. و این امر باعث شد که عمر رضی الله عنه او را فرمانده لشکر تعیین کند. با این که او جزو صحابه نبود و در لشکر تعداد زیادی از صحابه رسول خدا وجود داشتند.^۳

و هنگامی که عمر رضی الله عنه، عتبه بن غزوآن را به بصره فرستاد او را این گونه نصیحت کرد: در مورد مسئولیتی که به تو سپرده شده است از خدا بترس، و از کبر و غرور پرهیز. تو با

۱- الأحكام السلطانية ص ۴۸.

۲- الإدارة العسكرية في الدولة الإسلامية (۱۰۰/۱).

۳- همان (۱۱۳/۱).

رسول خدا همراه بوده‌ای و خداوند تو را پس از آن که ذلیل بودی عزت بخشید و پس از آن که ناتوان بودی قدرت داد و تو اکنون امیر و فرمانده‌ای هستی که مردم به سخنان تو گوش می‌سپارند و از دستورهایت پیروی می‌نمایند. چه نعمتی بالاتر از این وجود دارد به شرطی که تو را فروتر از آن چه هستی نکنند و در میان تو و زیر دستانت فاصله ایجاد ننمایند.^۱

۴- در تقسیم غنائم با او درگیر نشوند

عمر بن خطاب رضی الله عنه در مورد تقسیم غنائم فرمود: پروردگارا! من تو را بر این فرماندهان گواه می‌گیرم. همانا من آن‌ها را فرستاده‌ام تا دین خدا و سنت رسول خدا را به مردم آموزش دهند و اموال غنیمت را در میان آنان تقسیم نمایند و در تقسیم آن، جانب عدالت را رعایت کنند و هر جا با مشکلی روبرو شدند به من مراجعه نمایند.^۲

چنان که در فتح ابله، پس از این که غنائم تقسیم گردید، به یکی از سربازان آهن پاره‌ای رسید. بعداً او متوجه شد که آن قطعه، آهن نیست، بلکه قطعه طلایی است. این مسأله را با امیر لشکر در میان گذاشتند. او طی نامه‌ای از امیرالمؤمنین راه حل مسأله را جویا شد. امیرالمؤمنین در پاسخ نوشت که اگر سرباز مورد نظر سوگند بخورد که قبل از تقسیم غنائم نمی‌دانسته که این قطعه طلایی است پس آن را از او نگیرید و اگر حاضر به سوگند خوردن نیست آن را از او باز گیرید و در میان همه‌ی سربازان تقسیم کنید. چنان که آن سرباز سوگند یاد کرد که من بعد از تقسیم غنائم متوجه شده‌ام که طلا است.^۳

همچنین هنگامی که پس از معرکه جلولاء، می‌خواستند غنائم را تقسیم نمایند، جریر بن عبدالله بجلی گفت: یک چهارم کل غنائم متعلق به من و همراهانم می‌باشد. سعد بن ابی وقاص که فرماندهی لشکر بود، جریان را طی نامه‌ای با عمر رضی الله عنه در میان گذاشت. عمر رضی الله عنه در جواب نوشت که جریر بن عبدالله راست می‌گوید، من با او چنین قراردادی نموده‌ام. اکنون اختیار به دست جریر است او و قومش جنگیده‌اند تا یک چهارم اموال

۱- منبع سابق (۱/۱۱۴).

۲- الخراج، ابی یوسف ص ۵۰.

۳- مناقب امیرالمؤمنین (ابن جوزی) ص ۱۲۸.

بدست آمده به عنوان مؤلفه القلوب به آن‌ها داده شود، حرفی نیست. اما اگر به خاطر خدا و یاری دین خدا جنگیده‌اند و پاداش خود را از او می‌خواهند، پس آن‌ها نیز جزو سایر مسلمانان هستند و همان سهمی که به دیگران تعلق می‌گیرد به آن‌ها تعلق خواهد گرفت. هنگامی که سعد بن ابی وقاص، جریر بن عبدالله را فراخواند و او را در جریان نامه‌ی عمر رضی الله عنه گذاشت، جریر گفت: امیر المؤمنین راست می‌گوید و ما نیازی به یک چهارم نداریم، بلکه با دیگر مسلمانان یکسان هستیم^۱.

حقوق سربازان

همچنین عمر فاروق در وصایا و نامه‌هایش به رعایت حقوق سربازان تاکید نموده است که می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱- بازدید از لشکر و جستجوی احوال سربازان

از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل است که فرمود: گاهی پیش می‌آید که من در حالی که مشغول خواندن نماز هستم، به فکر تجهیز لشکر می‌افتم.

آری، عمر رضی الله عنه امیر المؤمنین و امیر جهاد است. او مانند کسی است که در حین مقابله با دشمن مشغول خواندن نماز خوف می‌باشد^۲. عمر رضی الله عنه هنگامی که پرچم لشکری را به دست امیری می‌سپرد و آنان را آماده‌ی حرکت می‌نمود، لشکر را بازدید می‌کرد و آن‌ها را این گونه توصیه می‌نمود: کفشها و کمر بند خود را محکم ببندید و اسباب اضافی با خود حمل نکنید و سوار کاری را خوب تمرین کنید و بر اسب پیرید و از تن پروری و زندگی عجم گونه پرهیزید و تا بر پشت اسبان پیرید و کمان را به قدرت بکشید، قوای شما به تحلیل نخواهد رفت^۳.

این وصایا میزان علاقه و توجه عمر رضی الله عنه نسبت به آمادگی رزمی نیروهایش را نشان می‌دهد.

۱- الإدارة العسكرية (۱/۲۱).

۲- الفتاوی (۶۰۹/۲۲).

۳- نهاية الأدب (۶/۱۶۸).

فرماندهانش نیز تمام دستورات وی را به اجرا در می‌آوردند و همواره نیروهای تحت فرماندهی خویش را مورد تفقد قرار می‌دادند و چه در قلب معرکه و چه هنگام آمادگی برای رفتن به معرکه‌ی نیروی رزمی نیروهای خود را می‌آزمودند. چنان که عمرو بن عاص در خطبه‌های نماز جمعه در مصر مسلمانان را به آمادگی برای جنگ از جمله فربه ساختن مرکبهای خود توصیه می‌نمود و می‌گفت: «نبینم که کسی از شما جسم خود را پرورش بدهد و از پرورش مرکب خود غافل شود و بدانید که من اسبان را نیز همانند مردان بازدید می‌کنم و اسب هر کسی - بدون بیماری و علت دیگری - لاغر باشد از حقوق او کاسته خواهد شد»^۱.

و هنگامی که عمر رضی الله عنه در سفر به دیار شام با معاویه ملاقات کرد، زندگی و ساز و برگ نظامی او را شبیه زندگی پادشاهان دید و بر آشفت و گفت: ای معاویه! مگر قرار است مانند کسرها زندگی بکنی؟ معاویه گفت: ای امیر المؤمنین! ما در جنگ با دشمن به سر می‌بریم و نیاز به مظاهر ابهت‌انگیز و مانورهای نظامی داریم. عمر رضی الله عنه با شنیدن سخنان معاویه، به ظاهر قانع شد و چیزی نگفت.^۲

۲- عدم سخت‌گیری بر سربازان در اثنای سفر

عمر رضی الله عنه به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه نوشت: با مسلمانان در اثنای سفر به نرمی رفتار کن و آن‌ها را به زور وارد مسیرهای خسته کننده نکنید و جایی که نیاز به استراحت دارند، مانع از استراحت آنان نشوید تا نیروی آن‌ها قبل از رسیدن به دشمن از بین نرود، چرا که آن‌ها به مصاف دشمنی مقیم می‌روند که هم خود و هم حیواناتشان سیراب و فربه هستند و افزود که هر هفته یک شبانه روز برای استراحت و ترمیم و بازدید سلاحها و دیگر چیزهای مورد نیاز در مکانی توقف نمایید. البته از شهر و آبادیهای کسانی که با آن‌ها صلح کرده‌اید، فاصله بگیرید.^۳

۱- فتوح مصر (ابن عبدالحکم) ص ۱۴۱.

۲- الإدارة العسكرية (۱۳۷/۱).

۳- تحایة الأدب (۱۹۶/۶).

و هنگامی که سعید بن عامر را در رأس لشکری به عنوان نیروی کمکی به سوی شام فرستاد او را این گونه نصیحت کرد: ای سعید! من تو را فرماندهی این لشکر تعیین کردم و تو بر آنان هیچ برتری ای نداری مگر این که تقوا را پیشه سازی. مواظب باش که در مسیر راه تا می توانی با آن ها به مهربانی رفتار کن و به آنان بد و ناسزا مگویی و ضعیفانشان را تحقیر و قدرتمندانشان را مقرب دربار نکن و تو از کسی دیگر پیروی مکن و آن ها را از مسیرهای پرخطر مبر، بلکه راه های سهل و آسان را در پیش گیر و در کنار راه ها استراحت نکنید و در پایان گفت: و اما خداوند همواره در بود و نبود من ناظر بر تو و سایر مسلمانانی است که در رکاب تو می باشند.^۱

۳- بررسی و جویا شدن احوال لشکر در مسیر راه

عمر فاروق رضی الله عنه در مسیر راه، به بررسی لشکر می پرداخت و آنان را به رعایت اخلاق کریمه و ارزشهای بزرگ توصیه می نمود. چنان که سعد بن ابی وقاص را به رعایت عهد و پیمان با دشمن توصیه کرد و او را از عهد شکنی بر حذر داشت و گفت: عهد شکنی در واقع باعث ضعف و نابودی تو و تقویت دشمنان می شود. و در پایان او را از این که باعث سرافکندگی و تحقیر مسلمانان باشد، بر حذر داشت.^۲

۴- عدم برخورد فیزیکی با متخلفین برای حفظ یکپارچگی لشکر

از جمله توصیه های عمر بن خطاب رضی الله عنه به فرماندهانش این بود که می گفت: هیچ فرماندهی لشکر و امیر دسته ای حق ندارد کسی از متخلفین را در دوران مأموریت تنبیه نماید و یا بر او حد شرعی اجرا کند، چرا که احتمال می رود شیطان او را وسوسه نماید و به دشمن پیوندد.^۳

و هنگامی که عمر بن خطاب رضی الله عنه، سلمان بن ربیعہ باهلی را به عنوان فرمانده لشکر و عمرو بن معدی کرب و طلیحه بن خویلد اسدی را به عنوان معاونان او فرستاد و بعداً مطلع شد که میان سلمان و عمرو مشاجرات لفظی رخ داده است، عمر رضی الله عنه به سلمان که

۱- تاریخ فتوح الشام (اذری) ص ۱۸۶.

۲- الإدارة العسكرية (۱/۱۷۹).

۳- تاریخ الخلفاء: السيوطی ص ۱۳۱.

فرماندهی لشکر بود نوشت: من از برخورد تو با عمرو مطلع شدم و آنرا نپسندیدم. در چنین جایگاهی و در حین جنگ با دشمن، شایسته است که عمرو و طلیحه را بیش از پیش با خود داشته باشی و از سخنان و تجارب آنان استفاده نمایی. و همچنین وقتی به مکان امن و دار السلم رسیدی با آنها آن طور که شایستگی اش را دارند، برخورد کن و فقهاء و اهل قرآن را با خود داشته باش.^۱

همچنین به عمرو بن معدی کرب نوشت: از مخالفت تو با فرمانده ات و ناسزاگویی به او باخبر شدم. من می دانم که تو دارای شمشیری به نام صمصامه هستی، ولی من شمشیری دارم به نام مصمم که به خدا سوگند اگر آنرا بر فرق سرت بگذارم تا تو را از وسط پاره نکنم آنرا بر ندارم. هنگامی که عمرو نامه‌ی امیرالمؤمنین را خواند، گفت: به خدا سوگند! اگر اراده کند چنین خواهد کرد.^۲

از این دو برخورد عمر رضی الله عنه و نامه‌هایش به روشنی فرهنگ همبستگی و یکپارچگی ای که باید یک فرمانده در میدان جنگ از آن برخوردار باشد، نمایان می گردد. و باید که فرمانده از دانش و تکنیک افراد کاردان در جنگ استفاده کند و پس از پایان جنگ نیز باید همبستگی و مودت خود را حفظ نمایند.

و در فتح «رها»^۳ لشکری به فرماندهی بسر بن ابی اریطه از شام به دستور عمر بن خطاب رضی الله عنه برای کمک به عیاض بن غنم آمد. دیری نگذشت که میان آنها در حالی که با دشمن درگیر بودند، اختلافاتی رخ داد. عیاض به آنان گفت که نیازی به کمک شما نداریم و به شام برگردید. وقتی عمر رضی الله عنه از این کار عیاض مطلع شد، طی نامه‌ای از او علت این کار را جویا شد در حالی که قبلاً همیشه تقاضای نیروی کمکی می کرد. عیاض در پاسخ نوشت که من از ایجاد دو دستگی در میان صفوف خود ترسیدم و از طرفی احساس کردم که دیگر

۱- الأوائل، العسکری (۴۵/۲).

۲- منبع سابق.

۳- شهری واقع در فاصله موصل و شام.

نیازی به کمک آنها ندارم. بنابراین آنها را برگردانیدم.^۱ آن‌گاه عمر رضی الله عنه عملکرد او را پذیرفت و برای او دعای خیر کرد.^۲

۵- مبدا در اثر سهل‌انگاری در مسیر راه، دشمن بر شما شبیخون زند

عمر فاروق رضی الله عنه توجه ویژه‌ای به امر نگهبانی داشت و فرماندهانش را در این باره توصیه می‌نمود و می‌گفت: مبدا در اثر غفلت و سهل‌انگاری در مسیر راه، دشمن بر شما شبیخون زند و آنان را موظف می‌ساخت تا در حین حرکت و همچنین هنگامی که در جایی اردو می‌زنند، نگهبانانی بگمارند. چنان که به سعد بن ابی وقاص گفت: بر لشکر خود نگهبانانی بگمار و از شبیخون دشمن غافل مشو و اگر اسیری از قومی نزد تو آوردند که با آنها قرار داد صلح نداری، گردنش را بزن تا بدین صورت دشمنان خدا و دشمنان خود را مرعوب سازی.^۳

همچنین فرماندهانش را به جمع‌آوری اطلاعات از سرزمین دشمن توصیه می‌نمود تا آنها با آگاهی کامل از وضعیت دشمن، اقدام لازم را بنمایند. چنان که در این باره به سعد بن ابی وقاص چنین نوشت: وقتی به سرزمین دشمن رسیدی جاسوسانت را به هر سو بفرست و هر لحظه تحرکات آنها را زیر نظر داشته باش و برای این کار افراد مورد اعتمادی از عربها و غیر آنها نگهدار تا از صداقت و نصیحت و راهنمایی‌های آنان استفاده نمایی. چرا که از انسان دروغگو هیچ نفعی عاید تو نمی‌شود حتی اگر در بخشی از سخنانش راست بگوید. و کسی که صداقت ندارد و اهل خیانت است به جای این که جاسوس تو باشد، جاسوس دشمنانت علیه تو خواهد بود. و هنگام نزدیک شدن به سرزمین دشمن جاسوسان خود را به هر سو بفرست و دسته‌های نظامی را نیز اعزام کن تا مانع از رسیدن کمک به دشمن بشوند و باید جاسوسانت وضعیت و نقاط ضعف دشمن را شناسایی بکنند و برای این منظور از افراد قوی و اهل رأی استفاده کن و اسبان تیزرو در اختیار آنان

۱- فتوح الشام ابن أعمش (۲۵۳/۱).

۲- الإدارة العسكرية (۱۸۸/۱).

۳- نهاية الأرب (۱۷۰/۶).

قرار بده تا اگر با دشمن روبرو شدید قبل از هر چیز قدرت رأی و اندیشه‌ی شما با دشمن روبرو شود.^۱

گفتنی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه نه تنها استفاده از جاسوس برای جمع‌آوری اطلاعات از دشمن را در دستور کار خود قرار داده و بدان توصیه می‌نمود، بلکه جاسوسانی بر خود لشکر اسلام گمارده بود تا ناظر مخفی عملکرد فرماندهان و امرا باشند. چنان‌که در هر لشکر و هر اداره‌ای مأمور و یا مأمورانی مخفی گمارده بود و بدین صورت حرکات و تصرفات فرماندهان لشکر و ادارات را زیر نظر داشت و مرتب از وضعیت و عملکرد آنان مطلع می‌شد.^۲

و هنگامی که عمیر بن سعد انصاری که فرماندهی گروهی از اهل شام را بر عهده داشت، نزد عمر رضی الله عنه شکایت برد و گفت: ای امیرالمؤمنین! در میان ما و رومیان گروهی از عربهای ساکن سوس قرار دارند. آن‌ها اسرار ما را به دشمنان ما منعکس می‌کنند، اما در مورد آنان چیزی به ما نمی‌گویند. عمر رضی الله عنه گفت: نزد آنان برو و انتخاب یکی از این دو راه را به آنان پیشنهاد کن یا به تعداد گوسفندان و شترانشان به آن‌ها گوسفند و شتر بده و بگویند آن‌جا را ترک کنند و اگر نپذیرفتند به آن‌ها یک سال مهلت بده و پس از سپری شدن آن، خانه‌هایشان را تخریب کن.^۳ هنگامی که عمیر بن سعد پیشنهاد خود را با آنان در میان گذاشت، حاضر به پذیرفتن آن نشدند. عمیر گفت: پس تا یکسال فرصت دارید که از اینجا کوچ کنید و اگر نه خانه‌های شما را ویران خواهم کرد. چنان‌که پس از سپری شدن سال، عمیر خانه‌های آنان را ویران نمود.^۴

۱- نهاية الأرب (۱۶۹/۶).

۲- الإدارة العسكرية (۳۹۶/۱).

۳- فتوح البلدان: بلاذري (۱۸۵/۱).

۴- همان (۱۸۵/۱)، الإدارة العسكرية (۳۹۷/۱).

۶- انتخاب مکان مناسب برای درگیر شدن با دشمن

عمر بن خطاب رضی الله عنه، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را سفارش می کرد که قبل از آن که سرزمین معرکه را کاملاً شناسایی ننموده و راه های ورودی و خروجی و اماکن پر آب و گیاه آن را ندانسته است، جنگ را آغاز ننماید.^۱

چنان که در جنگ قادسیه به او سفارش نمود که به جای درگیر شدن در قلب سرزمین دشمن، آنان را به سوی مرزهای خود بکشانید، چرا که شما وضعیت جغرافیایی سرزمینهای خود را بهتر می دانید و در صورت شکست بهتر می توانید عقب نشینی کنید و دشمن از تعقیب شما نیز صرف نظر خواهد کرد، چرا که با سرزمینهای شما آشنایی ندارند.^۲

علاوه بر این ها عمر فاروق رضی الله عنه، سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی و حذیفه بن یمان را به عنوان هیأت کارشناسی جهت انتخاب مکان مناسب برای اقامت لشکر در مسیر انتخاب نمود. و به شورای فرماندهان دستور می داد که هنگام فرود آمدن و یا در پایگاه های نظامی، در کنار فرماندهی کل مسکن گزینند و آب و آذوقه به حد کافی داشته باشند، تا مرکز فرماندهی در برنامه ریزی و تدارکات بهتر عمل کند.^۳

چنان که طی نامه ای به ابوعبیده بن جراح نیز نوشت که نیروهای را در مکانی فرود نیاور که از وضعیت آن اطلاع نداری و راه های ورودی و خروجی آن را بلد نیستی.^۴

۷- تهیه امکانات لازم برای سربازان

عمر رضی الله عنه برای لشکر اسلام در عراق از مدینه ی منوره کمک مالی و از جمله شتر و گوسفند می فرستاد و حتی از گیاهان نقیع و ربذه^۵ علوفه ی مرکبهای آنان را فراهم می ساخت. و به تناسب نیاز هر شهری اسبان و مرکبهایی برای موقع اضطراری نگهداری

۱- نهاية الأرب (۱۷۰/۶).

۲- الإدارة العسكرية (۲۰۵/۱).

۳- الإدارة العسكرية (۲۰۶/۱).

۴- منبع سابق.

۵- نام مکانی در فاصله ی سه شبانه روز از مدینه است.

می شد، چنان که در کوفه چهار هزار اسب و در بصره نیز به همین مقدار و در سایر شهرها تعدادی اسب نگهداری می شد.^۱

و هنگامی که عمر بن خطاب رضی الله عنه برای صلح با ساکنان بیت المقدس به شام آمد، مؤسسه‌ای بنام «الأهراء» برای کمک مالی و غذایی به مجاهدین تأسیس نمود، و نخستین کارمند آن عمرو بن عبسه بود.^۲

۸- تشویق سربازان به جنگ

عمر رضی الله عنه طی نامه‌ای ابو عبیده رضی الله عنه را این گونه به مبارزه در راه خدا دعوت می دهد: به نام خداوند بخشنده و مهربان. از بنده‌ی خدا، امیر المؤمنین عمر بن خطاب به امین امت، ابو عبیده عامر بن جراح، سلام خدا بر تو باد. من خدا را در ظاهر و باطن سپاسگذارم و شما را توصیه می نمایم که خدا را نافرمانی نکنید و از کسانی نباشید که در حق آنها فرموده است:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [التوبة: ۲۴]

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که فراچنگ آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، این‌ها در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ خداوند نافرمان‌داران را هدایت نمی‌نماید».

و درود خدا بر خاتم و امام پیامبران و حمد و سپاس مر خدای را که پروردگار جهانیان است.

۱- الإدارة العسكرية (۲۱۷/۱).

۲- منبع سابق.

وقتی نامه‌ی عمر رضی الله عنه به دست ابوعبیده رسید، آن‌را در جمع مسلمانان قرائت کرد. آن‌ها دریافتند که امیرالمؤمنین با نوشتن این آیه، آن‌ها را به جهاد و مبارزه تشویق نموده است. همه با شنیدن نامه‌ی عمر رضی الله عنه به گریه افتادند. همچنین به سعد بن ابی وقاص و سایر کسانی که با او در عراق بودند، نامه نوشت و آن‌ها را به جهاد و فضایل اخلاقی تشویق می‌نمود و از ارتکاب گناه و معصیت بر حذر می‌داشت.^۱ و از مسئولیت‌های مهم فرماندهان عهد فاروقی، تشویق و برانگیختن مردم به جهاد در راه خدا بود.^۲

۹- یادآوری پاداش الهی و فضیلت شهادت

در عصر فاروق رضی الله عنه، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در میان سربازانش در قادسیه بلند می‌شود و پاداش الهی را به آن‌ها یادآوری می‌نماید و از نعمتهای بهشت و آنچه خداوند برای آن‌ها در آخرت مهیا کرده، سخن راند و سپس آن‌ها را به جهاد تشویق نمود و یادآور شد که خداوند پیروزی و موفقیت دین را وعده داده است و در آینده‌ای نه چندان دور غنایم و شهرهای زیادی در دسترس آنان قرار می‌گیرد، و در پایان به قراء دستور داد که سوره‌ی انفال را قرائت نمایند.^۳

ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه نیز در میان سربازانش در شام بلند شد و ثواب و پاداش الهی و نعمت‌های بهشت را به آنان یادآوری نمود و به آن‌ها خبر داد که جهاد از دنیا و آنچه در آن است برای آن‌ها بهتر است.^۴

و معروف است اینکه عمرو بن عاص رضی الله عنه به سربازان فلسطینی گفت: هر کس کشته شود به شهادت رسیده و هر کس زنده بماند خوشبخت است. سپس به آنان دستور داد که قرآن بخوانند و آن‌ها را به صبر و استقامت توصیه نمود و پاداش و بهشت الهی را در انظارشان زیبا جلوه داد.^۵

۱- الإدارة العسكرية ۲۳۹/۱.

۲- منبع سابق.

۳- تاریخ الطبری (۳۵۶/۴).

۴- الإدارة العسكرية (۲۴۳/۱).

۵- فتوح الشام (۱۸/۱، ۲۰).

۱۰- تشویق آنان به پایبند بودن واجبات و حقوق الهی

عمر بن خطاب رضی الله عنه به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه و نیروهای تحت فرمان وی نوشت: من تو و سربازانت را به رعایت تقوا در هر حال توصیه می‌کنم. چرا که رعایت تقوای الهی بزرگترین آمادگی علیه دشمن و قوی‌ترین تاکتیک محسوب می‌شود. همچنین شما را توصیه می‌کنم تا از گناهان پرهیزید و بیمناک شوید حتی بیشتر از پرهیز و ترسی که از دشمن دارید، زیرا گناهان برای یک لشکر خطرناک‌تر از دشمنان آنها هستند و پیروزی لشکر اسلام بر دشمنانشان به خاطر آن است که آنها خدا را نافرمانی می‌کنند^۱.

۱۱- ممنوعیت افراد لشکر از خرید و فروش و کشاورزی

عمر بن خطاب رضی الله عنه به منادی خود گفت تا در میان فرماندهان و لشکر اسلام اعلام کند که حقوق همه به عهده‌ی بیت المال است و هیچ کس در مورد زاد سفر و نفقه‌ی فرزندان نگران نباشد و کسی از شما حق ندارد به کشاورزی پردازد و اگر نه با مجازات سختی روبرو خواهد شد^۲.

این گونه وصایا بیانگر آن است که عمر فاروق رضی الله عنه می‌خواست نیروهای جهادی هیچ نوع مشغله‌ی فکری جز جهاد و تبلیغ دین نداشته باشند. از این رو عمر رضی الله عنه توانست سربازانی را به وجود بیاورد که همیشه آماده‌ی جنگ و جهاد باشند و در فکر چیدن میوه و کشت و ... نباشند^۳.

چهارم: توجه ویژه به حفظ مرزهای دولت اسلامی

عمر رضی الله عنه با توجه به گسترده بودن مرزهای دولت و همجوار بودن با رومیان، همواره از ناحیه‌ی آنان احساس خطر می‌نمود و می‌گفت: دوست داشتم که در میان ما و آنان سدی از آتش وجود می‌داشت^۴. همچنین در مورد مرزهای دولت اسلامی با فارس سخنان

۱- الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رشید رضا) ص ۱۱۹.

۲- الإدارة العسكرية (۲۵۶/۱).

۳- همان: ۲۵۷/۱.

۴- تاریخ یعقوبی (۱۵۵/۲).

مشابهی گفت و افزود که امنیت سلامتی نیروهای اسلامی برایم از دست آوردن غنائم اهمیت بیشتری دارد.^۱

بر همین اساس، همان طور که قبلاً بیان گردید، دستور به احداث شهرکهای نظامی در کنار مرزهای اسلامی داد که هم پایگاههایی برای نظامیان به شمار می‌رفتند و هم مرکز تبلیغ و نشر اسلام بودند. از جمله شهرهای بصره و کوفه که در مرزهای دولت اسلام با فارس و شهر فسطاط^۲ در مصر و دیگر شهرکهای نظامی در شام که در مرزهای دولت اسلام با رومیان احداث گردیدند و نیروهای نظامی مستقر در شام به چهار بخش به نامهای لشکر حمص، لشکر دمشق، لشکر اردن و لشکر فلسطین تقسیم شدند و امیران و سربازان هر کدام از این چهار لشکر مشخص گردیدند. این کار در اداره‌ی امور نظامی و کنترل نیروها و پرداخت حقوقشان کمک زیادی می‌کرد.^۳

اینها علاوه بر شهرهای مرزی‌ای بود که از دشمنان به جا مانده بود و مسلمانان آنها را به عنوان پایگاههای نظامی در آورده بودند.^۴

و در کل مسلمانان همگام با گسترش دامنه‌ی فتوحات، به تأسیس پایگاههای نظامی زیر نظر یکی از فرماندهان لایق در مرزهای خود می‌پرداختند تا در مقابل هر نوع حمله‌ی احتمالی دشمن بایستند.^۵ از جمله این تدارکات می‌توان به برجهای دیده‌بانی و انبار سلاح اشاره نمود که به دستور عمر فاروق رضی الله عنه در سرزمین عراق و نواحی شرق دولت اسلامی و در مقابل فارس احداث گردیدند. چنان که وقتی خبر گردهم‌آیی نیروهای فارس به رهبری یزدگرد، به فرمانده‌ی نیروهای اسلامی، مثنی بن حارثه رسید. ایشان در این مورد از عمر بن خطاب رضی الله عنه نظر خواهی نمود. عمر رضی الله عنه در پاسخ نوشت: هر چه سریع‌تر از میان

۱- تاریخ الطبری به نقل از: الإدارة العسكرية (۳۵۲/۱).

۲- الإدارة العسكرية (۴۵۲/۱).

۳- فتوح البلدان (۱۵۶/۱).

۴- تاریخ التمدن (جرجی زیدان) (۱۷۹/۱).

۵- الإدارة العسكرية (۴۵۳/۱).

عجم‌ها بیرون آید و به صورت پراکنده در کنار آبهای مرزهای خود مستقر شوید و ... مثنی بی‌درنگ پیشنهاد عمر رضی الله عنه را عملی ساخت.^۱

همچنین عمر رضی الله عنه سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه را به سوی قادسیه فرستاد و گفت: چون به قادسیه رسیدی برجهای دیده‌بانی خود را بر تنگه‌های مشرف به آنان نصب کن.^۲ و هنگامی که سعد مشغول نبرد در جلواء بود، عمر رضی الله عنه به ایشان نوشت: گر خدا دو لشکر مهران و انطاق را شکست داد، قعقاع بن عمرو و نیروهایش را در پایگاه حلوان مستقر کن تا امنیت و حفاظت آن ناحیه را کنترل نمایند و ضمناً پشتوانه‌ای برای برادران جنگجو و مقیم خود در آن سوی جبهه‌ها باشند.^۳

بنابراین، سعد هنگامی که لشکر را برای پیشروی به سوی فارس تشویق می‌نمود به آن‌ها می‌گفت: که همه‌ی راه‌های نفوذی دشمن مسدود شده‌اند، بنابراین از پشت سر خود کاملاً آسوده خاطر باشید.^۴

از آن‌چه بیان گردید به خوبی نتیجه می‌گیریم که برج‌های دیده‌بانی و پادگان‌های پشتیبانی به دستور عمر بن خطاب احداث گردید چنان‌که در پیامی به فرماندهان خود گفت: جلوی فارس‌ها را از ضربه زدن به برادرانتان بگیرید و با این کار ملت و سرزمین خود را از آسیب دشمن برهانید و در مرزهای فارس و اهواز مستقر شوید تا دستوری از جانب من برسد.^۵

چنان‌که در زمان عمر فاروق رضی الله عنه فقط کوفه دارای چهار مرکز نظامی و حفاظتی بود که فرماندهی مرکز حلوان با قعقاع بن عمرو، مرکز ماسبدان با ضرار بن خطاب فهری، مرکز قرقیسیا با عمر بن مالک زهری و مرکز موصل با عبدالله بن معتم عیسی بود و هر کدام از اینان جانشینانی داشتند که هنگام ضرورت به جای آنان مسئولیت اداره و کنترل نیروهای تحت فرمان خود را به جای می‌آوردند.

۱- منبع سابق.

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق به نقل از طبری.

۴- منبع سابق.

۵- منبع سابق.

ضمناً لازم به یادآوری است که مسلمانان قبل از هر چیز در این شهرکهای نظامی به تأسیس مسجد می‌پرداختند، چرا که مسجد دارای جایگاه ویژه‌ی دعوتی، تربیتی و جهادی بود.^۱

همچنین مرزهای دولت اسلامی با رومیان در نواحی شام از تدابیر امنیتی بالایی از قبیل برج‌های دیدبانی، شهرکها و قلعه‌های نظامی برخوردار بودند. چنان که وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه به خاطر امضای قرارداد صلح با ساکنان بیت المقدس از دیار شام دیدن کرد، سری به بعضی از نیروهای مستقر در مرزهای شام زد و کمبودهای آنان و نیازهای دفاعی‌شان را برطرف ساخت.^۲ و قبل از بازگشت به مدینه در میان مردم به ایراد سخن پرداخت و گفت: بدانید که من فرماندهان و امیران شما را مشخص کردم و ان شاء الله حق را که برگردن من داشتید، ادا نمودم و مسأله‌ی تقسیم غنایم و اسکان و غزوات شما را با نهایت عدل و انصاف بررسی و دستور لازم را در این مورد صادر نمودم و سربازان هر لشکر را مشخص کرده، تا توانسته‌ام مسایل رفاهی و اجتماعی شما را در نظر گرفته‌ام و باز هم اگر کسی پیشنهادی دارد از ما دریغ نرزد.^۳

و هنگامی که ابو عبیده شهر انطاکیه واقع در مرزهای شمالی شام را فتح کرد، عمر رضی الله عنه طی نامه‌ای به او نوشت: گروهی از مسلمانان مخلص را برای حفاظت انطاکیه انتخاب کن و آن‌ها را از غنایمی که در جاهای دیگر به دست می‌آوری، محروم نکن.^۴

ابو عبیده نیز قومی از اهل حمص و بعلبک را به عنوان گارد مرزی در آن‌جا مستقر نمود و حبیب بن مسلمه فهری را فرماندهی آنان تعیین کرد. حبیب از انطاکیه برای اعزام نیروها به آن سوی مرزهای اسلامی پادگانی را ساخت. از جمله به جرجومه^۵ هجوم برد و ساکنان آن‌را مجبور به مصالحه و همکاری با مسلمانان نمود.^۶

۱- الإدارة العسكرية (۴۵۵/۱).

۲- الإدارة العسكرية (۴۵۷/۱).

۳- تاریخ الطبری. ۴۰/۴.

۴- فتوح البلدان (۱۷۵/۱).

(^۵) الجرجومة: نام شهری است در مرزهای شام.

۶- معجم البلدان (۱۲۳/۲).

همچنین وقتی ابو عبیده شهر بلس (واقع در فاصله‌ی حلب و رقه) را فتح کرد، گروهی از مبارزان مسلمان و همچنین برخی از عربهای شام را که تازه مسلمان شده بودند، در آن اسکان داد تا جلوی هجوم رومیها را بگیرند.^۱

همچنین معاویه بن ابی سفیان که والی شام بود در اواخر خلافت عمر رضی الله عنه و اوایل خلافت عثمان رضی الله عنه به احداث دژها و وسایل دفاعی پیشرفته و محکمی جهت حفاظت مرزهای اسلامی در سواحل شام پرداخت. از جمله چند قلعه‌ی نظامی معروف به نامهای اطرسوس^۲، مرقیه^۳، وبلنیاس^۴، و بیت سلیمه ساخت و علاوه بر اینها دژها و قلعه‌ها و شهرکهای نظامی زیادی ساخت که در هر کدام از آنها تعداد زیادی از نیروهای مبارز مستقر گردیدند و برجهای دیدبانی بنا کرد و بر هر یک از آنها نگهبانانی گمارد و به آنها آموزش داد تا با مشاهده نیروهای دشمن مشعل برافروزند تا به ترتیب، نگهبانان برجهای دیگر نیز با افروختن مشعل، لشکر مسلمانان را در جریان هجوم دشمن به داخل مرزهای اسلام بگذارند و آنها بی‌درنگ با هدایت مشعل‌ها خود را به ناحیه مورد نظر برسانند و مانع ورود دشمن به داخل مرزهای خود بشوند.^۵

همچنین در مرزهای بین مسلمانان و رومیان در مصر نیز تدابیر امنیتی و دفاعی بسیار محکمی در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه تدارک دیده شد. چنان‌که ایشان به عمرو بن عاص رضی الله عنه، فرماندهی کل آن ناحیه دستور داد تا شهر فسطاط را تأسیس کند و آنرا به عنوان پادگان نظامی در اختیار ارتش اسلامی قرار دهد و برای هر قبیله‌ای نماینده‌ای تعیین کند. چنان‌که دیری نگذشت که همین فسطاط مرکز اعزام نیرو به شمال آفریقا و فتوحات آن ناحیه و یکی از مراکز مهم دفاعی در مصر گردید. گفتنی است که عمر رضی الله عنه در مورد فسطاط نیز مانند سایر شهرکهای نظامی و فرماندهی و دفاعی دستور داد که در

۱- فتوح البلدان (۲۲۴/۱).

(۲) شهری از سواحل دریای شام است.

(۳) مرقیة: قلعة حصينة في سواحل حمص. (ترجمه نشده) قلعه ای محکم در سواحل شهر حمص سوریه است.

(۴) بلنیاس: شهری کوچک و قلعه ای در سواحل حمص است.

۵- فتوح البلدان (۱۵۰/۱).

مکانی احداث گردد که در حد فاصل آن با مدینه و فرماندهی کل، آب و دریایی وجود نداشته باشد تا ارتباط میان آنان به صورت مداوم و آسان برقرار گردد^۱.

عمرو بن عاص رضی الله عنه افراد لشکر خود را خاطر نشان می‌ساخت که استقرار آنان در مصر همیشه به عنوان سرباز و نگهبان خواهد بود. چنان که در خطابی به آنان گفت: بدانید که شما تا قیامت در حال سربازی و نگهبانی به سر می‌برید، چرا که در اطراف شما دشمنان زیادی وجود دارد که چشم به شما و سرزمین پر آب و گیاه شما دوخته‌اند.

گفتنی است که مسلمانان پس از دستیابی به دژها و قلعه‌های دشمن در مصر، به ترمیم و بازسازی آن‌ها پرداخته و سربازان خود را در آن‌ها مستقر نمودند و علاوه بر آن‌ها، عمر فاروق رضی الله عنه دستور به احداث قلعه‌ها و پایگاه‌های نظامی در همه‌ی سواحل مصر داده بود^۲.

و پس از این که عمرو بن عاص رضی الله عنه شهر اسکندریه را فتح نمود، حدود یک هزار از نیروهای خود را جهت کنترل و حفاظت شهر در آن مستقر کرد، اما از آن‌جا که این تعداد ناکافی بود، رومیان از راه دریا به اسکندریه بازگشته و به جنگ با مسلمانان پرداختند و تعدادی را به قتل رسانیده و تعدادی را مجبور به فرار کردند. آن‌گاه عمرو بن عاص دوباره به اسکندریه روی آورد و آن‌را فتح کرد و یک چهارم لشکر خود را در آن‌جا و یک چهارم آن‌را در کرانه‌های دریا مستقر نمود و نصف دیگر لشکر را با خود به فسطاط برد^۳.

علاوه بر این‌ها، عمر فاروق رضی الله عنه هر سال نیروهای جدیدی از مدینه منوره به اسکندریه می‌فرستاد و با فرماندهان خود مرتب در تماس بود و آن‌ها را به استحکام مرزها تأکید می‌نمود. این‌ها اضافه بر تدابیری بود که خود عمرو بن عاص رضی الله عنه در آن ناحیه اجرا می‌کرد^۴.

۱- فتوح مصر: ابن عبد الحکم، الإدارة العسكرية (۴۶۲/۱).

۲- البداية والنهاية (۱۰۳/۷).

۳- البحرية في مصر الإسلامية وآثارها الباقية سعاد ماهر ص ۷۷.

۴- فتوح مصر ص ۱۹۲، الخطط: مقریزی (۱۶۷/۱).

بدین صورت، عمر رضی الله عنه توانست نقشه‌ی امنیتی و دفاعی خود را در سه منطقه جنگی یعنی عراق، شام و مصر عملی سازد. علاوه بر این‌ها، در طول سال گروه‌های گشتی منظمی تابستانی و زمستانی را به تمامی سرحدات دولت اسلامی اعزام می‌نمود تا کاملاً وضعیت مرزها را کنترل نمایند. این دسته‌ها هم در زمستان و هم در تابستان اعزام می‌شدند.^۱

گفتنی است که گروه‌های گشتی در تابستان و زمستان تنها مخصوص سرحدات شهرهای شام نبود، بلکه شامل تمامی شهرهای اسلامی آن زمان بود، و فرماندهان بزرگی همچون ابوعبیده بن جراح، معاویه بن ابی‌سفیان، نعمان بن مقرن و ... به آن‌ها رسیدگی می‌کردند.^۲

همچنین عمر فاروق رضی الله عنه به مرزبانان بیش از دیگران رسیدگی می‌کرد و دائماً حقوق آن‌ها را افزایش می‌داد^۳، و فرماندهان دوران عمر رضی الله عنه نیز مرزبانان را در مال غنیمتی که رزمندگان به دست می‌آوردند، شریک قرار می‌دادند، چرا که آن‌ها با مرزبانی و کنترل راه‌های نفوذ دشمن، پشتیبان مهمی برای مسلمانان ساکن در درون مرزهای اسلامی به شمار می‌رفتند.^۴

عمر رضی الله عنه در آخرین روزهای زندگی خود گفت: من خلیفه‌ی بعد از خود را به رعایت حقوق ساکنان شهرهای اسلامی توصیه می‌کنم. آن‌ها پایگاه اسلام و منبع درآمد بیت المال و باعث خشم دشمن هستند. و از اموالشان آنچه از نیازشان اضافه بود و خود به پرداخت آن راضی بودند، وصول نمایید.^۵

۱- الإدارة العسكرية (۴۶۴/۱).

۲- فتوح البلدان: بلاذري (۱۹۴/۱، ۱۹۵).

۳- الفن الحربي في صدر الإسلام عبد الرؤوف عون ص ۲۰۱، الإدارة العسكرية (۴۶۵/۱).

۴- الإدارة العسكرية (۴۶۵/۲)، تاريخ الطبري (۱۳۴/۴).

۵- مناقب أمير المؤمنين لابن الجوزي ص ۲۱۹، ۲۲۰.

پنجم: ارتباط عمرؓ با پادشاهان دنیا

عمرؓ با پادشاه ایران در حال نبرد به سر می‌برد و در حالی چشم از جهان فرو بست که نیروهایش یزدگرد را درون کشورش از شهری به شهری تعقیب می‌نمودند و در حال برچیدن حکومتش بودند. و اما با پادشاه روم پس از فتح شام و جزیره و بعد از مکاتباتی که میان آنان رد و بدل شد، قرارداد صلح امضا نمود. البته مؤرخین عرب تصریح ننموده‌اند که عمرؓ با هرقل اول متوفی سال (۶۴۱ م) یا با فرزندش، هرقل ثانی که دو سال قبل از وفات عمرؓ جانشین پدر شده بود، صلح کرده است. به هر حال، میان عمرؓ و هرقل، پادشاه روم مکاتباتی صورت گرفت که این مکاتبات به صلح انجامید. چنان که مؤرخین نوشته‌اند که ام کلثوم دختر علیؓ و همسر عمرؓ هدایایی به همسر امپراتور روم فرستاد و او متقابلاً گردنبند گران‌قیمتی برای ام کلثوم فرستاد و چون عمرؓ از آن اطلاع یافت، گردنبند را از ام کلثوم گرفت و وارد بیت المال کرد.^۱

ششم: بازتاب و نتیجه‌ی فتوحات دوران عمر بن خطابؓ

۱- برچیده شدن حکومت فارس از صفحه‌ی روزگار و تسلیم ساختن امپراطوری روم و پایان بخشیدن به درگیری‌های خونینی که ناشی از قدرت‌طلبی رهبران این دو ابر قدرت در طول تاریخ آن زمان بود.

۲- به وجود آمدن حکومتی جهانی بر روی این کره‌ی خاکی با قلمرویی گسترده از مرزهای چین تا سرزمین مغرب و از دریای عرب تا آسیای صغیر، تحت رهبری بی‌نظیر که او خود همچون فردی از افراد رعیت است و هیچ امتیازی بر دیگران ندارد.

۳- سلطه‌ی حاکمیت الهی بر همگان با آزادی بیان و اندیشه و بدون تبعیض‌های نژادی و رنگی، بلکه همه‌ی مردم را در برابر شریعت خدا برابر دانسته و فقط ملاک برتری افراد نزد خدا، تقوا است و مردم در سایه‌ی شریعت خدا به امنیت، قدرت و وسعت زندگی و روزی دست خواهند یافت.

۴- به وجود آمدن ملتی در میان انسان‌ها به نام ملت اسلام که همه پیرامون عقیده‌ی واحد که همان توحید خداوندی و شریعت اوست گرد می‌آیند و فراتر از روابط

۱- تاریخ طبری (۲۵۹/۵) و أشهر مشاهیر الإسلام (۳۵۹/۲).

عشیره‌ای و محاسبات زمینی می‌اندیشند. و در این امت فرماندهانی از هر رنگ و نژاد قد علم نمودند و در میان امت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار گردیدند و هیچ‌گاه از آنان عملکردی که بر جایگاه این ملت لطمه بزند، صادر نشد و آنان با هر ملتی روبرو می‌شدند نخست به آنان می‌گفتند: اگر دین ما را بپذیرید ما کتاب خدا را در میان شما می‌گذاریم تا شما به احکام آن جنگ بزنید و بدون کوچکترین تعرضی به جان و مال و سرزمین شما، بر می‌گردیم.^۱

۵- در دنیا تمدنی ربانی، کامل، متوازن و هماهنگ پدید آمد و ملت‌های مختلف را تحت حاکمیت شریعت خدا در آورد و همه‌ی جهانیان اعم از سرخ و سفید و سیاه را برابر با قانون ربانی و احکام آن به عضویت پذیرفت و عمر فاروق رضی الله عنه رهبر نمونه‌ی این تمدن در دوران خود و چهره‌ی شاخص یک انسان مؤمن و قوی و دانشمند و با ایمان بود که با همه‌ی امکانات و ساز و برگ نظامی خود به تثبیت پایه‌های شریعت و دین الهی و اعتلای پرچم حاکمیت الله همت گماشت و مردم را از تاریکی‌ها به سوی روشنائی و از عبادت بندگان و ماده به سوی عبادت الله کشاند و این فرموده‌ی الهی را به ثمر رساند:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [الحج: ۴۱]

«کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم نماز را برپای می‌دارند زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه‌ی کارها به خدا بر می‌گردد».

آری، فتوحات اسلامی تمدن انسان رفیعی در سایه‌ی اسلام به وجود آورد که می‌توان این تمدن را این گونه توصیف کرد: تمرکز فعالیت‌های یک ملت در یک زمان برای تحقق بخشیدن به خلافت خدا در زمین و در چارچوب نگرش اسلام به زندگی، هستی و انسان.^۲

۱- دراسات فی عهد النبوة (شجاع) ص ۳۷۰.

۲- الإسلام والحضارة للندوة العالمية للشباب (۹۰/۱).

مبحث پنجم

روزهای پایانی زندگی عمر بن خطاب رضی الله عنه

امیرالمؤمنین، عمر بن خطاب رضی الله عنه نمونه‌ی یک خلیفه‌ی عادل، مؤمن، مجاهد، پرهیزگار، نیرومند و امانت‌دار بود. او به تنهایی پایگاه محکمی برای دین و امت اسلام به شمار می‌رفت. عمر رضی الله عنه زندگی خود را وقف خدمت به دین و عقیده و ملتی کرد که قیادت آنها را بدوش داشت. او همزمان فرماندهی کل قوا، فقیه و مجتهد، قاضی دادگر، پدر مهربان رعیت، سیاستمدار با تجربه و مدیر لایقی بود. رعایت حال همگان از کوچک و بزرگ و ضعیف و قوی و فقیر و غنی را می‌نمود. ایشان با رهبری خویش، ساختمان امت را محکم و پایه‌های دولت اسلامی را تثبیت نمود و در زمان ایشان بر پیکر امپراطوری فارس بزرگترین ضربه‌ها وارد شد، و اسلام در قلمرو ایران به پیروزی‌های چشم‌گیری در قادسیه، مداین، جلولاء و نهاوند نایل گردید و از طرفی دیار شام و مصر از سلطه‌ی رومیان بیزانس در آورده شد.^۱

و اسلام اکثر سرزمینهای منتهی به شبه جزیره عربی را در نوردید؛ و خود عمر بن خطاب رضی الله عنه و خلافت ایشان سد محکمی بر روی فتنه‌ها به حساب می‌آمد و در واقع شخص ایشان دروازه‌ی بسته و راه غیر قابل نفوذی بر روی فتنه‌ها و آشوبها بود و در حیات ایشان فتنه انگیزان شهادت ابراز وجود نداشتند و اصلاً فتنه‌ای سر بر نیاورد.^۲

نخست: گفتگوی عمر و حذیفه رضی الله عنهما پیرامون بروز فتنه‌ها

حذیفه بن یمان رضی الله عنه می‌گوید: ما نزد عمر نشسته بودیم که ایشان پرسید: چه کسی از شما حدیثی از رسول خدا در مورد فتنه‌ها به خاطر دارد؟ حذیفه می‌گوید: گفتم: من آنرا بیاد دارم همانگونه که فرمودند. عمر رضی الله عنه گفت: خدا پدرت را بیامرزد. بگو. تو با جرأت هستی. گفتم: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود:

(فتنة الرجل في أهله وماله ونفسه وولده وجاره، يكفرها الصيام والصلاة والصدقة،

۱- الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب، العاني ص ۱۵۱.

۲- الخلفاء الراشدون، الخالدي ص ۷۷.

والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر^۱.

«هر فتنه‌ای که انسان به خاطر جان و مال و زن و فرزند و همسایه خود مبتلا به آن باشد، روزه، نماز، صدقه، امر بمعروف و نهی از منکر کفاره‌ی آن محسوب می‌شود».

عمر گفت: هدفم این نبود. بلکه هدفم فتنه‌هایی است که مانند موج دریا می‌خروشدند. حذیفه گفت: ای امیرالمؤمنین! تو را چه کار با آن‌ها، در میان تو و آن‌ها دروازه‌ی بسته‌ای وجود دارد. عمر پرسید: سرانجام، آن دروازه باز می‌شود یا می‌شکند؟ حذیفه گفت: می‌شکند. عمر گفت: اگر چنین است پس تا قیامت هرگز بسته نشود. ابووائل می‌گوید: از حذیفه پرسیدیم: آیا عمر می‌دانست که مراد از دروازه چیست؟ حذیفه گفت: آری همان طور که می‌داند پس از سپری شدن روز، شب خواهد آمد، چرا که من در این خصوص برای او حدیث صحیحی بیان نمودم. ابووائل می‌گوید: ما ترسیدیم از حذیفه در مورد دروازه سوال کنیم. بنابراین به مسروق گفتیم: از ایشان پرسد. مسروق از حذیفه پرسید: مراد از دروازه چیست؟ حذیفه گفت: دروازه، عمر است.^۲

در اینجا حذیفه رضی الله عنه نخست به عمر رضی الله عنه اطلاع داد که دروازه‌ی محکمی جلوی فتنه‌ها وجود دارد که مانع از هجوم فتنه‌ها بر مسلمانان است. سپس افزود که این دروازه به زودی شکسته خواهد شد و این بدان معنا است که دیگر تا قیامت چنین دروازه‌ی بسته‌ای بر روی فتنه‌ها وجود نخواهد داشت. چنان که خود عمر رضی الله عنه این را فهمید و این مطلبی نبود که حذیفه از طرف خود آن را بیان کند یا چنین احتمال بدهد، چرا که او غیب نمی‌داند بلکه آن را از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود و به خاطر داشت چنان که به ابووائل گفت: من برای او حدیث صحیحی بیان کردم که هیچ دروغ و سخن بی‌اساسی در آن وجود ندارد. عمر رضی الله عنه نیز فوراً معنی حدیثی را که حذیفه بیان کرد، فهمید و دانست که دروازه‌ی محکم، خلافت اوست که جلوی همه‌ی فتنه‌ها را گرفته و مسدود کرده است و نیز می‌دانست که به زودی کشته خواهد شد و در حال شهادت به ملاقات خدا خواهد رفت. چنان که در حدیثی انس رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر و

۱- بخاری (ش ۷۰۹۶).

۲- بخاری کتاب فتن ش ۷۰۹۶.

عثمان بر کوه احد بالا رفتند. در آن اثناء کوه لرزید. رسول خدا ﷺ فرمود:

(اثبت أُنحد: فإنها عليك نبی، وصدیق، و شهیدان)^۱.

«ای احد! آرام گیر چون که بر تو پیامبری و صدیقی و دو شهید قرار دارد».

۱- دعای عمرؓ در آخرین حج خود در سال ۲۳هـ

سعید بن مسیب می گوید: عمرؓ را دیدم که وقتی از منا بر گشت از مرکب خود فرود آمد و مشتی ماسه انباشته نمود و گوشه‌ی چادرش را پهن کرد و بر پشت دراز کشید و دستانش را رو به آسمان بلند کرد و گفت: بار الها! از من سنی گذشته و جسمم ضعیف گشته و رعیتم پراکنده شده است. بار الها! مرا قبل از این که ضایع کنی و یا پیر و فرتوت سازی بمیران، سپس به مدینه برگشت.^۲

۲- عمر فاروقؓ و آرزوی شهادت

زید بن اسلم به نقل از پدر خود می گوید: عمرؓ چنین گفت: بار الها! مرا در راه خود شهید بگردان و در شهر پیامبرت بمیران. کسی گفت: این چگونه ممکن است؟ فرمود: اگر خدا بخواهد چنین می شود.^۳

شیخ یوسف بن حسن بن عبدالهادی پس از نقل این سخن عمرؓ می گوید: آرزو کردن شهادت چیز خوبی است و با آرزوی مرگ طبیعی فرق دارد. چرا که آرزوی مرگ، فرا خواندن مرگ قبل از وقت مقرر آن می باشد، در حالی که آرزوی شهادت چنین نیست، بلکه می خواهد در همان وقت مقرر با فضیلتی چون شهادت بهره مند گردد.^۴

۳- خواب عوف بن مالک اشجعی

عوف بن مالک می گوید: در زمان ابوبکر صدیقؓ خواب دیدم ریسمانی از آسمان پایین آمد. و مردم آن را گرفته و با آن بالا رفتند. عمرؓ سه ذراع بیشتر از دیگران بالا رفت.

۱- البخاری ك فضائل أصحاب النبی ﷺ رقم ۳۶۷۵.

۲- تاریخ المدینة (۸۷۲/۳).

۳- الطبقات لابن سعد (۳۳۱/۳) إسناده حسن است، تاریخ المدینة (۸۷۲/۳).

۴- محض الصواب (۷۹۱/۳).

پرسیدم: چرا چنین است؟ گفتند: به خاطر این که او از خلفای خدا بر روی زمین است و در اجرای دستورات خدا از سرزنش هیچ فردی نمی‌هراسد و در پایان شهید می‌شود.

عوف می‌گوید: صبح روز بعد، نزد ابوبکر رفتم و خوابم را برای او بازگو نمودم. ابوبکر، کسی را نزد عمر فرستاد و بعد از این که او آمد، رو به من کرد و گفت: خوابت را بیان کن. وقتی من خوابم را بیان کردم همین که به اینجا رسیدم که او خلیفه‌ای از خلفا خواهد بود، عمر مانع از ادامه‌ی تعریف خواب شد و گفت: خواب به این طولانی! عوف می‌گوید: پس از این که عمر به خلافت رسید، روزی در جاییه به ایراد سخن پرداخت و بعد از اتمام سخنرانی مرا فراخواند و گفت: خوابت را تعریف کن. گفتم: مگر نه این که تو آن‌را دروغ پنداشتی و مانع از تعریف آن شدی؟! گفت: من آن روز از ابوبکر رضی الله عنه حیا کردم! آن‌گاه گفت: به خلافت که رسیدم، اما این که در اجرای دستورات خدا از سرزنش هیچ کسی نهراسم، امیدوارم که بتوانم چنین باشم. و اما این که شهید می‌شوم، من کجا و شهادت در شبه جزیره‌ی عربستان کجا!.

۴- خواب ابوموسی اشعری رضی الله عنه در مورد وفات عمر رضی الله عنه

انس بن مالک از ابوموسی اشعری نقل می‌کند که گفت: در خواب دیدم که اسبان زیادی دارم و همه فرار کردند فقط یکی با من ماند. با آن به کوهی صاف و لغزان رسیدم. در آن‌جا رسول خدا و ابوبکر را دیدم. آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با اشاره عمر را به سوی خود فرا خواند. انس به ابوموسی گفت: آیا خوابت را به عمر نمی‌نویسی؟ ابوموسی گفت: نمی‌خواهم خبر مرگش را به او بدهم.^۲

۵- آخرین خطبه‌ی عمر رضی الله عنه در مدینه‌ی منوره

عبدالرحمان بن عوف بخشی از آخرین خطبه‌ی عمر فاروق را که روز جمعه ۲۱ ذی حجه سال ۲۳ هـ ارائه داد، بیان نموده است. از جمله این که فرمود: من خوابی دیده‌ام و به نظر خودم تعبیر آن فرا رسیدن اجلم می‌باشد. من در خواب دیدم که خروسی دو بار نوک

۱- الطبقات (۳/۳۳۱)، محض الصواب (۳/۸۶۸).

۲- محض الصواب (۳/۸۶۹).

۳- طبقات ابن سعد (۳/۳۳۲).

خود را در من فرو برد. سپس گفت: بعضی می گویند: برای بعد از خود، فردی را به عنوان خلیفه‌ی مسلمین انتخاب کن. اما من می گویم: خداوند هرگز دین و خلافت را نابود نخواهد ساخت و اگر اجل من فرا رسید، خلافت را به صورت شورا در میان این شش نفر می گذارم که رسول خدا در حالی چشم از دنیا فرو بست که از آنان راضی بود.^۱

۶- عمرؓ در دیداری با حذیفه

چهار روز قبل از این که عمرؓ زخمی شود یعنی در ۲۳ ذی حجه با حذیفه بن یمان و سهل بن حنیف ملاقات و گفتگو کرد. آن‌ها پس از انجام مأموریتی برگشته بودند. حذیفه به دستور عمرؓ خراج (مالیات) زمینهایی را که با آب دجله آبیاری می شوند و سهل خراج زمینهای آب فرات را ارزیابی کرده بود. عمرؓ به آن‌ها گفت: شاید چیزی در نظر گرفته‌اید که از توان زمین بر نیاید؟ آن‌ها گفتند: خیر، بلکه ما بگونه‌ای بر آورد کردیم که آن‌ها توانایی پرداخت آن‌را داشته باشند. عمرؓ گفت: اگر خدا به من مهلت بدهد کاری خواهم کرد که بیوه‌های عراق بعد از من نیازی به کسی نداشته باشند. ولی فرصت نیافت و پس از چهار روز زخمی شد.^۲

۷- مخالفت عمرؓ با حضور اسیران بیگانه در مدینه‌ی منوره

عمرؓ با حضور اسیران و بردگان بیگانه در مدینه مخالفت می نمود. چنان که مانع اقامت مجوسی‌ان عراق و فارس و نصاری مصر و شام در مدینه‌ی منوره می شد مگر این که مسلمان می شدند. و این موضع‌گیری ایشان بیانگر فرزاندگی و دید عمیق ایشان نسبت به مسایل امنیتی بود، چرا که این‌ها دشمنان شکست خورده‌ی اسلام بودند که قلبهایشان سرشار از نفرت و عداوت نسبت به مسلمانان بود و هر لحظه آمادگی طرح هرگونه نقشه و دسیسه علیه اسلام و مسلمانان را داشتند. بنابراین عمرؓ با حضور آن‌ها در پایتخت اسلام مخالف بود، ولی بعضی از مسلمانان که بردگانی از این قبیل در اختیار داشتند، مصرانه از عمرؓ خواستند که به بردگان آن‌ها اجازه‌ی اقامت در مدینه بدهد، چرا که آن‌ها در کارها و فعالیتهای خود، نیازمند مشارکت و همکاری بردگان خود بودند. و

۱- مسند احمد ش ۸۹.

۲- الخلفاء الراشدون: خالدی. ص ۸۲؛ بخاری ش ۳۷۰۰.

سرانجام عمر رضی الله عنه نیز با دلی ناخواسته حضور آنان را پذیرفت و دیری نگذشت که آن چه عمر رضی الله عنه از آن بیم داشت، اتفاق افتاد.^۱

دوم: شهادت عمر رضی الله عنه و جریان شورا

۱- شهادت عمر رضی الله عنه

عمرو بن میمون می گوید: صبح آن روزی که عمر رضی الله عنه ضربه خورد، ایستاده و منتظر اقامه‌ی نماز بودم. در میان من و ایشان عبدالله بن عباس قرار داشت. معمولاً عمر هنگام اقامه‌ی نماز از میان صفها می گذشت و می گفت: برابر بایستید و صفهایتان را راست بگیرید. آن گاه جلو می شد و نماز را اقامه می کرد و گاهی در رکعت اول سوره‌ی یوسف یا سوره‌ی نحل را قرائت می کرد تا مردم به نماز برسند. آن روز بعد از این که تکبیر گفت، شنیدم که با فریاد گفت: مرا کشت. یا این که گفت: سگی مرا گاز گرفت. آن گاه برده‌ی عجمی با کارد دو پهلوی در میان نمازگزاران پرید و به هر کس می رسید او را مورد ضربه قرار می داد تا این که سیزده نفر را زخمی کرد که هفت تن از آنان شهید شدند و سرانجام مردی از مسلمانان عبایی بر او انداخت و او را دستگیر کرد. و چون ضارب به یقین رسید که گیر افتاده است خودکشی کرد و مُرد. عمر رضی الله عنه بعد از این که زخمی شد، دست عبدالرحمان بن عوف را گرفت و جلو کرد تا نماز را تمام کند. کسانی که در صفهای مقدم بودند، متوجه قضیه شدند، اما کسانی که قدری دورتر بودند فقط صدای قرائت عمر رضی الله عنه را از دست دادند و متوجه اصل قضیه نشدند و می گفتند: سبحان الله. سبحان الله.

بعد از اینکه عبدالرحمان نماز را تمام کرد، عمر رضی الله عنه به ابن عباس گفت: بین چه کسی مرا کشت. ابن عباس رفت و سراغ قاتل را گرفت و دیری نگذشت آمد و گفت: غلام مغیره است. عمر رضی الله عنه گفت: همان آهنگر؟ ابن عباس گفت: بلی. عمر رضی الله عنه گفت: خدا نابودش کند من در حق او، مغیره را سفارش کردم. سپس گفت: خدا را شکر که مرد مسلمانی را باعث مرگم نکرد و به ابن عباس گفت: تو و پدرت دوست داشتید که از این

بردگان در مدینه زیاد باشد - گفتنی است که عباس بیش از دیگران دارای این قبیل بردگان بود - عبدالله گفت: شما دستور دهید همه را خواهیم کشت. عمر رضی الله عنه گفت: کار اشتباهی است بعد از اینکه به زبان شما سخن می گویند و بسوی قبله شما نماز می خوانند و حج می گزارند! آن گاه او را به خانه اش منتقل کردند. ما نیز همراه او به خانه اش رفتیم. مردم به شدت نگران و ناراحت شدند، گویا قبل از این به مصیبتی گرفتار نشده بودند. آن گاه برایش آب و خرما آوردند و همین که آن ها را نوشید از زخم شکمش بیرون آمدند. سپس مقداری شیر نوشید آن ها نیز بیرون شدند و مردم با دیدن این وضعیت دانستند که او خواهد مرد. همه ی ما گرد ایشان جمع شدیم. به پسرش، عبدالله، گفت: بین چه کسی از من طلبکار است. بعد از این که قرضهایش را شمردند، حدود هشتاد و شش هزار بدهکار بود. گفت: اگر مال من و فرزندانم برای پرداخت این مبلغ کافی نبود، از بنی عدی بن کعب کمک بطلبید و اگر از عهده ی آنان نیز خارج بود از سایر قریشیان کمک بطلبید و از کسی دیگر کمک نخواهید. و به فرزندش گفت: قرضهای مرا بپرداز. سپس نزد ام المؤمنین، عایشه، برو و سلام مرا برسان و نگو امیرالمؤمنین، چرا که من امروز امیرمؤمنان نیستم و بگو: عمر اجازه می خواهد که در کنار دو رفیق خود دفن شود. عبدالله نزد عائشه رفت و اجازه ی ورود خواست و عائشه را در حال گریه دید. سلام کرد و گفت: عمر خدمت شما سلام دارد و اجازه می خواهد که در کنار دو رفیق خود بیارامد. عائشه - رضی الله عنها - گفت: دلم می خواست خودم در اینجا دفن شوم، ولی امروز عمر را بر خود ترجیح می دهم. وقتی عبدالله نزد پدر برگشت، گفتند: عبدالله آمد. عمر رضی الله عنه گفت: مرا بنشانید. و از فرزندش پرسید: چه خبر داری؟ گفت: آن چه شما دوست داشتید اتفاق افتاد. عمر رضی الله عنه گفت: خدا را شکر. و افزود که هیچ چیزی برایم مهم تر از این نبود و گفت: پس از این که جنازه ی مرا تا دروازه ی حجره ی عائشه بردید، دوباره از او اجازه ی ورود بخواهید. اگر اجازه داد مرا داخل حجره ببرید و اگر نه مرا به قبرستان مسلمانان منتقل نمایید. راوی می گوید: بعد از این که وفات کرد ما جنازه اش را بر دوش گذاشته تا دم حجره بردیم و

عبدالله سلام کرد و گفت: عمر اجازه‌ی ورود می‌خواهد. عائشه گفت: او را وارد کنید. آن‌گاه در کنار دو رفیقش دفن گردید.^۱

و در روایات دیگری برخی از رویدادهای مربوط به این جریان اضافه بر آنچه در روایت عمرو بن میمون ذکر گردید بیان شده است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: عمر رضی الله عنه به وقت سحر به دست غلام مغیره، ابولؤلؤ مجوسی ضربه خورد. او نیزه می‌ساخت و مغیره روزانه چهار درهم را از او می‌گرفت. ابولؤلؤ شکایت مغیره را نزد عمر رضی الله عنه برد و گفت: از او بخواه تا کار کرد روزانه‌ی مرا تخفیف دهد. عمر رضی الله عنه گفت: از خدا بترس و با آقایت صادق باش. ضمناً عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت که با مغیره در مورد او سخن بگوید. ابولؤلؤ خشمگین شد و گفت: عدل او به جز من همه را فرا گرفته است و در دل تصمیم به قتل او گرفت و برای این منظور خنجرى دو پهلوی ساخت و آن را زهر آلود نمود و نزد هرمرزان برد و گفت: خنجرم را چطور می‌بینی؟ گفت: به نظرم هر کس را با این نشانه بگیری او را خواهی کشت. از آن روز به بعد ابولؤلؤ منتظر فرصتی شد تا عمر رضی الله عنه را از پای در آورد، تا این که روزی در نماز فجر پشت سر ایشان ایستاد و هنگامی که به مردم گفت: صف‌هایتان را راست بگیرید و بعد از این که تکبیر گفت، ابولؤلؤ ضربه‌ی محکمی بر شانه و پهلویش زد و او را نقش زمین کرد.^۲ عمرو بن میمون می‌گوید: شنیدم که این آیه را تلاوت می‌کرد:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸]

«و فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه‌ی دقیقی است و باید به مرحله‌ی اجرا در آید».

۲- شیوه‌ی ابتکاری عمر رضی الله عنه در انتخاب خلیفه

عمر رضی الله عنه از بدو خلافت تا آخرین روزهای زندگی به وحدت امت و آینده‌اش فکر می‌کرد. حتی در لحظه‌هایی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد از این امر غافل نشد. لحظه‌های به یاد ماندنی‌ای که در آن ایمان عمیق فاروق و اخلاص و ایثار ایشان متبلور

۱- البخاری، ك فضائل الصحابة ش ۳۷۰۰.

۲- صحيح التوثيق في سيرة وحياء الفاروق ص ۳۷۰.

گردید.^۱ و عمر فاروق رضی الله عنه توانست در آن لحظه‌های حساس در انتخاب خلیفه دست به ابتکار بی‌سابقه‌ای بزند و این خود دلیل واضحی بر نگرش ایشان نسبت به سیاست و دولت اسلامی است.

این در حالی است که قبل از او رسول خدا صلی الله علیه و آله با صراحت جانشین برای خود تعیین نکرد، اما ابوبکر صدیق با مشورت بزرگان اصحاب، عمر رضی الله عنه را جانشین خود انتخاب نمود. و هنگامی که از عمر رضی الله عنه در حالی که بر بستر مرگ به سر می‌برد، خواستند تا جانشینی برای خود تعیین کند، قدری درنگ کرد و انگهی به فکرش خطور کرد که در این باره دست به ابتکاری بزند که مناسب با وضعیت حاکم باشد. زیرا رسول خدا در حالی چشم از دنیا فرو بست که همگان بر فضیلت و تقوای ابوبکر اتفاق نظر داشتند و از طرفی خود آن حضرت با اشاره و به صورت عملی مردم را متوجه این قضیه نموده بود و احتمال درگیری و اختلاف بسیار نادر بود.

همچنین ابوبکر صدیق می‌دانست که در میان صحابه فردی قوی‌تر و مسئولیت‌پذیرتر از عمر وجود ندارد و پس از رایزنی و مشورت با بزرگان صحابه، او را خلیفه‌ی بعد از خود تعیین کرد و می‌توان گفت: در تعیین ایشان نوعی اجماع صورت گرفته است.^۲

اما عمر رضی الله عنه شیوه‌ی جدیدی برای انتخاب خلیفه در نظر گرفت او شورایی متشکل از شش نفر که هر کدام به تنهایی لیاقت خلیفه شدن را داشت، تشکیل داد. این شش نفر از میان اصحاب رسول خدا و همه جزو بدری‌ها و کسانی بودند که رسول خدا در حالی چشم از دنیا فرو بست که از آنان راضی بود. عمر رضی الله عنه کاملاً روش کاری شورا در انتخاب خلیفه و زمان انتخاب آن‌را مشخص کرد و در صورت عدم توافق اعضا بر یک نفر نیز راه حلی پیشنهاد نمود و سزای فردی که با رأی اکثریت مخالفت نماید را نیز تعیین کرد و با در نظر گرفتن جوانب مختلف این قضیه‌ی خطیر به گونه‌ای برنامه‌ریزی نمود که هیچ گونه هرج و مرجی اتفاق نیفتد و دستور داد تا جلسات شورا کاملاً سری و بدون مداخله‌ی دیگران صورت گیرد.^۳

۱- الخلیفة الفاروق عمر بن الخطاب: عاني ص ۱۶۱.

۲- أولیات الفاروق ص ۱۲۲.

۳- همان: ص ۱۲۴.

اکنون نکات مهم این جریان با اندکی تفصیل:

الف - تعداد اعضای شورا و نامهایشان

تعداد آنها شش نفر بود که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام و طلحه بن عبدالله. اما سعید بن زید بن نفیل را که جزو عشره‌ی مبشره بود وارد این جریان نکرد. شاید به خاطر این که او از بستگانش بود.^۱

ب - روش انتخاب خلیفه

عمر رضی الله عنه به اعضای شورا پیشنهاد کرد تا در منزل یکی از میان خود به مشورت بنشینند و گفت: عبدالله بن عمر نیز با شما باشد اما حق خلیفه شدن را ندارد. و به صهیب گفت: تا انتخاب خلیفه، امام مردم باشد. و مقداد بن اسود و ابوطلحه‌ی انصاری را مراقب روند انتخابات گذاشت.^۲

ج - زمان نهایی انتخابات و مشاوره

عمر رضی الله عنه حداکثر زمان انتخاب خلیفه را سه روز اعلام کرد و گفت: روز چهارم باید خلیفه تعیین شده باشد. زیرا او می‌دانست که اگر جریان بیش از سه روز ادامه یابد هرج و مرج و دو دستگی ایجاد خواهد شد.

د - چگونگی ترجیح آراء

عمر رضی الله عنه اعضای شورا را مکلف ساخت که اگر پنج نفر بر یکی اتفاق نظر داشتند، او را خلیفه تعیین کنند و به مخالفت نفر ششم توجهی ننمایند. و در برخی روایات آمده است که ایشان گفته‌اند: در آن صورت نفر ششم را به قتل برسانید. همچنین اگر دو نفر مخالفت کردند.^۳

۱- البدایة والنهاية (۷/۱۴۲).

۲- طبقات ابن سعد (۳/۳۶۴).

۳- تاریخ طبری (۵/۲۲۶).

البته طبیعی است که این قبیل روایات غیر قابل قبول هستند، چرا که این‌ها از جمله روایات ناشناخته‌ای است که توسط ابومخنف و مخالف با روایات صحیح گردآوری شده‌اند و اصلاً این گونه روایات با روحیه‌ی اصحاب پیامبر و به ویژه عمر فاروق که در عدل و انصاف زبان زد عام و خاص می‌باشد، سازگاری ندارد. چگونه عمر بن خطاب دستور قتل بزرگان صحابه را صادر می‌نماید! در حالی که می‌داند این‌ها برگزیدگان اصحاب رسول خدا هستند و او خود با انتخاب آن‌ها به فضل و دانش آنان اعتراف دارد؟^۱

و در روایت ابن سعد آمده است که عمر رضی الله عنه به انصار گفت: این‌ها را تا سه روز وارد منزلی نکنید و روز آخر اگر بر کسی توافق ننمودند، گردنهایشان را بزنید.^۲ این روایت علاوه بر آن که منقطع می‌باشد، سندش به خاطر ضعف سماک بن حرب، ضعیف است.^۳

اما روایت صحیح در این مورد آن است که ابن سعد با سند مورد اعتماد نقل کرده که عمر رضی الله عنه به صهیب گفت: برای مردم نماز را اقامه کن و این گروه در خانه‌ایی به خلوت بنشینند و پس از این که بر فردی از میان خود اتفاق نظر پیدا کردند، هر کس را که با آن‌ها مخالفت کرد، گردن بزنید.^۴

در واقع عمر رضی الله عنه دستور قتل کسی را صادر می‌کند که با رأی اعضای شورا مخالفت می‌کند و می‌خواهد در میان صفوف مسلمانان دو دستگی و بی‌نظمی ایجاد کند و این فرمان عمر رضی الله عنه با حکم مشابهی از رسول خدا در این مورد همخوانی دارد آن‌جا که فرمود:

(من أتاكم وأمرکم جمیع علی رجل واحد منکم، یرید أن یشق عصاکم، أو یفرق جماعتکم فاقتلوه)^۵.

«اگر همه‌ی شما بر فردی توافق کرده و متحد بودید و شخصی آمد و خواست اجتماع و وحدت شما را از بین ببرد، او را به قتل برسانید».

۱- مرویات أبي مخنف في تاريخ الطبري، د. يحيى الیحيى ص ۱۷۵.

۲- طبقات ابن سعد (۳/۳۴۲).

۳- مرویات أبي مخنف من تاريخ الطبري ص ۱۷۶.

۴- الطبقات (۳/۳۴۲).

۵- مسلم (۳/۴۸۰).

هـ - در صورت اختلاف نظر پیرامون انتخاب خلیفه چه باید کرد؟

عمر رضی الله عنه وصیت کرده بود که عبدالله بن عمر نیز به اعضای شورا پیوندند با این تفاوت که حق انتخاب شدن برای خلافت را ندارد و افزود که اگر سه نفر شما بر یکی و سه نفر دیگر بر یکی دیگر اتفاق کردید و به فیصله‌ی عبدالله راضی شدید هر کدام را که عبدالله تأیید کرد، او را بپذیرید و اگر به فیصله‌ی او راضی نشدید پس گروهی که عبدالرحمان بن عوف با آن بود، ترجیح دارد چرا که عبدالرحمان فردی اهل رأی و صداقت است بنابراین از او حرف شنوی داشته باشید^۱.

و - گروهی از سربازان خدا باید بر انتخابات اشراف داشته باشند

عمر رضی الله عنه، ابو طلحه‌ی انصاری را فرا خواند و گفت: ای ابوطلحه! خداوند اسلام را به وسیله‌ی شما قدرت و تمکین داد. برخیز و پنجاه نفر از مردان انصار را با خود بردار و بر این گروه اشراف داشته باشد تا از میان خود یکی را انتخاب کنند^۲.
و به مقداد بن اسود گفت: بعد از این که مرا به خاک سپردید، این گروه را در منزلی بنشان تا از میان خود یکی را انتخاب نمایند^۳.

آری، عمر فاروق آخرین لحظه‌های زندگی خود را این گونه سپری نمود و درد زخم‌ها و سختی مرگ او را از چاره اندیشی برای امور مسلمانان باز نداشت و در همان حال، طرح جالب و بی‌سابقه‌ای از شورا ارائه داد. اگر چه اصل شورا در قرآن و سنت تصریح شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن استفاده نموده‌اند، اما طرحی که عمر رضی الله عنه برای انتخاب خلیفه ارائه کرد و تعیین افراد محدود و زمان محدود، کاری بی‌سابقه و مناسب با وضعیت حاکم بود^۴.

۱- تاریخ طبری (۲۲۵/۵).

۲- منبع سابق.

۳- منبع سابق.

۴- أولیات الفاروق السياسية ص ۱۲۷.

سوم: رهنمودهای عمر رضی الله عنه به خلیفه‌ی بعدی

عمر فاروق رضی الله عنه به زمام‌دار مسلمانان و خلیفه‌ی بعد از خود وصایا و رهنمودهای مهمی به جا گذاشت از جمله این که فرمود:

من تو را به رعایت تقوای خدای یگانه و لا شریک تو صیه می‌کنم. و باید سابقه‌ی نخستین مهاجرین را در نظر داشته و با آنان به نیکی رفتار نمایی، و نیز توصیه می‌کنم که با انصار به خوبی رفتار کنی و کارهای نیک، نیک مردانشان را بپذیری و کارهای بد، بدکارانشان را نادیده بگیری. همچنین تو را در مورد ساکنان شهرهای اسلامی توصیه به نیکی می‌کنم، چرا که آن‌ها یاور اسلام و جمع‌کنندگان مال غنیمت هستند. و از اموال آنان همان مقدار اضافی را وصول کن. همچنین تو را در مورد بادیه‌نشینان توصیه به نیکی می‌کنم چرا که آن‌ها شالوده‌ی عرب و مواد اصلی اسلام هستند. از اموال درجه‌ی پایین و اضافی آن‌ها بگیر و به تهی‌دستانشان برگردان و با زمین به نیکی رفتار کن و از آنان دفاع نما و آنان را به پرداخت مالیات طاقت فرسا مجبور نساز به ویژه وقتی که پایبند عهد و پیمان بودند و با فروتنی در مقابل مؤمنان آن‌چه را که بر عهده‌ی آنان است، ادا نمودند.

باز هم تو را به رعایت تقوای الهی توصیه می‌کنم و از عذاب و مؤاخذه‌ی او بر حذر می‌دارم و باید از خدا بترسی نه از مردم، و در میان رعیت منصفانه داوری کنی و برای رسیدگی به مشکلاتشان وقت فارغ کنی و هیچ‌گاه ثروتمندان را بر فقیران ترجیح ندهی. رعایت این امور، ان شاء الله باعث سلامتی قلب و آمرزیدن گناهانت خواهد بود و برای روزی که در پیشگاه کسی حاضر می‌شوی که آگاه به اسرار و درونت می‌باشد برایت خیلی بهتر و مفیدتر خواهد بود.

و من به تو توصیه می‌کنم تا در اجرای حدود الهی بر خویشاوندان و بیگانگان جدیت به خرج دهی و مبادا عاطفه مانع از اجرای حدود الهی شود و اگر نه تو نیز شریک جرم محسوب خواهی شد. با همه‌ی مردم یکنواخت برخورد کن و اصلاً شخصیت فردی را که محکوم می‌شود در نظر نگیر و از سرزنش هیچ کس پروا مدار و از بی‌عدالتی در تقسیم آن‌چه خداوند تو را مسئول آن گذاشته است، پرهیز؛ که این کار پیامدی جز ظلم و ستم و محرومیت ندارد.

و امروز تو بر دو راهه‌ای از دنیا و آخرت قرار داری که اگر به عدل و عفت رو بیاوری، از ایمان و رضامندی خدا بهره‌مند می‌شوی و اگر خواهشات نفسانی بر تو چیره گردد، مشمول خشم خدا خواهی شد. و مجدداً تو را و همچنین دیگران را از ستم بر زمین بر حذر می‌دارم. و این رهنمودها از راه دل سوزی بود پس با آن‌ها رضامندی پروردگار و سرای آخرت را کسب کن.

اینها نصایحی بود که قبل از شما خودم و فرزندم را به آن‌ها توصیه کرده‌ام. اکنون اگر تو پذیری و آن‌چه را گفته‌ام جامه‌ی عمل ببوشانی، یقیناً خیر فراوانی به دست آورده‌ای و اگر نپذیری و بدان توجه نکنی و کارهای مهم را به کسی واگذار نکنی که خداوند به خاطر وی از تو خشنود گردد، دچار زیان گشته و از خواهشات پیروی کرده‌ایی. چرا که خواهشات نفسانی بر همگان نفوذ دارد و محور شرارت (ابلیس) دعوت‌دهنده به سوی هلاکت و نابودی است که قبل از تو بسیاری را از راه حق به بیراهه کشانده و وارد آتش دوزخ کرده است. و چه ناخوشایند است دوستی و همکاری با دشمنان خدا و با دعوت‌گران به گناه و معصیت. پس بر حق استوار باش و برای رسیدن به آن سختی‌ها را تحمل کن و واعظ خویشتن باش و سوگندت می‌دهم که بر مسلمانان مهربان بوده، بزرگانشان را گرامی بداری و بر کودکانشان شفقت ورزی و دانشمندانشان را محترم شماری و آنان را مورد ضرب و شتم قرار مده تا خوار شوند و در تقسیم غنائم کسی را بر آنان ترجیح مده تا بر تو خشم نگیرند و هنگام نیاز، آن‌ها را از عطایای خود محروم نکن تا تنگدست نگردند و مانع از سر زدن آن‌ها به خانواده‌هایشان نشو تا نسلشان منقطع نشود. و مبادا مال و ثروت فقط در دستان سرمایه داران دور بزند و همچنین درب خانه‌ات را بر آنان مبند تا قدرتمندان حق ضعیفان را پایمال کنند. این است وصیت من به تو و خدا را گواه می‌گیرم، و سلام بر تو!

این وصیت بیانگر دیدگاه عمیق عمر فاروق رضی الله عنه نسبت به مسایل مدیریتی و حکومتی و بیانگر نظام حکومتی و اداری فراگیر و کاملی است.^۱ همان طور که ملاحظه کردید این

۱- الطبقات: ابن سعد (۳/۳۳۹)، البیان والتبیین: جاحظ (۲/۴۶)، جمهرة خطب العرب (۱/۲۶۳-۲۶۵)، الکامل

فی التاریخ (۲/۲۱۰)، الخلیفة الفاروق عمر بن الخطاب: عانی ص ۱۷۱، ۱۷۲.

۲- الإدارة الإسلامية فی عصر عمر بن الخطاب ص ۳۸۱.

وصیت امور بسیار مهمی را در بر دارد و از آنجا که در آن مقررات اساسی یک حکومت فراگیر دینی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی بیان شده است می‌طلبد که به عنوان سند و اساسنامه‌ی بسیار ارزشمندی تلقی شود.

جوانب مختلفی که در وصیت نامه‌ی عمر رضی الله عنه بدان اشاره شده است، به شرح زیر می‌باشند:

۱- جنبه‌ی دینی

در این بخش به موارد زیر پرداخته بود:

الف - توصیه به رعایت تقوا و ترس از خدا به صورت مخفیانه و آشکار و با گفتار و کردار. چرا که هر کس به خاطر خدا از معصیت پرهیزد، خدا نیز کمکش می‌کند و هر کس از خدا بترسد، خداوند از وی محافظت به عمل می‌آورد.

ب - در اجرای حدود الهی بر خویشاوندان و بیگانگان تأکید نموده بود؛ توجه نکن که حق بر عهده چه کسی می‌شود و در راه خدا از سرزنش، سرزنش کنندگان بیمی به خود راه مده. چرا که حدود الهی بخشی از دین به حساب می‌آیند و شریعت خدا حجت و برهانی است که گفتار و کردار بندگان بر اساس آن سنجیده می‌شود و سهل انگاری در اجرای شریعت خدا مایه‌ی خرابی دین و جامعه می‌شود.

ج - استقامت و پایداری ﴿فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ﴾ [هود: ۱۱۲]

همچنین در این بخش توصیه به استقامت کرده بود که این هم از ضروریات اولیه‌ی دین و دنیا به شمار می‌آید و می‌باید قبل از دیگران حاکم و زمامدار ملت از آن برخوردار گردد.

۲- بخش سیاسی

در این بخش موارد زیر را توصیه نموده بود:

الف - پایبند بودن به عدل و انصاف که پایه‌ی حکومت است و اجرای آن در میان رعیت، باعث تثبیت قدرت و متانت سیاسی و اجتماعی می‌شود و حاکم دادگستر از جایگاه ویژه‌ای در دل‌های مردم بهره‌مند می‌گردد.

ب - توجه به مسلمانان نخستین، یعنی مهاجرین و انصاری که قبل از دیگران مسلمان شدند و در راه اسلام سختی‌ها کشیدند. چرا که بذر اولیه‌ی آیین و عقیده‌ی اسلامی بر دستان آنان نشو و نما پیدا کرد، پس آنان اهل دین و حاملان و حامیان اصلی آن هستند.

۳- بخش نظامی

در این باره نکات زیر را متذکر شد:

الف - توجه ویژه به امور لشکر و رسیدگی به امور نظامی کشور اسلامی به گونه‌ای که جوابگوی مسئولیت عظیمی باشد که بر دوش دارد.

ب - توصیه به این که نباید رزمندگان به مدت طولانی در جبهه و دور از خانواده‌ی خود بمانند. چرا که جنگ و سفر خستگی فراوان به دنبال دارند و رزمندگان برای رفع خستگی و به دست آوردن نشاط مجدد نیاز به استراحت و دیدار خانواده دارند. بنابراین می‌طلبند که هر از گاهی به آن‌ها اجازه‌ی ملاقات با خانواده‌شان داده شود و یکی دیگر از زیان‌های دیر آمدن را انقطاع نسل آنان برشمرد و گفت: کاری نکن که نسل آنان از بین برود.

ج - همچنین توصیه نمود تا به وضعیت معیشتی رزمندگان به وسیله‌ی مال غنیمت و عطایایی که از بیت المال داده می‌شود، رسیدگی بکند تا با آسودگی خاطر از وضعیت معیشتی خانواده‌ی خود به جهاد و مبارزه‌ی خویش ادامه دهند.

۴- بخش مالی و اقتصادی

در این بخش به نکات زیر پرداخته بود:

الف - توجه ویژه به تقسیم عادلانه اموال تا به صورت چرخشی فقط در دستان طبقه‌ی خاصی از مردم دور نزنند و مستضعفان محروم شوند.

ب - فشار نیاوردن بر ذمیان به گونه‌ای که نتوانند از زیر بار مالیاتها کمر راست کنند.

ج - فشار نیاوردن بر مردم در حقوق مالی‌ای که بیت المال بر گردن آن‌ها دارد. چنان که در این باره توصیه نمود که از اموال اضافی آنان آنچه را به دلخواه خود

می‌پردازند، وصول کنید^۱.

۵- بخش اجتماعی

و در این بخش به نکات زیر پرداخته بود:

الف - رسیدگی به امور رعیت و جستجوی احوال آنان و برآوردن نیازهایشان و پرداختن حقوق مالی آنان از اموال غنیمت و بیت المال.

ب - اجتناب از تبعیض و ترجیح دادن بعضی بر بعضی دیگر و پرهیز از پیروی خواهشهای نفسانی که این موارد باعث انحراف زمام دار و تیرگی روابط وی با جامعه و نهایتاً نابودی کشور می‌گردد.

ج - پاس داشتن رعیت و تواضع در برابر کوچک و بزرگ که این امر باعث رونق روابط اجتماعی شده و محبت زمام دار را در دل‌های مردم تثبیت می‌نماید.

د - باز گذاشتن درب منزل خود بر مسلمانان تا به شکایات آنها گوش فرا دهی و حق ضعیفان را از قدرتمندان بستانی.

هـ - پیروی از حق و تثبیت پایه‌های آن در جامعه و این یک ضرورت اجتماعی غیر قابل اجتنابی است.

و - پرهیز از ظلم و ستم به ویژه در حق ذمیان و گسترش دادن عدل و انصاف تا همگان زیر پرچم اسلام با صلح و صفا و احساس امنیت به زندگی خود ادامه دهند.

ز - توجه ویژه به بادیه نشینان و رعایت حال آنان چرا که آنها ریشه‌ی عرب و معدن اسلام هستند^۲.

ح - یکی دیگر از رهنمودهای عمر رضی الله عنه به خلیفه‌ی بعد از خود این بود که هیچ یک از کارگزاران عمر را بیشتر از یکسال در پست خودش نگذارد، البته ابوموسی اشعری را چهار سال بگذارد^۳.

۱- الخلیفة الفاروق عمر بن الخطاب: عانی ص ۱۷۴، ۱۷۵.

۲- الخلیفة الفاروق عمر بن الخطاب: عانی ص ۱۷۳-۱۷۵.

۳- عصر الخلافة الراشدة ص ۱۰۲.

چهارم: لحظه‌های پایانی زندگی عمر بن خطاب رضی الله عنه

ابن عباس رضی الله عنه از لحظه‌های پایانی زندگی عمر رضی الله عنه چنین می‌گوید: من زمانی که عمر رضی الله عنه ضربه خورده بود. بر ایشان وارد شدم و گفتم: ای امیرالمؤمنین! بهشت شما را مبارکباد. هنگامی که مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند، تو مسلمان شدی و در حالی که دیگران او را تنها گذاشتند در رکاب ایشان در راه خدا جهاد نمودی و رسول خدا در حالی چشم از دنیا فرو بست که از تو راضی بود و در خلافت تو حتی دو نفر از مسلمانان با هم اختلاف نکردند و سرانجام شهید شدی. عمر رضی الله عنه گفت: دوباره تکرار کن. عبدالله دوباره سخنانش را تکرار نمود. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند که اگر همه‌ی دنیا مال من بود، امروز آن‌را از هول و هراسی که از ترس ملاقات خدا دامنگیرم شده است، فدیة می‌دادم.^۱

و در روایت بخاری آمده است که عمر رضی الله عنه گفت: اما آن‌چه در مورد همراهی من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و رضایت ایشان گفتم، باید بگویم که صرفاً منت خداوند بر من بوده است.

و اما بی‌قراری من به خاطر شماها است و افزود که به خدا اگر همه‌ی طلاهای دنیا متعلق به من بود، آن‌ها را در مقابل عذاب خدا قبل از این که با آن مواجه بشوم، فدیة می‌دادم.^۲

آری، عمر بن خطاب رضی الله عنه با آن که لوح بهشتی بودن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بود و پس از آن همه‌ی خدمات شایسته در اقامه‌ی احکام الهی و اجرای عدل و زهد و جهاد و اعمال نیک فراوان این گونه از خدا و عذابهایش می‌ترسد. و این درس بزرگی است برای مسلمانان که باید عذابهای الهی را مد نظر داشته باشند و از هول و هراس روز بسیار هولناک قیامت غافل نشوند.^۳

همچنین عثمان بن عفان رضی الله عنه در مورد لحظه‌های پایانی حیات عمر رضی الله عنه چنین می‌گوید: من آخرین فردی هستم که عمر را در حال حیات دیده است. من بر او وارد شدم و دیدم

۱- صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق ص ۳۸۳.

۲- البخاری، ک فضائل الصحابة، ش ۳۶۹۲.

۳- التاريخ الإسلامی (۳۳/۱۹).

که سرش بر روی زانوی پسرش، عبدالله نهاده بود. عمر رضی الله عنه گفت: سرم را بر زمین بگذار. او گفت: مگر چه فرقی می‌کند؟ گفت: مادرت به عزایت بنشیند سرم را بر زمین بگذار. آن‌گاه عبدالله سر پدرش را بر زمین گذاشت و او پاهایش را به هم پیچاند و گفت: مادرم به عزایم بنشیند اگر خدا مرا نیامرزد. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

آری این چنین بود عمر بن خطاب رضی الله عنه به قدری از خدا می‌ترسید که در آخرین لحظه‌های زندگی خود می‌گوید: وای بر من اگر خدا مرا نیامرزد. این است آخرین سخن کسی که رسول خدا به او مژده‌ی بهشت داده است. راست گفته‌اند: هر کس به اندازه‌ی شناخت خود از خدا می‌ترسد. و این که مصرانه از فرزندش خواست تا سرش را بر زمین بگذارد به خاطر این بود تا هنگام دعا کردن سر بر خاک بنهد و خدا را تعظیم نماید.^۲

۱- سن و تاریخ وفات

ذهبی می‌گوید: عمر رضی الله عنه روز چهارشنبه ۲۷ ذی حجه سال بیست و سه هـ در ۶۳ سالگی^۳ و پس از ده سال و نیم خلافت^۴ به شهادت رسید.

و در تاریخ ابی زرع به نقل از جریر بن عبدالله بجلی آمده است که روزی معاویه رضی الله عنه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همگی در شصت و سه سالگی از دنیا رفتند.^۵

۲- غسل دادن و تکفین

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: عمر را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز جنازه خواندند و او به شهادت رسیده بود.^۶ علما در مورد غسل دادن کسی که به دست ظالمی کشته می‌شود، اختلاف نظر دارند:

۱- صحیح التوثیق فی سیرة وحیة الفاروق ص ۳۸۳.

۲- التاریخ الإسلامی (۴۴/۱۹).

۳- التهذیب ق ۱۷۷/ب به نقل از محض الصواب (۸۴۰/۳).

۴- سیر السلف، أبو القاسم الأصفهانی (۱۶۰/۱).

۵- مسلم، فضائل الصحابة ش ۲۳۵۲، محض الصواب (۸۴۳/۳).

۶- طبقات (۵۰۳/۳).

۱- گروهی می گوید: او را غسل دهند و بر او نماز بخوانند و به همین جریان استدلال می کنند.^۱

۲- گروهی دیگر می گوید: غسل دادن و نماز خواندن لزومی ندارد و در جواب کسانی که به جریان شهادت عمر رضی الله عنه استدلال می کنند، می گویند: غسل دادن عمر رضی الله عنه و نماز خواندن بر ایشان به خاطر این بود که وی پس از ضربه خوردن مقداری زنده ماند، چنان که اگر شهید معرکه نیز زنده بماند و چیزی بخورد یا بیاشامد، غسل داده می شود و بر او نماز خوانده می شود.^۲

۳- چه کسی در نماز جنازه ی عمر رضی الله عنه امامت کرد؟

ذهبی می گوید: صهیب بن سنان بر جنازه ی عمر رضی الله عنه نماز خواند.^۳ ابن سعد می گوید: علی بن حسین از سعید بن مسیب پرسید: چه کسی بر جنازه ی عمر نماز خواند؟ گفت: صهیب. علی پرسید: چند تکبیر گفت؟ سعید گفت: چهار تکبیر. پرسید: در چه مکانی خواندند؟ گفت: در میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله.^۴

ابن مسیب گفت: مسلمانان دیدند که صهیب به دستور عمر رضی الله عنه امامت نمازهای پنجگانه ی آنها را به عهده دارد بنابراین در نماز جنازه ی عمر رضی الله عنه نیز او را جلو کردند.^۵ چرا که صهیب نزد عمر رضی الله عنه و سایر اصحاب از جایگاه والایی برخوردار بود. عمر رضی الله عنه در حق ایشان گفت: صهیب از بهترین بندگان خدا است که حتی اگر از خدا هم نمی ترسید او را نافرمانی نمی کند. به خاطر همین عمر رضی الله عنه او را برای امامت انتخاب کرد و از میان افراد ششگانه ای که اعضای شورا بودند، کسی را مقرر نکرد تا به انتخاب وی کمک نکند.^۶

۱- الإنصاف: مرداوی (۵۰۳/۲) محض الصواب (۸۴۴/۳).

۲- محض الصواب (۸۵۴/۳).

۳- منبع سابق.

۴- الطبقات (۳۶۶/۳).

۵- الطبقات (۳۶۷/۳)، محض الصواب (۸۴۵/۳).

۶- الفتاوی (۱۴۰/۱۵).

۴- تدفین عمر

ذهبی می گوید: عمر در حجره‌ی رسول خدا ﷺ دفن گردید.^۱ و ابن جوزی به نقل از جابر می گوید: عبدالله بن عمر و عثمان و سعید بن زید و صهیب، عمر را در قبر گذاشتند.

هشام بن عروه می گوید: هنگامی که در زمان خلافت ولید بن عبدالملک، قبر رسول خدا و همراهانش نیاز به ترمیم پیدا کردند. در اثناء ترمیم چشم آن‌ها به قدم پای یکی از آنان افتاد، همه نگران شدند و گمان بردند که قدم مبارک رسول خدا است و کسی نمی‌توانست آن‌را تشخیص بدهد. تا این که عروه آمد و نگاه کرد و گفت: به خدا سوگند این قدم رسول خدا نیست، بلکه قدم عمر است.^۲

قبلاً متذکر شدیم که عمر پس از این که ضربه خورد، کسی را نزد عایشه فرستاد و از ایشان اجازه خواست تا در کنار رسول خدا و ابوبکر دفن شود. عایشه همیشه به دیگران جواب رد می‌داد و می‌گفت: می‌خواهم خودم در اینجا دفن بشوم. اما به عمر جواب مثبت داد و گفت: او را بر خویشتن ترجیح می‌دهم. پس به اتفاق علما و مؤرخین در حجره‌ی عایشه که هم اکنون درون مسجد قرار دارد، رسول خدا همراه با ابوبکر و عمر مدفون هستند.^۳

۵- عملکرد علی در رثای عمر

ابن عباس می گوید: در آن اثناء که جنازه‌ی عمر بر تخت گذاشته بود و مردم اطراف آن‌را گرفته بودند ناگهان متوجه دستی شدم که بر شانهم قرار گرفت. دیدم علی بن ابی طالب است که بر جنازه‌ی عمر می‌گرید و می‌گوید: تو تنها کسی بودی که من به اعمالش غبطه می‌خوردم و رشک می‌بردم، و به خدا سوگند من به یقین می‌دانستم که

۱- محض الصواب (۸۴۶/۳).

۲- البخاری، ك الجنائز ش ۱۳۲۶.

۳- البخاری، ك الاعتصام، ش ۲۶۷۱ رقم ۶۸۹۷.

۴- محض الصواب (۸۴۷/۳).

خداوند تو را در کنار همراهانت (رسول خدا و ابوبکر) جای می‌دهد، چرا که بارها از رسول خدا می‌شنیدم که می‌گفت:

(ذهبنا أنا وأبو بكر وعمر، ودخلت أنا وأبو بكر وعمر وخرجت أنا وأبو بكر وعمر)^۱.

«من و ابوبکر و عمر رفتیم. من و ابوبکر و عمر وارد شدیم. من و ابوبکر و عمر بیرون آمدیم».

۶- بازتاب شهادت عمر رضی الله عنه و تأثیر آن بر مسلمانان

شهادت عمر رضی الله عنه باعث بروز فاجعه‌ی هولناکی برای مسلمانان گردید که اگر در اثر بیماری وفات می‌کرد چنین نمی‌شد. اما به شهادت رسیدن خلیفه آن هم در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و در حال خواندن نماز یک فاجعه‌ی تکان دهنده به شمار می‌رفت. عمرو بن میمون حالت مسلمانان و اضطراب و پریشانی آنان را این گونه به تصویر کشیده است: ... گویا مردم تا آن روز اصلاً به مصیبتی گرفتار نشده بودند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: بر هیچ گروهی از مسلمانان نمی‌گذشتم، مگر این که آنان می‌گریستند، گویا فرزندان خود را از دست داده بودند^۲. آری، عمر رضی الله عنه قله‌ای از قله‌های هدایت و جدا کننده‌ی حق از باطل بود و باید مردم به خاطر از دست دادنش چنین متأثر می‌شدند^۳. همچنین احنف بن قیس می‌گوید: روزی که عمر رضی الله عنه ضربه خورد به صهیب دستور داد تا نماز را برای مردم اقامه کند و تا سه روز به آن‌ها فرصت داد تا بر یکی اتفاق نمایند. در آن روزها وقتی سفره پهن می‌شد مردم دست از غذا بر می‌داشتند. عباس به آن‌ها می‌گفت: ای مردم، رسول خدا وفات کرد و ما پس از ایشان غذا خوردیم و ابوبکر وفات کرد و ما غذا خوردیم و اکنون چاره‌ای نداریم. این را گفت و دست به غذا برد و از آن خورد، آن‌گاه دیگران نیز به تبعیت از وی غذا خوردند^۴.

۱- البخاری، ك فضائل الصحابة، شماره ۳۴۸۲.

۲- العشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح عوض ص ۴۴.

۳- همان.

۴- محض الصواب (۸۵۵/۳).

و هرگاه در مجلس عبدالله بن مسعود رضی الله عنه یادی از عمر رضی الله عنه می شد به قدری می گریست که محاسنش خیس می شد و می گفت: عمر رضی الله عنه قلعه ای برای اسلام بود و در دوران او همه وارد اسلام می شدند و کسی از آن خارج نمی شد. اما با مرگ وی قلعه از هم پاشید و مردم از اسلام خارج شدند.^۱

اما ابو عبیده بن جراح قبل از شهادت عمر رضی الله عنه همواره می گفت: اگر عمر بمیرد، اسلام ضعیف خواهد شد و می افزود: من دوست ندارم بعد از عمر زنده بمانم حتی اگر همه ی آن چه خورشید بر آن طلوع می کند از آن من باشد. پرسیدند: چرا؟ گفت: شما اگر زنده بمانید معنای سخنان مرا خواهید فهمید. زیرا کسی که جانشین عمر باشد اگر بخواهد راه عمر را ادامه دهد مردم آن طور که از عمر حرف شنوی داشتند، از او نخواهند داشت و اگر ضعیف عمل نماید، مردم بر او چیره می شوند و او را خواهند کشت.^۲

پنجم: مهم ترین فواید، درس و عبرت ها

۱- میزان نفرت و کینه ی کفار نسبت به مسلمانان

چنان که قتل عمر رضی الله عنه توسط ابولؤلؤ مجوسی بیانگر این خشم و کینه است، و همه ی کفار در همه ی زمان ها و مکان ها چنین هستند در قلبهای آن ها جز نفرت و عداوت چیزی دیگر نسبت به مسلمانان وجود ندارد و همواره برای مسلمانان آرزوی نابودی و هلاکت و ارتداد از دین می کنند. و از جریان قتل عمر رضی الله عنه توسط آن مجوسی کینه به دل دو نکته ی مهم کشف می شود که بیانگر میزان کینه توزی ابولؤلؤ نسبت به عمر رضی الله عنه و دیگر مسلمانان می باشند:

الف - در طبقات کبری^۳ به سند صحیح از زهری نقل شده است که روزی عمر رضی الله عنه به ابولؤلؤ گفت: من شنیده ام که تو گفته ای اگر بخواهم آسیایی می سازم که بوسیله باد آرد می کند. ابولؤلؤ با ترش رویی پاسخ داد: و برای تو آسیایی می سازم که تا ابد مردم از آن یاد بکنند. عمر رضی الله عنه به همراهانش گفت: او مرا تهدید می کند.

۱- الطبقات الکبری (۲۸۴/۳).

۲- الطبقات الکبری (۲۸۴/۳)، العشرة المبشرون بالجنة ص ۴۴.

۳- الطبقات (۳۴۵/۳).

ب - نکته‌ی دوم که بیانگر کینه‌توزی و نفرت و عداوت این معجوسی نسبت به مسلمانان می‌باشد این است که علاوه بر ضربه زدن به عمر رضی الله عنه، سیزده صحابی دیگر را نیز زخمی کرد که هفت تن از آنان در دم شهید شدند. فرضاً که عمر رضی الله عنه در حق او ظلمی روا داشته بود اما گناه دیگران چه بود؟ گرچه عمر رضی الله عنه نیز هیچ گونه ظلمی در حق او مرتکب نشده بود. چنان که در روایت بخاری آمده است که عمر رضی الله عنه پس از این که زخمی شد به ابن عباس گفت: بین چه کسی مرا زده است و چون به وی اطلاع دادند که غلام مغیره او را زده است گفت: همان آهنگر. گفتند: بلی. گفت: خدا لعنتش بکند من در حق او سفارش به نیکی کردم. و افزود: خدا را شکر مرگم به دست مسلمانی صورت نگرفت^۱.

گفتنی است که پیروان و دوستان این مرد معجوسی، برای او در ایران به عنوان سرباز گمنام بناء یادبودی ساخته‌اند. چنان که سید حسین موسوی (از علمای نجف) می‌گوید: در شهر کاشان ایران مزاری ساخته‌اند که در آن قبر وهمی‌ای به نام قاتل خلیفه‌ی دوم، ابولؤلؤ وجود دارد و بر روی آن نوشته شده است: مزار بابا شجاع الدین و بر دیوارهای مزار به فارسی نوشته‌اند: مرگ بر ابوبکر، مرگ بر عمر و مرگ بر عثمان. شیعیان از سراسر ایران برای زیارت این مکان می‌آیند و در آنجا پول می‌ریزند و صدقه می‌دهند. این چیزی است که خود بنده با چشم سر آن را دیده‌ام و اخیراً این مکان توسط وزارت ارشاد توسعه یافته است و عکسهای این مکان بر تمبرهای پستی حک شده‌اند^۲.

۲- ترس و تقوای عمر رضی الله عنه

آنچه ما را بیشتر به ترس و تقوای عمر رضی الله عنه از خداوند رهنمود می‌نماید، این سخن ایشان لحظاتی قبل از مرگ است که گفت: خدا را شکر که مرگم به دست فردی از مسلمانان صورت نگرفت. آری، عمر رضی الله عنه با آن همه عدل و انصاف که زبان زد خاص و عام و عرب و عجم بود، از این می‌ترسید که مبدا ظلمی در حق مسلمانی مرتکب شده است و امروز به خاطر انتقام آن ظلم کشته می‌شود. چنان که در روایت ابن شهاب آمده که گفت: خدا را شکر که قاتل من کسی نیست که در پیشگاه خدا سجده‌ای کرده است و روز قیامت به

۱- البخاری، ك فضائل الصحابة شماره ۳۷۰۴.

۲- لله ثم للتاریخ، كشف الأسرار وتبرئة الأئمة الأطهار ص ۹۴.

وسيله‌ی سجده‌اش مرا در محکمه‌ی عدل الهی مؤاخذه نماید. و در روایت مبارک بن فضاله آمده است که گفت: خدا را شکر که قاتل من کسی نیست که «لا اله الا الله» گفته است و روز قیامت با این کلمه در پیشگاه حق علیه من اقامه‌ی حجت نماید. حقا که این گفتار بیانگر ترس و تقوای فوق العاده‌ی این امام ربانی است و می‌زید که سایر داعیان و مصلحان از آن الگو بردارند و همانند عمر رضی الله عنه و دیگر گذشتگان نیک، ترس و تقوا را توشه‌ی راه خود قرار دهند و به قول شاعر چنین زمزمه بکنند:

واَحْسَرْتِي، واشـققوتِي	مِنْ يَوْمِ نَشْرَ كُتَابِيهِ
وَاطُولُ حَزْنِي إِنْ أَكُنْ	أَوْتَيْتُهُ بِشـمَالِيهِ
وَإِذَا سُئِلْتُ عَنْ الْخَطَا	مَاذَا يَكُونُ جَوَابِيهِ؟
وَاحَرَّ قَلْبِي أَنْ يَكُونُ	مَعَ الْقُلُوبِ الْقَاسِيَةِ
كَلًّا وَلَا قَدَمْتُ لِي	عَمَلًا لِيَوْمِ حِسَابِيهِ
بَلْ إِنَّمَا لَشَقَاوَتِي	وَقَسَاوَتِي وَعَذَابِيهِ
بَارَزْتُ بِالزَّلَّاتِ فِي	أَيَّامِ دَهْرٍ خَالِيَةِ
مَنْ لَيْسَ يَخْفَى عَنْهُ مَنْ	قَبْحُ الْمَعَاصِي خَافِيَةِ ^(۱)

«وای بر من روزی که نامه‌ی اعمال توزیع می‌شود.

وای بر من اگر نامه‌ی مرا به دست چپ بدهند.

اگر در مورد گناهان بازخواست شوم چه پاسخی خواهم داشت.

وای اگر قلب من جزو قلبهای سخت به شمار رود.

و من هیچ عملی برای روز حساب پس انداز نکرده‌ام.

و بدبختانه در طول زندگی آشکارا به گناه و لغزش پرداخته‌ام

آن هم در محضر کسی که هیچ کاری از دید وی مخفی نخواهد ماند».

۳- تواضع عمر رضی الله عنه و ایثار عائشه رضی الله عنهاالف - تواضع عمر رضی الله عنه

به تواضع فوق العاده‌ی عمر رضی الله عنه از این سخن وی به فرزندش پی می‌بریم که گفت: نزد ام المؤمنین عائشه برو و بگو: عمر سلام می‌رساند، و امیرالمؤمنین نگو، چرا که من امروز امیر مؤمنان نیستم.^۱

همچنین این سخن وی سرشار از تواضع و فروتنی است که گفت: وقتی جنازه‌ی مرا به دروازه‌ی حجره‌ی عائشه رساندید، مجدداً از او اجازه بگیرید. اگر اجازه داد، مرا در آن‌جا دفن کنید و گرنه مرا به قبرستان عمومی مسلمانان منتقل نمایید.^۲

پس رحمت خدا بر عمر رضی الله عنه باد و خداوند به او پاداش نیک بدهد و به ما نیز گوشه‌ای از اخلاق و تواضع ایشان را ببخشاید. همانا او نزدیک و پاسخگو است.^۳

ب - از خود گذشتگی عائشه رضی الله عنها

آنچه از خود گذشتگی عائشه رضی الله عنها را به ما می‌رساند این است که او سالها آرزو داشت و منتظر بود تا پس از مرگ در کنار همسر عزیز و پدر گرامی خود دفن شود، اما وقتی عمر رضی الله عنه اجازه خواست تا در کنار دو رفیق خود دفن شود. عائشه رضی الله عنها او را بر خویشتن ترجیح داد و گفت: این مکان را برای خودم در نظر داشتم، ولی امروز او را بر خود ترجیح می‌دهم.^۴

۴- امر به معروف و نهی از منکر در بستر مرگ

عمر فاروق رضی الله عنه در آخرین لحظه‌های حیات و در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد از فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر غافل نشد. آن‌گاه که جوانی بر او وارد شد و گفت: ای امیرالمؤمنین! خوشا به حالت که داده‌های فراوانی از جانب خدا نصیب

۱- البخاری، فضائل الصحابة شماره ۴، ۳۷۰.

۲- منبع سابق.

۳- سیر الشهداء ص ۴۱.

۴- بخاری ک فضائل صحابه ش ۴، ۳۷۰.

گردید از جمله همراهی رسول خدا و سابقه‌ی درخشان در اسلام و خلافت و عدالت و نهایتاً شهادت. عمر رضی الله عنه گفت: دوست دارم که این‌ها برای بخشش گناهانم کافی باشد و چیزی دیگر نمی‌خواهم. وقتی آن جوان برخاست و برگشت. عمر رضی الله عنه متوجه ازارش شد که بر روی زمین کش می‌خورد. گفت: او را برگردانید. آن‌گاه خطاب به وی گفت: برادرزاده‌ام! لباسهایت را بالا بزن. این طور هم لباسهایت تمیز می‌ماند و هم پروردگارت خشنود می‌گردد.^۱

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: خدا عمر را بیمارزد. حتی در لحظه‌های پایانی زندگی و درد و رنج او را از گفتن سخن حق و امر به معروف و نهی از منکر باز نداشت. چنان که در همان لحظات وقتی دخترش، حفصه، بر او وارد شد و گفت: ای رفیق رسول خدا! و ای پدر خانم آن حضرت! و ای امیرالمؤمنین! عمر رضی الله عنه به فرزندش، عبدالله، گفت: مرا بنشان که بیشتر تحمل نمی‌کنم. آن‌گاه در حالی که بر سینه‌ی عبدالله تکیه داده بود گفت: حق پدری خود را بر تو نمی‌بخشم اگر بر من چنین نوحه بسرایی، اما اختیار چشمان تو را ندارم.^۲

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: وقتی عمر رضی الله عنه ضربه خورد، و خبر به گوش حفصه رسید، فریاد کشید. عمر رضی الله عنه گفت: ای حفصه! مگر از رسول خدا نشنیده‌ای که هر میتی که بر او واویلا کنند عذاب داده خواهد شد؟ و صهیب آمد و گفت: وای عمر؟! عمر گفت: وای بر تو ای صهیب، مگر خبر نداری که میتی را که بر او واویلا کنند عذاب داده می‌شود؟.

و در بیان حق آن چنان جدی بود که پس از ضربه خوردن و در حالی که خون از بدنش جاری بود در جواب کسی که به ایشان پیشنهاد داد تا فرزندش، عبدالله، را جانشین خود قرار دهد گفت: به خدا سوگند! این سخن را به خاطر خدا نگفتم.^۳

۱- منبع سابق.

۲- مناقب امیر المؤمنین ص ۲۳۰، الحسبة د. فضل الملی ص ۲۷.

۳- سیر الشهداء ص ۴۳.

۵- جواز ستایش کسی که صفاتی در او است به شرطی که خطر فتنه وجود نداشته باشد

چنان که صحابه رضی الله عنهم با عمر بن خطاب رضی الله عنه چنین کردند، زیرا آن‌ها می‌دانستند که در این حالت او دچار فتنه و غرور نمی‌گردد. چنان که ابن عباس رضی الله عنهما که خود عالم ربانی و فقیه چیره‌دستی بود، خطاب به عمر رضی الله عنه گفت: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق تو دعا نکرد که خداوند اسلام را به وسیله تو عزیز بگرداند؟ و با مسلمان شدن تو اسلام عزیز و آشکار گردید. و خداوند به وسیله‌ی تو در دین و رزق مسلمانان فراخی آورد و سرانجام با شهادت دنیا را ترک می‌نمایی. پس این همه افتخارات به شما مبارک باد. اما سخنان ابن عباس ذره‌ای به عمر رضی الله عنه احساس شادمانی نداد، بلکه او به ابن عباس گفت: به خدا سوگند، مغرور کسی است که فریب سخنان شما را بخورد.^۱

۶- موضع‌گیری کعب احبار در جریان شهادت عمر رضی الله عنه

کعب بن مانع حمیری معروف به کعب احبار، زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریافت ولی در زمان خلافت عمر رضی الله عنه و در سال ۱۲ هـ مسلمان شد.^۲ او که از علمای بزرگ یهودی در یمن به شمار می‌رفت پس از این که مسلمان شد قرآن و سنت را از اصحاب پیامبر فرا گرفت و صحابه و دیگران اخبار امت‌های گذشته را از او فرا گرفتند. سرانجام کعب به شام رفت و در شهر حمص اقامت گزید و در همان جا مرد.^۳

گفتنی است که کعب به همکاری در توطئه‌ی قتل عمر رضی الله عنه متهم شده است به دلیل این روایت طبری که مسور بن مخرمه می‌گوید: در صبح یکی از روزها، عمر رضی الله عنه به خانه‌ی خود برگشت. کعب فردای آن‌روز به ایشان گفت: ای امیرالمؤمنین! وصیت کن، زیرا بیش از سه روز دیگر زنده نخواهی ماند. عمر رضی الله عنه پرسید: از کجا می‌دانی؟ گفت: از کتاب خدا (تورات). عمر رضی الله عنه گفت: مگر نام من در تورات ذکر گردیده است؟ کعب گفت: خیر، ولی صفات و ویژگیهای تو و این که عمرت تمام شده است در آن دیده

۱- سیر الشهداء ص ۴۳.

۲- جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين.

۳- سیر أعلام النبلاء (۴۸۹/۳).

می‌شود. روز بعد آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! فقط دو روز باقی مانده است. همچنین روز بعد آمد و گفت: فقط یک روز باقی مانده است. چنانچه روز سوم عمر رضی الله عنه به شهادت رسید.^۱

برخی از روشنفکران معاصر مانند دکتر جمیل عبدالله مصری و عبدالوهاب نجار و استاذ غازی محمد فریج، بر اساس روایت فوق، انگشت اتهام به سوی کعب دراز نموده و او را شریک در قتل عمر بن خطاب رضی الله عنه دانسته‌اند^۲ که دکتر احمد بن عبدالله بن ابراهیم زغبی ضمن رد ادعای آنان روایت طبری را به دلائل زیر مردود دانسته است:

الف - اگر این داستان صحیح می بود انتظار می رفت که عمر در این مورد به سخن کعب اکتفا نکند بلکه گروهی از یهودیانی را که مسلمان شده بودند و از تورات آگاهی کامل داشتند امثال عبدالله بن سلام و دیگران را جمع می نمود و درباره این داستان از آنان استفسار می کرد و اگر عمر این کار را انجام می داد کعب رسوا می شد و دروغگو بودن او برای مردم آشکار می گردید و همچنین برای عمر واضح می شد که کعب در توطئه قتل او سهیم است یا حداقل از آن آگاهی دارد و در این صورت عمر با روش های مختلف تلاش می نمود تا زوایای پوشیده این توطئه را کشف نماید و توطئه گران از جمله کعب را به سزای اعمالشان برساند این، آن چیزی است که از هر حاکمی انتظار می رود و درباره عمر که به زیرکی و تیزهوشی و جستجوی در اخبار شهرت داشت بیشتر مصداق پیدا می کند و چون عمر هیچ اقدامی انجام نداد دلیل بر این است که این داستان ساختگی است.^۳

ب - اگر قضیه‌ی شهادت عمر رضی الله عنه در تورات وجود می‌داشت، چرا باید تنها کعب از آن آگاهی داشته باشد و افرادی همچون عبدالله بن سلام رضی الله عنه از آن اطلاع نداشته باشد.^۴

ج - در صورت صحت این روایت باید گفت که کعب در نقشه‌ی قتل عمر رضی الله عنه دست داشته است و معمولاً طراحان یک نقشه و توطئه سعی بر آن دارند تا به هیچ وجه از آنان

۱- تاریخ طبری (۱۸۲/۵).

۲- العنصرية اليهودية وآثارها في المجتمع الإسلامي (۵۱۸/۲، ۵۱۹).

۳- الحديث والمحدثون، أو عناية الأمة الإسلامية بالسنة، محمد أبو زهو ص ۱۸۲.

۴- همان ص ۱۸۲.

سخنی و یا حرکتی که بیانگر نقشه و توطئه‌ی آنان باشد، سر نزنند تا نقشه‌ی شان طبق برنامه اجرا شود و تنها انسان نادان و کودن، نقشه‌ی برنامه‌ریزی شده‌ی خود را برملا می‌سازد. و چنین چیزی در مورد کعب غیر ممکن است، زیرا وی به تیزهوشی و درایت معروف می‌باشد.^۱

د - علاوه بر این‌ها مگر تورات کتاب هدایتگری نیست که مردم را به سوی حق راهنمایی می‌کند؟ یا این که سن بندگان خدا در آن ثبت شده و دفتر اسناد سن و سال مردم است؟^۲

و - تورات امروز نیز وجود دارد. آیا در آن چنین روایتی یافت می‌شود؟
شیخ محمد محمد ابوزهو، پس از بیان این اعتراضات، می‌نویسد: پس روشن گردید که این روایت ساختگی می‌باشد. و متهم ساختن کعب به دست داشتن در نقشه‌ی ترور عمر رضی اللہ عنہ، اتهام بی‌اساسی است.^۳

همچنین دکتر محمد حسین ذهبی می‌گوید: ذکر شدن این روایت در تاریخ طبری دلیل بر صحت این روایت نمی‌باشد، چرا که طبری همان طور که معروف است خود را ملزم به ذکر روایتهای صحیح نکرده، بلکه در تاریخ و همچنین تفسیرش روایتهای ضعیف و بی‌اساس فراوانی دیده می‌شود.^۴

بنابراین، نمی‌توان به صحت هر روایتی اذعان نمود که در کتابهای تاریخی ذکر شده است.^۵

علاوه بر این‌ها دیانت، اخلاق و امانتداری و توثیق کعب توسط اصحاب کتب صحیح ما را بیشتر به ساختگی بودن روایت فوق وای می‌دارد.

در پایان می‌گوید: به راستی که کعب از سوی کسانی که وی را متهم ساخته‌اند، مورد ستم قرار گرفته است، و ما او را فردی مورد اعتماد و دانشمندی می‌دانیم که از

۱- الحدیث والمحدثون أو عناية الأمة الإسلامية بالسنة النبوية ص ۱۸۲.

۲- العنصرية اليهودية (۵۲۴/۲).

۳- الحدیث والمحدثون ص ۱۸۳.

۴- العنصرية اليهودية (۵۲۵/۲).

۵- الإسرائيليات في التفسير والحديث ص ۹۹.

نامش سوء استفاده شده و به وی روایت‌هایی نسبت داده‌اند که اغلب بیهوده و خرافات هستند.^۱

اما دکتر محمد سید وکیل می‌نویسد: نخستین سؤالی که در اینجا جلب توجه می‌کند عکس العمل عبیدالله فرزند عمر رضی الله عنه است. او فوراً بعد از این که اطلاع یافت که پدرش ضربه خورده است، شمشیر به دست گرفت و مانند شیری غرنده به سراغ هرمزان و جفینه و دختر خورد سال ابولؤلؤ رفت و آن‌ها را کشت. و اگر چنانچه کوچکترین اتهامی متوجه کعب احبار می‌بود آیا عبیدالله در آن حالت او را رها می‌کرد و سراغ دختر خورد سال ابولؤلؤ می‌رفت؟

بنابراین، اگر کسی از نظر علمی به موشکافی مسأله پردازد، آن‌را غیر ممکن تلقی می‌نماید. علاوه بر این‌ها نپرداختن جمهور مورخین به این داستان نه صراحتاً و نه اشارتاً دلیل بر عدم وقوع آن می‌باشد. حتی ابن سعد که به طور دقیق جریان قتل عمر رضی الله عنه را ذکر نموده است کوچکترین اشاره‌ای به چنین روایتی ننموده، بلکه در مورد کعب آورده است که بر دروازه‌ی خانه‌ی عمر رضی الله عنه در حال گریه چنین می‌گفت: به خدا اگر امیرالمؤمنین از خدا بخواهد که به او مهلت دهد، مهلت خواهد داد. همچنین وقتی اطبا به مرگ وی اذعان نمودند، کعب نزد ایشان آمد و گفت: مگر من نگفتم که شهید می‌شوی؟ و تو می‌گفتی: چگونه در شبه جزیره‌ی عربستان شهید می‌شوم.^۲

و بعد از ابن سعد، ابن عبدالبر می‌آید و در «الاستیعاب» چیزی در مورد داستان کعب نمی‌نویسد.^۳ اما ابن کثیر به این اکتفا می‌کند که ابولؤلؤ در شامگاه روز سه شنبه عمر رضی الله عنه را تهدید نمود و صبح روز بعد یعنی در چهارشنبه ۲۶ ذی حجه ایشان را زخمی کرد.^۴ بنابراین، فاصله‌ی بین تهدید تا اجرای آن چند ساعت بیش نبوده است. پس چگونه کعب سه روز قبل از این حادثه باخبر می‌شود و آن‌را به عنوان پیش‌گویی به سمع خلیفه رساند؟

۱- الإسرائيليات في التفسير والحديث.

۲- طبقات ابن سعد (۳/۳۴۰).

۳- جولة في عصر الخلفاء الراشدين ص ۲۹۶.

۴- البداية والنهاية (۷/۱۳۷).

بعد از آن‌ها مورخین دیگری چون سیوطی در (تاریخ الخلفاء)، عصامی در (سمط النجوم العوالی)، شیخ محمد بن عبدالوهاب و فرزندش، عبدالله در (مختصر السیرة)، حسن ابراهیم حسن در (تاریخ الإسلام السیاسی) و دیگران آمدند و هیچ کدام از آنان نه با اشاره و نه صراحت به بیان این داستان پرداختند و این خود دلیل بر این است که داستان مشارکت کعب در به شهادت رسانیدن عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد محققین از طریق قابل اعتمادی به ثبت نرسیده است، بلکه کاملاً ساختگی و بی‌اساس می‌باشد که برای مخدوش نمودن چهره‌ی مورد اعتماد و مسلمان کعب ساخته شده که از وی روایتهای صحیحی به جا مانده است^۱.

۷- تجلیل صحابه و سلف از عمر فاروق رضی الله عنه

الف - عائشه رضی الله عنها:

عائشه -رضی الله عنها- می‌گوید: من همواره به حجره‌ام که مدفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه بود، سر می‌زدم. اما وقتی عمر رضی الله عنه در آن جا دفن گردید، به خاطر حیا از وی لباسهایم را به خود می‌پیچم و وارد آن جا می‌شوم^۲.
و از قاسم بن محمد نقل است که عائشه -رضی الله عنها- گفت: هر کس عمر بن خطاب را دیده است می‌داند که او برای سرافرازی اسلام آفریده شده بود. به خدا ایشان مرد عمل و انسان بی‌نظیری بود و در میان امور مختلف هماهنگی ایجاد می‌کرد.
همچنین عروه به نقل از عائشه می‌گوید: وقتی از عمر رضی الله عنه سخن می‌گوئید، مجلس شما رونق می‌گیرد^۳.

۱- جولة في عصر الخلفاء الراشدين ص ۲۹۶.

۲- محض الصواب (۸۵۲/۳).

۳- همان (۸۵۳/۳) به نقل از مناقب أمير المؤمنين ص ۲۴۹.

ب - سعید بن زید رضی الله عنه:

نقل است که سعید بن زید هنگام مرگ عمر رضی الله عنه گریست. کسی از وی علت گریه‌اش را پرسید؟ گفت: من به خاطر اسلام می‌گیرم. به خدا سوگند با مرگ عمر رضی الله عنه خلأ بوجود آمده در اسلام، تا قیامت پر نخواهد شد.^۱

ت - عبدالله بن مسعود رضی الله عنه:

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گفت: اگر چنانچه علم و دانش عمر بن خطاب رضی الله عنه در یک کفه‌ی ترازو و علم و دانش همه‌ی اهل زمین در یک کفه‌ی ترازو گذاشته شود، دانش عمر رضی الله عنه فزون‌تر خواهد بود.^۲

همچنین گفت: به گمان من عمر رضی الله عنه از ده بخش علم نه بخش را با خود برد.^۳ و در جایی گفت: مسلمان شدن عمر فتحی و هجرت وی نصرتی و خلافتش رحمتی بود.^۴

ث - ابو طلحه‌ی انصاری رضی الله عنه:

از ایشان نقل است که گفت: به خدا سوگند با مرگ عمر رضی الله عنه به هر خانه‌ایی از خانه‌های مسلمانان آسیب دینی و دنیوی رسید.^۵

ج - حذیفه بن یمان رضی الله عنه:

ایشان می‌گوید: اسلام در زمان عمر بن خطاب به سوی پیش روی نهاده بود، اما پس از وفات ایشان مرتب به ضعف رو نهاده است.^۶

۱- الطبقات (۳/۳۷۲)، أنساب الأشراف الشيخان ص ۳۸۷.

۲- مصنف بن أبي شيبة (۳۲/۱۲) با سند صحیح.

۳- المعجم الكبير (طبرانی ۱۷۹/۹) با سند صحیح.

۴- منبع سابق با سند ضعیف.

۵- طبقات (۳/۳۷۴).

۶- الطبقات (۳/۳۷۳) با سند صحیح.

ح - عبدالله بن سلام:

عبدالله بن سلام رضی الله عنه به نماز جنازه‌ی عمر رضی الله عنه رسید. خطاب به مردم گفت: شما در خواندن نماز جنازه‌اش بر من سبقت گرفتید ولی در مدح و ستایش از وی بر من سبقت نخواهید گرفت. آن گاه گفت: ای عمر، بهترین یاور اسلام بودی. در گفتن سخن حق سخاوت و در گفتن سخن باطل بخل می‌ورزیدی. نه بی‌مورد از کسی تجلیل می‌نمود و نه اهل بهانه‌گیری بود. بوی خوش و چشم پاکی داشت.^۱

خ - عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه:

عباس می‌گوید: من و عمر در همسایگی هم زندگی می‌کردیم. او شبها را با نماز و روزها را با روزه و خدمت مردم سپری می‌نمود. بعد از این که وفات کرد، از خداوند خواستم که به خواب من بیاید پس شبی او را در خواب دیدم که شمشیرش را حمایل نموده و از بازار مدینه می‌آید به او سلام کردم و او نیز به من سلام گفت. آنگاه گفتم: حالت چگونه است؟ گفت: خوبم. گفتم: با تو چگونه برخورد شد؟ گفت: تازه تسویه حساب کرده‌ام و اگر با پروردگار مهربانی روبرو نمی‌شدم، بدبخت می‌شدم.^۲

د - معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه:

معاویه می‌گوید: ابوبکر در پی دنیا نرفت و دنیا نیز در پی او نرفت. اما دنیا به سوی عمر آمد و عمر به سوی دنیا نرفت. ولی بقیه‌ی ما برای دنیا دست و پا می‌زنیم.^۳

ذ - علی بن حسین رضی الله عنه:

ابو حازم به نقل از پدر خود می‌گوید: که کسی از علی بن حسین در مورد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و جایگاه آنان نزد رسول خدا پرسید. ایشان در پاسخ گفت: جایگاه آنان نزد

۱- الطبقات (۳/۳۶۹).

۲- تاریخ المدینه (۳/۳۴۵) والحلیه (۱/۵۴).

۳- تاریخ الإسلام عهد الخلفاء الراشدين (ذهبی: ۲۶۷).

رسول خدا ﷺ همانند جایگاهی است که هم اکنون دارند. یعنی در کنار ایشان آرمیده‌اند.^۱

ذ - قبیصه بن جابر:

شعبی می‌گوید: شنیدم که قبیصه می‌گوید: من با عمر بن خطاب زیاد بوده‌ام. من کسی را سراغ ندارم که در قرائت قرآن و فقه دین از ایشان بیشتر بداند.^۲

ز - حسن بصری:

حسن بصری گفت: اگر می‌خواستید به مجلس‌تان رونق بخشید، از عمر ﷺ یاد بکنید.^۳ و در جایی گفت: هر خانواده‌ای که فقدان ایشان را احساس نکند، خانواده‌ی بدی است.^۴

س - علی بن عبدالله بن عباس:

می‌گوید: در روز بسیار سردی بر عبدالملک بن مروان وارد شدم. او داخل خیمه‌ای سفید و زعفرانی ... نشسته بود و پیرامونش چهار چراغ روشن بود. وقتی شدت سردی را از به هم خوردن دندان‌هایم درک کرد، گفت: به نظرم امروز زیاد سرد نیست. گفتم: قربان! امروز سردترین روز اهل شام است. پس در مورد دنیا و مذمت آن سخن گفت و افزود: معاویه را بین او چهل سال در آسایش زندگی کرد، بیست سال در امارت و بیست سال در خلافت. اما ابن حنتمه یعنی عمر ﷺ دنیا را خوب می‌شناخت.^۵

۸ - دیدگاه بعضی از دانشمندان و نویسندگان معاصر در مورد عمر ﷺ

الف - شیخ سابق دانشگاه ازهر، دکتر محمد محمد فحام می‌گوید: عملکرد عمر ﷺ از توان سیاسی فوق العاده و استعداد درخشان و فرزاندگی ایشان حکایت دارد که نه تنها در

۱- محض الصواب (۹۰۸/۳).

۲- المعرفة والتاریخ للفسوی (۴۵۷/۱).

۳- مناقب أمير المؤمنين: ابن الجوزي ص ۲۵۱، محض الصواب (۹۰۹/۳).

۴- الطبقات (۳۷۲/۳).

۵- محض الصواب (۹۱۱/۳)، ابن الجوزي ص ۲۵۲.

زمان خلافت ایشان کارآمد بود، بلکه رهنمودهای سیاسی و اجتماعی وی برای بسیاری از ناهنجاریهای عصر حاضر نیز کارگشا خواهد بود.^۱

ب - عباس محمود عقاد می گوید: شخصیت این مرد بزرگ خیلی فراتر از آن است که بتوان آن را به نقد کشید و کتابم «عبریه عمر» زندگانی عمر رضی الله عنه نیست، بلکه در آن به بیان امتیازات وی و به آموخته ها و تجربه های مهمی پرداخته ام که از ایشان به جا مانده و می توان در علم اخلاق، روانشناسی و حقایق زندگی از آن ها استفاده نمود.

عمر رضی الله عنه در واقع برای امروز نیز مرد میدان است. امروزی که ما در آن زندگی می کنیم و مردم قوه ی قهریه را معبود خویش قرار داده اند. عصری که در آن به جدایی و فاصله ی بین قدرت و حق سخن می گویند. اما وقتی ما از عمر بن خطاب سخن به میان می آوریم در واقع به یک تازی قوه ی قهریه پشت پا می زنیم، چرا که عمر رضی الله عنه از یک سو حاکم مقتدر و از سوی دیگر دادگر بی نظیر و انسان بی نهایت مهربانی بود. و این تنها داروی شفابخش برای بیماران عصر حاضر است.^۲

ت - دکتر احمد شلبی می گوید: از بارزترین جوانب حیات عمر رضی الله عنه اجتهاد وی در مراحل و حوادث گوناگون دوران خلافتش می باشد. او با اجتهاد خود دین را از گزند دشمنان محفوظ نگه داشت و پرچم جهاد را برافراشت و قلمرو دولت اسلام را گسترش داد و به دادگری و عدل و انصاف پرداخت و نخستین وزارت مالی و اقتصادی را تأسیس نمود و به ساماندهی و تنظیم امور لشکر پرداخت و حقوق کارمندان نظامی و اداری کشور را به تصویب رسانید و فرمانداران و مسئولین دولت و قضات را تعیین کرد و واحد پولی مقرر نمود و نظام پستی و تاریخ هجری را احداث کرد و شهرهای اسلامی را تأسیس نمود. پس ایشان به حق امیرالمؤمنین و بنیانگذار دولت اسلامی می باشد.^۳

۱- الإدارة في الإسلام في عهد عمر بن الخطاب ص ۳۹۱.

۲- همان: ص ۳۹۲.

۳- همان: ص ۳۹۲، التاريخ الإسلامي (۱/۶۰۹).

ث - مشاور قضایی، علی علی منصور می گوید: نامه‌ی عمر رضی الله عنه به ابوموسی اشعری رضی الله عنه در چهارده قرن پیش حاوی پاره‌ای مواد قضایی می‌باشد، همان چیزی است که علم جدید پس از تلاش فراوان به آن دست یافته و آن‌ها را در کتابهای قانون گنج‌انیده است.^۱

ح - دکتر صبحی محمصانی می گوید: با وفات عمر بن خطاب، دوران مؤسس دولت گسترده و محکم اسلامی به پایان رسید. بی‌تردید او نمونه‌ی یک رهبر قوی و فرماندهی با تجربه، حکیم و حاکم عادل و مسئول وظیفه شناس بود. و سرانجام به شهادت رسید. شهادتش به دلیل صداقت و صلاحش بود. پس او به صدیقین و شهدا و اولیای خدا پیوست و تا دنیا هست، نام عمر رضی الله عنه در صفحات تاریخ و فقه خواهد درخشید.^۲

س - شیخ علی طنطاوی: من هر چند بیشتر در مورد عمر رضی الله عنه مطالعه می‌کنم به عظمت و شگفتی بیشتری در مورد وی دست می‌یابم. من زندگی‌نامه بزرگان زیادی از مسلمانان و غیر مسلمانان را مطالعه و بررسی نموده‌ام که عظمت آن‌ها برگرفته از اندیشه و یا بیان و یا اخلاق و آثارشان می‌باشد، ولی عمر رضی الله عنه از هر نظر عظیم است. اندیشه، اخلاق، بیان و در همه چیز جزو پیش کسوتان محسوب می‌شود. او در فقه و دانش سرآمد همه‌ی فقها است، در ایراد خطبه و سخنرانی پیشاپیش همه خطبا و سخنوران است. همچنین در امور نظامی جزو فرماندهان نابغه است و در مدیریت کشور، گوی سبقت را از همه ربوده است و علاوه بر این‌ها دارای عزت نفس و اخلاق فوق العاده می‌باشد.^۳

۹ - نظریات خاورشناسان در مورد عمر بن خطاب رضی الله عنه

الف - مویر در کتاب خود «الخلافة» می‌گوید: ساده‌زیستی و انجام وظیفه از مهم‌ترین ویژگیهای عمر بودند، و احساس به دادگری در وی قوی بود و در انتخاب مسئولین و کارمندان به هیچ وجه از سفارش کسی استفاده نمی‌کرد و با آن که همواره جهت تأدیب مجرمین، عصا به دست داشت تاجایی که گفته‌اند تازیانه‌ی عمر از شمشیر دیگران برنده‌تر

۱- همان ص ۳۹۲.

۲- تراث الخلفاء الراشدين في الفقه والقضاء ص ۴۶، ۴۷.

۳- أخبار عمر ص ۵.

بود ولی در عین حال انسان رقیق القلب و مهربانی بود، به ویژه به بیوه‌ها و یتام زیاد ترحم می‌نمود.^۱

ب - دائره المعارف انگلستان می‌نویسد: عمر حاکم خردمند و وسیع النظری بود و خدمت شایسته‌ای برای اسلام انجام داد.^۲

ت - استاد واشتون ابرفنج در کتاب خود (محمد و جانشینان وی) می‌نویسد: زندگی عمر از آغاز تا پایان بیانگر آن است که ایشان دارای استعداد های عقلانی بزرگی بوده است. او اهل استقامت و انصاف بود و اساس دولت اسلامی را پیاده کرد و نقشه‌های رسول خدا را اجرا و تثبیت نمود و ابوبکر را در دوران کوتاه خلافت یاری کرد و قوانین محکمی جهت کنترل سرزمینهای فتح شده به تصویب رسانید و کنترل و تأدیب فرماندهان بزرگ دولت در شهرهایی که از محبوبیت فوق العاده‌ای در میان افراد لشکر خود برخوردار بودند بزرگترین دلیل مدیریت و فرزاندگی ایشان است. او در ساده‌زیستی و اخلاق و ابهت به رسول خدا و ابوبکر شباهت داشت و در نامه‌ها و برخورد با فرماندهان و مسئولین حکومتی نیز از روش آنان استفاده می‌نمود.^۳

ج - دکتر مایکل هارت می‌گوید: آثار عمر آثار برحق است. او بعد از محمد صلی الله علیه و آله تنها شخصیت تأثیر گذار در نشر اسلام بوده است. و بدون فتوحات وی، بعید به نظر می‌رسد که اسلام آن طور که امروز همه جا مطرح است مطرح می‌شد. علاوه بر آن، اغلب مناطقی که در زمان ایشان فتح شده‌اند تا به امروز عربی مانده‌اند. اگر چه در این رهگذر نقش اساسی از آن محمد صلی الله علیه و آله بود، ولی نادیده گرفتن دوران درخشان عمر و نقش وی، اشتباه آشکاری است.^۴

۱- الفاروق عمر بن الخطاب، محمد رشید رضا ص ۵۴، ۵۵.

۲- همان ص ۵۵.

۳- همان ص ۵۵.

۴- یکی از اشتباهات بزرگ این است که ما نقش رهبری خردمندانه ابوبکر صدیق را بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نادیده بگیریم.

۱۰- اشعاری که در رثای عمر رضی الله عنه سروده شد

عاتکه بنت زید بن عمر بن خطاب چنین سرود:

فَجَعَنِي فِي—روز لا در دره بأبيض تالٍ للكتاب مُنيب
رؤوف على الأدنى غليظ على العدا أخي ثقة في النائبات مجيب
متى ما يُقْل لا يُكذب القول فعله سريع إلى الخيرات غير قطوب^(۱)

«فیروز که خیر نبیند مرا در عزای مرد سفید چهره‌ای نشانند که قرآن تلاوت می‌کرد.

کسی که بر نزدیکان مهربان و بر دشمنان غلیظ و هنگام مصیبت فریاد رس بود.

گفتار و کردارش هماهنگ بود و در کارهای خیر شتاب می‌ورزید».

و در جایی چنین سرود:

عين جودي بعبرة ونحيب لا تَمَلِّي على الإمام النجيب
فجعتني المنون بالفارس المعلم يوم الهياج والتليب
عصمة الناس والمعين على الدهر وغيث المنتاب والمحروب
قل لأهل السراء والبؤس موتوا قد سقته المنون كأس شعوب^(۲)

«ای چشمانم، سخاوت به خرج دهید و از اشک ریختن بر امامی بزرگوار خسته

نشوید.

مرگ مرا به عزای سوارکار ماهر روز معرکه نشانند.

کسی که نگهبان مردم و مددکار دردمندان و جنگ زده‌ها بود.

به ثروتمندان و مستمندان بگو: بمیرید که مرگ او را از درد ملتها غافل ساخت».

آری، با مرگ عمر رضی الله عنه صفحه‌ی درخشانی از صفحات تاریخ ورق خورد. صفحه‌ای

که در آن نام مرد بی‌نظیری درج گردید. مردی که به فکر زران‌دوزی نبود و فریب زرق و

برق سلطنت را نخورد و حکومت باعث انحراف وی از راه حق نگردید. و فرزندان و

خویشاوندان خود را بر گردن ملت سوار ننمود، بلکه بزرگترین آرزویش نصرت اسلام و

۱- المائة الأوائل، ترجمة خالد عيسى وأحمد سبانو ص ۱۶۳.

۲- تاريخ الطبري (۲۱۴/۵)، الأيام الأخيرة في حياة الخلفاء د. إيلي منيف شهلة ص ۴۰.

حاکمیت شریعت الهی و اجرای عدالت بود و در فرصت کوتاهی که زمام امر را به دست داشت به همه‌ی این‌ها رسید.^۱

مطالعه‌ی این زندگانی معطر که زیبایی ایام گذشته و طراوت و شادابی آن‌را به زندگی باز می‌گرداند. و به نسلهای جدید می‌آموزد که آخر این امت اصلاح نمی‌شود مگر با چیزی که اول آن اصلاح گردید.

همچنین این زندگانی به علما و داعیان در پیروی از عصر خلافت راشده و شناخت ویژگی‌ها و منهج آنان کمک می‌نماید. و فرزندان امت را به ساختن تمدن جدیدی رهنمون می‌سازد.

و امروز در چهارشنبه ۱۳ رمضان سال ۱۴۲۲ هـ و در ساعت هفت و پنجاه دقیقه نوشتن این کتاب را به پایان رسانیدم. به امید این که خداوند آن‌را از من بپذیرد و برای بندگانش سودمند قرار دهد. چرا که همه مرهون منت او هستیم. همان طور که می‌فرماید:

﴿ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

﴿۲﴾ [فاطر: ۲]

«خداوند هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید، و خداوند هر چیزی را که باز دارد کسی جز او نمی‌تواند آن‌را رها و روان سازد و او توانا و کار بجاست».

و در پایان با قلبی خاشع در پیشگاه خدای عزوجل و با اعتراف به فضل و بزرگواری وی، و با توسل به اسماء حسنی عاجزانه استدعا دارم که مرا در مقابل هر حرفی که نوشته‌ام پاداش نیک دهد و آن‌را در میزان اعمال نیکم بگنجانند و به همه‌ی برادرانم که به نوعی به من همکاری داشته‌اند پاداش نیکو دهد و همچنین از برادرانی که موفق به مطالعه‌ی این کتاب می‌شوند، خواهشمند است مرا در دعاهايشان فراموش ننمایند.

﴿ فَبَسَّ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَلَدِيَّ

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴾ ﴿۱۹﴾ [النمل: ۱۹]

«سلیمان از سخن آن مورچه خندید و گفت: پروردگارا ! چنان کن که پیوسته سپاسگذار نعمتهایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای. و کارهای نیکی را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره ی بندگان شایسته ات گردان.»

سبحانک اللهم وبحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت أستغفرک وأتوب إليك وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

الفقیر إلى عفو ربه ومغفرته ورحمته ورضوانه

علی محمد محمد الصّلابی

فهرست منابع

١. أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، إبراهيم شعوط، ناشر: المكتب الإسلامى، چاپ ششم، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م.
٢. الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن فى الإسلام، مصطفى منجود، انتشارات: المعهد العالمى للفكر الإسلامى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٣. أبو عبيدة عامر بن الجراح، محمد شراب، انتشارات: دارالقلم، چاپ نخست، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧ م.
٤. ابوبكر رجل الدولة، مجدى حمدى، انتشارات: دار طيبة، رياض، چاپ نخست، ١٤١٥ هـ.
٥. أبو موسى الاشعري الصحابي العالم المجاهد، عبد الحميد محمود طهماز، انتشارات: دارالقلم، دمشق، چاپ نخست: ١٤١١ هـ - ١٩٩١ م.
٦. الإتقان فى علوم القرآن، جلال الدين عبدالرحمن سيوطى، انتشارات: دار ابن كثير، دمشق، بيروت، چاپ نخست: ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م.
٧. إتمام الوفاء فى سيرة الخلفاء، محمد خضرى بگ، انتشارات: دار المعرفة، بيروت، چاپ نخست: ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٨. الاجتهاد فى الفقه الإسلامى: ضوابطه و مستقبله، عبدالسلام سليمانى، ناشر: وزارت اوقاف كشور مغرب، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م.
٩. الإحسان فى تقريب صحيح ابن حيان، علاء الدين على بن بلبان فارسى، انتشارات: مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ نخست: ١٤١٢ هـ - ١٩٩١ م.
١٠. الأحوال الشخصية، أبو زهره.
١١. أخبار القضاة لوكيع، وكيع محمد بن خلف بن حيان، چاپ اول، چاپخانه: مطبعه الاستقامة، قاهره: ١٣٦٦ هـ - ١٩٤٧ م.
١٢. أخبار عمر وأخبار عبدالله بن عمر، على طنطاوى و ناجى طنطاوى، انتشارات: المكتب الإسلامى، چاپ هشتم: ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م.
١٣. الإدارة العسكرية فى الدولة الإسلامية نشأتها وتطورها حتى منتصف القرن الثالث الهجرى، د. سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، انتشارات: جامعة أم القرى.

١٤. الإدارة العسكرية في عهد عمر بن الخطاب، د. فاروق مجدلأوى و روائع مجدلأوى، اردن، لبنان، قطر، چاپ دوم: ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
١٥. أدب الإملاء والاستملاء، أبوسعید عبدالکریم بن محمد سمعانى، انتشارات: دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٠هـ/١٩٨٣م.
١٦. أدب صدر الإسلام د. واضح العمد.
١٧. الأدب في الإسلام في عهد النبوة وخلافة الراشدين، د. نايف معروف، انتشارات: دار النفائس، چاپ نخست: ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
١٨. استخلاف أبى بكر الصديق، جمال عبدالهادى و دکتر وفاء محمد رفعت جمعة، انتشارات: دارالوفاء، منصوره، چاپ نخست: ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م.
١٩. الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، أبو عمر بن عبدالبر، انتشارات: دار الكتب العربى، بيروت.
٢٠. الإسرائيليات فى التفسير والحديث، محمد حسين ذهبى، انتشارات: دار الإيمان دمشق، چاپ دوم: ١٤٠٤هـ - ١٩٨٥م.
٢١. الإسلام والحضارة، اثر: كنفرانس جهانى جوانان، مباحث مطرح شده در چهارمين گردهمايى كنفرانس جهانى جوانان در ٢٧ ربيع الثانى ١٣٩٩هـ در رياض، انتشارات: دار العلم للطباعة، عربستان سعودى، چاپ دوم.
٢٢. الإسلام وحركة التاريخ، أنور جندى، انتشارات: دار الكتاب المصرى، چاپ نخست: ١٩٨٠م.
٢٣. أشهر مشاهير الإسلام في الحروب والسياسة، رفيق بك عظم، انتشارات: دار الرائد العربى، بيروت، لبنان، چاپ ششم: ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
٢٤. الإصابة فى تمييز الصحابة، أحمد بن على بن حجر، انتشارات: دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ نخست: ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
٢٥. أصحاب رسول الله ﷺ، محمود مصرى، انتشارات: مكتبة أبى حذيفة السلفى، چاپ نخست: ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.
٢٦. أصول التربية، نحلاوى.
٢٧. الاعتقاد على مذهب السلف، أهل السنة والجماعة، أبو بكر أحمد بن حسين بيهقى، ناشر: نشاط آباد، فيصل آباد: پاکستان.

٢٨. إعلام الموقعين عن رب العالمين، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أبي بكر ابن القيم، تحقيق: محمد محي الدين عبد الحميد، انتشارات: المكتبة العصرية، صيدا-بيروت، چاپ: ١٤٠٧ هـ.
٢٩. الأعلام، زركلي، انتشارات: دار العلم للملايين، بيروت، لبنان، چاپ ششم: ١٩٨٤م (ترجم-حديث).
٣٠. الأغاني، اصفهاني، أبو فرج علي بن حسين، انتشارات: دار الثقافة، بيروت، ١٩٦٠م-١٣٨٠هـ.
٣١. اقتصاديات الحرب في الإسلام- د. غازي، انتشارات: مكتبة الرشد، رياض، چاپ نخست: ١٤١١هـ-١٩٩١م.
٣٢. الاكتفاء لما تضمنه من مغايز رسول الله والثلاثة الخلفاء، ابو ربيع سليمان كلاعي اندلسي، ناشر: عالم الكتاب، بيروت، چاپ نخست ١٤١٧هـ-١٩٩٧م.
٣٣. الإمارة والرد على الرافضة، أبو نعيم اصفهاني، انتشارات: مكتبة العلوم والحكم چاپ نخست: ١٤٠٧هـ.
٣٤. الأموال، أبو عبيد قاسم بن سلام، تحقيق: محمد خليل هراس، انتشارات: دار الفكر، بيروت، چاپ دوم: ١٣٩٥هـ.
٣٥. أمير المؤمنين عمر بن الخطاب الخليفة المجتهد، عمراني ١٤٠٦هـ-١٩٨٦م، چاپ مشترك از لجنه نشر و إحياء التراث.
٣٦. أنس بن مالك الخادم الأمين والمحب العظيم، عبد الحميد طهماز، دارالقلم، دمشق، چاپ چهارم: ١٤٠٧هـ-١٩٨٧م.
٣٧. الأنصار في العصر الراشدين، دكتور حامد محمد خليفة، پایان علمی که چاپ نشده است.
٣٨. أهل الذمة في الحضارة الإسلامية، حسن الممي، انتشارات: دارالغرب الإسلامي، چاپ نخست: ١٩٨٨م.
٣٩. أهل الفسطاط: د. صالح أحمد العلي، انتشارات: شركة المطبوعات للتوزيع و النشر، بيروت، لبنان، چاپ نخست: ٢٠٠٠م.
٤٠. أوليات الفاروق، د. غالب عبد الكافي القرشي، انتشارات: المكتب الإسلامي، بيروت و مكتبة الحرمين، رياض، چاپ نخست: ١٤٠٣هـ-١٩٨٣م.

٤١. الأيام الأخيرة في حياة الخلفاء، د. إيلي منيف شهلة، انتشارات: دار الكتاب العربي، دمشق، قاهره، چاپ نخست: ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
٤٢. البحرية في مصر الإسلامية و آثارها الباقية، سعاد ماهر، ناشر: دار المجمع العلمي، جدہ: ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م.
٤٣. البداية والنهاية، أبو الفداء حافظ ابن كثير دمشقي، ناشر: دار الريان، قاهره، چاپ نخست: ١٤٠٧هـ - ١٩٨٨م.
٤٤. البيان والتبيين، جاحظ، أبوعثمان عمرو بن بحر، ناشر: دار الخانجي، مصر، ١٣٨٨هـ - ١٩٨٦م.
٤٥. تاريخ الإسلام في عهد الخلفاء الراشدين، محمد أحمد ذهبي، ناشر: دار الكتاب العربي، چاپ نخست: ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
٤٦. التاريخ الإسلامي مواقف وعبر، د. عبدالعزيز عبدالله حميدى، ناشران: دار الدعوة، اسكندريه، دار الأندلس الخضراء، جدہ، چاپ اول: ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
٤٧. التاريخ الإسلامي العام، على حسن إبراهيم، ناشر: مكتبة النهضة المصرية - قاهره.
٤٨. تاريخ الأمم والملوك، أبو جعفر طبري، ناشر: دار الفكر، بيروت، چاپ نخست: ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
٤٩. تاريخ التمدن، جرجي زيدان بن حبيب، ناشر: مكتبة الحياة - بيروت، لبنان.
٥٠. تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، ناشر: دار صادر، بيروت، چاپ نخست: ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
٥١. تاريخ الدعوة الإسلامية في زمن الرسول ﷺ والخلفاء الراشدين، د. جميل عبدالله مصري، ناشر: مكتبة الدار، مدينه منوره، چاپ نخست: ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
٥٢. تاريخ القضاء في الإسلام، د. محمد زحيلي، ناشر: دار الفكر المعاصر، بيروت و دار الفكر، دمشق، چاپ نخست: ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م.
٥٣. تاريخ القضاء، كتاب عيون المعارف وفنون أخبار الخلائق، قاضي محمد بن سلامة بن جعفر شافعي، تحقيق و بررسى: د. جميل عبدالله مصري، ناشر: منشورات جامعة ام القرى، ١٤١٥هـ.
٥٤. تاريخ المدينة، عمر بن شبة نميري، تحقيق: فهمي محمد شلتون، ناشر: دار الأصفهاني، جدہ.

٥٥. تاريخ اليعقوبي، احمد بن يعقوب بن جعفر، ناشر: دار صادر، بيروت، لبنان.
٥٦. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، حافظ أحمد بن علي خطيب بغدادی، ناشر: دار الكتاب العربی.
٥٧. تاريخ خليفة بن خياط، تحقيق: أكرم ضياء عمري، ناشر: مطبعة الآداب النجف ١٩٦٧م.
٥٨. تاريخ دمشق، ابو القاسم علي بن حسن بن عساكر، تحقيق: مطاع طرايشی، ناشر: مطبوعات مجمع اللغة العربية- دمشق.
٥٩. تبصير المؤمنين بفقه النصر والتمكين، د.علي محمد صلابی، ناشر: مكتبة الصحابة، چاپ نخست: ١٤٢٢-٢٠٠١م.
٦٠. التبيان في آداب حملة القرآن، نووی، ناشر: دار القرآن الكريم، بيروت.
٦١. التجارة وطرقها في الجزيرة العربية، د. محمد عمادی، ناشر: موسسه حماده، اردن.
٦٢. تدريب الراوی في شرح تقريب النواوی، سيوطی، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، ناشر: دار الكتب الحديثة، قاهره، چاپ دوم: ٣٨٥.
٦٣. تذكرة الحفاظ، ذهبي، ابو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بيروت، لبنان.
٦٤. تراث الخلفاء الراشدين في الفقه والقضاء، د.صبحی محمصاني، ناشر: دار العلم للملايين، چاپ نخست: ١٩٨٤م.
٦٥. التربية القيادية، منير غضبان، ناشر: دار الوفاء، منصوره، مصر، چاپ نخست: ١٤١٨هـ-١٩٩٨م.
٦٦. ترتيب وتهذيب البداية والنهاية، خلافت عمر، د.محمد بن صامل سلمی، ناشر: دار الوطن، چاپ نخست: ١٤١٨هـ-١٩٩٧م.
٦٧. تطور تاريخ العرب السياسي والحضاري، د. فاطمة شامي.
٦٨. تفسير ابن كثير: ابن كثير قرشي، ناشر: دار الفكر و دار القلم، بيروت- لبنان چاپ دوم.
٦٩. تفسير الرازی، فخر الدين أبو عبدالله محمد بن عمر، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بيروت، چاپ دوم.

٧٠. التمكين للأمة الإسلامية في ضوء القرآن الكريم، محمد السيد محمد يوسف، ناشر: دار السلام، مصر، چاپ نخست: ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.
٧١. التنظيمات الاجتماعية والاقتصادية في البصرة، صالح أحمد علي، ناشر: دار الطليعة، بيروت، چاپ دوم: ١٩٦٩م.
٧٢. تهذيب الأسماء و اللغات، نووى، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، از چاپخانه منيريه.
٧٣. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، مزى، تحقيق: د.بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت.
٧٤. تهذيب تاريخ ابن عساكر، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم: ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
٧٥. جامع الأصول في أحاديث الرسول، أبو سعادات مبارك بن محمد جزرى.
٧٦. جامع بيان العلم و فضله، ابن عبدالبر، ناشر: دار الكتب العلمية، ١٣٩٨هـ، بيروت.
٧٧. الجامع لأحكام القرآن، قرطبي، ناشر: دار الكتاب العربى، قاهره، چاپ دوم: ١٩٨٧م.
٧٨. الجهاد في سبيل الله، عبدالله قادري، ناشر: دار المنارة، جد، چاپ دوم: ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
٧٩. جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين، محمد سيد وكيل، ناشر: دار المجتمع، چاپ پنجم: ١٤١٦هـ - ١٩٩٥م.
٨٠. الحديث والمحدثون أو عناية الأمة الإسلامية بالسنة، د. محمد أبو زهو، ناشر: دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
٨١. حذيفة بن اليمان أمين سر الرسول، إبراهيم محمد علي، ناشر: دار القلم، چاپ نخست: ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م.
٨٢. الحرب النفسية د. أحمد نوفل، دار الفرقان، عمان، طبعة عام ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
٨٣. حركة الفتح الإسلامى، شكرى فيصل، ناشر: دار العلم للملايين، چاپ ششم: ١٩٨٢م.
٨٤. حروب الإسلام في الشام في عهود الخلفاء الراشدين، محمد أحمد باشميل، چاپ نخست: ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م.

٨٥. حروب الردة وبناء الدولة الإسلامية، أحمد سعيد بن سالم، ناشر: دار المنار، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
٨٦. حروب القدس في التاريخ الإسلامي والعربي، د. ياسين سويد، ناشر: دار الملتقى، چاپ نخست: ١٩٩٧م.
٨٧. الحسبة في العصر النبوي وعصر الخلفاء الراشدين، د. فضل إلهي، چاپ سوم: ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.
٨٨. الحضارة الإسلامية عوامل الازدهار وتداعيات الانهيار، ناشر: دار غريب، قاهره.
٨٩. الحكمة في الدعوة إلى الله، د. سعيد قحطاني، ناشر: مؤسسة الجريسي، رياض، عربستان سعودی، چاپ نخست: ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
٩٠. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، أبو نعيم أحمد بن عبدالله اصفهاني، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت.
٩١. الحياة الاقتصادية في العصور الإسلامية الأولى، د. محمد بطاينة، ناشر: دار طارق، دار الکندي، اردن.
٩٢. خالد بن الوليد، صادق عرجون، ناشر: الدار السعودية، چاپ چهارم: ١٤٠٧ - ١٩٨٧م.
٩٣. الخراج، ابو يوسف، يعقوب بن إبراهيم، ناشر: دار المعرفة، بيروت، لبنان، ١٣٩٩هـ - ١٩٧٩م.
٩٤. خلاصة تاريخ ابن كثير، محمد كنعان، ناشر: مؤسسة المعارف، بيروت، لبنان، چاپ نخست: ١٤١٧هـ - ١٩٩٨م.
٩٥. الخلافة الراشدة والدولة الأموية من فتح الباري، د. يحيى إبراهيم يحيى، ناشر: دار الهجرة، رياض، چاپ نخست: ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
٩٦. خلافة الصديق والفاروق، عبدالعزيز الثعالبي، ناشر: دار ابن كثير، دمشق، چاپ نخست: ١٤١٨هـ - ١٩٩٨م.
٩٧. الخلافة والخلفاء الراشدون بين الشورى والديمقراطية، سالم بهنساوي، ناشر: مكتبة المنار الإسلامية، كويت، چاپ دوم: ١٤١٨هـ - ١٩٩٦م.
٩٨. الخلفاء الراشدون، حسن أيوب، ناشر: دار التوزيع والنشر الإسلامية، چاپ نخست: ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.

٩٩. الخلفاء الراشدون، عبد الوهاب نجار، ناشر: دار القلم، بيروت، چاپ نخست: ١٤٠٦هـ-١٩٨٦م.
١٠٠. الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب، عبدالرحمن عبدالكريم عاني، د. حسن فاضل زعين، ناشر: دار الشئون الثقافية العامة، بغداد، چاپ: ١٩٨٩م.
١٠١. الخنساء أم الشهداء، عبدالمنعم هاشمي، ناشر: دار ومكتبة الهلال، چاپ نخست: ١٤١٢هـ-٢٠٠٠م.
١٠٢. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، عبدالرحمن سيوطي، ناشر، محمد أمين دمج، بيروت، لبنان.
١٠٣. دراسات في الحضارة الإسلامية، أحمد إبراهيم شريف، ناشر: دار الفكر العربي.
١٠٤. دراسات في عهد النبوة والخلافة الراشدة، د. عبدالرحمن شجاع، ناشر: دار الفكر المعاصر، چاپ نخست: ١٤١٩هـ-١٩٩٩م.
١٠٥. دراسة في تاريخ المدن العربية د. عبدالجبار ناجي، ناشر: شركة المطبوعات للتوزيع والنشر، بيروت، لبنان، چاپ نخست: ٢٠٠١م.
١٠٦. الدعوة الإسلامية في عهد عمر بن الخطاب، حسني محمد إبراهيم غيطاس، ناشر: المكتب الإسلامي.
١٠٧. دور الحجاز في الحياة السياسية العامة في القرنين الأول والثاني للهجرة د. أحمد إبراهيم شريف، ناشر: دار الفكر العربي، چاپ دوم: ١٩٧٧م.
١٠٨. الدور السياسي للصفوة في صدر الإسلام، سيد عمر، چاپ نخست: ١٤١٧هـ-١٩٩٦م المعهد العالمي للفكر الإسلامي ١٤١٧هـ-١٩٩٦م.
١٠٩. دور المرأة السياسي في عهد النبي ﷺ والخلفاء الراشدين، أسماء محمد، ناشر: دار السلام، چاپ نخست: ١٤٢١هـ-٢٠٠١م.
١١٠. الدولة الإسلامية في عصر الخلفاء الراشدين، حمدي شاهين، ناشر: دار القاهرة، بي تا.
١١١. الدولة العباسية، محمد خضري بگ، ناشر: مؤسسة دار الكتاب الحديث، بيروت، لبنان، ١٩٨٩م.
١١٢. الرقائق، محمد أحمد راشد.
١١٣. الرقابة المالية في الإسلام، د. عوف كفروى.

١١٤. الرقة والبكاء، موفق الدين عبدالله أحمد بن قدامة، ناشران: دار القلم، دمشق، الدار الشامية، بيروت، چاپ دوم: ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م.
١١٥. روضة الطالبين وعمدة المفتين، أبو زكريا يحيى بن شرف نووى، ناشر: المكتب الإسلامى، بيروت، لبنان، چاپ دوم: ١٤٠٥ هـ.
١١٦. الرياض النضرة فى مناقب العشرة، ابو جعفر أحمد، مشهور به طبرى، ناشر: المكتبة القيمة، قاهره.
١١٧. زاد المعاد فى هدى خير العباد، أبو عبدالله محمد بن أبى بكر ابن القيم الحوزية، تحقيق: شعيب أرنؤوط و عبدالقادر الأرنؤوط، ناشر: دار الرسالة، چاپ نخست: ١٣٩٩هـ.
١١٨. الزهد، وكيع بن جراح، تحقيق: عبدالرحمن عبد الجبار، ناشر: مكتبة الدار، مدينه منوره، چاپ نخست: ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م.
١١٩. سراج الملوك، ابوبكر طرطوشى، ناشر: المطبعة الوطنية، اسكندريه، ١٢٨٩هـ - ١٨٧٢م.
١٢٠. سلسلة الأحاديث الصحيحة، آلبانى، ناشر: المكتب الإسلامى.
١٢١. السلطة التنفيذية، د. محمد دهلوى، ناشر: دار المعراج الدولية، رياض، چاپ نخست: ١٤١٢هـ - ٢٠٠٠م.
١٢٢. سنن ابن ماجه، حافظ أبو عبدالله محمد بن يزيد ابن ماجه قزوینی، ناشر: دار الفكر.
١٢٣. سنن أبى داود، إمام أبو داود سليمان سيستانى، تحقيق و تعليق: عزت الدعاس ١٣٩١هـ، سوریه .
١٢٤. السنن الإلهية فى الأمم والجماعات والأفراد، عبدالكريم زيدان، ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ نخست: ١٤١٤هـ - ١٩٩٣م.
١٢٥. سنن الترمذى، أبو عيسى محمد بن عيسى ترمذى، ناشر: دار الفكر ١٣٩٨هـ.
١٢٦. السنن الكبرى، ابوبكر أحمد بن حسين بن على بيهقى، ناشر: دار المعرفة، بيروت، لبنان.
١٢٧. سنن النسائى، أحمد بن شعيب بن على بن بحر بن سنان بن دينار نسائى، با شرح جلال الدين سيوطى و حاشيه إمام سندی، ناشر: دار الفكر، بيروت، چاپ نخست: ١٣٤٨هـ - ١٩٣٠م.

١٢٨. السياسة الشرعية، د. إسماعيل بدوي، ناشر: مكتبة المنار، الكويت، چاپ نخست: ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م.
١٢٩. سياسة المال في الإسلام في عهد عمر بن الخطاب، عبدالله جمعان سعدى، ناشر: مكتبة المدارس، دوحه، قطر، چاپ نخست: ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م.
١٣٠. سير أعلام النبلاء، محمد أحمد ذهبى، ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ هفتم: ١٤١٠هـ - ١٩٩٠م.
١٣١. سير السلف، أبو القاسم اصفهاني، ناشر: دار الراية، رياض، چاپ نخست: ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.
١٣٢. سير الشهداء دروس و عبر، عبدالحميد عبدالرحمن سحيباني، ناشر: دار الوطن، چاپ نخست: ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م.
١٣٣. السيرة النبوية الصحيحة، د. أكرم عمرى، ناشر: مكتبة المعارف و الحكم، مدينه منوره، چاپ نخست: ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م.
١٣٤. السيرة النبوية عرض وقائع و تحليل أحداث، على محمد صلابى.
١٣٥. السيرة النبوية في ضوء القرآن والسنة، د. محمد محمد أبو شهيه، ناشر: دار القلم، دمشق، چاپ دوم: ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م.
١٣٦. السيرة النبوية، ابن هشام، ناشر: دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم: ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م.
١٣٧. شرح أصول اعتقاد أهل السنة، - لالكابى، تحقيق: د.أحمد بن سعد حمدان غامدى، ناشر: دار طيبة، رياض - عربستان سعودى.
١٣٨. شرح العقيدة الطحاوية، محمد بن على بن محمد أذرعى، تخريج أحاديث: محمد ناصرالدين آلبنى، ناشر: المكتب الإسلامى، بيروت.
١٣٩. شرح نهج البلاغة، ابن أبى حديد، عزالدين عبد الحميد مداينى، تحقيق: محمدأبوالفضل إبراهيم - ناشر: البابى حلبى، قاهره: ١٣٨٥هـ - ١٩٦٥م.
١٤٠. الشعر والشعراء، ابن قتيبة، ناشر: دار الحديث، قاهره.
١٤١. الشيخان أبوبكر وعمر برواية البلاذري في أنساب الأشراف، تحقيق د. إحسان صدقى عمد، محل نشر، عربستان سعودى، چاپ سوم: ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.

۱۴۲. صبح الأعشى فى قوانین الإنشاء، أحمد بن على قلقشندى، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد، مصر، ۱۳۱۸هـ، و مكتبة الحلوانى، سورية، سال: ۱۳۹۲هـ.
۱۴۳. صحيح البخاري، أبو عبدالله محمد بن إسماعيل بخارى، ناشر: دار الفكر، چاپ نخست: ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۱م.
۱۴۴. صحيح التوثيق في سيرة وحياة الفاروق عمر بن الخطاب، مجدى فتحى سيد، ناشر: دار الصحابة للتراث، طنطا، چاپ نخست: ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶م.
۱۴۵. الصحيح الجامع الصغير وزيادته، محمد ناصر الدين آلبنانى، ناشر: المكتب الإسلامى، بيروت لبنان، چاپ سوم: ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م.
۱۴۶. صحيح السيرة النبوية: إبراهيم صالح على، ناشر: دار النفائس، چاپ سوم: ۱۴۰۸هـ - ۱۹۹۸م.
۱۴۷. صحيح مسلم بشرح النووى، ناشر: المطبعة المصرية، در الأزهر، چاپ نخست: ۱۳۴۷هـ - ۱۹۲۹م.
۱۴۸. صحيح مسلم، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم: ۱۹۷۲م.
۱۴۹. الصفات الشخصية وسمات السلوك القيادي عند عمر بن الخطاب، د. محمد النوافلة، ناشر: دار مجدلاوى، اردن.
۱۵۰. صفة الصفوة، الإمام أبو الفرج ابن الجوزى، ناشر: دار المعرفة، بيروت.
۱۵۱. صلاح الأمة في علو الهمة، د. سيد بن حسين عفانى، ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ نخست: ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۷م.
۱۵۲. صلح الحديبية، محمد أحمد باشميل، ناشر: دار الفكر، چاپ سوم: ۱۹۷۳م، ۱۳۹۳هـ.
۱۵۳. الطائف فى العصر الجاهلى و صدر الإسلام، نادية حسين صقر، ناشر: دار الشروق، جده، چاپ نخست: ۱۴۰۱هـ.
۱۵۴. طبقات الشعراء، محمد بن سلام جمحى، شرح: محمود شاکر، ناشر: مطبعة المدنى، قاهره.
۱۵۵. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ناشر: دار صادر - بيروت.

١٥٦. الطريق إلى المداين، أحمد عادل كمال، ناشر: دار النفائس، چاپ ششم: ١٤٠٦هـ-١٩٨٦م.
١٥٧. الطريق إلى دمشق، أحمد عادل كمال، ناشر: دار النفائس، چاپ سوم: ١٤٠٥هـ-١٩٨٥م.
١٥٨. عبادة بن الصامت صحابي كبير وفاتح مجاهد، دكتور وهبة الزحيلي، ناشر: دار القلم، دمشق، چاپ سوم: ١٤٠٨هـ-١٩٨٨م.
١٥٩. عبقرية الإسلام في أصول الحكم، منير عجلاي، ناشر: دار النفائس، چاپ دوم: ١٤٠٩هـ-١٩٨٨م.
١٦٠. عبقرية خالد، عباس محمود عقاد، ناشر: المكتبة العصرية، بيروت.
١٦١. عبقرية عمر، عباس محمود عقاد، ناشر: المكتبة العصرية، بيروت.
١٦٢. العشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح عوض، ناشر: مؤسسة المختار- قاهره، چاپ نخست: ١٤١٩هـ-١٩٩٩م.
١٦٣. عصر الخلافة الراشدة، د.أكرم ضياء عمري، ناشر: مكتبة العلوم و الحكم، مدينه منوره، چاپ نخست: ١٤١٤هـ-١٩٩٤م.
١٦٤. عصر الخلافة الراشدة، د.أكرم ضياء عمري، ناشر: مكتبة العلوم و الحكم، مدينه منوره، چاپ نخست: ١٤١٤هـ-١٩٩٤م.
١٦٥. عقيدة السلف وأصحاب الحديث ضمن مجموعة الرسائل المنيرية، إسماعيل صابوني، ناشر: إدارة الطباعة المنيرية، نشر: محمد أمين دمج، بيروت: ١٩٧٠م.
١٦٦. عقيدة أهل السنة والجماعة في الصحابة الكرام، د.ناصر بن علي حسن الشيخ، ناشر: مكتبة الرشد، رياض، چاپ نخست: ١٤١٣-١٩٩٣م.
١٦٧. العقيدة في أهل البيت بين الإفراط والتفريط، د. سليمان بن رجاء سحيمي، ناشر: مكتبة الإمام البخاري، چاپ نخست: ١٤٢٠هـ-٢٠٠٠م.
١٦٨. العلل ومعرفة الرجال، ابو علي حسن بن رشيق فيرواني، تحقيق: محمد محي الدين عبد الحميد، قاهره، ١٣٥٣هـ-١٩٣٤م.
١٦٩. علم أصول الفقه وتاريخ التشريع، أحمد إبراهيم بگ، ناشر: المطبعة الفنية، قاهره.
١٧٠. علم التاريخ عند المسلمين، مترجم: صالح أحمد علي، نویسنده: فرانز روزنتال، ناشر: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم: ١٤٠٣هـ-١٩٨٣م.

۱۷۱. العلو، علی غفار، محمد أحمد ذهبي.
۱۷۲. علی بن أبي طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين، د. محمد عمر حاجي، ناشر: دار الحافظ، چاپ نخست: ۱۹۹۸ م.
۱۷۳. العمدة، ابو علی حسن بن رشيق قيرواني، تحقيق: محمد محي الدين عبدالحميد، قاهره، ۱۵۵۳هـ - ۱۹۳۴ م.
۱۷۴. عمر بن الخطاب: حياته، علمه، أدبه، د. علی أحمد خطيب، ناشر: عالم الكتب، بيروت، چاپ نخست: ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶ م.
۱۷۵. عمر بن الخطاب، د. محمد أحمد أبو نصر، ناشر: دار الجيل، بيروت، چاپ نخست: ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۱ م.
۱۷۶. عمر بن الخطاب، صالح بن عبدالرحمن بن عبدالله، ناشر: دار القاسم، چاپ دوم: ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶ م.
۱۷۷. عمرو بن العاص القائد والسياسي، د. عبدالرحيم محمد عبدالحميد علی، ناشر: دار زهران للنشر، عمان، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸ م.
۱۷۸. العمليات التعرضية الدفاعية، نهاد عباس، ناشر: دار الحرية، بغداد.
۱۷۹. العنصرية اليهودية وآثارها في المجتمع، دكتور أحمد عبدالله زغبی، ناشر: مكتبة العبيكان، چاپ نخست: ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸ م.
۱۸۰. عوامل النصر والهزيمة، شوقي أبو خليل، ناشر: دار الفكر، دمشق، چاپ دوم: ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷ م.
۱۸۱. عون المعبود شرح سنن أبي داود، محمد شمس الحق عظيم آبادی. تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، ناشر: المكتبة السلفية، مدينه منوره.
۱۸۲. عيون الأخبار، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ نخست: ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶ م.
۱۸۳. غاية الأمانی فی أخبار القطر اليماني، يحيى بن حسين.
۱۸۴. الفاروق القائد، محمد شيت خطاب، ناشر: دار الفكر، چاپ چهارم: ۱۳۹۱هـ - ۱۹۷۱ م.
۱۸۵. الفاروق عمر، عبدالرحمن الشرقاوي، ناشر: دارالكتاب العربي، چاپ نخست: ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸ م.

١٨٦. الفاروق عمر بن الخطاب، محمد رشيد رضا، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ چهارم: ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
١٨٧. الفاروق مع النبي ﷺ، د. عاطف لمانه، ناشر: دار الصحابه، طنطا، چاپ نخست: ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.
١٨٨. فتح الباري، ناشر: المطبعة السلفية، چاپ دوم: ١٤١٠هـ.
١٨٩. فتح القدير الجامع في الرواية والدراية في علم التفسير: محمد علي شوكانی، ناشر: دار الفكر.
١٩٠. فتح مصر بين الرواية الإسلامية والرواية النصرانية، د. إبراهيم متناوى، ناشر: دار البشير، طنطا، چاپ نخست: ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م.
١٩١. فتح مصر، صبحی ندا، ناشر: دار البشير، طنطا، چاپ نخست: ١٩٩٩م.
١٩٢. فتوح البلدان للبلاذري، أبو العباس أحمد بن يحيى بلاذري، ناشر: مؤسسة المعارف، بيروت، لبنان، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م.
١٩٣. فتوح مصر، أبو القاسم عبدالرحمن بن عبدالله عبدالحكم، چاپ از روی نسخه لندن، (١٣٣٩هـ - ١٩٢٠م.)، ناشر: مكتبة المثنى، بغداد.
١٩٤. الفتوح، ابن أکثم كوفی، ناشر: دائرة المعارف عمانی، حیدرآباد، هند، چاپ نخست: ١٣٨٨هـ - ١٩٨٦م.
١٩٥. الفتوحات الإسلامية، د. عبدالعزيز شناوى، ناشر: مكتبة الأيمان، منصوره، مصر، چاپ نخست: ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م.
١٩٦. فرائد الكلام للخلفاء الكرام، قاسم عاشور، ناشر: دار طويق، عربستان سعودی، چاپ نخست: ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م.
١٩٧. فصل الخطاب في مواقف الأصحاب، محمد صالح غرسي، ناشر: دار السلام، مصر، چاپ نخست: ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
١٩٨. الفصل في الملل والأهواء والنحل، ابو محمد بن حزم ظاهري، ناشر: مكتبة خانجي، مصر.
١٩٩. فضائل الصحابة، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، ناشر: دار ابن الجوزي، عربستان سعودی، چاپ دوم: ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م.
٢٠٠. فقه الائتلاف، محمود محمد خازندار، ناشر: دار طيبة، چاپ نخست: ١٤٢١هـ.

٢٠١. فقه الأولويات دراسة في الضوابط، محمد وكيلى، ناشر: المعهد العالمى للفكر الإسلامى: ١٤١٦هـ-١٩٩٧م.
٢٠٢. فقه التمكين في القرآن الكريم، على محمد صلابى، ناشر: دار البيارق، عمان، چاپ نخست: ١٩٩٩م.
٢٠٣. فقه الزكاة، د. يوسف قرضاوى، ناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان، چاپ چهارم: ١٩٨٠م.
٢٠٤. فقه السيرة النبوية، محمد سعيد رمضان بوطى، ناشر: دار الفكر، دمشق، سورية، چاپ يانزدهم: ١٩٩١م-
٢٠٥. الفقه على المذاهب الأربعة، عبدالرحمان جزائرى.
٢٠٦. الفن الحربى فى صدر الإسلام، عبدالرووف عون، ناشر: دار المعارف، مصر، طچاپ: ١٣٨١هـ-١٩٦١م.
٢٠٧. فن الحكم في الإسلام، مصطفى أبو زيد فهمى، ناشر: المكتب المصرى الحديث.
٢٠٨. الفن العسكري الإسلامى، د. ياسين سويد، ناشر: شركة المطبوعات لتوزيع النشر، لبنان، چاپ نخست: ١٤٠٩هـ-١٩٨٨م.
٢٠٩. فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف مناوى، ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر، چاپ دوم: ١٣٩١هـ-١٩٧٢م.
٢١٠. القادسية، أحمد عادل كمال، ناشر: دار النفائس، چاپ نهم: ١٤٠٩هـ-١٩٨٩م.
٢١١. القضاء فى الإسلام، عطية مصطفى مشرفة، ناشر: شركة الشرق الأوسط، چاپ دوم: ١٩٦٦م.
٢١٢. القضاء في عهد عمر بن الخطاب: د. ناصر طريقى، ناشر: مكتبة التوبة، رياض، چاپ نخست: ١٤٠٦هـ-١٩٨٦م.
٢١٣. القضاء ونظامه فى الكتاب والسنة، د. عبدالرحمن حميضى، ناشر: منشورات جامعة أم القرى، چاپ نخست: ١٤٠٩هـ-١٩٨٩م.
٢١٤. القلم لأبى خيشمة، تحقيق: آلبنى، ناشر: دار الأرقم، كويت.
٢١٥. القيادة العسكرية فى عهد الرسول ﷺ، ناشر: دارالقلم، چاپ نخست: ١٤١٠هـ-١٩٩٠م.

٢١٦. القيادة والتغيير، بشير شكيب جابري، ناشر: دار حافظ، جده، چاپ نخست: ١٤١٤هـ-١٩٩٤م.
٢١٧. القيود الواردة على سلطة الدولة، د. عبدالله گیلانی، ناشر: دار البشير، عمان، موسسه رساله، چاپ نخست: ١٤١٨هـ-١٩٩٧م.
٢١٨. الكامل في التاريخ، أبو الحسن علي بن أبي المكارم شيباني، معروف به ابن اثير، تحقيق: علي شيري، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ نخست: ١٤٠٨هـ-١٩٨٩م.
٢١٩. الكامل في اللغة و الأدب، ابو عباس محمد بن يزيد، ناشر: بابي حلي، مصر، چاپ: ١٣٥٦هـ-١٩٣٧م، موسسه رساله، بيروت، ١٤٠٦هـ-١٩٨٦م.
٢٢٠. الكفاءة الإدارية، د. عبدالله قادري، ناشر: دار المجتمع، جده، ١٤٠٦هـ-١٩٨٦م.
٢٢١. لقاء المؤمنين، عدنان نحوي، ناشر: مطابع الفرزدق التجارية، رياض، عربستان سعودی، چاپ سوم: ١٤٠٥هـ-١٩٨٥م.
٢٢٢. لله ثم للتاريخ، كشف الأسرار وتبرئة الأئمة الأطهار، سيد حسين موسوي، ناشر: دار اليقين.
٢٢٣. لوامع الأنوار البهية شرح الدرّة المضیة فی عقيدة الفرقة الرضیة، محمد بن أحمد سفارینی، ناشر: المكتب الإسلامي.
٢٢٤. المائة الأوائل، ترجمه: خالد عيسى وأحمد سبانو، نویسنده: دکتر مايكل هارت، ناشر: دار ابن قتيبة، چاپ هشتم: ١٤١٩هـ-١٩٩٨م.
٢٢٥. مآثر الإنافة في معالم الخلافة، قلقشندی، تحقيق: عبدالستار أحمد فرج، ناشر: عالم الكتب، بيروت.
٢٢٦. مبادئ النظام الاقتصادي الإسلامي، د. سعاد إبراهيم صالح، ناشر: دار عالم الكتب، رياض، چاپ نخست: ١٤١٧هـ-١٩٩٧م.
٢٢٧. المبسوط، محمد بن أحمد بن ابی سهل، شمس الأئمة سرخسی، ناشر: دار المعرفة، بيروت.
٢٢٨. المجتمع الإسلامي دعائمه وآدابه، د. محمد أبو عجوة، ناشر: مكتبة مدبولي، چاپ نخست: نوفمبر ١٩٩٩م.

۲۲۹. مجله البحوث العلمية، رياض، رجب- شعبان- رمضان- شوال: ۱۴۰۳هـ.
۲۳۰. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، ناشران: دار الريان، قاهره، دار الكتاب العربي، بيروت.
۲۳۱. مجموعة الفتاوى، تقى الدين أحمد ابن تيمية حراني، ناشران: دار الوفاء، منصوره، مكتبة العبيكان، رياض، چاپ نخست: ۱۴۱۸هـ- ۱۹۹۷م.
۲۳۲. مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة، محمد حميد الله، ناشر: دار النفائس، چاپ پنجم: ۱۴۰۵هـ- ۱۹۸۵م.
۲۳۳. محض الصواب في فضائل أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، الإمام يوسف بن حسن بن عبد الهادي دمشقي صالحى حنبلى، ناشر: دار أضواء السلف، رياض، چاپ نخست: ۱۴۲۰هـ- ۲۰۰۰م.
۲۳۴. المحلى بالآثار، امام أبو محمد على بن أحمد بن سعيد بن حزم اندلسى، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
۲۳۵. مدارج السالكين بين منازل إياك نعبد وإياك نستعين، ابن قيم الجوزية، تحقيق: محمد حامد فقى، ناشر: دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۳۹۲هـ.
۲۳۶. المدونة الكبرى، امام مالك بن أنس اصبحى، رواية امام سحنون، ناشر: دار الفكر- بيروت ۱۳۹۸هـ.
۲۳۷. المدينة النبوية فجر الإسلام والعصر الراشدى، محمد محمد حسن شراب، ناشر: دار القلم، بيروت، دار الشامية، بيروت، چاپ نخست: ۱۴۱۵هـ- ۱۹۹۴م.
۲۳۸. المرتضى سيرة أمير المؤمنين، أبو الحسن ندوى، ناشر: دار القلم، دمشق، چاپ دوم: ۱۴۱۹هـ- ۱۹۹۸م.
۲۳۹. مروج الذهب ومعادن الجوهر، أبو الحسن على بن حسين بن على مسعودى ناشر: دار المعرفة، بيروت.
۲۴۰. مرويات أبى مخنف فى تاريخ الطبرى- عصر الخلافة الراشدة- د. يحيى إبراهيم يحيى، ناشر: دار العاصمة، رياض، چاپ نخست: ۱۴۱۰هـ.
۲۴۱. المستدرک على الصحيحين، امام أبو عبدالله نيشاپورى، در حاشيه آن كتاب: (التخليص) ذهبى قرار دارد، ناشر: دار الفكر، چاپ: ۱۳۹۰هـ- ۱۹۷۰م.
۲۴۲. مسند أحمد، ناشر: المكتب الإسلامى، بيروت.

٢٤٣. مسند الشافعي، ترتيب: محمد عابد سندي، ناشر: دار الكتب العلمية.
٢٤٤. مصنف ابن أبي شيبة، إمام أبي بكر عبدالله بن محمد بن أبي شيبة عيسى، ناشر: دار القرآن و العلوم الإسلامية، كراچی، پاکستان: ١٤٠٦هـ.
٢٤٥. المصنف، حافظ أبو بكر عبدالرزاق بن همام صنعاني، ناشر: المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ دوم: ١٤٠٣هـ.
٢٤٦. مع الرعيل الأول، محب الدين خطيب، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ: ١٤٠٩هـ - ١٩٨٨م.
٢٤٧. معاملة غير المسلمين في المجتمع الإسلامي، إدوار غالي ذهبي، ناشر: مكتبة غريب، چاپ نخست: ١٩٩٣م.
٢٤٨. المعاهدات في الشريعة الإسلامية والقانون الدولي، د. محمد الديك، ناشر: دار الفرقان للنشر و التوزيع، چاپ دوم: ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م.
٢٤٩. معجم الأدباء، ياقوت حموي، ناشر: دار صادر، بيروت.
٢٥٠. المعجم الكبير، طبراني، تحقيق: حمدي عبدالمجيد سلفي، ناشر: الدار العربي للطباعة، بغداد، چاپ نخست: ١٤٠٠هـ.
٢٥١. المعرفة والتاريخ للفسوي، ابو يوسف فسوي، تحقيق: أكرم ضياء عمري، ناشر: مطبعة الإرشاد، بغداد: ١٣٩٤هـ.
٢٥٢. المغني، إمام علامه ابن قدامه مقدسي، ناشر: دار الحديث، قاهره، چاپ نخست: ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م.
٢٥٣. مفتاح دار السعادة، ابن قيم الجوزية، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٥٤. مقدمة ابن خلدون.
٢٥٥. من أخلاق النصر في جيل الصحابة، دكتور سيد محمد نوح، ناشر: دار ابن حزم، چاپ نخست: ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
٢٥٦. من معين السيرة، صالح أحمد شامي، ناشر: المكتب الإسلامي، چاپ دوم: ١٤١٣هـ - ١٩٩٢م.
٢٥٧. مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب، أبو الفرج عبدالرحمن جوزي، ناشر: دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ چهارم: ١٤١٢هـ - ٢٠٠١م.

٢٥٨. منهاج السنة النبوية، أحمد بن عبد الحليم ابن تيمية، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
٢٥٩. منهج التربية الإسلامية، محمد قطب، ناشر: دار الشروق، چاپ پنجم: ١٤٠٣هـ-١٩٨٣م.
٢٦٠. منهج الرسول في غرس الروح الجهادية في نفوس أصحابه، سيد محمد نوح، چاپ نخست: ١٤١١هـ-١٩٩٠م، محل نشر: دانشگاه امارات متحده عربی.
٢٦١. الموارد المالية د.يوسف عبدالغفور.
٢٦٢. الموسوعة الحديثية، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ناشر: وزارت اوقاف وامور دعوت اسلامی، مؤسسه رساله، چاپ دوم: ١٤٢٠هـ-١٩٩٩م.
٢٦٣. موسوعة فقه عمر بن الخطاب د.محمد قلعجي، ناشر: دار النفائس، چاپ چهارم: ١٧٠٩هـ-١٩٨٩م.
٢٦٤. الموطأ، امام مالك بن أنس اصبحی، تصحيح و شماره گزاری و تخريج احاديث: محمد فواد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء الكتب عيسى حلي و شركا.
٢٦٥. النجوم الزاهرة، جمال الدين أبو المحاسن يوسف بن تغري اتابگی، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد قومی مصر برای تالیف، ترجمه، چاپ ونشر.
٢٦٦. نسب قریش: أبو عبدالله مصعب بن عبدالله بن زبیری، ناشر: دار المعارف، قاهره.
٢٦٧. نصب الراية لأحاديث الهداية، عبد الله بن يوسف حنفي زيلعي، چاپ دوم: ١٣٩٣هـ.
٢٦٨. نظام الحكم في الشريعة و التاريخ الإسلامي، ظافر قاسمی، ناشر: دار النفائس، بيروت، چاپ سوم: ١٤٠٧هـ-١٩٨٧م.
٢٦٩. نظام الحكومة الإسلامية: كنانی مشهور به التراتيب الإدارية، محمد عبد الحی كنانی إدريسی حسنی، الأرقم بن أبي الأرقم- بيروت.
٢٧٠. النظام السياسي في الإسلام، محمد أبو فارس، ناشر: دار الفرقان، عمان اردن، چاپ دوم: ١٤٠٧هـ-١٩٩٣م.
٢٧١. النظام القضائي في العهد النبوي والخلافة الراشدة، مناع قطان، ناشر: مكتبة وهبة، چاپ نخست: ١٤١٤هـ-١٩٩٣م.
٢٧٢. النظم الإسلامية، صبحی صالح، چاپ پنجم، ناشر: دار العلم للملايين، بيروت، مايو ١٩٨٠م.

٢٧٣. نهاية الأرب في فنون الأدب، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب نویری، چاپخانه: کوتسا توماسی، قاهره.
٢٧٤. نونية القحطاني، أبو محمد عبدالله بن محمد أندلسي قحطاني، ناشر: دار السوادی عربستان سعودی، چاپ سوم: ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م.
٢٧٥. الهندسة العسكرية في الفتوحات الإسلامية، د. قصی عبدالرؤوف، ناشر: دار الشئون الثقافية العامة، چاپ نخست: ١٩٩٧م.
٢٧٦. وسطية أهل السنة بين الفرق، محمد بن كريم محمد بن عبدالله، ناشر: دار الراية، رياض، عربستان سعودی، چاپ نخست: ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م.
٢٧٧. الوسطية في القرآن الكريم، علي محمد صلابي، ناشر: دار النفائس و دار البيارق، چاپ نخست: ١٤١٩هـ - ١٩٩٩م.
٢٧٨. وقائع ندوة النظم الإسلامية، أبوظبي: ١٤٠٥هـ - ١٩٨٤م.
٢٧٩. الولاية على البلدان في عصر الخلفاء الراشدين، د. عبدالعزيز بن إبراهيم عمري.
٢٨٠. اليرموك وتحرير ديار الشام، شاکر محمود رامز، ناشر: المطابع العسكرية، بغداد، چاپ نخست: ١٩٨٦م.
٢٨١. اليمن في ظل الإسلام: د. عصام الدين.